

بسیار بنای وحدت و صیغه و کثرت نور الهی باطن هر جزم و اطاعت
در این باب که این کتاب حکم کرده و از گذشته یا حدیث
تالی که بدان منصف در صفت شکر الحلال بند برود و...

بمعنی چندین نیست که هر میگویند زیرا که این معنی است محسوس بوده
توقیفی در آن دلائل و ابحاث را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و...

و کلمات و بیانات علم و نور الهی باطن و فراموشی آیه‌های و دلالت قرآنی و امارات تا ویالات
معانی آن را در یافته حکم کرده اند که به وای طبع فرضی نفس و محض جاهل و مجرد حساب تیره و تیره
نموده این سخن در معنی شرح به بجز و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه در حقانیت این
دعا و سخن در شرح کتاب بنده قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث
در تخریج معارج و محال آن از کتب سنه و غیرها و ذکر و احوال از صحابه و اصحاب کعب دوم در معارف
بصادق کلام وی و تقویت و تأیید مذاهب مهم ما امکان علی الخصوص اثبات و تحقیق مذاهب حنفی که
صفت در هم و مطمح نظر اصل آنست سیوم استظهار از اشباع کلام بدان که معانی و احکام و آثار فواید و نکات
اسباب معنی و مقام و آنچه در هر عبارت متن و ترجمه الفاظ و بیان معانی آن از تفسیر و تفسیر و اشارات و تاویلات
احادیث بر مادت شرح بکار رفته باشد بر ما نکان طریق مطالعه و واقفان صناعت مشاهده از اهل عبرت
و معارف و پوشش تفسیر و هر چه در کتاب با لفظ عربی بود از احادیث و غیرها آن را ترجمه کرده و شرح
و معانی و ادعیه و اذکار که زمان ترجمه آن وقت از شرح و بیان آن کوتاه افتاد که با مجرد الفاظ و عبارات آن
تفسیر و استنباط معانی و مضامین آن مورد مزید ذوق و نشاط قرائت است لیکن مجرد الفاظ تفسیر بخصایب معنی
بیشتر است و اگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال یا در حواشی یا قلمی از تفسیر نوشته آید دور
باشد آنچه بالفعل بوقوع آمد اینست و سخن درین شرح طویل افتاد و هیچ کتاب که بر آمدن باشد که بعضی
را از اهل دعوت و کسالت که نه دماغ وقت در بحث علم قوی و ذوق سخن دین بکمال و داعیه خدمت اهل دعوت
نبوی صادق بود حمل اقبال این کتاب گران آورد و اشتغال بدان مورد سامت و ملامت کرد و الا من و نه الله
و ما لتوفیق الا من الله و اگر هم بر قسم دوم که اثبات مذاهب حنفی است اقتضای کتب و به تخریج احادیث متن
معرض تفسیر و در او اید و اید مختصاری و در آن کتب ایضا لطیف و مختصر و در اصل مقصود کانی و به بیان و
اثبات آن وافی و من رضیت میکنم روزی که عزیز نور دید دانش و پیشش نور استوار که وجود ثلث و مقصود نوی
من است که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد و می متصدی این کار کرد در این مهم را صورت دهی و بانه
التوفیق و از کتب آنچه تمم و تصحیح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر و کشف و بیضاوی و ملوک
و جلالین و جز آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شرح آن گرامی و لغت الباری و توشیح سیوطی و مشارق

بی سبب نجات بخارذ اگر موجب قرب و وصول به حضرت بانی جل جلاله شود و الله اعلم
و فی هین طریقہ اگر قرب نتوان یافت از صلوات انکم تمسوا الله ثمونی بهر کس که خداوند مصلحتی
شکستہ آمد و مفهوم کلمه جامع نبویہ کہ اللہ بین النعمین قد افهمنا ان اولادنا مع الله
من بزرگی او ذی عقل سہ نبویہ و بیعت از دو حلقہ مکررہ مصطفویہ را ازین چند باب بر وجه
همان ثابت شد از طریقہ اذیقہ صحت و وصفت نبویہ ^{صحت و وصفت نبویہ} در قلم آورده ایم تا در آن
بت اخیان آن را دستور خویش سازد و در باب عبادات اعضا او کتب بران کند و اختلافین بدو در
نکات چه این معانی بر وجهی که از حضرت رسالتینا ^{صلوات الله علیہ} سالیک صحیحہ ثابت شد
عمی شود و فرمتی که از اخلاص تمام این منہج مستقیم و اصول نماید در اسرع زمان امکان دست
اوی بکار بیان مقصود کلی متعلق شود و طینت باطنی بیاید لایق بقل سہ نبویہ متعلق آورد
و الله تعالی انکریم و این سفر السعاده را بر باقیه و جماعه و چند باب معنوی بر فصول مشتعل اردانیک
بمسوا که انوار اسرار آن ممکنان را محیط مکتف کرد دانشا الله تعالی این است دیدہ آید و ما پیش از شروع
شرح کتاب عقلی وضع کردیم متضمن بر آنچه در انست آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتعل
دو قسم قسم اول در مضطلحات علم حدیث و ذکر کتب سنیہ و غیره از احوال اصحاب کتب را آنچه متعلق
نمان و ثانی در احوال ائمه معصومان بعد و حکم اقتدا و تابعان ایشان و ما بعد از آن با الله التوفیق
باندنی المبدأ والمعادله ولی الرشاد والسداد وهو حسبی ونعم الوکیل و صلی الله علی السیماطی
ن علی آلہ واصحابہ الہادین الی سواء السمیع و علی سائر انما عہدنا انک طریق الشیخ و معنی علوم اللہین
و جز آن بدانکہ حدیث در اصطلاح مشہور قول و فعل و تقریر رسول ز انکویند ^{قول و فعل و تقریر رسول} اما قول و فعل
بما است و معنی تقریر آن است کہ مثلا شخصی در حضرت و بی فعلی کرد یا شخصی گفت و و ^{شخصی گفت و و}
ان مطلع شد و از ان نہی ذکر و سکوت و زین و آن را مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عامتواست
قول و فعل و تقریر ^{قول و فعل و تقریر} و شامل است مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز در ضویر الله
بهم اجمعین ^{بهم اجمعین} آنچه منتهی به حضرت رسالت گردد ^{رسالت گردد} آن را من ذوی جوار انک چنانکہ گویند
یا کفر یا کفر بر نمود آن حضرت ^{یا کفر یا کفر} یا گویند از ابن عباس آمد مرفوعا یا گویند ^{یا گویند} بکفر
در این عباس مثلا و آنچه منتهی بصحابہ گردد اثر اموقوف خوانند چنانکہ گویند گفت یا کرد یا تقریر
عباس یا گویند از ابن عباس آمد موقوف یا موقوف است بر ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بتابعین است آن را
لوح گویند مشہور آنست کہ موقوف و مقطوع اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصص بصحابہ بود و سخاوی
بعضی علما نقل کرده کہ فقہا آنچه از حضرت رسول صلی الله علیہ وسلم آمد بخبر گویند و آنچه از صحابه

در حدیث و بعضی اثر بر مرفوع این اطلاق کردند **اللهم صل علی محمد**
بمعنی است بر معانی احادیث نوی و آن صحابه شرح معانی الاثار نام برده و طبری
با آنکه مخصوص مرفوع است در روی از موقوف آورده بطریق جمع و طویل است
و این همه اصطلاحات است و لا مشاهد فیها بر سه و در معانی است که اول ذکر کرده شد و باید
صریح بود و گاه در حکم صریح اما صریح در مرفوع قول چنانکه گویند شنیدم رسول خدا را صل
که چنین گفت یا حدیث کرد ما از رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین یا قال رسول الله صلی الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم و در مرفوع فعل چنانکه گویند رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فع
رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعل کذا و در مرفوع ثمر چنانکه گویند کردم در حضرت رسول الله صلی
یا کرد شخصی در حضرت وی چنین وانکار نکرد یا صلح ذکر انکار انکار ما آنکه صریح نبود و در حکم صریح یا
گویند صحابی معنی که اجتهاد را در آن راه نبرد یا بکنند و غیر را که باجهت هدایت جز از جمیع از
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یا گویند در زمان آن حضرت چنانچه میگردند زیرا که ظاهر اطلاق
است صلی الله علیه و سلم بر آن و آنکه صحابی گویند چنانچه است یا امامان و رویدیم باین این نیز در
است زیرا که ظاهر در سنن حضرت و سرور و امامان است صلی الله علیه و سلم و بعضی را درین خلاف است زیرا
صحابه و امر ایشان نیز نیز احتمال دارد اما این است و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت
شد از رسول او است این نیز حکم رفع در آن چنانکه عمار گفته است صلی الله علیه و سلم که هر که روزی در روز
عصیان ذکر و ابوالقاسم را صلی الله علیه و سلم زیرا که این نیز ظاهر در تلمیح از آن حضرت است **اللهم صل علی**
اگر هیچ راوی از روای حدیث از میان سابقان شود و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند
و طریقی را اتصال گویند و اگر یکی از روای باز باشد سابق شود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نام
یا از میانی سنن و اوایل آن بود چنانچه اغلب روای در آن زمان جاری است یا از آخر سنن است بعد از
صحابی باشد یا غیر این دو قسم است قسم اول را معلق گویند و این اسقاط را تعلق خوانند سابق یکی یا بنا
و گاهی پیام سنن حدیث کنند و گویند مثل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و این تعلق در تراجم
بخاری میماند است و در حکم تعلق متصل است **اللهم صل علی انزل** در کتابی واقع شود که التزام کرده شد با هم
ان چنانچه در صحیح بخاری مثل انما یصلی علی من یرتبه و صلوات الله علیهم اجمعین فلان یذکر فلان مؤلف فلان یذکر
است این نسبت و عیال چنانچه در صحیح بخاری است بلکه در بعضی تفسیر و مفسرین قول آمده چنانچه قول او یقال انزل
صحت آن سخن است ولیکن چون در این کتاب آورده است از حدیث او صلی الله علیه و سلم و اول آن گفته
تعلیقات الهناری صحیح است یا متعلقه و این در حدیث است که در آنجا آنرا پیش از خود که
از ویه ثبوت پیوسته است قال **اللهم صل علی** آن اگر بعد از حکم و بعد از آنکه در حدیث بود و قسم آنرا

شایع از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را از حال خبری که تابعی گوید قال رسول الله ص
 می گویند ثبوت مرسل اگر ادعای منقطع آید و اصطلاح اولی این است نزد فقها که مرسل ثبوت و حکم
 است نزد جمهور زیرا که محل وف تواند که تابعی باشد چه در صورتی که از تابعی دیگر بسیار است و
 نشانی از آنست که در وقوع دارد در در تابعین ضعیف و غیره ضعیف است در حالت هر دو وجود است و نزد امام
 و مالکین ع که الله عالم سامع و اول است مطلقا و ایشان گویند که اگر مال بجهت کمال و ثبوت و اعتماد است
 کلام در ثبوت است و اگر نزد وی صحیح نیز بود در سال نسیم بود در بیان رسول الله ص که گفت و نزد
 شایعی رحمه الله بر تعلق پری که اعتقاد باید به پی وی از وجه دیگر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام
 و در قول است بقولی مقبول و بقولی توثیق و این همه بر تعلق پری که معلوم شده باشد که آن تابعی از سال نه میکند
 ثبوت و اگر عادت و عیانت بود که از حال میکند از ثبوت از غیر ثبوت حکم آن توثیق است با اتفاق و قسم ثالث از
 هم سقوط از انبای اسناد اگر ساقط و راوی باشد یا ثبوتی بر پی هم آن و امضا و خوانند و اگر ساقط یکی بودند
 اذ و نه بی هم بلکه از د و جا و سه جا آن را منقطع نامند و نیزین تعلق در منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد
 می مطلق آنرا نیز منقطع گویند و این معنی آن را تقسیم ساخته آمد و علم با قطع است و سقوط راوی از آن
 است علم ملاقات همان این راوی در ذوق غنه بود یا علم معاصرت یا علم اجتماع یا ثبوت از وی به حکم علم
 که متضمن بیان موالیک و وفات و رواة و تعیین اوقات طالبان و احوال ایشان است و معرفت و معاینه
 و مشترک میان عوام و خواص علماء و قسم دیگر است که معرفت آن خدای دارد و آثار تالیس گویند
 در پیش آنست که هر او همان شیخ خود را نبرد و از شخصی که بالاتر از او است روایت کند و لفظی آثار ذ
 شوم سماع است و با علم سماع نیز جمع میشود چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و این جاری میشود
 معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد و لیکن این حدیث را استماع نموده و دریافت این
 سم مخصوص است خواص علماء از انبای که علم آنها وسیع است و معرفت ایشان تمام و تالیس مکرره
 بل موم است نزد جمهور و علماء مگر آنکه ثابت شود که وی تالیس نمیکند مگر از ثبوت و با عیانت بر آن بعضی
 کار را رتوق بصحبت حدیث و استخدا بشهرت حال است اگر چه غیر ایشانرا اغراض دیگر نیز
 و مثل اخباری سماع از شیخ بصحبت صغیر سن و علم جاه و امثال آن و غیر حال که سبب طعن گردد و اینها آنرا
 لیس نام از تالیس که در لغت یعنی پوشیدن و بسامع در بیح است و بعضی گفته اند یعنی اختلاط غلام و اخبار
 است که موجب اشتباه است و فی الحقیقه حکم تالیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه قبل گویند
 معنی روایت است با لفظ عن فلان و فلان و آنرا حدیث معنی گویند و وی از شخصی که مشهور است
 تالیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشیاطه تا نزد بخاری اگر چند همه
 بار بود و تالیس بر تالیس معنی از تالیس و سماع در رد و قبول و اینها اخباری اگر در اسناد او عن فلان آمد است تالیس

آن بستند و همان یک میلند و هر چند یکی در توجیه و دیگری در بیان آن را می بیند بخوانند اصطلاح مشهور را
و بعضی مطالبی را که در این کتاب است شامل مضامین و موافق نیز بود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود
یا منقطع منتهی را ازین لایحه آید که هر منقطع و منقطع را مستند گویند و المعتمد هو القول الاول و صا
و از اسامی حدیثی است و منکر و معمل است اما شاید در ولایت فرد را گویند که این حدیثی است که پیروان افند و در
اصطلاح حدیثی که روایت کرده شد است یعنی مخالف آنچه روایت کرده اند از روایات پس اگر راوی این ثقة نیست
مرد را آنست و اگر ۴۸۳ است حدیثی در اینجه است به نزدیک حفظ و ضبط با کثرت عدد و دیگر وجهی در حدیث
پس آنرا که راجع است محفوظ خوانند و مرجوح را شاید پس حاصل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف گو
یاند که راجع است از وی خواه غیر ثقة در مقابل ثقة یا ثقة در برابر او ثقی و بعضی آثار تخصیص بیستم ثانی
و بعضی مخالفت را شرط نکنند بلکه هر چه روایت کرده او را ثقة و منکر و شد بدان و از هیچ جانب اصلی
و معارض آن نیامد شاذ است و بعضی ده ثقة شرط کنند و مخالف است و عبارات در تفسیر آن مخالف آمد و بعضی
گفته اند شاذ آنست که ثقة مخالف جماعه ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاذ را هر فرد راوی و این صادق است
بر فرد ثقة که صحیح است و معتمد است که اول حدیثی که او را منکر کرد و امام منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف
بمخالفت کسی که اهل و احباب بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو
بضعیف است و یکی از ضعف از دیگری و شاید و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ است
در جرح و معرّف و معروف و راجع و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ
بر تکرار است که بعضی روایات مخالف بعضی روایات کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر که حد
او اعتبار را نمی شایند موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابعت آن حدیث گویند بکسر یا بصیغه اسم
اعل و متابعت موجب تقویت و تائید است هر چند بشرط لازم نیست که متابعت در مرتبه مساوی حدیث اصل
و اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابعت و معارض و مقوی آن گردد این است معنی آنکه حدیث ثان گویند تا بینه
لان وله متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شخصی که قوی است و اول اتم و اکمل است از ثانی و نیز آنکه
این شخصی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد از وی قوت گرفت اسناد و اول شد و هن آن کذا اقا
بشمعی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی است و متابعت در مخالفت
را اول اطلاق مثله است در ثانی نحوه را یکی لازم است که حدیث متابعت از روایت ثانی همان شخصی بود
حدیث اصل از روایت او است و اگر حدیث صحیحی دیگر بود مشابه آن خواهد بود در لفظ و معنی معانی یاد روبر
خط او را شاهد گویند و این حدیثی را در آنچه گویند که به شواهد و بیشه حدیثی فلان و بعضی متابعت
مخصوص بود و فقط در لفظ از حدیث اول را موافق در معنی خواهد ازین صحیحی بود یا از دیگر و استعمال متابعت
شاهد بود یک دیگر کنند و الا می تواند همین و جمع طرق و این حدیث را بعضی معرفت متابعت و شاهدی و این اکثرین

مغل بهر جهت اسم مفعول از تعلیل استناد می آید گویند که در وی عاقل و اصحاب حقیقه عامه میباشند
 در صورت آن و حال آنکه در ظاهر حال سالم باشد از آن و در واقعیت و در کتب معتبره که در
 و عاقل است بحسب آن مثل ارسال در موصول و وقف در مرفوع و کلمه آن از آن عام و اطلاق
 از افعال و جانی که حکم کتب بدان یا متوقف گردند و در آن و حکم نکند که در کتب معتبره
 متفاوت و در آن برای اخرج عاقل ظاهر و واضح است چه هر گاه که در کتب معتبره از آن در
 بدیهت ظاهر آن را بطریق اولی بود بلکه از جهت آنست که عاقل ظاهر را جمع اند به معنی
 بدو از آن یا شمر اعدالت و اتصال احترام شده است کذا قال بعضی شارحی الالغیه این را اطلاق
 میشود و عاقل بر کتب معتبره و غفلت و هوش و عاقل مانده آن بعضی اطلاق کرده اند عاقل را بر مخالفی که در
 از ارسال عاقل یعنی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را بحال
 من الصصح ما هو معلل و باین تعلیل بعضی خصوص بعضی است چنانکه بعضی فاعل آنرا از قسمی از
 منته و گفته من الصصح ما هو صصح شاذ و مراد بشان در اینجا و در کتب معتبره و در آن منادات است
 که مخالف اولی را اخرج نمود چنانکه اشارتی بآن کرده شد و حاصل اینست که وجه طعن در وی بعضی
 بنا بر است و بعضی بضبط مراد بعد الت مذاکره است در شخص که حاصل و باقی است خود را بر
 روت مراد بقوی است عاقل از اعمال صیغه است از هر که، نسق و بلایه و در آن چندین بار از معنیه
 فاعل عاقل اشتراک آنست و مراد به روت تنزه از بعضی عیاض و نقایص که نه متضمن عاقل است
 است چنانکه بعضی میبایست و نیه مثل اکل و هرب و در بازار و بول در شارع عام و مانند آن
 که عاقل را و این عام تر از عاقل است و حاصل است مراد از عاقل و عاقل است مخصوص
 بضبط حفظ و ثبوت مسموع و مروری است از قوای و اهتلال عیاضی که مذکور گردید از آن مختصراً
 است ضبط صلح و ضبط کتاب ضبط صلح بیاد داشت و حفظ است و ضبط کتاب نگاه داشت و
 با نرد و در تار و قوت ادا و اما وجه طعن متعلق بعد الت پنج قسم است اول از جهت کتب معتبره دوم
 به معنوم قسمی چهارم چهارم است پنجم بلایه و متعلق بضبط نیز پنج قسم است اول از جهت قوت عاقل
 ضابط مسموع مخالفت لغات چهارم و هم پنجم مسموع و حفظ و اما ضبط بر او می مراد بر وی آن است که ثابت
 ملک با کون در عاقل نیست نموی و در روایت از وی چیزی را که نگفته و حدیثی را که
 در او نیست و بی یکدیگر مسموع عاقل و هر که ثابت شد از وی عمل کذب در حدیث نموی دیگر
 بدیهت مسموع نموی اگر چه وقوع آن در تمام عاقل یکبار بود و اگر چه در بعضی کتب خلاف باشد و در چون
 ما و شیخ مسموع یعنی عمل کذب در این انحضرت ^{علیه السلام} داخل مسموع است و الله اعلم و مراد
 از این معنی اصطلاح مسموع اینست که آیه الهی که ثابت است در حدیث و کتب در خصوص این عمل است

و باید دانست که حکم بودیغ و اینرا حکم ظن غالب است نه بطرح و بجهت آن انکله و بقد یصدق و تسمیه آن
باید از بناء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که هر و این
مورد در مورد این حدیث منکر از جانب روای و مخالف باشد مراد معلومه شرع را و همچنین آنکه مشهور
معروف شد باطل بل دروغ گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی ص از وی ثابت و ظا
ن شده و این در اول اصحت و این قسم را متر و ک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه منور
و فلان متبرک و این حدیث از جهت کسی اگر تریبه کند و توبه وی صحیح شود و امارات صدق در حدیث
جالی و بی الاشیخ در حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احوالنا بطریق حدیث دروغی در کلام وی
بجای حدیث نبوی ص بوجود آید اگر چند معصیت است اما در تسمیه حدیث وی به بیوع و متبر
قائم نگارند و اما طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل است نه باعتقاد که آن را داخل بدیه
داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت تدابیر حکم و شدت طعن در وی آن را داخل کرده اند
و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز
ازیند و معنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی ترا خود و تسمیه آن
اقسام بکنکر بر قول کسی است که قوی تر از حدیث مخالف است را شرط نمیکند اما تالیف الشیخ فی شرح التعمیه و آثار
مراد به تسمیه این اقسام بکنکر آنست که ضعیف حدیث و مخالفت او مروری را اکثر بجهت همین ا
می آید از زوایا درین ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت دعوت راوی بود از اسم و کنیت و این
و صفت و هر وقت و نهیب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود و بغير نوعی که بدان مشهور است بجهت
نوعی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و ازینجا جهالتی بحال وی لازم آید و گاهی بجهت آنکه
نسبت در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و معنی
باندک یا بعیب آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اقتضای نام وی نموده و گفته مثلا احسن فی فلان یا شیخ یار
امثال آن را این را مهم بخوانند و حدیث مهم معقول نبود زیرا که شرط قبول عدالت است و جهت نام
بهم مانند همین وی نیز مهم شد پس حدیث وی چگونه معلوم کردند و اگر مهم بلفظ تعدیل آید آن نیز معقول
بر قول اصح چنانکه گویند احسن فی ثقه مثلا چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و بیرون
بعضی معجون است اگر قائل امام هادی بود هر وقت در حدیث راوی ص است اگر معقول بود و کذا گویند
راوی حدیث مهمی ص و یک کس از وی روایت کرده او را مهم و اول همین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد
شهری و اینکس اهل بیت توثیق داشته باشد و اگر در کس روایت کرده و توثیق ننموده اند و در امجول الحال در
الحال گویند در قبول روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقا و جمه و در آن کتب و ص است
روایت مشهور و مانند روای در ص که ص احتمال ص و اما ص در ص تا انکشاف حقیقت حال و ص

که خرج کرده است بخرچ غیر جنس و اما بکسب غیر از این اعتقاد بر اینست که اهل کتاب در این
است بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بدو وجه و شش دلیل باطل نه
در عمل است آن را داخل فسق دانند بکسب و تقسیم است یا با اعتقاد امری است که مستلزم کفر است
یا دایمی که موجب فسق است و هر چند بر مذهب است صاحب و مصلحتی که وجه و مصلحت است از کتاب
تسمی اول قبول کرده نمی شود در حال صاحبی نزدیکه و نزدیک بعضی مقبول است مطلقاً و بعضی که
که اگر اعتقاد ندارد در حال کتب برای نصرت مذاهب و ممالک شود مقبول و الا مزید و در قول معتقد آنست
که هر که منکر است امری متواتر و از شرح که معلوم است بر دین آن از دین ضرورت مرود است و هر که با این
صفت مرود اگر چه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول با انضمام کسب و وروج و تهود و کفر و تکفیر و مظلومیت
در دیگر وجه این معنی شامل اکثر طوایف است که یکدیگر را تکفیر میکنند و قسم دوم که بدست از بعضی
تکفیر باشد بلکه تسبیح و شکر اینها اختلاف کرده اند در رد قبول نزد بعضی مطلقاً و در نزد بعضی
مقبول مگر در اعتقاد داخل کتاب چنانکه گشت و تحقیقی آنست که معتقد اگر دایمی باشد بدست و در مقام
ترویج و تزیین آن بود قبول نمکنند زیرا که ایند معنی بشر اکثر احوال باعث بود در تخریف و ایستادن و تنویه آن
بر مقتضای مذاهب و اگر چه چنین بود که آنچه آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی را و اینست که مقلوب بدست
بود برین نقل مرود است بر قول مفسران و با کلام عامی عمل پس مختلف اند در این معنی و از این جهت
و از باب مذاهب از آن در جامع الاصول میگردید داخل کرده اند جماعه از اینست که در تخریف و تزیینهای
که منسوب اند بقرآن و شیهه و رانضه و دیگر اصحاب با کلام و مواضع و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و ترویج کرده اند
از اهل حدیث از اینها و هر گد امر الیه است الهی و شک نیست که اهل حدیث از این در آنها بعد از تحریر حدیث
و ضوابط خواست بودند با وجود آن احتیاط در علم اهل حدیث چه بدست است که این جماعه وضع نهادند
برای ترویج مذاهب خود و منکر و بدست و بعد از ترویج از این مذاهب اقرار بدان مگردند کذلک و از الله اقلیم
و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شد و حدیث خوار شد و آن هر چه معتقد است گاهی در اسناد و گاهی
در متن و گاهی بکنار آوردن کلامی از اقوال صحابه یا از ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث است در حدیثها بلکه
بوجهی که از حدیث است و گاهی بتمسک بهم و تامل در اسناد یا در متن و گاهی در روایات یا در حدیث آن روایات
که اهل حدیث با او لا موجب توقف بود و گاهی بتمسک بحدیث و در اسناد یا اجزای متن و گاهی بتمسک بحدیث
و گاهی بعضی اجزا و امثال اینست که در روایات حدیث نقل
ان بالمعنی و در اینها اختلاف است اکثر بر چه از آنند و قویترین شیخ ایشان آنست که استماع است
بر چه از شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان و با وجود معجزه در زبان و چون اهل حدیث دیگر

در این مورد بناست عرب بطریق اولی با شکی و امضی گویند جایز است در مفردات الفاظ که در مرکبات و
 گفته اند که بعضی از آن کسی را که مستحق حضور در لفظ را آنست که گوید بر آن صورتی و بعضی گویند جایز
 و کسی را که بیاد دارد معنی حلیت را و لیسیمان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام از کسی که
 در این الفاظ اجازت از جهت علم ضرورت و این خلاف در جواز و علم جواز است اما اولویت روایت بلفظین
 علیه است بقوله *لعلی* از زید امر و جمع مقالی فوجها نادانها کما سمع البخیل بیت اما طعن
 و هم از روایتی میکند در سبیل توهم اگر به اللاح یافته شود بر وجهی و بقرائن داله بر آن و در یا
 و اسباب فادس آن را معنی خوانند و حصول آن بکثرت تنوع و جمع طرق بود و این اعضاء علوم علمی
 نیست و تمام ذراتی بود پس آن مگر کسی که داده شده است او را فهم ثواب و حفظ و اسامی و معرفت تام بر آنست و او
 و معنی چنانکه متقدمین از ارباب این علم تدارقظی بوده اند و بوی معنی شک این شان و گاهی چنان
 عبارت معنی از اقله است حجت قاصر بود در تنقیح و تعیین صلت نمیتواند کرد در مثال صدوقی در نقل دیدار و اما در
 بدان است که اصابت او غالب بر خطا و اذعان اکثر از صهر و لیسیمان نمود یعنی اگر خطا و لیسیمان غالب
 بود بیاثواب و اتیان این هر دو صورت داخل بود در صوم و حفظ و اگر نادان و کمتر بود اعتماد ندان در معنی علیه و کفر
 و اتیان است و صوم و حفظ اگر لازم محال در جمیع اوقات عمر گردد داخل بهیچ وجه نمیگردد و این قسم را نیز شا
 در ای بعضی محققان نیز اگر طاری و عارضی شک از جهت عارضی مثل احتیاطا حفظه یا کبر سن یا ذهاب بصورت
 یا حیوان و در آن مر این قسم را احتیاطا نامند و اگر چه میرا که پیش از اختلاط و اختلال حلیت کرد جان او
 از تنبیه بدل از روی تکلیف قبول کرده شد و اگر بعد از آنکه در وجهی از ساختن توقف کنند و اگر اشتباه بوده از همین
 و اگر این قسم را متاهات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه او و توقف بهرتبه قبول و در جبهان و همچنین
 احادیث مستور و مرسل و مبسوط و وصل * آنچه از جمیع این علل و نقایص سلامت بود آن را احادیث ص
 و این مرتبه اهلی است در حدیث و بایان تر از وی حسن است و این نیز مرتبه عالی است و بایان تر از وی
 که مرتبه عالی است و همین منوط است میان صحیح و ضعیف پس صحیح حلیت است که ثابت شک به
 الضمیر متصل است که معلول و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح للای
 نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد اگر کثرت طرق چهار آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر چه نقصان
 حسن و لایق نام است و اگر حلیت است که محل توقف است و بعضی دار در این و تعلل طارق جانب قمر
 یافته آن را در لغیره نامند و سلامت از نکات و شک و ذد و حسن نیز معتبر است این کلام صحیح است در
 ظاهرش دلالت دارد بر آن که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع صفات مذکور معتبر است حقیقا
 بعضی تصریح است با آنکه علالت و اتیان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن برخلاف آن و این چنین نه
 تصور که در این بقول خود *فان* حذف الضبط *فان* و الحسن للای یعنی در این قسم حسن که حسن للای

بر قبه صحیح همین قدر است که در ضبط و راقه و در می تواند اما در اینست که در کتب معتاد است
فهم در حسن اینها که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
داشته باشند و در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
چنانکه ملک کور شد با این صفت که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
مضطرب و مختلف واقع شد و در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
و بعد از آن در بعضی مباحث میان صحیح و ضعیف و هاد و مهال در وقت بودن معجزه این تفسیر است
که در بعضی که بیرون آمدن است اینها را از این موضع مشهور باشد مثل بودن آن شاملی یا غیر آن یا یکی
مثلا یعنی حدیث او را و اینها را که مشهور است بر روایتها که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
بصر یعنی پس اگر حدیث بصر یعنی از قاعده بیاید مثلا معروف باشد معجزه او و اختلاف غیر اینها که در این کتب معتاد است
را که گفته که عالم باشد از شدت و معنی نبود راوی او بلکه در روایت کرده شد و باشد بطریق معتاد است
یعنی گویند که در وی ضعیف بود قریب محتمل یعنی قایل از ضعف که توان بر داشت و در این کتب معتاد است
و تحقیق آنست که حسن در دو قسم است چنانکه ملک کور شد و هر تعریفی که کرده اند یکی از قسمین است
است و قطب و شامل بود و قسم نه چنانکه در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
و در تعریفها که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
بر مملی کرده معصوم و تعریفها در این قسم است نه مطلقا در این کتب معتاد است
یا در یک حدیث حسن در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
مع نشود و در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
صحیح است و در کتب صحیح معجزه است و در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
اگر در هر دو کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
کرده شده است که این صادق است بر هر دو کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
ی بعضی شواهد را از این قسم صحیح دارد و همچنین کرده اند که صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی
البترا و ایامی شد و در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
صحیح از آنکه بود و بعضی در صحیح بر شرط اعتباری است و بعضی از آنکه در این کتب معتاد است
که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
از یکی روایت کند آنست که اگر در یک موضع اینچنین است و لیکن آنرا از آنست که خوانند
و در بعضی آیه در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است
ان طرفی است که در وی صحیح است که در این کتب معتاد است که در این کتب معتاد است

و حکم معتبر گردد و نفوذ در جمیع روایات اهل بیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه
 زرا که در میان روایات کثیر است و در حدیث ائمه و روایات اهل بیت و دیگرانست بلکه از جمیع کتا
 ب و مراد آنکه در هر یک از روایات و روایات کثیر است که همه جاه و مرتب این آید اگر یکجا که بر آید آن هر
 و همچنین در مذهب که زیاده بود در شرط است و این است معنی قول بعضی که گفته اند که در میان ادا
 این روایات و اما احکام است در حدیث ائمه که یکی از این شیوهها از زیاده مطلقا منقو و در روایات
 بدست آمده است یا علم و با روایات و با قطع است و بدست و در نکات و صحت مؤسوم و باین اعم
 ضعیف معتاد و معتبر گردد و افراد او تر که به ائمه بر مراتب صحیح و حسن بلکه متفاوت است و
 این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات معتبر است در آنها ولیکن چون این صفات را امر است و در جاه
 و مدار کار بر حکم بغلبه فان است و مراتب غلبه و غیره غالب لاجرم مراتب صحت و حسن ذاتی نیز
 بود و بعضی احکام است واضح یا حسن باشد از بعضی دیگر با وجود تفاوت در اصل صحت و حسن اما تفاوت در
 صحیح و حسن لغوی و ظاهر است و مراتب صحت را در حدیث کرده و در حدیث نیز نموده اند و امثله آن را از
 ذکر کرده و بر گفته اند که اسم علم التوجه و ظاهر در حال این اما این را شامل است و لیکن به
 فرق بین است اما در اطلاق واضح اما این بر سنای صحیح یعنی اطلاق اعتدالی است و
 لفظه اند واضح اما این که از نافع از این علم و بعضی گفته اند واضح است لکن در هر دو از سالم از بدین
 بن هر و بعضی گفته اند این اما این که از این علم و غیره ایشان را نیز گفته اند و این که
 بر اساسی مخصوص با ضوابط علم الاطلاق نمیتواند کرد و الا آنکه در اینجا مراد است که علم است
 اما این در اینجا در علم و اگر در حدیث کثیر باشد از ائمه چنانکه گفته اند واضح است اما این که در حدیث ائمه
 در فلان باب یاد را از حدیث ائمه که در حدیث ائمه است حکم در ردیف تابعین و ما سواء ایشان چنانکه گویند فلان
 تابعین است یا افضل تابعین فلان بلك السنن والله اعلم و باید دانست که احادیث صحیح در حدیث ائمه
 مجسم علیه است و همچنین است لکن آنکه بود یا غیره نزد عامه علمای آن المصنفی به حدیث است و را
 اگر چه در حدیث که در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 و آنکه مشهور است که حدیث ائمه است در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 اما مجموع حدیث ائمه است که در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 که در حدیث ائمه است که در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 می گردد به حدیث ائمه است و اگر از حدیث ائمه است که در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 فحش خطا اگر چه تعدد طرق داشته باشد و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است
 اما حال معمول و شاید که در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است و در حدیث ائمه است

معینانده نمیکند و در این سخن ظاهر الفساد است که بر * وصل * چون مراتب صحیح معانی است
 و صحیح بعضی از آن ها اصح است از بعضی پس بد آنکه معرر نزد جمهور محل ثبوت آن است که صحیح
 بخاری مقابل اشعارها بر کتب مصدقه و گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معاری به
 ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح با اعتبار حسن سماع احادیث و وجودت
 وضع و ترتیب است و علم اختلاف بغير احادیث ثبوتی از اقوال علماء و آثار مجتهدین و مانع آن و گفته اند که هیچ کتابی
 در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی بدست میگرداند و مشکل و منسوخ و معین
 و منتهی و مهمل پس از آن در آن میگرداند آنها را به مبین و مفسر و ناخ و مصدر ح و معین و منسوخ و بورد و بی ترجیح باین
 وجود بخاری صحیح است و از آن ظاهر و علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم است تخریج واقع است
 به ترجیح از حیثیت صحیح زبیر که وی گفته است ما تحت ادیم انما اصح من کتاب مسلم و لیکن در اوقات این تخریج
 صحیح صحیح مسلم را بر مساوی خود مناقشه است مشهور چه وی بظاهر اذاد و بی صحیحی کتب او مساوی
 و فی انه اثبات اصحیت وی از آنها و فیه کلام من کور فی موضع معصل اقوال درین باب است که صحیح
 بخاری بر صحیح مسلم و عکس و مساوی و بخاری گفته که قول رابع اوقف است و مشهور نزد جمهور و قول اول
 است بدلیل کمال صحتی که معتبر اند و صحیح وی که ما بینوا و حدیثی را که جمع شود بخاری مسلم
 بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند و تا هر چه الشیخان گویند اما و تخریج که متن از یک صحابی باشد چنانکه
 مستأوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل میکند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محکمین بر متقی
 که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرد و نظر است و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و مستأوی
 و منسوخ و بیست و شش است و بالجمله منسوخ جمیع صحیحین آن است که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه
 است و مستأوی آنچه منسوخ است بدان بخاری پستتر آنچه منسوخ است بدان مسلم پستتر آنچه بر هر ط بخاری و مسلم بود
 جمعیتا پستتر آنچه بر شرط بخاری بود پستتر آنچه بر شرط مسلم است پستتر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود
 و ایضا حدیثی که التزام صحیح کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد اما بد آنکه
 یاد هر شرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است
 که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و آنرا در حدیث خود
 ضبط و علی الشرع م شل و ذوات باین تضحی و تضحی بد که بخاری التزام کرده و باین التزام و وسیع تر از این
 هم و منک از معنی حدیثی که مثل اسناد بخاری و مسلم جمعا و افرادی در صحیح بیاید و ظاهر لفظ و موافق
 بوده بین معنی است کالاتی و صحافی از نووی را بن دقیق العبد و همی نقل کرده و گفته اند مسرود بشرط
 اری و مسلم رجال اما انیک ایشانست درین دو کتاب بناه انهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان میگویند
 جود یا شینک یعنی این حدیث اگر بر رجال بخاری مسلم است بر شرط بخاری است و اگر بر رجال مسلم

است بر شرط مسلم است و اصل این معنی این صلاح در مسئله خود گفته است و این دیگران نیستند و می گویند
اند نیز که هر یک از این معنی معتبر نگاه می کند و در این معنی میماند بر روایتی که بخاری و مسلم
از ایشان احادیثی در این معنی می گویند و در حدیثی می گویند شرط احدی است و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن روایت
گلا و بعضی از این احادیثی نکرده اند می گویند صحیح است و این حدیثی می گویند شرط احدی است و اولیای می گویند
این روایتی که حکم حدیثی از این روایتی آورده گفته صحیح است و می گویند این ابو عثمان نهی می گویند
و اگر چه می گویند می گویند بر این حدیثی که شرطی است و در حدیثی است و ابو عثمان نهی می گویند از روایت بخاری و مسلم
پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را می گویند که بر حال ایشان باشد ولیکن در این معنی بحث کرد
که حاکم در کتابه مستدرک می گویند که این روایتی صحیح است از حدیثی است و این احادیثی که روایت آنها
اند و احتیاج کرده به مثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است در این که مراد بر شرط بخاری و
امثال رجال ایشان است در صفات کمال و جواب داده شده است از این بحث که مثلث عامتر است که در میان
یا اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضع یکی از این دو معنی قصد کرده و می گویند که
نزد شیخ آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخور آن شخص آن
را بعینه که داشته خور آنچه حکم می کنی فرمود لا یلزم علیه شیء چیزی مشابه و مماثل تریخی از آن
نیمه می گویند که بلزوم آن جامه بر وی پس معلوم شد که مثل شامل این می باشد و نقد بر شیخ نیز در روایتی
از شرطی است معنی از آن نه بود و البته لایزال بود و این معنی است و در شرح الفیه آنچه ذکر کردیم نقد
تائید آن کرده ولیکن بر معنی لازم می آید که بر این نقد بر این است که حدیثی که بر شرطی است یا بر شرط بخاری
لازل در مرتبه از آنچه منفرد است بدان مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند و در این باشد چه هرگاه که بر حال
باشد مثل احادیث ایشان باشد و شرطی ما باید که در حکم متفق علیه باشد و شرطی ما در حکم ما
احد ما و اگر مراد مثل در صفات در این ادعای تاخیر و از روایتی است که اصفا زهر که چون تحقیق و تمیز غیرا
در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان است شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که با
چندین تفاوت است و سخاو و اشارتی به جواب از این کرده و گفته که دلیل بر تاخیر این قسم از مقابل تلتی عا
هر یکی از این روایتی را قبول می کنی که ما بدیگر آنچه به همین رجال ایشان احادیثی داشته باشد با
ایشان نوبه و حاصل این سخن آنست که اگر چه رجال رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت در کیفیت و راه
از آنرا است غیر ایشان باقی است شاید که در سخاو و نقل و همی و خطای راه یافته باشد
که رجال دیگر بر آن افزوده باشند و شامل و باین دانسته که این تفاوت و ترتیب که مذکور
بار حکمت از حیثیه اصل حکمت است و یا بهتر از آنکه و اخبار و الاگاهی عارض می گردند و هر موقوفه
بر این است که فایده در این معنی است

لغ بعد تو ان و صورت باشد و موافق شوند او را از آنکه در میان و مشروطین صحت لایب
و اول بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری و حدیث از متفقین و سایر صحیح اقسام صحیح و اول
نسخه امامانی خصوصاً اگر از آن ترجمه باشد که آنرا اصح الامانی خوانند * تندیبه * مانع از این گفته هات
و احسان گفته است که حق جعفریه شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمه الله علیه که این کتاب که حدیثین در صحت
احادیث و نقلیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند حکم است از نویسنده درونی نقلی را که اصحت نیست
مگر از جهت اشغال رواته بر شرطی که ایضا کرده اند آنرا بخاری و مسلم و چون در حدیث
وجود آن شرط در رواته حدیث غیر کتابین حکم با صحیح است از این کتابین است عین حکم و مکابره بود
و شک نیست که حکم بخاری و مسلم با صحیح راوی معین آن شرط را حزم و قاطع نه توان کرد و طالب است
این حکم مروج و واقع را جایز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و حزم بدان
محل منع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواته که سایر صحیحین از خواری
رجح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که حکم کرده شد است در ایشان پس مدار کار در مورد رواته بر اجتهاد
علماء و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شرط و طاعت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتماد کرده است
شرطی را و الفا کرده است آنرا دیگری بسند باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگری نه نیست در حدیث آن شرط
در معارضه آنچه مشتمل است بر آن شرط و همچنین در حدیث کسی که تضعیف کرد رواته را و تحقیق کرده است
دیگری نعم تا کن و مطمئن میگردد نه غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان کرده است امر را و اینها خود
قلیل یا آنچه قرار داده اند و جماعه شد اند بر آن اکثر امام مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پیش
بود تواند کرد راجح است برای واجتهاد نفس خودش پس جایز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر
کتابین که معارضه کند مافی الکتابین را یا راجح آید بر آن انتهی و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح
بنقلی ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند و
عراض در ایشان بنقلی علماء مجتهدین که مشهورند جایز باشد و التزام ایشان بحکم این جماعه حکم و
کابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقهاست با محدثین قرار داد و محدثین همانست که اول
گور شد و لکن فقها در آن مجال مقال و صیغ است باینوجه که مدکور شد و این سخن نافع و مقبول است در عرض
ح این کتاب که اثبات و تائید مذهب ائمه مجتهدین است خصوصاً مذهب حنفی و غرض شیخ ابو الهمام نیز
است و الله اعلم و هو اللهم المصواب و وصلی و آله و صحبه من بعد و صحت در صحیح بخاری و مسلم و ایشان
مناب نکرده اند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطالبی صحیح و خود تصریح کرده هر یکی
ان بعد از احاطه استیجاب بخاری گفته است که در نه او در کدام درین کتاب مگر آنچه صحیح است و نقل کرده ام پس
صحاح را از ترس طریک کتاب و مسلم گفته که هر چه در این کتاب آورده ام اما حدیث صحیح است و نقل کرده

روى صحیفه است و لابد درین تالیف بیان وجه تخصیص دعواست بود و ما از این جهت اصحیح
 ملاحظه کردیم که در بعضی منادیه بعضی محدثین از دار قضا و این بیان در بخاری و مسلم باین که ایشان
 روایت کرده اند از انس روایت کرده است از صحابه بطریق صحیح که شرط ایشان ساقط باشد و لهذا احکام
 و عمل آنه صاحب معتد که گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث
 غیر آنچه ایشان تشریح کرده اند که گفته اند که در عصر جامعه از معتد به پیداشده اند که زبان طعن برایشه
 درین جهت است که تمام آنچه صحیح است نیز همانا احادیث هزار و مانند آن نه در حد و شیخ ابن صلاح گفته
 که از معتد که حاکم ظاهر می شود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیارده اند
 از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر اینست
 که صحیح بشرط ذکر امیر گوید و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست
 و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و این کلام مردود شد آنچه ابن احزم نیشاپوری که شه
 حاکم است گفته که اندک چیزی است از احادیث صحیح که ثابت شد است بخاری و مسلم را چه ظاهر است
 که ثابت بسیار است نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که ثابت از بخاری و مسلم بسیار است ولیکن از کتب
 معتد که صحیح است و در حدیث است یعنی ترمذی و ابی داود و نسائی که است چه احادیث در کتاب معتد نیز
 مذکور در حدیث و جواب داده شد است از این دو جهت گفته مراد بخاری از بلوغ احادیث صحیح و
 باین حد و تکرار اسانید و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعد هم و فتاوی و احکام ایشان است که
 اطلاق حدیث بر آن میگردند و لزوم جواب داده شد است از جانب ابن احزم که مراد
 قویات احادیث است از بخاری و مسلم مطلقا از این جهت براد در کتابین یعنی احاطه بخاری و مسلم احادیث
 طریقه با راجع نیست که اندک چیزی از ایشان قوت شد باشد اگر چه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و
 از کتابین کم بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر است که کلامی و بعضی گفته اند که مراد این
 قویات صحیح مجمع علیه است و برین تمسک و بکثرت وجود احادیث صحیح در معتد که معتد
 نه اینچنین وجود احادیث علی شرط ما در روی حکم است و وصل چون ثابت شد که
 منحصرا در حدیث نیست و از غیر اینها نیز صحیح احکامی توان کرد ماحمل و مواضع آن را بیان کرده اند که بعد
 از امام معتد توان احکام کرد و در این داود و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب
 مشهوره یا غیر ایشان از تابعین علم شده از ایشان کتابی مشهور شده و بطریق صحیح ثابت بود از
 و مضامین دیگر از مشایخ و این حدیث معتد و صحیح و معتدین کرده اند آنها را به صحیح مثل صحیح ابن حزم
 او را امام الایمه گویند و شیخ ابن حبان معتد در بیان او گفته است که حدیث معتد
 زمین معتد است که حدیث معتد است معتد را زیاد دارقطنی گفته اند از زیادت آن را معتد

به سنن واحاد ايشانه بيش چشم اوست و مثل صحيح ابن حبان شاگرد ابن خزيمه كه گفته نيست فاضل
 و حاكم در شان او گفته است كه بگويي از حقه علم در كتابت و حفظ و تدوين و تدوين صحيح
 حاكم ابو عبد الله محمد بن عبد الله الشافعي و في الحفاظ الفقه كه آن را مستدرک على صحيح ابن حبان نام کرده
 بآن معنی كه آنچه از صحيح ابن حبان از احاد يثق و في شرح ابن حبان و تلافی کرده و آن كتاب ايراد نموده است
 بعضی احاد يثق بر شرط شيخين و بعضی بر شرط یکی از ايشان و بعضی از شرط ايشان و بعضی گفته اند
 كه بوي درين كتاب در تصحيح تساهل نیز راه یافته است از آنچه متفرد است بدان حاكم و تدوين يثق
 در تصحيح شريك نيست اگر صحيح نبود از منزهه حسن خود لکن ليس و گفته اند كه ابن حبان و ابن خزيمه با هم
 واقوي اندال حاكم و بهتر و لطيف تر انداز روی اسانيد و مودون چنانكه مشتمل بر حفظ و تدوين صحيح
 نیز صحاح كه در صحيحين نيست آورده و روی نیز احسن است از مستدرک و چنانكه صحيح ابن حبان و ابن اسكن
 و معتقى لابن الجار و در اين كتب همه مخصوص بصحاح اند و ليكن جماعه ديگر در اينها التفتاح بوده و دراه تعصب
 ببلانصاف رفته اند و فوق كل ذي علم و الله اعلم و وصل به كتب سهقه كه مشهور اند در اسلام گفته اند كه در انجا
 اقسام حدیثان صحاح و حسن و ضعيف سهقه موجود است در نقاد و حدیثان آن را تدوين کرده اند و نسبت به آنها
 بصحاح سهقه بطريق تغليب است و صاحب تصحيح شيخين را همان نام کرده اند و نیز در بعضی است
 و در حقیقت اين اصطلاحی است از روی تدوين صحاح اما بخاری و مسلم مناقب ايشان اجل و اكمل است از آنكه
 ذكر کرده شود و در دوزخ آسمان جلالت و عدالت اند و رحمة الله عليهم اجمعين انزل البخاري يوم الجمعة ثلاث
 عشرة ليلة خلت من شوال سنة اربع و تسعين و مايقوتون في ليلة الفطار سنة و خمسين و ما يقين و ذلك
 صمام سنة اربع و ما يقين و توفى عشية يوم الاحد لخمس اومت بقرين من رحمة به ايشان پور سنه احد و ستين
 و ما يقين و نسبت بخاري به بخار از ان جهت است كه فرجندوی مغیره مجوسى بود و بر دست يكى از اهل بخارا
 مسلمان شده پس نسبت ايشان به بخار مشهور گشت و و في نزد آخر عمر موجود به بخارا رفت و مآل او بود
 و ذلك مشهور و هر دو از امام احمد منب و ديگر ائمه اعلام حدیث دارند و وجه تدوين بخاري در آخر عمر به ايشان پور
 آمد مسلم ملازم است او كرد و استفاد ه نمود در حمة الله عليهم اجمعين و اما ابو اذ و في ايز نشاني عالی دار و در عالم
 نقل يثق و اصحابمان امام احمد است و چون تصنیف كرد كتاب بخاري را بر امام احمد بر دست كرد و الحسين
 و د احمد آن را او بود او د گفته است كه نوشتم از رسول خدا ﷺ بانصاف هزار حدیث و انتخاب
 دم از آنچه متضمن است آن را اين كتاب يثق كتاب سنن و جمع كردم دروي چهار هزار و شصت حدیث
 ذكر كردم دروي صحيح و آنچه مشابه است بآن و قريب است بآن و هر حدیثی كه دروي و سنن
 ضعف شد يثق است آن را همان کرده ام و هر چه از ان مسكوت آورد هم ضالح است يعنى برای امتحاج پس بعضی آن را
 بر حتم حمل کرده اند و گفته اند كه حدیث مسكوت عنه اند و او در مرقه مسكوت لازل نبود و احاد يثق در صحاح يثق

اصحاح اول بعض و کاشی بر شرط شصتین واقع شده و بعضی معتقدند که در صحاح و کاشی الله و
 صحیح امامت در صحاح اول که نزدیک وی صحاح باشد اگر چه در اخبار وی نباشد الله اعلم و اقرب
 لجلال گفته است که این دو نوع علیان بن اصفیایم و در علم باطن است و زمان خود را موقوف است که
 در کتب بروی این مصنف در زمان وی معرفت حدیث تخریج علوم از مواضع آن و نزدیک در اعلا
 در بعضی اصناف و صنایع مورخ و نیز در فرمان حدیث گفته اند که جامه او را دو آستین بود یکی برای تراغ
 و دیگری گفت که گفتند رحمت الله ما هذا گفت این قرآح برای نهادن کتب است و یک را خیمه است و تصنیف
 علماء حدیث پیش از زمان این داود مجامع و مسأله بود و یا سنن و احکام اخبار و قصص و مواضع جمع بود اما
 در سنن مجتهدان صحاح صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرد و فصلی نه نوشته و امام غزالی گفته است که مجتهد
 کتبات ایی دارم پس است و چون ایی داود این کتاب را تصنیف کرد آبرافتم حریمی گفتارم کرده شد
 مرا ایی داود در آنکه بیست چنانکه نرم کرده شد داود علیه السلام را حدیث یک و صد سنه اثنین و مابقی
 توفی بالنصرة لرب عشره بقیمت من شوال سنه خمس و سبعین و مابقی من سنه عایه و اما اثر حدیث
 ایی یکی از حفاظ اعلام حدیث است و او را در حدیث نیز بسیار است و از حدیث اصعب حدیثی است که از حدیث
 کرده اند تصنیف است در علم حدیث و این کتاب جامع صحیح است ایی امامت کتب و اشعار است از روی
 و احسن است در تبیین اهل از روی تکرار و در هر چیز نیست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست و از کتب اهل
 علماء و غیره است که لال و تبیین انواع حدیث از صحیح و حسن و غیره و تعرض بجز و عملی و واقوع حد
 مروزه است پیش از آن بعد از آمدن ولایتی و توفی بقرمت الائمة الالائین الثالث
 من رجب سنه تسع و سبعین و اثنین و نام ترمذی محمد است ابو موسی بن کثیر و بی در کتبت او ابو موسی
 کرده اند که محبوب نیست زیر که صحیح را بیک فرمود و ما آنکه این مرد را با ائمه اهل بیت است و احادیث تصنیف
 خصوصاً امام اعظم ابو حنیفه کوفی و لیکن ذکر این امام اجل و اصحاب وی در کتب خود در
 اقوال علماء صحیح جامع جانکه با وجود ذکر امثال و اقربان ایشان و ظاهر آنجا که اهل کوفه میگ
 ایشان را اراده نموده است و الله اعلم و انما سابی نام او اهل است و کثرت و بی ابو عبد الله
 و ائمه اهل بیت به شاکت و اثباته و بی نیز یکی از اصناف حفاظت است که حدیث را از وی
 و ائمه اهل بیت بن حدیث را ملاقات کرده و طهر را در علم باطن از شاگردان او بود و او را کتب کثیر است
 حدیث حدیث و کتب حدیث و درین کتاب است که حدیث که از امام احمد بن حنبل در حدیث حدیث است و از
 که ذکر کرده و هر که نظر کند در کتاب سنن و بی حیران شود در حسن کلام وی و وی شافعی است
 بود و در صحیح و معتبر است بود از وی بود که کتاب سنن توفی سنه صحیح است گفته است لا یحسن العلم من
 که برای این حدیث حدیث در حدیث حدیث امام او حدیث سنن حدیث و او را کتب حدیثی

استاد وی تعلیم بود و عرفانی گفته است در بیان وی از بعضی کتب در تخریح احادیث از آنهاست که مضطرب بود
 اندک وی گفته که متروک نگردد از حد من مرد مگر آنکه اتفاق کنند هرگز نرود و اگر کسی ترویج کند
 و دیگران تضعیف آنرا میکنند و از بعضی کتب مثل بعضی و میگویند ابوداؤد و غیره را در مسلك میروند و در بعضی
 مواضع که ابوداؤد و قرمندی اخراج است بگویند که در حدیث ابوداؤد و غیره را در مسلك میروند و در بعضی
 از بعضی رجال شریفین نیز لحنی میکنند و با جمله گفته اند در حدیث ابوداؤد و غیره را در مسلك میروند و در بعضی
 بعد از صحیحین از روی ضعف وی جامع است میان طرفین بخاری و مسلم در تصنیف و در تصنیف با تصنیف
 او فرزان بیان عمل و بعضی از شيوخ گفته اند که وضع کرده اند در اسلام مثل وی و ما را با اوست که کتاب
 ابوداؤد و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق است بر حدیث آنها از کتب سه امام آید نزد بعضی
 این ماحه است و نزد بعضی موطن و مختار صاحب جامع الاصول همین است و موطن جامع امام مالک است و وی
 مالک است برین ملک کورین زمانا و فضل و برکت و ولادت امام مالک در سنه خمس و تسعین و وفات در تسع
 و سهین و مائیه و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال و بعضی نود گفته اند و وی امام است در فقه و حدیث
 اهل کرد عالم را از قدماي تابعین و کبار ایشان و در شیخ مشایخ احمد بن حنبل و یحیی بن معین است
 و یحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیث از مالک گفته اند از بعضی که
 تصنیف کرد در حدیث اوست و لیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر آن را و اول کتب که تصنیف
 کرد در صحاح مجرد بخاری است و اما این ماحه ابو عبد الله محمد بن مزید القزوی است و ماحه لقب
 پدر او صحت ثقه کبیر جمع به توفی سنه ثلث و تسعین و مائیه و گفته اند بعضی از رجال احادیث و محدثین آن
 و منهم بکتاب و مرقه احادیث و حکم کرده شده است بر آنها بطلان و سقوط زکات و آنها که نقل یم کرده اند
 او را بر موطن یکی از کتب مسمیه همرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب صحاح بخلاف موطن بعضی
 گفته اند که کتاب دار من صراوات تراست بگردانیدن وی مادم کتب زوائد که رجال وی در ضعف کمتر اند و چون
 احادیث منکره و شاذه در وی نادر است اگرچه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب این ماحه است
 و دار من نسبت است مدارم بن مالک که بطلی است از وی تمیم و هو العاصم ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن
 بن ابی العاصم التمیمی المصری ثقی فی توفی يوم القریه و دن فی يوم عرفة سنه خمس و عس و مائیه و این ماحه
 بن ملک و ات مشاهیر کتب اند در احادیث و سیر طی در کتاب جمع الصحاح احادیث آورده اند کتب گفته
 زین ملک کورن و غیرها و گفته است که هر چه از بخاری و مسلم و ابن حنبل و حاکم در مستدرک و ضیاء معتدل
 در مختار آورده ام صحیح است و نسبت باین کتب معاصر است بصحت مگر آنچه تعقب کرده شد است بر سنه
 بر آن تنبیه کرده ام و همچنین موطن مالک و صحیح ابن حزمه و ابن عوانه و ابن اسطخس و مذهبی اند
 کچارود و مستخرجات و نسبت حدیث باین کتب نیز مسلم است بصحت و از این داود آنچه سکوت

کرده و بر آن نیز صالح احتیاج است و آنچه به آن کرده و غیر آن را نقل کرده ام از وی و از قولی
 از آن میگردم کلامی است که در آنست و این ماجه را بی داور الطایر لسی و احمد زاین وی علیه السلام
 عبد الزراق و سعید بن منصور و ابن ابی عمیر و ابن یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابن نعیم فی الحلیة و بیهقی در کتب
 ایشان صحیح و حسن و صحیح مزبور است و اینها در میان آن آورده ام هر چه در مستند احمد است در اول و ضعیف
 وی در بی حدین است و عقلمی را بر او نقل کرده و تاریخ و اینها را در تاریخ و هر چه منسوب با این جماعه است
 یا حکم بر مفسر در زوایر الاصول یا حکم در تاریخ و اینها را در تاریخ یاد یابی در مستند الفردوس ضعیف است
 و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان کرده ظاهر در آنها اختلافات است و در اکثر ضعاف مذکور
 در این کتاب به طرق انجمن یاد گرفته است چنانچه بنظر در آن ظاهر میگردد و گفته است که در این کتاب حدیثی
 نیابورده ام که موردیم بوضع باشد و با اتفاق مسلمین معتزک و مردود بود و الله اعلم و مادرین شرح از این کتاب
 جمیع الجوامع بهمین شرح و اصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم و از شرح زکریا در کتاب بحر فی که در منسوب امام
 احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده است اکثر آن همین است و از موطنها امام حنبل نیز احادیث
 آورده شده و آن حکم موطنی مالک دارد که کل اوست چه امام حنبل موطن از امام مالک شنید و آنچه متعلق
 به امام حنبل است که نوشته موطنی امام حنبل که گویند این است و با آنچه به امام حنبل در این کتاب
 در کتب دیگر آمده است نیز تصنیف کرده اند و بدین وجه در کتب صحیح و تصحیح آن نموده اند و نقل و قال
 که لازم است در تمام مساجد است واقع است و طارقی و طوارق مسلمین در تضیق و تضیق و تضیق و تضیق و تضیق
 مشتمل است و در طبیعت بعضی مسلمین ثعلبی و بعضی نسبت با آنها نیز واقع است و من الهی قوم
 در نقل حدیث بر قیاس نیز مختلف است نزد بعضی حدیث هر چند ضعیف بود مقلد است بر قیاس که
 مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقہ مقلد و الا لا و تفصیل این در وصلها
 آورده کرده آید و نیز در خصوصیت مراسیل تفصیلی و اختلافی است و نزد قائل مای ائمه مجتهدین و کبرای ایشان
 صالحی و افراد حدیث و معرفت شرح و تعلیل و تکیه و تعلیل و تطبیق و تار و یل و واضح و منبوع بود که از
 ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای معاصرین از اهل حدیث نتوان کرد و از هیطه ضعیف و بطان
 شیخیه بود که در آن حدیث اول نمود بر طبقی کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت اگر چه
 چند در بیان محتملی از احوال ائمه اربعه رحمه الله علیه با هم آمده و تقریر احکام و تمسک به ائمه ایشان
 کرده شروع در مقصد نمایم و بالله التوفیق و بیده از ائمه التمهیق * قسم ثانی * در بیان منس
 اختلاف مجتهدین و ذکرا ائمه اربعه و بیان حکم تقابل و اجماع ایشان و آنچه متعلق است بآن بد
 صحابه ارضی الله عنهم برکت صحبت رضی الله عنهم و ثورائیت باطن و صفای عقیدت اختلافی و اش
 در میان اجوام و بیعت مطوع انوار کتاب است و حضور این نبوت و شهود موارد و حی و تنزیل حاجت به

منصب و حیانت بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحکک وضع و افتخار با حدیث راه یافته پس ایضا حدیث و
 اسالیب ملت در این مذهب نیز تجدید احادیث آمنت و تقسیم و تفضیح اهل بیت بوده حتی از باطل و قوی را از
 حقیقت جدا ساخته و در علم حدیث کتب تصنیف کردند و معتقدان امت بهمان بودند و آنچه در روایات و بیانی
 مخالف از مذاهب اهل سنت است جامعه چهار مذهب مشهور است که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی بوده اند در وفات و
 فرزندی و بعضی مواضع مختلف اند و اصبیح از این امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است ولادت
 وی در سنه ثمانین و وفاتش در مائیه و خمسین و در همان شهر است که در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین
 با اتفاق بر آنکه در روزگار وی چندین بار صلح بوده اند انس بن مالک بصره و عبد الله بن ابی اوفی
 در کوفه و سهل بن سعد الساعلی بملکینه و ابوالطاهیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول است
 در وفات و کله و بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گویند که ملاقات ابوحنیفه
 باینها و احوال حدیث از ایشان نزد ابی بکر ثبوت توشیح و اصحاب وی منی گویند که وی جماعت از صحابه را
 در یافته و از ایشان روایت کرده است انعمی و دیگر اسندی است که احادیث را در وی از صحابه مدکورین
 روایت کرده است گفت بطل مسکون عبد الحق بن سیف الکلبی بن خصه الله بن یزید العلم والیهین و در واقع
 از حساب عمل بسی مشهور است که صحابه رسول در روزگار وی با شکر و وی قضی ملاقات ایشان نکنند
 ایشان را در نهایت با آنکه وجود قل و نم آوردن بلاد که ایشان بوده اند ثابت شد و مدت بیست سال زندگانی کرده
 چه وجود صحابه تا آخر مایه بصحبتار سید است ما آنکه حق با صحاب است که گویند جامعه صحابه را
 در یافته است والله اعلم و وی جماعتی کثیر را از قدمای تابعین در یافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت
 کرده و مشارکت نموده است عبد الله بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمه الله علیهم از شاگردان و یاران
 اویند که جمله از مذاق و وی نقل کنیم سخن در آنکه در کتابی دیگر تصنیف باینکه اهل مالوراء النهر و روم
 و هند و سمان به تمام مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بحد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک
 اصحی است ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعون و وفات او در مائیه و تسع و سبعین چنانکه گذشت
 و وی از تبع تابعین است با اتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان او است و با ابوحنیفه ملاقات
 نموده و در آنجا نیز مذاکره کرده است اهل دیار مغرب همه این مذهب اویند خالصا و در بلاد دیگر مختلط با
 از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و شافعی نسبت است و یکی از اجداد او که نامش شافع است و لا
 او در مائیه و خمسین سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بشبوت توشیح است
 و وفات او در این مذهب و مناقب وی زیاد از شمار است احمد بن حنبل که ما کرد و است اگر چند در
 و حدیث احادیث بیشتر از و بود اما او ویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گویند شافعی مثل آفتاب
 برای خلق و مثل عاقبت برای مردم را از امام ابو عبد الله احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع و ستون

و مایه و وفات از احادیث و روایات و ما بین در فقه و حدیث و در حدیث و روایات و در حدیث و روایات
صحیح از سقیم احادیث و روایات و در حدیث و روایات و در حدیث و روایات و در حدیث و روایات
این چهار تن از امامان دین و معتقدان ملت اند که ضبط و بنام احادیث و روایات و در حدیث و روایات
میان آنها نموده و نفس هر یک را و اول و بعد از آنکه از صحیح و منسوخ کرده و رعایت بدل می شود
و رعایت احکام و تعیبات و احادیث از خصوص کتاب و سنت نموده و غیر صحیح از احادیث تابع اینان بر دین جاریه
و رعایت اوست و مشایخ مارینت و بزرگان ایشان در حدیث بدل از احادیث بوده اند یارب مگر آنهایی که از ایشان
بها بیگانه اند از حدیث مزانی یا مخالف ایشان بر امامان و احادیثی میسوزد و باقی و الله اعلم و آنکه
گویند الصوفی لا مله له نه بآن معنی است که او را در حدیث مله نیست و تابع او نه مله است
و هر چه خاطرش عیوش دارد دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند تا آنکه در حدیثش چنانچه
گفته اند آنست که روی در بعضی مواضع از حدیث آنچه در انورج و اعتقاد ایشانست باید که در حدیث
که باشد و یا آنکه حدیث اول حدیث بود که بهر چه حدیث صحیح باشد بر آن عمل کند صحیح است گویند
که این نیز علی الاطلاق صحیح نمرد تحقیق آنست که همه از روایات مله حدیث بود که آنرا احادیث کرده
روایت از حدیث است و از حدیث است که احادیث بود و مواضع ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر
و این مشهور از ان حدیث است و از حدیث است که احادیث بود و مواضع ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر
فرق و عمل مضطرب احوال باطن کنند و در موده اند که تلبه توسط یکی از امام شریعت و وجه شیخ طایفه تا
ان توبه و محکم و قلم تحقیق را سنج کرده و تشبه و تفریق اصل موجب تشبیه و تشبیه فرج بود پس حدیث
من باصل مرجوع الیه فقه او اصول و تصوف لازم بود که ذکر بعضی اصطلاحات بین من اصول فقه و آنست که در حدیث
که استندت تلبه یعنی فقهی از حدیث بود طلب هر چه در مایه و حدیث است حکم کنند بر آن روایت صورت تردید
نداب است یعنی آنجا که دلایل از قرآن و احادیث و روایات علی اصطلاحات تلبه و متعارضان و در حدیث و تردید
هاکم در تفسیر قلمی و در حدیث است اوست تا از ان اقوال آنچه دلنشین او کرد دانستند و عمل فایده آن نیز
نه تلبه مطهر و زکی و نور نور ایمان و تقوی است که بنور در است که در حدیث و روایات حدیث است آنچه حق
و یابد و آن شیخ اعتبار کند که حدیث و روایات در آن بود نه آنچه در حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند
یع بدلائل شریعه این سخن روی بجانب الله و اوست در حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند
و اصول منزل معصوم و ادوات در آمدن ایمان است و در حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند
اعتبار نموده بر راه دیگر رفتن و در حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند
از راه مصلحت بیرون انداختن است و اگر قلم سلطیه طریق در حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند
و این که دلایل احسن و اقوی دانند اشعری و امام و حدیث و روایات حدیث است بر آن عمل کند

بهت و مسامحه و حمله از روی نرو و این طریقه متاخران است و شک نیست که این طریقه محکم تر و ضبوط تر است
 و گویند که طریقه این طریقه است که در این بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات
 استند استند مجتهدان را عمل با احتیاط بود و در عمل عوام رجوع و ایشان است آنکه التزام متابعت احدی کنند
 و آنکه بود بگری غایب حتی در مسایل نوشته این که اگر مرد در امری واقع افتاد و حکم آن را از مجتهدی پرسید و
 بجانبی اجل بحدت حکم کرد و حکم وی عمل بود و وقت دیگر با آن دیگر همان واقعه و نموده مفتوح دیگر که نه بر
 مذهب مفتوح اول است رجوع آورد و در خلافی و اول حکم کرد اگر با این زن دیگر معامله حکم این
 مفتوح دیگر کند جایز باشد هر چند واقعه یکی است این زن مثلا حکم مذهب اول دال بود و این حکم مذهب ثانی
 خبر اثر و لیکن در ماده بکزن درست نبود این جهت فرقی دیگر است که یک شخص محل دل و حرمت اثر اند بود
 بر جماعه دیگر از علماء بر اندک که انتقال مذهب به شهور نفس و اتباع هوا و تمسک رخص درست نبود مگر آنکه
 اعتقاد حقیقت بجانب مجتهد دیگر راجح آید و او را افضل دانند یا احتیاط و رجوع در مذهب دیگر بیشتر
 یا بد یا بواقعه صعوبت و هر چه عظامه مینماید و همچنین رجوع بیک مذهب دیگر مصلحتی نیاید حکم ضرورت
 در این صورت جایز بود و ایشان گویند که مجتهد را نیز از مذهب یکی بجهت خود دعوت کند و التزام نماید
 و اتباع خود را بر وی متابعت و لازم کرد اند الا آنکه بیان مذهب و تقویت دلیل و ذکر محاسن
 مذهب خود و نقایص مذهب غیر بنمایند تا هر که بدان مانع از معتقد گردد و معقول و
 اقتدای عمل کند و نقل کرد و اندک که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع جرح به مذهب غیر خود
 عمل کردند اندک تامی آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله خلق را س کرده بود و مویدان بدن و جماعه وی
 افتاده پس همچنان نماز کرد و ظاهر این به مذهب وی و الله اعلم مانع جواز نماز یا کراهیت آن بود
 گفتند چرا چنین کردی فرمود که آنکه ضرورت و اقتضا و مضطر شویم بمذهب عراقین نیز عمل کنیم مراد بعراقیه
 ابوحنیفه و اصحاب وی اند رحمة الله عليهم و در واقعه هر جا که مذهب عراقین مملک گورگر در مراد ایشانند
 و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت نماز کرد پس خبر دادند که موشی در چاه
 که با آب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند عمل کردیم
 که چون آب قدری قلند بود بلید نگردد و آنکه ذکر بعض المتأخرین و حجیت این طایفه اینست که همه
 متمسک بکتاب و سنت اند و مقتدایان دین اند و دیگر تعیین و تخصیص راجح وجه باشد و نص و فاسئالوا
 اهل اند که ان کنتم لا تعلمون و اشارت حدیث اصحابی که انجم باهم اقتل یتم نعمتکم و انتم زعمون است یعنی
 چیزی که شما اند انما از اهل علم بهره سید و از ایشان به امروزید و فرمود اصحاب من مثل ستارگانند و همه را بنمایانند
 علماء دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظواهر باصاف نزدیکتر نمایند و بفرموده در آید و لیکن
 قرار داد علماء مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا

همین بصورت خود از اول مذهب راست هر کس امر را که اختیار نماید صورت ندارد ولیکن بعد از اعتقاد بر مذهب
 دیگری رفتن یا توبه سوره عین و تفریق و تشدید در اعمال و احوال اختیار نماید بود تر از حد معادرتن مجلس ابرین است
 و هوالمختار و غیره **وصل** چون وحدت و حده در مذهب در ریاضت است کنون تابع مذهب است بر این
 چون حدیث صحیح مخالف مذهب در نظر آید مذهب را بیکل اید و عمل بحدیث تکلیف و کفر ساد در اینجا نیز
 اعتدالی در روش پیشه‌مان و پیمانان رود گویند که متوجه و معتدلی حقیقی بی‌غم راست است و دیگران همه
 تابع و پیروان وی و بعد از آن که بی‌بین معلوم شود و آنکه در سلسله که او فرموده است گوش بسخن غیر نهادن
 و در پی دیگری رفتن معقول نبود و این طریق معتدلیان است و آنرا که شیخ مولف این مذهب را کرده از آنچه
 در دیوانه کتاب گفته است که در باب عبادات اعتماد کلی بر آن گنبد یعنی در آنچه از حضرت نبوت **صلی الله علیه و آله**
 رسیده است و از خلاف زین و صورتها اندیشد سخن شرح حق است و آنچه صحاح اخبار آمده بالزور و الغیب عمل
 بدان موجب سعادت دنیا و آخرت است اما در این روزگار پس از آنکه صورت نه بنده دجه مذهب ان دین اهادیت
 و آثار آن مذهب در این مذهب از منسوخ و صحیح از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تامل آن فرموده و تاملاتی در طریق
 میان آنها داده مذهب می قرار داده اند عوام مسلمانان را بلکه علمای ایشان را نیز در این توبه و طاعت
 کجا است که دیگر از دست ایشان آید ایشان را از متابعت مذهب ان کردن و در پی ایشان رفتن هموار نماید و هرگز
 نه و البته اطلاع هم این کار معتدلیان محل آن را میسر بود تحقیق است به قیاس و اجتهاد کار پریش نرود و با عدول است
 آن در دین و در وقت اندک و دلایل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح است که کتاب معلوم گردد
 نشاءالله تعالی و حکم مذهب تحقیق است حکم کتاب و سنت است و آنکه در پیون این حکم در این مذهب است
 و بصریح نه در سلسله طریق در یافت آن و وصول به قصد که می خطار بود و می صواب از اینجا آمل که المذهب
 خطای و بیصیب و بیرون نقل بر موجب اجر و ثواب گردد و بیجهت اندک می شود و طلب حق بیک راه و بعضی گویند
 هر مذهب مصیب است باین معنی که حق نسبت در مذهب همان است که اجتهاد از بدن رسیده و این معنی در شرح
 فقه بودند و اصول عقاید و هر چهار مذهب در اصول عقاید متفق اند البته آنرا که نیست در اجازات است و تحقیق
 این در عمل دیگر کرده است و الله اعلم **وصل** در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام را
 موافق احادیث است و سلسله طریق اعتقاد را تابع در مذهب ایشان نیز است و مذهب امام ابوحنیفه معتقد بود و
 واجتهاد است و مخالف امام باد ایشان سخن شایسته و در وجهی است آخر آن در اجتهاد در حفظ کتاب است
 و حفظ احادیث و معرفت اقوال سلف است و این در مذهب و چون قیاس و اجتهاد آن امام است
 ایشان اقل مذهب و در امام است است این حکم را از نمودن آنکه در مذهب در مذهب آن بود
 که بعضی معتقدین که در مذهب امام شافعی بودند و در مذهب امام ابوحنیفه معتقد گردیدند چنانچه
 و مشکلات و مانند آن دلایل مذهب شود و تابع و قطع نبود **وصل** در این مذهب در اجتهاد است

طرح در شرح زینک و اینها این گونه تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با عنقیه نبی گوشه تعصبی نداشته اند و الله اعلم
 نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور است باید انداخت تا حدیقت حال منکشف گردد مواهب الرحمن
 که ابیهت درین کتاب شارح التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بهر دو کتاب منکر اینه که
 در دیار مشهور و معتبرترین کتبه است نیز درین و هم انداخته چه مصنف و چه مفسر علیهم در اکثر بنای کل بود دلیل
 معقول نموده تا اگر حدیثی آورده نزد مسلمین بحالی از ضعفی نه غالباً باقتضای وقت آن اقتاد در علم حدیث که متر
 بوده است و لیکن شرح هینح ابن الهمام جزاه الله تعالی غیر السیما لالی آن نموده و به تحقیق کار فرموده است
 و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه سنک و قه اورد که احادیث مسمره و در ادراک ضبط کرده است و گفته اند
 که مشایخ از که از ایشان استماع حدیث کرده و رای جمعی از صحابه که از ایشان شنیده از تابعین مه صد کس
 بوده اند و آنها که از وی روایت مسند وی کرده اند با تصد کس اند و مجموع اسنادان وی در علم چهار هزار کس
 اند و جمعی آن را بر ترتیب حروف الفبایی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخل کرده و تمسک
 نموده امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اخل ذکر کرده مردم کمان کرده اند که مذهب او مخالف احادیث است
 و حال آنکه در نسخ احادیث دیگر است صحیح تر و قویتر از آن که وی بخد بدان اخل کرده و تمسک نموده و به جهت
 آن احادیث که تمسک امام شافعی است تر داده و اکثر مذهب سگات او در صحیحین است و این جمعی به تفصیل بیان
 کرده و البتات نموده اند و ما اگر آنرا ذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود است طالب حق را باید که بدان
 رجوع کند و اقوی دلایل این مطالب آنست که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل است
 در تمام مذهب در مواضع معلومه خلافی باشد و اگر هست روایتی در انجیاب هست و بنیای مذهب امام احمد بن حنبل
 بر احادیث و اخل بظواهر است و خلاف امام شافعی اکثر است از خلاف وی با این حنیفه یکصد بیست و پنج مسئله از
 اجزای مجابیل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق است در آن و با شافعی مخالف ولی الحقیقه مذهب حنفی
 جامع معقول و منقول است و ما نا که در اغلب اوقات و احوال هادت کریمه آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذهب
 هر دو جهت رعایت طایفه عامه حلیق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید فعل بعقل اقتضای بود و این
 معقول کردی و بدقت تعلیمه و تشفیقه طبع ایشان در کشف و تبیین آن کوشید و الاصل تمسک و استدلالات او یکتلم
 و سنت و اقوال سلف بود و در صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک به ما من کنک و حال آنکه کشف
 عمل بدان علم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بومذهب ایشان مقرر شده است و این دلایل عقلا
 ایشان در حقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی بر واقعت وی مرقیاس را و لایک از احادیث
 آنچه موافق بقیاس بود از جمیع است چنانکه هم در اصول فقه او را یافته نه آنکه قیاس دروغها بل نص کرده باشند و
 حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متأخر بر خلاف زمان سابق است چه مینه و اند که حدیثی در زمان ایشان
 صحیح باشد بمسبب اجتماع شرایط صحت و قبول در روایه که واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول ﷺ پس از

قبل حدیث و فقه و از حد و روز ع بود نذر رحمة الله عليهم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بپایه التوفیق
 قال المصنف فی نسخة الكتاب ذکر کرهات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پیش از نزول وحی و سابق عبادت وی در آن
 ایام و ولادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه در از دهم یا دهم و بیع الاول است
 و چون از عمر شریف و سال و چهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بیعت امتیار و ایماح عمر
 بدین روز بوده فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود و الله اعلم و چون سال پسته
 یا چهار رسید ضمیمه شش صد شریف و قوج یافت و چون بیست سال رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف
 که بزیارت برادران وی از بی انبیا که در مدینه بود از انبیا فقه بود آنحضرت صلی الله علیه و آله را همراه برد و در وقت مراجعت
 باز او که موضعی است لاریب ملینه وفات یافت و جد وی عبد المطلب او را بشود کشید و محبت سخت با وی
 پیدا کرد و سالین روزگار قحط شدیل بر قویش افتاد پس آواز هانفی شنیدند که میگفت استسقا کنین باین
 نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بردوش خود گرفت و دعا کرد چهار کسلی قرآن شد و در آنچه مشهور است استسقا
 از ابوطالب بود و در این باب فصیح مشهور است در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله که دلالت دارد بر کمال محبت
 و نهایت معرفت نبوت او و مطامح فصیله اینست و اریض بستسقی الغمام بوجیهة ذی الالبابین صلی الله علیه و آله و شیخ
 ابن حجر استغالی در فتح الباری میگوید که این اسحاق ابن خصیل در ادب میر بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت
 ذکر کرده و بعضی چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است در آن واقع است بهمان جهت و ابوطالب
 مگر آن را افراسنت در یافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را در آنوقت آفته که قریش بر آنحضرت
 بغلیه بر آمد و چون منع مکر دنگ مردم را از در آمدن در اسلام و این قول اظہر است و الله اعلم
 و چون سال مبارک او بهمت و بر و ایمنی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و بعد وی ابوطالب بشرف
 کفالت و تربیت وی ممتخر گشت حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بلازم بر وی تمام نماید پس امر اهل
 همیشه قریین او می بود تا سال یازدهم تمام کرد نگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمیت وی نماید بهشت و نه سال بطریق
 موافقت و معارفت ملازم وی بود لیکن بروی ظاهر وی شد اما در بعضی روایات صلی الله علیه و آله مروی است که اسرافیل
 در مدت ملازمت چند بار بروی ظاهر شک و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن گفته و پیش از آنکه وجه
 نزول کند پانزده سال از جانب زمین و شمال و فوق آوازی می شنید که می گفتند یا ای کس را نمیلید و هفت
 روشنائی میلید و بان شاد می بود و چیزی دیگر نمیلید و در سال دوازدهم ابوطالب او را به شهر شام برد
 و چون از راهب او را علامت نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال هزدهم ابو بکر بن ابی قحافة رضی الله عنه
 در سلمه محبت و محبت وی در آمد و حال بیستم با وی در سفر شام رفیق شد و خوارق عبادت معاینه
 و نور تعالیق در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خلیفه را نکاح کرد و جدیقه در آنوقت چهل ساله
 در سال بیست و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها زیاده از بیست و یک سالگی که در آنوقت بود و در آنوقت

بشخص نفیس عود منك ميکشيد و چون چهل سال تمام شد نور نبوت ظاهر کرد و ما آنکه حکمت الهی در نور
 اسرافیل و جبرئیل، ملازمت وی علیه السلام و اسماح کلمات و اصوات و اراءت ابور آن علیه السلام تا انسی و الهی آنحضرت را
 بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پندار کرد و ظهور و بروز آن بندگان موجب هدم بنای بشریت و اضمحلال روحیه
 انسانیت نگر در با وجود آن شاهانه جبرئیل و وقت نزول و حی چه تغیر و ثقل که بوجودش در دین و در راه
 نبوت علیه السلام راز آن بود که جبرئیل در درباری بصورت هدیه که از مخلص اصحاب در کمال همت و جهل بود
 مینمود و اگر احوال بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی عیوش و روی ظهور می نمود و سبب تمثیل جبرئیل
 بصورت خوب از غیر قصد تعیینان و ایندلاف آن نیز قرار داشت بود که ملکوتی چون لباس ناموث در پوشش و در صورت
 انسانی جلوه گر شود لا بد انوار ملکوت و لطافت و صفائی و هانیت در آن صورت ماطع و لامع گردد چنانچه در وقت
 امت و سخت ترین انواع و حی آن بودی که نه باین طریق بودی تا چنین مبارک در سرهای سخت هرق میوه سخت
 و گاهی از گرانای آن شتر سواری وی بر زمین می نشست علیه السلام که گفته اند که چون در اناده و انده آمده میامهت و در جمیع
 شراست گاهی بشریت علیه السلام بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس در ظاهر گشتی
 و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت علیه السلام غلبه کردی و او را از وجود بشریت غایب ساختی و غیب ملکوت بر وی
 و گویند که صورت اول در وی بود و بشارت بودی و ثانی در وضع اول و ثانی چون ایام و حی نزدیک رسید خلوت
 نهانی را دوست گرفت و در کوه هر که سه میل راه هست تا کعبه و او را الا آن جبل نور گویند خلوت میبرد و در آن
 کوه غار فاست هر که درازی آن چهار گز شرعی و پندهای آن یک گز و ثانی در بعضی مواضع و باقی از این
 که مورد آن غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از انظار اجمال کعبه روشن گردید
 و شاید که اهتیار آن از برای خلوت از بیجهت بود و الله اعلم و علماء اختلاف است در آنکه آنحضرت علیه السلام پیش
 از بعثت عمل و امتثال بشرعی از شرایع سابقه میکرد یا نه مخارن از اصولین اول است پس بعضی گویند که چنین
 او بشرع فروع بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی موسی و بعضی در بعضی صلوات الله علیهم اجمعین
 و بعضی گویند لا علی التعیین بهر چه ثابت میشود که شریعی از شرایع است تعبد می نمود در شریعت که باشد و در
 لفظ های بیت در باب خلوت هر اینه است واقع شده که یعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 بضمیمه بدان روایت آورده و آن تعنی اتباع ملت حقیقه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شرح بقره است
 یعنی بتمتع و آنک و ثانی بدل از آن گویند پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و الحقی چنین است
 زیرا که علم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آنحضرت علیه السلام بر دین
 ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی نه بشریعت بود گویند که بضمیمه عقل را استعجابان روی بود با الهام و رویایی
 بدانچه که در قریب مبادی ظهور نبوت میباید و میل امام غزالی درین مسئله توقف و تردد است از جهت علم
 دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما درین مسئله دو قول است که عبادت روی در آن خلوت بچه نوع بود یعنی گفته اند

و همچنین کنایت از حقیقت خلوت که در اینجا غیر را کنجایش نبود مر معنی الی عمل یث و حقیقت روی این اسم و الا
هر که محل ای را یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال رحمت حق و عنایت و توفیق در حال و
گرد و و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر روی ذکر نفسی و جانب بود نه نفسی
و زبانی مراد از نفس اینجا ظواهر است و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه حضور حق است بی تلهف و باطن
تخیل آن است و شیمی که نشتر است از دور نقوش اشیاء از صفحه صمغ زرد ایستاده و قلمه باطن جزا حل بیت حق نباشد مگر
حقیقی و ذکر صافی که گفته اند این است و این معنی را در طریق عمیقۀ عالیۀ نقشبندی به ذکر علمی و روح قلبی و توجه و توجه
خاص و شهود و وصول و وجود و گویند و حقیقت و توفیق قلبی چنانچه حضرت عیسی علیه السلام در بعضی کلمات از سید خود
نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور دل است. بجناب حق همعانه بوان و چه که دل را هیچ بابصی و تعالی غیر حق
نیباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد از چه سطح و ساعی بوده باشد چون بند از غیر حق منقطع گردد در آن
زمان بحق و اصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دام بند بر دمالک به نام فنا رسد * قسم دوم * خلوتی است که برای
صغای فکر بود تا نظار بصیرت وی در طلب معامات حکیم آید و بجهت تطریق تفرقه و برپاشایی و تسلط او بر عالم
و مشاغل از راه صحت و سلامد بیرون نیفتد و این خلوت کسانی راست که علم را از جناب قلب حق بهر حق بهر حق
باطن از ما سوا نطلبند بلکه از ترازوی حکم عقل و قاعده و می و میجویند و صحت و سلامد آن را به میزان عدل و
می سنجند و حقیقت اعتماد بر صحت و حقا نیت علوم عقلیه نه توان کرد چه این تراز و بهایت انبیا
است و نازک بانگ هوائی و میلی و رسمی که پیدا گردد از اهل ال و اسقامت بهر رن شود و این اهل
انکار و باب مله است اکثر بجناب ملک خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود بهم کنند
و تاویل نمایند و در زعم ایشان چندان نمایان گویا تاویل نهست و مفهوم ظاهر همین است و طالبان حق که
علم را از جناب قلب الهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند و این خلوت ایشان را سازگار نبود
و یکنایه با آنکه خلوت ایشان بد بود و بجهت اشتغال باطن بحضور حق و نسیمان مساوا نکر در این خلوت
سلطانی و تبارتی نیست چه فکر از اسام و خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بود و هر چه که شغل گردد و از فکر
حضور باز دارند و اگر بناگاه سری بکشند هم در ساعت مضمحل و نابود گردند و باین تبعیت نام آورند و در خلوت
کارخانه حضور نیفتند بر مثال خمی که بر آب روان رود آب را از جریان باز نکند و این نیز اکثر در حالت
اهتلا بود و در آخر حکم جاء التیق و حق الباطل گردد و هر چه که ذکر بر صاحب خلوت است راه راست و توفیق
کرد باید که بدانند که وی از اهل این خلوت نیست و قابل این کار نه و از خلوت بیرون شود و باین راه از
اهل علم صحیح الهی نیست و اگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال متوجهان جناب بر حسب است
نور در مقام جمعیت و خاوت ائمه متکلمین داشمی و میان وی سرگردانی فکر حایل کشمی و حکم آنکه تا این
بزار باب طریقت کفر است از آنچه گذشته استعاده نموده و التی بجناب رحمت حق آورد و با همی

و دیوان در خلوت بشرایطها در آمده امیدوار بنشیند شاید که این بار روی مقصود به بیدار شود * الهی کل شیء قدیر *
 قسم سوم * خلوتی است که بجهت از طالمان راه برای دفع وحشت و بیزبانی هم اطروغ و غور و وقت که
 از مخالفت بنی نوع بیدار می آید اختیار میکنند و چون در دیدن خلوق و بودن با ایشان وحشتی و التباسی
 در آنجا نمی آید اختیار میکنند و برای سلامت از این آفت خلوت میگزینند که حاصل وجه اختیار این
 خلوت دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیست در هر وقت خود از خلوق و سلامت
 حال ایشان از آفات خود بآن هم کنند احسن و اولی باشد و بعد بود از عجز و وسعت ظن * قسم چهارم *
 خلوتی است که برای طلب زیادتی است که در خلوت می یابند اگر چه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت
 ذکر و فکر به تمام از دست ندهند و لیکن در خلوت بیشتر یا باند و وقت و ذهن در وجه صافتر بود و این مرد و قسم در
 خلاصه مقصود نزد یکدیگر دیگر اندر مملو و معاون دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات خلوت حضرت رسالت
 است از قسم اول بوده که از کل ماسواهی حق انقطاع نبود و از مجموع آنها آنکه بآن معاشرین مصاحب و مباشر بود
 تا از اهل و مال و هر چه در دست تهن فریاد است او بود تکاملی دور می غور دوری در برای ذکر قلبی مستغرق شد
 و از اشیاء دوری و بار تکلیف مانع شد و نفس بیهوده نبود و آنکه در خلوت برای وی بود بگشاید و همیشه در آن انس روز افزون
 می شود و بصورت دوام ذکر و توجه به ریاضت معالی و عیبی که قلبش شرف می آید است ^{تفویض} سقا به غایب است و در آنجا به تمام
 صاف شد و درین باب با بعضی مناجات کمال رسید پس تمام شعر و عیبی از مشرق موهبت و عبادت در میان
 آغاز کرد و انوار و شواهد و لایزال آن عیبی بود و زیادت که تمامات و جمادات که از مرتبه نفاق و در اله بغایت دور اند
 زبان به عبادت و عبادت و کلمات می کشادند به آنکه هر چه در پیش روی است که منال شمس بزبان فصیح و زبان صریح میگفت
 السلام علیک یا رسول الله و در حال آنکه او از سر شکر و نماز می کرد و در عبادت و سنگ متکلم را غیب پندنا
 نگری در بالای آن روح استادی بود تا در شخصی که هر گویا امین باشد بر وی ظاهر شد بصورت عظیم که مرورا
 در باز و است از یاقوت در عیان بی آنکه به صورت اصلی جبرئیلی بوده آن در اوقات دیگر بود گفت ای بشر یا محمد
 مزده باد تو که من جبرئیلم و بر تو در معاد ششام تا پیام حق بموگم اوم و شعر دهم تو آنکه تو روز خلواتی
 بودی این اسم از آد میان و جنبان که درین روز کار اندام و امت عزت بود و همه در حالت بعد از آن شک باشد
 کاتال بعض العلماء پس نامه ز در بر مرصع بخواهر بیرون آورده است و در داد و کت بشنوان این را گفت و آن
 که من خوانده ام و هرگز چیزی نشنیده ام و ای که خط و کتابت اند از روی نامه چیزی نتواند خواند
 و درین نامه شعر و چیزی نوشته ام بپندم گو یا پروردگار تعالی خط این نامه را با خود اعطای قوت نماید
 ملکوت از برای اهلان عجز و اضطرار و تمیز آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از حول و قوت از وی ووشید و در اکثر کتب
 همین قدر گوید است که جبرئیل این یقرآه فی ارضه ما انزلنا فی قلعه من غیر مودود و من عذرت و ابیات ذکرنا
 در جو باشد و در حقیقت و خود آن انوار و بر آن است بیانی از آنکه چنانکه اشارت کرده ایم که

نامه خواندن نداشت اما خواندن کلامی بخوانانیدن دیگری از فصیح در هایت نصاحت شرایت بسیار دیگر
 از صولت حال وصل است و هیبت مقام باشد و الله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را ^ص در کنار گرفت و از برای تصرف
 در وجود بشریت آنحضرت ^ص اذ حال نور و قوت ملکوتی در آن چنان و چندان بفرود که بر ارتباطت رسانید یعنی
 با آنچه غایت وسع و طاق است آنحضرت بود و سید و ره آرد در باز گفت بخوان گفت من خواندن نداشتیم
 نامه بار میفرمود و در آن زمان میفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقوام با هم یک بخوانند بنام پروردگار
 خود یعنی تو بخوان و قوت بود بخوان بتایید و استعانت الهی و توفیق وی عز و علا را استعمال است
 از وی کن که تعلیم تو و تعلیم امت تو با وجود امت تو و عوامت کرد الذی خلق آن پروردگار که پس آن کرد هر چیز را
 خالق الانسان خصوصاً آدمی را در آنکه اهرافرا اکرم مخلوقات است آثار صنایع و بدایع بر صفات اجدال
 وی اظهر و ابهر است پیدا کرد او را من عاق از خون بسنه در رحم اقوام بخوان و در آن روز در کار تو کریم
 تراست از هر کریم الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد بواسطت قلم که مظهر عجایب و عرایب است
 و لا تخصی احدی و امة قامت امور دنیا و دین و النظام مهام عالم با رحمت صاحب کفایت کننده که اگر بود پیش
 و حکمت الهی و لطف و تدبیر و تعالی در عباد لیلی جز قلم نباشد که ایت است چه عجایب و عرایب که از وی
 زاید از حیطة هصر و شمار خارج بود علم انسان در آن زمان آدمی را عالم بی علم چیزیکه در قوت و قدرت او نبود که
 از خود تو اندانست چون مهم و هیبت و شرف و اعدا و بر دانه شد بعد از آن خواست هر جبرئیل که پیغمبر را ^ص
 از علم مقام هیبت و جلالت مسرور و مطمئن القلب بر زمین بندگی و سه و دینت فرود آورده بواسطت امر حق
 احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت ^ص او گفت از این گروه فرود آید آنحضرت ^ص یا هر که
 از گروه فرود آمد و او را در بای کرده بزین نامون بنامت و بر آن آنحضرت ^ص الطوبی رحام نشستی فرود کرد
 هر جبرئیل در جا ۴ - میبوشید بود یک جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت و بر او بر روی جامه نشستن فرمود و با سزا
 بر زمین زد و چشمه آب پیدا آمد چون تعلیم و ضو در او و بلکه بفعل آمانت و تعلیم بقول بی دشواری فرود آمد
 بقصد تعلیم پیغمبر ^ص از آن آب وضو ساخت با مضمضه و استنشاق و هر عضو را جدا جدا شست است و در آن
 غسل کرد چون وضو کردن را با وی به نبرد و تعلیم لعن کرد پس پیغمبر ^ص که نام زن آن وضو ساخت و چون
 آنحضرت ^ص از وضو فارغ شد جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر ^ص بقصد تکمیل و زادت
 تطهیر و نظایف و صبر دیگر که در ضمن آن باذن و الله اعلم ایشانند پس بر عاست و دو رکعت ^ص تکلیف دو رکعت
^ص بپوشی اقل کرد و سه همان تکلیف بود پس جبرئیل بقصد تکمیل و تقویت آنکه آن تکلیف را در آن سه رکعت و اول
 چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و فرض است نمازهای پنجگانه در هر
 عراج شد چنانچه مشهور است و نماز کند از دن جبرئیل آنحضرت ^ص بقصد تعام اوقات نماز بعد از استراحت و چون از
 وضو و نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل باز گشت و پیغمبر ^ص بسکه آمد و انحال باشد آنچه بگفت و و بر آن تعلیم

در وقت نماز کرد بنا بر این مقدار است که مضمون نقل م هر هیکل وضو و نماز است بر سائر احوال و عبادات
 مناسب آنکه بعد از تمهید این کلمات اینها ای ابواب عبادات نموی و تکبر وضو و نماز کنیم و سائر احوال و عبادات
 از صیام و زکوة و حج و اذیة مخصوص بودنی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عبادات بدان ملحق
 بحق الکرم بهایب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و سائر احوال و عبادات
 را وضو و راهتی چنانچه ظاهر آیه قرآن است ان الصلوة فاعلموا الایة نیز ظاهر است چنانچه ظاهر این عبارات
 دلالت کند بر صمیمیت اراده قیام بنماز و غسل این الفاظ چنانچه در قول و اذا قرأت القرآن فاستمع
 بآله و امثال آن ولیکن اجماع است بر این که مراد از اتمم و اتمم مسجد ثوب است و توجه این کلام آنست که
 پیغمبر اراده قیام است ولیکن او شرطی است که هکذا است چنانکه بیان کرد قول و استمعوا له وان کتبت چنانچه باطن و
 الایة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و هکذا ابرای تیمم پس در صلوات آیت ذکر صلیب کرد در آخرین
 ذکر شرط داد این حاجت کرد که آنرا که هاهو اختصار افاتهم و هر چند افضل و احوط است بعد وضو است برای هر نماز
 ولیکن در بعضی از اوقات چند فرسخه را بیک وضو گذاردی تعلیم اللامه و بیانا لالامه الایة و وقوع
 این حال از وی صلی الله علیه و آله نادر بودی مسلم از هر یک رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 وضو میکرد برای هر نماز دو بار در روز پنج چند نماز در روز پنج نماز بود وضوی واحد پس گفت عمر
 بن خطاب رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمل اگر دم یا عمر یعنی تا بل اندک که وضو
 برای هر نماز فرض نمود بعضی گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود بخاری
 را بود او در ترمذی از انیس رضی الله عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که وضو میکرد برای هر نماز
 پس گفته شد مر آنرا شامچه میگردید گفت آهانت میگرد یکی از ما را وضو مادم که محبت نمی شد و نیز
 دانی از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر نماز و چنانچه در روایت
 احمد و ابی داود از هکایت عبد الله بن عامر غسیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور بود بوضو کردن برای هر نماز
 طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد هر وی امر کرده شد بمسوا لفرزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از
 حالت ریاضی گویند که بیتکم این آیه وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت اینچنین
 گفته اند ولیکن در نسخ احکام سوره های کلام است و اوله اشقام و آبی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در وضو میکرد داشتی که سراز
 در سیر و زیاده از چهار سیر نبود و در بعضی اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت سیر صلی الله علیه و آله که مینشد میگوید
 معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی آمده
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله وضو میکردی و غسل بضع و در بعضی روایات کم و بیش نیز آمده و صاع چهار عمل است
 و یک بقری و در طال است و دلالت ظاهر احادیث درین است چه در بعضی احادیث وضو یک راقع شده و در
 بعضی یک و در طال و تطبیق هر آنست که مصلوق هر یک باشد و مقبول است و طال در طال عراقی است و در طال

نیست اشعار است و آنهار و کیم مقدار که وزن یک پیسه است و این حساب اینانی دارد و آن را بوزن این
 دیار زود آرد آنرا بجمع کرده یک آنکه مل بقول اول یکمن شرعی است و من شریعی چهل است و آن بوزن کبری
 که سیر می پیسه است یکسیر و نوزده چهار انگه شاهی این است در مراخیه ملکه رسد آنکه که سیر می می و شش
 پیسه است یکسیر و چهل شش پس ضاع که چهار مل است پنج سیر و نوزده سیر آگری با نوزده و آنرا
 سیر و نیم سیر و پیسه کم و سیر که در پیسه چیزی کم و سه ربع سیر چهار انگه چیزی کم و ضاع نوزده
 آگری سه و نیم سیر و در پیسه و نوزده چهار انگه سیر و پیسه کم و آنرا در منقار و مقدمه الصاو گفته است
 بیت در وضو آب یکمن و نیم است غسل و اجار من ز تعلیم است لازم آنکه آب وضو و سیر آگری و یکسیر سیر
 و شش پیسه چهار انگه بود و آب غسل پنج سیر و نوزده سیر آگری و چهار و نیم سیر و در پیسه کم و چهار انگه است
 کرده است این یک نیم من را در استنجاء و وضو نیم من برای استنجاء گفته و نیم من در شستن رو و دست و نیم
 من در پای و پا بر گفته اند مراد از احادیث همین و تعدید است چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن استعمال کنند
 امر جااذاحت و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد و ماند آن که بعد از آن تکفیل چنانکه گفت و در
 تکفیل آب وضو کم رنجستن آن خود منالغله فرمودی و دیگر آن را نیز از بسجاری رنجستن آب و اسراف در آن
 منع فرمودی و بقصد تشکیف و تهدید یا میگوید که در است من کسانی هستند آنچه که در وضو تکفیل و نجس از
 ارجح کنند و در رنجستن آب اسراف نمایند و میفرمود که وضو را بطی است نام از راهیان که آدمی را در وضو
 اسراف آید و وسواس اندازد پس از وسواس آب بپرهیزد و در هر زمان وسواس دفع آن بآن بود که در راه تلهی
 و تغافل نوزد و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در پی آن خاطر نوزد و در هر وقت عمل کنند و اگر شیطان
 بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و بپای در کلاه حق نه بر غم او نگوید
 که تو هر روز دست من زبانه برین نمی آید و مولای من کریم است تعالی از من همین تکفیل ببرد و در دل و رحمت روی
 واسع است و اصل وسواس از نقصان عقل و اختلال آن میزد و شیطان در آن میان راه یابد استعداده را در اول
 در دفع آن بغایت مؤثر است کاجاهنی الاثار و در حدیث احمد این ماجه از عبد الله بن عمر و بن العاص آمده است که
 یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله می گذشت بر سهیل بن ابی وقاص روی وضو بیساعت در مرد لا اسرف فی اساء اسراف ممکن
 در آب غسل بطریق استماع و استماع سار گشت و در فی الیاء اسراف امام را آب که چیزی که در آب و عزیز بود نیست
 اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد و آن گشت علی لهرها را اگر چه باشی تو بر روی روان و این میانه است در
 منع و تعدید از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غا لباب در عمل نه چیزی از این باب احسان فرمود
 تا برای دفع آن این مهالغله فرمود والله اعلم و در بعض مسائل گفته اند که اگر متوضی ترا چوی بود در رنجستن
 آب اسرافی نیست چه هر قدر از آب که ببرد باز هم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بپوشد و در
 اندازد و حقیقت در می میان نه چواری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو یا تفاق با او کنند و بیست پس آنرا

در جلوه و کرامت اعمال نعمان گرد پس زیادت از قلن حاجت بکار بر دن تضریح باشد و هر زمانه بخاری که غسله هم در وی
اگر تضریح نمود و نه ز آب مسمه عدل در وی زوی ماذن و لیکن مبالغه در مود که در الجانی و نجوان از حکم میباشد نبود
و هر گویید که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضریح وقت اقی است و ذکر یک بار است
بلند که من ادب اسراف در تضریح است یعنی اگر در یکبار آب در تضریح اسراف بود تضریح آب
در تضریح در نجوان از تقلید شرع اتمی همت و الله علم و صحیح شد که آنکه گاه بود که اعضایی
و صورت از یکبار زیاد نشقی بجهت تعلیم امت که این مقدار کافی است و اقتضای بر منتهای فرض که وضوی آن درست
نمود و چهار قبول نیست چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد رباعین مرتبه
زیاده لیکر در آن روایت ترمذی نیز اینچنین آمده بی زیاده مثل کوره و در روایتی داور
آمده که گفت ای ابا عبد الله هم شبها را بوضو میروم رباعین پیش وضو کرد مرتبه و در روایتی
از بخاری آمده که وضو کرد این عباس و گرفته غرضه از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان پستری گرفت غرضه
دیگر بدستی پس اضافه وضو کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پستری گرفت غرضه دیگر و شست
بدان دست راست را پستری گرفت غرضه دیگر و شست بدان دست چپ را پستری مسح کرد پس را پستری گرفت
غرضه دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آن را پستری گرفت غرضه دیگر و شست بدان پای چپ را
و گفت اینچنین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وضو میکرد و در روایتی دارد و نسائی نیز اینچنین آمده
و این ماجه از ابی بن کعب آورده که طالبی رسول صلی الله علیه و آله آب را پس وضو کرد مرتبه و گفته این وضو نیست
که قبول نمیکند عید ای تعالی نماز را مگر بوی نگاه هر عرضی زاده و بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن
ز انو علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضافه اچرا داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی
داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرتب مرتب و ترمذی از ثابت ابن ابی ضفیه آورده
که گفت گفتم مرا ای جعفر را که یعنی امام محمد باقر را ای حدیث یاد کرده تو اخباری نه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وضو کرد مرتبه مرتبه و مرتب مرتبه و سه مرتبه گفت نعم و در حدیث از ابن عباس بن زید آمده که گفت
وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب مرتب و گفت هر نور علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه
در استقامت و استماع وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علمای ما همین است و زیاده در آن داخل فعلی و اسراف
بودن آن از آن نبی در آمده است و در عود این وضوی من است و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض
احادیث آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت به نهایت مرتبه کامل است و اخذ ذیت صحاح و حدیثان
درین باب بسیار وی شمار آمده و بی شک چون عزیمت وضو است درین است عدل آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه
در اکثر احوال همین بودند و از امیر المومنین هلی نه بطریق معتدده آورده اند که در آمد بر قومی
و نال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرده سه بار و فرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا

که وضوی رسول خدا ﷺ این چنین است و در روایتی آمده که کسی طلبیدن بر آن به نیت وضو کرد سه بار
 بار و فرمود هر که عاقلی دارد که وضوی رسول خدا ﷺ سه بار و به نیت که اینست وضوی آنحضرت هر چند در
 روایتی آمده که وضو کرد سه بار و ظهور بقیه آب وضو استاده و فرمودت که اینست که در تمام شمار وضوی
 پیغمبر خدا ﷺ و عاقلی سه بار سه بار سه بار و بعضی از روایان و بعضی از دیگران گفته اند در روایت
 از عبد الله بن زید بن اسلم: اری آمدن که گفته شد مرا و او گویند برای ما جالبه و سوگند رسول خدا ﷺ
 پس طلبد و فی النکاح و فی الخمر و فی الابرار بود و دست خود در دست هر دو دست راست را سه بار بر دست در آورد دست
 خود در اندام و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد در آن یکبار کرد آن سه بار سه بار سه بار سه بار سه بار
 آورد و شست روی خود سه بار و هر دو دست را زد و بار و مسح کرد بر خود با تمام و از بار و شست هر دو روی
 خود را در روایت موطن آمده که گفت مر او را یعنی عبد الله بن: ای ایها یسیر المذنبین انما یسیر انما یسیر
 مرا که چنانچه وضو میکرد رسول خدا ﷺ گفت نعم پس بر نیت آب بود و دست خود و دست خود و دست
 را زد و بار سه مرتبه مضمضه کرد و استنشاق سه بار سه مرتبه روی خود را سه بار سه مرتبه هر دو دست خود را
 تا مرتبه دوم و بار سه مرتبه مسح کرد هر دو را بعد از آن که م بر روی و بر دست را سه مرتبه شست و در
 هر دو دست تا بار آورد بهمان جا که ابتدا کرده بود از وضوی به نیت شست روی و پای او سه مرتبه آمد در
 روایت نسائی و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که شست روی خود را در بار هر دو دست خود را سه مرتبه
 هر دو روی خود را در بار و مسح کرد بر خود در بار و مسح را سه مرتبه در روایت ترمذی آمده و او را داد
 و ترمذی از بیع بیعت معوذ آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که هر که آمد بر ماه در خود بیعتی مرا که
 بر یزید بر روی من آب وضو را سه بار ذکر کرد در بیعت و هر دو آنحضرت ﷺ را دست شست هر دو آن سه بار و شست
 روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد یکبار و شست هر دو دست را سه مرتبه در روایت ترمذی و در روایت
 بخاری و یسیر عقیلم آن و شست هر دو روی خود را سه بار و در بعضی روایات آن سه مرتبه شست و استنشاق
 سه بار از آمد و در بعضی روایات شستن پایه امداتی واقع شده و ذکر عمل در بعضی روایات مطابق
 از حدیث امامان علیهم السلام و تفاوت اولی بعضی کائنات هستند به تفاوت سواد در وقت میسر است فی شرح این الی ام و
 در بعضی روایات غسل جهت شستن مطلق واقع شده و ذکر سواد در ظاهرش در اختیار در آمدن در وقت است
 راوی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان حال و سادگت مانند این همه نیت که در امر آن توضیح داده
 و جهت بود و غالب آن بود که سه بار سه مرتبه شست و در روایتی از امامان علیهم السلام در بعضی آمده
 است که مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله ﷺ ما یسیر انما یسیر انما یسیر انما یسیر
 آنحضرت ﷺ آبر او را در الدائم و شستن در هر دو دست را سه بار سه مرتبه در روایتی آمده است که در طلبد
 هر دو در آن سه بار سه مرتبه مسح کرد و در آورد هر دو دست را سه مرتبه شست و در روایتی آمده است که در وضوی

انکشتن بر خطاهر دور و گوش پسترسشت هرد و پای هرد در اسه سه بار پسترسر مود انچه پسترسشت وضو هر که زیاده
 بر آن کرد و انچه از آن نه و بد بکند و نظام و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت احدی ای
 پسترسشت رسالت آمد ^{صلوات الله علیه} و سوال کرد از وضو پس بدو در او را سه سه بار وضو ایستاده چون است وضو هر که
 پسترسشت درین ایستاد و تعدی نمود و نظم کرد در این روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح تر است و این
 سه مرتبه این اثر صحیح بود روایت کرده و ذکر نقصان سخن کرده و روای آن را ^{صحیح} آورده زیرا که ظاهر وی دم
 نقص است از ثلاث و حال آنکه نه این چنین است و نقص گفته اند که اساءت میباید بد نقصان است و ظلم زیادت
 و بعضی گفته اند که در حالت حلی و تعدی است ای من نلص من واحد و این تکلف است ولیکن موید است
 آنرا آنچه روایت کرده است ابو نعیم بن هماد مرفوعا انی صوبه مرة او مرتین اولی ثانیان نقص من واحد
 او ز ادلی ثابت فعل اعظام در حال این حالت ثقات اند کذا فی المرافع اللدینه و ششمی از نماز ای ظهیر به
 می آرد که هر که بیگانه باشد از کتب بعضی گویند آنم کرد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد
 بعضی آنم کرد از جهت آنکه آن مأمور به و صحیح است حدیث آورده در آن امام حسین در موالی خود میگوید که ششمن سه بار
 افضل است و در آنکه ایستاد در یکبار اگر با سبع و کمال بود نیز که ایستاد میگوید که قول امام ابو حنیفه رحمه الله
 علیه این است انچه و امام شافعی گفته که در ست نید ارم زیادت بر ثلاث را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم
 و صحیح از مذهب وی گرامت زیاده است گرامت تعدی و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مباح است
 چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المرافع
 و آنحضرت مضمضه و استنشاق را ^ص یکبار غرغره کردی ^ص یکبار غرغره و ^ص یکبار غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی
 و روایات آن مذکور گشت و از یک غرغره نیمه در مضمضه یکبار داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت صحیحین
 وصل در مودی مصنف می گوید که در هیچ حدیث صحیح نصل که استنشاق بعد از فراغ مضمضه یکبار یا دو بار
 یا سه بار یا آب جدید کرد باشد و اینست در مواهب اللدنیه از قروی آورده است که گفت مجموع کیفیت اواده
 در مضمضه و استنشاق اینچ و چه است اصح آنست که مضمضه و استنشاق کند ^ص غرغره مضمضه کند از هر واحد
 پسترسشت استنشاق کند ^ص آنکه جمع کند میان هر دو بغیر از آنکه مضمضه کند از آن غرغره سه بار پسترسشت استنشاق کند
 از وی سه بار سوم آنکه جمع کند ^ص غرغره ^ص مضمضه کند از وی و استنشاق ^ص مضمضه و استنشاق چهارم
 آنکه ^ص غسل کند میان مضمضه و استنشاق یک و غرغره پس مضمضه کند از یکی سه بار پسترسشت استنشاق
 از دیگری سه بار پنجم آنکه نصل کند ^ص غرغره مضمضه کند ^ص غرغره ^ص استنشاق کند ^ص غرغره
 و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن احادیث صحیحه انچه و اعمالات احادیث را مختلف
 یافتهیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو و کند است و است پسترسشت مضمضه کردی
 و استنشاق نمود پسترسشت مضمضه و استنشاق کرد پسترسشت و ششمی از روایت این عبارات بسیار

در احادیث ظاهر آن دلالت کند بر وصال مضمضه و استنشاق اگر چند قطعی نیست و در بعضی موارد
 در حدیث ششم مضمضه کردن بیشتر استنشاق کرده و زوی شست و این ظاهر است در فصل و در مشکوٰۃ روایتی
 از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنشاق کرده سه بار سه غرغره از آب و این نیز محتمل هر دو
 وجه است و صلا و وضو و لیکن در بعضی احادیث تصریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیله غرغره کردن نکته
 مصنف می گوید و ملاحظه شود که امام شافعی این است بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از منسب امام
 ابوحنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه خطی از آن وجوه زیرا که دهان و بینی هر کدام
 عضو نیستند چنانچه پس و پایه غسل هر یک بود چنانچه از آنجا که سایر اعضا و این وجه در حکایات برای
 ترجمه حدیث فصل است بموافقت و فم مرقم این را نه تغلیب در مقابل نص و استدلالات بنام و دلایل معتول
 شایع است در مذاهب ایشان و آن در واقع برای ترجمه بعضی احادیث است بر بعضی نه قیاس در مقابل
 نص چنانچه در محکم توهم کند و این نکته چند است چنانچه در معنی آن نیز اشارت بیان کرده ایم بلکه در دلیل
 ایشان حدیث آورد و طبرانی است چنانکه شنبی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات
 تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا ﷺ وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
 و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف می گوید که اگر چه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که
 از پدر و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آنحضرت فصل کرد اما آن حدیث از جهت
 اصناف وضعی دارد و ما لفظ یکبار در حدیث نیز نیانقیم بلکه مل الاطلاق خبر میدهد که وضو کرد رسول خدا ﷺ
 پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد و ظاهر آنست که در حدیث مذکور کرده بدلیل آنکه در حدیث مذکور
 از طلحه بن مصرف عن ابيه عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده ما این لفظ که گفت در
 آمدیم بر رسول خدا ﷺ و وی وضو میکرد و میان میکرد آب از روی و صوفی و سجده روی بر سجده روی پس دیدیم
 آنحضرت را ﷺ که فصل کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده که در حدیث
 وضو کرد رسول خدا ﷺ پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرده بار از آنکه باطل این معلوم شده که دیدن
 طلحه بن مصرف فصل را همانا بوده نه دائم وضعی که با مفاد حدیث است و حدیث مذکور از آن جهت است
 بلکه گفته اند حدیث طلحه صحیح و مستقیم و بی باطلی است و حدیث مذکور از آن جهت است و حدیث مذکور از آن جهت
 میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و ائمه ایشان است و حدیثی که در این سر و است بر بعضی
 گویند و در حدیث مذکور شکی در شریح ذقابه میلوین که بیستی در کتاب معروف است آورد است که
 حدیث از حدیثین من میگوید که از آنکه حدیث مذکور در حدیث مشایخ امام احمد بن حنبل است حدیث طلحه
 معتبر و در حدیث است و مراد از حدیث است در حدیث خود از حدیثین این حدیث آورده که گفته حدیث مذکور حدیثی
 حدیث را ﷺ دیده است و اول حدیث طلحه میگویند که او را حدیث مذکور از حدیثین و چون اهل این حدیث در حدیث

کرده باشند بحکمیت وی ملء اثابت شد و عمل م و تعرف اهل بیت وی بر آن قیاس نموده اند و این سخن در طبقات حدیثی
در باب مسح از حد طلحه آورده بلفظ آیه **مَسْحُ** پس ثابت شد که او را صحبت است کل احوال
الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیثی را آورده و گفته سکت علیه هو و اوله من روی بعد و بالجمله
مما لم یصل که فعل آن حضرت **مَسَحَ** در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه ادوات مستوره او بود در سنن و مستحبات
و عمل در مضامین و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فضله نیز مختلف و اینها هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت
اهل الوجودین قابل نشد و نزد امام ابوحنیفه همین بنا بر این است که وصل کنند مضامین و استنشاق را بیک غرضه
سازند چنانچه شمی از دعا و اقیانام بر رویه نقل کرده است و نزد امام شافعی فصل مباحث مضامین و استنشاق با آبهای
چهارگانه نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضامین و استنشاق بکف واحد جایز
بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلائی در میان آنها ندانم و الله اعلم بر آن حضرت **صَلَّى**
استنشاق بدست راست کردی و استنشاق چپ کردی و در بعضی احادیث استنشاق در مواضع این نشان نیز
مستحب است با اعتبار استلزام او بر آن را بکل و بر عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوٰۃ از حدیثی در می آید
که در کف از کف راست و چپ را با هم میزدند و در آن وقت که بودیم مانده نشسته و نظر میکردیم بسوی علی بن رضی الله
عنه گفتم که وضو میزدند پس در آن وقت که دست راست خود را بر روی او نهادیم و با آب دهن خود را پس مضامین
کرد و استنشاق را نیز نشان بدست چپ کرد این را ما در دست گرفت هر که هوش دارد که نظر کند بوضوی رسول
صَلَّى پس این است وضوی **صَلَّى** و همه سر را مسح کردی این متفق علیه است میان ائمه و بعد از این
نزد امام ابوحنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرض و نزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه هر است و بر روایتی
هفتاد و سه انگشت باعه بار آنکه واجب الصاق بدست بر اس و اصابع اصل بدست و این واجب میشود تمام
دست بدست بقطع آنها و سه یا کمتر آنها است و لا اکثر حکم الکل و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بر آن نام مسح توان
نهاده اگر چه سه چهار موی بیکه یکم و ذی باشد و عمل بدست بر روایت عامه اصحاب وی موافق مذهب مالک
است و بر روایتی موافق شافعی و بر روایتی موافق مذهب ابی حنیفه و بر روایتی اکثر اس و بر روایتی از بعضی
و مردان ز اتمام و اصل معنی مسح دست تریس رنگ را نیز نام است شافعی گوید این مطلق است بهر جزوی که
قبل یا کمتر که دست گدازند در دست آید که مسح سز کرد و اقل متیقن است پس فرضیت زیاده بر آن ثابت
در حدیثی که در تمام اعضا است پس چون منطوق آیه مسح سواست مراد تمام مراد است چنانکه در
اعفاء مغفوله و دلیل امام ابوحنیفه آن است که آیه **مَسَحَ** است اعمه الی مسح کل و بعضی هر دو را از جهت
صحت استعمال مثل این ترکیب در رد و معنی آن مسح کل بجهت حکم بر بیادت کلمه با و بعضی بجهت حمل وی
بر تمهید و حدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسام و طبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که گفت وضو
کردیم بر عمل **صَلَّى** و مسح کرد بر ناصیه خود و بر ریه خود و بر او بود و حاکم از حدیثی که آورده اند

در احادیث و ظاهر شق دلالت کند بر این مضمون استنشاق از چند قطعی ایست و در بعضی موارد
دو سه شست پاره و مضمونه گردیده استنشاق گردیده هر روی شست و این ظاهر است در فصل و در مشهور و ایضا
از بخاری و مسلم آوردند که مضمونه استنشاق استنشاق کرده بار سه مرتبه از آب و این نیز مستحبی هر دو
وجه است صلوات و الاکن در بعضی احادیث تصریح واقع شده که مضمونه استنشاق بیست مرتبه گفته شده
مصنف من گوید و مذهب اکثر ائمه شافعی این است بر وجه اول از وجوه مذکور و مشهور از مسلم امام
ابوحنیفه فصل است بر این مضمون استنشاق بر وجه اول از آن وجه از ابواب ده من و بیست مرتبه کدام
مضمون است جدا پس و ثانیه غسل هر یک بود - اما اینها از آنست که مایه افاضت این وجه در حقیقت برای
ترجمی حدیث فصل است بموافقت و میفرماید رانه تعادیل در مقابله نفس استنشاق بیست مرتبه و دلایل معتول
شایع است در مذکور ایشان و آن در واقع بر آن ترجمی بعضی احادیث است در بعضی نادر است در بعضی
نفس چنانچه ترجمی توهم کند و این نکته چند است چنانچه در مقاله مذکور اشارت بآن کرده ایم الحاصل و دلیل
ایشان بر حدیث ابوداؤد و طبرانی است چنانکه شنیده است که طایفه بن مسرفه که از اعلام ائمه و اوقات
تابعین است از پدر از حدیث روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خود کرد پس بیست مرتبه
و استنشاق کرده بار و گرفت در بار آب جلدت و مصنف میگوید که اگر به در حدیث طایفه بن مسرفه است که
از پدر خود و پدر او از حدیث روایت کرده که من دیدم یکبار آن حضرت غسل کرد از آن حدیث است
استند معنی آورد و ما لفظی که از حدیث روایت کنیم بآنکه علی الاطلاق صحیح است و اگر کسی در حدیث استنشاق
پس بیست مرتبه و این روایت در حدیث آمده است که اگر کسی بیست مرتبه از حدیث روایت کند بیست مرتبه
از حدیث بن مسرفه عن ابیه عن جدی بعد از روایت حدیث استنشاق از حدیث ابوداؤد و این حدیث در حدیث
آدم بر رسول صلی الله علیه و آله و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد
نصف از حدیث ابوداؤد که غسل کرد میان دست و استنشاق بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
در حدیث ابوداؤد که بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
طایفه بن مسرفه فصل را میباید بود نه دایم و بعضی که بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
در حدیث ابوداؤد که بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
میباشد که طایفه بن مسرفه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
کوی با شرف بن مسرفه استنشاق بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
تعمیر از حدیث ابوداؤد که بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
مضمون است در حدیث ابوداؤد که بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر
استنشاق بیست مرتبه از حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر در حدیث ابوداؤد و در حدیث دیگر

کرده باشند بحجت وی مله اثابت شد و عدل موف اهل بیت وی در آن قیام نمود و این سخن در طبقات حدیثی
 در باب مسح از حد طلحه آورده بلغظار آیت سوره بقره به معنی هر کس ایمن ثابت شد که او را صحبت است کف اقبال
 الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیثی را آورده و گفته است که علمه هو و الیحدی بعد و بالجملة
 من اهل بیت که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله در غسل اعضای خود مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن و مستحبات
 و عمل در مضامین و امتدشاق و کیفیت آن و صلوات و صلوات نیز مختلف و الیحدی یکی از اینها بود و فرضیت
 اهل الوجیهین قابل نشده و نزد امام ابوحنیفه نیز ایضا است که وصل کنند مضامین و امتدشاق را بیک غرفه
 سازند چنانچه شمی از نقل او میگوید نقل کرده است و نزد امام شافعی فصل صاحبین مضامین و امتدشاق با بهای
 حد یک نیز رواست و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضامین و امتدشاق در یک جایز
 بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلای در میان زمانه او علم آن حضرت صلی الله علیه و آله
 امتدشاق بلند است کردی و اسناد آن را در حدیثی از امامان و در بعضی احادیث اشعنه در در مواضع امتدشاق نیز
 مذکور شده با اعتبار استلزام او در آن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مسئله اول حدیث در حدیثی از
عبدالله بن مسعود که از آن صاحب علی مرتضی است نه آورده که بودیم مانده نشسته و نظر میکردیم بسوی طی مرتضی که
 قیامی که وضو میکرد پس در آن دست راست خود را بر روی دست چپ او میزد و با آب دهن خود را بر او میزد
 کرد و امتدشاق و بینه شالی بودی بدست چپ کرد این اسناد بار دست گرفت هر که هوش دارد که نظر کند بر وضوی رسول
صلی الله علیه و آله پس این است وضوی وی صلی الله علیه و آله در همه سر را مسح کردی این مشفق علیه است میان آنکه از بعد از آن که
 نزد امام ابوحنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرس و از ابوحنیفه نیز مسح چهارم حقه است و در روایتی
 مذکور سه انگشت باعه را آنکه واجب الصافی است بر او واجب است و الیحدی واجب میشود تمام
 دست یک بطح آنها سه انگشت آنهاست و لا اکثر حکم الکل و نزد شافعی فرض است که بر او مسح تمام
 نهاد اگر چه سه چهار موی بلکه یک و نیز باشد و در روایت عامه اصحاب وی موافق مذکور مالک
 است و بر روایتی موافق شافعی و بر روایتی موافق مالک می باشد و در روایتی دیگر بر او مسح تمام و بعضی از آن
 بر او در تمام و اصل معنی مسح دست تریست و لکن این است شافعی او را این مطلق است بهر جزوی است
 قلیل یا اکثر که دست گل را نهند در دست آید که مسح سر کرد و اقل متحقق است پس فرضیت زیاده بر آن ثابت
 بر دست و بر دست کوبید در تمام عصوات پس چون منطبق آید معنی سواست مراد تمام مراد تمام چنانکه در
 احادیث منقوله و دلیل امام ابوحنیفه آن است که آیه سوره بقره است از تمام مسح کل و بعضی فرد و در جهت
 همه استعمال مثل این که در رد و معنی آن مسح کل است حکم بر دادند که با بعضی است عمل وی
 بر تمامه و حدیثی در بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسام و طارانی از مشهوره بین شما آمده است که آنست وضو
 کردی مسح کل صلی الله علیه و آله و معنی آنست که در حدیث مسام و طارانی از مشهوره بین شما آمده است که آنست وضو

بمقدم آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد در این احادیث را
 هر چه در بعضی از این احادیث است مسیح در هیچ حدیثی صحیح نیامد مگر آنکه واقع شد که وضو کرد یک بار
 بار و دو بار و سه بار و در وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح با این دلیل است و بقیاس
 مسح بر غسل و جواز آنست که توضیحاً ثلاثاً لئلا که در حدیث آمده و محتمل است و روایات صحیحه که
 در علم تکرار مسح آمدن مراد از آن تعیین نموده و بیان کرده که تثلیث باعتبار غالب است و مخصوص است
 باعضای مغسوله و بناء مسح بر تشفیة نفس است پس کفایت وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اكمال و اسراع است
 قیاس مع الفارق باشد و نیز تثلیث مسح بآب چندان گاهی مفضی بغسل که حقیقت آن جریان آبست گردد و
 تفاوت وضو لازم آرد و نیز بعضی از حدیثی که مسح مره در وی آمده است واقع شد که هر که زیادت کند
 با نفع آن آرد بد کرده و عملی و ظالم نموده باشد پس زیاده بر مره واحد سنت نباشد و شیخ ابن حجر در شرح
 صحیح بخاری میگوید که در هیچ طریقی از حدیثی که در حدیث آمده و اکثر علماء هم بر این اندک شافعی که
 تثلیث مسح واجب دارد و آورده اند گفته که احادیث عثمانی که صحیح است اولی دلاله دارد از آنکه
 مسح را بر هر چه از آنست و بر عین مبالغه کرده گفته که هیچ یکی از سلفانند آنم که با استحباب تثلیث مسح رفتند
 باشد مگر اینرا هم قیاسی و لیکند درین قول نظر است چه این ابی شیمه و ابن المنذر را ارض و عطا و غیر ایشان آنرا
 نقل کرده و این نیز غیره در حدیث عثمانی تثلیث مسح را صحیح نموده و زیادت ثقه مقبول است انهمی
 در شرح اصح الاصول نیز و ابی از حدیث عثمانی آورده که زوی مسح را من ثلاثاً ذکر کرده و شیخ ابن
 الهیثم از صحیح نقل کرده که گفته در روایت کرده شد است بر وجه غیره تکرار مسح از عثمانی نه و لیکن آن بجهت
 مخالفت احادیث صحیح است نیست نزد اهل علم انتهی و قرمندی از وایل ابن حجر آورده ثم مسح علی
 ایه ثلاثاً و مسح اذنیه ثلاثاً و هر چه از این باب آمده که بصحت رسول معمولست بر تکرار بآب واحد نه بآب چندان
 کافال فی الیه و در آنکه اقتضای بر مسح بعضی از سر و مودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است
 در حدیث صحیح که مسح گردید بر عمامه کفالی فتح الباری و لیکن عینیه گویند که وظیفه مسح بر
 بعضی از سر است ابنافت و مسح بر عمامه تکمیل و اتمام است و مسح بر عمامه بی مسح بر نزد امام ابی حنیفه
 است و چون امام محمد سر موطای خود می آرد که مالک گفت که رسیدن با از جا بر بن عبد الله که او را بر سر می اندازد
 بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح چو می نرنگند و باین اخل کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه
 و نافع میگوید که در حدیث من صغیه بنت ابی عبیدر آنرا عمامه بن عبد الله که وضو میکرد و میکشید خمار
 خود را بر سرش میگردد بر سر و رویک است با که در اول مسح بر عمامه برد پس از آن روک و مسح بر سرش
 است قول ابی حنیفه و عاصمه فقهای ما از مشام این نیز و آمده که در حدیث خود را که بر می داشت عمامه را و
 مسح بر سرش و هرگز وضو بر مضمضه و استنشاق نکردی بجهت قیام و تسبیح وضو و کسی ترک مضمضه

واستنشاق زوایست نکرده و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو هریره که روایت کرده
 وضو بکر در مضمضه واستنشاق و گفت انچه بین دین من رسول خدا را است و در جامع الاصول نیز روایتی از
 ابو داود آورده که در وضو مضمضه واستنشاق ذکر نکرده است و در بعضی شروح حدیثی نیز حدیثی
 آورده اند از عایشه که آنحضرت در وضو مضمضه واستنشاق نکرده و فرمود این وضوئی است
 است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را بکس که در آن ایستاده مضمضه واستنشاق
 را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل احدی بن علی علیه السلام در حدیث مشهور از وی مضمضه واستنشاق
 واجب است در وضو و غسل و دلیل ایشان آنست که حق تعالی امر کرد بغسل رجه مطلقاً و تنه بر کرد آن را
 بدست غسل با دست راست و تعظیم خود و در بعضی نقل ذکر از آن حضرت است که مضمضه واستنشاق نکرده و در بعضی
 اقتضای وضو بقدر کفایت بغسل اعضا مره و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را
 مگر بوی و نیز امر کرده بد آن چنانچه در روایتی از ابی داود در بعضی صحیح آمده است که مضمض
 و روایت کرد از قطی از بنی هریره که گفت امر کرد رسول خدا ص مضمضه واستنشاق و نیز فرمود آنست که حکم ظاهر
 اندر اینها اگر یکی طعامی در اینها بنهد موجب طهارت نکند و اگر زنی شیر در دهان بریزد چنانچه در حدیثی آمده است در روایت
 حکم وضو در هر متراضع ثابت نگردد و همچنین بنهادن عود در آنهاست واجب نکرده و بر توجیحات است
 در آنهاست و واجب شود در روایتی از وی استنشاق واجب است نه مضمضه از جهت وضو و حدیث صحیح
 که اندک وضو است که غسل نیز آنست که در روایتی منقول است استنشاق و دلیل بر حکم و در بعضی حدیثی
 است که ترمذی آنرا تحسین کرده و هر گاه صحیح نکرده که گفت رسول خدا ص مرا امر کرد که غلبت تعظیم
 وضو کرد وضو بکن چنانچه امر کرده است خداوند تعالی بر من فصل وجه کرده و وجه چیز نیست که بوی موافقت واقع
 شود داخل فرم و آنست که اینست است و از علم تری آنحضرت مضمضه واستنشاق و مواظبت وی ص بر آن
 لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بودن و وجوب با آنکه در بعضی حدیثی آمده است از آنست که چنانکه ذکر کردیم
 پس تعالی ص برای تکمیل بود آن موجب سنت است و امر بر ما واجب نیست در فرم و آنست که چنانکه در حکم
 ظاهر است حکم باطن نیز دارنده و لکن با ابتلاع ریح و شام روز باطل نکرده و جهت تمام شود و حیره عروج
 و دعوی در غسل فرض شد لکن جهت ورود مماله در تطهیر در غسل اختلاف وضو که در بعضی باطل است
 است از روایتی از امام احمد بن حنبل که در حدیثی مضمضه و استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی مضمضه و استنشاق
 صایم را واجب است و در بعضی حدیثی مضمضه بفرموده است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی
 استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است
 و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است
 و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است و در بعضی حدیثی استنشاق را واجب است

و متوالی شامعی یعنی پی در پی شامعی چنانکه در انبای و ضوکار دیگر مشغول است و از بعضی حد ثواب
آن بود که حضرت سابق خشک نشود و همه اعضا اثر بر شسته شوند بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج
اعضا این و قطعا اجلال به ترتیب و توالی هرگز نکوده و نه یکبار و ترتیب نزد امام شامعی و اهل درض است
و نزد مالک مستحب و توالی نزد هر کسی در ترتیب امام ابوحنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نص
قرآن مفهوم شده مطلق غسل است یعنی توالی و ترتیب از جهت بودن و او برای مطلق جمع و اما کن چون
فعل آن حضرت ^{علیه السلام} بر توالی و ترتیب آمده سنت با شامعی بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه ^{علیه السلام} بر آن
مواظبت کرده امامدوزا مارات و دلائل و وجوب و بر ضمت مثل وجود امر ایجاب و وقوع و عید بر ترک آن پیدا
نشد پس از مجرد مواظبت در ^{صلا} لازم نماید و در حدیثیه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند
و بعضی گویند مراد مواظبت مع الترتیب است و اما استبراهه است که بجز در مواظبت و وجوب آن نشده و مگر
در ضمیمه امر ایجاب یا عید بر ترک و ^{صلا} بر بعضی از سنن مواظبت با علم و وجوب ترتیب و مسح
سر را که بر وضو سر کرده چنانچه در میان ارباب حدیث راجع شده و در ^{صلا} و شامعی که در پی آنکه بر توالی
و این در بعضی روایات آمده است ولیکن حدیثیه گویند که در اول بود پس از آن منسوخ نشد چنانکه آن شد و که
بنا صیغه ^{صلا} آمده هر دو کرده چنانکه مذکور شد و اما اقتضای بعضی از معنی است که بر عامه کند هرگز نکرده
مصنف اینچنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده از عامه اصلا نیست
و اگر هست آنچه آن است که در حدیث در عامه در آورده و در بعضی روایات ذکر مسح بر عامه چنانکه آن شد
نعم در بعضی طرق حدیث مغیر ^{صلا} من ناصیه که گشت آمده که مسح کرد بر ناصیه در عامه و اما کن این حدیث
در مسح ناصیه و عامه معاذ و آنکه مراد بیان مسح بر عامه باشد و مسح بر این چنانکه نغمه حدیث دلالت
بر آن دارد که گفته و علی الغفیر و لیکن آن منسوخ است نزد امام ابوحنیفه و مالک و در روایت شامعی از عطا آمد
که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} وضو کرد پس برداشت عامه را از سر خود و مسح کرد بر سرش و اگر چه این حدیث
مرسل است ولیکن اعتقاد یافته ^{صلا} و بی بوجهی دیگر موصولا چنانکه روایت کرد ابو داود از امام ^{صلا} که
در اسناد این حدیث ابو یعلی است که شناخته نمیشود و حال وی و لیکن مرسل و رسول در کتاب بیاید مگر
اعضا دین بر فقه و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله عنه در صفت وضو از آمد در راه سعید بن منصور
در بعضی روایات و اختلاف است ولیکن بر او اعتقاد کافی است و از این عمر ^{صلا}
رسیده که آنکه در مسح بعضی راس روایت این ^{صلا} و در بعضی روایات ^{صلا} آن است که در
کتابانی فتح الباری و مسح گوش کردن ظاهر از باطن ایستفهم بر بیرون گوش مسح کردند و در روایت مسح
در وقت سر انگشتان در ^{صلا} گوش دوازده چنانکه در حدیث ابی داود و از عثمان بن عفان آمده که
مسح گوش و در هر دو گوش و در پیش پشت مطون آنهارا ^{صلا} و در ^{صلا} و در ^{صلا} و در ^{صلا} و در ^{صلا} و در ^{صلا}

خدا را از مقدمات غسل کرب آورد که گفت تم مسح بر اذنیه ظاهر صابون باطنه و کرب و دستار
 حشام و داخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از هر دو بن عاص آورد که گفت مسح کرد بر سر خود پیش از آنکه در
 انگشت صابون در هر دو گوش و مسح کرد بر دو پهلو بر ظاهر اذنین و بر دو سینه باطنی اذنین را از این عمل
 مطلق آورد که مسح بر اذنیه بی بیان این که گفت در روایت نسائی نیز این چنین آمده در روایت ابن
 ماجه باستناد صحیح نیز بیان که گفت آمده در روایت ابی داود و ترمذی از ریح بنت معوذ بن زبیر بیان
 کیفیت مذکور آمده و در روایت دیگر مسح بر اذنیه و باطنه در مسح اذنین احادیث صحیحه بسیار
 است و آن سنت است نزد هر چهار امام نزد امام ابوحنیفه و بر و ایتی از امام احمد بن حنبله آب مسح بر سر
 نزد ائمه ثنیه با آب جلد بود چنانکه حاکم از حدیث همان بن واسع از ابن زبیر خود آورده که گفت شریف
 عمل الله بن زبیر را که گفت دیدم رسول خدا را که وضو کرد پس گرفت برای اذنین آب و برای آنکه
 گرفته بود بر اذنین و دلیل ما حدیثی است که این ماجه باطنه مسح از عمل الله بن زبیر و دار قطنی
 نیز باطنه مسح از ابن عباس آورد که آن حضرت فرمود الاذنان من الراس و این حدیث
 بطریق متصل ده آمده و چون اذنین از راس باشد لا حرم مسح هر دو بینک آب بود زیرا که برای بدن عضو
 دو آب گرفتن نیامد در غیر صورت تکرار و نیز این خبری است و این همان روایتی است از ابن عباس آورده اند
 که گفت آیا خبر کنم شما را ابو موسی فرمود وضو کرد و گرفت غرض از آب و مسح کرد بدن او و اذنین را
 و نسائی بابی عقیق کرده در بیان مسح الاذنین مسح بر راس و نه در موطا و سنن نسائی از عمل الله صابونی
 در فضل وضو آمد که چون وضو میکند بنده مومن بهرون می آید بمضمضه که باها را از بدن و با دستشاق
 از بینی و غسل وجه از وجه تا از نکت پاکها و بغسل بدن از بدن تا از میان ناخنان و مسح راس از
 راس تا از اذنین و درین جاد لالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس گند اقل الشنبلی و در اکثر احادیث
 مسح بر راس و اذنین واقع شده بی تعرض آب جلد و ظاهره ای آنها را بودن اذنین بر آب سر و اذنیه
 گند شده اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین آب جلد صحیح است در آنکه اذنین بعد از
 مسح بر راس در دست نهانند از جهت تطهیر میان احادیث و ضرورت که چون تری منعدم آوردند ما تعبی
 نیست از گرفتن آب جلد اگر چه در عضو واحد باشد و آنچه روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر
 روایت است از صحابه عظام بطریق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح بر راس
 حدیثی ثبت نشد و آن نزد ما صحیح است و احتیاج بعضی از شافعیه نیز درین است و حدیثی از
 درین باب روایت میکنند که آن حضرت فرمود که هر که مسح کند بر راس و سر نکند اشبه بود اشبه
 و زقیامت الله بعد از آن در مسح بر راس از این عمل روایت کرد و هر کس مسح بر راس و بر او ابی
 ذکره الشنبلی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از ایل بن حجر آورده که مسح بر راس

نشانده مسیح انجیلیه کلمات ظاهر و خفیه و حکم بیکی دیگر نقل کرده از کتب سابقین هنر الهی و کلمات اینها را در آنجا
 السلام مسیح الریبه مع مسیح الراس و گفته که نزد بعضی است و در حدیثی که از ائمه ائمه و مستحبات ذکر کرده
 والله اعلم اما مسیح حلقه و یک است و پایهای مبارک که اگر در موزه قهر در بی شستی و الا مسیح کردی بومی بهیچ
 جانب معین نبود و یکی را از دیگرها اولی و ارجح داناشی مقرر و در اینجا ششمین باب است و بیان مسموم موزه
 بتفصیل بیاید و همین کلام را در اینجا شرح فرمایند بگویند از اسم الله تعالی و از احادیثی که در اذکار و وضو وارد شده
 که نزد هر عضوی مناسب آن عضو دهی بخواند و کجاست بصحت نه پیوسته بلکه ممکن است حکم بر وضع آن کرده اند
 و آن ادعیه و اذکار بتفصیل در او را در بعضی مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف
 که در بعضی اعمال میان محدثان و بعضی مشایخ واقع است در رساله که درین باب تألیف یافته است بتفصیل
 ذکر کرده شده است آنچه صحیح است آنست که در اول وضو بسم الله گفته و تسمیه در اول وضو نزد حنیفه
 سنت است یا مستحب را بود و در هر نماز از این هر یک را بنام معبود و این هر دو آورده اند
 که پیغمبر فرمود اللهم صل علی محمد و آل محمد هر که در اول وضو ذکر کند پاک شود تمام جسم او و چون ذکر کند آنرا پاک نشود
 مگر مواضع وضو پس همان این حدیث در اثبات کمال است تسمیه و این امارت سنت و استحباب است
 باین حدیث را حدیث دیگر در باب تسمیه ضوئی نیز نسبت کرده اند و لهذا اصح آنست که وضو مستحب است
 نه سنت و منقول از سابق در تسمیه این لفظ است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و بعضی گفته اند
 که این لفظ منقول است از حضرت ص و بعضی گفته اند اصل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از توبه
 و در مجامع گفته که جمع کتب میان هر دو در صحیح گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله یا شهدان لا اله الا الله
 بگویند نیز قائم میگردد سنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه
 شهادتین نزد غسل هر عضو مستحبات شمرده است و بعضی از علماء غسل اعضا وضو را یکی از مواضع استحباب
 صلوات بر حضرت ص نیز شمرده اند و نیز امام احمد با اختیار جماعه از استحباب و تسمیه چنانکه در کتب
 در شرح هرقی گفته در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو است لقوله لا اله الا الله لا اله الا الله
 لا اله الا الله و این بسم را واجب است و در الحاکم عن ابی هریره و این حدیث را احمد و ترمذی و ابن ماجه
 سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیع بن عبد الرحمن بن ابی سعید از زید بن
 احمر بن زید روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید است
 و استحقاق گفته که اصح احادیث حدیث اوست و نزد او حنیفه معمول بر نفسی نیست و کمال است نه منع است
 و چون بیدلیل آنکه اصحاب سنی از بعضی روایت کرده اند که آنحضرت ص در هر وضو و در هر نماز با بستی برای
 نماز وضو بکن چنانچه امر کرده است فرمایند و از تعالی و شک نیست که در وضوئی که امر کرده است با او
 کریمه با اقامت الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعضی طرق حدیثی است که درین قطع هم نیست

و در بعضی رجال وی احکام است و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نهی وجوب تسمیه بجمله بجمله
 که بطریق معتدله از صحاح و حسان آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله از بوا و اغایه آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب
 وی نداد پستری زد دست مبارک خود را بجا او زدیم کرد و جواب سلام زدیم و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام
 تو مگر این که من بر طهارت نهوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وضو می کرد مردی بروی سلام کرد
 جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد علم را خواهی آن نمود در این احادیث دلالت دارد که بی وضو ذکر
 محذوم است پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو درین استدلال نظر است زیرا که این دلالت ندارد
 بر کراهت ذکر که مشروع و معهود بود در هر عرصه و منع نمی کند آن را بیه تسمیه و ثابت گشته ذکر تسمیه
 در اول وضو با حدیث معتدله و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه و آله در این حالت از خصوص
 رد اسلام بود که تاجیر و توقیر او در وی مجال مستثنی از مطابق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمی کرد او را از ذکر
 خدا هیچ چیز از حدیث بلکه جنابیت هم در بعضی روایات آمده که بعد از خروج از این امر می رود
الحمد لله ای اخرج منی ما یؤذینی الخ و بعضی تسمیه کرده اند بآن که در حدیث امیر المؤمنین علی و عثمان که
 توفیق و ظهوری حضرت صلی الله علیه و آله برای مردم کردند ذکر تسمیه نیست اگر واجب می بود یا نهی می کرد در جواب داده شد
 آنست از این تسمیه بآنکه مقصود ایشان حکایت افعال بود و پس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال است خارج
 وضو با ایشان بیان کرده باشند و رأوی از ایشان انحصار کرده و جزو حدیث را نقل کرده بنا بر شهرت ابتدا
 به تسمیه در هر امری ذی حال و چندین از سنن مثل تخیل و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق
 حدیث بیان وضو غسل یکدین اولانیز نیامده کذا قال الشیخ ابن السیام آم پوشیدن نه اینکه این جواب
 عالی از ضعف نیست و تسمیه آنجماعه بر نهی وجوب تسمیه تمام است و عدم ذکر بعضی سنن دیگر مدانات
 بآن نداد و بعضی گفته اند که مدخل نیست در وضو و جواب از آنرا که در شرط و تابع صلوة است و اگر در وی
 نیز واجب بود لازم آید مسارات و باصل و این استدلال سخت ضعیف است و نکته بجمله است و این از وجود
 واجب در وضو لزوم مسارات منوع است از جهت وجود فارق بود که ذکر مثل عدم لزوم وضو
 بحدیث خلاف صلوة و تواند که رتبه واجب وی منقطع باشد از رتبه واجبات نماز چنانچه در بعضی
 استنباط بقضایان کذا قال ابن السیام پس سبیل در منع وجوب تسمیه همان کلام در تسمیه
بجمله و آورده درین باب و عدم قطعیت دلالت آنرا بر وجوب باشد و منع ثبوت بجمله
 امیران احادیث جالبین و الله اعلم و در آخر وضو گفته اند بدان لاله الا الله و حدیثی که را اهلان
 محمد صلی الله علیه و آله در حدیث مسلم را بی دارد و تسالی و این ماجه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده است
 که هر که وضو کند با سیبغ بعد از وضو این کلمه بگوید گفته شود برای او هشتاد در بهشت گفته شود
 مرا و سزا از هر در که خواهی و جزوی در حصن حصین بر مزاین ماجه و مصدق ابن ابی شیبه و ابن السنی

آورده ثلث غزوة و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلني من القوابين واجعلني من الظاهرين واجعلني من
عبادك الصالحين این زیادت تر من است بر شهادتین و اینک در حدیثی که در کتابی که از اشهد قبل ان یسأل
نهیست و حاکم در مستدرک و بسالی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله
الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزوی از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم
و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود آن را در کافک باره و مهر کرده شود بران و کشاده نشود مگر
در روز قیامت و ابو موسی اشعری نه چنانکه سبحانی و ابن السنی روایت کرده است آب وضو آوردم پس
پس بخبر خدا سبحانی و وضو ساختم و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسبیح چنانکه از سیاق کلام
جزوی در حصن حصین مشهور میشود میگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ووسع لی فی داری و ارضی فی رزقی
گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا میگوید فرمود هل ترکت من شیء آیه هیچ فر و گذاشت
کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع برکت و برکات دنیا و آخرت است مانا که ابو موسی نه این دعا
را سهل و مختصر پنداشت پس در جواب و همان چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میداننی که سبحانی که
روایتان فعلی که در وی ادنی ثواب بوده تمام دارم و ترک نکنم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نه باشد از جهت
غایت حرص من بر طالب خیر و احراز ثواب و تعلیم امت و الله اعلم و آن حضرت سبحانی بعد از وضو عصاره
بمنهیل یعنی طرف دستار یا دایمانشده یعنی رو باک که برای پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساخته
باشند خشک نکردی و اگر حاضر کردندی دور کردی و حدیثی که از عایشه رضی الله عنهما مرویست که کانت له نشأه
و در روایتی حرقة بن شاف به اینک انوضوه بود مر آن حضرت را سبحانی جامه پاره برای چیدن آب که
میچید بدان آب را بعد از وضو در روایتی بنشف بها غسله و چه ای منهل بل یسبح به وجهه کانی النهایه
و حدیث معاذ درین معنی که گفت دیدم رسول خدا را سبحانی وقتی که وضو میکرد پاک میکرد
روی مبارک را بطرف جامه خورد و حدیثی ضعیف است بجهت ضعف بعضی رواة آن و هر دو
در جامع ترمذی ملکی و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته اند که از حضرت درین باب چیزی نصحت نرسیده است و
نکند که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دانند
و از آن جهت که چنان خشک شود که موجب ثورایت و نقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است
سبحانی بن سعید بن المسیب و زهری آنکه در بعضی کتب حقیقه مانگور است که اگر بقصد تنزه و تکوین زد
گرامت ندارد و در بعضی از شرح مشکا از ما نقل کرده که سبحانی است ترک تشیف زیرا که آن حضرت سبحانی
تشیف نکرده و اگر تشیف کند هم مکروه نیست بر قریب اصح و نزدیک بعضی مکروه است و در وضو ساختن کسی آب بر دست
وی سبحانی فریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیره بن شعبه آمده است
که آن حضرت سبحانی در صفی بود و من بر دست مبارک وی آب میسوزیدم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث

امام بن زید و صحابه و حاکم در مسند و از حدیث بیست متون آورده که گفت آوردیم آب وضوی
حضرت علیه السلام را پیش فرمود بریزد آنحضرت من پس ریختم و آنحضرت شویبه ذکر در آن حدیث است در بعضی
بجهت امر و عدم تقبل بسفر و در حدیث فوان بن عسال نیز آمده که ریختم من آب و در بعضی دیگر حدیث
در سفر و حضرت این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از آن معلوم نشد و مقبول آن حدیث در بعضی
و حدیثی که در تخیل لجهه وارد شد بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند و بعضی دیگر نه از مکی از حسان
بن لال می آرد که گفت عمار بن یاسر را دیدم که وضو کرد و تخیل کرد لجهه را پس گفت که مر او را آید تخیل
میکنی لجهه را گفت که منع میکند مرا از آن و حال آنکه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که تخیل میکرد لجهه خود را
میگوید که درین باب حدیث از عایشه و ام سلمه و انس و ابن ابی اوفی و ابی او ابان آمده ولیکن در بعضی طرق
حدیث عمار سخن کرده و گفته که سفیان بن عقیله گفته است که عبد الکریم که روایت از حسان بن لال
کرده از و روایت از درین ترمذی گفته که محمد بن اسماعیل گفته است که صحیح است آن حدیثی که درین آمده
حدیثی که درین شقیق است از ابی و ایل از عثمان که گفت بود پیغمبر خدا که تخیل میکرد لجهه را گفته اکثر اهل
علم از صحابه و غیر هم بدان قایل اند و احدی گفته که اگر سه و گفتند از تخیل لجهه روایت است و این گفته که
بدر اموش ترک کرد یا بنا بر دل که ایت میکند و اگر عمل کرد اعادة کند و گفته حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح
انتهی در کشی در شرح حدیث عثمان را اینچنین آورد که و رضی الله عنه وضو کرد و در تخیل کرد
لجهه را نه کام شستن روی به تن گرفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله که کرد آنچه که دیدم مرا که کردم و گفته
رواه الترمذی و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و صحیح البخاری و ابی داؤد و ابن ماجه و ابن کثیر است که بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که چون وضو میکرد میگرفت کفنی از آب و میزد آن را در آن دست خستند خود و تخیل میکرد
لجهه خود را میفرمود همچنین امر کرده است مرابور در کار من عزوجل و لجهه اهل حدیث تخیل بطریق
متعدد آمده و در بعضی طرق آن محدثان را اختلافی است در مرابور اشواها لکثیر است و آنچه را جاب
ثبوت است و این حدیث است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز در حدیث معروف و نزد بعضی از امام
مذهب و بی واجب است از حدیث آنکه گفت بهل الامز بن زید امام مالک لجهه را در غسل کرده
نزدیک نادر آید از آب بمداغه شعر آبی را که ملائکی اوست در رساله ابن ابی یعل که در مذهب ایشان است که
و لجهه تخیل اهل الرضوه و بعضی از اهل اهل به الی آخر ها و این همه احوال تخیل در حدیث در حدیث است
سنی و ظاهر احوال ثانی است بقریه مقام شامی گفته که بعضی گفته اند که تخیل لجهه است از حدیث و بعضی
و فضیلت است عند همار شمس الایمان و بعضی گفته که صحیح است که در حدیث در حدیث است که تخیل لجهه
تخیل آنست که در آن جامع خود را از اهل لجهه میزدند و در حدیث لجهه است که تخیل لجهه
ابی و سفر جایز است نزد ابی حنیفه زهد و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث در حدیث است که تخیل لجهه

صفت نزدیکی و مسافت است و عمل نماز را که ثابت در روی صورت عمل است بی مواظبت لیکن بعد از
قبول حدیث است این بهند امری وقت نماز مواظبت ظاهر است و الله اعلم و ظاهر حدیث است که با عجل بدین بوده
و بعضی گفته اند که با عجل است وقت و در دستین روی است و در تمام احادیث خبر است که در وقت شستن
روی کند بعد از وقت مسح را این در تمام احادیث اصابع ده که کرده و در جامع اثر ملی و سنن ابن ماجه از حدیث
ابن عباس که آورده که در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وضو کند غسل کند با عجل هر دو دست و هر دو پای را در روی
گفته حدیث حسن غیر در حدیث صحیح است این از بعضی از اهل بیت است که گفتند بی عجل غسل کند
چون وضو کند با عجل و تمام کن و عبور از تخلیل کن اصابع از تمام کن در استنشاق مگر آنکه ضایع باشد و تصحیح
کرده این حدیث را از ملی را این حدیث صحیح است و احادیث در روی روایت کرده اند از حدیث ابن شکران که گفت دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله که غسل کرد انگشتان با عجل و در آن انگشتان حاضر و در روی گفته حدیث صحیح است
الامین حدیثی است از امام ابن عباس که حدیث است غسل اصابع با عجل و در آن انگشتان و در تمام شامی
و در تمام اصابع با عجل مستنون است بی خلاف حدیث مستنون است در حدیث در اصابع با عجل و در روی
حدیث صحیح است حدیث ابن عباس و بعضی از اهل بیت که در روی آنکه تصحیح آنها است از حدیث
مالک تخلیل مخصوص با اصابع با عجل داشته و آن را این گفته که اگر ترک کند با عجل نیست و لیکن تخلیل
اطیب است و در حدیث است غسل اصابع با عجل آنکه غسل کند با عجل آنکه غسل کند
از حدیث در روی و عجل کند با عجل در روی جهت تمام است و تخلیل کند با عجل این را
بدر آوردن اصابع یکی در دیگر بی وقت بودن غسل اصابع در غسل هر یک است که آب درون انگشتان نرسد
و مقصود از غسل با عجل و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان یکدیگر چسبیده بود غسلی که آب درون آنها
نرسد غسل با عجل بود با عجل و عجلی که بر ترک غسل اصابع در حدیث در تطهیر و از حدیث چنانکه در
حدیث آورده است که غسل کند اصابع را تا غسل کند با عجل در جهت معمول بر همین صورت است که آب بهمان
اصابع نرسد یا بهین بدان حاصل اگر در دو الاورد و عجل تا ظرور و عجل است پس سنت چون باشد با آنکه
گفته اند که این حدیث ضعیف است بعضی این میمون بن قیس که از ابن الهمام و امام شریک و انگشتی در انگشت
در حدیث ضعیف وارد شد در حدیث ابن ماجه و در قطعی آورده اند که این حدیث صحیح است از ابو خا
حاتم و در حدیث حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شرح ابن الهمام در زاد الفیه آورده که در حدیث
تمام اگر در این حدیث است و اگر تمک بود و آب در آن نرسد واجب * فصل * در کتاب ایضا
حدیث از حدیث صحیح و غیرها بر ویات معتدل ده و طرق مختلفه آمده است که بی عجل در سفر و حضر
مسح بر موزه کشید و در مواضع تکمیل و در حدیث که در روی آورده اند جمعی از علماء ظاهر است که مسح صحیفین
بقوا بر ثابت شد است صحیح باشد و شمه را بدان راه نیست و بعضی از علماء و از آن را مسح بر و از شمشاد

در یک هفته مشرفه مشرفه دلهل ایشان بود و هیچ یکی از سلف انکار آن نکرده و گزرا امام مالک را واری نقل کرده
 که مسیح بر موزه مسالار است که در مکه بود و او امام محمد در موطنی بود که مالک بن انس گویند که مسیح را
 مسیح بر موزه جایز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثار که مالک را از آن کرده در مکه منسبت و شیخ ابو
 حنیفه گفته که روایات صحیحی از مالک مصری از آن بخواند طاقا و بعضی گویند که توقف مالک در مسیح حال
 اقامت در خاصه نفس خودش بود اما فتوای از این فتوای بود و مثل این حدیث است از ابو ایوب صحابی افندی
 و کتب مالک که مسیح در آن است و از آن در سه روز حضور و شیخی در شرح تفسیر گفته مسیح بر موزه جایز است
 به صفت مشهوره و از امام ابو حنیفه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم مسیح را تا آنکه یادم فرود آید
 و ایمان مثل حج و از امام احمد فرمود که می رود که نگران صحابه روایت میکنند مسیح در مکه بود و در
 و از آنها فرمود که مسیح در مکه است که در آنجا آمدن فرموده او بود و این ال مبارک گفته مردی می آید و
 می برد با او از مسیح حقیقی پس در آنجا می آید اما او را شکست و اما آنکه بعضی از آن حضرت زوار حکم
 و اصل این مسیح که در مکه است و اصل او از مکه است و نسبت به مسیح حقیقی منما بکنند و این فتوای امام
 احمدی در مکه است که مسیح در آنجا است و این است که در مکه است که در مکه است که در مکه است که در مکه است
 که در مکه است که مسیح حقیقی را اعتقاد نکنند و از امام ابو حنیفه مثل این آمد و تا آنجا که در اختیار صحیح ثابت
 شد که پیغمبر ﷺ در مکه حاضر مسیح بر موزه کشیدی و مدت حضور یک شبانروز فرمود مدت سفر سه شبانروز
 چنانکه روایت کرده مسلم از طریق ابن طالب از روایت کرده شد است این حدیث از فرزند صحابی
 که در جمع الحوامه میوطی مذکور است و امام احمد از عرف ابن مالک اشعری آورده که گفت امر کرد رسول خدا
 ﷺ مسیح را حقیقی در غزوة تبوک سه شبانروز در مسافر را و یک شبانروز در مکه را و گفت امام احمد که
 این اجود حدیثی است در مسیح حقیقی است که در غزوة تبوک است و آن اجرش و است که عز کرد رسول خدا
 و آخر فعل است ﷺ و مسیح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است
 و ابوداؤد در مسیح هم در آن طریق موقوف به طریق معتدله آورده که فرمود اگر کار در این روزی و حکم عقل
 بودی بایمان موزه اولی بودی مسیح از بالای آن و به تفسیر دیکم من رسول خدا ﷺ که مسیح کرد بر ظاهر مکه
 و امام اسفل موزه حدیث صحیح وارد شده و در حدیث صحیح چیزی ثابت نشد چنانکه از غیره این
 در حدیث ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت رضی الله عنکم پیغمبر خدا ﷺ در غزوة تبوک بیس
 مسیح کرد اعلائی عفر او را فلش را در مکه گفتند که این حدیث منسأل است و اصل او بخبره ثابت نشد الا در
 که کاتب غیره بود و مولای او هم ترمذی گفته بر حدیث من این زعم و اخبار را از حدیث این هر دو امام
 گفتند که این حدیث صحیح است ابوداؤد نیز این حدیث را تضعیف کرده و در آنکه طریق حدیث صحیح است

روایح نقله که مسح علی الخفین نبی ذکر اعلی و اسفل و نزد تر علی در بعض طریق و ای داور و احوال علی ظاهر و ما نیز
 واقع شد و نزد امام ابی حنیفه مسح بر طرفه و محض فرض است و بر باطن خف و عقب و ساق اصلاح جایز بود و ملایم
 امام احمد نیز مسح بر پشت است و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر بیان آن حدیث است و نزد امام مالک نیز سه چیز
 است که کیفیت مسح نزد ایشان آن است که بگرداند دست راست خود را بالا از خف از جانب ایدایح و دست چپ
 زیر خف پستو بکشند هر دو دست را طرف کعبه می و همچنین کف در مسح خف یعنی و بگرداند دست چپ بالای
 خف و دست راست را پایین او و بر و اینی است که در مسح اهل خف از کعبه بر طرف ایدایح و آن حضرت علیه السلام
 بر جورب مسح کردی چنانچه در روایت احمد و ترمذی را بی داور و این مناجه از حدیث بخبره بن شدیده آمده و نیز
 روایت کرده امام احمد از بلال بن ربه که آن حضرت علیه السلام وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و مرقع و این داور
 مانند این آورده و موق جورب را گویند فارسی معرب است و جوهر عربی مطازری گفته که موق خف
 قصیری که پوشیده میشود بالای خف کلبانی شرح ابن السمام و زکشی در شرح جورب آورده که جورب خف
 و اعمیست که پوشیده میشود فوق خف هر بلاد بارده و ابوداؤد از علی بن رضی نو این مسح بود و آن من بن مالک و عمر
 بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از صحابه عظام نه آورده است که ایشان مسح بر جورب کردند و جورب از
 رانگوبند که از بالای موزه می پوشند نسبت سردی و ایانگوبند است موزه ایانگوبند و غسله خواه از طرف بنامین یا
 از حرم و مسح بر جورب جایز است چون موزه ایانگوبند را در موزه ایانگوبند پوشیده باشد نزد امام ابی یوسف
 و بعد مطالعه از نزد ابی حنیفه اگر سخت و منعل و مجاب باشد چنانچه بعد از راه توان رفت و بی آنکه بر بندند
 بر ساق یا پشت جایز بود و اگر سخت نباشد جایز باشد مگر آنکه رقیق باشد چنانکه تری آب مسح بر جورب موزه
 درون بر بند گویند که هم بر روی مسح کرد و در من است امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشد
 جایز است و نزد شافعی مسح بر جورب درست نبود اگر چه منعل باشد و ایانگوبند مذکور است چنانچه است بر وی
 و آن حضرت علیه السلام در مسح خفین و غسل رانگوبند تکلیفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو یا با مشکوف بودی غسل
 کردی و برای مسح کردن موزه پوشیدی و اگر با پاهای موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و علمای ادرانیها
 اختلاف است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار سنت و در اهل بلد است از نه و آنچه در روایت است و نزد
 این جماعه از علمای اگر باها مشکوف باشد موزه پوشیدن و مسح کنند از برای مصلحت مذکور و اکثری بر آنند که مسح
 است اگر بکنند جایز بود و عزیمت همان غسل است یعنی اگر با عاز موزه بر آن در بشویند افضل بود بر آن ماجور
 از در و مختار صاحب هدایه همین است و نزد امام احمد در روایت مسح افضل است از برای ترویج سنت و آن مختار صاحب
 این بین است که از آن منع کنند و در روایت دیگر هر دو بر آن است از جهت ورود شریعت بهر دو و مختار صاحب
 نیز همین است چنانکه گفت و چون در فضیلت مسح و غسل علمای اقوال است فعل آن حضرت علیه السلام بیان خود
 شد تا ما را که از آن است که عادت نمودی بود علیه السلام یعنی آنکه غسل بکنند و مقید به هیچ جانب

در این وقت هیچ یکی از اهل بیت علیهم السلام را در میان آنجا ندیدم و در آن روز در میان آنجا
 آمدند و بگفتند که ما را در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 را بطلب آن گمانه و در وقت آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 دروغی کرد و بگویند که ما را در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 شد آن وقت تیمم گفت آمدیم بنی مضر و چون رسیدیم آنجا در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 او عاقبت نمی بینم تا آنکه حاضر شد از راهی اگر چه بظاهر دیگر بود اما از آنجا که گردانید علی بن ابی طالب در روی
 روی او که گمانی بر مسلمانی او آورده اند که بعد از ماهی آن عقلمان را در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 آمدند و بگفتند که ما را در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 ناموفقی و این ملک امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و حنفی و بعضی اصحاب اهل سنت و قول بل مرتضی
 و ابن عساکر و حسن بصری و شافعی و مالک بن حنیف الله بن عمرو بن عثمان بن عفان بن ابی سلمه بن عبدالرحمن بن ابی
 رزین و اصحاب آورده اند که در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 که در آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا ندیدیم و در آن روز در میان آنجا
 رفتند بگفتند ای عود صعب را بستر مسخ کردند بزویهای خود مسخ را احدی پیشتر باز در آنجا بگفتند ای عود صعب را
 باز دیگر بعضی مسخ کردند بگفتند ای عود صعب را با باطن و کف در بین حلیت و در آنجا بگفتند ای عود صعب را
 و این بجهت آن بود که در آنجا تیمم ذکر مودعین نیست پس گمان بردند که در آنجا تیمم تمام عضو است از کف
 تا اظفار بعضی بگفتند که تیمم بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را
 بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را
 عنقول است از عظام و مکحول را و از عینی و اشیی و این هر دو را در المنار و این عجزیه و مقول است از مالک
 و دیگر اصحاب حدیث و دلیل ایشان حدیثی است که در آنجا بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را
 تیمم جنابت در عین میطلبت عین حضرت و بعد فرمود پس نه در آنجا بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را
 پس آنحضرت برای نمودن عمار هر دو دست خود را بر زمین زد و تلخ کرد دره و در آنجا بگفتند ای عود صعب را
 بهر دو دست رو بر او گذاشت این لفظ بخاری است چنانکه در مشکوٰۃ آورده است و لفظ مسلم اینست که
 پس نه بود ترا عمار که میزدید دست خود را بر زمین زد و تلخ کرد دره و در آنجا بگفتند ای عود صعب را
 خود را بر کف خود را و بخراف ازین دلیل گفته اند که هر دو مقصود آنحضرت از آنجا بگفتند ای عود صعب را
 است بر آن تعلیم عمار و نمودن وی دست بر زمین زد و تلخ کرد دره و در آنجا بگفتند ای عود صعب را
 تیمم در آنجا بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را بگفتند ای عود صعب را

درین آیه در ضربه آمده که در وی تصریح است بآنکه تیمم در وضو به است و در همین آیه نیز
 در روایت آن ظاهر به واحد است و همین مقل از است که هر دو است را بر زمین زد و پیشانی را بر
 آن روی مسح کرد و تکبیر است را و این علی الاطلاق باطل در وضو نیز تواند بود که مانی در
 شرح مسیح بخار گفته که تمام نووی گفته که مسح در وضو تیمم است نه وضو به واحد و آنچه است از ذکر وضو به نه
 در تیمم و اما ذکر کفین و مسح از آن نیز چون مقصودند بیان تمام تیمم داشت اقتضای کرد در آن جهت که آیت آن
 کفین تیمم در حدیث دلیل ذکر کفین است از حدیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینست که تیمم است
 و چون ذکر کفین را در حدیث چنانچه در آیه سارق و السارق فاقطعوا ایدیها عکس آن نیز جایز
 در وجود الایدهای ذکر کفین است و در حدیثین است میگویند که چون آنحضرت تیمم کردی
 در کف مبارک به زمین و در وضو دست به مالیدی در بعضی روایات صحیح به باور واقع شده
 در همه این کفین و کفین و در بعضی اتم به نقلیم کفیه در وجهه و شقیه این حجر گفته از اینجا معلوم شود
 در تیمم هر دو بنا به کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامد که در باز دست مبارک به خاک
 زدنی زیاد که در حدیثین مسیح کردی و احادیثی که بر خلاف آنچه گفته ایم وارد شده مجموع ضعیف است
 و در تیمم احادیث که در ضربه واحد و مسیح کفین آمده در قوت و صحت تیمم مصنف اینچنین میگویند و هیچ
 این الیهام گفته است که جا که حدیث ضربه برین را تصحیح کرده گفته است صحیح الاستاد و این بخار و در این
 در شرح صحیح بخاری ترجمه احادیثین من مذهب می نمایند و گفته که اتیان بخاری عنوان این لفظ جزم که گفته بان
 تیمم لاوه و الکنین با شهرت خلاف جهت قوت دلیل است زیرا که احادیث وارد در صفت تیمم صحیح نشن
 در حدیث این تیمم و در وی ذکر کفین کرده مجمل و آحاد حدیث عمار در صحیحین الملقظ کفین رافع شده و
 تا که مرفوعه در روایتی تالف ذراع و در روایتی تا باط و درین دوزر و آیت مقال است و آنچه ترجمه
 در روایت صحیحین را در اقتضای بر وجه کفین آنست که عمار بعد از رحلت حضرت صلی الله علیه و آله فتوی میداد
 در روایت حدیث اعراف است بر آنکه از غیر خود در صحابهی مجتهدان و همچنین روایت صحیحین ضربه
 است و غیر این حدیثین و گفته که قول نووی که گفته است مسح و وضو تیمم است نه وضو به واحد و مواش حفظ
 آنست که در روایتی هر آنکه استخلاف است میان شافعیه که مذهب او اول است یا ثانی و صحیح و مسح و وضو
 در وی تیمم متعصب است با آنکه عمیق قضیه دلالت دارد بر آنکه مراد بیان جمیع است آنچه
 که در مراد ما بکفین بیان جمیع چیز است که کفایت کند و استدلالات را در مسیح تیمم
 است چه آن قیاس است در قیاس آنست که دلالت دارد بر مسیح کفین یا آنکه قایل به علم نه تیمم

ندارد معارض این قیاس و آن قیاس است و هر چند منتهی الیه کلام الشیخ از آن است و این را می بینیم
 گفته اند در روایتی که مذکور شد اول مذکور شد که پس چه می گویند و در این حدیث چون این است که
 احادیث درین باب مختلف معارضین آمده در بعضی روایتین و در بعضی ضعیف و اولی و بعضی مطلق ضعیف
 و در بعضی کتب و در بعضی کتبین الی غیره که در بعضی کتبین مطلق و احادیث حدیث غیرتین و در بعضی
 احادیث با احتیاط و عمل است با احتیاط طریقی از جهت اشمال ضعیفین در بعضی روایتین و در بعضی
 بر مسموح تا کتب درین العکس و نیز تیسیم طریقی تا کتب است پس اگر چه آن بیشتر در بعضی مستوی مرتبه و اولی
 روایتی و در بعضی ضعیف علمیه با احتیاط بهتر و با احتیاط قریب تر اگر اولی تا احتیاط در بعضی روایت
 احادیث و در کتب تیسیم به حدیث الی الا با احتیاط صحیح است با آنکه و هر چه در بعضی است چنانچه در
 الحدیث روایت کرده گفته حدیث حسن و بدین که ظاهر در کتب است چنانچه در بعضی کتب
 است اگر گوئی چرا خبر به وضع کتبین را درین نداشته اند و زیادتی را است و مکتوب آن را نداشته
 ثابت بر است و وضع تمام کتب در وضع حدیث آنکه مری در وضع حدیث است تا تواتر لا حرم
 مکتوب است درین داشته اند و زیادتی را است و اینها احادیث معارضین است و اینها در بعضی کتب
 روایت احتیاط صالح است برای آنکه هیچ و قیاس بر روایتی که اصل تیسیم است و نیز در این ترحیم است که در این
 در مقابل نص و شک نیست که قیاس بر روایتی که قیاس بر حدیث است اگر کسی قیاس بر این
 بر تقدیری بود که درجه مساوی باشد و مکتوبین خود حکم کرده اند که احادیث ضعیفین در
 حدیث کتب تیسیم گوئیم که علم ذکر آن در صحاح محل بحث است چنانکه اگر چه در بعضی کتب آمده است
 علم فواید صحیح آن احادیث در زمان آن ایام محل منع است تا آنکه طریق ضعیف و در
 بعد از ایشان پیدا شده باشد به جهت این بعضی روایاتی که بعد از آن روایت کردند و متاخرین
 که بعد از ایشان آمدند آنرا در بعضی در آورده اند که در صحاح و از وجود ضعف در حدیث
 متاخرین لازم نیاید و خود آن در زمان متقدمین و این نکته در حدیث بود و در حدیث چنانچه در بعضی
 بان کرده ایم و این غایت معنی است در تحقیق این مقام و در شرح شیخ این ایجاب بر این است که در بعضی
 این بیچارگان تا صیل واقع نشده و نه الفضل و الله و علی بن محمد المصنوع و انعم الله علیهم و الله عالم الغیبات
 و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} هر روز بین که نماز عوامت گذارند و راه سنگ و شواهد عالم و در این ایام تیسیم
 در بعضی میان خاک و رمل و غیر آن نکند تا ما بین کلام فی حدیث ضعیف کرد که در بعضی
 مخالف میماند و در بعضی آن درست نه و در بعضی کتب است چنانچه در بعضی کتب است
 و در بعضی کتب است چنانچه در بعضی کتب است چنانچه در بعضی کتب است
 است و مراد بعضی از این روایاتی که باقی است از بعضی کتب است چنانچه در بعضی کتب است
 این قول

در بعضی کتب
 و در بعضی کتب
 این قول

می آید که من در مورد آن حضرت علیه السلام همیشه اذکر که هر جا که در نماز و در جلا من امی الصلوة و غیره از امت
من نماز یعنی هر جا بر هر زمین که وقت نماز در رسد نیت کند پس نذر آن را بر زمین است مسجد و طهارت
جایی همان است در وقت نماز و بی نیت همان زمین تیمم کند و هم بر آن نماز کند و اختلاف امام ساند که نماز ایشان
در نماز تیمم و کنایس جایز بودی و طهارت ایشان باعتقاد است نه و تسمیه آن مکان مسجد کنایت است
از علم این خاص بوجود و وضع کردن موضع مسجد است بر مکان معین معنی برای نماز چون نماز در اینجا جایز شد
گزارش مسجد شد که لای الکر مانی و این بیان معنی بزرگتر بوجود مسجد است و الا اکثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانند
ای مکان مسجد و تسمیه آن مسجد و این حدیث صحیح است در آن که جنس زمین طهور است و تیمم مخصوص
تخلیه و نیت نیست چنانکه مذهب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه
تیمم عمل کردی چنانکه مذهب امام شافعی است که میگوید که برای هر نماز فریضه تیمم چندین بار باید و نوازل
به آن معیت آن یک بار دو میگوید که طهارت تیمم ضروری است و از برای دفع هر چه نجس ضرورت نماز بدان جایز
داشته اند چنانکه طهارت صاحب عمل که برای هر وقت نماز و وضوش باید کرد بلکه آن حضرت جواز تیمم را در
اطلاق فرموده آن را یعنی تیمم را اقامه مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جایز بود و
مذهب ابوحنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آن است * باب در نماز حضرت پیدغمبر علیه السلام
عام تر از آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز بر خاستی بدل نیت باز کردی و بعد از نیت بگفتی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت بزبان و لفظ مزوی نیست در احادیث همین قدر مروی است که چون بنماز بر خاستی گفتی الله اکبر و
ذکر نیت نیست ببین مقرر است که ان الا عمل بالنیات بیعین معلوم شد که بی نیت نخواستی بود و چون حقیقت
نیت همان قصد قلبی است احتیاج به لفظ نیت از قواعلی شرع و ضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان بادل جمع
شود نیت و اکمل بود و ازین جا است که فقها گفته اند که اگر بلفظ نیت بگوید یا الله یا الله و ایات نیت که آمده که
اگر از حضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت است و محکم ثان می گویند که نیت بزبان خواندن بدعت است
و با گفتن الله اکبر دستها در برداشتنی یعنی تکبیر و رفع یکنین معهودی در اکثر احادیث و همچنین واقع شد و مذهب
ابن تیمیّه و صفیاء جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی حنغان و غیر ایشان اینست و میگویند
که رفع دست تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعض احادیث تا تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه
نیز ببین این داود و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت علیه السلام بر میداشت هر دو دست خود را
بر او در و شهایی خود در دست تکبیر میگفت و مذهب امام ابن حنیفه و محمد اینست زیرا که در رفع یکنین نیتی
در دستها از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبریائی مر او را بمعنا و تعالی و نیتی مطلق است بر اثبات
چنانکه در لاله الا الله و عامه نشایخ برین اندر در حدیث این را اطمینان گفته و در شرح این الهام در اینجا قول ثالث
در نفل کرد و آن تکبیر است به طور رفع و گفت که بیبھی در سخن کبری از این نیت آورده که گفت بود در رسول خدا

چون افتحاح می کرد نیاز را تکمیل نگفت پستور میباشد و در جهت خود از امامت می باشد این را
اندین اورا و اینها بی ضرر است در تقدیم تکمیل بر روح و گفته که در حال می همه ثقات اند و نیز گفته که در واقع
اینجا و ایل و برادر نیز ظاهر است در این پس مجموع سه قول آمده و در این است که همه فعلی حضرت با عدل است
انتقایی و در سنها در بر داشتن اکثر تالیفاتها بر سر است ^{تالیفات و غیره اولی مذهب امام ابوحنیفه است و مروری از}
احمد بن حنبل نیز همین است و مسلم ایشان ^{بجمله این} است که مسلم و او دار در روایت کرده اند که
آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} چون در نیاز در آمد تکمیل گفت و بود گفت دوست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از
ایضا و آمده که در دست را مقابل دو گوش و مقابل کردن از ایشان خود در این دو گوش و بر روایتی
بترمه دو گوش و بر روایتی بر هفتاد و هفتاد نفر از ایشان در دو گوش و در روایتی از این دو گوش
مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن انس و یونس مغانی از زینب و در روایتی در مع ذلله آمده و از شیخ مسلمی
و مالک است و از احمد بن حنبل و روایتی است و آن نیز در او آمده است و در حدیثی است که در میان
بعضی از صحابه گفته که من حافظترین شما ام نیاز بی ضرر است و بعضی در تطبیق این روایت که در
بعضی حدیث است و در بعضی از حدیثی در بعضی نروغ از حدیثی است که حدیثی است که در حدیثی است
بر کتابهای حدیث و حدیث از حدیثی در روایتی از حدیثی در روایتی از حدیثی است از امام
شافعی و قاضی که بصر آمده و بر سر حدیثی از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
لهادی برادر حدیثی از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
ایوحنیفه و شافعی و احمد است و حدیثی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
بخاری و عطاء و روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مردم مامور بودند که در حدیثی است که در حدیثی است
چپ در نماز و مذهب امام مالک از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
نزد احمد مالکیه از حدیثی است و قریب حدیثی از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
است انتقایی و بعضی آنکه حدیثی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
مطابق حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است
علم موافقت ظاهر و باطن لازم آید و آن علامت اتفاق بود و این گفته بود که حدیثی است که در حدیثی است
حدیثی است و عمران ادب باطن و معنای نفس او ظاهر است پس ساحت علامت بود و هر سینه نهان
فوق حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است
نماز حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است
حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است
حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است

که بر ما دیده نهی بیان بر نواف تر مدهی گوید که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هر چه کند جایز است و متمسک
ایشان حال بیست احمد وای داود در دار قطن و بی بی بی است از علی مرتضی که گفت السنه وضع الکف علی الکف تحت السر و
در جامع الاصول اینک بیست و ابر و اینک ازین نیز آورده و در بعضی روایات اینک بیست و بعضی بیست و بعضی بیست و بعضی بیست و
کرد و وضع ابن الهمام از امام زین و گفته که آنچه ثابت است وضع یعنی بر بیست و بیست است اما وضع او تحت السر و باصل و
تحت السر و روی حد بیست و واجب شد عمل بر این روایت و معتاد و معتاد و از آن در حال فصل تعظیم در قیام و آن
تحت السر و است انهمی و کیفیت آن وضع کف بر کف و تحت رطل هر وضع بد بر بد که در حد بیست واقع شده همین است
و نیز بعضی وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آنست که قبض کند بد است راست بند دست چپ را و در
بعضی اجاد بیست لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وایل ابن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا را
چون می ایستاد در نماز قبض میکرد یعنی خود و در غلطی از حد بیست احمد وای داود از وایل بن حجر وضع
بد یعنی بر رطل کف یسری و سرخ و ساعد نیز واقع شده آورده الزکشی فی شرح الشرحی فی حد بیست امام احمد
بن حنبل و ششمی گوید مشتاق آنست که بگیرد بند دست چپ را بر اینست و وجه اختیار بردن اوست
در میان اهل و وضع و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از آن یعنی بعد از دست بردن دستها در تمام استفتاح بیتها و آنست
همین است مذهب ائمه و شیخ نقل کرده که نزد امام بیست وضع بد یعنی بعد از خواندن دعای استفتاح است در خیال
ترا تا پس وضع بد یعنی منتهی قرأت است نزد امام محمد و سنن قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعای استفتاح
بر چند وجه صحیح مرویست که در هر وقت بوجهی از آن بوجهی تمام یا جمیع بوجه دیگر میشوند که در هر وقت
همه آنرا نام میشوند و اینها ذکر هر کدام از آنها در احادیث مختلف آمده و در هیچ حد بیست جمع نیامده و مشک نیست
نکه اگر جمع کنند نیز جایز خواهد بود وجه اول روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود کان بیتها اذا قام
الی الصلوة قال بوجهی المذکی فظن السموات والارض حنیفا مسلما و اما نامن المشرکین ان صلواتی و تسبیحی
و مناجاتی الله العالمین لا شریکله و بئذ انزلت امرت و انما من المسلمین اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربی و اذا علمتک
ظلمت نفسی و اعترفت بان لیبی فاغفر لی ذنوبی جميعا انه لا یغفر انک لرب الالوت و هل لی لاحسن الا خلق
لا اله الا انت و اصرف عنی سبها الا یصرف عنی سبها الا انت لیبیک و سبک و الشکر کله بید پاک
والله ایس الیک اذ انک و الایم تبارکت و تعالیت استغفرک و اتوب الیک این حد بیست مسلم است که در مشکوه
آورده و در جامع الاصول از حد بیست نسائی از جا بر رطل نیز آورده و از حد بیست همین مسلمه بر روایت نسائی
آورده و آن بیتها کان اذا قام یصلی تطوعا قال الله اکبر و جهتی وجهی المذکی فظن السموات والارض حنیفا
و مناجاتی المشرکین و بر روایتی انما من المسلمین و انما اول المسلمین نیز آمده و گفته اند که قول انما
ایمان المسلمین مخصوص بیان حضرت است و از غیر او کتب بود نزد بعضی مفسران نیز مکرر آمده
نقد آنست که پس مفسران نمودند کتب حنیفیه ملک کور است و ششمی و لا بوجه و مراد به ثننا بیتها اللهم و بئذ انزلت
است چنانچه در وجه سوم ما کور کرد از حد بیست عایشه بر روایتی مکرر و کتب است ایشان درین باب بحکم بیست
اینست که در اقطعی در سنن خود با سنادی که در حال او ثقات آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون افتتاح

نماز کرد تکبیر و سجده و رفع یدین می نمود تا کسی می شد هر دو را نکشند و در نماز کوشش او را بسوزم گفت
 سبحانک اللهم وبحمک و ثما وک اسک و تعالی جلدک و لا اله غیرک و درین جا ذکر توجیهی فرمودند و آنرا این
 بود گفتنا و توجیه هر دو آمد بجهت جمع میان حدیث انس و علی و سید بن طاہر و نیزه و این است ولیکن گفته
 است که فصلی است که در حدیث بعد از ثنا کوبل یا پیش از آن را در نه ذکر و استیجاب است زانی در مشهور است
 مشهور تا اخیر توجیه است از ثنا کوبل در حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 چنانچه حدیث انس و حدیث علی هر دو را در حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 مذکور نیست در حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 شد در صحیح ابی عوانه و سنن نسائی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 ابی اکبر و وجه توجیهی الی و در حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 مشهور بود در حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 کوبل که مشهور است که پیش از تکبیر بعد از حدیث انس و حدیث علی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 بعضی گویند که آن مودن بعد از تکبیر است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 و در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 و در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 تا قبل از آنکه در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 این الی تمام حدیثی که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 زیرا که آن باطل است و در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 شود یعنی در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 دوم حدیثی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 میان تکبیر و قنوت یعنی در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 بسیار گفته اند که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 تفسیر و قراءت می کند که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 آن را در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است
 است و اینها در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است که در حدیث توجیهی است

حدیث عایشه روایت کرده که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا ﷺ اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را می گفت
 اللهم صل على محمد و آل محمد و بعد از آن دعا می خواند اللهم صل على محمد و آل محمد و بعد از آن دعا می خواند اللهم صل على محمد و آل محمد
 در آخر ترجمه بقول الله اکبر که میراثم بقول معروف بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه و نغشه و نغشه
 روایت کرده و گفته که در باب از طریقه عایشه و عمل الله ابن مسعود و جابر و جابر بن مطعم و ابن عمر و غیره حدیث
 آمده و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی است در این باب و اخذ کرده اند قوم از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم
 قایل اند با آنچه روایت کرده است از وی ﷺ که می گفت اللهم صل على محمد و آل محمد و بعد از آن دعا می خواند اللهم صل على محمد و آل محمد
 و لا اله غیرک و همچنین روایت از عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عمل درین امر است نزد اهل علم از تابعین
 و غیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی که یکی از رواة اوست
 و گفته است اصحاب صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است در روایت بعد از آن حدیث عایشه روایت آورده
 که در وی آن زیادتی نیست و گفته است حدیثی است که نمی شناسم او را مگر باین وجه و حارث که یکی از رواة اوست
 تکلم کرده است در وی از جانب حافظ و صاحب مشکوٰۃ الحدیث را از ترمذی و ابی داؤد آورده از حدیث
 عایشه روایت از ابن ماجه از ابی سعید و این طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طبعی گفته که حق آنست که
 این حدیث حدیث مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب و اخذ کرده بوی عمل الله ابن مسعود
 و غیر وی از صحابه بن صحابه و روایت اند بوی بسیاری از علما تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته
 و اختیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علماء برای استفتاح صلوة و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را
 بطعن و ضعف و اجلة علماء حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و ابی حنیفه بن راهبویه و
 غیر هم و هم طبعی که ترمذی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست که آنست که بعضی مردم که در کتاب
 ترمذی نظر کرده اند آن را بقوم خود در اینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در این حدیث است که خود
 آورده اند در حدیث و جمیع امامان و وی و چگونه چنین باشد که اعلام ایمن حدیث آنرا آورده و بدان اخذ
 کرده اند و این را بود او در جمیع خود تا سنادهای که آورده و گفته است که این اسناد حسن است و رجال وی همه مردی
 و مقبول اند با آنکه حرج و تعجب امر نیست که مختلف میکرد در وی امری است که یکی تضعیف او می کرده
 و دیگر توثیق او نموده و لازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت
 تغایر میان حدیثین و لهذا احمد حدیث ابی سعید را هم بصرح گفته و بتعلیل عایشه روایت اخذ کرده از ترمذی
 گفت در تضعیف همانند الله تعالی و نیز لازم نیاید از تضعیفی که در حدیث ابی سعید است بجهت علم قوت و ضبط
 حدیث از روایتی که معتبرانند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد
 آن از در ایشان خصم حدیث مطلقا و لازم نیاید از اینجا طعن و رد مله بائمه و این نکته مکرر گفته ایم در
 مناقب و در باب بیستم در بغایت درست و سوره است و الله اعلم و سهو طی در جمع السج و امح از ابن جریر آورده که گفت
 حدیثی که در مرآت صانع است از ابی سعید و عمر و ابن مسعود که چون استفتاح میکردند می گفتند اللهم صل على
 اللهم صل على محمد و آل محمد و بعد از آن دعا می خواند اللهم صل على محمد و آل محمد و بعد از آن دعا می خواند اللهم صل على محمد و آل محمد

و بی اذن و رضای ایشان تطویل نکند و اقتصار کند بر بعضی و منقول نیز در اده تضعیف اقتصار کند از حدیثی در
بسم الله الرحمن الرحيم و نزد شافعیه بروحیت چینی و نزد اجماعی و سفسا هر دو و همچنین است حال در بطالت قرأت و جز آن کلام
ذکر بی ستم الله الرحمن الرحيم ازین اذکار میگذشت بعد از بسم الله من الشیطان الرجیم استعاذة پیش از قرأت چه در نماز و چه در
غیر نماز مستحب است در دعایه صلف و از ثوروی و خطا و جویب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که هر موده و اذات و است
القرآن فاصمعه بالله و اختلافاست که در میان آن ها هم در میان قرآن که انضیل او و ذبانه من الشیطان الرجیم یا
استعین بالله من الشیطان الرجیم است و در بعضی از شریح شاطبی از جمیع روایت آورده است که آن حضرت
^ص این چنین خواند و فرمود همچنین خواندند نیز از جهت ثقل و در حدیثی میگوید اولی آنست که استعین بالله
گوید تا موافق آید بلفظ قرآن و بعد از ذبانه نزدیک با نسبت و دیگر آن است که ذبانه اختیار کرده اند زیرا که استعین
برای طلب تعوذ است و در لغت آن نیز صریح است مطابق مقتضای امر و مطالب لغت قرآن در حدیثی که در حدیث کامل
و نیز در قول استعاذة آن حضرت ^ص در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است
و بعد از آن استعاذة ^ص یا بسم الله لیکن در بعضی اوقات بسمله بجهت میگذشت و در بعضی اوقات
اختصاره کرد چنانکه مصنف می گوید ^ص یا بسم الله خود آنکه در اول صلوة مجموع علیه است اگر چه
وی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی در حدیث
شهرت زهد و لیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابوحنیفه پس وی مفتاح صلوة است مثل تعوذ و در
روایتی دیگر که قول صاحبیه است در اول هر رکعت بر آنکه تسمیه برای افتتاح قرآنست و هر رکعت
اصل و معتقل است در قراءت از جهت احتیاط با اعتبار اختلاف علماء در بودن وی و فاتحه نه در میان فاتحه
و سوره مگر نزد امام حنبل در صورت صحافتت و مذمت امام احمد نیز همچنین است مطلقا و احتیاج آورده
با آنکه ابن عمر ترك نمی کرد بسم الله الرحمن الرحيم هر ام القرآن را و سوزنی را که بعد از او میخواندند
بر در ثقل یزد در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است
آورده است که چها و چیز بود که امام آن را احکام کند ^ص و بسم الله الرحمن الرحيم و ^ص بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم و از آنها ^ص یا بسم الله الرحمن الرحيم و ^ص یا بسم الله الرحمن الرحيم و ^ص یا بسم الله الرحمن الرحيم
و در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است
ابو بکر و سید عثمان و بنی یسار از ایشان که چهر میگردند بسم الله الرحمن الرحيم را و او را ^ص یا بسم الله الرحمن الرحيم
و این سوزنی و اللار ^ص در جامع الاصول حدیث است از انس را در باب ترك چهر به تسمیه از کتب معتبره
روایت کرده و آنست که از منی که این حدیث حسن صحیح است و درین است عمل اکثر اصحاب و تابعین و من
بعدهم و ایشان استعاذ میگردند با بسم الله الرحمن الرحيم و آنست که در لغت بخارج آمده است
و در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است چنانچه در حدیثی است

وین اذین و صفت ایشان تطویل نکند و اقتصار کند بر بعض و نیز در بار اذنه بخشد و اقتصار کند در وقت نیاید
 مستحکم است و در شاهجه بر وجهی و نیز در ای و سفر و روز و همچنین است حال در طالت قرأت و جز آن کلمات
 ذکر این سخن الهی ازین اذکار میگذشت و بگویند که از شیطان الرجیم است اعاده قیام از قرأت چه در نماز و چه در
 غیر آن مستحب است در دعای سلف بر آن نور و عطا و جواب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که در موده * و اذ قرأت
 القرآن فاجتعلل بابه * و اختلاف است در میان آن هاهم در میان آن که انضال امر و بیاورد من الشیطان الرجیم یا
 استعیذ بابه من الشیطان الرجیم است و در بعضی از شریح شاطبی از حبیرون مطعم روایت آورده است که آنحضرت
^ص این چنین خواند و فرمود همچنین خواند آنکه من اجبر قیل و در حدیث میگوید اولی آنست که استعیذ بابه
 گویند تا موافق آیت بلفظ قرآن و از آنجا که در یک با آنست و دیگر آنکه در بیاورد بابه اختیار کرده اند زیرا که استعیذ
 برای طلب تعوذ است و در لغت اینها نیز صریح است مطابق امر و مطالب آنست که در آن داخلند و در وقت نام
 و نیز منقول است استعاذة آنحضرت ^ص که در حدیث آمده است چنانچه در حدیث این چنین آمده است که اولی شرح ابن الهام
 در حدیث آنست که ^ص استعاذ بابه من الشیطان الرجیم است و در بعضی اوقات بسم الله که در بعض اوقات
 احکام ذکر در حدیث است که مصنف می گوید که آنکه عوذ اندن بسم الله در اول صلوة مجمع علیه است اگر چه
 زنی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از فاتحه و نه از فاتحه و نه از فاتحه و نه از فاتحه و نه از فاتحه
 شهرت و حدیث و لیکن در اول صلوة لفظ در روایتی از ابوحنیفه پس وی ^ص نماز صلوة است مثل تعوذ و در
 روایتی دیگر که قول صحابه است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأت است و هر رکعت
 اصل و مستقل است در قرأت و از جهت احتیاط با اعتبار اختلاف علماء در بودن و نبودن و فاتحه نه در میان فاتحه
 و نیز مکرر نزد امام عین در صورت مخالفت و مدح امام احمد نیز همچنین است مطلقاً و احتیاج آورده
 بآنکه این عوذ ترک نمیگردد بسم الله الرحمن الرحیم هر ام القرآن را و سورتی را که بعد از او میخواند و
 در هر رکعت در مدح حدیث چهار تسمیه نیامد و امام عین در آثار از این حدیث از حدیث از ابن الهام نقلی
 آورده است که چهار چیز بود که امام آن را احکام کند و بسم الله الرحمن الرحیم و استعاذک اللهم و
 بسم الله و آمین و از آنها که قایلند تا شرار تسمیه ثور است و احدی را بوعده میله و مر و نیست از عود وظیف و این
 نه بود و صافین یا هر دو عمل است نه از بیرون مر و نیست از انس که گفت نماز گذاردم خلاف پیغمبر ^ص و عاف
 ابو یکر و عثمان و نبی یوم از ایشان که چهار میگردند بسم الله الرحمن الرحیم را و اه احدی و نسائی
 را این حدیث و الدار و آن در جامع الاصول حدیث این را در باب ترک چهار تسمیه از کتب معتبره
 روایت کرده و گفت فرمودی که این حدیث حسن صحیح است و درین است عمل اکثر اصحاب تابعین و من
 بعد هم و این است افتخار میگردند با الحمد لله رب العالمین و گفت زکشی که در لغت بخاری آمده است
 پیغمبر حدیث ^ص و ابو یکر و عثمان و نبی یوم از ایشان که چهار میگردند بسم الله الرحمن الرحیم را و اه احدی و نسائی

که ذکر نمیکند بسم الله الرحمن الرحيم از آن لطیف می گویند که صحیح شد از بیعتی که در شهریه
بسم الله الرحمن الرحيم از آن دفع صلوات بر او ایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تمسک کرده
است که بعضی ایامه که در آن یک چهارم به سه کرده اند به جهت این است که آن من که اصل مکتوبه آن
بودند القهین و بعضی شرح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت علیه السلام از چهار زبان تعلیم بود چه
در قراءت ظاهر احوال در بعضی موارد چهار میگرد تا که بدانند که بدان مورد موقوف تعلیمات بود و چون تسمیه
بسم الله الرحمن الرحيم جزو است از فاتحه و از هر مورد چهار میگرد آنرا در نماز چهارم به یاد فاتحه و با صورت و مصنف
می گویند که آنحضرت علیه السلام در بعضی اوقات بسم الله الرحمن الرحيم یعنی در نماز چهارم نیز نه آنکه همیشه اسرار
می گردید ~~بسم الله الرحمن الرحيم است و در بعضی اوقات اخذ می کرد یعنی اگر چه نماز چهارم بود نه آنکه~~
همیشه چهار می گردید چنانکه مذکور شده است و ترکیبی جامع خود دو باب آورده اول در ترک چهار
بسم الله الرحمن الرحيم و در این باب حدیث آورده از عیال ~~که پس از گفت شنید مرا بدین من~~
که بخوانم بسم الله الرحمن الرحيم پس گفت ای پسرک من در روز دوشنبه در آن روز که تو بدیدی در
آن روز که در آن روز که من هیچ یکی از اصحابم به یمن را که میخواند تو می بودی و چه چیزی از تو بدیدی و آوردن
چیزی در آن روز که در آن روز که من با یوسف علیه السلام و با ابوبکر و عمر و عثمان و شقیق رضی الله عنه هیچ یکی را
که می گفت بسم الله الرحمن الرحيم چون نماز کنی تو ای پسرک من تا که بسم الله الرحمن الرحيم و گفت تو بدیدی
حدیث عبد الله بن مغفل حدیث همی است و در وقت عمل نزد اکثر اهل عالم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که
ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره از ایشانند و در ایشان ~~و در آن روز که~~ از ایشانند از تا بعضی را این
قابل است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و صحیح و می گویند چهار گفتند بسم الله الرحمن الرحيم
و نگویند آنرا در نفس خود آهسته و این الهام از این عبد البر آورده که گفت ملک شعی و شعی و شعی
و از عیال و قتاده و عمرو بن عبد العزیز و اعش و زهری و مجاهد و حسان و ابن عبید بن یزید که چهار است و ثانی
در چهار بسم الله الرحمن الرحيم در هر مورد ~~بسم الله الرحمن الرحيم است که~~ گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله که
استماع می کرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحيم و گفت تو بدیدی استماع آن حدیث تو بدیدی و قایلند
بدان چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز در آن روز و از حدیثی
این است انقی و جماعة قالین بچهار نوا می کنند استماع حدیثی که بسم الله الرحمن الرحيم را می گویند
مرا از آنکه بسم الله الرحمن الرحيم در هر مورد ~~بسم الله الرحمن الرحيم است که~~ گفتند که گویند هم مشهور
و مراد بدان تمام سوره دارند که گفته است استماع می کرد سوره که اول آن بسم الله الرحمن الرحيم است
و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصریح اهل علم چهار بسم الله الرحمن الرحيم بودی ولیکن در احادیث
صحیحه تصریح بیان نموده است و مصنف در خانه گفته که در باب چهار بسم الله الرحمن الرحيم

قرائت فاتیحه است همین د و سکنه بود چنانکه سوری خدایت ناظر در آن است اما ظاهر لفظ فاتیحه ناظر در آن است
 که این بیان سکنه دیگر میکند متوسط بین السکنتین و مراد از قرائت تمام قرائت فاتیحه و سوره بود گو یا که او را
 در انجمنی تحمل یست سکنه دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته شد ثم قال بعد ذلك واذ قراء ولا الضالین ظاهر
 قرآنست درین احتمال برین نقل در سه سکنه تمام بود چنانکه مصنف میگوید و گفت قرمذی درین باب بعد یست
 از این هر چه نیز آمده است و حدیث مشهوری است که درین قول بهاری از اهل علم است که مستحب است که بعد از آن
 امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة بعد از فراغ از قرائت و باین قابل است احمد و اصحیح و اصحاب ما انتهی پرشده
 نمائند که سکنه اولی که برای خواندن توجیه و ثنا است معقول است اما سکنه دوم در حقیقه نیست تا آنکه
 شهور در وجه منع تسمیه میان فاتیحه و سوره در سوره چهارم میگویند که آن مستلزم سکنه است در وسط قرائت
 یعنی و آن غیر مشروع است و حال سکنه ثالثه در حدیثین است ظاهر احدیست این سکنه نیز در ایشان نبوده
 و انکار هر آن بنی السکنتین است و در حدیثی است که در آن نیز میگویند که این سکنه نیز در حدیث مشهور
 و نقل یوسف و اسود است و نفس است نه بطریق تعبد و تقریب ثابست باشد و الله اعلم و نزد شافعی این سکنه
 ثابت است و سنت نزد ایشان این است که مقتدی در ضلحه چهارم به قرائت امام میگوید که در سکنه دوم
 فاتیحه بخواند و خرقی که از اینها جدا باشد است در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکنه است و گفته که مقتدی
 فاتیحه را در سکنات امام بخواند و زکشی در شرح کلام خرقی از این روایات که از مشایخ مذهب امام احمد است
 نقل میکند که در نماز دو سکنه است در ظاهر استجماع یکی مخصوص با آن رکعت برای افتتاح دوم سکنه تیسره است
 یعنی از تمام قرائت تا باز آرد بخورد نفس و الله برای قرائت مقتدی خلاف امام بن ظاهر کلام احمد و حدیث
 سوره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داود و ابن ماجه و میگویند در روایتی از ایشان آمده که یک
 سکنه چون تکبیر بر آرد دو سکنه چون فارغ شود از قرائت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و گفته که صحیح
 همان روایت اولی است که سکنه بعد از تکبیر است که او بر تعدیر ثبوت روایت ثانیه محمول است در سکنه تیسره
 بقا در سوره تصور در نقل سوره که بعد از فاتیحه بخواند و نفس و شیخ محیی الدین نووی در ذکر
 این روایت که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را در نماز چیزی چهار سکنه یکی عقیب تکبیر و احرام بر او
 خواندن دعاء افتتاح دوم بعد از فراغ از فاتیحه سکنه لطیفه در غایت لطافت میان فاتیحه و آمین تلمع دوم
 در حدیث آمین از فاتیحه نیست سیموم پس از آمین سکنه در آن مقداری که مقتدی فاتیحه بخواند چهارم بعد
 از فراغ از سوره که فصل کند بین آن میان قرائت و تکبیر رکوع و آن حضرت ص در حدیث صحیح بعد از
 فاتیحه سوره بخواند مطول مقدار شصت آیه ناصد آیه اخرجه النساء عن ابی هریرة و در حدیث صحیح چنان
 فاتیحه است ناصد نیز گفته اند و نقل آنرا در آن کرده و گفته اند که احدی از این با اختلاف او قائل و احوال

که ذکر نمیکرد آن بسم الله الرحمن الرحيم از آن قطعی می گویند که صحیح است و از بعضی که در بعضی
بسم الله حدیثی است اما از بعضی صحابه روایات آمده یعنی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد بن حنبل
است که بعضی آمده که در میان صحابه که در دنیا به جهت ایمان نیست آن من که اهل خانه میگویند
بودند القهاری و بعضی شراخ حدیث گفته اند که اینها مرویست از حضرت امیر المؤمنین که هر از آن علم بود
در روایت ظاهر اخبارنا در بعضی سوره مجید میگوید تا که بدانند که لایق سوره مشورته که علمنا الا انه ربنا
بسم الله شافعی جزو است از فاتحه و اهر سوره مجید میگوید آنرا در نماز مجید به یا فاتحه و یا سوره و مضرب
می گویند که آنحضرت در بعضی اوقات بسمله مجید میگوید یعنی در نماز مجید نه آنکه همیشه امران
می گویند که بسم الله الرحمن الرحيم است و در بعضی اوقات بعد از آنکه میگویند یا فاتحه یا سوره و مضرب
همیشه مجید می گویند چنانکه مذکور شد است و در بعضی جامع مورد دو باب آورده اول در نماز مجید
بسم الله الرحمن الرحيم و در این باب حدیث آورده از بعضی که میگویند که بسم الله الرحمن الرحيم
که خوانند بسم الله الرحمن الرحيم پس گفت ای پسرک من در نماز خود را با بسم الله الرحمن الرحيم
ایسلام و گفت نیکو بسم الله الرحمن الرحيم را که میگویند آنرا میگویند و در بعضی که میگویند
چون در اسلام است که در بعضی نمازها در تمام نمازها میگویند و در بعضی که میگویند
که میگویند بسم الله الرحمن الرحيم چون نماز خود را میگویند پس از آنکه بسم الله الرحمن الرحيم
حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن است و در بعضی که میگویند آنرا صاحب پیشین میگویند که
ابوبکر و عمر و عثمان و علی نه هتم اجماعی از ایشان روایت شده است از ایشان که میگویند
قایل است صدیق ائوری و عبد الله بن الجبار و احمد و اسحق و می گویند بسم الله الرحمن الرحيم
و بگوید آنرا در نفس خود آموخته و این الهام از این حدیث است که گفت علی بن ابی طالب
و از زاعی و قتاده و عمرو بن عبد العزیز و اعش و زهری و مسدد و ابن سعد و ابن کثیر و ابن کثیر
در بسم الله الرحمن الرحيم و در بعضی که میگویند آنرا میگویند که میگویند آنرا میگویند
استماع می کرد صلوة خود را در بسم الله الرحمن الرحيم و گفت کرمی که در بعضی که میگویند
بدان چنانی از صحابه که این هر دو را میگویند و در بعضی که میگویند آنرا میگویند
این است انهمی و جماعة لایقین بجهت قاری می گویند استماع صلوة بسم الله الرحمن الرحيم را می گویند
مراد از الحمد لله رب العالمین سوره فاتحه است بسم الله الرحمن الرحيم و در بعضی که میگویند آنرا میگویند
و مراد بدان علم سوره دار لک گویند که گفته است استماع می گویند آنرا میگویند آنرا میگویند
و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصدیق و عام مجید بسم الله الرحمن الرحيم را میگویند و لیکن در احادیث
صحیح و تصدیق بآن موعود است و مصنف در عاقبت گفته که در باب بسم الله الرحمن الرحيم

قرائت در سجده و الا الضالین خواندن اگر تفسیر قول او است و چون از قرائت فارغ شدی و میان آنکه در آن وقت
 قرائت یافته است همین است و سگته بود چنانکه موقی حدیث ناظر بدان است اما ظاهر لفظ قناده ناظر در آنست
 که این بیان سگته دیگر میکند موقوف بهین السکنتین و مراد از قرائت تمام قرائت فاتحه و سوره بود گو یا که او را
 در آنجا سگته دیگر باشد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته شد هم قابل حدیث و ادوات و الا الضالین ظاهر
 تر است درین احتمال برین نقل در سه سگته تمام بود چنانکه مصنف میگوید و گفت تر می درین بابها حدیث
 از این هر چه در آن آمده است و حدیث هم در حدیث حقیر است و این قول به ما ری از اهل علم است که مستحب می دانند
 امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد از فراغ از قرائت و این قابل است احکام و اسحق و اصحاب ما از تپه پوشید
 نمائند که سگته اولی که برای خواندن توجیه و ثنا است مقفوعه است اما سگته دوم در حقیقه نیست تا آنکه
 شمعی در وجه منح تسمیه میان فاتحه و سوره در سوره چهارم میگوید که این سگته است در وسط قرائت
 یعنی و آن غیر مشروط است و حال سگته ثانی در حدیث است ظاهر است این سگته در این سگته است و این سگته
 و انکار هم از ابن الجوزی است و در حدیث است بر خلف حال آن و نیز میگوید که این سگته در جهت تصویر
 و نقل یوسف و در حدیث است که بتقریب تعبیر و تقریب ثابت باشد و الله اعلم و نزد ما بعضی این سگته
 ثابت است و حدیث از ایشان این است که مقفوعه در ضلوة چهارم به قرائت امام سکوت کند و در سگته دوم
 فاتحه بخواند و خرقی که از این سگته بدیده است در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سگته است و گفته که مقفوعه
 فاتحه را در سگته امام بخواند و زور کشی در شرح کلام خرقی از ابن الزکات که از مشایخ مذهب امام احمد است
 نقل میکند که در نماز دو سگته است در پیش استصحاب یکی مخصوص بقرآن گفت برای افتتاح دوم سگته بسوره است
 یعنی از تمام قرائت تا پایان آن بخورد نفس رانه برای قرائت مقفوعه خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث
 صوره که تر می روایت کرده وی نیز آورده از اهل علم او این ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که میگویند
 سگته چون تکبیر بزرگ دو یک سگته چون فارغ شود از قرائت غیر المغضوب علیهم و الا الضالین و گفته که سگته
 همان روایت اولی است که سگته بعد از قرائت است که او بر تقدیر ثبوت و ادوات سگته محمول است در سگته اولی
 بقا در سگته و تمویز و نقل بی سوره که بعد از فاتحه بخواند در نفس و همچنین معنی الله بن نووی در آثار
 میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را در نماز چیزی چهار سگته یکی عقب تکبیر و احرام برای
 خواندن دعاء افتتاح دوم بعد از فراغ فاتحه سگته لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین نامعلوم
 بود که آمین از فاتحه نیست بیوم پس از آمین سگته در آن مقدار است که مقفوعه فاتحه بخواند در آن مقدار
 از فراغ از سوره که فصل کند بدین میان قرائت سوره تکبیر رکوع و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در نه مخصوص بعد از
 فاتحه سوره بخواند مطول مقدار شصت آیه تاصل آیه اخره النسائی عن ابی هریرة در کتب حقیقه در
 کتابها است تاصل نیز گفته اند و نقل آنرا در آن آورده و گفته اند که احقران درین باب اختلاف و قائلان و

در مثل او است و صحیح نشد و صحیح است این الیهام گفته که در صحیح ابن عیسی و ابن حبان
 روایت است از زید بن اسلم که گفت نگارند علف ای من بزه بمن عوف الله الرحمن الرحیم
 یعنی تمام القرآن تا از سید ولایه الیهام و پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدا ای که بقای من
 در است و این است او است با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز از کفار در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته
 هیچ شک نیست در صحیح ابن عیسی و ابن حبان در حدیث غیر معتدلم است در چهار روز از جهت چهار ماه
 نغم بالحقای ای هر یوه از آنکه گاه می میشود در حدیثی که فریب است و نغم که مبالغه نکرد امام در احادیث
 نعم حدیث ابن عباس که گفت چهار میگرد در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بیستم الله الرحمن الرحیم جا کم گفته که این حدیث
 صحیح است بی علت و در قطعی در تصحیح آن کرده و ابن دوسان و عثمان و عثمان احادیث است در چهار روز بعضی حفاظ
 گفته اند که هیچ حدیث صحیح در چهار روز نگارند که در اسناد ابن عیسی و ابن حبان در حدیث ابن عباس
 کرده اند از باب متینان که در روزان بعد و احادیثی که در آنجا ذکر کرده اند از آنها چیزی با وجود داشته باشد کتاب ایشان
 بر احادیث ضعیف و این آیه که در حدیث است در مصدق است که در چهار روز بسمله تصدیق کند پس میگوید داد
 چهار روز بسمله حدیثی و نیز از آثار قطعی آمده که در مصدق است که در چهار روز بسمله تصدیق کند پس میگوید داد
 بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح در این باب آورده اند و بعضی حدیثی صحیح از حدیثی در این باب حدیثی و
 بخارج می گفته که احادیث چهار اگر چه ماثور از آن جامعه از صحابه و تابعان است اما در حدیثی و صحیح ابن عیسی و ابن حبان
 عبد البر از ابن عباس حدیثی که در روزان بعد کرده اند پس معارض شده حدیثی چهار روز و اگر ثابت شود
 محمول بر او باشد بر وقوع روی اینها تا حدیثی که در حدیثی و آثار از حدیثی قراءت بسمله نه آمده و آن
 نیز صحیح است در حدیثی چهار روز و آثار از حدیثی و آثار از حدیثی بسمله بسمبار آمده و احادیث و آنچه
 در این باب اکثر و واضح و ارجح است که آنکه است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قراءت مرتب مرتب
 یعنی نشان و حرف در حدیثی صحیح است و آنچه از حدیثی که امر کرده است بر روز دیگر تعالی و در مورد و نقل
 القرآن که تبارد آخر هر آیتی وقف میگردد چنانکه است در حدیثی از ابن عباس و در حدیثی از ابن عباس و در حدیثی از ابن عباس
 هم خوانند و وقف میگردد و آثار از حدیثی و آثار از حدیثی و آثار از حدیثی و آثار از حدیثی و آثار از حدیثی
 در علم قراءت آن را تفصیلی است و اتفاق دارند قرآن مجید و وقف لزوم تمام آیه اگر چه کلام مستقل مستقل از
 مابعد بود و صحیح است که کلام قبل از فصل صلوة الیل انشاء الله تعالی و کلامه آخر آیت را که بروی وقف میگردد میگردد
 یعنی در آن صورت و حال و وقف تک آمده و قراءت در آن صورت است طریقی است طول و قصر و قوسط که این
 فی موضعه و در آنجا گفته آمین بگفتی در نماز چهار روز در سری و بیخبریه و مجموع صحابه که مقتضای بودند
 بموافقت آمین بگفتی ای آمین بگفتی در نماز چهار روز در نماز سه مرتب است و فضل بسیار دارد در خواست منه در خواه
 اتمام و خواست مقتضای من بود اما اگر چه در نماز چهار روز در نماز سه مرتب است و فضل بسیار دارد در خواست منه در خواه
 اتمام و خواست مقتضای من بود اما اگر چه در نماز چهار روز در نماز سه مرتب است و فضل بسیار دارد در خواست منه در خواه

بگویند از جهت ظاهر جمله یث و زید بعضی نه از جهت عدم اعتبار این چهار کلمه شرح ابن الهمام و در بعضی از
 زمان چهار احادیث واقع شد و منتهی شایع و احمد همین است و در ملک صاحب مالک اختلاف کرده است
 و ملک صاحب امام ابوحنیفه در قاضی ابن اسرار است مطابق در جامع در ملای حاکم و رفع حدوت بآمین و خفض صوت
 بدان مرد آورده و حدیث چهارم صحیح کرده و از امام بخاری نیز همین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علماء از
 صحابه و تابعین برین است انتهی و بعضی از علماء جمله یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 عمر بن الخطاب علیه روایت کرده اند که اخذ کند امام چهار چیز از عمر و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 در بعضی روایات بجای یث و زید اللهم ربنا اللهم و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 جمع آنچه در این روایات آورده است که یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 و نه بقعودت بآمین و از ابن جریر و الطحاوی و ابن شاکب و ابن شاکب و ابن شاکب و ابن شاکب و ابن شاکب و ابن شاکب
 و در قطعی حکم در مستدرک از حدیث یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 حدیث سلمان از ابی زبیر و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 دل آنکه در بعضی روایات چنین آمده که یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 آمین و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید و یث و زید
 نه از گفته اند مگر زید بعضی که مفصل نیست زیرا که وی گفته که آنستند قوله نه ان آمین الیه است الهام
 آنچه نه باین معنی است و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعضی گفته اند آنچه خطا است ولیکن معنی
 دارد و معنی آنست که تا صدین الا جا به کفانی شرح ابن الهمام خطا است و بعضی روایات نیز به
 صوت آمک و این صریح است در چهار روایت و بعضی روایات نیز به آمک و در بعضی روایات نیز به آمک و در بعضی
 زید یک بوی یث و زید می بود می شنید و از اینجا تطبیق کرده اند بعضی میان حدیثین خفض و چهار با آنکه
 مراد از خفض عدم قرع ضعیف است و بجهت نوی صوت زیرا که این صوت از اجاج صوت است چنانکه مشاهده
 کرده میشود و ظاهر عمل بر فعل هر دو صوت است و اینست که در روایات آمده است و در روایات آمده است و در روایات
 میان تکبیر و قراءت و آنچه دوم ساکنه بسیار فراغ از آنچه و قراءت و در بعضی روایات آمده است که میان قراءت
 و رکوع ساکنه میگرد پس چه ساکنه باشد اما ساکنه سوم در رعایت لظف و اندکی بود در بعضی در جامع بود و باین
 ایستگتین گفته از قناده از حمن از سوره حدیثی می آرد که گفته در مکتبه است که یادگرنده ام از رسول خدا
 پس منکرش آنرا عمر بن حصین و گفته ما هر دو جز یک ساکنه یاد نگاریم پس نوشتیم به وی این که
 عمل زینه ناعی چگونگی پس متصل بق کرد این ان کعب سوره قرآنی و نوشت موافق سوره پس گفتند قناده را که کدام
 است آن دو ساکنه گفته چون در زمان در آمدی و چون از قراءت فارغ شدی باین گفته قناده و چون ولا الضالین
 هو الیس و گفته و ش آمدی آنحضرت را چون فارغ شدی از قراءت که سورت کند تا نفسی راست کند و قول

بروایت مسلم و ابی داود و نسائی آمده که میخواندند در ظهر و الليل اذا يغشى روعه عصر فالتك ان در مسیح
در این باب آنچه معلوم میشود که قرائت ظهر و عصر از احادیث ابرار نیز ذکر شده و اما در زمان مشرب گاه تطویل کردی
سوره اعراف را در صورت دعوت خوندی در هر رکعتی یکجا و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت
خواندن سوره اعراف در مغرب مطابقت آمده که گفته است بروان بن حکم چندین ترا که میخواند در زمان مغرب
بعضی از فصل و هر روایتی میخوانی قل هو الله احد وانا اعطیناك الكوثر و حال آنکه میخواند آنحضرت ^ص
بل در این سوره اعراف در روایتی میاید هو اعراف و در حدیث نسائی از همیشه که تقریبی اعراف در هر رکعت
روزی با هم و گاه در الصافات و حم و دعوات خوندی ظاهر این عبارت در روایتند هر دو سوره است و در حدیث نسائی
خواندن حم و دعوات آنها آمده بی ذکر و الصافات و گاه سوره اشهر بک الا من و گاه و التین و گاه مبرود تین و گاه و المرسلات
در جامع الاصول از کتب ششمه از ام الفضل بن محمد این روایت آورده که خواندن آنحضرت ^ص در وقت نماز و سوره
در هر دو سوره و گاه که گفتند که این روایت نسائی که او را با هم و بیعت نمودند مغرب را خواندند
در سوره شکر از کتب اربعه و اما آنکه بعضی گفته اند که سوره و الطور و جزو آنست چنانچه اصحاب
گفته اند که سوره شکر از طبرستان منقطع است از آنکه گفتند که چون با اینجانب سید که ام جعفر بن محمد
از اهل بصره است که نزد یک مرد که به بر دهن و خواندن اندال فی نور و یافته است و گاه قصار منصل است
و خواندن سوره نهی تطویل در مغرب بعد از آنکه بر این مصلحت اسماح احکام و اول آنکه در این روایت
قرائت سوره نهی بودی و در آثار صحابه نیز هیچین آمده و کوتاهی وقت و بعد از آنکه ضابطه آن را میگویند و گویند
که در قرائت آنحضرت ^ص طی اسباب و سوره و سوره و اولی بود که از آنکه در این روایت میگویند که بر قرائت
قصار است در مغرب عمل اهل علم و ما این قابل است از این اخبار و احادیث و مرویست از عمر که نوشته است
باین موصی که بخوان در صبح اطوال منصل و در مغرب بقصار منصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکرر
است قرائت سورهها در از مثل و الطور و المرسلات در مغرب و شافعی گویند مکرر نیست بلکه مستحب است
که خواند شود این سوره در نماز مغرب آنجی و در مغرب شب جمع و خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
آنها را واهی شرح السنه عن جماعة برین سوره و در بعض روایات مطابقت و اربعه و آیه این ماجه عن
این حدیث و بالجمله امیر قرائت در طول و قصر مختلف بود با اختلاف احوال و اوقات و حکم و مضایح و نیز یک نهی
نمود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر ائمه فقه بر آنست که در فجر و ظهر از طول منصل بخوانند در عصر و عشا
از اول و اول مغرب از قصر و غالب احوال حضرت نبوت ^ص هم برین نهی بود و اخبار و آثار درین باب بسیار
است و در حدیث میگویند که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین ^ع است بجانب ابو موسی اشعری ^ع که در حدیث
و اولی آنست که هر نویسد چیزی را در این باب و آنچه از روایات مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست
و مصنف میگوید که روایات صحیحه برین موضوع ثابت شد و سنت این است که بزیکه نظر از تغذیه تطویل

کرم اول در رکعت اول و دوم و در رکعت دوم خوانند که بخاری و
 مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از این عبارت آن را ثابت کرده اند و شافعی این را بطل
 کرده و مواظبت بر آن بینما و بعد از آن هر دو در هر یک از این شریعتین عمل ایشان بر آن است
 و در حدیثی توفیق مورخین آن مکرر است و در شرح ابن الفهیم از طحاوی و ابن ماجه نقل میکنند که گفته اند که این
 بر تکرار و تکرار آن را لازم دانند و غیر آن را مکروه اما اگر بخواند آن را بکم فاقره و اما تکرار آن
 در حدیث ترمذی و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و غیر آنرا بخواند غیر آنرا از احیانا گمان نبرد جاهل که ضمیر آنها
 جاهل نیست و مگر بعد از آن که درین عبارت بعد از علم یا آنکه کلام در مدعا و مبتداست و حقی آنست که
 مدعا و مبتدا مطلق مکرر است خواه ضمیر آن را مکرر و جائب بانه و این کراهت نه ایهام تفضیل است و همچنان باقی
 زیرا که همچنان بر تکرار نیست که باقی سؤ و زائد بخواند بلکه ایهام تعیین است و میگوید که مقتضی
 دلیل علم مدعا و مبتداست نه مدعا و مبتداست بلکه حقیقه زمان کند بلکه مستحب است که بخواند
 آن را احیانا تکرار با ماثور و نیز ایهام منعی میشود بشرط احیانا و اینها آنکه نه اندک که مبتدا آنست که بخواند
 در رکعتین سنت بخواند یا اتمها الکافرون و علی هو الله احد و ظاهر این اعداد مواظبت است بر آن انقیاد
 و حقی آنست که ایهام مدعا و مبتدا منعی است و نیز بکن به نسبت غیر باقی و در آنچه ماثور و مبتدا
 است معتبر نه پس اصل سخن در ماثور است و بعد از آنست که مجال تصرف تمکین نزد حقیقه در این عمل
 از آن حضرت ^{علیه السلام} به ثبوت نه پیوسته پس اگر کسی احیانا بخواند حسن است فاطم و مصنف در بیان
 حکمت این عمل از حضرت رسالت پناه ^{علیه السلام} میگوید که تخصیص تراجمه بقراءت این دو سوره از این
 جهت میتواند بود که این دو سوره مشتمل است بر ذکر مبداء و معاد و دخول جنت و نار و ایامهانی
 در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضایل روز جمعه بیاید که آفرینش آدم
 و اولاد حقین و یزیدین و قبول توبه و موتوی و قیامت ساعت و صیغه و لغت همه در روز جمعه خواهد بود و اما در
 دخول جنت و نار روز جمعه چیزی قیامت مگر آن را تاریخ روز قیامت دارند و الله اعلم و بالجملة چون جل این
 امور در روز جمعه است و این دو سوره مشتمل بر آن است و اول این دو سوره بسم الله الرحمن الرحیم و اشرف اوقات
 و اقرب آن بخصوع و خشوع است و آنرا نیز ایمنی بقراءت این دو سوره میفرمود همچنانکه بجهت
 اشتغال بر معنی تبلیغ و اندک رویت رمل و ملازم هم بتکلیف و انکار ایشان در مجال بزرگ و مجمع انبوه
 جز قاف و اقربیت و امثال آن بخواند عدو این وجه تخصیص را شرح حدیث گفته اند اما پوشید نماید که
 بسیاری از سوره قرآنی و بیان این معنی مذکور است و مشتمل اند و بیان دو سوره چه وصیتند از آنرا و از اینجا
 لایح گردد که تخصیص این دو سوره را می باشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در مجال بزرگ سوره
 قاف و اقربیت و امثال آن بخواند ایمنی بر تو می اندازد پس این دو سوره را قیز در فجر روز جمعه نزد

اطلاق نماز و غیره از من القرآن و تعیین طوایف و وساط و قصار بل اعتبار اغلب و بیان اول وقت و افضل بود
 و آن حضرت در تفسیر سورة راد در تمام معنای آن و از جمله گفته اند که سورة تمام خواندن اولی و افضل
 است یعنی سورة نصیر تمام خواندن بهتر از بعضی سورة خواندن اگر چه دراز باشد و این امر تعمیری است
 و باید که در تمام سورة ثوابی باشد که در بعضی سورة معتمد نشود و نیز سمیل قدرت و بعضی از سورة خواننده
 بیان جواز را و صلحی دیگر را که در وقت اورا ^{در وقت} بخواند و گاهی که بر بعضی از سورة اختصار
 کردی آن بعضی اولی پوره بودی و اما خواندن آخر سورة و میان سورة مروی نیست در نماز فرض و الا در صحیح
 آمده که گاهی در سنت فجر قبل یا اهل کتاب تعالی الی کلمة الآیة و قولا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل
 الی غیرهم الا یموت بعض آیات دیگر میخوانند چنانکه در فصل سنین روایت ذکر کنیم انشاء الله تعالی و نیز در
 تمام لیل آیتان بعد از آن عبادک الآیة خوانند چنانکه در آن فصل بیان و همیشه رکعت اولی از هر نماز
 که باشد در آن رکعت ثانیه که در آن ^{در آن} و مسلم از ابی قتاده آنکه گفت در هر رکعت ^{در هر رکعت} که میگرد
 در رکعت اولی ^{در هر رکعت} در رکعت ثانیه در صلوات ظهر و هم چنین در صلوة
 صبح و در رکعت ابی داود و نسائی ذکر فرمود صحیح آمد فقط در روایت از ابی داود ذکر ظهر و عصر و
 نماز یا مد آورده و در آخر گفت که ابی قتاده گفت کمان میبردیم که آن حضرت ^{آن حضرت} باطلت رکعت اولی اراده آن
 دارد که در یابد مردم رکعت اولی را در موطا و صحیح بخاری از عمر بن آفریده که در رکعت اولی از صحیح صد
 و بیست گزایت خواند از یقین و در ثانیه سه ^{در آن} و از این معنی در رکعت اولی از صحیح چهل آیت از انفال و در
 ثانیه سورة از مفصل نیز دعای محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب است در تمام نماز ها چنانچه از دل
 آن حضرت ^{آن حضرت} مرویست و امام ابو حنیفه و ابویوسف آن را مخصوص نماز فجر دانند که وقت نوم و غفلت است
 پس تطویل رکعت اولی سمیاد در آن جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نماز ها و ایشان گویند هر دو رکعت
 در این زمان در ^{در آن} قرائت فلا در صحیح و اگر آنکه از آن مرویست از اطالمت رکعت اولی محمول است و اطالمت به ثنائی
 و معنی و بسادون آیت که لا یس به است کفافی الهدیة و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کفافی
 شرح این الهام و نماز صبح از دیگر نماز ها طول گذاردی اگر چه در فجر و ظهر جمیع قرائت دراز کردی و از
 طول مفصل خوانند بی با وجود آن در فجر دراز کردی و سورة اطول خوانند بی رسمیش همان خوانند بود که
 در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از فصل تکثیر جماعت و اراده در یافت مردم رکعت
 اولی را یا بودن وقت صبح و وقت تمام از نوم و عروض کسب و فتور و استعداد مقلدات
 طهارت و از آن روی که نزول امیر را ^{در آن} و ورود افوار رحمت رحمانی در ثلث آخر شب میباید و دعا
 و عبادت در آن وقت با جانت و قبول اقبال است و آن نزول تا انفضای صلوة صبح باقی میماند و
 بعضی میگویند تا طلوع فجر و هر دو مرویست و نکته تطویل فجر در قول اول ظاهر است و در قول ثانیه

با اعتبار آنکه قرب آنوقت بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل است کمالاً بحقیق و بعضی مسائل
 گویند که در تطویل نماز بجز آن بود باشد که چون در رکعات نماز صبح نقص بود تطویل آن در
 تکمیل آن ساخت با وجود همت وقت و ضیلت آن تا نکویند که درین وجه با بسم الله قرائت مبرور
 در آن در بودی از سه نماز دیگر مخصوصاً در آنجا مختار نزد ائمه است که شدی عبارات از حره است
 یا سبب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شنب واقع است و در ضروری نیز عمدت واقع
 شد و یک روزی بر آینه دل نشسته پس تطویل آن ثلاثی و عذر این تقصیر و از الله این کن و رت
 و در آن بود یا نیست آن بود که چون هنوز اشتغال با موبل معاش و اسباب دنیوی نشد و در وقتی است که
 دل باز بان قاری و گوش وی مستمعان موافق و موافق بود نما که اگر چه در بعض اوقات طریان و تبارق
 فتور و کسب در استعمال دارد و فهم و تدبر در قرآن علم در وقت موافات قلب و جوارح آسانتر و مجرم
 اتمام و عنایت تمام بتطویل و تکمیل آن متعین شد و نیز حصول نعمت ایضا و احیاء روح ببدن
 باعث است بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدامت و نیز چون در اول روز تکمیل را مستحکم یا در یکم
 من اشرف الله علی العالمین در تمام آن روزم چنین خبر آمد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است
 مراسم او الله اعلم فصل در کیفیت رکوع چون از قراءت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این همان است
 ثالثه است که در بعض روایات آمده است و سابقاً گفت که در رعایت لطف و اندکی بود آنکه تکبیر پشتی و در دست
 برداشتی چنانکه در تکبیر اولی بر میداشت و درین جا سخن است که در آخر بحث گفته شود و در رکوع
 شدی عبارات مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی با وقت انحطاط و عبارات متقدمین
 حنفیه مختلف افتاده از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس از آن بر رکوع
 رود و یا کثرت بر آنند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر
 مع الانکساط و هو یصح از امام معین که گفت و از اراد ان بر رکوع بکبر و ظاهرش در ثقیفیم تکبیر است
 بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که در ملی از عبد الله بن مسعود آورد و گفته حدیث حسن صحیح
 کان یسجد یسجد کل خفض و رفع و قیام و قعود و از اب هر بره نیز آورده که در تکبیر و قیامی ظاهر
 بلکه صریح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و در وقت بر کوع است و ظاهر مناسبت حنفی و مختار نزد
 ایشان نیز همین است و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و تمام آن در رکوع در دو کف دست
 و بروز افواه است کردی ظاهر آنست که این مقتضی نیز هیچ اصحاب نیز هست چنانچه شدی از حدیث ساری
 در معجم از حسن آورده که آن حضرت فرمود چون رکوع کنی به دو دست و در او روز انوی خود
 زکشد کن این انگشتان و در در دستار از در پشتی شود و بانه اندک است ان در حالت بود
 زهری در حال رکوع وضع در حال سجود و بر حال خود گذاشتن بی تکلف در ضم و نیز هیچ در حال احرام و تشهد

حود را در نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه سطره نیز مورد سوال است و آن را اختلاف می خوانند
 و قول او تضعیف است و در بعضی است بهر صورت که در بعضی است و ظاهر آن اینست که این قول اشارت
 بجوابی دیگر باشد اول که سطره تطویل آن در بعضی صورت است و در بعضی صورت که این تطویل
 نشان می دهد که در نظر باطن است و در ظاهر است که حکم به تطویل او کرده اند و در بعضی صورت است
 و تضعیف به نسبت نمودن و اعتبار از آن است که در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره
 با طول از خود تضعیف باشد و بسا می بیند که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 در سطره باشد و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 با هم است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 که گفت کان رسول الله بود و بهر صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 و اوقات دیگر که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 را با وجود آنکه در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 تضعیف است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 خود را با این نوع است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 در قراءت و الصلوات است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 باین نوع که در فلان نماز فلان مورد سوال است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 السور و بعضی آن را تطویل کنند و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 و در قراءت نماز از آن عادت است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 و در قراءت بعضی سوره و توائل چنانچه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 زیرا که بین طراقت و استخار چنانچه احادیث درین ابواب ورود یافته است و این نیز باعتبار اکثر و اغلب عوام است
 نه در این احوالی که در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 باید کرد و غالب است که آن نیز در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 تا گرفتند و البته اعم است از آن از برای قائل علم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تضعیف نیز می تواند
 عین الله بن عمار است که از سوره های مفضل که بر اول مختار بود و بصورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 توان است و در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که در بعضی صورت است و در بعضی صورت که سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو
 سطره با ضعف از خود و طول بود پس اوقات تطویل و تضعیف هر دو

و اخبار است در باب گرفتن زانو بند سنت بسیار آمده و متفق جمله است میان علماء و در بعض روایات
 آمده که این مسأله در بعض ائمه و بی تطبیق بود این معرودند و تحقیق آنست که این در اول بوده
 بعد از آن منسوخ شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا
 که نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد بین خود را در رکعتین خود و چون این خبر رسد بین ابی
 وقاص هر یک فرمودند است گفت هم چنین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو
 و شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بنا بر آنکه در صحیحین آمده از
 مصعب بن عمیر بن ابی وقاص که گفت گذاردم من در هفتاد رکعت خود نماز او تطبیق کردم میان
 دو رکعت است خود و نهادم آنها را میان فخذین بود پس نهی کرد مرا پدر من از آن و گفت بودیم
 ما که میکردیم آن را پس نهی کرد که شایسته است از این امر کرده شدیم که به نهیم دستها را بر زانو ها مگر
 در سجود آخر نماز از بهلودن کردی سالخوردی و در رکعت بغاری و در رکعتی آمده که زانو ها را بند
 نماند گرفتاری و در سجود اوله ساختنی و از بهلودن و در داشتی چنانچه از حدیث ابن مسعود معلوم شد
 اما سابقین را باید که ایستاده داند و احتیاطی آنجا شده قوس و فاعله و مفعولها و کس و مفعولها
 است ذکره ابن الهمام نقله عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه روایتی از ابی بصیر بن
 معمر آورده که گفت دیدم رسول خدا را ^ص چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه فرضا
 کردی بگشته شدی بروی قدام آب هر آینه قرار گرفت روی او این ماجه و در روایت احمد اکبر نهاده
 شدی بروی قدام آب بر پشتی و احادیث دیگرین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
 ترمذی و نسائی و در مشکوٰۃ از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدی آورده که گفت
 گفت رسول خدا ^ص که کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در سجود
 ترمذی مسعود نیز روایت کرده و گفته که در این باب از حدیث ابی بصیر بن معمر روایت کرده
 نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه من بعدم
 و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر آنند که هر که اقامت نکند صلحش را در رکوع و سجود نماز وی
 فاسد است از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما آنچه زرگشی در شرح کتاب خرقی
 گفته که معتدل فرض نزد امام احمد که برین نماز درست نبود آنست که ایستاد بگردد یعنی که ممکن
 باشد پس رکعتین بعد از آن زیرا که بی اثر است رکوع اطلاق نمیکند و گفته که اعتبار بقوم بدان آنست
 است نه بلکه از دستمان و کوتاه دهان بعضی از ایشان گفته اند که بر رکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل
 و سر را بر پشت بندانی نه فرو و ترو نه برداشته چنانکه حدیث ابی حمزه که جامع است مرصفت صاوت را
 رد کردن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بحکم آن کرده اند و مسلم نیز از ابی بصیر آورده

که چون رکوع میکرد حضرت ^{علیه السلام} سر او فرو نمیکرد و اندک نمیکشید میان هر دو رکوع
رکوع بگفتی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حلیات این داود از برای آن حال
آورد که گفت دیدم رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} در نماز که قرار میکرد در رکوع و سجود میان آنها رکوع
سبحان الله و سجده سه بار و ذکر عدل ثلاث در آنجا یکدیگر میخواندند از امیرالمؤمنین علی ^{علیه السلام} و در حدیثی
دیگر از ابی داؤد از می و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده در میان سجده از حدیثی
که گفت بود رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی
و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد از ابن مسعود ^{رضی الله عنه} آورده اند که گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون
رکوع کرد یکی از شما پس گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار بشحقیق تمام ده رکوع
وی و این ادنی است و چون سجود کرد و گفت سبحان ربی الاعلی سه بار بشحقیق تمام
شک سجود وی و این ادنی است و بیعتی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال است نه ادنی
جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود مراد ادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود جمیع محصل سنت و نیز آنچه
لیس بالمعصوم گفته که اگر در سجده سه بار کون افضل است بعد از آنکه و تری بود پنج یا هفت یا نه
گفته اند غایت کمال را حدیثی نبود بعضی ناده گفته و بعضی تمام قضی بخوف سه و تکرار در بعضی قریب
بقا و تمام چنانکه بصحت رسیده است از آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} در بعض احیان و این جمله در منفرد بود و این را
رهایت جانب مقتدیان لازم است و آورد دو نسائی از ابن جریر آورده اند که گفت شب یکم آنس
بن مالک را که گفت تکلم کردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تری بود در آنجا آمدن بر رسول ^{صلی الله علیه و آله}
از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و انداز که دیدم ما رکوع و سجود را و این تسبیح پس آنچه مصنف
بگفته سه بار گفتی اگر اصلش آنست که احیاناً این تکلمی فلا اشکال را اگر مقصودش آنست که دائم
این تسبیح بود در آنجا آن باشد که سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر انداز کردند بی مقتدر آن بودی
که کسی ده بار کرد چنانچه مصنف در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
هم کردی این را نه سه بار گفتی و در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
تکرار بقول آن رکوعه و سجود سبحان ربی العظیم و بنابر حدیثی که در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
با تسبیح سابق معنیوم نشد مگر از جای دیگر معلوم شد و اشک و با وجود آن ضم این با آن داریم
نمودی و لیکن مصنف گفت و گاهی با آن هم کردی و گفته اند که این تسبیح را امتثال آنست که در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
تکرار و کثرت است و چنانکه تسبیح اول امتثال آنست که در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
تکرار و کثرت است و چنانکه تسبیح اول امتثال آنست که در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم
تکرار و کثرت است و چنانکه تسبیح اول امتثال آنست که در آنجا از آن میگوید که گفتی و آن معنی تا سبحان ربی العظیم

و چون بنظرورت معلوم است و آنچه کنگ هفت نیز معلوم شد که قیام هر نماز در هر رکوع
 رکوع و سجود و قومه و جلوسه بود و بعضی اجناد بیست دالالت بر مساوات بیست و یک بمساوات دفع این
 در آن است که در هر نماز عازب که در سجده بین است در وقت الصلوة خلف رسول الله در آن
 نماز را پس به هر حدیث و آن قیامه هر رکوعه فاعتداله فسجدت له فیجلسه ما بین السجود تین
 در نماز السجود و آن رکوع او را اعتدال او می گویند و رکوع و سجود او نشستن او میان
 دو سجده که در آن رکوع بر آنست که مراد به تساوی و توافق و تناسب این امور است در اصل طول و عرض نه در
 مقدار آن یعنی چون قیام طولی رکوع و اعتدالی میان رکوع و سجود و جلوسه بین السجود تین همه طویل
 بودی و چون قیام ضعیف بودی همه ضعیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی و این تاویل و
 تفسیر از ظاهر متعین است چه به یقین معلوم است از اخبار و روایات که واقع نه چنین بود بدلیل آنکه کاه
 در نماز شام سورۃ اعراف خواندی چنانکه در حدیثی که در روایتی از بخاری و مسلم و جلوسه هر قدر آن
 در دو نماز شام در نیمه شب تمام شدی و در روایتی از بخاری و مسلم و جلوسه ما بین التمسیم
 و الا که در آن ذکر کرده اگر صنف آن را نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمه شب تمام شدن نزد دیگر
 بودی و بس بود در اثبات مدعی او که می گفت و این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال
 بر تقد بری وارد شود که مراد براء بن عازب نه عتد و او را سه مرتبه از این که در آن ذکر کرده اند از آنچه
 در بعضی صلوة در بعضی احیان در یک اشکال نبود مگر مصنف اشارت بهمین معنی می کند که میگوید
 اما اینمقدار از متحقق است که در بعضی احیان رکوع و سجود را بلکه جلوسه و اعتدال را نیز نزدیک
 مقدار قیام کردی چنانکه در صلوة حسوف و کسوف و کاهی در نماز نه سجده اما آنچه غالب بود اعتدال
 حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلوسه چنانکه بیان شد و بعضی از شراح آن احادیث را که در
 نماز ما ورود یافته و بظاهر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بحتوی که مصنف
 براء بن عازب را تاویل کرده اند اما آنچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده است که
 مکث قد رثورة المقررة ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والماکوت والکبریاء والعظمة وسرور
 در روایتی نیز سرور بقره بود بظاهر منافات باین تاویل دارد و تحقیق آنست که رکوع و سجود
 در نمازها در بعضی احیان نزدیک قیام بودی چنانکه مصنف گفت فتکبر و الله اعلم و آنحضرت
 در نمازها در رکوع و سجود و قومه و جلوسه در سجود کفایتی سبحان ذی الجبروت والماکوت والکبریاء
 در جامع الصحاح از مسلم و ابوداؤد و نسائی آمده است که آورده اند که گفت کان فی قولی
 رکوعه و سجوده سبحان ذی الجبروت والماکوت والکبریاء و الله اعلم و آنحضرت و آنست و آن
 شحوت و علی بن قوام گفت لیس است که در سجود و قومه و جلوسه و اعتدال و آنست و آنست و آنست

اور زود گفت در تمام رسول خدا را صلى الله عليه وسلم چون افتتاح میکرد بر می داشت دو دست خود را بالا برد
 و درین راه بود و روایتی که در بعضی کتب آمده است که آنکه بود از وقت ایستادن یک سجده است که در بعضی کتب
 و آنکه مراد علم است با این طریق خاص بود پس ضرورت نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد
 که آنجا حسن حدیث بود موافق آنچه بر مدعی گفته است از حدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه
 در مقدمه معلوم شد امام محمد در موطای خود بعد از حدیث ابن عمر از مالک از زهری
 از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید
 که مدت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع ابارف یدین جز در ایستادن یکبار بیشتر نمود
 و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب زهری از پدرش
 که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است بعد از روایات آورده که وی در رفع یدین تکبیر
 در رکوع و از ابراهیم نخعی آورده که آنست بر سر آمد از رکوع دست را در نماز تکبیر اولی آورده
 اند که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی که حاضری را تکبیر کرد که گفت کنار دم نماز را با
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم که آنحضرت برداشت خود دست خود را از روی تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد داشتن
 از رکوع نخعی گفت نه میدانم مگر وی ندید آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را
 از وی و یاد نکردند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان
 بر شکر شنیدیم دستهای خود را جز در ایستادن تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده است که
 دیدم ابن عمر را که بر می داشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در مساوی آن و از زهری حدیث
 ابن مسعود را نیز نقل کرده است و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند مگر روایت کرده از مجاهد گفت
 کنار دم نماز خلف ابن عمر پس نمود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و خود روایت کرده
 گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر می داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون در رکوع
 مسعود با قرب عمل ایشان از حضرت صلى الله عليه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدم که شش مرتبه
 میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احدی بقبول نیاشد و در شرح ابن الهمام از حدیث
 دار قطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
 گفت کنار دم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح
 سجده و آنرا نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با او زاعی بود که در دار الخبایطین پس گفت او زاعی
 چرا بر می داشت دستها را خود را از رکوع و هر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت آنرا نمی بین
 که بصحت نبوده است از رسول خدا صلى الله عليه وسلم در این باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم
 بن ابیبه ان صلى الله عليه وسلم کان یرفع یدیه اذ افتتح الصلوة و عند الركوع و عند الرفع منه یس کف یدیه

خدا فنا حماد بن ابراهیم عن خلفه و الا یعود عن عبد الله بن مسعود ان النبی ﷺ کان لا یرفع یدیه
 الا عند افتتاح الصلاة لا یعود بشی من ذلك و از این گفت من از زهرا ای سلام از ابراهیم روایت
 کنم و ثوبان بر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این است که ثوبان السنان که علیرضا
 که از سید پس ابرو حنیفه گفت حماد را بفرموده از زهرا بود و ابراهیم الله از سالم در علقمه که زاین عمر لیست
 در فقه اگر چه این عمر بفضیلت صحیح است و به خصوص با شاک و شود از غیر فضیلت است و عماد السعدی
 عماد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که درجه او در فقه و قراب حضرت خالت
 جهیز است پس از زاعی تخریج حدیث بعنا سند کرد و ابو حنیفه بنده زوایة و مذهب وی
 همین است که الله زلی اصول الفقه و در نهایت شرح حدیثی که در حدیث است که از عبد الله بن زبیر روایت
 کرده اند که مردی بر او بد که نماز می کند در مسجد حرام می نماید دست خود را در او می بیند و در
 رفع زبیر از زهره پس گفت این زبیر اینچنین من می بینم که در آن روز خدا را از اهل بیت
 ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس در خروج شکایت از ابن مسعود که برداشت رسول خدا
 ما نیز بود اشهر و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از این روایت کرده اند که گفته بشود
 برویک اشکند در معیار امکنزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین نرسد معنی
 از وی مورثت عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر نماز کند از دم و
 هرگز نیک بدم حمله رفع یدین کرد الان زد افتتاح عمل یا به حدیث سابقا باشد زیرا که مقبول
 شده است در اصول حدیث که چون راوی بخلاف روایت خود عمل کند عمل با این روایت
 سابقا کرد انتہی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی صیحه و صیحه
 فی سخن است و تفسیق آنست که روایت ترفع الایدی فی صیحه موطن است بی حضور آن منادات ندارد
 و در رفع یدین موطن کلدانی شرح ابن الصمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانه بر رفع
 و حد مرفوع مرد و نادان است و جماعه از جمله ومن بعدهم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب علم
 رفع یدین محصل آن جز آن نبود که گوید در اوقات مختلفه هر دو دست او را تحت رتبه بود و چون
 علم و فقه او در حدیث و ادعای وی متناسب است با ابن مسعود و تابعان او است و طریقه ایشان علم مرفوع
 است ما مستحکمه طریقه ایشان آمده منصوص نیست حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
 و گویند که حکم رفع منسوخ است و چون ابن عمر روایت راوی خلفه را روایت است که حدیث
 در سراسر آن عمل بخلاف آن کرده ظاهر آنست که عمل رفع منسوخ است و در حدیث است که در حدیث
 در سراسر آن علم و هر مله از صواب و شایسته است که از این حدیث معلوم است که در حدیث
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث

در روایتی از زمین دو امر است از وی ص رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود
 پس در این معارضین و در حکم میباید آنچه ملک است یعنی عدم رفع بلکن که به تحقیق معلوم
 شده است که در نماز ابتدا استعمال افعال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
 پس در روایتی که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نمی بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض او است
 به نمونی که لا یموت به است بخلاف عدم رفع که نظری نمی نماید و بی احتمال عدم شریعت زیرا که وی
 از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است
 در نماز باجماع یعنی کفر و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی
 و ایل بن حجر که وی دید رسول خدا ص که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت
 ابراهیم ص بی که نکند آنکه بار رسول خدا ص نمازی را مگر همان روزی ایوی اعلم است از عمل الله و اصحاب
 وی ایوا و یاد گرفت و ایشان یاد نکردند و ص گفتند که کردند مراجعاً به بیرون از حد شمار از عمل الله
 که وی برداشت دستها را در ابتدا نماز فقط و ص گفتند آنرا از پیغمبر ص و عمل الله عالم است بشرایع
 اسلام و در وی و متفق است مراجعاً ص و ملازم است او را در سفر و حضر و کارد نماز
ص آنحضرت مالا یعمل ولا یحصری پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره
 نیست از قول نسبت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انهمی و چون هزار رکوع برداشتی تمام راست
 با ستائش و همچنین بین السجده تین تمام راست به نشستی و میگفت آنحضرت ص لا تجزی صلوة
 کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجال فیها راست نکردند مرد در آن نماز صلبه استخوان صلب خود را بی
 الکرکوع و السجود و رواه اصحاب السنن الاربعه و اللد ارقطنی و المیهی من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی
 حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع
 رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در این
 اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله ص اسوء السرقه انی
 یسرق من صلوة بدترین دزدیها دزدی کسی است که میزد دزدان خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز
 چه کرده بود فرمود بآنکه تمام نکند رکوع و سجود او عمر بن الخطاب فرمود هر وی دین شما نماز است
 پس زینت دهید روی داند خود را ص و حدیثی که در آنست که نماز کند و تمام نکرد رکوع
 و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حدیثی را بخورد طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و
 بجهت نماز نکردی و اگر ببری تو در مخالفت ببری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است
 پروردگار تعالی این ابراهیم در رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی
 به سجده آمد و آنحضرت ص در رکوع مسجید نشست بود پس بکند آن مرد در رکعت نماز را و تمام

نكند و ركوع و سجود را بپوشد و بر حضرت سلام كرد و آن حضرت در سلام بروي كرد و فرموده اعلان كن
 نماز سجود را كه نكند و نماز را آنقدر در وقت و عاده و كرد بار بر حضرت آمد و سلام كند با آن حضرت فرمود
 كه بر كرد و عاده كن كه توله از نكردن سه بار هم چنين كرد پس گفت آن حضرت كه نكند بطلان آن است كه فرموده است
 بحق من به از دن نترانم كند از دهن بجا مور مزان رسول خدا كه بگردد كه نماز را پس آن حضرت ببيان فرمود
 و اشته قبله و قيام و قراءت كرد و فرمود ركوع كن و باقران كروي در آن بیشتر بر دار بپوشد تا باقی نماند و همچنین
 فرمود در سجده و نزد امام ابوحنيفه و محمد اطمینان در ركوع و سجود در ظاهر و باطن است بشخصی كه حرجی
 واجب است و واجب شود به نسیان آن سجده سهو و بتخریج جرجانی سنت امتزجه و جلسه سنت است
 و بعضی مالكیة نیز بر این است و در شرح ابن الهمام از فتاوی قاضی حنفیان نقل میکند که در فصل ما یوجب
 سجود سهو میگوید که مصلی چون ركوع كرد و بجز اولی است سر سجود را از ركوع و افتش بپوشد
 بسهوها است نماز و در قول ابوحنيفه و محمد را بپوشد است بروی سجده سهو میگوید که از اینجا معلوم
 کرد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن است که غسل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید
 که اینها همه فرایض است بر فرايض عملیه و واجب است پس مرتفع شود خلاف میگوید که
 مقتضای دلیل در هر یکی از طائفه و قومه و جلسه و جرب است انتهای و نزد امام ابی یوسف تعدیل در ركوع و سجود
 و قیام میان ركوع و سجود و جلسه میان سجده تین همه فرض است و مله شافعی را حمل نیز همین است و در قول
 مشهور نزد امام احمد تسبیح ركوع و سجود نیز واجب است و بر و ابی یوسف و بر و ابی یوسف سنت دلیل ابی یوسف
 و شافعی حدیث آن مرد است که امر کرد او را آن حضرت با عاده نماز هر يك اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت
 و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمد و امام ابوحنيفه و امام محمد گویند که حقیقت ركوع الحنفیان است
 و حقیقت سجود نهادن جنبه بجز همین و در مفهوم آنها اجسالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت
 عملی را در لای بود و زیادت از باب تکمیل و تعمیم باشد که بتدریج آن نماز ناقص و ناقص کرد و تارک آن آثم
 و طاعتیت دوام است بر فعل نه نفس فعل که مطلوب است و اگر موقوف دارند صحت را بران لازم آمد نسخ اطلاق
 که بقول حق سبحانه ارکعوا و اسجدوا ثابت است بشخص واحد و آن منقطع است و امر با عاده در حدیث و عمل هم
 از این جهت بود و لهذا را آخر آن حدیث بر و ابی یوسف ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شد که فعلت شد اولاً و ثانیاً
 دلتونک و ما اقتضت من هذا فما انتقصت من صلواتك و این تفسیری بنساز و وصف آن بنقصان نزد فعل
 تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرموده الله صبر و بطلان و از جمله پس معلوم شد
 که امر با عاده از جهت آن بود تا نماز نه بر وجه کراهیت واقع شود نه از جهت بدل آن و بعد از این اگر تعدیل
 فرض بود و هر آینه نكند انتهای پس در آن مرد را كه مگر این چنین کردی و نه از آن مرد را
 بران تا آخر نماز و غنی از بعضی آیه مله شافعی نقل میکند که هر که در آن است با عمل را در ركوع

و در لایم کردید بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که هر چه که بعد از توبه طهارت کند
 و از آنجا که این برافکد و از هر کسی آمده که گفت هر که توبه کند اعتدال و اللوم است بروی اعاده و توبه
 و بعضی از صحاح گفته اند که اگر چه است اعاده و واقع از فرض سابق است و این تقاضا می کند عدم سقوط بار اول
 و این لایم بر کعبه است نه واجب الهی و این در فعل اول و اطمینان رکوع و سجود است اما در توبه
 و جلوه میگوید یعنی که آنکه قال از کعبه بر کعبه مقصود لذاته نه وسیع و بیخ واس از رکوع واجب نباشد چه انتقال
 از آن سجود بیخ یعنی آنکه است بخلاف هر چه داشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بیخ رفع
 هر چه و این را با هر چه سراز رکوع برداشتن فرض است اما راحت استادن فرض نیست و با جمله فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و آله اینست که دانستی و قبول وی آنکه شدیدی و اختلا فاین که در یل ی بعد از وی مجال مسامله
 نگا صلی الله علیه و آله دیگر نردانی و آنحضرت صلی الله علیه و آله چون سراز رکوع برداشتی که گفتی ربنا و لک الحمد یوا و کذا کفنی
 اللهم ربنا لک الحمد بی و این هر دو لفظ صحیح است اما جمع میان اللهم و واو ثابت نشد و بدون اللهم وجود
 و او و توبه و او هر دو ثابت و ثابت و ثابت است از هر دو صحیح آمده یوا و است و ز رکعتی در شرح رساله حرثی
 میگوید که در ربنا لک الحمد الثبات و او حذف آن هر دو آمده و ثابت است چنانکه در حدیث متفق علیه
 آمده است حدیث ابی هریره و جابیز است ربنا لک الحمد یعنی بی و او چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث
 ابی سعید و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الثرمذی من حدیث ابی هریره و صححه ابنه
 و سیوطی در جمع الجوامع از عماد الزان جمع و او با اللهم نیز آورده و الله اعلم بصحته ولیکن در بعض
 روایات صحیح البخاری نیز اللهم بر او ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کرده
 که روایت کشی بی یوا و است با اللهم بدانکه مصنف او لا گفت و چون سراز رکوع بر آوردی
 گفتی سمع الله لمن حمده و ثابا گفت و چون سراز رکوع برداشتی کفنی ربنا و لک الحمد
 مقصود آنست که هر دو ذکر جمع کردن چنانکه از ابی هریره آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون
 می افتاد بدندان در کعبه می گفت ربنا و لک الحمد و او را در توبه می گفت و وقتی که بر رکوع
 میرفت پست می گفت سمع الله لمن حمده وقتی که بر می داشت صلب خود را از رکوع پست می گفت
 و حال آنکه قائم است ربنا و لک الحمد پست نمی گفت وقتی که می افتاد برای سجدت است از این حدیث
 جمع بین الذکرین ثابت شود و لیکن تسمیع در حال انتقال و تحمید در حال قیام موافق این ذکر کرده
 در جامع ترمذی و نیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد در حالت رفع نبارد او را در حالت استواء و بعض
 گفته اند بیمار و سرور و آنکه این شرح ابن الهمام و حدیث مذکور قابل شده امام ابو یوسف و محمد بن
 امام مدان تسمیع و تحمید و مختار است و این است و روایتی از امام ابو حنیفه نیز ولیکن میگوید تحمید
 و آهسته در ذکر و توبه و استماع امام ابو حنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی و ربنا و لک الحمد

وملك صيب امام مالك وروایتی از احمد نیز همین است از جهت حدیثی صحیح که اصحاب کتب مشتمل الا این حدیث
 از ابی هریره روایت کرده اند که چون گریه از امام سمع الله من حمك بگویند ربنا لك الحمد و این تسبیح است
 و قسمت منافی شرکت و اهل المی آرد مقتدی تسبیح را آنچه ابوهریره روایت کرده است در حالت
 انفراد که منزه جمع میکند علی الاصح و کتب تسبیح باب تسبیح نیز مزی است کذا فی الهدایة و عادت و طاریفه
 شریف تطویل این رکن بود یعنی سر از رکوع هر دو آشتن و تسبیح و بی برکن اشارت است بر فضیلت و چنانکه
 ما صفت ابی یوسف و شافعی و احمد است یا بنا بر مسامحه است بمقلد آن رکوع صحیح و چون حکم رکوع
 و سجود و قومه و جلسسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسسه نیز محتمل است سجود خواسته بود گاهی جمع کردی
 میان تسبیح و تسبیح باز یادت آذکار دیگر و گفتی سمع الله من حمك اللهم ربنا لك الحمد ملاء السموات
 و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شی من بعد اهل الثناء و السجود الحق ما قال العبد و کذا لك عز لا مانع له
 اعطیت و لا معطي لما منعت و لا ینفع ذا الجب منک العجز و در بعض روایات خوانند که این دعای تسبیح است
 من حمك نیز آمده چنانکه مسلم و نسائی از ابن عباس آورده اند و گاه گفتی اللهم المسلمین من خطایای
 بطاء و الثلج و البرد و فی رواية اللهم طهرنی بالثلج و البرد و بالماء البارد و فی من الذنوب و الخطایا كما
 نظمت الشرب الا بیض من اللبس و باعد بینی و بین خطایای که اباعدت بین المشرق و المغرب و روایات
 در جمع و تفریق این ادعیه مختلف آمده است چنانکه در جامع الاصول مذکور است و گاه گفتی اربی السجد
 اربی السجد و تکرار کردی تا بمقلد آن رکوع شدی اگر چه آن رکوع تطویل بودی و زدی یا یک یا دو رکوع
 قراءت سوره بقره کردی چنانکه در تسبیح آمده است و گاه چندان در اعتدال یعنی هر برداشتن از رکوع
 و اعتدال در کلام مصنف به همین معنی واقع است تطویل کردی که جاسعت که آن بردندی که تکرار پیش کرده
 و تکرار سجود یعنی هر برداشتن از سجود و جلسسه بین السجد تین همچنین گاه چندان تطویل کردی که
 تمام این کمان بسیار بردندی چنانچه در جامع الاصول درین معنی حدیث ائمه از بخاری و مسام
 و ابی ذر آورده و عادت است که صحیح شد از حضرت ^ص در رکوع و سجود با توابع آن از قومه و جلسسه
 این بود که مذکور شد از احتیاط و مبالغه در رکوع و سجود و قیام بعد از رکوع و جلسسه
 بین السجد تین و تسویه میان اینها و حدیث براء بن عازب که در صحیحین است که سجدت کن
 رکوعه و سجوده بود رکوع آن حضرت و سجود وی ^ص و بین السجد تین و جلسسه وی مان
 دو سجد و اذارفع راسه من الركوع و قیام وی چون بر می داشت سر مبارک خود را از رکوع ملاحظه قیام
 و القعود مکرر قیام او برای قراءت و تفرود وی برای تشهید قریباً من السراء نزدیک بر روی صریح است
 در آنکه رکوع و سجود و قومه و جلسسه با هیکل بزرگ قریب بمسارات بودند که قیام قراءت و تفرود و تشهید
 که باین ارکان نسبت قریب مساواتند داشتند اما آنکه چه نسبت داشتند غیر نسبت قریب مساوات

از طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ساکت است و تصریح حدیث
 معلوم نکرد و اما نظر کرایع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن اکثری است از این ارکان و قیام
 اطول بود از قعود پس آنچه مختص بر میگوید که البته حدیث صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان قیام
 و قعود تشهد در اطالت محل نشتر است ولیکن صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان سایر ارکان
 مذکور در تطهر با قصر و اقامت و با آنچه گفته شد معلوم گشت که هر آید بقیام در بحدیث قیام بعد رکوع
 نیست از لامعنی له ^{بمعنی} و تقصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین المسجدین از مسجد ذات امرای
 بنی امیه است بجهت تکامل ایشان در طاعت و عبادت و تهارن با احکام سنت و احداث ایشان در دین و ملت
 و لیکن هذا اول فارورة کسرت فی الاسلام و از عادات نبوی نیست به هیچ وجه در هیچ وقت و الله یقول الحق
 و یسئلکم السبیل ^{فصل فی کیفیت السجود} چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بسجود رفتی دستها بر لبها نشینی
 چنانکه نزد رفتن بر رکوع و سر برداشتن از آن برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت
 شد و غیر اینها ثابت نشد و در حدیث ابن عمر که در ^{صحیحین} است آمد و آن از اربع بین المسجدین و در بعض
 روایات رفع یدین نیز در رفتن بسجود و سر برداشتن از سجود و نیز در برخاستن از سجود تین نیز آمده است و
 لیکن بصحیح تر سیده و در روایات دیگر نشی آن نیز ورود یافته اما نزد قیام از نشی برای رکعت بیوم
 نیز رفع یدین آمد چنانچه بیاید و مقصود از آنکه مصنف گشت که در غیر این سه موضع ثابت نشد است که در
 بگرگت درین سه موضع است و بس و آنچه در بعض احادیث آمد که گمان بر رفع یدین به بود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} که
 بر میداشت و دست خود را لمی کل ^{بمعنی} و در هر پستی و بلند ی یعنی در هر جا که بچنان سفل میرفت
 چنانکه بر رکوع و سجود رفتن و هر جا که بچنان سفل میرفت چنانکه هر از رکوع و سجود برداشتن سهواست
 از اوی که بر رفع یدین بگردد است روایت صحیح اینست که گمان بکمری کل ^{بمعنی} و رفع یدین که بگردد
 در احادیث بسیار است بخلاف یدین که جز در یک جا و جانیامک و میگویند که آن بصحیح تر سیده
 است و چون بسجود رفتی از هر مار ایش از دستها بر زمین نهادی و بعد از آن دستها را بیه نهادی و بعد از آن
 پیشانی و بینی و درین سه عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو اول و در نهادن روی در اخلتک و نهادن
 هر دو یکمان بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز چنین
 گفته است بعض گویند که بینی پیشتر نهی که اقرب است بزمین و در قول و یا بشر ترتیب بدن اشارت است
 بقضاست حدیث ^{بمعنی} و بیان حکمت وی و چون در باب این ترتیب ائمه حدیث اختلافی دارند محتاج شد
 در تعلیل و اختلاف این دو ترتیب مشتاقان بر خلاف آن بدانند که زمینی را بود او و نهائی و این ماجه و در می
 از حدیث ^{بمعنی} و روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را ^{صلی الله علیه و آله} چون بسجود میرفت دستها را

دوازدهم را پیش از دودست چون بر میخواست بر میباشند دودست خود را پیش از دوازدهم
روایتی از ابی داؤد که در کتابت چون بسجده میرفت می افتاد و زانوهای او را پیش از آنکه ایستد
دو کفشوی و اگر چه در مدی در اسناد این حدیث سخن کرده ولیکن گفته عمل اکثر اهل علم همین است
و زر کبیری گفته که روایت کرده او را احاکم و گفته صحیح علی شرط مسلم از منصف امام ابوحنیفه و شافعی و احمد
همین است و منصف امام مالک و از اعمی نقلی هم وضع یدین است نیز کتبین و از امام احمد نیز روایتی آمده
و شافعی گفته که اگر وضع رکبتین اولاب روی هم بر بود بجهت پوشیدن مرزبان غیر آن که در دستها و اول
و هم ابو داؤد و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا ^ص چون سجده کند
یکی از شایبانان که نشیند چنانکه می نشیند مشغول باشد که بنهد دودست خود را پیش از دوازدهم
خود امر کرده نهادن دودست پیش از دوازدهم این جهت مالک و اولاب و اعمی واحد است بر و اعمی و اکثر علما
عمل بعد از و ایل بن حجر گفته اند که زانوهای او را پیش از دستها یا یک نهاد و گفته اند که حدیث و ایل اثبت
واصح است و چون در حدیث متخالف و متضاد آید چاره نه بود جز آنکه آن را بنا بر حدیث که اقوی و اثبت
از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره ^ص میگوید و میگوید اما حدیث ابو هریره که روایت مالک از حضرت
زین العابدین ^ص که فرمود آنگاه که در رکعت اول که ایستد رکعت دوم که ایستد رکعت سوم که ایستد
روایت چه اول حدیث که نهی است از بزرگ بعیر مناقض آخر است که امر است بوضع یدین پیش از رکبتین
زیرا که اگر دستها را پیشتر از زانوهای بنهد بر رکعت بعیر باشد بر آنکه بعیر در رکعت اول دستها را بنهد پس
نهی از بزرگ مناقض و مناقی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد و ظاهر بنا بر آنکه متعین است که وضع
تصحیف و تحریف و لا یضع است پس موافق کردد با حدیث و ایل بن حجر فلا خلاف و نهی در شرح مناسب
بر این جواب داده و گفته است که رکبه از انسان در پایه ای او باشد از چار یا نه تا در دستها پس چون نهی آدمی
زانوهای پیش از دستها مثل بعیر باشد که بر رکعت می کند بد رکبتین خود پس کوی صورت بزرگ که انسان متعین
است بوضع زانوهای پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین است پس وضع رکبتین پیش از یدین نهی
عنه بود و عکس آن امر و نهی از بزرگ مناقض شد امر و نهی از یدین زانوهای حدیث مناقضی آخر او
ذی ایل و ایضا این از نسبت هم عالم اندک و معارض شد با حدیث و ایل بن حجر و چون حدیث و ایل اثبت
واقوی است از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این هوای معبر و انکه
میگوید رکبتین بعیر در دست است و هم و غلط و مناقض قول ائمه است و در فائزین گفته اند که این تصانیف است
میکوید رکبتین بالضم موصل مابین اهل اطراف الفخذ و اعالی الساق و شک نیست که این صحیح در پایه
باشد که در دست و با قطع نظر از ان جواب است که آن حضرت ^ص نهی فرمود از نشیندن و ایستادن
و نهی رکبتین بر رکعت بعیر معنی است چنانکه بعیر در نشیندن اول دستها را بنهد و نهی از نشیندن

بلك زانوها پيش از دستها بنهيد بر خلاف آن و ظاهر حكمت ترميمى كه از ابي هريره آورده كه آنحضرت
 بطريق افكار فرمود تصلب ميكنند يكي از شما پس بزوك ميگردد نماز خود و برك جمل همين
 معني دارد كه مي نهد در نشستن اول دستها را بيايين بقريرا احتياج برد و نخطبه آن قابل در بودن رگه
 بجز در وقت نيست بلك مراد آن باشد كه دستها پيش از زانوها بنهيد چنانكه بغير در حالت بزوك
 نهد كور كمتين بغير در وقت او باش و رگيشين انسان در زانوها وليكن مقصود مصنف از رد بيان واقع
 است كه رگيشين بغير زانو باشد نه در وقت فافهم و همچنين التفات و بآه مكنيد كه حادثش نگاه كردنست
 به يمين و شمال و احاديث درين باب آمده و ذكر آن بيايد انشاء الله تعالى و همچنين افتراش مبع كه
 حكيمتر ايند در اين امر است بر زمين و در بعض روايات افتراش بسين ممله تيز واقع شده كه افتراش
 بجهت هفت مة اوست واقعاي كلب كه عادت نشستن شك است بر زمين نهد و دستها را استاده كند
 چنانكه در مسند احمد از ابي هريره آمده كه كلب كه كلبه ميگردد مرار شول خدا انما خير ذر و قطار و ريق
 مثل نقر شروس واقعا مثل اعمار مثل الثغفات الثغلب و مروى است از امير المؤمنين علي كه كه گفت
 كلبه مراد سر و پاي من دوست ميگردد مر ترا آنچه دوست ميدارم مر خود را و مكر و مپدا ر م
 ترا تهد و مكر و مپدا ر م مر خود را واقعا مكن در ميان سجد تين و بآه العرمل عرفى جامعه غايت آنكه
 اعداد ر كلب به نصب يدين باشد و در آدمي بنصب رگيشين كلباني بعض الشروع و ترميمى بعل ان سجد ياب
 در كراهت اعداد ر سجد را زياد حمل يديت على و تضعيف بعض رواة وى با يدي د يكر در رخصت
 اعدا نيز آورد و وحل يدي از اعدا روايت کرده است كه گفت آن صنت پيغمبر شما است و گفته كه
 بعض اهل علم از اصحاب پيغمبر باكي نميدارند در اعدا و اين قول بعض اهل مكه است از اهل فقه و علم اكثر
 اهل علم مشر و پندارند اعدا را همان سجد تين انهي و اين الهام گفته كه بيهي روايت کرده از ابن
 عمر و ابن الزبير كه اعدا را سجد تين و گفته كه اعدا بر دو نوع است يكي مستحب است كه به نهد
 سرها بر با شها و زانوهارا بر زمين بروى از عباد له اينست و منهي آنست كه به نهد سر ينها را و هر دو
 دست را بر زمين و ايستاده نند ساقين را و لقر غراب يعنى نول زدن زاغ كنانيه از ترك فعل ييل و اطمينان
 در سجد تين است و در بعض احاديث نقر خسوس آمده چنانكه گفتيم و رفع يدين در گاه سلام باز دادن
 نسر و اذ ناب اسپان شمس كه مانع آيد از سواري دادن و سرگشي كند نزد سواري و دمها را بجد ياتند في القاموس
 شمس الشمس شمس و شمس و شمس و شمس منع ظهرو ميكشت از بين مجموع ملك كورات مختصر و معتدب
 و اشرك يدي كه به نهد نهي از رفع يدين مثل اذ ناب اسپان شمس را حمل كرد بر برداشتن دستها نزد سلام
 و امارت كردن بدان چنانچه بعض سجد تان ديگر هم بر رفته اند و ظاهر از تشبيه با اذ ناب اسپان شمس
 از زمين است و بعضى اين را حمل كند بر فمي از رفع يدين در صلوة در غير حالت اكبير احرام چنانكه

مذاهب حدیثی است و اصل این حدیث در صحیح مسلم است از تمیم بن طرفة از جابر بن سمرة که گفت پیروان ائمه
 بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چه شد مرا که می بینم شمار را یعنی عجب دارم که بر من از بندگان ستمها می رود را
 گویا در مهابی اسپان شمس است ما کت با شیداد نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمرة را که
 می گفت بودیم ما چون می گذاریم نماز را و ما کت با شیداد نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمرة را که
 برای بخورن برداشتن در ستمها بدست خود بیان و ما کت با شیداد نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمرة را که
 میکرد اندک در ستمهای خود را گویا از ناب اسپان شمس است بص امت یکی از شمارا که گفت در ستم خود را
 بر آن خود پستتر سلام دهد مراد از این خود را از آنجا که بر زمین اوینک و بر شمال او را این حدیث معلوم شود که
 محمل حدیث بیرون است که ~~گفته اند که ظاهر آنست که حدیث تمیم بن طرفة و حدیث~~
 عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحد است زیرا که راجع به آن در حالت تسلیم لغو آن گفت که ~~گفت باش~~
 در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم راجع به این در غیر حالت احرام بود و
 حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم و مصنف جواب در یکرسند ~~منا از معارضه حدیث ابی هراره~~
 تا حدیث و اهل ابن حجر در فهادن زانوهای پیش از دستها و ترخیص میکند حدیث و اهل را بآنکه حدیث ابی هراره
 مضطرب است زیرا که در روایت دیگر ابی هراره آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اذ اسجد احدکم چون سجده کند
 یکی از شما قدیم آبر کعبه پس گویا بعد از آنکه نهاده آن در زانو بر زمین و لا یرک بر وک الجمل و نه نشیند مثل
 نشستن شتر که دستها را پیش از زانوهایش و این روایت مؤید و معاضد حدیث و اهل ابن حجر است
 و در صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث و اهل ابن حجر آمد که کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذ اسجد احدکم سر کعبه
 قبل یکدیگر و در روایت عبد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه و البیهقی فی السنن و صحیح کذا فی جمع
 الجوامع المسیوطی که بنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دود است رادر وقت رفتن بسجده ~~تخل~~
 الرکبتین پیش از زانوهای من نایس امر کرده شدیم بعد از آن بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو
 پیش از دست و این دلالت دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود ولیکن منسوخ شد و روایت
 دیگر ابی هریره نیز مبنی بر نیست و الا لازم آید تکرار نسخ و لا دلیل علیه و بعضی از شراح مصابیح منع
 کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس ما مورثانیم همچنین بر نسخ این جهت
 احتمال آنکه شاید اولی امر و بطریق عادت بوده باشد نعم اکثر کویین مأمور بودیم همچنین پس نهی
 کرده شدیم از آن با ما مورثانیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صحیحاً نقل بر و بیشتر علما بر آنند یعنی
 بر نقل و وضع رکبتین بر وضع یدین و این نیز نوعی اشارت است به تفریح حدیث و اهل و آنچه
 موافق او ~~مما لا امامه الا الله و لا اولاد له~~ و مع یدین است پیش از رکبتین و الا امام احد
 بر روایتی و مل صد مشهور و روای موافق اکثر علما است و الا ظاهر آنست که حدیث که ایشان نیز موافق

در این حالت اگر با قلب آنها تکبیر نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن و یا نبودن وجه و اما
 در کتب و کتبین نود حمله صحت است از جهت احقاق سجود بی آن و مزاد با مکرر و مل و خوب و نیک است
 که طلب باطل و عجز از حق است ای الیه اللیق آنست که مصلی چون نه نهاد کتبین بر زمین کفایت نمیکند و این را در
 کرده است و اینست علی م و خوب طهارت مکان و کتبین را در نماز و مقصدی این اعتراض است کذا فی شرح ابن
 الهمام و اما وضع تکبیر و وی گفته است که در سجود کذا فی الیه الیه نیز آنکه سجود بارخ قدسین اشبه
 است بتلاعب نه تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع اصبع و احوط و اگر تکبیر م نه نهاد و دیگر نیز آنرا در جائز است
 با کراهت کذا فی شرح ابن الهمام و آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت سجود دستها را از زمین بلند کرد و در حال دست
 بخشای و مسلم آمدن که بود پیش من صلی الله علیه و آله چون سجود میکرد کفشاده میباید داشت و دست خود را تا آنکه ظاهر
 میشد بیاض ابطین وی صلی الله علیه و آله و نماز و نماز او هم را از آنکه در وقت نماز و سجود در جهه کذا فی شرحی که بر حاله
 اکثر سواستی از میان آن در حال نماز چنانکه در حال دست ای ای دو مسلم و خاکم و طبرانی
 آمده است و کفای در این است که در سجود و در سجود بر زمین نهادی چنانکه در حال دست ترمذی آمده
 که وضع کفای در سجود و در حال دست دیگر از ترمذی آمده که بر این عازب بر این سید است که کفای نهاد
 پیشتر صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد کفایت میان دست خود و ظاهر اینست
 نهادن کفای دست است بر این کوشها چنانچه مل صحیحی است و این اثر منی بعد از ذکر آنکه در
 گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که در دست نزدیک و کوش بناید و در بعضی حواشی
 شرح و قایله مل کور است که مراد بوضع یل بین حال اعدائین و وضع ایها همین است خذاء
 آنها و این جمع میشود بچون کفین حال اعدائین کفای و می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 برای تعلیم صلی الله علیه و آله بدان و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایت پس بده هر دو کفایت خود را
 در زمین و اگر در سجده و بر در هر فقیه خود را چنانکه گفته شد و آنکه کفایت را در حال رکوع کفایت
 داشته و از آنجا که آن محکم که در سجود فراهم آوردی در سجود صلی الله علیه و آله ربی الاطی گفتی سه بار
 و دیگر آن را نیز آن یعنی بگفتن صلی الله علیه و آله ربی الاطی سه بار در سجود شرح این در بیان رکوع کفایت و بعد
 از آن گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی سبحانک و بحمدک و بحمدک و بحمدک
 لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من غضبک و برحمهک من عذابک و بحمدک و بحمدک و بحمدک
 انت کما انیت علی راسک اللهم ربنا و ربک آمین و لا اله الا انت سبحانک و بحمدک و بحمدک و بحمدک
 سمعه و بصره ثمارک الله احسن الخالقین اللهم اغفر لی ذنوبی کله ذنوبه اوله و آخره علامته و سوره
 اللهم اغفر لی خطی و جهلی و اسرالی فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جلی و هزلی و خطای
 و هفتی و کل ذلک عنک اللهم اغفر لی ما فعلت و ما اعدت و ما اسررت و ما علنت انت الیه لا اله الا انت

وگاه میگفت با این دعای ملکوردی این اللهم اجعل فی قلبی نوراً فی سمعی نوراً فی بصری نوراً فی فکری نوراً
و عن شهابی نوراً و امامی نوراً و خلفی نوراً و قوی نوراً و تختی نوراً و اجعل لی نوراً و آنحضرت ^{علیه السلام} فرمودند که
در اجتهاد در دعاهم کردن در حالت سجود می فرمود که سزاوار است که دعاهم ساجدان مستجاب شود این
مضمون جزو حدیثی است که مسلم و ابی داؤد و نسائی از ابن عباس ^{رضی الله عنهما} آورده اند که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
مرض موت روزی پرده برداشت و بیرون آمد و مردم صفها را پشت کرده خلف ابوبکر صدیق ^{رضی الله عنه} در
نماز استاد بودند فرمود ایها الناس باقی نماز ان میسر است نبوت مکرر و یا ایها الصالحه که بنده او را
مسلمانی یا نموده شود دیگر برای وی دانا را گاه باشید که من نهي کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن
را در سجود و سجود اما رکوع پس تعظیم کنید و در رکوعتان را تعالی شانه و اما سجود پس استناد
کنید در دعای ترا که سزاوار است که استجابت کرده شود شما را ترغیب برد عذر سجود در احادیث بسیار
واقع شده و دعا خواندن بود مرخصی را اجل و علا و آن برین نوع است دعای نغاء و تحجیل و تکبیر و
تعالی پس که بخواند بنده بر پروردگار را بحمد و ثناء و ستایش کند در دعای او را تعالی امره و عظام شانه
و دعای طلب بر سوال که بخواند مراد را بطلبه حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و بوالوی جل جلاله و هم
نواله و گفته اند که ملج و ثنا در حضرت کزیم در حقیقت سوال و طلب است و حکم من شغله ذکر بی عن
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی باشد
و فرقی نبود مگر بقصد و ملاحظه و تضمین و تصریح و دعائی که امر فرمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} به کثیر آن در
سجود متداول هر دو نوع است چه اندک و اواد عینه که مروی و ما نور است در نیماز عمل هر دو نوع است و از اینجا
ظاهر شد که حقیقه که اقتضای بر ذکر کنند و از صریح دعای منع نمایند نیز از امثال امر دعا فارغ نباشند و
حقیقت جا معینت آنست که در لواقل بصریح و عانیز مشتمل گردد و در فرایض اقتضای بر تمسکات کند
و انه اعلم و چون در اینجا مظان سوال آمده که بعد بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آن ندیم و آنرا نرسید این
چيست در جواب آن میفرمایند و استجابت هم بر دو نوع است یکی استجابت دعای طالب با آنکه مطلوب
و مقصود و مشغول او را بعینه مبدول دارد و حاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بشوایی
مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است که هیچ دعا کنند نیست مگر آنکه امرش مفرد
است میان یکی ازین سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا در آخرت کند یا ایش را در آخرت یا کفارت
کند بنویسند: گناهان او را بقرانچه دعا کرده است ماند ام که دعا نکند بنام یا قاطعه رحم یا استعجال کند
رواه الترمذی عن ابی هریره و در بعض روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا هرگز ذنوب بلائ را از وی
مانند آنچه طلب کرده و ببرد و وجه که اعطای مسؤل و مقابله جواب است بلکه بهر سه وجه که ذنوب کفارت ذنوب
است اگر د ایندن بلا مفسر شد است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعواته ان ادعاهن اجابت دیکتم

در این باب از کتب معتبره نقل شده اند عملاً بسند بی اسی هر پیره و بی غیر علیه السلام بر کور یعنی بردن و عمامه هر کس
 در آن روز در آن ایام گفته اند که اگر سجد بر کور عمامه کند نجات است و هیچ تکلیف گزاهت نکرده و آن را
 در وقت گزاهت نکرده و گفته اند که آن حضرت علیه السلام سجد کرده است بر کور عمامه خود و شمنی آرد در مکر و هات
 آورده و گفته و این مانع نماز نیست زیرا که اگر بر آنچه از دستار چلی شده و کشاده گشته است سجد کند
 جائز بود با نفاق پس باین تیسار اگر بر آنچه متصل است بوی نیز واجب شود هم درست باشد و گفته که حافظ
 ابوالقاسم در کتاب فتاوی از این عمامه آورده که گفت سجد می کرد آن حضرت بر کور عمامه خود
 و گفته اگر آن سجد است پس وقوع آن از حضرت علیه السلام نزد ضرورت خواهد بود چه صل و رفع
 مکره از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در جلیه از روایت ابراهیم بن ادهم
 از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس نه آورده که سجد می کرد در سجد اول خدا علیه السلام بر کور
 عمامه خود و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی نه آورده که گفت در ایام رسول خدا علیه السلام بر کور
 سجد می کرد بر کور عمامه خود و روایت کرد آنرا ابن عوفی در کامل از حدیث جا بر نه
 و بیستی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجد می کرد در بعضی از اصحاب بر عمامه خود و بخاری در
 صحیح مسود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجد می کردند بر عمامه و کلاه و حدیث
 ابن عمر را که شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب با سندش آورده ولیکن از تخمین آورده که گفته مکره
 است والله اعلم تنبیه سجد بر زیادتی جامه نیز جائز است و حضرت علیه السلام و صحابه نه آنرا می کردند
 بجهت گرمی و سردی زمین و احادیث صحیح در این باب در کتب معتبره آمده و احمد و اسحق و ابان و یعلی و طبرانی
 و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد سعید بن جبیر نه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین
 و چنین مبارکش حایل نبود و دیگر آنرا نیز بدان امر است صحاب فرمودی و در حدیث آمده با الفلح قرب و جهنک
 رواه انترم ی عن ام سلمه و فی حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها ابکم برة و چندان ان مبالغه کردی در نهادن
 جمیع بر خاک که گاهی هر گل و آب سجد کردی چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید حدیثی آورده اند که
 یکشمی باران بارید بود چون سقف مسجد از شاخه ای خرم بود بچکیدن پس درین دو چشم من رسول خدا صلی الله علیه و آله از
علیه السلام که بر چهره من افشود بجهت سجود آن آب و گل بود و آن حضرت علیه السلام در آن شب شب قل ز ادر خواب دید
 بود و بد خود را که سجد می کند در آب و گل و صماحش این واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم
 رمضان و مصنف باید که بیانی لفظ البتة اکثر و اغلب و مانند آن گفتنی تا راست آمدی قول بی که گفته
 و گاه بر آبی از حصیر از سعف یعنی برک در رخت خرم ما ساخته سجد می کرد چنانکه در صحیح بخاری
 از انس آمده که روزی آن حضرت بخانه ما آمد پس کستر انیدیم برای وی عصه که در خانه بود و نماز
 کرد بر آن واقف اگر دم من و بیستی که در خانه ما بود و عصه را بضم حای سجد و سکون میم سجد و صغیر

از آنکه عمر ما را گویند و آنحضرت صلی الله علیه و آله را نیز خبر ده رخااله بود که گاهی بران نشان میکرد و آنرا
 نبود و صحیح بخاری که جامع ترمذی مل کورا است و گاه بر پوست د باغت کرده و چون میبرد و در روی
 سجده کرد یا پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را بمالند بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از
 روایت مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباس بن عبد السطیب آید و که گفت شقیق مر مولی بن از
و که گفت چون سجده میکردند بدن و سجده میکنند با وی و بهشت عضو روی و د و کف دست و دوزانو
 و د وقت موی و از حدیث ابن عباس نیز از روایت کتبه سنه الاموط آورده که امر کردند ما را پیشه عمر شد
و که سجده کنیم بر هفت عضو و لیکن بجای روی جمبه ذکر کرده و در روایتی آمده که هر مود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله امر کرده و که و هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در روایتی
 آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جمبه را و اشارت کرد و هفت مبارک بر بینی مبارک بعد از این فرمود
 البین و البرکتین و اطراف القدامین و از ابی داؤد و نسائی از ابی حمیل حدیثی آورده اند که در سجده شد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله که بر جمبه و بینی مبارک و بی اثر کل بود و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده
 باره است از حدیثی که بخاری و مسلم و موطا در ذکر لیله القدر آورده اند و در حدیث ابی داؤد و نسائی
 و ترمذی آمده که چون سجده میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله نهاد انگ و جمبه را و در روایت ابی یحیی و طبرانی
 آمده که پیشه عمر صلی الله علیه و آله نهاد انگ را بر زمین با جمبه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمیل عامد آمده که
 پسترس سجده کرد و دستکم کرد انگ را و جمبه را بر زمین و با جمله معلوم شد که و سجده و سجده و سجده و سجده
 و نیز معلوم شد که و این هر دو یک عضو اند از اعضای سبعة در حقیقت عضو و است و جمبه و انگ
 هر دو جزوی که و سجده و بر وجه و آنها است و ترمذی و کوی و عمل و نزد و اهل و علم و بر و آنست و که و سجده و کنند
 بر جمبه و انگ هر دو و اگر بر جمبه تنها کنند بی الفاقومی از اهل علم گویند که گمانست و اکثر بر آنند
 که کفایت نکند و جائز نیست التیمی و در بعض احادیث بر اقتضای جمبه نشانی نیز واقع شد و مثل و سجده و سجده
 آنست که اولی و افضل و سجده و جمبه و انگ بود اما اگر اقتضای یکی از این دو رنگت و سجده و است پس اگر جمبه کرد تنها
 بهتر است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه جمبه در روایتی بی کراهت و در روایتی بی کراهت و اگر انگ کنند
 تنها جائز نیست نزد صاحبیه و از ابوحنیفه نیز صحیحین روایت کرده اند و در روایتی و سجده و سجده و سجده و سجده
 دلیلش آنست که آنچه مشهور است در احادیث ذکر وجه است پس و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده
 و نیاید و تمام روی و ممکن و نیست و چه و جمبه و و انگ و جهت و بلندای و آنها و ان و این و حق و حاتم و و نه و نیاید و جز و می و از
 وجه و با و اند و و و چند و جز و دارد و جمبه و و انگ و ر و حد و این و و و د و ق و ن و و و وضع و حد و این و و و د و ن و و و باشد و از و جمبه و و و سجده و سجده
 جمبه و انگ و و و وضع و حد و این و بی و الحراف و از و قبله و باشد و و و وضع و حد و در و عرف و هفت و تمام و بی و سجده و سجده
 شد و جمبه و و انگ و اگر و بی و و و کند و بی و شك و اولی و و و افضل و باشد و و اگر و جمبه و و و کند و نزد و است و و و سجده و سجده و سجده و سجده

در کتب معتبره که در این باب مذکور است و چون در این باب اختلافی است و هر چه در این باب مذکور است که شاکل هر دو در این باب است که مثل کبر و شکر و ما این مسئله را
 در این باب در حقیقت المصباح لیل الاجر و الاثرات بتفصیل شرح ما نخته الامم تعیین این را از الجواب طلب
 بالذکر و الله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف تقریباً ساخت بیان اختلاف علماء و این تفصیل یکی
 بود یکی بر ذریع آن فصلی است که در این باب تطویل رکعات نماز شب را بطریق تهیید و مثلاً مه ذکر
 کرد و الا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد از این بچند فصل بیان خواهد کرد پس گفت فصل تطویل الصلوة باللیل و
 تخفیفها یا لتها انما یظهرت فیها در قیام رکعات نماز شب که نماز شب با شکر تطویل کردی بخلاف رکعات
 نماز شب که در یک رکعت نماز شب این سه سوره سوره البقرة و سوره آل عمران و سوره نسا خواندی چنانچه
 در بیان قیام لیل معلوم کرد انشاء الله تعالی اما بعد در رکعات نماز شب زیاده نیاورد یا میورد نمودی
 چنانچه تحقیق آن در فضل قیام لیل بیاید و از اینها که است شکر تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر است
 در فضیلت قیام و از جای دیگر دلائل است که سجود نیز معلوم و معتبر است و اختلاف کرده اند در قیام
 و سجود که کدام یک از این دو افضل است طایفه از علماء میگویند قیام افضل است بعضی تطویل و تکبیر آنرا هم
 با شکر از آن رو که قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بطاعت بیشتر است و لهذا بیشتر است و در رکعات
 نماز شب تطویل عظیم میکند چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی
 بیشتر از قیام یا تکبیر در سجود کردی یا تکبیر رکعات با تخفیف در قیام و آنکه در حکایت ثانی است که
 در روی تطویل قیام کرد واقع شده است که در کوع آن مانند قیام بود و قومه ما نفعار کوع و سجود ما نفعار قومه اصحابنا بود
 و آن را تا بیانی است مشهور که سابقاً من کور و سینه و کعبه و وجه فضیلت قیام آنکه ذکر می که در قیام مشهور است یعنی
 قرآن عظیم افضل از کار است که در کوع و سجود مشهور است پس این رکن که قیام است افضل از کار باشد بجهت
 افضال او بر افضل از کار و باین وجه فضیلت او لذاته نباشد و وجه اول فضیلت لذاته اثبات کند و مراد بآن
 ماضی و قرات است و مقادیر و اثبات از است قیام است و در سجود است قیام است و در سجود است قیام است و در سجود است قیام است
 پس فضیلت وی از این جهت است که در وقت ظاهر و وجه دیگر برای فضیلت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم
 از جابر روایت کرده است که افضل الصلوة طول القنوت و کفمه اند که مراد بقنوت
 در اینجا قیام است پس ثابت شد که قیام افضل از کار باشد فی العموم من القنوت الطاعة و السکون و الدعاء و القیام
 فی الصلوة و اراده این معنی است که در حدیث ظاهر بلکه معین است و فی نهایته للجوز فی افضل الصلوة طول
 القنوت فی صلوة ذات طول القیام از علماء میگویند سجود افضل است از این رو که در حدیث صحیح که
 مسلم از ابی هریره آورده است که در حدیث اقر ب ما یكون العمل من ربه وهو ما جعل نذیراً یکنونون بل ان رضوا
 رحمت و عطای پروردگار نمود در حال استی که وی ما جعل است و در آخر حدیث است فاضل و الدعاء

یعنی پیش بسیار کنیبل در سجده نماز آنکه کل شت و کلام فضیلت بالا تر و غیر لغت بود مرید و از آن رو بود که
شانه پیش سجده افضل از کمان نماز بود و اهمیت تمام بشان روی خواص بمطویل خواص بکنند و بیشتر و بیشتر چون
وی زیاد بر قیام در شرف معبود نیست لای تکبیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرموده مامن
سجده بند بود بسجده الله سجده که سجده کند برای خدا اسجد که کرد لبی الاربعه الله مکر آنکه بلند کرد اول
خدا ایستای آن بند را بها درجه بآن سجده در خط خطی و کم کند بآن سجده که لبی را در مشهور
الاصحیح بت روایت از مسلم از معاد بن طلحة آورده باین لفظ که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله
خبر دهم مرا بعلیه که عمل کنم آنرا تا در آن روز که خدا تعالی مرا در بهشت پیش سکوت کرد ثوبان بستر صلاله کردم او را دوم بار پس
مکثت کرد بستم من آنکه بستم سجده گفت پرسیدم من از این چه که تو پرسیدی مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
لازم کنی بر خود کثرت سجده را زیرا که تو سجد کنی من خدای را سجد مکر آنکه بلند کرد لبی ثوبان سجده در حد را
و کم کند بدان عظیمه زانکه گفت معاد بن طلحة که گفتم آن را پرسیدم از او پرسیدم از آن پس گفت مرا
مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربه بن صهیب بن خالد بن مالک بن انس ابو ذر اس مدنی او اهل
صفه ما که هده ثلث و ستمین روایت کرده که وی شهادت از روی نعمتی را میداند انعامی از آنحضرت صلی الله علیه و آله
بشهر آب و عسوی و در حدیث آمده است که در غیره قیام فی روضه و غمی آنحضرت صلی الله علیه و آله را بر روی چشم عنایمی
باز شد و فرمود بخوای آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرا افت حضرت تو آرزو دارم فرمود
چیزی دیگر بطلب یا ربه یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان یافت و آن را اقلیتی عظیم باید گفت
همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعظمی علی من بعد من بعد گفت مرا باری ده ای ربه در
تحصیل این مقصود خود بکثرت سجده یعنی من مالد و شفاعت تو کنم اما ثوبان بیل و مشاهیر آن شرف
و کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه مرید چون بگفته طیب برود علاج روی کار اگر اندک اگر چه
شفا از جانب طیب حقیقی آید لیکن امثال امر وی مرید را شرط است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بکثرت سجده را سبب
امداد و اعانت است چنانچه مطلب عالی که مرا افت او است در بهشت ساخت بالا تر از این چه فضیلت باشد
دیگر از وجوه فضیلت سجده آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سوره اقرآن بود
و ختم آن سوره بسجده است و امر بشی در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است در طلب
و اتیان آن و اینوجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرآن نیز اول بود و تحقیق آنست که
انچه اول منزل شده از آن سوره انا عالم بعلم است مکر است لال بآن کنند که چون در ترتیب آیات
قرآنی آن سوره باول منزل ساخته اند پس بی جهت تاکید و مبالغه نشود گفت بود گفت بود دیگر آنکه آیات
سجده را دلالت بر ذلت و غرض و بندگی زیاد است از سایر اکران که قیام یکی از آنها است اگر چه کمورت
قیام نیز دلالت بر ذلت و استغامت بر استعداد امثال دارد و لیکن حکم او اقل است و نوبتیه سجده است

در بعضی از علمای کرامین است و سجود سر بندگی است و حمد و زوال او است زیرا که حقیقت تنگ کی غایت
 حضرت زکریا علیه السلام و طاعت در سجود زیاد و ظاهر است چون مقصود اجتناب و تاکید مطالب است شیخ تکرار
 و تکرار در کلام یا کبی لک است و طائفه از علمای ما که بین الفریقین غیبی و توفیق و تطبیق
 درین فصل کرده گویند در ماه از شب طویل قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از آن رو که
 در آن فصل است و نیز غنای آنست که در روی قیام است از بستر خواب بقیام
 تخصیص شده و توفیق تعبیر یافته قال الله تعالی عم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز کن در روی بلکه بی
 آنکه قیام از نماز بود نیز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قام رمضان کسی
 که با یسئذ برای نماز شبها در رمضان ایما بجهت ایمانی که بخشد او رسول خدا از حکام رومی دارد و احسانا
 و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفر له مانع م من ذنبه آمرزید و شود از آن جهت که شکر است از
 گناهان و بعد بعضی از علما گویند که این دو رکعت یعنی قیام و سجده در فضل مساویست و هر کدام بوجهی
 فاضل است و بوجهی مضروب و از آن در یک روی قراعت هر دو افضل فضیلت قیام بقراعت قرآن است و فضیلت هر دو
 بهیأت تالی و خشوع غایت علی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه
 ذکر قیام که در آن مجید است افضل از ذکر سجود که تسبیحات است و ادعیه و هیأت سجود افضل از هیأت قیام افضل
 فی کیفیت الاحتفال من السجود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بردی
 مقداری که در سجود بودی در میان سجده تین به نشستی این مینویسند است که کشت که رکوع آنحضرت صلی الله علیه و آله
 برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجده تین در مقدار برابر بودی و اول آن اقامت صلب است که جز آن بحکم
 میاید که است و حکم رومی از وجوب و سنت نزد علمای ما معلوم شد و کیفیت این جلوس چنانکه در کتب در حدیث
 صحیح از عایشه آورده است که پایی چپ را بکستند و پایی راست را ایستاده کند چنانچه نزد
 خدیجه است در مطلق سجود و در حدیث دیگر از آنست که در آن وقت که در سجده است در حدیث از نشستن بین
 دو سجده تین که نمی باشد و این را در حدیث دیگر از آنست که در آن وقت که در سجده است در حدیث از نشستن بین
 تکرار اوست دو بار و بعضی گویند در این مطلب تکرار است که در ذکر آنگاه باقل مراتب آن کرده و بیشتر آنجا که در نماز
 نه سجده واقع شده و کن بعمل تین سجده تین سجود تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با ادعیه دیگر
 و بعضی گویند این رب اغفر لی را حکم تسبیح رکوع و سجود است که ادنی جواز یکبار و ادنی کمال سه بار تاده بار
 تیسر حدیث سه و چنانکه کثرت و باین دعا این را نیز تضم کردی که اللهم اغفر لی و ارحمینی و اجبرنی
 و اسلنی و ارقنی اگر تسبیح سجود سه بار بتانی باشد خواندن این بقدر بیان در اجر تواند بود و اگر زیاد
 فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و تکرار بود آن نیز جمع میشود کمالا بتنی و تانی در
 مایه سجده تین چندان در تک کردی که صحابه را گمان افتاد بی که مگر آنحضرت را و فرمودی از نماز

یازدهم آنکه این مسجد اول است برائین است داد است چنانکه در هر روز در آن روز و در هر روز
 همچنین کردیم و این در بالا کذب است اما در این مجلس مناسبتی است و آنکه این مجلس است
 نحاسی بنام قایم بر زمین نه نشستی و این جلسه را فقها جلسه استراحت میگویند و کتب فقهیه را در آن
 چنانکه در کتب گفته است که به نشینند بر قلمین و البقیس و مساس کنند بانها و من را و نه نهید و در
 را در زمین بر وضع خمیر کنند و وقت بر خاستن و در آن کتب که در آن است قول این است که در این مجلس
 القلمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شام است ~~چنانچه کتب است~~ و از آمدن نقل کرده اند که
 به نشینند بر قلمین و الصاق کنند البقیس را بارش و گفته که اختلاف اندازند اصحاب با درین و قاضی گفته
 که احتمال دارد که ~~در این مجلس~~ در حدیث آمده است و بر هر تعلق اختلاف است فقها در حکم
 این جلسه بعضی از فقها این جلسه را که در احادیث ذکر آن آمده است عمل بر سنت کرده اند چنانکه
 شافعی میگوید سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین ~~نشینند~~ نشستی میکنند پس از آن بر عجز
 و بعضی جاهل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت عمل و حاجت است که زمین و غیر آن
 و حال است امام ابو حنیفه و مالک و مختار در حدیثی آمده است و ایشان در حدیثی که در حدیث است پس
 در حدیثی که در حدیث است ~~این حدیث~~ حاجت عمل در حدیثی که محتاج به نشستن است در حدیثی است
 نما شد و مسک امام شافعی حدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن انور روایت کرده اند که وی دید
 پیغمبر خدا را ~~چون میمورد~~ در و نماز یعنی در رکعت اولی و ثانیه ثانی نشست بر زمین و نه مناسبت
 و گفت ترمذی حدیثی مالک بن انور روایت حسن ~~است~~ و است نزد اهل علم و بهمین قائلند
 بعضی از اصحاب مکارم ترمذی حدیثی دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود هر مصلی حدیثی که در
 میخاستم در نماز بر صد و در قلمین و در پنجانی میگوید که بر حدیثی ابوسریه که در حدیثی است نزد اهل علم
 و اختیار کرده اند که مصلی باید که در عجز در نماز بر صد و در قلمین شود یعنی بی ناله و سوز
 ولیکن بعضی از رواه حدیثی را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی
 که گفته عمل بر نیست نزد اهل علم نقضا میکند قوت اصل آنرا و ضعف در خصوص این نظر است که ذکر
 کرده و واقع همچنین است انتی و مویلد این است آنچه شمنی آورده که ابن ابی زبینه از عثمان بن ابی عیاش
 روایت می آرند که گفت: یازدهم بهیاری از اصحاب ~~چون بر میآید~~ اشتناک خود را از مسجد دوم در رکعت
 اول و ناله بر میخواستند همچنانکه بودند بی آنکه به نشینند و از این مسعود و علی ~~صواب~~ و این از ابن الزبیر
 نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس
 آورده که این چنین میگردند و بیهمی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب نود سال
 از حضرت ~~بودند~~ و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر مر صحبت شریف او را از ملازمین

الحضور است و واجب است ثقل یم آن و بنا بر این بود عمل بروی زجایل علم چنانچه تو مدعی گفته است
 و در این زمان ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد علیه السلام که اعتماد کند مرد بر خود و سبب خود و قبی که بر خیزد
 و در زحمت و ایل آمد که چون بر منبخت است اعتماد میگرد بر نفس بین و توفیق بین الاضداد اولی است
 پس حمل کرد مشهور حدیث مالک بن انس رضی الله عنه را بر حالت کبر سن و ضعف و لهناد و روایت
 این را آورد آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله با صحابه میفرمود مبادرت و پیشی نکنید مراد رکوع و سجود زیرا که من
 چون منبختی کنم شما را در رکوع در میبایند فراد علیه السلام سجود زیرا که من مسن و ضعیف شمام انتمی و زگرشی
 میگویند که ابن انب از ابن عباس رضی الله عنه نیز همچنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث
 هر که علیه السلام ابو الزناد گویند همین است سنت و گفته اند که حدیث مالک بن انس رضی الله عنه محمول است بر حالت کبر
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و شمی از فتاوی ظاهر به نقل کرده است که شمله الا انه حاو ائی گفته است خلاف در
 فضیلت است نه در حمل جواز حتی اگر کسی عمل کند بآن نوع که ملک است ما سئلا بانس به است نزد ابی
 و اگر عمل کند آنکه ملک است ما سئلا بانس به است نزد ما بانس آنکه آنچه اینجامل کور شد خلاف در مسئله
 استراحت بود اما آنکه وقت بزحمت است اعتماد بر نفس بین کند یا بر ارض ملک و نشد پس سنت نزد قابل
 مسئله استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد هر دو سنت
 را بر رکعتین بدین و معتدل بر رکعتین بر خیزد از جهت حدیثی که ابو داؤد از و ایل بن خنیس
 آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که بر منبخت است بر رکعتین و اطعماد میگرد بر نفس بین
 و هم ابو داؤد از ابن عمر آورده که حضرت صلی الله علیه و آله نهی کرد که اعتماد کند مرد بر خود و بر خیزد
 و ذکر الحدیثین الزور کشتی فی شرح کتاب الخزعی و نزد امام مالک جمله استراحت نیست اما وقت
 بزحمت است اعتماد بر زمین کند و نزد ما نیز حکم ضرورت و زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد
 و صاحب حدیث نهی بر وضو و زقل همین را که در حدیث واقع شده است دلیل هر دو مطالب که نفی جلسه
 استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکعتین است ما حقه و لا یخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکعتین را بصریح
 ذکر کرده و بهمین ذکر نهی بر قلم مینه اکتفا نموده و در بعض کتب جندیه هر دو بصریح مذکور شد و در
 احادیث نیز تصریح یافته که اگر نافرمانیست بر و چون بعد فراغ از سجده دوم برای رکعت دوم برخواستی بی توقف
 شروع در قرائت کردی و نکته که در رکعت اولی برای ثناء و توجیه میفرمود در سایر رکعات لغز مودی و
 نزد امام ابوحنیفه هر دو نیز جز در رکعت اولی نبود و بر روایتی از امام احمد نیز همچنین است چه تَعَوَّذُ
 اول قرائت بود و پس قرائت صلوة اگر چه متفرق است حکم یک قرائت دارد و چون بیان کرد برق میان
 رکعت وای و سایر رکعات بوجود سکتة و علم آن خواست که فرقی دیکر بیان کند پس گفت و رکعت دوم
 و سیوم و چهارم مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکتة و در دعای استفتاح

و در تکبیر احرام و غیر تطویل قرائت اولی چهار چیز مخصوص بر رکعت اولی بود اما سکنه مراد بآن سکنه اولی است که
 در روی دعای استفتاح می خوانند و الا ظاهر است که سکنه دوم که میان قرائت بانچه و سوره کرد می خوانند
 سیوم که میان قرائت و رکوع فرمودی مخصوص بر رکعت اولی باشد و چون سکنه اولی برای هر اولی در هر رکعتی
 استفتاح بود چنانکه سابقا ذکر شد و لهذا اشراج گفته اند که مراد باین سکنه خاص است و سکنه اولی که آهسته
 خواندن است مقابل چهار یا سه رکعت از قرائت قرآن است پس فارق همان خواندن استفتاح بود و علم
 سکنه مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام ظاهر است که مخصوص بر رکعت اولی خواهد بود که
 در نماز کرده و جزو افعال احرام در خود حرام ساخته است و پوشیدنی نیست که فارق فی الحقیقه همین
 نیت و تحریم افعال است و الا تکبیر بحکم کمان یکدیگر فی کل خفض و رفع در جمیع رکعات است و اولی آنکه
 احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی زیرا که گنگ است که قرائت در رکعت اولی با رکعت ثانیه
 تطویل کردی لایماد نماز صبح و از رکعت ثلثه و رابعه ظاهر است و چون در تشکیک بندشستی پای چهار
 فرقی کرده فی ویران بندشستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر او راست نهادی بلکه در دست
 راست در دوران نهادی دست راست عقل و نهار و سینه و انکشتان بگریختی و صورت این است که انکشتان
 را قبض کنی مگر مسجحه که او را بسط کنی و طرف ابهام را نزد اسفل مسجحه بجانب کف منتهی بشی و همچنین تفسیر
 کرده اند علمای شافعیه عقل و نهار و سینه را و منک ایشان حلایت این همه راست که مسلم آورده و نزد حنفیه عقل
 تعیین است و صورتش قبض عنصر و بنصر و بسط مسجحه و وضع ابهام است بر اصبع و این نیز در حدیث
 مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب اهل سنت و جماعت در قول قدیم و نزد مالک قبض
 جمیع اصابع یک یمنی و بسط همه و مرشافعیه را در کیفیت تعلیق و چینی دیدار است و آن وضع انگله و صطبی
 میان عقل تین ابهام و انکشت مسجحه را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوجه انیت حق جل و علا
 و نباید که انگشت تین ابهام در جهت کف دست و اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است
 و پیش بعضی نزد انما آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد بغی انکشت بردارد و نزد انما تین
 و تحریک نکردی مسجحه را مراد ذکر بر تحریک اوست نه رفع او و این توجیه تعلیق یا بد فرود روایت
 بحر که اولی تحریک امر از انما تحریک رفع اصبع است و از نفی آن عدم ذکر بر تحریک چنانچه نزد بعضی مالکیه
 است یا آنکه عقل اصابع یک یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسببیه در احادیث صحیح واقع شد و در جامع
 الاصول در کتاب منه درین باب احادیث آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقل است با اشارت و در
 بعضی ذکر اشارت فقط همین است مذهب ائمه حدیث و فقه ای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته
 اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و معتدل من علمای حنفیه قصد بر کرده
 اند بآن ولیکن در متأخرین ایشان خلایق در میان آمده است و ما اگر احادیث را بتمام روایت کنیم سخن

بخط و ایل اصحابی است که آن در مواضع خود مذکور است سخن از علمای مذهب چهاریم در امامیه و آنست که
از ششمین گوید امام ابو یوسف در امامی ذکر کرده که بعضی کتب عنصر و انگشتی را کتب متصل است بدان
و حلقه کند وسطی را و او اشارت کند بسبابه و امام بعد گفته که رسول خدا اشارت میکرد و آنچه
آنحضرت کرده ملاحظه کنیم و گفت همین است قول ابی حنیفه و هم ششمی از طهیر به آورده است که چون شروع
کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله یا اشارت کند بسبابه یعنی اختلاف کرده اند
مشایخ در وی پس ذکر کرده که نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند عنصر و بنصر او
تخلیق کند وسطی را یا ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیه العتق گفته است که اینست اشارت التیمی و در
توسعه مصلی از کفایه مینویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند که بسبابه یعنی در تشهد از
سین است عنصر ابو حنیفه و بعد رحمة الله و همچنین در روایت از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته
که چون متفق است روایات از اصحاب ما در این اشارت است و از کوفیان و اهل تیمان همچنین آمده است
است اخبار و آثارشان لا یمکن ان اولی باشد التیمی و اشارت کرده اند که عقده و اشارت از اصحاب ما آمده
است التیمی و بعضی از عمرانی نبود آنچه در مایه در باب بسا اسماح و غیره در اینست که آن مرویات در
حدیث و اهل بن حجر و جان آنکه ابو داود و نسائی و دارقطنی و ابویسعی و ابویزید و ابویزاع بار روایات
متمم داده از و ایل اشارت یا تخلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و الله اعلم و شیخ امام عالم
عامل اجل علی منتهی برهمنه علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذاهب حنفی
با اختلافاتی که در آنها است ذکر کرده و احادیث صحیحیه آورده جا تا اشارت را راجح ساخته است
و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسئله در تشهد و وقت تهلیل خطابه از ایشان بر آنند
که اشارت بکند و در منیه و واقعات و تجنیس و مخنم النوازل و معصوات و اولوا السبی و اولوا السبی گفته اند
که فتوی در علم اشارت است و در خلاصه و خزانه المعتبرین گفته اند که خطابه در اینست که در کتب
ظاهر روایت همین است و تعلیل کرده اند انجماعه در نفی آن که در اینجا بیادت فعلی است که بنا بر آن احتیاج
نیست پس تولا آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سه کینه و وقار است و درین فعل موافقت ر فضه است پس
اولی تولا آن باشد تحقیقا للمخالفه و جماعه دیگر گفته اند که این مستحب است و حسن است و سنت است و
مانند آن از الفاظی که دلایل بر قوت و رجحان دارند و همین است مزوی از ائمه کبیر علیهم السلام مذهب شافعی و
مالک و احمد و غیر ایشان از ائمه اعصار و اصحاب و تابعین و از پیشانی است صحاح اخبار و آثار و به تحقیق تنصیب
کرده اند بدان مشایخ متفق میان و متماخرین و شیخ محقق لابن الهیام در شرح مایه گفته که مرئی او بعد از
کیفیت اشارت آنست که قبض کند عنصر و انگشتی را که متصل با وسط و تخلیق کند وسطی و ابهام را و اسناد
کند مذهب او مروی از ابی یوسف در امامی نیز همین است و این فرج تصحیح اشارت است و از بعضی از

مشایخ آمد که اشارت بکنند و این خلاف روایت و روایت است چه مریض است از جهت که این که اشارت قبول این
 حکمیه است و مکرر است که اشارت بکنند بمسئمتین معا و منقول است از جمله ایشان که ایستاد و گفت که اشارت را
 لا اله الا الله و اینها نزد ائمه فارغ نماندند و باقی باشد و وضع اثبات نعمتی و سخنانی گفته است که تمیزش کرده است بر این
 یعنی اشارت مشهوره در کتاب المصنف و روایت کرده در بی حدیث از حضرت پیغمبر که میگردان آن را
 بنسبت که ت با انوار میگویم آنچه با این سخن است که گویا و از آنکه میگویم بنقل وی و اینست قول المصنف
 و در سخنانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله احسن است و روایت کرد آن را از ابن ابی عمیر در املا این
 امیر حاج در شرح عتبه و روایتی گفته که منقح است روایت از اصحاب ثلثه ماجیعا که آن هفت
 است و همچنین از مدینه و کوفه و کثرت در آن اعمال و آثار پس عمل با آن اول باشد و عقل
 کرد سر و حسی از صاحب چاره و مبنیه المقنی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عقاید کتب منبره و به صورت
 و نظمی کند وسطی و با هم را همین است که ذکر کرده است امام در مطا و گفته است که اینها منقول است
 و در کتاب المصنف از آنکه تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله احسن است و در سخنانی
 مذکور است که اشارت از حدیث در میان مکرر از ده حدیث در تشبه آن است و در بعضی شریقی نقایده مذکور
 است که مروی از حدیث اصحاب ما آنست که سنت است و در نسخه گفته است که اشارت مسخنها است
 و هو الاصح و در نسخه گفته است که بعضی گفته اند برداشتن سیما یعنی در تشبه از جمله متن است
 نزد اصحاب و بعضی و شاید یعنی بود در ظاهر اصول آنست که در حدیث و روایت کرده شده است از
 این روایت منتهی در مورد است که مغرور نگرداند در آن و در ظاهر روایت و هر که ظاهر که می
 بر خلاف مطا را آنچه در باشد و در در البخاری و شرح او مذکور است که ما اشارت نمینیم به سبب نزد تهلیل و عقیقه به
 نزد ما خلاف آنست یعنی خلاف جمله اشارت که آن اشارت است بر کیفیت معنی نامت و محسن چنانکه
 شافعی و اصحاب گفته و در معیج که ایست که سنت آنست که بردارد نزد نفی و به نظر نزد اثبات و اینقول
 المصنف و بعد از آنست و بسیار است در معنی اخبار و آثار پس عمل با آن را ای باشد و چون ظاهر شد بر قول
 مصنف از این روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آن که آن صحیح است یا اصح یا مقنی به اصح
 در بعضی که آن سنت است یا مستحب یا حسین است و در اشاره در تشهد وقت شهادت پس پیش عمل بدان
 اول و آخری بود و چگونگی آنست و حال آنکه مرید است اندک آن را با احادیث صحیح و آورده در ابیات آن
 قولان فعلی ترجمه رساله مذکور است و تطویل کلام در بندهام از جهت آن کرده شد که اهل این دیار
 درین باب راه تعصب و تعسف و دل و در نفی آن مما لایه نمایند و حق خلاف آنست و الله اعلم و تشهد اول
 را تعقیف کردی چنانچه در حدیث این مسعود آمده است که گفت بود رسول خدا ﷺ در روز که تا اول
 کوپار سنگ کرم نشسته است تا بر غلایات مکنایست از ضربت بیوس وقت صلوات در تشهد و بر راه

ابو ذر و النعمان و چون بعد ادای رکعتین از تشهد برخاستی برای ادای ما بقی هر دو دست برداشتی و تکبیر
 گفتی و انچه در افتتاح نماز کردی و در قراءت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است و انچه از
 رکعتین رفع یدیه و در روایتی رفع یدیه و انچه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور کرد در رفع یدیه الیه
 انچه اختلاف تمام بر کتبت ثانیه و رابعه و کلام در رفع یدیه در غیر حالت افتتاح صلوٰة بمل صحنه دو
 با اولی کور شد و در رکعت سوم در نماز ثلاثی و رباعی و در رکعت چهارم در رباعی غالباً بر فائحه اقتصار کردی
 بنا آنچه از ابی حمید آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میخواند در ظهر در رکعت اولی بام کتاب
 او صوره و در رکعت اخیر ام کتاب و میخواند نیک ما را آیتین از آیات احیاناً و درازی میگرد
 در هر رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه و همچنین در عصر و همچنین در صبح حدیث صحیح زوا و البخاری
 و مسلم و اگر چه در حدیث بعضی صلوٰة تخصیص یدیه کن یافته لیکن حکم باین صلوٰة همچنین است باجماع
 و نزد اکثر حنفیه در آن مطلقاً چه فائحه و چه غیر فائحه در غیر دو رکعت اولی فرض نیست بلکه افضل است
 ششمی گوید که نفعی و ثوری و سایر کوفه‌دین باین قایل اند و در محیط میگویند اگر سکوت کامل شد
 مستحبی باشد از جهت مخالفت سنت و روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قراءت در
 ما بعد از این واجب است و روایت کرده است ابن ابی شیمه از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند
 بخوان در اولین و تسمیح کن در آخرین انتهایی اما جواز ترک ضم صوره در آخرین متفق علیه است میان
 ثقه اربعه و لیکن ظاهر از مذکور امام ابو حنیفه آنست که خواندن آن خلاف سنت است اما
 ناخواندن واجب نیست و آن ششمی در باب سجده سهو میگوید که در دو سجده اخیر فائحه
 و صوره هر دو بخوانند سجده سهو واجب نشود و هو الاصح زیرا که قراءت فائحه تمام را آخرین سنت است
 که واجب و نزد امام احمد و شافعی در قول قلیم ضم صوره در آخرین مستحب نیست و در قول جل ید
 مستحب است و ظاهر مذهب مالک چنانکه در روایات ابن ابی شیمه است که در این صوره فوق منصفه است و از امام
 احمد چنانچه در شرح کتاب خرقی گفته است دور روایت است اصح آنست که نغی قراءت صوره از
 جهت عدم استحباب است و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت است و اول اصح است زیرا که از حضرت
صلی الله علیه و آله آمده است که احیاناً در آخرین بر قراءت فائحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیاناً صوره
 مختصر بخوانند بر سهیل ندرت و خواندن چیزی از قرآن با فائحه در آخرین سجده یا ینحل است معلوم میشود
 که در حدیث مسلم از ابی حمید صلی الله علیه و آله است که گفت انداز میگردیم ما قیام از اول حدیث از
صلی الله علیه و آله در ظهر و عصر پس قیام او در اولین ظهر مقل از قراءت الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت
 مقل از آیت و قیام او در آخرین مقل از نصف آن و در اولین عصر مقل از آخرین ظهر و در عصر
 مقل از نصف آن و چون در تشهد آخر صلی الله علیه و آله پای چپ را زیر پای راست کردی و مقل از این زمین

سخت کردی و این کیفیت نشسته در مجلس اول اصلاح نمودی بلکه در وی جز این کردن باقی نماند
 پس بران و نصب کردن پای راست نمودی چنانکه گفته شد پس صحیح تر در مصنف از فعل است
 افعال است در تشهل اول و ثانی و بعد از آنکه مختار خود را بیان کرد افعال است
 که در اینجا مختلف آمده نیز ذکر کرده و مانده که تعرض در افعال علما بعد از آنکه صحیح عمل آن حضرت
 با وجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب مذکور نموده با آن جهت علم قطعیت مختار او است با آن جهت
 غرابت و ندرت اجتماع اقوال ائمه اربعه در مسئله و اختلاف بر اربعه اقوال یا جهت ذکر و الله اعلم
 پس گفت و علم از آن صحابه و تابعین و من بعد هم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهل احوال است
 بعضی گویند هر دو تشهل تورك کنند و این مذهب امام مالک است و صورتی بود که در وی بران و چپ
 که در رساله ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذاهب است گفته اندست که ایستاده کنی و چپ
 را و با پای بطون اصابع آن بجانب ارض و دو تا کنی و چپ بر سر و او بنویسند اینرا در بعضی علماء گویند
 در هر دو تشهل افتراش کنند و مراد بافتراش آنست که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بران
 باشد تشهل چنانچه مصنف در تشهل اول گفت و اینجا عاده کرد و این مذهب امام ابوحنیفه است و بعضی
 گویند هر تشهل که بعد از آن سلام است خواه همین یک تشهل چنانچه در نماز فجر و خواه تشهل اخیر بود
 چنانچه در غیر نماز فجر در آن تورك کنند و در غیر آن که تشهل اول باشد در ثلاثی و رباعی افتراش
 و این مذهب امام شافعی است و صورت تورك چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفته است بر آوردن
 دو پای از جانب ایمن با بقای الیها بر عادت افتراش و نمکین و رک بر زمین است و ظاهر چندان نباید
 که این همان طریق است که مختار مصنف است ولیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کردن
 اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه این معنی درست است که
 در اول افتراش کردی و در ثانی تورك اختلافی اکثر باشد در تفسیر تورك باشد و بعضی گویند فرقی
 که در آن دو تشهل است در تشهل اخیر تورك که متماثل باشد میان جلوس و این مذهب امام احمد است
 و طریق تورك نرد ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن پای راست و کرد ایندن باطن پای چپ
 زیر آن راست درم که مترانیدن پای چپ را ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن سر و بینی
 همین زیرا که هر دو صورتی در مطلق تشهل واقع شده پس یکی را در تشهل اول اختیار کردند و دیگری را
 در ثانی با برقی باشد بران جلوس و وجه تخصیص تشهل اخیر بر تورك آنست که مصلی در غیر
 و مستعمل متهم حرکت است تا بانام آن میباید درت به قیام نماید و حرکت و تمام از افعال افتراش آنست
 و بعد از جلسه اخیر عمل نیست پس تورك که صورت مقرر است و استمقرار است مناسبت آن اشکال مصنف
 بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف را گرفته اند با هر یکی طایفه از علماء

صحیح بخاری و سایر مواضع اشارت کرده بتصحیح و تجویز همه کرد و در کجای قول او حنیفه جدا که گفته اند آنست
 که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که مدتی در تشهد اینست و در تشهد آنست و در
 تشهد آنست بنودین تقیید به تشهد اول نا آخر و نیز مشقت در این صورت بیشتر است و انضال
 الاعمال احسنها و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورك آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند
 بر حالت عملی یا کبری یا طول ادعیه در آن چه در طریقه تورك مشقت کمتر بود و الله اعلم و بدانکه
 مصنف به بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنیفه است
 و تشهد ابن عباس که در مذمت شافعی است بردیگری و بیان عمل آنحضرت در آن صحیح بخاری مقید نشد
 مگر آنکه مختار نیز دوی تخییر است و عمل آنحضرت صحیح بخاری بهر دو نوع وارد است و ترمذی در باب ماجاء
 من الشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که در پنجاه از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عایشه و غیر
 آمده و گفته که حکایت ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بزوجه متعده و حلیت و فی الحقیقه
 حدیثی است که روایت کرده است از پیغمبر صحیح بخاری در تشهد و عمل بر و است نزد اکثر اهل علم از اصحاب
 پیغمبر صحیح بخاری و تابعین و آن قول صحیح است و این المیزان را و احمد و اسحق است و نیز بیک واسطه از
 علماء الله بن المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیفی که گفت دیکم رسول خدا را
صحیح بخاری در منام پس گفتم یا رسول الله به تحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تورد تشهد تو درین باب چه
 میفرمائی فرمود علیک بتشهد ابن مسعود لازم کبر بر خود به تشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح است
 و از من است بر آن عمل کن و چون ذکر کرد مصنفان آن وصیفات ضار و افرادی خواست که ذکر آنها مجمع
 در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ وضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور است
صحیح بخاری و ابن سعید و بعضی گفته اند عمل الرحمن بن سعید الساعلی بنسبتن الی ساعده بن کعب غزوه
 احد و ما بعد آن را حاضر شده مات غده ستمین صحیح و جامع بود مر آن را ذکر کرد و گفت و کامل ترین صحیحی
 که در این صفت صلوة حضرت نبوة صحیح بخاری مروی شده حدیث ابی حمید ساعلی است در صحیح ابن حبان
 و صحیح مسلم که در میان ده کس از صحابه صحیح بخاری گفت من دانای ترین شما ام بصلوة صحیح بخاری گفتند تو از کجا
 دانای تر باشی صحیح بخاری گفت نبودیم بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر در صحبت گفت نعم با وجود آن
 من دانای ترم بدان که گفت پس بیان کن آن را پس بیان کرد حدیث زاپس گفته صحابه راست گفتمی
 همچوین نماز گذارده است پیغمبر صحیح بخاری و این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان
 آورده است و در جامع الاصول از ترمذی و ابی داؤد و در مشکوة از ترمذی و ابن ماجه نیز آورده است حدیث
 ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت است ولیکن نه باین طول و جامعیت که در صحیحین مل کورین
 حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و بلائیم آنکه در جامع الاصول روایت کرده

در ضمن آن بیان ما را هم لایحی علی بن محمد ما عادی کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ایستاد انی الصلوة لای ای نماز کبر تکبیر میگفت ثم برفع یدیه پست بر می داشت و دست خود را
 به عادی به مال آنکه مقابل میگردود دست را الی منکبیه تا و درش بود در روایتی ابی داؤد در رفع دست
 حتی بخادی بهما منکبیه ثم یکسر بقیه یم ذکر رفع بر تکبیر بر عکس المصنف آورده و این روایت
 موافق قول امام است و بعد است در تقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع و تکبیر
 بحرف قرینت واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقها این است چنانکه حدیث و تعلیم
 عظمی موضع را در حدیث استخوان را در جای خودش و در جامع الاصول حتی بقول عظمی
 موضعه معتدل یعنی راست و درست باشد که در وفار می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی است اذا قام
 الی الصلوة اعتدل قایما و رفع یدیه ثم یقرأ بقرآن میخواند قرآن را ذکر استماع و بعد ذکر مکر آنرا
 تا بقیام و قراءت داشت و لا یخلو عن شیء یا آنکه مقصود در بیان قراءت نماز واقع شده ولیکن چون مقصود
 اصلی از قیام قراءت است و همچنین تسمیع در قومه آنها را نیز در حدیث و روایت خود تکرار بعض چیزها
 اینک حدیث جامعتر و کاملتر است از اکثر احادیث دیگر ثم برفع یدیه حتی بخادی بهما منکبیه پست بر می
 از قراءت رفع یدیه میگرداند و درش خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر تصریح در روایت این همان
 نیست و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیره ما هم یکسر و برفع یدیه تم بر کعبه پست بر می
 کعبه را حتی و قناده و در حدیث است خود را اعلی رکعتیه برد و زانوئی خود معتدل با اعتدال و استقامت
 در رکوع بیانش آنکه لا یصوبه راسه و لا یسوی راسه و لا یسوی راسه و لا یسوی راسه سر را با پشت
 هموار داشته و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان باشد و لا یصوبه راسه و لا یسوی راسه
 برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیره ما چنانکه در مشکوٰه آورده ثم یعتدل فلا یصیب
 راسه و لا یفتیح بکلمه فار ظاهر این عبارت در آنست که این بیان اعتدال باشد و تصدیه و تصویب فو دید اند
 معنی گفته اند که صواب فلا یصوب است و در بعضی روایات لا یصیب یعنی آنست که بقول مسیح الله لمن منحه و در
 روایت ابی داؤد و غیره تم برفع راسه فیقول مسیح الله لمن منحه و در بعضی روایات حتی بخادی بهما منکبیه
 و با این روایت تمام میشود یعنی قول وی حتی یقر کل عظامه بمرکله و ذکر آنست که با نیز متروک
 است ظاهرا تکرار آنست علم و شهرت است و در روایت ابی داؤد اینست که معتدل گفته برای تکمیل قرار
 هر استخوان است که معنی تعادل است تم یسوی الی الارض یعنی از آن جهت است که زمین برای
 چنانکه در روایت ابی داؤد تم یقول الله اکبر ثم یسوی الی الارض چنانکه او یسوی الی الارض و در حدیثی
 در دست خود را در سجده از دو پهلوئی خود تم برفع راسه پست بر می در زمین سجده را در سجده از
 سجده و یعنی راسه و در آنکه در روایتی میبار که خود را در سجده پست بر می در زمین سجده را در سجده از

نشسته بود چنانکه بر وضع جلسه تشهد است چنانکه از حدیث صحیح که از زرکش زوایت کرد و نقل
 معلوم گشت و یفتخ بفضای معجمه اصابع رجليه یعنی متوجه ساختن سوهای انگشتان مردوبای را بجای
 و باطل اجل فتح کسز ایت و تفسیرش بدین گونه اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را و بشکستی و زیر کردی
 مفاصل انگشتان را و درون کوفت بجای باطن قدم اولی انبهایه للجزی و مراد اینجا ایستاده کردن
 انگشتان است با اعتماد بر بطون آنها و کرد این بدن سرهای آنها بسوی قبله و از مغرب نقل کرد و ازل که
 یفتخ اصابع رجليه ای امرال رؤ سهالی ظاهر القدم اذا سجد چون سجده کردی و در روایتی داود ذکر
 یفتخ اصابع قدم مقلد بر رضع راس آمرک و این مناصب است یعنی قیام و نیز در روایتی وی اینجا یعنی در
 جلسه نیز ذکر اعمال و رجوع هر عظم بموضعش معتدل بصریح واقع شد ثم بسجد پستبر سجده کردی
 سجده ثانیة ثم یکسر پستبر تکبیر کفیی و یجلس و نشستی علی رجليه اليسری بر پای چپ خود حتی بر چپ
 کل عظم علی موضعه این جلسه استراحت است که محل کور شد ثم یقوم پشتر می ایستاد از رکعت اولی فیکنع
 فی الاخری پس میگرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میگرد در رکعت اولی مراد اکثر آن خوبانه بود
 از جهت عدم سبک و استفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر فعل اولی و کیفیت آن نکرد مگر اکتفا کرد بدین که
 اخیر و مناصب عکس آن بود و ظاهر آنست که گفته شود اکتفا کرد بدین که جلسه استراحت در رکعت
 اولی و چون گفت بکنند در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول
 بهمان طریق است که بعد از سجده تین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر این جلسه جلوس بر رجل یسری
 گفت بی ذکر نصیحت یعنی ولا یخلو عن شیئی ثم اذا قام من الرکعتین پشتر چون می ایستاد از دو رکعتی رفیع
 بدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میباشند دو دست را تا دودش کا صانع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة
 نزد آغاز کردن نماز و شروع در آن ثم یصلی پشتر کند اردی بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده برد و رکعت
 بود فی کمال السجین که گفته شد با اعتبار اکثر امور حتی اذا کان تا چون میبرد السجدة التي فیها التسليم
 سجده که در وی تسلیم است یعنی سجده اخیر بعد از رکعت اخیر که در عقب آن سجده تشهد اخیر است و بعد از وی
 سلام مراد از بودن تسلیم در سجده اینست آخر سجده بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت متعل
 به جانب یسری در روایتی و از داخل رجليه اليسری و تحقیق آنست که در سجده یسری است چه رجل یسری
 چون بهمان جهت است در وی اخراج از تحت متعل ظاهر نمود و مجلس و نشستی علی رجليه اليسری بر جانب چپ
 متورک در جانبی که نهنگ است سر بر زمین افتد پیشانی سجده ها علی ایست که مصنف تذکر کرد
 بر و اینست که در روایتی و مسلم و یک آنچه مال زوایت داود و غیره در بعض مواضع این روایات با آن ختم کردیم
 ظاهر شد که روایتی است او و غیره آن حدیث را هم و آنکه ایت و در روایتی مراد از اول حدیث
 اینست که پشتر رکوع کرد بعد از نماز دو دست را بر آورد و زانو خود گوید یا که قبض کنند است

دو زانو را ساخت زنگ زکاتش در دست آورد و پهلوی جویش بسوزد سجده کرد پس
 کف از داد انف و جگر را از زمین و دوز داشت دو دست را از د و پهلوی و نهاد سوکک صحن سجده ای
 دو گوش و کشاده کرد میان فلجک این خود از غیر آنکه به نهاد ششم از ابر چیزها از زانو تا باطن
 از مرد و سینه به مشویه نشست پس کشته اندک پای چپ فرو مستعمل کرد این طاهر است را بجهله و نهاد
 کف ایسی را بر زانوی یمنی و کف ایسی را بر زانوی چپ و اشارت کرد بانگفت خود ای سبانه و در روایت
 دیگر آمده که چون نشست در رکعت یعنی جلسه نشین اول نشستی بر بطن قدم ایستاد
 کرد اینک قدم یمنی را و چون در رکعت چهارم نشست رسانید و رکف یعنی زانوی زمین بر بیرون آورد
 مرد و قدم را از یکجانب که فاحیه یمنی باشد و بضم این روایات حدیث ابی حمیل نه خنده کامل قرین
 و جامعترین احادیث کرد در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و الحجل لله علی ذلك و در نماز صبح که قنوت
 در آن وقت و گاه ترک میکرد بدانکه آمده را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و حنبله
 بن المبارک و غیر ایشان قایلند بدان بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزدیک بعد از رکوع و
 قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و نزد مدی گفته که نزد
 امام احمد آنست که اگر حاد نه پیداشود و شدنی بمسلمانان نازل کرد و العباد بالله امام را رها که دعا
 کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکنند هم جائز است و اگر نکنند هم رواست
 و مختار آنست که نکنند و در احادیث صحیحه مد گور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله نایکه اه در قضیه پیر
 معونه در نماز صبح قنوت خوانده در بعض روایات قبل ال رکوع و در بعض بعد ال رکوع و این از جم است
 بعد از آن ترک داد و قضیه پیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد تن را از صحابه که ایشان را
 قرا میگفتند بسویه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را راعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او ایبر معونه گفتندی
 متعرض حال ایشان گشتند که تنگ مار ابا شما کاری نیست و ما بر شما نیامدیم بکار یکی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده و
 بجای که فرستاده است میر ویم و از جلی شما میگذردم کفران گفته ایشان بار خداست و ایشان را بکشند پس پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز
 صبح دعا بقهر و هلاک راعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ای قنوت
 وقوع این قضیه در آن رخ از این قنوت نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در صبح و فجر بود
 و در روایت ابی داؤد آمده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله تا عشاء متصل بعد از هر نماز پنجگانه
 روزی که میگفت همع الله لمن جمله از رکعت اخیر و دعا میکرد براحمیا از سلیم راعل ذکوان و عصیه
 و آمین میگفتند آنکه در خلف او بودند و زوگشی در شرح خرقی گوید که قنوت در عصر و در وقت احمد
 نیست و اگر باشد فرد نزول حاد نه است آن نیز مخصوص است با امام اعظم یا امیر همیشه قدم از امام را

و این عمل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه و غیره است از احادیث و مسلم از صحابه
 بن ابی آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا ﷺ پس برداشت هر مبارک خود را و گفت غفار غفر
 لکم یا الله و یا صبیحة عصبی آیه و بزموله اللهم العن بنی لجمان و العن رجلا و ذکوان یستعززان
 بجمان و بخاری از ابن عمر آورده که وی شعیبان رسول خدا را ﷺ چون بر می داشت هر خود را از
 رکوع در رکعت اخیر از فجر می گفت اللهم العن فلانا و فلانا پس نازل شد این آیه پس ایستاد من الامر شیعی
 از یثوب علیهم السلام او یعمل بهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیه ترک کرد و شیخ ابن الهیثم از ابی داؤد
 از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا ﷺ دعا می کرد بر مضر که ناکاه آمد او را جموتیل
 و اشارت کرد بسکوت پس آنحضرت ﷺ ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاد ترا سیما و لیسان ترا
 رحمة للعالمین کرد انیدک و آورد خبر تیل آیت ایستاد من الامر شیعی و تعلیم کرد قنوت اللهم انما نستعینک
 و نستعینک و نؤمن بک و نخضع لک و نخضع لک من یکفر لک اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعینک و ایاک
 نستعینک فی کل شیء و ایاک نعبد و ایاک نستعینک و ایاک نعبد و ایاک نستعینک و ایاک نعبد و ایاک نستعینک
 بمساعده دیگر را نیز درها کرد بعضی را به نیکی و بعضی را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که
 می گفت اللهم ابی الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش ابن ابی ریحمة و المستضعفین بکة اللهم اشد
 برطانک من مضر اللهم اجعلها علیهم کسنی یوسف از بنی عمارت معلوم شود که قنوت در مضر قضیه بهر
 معرکه نیز بود و نزد امام ابوحنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست و قنوت آنحضرت ﷺ مخصوص نبوی بود
 و در قضایای مخصوص بود بعد از آن ترک کرد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابی مالک
 اشجعی آورده اند که گفت گفتیم بیدن خود ای پدر به تحقیق نماز کفار در تو خلف رسول خدا ﷺ
 خلف ابی بکر و عمر و عثمان و علی ابن ابی طالب همه اینچای یعنی بکوفه پنج سال ایاقنوت میخواندند
 در فجر گفت ای پسر من محمدت و بن عت است ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام
 و دوام و طریقها با حقین بدعت است بلکه آنحضرت ﷺ به صلحی مدنی خوانند و ترک کرد چنانچه
 معلوم شد در مطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمیخواندند در هیچ نمازی و شمی گفته که ابن
 حمان از ابی هریرة بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا ﷺ قنوت نمیخواندند و نماز صبح میخواندند
 دعا می کرد من قرینا یا بر قومی و امام محمد در آثار از ابوحنیفه از حماد از زید بن اسود آورده که
 وی سالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را هرگز که قنوت میخواندند در فجر و ابی هریرة گفت
 که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعا می کرد بر علی کرم الله وجهه و در نماز صبح آورده
 اگر حال آنکه به مسلمانان نازل کرد و امام در نماز صبح قنوت میخواندند نماز جائز است و این قول ثوری
 و ابن عمر است و جمعی را هل حدیث بر آنند که قنوت نزد بنی امیه از حدیثه در همه نمازها مشروعت است یعنی

کلام الشهدی و شیع اهل الهام بعد از نماز و اذان و اقامت و تکلم به تعلیل به تکلم و تسبیح و تهنیت
 در نماز چهار از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است و بصحیح است
 همان دعا بود بر جماعه کفار تا ملک یکماه وقت نکرد نه پیش از آن و نه پس از آن و اگر از بعضی اصحاب
 بصحیح است آن نیز محمول بر وجود لوازل و کوارث است و ملک اهل السجده و الحق السدید
 بالصمد یق و الله اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و در قنوت وتر در مجلس نیاید و معلوم شد که
 قنوت اینجا بمعنی دعاء است و خصوص دعای اللهم الا نسئعینک الخ و اللهم املنا الخ که مشهور است حال
 آن در وقت سجده است و در وقت ایستادن بسم الله الرحمن الرحیم که با بجهت و گاه ایضا میگوید مصنف
 این را در بیان قراءت سابقا گفته است تکرارش را در این مقام و غیر ظاهر نیست با آنکه این سخن از وی میآید آنست
 که در حالتی گفته است که در باب چهارم در تلوته بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشد و چون
 در این التزام بیان عمل صحیح از حضرت نبوت زین العابدین علیه السلام روایت شد که لایق آنچه اینها ذکر میکنند صحیح است
 باشد نزد وی و نه آنست که در حالتی گفته است چنانچه ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آنست که در تعیین
 چهارم لزوم آن چنانکه اخصاف مرکز کرده باشد حدیثی صحیح نشد پس مخالفی میان آنچه اینجا میگوید
 و آنچه در سابق گفته خواهد گفت نمیباشد و در ظهر و عصر اسرار قراءت میگردد و ذکر این سابقا در بیان قراءت
 مناسب بود و با وجود آنکه در این دو نماز اسرار میگردد بعضی آیات اندکی بلند میخوانند چنانکه ما مومنان
 که قریب میبودند می شنیدیم چنانکه در حدیث بخاری و مسلم از ابی نعاده آمد و یسعدنا الایه اهیانا
 و مقصود از این اجتماع تعلیم ایشان بود که میخوانند و فلان سوره میخوانند و گفته اند که گاهی چهار جهت
 غلبه استغراق در تکبیر بی قصد نیز حاصل میشود و الله اعلم و در نماز التفات نکردی معنی التفات دیدن
 به یمن و شمال یا به چیدن کردن است اینچنین مفهوم میشود از کتب لغت پس بگوشه چشم نگر بستر بی کرد انیل
 کردن التفات تماثل و مکروه نه کلماتی الهدایه و در شرح ابن الهام است که حد التفات مکروه آنست
 که به پیش کردن رانای بیرون آید از مواجهه قبله و اگر بحرف کند بجمع بدن خود قائل گردد نماز وی
 پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه چنانچه حدیث کثیره مسلم و قلیل مکرره اشعری و شیخی گویند
 مکروه است التفات به تنق بی جهت و اگر تحول بیند کند یا طریقی کند در نماز وی و بگوشه چشم
 ملاحظه کند مکرر است است انشایی و بیغیر حدیثی نمیگردد از التفات در نماز وی یک فرموده بر آن
 و مکرر فرموده معنی التفات در آن اختلاف است و در بعضی تفاسیر است که کلمه کفایت آن بودن
 را شیخان از نماز بطلان و در احادیث این لفظ زیاد است بگفته من سلوة الله یعنی میگوید
 و مکرر یا تکبیر شیخان از نماز وی و اگر ایضا حدیث صحیح است و روایت کرده است او را بخاری
 و مسلم و احمد و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن زید فرموده تا نسائی پرسید که در نماز او التفات
 در

شرح خطابات یکی از خطابات بیهمه است گویا خطاب جمیع اینها ام کله دلیل بر خصوصیت بیانا
نکرد و در مصنف این ابی شیمه آنگاه یلتفت احد کم باین جهت گفت مصنف که می فرمود بهتر است
ایضا ایضا کردن در نماز چه التفات در نماز هلاک شدن است بوقوع در ورطه اثم و عذاب و اگر ناگزیر باشد
کسی را از التفات کردن یعنی البته میخواهد التفات کند و راضی میشود بقوت کمال باری در نماز نافله
بکمال که امر و روی آستان است و نقصان در روی چندان خطرند اردنه در نماز فریضه که امر و خطیر است و
ضرر در روی کتب نیز اگر چه بقوت کمال در نماز اول که مکملات فرایض اند قوات کمال فرایض نیز بوجهی لازم
می آید و ترمذی این حدیث از انس بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرموده چون
بایستد مرد در نماز اقبال کند بر روی پروردگار تعالی جل و علا بر وجه کریم خود و چون التفات کند و
بجانب غیر نکند بگوید پروردگار تعالی این آدم بجانب که می نکری ترا کسی هست بهر از من که
بسوی او می نکری روی خود بجانب من آرو چون بار دوم التفات کند باز حق میماند همچنین گویند و
چون بار سوم نکند بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از روی این حدیث را حمل و ابودرد
نعمانی و ترمذی و حاکم و بیهقی از ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و حاکم تصحیح آن نموده و میخ
ابن الهیتم گویند حق آنست که این حدیث حسن است و در حدیث دیگر آمده لاصلوة المتفتت رواه الطبرانی
عن عماد الله بن سلام نه عنده اما حدیث ابن عباس نه که گفت کان یروا رسول الله یلحظ
بکوشه چشم میکند بپشت فی الصلوة در نماز میبنا و شمالا راستا و چپا و لا یلتوی و نمیگرداند بپشت
کردن خود را خلف ظهره بجانب پیش پشت مبارک خود هر چند در جامع ترمذی است و تستانی آنرا نیز
روایت کرده اما هر یک است چنانچه ترمذی گفته است حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده
آنست در اسناد این حدیث و کعب مرفعل بن موسی را که روایت کرده است مفصل الاسناد فاعلمه
عن ابن عباس ان رسول الله کان یلحظ الی یسار و روایت کرده و کعب از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان
النبی صلی الله علیه و آله یلحظ و نحو حدیث اول آورده پس حدیث و کعب مرسل باشد و حدیث فضل بن
موسی مستند ولیکن پوشیدگ نماز که مرسل چون بوجهی دیگر مستند آید حجیت است بانفاق و
نیز در منانات روایت با صحیح سخن است و قل سبق تحقیقه فی المثل و ترمذی حدیث انس را باینی
ایاک و الالتفات که حدیث کوش نیز غریب من حدیث الیجه گفته است و مصنف در اشباحه روایت این
مکر از ان جهت باشد که فرقی است میان غریب بطلق و غریب من حدیث الیجه بقتل بروک و بوجهی
این معنی گفت را نبوت نمیرسد برای نظر بر و تحقیق طبعن اما پوشیدگ نماز که حدیث ابن عباس
جواز لفظ میکند نه التفات و لفظ غیر التفات است چنانکه بیان کردیم و از کلام مصنف در قاموس نیز
حقیقت مفهوم میکند پس ثبوت لفظ و جواز آن منافات ندارد ببنی التفات و گراهیست آن و گفته اند

که آنحضرت صلی الله علیه و آله ملاحظه اصحاب بکند در نماز خلف او بودند میگردیدند و بعضی اطلاق بر احوال ایشان را بجهت تعلیم آن که لخط مبطّل نماز نیست والله اعلم و شیخ ابن الهمام میگوید که محمد یث
ملاحظه آنحضرت صلی الله علیه و آله اصحاب را ترمی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس روایت کرده و حاکم تصحیح آن
نموده و ترمذی حکم بعبادت آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح است و عزابت او مخصوص بطریقی
است که ترمذی آورده و او را طریقی دیگر نیز هست در مستند بزار انبیه و کویا مصنف از التفات مقلی
عامر شامل ملاحظه و التفات مراد داشت مجاز و لفظی هر دو کرد و لعل گفت کسی از امام احمد پرسید و گفت
بعضی از اهل حدیث روایت میکنند با سند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز ملاحظه و التفات میکرد امام احمد
بجهت علم صحت این استاد نزد وی بروی انکار عظیم کرد و بغایت متأثر گشت بحدی که لیون روی
وی متغیر شد و بدن وی در ارتعاد و در ارتعاش افتاد و گفت ای محمد یث را اسناد صحیح نیست و لیکن
صحیح آنست که التفات منفی است و ملاحظه ثابت چنانکه گفته ام و اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز التفات
نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این ملاحظه ثابت شد که یکبار در بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام
وی لؤس بن ابی مرثد غنوی باشد بدید بانجانب دشمن فرستاده بود چون بدید نماز که سنت فجر باشد
گزاردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران کلاه شده بود نظر میکرد و قصه بدید بانجانب
گذاشتن شخصی و نظر نکردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث
ابی داؤد از سهل بن الحنظله و در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده انچنانست که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله استب با سبانی تا که میکند انس ابن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خد مت را من گفتم فرمود
پس سوار شوی رفت و پراهمی که داشت سوار شد و بحضرت آمد پس گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجانب
این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که در بند ملک ترا شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون
صبح بدید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجانب نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت فجر بگذازد بستر بر زمین
مردم آید هیچ احساس کرد بد سوار خود را مردی گفت لایا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر
نداریم که حال ری چه شد پس تشویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غایب مراد اقامت نماز فرض است
و الله اعلم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز یکبار و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام نماز را فرمود
بشارت باد مر شمارا که به تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و بدیدیم که زبرد رختان که در آن
نعم اند ایستاده است پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله رفتیم و نام شب سربالای این
آره انجا که هر رسول خدا عز مرده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ بلی را ندیدم فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیا هیچ فرود آمدی از جانب گفت لایا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز اتضای حاجت
خود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فلان او جهت پس تحقیق واجب کرد ایندی تو برای خود یعنی بهشت

ملیک پس سر زنگنه ترا آنچه بعد ازین اجتهاد و مشقت در عمل نکند با مراد آنست که نیست خوفی
 بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که بر سهیل ندرت بود
 مراد آنست که التفات عادت شریعی نمود و نیز در نماز نافله بود اگر چه او کلمه سنن بود و نزد مصنف
 آن زمان سنت باطل بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارات حدیث جامع الاصول
 مفهوم میگردد که نیز ضرر ندارد زیرا که این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احتیاط
 باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت وجه عینی ایشان است بدان منوط و متعلق بود و این امری
 مستحسن و مرغوب است زیرا که از باب تداعیل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب
 آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی علیه السلام باین نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر
 اسباب آن مشغول شد و نماز خوف که در مقابل عداوت و بروجعه مختصر من بکمال آن با این معنی یعنی به نظر
 کردن آنحضرت علیه السلام در نماز یا بمعنی تداعیل عبادات شایسته است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه
 منقول است از امیر المومنین علیه السلام که میگفت ای لاجهز بد رسی که من هر آینه شاخه کی میگویم چیشی لشکر
 خود را بتأمل و تفکر و تدبیر و امر وی و اتانی الصلوة و حال آنکه من در نماز سیوطی در جمع الجوامع
 این اثر را از ابن ابی شیمه آورده و در صحیح بخاری بابی عقلم کرده بعنوان تفکر الرجل الشیخی فی الصلوة
 و در ترجمه این قول از عمر بن الخطاب آورده و در باب استخفاف آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میگذارد
 و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد
 فرمود طلائی در خانه ما بود در نشان یاد آمد مکره و پنداشتم که شب در خانه باشد پس رفتم و امر
 کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که این ابی شیمه باسناد صحیح از ابی عثمان نهی این بقول
 عنکر او وصل کرده بعد از آن میگوید که ابن التین گفته که این در اینجا است که قلیل بود تفکر اما اگر
 متتابع و متوالی شود فکرها و بعد کثرت رسد چنانکه در نیاید که چه کند از ده و چند کلام از این
 در اصل لاهی در صلوة خواهل بود و واجب بود بروی اعاده و گفته اطلاق این سخن از ابن التین موجه
 نیست زیرا که به تحقیق آمده است از عمر چیزی که ابا دارذان و روایت کرده است ابن ابی شیمه از
 طرف عمرو بن الزبیر که گفت گشت عمر بن خطاب میگویم چیزی بخیرین را در حالی که در نماز ام
 و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکنند از یونس از طریق همام بن الحارث که عمر بن
 زکاد نماز مغرب را و قرائت نکرد و چون از نماز برگشت گفتند با امیر المومنین قرائت نکردی در نماز
 گفت در حدیث نفس بودیم با قافله که تجمیع کرده ام آن را از من دیده تا در آمد شام را بعد از آن اعاده کرد نماز
 را با قرائت و این دلیل است برین که اعاده نماز از جهت ترک قرائت بود نه استغراق فکرا نشی و گفته که
 شرایط جمیع انسانست بر دفع آن اختیار دل دارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت یعنی بعد از هر دو

رکعت تکبیرات بخوانند چنانکه در نماز اجماعاً از اهل اهل سنت و جماعت
 در رکعت اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آنست که در هر دو رکعت بیست و یک تشهد خوانند
 کلاً در هر دو رکعت محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نماز شب آنرا بیان کرده است و خلاصه آن
 نقل کرده چنانکه بیاید انشاء الله تعالی فافهم و در وقت محل در نماز دعا کردی اول محل عقوبت کبیر
 اهرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استفتاح دوم محل از رکوع و بعد فراغ از قراءت و این دعاهای ثنوت است که
 در وتر میخوانند امام صنف عالی نیست بیست و نه مرتبه در هر دو رکعت چنانکه در فصول قیام تسبیح گوید و
 دعاهای دیگر در وتر بیان کرده و اثبات نموده این جهت که میگوید میوم بعد از اعتدال و صبر داشته
 از رکوع گفتی سبحان الله لمن حمدك اللهم ربنا لك الحمد فلاء السموات و فلاء الارض و فلاء ما شئت من شيء بعد اللهم
 طهرني بالثلج و البرد و الماء البارد اللهم طهرني من الدنوس و الخطايا يا كافي الغيوب الابيض من الودع
 دعاهای بعد از اعتدال سابقاً گفته شده است کاهي ابرو بر دي با انك تهاوتی و کاهي جزاين بودي و اعاده
 وي ايضا حاجت نیست چنانچه در ادعیه استفتاح چهارم در شروع گفتی سبحانك اللهم ربنا و بحمدك
 اللهم اغفر لي اني في كل شئه است بازيادی که در نماز سجده میگویند و پوشیدند مانند که مناسبت آن بود
 که این را میوم گویند و دعاهای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و حالت سجده در نماز در سجود
 بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجده تین چنانچه گفتیم هفتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه
 بیاید اما این دعا که لائمه مساجد بعد از سلام میکنند و معتقدان آمین آمین میگویند چنانچه از آن در
 دیار عرب و عجم متعارف است از عبادت پیش بر خدا ^{سبحانه} نبود و در آن باب هیچ حدیث نایب نشده در
 جامع الاصول و مشکوٰۃ حدیث ترمذی از فضل بن عباس نه آورده که در وی حدیث در است الصلوة
 تفسیح و تضرع و تسکین یعنی نماز اظهار و اکمال شعور و خضوع و مسکنت است ثم تقنع يدك بطن
 بر میله اری و در دست را یعنی بعد از سلام مستقبلاً در حالتی که مقابل کنند بطونهم او جهت بطن
 انگشتان خود دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تزلزل و میگوئی یارب یارب یعنی
 دعاهای کبری و حاجت مستجابی و من لم يفعل ذلك و کسی که نکند آنرا فهو کذا او کذا پس در چین و
 چین اجتناب کنایت است از حقوق نقص در نماز وی و ناذ به آن بخشد و نیا و آخرت کمال اقبال بعض
 الشارحین و در بعض روایات آمده که بعد از ای نقصان وصل اخراج افکنند حامل است و ولدش
 را پیش از وقت ناقص الحلقه این حدیث بیان میکند استجاب و فطرت ذهار بعد از نماز وجه امام را
 وجه مقفل نیز او مانا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفت بدعی است مستحسن چه
 دعاهای همیشه مستجاب و مستحسن است خصوصاً بعد از ادای نماز و جزوی در حصن حصین تبریز مذکور
 و نسائی از او نقل اجابت در صلوة مکتوبه را حد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند

و این دعا در مصنف ذکر شده است که نماز در پیش نماز بود و امر ایستاد که فرموده و بعضی از اصحاب علم میگویند
 این دعا از نماز فارغ شده و کثرت آن در تسبیح و تمجید مشروع و مستحسن است بحدی خلاف ظاهر این ادعا
 که بعضی از ائمه علم میگویند بی آنکه فعل حضرت رسالت ص بیان کنند چنانکه عادت اوست
 در این کتاب ناظر در آن میباید که آن از مستحسنات است بلکه در احادیث وارد نشده و حال
 آنکه در احادیث صحیحی از فعل آن حضرت ص آورده اند و نیز چنانکه قهلیل و تسبیح و تمجید مذکور
 است اجماع نیز در آن میان است و مستحسن است که درود بر پیغمبر ص فرستد پس مناسب آن بود که
 در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانته بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی
 گردد و این در جمیع اوقات دعاهاست اگر چه سابق بیان این دعا بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فضاله
 بن عبید که مراد است که گفت بود آن حضرت ص نشسته نگاه میفرمود پس آمد و نماز کند پس گفت یعنی
 در نماز بعد از تشهد اللهم اغفر لی وارحمی پس گفت رسول ص گفت ای ایها المصلی چون نماز
 کنی و به نشیبت یعنی در تشهد حمد و ثناء کنی پس عمل و عبادت الهی و بی تعالی اهل و منزل او آنست و در روایت
 بفرست بر من پس فرمود ص او را در سجده حاجت خود از وی بعد از آن نماز کند که در مردی دیگر پس
 همین گفت هر عمل از سجده و درود فرستاد بر پیغمبر ص پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که
 مستجاب است دعا پیغمبر و اه الترمذی و زوی ابوداؤد و النسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از
 تشهد آورده اند و معتدل است که بعد از فراغ نماز نیز بود و الله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری
 و مسلم آمده اینست اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
 یا رب علی محمد و علی آل محمد یا ربک یا ربک علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر
 علی ابراهیم نیست و کیفیت دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است که است که اسامی من بعض المشایخ و صلوة
 بر رسول ص در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ما سنت است و بالجملة صلوة بر آن حضرت ص واجب است
 قبل و اعلیه واجب است پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شمی گویند نزد کرخی بگم از در عمر واجب است
 و نزد طحاوی واجب است نزد شیخ اسم شریف وی هر بار که ملک و کرد کرد و هنوز صحیح کنانی المحیط انتمی
 و شیخ ابن الهیثم در زاد القوم گفته مکرر نزد اتحاد مجلس که برین نقل بر مستحب است تکرار صلوة بتکرار
 اسم شریف فعلیک بها فصل مرفی ص بیفیه الخروج من الصلوة بعد از تشهد یا نماز تشهد که صلوة
 بود نما است گفتی السلام علیکم ورحمة الله والتفات بختی است کردی چنانچه حسابی مبارک است این از آنهای
 که در بحساب بودند بلکه بیک روزی و زجانب چپ همچنین گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه حسابی مبارک
 است این از آنهایی است که در این باب از اصحاب سنتی از بعد و غدرها از این مسعودی صحابه به دیگر وارد
 شده است و ترمذی بنا بر این برای تسبیحین معتدل کرده و بعد از این در حدیث این مسعودی گفته فی الباب عن سید

و این غم و جان برین سمره و الهی و عساکر بن یاسر و وایل بن حجر و جندب بن حنبل و حنیس بن مسلم
 و حکم بن حسن و صحت حدیث کرده میگوید و هم بر وقت حمل زاده شد از اصحاب پیغمبر و کسانی که بعد
 از ایشانند انتہی و همین است مدعیانمه ثلثه الامم حضرت زید بن یسار و سلمه است مقابل وجه مشهور
 اینست و در رساله ابن ابی نزیل که از کتب معتبره در مدعیان ایشان است که وی چنین گفته که
 گوید السلام علیکم یکبار یا کرد ایندن هر اندکی بجانب یمن و آوردن او در مقابل وجه مشهور
 اینچنین کند اما مقتدی یکسلام گوید و اندکی میلان بجانب یمن کند پس بگرداند بجانب امام
 و اشارت کند بوی و متمسک ایشان حدیث عایشه نه است که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم که سلام گفتی
 یکسلام بجانب پیش روی نماز بخورد و میلان کردی اندک میلانی بجانب شقی ایمن و ترمذی یثابی دیگر
 برای تسلیمه واحد عقلم کرده و حدیث عایشه نه را آورده و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن سنان
 و میگوید حدیث عایشه نه رفع وی معلوم نشد مگر باین وجه و میگوید محمد بن اسمعیل گفته که رهبر بن محمد
 از اهل شام که یکی از رواة اشعری است روایت کرده میشود از وی مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل
 شد اند بنیک تسلیم واضح روایات از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و سلام است و برین اندک اکثر اهل عام از اصحاب پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم و تابعین او کسانی که بعد از ایشانند و قومی از صحابه و غیرهم قائل اند بسلام واحد و شامی گفته اگر
 خواهد سلام گوید یکسلام و اگر نخواهد دو سلام اینکلام ترمذیست و وی ترجیح جانب تسلیمین کرده
 و تصریح یکتاب بعضیها به تسلیمه واحد نیز نموده است و مانا که تسلیم واحد منسوخ شدی از صحابه
 بوده است و ابیه اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در سوره معجزم باحدالیمان و مبالغه در
 تأیید مختار خود میگوید و عمل دایم وی این بود یعنی د و تسلیم بر کعبه کور ناپا آورده صحابه آنرا
 روایت کرده اند و ایمة حدیث با سائید صحاح آن را آورده و اما آنچه در حدیث علی بن عمیرة آورده
 است که کان یسلم تسلیمه واحد تلقاء وجهه علی بن عمیرة را ترمذی در آن صحابه نموده که از ایشان
 احادیث در باب تسلیمین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیمه واحد و احادیث
 سته و جز آن نیافتیم و مانا که نزد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیمین و آن صحیح و ثابت
 است و دیگری در باب تسلیم واحد و آن صحیح نشد چنانکه میگوید اسناد آن قایل نیست و نزد کتب معتبره
 ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور است چنانکه آورده از عایشه نه آورده مصنف
 میگوید امام و حدیث عایشه نه آمدن صلی اللہ علیہ وسلم تسلیمه واحدی بر نعیمها صورتی یوقظنا بود
 آنحضرت که یکسلام میگفت با و از بلندن تابید از میگردانید ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا جامع
 ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه آورده و اشعری هم چنانچه حدیث علی بن عمیرة منقول است
 و اگر جعل نبود وی هم بصریج دلالت بر مقصود که اقتضای یکسلام است نکردی چه از غیر بصریجات

سلام و احد کرد و کلمه ثانی نکرده بلکه از آن ساکت شد مابعد که سلام دیگر نیز باشد که بدین این
 موضوع صورتی کردی که مقصود از این ایضا اهل بیت بودی فافهم و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام
 آنست منظور است که وی حدیث تسلیم و احد را تاویل کرده که معنی او آنست که جهر به تسلیم
 و احد میگردانند از برای اعلام سلام دوم را نامسته میکنند و جهر در غیر قرائت از برای اعلام
 بودن آن به تسلیمه اولی حاصل شد پس حاجت بجهت ثانی نه اشک و این قدامه گفته که معنی قول عایشه
 تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتدا بسکرم از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی زمین
 و یسار را کل اذکر بعضی الشارحین * فصل * فی ادعیه الصلوة جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در افتتاح رکوع و اعتدال و سجود و بین السجدتین میخواندند سا بقامل کور شد و از جمله دعواتی
 که در نماز میخواند این دعاهاست اللهم اغفر لی ذنوبی ووسع لی فی داری وبارک لی فیما رزقتنی مصنف تعیین
 موضع این دعا نکرده که بعد از تشهد است یا غیر آن و ظاهر بقدرینه دعای لاحق آنست که بعد از تشهد بود
 و الله اعلم بر این دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرده و وقت وضو میخواند و این دعا را میخواند اللهم انی
 اسألك الثبات فی الامور وحرمة علی الرشد و اسألك شکر نعمتک و حسن عبادتک و اسألك قلما سلینا و لساننا
 صادقاً و لساناً من خیر ما تعلم و اعوذ بک من شر ما تعلم و استغفرک لما تعلم و رواه النبی فی عن شداد بن اوس
 و روی احمد نحوه در لفظ حدیث این چنین واقع شد که ان صلی الله علیه و آله کان یقول فی صلواته و مراد بان آخر صلوة
 تشهد است در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر هیشمی مکی در شرح مشکات گفته و فی روایة
 لا حدیث فیها اونی در برها و ظاهر از آنست که بعد از فراغ نماز بود و بعضی از علماء ادعیه را که در
 احادیث فی در برها واقع شد نیز در ادعیه تشهد ذکر کرده اند و وجهش ظاهر است و در سجود بسیار گفته
 رب اعط نفسي تقویها و زکیها انت خیر من زکیها انت و لیسها و مولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان
 ادعیه سجد ذکر میگردانند چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفته اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و
 اعوذ بک من فتنة المسیح الذی جاء و اعوذ بک من فتنة الحمیاء و الممات اللهم اعوذ بک من المعزوم و المأثم
 این دعا و استعاذه از این امور از بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شد است و منفق علیه است و در
 بعضی روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از معزوم نیز صحابه گفته اند یارسول الله بسیار
 می بینم ترا که استعاذه میکنی از معزوم فرمود ایانمی بینم که مرد دعوات آن دروغ گوید و در خلف و عد
 افتد و یکدعا ابو بکر رضی الله عنه گفت گفتیم یارسول الله تعلیم کن مرا دعای که بخوانم در نماز خود فرمود بگو
 اللهم انی ظلمت نفسي ظلماً کثیراً و اذ یغفر الذنوب الا انت فاعف عنی مغفرة من عندک و ارحم منی انک انت
 الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه است که گفت آخر آنچه میگفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما علنت و ما اسررت

ومانند اعمام بدین است اللهم والحق المذنب لا اله الا انت رب العالمين و در کتاب
 کرده است از حدیثی که امام بن کثیر از پدر زاز حدیث کرده که در آنست که در روزی که ایشان را از
 کرده بود اصحاب خود او را بیدار کرده و در میان خود با هم گفتند که این دعا را که از امام
 ما خوانده و هر چه تو از آن بخوانی بر ما نازل شد و گفتند که تعین دعای او نیست بلکه آنچه در معنی او و بهر
 آنچه عاید با خود آورده است بود و متضمن هر چه باطنیت بخواند و با خود آن گفتند که آنچه در دعای ما نازل
 از فضل و بزرگی و احسان متعلق است در غیر آن امور و این دعا که تعین دعای او نیست بلکه آنچه در معنی او و بهر
 از امر است و علم تعیین صورت شوق و لذت و اگر از آنچه ما نازل کردیم را در حق خود بخوانی باشد
 و در حدیثی که آن حضرت فرموده در شأن آن دعا که جمیع بلفظ افراد مرویست چنانچه رب اغفر لی و ارحم
 بامانی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و المر د اللهم باعد بینی و بین خطایای و مانند
 آن کلمات دیگر در مصنف زاذر عبارت که میگفت چنانچه کلمات از لغتیه و لیکن برای ایشاح و بیان
 مثال چنانکه آمده کثرت و چون اینها جمیع سوال بود که کسی گوید که این دعا را در هر روز صحیح است اما امام
 را بخواند باید که در هر روز جمیع گوید چنانچه در حدیث وارد شده و بعد از آن مترتب گفته است
 فصلها در حق این سوال کرده است و اگر کسی گوید در حدیث صحیح و از حدیثی که از امامت
 نکند بنده قویا نومی را لغت نفسی پس تخصیص کند خود را بدعا و این دعا که در حق آن تخصیص
 کند خود را بدعا و این دعا که در حق آن تخصیص کند خود را بدعا و این دعا که در حق آن تخصیص
 ابوداؤد از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن است و به تحقیق روایت کرده شده است الحدیثی از ابی بن
 شریح از ابی هریره و حدیث ثوبان اجماع است اینها در شهر جواب گویم امام اهل حدیث ابو بکر بن
 خزیمه در کتاب صحیح خود میگویند که این حدیث موضوع و مردم و دست و سخن این امام حجت
 است و روایات احادیث که آمده در اینجا بلفظ مفرد و اقص شک نیز معنی و مرید آنست و در حدیثی که
 مسندترم خلیفای در حق قوم نیست زیرا که هر کد امام از او است دعای برای خود می کند و در حدیثی که در حدیثی که
 و ادعیه امام ترا اثری نبود و امام ضامن قوم نه چنانچه در قراءت شریفین است به قول آنکه قراءت را
 بر عقلی واجب دار فلذا اگر چنانچه علم حدیثی است در حدیث امام بن کثیر که چنانچه قراءت امام
 قراءت قوم است دعای و بی نیز دعای قوم بود و اثر احادیث آن در این مقام عائد و اصل کرده اند و
 دعای او علم میگویند که اگر این حدیث دال بر علم شریف امام نفس را بدعا است شود معنی دعای باشد
 که بلفظ جمیع وارد شده باشد چنانچه اللهم ابد لنا قیومین یا ایها که در دعای قنوت وارد شده و همچنین اینها
 نسبت به ک و نستعقر الالح و غیر آن و چون در شرع بصیغه جمع وارد شده که شامل است به هر قوم را امام

تخصیص در حدیث بیست و نهم از حرم بیانی کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی بود است بدانکه
به بندگان خود چیزی به بخشید و آن بندگ آن را مخصوص کرد اند بخود و دیگران را محروم سازد بالا تر از این
چنانچه نباشد و اگر آن دعا که امام بعمل از سلام میکنند معتقد یان تامین مینماید این ثابت شود چنانکه ذکر
کردیم آن نیز محتمل است که بتواند بود یعنی در این محل نیز دعا بلفظ افراده مناسب نیست و از دیانت ندوانه اعلم
* فصل * بدانکه شاد و مسرت و چشم روشنی و خوش حالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز و ذوق و شهودی که در این
وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و از این جهت میفرمود جعلت کرد انبیک شک است یعنی خلق عز و علا
این کمحض فضل و کرم خاص خود که بمن دار دعاخته و این تجلی فرموده نه من بفعل و کسب خود پیدا
کرده ام قره عینی قوت العین کنایت از فرح و سرور و در یافت مقصود و فوز بغیبت است مشتق است از قریفتح قاف
به معنی قرار و ثبات چه دیک بظن را محبوب قرار یابد و یک را او را هم که بود و بچنانچه دیگر نکرده و در حالت
سرور و خوشحالی ساکن و بر جای خود بود و بظن بر سر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال غم
و خوف کردن و لرزان باشد * تبار و احدهم کالی یغشی علیه من الموت * دلیل آنست و با مشتق است از قر
بضم قاف که یعنی سردی است و سردی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سرورش در
دیدن اخبار و لهذا اولد را قره العین خوانند و آنکه فرمود فی الصلوة و نکفت الصلوة اشارت کرد بدانکه
سرور و آرام وی بمشاهده حق است که بحکم کاذک تراة در نماز او حاصل است نه بدینسان نماز یا ثواب
اوجه تشریح مشاهده آرام و الثفات بغیر نمود و نماز غیر حق است اگر چه نعمت است و مستند فضل او و فرح بفضل
و نعمت حق نیز مقامی عالی است چنانکه گفت * قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا * اما درین مقام مشاهده
بفضل و منعم و فرح و سرور یا نعمت و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله اهلی و ارفع است و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نکفت
فلیفرح تا خطاب با آنحضرت صلی الله علیه و آله باشد و تواند که از این مقام به نفس خاصه کمان است را نیز روی و نصیبی بود
چه قره العین بشهود بر قل معرفت مشهود است و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه و آله نیست هیچ شهودی
مانند شهود وی نمود و قره العین دیگران مثل قره العین وی نباشد جسمی الله مقام خاص اوست اگر چه
دیگران نیز گویند حسینا الله اما این بدان نمائند * تذهبه * بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو اینجمله است
است که خطاب الی الطیب و النبیاء و جعلت قره عینی فی الصلوة صاحب مشکات گوید که این جمله را
احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس
مرفوعاً آورده و همچنین خطیب از تاریخ بغداد و ابن علی فی الکامل و حاکم در مستدرک نیز آورده
اما با این لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس بطریق دیگر زیادت
لفظ من اللذنی آمن و باین وجه اخراج کردند او را احمد و ابو نعیم در مستدرک خود و ابو عوانه در
مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوطاب و بیهقی در سنن و غیر ایشان و این قلم گفته که در روایت کرد او را

اجملا در کتاب زهد بریادی لفظ و آن اینست که اصل عن الطعام والشرب ولا یصبر عنه و اما در
مشهور است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث و قول نیافم بر آن مکرر در دو موضع از احیاء و در تفسیر
مال عمر آن از کشف اولیاء یلم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق التعمیر یا وجود مزید تنقیح و تفسیرش و تصریح
نکرده باید معنی زرکشی و گفته و اردن لشک است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت و بی محل است
مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن ذریعه بر معنی او و نوچه کرده لفظ ثلاث را
و شیخ ابن حجر در تخریج زلفی گفته که مشهور شد و در بعضی از زیادت لفظ ثلاث و زیادت لفظ آن را در هیچ
از طریق او و اولیاء الدین عراقی در امامی خود نیز گفته که لفظ ثلاث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست
و صلوة از امور دنیائیست کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث که اتفاق الثمیر است
باین لفظ است جنب الی الطیب والنساء و جعلت قرآ عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعض طرق من
الدنیا یا من دنیا کم نیز آمده و در بعض کتب ثلاث نیز واقع شد اگر یکی از این دو نباشد نیز اشکالی ندارد
اما اگر هر دو باشد چنانچه برز با تمام کرده اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد
به بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در هیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مراد
چیز خوش آمد در آن از جمله امور طبیعی دنیا ویه است و سیوم امر دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیا ویه را
بسیب ملائک و سامت ذکر نکرد و صلوات کرد از آن با مردی بر طریق تکمیل و دفع تدرم آنکه ریر اللات و محبت
طیب و معاشرت نسما منهنک و مشغول از حق و مناجات و فی لک اردد و توانک و انه اعلم که امر ثالث که ذکر آن
در اینجا نیست نکرده خلیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است بکن احب الیه رسول الله بعد النساء
من الخلیل و راه التسمائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عایشه نه آمده که گفت و رسول
خلد الله که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یا لک از آن در چیز و زیادت یکی
رایافت نسا و طیب را و نیافت طعام را و راه احمد در میفرمود از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت آن بنا
یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة بنما از بعضی اذان ککو و تکبیر بر آن ناساز کنیم و از تعب و مشقت
مشغول کارهای دیگر خلاص شویم و مناجات حق و شهودی تعالی را راحت یابیم برین معنی مضمون التعمیر
بامضمون جعلت قرآ عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان ککو تا نماز کنیم و یاد ای آن از
شغل قلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از عالم من ابی الجعد آورده که
گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز می کردم و استراحت مینمدم مرد می که حاضر بود فل
برین سخن او را عیب کرد پس آن مرد ایتمحدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من
رسول خدا را ص که گفت اتم الصلوة یا بلال از حناها و این بمعنی ثانی موافق است فرق میان دو
معنی آنست که در اول راحت بوجود نماز است و شهودی نرذ و ثانی که در راست و در ثانی با برای

در وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از غلبه شغل و تعلق قلب است ای همد و معنی در نه ای جز در حق کون
 آن فایده و آن حضرت علیه السلام با این همه در حق و خوبی و برادری که در نماز داشت مراعات حال ماموران به تخفیف
 نماز از روی قوت نشانی در صحیح بخاری از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله شب که از نیک ترین
 مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی و با وجود آن شب که گذاردی گویند مراد تمامی در رکوع
 و سجود و طمانینت و اعتدال است و گفتند در قراءت و برزوا بی نکر آدم من نماز را خلف هیچ امامی که
 اخف بود از روی نماز گذاردن و آن در آن صلی الله علیه و آله به تحقیق بود آن حضرت علیه السلام که می شنید کریمه
 صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و اخف و ابو یعلی از وی روایت کرده اند که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله تخفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها
 گذاردی دراز کردی چند آنکه خواهی و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز فرمودی است و انس که
 گفت نکر آدم من نماز را خلف امامی که خشونت ترین مردم است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کل از دن نماز از عمر
 بن عبد العزیز و بود وی که تمام میکرد در رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را از حرجه النسائی عن زید بن
 اسلم و مرویست از فضل ابن عباس که گفت رسید است مرا از همان بنی یاسر که امانت کرد و تخفیف کرد در قراءت
 و در طمانینت پس گفتند و را چرا چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در وسواس نیفتم و نیز در صحیح بخاری
 از ابی هریره که گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که امامت کند تو می را گو و تخفیف کند نماز را
 زیرا که در ایشان بیماری و پیری و ضعفی و صاحب حاجتی میباشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر
 چیزی که عمل کرد و وصیت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امامت کنی تو می را شب بکل از
 نماز را راه مسلم واحد بنگ درین باب بسیار است و قصه معاذ بن جبل که در نماز عشا سوره بقره خواند
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود افتان است یا معاذ سا بقامل کورش و از سیاق قصه معاذ واحد یثد بکر منلوم گردد
 که تمی از تطویلی است که بر مردم کران آید و باعث ترک جماعت و فتنه ان حضور کرد و الا اطالت
 حضرت صلی الله علیه و آله و صحابه عظام سه در امامت بسیار بود چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله از شنیدن آواز کریمه
 طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یان و ان خشوع چنانکه از حد یثا انس
 گذشت و در صحیح بخاری آمده که ما بوقت آن که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می در آیم در نماز و میخواهم
 دراز کنم آواز انا که می شنوم آواز کریمه صبی را پس مسامله و تخفیف میکنم در وی چون میل آنم حال
 یادش را که از کریمه وی بر جان از چه میرسد و گاه بجهت رحمت و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه
 طفلی در نماز بوی متعلق شدی و در برداشتی و بردوش مبارک خورد نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده
 می آید که گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله که امامت میکرد مردم را امامه بنت ابی العاص که از زینب
 بنت رسول صلی الله علیه و آله بود بردوش مبارک او میبرد و چون رکوع میکرد می نهاد او را بر زمین و چون بر می داشت

هر از سجده باز بر می داشت او را بردش تا تمام کردن نماز می کرد و سجده می کرد و در سجده می کرد و در سجده می کرد
 که برداشتن آن حضرت علیه السلام صبیبه را نه از روی تشنه و تشنگی بود تا بعد از آنکه سجده می کرد و در سجده می کرد
 حضرت روی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمده بودی و متعلق می شد و آن حضرت علیه السلام بجهت رحمتی و مهربانی
 که داشت مداغه وی نمی کرد و او را از مجرد تمسیر اندک و بحال خودش می گذارند کذا انا لکرمانی فی
 شرح البخاری و نیز می گویند که اختلاف است در این که این جمله در نماز فرض بود یا نفل انتمی و یا جمله
 افعالی که از آن حضرت علیه السلام در نماز روایت کرده اند و این را تاویل می کنند و از حد کثرت برآورد بنا بر
 افعالی که در تفسیر فعل کفیر در آن روایت کوفت پیش از عصریم فعل کثیر بود یا مخصوص دارند با آن حضرت علیه السلام
 و الله اعلم و در فتح الباری می گویند که در روایات صحیحه صریح آمده است که وضع و حمل امامه به فعل آن حضرت علیه السلام
 بود و بعضی گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نمودن نیز است که صحیح شد که در حال اقامت بود و
 امامت در نفل معروف نمود و نیز در روایت ابی داؤد آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند
 که برای ده ظاهراً شروع بود اگر بر تمسیر است می گویند و شغل هر وی می برد بیشتر از آنچه برداشتن وی می کرد
 و قول به نسخ صحیح است و احتمال در وقت نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشد لا و بعضی گویند
 از خصایص آن حضرت علیه السلام بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوال
 نبود زیرا که طمأنینت در ارکان نماز آن حضرت علیه السلام بسیار بود اتمی و این مبنی است بر آن قول که فعل
 متوالی کثیر است و مادون رویه ای چنانکه بیاید و گاه حسین به دو اکثر کثرت بشک آورده اند میان کسین
 یا حسین و در بعضی جمع کرده اند میان هر دو و بیامدی و در سجده به پشت مبارک وی علیه السلام متعالی شدی از برای
 روی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب روی داشتی و رعایت حال وی کردی در جامع الاصول از عبدالله
 بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخ بخش
 می آرد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از روزها نماز ظهر یا عصر در حالتیکه برداشته
 بود حسن یا حسین را پس بیشتر رفت برای نماز و بنهاد او را بر زمین بیشتر تکبیر گفت در نماز و چون
 بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده تا گاه دیدم که صبیبه بر پشت علیه السلام
 سوار است روی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز تمام کرد گفتند بیار که بر پشت سجده کردی در نماز
 خود بغایت طویل تا کان بردیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده اند و بسویش فوراً مودعی شد ام از آنها
 نمود ولیکن سوار می کرد بر من بر سر من و سگروه بنداشتم که شعلیم کنم و سر بردم تا قیام کند وی
 حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابوهریره می آرد که گفت بودیم ما را علیه السلام در نماز عشاء و چون
 بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشتم سر خود را برداشتم برداشتمی
 نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را در نشان ایشان را در کنار بود و گاه در

قال بودی عایشه بر نماز می نمود و چنانچه در حدیث آمده است که عایشه نه آمدن روزی از بیرون و رسول خدا ﷺ
 نماز می کند در درون خانه و در خانه ایسه پس طلب کردم از وی کاشان در را پس پیش آمد آنحضرت و کشاده
 داد بر من در را پست بر کشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی است و
 گفت ترمذی که بیان کرد عایشه نه که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی است که طلب کردم کاشان
 در خانه او رسول ﷺ می کند از نماز نقل را در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یاد دست
 راست خود پس بکشد در را پست رجوع کرد به صلابی خود و گاهی کسی در حال نماز بروی سلام کردی
 یا اشارت دست ویرا جواب کفتی باینظریتی که دست را بکستردی چنانچه پشت دست با ابودی ابوداؤد و
 ترمذی و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ بسوی مسجد قبا و نماز
 کند در وی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود این هر کویید کفتم
 عربلا انرا چگونه دیدیم پیغمبر خدا ﷺ که در کرد برایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت
 اشارت بسط کرد بلال گفت دست خود را کرد تا نیک بطن کف بجانب اشمل و پشت دست بجانب فوق و گاهی
 در اشارت انگشترانکشت نیز میکرد چنانچه صهیب نه کویید کف شتم بر رسول خدا ﷺ و حال آنکه وی
 نماز می کند پس سلام کردم بروی پس زد کرد سلام مرا با اشارت اصبع واه ایضا الترمذی را بود داؤد
 و النسائی مصنف میگوید که بیسز مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا و بر هر تقدیر ما
 این را ضریحا در کتب احاد یافتنیافتم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث ملک کور از ابن عمر
 واقع شده کان یرداشارة اورا مکررا اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که
 در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شرح اشارت براس
 ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لایب چون مصنف تصریح بدان ذکر کرده است یعنی درین باب
 و اول بود والله اعلم و در صالوة کسوف از عایشه نه آمدن که نماز میکرد در رسول خدا ﷺ و مردم کرد وی
 استاده بودند یکی از ان میان پر صیل که این چه حال است پس اشارت کرد بسرخود بجانب آسمان
 بقصد جواب وی و مسلم اگر محمل کلام مصنف این را در آن نیز صورتی دارد والله اعلم و در اوائل رد
 سلام در نماز اسلام کردی پس از ان منسوخ شد در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن
 ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا ﷺ در حال نماز و رد میکردیم بر ما
 و چون از پیش نجاشی بر کشته آمدیم سلام کردیم بروی ﷺ پس زد کرد بر ما سلام ما را کفتمیم یا رسول الله
 بودیم ما که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغل او و بعض روایات
 آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد کلمه تکلم در نماز جز بیکر و بعضی

چاپز باشد و بعد از فراغ نماز و سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر می آید که گفت فرستاده بودت رسول
 خدا ﷺ مرا بخاجی و چون با آمدم آنحضرت نماز را کلا در تیر و حاله خود پس کلام کردم امر را پس
 اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز به شاخه در آن کاری که فرستاده
 بودم تو امن در نماز بودم از آن جهت با تو کلام نکردم و بعضی از شراخ که نته اند که اگر کلام کردن
 جا بر سلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بچو اینان مهم بود که او را بداند فرستاده
 بودند اشارت برای نشان دادن او بود و از اینجا معلوم شود که کلام اشارت برای رد سلام نیز میگرد و ظاهر همین
 می نماید زیرا که در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نبود در وی همین نقلیب یک بگردانیدن ظاهر او
 بمسوق و بطن با سفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بز زمین کنایت از همین نقلیب باشد از جهت استلزام این مرآن را
 تا فهم پست بر پوشید نماز که لفظ کلمه در بعضی از روایات مسلم واقع شد و در وی این دو احتمال که
 گفته شد جهریست اما بخاری و مسلم در روایی و بود او در ترمذی و سلمت علیه آورده اند پس
 متعین است که مراد از تکلم همین تملیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت را دیدند که
 بعد از عصر دو رکعت میخواند با وجود آنکه نهی میکرد از آن پس صحابه این عباس را نزد عایشه فرستادند
 تا از وی استفسار و استکشاف اینحال نمایند و عایشه او را نزد ام سلمه فرستاد و ام سلمه جابریه را نزد آنحضرت ﷺ
 فرستاد تا حقیقت حال به پرسد آنحضرت ﷺ در نماز بود اشارت کرد بجابریه تا صبری کند پس وی صبر کرد
 پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت است که بعد از نماز پیشین میخواند و امروز بجهت
 اجتماع و فرد نتوانستم کلا در پس رضا کردم آنها را و با اینحال یث محقق شد که اشارت بغير رد سلام نیز بودی
 والله اعلم و در مله هبت امام ابوحنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز است اگر عمل ابودرد سلام بخواد
 عمل اخوا سهوا در فرد و صورت مفسد است و شمی نقل از فتاوی ظاهر به کند که اشارت برد سلام بدست
 یا بلاکشت مفسد صلوه نیست و گویند اگر یکی چیز بی طلیله از مصلی پس ایما کرد سر یا بدست بلا و نعم نیز
 مفسد نبود و گویند همچنین گفته است در خلاصه الفتاوی و گفته که بعضی حنفیه رد سلام را بدست در مقصدات
 ذکر کرده اند انهمی را این احادیث که ملک و رشح است در ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع
 الجوامع جلد بیست و نهمی روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد است و این مخالف احادیث صحیح است
 ذکر کرده شده است و معارضه آنها را اصلاح نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام
 بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس ایران منسوخ شد بقرون حقی سمانه و تعالی و قوم و الله
 قانتین ای ساکتین و گاه چنان بودی که عایشه در برابر نماز یعنی پیش آنحضرت ﷺ بجانب جمله
 در مکان و نوع سجده و ی ﷺ گفته بودی و آنحضرت ﷺ در وقت آن سجود دست بر پای وی
 نهادی بلکه انگشت در پای وی بخلا نندی تا وی پای خود را بشود شیبی و مکان سجود را خالی کردی و

بخار آوردی چنانچه بخاری بمسلم از عایشه آوردند که گفت بودم من که خواهر میکردم در
 پیش رسول خدا ﷺ و هر دو پای من در جانب قیام آنحضرت بودی چون خواستی که سجده کردی
 خمز کردی مرا و در روایتی از بخاری گفته که ز کردی پای را یعنی ز بر کردی و خلا نیدی انگشت ران را پای من
 پس بکن میگردم و می آوردم پایهای خود را با چون می ایستاد دراز میکردم پایها را و کشتن خانه
 در آن روزها چراغ نبود بر او از اینجا گفته اند جمهور علماء که اگر امرأة در پیش روی مصلی بود یا از پیش
 وی بکنند قاطع نماز نبود و این معنی در حدیثی در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها
 شیء چیزی ثابت نشد که شرح و تفصیل یابد انشاء الله تعالی و آنحضرت ﷺ گاه بر منبر بامامت نماز کردی
 و قراءت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود رسیدی از منبر پس باشی و فرود آمدی و بر زمین سجده
 کردی بعد از سجده باز بر منبر بر آمدی و قیام و قراءت و رکوع انجام کردی و نزد سجده هم بطریق اول
 فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل ابن
 سعد الساعدی حدیثی است این مضمون آمده است در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آنحضرت ﷺ
 فرمود ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف اینچنین نقل
 میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر روی و این
 واقعه مکرر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت
 سجده زاد نماز اعتبار کنند یا بنا و یل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قائم مقام
 رکعتین است و الله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آنحضرت ﷺ
 بر پای اول یاد و م بود پس نزول و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر
 نبود و اگر بر پایه سیوم هم بودی تو اندک که نزول خطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود
 در یک زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ شود و الله اعلم و یکبار در دست راستی عبدالمطلب
 بنا یک یک کردی و مخاصمت و مصارعت بودند و آنحضرت ﷺ در نماز بود چون نزدیک وی ﷺ شد قلب ایشان را
 بهزد و دست بگرفت و از یک یک بگردانید این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح ذات
 البین از امور خیر و انا که قول مصنف که گفت ایشان را بهزد و دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و
 مبالغه است در آن که با وجود آن این فعل از حضرت ﷺ بوجود آمد و تحقیق آنست که بر تفل یک نفس عمل
 کثیر نما محتاج الی الیدین مراد آنست که بجز بان عادت آن عمل جز بد دست قیام کردی درین صورت
 فرصان را بیکنست کند نیز مفسد است مثل تعم و تقمص و تسزول و رمی از قوس و آنچه محتاج الی الیدین است
 است قبیل است اگر چه اتفاقا بدست کند مثل حل سر او یل و لمس قلنسوه و نزع آن و شک نیمست که در کس
 را که در هم افتاد باشد از یک یک بگردانید اما سخن محتاج بد دست نیست و آن را بیکنست میخواندند اگر چه

اتفاقاً باقی و در آنست وقوع بیافعه باشد یا آنکه تفسیر فعل که با الهیة متصلی آن را که در میان آن ذکر شده است
 نزد بعضی آنست که سه فعل مترالی کثیر است و مادون آن قلیل و تفسیر ما می دیگر نیز دارد و آنحضرت
 در نماز بسیار گریستی از طرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آنست که بیغمخندار از او بی نماز
 میکلان در خوف ویرا آوازی دود همچون آواز دیک مسین که بچو شک بیستی گریه میکرد و در وقتش میبویید
 و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میکلان در وقت سینه روی آوازی بود مثل آواز آسمان و بکار وایت کرد
 روایت اول را احمد در مشند و نسائی در سنن و احمد بن حنبل در روایت دوم را ابوداؤد در سنن و در وقت
 خفگی ملک کوز است که این و بکار آوازی را از تلمود اصلا منقول نیست و اگر با آوازی باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت
 باشد بلکه بغلت در دنی با مصیبتی دنیاوی باشد منقول بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و اجار و همت
 و رغبت آن نیز منقول نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و حضور دار چنانچه در حدیث مطرف از پدرش
 آمده و امام محمدری از ابی یوسف روایت کرده که بکار بصورت از جهت امر آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دار مفسد
 بود و اگر نتواند تکامل داشت مفسد نیست کذا ذکره الشیخ و کاه حاجت آنست که در روایتی آمده است که ملا عثمان
 را مفسد صلوة داشتند و اگر بعد از بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مفسد بود و نتوانست اجتناب از
 اجتناب از آن نداشته باشد و با عیثه طبع یا بعلمت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و برود بین حمل
 کرده است قول ابی یوسف در این و بگذرد در علم امکان احترام از روی و اگر برای تحسین صوت که تک نیز مفید
 نیست و اگر مفسد است نیز نمیخند کذا در این است و تمثیل کذا امام خود را با بکن عیثه آن را زایل نماند دیگر بکار که در نماز
 است فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکره الشیخ و در کتب که مراد به تفسیر آنست که بوی هر وقت که بکار کرد و در
 حدیث نیز همچنین است و کاهی تفسیری نماز کلا ردی و غالب احوال اینی بودند و کاهی با فعل از آن ردی
 چنانکه ابوداؤد از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم رسول خدا را که نماز میکلان
 پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سعید بن زید آورده اند که
 گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا برده پیغمبر خدا را که نماز میکلان در حال برهنه بود گفت بخریدم و اگر نه
 این بخصمت است و لیکن کاهی برای اظهار شاکت یا بیبود امر میگردانند و شایب را این و در سنن ابی یوسف
 تعالیم نماز کلا ردی در تعلیمهای خود خلافت الله بود از برای اظهار عتاب و توبه در آنست که راد رحامع
 الاصل از این کار در حدیث اوس بن یاسر نقل آورده که فرمود شاکر الیه بود فانیهم لا یصلون فی خفافهم
 و کافی تعالیم مخالفت کتیب بود با عتق ایشان نیز کذا در نماز در سوزنهای خود و به در تعالی خوش و
 از موصیحات این سعید بن زید روایت کرده که بکار آنست که بکار با سجده نماز این میکلان در پس هر نماز
 نعلین را بر آورد در بجانب یسار خود نه زیاد صحابه نیز موافقت آنحضرت را بر آوردند و چون فارغ شدند
 نماز فرمود چو این آورده اند شاکت باین روایت خود گفتند بار رسول بندگان هم که بر آوردی تا نیز

در نماز اگر کسی در نماز از جهت بر آوردن آن که خمر نبل مرا محمد داد که در آنها جاهلی بود و
 بر خوردن آب یا نل یکی از شهادت مسجید باید که نذر کند اگر به بیند در نعلین خود فل زو بیللی می مسح کند
 آنها را از زمین و بکند از نماز در آنها اگر چه آب بود او در چن آب هریره و نیز از اب هریره آورده که گفت گفت
 رسول خدا ص چون بکند از دیگر نماز باید که نه نهد نعلین خود را بجا نبی بین خود و نه بجا لب
 یسار خود تا بچین دیگری واقع نشود و باید انکشد آنکس مگر آنکه در جاه لب یسار او گسپی نبود و باید که
 به نل در میان دو پای خود بیا بکند از نماز هم در نعلین آورده اند که آنحضرت ص روز فتح نماز کند در
 نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه کل اردی و گاه در دو جامه و اگر در یک جامه کل اردی
 اشتغال و توشیح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بان و معنی اشتغال و توشیح و التماس است که در احادیث واقع
 شده است آنست که مخالف میگرد طرفین و با این صورت که آنطرف ثوب که بر دوش راست
 میگرد از زیر دست چپ می آورد و آنطرف کعبه را در دست چپ است از آن طرف دست راست به نل از آن می بست
 طرفین را بر سینه و گاه بر که در این ص در این جهت نماز و آنجا که در این باب صلوة در
 ثوب واجب است واقع شده است از آنحضرت ص پرسید آیا بکند از نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود ایا هست
 هر کلام از شمار آن و ثوب و او بود و در ولسا ای از سلمة بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا ص
 که من مردی ام که شکار میکنم آیا بکند از نماز در یک پیراهن فرمود نعم ولیکن تکلم کن آن را یعنی بر بند چپ
 او را اگر چه بخار باشد چه اگر چپ و اشع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت من مردی
 ام که شکار میکنم بجهت آن که گفت که نشان صیبات تشفیغ ثوب است هر دو پهلوی در نعل شکارکنانی بعضی الشروح را
 ابی هریره پرسید فل ای بکند از نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میکانی گفت میکانی که با
 وجود آنکه جامه ای من بر مشچب است و مشچب بگسرمیم و سکون شین مسجده و فتح جیم چوب سه پایه که بر روی
 جامه پایه نهنگ است پس الکنک رکوبی که دینم جا بر او نه که می کند از نماز در ثوب واحد که گفت بدیم
 رسول خدا ص که میکانی که نماز در ثوب واحد در صبح بخاری آورده که جا بر او نه که کله ارد
 نماز در راه جامه بر بدن خرد بچسبند و حال آنکه جامه ای او بر مشچب نهاده بود یکی گفت نماز کند اردی
 در یک جا به آنکه جامه ای تو نهاده است گفت کل اردم تا ببیند مرا جاهلی مثل تو بود و را بهی تا ببیند مرا
 احسبی مثل تو و بداند که نماز کند در راه جامه در است و گفت کل ام یکی را از ما دو جامه بود
 در عهد رسول خدا ص و احدی از ابی بن کعب آورده که گفت نماز کند از نماز در ثوب واحد است
 میگردیم ما با رسول خدا ص و هیچکس بر ما عیب نکرده پس ابی مسعود ص گفت این بر ثقل یون بود که
 در نیا با قلای بود و چون آسوخ کرد حق تعالی نماز کند از نماز در دو ثوب از کبی و اولی بود و مثل ثوبی این
 مسعود که از هر چه نیز آمد او را ص نزد احتیاج هر چه یافته شود همانست و اما بر ثقل یون و سعت زمین

و تجمیل در این در حالت نماز صحیح و با دست و پا در ثبوت نماز که در حدیث و روایت و کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام
مکرر و است و آن حضرت علیه السلام قنوت در نماز صبح که در حدیث و روایت و کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام حکم سابقا کمال شایسته است
و اعاده و تکرار آن با وجهی ظاهر نیست مگر از جهت توطئه تفصیل حدیثی است که این جا میگویند
چنانکه میگویند اهل حدیث میگویند بخوانند قنوت در نماز صبح است و ترک آن هم سنت است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت علیه السلام بر هر دو وجه احیانا با خواندن و احیانا ترک کرد چنانکه سابقا کمال شد و مع هذا
یهی یا وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیانا و ترک احیانا است ایشان بر کسی که بران مواظبت
مینماید چنانکه مالک و شافعی انکار نمیکند و آن را بدعت نمی شمارند و اهل آن را مخالف سنت نه خوانند
و همچنین ترک آن را چنانکه مالک امام ابو حنیفه و احمد در قول مشهور است بدعت نمیدانند و تارک
آن را مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نمایند که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر
ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت نه چنین است بلکه علم مواظبت است بر احدی از آنها که یا
که میگویند بر تقل بر فعل منع از ترک نکرد و ترک منع از فعل لغز مورد در حدیث است پس
نمیگویند که یکی از وجه و احسن است بلکه میگویند من قنت فقلت احسن و من ترک فقلت اشد من ترک
بخوانند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و ترک نشخواند هم نیک کرد در جامع ترمذی میگویند که مالک
صفیان ثوری همه برین نهج است و دلایل از طرفین بسیار اما چون مقصود این جا بیان طریقه ثبوت است
نه تحقیق مذاهب فقها بران اقتضای کرده میشود و طریقه ثبوت چنانچه مختار مصنف است فعل احیانا و
ترک احیانا است بر شایسته نه ند که سابقا معلوم شد که قنوت بخوانند آن حضرت علیه السلام چه در نماز صبح و چه در
فرائض دیگر بصیغه از اسباب بوده که دعای دیگر در جماعت و آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از ان مشرک کشت
و آن حضرت علیه السلام و خلفای اربعه بعد از ان بخوانند و التزام آن مواظبت بران بعد از ان بدعت است و این است
مذهب امام ابی حنیفه علیه السلام و علیهم السلام فصل * در نسیان علیه السلام در نماز به بد آنکه سه روز نسیان بر حضرت
پیغمبر علیه السلام در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جا بزیست با مذاق اعداد افعال چه در نماز
وجه در غیر آن اختلاف است که جایز است یا نه و مشتاقان در اهل حق جواب است و در حقیقت آن متضمن
حکمت بانغمه الهی عز شانند است در با تشبیه تشریح احکام و دریافت سعادت اقتدا بر پیغمبر علیه الصلوٰة و
السلام چنانکه میگویند از جمله من و نعم حق تعالی بر امت محمدی علیه السلام یکی این بود که کسی پیغمبر علیه السلام
در نماز سه روز نسیان است اقتدا کند بوی در آنچه تشریح کند اشارت کرد با آنکه مجرد تشریح حکمت نیست
در سه روز نسیان آن حضرت علیه السلام زیرا که تشریح بی آن ممکن است چنانکه گفتیم که سه روز نسیان سه روز
لازم آید چنانکه در صورت شک بیایان و لیکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت اقتدا انعام است و که سه روز
یعنی در وقت سه روز میفرمود انما ابشر مثلكم نیست من مکرر آدمی چنانچه شما آدمیانید انسی نسیان میگویم

که آنست که در این باب گفته اند که اگر کسی در نماز ایستاد و از آنست که بر سر او نسیان بکنم فلکرونی پس یاد دهنده را واد بخاری
 و مسلم هم این مسعود و ابانام حصه بریت و احکام جهلت در آن حضرت علیه السلام جامعیتی خاص است که کمال
 مخصوص در جوهر بخلیت او است محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام قوامیس الوهیت اقتضای
 آن کرد که آن حضرت علیه السلام را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محاسن انصاف است واقف گردانید و اوصاف
 عبودیت بر وی اجزا نمود چنانچه گفته اند اجزای او ما و اشبع بر ما و فرمود آکل کما یا کل العبد و اجلس کما
 تجلس العبد و بکای آن حضرت علیه السلام و حزن قلبی و در موع عین بر ثروت و لذت ازین باب است و ظهور احکام سهو
 و نسیان نیز داخل اینست با تضمن بری حکمت تشریح و اقتدار او میفرمود چنانکه در موطا آورده اند اما نسی
 او نسی شکر است یعنی از باب افعال است با تفعیل و بر هر نقل بر بر صیغه مجبی و لست لاسن بر صیغه معلوم
تکمیل از باب نصر یعنی مر اثر اموش کردن در نماز است تا نیست کرد دائم آنچه در خبر و جزای
 آن شروع کرد که در بیان شروع در بیان مواضع سهو می کند که از آن حضرت علیه السلام در آن واقع شده اول سهو از قعد و اولی در
 صحیحین در حدیث از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ثابت شد و یک حدیث منبهم واقع شد که کل آن در رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دو رکعت است پس نمازها بیشتر با ایستاد و نه نشستن و ایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
 بود ایم ماسلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و در سجده نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعمین
 وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشستن بعد از آنها و چون تمام کرد
 نماز را و سجده کرد پستر سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه
 سلام گوید و سجده کرد در مردم با وی بجای آنچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سهو و سهو
 اینست و مصنف اینچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود در تشهد اول شروع نکرد و برخاست صحابه نه
 تسمیه گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد و سجده کرد بعد از آن
 سلام داد ذکر تسمیه صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شد نیست و
 شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که
 فرمود به نضی و اما آنکه مصنف میگوید اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم
 و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیعافی تعدد طرق عادت دار دینز این زیادت را در طرق صحیحین نیابوده
 و در جامع الاصول نیز از کتب سنده طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادتها را ذکر نکردیم مگر در نظر
 مؤلف در بعض طرق و روایات آمده و در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست بآنکه در صحیحین است اما آنچه
 نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که در آن نماز
 فرمود چنانچه عجله اولی که آن حضرت صلی الله علیه و آله فراموش کرد و سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که بخون
 شروع در رکعت چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله بر رکعت ثالثه برخاست و جموع نیکند با آنچه فراموش کرده بود

چنانچه در صورت ملک کور فراموش کرد و قضا گفته اند در صورت عتق اگر بشود فراموشی
رسوخ کند و اگر به پیام نرود یک بود رسوخ نکند و چنانکه یکی بنام یحیی بن یحیی است از ارباب
رکبتین از زمین بیرون داشت قریب شک به پیام و بعضی گفته اند بعد از استناب انصاف با عدل و چون نصیب
اسفل مستوی ملک قریب شک به پیام کل الی الکافی و در شرح کند میگوید که نه نشینند مادام که راست
استاد است کل اقال الشیخی و حدیث غیره بن شعیبه که گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بایستد امام
در دور کعبه اگر پیش از آنکه راست بایستد نباید از آنجا برود که به نشیند و اگر راست بایستد نه نشیند و
در سینه که مویکنان و راه انوار و این ماجرا در لیل این قول است و اما آنچه روایت کرده اند است که آنحضرت
با یستاد و صحابه به تصبیح گفتند پس رسوخ کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بقعود و روایت دیگر آنکه رسوخ
نکرد محمول است برین دو حالت قریب بقام و عدم آن که اقال الشیخ ابن السام و نیز معلوم شد که بعد از
مسجود سهو تشهد نیست چه اگر میبود ملک در پیشگاه رسوخ مقصود بیان تمام چیز است که به
واجب کرد در آنجا بی باقی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یحکم فی السجود گفته تسلیم کرده اند
و همین و تشهد نکردند و گفته تشهد نکرد بعد از سجده سهو بعد از آن حدیثی در این سؤقی کرده
از ابی هریره که در روی ذکر تشهد نیست چنانکه ملک کور کرده و در آخر باب گفته که گفته شد باب
سیرین الیاد و سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابومریرة تشهد نیست الثبی و از نقول ابن عمر بن خطاب
میرسد که در غیر روایتی قریب تشهد است و ترمذی گفته است اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد
بعد از سجده فی السهو بعضی گویند تشهد در سجده است و بعضی گویند تشهد نیست و لیکن تسلیم است
و عمل با احمد و اسحق آنست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد است از حدیث رسول بعضی مال شریف و شافعی
نیز همین است واضح نزد شافعیه آنست که تشهد بعد از سجده سهو مستحب است و مستحب است از ایشان گویند
اصح آنست که هست و بعضی گویند که قول به تشهد نزد روی معنی در قول امام ابو حنیفه است و در حدیث امام ابو حنیفه
تشهد ثابت است و نمسک ایشان بعد از آن بن حصین است بجهت آنکه اگر در سجده
حدیثی بصحابه پس سجده کرد پس در سجده کرد پس در سجده کرد و اولاد و سلام داد و راه شافعی
وقال هذا حدیث حسن عربی و لیکن مسلم نیز از شریکان بن حصین آورده و در حدیثی که در حدیث و گویند
یکی از روای حدیث ترمذی مندرج است بزیادت تشهد با آنست که در روایت او حدیثی در حدیث
ایقان ایشان پس تشهد باشد شافعی از شافعیه که قال یلین و تشهد بعد از تشهد است ترمذی
اند و از طرق بسیار است که بعد از سجده سهو و چنانکه گفته شد و در حدیثی است که در حدیث و نیز
تسلیم حدیثی درین باب نقل است این مسعود است که ابو داؤد در حدیثی آورده که گفته است رسول
چون ناشی بود زباز پس تشهد کنی در سهو یا در او اکثر طین قریب است تشهد است و در حدیثی است که

کلی نشسته پیش از آنکه سلام دهد پس ترشده بخوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از
 معتبره نزد شیعیان نیز آمده و در اسناد مردود و ضعیف است و گفته که این هر سه حدیث با اجتماع یا بالغ درجه
 حسن میگردند و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از آن اختلاف است در
 سند که پیش از سجده سهو و سلام دهی یا یک سلام مله بمب جمهور ایشان آنست که یک سلام دهی
 و فتح الاسلام گفته که این یک سلام و استقبال و حج و کوفت و با تحریف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل
 است و شمس الاثمه و غیر وی بر آنند که دو رکعت و شکر و مختار صاحب هدایه نیز همین است زیرا که معهود
 در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود و آورده اند که صد را اسلام که برادر فخر
 الاسلام است و در قول بسلام واحد نسبت به بدعت میگردند و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل
 این حدیث بدان کرده است پس بدعت نباشد کفافی شرح ابن الهمام و ششمی گفته که در محیط گفته که اصوب
 آنست که یک سلام دهی زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحمیت و این سلام برای تحلیل است پس
 ضم ثانی بوی عبث باشد البته در اختلاف است که در ورود عا که در تشهد اخیر است در تشهد بی است
 که پیش از سجده سهو است یا در تشهد بی که بعد از است اختیار کرده برین است که بعد از وامت و در هدایه
 گفته صحیح همین است چه محل در ورود عا تشهد اخیر است و بصحیف تشهد اخیر همان است که بعد از
 سجده سهو است و در بعضی شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند
 زیرا که هر دو در آخر نمازند کذا قال الشیخ و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کفافی فتاوی
 قاضی خان از هیئتی سهوازد و در رکعت اخیر بعد از قاعده اولی چنانکه مصنف میگوید یک نوبت دیگر
 در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک راویست سلام داد و سخن گفت و بدین از آن یاد کرد و تمام فرمود
 باد ای دور رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بدین از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه
 پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم کرد و در تخصیص تکبیر میان دو
 سجده یک کر چنانکه آن وجه مذکور و بدین از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ
 افراد بر سهو شایع است یا مراد سجده اخیر از بین دو سجده است دیگر بار سلام داد بدین از که
 این حدیث این حدیث قرار آید بین گویند و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین بر این امر بره
 روایت میکنند که نماز کند در نماز سوره حمد سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ یکی از دو نماز عشی را که ظهر است یا عصر و یکی از
 زوال شمس سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ یکی از دو نماز عشی را که ظهر است یا عصر و یکی از
 بعضی الظهور و العصر و بعضی الظهور و عصر و در روایت مسلم احادی صلوٰتی العشی ان الظهور
 و اما العصر این سیرین گفت که ابوالمیرزبه معین گفته بود من فراموش کردم در بعضی روایات آمده که
 گفت غالب ظن آنست که نماز سهو بود یعنی گویند که شک از این هر دو است و تعیین او که در بعضی روایات

آمده با اعتبار علیّه ظن است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت گذاردن نماز در میان دو دیوار و است و آمدن بیوی که در
 مقدم مسجد و در روایتی بچربی که در قبله مسجد بود و در روایتی بچربی که معروض بود یعنی بر سر
 نهاده شد در مسجد و در روایتی بر جانی که در قبله مسجد بود پس آنکس که در بروی او با کعبه در چشم
 است و نهاد دست راست بر دست چپ و در آوردن انگشتان هر دو در اثر یکدیگر و در بعضی روایات نهاده
 رخصت خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدن سر عان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که
 پیشتر از مردم دیگر بر آمدن عادت داشتند بجهت گنجی و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز
 پس مردم تا یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ شد و در بدل آن دو رکعت
 مشروع گشت و در میان این قوم ابو بکر و عمر و غیره نیز بودند که هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد که
 به پرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری به پرسند مردمی بودند که اورا ذوالیلمین میگویند حرمی علم
 تعلم احکام دین او را برین داشت که جرأت کرد و گفت ای کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسبیان گویید فرمود
 که هیچکدام از این دو که تو میگوئی نبودند لسیان کردم و کوتاه شد نماز پس آنحضرت صلی الله علیه و آله روی بقوم آورد
 و پرسید ای ایچنین است که ذوالیلمین میگویند گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفتند ذوالیلمین
 بلای قلد نسبیات یا رسول الله بعد از او روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله کل ذلک لیکن پس گفت
 ذوالیلمین بعضی ذلک قل کن پس آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش رفت و گذارد نماز آنچه ماند بود بستم سلام داد و تکبیر
 گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از تر از آن بستم برداشت سر خود را و تکبیر گفت بستم
 تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از تر بستم برداشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند
 این سیرین را که بستم سلام داد گفت بمن از عمر ان بن حصین چنین رسیده است که گفت بستم سلام داد این
 مضمون حدیث صحیحین است بزوجهی که صاحب مشکوٰۃ و زرکشی آورده اند و شرح احادیث بیان
 علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن فسر را نقل
 کنیم سخن دراز گردد اما در سخن از آن مناصب است که بسیاریم یکی در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمود هیچکدام
 از این دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است برخلاف واقع واحد آمده اند
 بر علم صحیحین و هر دو را قوال و اخبار و خلاف در افعال است و جز از آن نیز بر نقل نیست که مبین شود نسبیان
 بکس آن و نقل بر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آنحضرت صلی الله علیه و آله در افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة
 علم استیذان آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که علم جز از نسبیان در اقوال صحیحین است که متعلق به
 تبلیغ شریع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است و منقصت که
 واجب است تمزیه ساخت عزت و بی صلی الله علیه و آله از آن معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
 برادرت بتصدیق اقوال و ثقت بجمع اخبار و بی صلی الله علیه و آله در هر باب کذب باشد و در هر چیز کذب بود و ملک صاحب جمهور

و ما همین است و ایشان را در این کتب این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کس از آنها ننمود
 بلکه مراد این است که در اعتقاد من این چنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است
 بلا شبهه و این است از عدم شعور پس گویند گفت شعور ندارم و این صادق است و بعضی گویند
 یعنی نسبیان کردند نه سهواً این قول مبنی است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسبیان غفلت
 و آفت است و سهو مشغول قلب است و آن حضرت علیه السلام سهو در نماز میگذرد اما از آن غافل نمیشد و مشغول
 میکردانید و از حرکات صلوة مشغولی بصلوة نه غفلت از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست بلکه مراد
 سهو و نسیان اینچایکی است که غفلت از شیء ذهاب قلب بصورتی غیر اوست کما فی فتح الباری و بعد
 از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در بطلان آن قول ذوالبیدین بلی قد نسبت و تقریر آن حضرت
 از آن درین قول کافی است و نیز فرمود انما تابش منکم انسی کانتسون و بعضی گویند که قول او
 لم انسی محمول بر ظاهر و حقیقت خود است که آن حضرت علیه السلام تعمید کرد این فعل زادن درین صورت
 تا واقع شود تشریح بعمل از جهت بیرون او ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول بتعمیل
 آن حضرت علیه السلام در غایت بعد است و نیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث است بلکه قول ابلغ از فعل است چنانکه
 در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت علیه السلام از لم انسی آنست که من فراموش نکرده ام
 بلکه مراد فراموش میکنانند مقصود احتراز است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری
 و مسلم از ابن مسعود نه آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گویند
 فراموش کردانید ه شد مران آیت و اکثر این اجوبه تکلفات است و اقرب آنست که گفته شود که نسبیان درین
 قول تابع نسبیان در فعل است و در حکم اوست و لا محذور و فیه و لزوم کتب منافع است بالجمله گفته شد در دو
 جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که انسیان بصنای و تکلم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم
 امتیاز آن نکلند و این جواب از تکلم ذوالبیدین و بعضی صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه سهو و نبود و
 پوشیدگ نمائند که این بر منی متضمنه که تکلم سهو و نسیان در نماز نزد ایشان عند نسبت جاری نکردند و ایشان
 گویند که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شد پس مقتضی بر مورد خود باشد و فیه ما فیه و بعضی
 میگویند که قضیه ذوالبیدین پیش از نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعض
 گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از آن و وی را وی حدیث ذوالبیدین است پس پیش از نسخ این حدیث
 بلکه بعد از آن باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث است و نیست و منافات ندارد بر وایت و قضیه
 سابق را بسماع از صحابه و متقدم اسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از جهت که ابوهریره
 در حدیث خود گفته که صلی بنی علیه السلام پس دلالت کند که ابوهریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع
 این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة و تاخوری این را حمل بر مجاز کرده و گفته

حکمه مراد از صلی بنا صلی بالمسلمین است و هر خلاف الظاهر است با آنکه مسلم را حاکم و کبریا
از ابي هريره روايت کرده اند که بينما تا اصلي مع ^{صلى} و اين نسخ مکتوبين تا ويل وانطمانک انى فتح
البازي و بعضی گویند که این همه در ویدل از آنحضرت ^{صلى} و ذوالیلین با شارت و این ^{صلى} دینه بکلام و این قول
در نهایت بعد است و در شرح کنزالذائق المسمی بالبحر الرائق گفته که بنا جوابی شافی از این اعتراض نیانتمیم
و الله اعلم و ملک صاب امام احمد آنست که کلام عامل او و ما همیا مطلق صلوة است مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت
نماز چنانکه کان پرد که روی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند و
اگر مقتدی تکلم کند زمیگ اند که بروی بغیة از نماز و صحت استیناف کند و اما آنکه ذوالیلین استیناف
نکرد بجهت آن بود که فرایض در زمان ^{صلى} زیاد و کم میشود و احکام منسوخ میکشند پس ذوالیلین
بیفین میباشند است که نماز او تمام شدن است و بعد از ^{صلى} آنحضرت ^{صلى} نه این چنین است چه فرایض در این
زمان زاید و ناقص نکردند کما قبل و در این کلام نیز نظار است ^{صلى} و بی تمام صلوة عمل بجهت تمام
احتمال تمام صلوة با احتمال نسخ ثابت است زیرا که وی گفت افسر ^{صلى} ال ^{صلى} ام نصیبت و این نیز از قول
آنحضرت ^{صلى} و کل ذلك لم یکن من نفع است و حال آنکه بعد از این فرمودن نیز تکلم در وقت نماز ^{صلى}
بگر کعت اخیر از نماز چنانچه گفته شد در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابي داؤد و نسائی
آورده که معویه بن خدیج گفت که رسول خدا ^{صلى} بگردد نماز گذارد همین قل رکعت و معلوم نشد که چه
نماز بود و از نماز بیرون آمد و بگر کعت ماند بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبید الله عداز
عقب وی بیرون آمد و رکعت بار رسول الله بگر کعت را فراموش کردی بسجده رجوع کرد و بلند را فرمود تا اقامت
کرد و بگر کعت که فراموش کرده بود بگردد و سلام داد و باز نشست در بین نماز و بگر سجدت بیرون است اینجا
همین قل رکعت که قضای رکعت فراموش شده کرد و پس و این دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجدت سهو
تواند بود و نیز حنفیه واجب است و هجت ایشان حدیث این معهود است که در صحیح بخاری در ابواب قبله
آورده ثم لیسجد سجده بضعه امرود صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث این معهود است و امر در این وجوب
است که میباید فرمود صلواتا و فی اصلي و نیز سجود سهو و شرمعت برای ^{صلى} این در عبادت پس
در حکم دعای پنج باشد که واجب اند با اتفاق و حدیث ^{صلى} در علم ^{صلى} سهو در نماز است بلکه سهو در عبادت
است و شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن فکروه پس با حدیث دال بر وجوب معاینه نماز و این گفته
که احتیاط کرخی بر آنست که سجود سهو واجب است و قل و این گفته که صحیح است ^{صلى} و بعضی گفته اند
که سنت است و در شرح ابن السمام از بعضی حنفیه نقل کرده که گفته که سنت است ^{صلى} حساب ^{صلى} و این سهو
بزیادت رکعت ششم چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود آمده که ^{صلى} فکرت نماز ظهر کند او را
و بگر کعت ز یاد حضرت ^{صلى} بنابر این است ^{صلى} که منکرند در بیان ^{صلى} از سنن شریف تعالی ^{صلى} بیان

و فرمود از چه سبب می گویند این سخن را گفتند و آنرا که پنج رکعت کنار دی انگاه خوانده بجهت آنکه یادش
 آمد با آن گفته ایشان اعتماد کرد در سجده کرد سه رکعت و سلام داد و بران دو سجده کرد و
 اقتضای کرد و در آخر این عمل است که اما انابشر مثلکم انسی کا تنسون الحدیث و ظاهر از کلام مصنف
 چنان معلوم می شود که سجده سهو در این صورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و روایات
 بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و من هب ایمنه حنفیه در این صورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعد
 اخیره سهو کرد و نه نشست و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعد ماده ماد که سجده نکرده است رکعت
 خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه برارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد
 محمد و هر دو المختار کما قال الشافعی باطل شد فرض و بی و لغو کرد اندک خامسه را و اگر قعد اخیره کرد و سلام نداد
 بر خاست اینجا نیز رجوع کند بقعد ماده ماد که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
 را تمام شد فرض و بی و ضم کند با وی ساد سهو را و بی است که سجده نکرده است برای سهو که از سلام کرده ولیکن
 از حدیث مذکور معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعت ساد سهو نکرده و بسجده سهو اکتفا نمود و
 این است خصوصاً مصنف آنرا که گفت و بران اقتضای کرد که در شرح صحیح بخاری میگوید که خطای بی
 کفرت مانا که این عمل است در سید بجماعه از اهل کوفه که گفته اند با آنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته
 نماز و بی فاش است و لازم است بروی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل است و لازم
 است بروی که ضم کند با وی ساد سهو را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن
 تعریض است بر علماء ما یا نوعی از اعتدال تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حاصل آنکه
 از حدیث مذکور معلوم می شود که در کمال اوردن ظهر پنج رکعت مطلقاً سجده سهو است و نماز صحیح است
 چنانکه من هب شافعی است و درین تفصیل که در من هب حنفیه است لالتی ندارد و جوابش آنست که لفظ
 نماز صادق می آید با ترک قعد اخیره و یا فعل و یا عمل بر تانی آن و اگر با است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 ترک نمی کرده عمل اخیره را در نماز هرگز پس سوا از نماز بر تکرار بی عیب باشد پس این عمل است مخصوص
 در صورت فعل قعد اخیره و سهو و سلام و اما ضم ساد سهو پس بعد از آنست که نهی کرده است در وی
 از تکرار یعنی بکر رکعت کل اوردن فقط کما قال الشیخ ابن الیهمام فافهم خامس سهو بکر رکعت اخیر از نماز عصر
 چنانکه گفت و یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت کل اورد و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقب شدن و
 سلام کردند به سجده یا رکعت و بکر رکعت بکل اورد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دو بار سلام
 داد و بعد از آنکه این عمل است در این حدیث عاصمه بن عبد الله یکی است سوا آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر
 این قول با قامت نکرده و آنجا ذکر شریف نیست اینجا است و این عمل است در صحیح مسلم از عمران بن حصین
 آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله کل اورد نماز عصر را و سلام داد بر سه رکعت پیوسته و آمد منزل خود را و ایستاد بر وی

روی مردی که او را خبر باقی می گفتند و در دست وی طویلی بود صبیح آن حضرت ^{علیه السلام} نشسته بود که گفت پس
 بیرون آمد آن حضرت ^{علیه السلام} چشمش بر روی شریف کشان تار سهیل بر سرش گذاشت یا راست میگوید این مرد گفتند
 ندیم یا رسول الله پس بگفتند یکدیگر کعبه را و سلام دادند و سجد کردند و سلام دادند و قصه آنجا بیست
 مثل قصه حلی بیست ذوالیله بین است اینچنان نماز عصر سه زحمت گذارد و بزرگداشت و آنچه
 در رکعت از نماز ظهر یا عصر و گفته اند که خبر باقی نام همان ذوالیله بین است و در نام ذوالیله بین و قول است
 یکی عمر بن عبد عمرو بود دیگر خبر باقی و کنیت او ابو جهمی است و بعضی گویند خبر باقی نام شخصی دیگر است
 که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خبر باقی غیر ذوالیله بین و ذوالشمالین است و بعضی توقف
 کرده اند در این تحقیق آنست که خبر باقی نام ذوالیله بین است و ذوالشمالین غیر ذوالیله بین است و در
 فتح الباری عمر و بن عمرو بن فضله را نام ذوالشمالین گفته و خبر باقی نام ذوالیله بین گفته و گفته که
 ذوالشمالین خزاعی است و ذوالیله بین سلمی و گفته که ذوالشمالین بعد رکن شده و ذوالیله بین بعد از
 پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} وفات کرده و بنای قول بآنکه حلی بیست تکلم در نماز سابق است بر حدیث تحریر کلام بر نیست
 که این احادیث ذوالشمالین گفته اند و این وهم است آنست که ذوالیله بین است نه ذوالشمالین ^{علیه السلام} پس
 معلوم شد که از ذوالیله بین در باب سجد و حدیث مرویست یکی ترک رکعتین و او بی آن ابو هریره است
 دیگر ترک رکعت و راوی آن عمران بن حصیر است و الله اعلم بدانکه این پنج موضع مرویست که آن حضرت
^{صلی الله علیه و آله} سه مرتبه در نماز در جمیع عمر و تغییر از این ثابت نشد و لیکن فقها مواضع دیگر را نیز بران قیاس کردند
 بعلمت ترک واجب و در بعض مواضع سجد سه مرتبه پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث
 که مذکور شد معلوم گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام میکنند بترجیح احادیث وارده درین
 باب بر آنچه ورود یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه ادعای ناهنجاریت احادیث وارده در سجد
 قبل السلام میکنند آن احادیث دیگر را و میگویند که آنست که فعل آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} این بردواه اعلام و ترجمه می گویند
 مذکور اکثر علمای مذکر است و امام ابوحنیفه نه مجموع را بعد از سلام میکنند بترجیح این احادیث
 بر مذکور آن و در کتب سنی از عبد الله بن مسعود آمده که سجد کرد آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} بعد از سلام و هم
 در کتب سنی از عبد الله بن مسعود سجد پیش از سلام نیز آمده که ذکر الشیخ ابن الهیثم یا سجدی که روایت
 کردند در دوادن حاجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود ^{صلی الله علیه و آله} لکل شهر سجدتان بعد ما
 یسلم و بی هقی اصعبیل بن عباس را که مرفود است با آنست که تضعیف کرده و حق آنست که روی ثقه
 است زیرا که سجدی ابن معین که سجدت ثوبان محمل ثاب است در تحقیق رجال را و در وثیق نموده و قد
 حلقه الشیخ ابن الهیثم و در بیان آنکه گفته اند آنست که فعل آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} از متعارض آمده پس ما تمسک بقول
 وی کردیم ^{صلی الله علیه و آله} که اتوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثرات یافته است خصوصاً در تعارض فعلین

و اینهاست که در کتابهاست از جنوع بقیاس نزد تعارض حکم یقین زیرا که هیچکس در این مورد
پیش از اسلام نباید کرد تا اگر در اسلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان که اقلان الهی و نیز گفته
نکند قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله
علیهم اجمعین همین است و امام مالک هر سه را که نقصان است سبب پیش از اسلام نمیکنند و شهرت را که زیادت
است در نماز بعد از اسلام و میگوید که اگر هر دو سهو مجتمع شود یکی زاید و یکی ناقص است و در دور
پیش از اسلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همین را اند و ابن عبد البر گفته
که اینها قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقین العبد گفته شک نیست که جمع اولی
است از ترکیب و ادعای نسخ پوشیده نمائند که جمع بین الخبرین درین مذمت به جهت اعتبار است که سبب
در هر دو صورت است یعنی بعد از اسلام و پیش از اسلام اما مخالفات احادیث در سبب تغییر لازم می آید چنانکه
حدیث ذی الیدین که مشهور در ری به نقصان است و بنا بر خود آن سبب بعد از اسلام است و نیز این قول صحیح
فعلین بر نقلی صحیح است که در این روایت کرده شده است که ثبوت نیاید و چون این مطلق
و ادعای نسخ و ادعای نسخ در نقطان ساقط کرد در این توزیع که مالک کرده و لازم کرد در حمل اختلاف
فعلین بر خود از امرین ولیکن اولی وقوع است بعد از سبب چنانکه مذکور شد و سخن در اولی و ثبوت نه در
و خوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترکیب مذمت مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است
و زیرا که در نقص جبر است پس باید که داخل اصل ضلوه باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج
آن بود و معتقد کرده شده است این وجه با آنکه بودن سبب در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است
اینجا نیز معنی جبر از آن جهت دفع علیل و زیادت در زیادت و معنی نقص است اگر چه بصورت زیاده نماید و سبب
در صورت نقص نیز هم ضمن ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج نه از وجه لازم است چرا که در نماز
نه اشک ترغیم فعلی را باید بر سبب نیست و آن خود در این جنبش ضلوه است خطایی گفته که در ذی میان زیادت و
نقصان بر وجهی که کرده اند بر وجه صحیح نیست و ثوری گوید که لایق مذمت قول مالک است بعد از آن
قول احمد و دیگران گویند نه بلکه مذمت احمد اقوی است که در این مخالفت حکم است قطعاً لازم نیاید و
وی کار میفرماید شرح است در آنچه ورود یافته چنانکه گفته و امام احمد میگوید در سبب که بیخبر
سبب و یعنی سبب و پیش از اسلام کرده پیش از اسلام باید کرد و در سبب که بعد از اسلام کرده بعد از اسلام
کنند و در غیر این انواع سهو و یعنی آنچه که حکم یقین وارد نشده و عدل آن حضرت در وقوع نیافته پیش از اسلام کنند
زیرا که این بنظر ظاهر موافق تر است چه سبب برای جبر نقصان نماز است و از جنبش قنار است پس اگر داخل نماز
و پیش از زیاده و آن آمدن باشد بهتر است از امام احمد منقول است که گفته اگر چه خبری از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی
نمیباشد که گفته من گفته سبب را مطالعه پیش از اسلام باید کرد اما پوشیدگان دانستند که حکم یقین که کس نیست

هر چه مذاهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر کرده شد باید دانست که این اصحاب در امور و عقاید و
 السلام یا بعد السلام در فضیلت و اولویت است و الا در اصل حوائج پیش میباید که سخن نیست عرواه قبل گفتن یا بعد
 از جهت تعارض ادله فعلا و قولاً پس هر دو وجه جائز باشد صریحاً به فی کتب الاثمه الاربعه و داوود ظاهر میگوید یکی از
 اصحاب ظاهر است یعنی آنرا که عمل بظواهر نصوص کند و غیر منصوص را بر آن قیاس نکند و قیاس را مندرج
 باشد چنانکه در مقابل کلمات این اشارت کردیم بظاهریست خود رفته میگردانند سجد و تکبیر و کفایت کسب الا درین پنج
 محل که پیش میبرد ^{در کتب} سجد کرده و در غیر این محل اگر سجد کند سجد سه و تکبیر اما مجتهدین که اصحاب را
 و قیاس اند ما علم این پنج محل را بر آن قیاس کنند و حکم آن را که سجد است اجرا نمایند اگر گوئی که
 شیخ مؤلف درین کتاب در صحت بیان عمل حضرت مصطفی است ^{از غیر نظر باختلاف علما چنانچه}
 در بیجا گفته پس چه عرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعض
 مواضع تعرض به مذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث مختلفه دارد نیز میفرماید
 لایبها در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجا نمی رفته چنانکه سابقاً در قول و صلوة بیان
 مذاهب اربعه کردیم آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استسرا و توطئه
 بیان مذاهب باشد که موافق ظاهر حدیث و مقصود بالبیان است چنانکه در مائین فیه مذاهب امام
 احمد بلکه قول داوود است فتدبر و از آنچه گذشت معلوم شد که سه و نسیان از آن حضرت ^{در کتب} وقوع داشت
 اما شک در غرار آن حضرت ^{را هرگز نبرد} باید بطریق که در رد افتاد و در نیاید که چند رکعت از نماز گزارده ام
 و هیچ جانبی جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگر چه خلاف واقع است اما
 او را بر آن مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میدادند و در صورت شک متردد و
 متعیر است و بنا بجملة بجهت علمه استغراق و توجه بجانمی نسیان از حضرت و بی خروج آینه اما شک
 بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سابق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمد
 است بر آن دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس نایس و تخلیط میکند
 بروی و در التماس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند کند او است و اگر چه آن حضرت ^{را}
 در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مراعات را میفرمود که اگر کسی شک کند بی در شک افتاد و در
 نیاید که سه رکعت کند یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او فرود
 و قرار داد درینصورت مثلاً بر آن که سه کند او است چه کند او در سه یقین است اگر چه چهار کند او باشد
 و پیش از سلام سجد سه و کند در حدیث بخاری و مسلم بسجد سه مطلق واقع شده بی تقیید بقبل
 السلام او بعد و در روایت موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا
 و ابوداؤد و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری

از این جهت که این روایت بمجموع این طرق نازل از درجه حسن که احتیاج بدان متوالد کرد
 نبود و امام ابوحنیفه علیه السلام میگوید اگر بعد از تحریر ظن غالب دارد بیک جا نمی بنا بر آن کند
 بخلاف آنکه بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرح چنانکه در قیله و جز آن و نیز در
 حسن از این مسعود آمده که پیغمبر فرمود صَلِّ إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فَلَا تَخْرُجُوا بِرَأْيِهِمْ عَلَيْهِ كَلَّا آورده
 الشیخی و در جامع الاصول هم از این مسعود بروایت نسائی می آید من اوهم فی صلواتی صلواتی الصواب ثم
 یسجد سجدتین بعد من یفرغ وهو جالس وترملی گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک که درین اعادة کند
 نماز را ازین جهت که امام ابوحنیفه علیه السلام آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعادة
 کند و الا تحریر نماید و اگر بعد از تحریر علمه بیک جا نماند بنا بر اقل در صلواتی صلواتی الصواب ثم
 یسجد سجدتین که آثار در باب تحریر غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکند دیگر نجات از
 میسر و شک دشوار است و در اعادة در صورت کثرت شک و اعتقاد آن حرجی تمام است و حاصل آن است
 که سه حدیث درین باب تحریر ثابت یکی قول آن حضرت صَلِّ إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فَلَا تَخْرُجُوا بِرَأْيِهِمْ عَلَيْهِ كَلَّا که فرمود چون شک کند یکی از شما
 در نماز خود یا در صلواتی صلواتی الصواب که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح آمده که
 چون شک کند یکی از شما باید که تحریر کند صواب را و تمام کند بروی وترملی و این ماحه از این
 عرف آورده که کتب شریفه پیغمبر را صَلِّ إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فَلَا تَخْرُجُوا بِرَأْيِهِمْ عَلَيْهِ كَلَّا که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نماز
 که دیگر کعبت کند از یاد و بنا نهادن بر یکی و اگر در نماز بد که در کلازده یا نه بنا نهادن بود و اگر در نماز
 که سه کلازده یا چهار بنا بر سه نهادن و صحیح کند پیش از سلام و ترملی گفته چک حدیث حسن صحیح
 و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردن میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک در
 اول با هر دو حدیث قوع تحریر بر احد الجانبین و ثالث بر علم وقوع تحریر بران و این کال جامعیت
 است که بنای مذکور امام ابوحنیفه بران است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند
 مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهاد گفته نشود
 نکه صورت علمه ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب
 غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که
 میگویند که این اصطلاح حادث است و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن بر وهم را شامل و بکریمه ان الظن
 لا یعنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت فصل در کشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت علیه السلام
 در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرودگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و ازینجا است
 که فقها تعمیم عین را مکرره دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال
 با احادیث میکند و میگوید و در حدیث آنست که بخاری در صحیح آورده چنان است که گفت عایشه خد را

بود و بود ز کعبین و مناش که جانب خانه را با آن پوشید و فرمود آنحضرت ^{علیه السلام} جمله آن بود را
 در آن که همیشه تضرع فرمایند پرده یعنی نقرش روی کلافی شرح مشکوٰۃ للشیخ ابن حجر الهیثمی المکی
 مراعات آن میشود و لفظ حد یعنی این است که بود مرعا باشد نه اقرار که پوشیده بود جانب بیت خود را
 بدین این اقرار با کسر قاف پزید و فقیح را گویند و بعضی گفته اند صفتی از صوفی رکنین بود بعضی گفته
 پرده و فقیح در صوفی پزید و غلیظ و گفته اند که فرمود بسبب جانب بیت بد آن آفت که متاعی در جانب
 بیت نداشتند که بدان پوشید بود و الا از ستر حد از بی واقع شد است کذا قال الا بهیوی شرح مشکوٰۃ
 و قیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حبله عروس بر پا کرد و بود مزین و نقوش و الله اعلم و نیز
 در کتاب ^{صوفی} آنجا که فرمود است که آنحضرت ^{علیه السلام} جامه با علم پوشید و آن جامه بود از
 خز تصوف سیاه غلم دار و آن را خمیصه گویند کسی برای آنحضرت ^{علیه السلام} آن را آورده بود و برای
 خاطر وی پوشید و در نماز معلمهای آن جامه نگاه کرد چون آن نماز فارغ شد فرمود که این
 جامه را برای چشم صحابی مشهور است کثرت او ابو عبید و نامش عامر ابن حلیفه در تفسیر عکرمی را همی در
 شرح مشکوٰۃ میگردانند که همین آن جامه آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی بپوش
 و از برای نگاه داشتن خاطر وی تا از رد جامه آنرا نگاه فرمود کلمه ^{النبیانی} بکنسوزمزه و فتح آن رسکن
 نون و کسر او تعسی بدفع ثانی روایات کثرت منسوب است بانبجان که نام موضعی است و بعضی گویند مدیح
 موضعی است بشام نوشته بودی ^{النبیانی} و ^{النبیانی} نیز گویند به تیل میل میم ^{بهمزه} و ابو جهم این کلمه را برای
 خود گذاشته و آن خمیصه را برای آنحضرت ^{علیه السلام} داده بود پس فرمود این کلمه را از وی برای من بپوش
 که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر کرد انبک و از علو مقام خشوع و حضور و فرو آورد و در
 حقیقت این برای تعلیم امت بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نماز معلم این جامه در
 نماز کرد پس ترخیم که مباد امر او در رفته اند از دو جمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث
 آنست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده داشتی و پوشیدی اما پوشید نمائند که
 استمرار اوام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که داریم در نماز چشم بسته نمودی
 تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که در این چشم کشاده بودی و اصل آنه بستنی و الله اعلم باز با حادیت
 دیگر است لال میکند و میگوید و حدیث مشاهدت و در نماز و در نماز کرد بدست ناخوشه از میوه
 بهشت تناول کند و با مترا ساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که
 روزی آنحضرت ^{علیه السلام} در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز
 چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که هو شده از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم
 منطری زشت تر از منظر نار و نه منطری بهتر از منظر جنت و حدیث در سلام باشارت دست چنانکه گذشت

وحدایت تعرض بظن و کفر قتل و بگمراهی و بر او لعنتی کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره
آمان که گفت کفایت رسول خدا و شش صفر یعنی از جن یعنی جانی در کالی حضور و وقت و حکمت مشفق از عفت
بمعنی چهارم و صفر و عشرت یکسر عین بمعنی تخمینت آنکه بر آمل یعنی از بنک سلیمان علی نبینا و عابد السلام
گفتا فی شرح المشکوٰۃ تا قطع کند بر من نماز من و الله تعالی فرمودی ناد و کرد این و کر که او را و خواستم که
بر بند مش بیست و نوبی از ستونهای مستحجاب تا بیدید همه شما او را پس از آن ملاحظه کردیم و رعایت نمودم دعای
برادرم سلیمان را که کرده است و از پادشاهان و در کالی در خواسته که به بخش مرا مملکتی که نرسد و نرسد
مرفعی یعنی را بعد از من پس بملاحظه این دعای سلیمان او را که اشتم تا خوار و زاری در وقت و در صحیح
مسلم این حدیث است بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمیبورد برمی بستم آن جناب را بستون
مسجد تا کردگان من پند بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه و رعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی
علیه السلام در خواسته بردار جان این تعالی که تصور در حال آن مخصوص بلاء و آفت و تحقیق است و معجز
ما را از آفت قنارت و امکان تصرف در طلبین بیست و نوبت و نورش از سلیمان علیه السلام نبود و اینک بالفعل ظهور
در صورت این تصور و حکایت مخصوص بنسبت سلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه و آله بالفعل
در آن سخن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و
بکلی است صلی الله علیه و آله الحاصل مضمون میگوید که این مجموع یعنی رویت جنت و نار و خوشه و جن رویت عین
بودند آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال است نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر است کمال
آنست که بر رویت عین حمل کنند و سیاق اخبار و حدیث نیز دلالت دارد بر آن فافهم و این دلیل است بر آنکه
تشمیض عین در تمام نماز داریم و متمم نموده و میگویند اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی
حاصل شود و خشوع و حضور و خشوع نماز را ببرد و فرودگردد چشم در حق وی مکرر و نمود بلکه با استحباب اقرب باشد
اظهار بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شد آنکه و عدم ورود نهی صریح از تخمیش عین
مضمون اینجاست بر طریقه تقاضا است کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی اولی و اوفق بودی بروش وی و الله
اعلم * فضل الاذکار بعد الصلوة آنحضرت صلی الله علیه و آله چون از نماز سلام دادی اینچنین است روایت مسلم و ترمذی
و در روایت نسائی چون بر کشتی از نماز و روایت ابوداؤد چون خواستی که بر کرد از نماز سه بار بگفتی
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون
سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مرا و زاعبی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود
استغفر الله استغفر الله استغفر الله و دیگر بار با استغفار را این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام و منک السلام
تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و راه مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام را زیاد کرده اند
و در روایات صحیحه نیز آمده مکرر همین قل را که من گور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر الهمذانی فی شرح المشکوٰۃ

چون مقلا ربكفي وبر خاستي و...
 منفق عليه از عايشه نه آمده كه نهی نشانت مكر مقلا را كه ميگفت اللهم انك السلام و...
 نماز كثر باذ الجلال والاكرام نورانيه همان است كه مكر گفته ايم گاهي چنين بودي و گاهي چنان والله اعلم
 در بعض احاديث...
 هر نماز فرض ميگفت در حال يك اگر چه عقيب صلوات واقع شده وليكن مراد نماز فرض است با جماع و بعضي از شرح
 گفته اقل كه در حال يك كعب بن عجره تعيين كنند كه به آيه و مطلقا محمول بر آنست و در روايت مسلم آمده
 كه با و اولئك ميگفت و بعضي عليا گفته اند كه افضل در جميع احوال اخفاست در ذكر كرد عامه امام را
 وهم منكره را و هم را حضرت...
 بقصد تعليم واعلام بكنند درست است بلكه مستحسن لا اله الا الله و محمد لا اله الا الله و له الحمد و هو على
 كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما سئلت...
 جيم است بمعني بخت و ثنايا بمعني بدو يك رو يك رعاد و يعني ثنا و نسب نزد خدا اگر نمازك عمل بايك و بعضي
 بكسر جيم فيمن خوانده اند يعني كان بفضل و رحمت است كوشش و اجتهاد علت نيست و گفته اند كه كسر و جيم
 است و مختار فتح است بمعني اول لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله
 مضافين له الذين واو كره الكافرون امام نووي گفته بايد كه استغفار را مطلقا در هر نماز انواع ذكر و آرد
 عقيب سلام و گفته اند كه بعد از ربي اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده ناقل يركب ذكره الشيخ
 بن حجر في شرح المشكوة نهييه بل انكه احاديث در باب اشياء متعلده واقع شده كه بعد از ان بخواند
 چنانچه اين ادعيه ملك كوره و آية الكرسى و معتقات و جزان و مراد ببعاد است اتصال نماز نيست در فصل 4
 آن محال است بلكه مراد عدم فصل است بچيزي كه در عرف اشتغال بدان از جنس است و...
 بخير ذكر و عايشه بنابر اگر سكوت كند و بعد كثرت عرفي در نماز و بعد از نماز هر چه
 بر وجه ملك كور بخواند عقب او است مانند آنكه اشتغال بسنت را آنچه بعلم از فرض...
 و انما من كوره و علم تعاقب كرد ديانه انبياء محل نظار است و ظاهر آنست كه ذكر در خصوص جات اول كسي
 كه سنت عمل از دوصل سنت را بفرض و هرعت قيام براي كذا در دن سنت بعد از قيام كذاي فرض و در شرح ابن
 انام تصريح كرده است كه آنچه در احاديث وارد شده است از خواندن بعضي ادعيه و اذكار در اذكار صلوات
 تفاسي كند و سهل آفزار فرض بلكه بودن آنها عقيب سنت بي اشتغال با نچه است: توابع نماز است كه ايت ميگفت
 در ان و اختلاف است عمل از اول و بويت وصل سنتي كه بعد از فرض است و...
 بفرض مستنون است و وارد مي شود بروي كله در سنن ابوداود آمده است و...
 كذا در يافته بود با حضرت...

گفت به نشین زید **لا اله الا الله وحده لا شريك له** که در کتاب مکرر از جهت آنکه هر دو زمان ایشان فصل پس آنحضرت **ص**
 به رسول خدا **صلی الله علیه و آله** این سخن را از عمره بستر کفایت دارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و
 در ملای از هایشه آورده اند که گفت بود رسول خدا **صلی الله علیه و آله** چون سلام میباید ادنی نشست مکمل از
 آنکه میگفت این ذکر را اللهم اذنت السلام ومدک السلام تعارکت یا ذا الجلال والاکرام و از بیخودت بظاهر
 لازم نیاید که بهمین ذکر فصل کند بلکه بمقتل از آنچه خوانده شود در وی این ذکر و این منافات ندارد
 بخوانند ن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شريك له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت **صلی الله علیه و آله** فصل باذکاری
 که مواظبت میکنند بر آن در مساجد درین اعصار مثل قراءت آیه الکرسی و تسبیحات و امثال آن و
 حلوائی گفته است که لا باس است بخوانند ن او را در میان فریضه و سنت و مستحبات آنست که فصل کند بدگری
 مختصر و بخواند او را و اذکار بعد از سنت و قول حلوائی لا باس الخ منافات بین آن دو نیز آنکه مشهور
 در معنی این عبارات اولویت خلاف اوست هر گویا که گفته اند آنست که در آنکه اگر بخواند لا باس
 به و در خلاصه گفته که چون سلام تمام از ظهر یا مغرب یا غنیمت کرده است او را مکمل از لیکن باید
 که در آنجا که در آنجا در مکان فرض بلکه منحرف بشود بدست راست یا چپ یا بستر آید و اگر خواهان
 رجوع کند ببدن خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل
 قبله نشسته ماند بلکه بایرود یا بر کشته مستقبل قوم به نشیند اگر در مقابل وی مسجوقی نماند و همه بر این است
 در سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر هلاکله فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داؤد از
 امیر المومنین **علیه السلام** مرویست که چون حضرت سالت **صلی الله علیه و آله** سلام نماز ادنی بگفتی اللهم اغفر لی ما
 قد مت و ما احررت و ما امررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقلد و انت الموحى لا اله الا انت و
 بعض روایات و ما اقررت بعد از او ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داؤد مرویست
 از زید بن ارقم که پیغمبر **صلی الله علیه و آله** در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک الرب و در
 روایتی ازک انت الرب و حدک اذ شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا
 و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی فی کل ساعة من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام اسمع و استجب
 الله الاکبر الله الاکبر الله نور السموات و الارض و در روایتی رب السموات و الارض الله الاکبر الله الاکبر حسبی
 الله و نعم الوکیل الله الاکبر الله الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان
 محمد عبدک و رسولک زاده آورده و آنحضرت **صلی الله علیه و آله** فرمود چند سخن پیاپی است که هر که بگوید در عقب
 هر نمازی هرگز نومید نه شود این عبارات ترجمه لفظی است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره
 روایت کرده اند که دعوات لا یخینن فانیهم اوفاء علیهم در هر کل صلوة معقبات بکسر قاف خوانده اند و
 ابن تسبیحات را معقبات از آن نامند که بعضی از نهاد خوانند در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه

هر یکی را اعاده کرده میشود مره بعد مره و تکرار و اعاده را بیانی آن در این کتاب
 نیز آمده است و معلوم آن را گویند که در عقب چهره یا با یک کلاه یا با دست راست
 از شپوع که این تسبیحات را مقدمات از آن گویند که هر یکی از آنها صلاحت آن در آن که عقب در
 بیاید چنانچه در حدیث آمده است لا یضربک بایمنه ابتدأت و مقدمات ملائکه لیل و نهار را که
 رفع احوال بیدارگان و حفظ نشان شب و روز در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار
 و الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و سه بار و تمامی صلوات الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
 و هو علی کل شیء قلیق بر رواه مسلم و در روایت دیگر است از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بیان
 صلوات تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و
 پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قلیق بیست و پنج بار در جامع الاصول
 از نسائی و مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه ما عرضند که بعد از هر
 نماز تسبیح کنند سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار مردی را از انصار عرض نمودند که مردی
 باوی میگوید ای ابراهیم که در شمار رسول خدا صلوات الله علیه که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تسبیح سی و سه بار و تکبیر
 سی و سه بار گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن سه از یک چون صحیح شد آن مرد
 انصاری تحفیرت رسول آمد صلوات الله علیه و جواب نمود در عرض داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد میگوید و چون
 با رسول خدا صلوات الله علیه مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله که بار و الحمد لله ده بار و الله اکبر
 ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع
 سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی در کتاب امانی کلمات امانی ده بار گفته تا مجموع
 سی و سه بار میشود همانا تفسیر بعضی از روایاتست حدیث ابی هریره است که تسبیحون و تکبیرون و تهلیلون
 کل صلوٰة ثلاثا و ثلاثین و این تفسیر و همی است چه مراد آنست که هر کدام را سی و سه بار بگوئید چنانچه در احادیث
 دیگر متصور علیه کشته است و در روایتی این معنیست در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز
 بگوید آمرزین شود و گناهان او اگر چه مانند کف دریا بود نیز آمان است که آن مرد بر آن گفت که فقرای مهاجرین
 در حضرت صلوات الله علیه آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان سقوت بر دند از ما بد رجاست
 علاء نعیم مقیم در مرد بجهت ما کفرتند از کندن ایشان چنانکه ما نماز کنیم و از داند چنانکه ما روزها از هم و
 تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شمارا در آسوزم که بر سید
 بدان بآنها که پیش از شما آنگشته اند و سبقت کنید از آنها که پس از شما آیند و هر کس را آن فضیلت نمود
 که شمار امکر آنکس را که مثل این عمل شما کند تسبیحون و تحمیدون و تکبیرون در هر صلوٰة ثلاثا و ثلاثین مره
 پس اغنیان نیز از انجمن است شنیدند و بدان عمل کردند فقرایا حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله برادران

و در روز نهم ماه ذی القعدة از آن عمل کردند و بر آن ماست کشیدند و برین عمل اکنون در کتب فرمود
که هر که در آن عمل کند ثواب بسیار بر او باد و بعضی گفته اند که هر که در آن عمل کند بر او هزار سال عمر
افزاید و این عمل را در کتب معتبره مذکور است اما در بعضی موارد دیگر آمده چون فقرا شکسته دار السلام
در کتابخانه حضرت رسول فرمودند که غم مخورید و نمکین نشوید که شما با این عمل سال پیشتر از
اغنیای بهشت در روز وید این عمل را جزو حدیث است که در مشکوٰة از این داوود را نقل شده است که در آن آمده
و این جزای فقر و سبکباریست که فقر ادارند و بحساب و مورال نعیم دنیا از قوف نمایند و سابقیت فقرا
در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیای ندارد و بعضی گویند که این
مخصوص بفقروای مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع شده است و مهاجرین را که عمر از این باشد و الله
اعلم و میفرمود که هر که در پی نماز صبح پیش از آنکه سخنج کند ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و هر عملی کل شیء قلب بر او بر آید و هر که این را در روز نهم ماه ذی القعدة بخواند و در آن روز در آن روز
کند و ده مرتبه بخواند در آن روز در پناه الهی باشد از مکر و هات و از شیطان محروس و
محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاوار نیابد در آن روز و در آن
بند و برسد مگر شرک بخلق ایتعالی که اگر معاذ الله یوجود آید ناچار ضروری برسد چه شریک هرگز مغفور
نکرد چنین فرمود و لم ینبغ للک لبان یدرکک فی ذلک الیوم الا الشریک بالله تعالی یعنی اگر از وی گناهی غیر
شرک صادر شود آرزوی یک شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد بادر الذنب ادراک ضرورت اثر اوست
لا ینحل یت قریب است از این ذکر و گفته اند که اگر کسی در آن روز غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن
سالم نقل این روایت کرده و در آن روز صلوٰة مغرب نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی
و جلیه آورده و بعد از اوله الحمد بید الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد آن مرد یعنی
گویند که این کلمات افضل الناس عملاً بکردی که افضل از آن بسیار یعنی اکثر از این عمل بسیار از تسمیح یا غیر
آن و در سند امام احمد ثابت است بر وایت ام سلمه نه انه که آنحضرت صلی الله علیه و آله علم تعلیم کرد ابنته فاطمة
سختن خود را که فاطمه است نه لیا جاءت هرگاه که آمد فاطمه نه تساله الخادم در آن حال که می طلبید از آن حضرت
صلی الله علیه و آله خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی نه از بس آسیا کرد اندیدن و بیشترش
از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی وی از عجب جاروب دادن و ذود طعام بختن تیره گشته و در بعضی
روایات آمده که چون علی رضی الله عنہ را فاطمه زهرا رضی الله عنہا در آن حال می بیند و کار بار خانه حضرت
شکایتی کرد آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله کار در این خانه از طعام بختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون
خانه مثل آب کشیدن از طعام خریدن و الود توشاز و وبالجملة چون فاطمه نه بطلب خادم آمد حضرت در

خانه نمودند چون آمدند بر خیمه آمدند فاطمه بنت من بر او خیمه آمدند و گفتند ما شب را در این منزل
بود پس رفت آنحضرت ع به خانه فاطمه و به نشیمن بر سر وی و گفت یا فاطمه خدا را از من مصلحتی نماند خود را
مان نیست چون از جانی بیاید خیمه گشایان تا بدیم هر چه از آن فرمود یا فاطمه محبت و شفقت نماید بر این
طریق میگردانید فاطمه گفت ای رسول خدا چه کنی در این راهی که مرا از خانه خود دور میگردانند و مرا از
همه بهتر است از خدا هم برتر است ع گفت ای فاطمه بی دردی از آن آمدت تسمیعی کنی هر چه او
تعالی را حمد النوم نردد خواب رفتن ثلاثا و ثلاثین می باشد بار و ثلاثین در آن روایت دیگر ثلثین ثلاثا
و ثلاثین و حمد کوی او را می باشد بار و ثلثین در آن روایت تکبیرین ثلاثا و ثلاثین و تکبیر کوهی می باشد بار الهیه
مد کور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی است که تکبیر از بعد و ثلاثین فرمود
و در بعضی روایات آمده که یکی از آنها لامی التبعین از بعد و ثلاثین فرمود و عدد مائتة بدان تمام شود اما آنکه
مصنف این سه را ثلاثا و ثلاثین فرمود مگر نزد وی ثابت نشد و الله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین
از علی و فاطمه آمده که بهر که ببرد و خطاب فرموده و تعلیم نموده است و آمدت که است که بغل از آن
علی و فاطمه از این روایت را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از نگاه کردن این را از آنحضرت
فرمود که هر روز از من قوت نشانی در لیله صیدین تا در آخر شب بیاید من آمد و بخواند ع در
این تعلیم کرد که واذا صلیت الصبح و چون بگذارید نماز صبح را آن تقرری بگویی این کلمه را که لا اله الا الله
و بحمد لا شریک له اله الملك له الحمد و هر علی کلی شیء قد مر عشر مرات در بار و یکبار صلوة المغرب و یکبار پس
از نماز مغرب عشر مرات و آنحضرت ع در عقب نماز با آمدت می گفت اللهم اصلح لی دنیا الی جعلت فیها معاشی و اصلاحی
امری و در بعضی روایات بنی اللالی جعلت لی هصنة و اصلح لی دنیا الی جعلت فیها معاشی و اصلاحی
اصحری الی فیها معادی و اصلح الحیوة زیادة الی فی کل عمر و اصلح الموت راحته الی من ان شاء الله تعالی
ببرضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من نقمتک و اعوذ بک منک لا مانع لنا علیت و لا معطی لنا معیت و لا یمنع
ذ الذلیل منک التجمل و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب بن جریج آورده که گفت هر کس بخواند
دفعه کرد در نماز برای موی دفعه مامی بایم در تررت کند او را به غنیمت خدا چون بر میگردد از نماز خود
منخواند این دعا را او کعب از صمیمیت خود روایت کرد که ع می فرمود ع شواهد این کلمات نزد برکتش از نماز
خود با یوب انصاری که گفت هرگاه نماز میگذارد از پی پی پی پی پی و هیچ وقت نمود که بعد از
سلام گوید اللهم اشرف لی معادای و ذنوبی کلها اللهم انعم علی و احبی برار زنتی و املی لصالح الاعمال
و لا تفرق لی اهل لا ینالی فی فیها الا انت و اصرف عی سینه فانه لا ینصرف سیه الا انت و فرمود آنحضرت ع
اذا صلیت الصبح و چون بگذارید نماز صبح را ع پس بگو قبل از آن ع پیش از آنکه ع هر کس گوید اللهم
اشرف من العار صبح مرآت هفت بار فانک ان ست پس بدستی که اگر بگیری فی یومک در آن روز کتب

... از آتش دوزخ و جوارق در اصل با همه
 ... و آنرا در آنجا که از سلطان بگردد ...
 ... من النار سمع مرات فانك ان مت من ليلتك كتب الله لك جوارق من النار اين حدیث صحیح است
 ... و در جامع الاصول از سنن ابن داؤد نیز آورده و لیکن بشکلی که در کتب معتبره مغرب بر صلوٰة
 ... نیز آورده از روایت ابی امامه من قراء آية الكرسي زاد الطمأنينة و قال هو الله احد
 ... هر که بخواند آية الكرسي و قال هو الله احد فی دبر كل صلوٰة مكتوبة در پس هر نماز فریضه
 ... از در آمدن بهشت الا ان يموت و فی رواية الا الموت درین
 ... ظاهر چنان مینماید که کوفت الا الحیوة چه مانع از دخول جنت
 ... است که درین عالم پای بند آنست مسات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه
 ... در اینجا حیات است ...
 ... نام کرد و این توجیه در غایت بعد و ضعف است و نیز گفته اند که مراد تا آخر
 ... است که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعثت و چون مبعوث
 ... است که مراد آنست که مانع از دخول جنت الا آن معجلا
 ... است و شرط بودن او مرد دخول جنت را که مراد است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود
 ... و باین توجیه مراد دخول جنت است در نشاء حیات عاجل مبالغه و برین
 ... که گفته شود مراد آنست که اگر وجود موت و لزوم ذوق او و مرهق نفس را بحکم کل
 ... است در آمدن بهشت الا آن معجلا و لیکن لازم می آید و خوب موت در بهشت
 ... است و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تأخیر را ایفاست و طیبی گفته که
 ... است میان آية الكرسي و دخول جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود
 ... است و چون درین معنی اختلافی بود در میان محدثین مصنف بسط کلام کرد در اثبات
 ... است و این جماعت را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی
 ... است و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آية الكرسي بعد از نماز صحیح است
 ... است از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات دیگر
 ... است یعنی بر این الجوزی ازین جهت که این حدیث را از موضوعات دیگر
 ... است که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطا است و این جوزی است لال
 ... است که راوی حدیث آية الكرسي است کرده و حکم او بضعف حدیث همیست خطا است
 ... است که در تصحیح و تدقیق رجال ذوق العیال است تعلیل کرده و بعضی بن

معین که صحیح رجال است و اشهد ابن کرم است در تنبیه روایة نیز تخریج کرده و این در معادل بهر حال
و بحقیق ابن معین کافی است که بعد از طریقی وی در معجم طبرانی آمده است مثل قرأ آیه الفاتحة
فی دبر الصلاة المكتوبة كان من ذمته الله الى الصلوة الاخرى هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز
فرض باشد در آن روز عیال و امان وی تا نماز آینه و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند
از جمله امیرالمؤمنین علی است که در مشکات حدیث امیرالمؤمنین را این چنین آورده که
گفت شنیدم پیغمبر خدا را ص که گفت بر چو بهای این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از نماز
منع نکند او را از در آمدن نهشت مکر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن کرد اند او را
خدا ای تعالی بر سرای وی و سرای مسما به و اهل چند سرای دیگر که کرد او بند رواه البیهقی فی شعب
الایمان و قال اسناد ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله
بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه است و چون این حدیث بیست و پنج طریق مختلفه
و مخارج متعدد و مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه
این حدیث را اصلی صحیح است و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضایل آیه الکرسی احادیث
فی الاطلاق بی تعلیل به حدیث آن عقیدت مسلمة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصحت ضعیفی نزد محدثین نیست
میوینی در جمع البحار آورده که امیرالمؤمنین علی مرتضی ع فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو
الحی القیوم است و فرمود هیچ مرد پیرانند که زائیده شده در اسلام و بر تکیه عقل رسید که
در خواب رود و این آیت را بخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبرش داد که از کنجی که زیر عرش
عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشد و من شب نگویم مگر آنکه آن راه بار بخوانم درد و رکت
سنت که بعد از عشا بگزارم و در روت بخوانم و چون بخوابم روم نیز بخوانم و از نگاه که از حضرت زین العابدین
ع شنیدم ام هرگز آن را ترک نکردم و فرمود شنیدم رسول خدا را ص که گفت سید پیغمبران
آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است ص و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه
بلال و سید درختان مدینه و سید اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید پلام قرآن و سید قرآن بقرة و
سید بقرة آیه الکرسی در وی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت
و این حدیث بی نوم وضعی نیست و الله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مرویست که آنحضرت ص
از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا را ص خدا داد انا تراست
بدان آنحضرت ص بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم است آنحضرت ص در سینه وی زد و گفت کورا را باد ترا این علم ای باباندر
و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی طلق و در کتب و مذکور شد معروف است

و در این کتاب بیاید اشعار الهی تعالی و صفی بن علی و روایت کرد که گفتگویی از رسول الله امر کرد
 که هر کس در نماز با عوذات بخواند من عوذات می دهم بر کل صلوٰة بعد از هر نماز فرض رواه ابوالحسن
 راورد از ابوالدین و الخیر یعنی عوذات بکسر و او مشدده از عوذت کرمانی گفته که مراد بآن عوذتین است
 یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و اینرا صیغه جمع بمناسب اقل الجمع از نماز است مراد عوذتین
 با صوره اخلاص است تعلیما یا مراد آیات که در ضمن معنی استعاذه است و خصوصیت و توکل شامل عوذتین
 و امثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الایة و قوله عزوجل انی توکل علی الله
 ربی و ربکم و قول وی سبحانه * و ان یکاد الذنوب کفر و * الایات یا مراد کلمات معوده است و بعضی گفته اند
 یا معوذتین و صوره اخلاص و الکافرون مراد است زیرا که درینها براءت است از شرک که در معنی استعاذه است و در
 روایتی عوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت است و در وجه اعلا است ان صحت
 و وصییت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ را که در وقت نماز بگوید اللهم انی توکل علیک و توکل
 و حسن عبادتک و فرمود و الله من در وقت نماز ترا می آید ترا می معاذ پیش تو ترک ممکن خواندن این دعا را عقب
 هر نماز روایت کرده اند که در این حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلمین
 است بنو الله انی لا حکم و تطرق کثیره صحیحه آمده و در معجم طبرانی است از حدیث جا بر که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود ثلاث سه خصیلت است من جاء بهن کسبی که بیار دانهار او عمل کند بآن مع الایمان با ایمان
 چه عمل خیر بی ایمان یا نیک و نیکبخت و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد با ایمان یقین و حسیمة بود دخل من
 ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از
 حرر عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای معنی ماد آنست یعنی
 هر چه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق است بمعنی اگر چند من حیث اللفظ بمعنی دارد خصیلت
 اول این است که من عذاب قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصییت کند بعفو یا اضافت بادی ملائسه است
 و مراد قاتل ولی او است که حق تضایض بروی دارد و خصیلت دوم آنکه ادی دینا خفیفا اد آنکه دین مخفی
 را که کسبی نداند مکر او را بدین یعنی گواهی بر آن نداند یا بدین نیز نداند و فراموش کرده باشد یا صورت
 وی داده باشد بی علم ری و بیوم آنکه قرائتی در کل صلوٰة مکتوبه بخواند درین هر نماز فرض عشر
 مراتب بار قل هو الله احد فقار پس گفت ابو بکر رضی بطن بقی التماس او احد یهین یا یکی ازین سه خصیلت بیار
 یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله التماس صد بقی رضی بطن اول داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال او احد یهین
 پس فرمود یا یکی ازین سه خصیلت بیار و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح گفت اللهم انی اصبح
 لا استطیع دفع ما اکره و لا املك نفع ما ارجو و اصبح الامر و در بعض روایات امری بید غیر ری و اصبحت مرتما
 بعملی فلا فقیر فقر منی اللهم لا تشمت بی علوی و لا تسوی صدیقی علی و صل بقی هودشمن و دوست را شامل

اینست از جن و انس دینی و ذللی که می آید باری که بدد کند که درین و این است که درین روزها
 کار و بی لازم ایله اللهم لا تجعل صیبهی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر است که درین روزها
 در مصیبت دنیاوی صبر کنایه و نظر بر الطاف حقیه الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف هم از آن
 کند و باید که در روز مود و لا تجعل الدنيا أكبر همی و در تقیید با کبر اشارت است بآنکه آدمی ظاهر
 قیل حیات است بی هم دنیا و اولاد بود و همچنین در قولش و لا مبلغ علمنی و لا تسلط علی من لا یرحمنی
 از جبابره و ظالمه جن و انس و اشک آن نفس است که از تسلط آن خدا نکند اورد اللهم بک اصبحنا و بک أمسینا
 و بک نعیمی و بک نموت اللهم ما أصبح بی من نعمة او باجحد من خلقك ذنبك و حد لا شر بک فک الحمد
 و لك الشکر اصبحنا و أصبح النک نعمة رب العالمین اللهم انی اسألك خیرک الیوم فتحة و نصره و ذوره و برکتک و
 هداه و اعوذ بک من شر ما فیہ و در بعض روایات من شره و شر ما فیہ و شر ما بعد الایه عافی فی کتاب الایم
 عافی فی سمعی اللهم عافی فی بصری اللهم رحمتک ارحم ذلک انی الی تقوی طرقتهم و در بعض روایات
 و لا اقل من ذلک نیز آمه و اصلح لی شأنه کله لاله الا انت اللهم انی اعوذ بک من اللهم العجز و اعوذ بک
 من العجز و الکسل و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الریال اللهم انی اعوذ بالله
 من شر ما فی دینی بفضلك ممن هو الدنیا هی ما یقرم تنبیه معنی بعد صلوة دانسته شد که در سنت و نیز
 باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیار است هر چه از آنها خوانده شود کلا از بعضی باعیت احرام فضیلت و اتباع
 سنت کرد و به مثل این معنی تضریح کرده امام مجتبی الدین نووی در کتب معتبره صلوة چنانکه
 گذشت و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله لیر همی من تسبیح بود بلکه بر جمیع دعوات در جمیع
 اوقات مواظبت نموده و نیز گفته اند که از تکبیر و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله در خواندن اذکار عمل آنحضرت
 بدان لازم نیاید و الا فرقی نماند میان سنت و مندوب * فصل * در سنن روایت از نماز هر روز
 روایت نمازهاست غیر فرائض که در روز و شب بطریق ثابت و وظایف میکند از نماز هر روز
 جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ظهری در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز
 بران مواظبت میشود صورت منافاتی بآن دارد مگر آنها را مستغف از مسئله ما و انما علمه و موکدات دارد هر چند
 در مرتبه کمتر از دیگران باشند و موکدات همه در یک مرتبه هستند چنانکه معلوم شود باین مواظبت را حمل
 بر اعم از معنی ناکید کنند ولیکن در معنی را تبه معنی دوام معسر است و بخود است از توب که بمعنی
 دوام و ثبوت است الباقی بعض شروح الشکره و گفته اند هر چه مواظبت باطنی ملک کور کرد و مراد مع
 التکرار احتیانا بود چنانکه معنی سنت است و آنجا که مقید بعلام ترک کرد و امارت اجیب است کل ای معنی
 شروح الهدایه و اگر مقید بتکرار کور کرد و صورت ظاهر است فافهم امام رخصت در رکعت شکره و در
 سفر و در هر روزی است که هیچ صلی الله علیه و آله را تبه کند از ده باشد بجز رکعتین ظهر و ظهر چنانکه بیاید و رکعت

در رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و در رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
 بعد از عشاء که در این است در کتب معتبره از حدیث این خبر که به نیت او اختلاف در الفاظ آن و
 باید کرد و در کتب معتبره لفظی بینة بعد از مغرب و عشاء و بخاری آورده که این خبر گفتند که در این
 جامع که میگردوی در رکعت غفره بعد از طالع فجر و این ساعتی بود که در این آمل م من
 بر حضرت علیه السلام و با این ادا معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و حدیثی صحیح تر از این در این باب آمده
 چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت در رکعت پیش از ظهر من شب شاعی است و متمسک وی همین حدیث است
 عمره است و در رکعت از این چهار رکعت پیش از بی نیز احادیث آمده که دلیل امام ابو حنیفه است در منی و نسائی
 و این ملحه از عایشه رضه و مسلم را بود از و ثرمندی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 کسیکه بگذارد در وازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه کند او مت کند بر وازده رکعت از سنیت و
 در روایتی وازده رکعت تطوع غیر در ~~روز و شب و در روایتی~~ در روایتی وازده رکعت و زیاد کرده در منی
 این فصل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
 بعد از عشاء در این چهار رکعت پیش از فجر و اگر چه در منی حدیث عایشه رضه را غریب من حدیث او گفته و در
 خط بعضی از رجال وی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد
 اصل حدیث است و ثرمندی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علی رضه آورده که میگفتند که
 پیش از ظهر صلی الله علیه و آله پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که در این باب حدیث از
 عایشه رضه و ام حبیبه رضه و حدیث طی غریب است و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنها که بعد از ایشانند و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و بعضی
 از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوکان دوکان است و مقصود ایشان آنست که فصل کنند
 میان رکعتین و با این ~~در این حدیث~~ را احمد و نیز از عایشه رضه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار رکعت
 را پیش از ظهر نمیگذازد و بعد از وی میگذارد و این را طرق است انتمی و مسلم را بود از عایشه رضه
 بن شقیق آورده اند که کاتب بر عایشه رضه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگذارد در خانه
 خود پیش از ظهر چهار رکعتی پیوسته بیرون می آید و میگذارد نماز مردم پیوسته در آمد بخانه و میگذارد
 دو رکعت و ابوداؤد در همین خود و ثرمندی در شمایل از ابواب انصاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم کشاده میشود برای آنها در های آسمان و در منوطی
 امام محمد نیز نقل این آمل و نیز در شاعی ~~در این حدیث~~ نیز چهار آمل است ولیکن با و سلام و ثرمندی وجه آن را بیان کرده
 چنانچه نقل کرده اند ~~در این حدیث~~ در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر در بخاری است یکی اثبات آن بعد از
 ام حبیبه و غیر آن که در اینجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت

مواذمت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن کار میباشد تا نسبت آن ثابت شود حمایت آن نسبت را مستحب است و در این باب
در اثرات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار رکعت
چهار رکعت شریف میگردد و عایشه عن آن را دیده این عمر و روی دو رکعت بگردد در مسجد آن
میگردد و تحبیه صلی الله علیه و آله در این عمر آنرا سنت طهر بنده است یا با نکه امتداد این عمر آن بود که سه رکعت ظهر
همان دو رکعت است و چهار رکعت در روی دیگر است که در وقت زوال شمس میگردد از جهت فتح درهای
آسمان در بقوت و اشارت باین مرد و وجه در کلام مصنف بیاید و سننکلم علیه و آله آنحضرت صلی الله علیه و آله دو رکعت بعد
از ظهر و قی غروب بعد از عصر آن را قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله را
دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگردد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از آن به پرسید فرمود
این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع و قوت قوت شده بود آن را قضا کردم و تمام شد در
باب اشارت در نماز بدست گذاشت و همیشه آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از درین عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در
جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عایشه نه آورده که گفت در نماز بود که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
آن را در هر روز میخواند در حضور و حضور دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگردد آنرا
قائلانی شد پروردگار خود را عزوجل و احادیث درین باب بطریق متصله آمده است صحیح در آنکه آن را نه
عصر بود و قاطع آن تاویل که بعضی میگویند که آن قضا در رکعتین ظاهر بود که مشغول شده بود از آن جهت اشتغال
بود عبد القیس در روی او و آنکه که گفت میگردد و در رکعت پیش از عصر روزی گفتند مال
از آن شاعری آمد پس بگردد آن را بعد از عصر بعد از آن که او متلمذ بود برای او و عادت هر نفس و بی بران
بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر روی او متلمذ بود و در روایت آمده که این دو رکعت
در خانه میخواندند در مسجد بقصد تهنیت بر امت و محبوب میباشند تهنیت امت را و آن جهت
میگردد مصنف و این همی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و در حق
عمر و میگرد چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگردد در مولد آن صلی الله علیه و آله دو رکعت بعد از عصر
و نهی میکرد از آن و میداشت عموم و حال و نهی میکرد از آن و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور
است ولیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که هر یک که از این عمر از
رکعتین قبل المغرب پس گفت تکبیر یکم هیچ یکی را در عین رسول صلی الله علیه و آله که میگردد آن را و رخصت کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله دو رکعت بعد از عصر منافات ندارد بودن آن از عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و نهی مردم از آن و در
بیشتر آثار آمده که امام احمد را دیده اند که در وقت نماز میگردد که گفتند چرا اینها میخواندند آن وقت
از آن مردم و با کماله احادیث را از نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غایب و قوی است
و مختار مشهور و علمای آن عصر پس حق آن می دانند اول آن از عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و در حق غیر

روایت کرده و جناب شیخ صفی کفایت و الله اعلم و چون مختار نزد مصنف از کعبه بن امان پیش از ظهر و احادیث
 صحیح در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و گاه پیش از ظهر چهار رکعت کتاردی و لفظ بخار و رانی
 در اول و ثانی که از همیشه غیر روایت کرده اند اینست که کان لایذع ان یقاتل الظهور و رکعتین قبل
 الفلأه بود پیغمبر صلی الله علیه و آله که تزلزل نمیگرد چهار رکعت پیش از ظهر و در رکعت پیش از بامداد و
 شیخ ابن الهمام از هنین معین بن منصور از جبرائیل بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که بکشد پیش از ظهر چهار رکعت گو یا که نه چید کرد در شب و هر که بکشد مثل آن بعد از عشاء گو یا
 که در شب قدر کند و بیستی این را از قول عایشه نه و نسائی و دارقطنی از قول کعب زوایت کرده اند
 و مؤثر در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب هر جمیع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نتوان دانست
 و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر صانع چنانچه در مقله کت شد ولیکن علما
 که قائل اند بد و رکعت این حدیث را بر اساس حدیث صحیح در چهار رکعت پیش از ظهر و تاویل کرده
 اند یکی آنکه چون سنت ظهر در حالت کتاردی چهار رکعت کتاردی و اخبار عایشه نه از حال درون خانه
 است که میاید در مسجد بودی و رکعت کتاردی و ابن عمر از یسحاق عمر داد و چون زوایتی
 صحیح با اختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بروی تاویل و صرف از ظاهر بود اگر چه از قول
 عایشه نه که گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر ان یصلی فی بیته می توان یافت و دوم تاویل آنکه
 چهار رکعت بخار و بوعیض مثل صوابی سنت را ثبته ظهر که در عقب قرآن شمس میکلارد و میفرمود
 که مبه یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعت تغنی فیها ساعتی است که کشاده میشود در وی
 ابواب السماء در های آسمان و آهست و دست میدارم ان یصلی فی که سعود کند بجناب حق و برود
 گری من فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز اینوقت
 حضور نیاز است فعل نماز در وجه افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار
 رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ یصلی است که گفت چهار رکعت
 میکلارد پیش از ظهر و در رکعت بعد از ظهر و این است که هر دو را ثبته ظهر باشد کو چهار رکعت
 فی زوال نیز میکلارد باقی یا همین و ثبته ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعضی علما گفته اند که
 مراد یصلی تغنی بابو سعود عمل نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بصحبت ندارد با وجود
 ثبوت مواظمت و حدیث عایشه نه که مسلم و ابی داؤد از عبد الله بن شعیب روایت کرده صحیح است
 و آنکه آن چهار رکعت در خانه میکلارد سنت را ثبته ظهر بود کامروا الله اعلم و عبد الله بن مسعود
 نه بعد از زوال هشت رکعت میکلارد احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و روی
 سنت ظهر را سنت ظهر داخل آن بود و میکلارد این مسعود این هشت رکعت یصلی بعد از برابری

میکنند مثلین هشت رکعت را من تمام اللیل از لیل اول که در رکعت چهارم است در وقت نماز
و نماز شریف در این باب مستطاب بود نه بود با یازده یا هر آن چنانکه در مجلس بیاید و اگر کسی
ظان و کثر و غایت این قول اینست که هر دو روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز است
مماورد همین است که هشت رکعت هر یقوت بر ایزه هشت رکعت در آن وقت است و هذا اظاهر و بعضی از
مشایخ در توجیه تعادل هشت رکعت بعد از زوال با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست
که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت آنجا که زمان نزول رحمت است چه در رهای رحمت چنانچه در حین صامت
معلوم شد بعد از زوال کشوده میشود و آن بعد از انحصافها است و نزول رحمت الهی در شب بعد از
انحصاف شب است بوقتیکه نماز که در اجابت است فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث
اهم است از شب تا وقت صبح ظاهر البتة آن از بعد انحصاف است و کمال آن در ثلث اهیم که وسط است
میان میان او منتهی و چون سرد وقت محل قرب رحمت است نسبت ظاهر حاصل بود میان هر دو وقت و
نماز در هر یکی از این دو وقت عمل دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت اول شب و اظهر
بود نماز وقت زوال را عمل آن ساخت و تشبیه بوی کرد نه عکس فافهم و در حدیثی که در آن فرمایند که
مشکوة از قریب و بیسقی آورده که امیر المؤمنین عمر غه گفت شنیدم رسول خدا را ^{صلی الله علیه و آله} که میفرماید چهار
رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود همانند آن در نماز هجرت و هیچ شیئی نیست مگر آنکه
سبک پروردگار تعالی را در آن ساعت بیشتر خواند این آیه را ^{یا یغفر الذنوب} غلامی که در آن حالت سجده
له الاية و در مسند امام احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و سنن عسکری و سنن ابن ماجه
بن ابی سفیان شنیدم از عواصر خود ام حبیبه زوجه رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} که گفت شنیدم رسول خدا را ^{صلی الله علیه و آله}
که میفرماید من حالت کسی که محافظت کند و نماز را برپا دارد از پنج رکعت قبل از ظهر هر چهار رکعت
و اربع بعد ها و هر چهار رکعت بعد از ظهر هر چهار رکعت است و این چهار رکعت از هر دو وقت
و اربع نماز در هر حال احدیست ضمن ^{صحیح بخاری} من هذا الوجه و این چهار رکعت که بعد از ظهر میگویند که
سلام ^{مکذوب} معلوم نشد که این چهار رکعت بر او است یا آنست است و احتیاط آوردن آن در
اول است و شیخ ابن الهیثم میگوید که اختلاف میکنند اهل این عهد که اینها غمیر و کمترین آنها را آن است و هر
نعل بر آن آری میتوان کرد در سلیمة واحد یا نه جماعه که بنا بر آن میتوان کرد و نیز من واقع شد که اگر کند
چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام باید و سلام حاصل شود و عمل ملک گوید و احیانا گوید شوشه از وی
که هر آنکه بعد از آن است همین اوقات چهار رکعت بعد از ظهر است و این جماعت با آوردن آن بعد از آنها
در وقت نماز است و هر کسی که در وقت قبل از ظهر از پنج رکعت و غسل بین این فرق میکرد
مردن آن چهار رکعت در سلیمة تمام که من علی ان لا یله سدر من بر فرستگان مقرب و من قمعهم و کسانیکه

کتاب اول مبارکه و من المسلمین و المؤمنین از مسلمانان و مؤمنان یعنی اصل و باقی از قیامت سلام نماز فرستگان
 اند که در حق آنها الهی و معانی در رکوع و طاعت و عبادت اللہ و مؤمنان در بیست و یکم کتاب و لایق با ایشانند و
 بعد از آنکه گفته اند که مراد بسلام اینجاست که از جهت اشتغال او بسلام رواه برایست کرد اینجاست یعنی از احمد
 و غیره که بی محتمل یعنی گفت ترمذی این احکام است حسن و نیز گفت درین کتاب حکم بجز از قول اللہ بنی همواره
 نیز آمده است بلکه در جامع الاصول و مشکوٰۃ که اینجاست پیش از قرطبی آورده قبل الغت و در کتابی نیز در جامع
 خود این را در کتاب ماجزاء من الان بی قبل العصر آورده و در جامع الاصول در زوائد عصر ذکر کرده و
 شاید که لفظ الظہر در عبادت مصنف از سه وقت است ولیکن چون در زوائد ظهر ذکر کرده معلوم میشود که از
 اشتغال نظر است در آن کتب و صواب آنست که در فصلی قبل العصر از پنج رکعت و ابی اعلم و نیز امیر المؤمنین علی رضی
 روایت کرده که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هر روز شانزده رکعت نماز میکرد و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت از آن
 و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت صبح و این یعنی اینست که در حدیث مطول آمده است که از آن سخن
 گفته اند اینست که مطول درین کتاب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تا نسیه آن و بعضی گفته اند که در حدیث دیگر و با وجود آن
 حدیثی که در کتاب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و شمرده شانزده نمیشود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را
 یعنی ظهر و شربت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و غایت اینست که مقصود
 بیان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت ضعیفی نشانمندان و زوائد با آن بی عمل العصر شایسته میشود
 چنانکه در حدیثی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضعیفی عطف است بر شانزده رکعتی
 سنن و زوائد را ذکر نکرده است اما اولی شهرتها قبل این و این جمله در روایتی است که در حدیثی است که فرمود
 رحم الله رحمت کندنا حکایتی است از امیر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در آنکه ضعیفی قبل العصر بکند پیش از عصر از چهار رکعت از آن
 آنکه اینست که احتیاط ترمذی و ابوداؤد در روایت کرده اند و این حدیثی است که در این حدیثی است که فرمود
 آورد و گفت ترمذی حسن غریب و این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیثی است که در حدیثی است که فرمود
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز در قبل العصر است که مصنف آن را در سنت پیش از ظهر آورده است چنانکه گفته شد
 و نیز ابوداؤد از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمدی در این حدیث
 بجای رکعتین از دعا آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذهب حنفی پنج رکعت است میان چهار
 رکعت و جمعی بین الاحادیث و چهار افضل است چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق آن نهاده اند و در رکعت پیش
 از مغرب صحابه نه میگویند از جهت منع فرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس بن مالک نقل کرده که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 دو رکعت پیش از مغرب میگفتند که گفت نبی کل از دل و لیکن میدان ما که میگفتند از فرقی بین آنکه امر بکند بدان و
 نه بی می نمودن و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤمنان از آن مغرب میگفتند جمعی از صحابه
 بر منخاصتند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگفتند و آنست که از آن روایتی است که در آن حدیثی است که فرمود

وایشان را میگوید که نماز میبندد و در روایتی آمده که مردم از ظهور ماه محرم میگویند که این روز است
و این روز نماز میبندد کجا میبردند که مگر نماز مغرب را گذارند و این کثرت کند و این روز
در رکعت و در کتب جمعه نیز موطن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله سه بار میفرمود بین کل اذان و اذان
ثالثه فرمود این یا ایها الذی یحیی هر که خواهد بکند او در هر که خواهد بکند او در هر که خواهد بکند او در هر که خواهد بکند
گفت با وجود آنکه در زمین اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر است میگذارد و از اینجا است که بعضی گفته اند که
این رانده مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی است اگر خواهد بکند آن روز در صحیحین
فایده اینها که هر مود صلو قبل المغرب بکند او بد نماز پیش از مغرب اینکلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی
الذات و بعد از آن یا ایها الذی یحیی هر که خواهد بکند او در هر که خواهد بکند او در هر که خواهد بکند
ان یخجلها الناس سنة یعنی اینکه در مود لمن غلغله از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت
موسسه از طریق مستمره کبر و در روایتی غشیه ان یخجلها پس گذاردن آن مند و بست و مستحب
اماد در راجه و اتاب که بر آن مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده
است در این باب و در رکعت پیش از مغرب طایفه بد این قایل شده و منکرند آن را با این اسباب
ما و الله فی تحقیق آن طایفه باجماع است که در صحیحین و غیرهما ورود یافته و جوایش معارضه آن
احادیث است با آنچه ابو داؤد آورده که هر سید شد این عمره از رکعتین قبل المغرب پس گفت نایبم من
شیخ احمد در عهد منزل حدیثی که میگذارد آن را در خصصت کرد در رکعتی بعد العصر و یخجلها
است نزد ما و راجع است جهت عمل کابر صحابه و سلف موافق آن وقتی کردن ایشان آنرا که در صحیحین خلاف
آن آمده زیرا که صحیح معتبر است با جهاد و رای ایشان و دایر است از روایات اجداد ایشان نزد اختلاف مردم
در توثیق و هکام آن اینچنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن الامیر اکبر و مقادیر
در تعیین مراتب صحیح و ثواب و محله ثان که اصح الکتب صحیح الشافعی ثم فثم از حدیث اول کردیم اینجا آورده
فتلک کرانه اعلم انما مصنف السنن روایت ذکر کرد و در حدیثی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیها بینهن بموء عدل لیس له من الله ثنی عشرة سنة و از
سأله انه آورد که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة فی الله لیس له من الجنة و حدیث این هریره را
تضعیف کرده اند و این نماز سنت است که آن را صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از این عود روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که بکند از بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از او این پست
خواستن آنکه رانده کان الاوابین غنورا و گفته که حال این شش رکعت قبل حال چهار رکعت است
که از او هر که اگر رانده نیز از او حساب کنند حاصل کرد در این موعود انتم اما آنکه در صحیحین چهار رکعت
پیش از غنم و حدیث بنظر نیامده و شیخ تعلیل در گذاردن چهار رکعت قبل الغنم و بعد آن کرده که

و در این وقت که از جهت طریح فعلی و عماد و عمل فعلی حرمین بر آن کنگار درین وقت عمل نماز است و
از این جهت در عشاء چهار رکعت است و این همان است که در حدیث آمده است که در این وقت از شر بی
تاریکی و احتمال دارد و والله اعلم بکه شش بار رکعتین باشد و ششمی نیز در چهار رکعت بعد از
عشاء یک رکعت ملکه کور از بخاری آورده و در حدیثی چهار رکعت را بعد از عشاء از منب شمرده و اگر چه روی در بیان
سنن منب صحیح کرده و در پیش از عصر چهار رکعت بیاید و زانیان آنها شمرده و با وجود آنکه این مستحبات اند ولیکن
در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنها است سنت جهت ثبوت مواظبت بر آنها
چنانکه ابوداؤد از شریح بن یحیی آورده که گفت پرسیدم عایشه را که از نماز رسول خدا ﷺ گفت نکند
آنحضرت ﷺ نماز عشاء هرگز در آمد در خانه مگر آنکه کند در روی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت
شبی باران بود و نطعمی بر زمین انداخته بودند که نوراحی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سو را خ
مهر آمد و آنحضرت ﷺ جامه های خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت الهی و
چون از دو رکعت اول سنن فارغ شد شروع در چهار رکعت که در آن حکام آن کرد رکعت مجموع رواتب و ستم رادر خانه
خروج کند آن محرابی و نیز در آن تکیه کردی و فرمود که محبوبترین نماز مرد بعد از صلوة مکتوبه نمازی است
که هر ساله خود بکند و گفته اند که نماز نفل در خانه که کند ازین افضل است اگر چند در حرم بیاید و در
خانه که کنه باشد علی الخصوص در رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نکند و قرأت درین
دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ترمذی از عبد الله ابن مسعود
آورد که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول ﷺ که میخواند در رکعتین بعد المغرب
در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر روایت نیز آمده
و گفته که در حدیث ابن مسعود شریف است نسبی شناسیم آن را مگر از حدیث عبد الملك بن معدان از عاصم
و ابوداؤد از ابن عباس روایت کرده که گاهی تطویل میکردوی ﷺ قرأت رادر رکعتین بعد المغرب تا آنکه
متفرق میشدند از من پس چون در حدیث نوع اشعاری بکند اردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ
ابن حجر کسی در شرح مشکوٰۃ میگوید احتمال دارد که در بعضی اوقات در مسجد میکند بجهت عدلی
که منع از آن رسول بیست میکرد و لیکن آنکه در خانه بود و این عباس را علم بدان حاصل شد و باشد و خانه
آنحضرت ﷺ متصل مسجد بود و جز در مواردی در میان نه رد یواردی بود بیجان مسجد و اگر
یکی را خانه نزد یک مسجد نمود و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت کند بدان امر فرموده اند چنانکه
وزیرین و بیست می از خلیفه آورده که گفت میفرمود آنحضرت ﷺ تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب
را زیرا که آنها در خانه میشوند سرا و فریضه قوت شود آیا این معنی عند رکعتی در آن در مسجد کرد
یا نه معنی نظر است فتل بر و الله اعلم و از جهت که آنحضرت ﷺ در کنگار در این دو رکعت در خانه

تاکید بسیار کرده و در هیچ وقت بی عملی در مسجد نکند از آن جمله آن که در این
کسی این دو رکعت را در مسجد بکند از آن مجزی و گفته می آید که بعضی از علماء میگویند که مجزی
نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مستقیم و نام مرتزقی که یاد علم کفایت چه باشد بلکه من صلیه الکریمین
بغداد مغرب فی المسجد کسی که بکند از دو رکعت بغداد مغرب را در مسجد یکنواختی او با صیبا و بو توری که
از اصحاب شافعی راجع است و میگویند که چنین بکند از بی در فقه مذکور او داشت میگوید هر عاصی
کدام آنکه این دو رکعت در مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد بکند از آن
آن در بیوت و فرمود اجعلوها فی بیوتکم و اصله از آن رو خوب است و تارک واجب عاصی و نزد بیشتر علماء
آنحضرت صلی الله علیه و آله و امری که کرده برای آنهاست که در مسجد ترک آن را در آنرا از جهت مخالفت فعل
سنت مغرب و چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن چندی که بود عا نکویید چه در حدیث
را بن آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بخاری از مال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله
من صلی که منین بعد المغرب قال مکحول کفیت مکحول که راوی حدیث است در بیان مراد آن حدیث یعنی
قبل آن حکم رفعت صلواته فی علمین بر ذلعه شکر نماز وی در مقام تعلیم که محل کتاب انصاف را برار
است و عبارت مصنف ناظر آنست که لفظ قبل آن یکم منکر راجع است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول
و غیر آنست که این لفظ هم از اصل حدیث است و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت دروم آنکه در
خانه بکند از جهت حدیثی که بود از آن کعب بن سعید روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله است از آنصار در آمد و نماز شام بکند از چون فارغ شد
دید که اهل آنخانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود که این نماز صلوة البیوت نماز است که در
خانه باید بکند از آنکه اوقات بهله مخصوص سنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد
که بطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم و مستحضر است بود و از آن جهت مصنف نائید مطلوب
بجمل بی دیگر کرد و کت که در لفظا بن ماجه که وی نیز از این حدیث را روایت کرده است همچنین واقع شد
است که اگر کسی از این بیو تکم بکند از این دو رکعت را در خانه خود و این صریح است که مراد
رکعتین مغرب است نه مطلق نفل و نیز بصیغه امر واقع شد و در روایت ثرمذی و نسائی آمده که علیه کم
ببعل الصلوة فی البیوت ولیکن ثرمذی گفته که اینست که در روایت است نهی شناسیم او را مگر بهمین وجه
و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که در رکعتین بعد
المغرب را در بیت خود رکعت که به تحقیق روایت کرده شده است از حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله کذا از
مغرب را و کرد بعد از وی در مسجد نماز را الوقت عشایس با تحصیل معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله

رکعتین بعد از نماز در مسجد نبی کریم از آنجا که حاصل آنکه بنیاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن بود که هیچکس
 درین و نوافل را خصوصاً صحنه مغرب را در خانه کعبه از دی مکر برای سببی و عدل روی که موجب توقف در
 مسجد و مانع در آمدن در خانه بود و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه را نیز بدین امر میگردانید
 پس مرد از اینها الناس صلواتی بیواتکم بکمال از یک نماز تا فله در خانه نهایی خود دفاتن افضل صلوة البری پس
 بدان رستی که فیاضترین نماز مرد نماز او است فی بیته در خانه خود الا المكتوبة مکر نماز فرض که آن در مسجد
 میباشد کمال از آنجا است و نیز در صحیح بخاری آمده که صلواتی بیواتکم و لا تتخذوها قبورا و لا شک نیست
 که امر در عموم نوافل برای استحباب است با اتفاق بد لالت هیناق حدیث و امر در خصوص صحنه مغرب نیز
 همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه
 بودن کافی است دیگر بد آنکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت
 بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر
 مثل سنت بعد از ظهر است در این بعد از سنت فجر ذکره الشمی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت
 فجر بسیار است و در حدیث مسلم است که رکعتا الفجر خیر من الدنيا وما فیها و عایشه گفته است که نه خود
 پیش از نماز صلی الله علیه و آله بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله
 بر نماز سنت با امداد بکافی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بر آن مواظبت نمودی و مروی نیست
 که در سفر هیچ سنت را ترک کنی ارده باشد بجز سنت فجر و نماز و تر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز و تر سنت
 است چنانچه مله ب بعض اصحاب شافعی و ابی یوسف و حدیث است و نزد امام ابوحنیفه نیز واجب است و رکعتین
 فجر سنت و حق آنست که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر ورود یافته ولیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید
 که در و تر است تاکید در سنت فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در و تر بالفاظی که مشعر است
 به تحکم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی
 مرتضی علیه السلام واقع شد صلوة غیر بیستم که صلوة تکم المكتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی حتمی مثل حتم صلوة
 مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در راه به در اثبات وجوب و تر آورده که ان الله زادکم صلوة السجدة
 از جماعه صحابه بطریق متصله آنکه اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین گفته شیخ
 ابن الهمام گفته اولی تنسک بعد لیت ابی داؤد است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی
 سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آن را انتمی و در بعض احادیث اطلاق
 سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقه مسلمو که در دین است و قول
 مصنف مروی نیست که در سفر هیچ سنت را ترک کنی ارده باشد بجز سنت فجر و عجب است ترمذی و ابی داؤد
 از امراء بن عباس روایت کرده اند که گفت گفتم با رسول الله صلی الله علیه و آله در و تر و صلوة و تر و اولی که ترک کردی

کرده باشد در رکعت رادر وقت و اول آنجا پیش از ظهر و ظهر آنست و در وقت عصر و عصر آنست و در وقت شام و شام آنست
 این عمر آورده که گفت کجا ایدم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهر را در سفر و حضر و در حضر و حضر در حضر و حضر
 حلب یث حسن و در اول آنجا از این هم آورده که گفت کجا ایدم نماز بار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضر و حضر و حضر
 کجا ایدم باروی در حضر ظهر را چهار رکعت و در رکعت بعد از وی و کجا ایدم باروی در سفر ظهر را دو رکعت
 بعد از وی و کجا ایدم عصر را دو رکعت و کجا ایدم نماز وی چیزها و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت
 و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی و نیز نماز است و کجا ایدم بعد از وی در رکعت و گفت هذا احد یث حسن
 و اعم مالم یحضر و طایف از این عمر آورده که وی پسر محمد را میاید یک نفل میگردد و در سفر و انکار نمیگردد بروی و این
 استغفار که با آنکه از این عمر آورده که وی پسر محمد را میاید یک نفل میگردد و در سفر و انکار نمیگردد بروی و این
 جامع الاصول از کتب متده آورده که وی گفت صحبت داشتم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و نفل میاید او را که تسبیح میگردد
 در سفر و میراد به تسبیح نماز نفل است که آن را تسبیح میگردد و در سفر و میراد به تسبیح نماز نفل است که آن را تسبیح میگردد
 که میگردد نفل ظهر و عصر را دو رکعت و نفل ایدم پیش از آن و نه بعد از آن - و نفل میاید او را که تسبیح میگردد
 صحبت داشتم با این عمر در طریق مکه پس کجا ایدم نماز ظهر را دو رکعت پسر او را که تسبیح میگردد
 جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگردد او را که تسبیح میگردد
 می کندم چرا فرض را تمام نمیگردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اول است از نفل پس اگر نفل در سفر مشروع
 بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح هذا الکلام این احادیث مختلفه احادیث مابقی است
 و در شرح مشکوٰۃ میگردد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و آله در سفر و حضر و حضر و حضر و حضر و حضر و حضر
 و انقیاد یا ترک کرد در بعضی اسفار بجهت تشبیه بر جواز ترک و نفلها را در سفر و حضر و حضر و حضر و حضر و حضر
 ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در و واجب است اما نوافل مطلقه آنها را در نفلها و نفلها و نفلها
 آن مثل نماز صبحی و نفلها و مانند آن و از نفلها این صحبت در فصل عبادات سفر گزین چیزی ملک کوز
 کرد دانشاء الله تعالی و علمای را که قایلند بسنت بودن و تر و سنت فخر و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها
 افضل است نماز سنت فخر و نماز و نفلها بعضی میگردند که سنت فخر است و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها
 احادیث کثیره در نفلها و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگردند و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها
 حی که بعضی بر حجاب آن قائلند و کویا مقصود مصنف جواب از این قول است که گفت و چنانکه و نفلها
 نفلها و نفلها است سنت فخر نیز نفلها و بعضی واجب است پس بنا بجهت و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها
 قول بر حجاب و نفلها و اکثر است از قول بر حجاب سنت فخر و نفلها که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از
 غیر اصل جواب فلا کلام و بعضی از مشایخ در سفر و حضر و نفلها که در اول روز است و نفلها که در آخر
 شب است و بیان مناسبیت هر این مورد و نماز میگردند که سنت فخر است و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها و نفلها

لاجره بعد از آنکه در آن سرور شد بنا کین یا و عرب و ان به جهت در هر دو طرف سرور اخلاص
 در اول آن در هر دو طرف سرور که با آنها الکافرون را بر آنکه در اکثر احادیث صحیحین آمده که آنحضرت
 در آن دو سرور که در هر دو رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سرور اخلاص
 و در هر دو رکعت ثانیه و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در هر دو رکعت اولی سنت فجر * قولوا
 آمین یا الله و ما انزل الینا الآیة * که در سرور بقرة است و در ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
 سواء بیننا و بینکم الایة که در سرور آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمین و
 در ثانیه ربنا آمنتنا بعد انزلت و آتینا الرزق فاکتبتنا مع الشاهدین یا انار سلیمانک بالحق بشیرا و نذیرا و
 لا تسأل عن اصحاب الجحیم میخوانند اما غایب احوال قرائت همان دو سرور بود چه این هر دو سرور جامع
 باشد هر دو تحمید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و تصدیق را چنانکه در کتاب حاصل
 سورة الفجر فی فضائل سورة الاخلاص بیان میگردانند که این هر دو سرور در هر دو رکعت از این معانی
 مذکور است و این بیان و در هر دو سرور در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در
 احادیث و کتب معتبره معلوم توان کرد و الله اعلم * فصل * الاضطجاع بعد منة الفجر * عادت
 در هر دو رکعت آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر زمین نهاده و یک
 سجده بختیله بخاری و مسلم از عایشه نه آورده اند که گفت چون میکند آن حضرت ص
 و گفتمین فجر را اگر بیدار میمیرم من سخن میکرد بمن والا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام
 کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الا یمن و از بیکمیت معلوم شود که تکلم بعد از
 سنت فجر واقع شد است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر علق کرده و از عایشه نه آورده که
 گفت بود پیغمبر خدا ص چون میکند در رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد بمن و
 الا بیرون می آمد بپهلوی نماز و گفته اند احمد بن حنبل و گفته اند بعضی از ان علم از اصحاب نبوی
ص و غیر هم کلام بخاری در کتب فخر تا فراغ از صلوة مکرره داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد
 یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته همین است قول احمد و اسحق انتمی و تکلم حضرت ص از این
 قبیل بود چنانچه قول عایشه نه فانکانت له الی حاجة کلمتی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و
 ما الا بل منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یارب مکر بجهت کراهت تکلم درینوقت احتیاطاً
 و تکمیل اعاده کنند و در جامع ترمذی در بیکمیت ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که
 فرموده اصلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بیکمیت از یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح
 فلیضطجع پس گویند علی جنبه الا یمن بر پهلوی راست و گفته اند احمد بن حنبل و صحیح غیر و چون امر
 کرد الاضطجاع ظاهر آن چون قرینه بر خلاف آن نباشد و چون در ضمیمه است از انبیا است که ابن حزم

ظاهری میگوید در فرض این اصطیاج بر مصیبتی تا اگر این خفتن میان صفت و فرض در یک کلمه ظاهر فرض و
باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب بیک مجمل تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت
باین قول قایل همچون شیخ معنی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم لایمنه و ذم در بیان
این مطالب چنانکه باشد و الا پوشیده نماید که اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آن
کرد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و جماعتی از علماء بگزارست آن
قایل و آنرا بدعت می شمردند در جامع الاصول از نافع می آرد که این عمر مردی را دید که گذارد رکعتین
پس در این اصطیاج کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آنست که گفت خواستم تا فصل کنم
میان صفت و فرض فرمود که ام فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانهما صفة فرمود بیل می بدعت و در سنن
ابوداؤد آمد که چون ابوهریره سه حدیث اصطیاج را روایت کرد و این حدیث باین عمر رسید گفت که گفت
ابوهریره آثار و افراط میکند در نقل احادیث گفته اند انکار میکنند چیزی را از آنچه وی میگوید گفت
انکار ندارم ولیکن وی جرأت کرد و ما مساک نه و دیدیم چون این حکایت را ابوهریره رسید گفت گناه من
چیزست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان در آموزش کردند و بالجمله حکم بدعت بود در این عمل بعد از آن
بعید است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصم وصیت آن حضرت است
و کندی در عربی فرضیت نیز خیالی از بعدی نیست و روایات نیز خیالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیح
آنست که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اصطیاج ذکر اصطیاج در بعض احادیث بعد از نماز تمجید آمد که
اصطیاج کرد و بعد از اصطیاج در غایت و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت است که
جاء فی حدیث طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و استصحاب قایل شد و امام مالک میگوید اگر از راه
استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندید و موجب انشراح و
تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز بقصد
استراحت بود نه بپندارنده اعلم و در حقیقت بر بیداری است که عبادت شرعیست و بگویم بود سر آنست که
تاسراب غلبه کند و مانع از قیام برای صلوات نماید چه دل که مضغه صنوبری است در جانب چپ معلق
است اگر بوجده است چپ غنفل دل قرار گیرد و راست و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام
تسراب در آن پل آید و چون بر دست راست غنفل دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند
و در قیام و بی آرامی نهد و چون سکون و آرام که باعث وجود مطوالت دمغ و تعادل قوی است کمتر بود
تسراب در آن پل آید و چون بپل در آن نهد و از جهت که بجانب راست خفتن باعث تعلق و دیر آمدن و صبر
درین تسراب است اما خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و تضم طعام را که بجهت توجه
حرارت عزیزی بل اغیل باشد در حالت فرم حاصل میشود و هر چند نوم غالبتر است کاملتر و هضم طعام

برای این ادراک هم کشاده باید نه بیداری دل که حالت ندارد و اگر گوید که چرا بیدار و هم در خواب
 در نیافتن گوئیم این فعل بار معنایی است اگر در آنوقت وحی او کشف نکرد چه لزوم کرد که در خواب
 حکمی بود که تمیز بقضای فریاد و ادراک شرف اتباع است و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است
 خواب را در روی تا بیری نه ولیکن تواند که او را حالی و شهودی در سبب مد که در آن مستغرق کرد و در
 با سوازی آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه در بعضی احوال در حالت و هی مثل
 این معنی روی میکند پس باعث تشبیه و غفلت نوم نباشد بلکه طریبان حالتی عظیم که کینه آن را جز خدا
 کسی نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش کرد اینند بنا باعث تشریح حکمی از احکام
 و در یافتن شرف متابعت کرد چنانچه از سیاق حدیث لایح کرد و بعضی از مشایخ صرفیه گویند که
 این خواب و فراموشی از حضرت علیه السلام ابتلای الهی بود بر اهلند بجز و ترک تفریض بتقلیرا کر چه تمسک
 با سبب مرتبه تحقیق و نه کین است امام درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن حالی
 از جزات و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی علیه السلام و الله اعلم فصل ۵ در قیام شب مراد بدان نماز نهجند
 است بدانکه علمای را اختلاف است که قیام لیل بر حضرت رسالت علیه السلام فرض بوده یا سنت است و
 ملائکه را قائل بهی است و آن آیت لیل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شت نهجند به شرا
 خواب کن یعنی بر خیز برای نماز و نهجند در لغت بمعنی نزل وجود است و معبود بمعنی خواب نالقه
 لک در حالی که زاید است این نهجند بر صلوات خمس بر اینها فضیلت است جز اینها جهت اختصاص فرضیت
 آن بتوجهی که قائل اند بودن نهجند سنت میگویند این آیت صرفاً فرضیت در علم و جواب زیرا که نالقه
 بمعنی صلوة نفل است که زیادت است بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بر فرضیت
 نهجند میگویند قول وی فتمجد امر است صریح بقیام لیل و نهجند چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمحل ای
 خواب کنند و در شب جامه بپوشند تم اللیل بر خیزد رشب و نماز کن و اول مل لول امر و جواب
 و فرضیت است مادام که قرینه بر خلاف آن پیدا نشود و ناسخی صریح برای این ایجاب نیامده پس وجوبی که
 مستفاد است ازین امر بر حال خود باشد و قول مولف و ناسخی صریح نیامده و کوا اشارت است برد آنکه
 بعضی گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن مخصوصه لغاب علیه کم الا یندنا سخ این وجوبست
 چنانچه بعضی مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات
 ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از آن منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قل و که میسر شود
 مراد بقرآن قراءت نه از داشته اند پسترا این نیز منسوخ شد بصلوة خمس کل اقال المیضاوی و در حدیث
 مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن دشام از عایشه غه پرسید از قیام لیل یا ایها المزمحل عایشه نه گفت
 ایا قرآن نه خوانی یا ایها المزمحل حق تعالی فرض کرد نید بر وی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود

حضرت زین العابدین علیه السلام و سایر بزرگان کمال او نگاه داشتند و بتغافل چنانچه این صوره را نادیده نماندند و آسمان
 نازید که در سوره آخر این صوره تخفیف پس کشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود در روزه پیش مصیبت
 کرد که در این آیه صریح نیست در نسخ تجمیل از آن حضرت علیه السلام از جهت احتمال آنکه وی علیه السلام
 در این خطبات داخل نباشد و مخصوص بود بغير آن حضرت علیه السلام مانند آنکه کسی گوید امر برای و خوب است
 ذکر توبه در خلاف آن نباشد و اینجمله نافلة قریبه است بر آن چه معنی نافلة تطوع بود تجواب میگوید و اما
 لفظ نافلة اگر مراد بدان تطوع بودی مخصوص نشدی یا آنکه نافلة لك یعنی حاجت بد کرد که مفید
 اعضاض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است نبود چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد
 بنافلة تطوع نیست بلکه مراد بنافلة زیادت است چنانکه معنی لغوی اوصت و مطلق زیادت بی آنکه
 مقید چیزی شود که افاده معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص را که زیادت
 است بر فرض دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لك آن باشد که تجمیل بر روزه زیاده
 است مرتباً بر صلوٰه خمس مغفرت و غیره مخصوص است بنور و چون در فرضیت نماز نفع مصلی است صله وی بلام
 تبیین جهت درستی با حق اگر چه ظاهر بر تقدیر و خوب علیک بود اینچنین تفسیر کرده اند این آیه را در
 تفاسیر و تفسیرات میگویند مراد زیادت که مدلول نافلة لك است زیادت درجات است از جهت
 مخصوص شد بوی صلی الله علیه و آله چه قیام شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب
 و مقرر تسمیات است و اما در حق وی که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است
 مجاهد که از کما را اینه تفسیر است میگوید که غیر و غیر نوافل نیست بلکه مکفرات است و نوافل خاص است
 بوی و این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافلة معتبر است بمعنی زیادت درجات است نه بمعنی
 زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت صلی الله علیه و آله در هیچ حال قیام شب را فرزند نکند اشد و در حضور و بعد بر آن محافظت
 بخوردی و اگر فی الجمله رضی و کسلی و کوفتی داشی نشسته کل اردی و ترک نکردی کجا فی الحدیث و اگر گاهی
 بسبب مرضی قوی یا بسبب غلبه نومی نخواستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل
 آن نوازت شد آنکه دردی چنانچه نرملی از عایشه نه آورده و گفته اند اهل بیت حسین صحیح و این نیز بظاهر
 دلالتی دارد بر وجوب تجمیل بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه و آله
 بر آن فعل و قول بسیار بود در صحیحین و غیره از مغیره بن شعبه آمده که چند ان ایستاد که پایهای مبارک
 و صورت کرد و از عایشه نه آمده گه بشکافت دل منهای او گفتند قیام مولی الله چنانکه بین تعب برای چه کشی
 و قل غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فرمود آیا پس بنده شاکر نداشم یعنی چون مولی مرا این مرتبه
 آمرزید من شکر وی نکویم و محبت وی نوروزم و چون در آخر هر ضعیفی و تنگاری پیداکرد چنانکه
 در وقت پیری عادت است نشسته میکلاردی و قراءت نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی

و باقره اسقاده بختم نماند پس بر کجوع رفتی و نیز در نماز است مسلم الی...
 نزول میگردد یعنی تسبیح میخواند بصدقت فضل و رحمت و در نماز است...
 با آسمان در روزی که در آن روز در آن آخر شب میگوید کیست که بعد از نماز...
 که سوزان کند از من تا خطا کنم او را و گویست که طایب آمرزش گناهان کند تا بیاورم او را که گناهان پاک کند...
 صحیح مسلم از ابی هریره آورده که شنیدیم رسول خدا از آن... که گفت در شب سماعی آفرید که از آن...
 در آن شایسته طلبند و چون در آن روزی که آمده که گفت گفت آنحضرت...
 آنچه بروردگان از جمله باقی است از آن روزی که هر آن واحد که حق گوی تلفصیر مکن و چون...
 آنحضرت... بود که در آن وقت مخصوص او است کرده اند لا حرم بن...
 متابعان او نیز درین فعل بر توبی او از آن روزی که در آن وقت بود آنحضرت...
 زیاده از سیزده رکعت نماز نه نماز بی رگه بر یازده رکعت اقتضای هر وقت رکعت و شصت رکعت در آن...
 در کان گذاردی و پنج رکعت آخر را بیک سلام گذاردی همچنین است در جامع الاصول از روایتی که در آن...
 و این در جانب زیادت است و لا در جانب قلت که هر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم شد در آن...
 عبارات اینست که درین میان جلسه کردی ولیکن سلام در آخر دادی ولیکن از روایتی که...
 آورده کلم بسلام فیهین یعنی درین میان جلسی در کلام معصوم نیز بیاید که بگذار دی بیک سلام...
 و یک شهادت در میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر وقتها در آن اختلاف است که در آن...
 بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه و آنهایی که منع کنند یا آنرا از آن خصوص بخصوت نمودند...
 با از جلسی سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک نفر است جائز است بختلاف در آن کثرت زیاد...
 بر چهار رکعت در روز و بر هفت رکعت در شب بسلام واحد خلائی مشهور است و صحیح در آن...
 آنست که مگر در آن فصل بود این همیشه در شب و روز چهارگان چهارگان است و در آن...
 دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و در شب ششگان ششگان و در روز و شب...
 که او و در آنجا است در آن شب و شب آمدن است والله اعلم و بعضی از علماء ای حدیث بر آنکه که نماز...
 زیاد هر زده رکعت نمود چون بواند آن را در آن وقت که سیزده رکعت نبرد و صحیح آنست که...
 مکه زیاده بر یازده رکعت در آن وقت که سیزده رکعت نبرد و صحیح است که هر آنکه در آن...
 نیز است یعنی نماز زیاده است و سیزده رکعت مسامحه است بحساب کردن آن و بیانی تا آنکه...
 این توجیه و تامل هر کور که در آن معنی در آن وقت که سیزده رکعت نبرد و صحیح است که...
 و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن...
 بن عباس و ابن عباس هر دو از آن عشاء و این عشاء عن سلوة الرسل و سلوة الرسل از نماز رسول خدا...

در ذکر آن در روز و شب... در آن کرم و لا کرمین را با تکشیت طلب و ادب بر طریق و اجتماع اهلی حقیم
 اوقات و احوال حالات در سعادت بروی کشاده کرد و چون بیان کرد که
 زیاد بر سینه زیاده بر سینه... زیاده بر سینه زیاده بر سینه...
 که در آن روز و با فتنه با بیگانه گریه نیت قیام و طول و عظمت آن و آنچه از الواحق آن باشد پس کثرت * فصل *
 در خورش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الضارخ الحدیث
 و آن یعنی غروب خورش و غالباً بعد از ایتشاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشند و اصل درین باب
 آیت کریمه یا ایها المزمیل است که از ان تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی
 که هر ان بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی در جایی که در وقت اهمیتاً ظ
 و در یافته است بخواند ی و دستهای مبارک را بر چشم میزند تا بدینی لفظ حدیث اینچنین است که
 خواب را از روی مبارک مسح کردی و در آن دهین است که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث
 بخاری آن که در وقت مسواک کردن آوازها و در روی آبی آخ آمدی و نیز آن که چند ان مبالغه در
 مسواک کردن گفته یعنی کوشش ای دندان مسوده کشی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک وضو
 چنانچه در حدیث که از ابن عباس نقل کند بیاید و از بعض احادیث معلوم کرد که بعد از استیقاظ پیش
 از وضو در وقتی که از خواب برخاستی و نظر بجانب آسمان کردی در آیت از آخر سوره آل عمران خواندنی
 از ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لایات لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندنی و در
 روایحان خود از فضل بن عباس آنکه پنج آیت خواندنی و در روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک
 لا تخلف العباد نیز آمده و افتتاح نماز را با تکبیر و رکعت اوله بن خالد جیتی آمده بود رکعت
 اوله بن خالد جیتی آمده بود رکعت اوله بن خالد جیتی آمده بود رکعت اوله بن خالد جیتی آمده بود رکعت
 مسلم از ابوهریره آورده که شام احد که چون قیام کند یکی از شما من الليل از شب فلیمفتح پس گو که افتتاح
 کند صلوة خود را بر رکعتین خفیفترین بد و رکعت هیک در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات
 و بعد از آنکه در احادیث صحیح و در یافته جملته آن بر هشت طریق بلکه زیاده از آن وارد شده و چون
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از انها در اوقات مختلفه کرده متعبد که فصل اتباع دار دنیا نیر میخواست در مواظبت
 بر یکی از آن انواع و در دخل هر یکی در اوقات مختلفه و ظاهراً این طریق اخیر ادخل و انتم باشد بسود
 طریق اتباع کا لایحه و روح و اما از آن هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس بر و ابی از روی آمده
 ان رسول الله که رسول بخندید و در وقت مسواک و توضو پس مسواک کرد و وضو ساخت
 و هو یقول در حال آنی که ری میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لایات لاولی

الالباب فقرأه و لا اله الا آيات پس بخواند این آيات را حتى ختم العمود ~~باشد~~ آنکه تمام کند ~~سوره~~ و تمام کند و اینها
 برای نماز فصلی رکعتین پس بکند در دو رکعت را و اطال فیهما و در آن کرد و در این ~~نسخه~~ ~~کتاب~~ ~~الاصول~~
 و السجود قیام و قراءت و رکوع و سجود را در این عمل است مجعلا تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث
 تفصیل آن نیز وارد یافته است چنانچه در فضول سابقه در بیان رکوع و سجود ذکر کردیم ثم انصر
 بر کثرت آن حضرت ~~صلی الله علیه و آله~~ از آنکه در این دو رکعت فغلام پس بخواب رفت حتی نغمه نا آنکه در ~~کتاب~~

ذکر است که در این دو رکعت را این صفت که مل کر شد دو بار دیگر تا کشت ثلاث مرات سه بار و کشت
 مجموع آنست رکعات شش رکعات کل ذلك در هر مرت از این مرات يستاک منوالک میگرد و بتوضیاً
 و وضو میگرد بعد از استیعاق و بقرآمله الآيات و میخواند این آيات را ثم او تر بنلت پسترو و ترگرد سه
 رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این عمل است نه رکعت بود با این کیفیت ملک کوره فا دن المؤمنین
 اذ ان نماز فجر کفت مؤذن فخرج الی الصلوة یس بیرون آمد برای نماز و هو یقول و حال آنکه میگوید
 این گاهات را اللهم اجعل فی قلمی نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری نورا و اجعل
 من خلفی نورا و من امامی نورا و اجعل من فوقی نورا و من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت
 مسلم است و در بعض روایات بخاری زیادت و عن یمنینی نورا و عن شمالی نورا پیش از فوقی نورا و در
 بعضی ذکر عصمی و لحمی و دمی و شعری و بشری و در بعضی و اعظم لی نور ایدل و اعطنی نوراً
 واقع شد و ذکر رکعتین سنت فجر در این روایت نیست مانا که متنصود اصلي در این روایت بیان نماز شب
 بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی سناکت مانف و لهذا در روایات دیگر از ابن عباس
 ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابوداؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلاوة لیل بد و ~~کتاب~~ ~~اصول~~
 نیز در این روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیح آمده که آن حضرت ~~صلی الله علیه و آله~~ آنرا ~~نسخه~~ ~~کتاب~~ ~~اصول~~
 نیز بدان امر میفرمود چنانچه کک شتا از حدیث عایشه نه و ابی هریره و جواب از این گفته اند برادر
 وجه یکی آنکه افتتاح یک رکعت عقیق از آن حضرت ~~صلی الله علیه و آله~~ دایمی نمود بلکه افتتاح یک رکعت سبک
 از وی چنانچه در روایات دیگر آمده است و یک رکعت معلول چنانچه در این روایت آمده و وجه دوم
 آنکه ذکر افتتاح یک رکعت عقیق در حدیث عایشه نه واقع شده و عایشه نه از جهت آنکه شب را آن حضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ در آن نماز می نمود بحال قیام شب و کیفیت از وی ~~صلی الله علیه و آله~~ اعرف و اعلم بود شاید که آنچه وی حفظ
 نمود باشد از این عباس فوت شد یا این سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس که در آن زمان صغیر بود
 گفته اند امام ضعیف و حفاظی چندان دور نشد پس صحیح دان نام آنکه افتتاح رکعتین عقیقین میگرد
 و در این جوابها ضعیف است چه در بعض روایات از ابن عباس ~~صلی الله علیه و آله~~ که در این دو رکعت عقیقین آمده است
 و در بعض احادیث مرویه آمده است که ذکر آن نیست در جامع الاصول در او است مسلم زانی داو در این

در شب عشرا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله در شب
 است چون نماز آن از جمله سیزده شصت رکعت بود که دو رکعت میکند از دو رکعتی ثلث و در هر یک رکعت
 ت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این
 علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده که سیزده رکعت خارج سنت بامداد
 نیز روایت آمده که در آنکه سیزده رکعت کنار دکه سنت فجر داخل آن بود و لیکن قطع
 باین که یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعضی علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس
 مرویست از ابن عباس آنکه ابن عباس بات شب کردنی بیت خالته میمونه در خانه خاله خود که
 نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از اراج مظهره بود مرویست از ابن عباس که گفت شب کردم
 در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل خود شاعری هستم
 انداختند برای وی و ساد و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل او بر طول و ساد و خواب کرد من بر هر ض
 وی و چون ثلث اخیر از شب عشرا و به نسیب و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود برداشت
 و نظر کرد بجان آسمان و بخواند آیت از آخر سوره آل عمران از آن فی خلق السموات و الارض نا آخر
 و زده بعد از آن برخاست بسوی مشک که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از آن مشک بین یعنی
 مزاج کرد بی تقییر و تصییر و اکثر نکرد در ریختن آب و لیکن همه جاز سانیت و در روایتی کشاد بند
 دهان مشک او ریخت آب را در طغاری و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن بسوزد چه شد پس بیدار کردند
 بر این برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله پس ایستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله به نماز و ایستادم
 من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله دست راست خود را بر من و گرفت گوش
 مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من اللیل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش
 بار و رکعتین کنار دو این و زده رکعت شد ثم او بر بستر و ترکرد یک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد
 ثم اضطجع بستر اضطجاع کرد حتی جاءه المؤمن تا آمد بر روی مؤذن برای اعلام نماز فجر فقام پس
 برخاست فصلی رکعتین خفیفتمین پس بگذازد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح
 بستر بر آمد بمسجد و بگذازد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلث
 عشرة رکعة کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله سیزده رکعت را ثم نام بستر خواب کرد حتی نفع تا دم کرد و عادت شریف
 وی بود که چون خواب کردنی نفع کردی و نفعی که از نایم بر آید بر آمدی از وی تعبیر بغطیاط و خطیط که هر دو بیک
 معنی است نیز در احادیث و قوچ یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است
 از شک و غیر آن فلما لبس له العیون و ش هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتمین کنار د

در رکعت خفیف آنکه هفت فجر باشد درین اظصار صحیح ذکر نموده که رکعت اول در این رکعت است
 جهت ذکر کرد او را مصنف نامعلوم کرده که لفظ رکعتین در روایت اولی است از بعضی از ائمه
 صحیح شد که نماز شب آنحضرت صلی الله علیه و آله میبوده رکعت بود و رکعتین هفت خارج آن پس تاویل
 سیزده رات رکعتین هفت فجر گفته اند باطل باشد و باجملة از اتفاق علمای ابرازده رکعت و اختلافی
 در رکعت اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علما است و بعضی در رکعتین
 فجر داشتند و حق آنست که هر دو در ذناب و در ذناب و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد
 رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است و ایازده با عدل در فرض و سنن و کتاب مجمع کوی مجموع عدد
 رکعات نماز شب صلی الله علیه و آله در شبانوردی چهل رکعت شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن مواظبت و عاقبت می نمود
 هفتاد رکعت در وضو ده رکعت بانه و از ده رکعت راتبه اول بمل می که راتبه قبل الظهر در
 دو رکعت کربند چنانچه کاشت و دوم بمل می که چهار رکعت دارند چنانچه کاشت و در شب
 است و ایازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع چهل رکعت باشد اگر عدل در آن است و آنرا
 اعتبار باید کرد و اگر سیزده است و با این اعتبار مجموع عدد نماز شب آنرا صلی الله علیه و آله آنچه زیاده
 بر آن کلامی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکوانه فتح که در روز پنجشنبه
 خانه ام هانی کلان امام نوری در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت کلیار دولت اهل
 مسجد القصبی رابع شعله اصابت دالالت دارد بر محبت و وقت ضعیفی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر
 و باین کلام نوری معلوم شد که قول مصنف و همچنین نماز چاشت که چون از سفر بر میگردد بکل اردی یعنی آن
 بعاریت سبب تمام سفر بوده از جهت اینوقت و اکثر اوقات تمام آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت چاشت بود
 است و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال است بر آنکه مختار نزد وی آنست که آن نمازی است در این
 غیر متعلق بسبی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون در رکعت نهمیت مسجد که در دخول مسجد و
 محصرین بدان بود چون در رکعتی که در خانه کسی کلاردی که بزارت وی در ضعیفی صلی الله علیه و آله چنان بود که چون
 در خانه یکی از اصحاب رفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز کلاردی برای وی و الحائنه وی صلی الله علیه و آله
 و برکت کردی و آنکس آنجا در خانه خود مسجد کردی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بوی صلی الله علیه و آله
 آنحضرت صلی الله علیه و آله را سخانه بردندی تا کشته خانه را بد از خود مشرف سازد و آنرا مسجد گیرند خصوصاً نبوی
 که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کجانی الا حدیث و امثال این اسباب کدکاه کاهی عارف
 شدی پس باید که طالب حق متابعیت وی صلی الله علیه و آله کند و این رکعت را که بعد از این معنی تمام است
 بصحیح گویند در هیچ وقت با اعتبار وقت نذک و در جمیع عهده صلی الله علیه و آله و ملازم و کسل صلی الله علیه و آله که
 سکه آن و طبعه سبب نفع انوار سعادت و نیل مرادات جارد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله و چراغین باشد و نیز که

در نماز را چنانکه بود نماز رسول خدا ﷺ در شب فرمود بیست و نه رکعت که در آن
 در وقت خواب رفت و چون که شست ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد
 در وضو کردیم من یا و بیست استنادیم در بیهوشی چپ و بیست کشید مرا به بیهوشی راست خود بستر نهاد در صبح
 چهار رکعت در آن وقت که پیش از آنکه بیدار شد از رکعت که از آن رکعت سبک تا کفتم من در دل
 خود که خداوند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط بیست و سه رکعت داد بستر کلدان را در رکعت بلوتر بستر بخواب رفت
 پس آمد و بی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخواست و یک کلدان داد و رکعت را بیست و یک کلدان در نماز با مردم
 و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح بر کعبه حقیقه در روایت مسلم از ابن عباس و علم ذکر آن در روایت
 دیگر از وی نیز اشکانی بیدار میشود بجهت وحلالت و آقعه که بیست و نه رکعت بود در بیت میبونه مگر آنکه
 در وقت نماز هر مقام عرض بر روایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد تا قائل شود بتعلد یا این
 قضیه و لا بد است از قول یا آن از جهت وجود روایات متضامه از این عین در آن چند آنچه در جامع
 الاصول مذکور است و بعضی از این روایات بدان معلوم کرد که والله اعلم نوع دوم کیفیتی که عایشه به
 روایت کرده که در هر رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عایشه که آمده که گفت
 ای معاذ بن جبل حضرت ﷺ نماز شب را بد و رکعت سبک اما چندین روایات از عایشه که در صحیح آمد
 در آنجا ذکر افتتاح بر کعبه حقیقه نیست و بعد از آن تطویل میکرد و در رکعت بیست و پنج سلام میکند از
 روایت دیگر که میگوید سبک است چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی که آورده که
 گفت بود رسول خدا ﷺ که میکند بعد از فراغ از عشا تا فجر باره رکعت و سلام میکند در هر دو رکعت
 و در هر یک یک رکعت و در روایت دیگر از عایشه که آمده که گفت بود نماز رسول خدا ﷺ در رکعت و در
 میکرد سبک یعنی بیکر رکعت و میکند در رکعت بیست و پنج رکعت بود پس در این نوع
 سبک در رکعت میکند بنام و رکعت بیست و پنج و مثل این روایات از ابن عباس در صحیح آمده و ما
 که تخصص مصنفان را به عایشه در جهت آنست که بزعم وی افتتاح بر کعبه حقیقه در روایت ابن عباس
 فی امن و لیس الامر کلک لک کذا ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطن از زید بن خالد آمده که گفت از آن حضرت
 در هر رکعت خفیفه بستر کلدان داد و رکعت دراز بستر کلدان داد و رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش
 بستر کلدان داد و رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش بستر کلدان داد و رکعت پیش بستر
 کلدان داد و رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش بستر و ترک کرد تا این مجموع سبک در رکعت شد تفصیل کیفیت پیش
 همین نوع باشد نه در آنچه دیگر است مثل شمار کردن رکعتین فجر از اولی که در حدیث زید در روایت موطن
 ذکر رکعتین خفیفه در هر دو رکعت سبک از بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت
 خصوصیت ندارد با ابن عباس و عایشه که در روایت هر دو آمده ولیکن پوشیدگی مانند که بر طریقی

که بعد از آن هر دو رکعت می شود در هر دو رکعت
 در نوع ثالثی و ثالثی که در این ثالث را که می خواند مخصوصی چون نکرده پس هر دو رکعت
 در هر دو رکعت هر دو رکعت هر دو رکعت و حیل کرده شود که هر دو رکعت آن را در مثل اینها در اصل
 سابق از این عباس چه در بیجا باشد میسر نه نقل کرد پس مقابله در نوع ثالثی و ثالثی با قعاج بر کعبین
 شدتین و علم آن باشد با اشتراک در کلا از آن خبر ده رکعت هر دو رکعت هر دو رکعت هر دو رکعت هر دو رکعت
 عباس در قضیه بیعت آورده که گفت در هر دو رکعت می کند از چهار سلام بعد از آن هر دو رکعت می کند از
 که بد آن وتر می کرد غار او در بنظر می آید نیز میزد که رکعت باشد و کلا از آن پنج رکعت بیست و یک نشاید
 بودی و در میان هر دو رکعت نشستن نمود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت او را در بصره آمد که
 لم یجلس لیهن اگر چه در بعضی روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و از اینجا بعضی از آنها گفته اند که
 از جاوس میان سلام است نوع پنجم نه رکعت منقطع می کند از کلا از آن نه رکعت در روایت بخاری و غیره
 و این را در از عایشه نه آمد اما این کیفیت که مصنف می گوید در سنن ابی داود است که هشت
 رکعت از آن بیاید می کند از هشتین نمود الا در رکعت هشتم تشهد و عامه است و است بر رکعت
 نه و سلام پس بعد از آن بگر رکعت دیگر که همین رکعت هم باشد می کند دو وتر می کرد بد آن نگاه
 را و می نشست و تشهد می خواند و سلام می داد و بعد از آن بر می خاست و دو رکعت نماز می کند از آن چهار رکعت
 و در روایت بخاری و صحیح آمد که رکعتین بعد از وتر نشسته شروع کردی و تراست کردی چون نوبت
 بر کعب رسید بی برتاشی و رکوع کردی و سجده رفتی و در این دو رکعت بقلا از وتر در کلام مصنف بیاید زیرا
 در روایت از آمدن بن زید آورده که از عایشه نه از نماز آن حضرت شکر آنکه در شب می خواند و هر دو رکعت
 در اوائل میزد که رکعت می کند بعد از آن دو رکعت ترک داد و بیازد آمد و بعد از آن که رکعت می کند
 و بعد از آن نمازی در شب و در نوع هشت رکعت می کند از چنانچه در روایت بخاری از مسروق آمده
 که پرسید از عایشه نه از نماز آن حضرت در شب گفت هفت بود و نه بود و بیازد بود یعنی در هر
 وقتی یکی از من انواع بود و در هر دو آنکه از نماز آن حضرت هفت رکعت بود و بعد از آن که هفت می کرد
 و کلا در هفت رکعت بود که هفت رکعت است از آن بود و در هر دو رکعت هفت می نشست
 و پیش از سلام بر می خاست و بگر رکعت می کند از سلام می داد و بعد از آن دو رکعت می کرد بعد از وتر
 نشسته در روایت ابی داود از عایشه نه آمد که چون آن حضرت تشهد می خواند و در آن رکعت نقصان
 کرد از نماز رکعت دو رکعت آورد او را بیعت و مسمران از نماز است و البتة و البتة درین باب مختلف
 آمده اکثر آن میزد که رکعت است و اول آن هفت و بعضی از آنها این پنج رکعت است بخاری درین باب بنظر در
 هیچ آیه و نیز باید دانست که در بعضی روایات و تراویح نقل آن شده اند و در بعضی از آنجا است

که در بعضی سبک است که در بعضی کلمات و از تسبیح کمتر نه و نیز رکعتین بعد اوتر را در بعضی جاها دانسته
 شده و در بعضی جگه در بعضی رکعتین فجر را نیز از تسبیح نماز شب شمرده و در بعضی روایات یک
 رکعت را از تسبیح اندود و بعضی سه تا پنج و هفت و نه و در بعضی جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند
 نیز می در جامع خود از ام سلمه روایت می آرد که گفت بود پیغمبر خدا ﷺ که وتر میکرد بسیزده رکعت
 چون بگردد رسیده و عین کشت و تر میکرد بهشت و کشت قرمندی روایت کرده شده است از پیغمبر
 ﷺ و تر بسیزده و بیازده و نه و هفت و پنج و سه و یک و کفایت معنی این سخن آنست که میگردد در شب
 سیزده رکعت با وتر پس تسبیح کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را و تر و روایت کرده شده است
 در صحیح از پیغمبر خدا ﷺ که گفت اوتر و یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل دانسته شود هفتاد و نه
 و در رکعت سلام میدهد و در آخر سه رکعت بیست و یک سلام میکند از این نوع قیام جامع است که در انواع
 سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میکند از تسبیح و غیره و در بعضی روایات در هر دو رکعت
 سلام میدهد و در آخر سه رکعت و در بعضی روایات در هر دو رکعت سلام میدهد و در هر دو رکعت
 دو رکعت بود پس در هر دو رکعت و تر بسیزده رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود دو اجدادین ثابت
 است و تر بسیزده رکعت چنانکه مذکور است در بعضی ائمه دیگر است نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده
 است که در تسبیح دو نوع اول آن را بیان نمود و اینست که حفظ درین روایت طعن کرده اند و
 باز خود روایت صحیح بخاری در آن چه محل طعن است یارب مقصود آن باشد که این تسبیح رکعت مخصوص
 بآن صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه در دو رکعت چند یکجا بکند از آن و در هر دو رکعت سلام
 دهد و در هر دو رکعت و تر یک از آن این نظر یقین باین خصوص مطعون است و این ترجیح بعینه است چه
 ظاهر کلام تصنیف در نفس این تسبیح رکعت است مطابق چنانچه در وجه طعن حفظ درین روایت میگوید
 چه در صحیح این حیانت با مناد صحیح است و تر و ایتلت و تر تکبیر سه رکعت بلکه اوتر و الخمس اوسبع
 و تر تکبیر به پنج رکعت یا به هفت رکعت و سه و بصلوات المغرب و ششمه تکبیر بنماز مغرب که سه رکعت
 بیست و یک سلام میکند از یک و ایتلت و تر از رکعتی از روایت ذار قطنی نیز آورده و گفته که رجال و بی ثقات اند و
 در حدیثی که همیشه با مناد صحیح آنست که در دو رکعت آخر سلام میدهد بعد از آن یک رکعت میکند از سلام
 چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمدی پرسیدند که در وتر چه میگوئی که بیک رکعت است یا سه
 گفت امام احمدی که اکثر روایات از او از تسبیح آنچه در اکثر اجداد بیست و یک روایت آنها قوی و راجح است اینست
 که و تر بیک رکعت کردی و انا ذهب الیهما پس از پنج جهت مذکور است و من باین جهت روایت کرده ام و یک
 بار هم از وی از حال و تر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت بیست و یک رکعتین سلام دهد در دو رکعت
 تا و تر بیک رکعت شود چنانچه مذکور است و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام نکند در دو رکعت تا و تر بسیزده

و اینست که در این روز بزرگوار...
 در این روز که در آن شب...
 که در آن شب...
 پس از آن...
 رکوع...
 قیام...
 سجود...
 مانند...
 در...
 این...
 روز...
 و بعضی...
 یافته...
 خنجر...
 در...
 و...
 و...
 در...
 بعد...
 بخاری...
 شد...
 که...
 و...
 معصوم...
 ابو...
 شب...
 هفت...

که روی محمدی داشته باشد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی گفت هر آن که کسی را
رخسخت کشید آن جانم را از فعل معاویه و انکار و استغناء آن و در روایتی دیگر صلی الله علیه و آله و سلم
بفراست و سخف و بی لایلمی هر آنچه دارد بر آن نظره و نظر بیکر که سخف است از آن نبود که لا اله الا الله
خدا را در پیش و آنچه گفت گناه این است که گفت اکثر و ارجح و افضل باشد و آنچه اعلم و باجمله اختلاف است در
اعتبار و آثار و آثار علمها در امور و در این اختلاف در دو صورت است اول آنکه در روایتی گفته است که هر
اختلافی نیست و چون مقرر شد که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و شب استغفار و در این نیز در اصل
آن نوع و اختلاف است و ظاهراً در روایتی که در گفت محل است و کما بره است و آنچه اعلم و در بیان نوع
و نوع هر دو سخن در روایتی که در گفت آنرا در این که در این نوع است از آن است نوع که مصنف ادعای حضور در آن
کرد بانی مانند و میگوید نوع هشتم در سنان تفاوتی از جمله که در روایتی است که در ماه رمضان بابت هر روز
نوشته است که آنرا درم یعنی نماز شب و در نوع چند آن در روایتی که در آنکه هر روز از این است که هر یک است
روای العظیم بعد از آن به نشستن و میگویند شب افگری و مکر و میگوید در این که در این که در این که در این که در این
بلان یاد آن صبح که گفت و بعد از صبح صلی الله علیه و آله و سلم در عزت و اعلام کرد چنانچه عادت می کرد که بعد از افترغ
و آنچه از مردم در هر روز صلی الله علیه و آله و سلم می آید و اعلام میگوید تا به سجده میزد و می آمد و کرده آنکه روزی آنحضرت
نوشته است در خواب نزد بلان که گفت الضلوة صلی الله علیه و آله و سلم من النوم آنحضرت را و این کلمه از وی عروسی آمد و در روایتی که در
داخل اذان فجر کرد آن و هر روز میبخته نایب بعد از آن سنت مستمرا شصت و نه که در بیان این نوع احوالی بکار
رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه کند و در روایتی چه قراءت کرد و در روایتی که در قیام به هیئت بود چنانچه
ظاهر از حدیث است یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر حدیث آمد و احوال از کار و در روایت دیگر
نیز معلوم نشد که زکوع کرد یا قرعه و بعد از وی بنشست یا بی آن نشست و در وجود آن معلوم است
بضرورتها اما معلوم آن معلوم نشد که میکل از رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شد که
نشستن و اینکلمه رب اغفر لی خواندن در میان سجده بودی و آنچه بدان رکوع بود و در هر یک که در این
نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم و بود آورد و نسائی آورده است و اینچنین است و روی ذکر رمضان
نیست که گفت حدیثی که از کل مردم با او صلی الله علیه و آله و سلم ششمی پس افتتاح کرد - و در نظر را پس گفتن من
در دل خود که مکرر رکوع و در نزد حدیثی در روایتی که در این است که گفت شاید رکعت را بدان سره نام کند و
هر رکوع رود و هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد بسوره تسویر آن اتمام کرد و افتتاح کرد با آن سر آن و خواندن آن را هر صل
قرئتم و هرگاه که میبخت با بی که در روایتی که در این است که در هر یک که در این است که در این است که در این
و در عا سوال میگرد و چون بپای تعوذ می رسد از هر دو میگوید و در روایتی که در این است که در این است که در این
روی العظیم و در رکوع او مانند بی از قیام او بیشتر است مع الله ان جمله و زبانه در روایتی که در این است که در این

اینست که در هر روز پس از نماز صبح در رکعت دوم و رکعت سوم در هر دو رکعت در سجده اول و دوم
 بعد از رکوع هر دو رکعت اول و دوم در هر دو رکعت در سجده اول و دوم در هر دو رکعت در سجده اول و دوم
 که نماز را در هر روز در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 پس از آن هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 رکوع یا سجده یا هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 قیام او می کند در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 سجده و هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 عائله یا انعام شکر را در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 این حدیث و عایشه است هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و روایت آورده و امتیاز اینست که در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و بعضی معتقدند که در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 یا بعد از آن در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 شکر یا کفایت و آنه الموفق و از آنچه واجب است تمییز بر آن است که هاید که در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 در وقت مسنونه متعدد باشد والا مثلا فطری صحت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و از بعد از آن است و از آنجا که آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناظر است و تمامه علماء بر آن متفق و
 در بین میان نماز شب و وقت و تراست و آنحضرت در تمام شب و ترک آن در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 بعد از آن در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 بخاری و مسلم و بیهقی و نسائی و ترمذی از عایشه نقل کرده و از روایت ترمذی آورده که گفته منتهی
 شد و آنحضرت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 که گفت که رسول خدا ص در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و ترک آن در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 مستور است و آن فضل است و این روایت کرده و مواظب باشد به و هم از مواظب این داؤد و از حدیث
 ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا ص در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 شب را رسول الله و گفته من هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت
 و این حدیث را در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت در هر دو رکعت

پس در آخر شب برخاستی و عایشه به آمد که گفت مرا الحظرت **ع** فرمود
پیش از آنکه وتر کنی فرمود چشمان من بخواب میر و لنگ آمدل من بیدار است
تا خیر و ترکمی را سزا است که وثوق دارد به پیام و نرملی از ای هر پیره آورده که گفت امر کرد
خدا **ع** که وتر کنم پیش از آنکه بخسبم و گفت نرملی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکرره بود و
کرده اند قوم می از اصحاب پیغمبر **ع** و من بعد هم که خواب نر و لنگ تا وتر نکند اما اکثر صحابه و
که و تر در آخر شب افضل است و گفت جدیث عایشه به حسن صحیح است و حدیث ابوهریره حسن بخرد
و در مشکوٰۃ آن را از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت **ع**
آن بود که و تر در آخر شب بکند از دی قریب صبح و اگر احتیاج نادر اول شب یا وسط آن و تر کردی و بعد از آن
بهمچند برخاستی و تر را اعاده نکردی و در حدیث نرملی آورده لا وتران لی لیلة فرمود در **ع**
د و تر نمرد یعنی چون در اول شب و تر کنی پس از آن به چند بر عبادت دیگر اعاده و تر میز و تر بود و
شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب و تر کند پس از آن به چند بر عبادت اعاده و تر کند
آن را از جهاتین حدیثی از جهت آنکه کرد و تر کند از د لایب یکی از آن دو و تر اول و تر
نشاندن شراخ و تر ملکی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که در اول
شب بعد از آن برخیزد و تر آن جمله از اصحاب و من بعد هم گویند نقض کنند و تر را و اعاده و تر
یکدگر است این از آن بکند از آنچه خواهد بست و تر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نمود
و مله بیا **ع** حق این بود و جسا **ع** د یکر از اصحاب و غیر هم بر آنکه که چون در اول شب و تر کند پس
از آن بخواب رفت و برخواست بکند از آنچه خواهد و نقض نکند و تر را و کند از آن اگر که در اول شب
خورد و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد اینست و این **ع** صحیحتر است چه **ع** صحیحتر است چه **ع** صحیحتر است
کرده شد **ع** که آنحضرت **ع** بعد از وتر نماز کند و از ام سلمه و ابوعبیده و عائشه و غیر اینان آمده
که کل از آنحضرت **ع** بعد از وتر دو رکعت اینکلام تر می است و در کلام مصنفین **ع** صحیح است چنانچه
ازین باب مذکور گوید **ع** آنحضرت **ع** در بعضی شبها در سجده و تر کرد و در نماز مکتوب میگردد
یعنی در جمیع نماز شب یاد و تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه در حدیث آمده است که کان یقوم ما یقر
آن این آیت است ان تغلبهم فلانهم جهاد لوان تغلبهم فانک انت العزیز العظیم **ع** صحیح است و این حدیث
طریق قیام شب که ذکر کردیم ساعت ظاهر اهل در که ات همان بود که در طریق مذکور و معارضه شد است آنکه
قراءت این آیت بود مکرر و بنا بقدر طریق حدیث **ع** که در حدیث مذکور بود **ع** صحیح است و در حدیث
در شب از حیثیت نشسته و استاده و کل ازین بر **ع** صحیح است و در حدیث مذکور است که در شب
مکمل ارد و این غالب است **ع** صحیح است چنانچه در حدیث مذکور است **ع** صحیح است

روایح است و این ملک همیابین مسعود است و قول جماعه از علماء است مثل حدیث آن نبی و این روایت است و در
 شافعی و غیر روایتی از مالک و احمد مخصوص است بنصف شب اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و در بعضی روایح
 از امام احمد دایمی است و چنانچه در بعضی از روایح از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بر روایتی که قابل استحضار است
 و نیز در بعضی است و نیز در بعضی است مخصوص است بر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص است و بعضی در
 ظاهر ملک است و نزد شافعی در بعضی و در بعضی و در بعضی و در اصل صورت و نزدیک هاد را و چنانچه در بعضی است
 بگوید آنست که ای امیر المؤمنین علی است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت در آخر وقت هر که
 اللهم انی اعوذ برضاک من خطک و بنها فانک من عتقبتک و اعوذ بک منک لا اخصی ثناء علیک انت
 کما انت علی ذلک و اوله الخیمه کما قال الزکشی و شمس کشفه که رواه اصحاب السنن الا بعد و ما لاکه
 نزد ایشان ثابت شد که خواندن این دعا از حضرت صلی الله علیه و آله در میان وقت هر که نه بعد از نماز و نه قبل
 و در احادیث دیگر که دال اند بر نبودن قنوت قبل از رکوع با بعد از آن اگر چه احادیثی در این باب
 با بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواند گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت نماز صلی الله علیه و آله که در هر رکوع
 خدا صلی الله علیه و آله و در روایتی جمله من کلمات که می گویم من آنها را در قنوت و ترا اللهم انی اعوذ برضاک منک
 و این را نیز گفته اند که رواه الخیمه و شمس و روایتی با کمال بر شرط شیخین آورده که گفت هر که این دعا
 را تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت نماز و در بعضی روایات آمده که فرمود بگردان این را در وقت هر که
 اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایتی وی بعد از رکوع کند چنانکه ملک شافعی است
 و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی و غیره مطابق گفته بی قنوت بعد از رکوع با کمال آن و در شمس از این
 دعا آورده که عمر بن الخطاب بقیه جمع کرد مردم را بر این که در رمضان و قنوت میخواند این دعا را
 و در روایتی مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز در مواهب لدنیه است و روایتی
 است از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از این عمر نه آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
 و میگرداند قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و این ماجه از ابی بن کعب آورده که گفته در وقت هر که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن السام نیز این روایت را آورده و روایتی از ابی
 از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم این دعا را میخواندند و می گفتند
 قنوت میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر وقت و میخواندند ایسان آن را و در بعضی روایح آمده که
 و قنوت و قبل از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا آمده و لاجرم آنرا ذکر کرده و مراد بقنوت اینجا
 مطلق دعا است یا خصوص اللهم اهدنی الخ و از امام صلی الله علیه و آله نقل کرده است که در قنوت دعا می خواندند و
 تعیین دعا موجب ثواب است ولیکن در بعضی و در بعضی گفته که اللهم اناسئدک و اللهم اهدنی
 الخ و قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی است و نزد ابی حنیفه و مالک اللهم اناسئدک و اولی نزد

حذیقه جمع بینهما اللهم وشمی از ابوالمیث آورده که مخمرا رزقونی آنتست که سه بار بگوید اللهم اغفر لی و بعضی
 ائمه بنا آتانی الدنيا حسنة الا ینه نیز آورده اند و گفته اند آن را که دعای قنوت اند آنجا
 یا اللهم اغفر لی یا ربنا آتنا در مت باشد گفته اند که اگر چه اللهم انالمة عینک در صحیحین و سنن
 معروفه واقع نشده ولیکن ائمه حدیقه آن را از طرق صحیحه از طبرانی و غیره اثبات کرده اند و شیخ
 ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ و
 تعلیم کرد قنوت را اللهم انالستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلم و نترک من یکفرک اللهم ایاک
 نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نسئل و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار علیک
 و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت و شیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در
 عمل الیوم واللیلة آن را بعد از رکوع آورده با این طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انالستعینک و نستغفرک
 و نثنی علیک الخیر و لا نکفرک و نخلم و نترک من یکفرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد و لک
 نسجد و الیک نسعی و نسئل و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفارین علیک اللهم اهد لی
 فیمن هدت الخیر و انزل من صیغته درود و صلی الله علی النبی محمد وآله وسلم و بعضی از فقهای مذهب
 ما این کیفیت ذکر کرده اللهم اذالستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نثنی علیک و نثنی علیک الخیر نشکرک
 و لا نکفرک و نخلم و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نسئل و نرجو رحمتک
 و نخشی عذابک ان عذابک ان عذابک بالکفار علیک و بعضی گفته اند که در اول
 این صفت کلامه نومن نثنی نشکرک و نخلم نسجد نسئل نرجو و آوردن حاجت نیست و گفته اند که اولی
 آنست که بیارد و اورا چه اتیان و او عطف موجب زیادت ثناء و تعدد اندیه است چنانچه در تشهد و قل حقیق
 فی موضعه و با جمله اصل قنوت و ترود عا در آن با حدیث صحیحه ثابت شده و چگونگی صحیح نباشد و
 حال آنکه اصحاب کتب حدیث آنرا روایت کرده و حاکم بر شرط شریفین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر
 که ائمه علیهم السلام بعد از آنکه از این آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در
 نماز و قنوت خوانند حال از غرابی نیست و غیر بی ثمر آن که از امام احمد نقل کرده و گفته که امام احمد
 میگوید هر چه در قنوت ثابت است مجموع در نماز صحیح است اما در وقت اصلاح حدیث ثابت نشد بلکه
 در حدیث مروی نیست این چه میباید و لواط است با وجود حدیث علی و حسن نه که روایت کرده
 اند و در حدیث امام احمد مذکور است صحیح و ثبوت معروف روایت را چگونه منیع توان کرد و ظاهر
 در حدیث امام احمد قنوت است در طرفه صحیح چنانکه در کثی در شرح عرقی گفته است و تفصیل حال
 قنوت در غیر و تریجه نماز صحیح و چه در دعای دیگر در ما سبق معلوم شد گفتگروا اگر چه غرض مصنف
 قنوت قنوت ثابت است از فعل آنحضرت ﷺ چنانچه در اول و اما جماعتی از صحابه در وقت قنوت خوانند اند

بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشر و شیب و ضعیف از فعل است و خوانند
 که آیت دارد در آن خصوصاً که آن فعل به تعلیم و امر آن حضرت ^{علیه السلام} باشد چنانچه میگوید صحیحین و غیره
 که در مسند امام احمد بن حنبل ^{رضی الله عنه} از امام حسن بن علی ^{رضی الله عنهما} نقل کرده است که حضرت رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} کلمات چند گفته دعا که آنرا میگویند آن کلماتی است قنوت القنوت و تو اللهم اهله من مملکت
 و عافنی فیمن عافیت و تولی فیمن تولیت و بارک فیما أعطیت و کن فی ما قضیت فإذک تفریح و لا یقضی علیه
 انه لا یدل من والیت و لا یعزم عافیت تبارک من عافیت و تعالی و صل علی النبی المکرر و یصل که از صریح این حدیث
 آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنجا بود که امر کرده که آنرا در وقت آنحضرت میفرمایند که بنفیس
 حدیث ^{علیه السلام} مراد تعلیم دعا می کرد و من آن را در قنوت و قریباً پس از آنجا امر بخوانند آن در وقت معلوم
 نکردیم که ظاهر آنست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و آنکه بی امر حضرت پیش مردم
 بخوانند بعید است مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد که خوانند در عبادت قنوت و نیز مشهور و
 مستنون است هر دعا که خوانند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این نیز مستنون است در وقت
 قنوت و تو استقامت و حال آنکه در وقت که شمی او حکم بر هر طایفه از او آورده که ^{علیه السلام} و تو
 اللهم اهله فی صریح است در آن که امر بخوانند آن در وقت بود پس خوانند این دعا در قنوت و نیز از
 حضرت سالت ثابت کرد در دعای او لا و لهذا ترمذی می گوید بهترین حدیثی که در باب قنوت و تو
 روایت کرده اند این حدیث است عبارت ترمذی در جامعش این است که و لا تعرف من اللهم ^{صلی الله علیه و آله}
 القنوت فی الوتر شیثاً احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و بجز قنوت از امام
 حسن نه این دعوی به ثبوت نه بیرون گفت و از امیر المؤمنین عمر و ابن کعب که با امر المؤمنین ^{رضی الله عنهم}
 فاس در رمضان قنوت در وقت خوانند و از عبدالله بن مسعود ثابت شد که قنوت در وقت و آنرا ^{صلی الله علیه و آله}
 برای نهمی فعل آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در قنوت که اصل مدعاست گفت اما از پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} قطعاً مروی نشد و
 بشهرت فرسید و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دار قطنی از هر یک بن غفله و طبرانی از اس عمر و نسائی را من
 ما جده از ابی بن کعب که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} خوانند قنوت در وقت و مصنف میگوید این و امثال این هر چه روایت
 کرده شود مطعون و مقتری بود والله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المؤمنین ^{رضی الله عنه} بود که ناظر
 قنوت و تر بود و آن در این باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگویند بقول خود و ترمذی و نسائی
 بلکه در کتب خصمه چنانچه از کسی گفته و یاد رسن اربعه چنانچه شمی آورده مرویست که کان ^{صلی الله علیه و آله}
 یقول فی آخر وتر اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بعافانک من عتوبتک و اعوذ بک منک لا حصی
 ثناء علیک انت کانتین علی نفسک و لیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره معتدل آنست نه این دعا را در
 نشهرت گفته باشد از اجزای صلوة است و محتمل آنکه خوانند این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز

خوانند در هیچ جامروی و ما ثور نیست و می گویند که در بعضی روایات که به اسم آنست و چون از
 و آن سلام دادی به یار گفتی سمان الملك الملك و در کثرت سوم این کلمه را با از بلند و کشش
 حرف خوانند و بعد از آن یعنی در کثرت که در کتب کتب الملائكة والروح بدانکه در مسجد
 که بعد از وتر کنند و در میان آنها به نشینند و آیه الکرمی بخوانند و عمل آنها در این دیار مشهور
 شده گفته اند که آن را اصلی و سنای در انبار و آثار ثابت نهی و روایت نهی که مقبول و مختار
 بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت میکنند موضوعست و آثار وضع از آن لایح و در بلاد
 عرب اصلا بدان عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آن را حرام دانند چنانچه در بیان سجده
 منفرده بیاورد و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را نه شناسند و ندانند و بعضی گراست آن را نیز نقل میکنند
 والله اعلم و آنحضرت ص قرآن را همیشه مخصوصا در نماز شب بترتیل و تبیین هر حرف و ادای آن
 بحیثیتی که ما مع آن را نواند شمرد و ضبط کرد خوانند و در لغت دندانهای کشاده و روشن هموار
 را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خوانند و حکم نص و در نزل القرآن نرتیلا که بعد از امر مسلم
 لیل فرموده است و در آخر آیه التمه وقف کردی و اگر چه متعلق بسابع بودی چنانچه روایت کرده
 شده است بطرق کثیره از ام سلمه نه که گفت بود رسول خدا ص که چون قراءت میکرد میخواند
 آیت هکذا بسم الله الرحمن الرحيم و وقف میکرد پس از ان میبکث الحمد لله رب العالمین و وقف
 میکرد پس از ان میبکث الرحمن الرحيم و وقف میکرد و بعضی از اهل بیت بلکه همه ایشان میگویند وقف
 بر جا می که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منقطع کرد و در متعلق بجا بعد نبود اولی و افضل تر بود
 در غیر اینجا و صل اولی و افضل بمقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قراءت از صحابه از قراءت بجز بدو
 تابعین و من بعد هم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کانی و حسم اگر کلام تمام شد و تا اذ
 حکم کرد و در متعلق بجا بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکه اولی هم المسلمون والله
 بكل شیء علیم و امثال آن در اینجا التمه وقف یا بد کرد و ابتدا بسا بعد نبود و اگر کلام تمام بود و در اینجا
 و مراد بود بجا بعد از جهت معنی نه لفظا آن را او وقف کانی خوانند چنانچه حرمت علیه السلام از آن
 تا کلام بجز آن و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بجا بعد خود لفظا و معنی آن را حسم دانند و تا اذ
 اینجا وقف حسم است اما اینک ابریا العالمین حسم زبان شک و اگر در این قسم را آن آیت بود حسم است ابتدا
 بعد از آنکه وقف بر این آیت و ابتدا بجا بعد است مطلقا بکلام اجید است و آنرا تفصیل است که در اینجا
 بالذکر انضیدی علم التجوید بیان کرده ایم و بالتسلیه از کلام نشان چنان مشهور شود که وقف در اینجا
 حسم است اما اصل حسم و منصف میگویند که این سخن از قراءت استند بدان نیست زیرا که چون قراءت شد
 که آنحضرت ص در اینجا و نیز در آنجا و در اولی و حسم همان باشد و در آن نیز همین باید که متابع

غیر تفریط و اختلال بقواعد و قوانین تجویذ که آنرا امام کویند و آن نیز بحال صحیح است از حد آن تجاوز
 نکرده و بر و این توسط است میان ترسل و جان زوال که صاحب ابن عامر و کسائی است یعنی غالباً در قرآن
 مذکورین و عادات اکثری از ایشان این بود و اگر کسی در قرآن هر سه مرتبه میگذرد از جهت دخول آن در
 مراتب تجویذ و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجویذ و طریقه کلام عرب است که هر جماعه یکبار و آنرا
 اختیار کرده اند بجهت فکته که گفته شد پس آنها که اختیار سرعت و کثرت قرائت کنند مراد مرتبه
 دوم است که حد راست نه آنکه مخالف قواعد سرعت خوانند و رعایت هیچ یکی از این سه طریق نکنند و
 قراء مرتبه اول را افضل و اکمل دانند چه ظاهر قول حق تعالی و رتل القرآن تریلا و اول است و عصف
 چون اختلاف علمای نقل کرده در تفضیل یکی از دو مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از آن محاکمه و تطبیق
 میان آن میکنند و میگویند و بعضی از متأخران میگویند ثواب قرائت با ترتیل و بلند بر بزرگتر و نیکوتر
 نفیس و حیل تر و ثواب کثرت قرائت با ترتیل بر ترتیل باشد مانند است
 بکسی که گوهر قیمتی را صدقه دهد که هر چند بعد از او که است که بیشتر است اما نام است و کیفیت او بیشتر
 این یکی که صاحب قرائت سرعت است مانند است بکسی که ذی بسیار اما در روزی از او بزرگتر است
 بسیار و مانند آن که بعد و کمیت بیشتر اما به نقاست و کیفیت کمتر است و علماء مثل اینها هم
 که در افضلیت مکه معظمه و مدینه مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اگر عمل در مکه بیشتر است
 چه بیکر رکعت در مسجد حرام بصل هزار رکعت بود در غیر وی و در مدینه اگر چه کثرت آن که
 بیکر رکعت در مسجد شریف نبوی به هزار رکعت در مسجد غیر شریف نبوی ولیکن نفیس و حیل تر و نیکوتر است
 این صحیح است و بقوله صلی الله علیه و آله و سلم من صلی بنا بقلوبنا الی دار المحبوبین ان الله یحبهم
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله در قرائت شب گاه اسرار فرمودی و عادات ابو بکر صدیق رضی الله عنه در قرائت
 می شنوایم که راکه مغزالم برای وی و گاه بچهار و بلند خواندی و عادات عمر فاروق رضی الله عنه این بود که در بار
 میکند خوابناگان را و هوشیار میگرداند غافلان را و در بعض احادیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود ابو بکر خد راکه اندکی چهار کن از آنچه میخوانی و عمر فرمود که قدری هست بخوان از آنچه میخوانی
 و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرائت طویل ساختی و گاه تسخیف کردی و قرائت قصیر ساختی
 شریف و در سایر اعمال را و او را در همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات و قوت و دایره شغلت
 بر امت و بجهت رعایت اعتدال و مصلحت دیک حال و تربیت و تصرف در احوال صحابه رضی الله عنهم
 عینا فضل و اکمل ناجزی نبیاعن امته و علی آله و اصحابه و مسلم و فصله در نماز و عبادت
 روشن و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذاردن آن نماز بحسب کیفیت و وقت و حال آنکه
 چاشت ناری صبحی است و گفته اند که شعور و شعور و رضیة بر وزن عشیة بمعنی ارتعاج بها و است

و در وقت اوج تاب و یعنی شمع آفتاب در آسمان و ضعیف بفتح و ملد و وقت بلند شدن آفتاب تا ریح
 آسمان و مقدار میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند
 شدن وی قدر بکثرت و نیزه و این را صلوة الاشراف گویند دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ریح آسمان
 تا انقضا نهار که همین در مض الفصال در شان اوست و این را صلوة الضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر
 احادیث همین اهم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز هر دو وقت و در بعض احادیث صلوة
 الاشراف نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلوة یوم هانی
صلوة الاشراف و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم از من لی رکعتین
 اول نهار اکثرا اشتره و حضرت شیخ اجل علی مرتضی در تبیین جمع الجوامع سیوطی که آن را جامع کبیر نام
 کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بکشد نماز فجر در جماعت
 یا مستورا نشیند برای ذکر خدا از طلوع کند آفتاب و بعد از آن که در رکعت یا شکر از او را مثل اجر حج
 عمره تمامه تمامه رواه الثرمذی بن انس و بعضی رسیده که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه در هر دو وقت نماز
 گذارده و است از این بیان نیز غیب نموده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یکوقت است و یکنماز
 که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انقضا نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی
 در جایگان بر دند که مکر ایجاد و وقت است و در نماز اند و بعضی ضعیف صغری و ضعیف کبری نیز گویند
 و الله اعلم و احادیث که در کلام مفسران مذکور کردیم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح و هم
 آنچه در وقت کرم شدن روز که همین در مض الفصال در شان اوست بکشد از نهار در او شامل است و علما
 را اختلاف است در استحباب صلوة الضحی و احادیث و اخبار در وی بظاهر مشتتاف و متعارض آمده اکثر
 بر اینند که مستحب است و تمسک ایشان با احادیث است که اثبات آن میکنند چنانچه همیشه به بروایت
 احمد بن محمد و ابن ماجه گفت را است رسول الله دیکم پیغمبر خدا را صلوات الله علیه میکند در شبچه از صبح نماز صبح
و شبچه و تسبیح بعدی نماز نفل آید از چهار رکعت و آنی لا سبیم او ندرستی که من نیز میکنم
چهار رکعت و اولی لفظ آمده است در روایتی و لفظی دیگران همیشه به که گفت کان رسول الله صلوات الله علیه یسلی
النفسی از نماز آنحضرت صلوات الله علیه میکند در نماز صبحی را چهار رکعت و بزیادت میکرد در چهار رکعت
و شاهان الله چیز را که میخواست خدا چه عمل در رکعات این نماز نفل و از ده به ثبوت رسیده است چنانچه
در نفس بیانی معلوم گردد و عن انس و روایت است از انس که قال را است رسول الله دیکم رسول
مصلی صلوات الله علیه کند از نماز صبحی را ثلثی رکعات هشت رکعات فلما انصرف بس جزین
در کتب و در تمام کتب ذکر است آنی صلیت باینستی که من کلام صلوة نماز بر آنکه نماز صبحی باشد
و در بعضی کتب است و از آن روایت است که در صحاح تعالی و در بعضی کتب است و در کتب

از بلا و قهر و بی معنی این نماز که بکنان دم طلبی و هوایی از حق و اوستی و سالت و دعا و غیره در هر روز
 در خواستم پروردگار خود را ائلا ثامه چیز و انا کمالی و من داد پروردگار من مرا اتمین در روزان و هر روز
 بونداد واحد یک چیز از آن سه بین از آن بیان چیز یکند که سوال کرد و آن دو چیز که داد و آن سوم
 که نداد همیشه ما این سالعه سوال کرد پروردگار عالمی آن لا یقتل امری که اینکند نکشد است هر ایالتی بین
 سالها سخته بمعنی مال است و غالب آمله در خط مال و عین جمع اوست یعنی چنان نشود که مطلبها
 پی هم آید و موجب ملاک عامه امت کرد و اگر گاهی بعضی سالی بیفتد و جماعه در آن بپزند آن دیگر است
 و لابد متضمن مصلحتی در حکمتی خواهد بود فعل پس اجابت نکرد قبول کرد این دعا را و موالد را
 از من و سالتنود بکرد و خواستم از پروردگار خود آن لا یظهر علمهم اینکند ظاهر و غالب نکرد اندیم امت من
 عد و دشمنی را از دشمنانم دیدم یا مال سازند و ملاک کرد انکند ایشان را و غلبه کنند بعد از آن که
 اصلا مقاومت آن فتوا ند کرد فعل پس قبول کرد این دعا را نیز و هالتن و سوال هر روز از درگاه حق
 تعالی این بود که در خواستم از وی آن لا یلهسههم اینکند خلط نکند و در دم اینکند ایشان را اشیاء علیهم
 گروهها شوند این موالد را بعضی و فرقه فرقه کردند و هر فرقه تابع امری شود و بیکدیگر گفتند
 کنند و هر جی و مرجی و فتنه در میان آید فای علی پس اب آورد پروردگار بر من از قبول این دعا و اجابت
 آن نکرد از آنست که اکثر ملاک این امت بقتال بود لا بد در اینجا بکم السیف معای المذنبین کتبه
 و مصلحتی راجع بمآل این امت مرحومه خواهد بود صحیح الحدیث صحیح است رواه الامم فی المستدرک
 و احمد و صحیح ابن خزیمه و در مواهب اللدنیه حدیث کمال در صحیح حدیث رکعت از حدیث انس
 بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و آنچه ذکر کرده معلوم
 میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین لازم نبود و صحیح حدیث آنست
 دعا که از حضرت الهی تعالی و نقل من امر شود بدان و اجابت آن موعود کند در حدیث آمده است
 که هر پیغمبر را دعائی است مستجاب که ما مور میشود بدان در حق امت و در آن زمان کردن آن که
 دعا کنم برای امت خود و در خواست کنم برای ایشان چیزی از حیوانات در دنیا و آخرت پس من بخوانم و بکنم
 آنرا برای روز قیامت نادان روز کدشت و محنت و احتیاج بیشتر است دعا آنرا و در خواست
 نما بر روحی فدک یا رسول الله این چه فضل و کرم است و غیر خردانی و مصلحت اندیشی فخر است
 جزا که الله عن خیر الجزاء و در سایر عیبه انبیا غیر این دعای معین که ما مور باشد و باشد
 از بی خلاف است نزد بعضی اجابت و مع در و محفل است و صحیح حدیث است انسان است و مورد
 چون صلاح در معنی عطا باشد اگر چه بر صورت منم است و عین عایشه و روایت است
 ارباعه شقالت گفت عایشه سالی اندی کلد از پیغمبر معه بود معه بود معه بود معه بود

حضرت امام ابن دینار رضی الله عنه را از جنسی و ثوب ملائکه آنگاه انوشاب الغفور حتی قالها مرة
 تا گفت این کلمات را صد بار بخوانند این دعا صد بار بخوانند از نه از چاشت مسنون و ما ثور است و هر
 نوره و روایت است از ام ذرّه قالت گفت ام رضی الله عنها همیشه دایم همیشه را نه صلى الله عليه وسلم میکند ارد
 نماز ضعی را و تقول و میگفت عایشه رضی الله عنها ما ایت رسول الله ندیدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم یصلی میکند ارد
 این نماز را الا ربع رکعت مگر چهار رکعت و عن حمیر بن مطعم روایت است از حمیر بن مطعم انه زلی که وی
 دید رسول الله پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم یصلی صلوته الضعی میکند ارد نماز ضعی را در محل بیست ذکر عدد
 نبعثت و بعضی احادیث دیگر نیز صحیحین آمده مقصود بیان کردن اصل نماز که مضاف است
 در این سوره جابر بن عبد الله روایت است از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرد جاکم ان النبی
 صلی الله علیه و آله پیغمبر صلى الله عليه وسلم صلی الضعی ست رکعات کذا در نماز ضعی را شش رکعت و عن عایشه و ام سلمه
 روایت است از عایشه و ام سلمی کار و الا الحاکم رضی الله عنهما تا آنکه گفت رسول الله بود رسول خدا
 صلی میگردید صلوات صلى الله عليه وسلم یعنی هر روز رکعت نماز ضعی را و زده رکعت گفته اند که اکثر آنچه وارد
 شده است در این سوره صلى الله عليه وسلم و زده رکعت است چنانچه در نهج و ما ثور از بعضی سلف استغراق وقت است
 در این سوره که کذا در شود از بعضی صد رکعت لصاحبان نیز مروی است چنانچه در آثار و اخبار و نظر
 آمده باشد و عن علی روایت است او علی نه چنانچه احمد و ابوالعلی و ابیرانی و نسائی و ابن خزيمة و غیر هم
 آورده اند در این حدیث که صلى الله عليه وسلم که در حال آنکه ثقیان النبی که پیغمبر صلى الله عليه وسلم کان یصلی صلوته الضعی بود که میکند ارد
 نماز ضعی را صلى الله عليه وسلم میگردید و ام و اسمران بود پس ائمه کتبت که کذا در نماز ضعی عادت مستمر روی صلى الله عليه وسلم
 بود نماز ضعی آنست که صلى الله عليه وسلم که صلى الله عليه وسلم است و وارد نقض این قاعده بسیار است صلى الله عليه وسلم علی المتعم
 روایت است از عایشه و انس و جابر نه ان النبی صلى الله عليه وسلم کان یصلی الضعی ست رکعات و عن ابی هریره
 روایت است از ابی هریره که قال گفت او وصاتی وصیت نمود در امر خود مرا صلى الله عليه وسلم این آمده در روایت
 صحیحی و مسلم و ابی داؤد و در روایت از صلى الله عليه وسلم که صلى الله عليه وسلم زلته الصلوات و روایت مسلم و ابی داؤد
 و نسائی مثل این وصیت نسبت با بوائ و داؤد نیز وارد شده و لفظ وی اوصاتی صحیحی است کذا فی جامع الاصول و در
 روایت صحیحی در نماز وقوع یافتند است گفت انی فتح الباری خلیلی دوست جانی من که بعد رسول الله
 است صلى الله عليه وسلم یعنی از مصعب بن کفنه اند که خلیل اند و ست خانص بود که در وصی وی در خلال دل و درون
 جان می آمد باشد و این وصیت است که بعضی مرتبه خلعت را عالی تر از محبت دارم و گویند که پیغمبر ما
صلى الله عليه وسلم هم محبت نمودم خلیل و خلعت صلى الله عليه وسلم خلعت ابراهیم بود علیه السلام و بعضی محبت را صلى الله عليه وسلم
 خلعت دانند و محبت آن محبت بود که صلى الله عليه وسلم محبت رسیده باشد و محبت را محبت از آن که صلى الله عليه وسلم
 در حدیث صلى الله عليه وسلم آمده و آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد درضا اگر از

آدمیان خلیلی میگردانم ابو بکر صدیق را میگردانم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و بر او
 اسلام و حق مسلمانی باقی است این نفی در حق خاص اوست و لیکن امت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله را خلیل
 گویند مانعی نبود کمال رتبه و مقام ایشان اینست که بجانب اولاد و بی بی بر بند عرض که ابو بکر در
 میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بضمیم لثله ایام من کل شهر بود و زده داشتم در ماه روز هر ماه هر ماه
 روز که باشد و اکثر بر آنند که مراد بدان ایام بیض است تحقیق این در مجلس از باب صوم بیاید و حدیث
 جامع الاصول آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله آن را در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد
 بکنار آن در دو رکعت فی اول روز زیاد کرده است احمد بن حنبل در دقیق العبد گفته که ذکر رکعتین
 اکتفا باقی است که موجب مزید تاکید است بدان کلماتی فتح العاری و آن او تر قبل ان انام و در روز قیوم
 طی و تر یعنی وصیت کرد با اینکه نماز ترک ارم پیش از خواب یعنی و تر در اول شب گذارد و بخواب روم چنانچه
 در فصل قیام لیل گذشت چون ابو بکر به بحفظ احادیث نهوی و تکرار آن در اول شب مشغول می بود و بیدار میبود
 و قیام لیل بر وی بعد از نوم و شوار بود آنحضرت صلی الله علیه و آله بجهت تیسر امر بر وی و اشتهام نشان عظم
 افضلیت بر وی در عبادت او را این چنین فرمود و شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقها بدیدم که
 گذاردن دو رکعت بعد از و تر در اول شب که موجب ثواب قیام لیل است طالب علم راست و معاند وی اینست
 ابو بکر نیز تواند بود و الله اعلم اینچنین گفته اند اما پوشیدن نمائند که از اینار قبل النوم لازم نیاید علم قیام لیل
 شاید که اینار قبل النوم احتیاط باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از ان قیام کنند و تر را عاده کند
 چنانکه بعضی گویند یا نکه چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون کان توان کرد اینچنین و حال
 آنکه عمل ابو بکر صدیق نه ایما و قبل النوم بود چنانکه گذشت و گویا که از اینجهت بعضی از شراح حدیث
 او تر قبل المنام را عبارت از گذاردن و تر بین النومین دارند فافهم و عن ابی ذرور را است از سینه
 نه چنانچه مسلم آورده قال گفت ابو ذر قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یصمیه صمیه میگوید یعنی واجب و
 ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضو یا هر بند من احدکم یکی از شما صدقه یعنی طاعتی
 و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آن را شاید نکل تسبیح صدقه و کل تسبیح صدقه و کل تهلیل
 صدقه و کل تکبیر صدقه پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و
 شکر الله اعضا و بند اعضا که دو امر با معروف صدقه و نفی عن الله عکر صدقه و همچنین هر امر
 به عرو و هر نفی از منکر که می کند صدقه و شکرانه است و تجزی و کفایت می کند من ذلك از صدقه و
 شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت تر که بکنار آن توکلی بخطب من الشیخی در وقت ضحی و این
بکم است و خوب شکر بشرع است نه بعقل چون شاعر دگنایات آنکم کرد ادای بین دو رکعت ادای
 شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز نماز اعضا و مفاصل را داخل بود

و تمام روز در حکم نیکو چنانست پیش کلاردن در رکعت اول و اول و زاد ای شکر افه تمام آن روز و روز در
 حدیثی است که در بار بریده آمده است که شنیدم رسول خدا ص که گفت در آدمی سه صفت و شصت مفصل
 است لازم بر وی که بهر مفصل از خود صدقه بدهد ص که گفت یا نبی الله که میتوانی که طاعت دار داین را
 فرمود هر که بصاق افتاد به بینک در مسجد و دفن کند آن را چیزی که ایستاد همد مردم را یکسوی آن راه
 صدقه مفصل است و اگر آن را نیایی رکعتین ضحی کفایت کند تراوی مسند الامام احمد و ملکور است
 در مسند امام احمد عن معاذ بن انس برفعه که رفع میکنی و میری مانند معاذ بن محمد یثرب حضرت رسالت
ص من قعد هر که به نشیند فی مسلا در جای نماز خود حین بصر فدر روقی که بر کرد دهن صلوة
 الصبح ص نماز با ملاء حق سبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی در رکعت ضحی و الا یقول سخن نکوی الا خیر امکر
 آنچه غیر است و نوابی در آن مترتب است یعنی بد که حق مشغول باشد و از آنچه منافی از صفت شاکت بود
 و درین اشارت است که سکوت که در اینجا تعمیر کرد و در آن سکوت از آنچه شر است و الا یعنی و الا نکلم
 بلکه آنچه غیر است حکم ذکر در آن است که چندین کلمه غفرله خطایا هر روز یک شود در روز آنگاه آن
 او را نکالت اگر چه باهنگامان او مثل زید البحر مقدار کف در یا مغفی نماید که قعود در جای نماز شرط
 گردیدی اگر بر خیزد و بجای دیگر به نشیند این ثواب بر آن مترتب نکرد در چنانچه ظاهر فحوای کلام است اما
 اگر بر خاستن و در جای دیگر نشستن برای دفعر یا حفظ حضور بود از باب تکمیل و تممیم خواهد بود و حکم
 تکلم بخیر دارد بعضی محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت
 و حزای مرا بطل است مخصوص بقعود در مسلا باشد و الله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد
 ترمذی عن ابی هريرة برفعه در حال که رفع میکنی ابو هريرة ایستاد رسول خدا ص من حافظ
 رکعتی غفلت کند و مرا و مت و روز نعل شفاء الضحی بود و رکعت ضحی غفرله ذنوبه و انکالت مثل زید البحر
 و عن نعیم ابن همار این گفتار را کثیر کتب و نسخ مصححه بفتح ما و تشدید میم و براء ضبط و تصحیح
 کرده اند و بیای مراد بدل مرم و بدل ال مهمله بدل میم و شمار بخای معجمه بدل ما و صام بمیم بدل او همان بالراء
 مکان الراء نیز گفته اند و همه بر یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانند و ثومانی گوید
 اصح اول است و ثومانی بلفظ کنیت نیز فهم است در وی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله ص کفشت رسول خدا ص
 بطریق حکایت از هر روز کار تعالی در حدیث قد می این آدم ای فرزند آدم ص یا تعالی عا جز میا تو مراد ر
 عبادت که در من از ربع رکعات از کل اردن چهار رکعت فی اول النهار و اول روز از کفایت میکنم ترا از
 جسم آفات و شر و و نقصات آخره در آن روز و عمل الترمذی و ابن ماجه و غیره اعین ص برفعه در
 صلی الضحی ص عشره رکعتی و شکر آن بد نماز ضحی و او زده رکعت بنی الله بنا کند خدای تعالی برای
 وی ص در حدیثی که در حدیث ص در باب اول الترمذی ص خدا حدیث غریب لا تعرفه الا من

مردی در آن روز ایستاد که گفت که شنیده‌ام می‌شود و در این صبحی فادایان یوم النبیامه پس چون بیاید شو در روز
 قیامت نادیده آید که منادند آنگونه از فرشتگان این اند که بجا آید آنکسانی که کانوا یک او مومن من او مومن
 و صحت نظر می‌کردند علی صلوة الصبحی بر نماز صبحی و چون حاضر آید آنکسان خطاب کنند بایشان و بگویند
 فادا یا حکم این در مخصوص شماست فاد خلوه پس در آید آن را بر حمة الله بفضل و رحمت حق اشارت
 است بآنکه در آمدن به بهشت بعضی فضل و رحمت حق است و بندگان را جویب و استحقاقی نیست چنانکه
 بصرف در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الخکک بث وعن ابن عمر و روایت
 آمده از ابن عمر انه قال کله وی گفت لای ذر مرا بودن را اوصی با عم وصیت کن مرا ای عم چیزی عادت
 عرب است که در خطاب بر زکتر از خود را بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خردن را یا ای قایل
 گفت ابونذر است رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را $\frac{و قال له$ سالته چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز
 طلب و سوال وصیت کردم از آنحضرت $\frac{قال$ و در روز $\frac{العمرة$ $\frac{بصرفه$ خطاب $\frac{اجمع$ باین $\frac{بمسئور$ و حاضران
 مجلس $\frac{بقال$ پس گفت $\frac{من صلی الصبحی$ کسی که بکبار $\frac{ار$ $\frac{صبحی$ را رکعتین دور کند
 لم یکتب من المغانم $\frac{و شمه$ نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غا فلان چون اقل نماز صبحی دور کند
 $\frac{ان$ $\frac{بم$ $\frac{غفلت$ از وی بردارد و من صلی و کسی که بکبار در نماز صبحی را بچهار رکعت
 کتب من $\frac{الغنائم$ نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت ز یادت در چه یافت که بعابد
 ملقب شد و داخل ایشان گردید و من صلی و هر که بکبار در ستایش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را $\frac{اذ$
 $\frac{الوم$ در آن روز ذنب هیچ کنایه یعنی نورانیست و صفای وقت و حال و من بصلی بیرسد که گناه کرده
 نگردد با $\frac{ما$ $\frac{بالمعصی$ $\frac>صبر$ $\frac>کناه$ $\frac>بالمعصی$ معذور و معفو کرد دو من صلی نما نیاید هر که بکبار در هشت
 رکعت کتب من $\frac>المغانم$ نوشته میشود از جمله خاشعان و مقربان و من صلی عشر ابني الله له بیتانی الجنة
 در آن صلی $\frac>عقار$ $\frac>در$ $\frac>شب$ در جوار رحمت شود $\frac>المعصی$ $\frac>بم$ $\frac>ابن$ $\frac>عمر$ $\frac>ابن$ $\frac>عمر$
 و نیز از این در $\frac>اختلاف$ بعض الفاظ روایت کرده‌اند ذکر $\frac>طلب$ $\frac>وصیت$ $\frac>و طهرانی$ از $\frac>ابی$ $\frac>الد$ $\frac>رءاء$ آورده و در بعض
 طریقه در آخر حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ صاعقه نیست که پروردگار تعالی را روی صدقه نیست
 که منت می‌تهد بد آن هر که میخواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند
 این بندگان ذکر خود را و قال و گفت می‌تهد که $\frac>مولای$ $\frac>عبد$ $\frac>الله$ $\frac>ابن$ $\frac>السائب$ $\frac>الختخزومی$ از طایفه ثانیة
 نامده است و از قبایلی مکه و قرای ارضت و از مشاهیر و اعلام آن بیلده معظمه است و این عمر خود وقت
 مرگ در یک سال می‌گرفت و چون سار $\frac>بشکل$ $\frac>جامه$ $\frac>وی$ $\frac>کرد$ $\frac>میکرد$ $\frac>وا$ $\frac>بو$ $\frac>عمر$ $\frac>وقایف$ $\frac>بها$ $\frac>کرد$ $\frac>ده$
 مات $\frac>صت$ $\frac>بانه$ $\frac>و$ $\frac>قبل$ $\frac>صت$ $\frac>از$ $\frac>من$ $\frac>و$ $\frac>مات$ $\frac>صلی$ $\frac>رسول$ $\frac>الله$ $\frac>کنار$ $\frac>د$ $\frac>پیغمبر$ $\frac>خدا$ $\frac>هو$ $\frac>یوم$ $\frac>ار$ $\frac>ذی$ $\frac>الضحی$ $\frac>نماز$
 صبحی $\frac>را$ $\frac>کعبین$ $\frac>دو$ $\frac>رکعت$ $\frac>ثم$ $\frac>یصلی$ $\frac>کنار$ $\frac>د$ $\frac>یوم$ $\frac>مر$ $\frac>روز$ $\frac>دیکر$ $\frac>ار$ $\frac>بعدها$ $\frac>ار$ $\frac>رکعت$ $\frac>ثم$ $\frac>یوم$ $\frac>است$ $\frac>بسن$ $\frac>کلبار$ $\frac>د$

روزی شش رکعت ثم يوم ثمانية ايام يترك كل يوم ركعة ثم ترك بستر تركه اذا دخل اردن ثم انما في
 نقصه من ان يترك ركعتين اصل صلوة ضحى اولى نه دوام وي ترك نيز ايمي نحو اوله بود و اجاطه علم
 راوي بدان بعمت عادت متعل است وسيوطي بصلوة يثوا از ابن جرير آورده كه از روایت مجاهد
 آورده است و در روایت وی آمده است ثم ترك يوم واحد اي امامة و روایتش از ابی امامة باهلي كه از مشاهير صحابه
 است يرفعه كه گفت كه ت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من مشى هر كه بر ياي رفت الی صلوة مكتوبة يسيوي مسجد
 براي صلوة مفروضة وهو متطهر و حال آنكه آنكس با طهارت است و در بعض روایات همچنين آمده كه
 وهو منتظر صلوة اخرى يعني نماز برود و در فصل و نیت و آن باشد كه نماز في ديكر انتظار بخل
 برود و منتظر آن در مسجد خواهد نشست كان له باشد من آنكس را كاجر الحاج المحرم اجر کسی كه فصل
 حج دارد و احرام براي آن بسته است و من مشى و هر كه برود الی مسجدة الضحى يعني بصوي مسجد برای نماز
 ضحی كان له باشد مر او را كاجر المعتمر مثل اجر کسی كه فصل عمره دارد و محتمل كه مشي بصوي مسجد ضحی
 كنایت از گذار دن آن باشد یا تعلق بر كند و صلی بر بين تعلق بر معتمر يعني فاعل عمره بود فالهم و صلوة
 و نماز گذار دن من الفر صلوة بر ياي نماز ديكر لاغر ينيهما كه نیست سخن ياره ميان آن دو نماز كتاب نوشته ميشود
 آن نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز في عليين در مقام عالی كه محل كعبه ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز
 احتمال دارد كه هر دو نماز فرض بود و احتمال دارد كه نماز ضحی بود بعد از فرض صبح صحيح و روایت
 ديكر از ابی امامة صريح آمده است چنانكه گفت و عن ابی امامة يرفعه من صلي الصبح في جماعة هر كه بگردد
 نماز با عمل در اجتماع ثم ثبت فيه بستر صبر كند و نشسته ماند و رجاي نماز شود مشغول بند كرون تلات
 حتى يسمع فيه راوي آنكه بگردد در انجا مسجدة الضحى نماز ضحی را ثم يصلي بستر بقره و انهي نیت را و
 بگردد نماز ضحی را كان له باشد مر او را كاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذار نك با عمره بما ان نماز
 له حجته و عمره كه تمام و كامل شده است مر او را حج و عمره وي و عن ابی هريرة و روایت است از ابو هريره
 قال كنت ابو هريره بعث النبي صلى الله عليه وسلم بركبته و فرستاد بيمبر صلى الله عليه وسلم جيشا لشكر و ايجانبى فاعظموا بس
 عظيم كرددند و بسيار آوردند آن لشكر الغزيرة غنيمت را و اسرعوا و شتاب كرددند الكرة كرت ركرت بسعي
 اقدام بر حرب و حمله بر حمله آوردند و رجوع و ظفرود و لت آيد لقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب كه كزار كرددند
 با يديعی است فقال بس گفت رجل مردی از اصحاب بار سول الله ما رأينا لك يد ثم ما بعنا لشكر براكه
 فرستاده شود اسرع شتاب كرت از روي كرت و لا اعظم غنيمته و لله عظيم ثرو و برز كرت از روي غنيمت من
 بعثت از بس لشكر كه تو فرستادي و باز آمد فقال بس گفت حضرت بيمبر خدا صلى الله عليه وسلم بقصد تحقير
 د و لست بدم او تكامل مناع و بي و تعظيم ثواب آخرت و تعريض و ترويب براحرار از بس فضيلات الا آخرتكم
 يا حمر د هم شمارا با سرع كرت و اعظم غنيمته بشتابت ز روي كرت و عظيم نراز جهت غنيمت رجل توفاه

و من کفر و مشوک کرد فی بیته در خانه خود فاحسن پس هیک گرفت و ضوعه و ضوی خود را بر عایت ارکان
 و آداب آن ثم عتد الی المسجد بستمقصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلى پس کذا آمد در صلوة
 الغداة نماز را در اثم عقب بالصلوة الضعی پس ازان در عقب او کند نماز ضعی را فقل اسرع الکره
 و اعظم الغیبة به تحقیق سریع کرد آمد کردت را که مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را
 و ظفر یالت و شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که
 از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگر چه تمامه آن بصحیح نرسیده و بعضی ازان عالی از ضعی نباشد
 لیکن بجهت تعدد طرق از چندین صحابه عظام تقریب و متابعت یافته خصوصاً در باب فضایل اعمال
 دلیل است بر استحباب و فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است صلى الله عليه و آله با ترغیب و تحریر
 بزبان هر چند بسرحل مواظبت نرسیده باشد و در مواهب لک نیه گفته که شیخ ولی الیدین بن العزاق
 گفته که وارد شده است در روی احادیث که در مواهب لک نیه گفته است صلى الله عليه و آله است صلى الله عليه و آله این حدیث الطبرانی
 که اخبار درین باب صلى الله عليه و آله و بسرحل یقین کشیده است و قاضی ابوبکر بن
 العربی مالکی گفته که صلى الله عليه و آله و فی صلوة النبوی سابق است که پیش از محمد صلى الله عليه و آله بوده اند و پروردگار تعالی
 خبر هیچ کس از داؤد علیه السلام انا سخنرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الا شراق پس باقی داشت حق
 نبیخانه و تعالی ازان تصحیح در دین محمد صلى الله عليه و آله عصر و تسبیح صلوة اشراق را و سیوطی در مجمع البحار
 از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس بتحقیق خواندم مابین اللوحین را و در نیا فتم صلوة ضعی را مگر
 الا ان که خواندم یسبحن بالعشی و الا شراق و بودم من که میگویم این الا شراق بستر گفت بعد ازان
 صلوة الا شراق و از دین ضعی از حدیث ابی هریره مر فو عا آورده که کانت صلوة الضعی اکثر
 صلوة داؤد علیه السلام از بن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضعی صلوة احماف علیها آدم و نوح
 و ابراهیم و موسی و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذکور بیشتر علما و مشایخ است زیرا که
 روایت مثبت راجح و مقول است بدختر نانی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از نانی
 چنانچه این قاعده در علم اصول نقل شده و جمعی از علما بکراهت آن قائل شده اند و میگویند
 که گذاردن آن تک عتی است از بدایع که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال
 میکنند این جماعه مؤید است مؤید آن صلى الله عليه و آله و آثار آن که در نفی آن وارد شده خصوصاً با اثری که
 بخاری از ابن عباس روایت کرده که مورثی عیالی که از کبار تابعین طایفه ثماله است گفت گفت مرا ابن عباس را
 میگویند که در صلوة اشراق صلى الله عليه و آله و آن را گفت لا کفتم میگویند ابوبکر گفت لا کفتم میگویند
 پیغمبر گفت من عمره را احساناً یعنی کن نسیمم که میگوید آن انحضرت صلى الله عليه و آله آن را یعنی آن چنان دارم
 که نسیمم این را که پیغمبر بدانند از آن صلى الله عليه و آله و صنف صلى الله عليه و آله مضمون حدیث را نقل کرده که گفت این علم لیکن

یصلیها ابو بکر و لا عمر فقلت قال لانی قال لا احواله و از عبد الرحمن ابن بکره چنانچه روایت کرده اند
آن را ابن جریر مر و بیست که ابو بکره که پدر او است و از کما صحابه است چنانچه روایت کرده اند که نماز چاشت میکنند و نماز
ایشان را گفت انکم بد رستی که شما صلوات هر آینه میکنید و صلوات ماصلاها نماز هر که بگذارد است
آن را ابو بکر و لا عامه اصحابه و نه اکثر اصحابی و از عایشه نه با آنکه احاد پیش در اوقات نماز ضعیف آید
در نفس آن نیز حدیثی مرویست چنانچه بخاری و مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما صحیح رسول الله
نکنان در رسول خدا صلى الله عليه وسلم سینه الضعیف نماز ضعیف را و در روایت ابن جریر آمده لانی حضور لانی در
ذکره السوطی و لانی لا صحیح روایت رستی من میکنانم آن را و آن کان رسول الله و تحقیق بود در رسول
نیز ع العمل هر آینه تر که میگرد عمل را و هو و حال آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم است
میل داشت آن بعمل بیاید این را که عمل کنند بدان با عمل کرده شود بدان و معنی اول مناسب است و اول
خشیه از جهت ترس آن بعمل بیاید که عمل کنند فی فرض پس فرض کرده شود علیهم بوا ایشان از جهت
جریان سنت الهی بر فرض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر آن و در جامع الاصول هر روایت
ایست صلى الله عليه وسلم و تفسیر کرده و قیس بن عیین کویک یکسال تردد و آمد و رفت است الله این
معهود نه میگردم هرگز ندیدم که نماز چاشت کند و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترسیدی چنانچه
مدت از عبد الله بن مسعود نه که از کبار صحابه است نه و در حق وی وارد شده است که در صلى الله عليه وسلم
ما رخصی به ابن ام عبد چگونه متصور بودی و عن مجاهد روایت کن صلى الله عليه وسلم انما قال کت
دخلت انا و عروة بن الزبير المسجد در آمدیم من و عروة بن الزبير مسجد صلى الله عليه وسلم فاذا ابن
پس تا کاه دیدم که ابن عمر جالس نشسته است در مسجد عند حبیرة صلى الله عليه وسلم از حدیثی که روایت کرده اند
انما البس و تا کاه مردم یصلون میکنند در نماز صلى الله عليه وسلم انما البس و تا کاه مردم یصلون میکنند در نماز
ابن عمر را عن صلواتهم از نماز ایشان که سنت است یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعت است این
کل آن در آن بدعت است و نعمت البدعة و نیکو بدعتی است این بدعت و قال و نیز گفته است ابن عمر
چنانچه شعری از وی روایت کرده که شنیدم ابن عمر را که گفت ما ابتدعنا صلى الله عليه وسلم و نیکو بدعتی است این بدعت
معلمان افضل بدعتی فاضلتر من صلوة الضعیف از نماز ضعیف این اخبار و آثار است که در حدیث و تفسیر صلوات
ضعیف آورده و غیر آن نیزه است و علماء جمع و تطبیق صلى الله عليه وسلم از آثار اهل سنت است که گفته اند آنحضرت
نیز صلوات او مت نمیگرد در نماز ضعیف اگر چه اہمیت را بر عبادت و مداومت آن تحریر و آن صلى الله عليه وسلم
سنت مخالفت این که برای ایشان فرض نکرد دود رفته نیستند و در آخر از عرو و ابن عمر روایت کرده اند
چنانچه تصریح کرده بدان عایشه نه ولیکن در کتاب ابن آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن اشعاره نیست پس آنکه
احادیث صحیح بدان نامق اند پس هر که در صلى الله عليه وسلم روایت نمود از آن که یعنی خود آن صورت صلى الله عليه وسلم

والله اعلم
والتالي...
كلار دور...
در مسجد...
بود في...
بود نكك...
در جائى...
ابن مسعود...
مشغول...
استصحاب...
بناچه...
كه از مرد...
و آنكه...
مشرور...
و نكك...
مشرور...
كرده است...
براه...
و توفيق...
طایفه...
شلیق...
سوال كرد...
بیا آمد...
سعد خلیف...
سوال...
توك...
آن...
نماز...

ابن عباس که یکی از فقها و تابعین مکه بود اصل او از بزرگواران است مات سنة سبع و مائة و عجل الثمن و
 ثلثین و روی کاتب ابن عباس بود و مشهور است بر وایت حدیث از رویی قال گفت عاقرمه کان
 بعد یصلها یوما میکل ارد بگر و روز یکها هفت روز نام و نرک میدادده روز یعنی میخواهید از صیر مصلون الصبی
 نماز چاشت و من عبد الله ابن دینار که مولای عبد الله ابن عمر و از فقها و تابعین مدینه بود مات سنة
 سبع و عشرين و مائة و روایت میکند من ابن عمر عاله کان بدین معنی که بود ابن عمر لا یصلی الصبی فیکل ارد
 شخصی را فاذ انی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را اصلی میکل ارد و کان یاتیه و بود ابن عمر که می آمد
 مسجد قبا را کل صفت هر روز هفت روزتین مسجد قبا صبح روز شنبه الا بن لیز معنادا هل مدینه مطهره است
 و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن عمر آورده که وی نمیکل ارد نماز در وقت
 ضعیف کرد و روز روزی که تکوم می آورد مکه را و قلاوم او در مکه وقت ضعیف بود بی طرف میگرد به
 بیت پسترمیکل ارد و در کت را علف انا ام و روز دیگر که مسجد قبا آمدی و می آمد او را هر روز شنبه
 و چون در آمدی درین مسجد مکروه بنداشتی که بیرون آید از آن بی آنکه نماز بکند در روی و میگفت
 می آمد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از یازت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت این عرو نمیکنم من مگر آنچه
 کرده الله از آن من و میگفت منح نمیکنم من هیچ و کسی را که بکند نماز در هر ساعت که خواهد از شب و
 روز لا در وقت طلوع شمس و مغروب آن و عن منصور ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین و مائة
 قال گفت منصور کافوا بودند سلف از صحابه و تابعین بکرمون که مکروه می بنداشتنند آن
 علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضعیف کالکتوبه مقل محافظت بر نماز و یصلون و میکل اردند
 آن زاد بعض ایام و بدعون و میکل اشتنند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت اهل عبادات خصوصا
 صلو و صوم همچنین بود تا توهم و خوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد بخلاف جمالی و نساك
 در زمان متاخر که تعلق و تعلیم ایشان بدان بعدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت
 قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم تر است ترک کنند و هلاک الیس بشی و عن سعید بن جبیر در هشام
 الامدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنة خمس و تسعين در شعبان کشت و در بهل و نه
 ساله بود و روی نه بوی گفته بود که تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواهی کرد و حجاج در رمضان مسین سال
 و بعضی گویند بعد از وی شش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی نیز قتل هیچکس مسلط نشد و این موبد
 روایت است چه صبر و مساک آن ظالم تا شش ماه از قتل اشتنند و زده اند که جو
 مقام کشتن و بی آمدن مؤد اگر تو مرا کشتی دیگر با منی اغرامی بانگ این آخر کشتن تو خواهد بود گفت من
 چنان کس را کشتی که بزرگتر از تو بوده اند و هنوز زنده ام و چه ناشی از مرد آنها جاسعه و در زمان بود
 صیغه و اصحبت حیات خود کل شته و زیستن مرد و بر آنها بر شکل من ما خود و با حیات خود

دارم و بنامه مشهور ای من هرگز ترا مبارک ندیده ام آخر هر سه چنین شک علییه و قهرا بواسطه
 یزار و غیره قال اکتف سعید بن جبیرانی یلمرستی که من لادع صلوة الضعی مرا ینه ترک میکنم بنکلف نماز
 با نیت و اقتضای و حال آنکه من دوست می دارم که بکلام آن را مخافه از جهت ترس آنکه ای اراما
 آن می آید راحتا لمی واجبت و لازم بر خود انکر به توهم خلاق و جوب فوضیعت را بعد از زمان مبارک
 حضرت پیغمبر ص هر دفعه شک امامزاتوهم صورت و جوب بالتزام ما لازم در نفس خود نیز جوش نیاید
 چه کال و اعتدال در رعایت حق هر چیز است چنانچه اوج و قال وقت مسروق ابن الاجدع
 ابو بیشه الحمد انی الکونی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر ص اسلام آورده و صادر
 اول از صحابه را از خلفای راشدین و غیرهم دریافته و یابن مسعود اختصاص داشته و گویند که
 او را در خردی زدند بود آن لش نام مسروق کرد دند عایشه ام المومنین به او راه نمی برد
 گفته بود و ختر او را ایشه نام کرده و ابوعب کینه اصت و در جرب جوارج یلا ام المومنین
طل به حاضر بوده مات بالکوفه سنة الفین ان نصر بن مسروق میگویند بود بیم ما که نقر آ مخرو لدیم
قرآن را پیش ابن مسعود تینی بسی نامی نشسته میاند بیم بر جای خود بعد قیام ابن مسعود بعد از
ایستادن در مجلس از مجلس ثم نقوم بستر می ایستادیم فصلی بس میگارا دیم ضحی را
فصل ابن مسعود بس رصد با ابن مسعود ذ لك قصة ایستادن و كل اردن مانع ضحی را فقال بس كفت
این مسعود طریق انکار در مال تحتلون چرا تکلیف میکنید عما دانه بنگ کان خدا ای را عالم یجملهم الله
 چیز را که تکلیف نکرد به سوا اشان را خدا ای ان کنتم اگر هستید شمالا بک البتة وناچار فاعلمین
کنند کان این بماز فی بیم بکم بس بکنید در جانیهای همه این کلام ابن مسعود ناظر است در آن که بدعت کفتن
 بعضی اصح بآیة نماز و انکار کردن وی بر جماعه که میگارا دند در مسجد باجتماع بجهت این
 خصوصیت بود له در اصل ایم نماز در مثل این از روایت ابن ابی شینه که با سناد صحیح آورده است کک شت
 حاصل من آن که اینها با این احادیث که ناظر است در فعل و ترک این نماز و عدم اجتماع در مسجد
 متعلق و تمسک شد به میگویند بر ان مد و متنباید کرد بلکه گاه گاهی باید کک ارد آن بیز تم اد رخانه
 و طایفه میگویند که این نماز کنار ده میشود بسبب از اسباب که حادث کرد دمثل قد وم از سفر و حصول
 فتح و مانند آن و آنحضرت ص هم که در روز فتح مکه کنار ده در بیت ام هان بسیب فتح بود و مرآن
اصوة آم میگارا دند مصنف نیز از نقده است چنانچه در ماسبق در فصل قیام شب اشان قی ندان
 کرد و لین اختلاف با وجود آنکه بهار علاء بم و مدی و او بود او د و نسانی آن را رایت کرده است
 در ضمن احادیث که برای اثبات نماز صحیح ذکر کرده نیار ارده و تمسک بیطایفه باعت که فانی
 عیاض مانند و غیره گفته اند که حل یست ام دی گاه نیست در آنکه آنحضرت ص قصه ضمعی نورده

و بجهت این وقت کلا آرد بلکه قصد این زمانی خبر داد نسبت با آنکه نماز در این وقت
 بود و بعضی گفته اند که این نماز که در بیت ام هانمی کرد قضا می کرد و آن شب تمام بجهت
 فتح از آن شاعر شد و امام هانمی که این ثبوتی این قول را در کرده با آنچه ابو داؤد از طریق کرب از ام هانمی
 آورده که صلی الله علیه و آله و سلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانمی آورده که هانمی گفتی که ما
 الطهارة و اضافت بطهعی دلالت دارد بر سببیت وقت چنانچه صلوة الطهارة و العصر و در مواهب لایه
 میگوید که ابن عبد البر در تفسیر از طریق مکرمه بن خالد از ام هانمی آورده که گفت کلا ارد آنحضرت
 میفرمود که این وقت را این کفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز صحتی بود و در مدنی
 میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که درین باب است یعنی در باب نماز صحتی آمده حدیث
 ام هانمیست و عبد الرحمن ابن ابی لیلی گفته که خبر داد مرا هیچ یکی که درین باب پیغمبر خدا را میفرمود که
 میگوید در نماز صحتی را ام هانمی و مصنف میگوید که صواب آنست که نماز صحتی مستحب است و در
 مکروه است و بدعت و مواظبت بر آن نیز مستحب است از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارد بر
 فضیلت نماز صحتی و بدانکه در کتاب اول که مختار چه در وقت مذکور شد و آنکه گویند که
 مستحب کلا در آن وقت است اما تا توهم فریبیت نشود جوابش آنست که خوف توهم فریب
 چه آن در زمان حضرت علیه السلام است و مواظبت آنحضرت علیه السلام بر آن و چون آنحضرت علیه السلام مواظبت
 نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت نمائیم آن توهم را راه نمائیم چنانچه
 ما بر سنن و فوائد اگر گویند که چون آنحضرت علیه السلام بر آن مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت
 جوابش آنکه آنحضرت علیه السلام خود مواظبت نکرد اما این از جهت آنست که مواظبت بر آن
 نمود و امر استحباب کرد بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود تا فهم و فتن را از آن دور نماید و بجهت آن
 بجهت عادت مثل کلام و فتح مثلا نیست از جهت ثبوت دلالت بر اطلاق و تصریح ام هانمی
 از جهت وقت صحتی چنانچه معلوم شد و در مواهب لایه میگوید که صلوة صحتی افضل از طومات
 است بعد از رواتب نزد شافعی و لیکن ثبوتی قائلیم در صلوة نماز صحتی و در آن وقت آورده
 میان رواتب و طومات و در حقا و در بعضی به نقل از او آمده و آنست که در بعضی مواظبت
 گویند که آنحضرت علیه السلام مواظبت نمود بر آن در آن وقت و بعضی گویند که آنحضرت علیه السلام بر آنحضرت
 مواظبت نمود و از حمایص اوست علیه السلام و درین باب نیز کلامی است که در بعضی مواظبت بر آنست که
 در بعضی مواظبت بر آنست که اول آنست که در بعضی مواظبت بر آنست که اول آنست که
 امام مالک روایت کرد از عابدی که میگفت لوط را اگر با کسی بخشد در نماز آنست که اول آنست که
 برای من آنرا یاد روید من مانده که آنرا ترک نکنم صلوة صحتی را یعنی این حدیث و در بعضی مواظبت

فلسه الله بهر احاطه شود بلذت و سروری که درین نماز با هم هرگز رسد و چون از جهت و تقوی اجل
نماز ضعیفی در آن عمل در بیان عمل آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگر چه
ارواح و تاد و زوده و رود یافته ایما مختار چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعدا
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف است خبر بر میگوید احادیث صلوٰه ضعیفی که صحیح شده اگر چه بحسب ظاهر
در آن اختلاف است اما چون شامل کلی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و ملغی
و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیح متضاد و متعارض باشند و الا کذب و
باطلان و کجانی لازم آید تعارض که در آن میشود جز با عینا ظاهر نبود که تقرری موضعه و این تضاد و
تعارض محتمل است که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیاناً نبوده و رفع و دفع آن معلوم شد یا
مخصوص بود باختلاف اعداد و سیاق کلام مصدق ناظر در کیفیت و جهت و اختلاف عدت بحسب اختلاف
ایام و احوال بود بحسب نشا ط و کسب یا اهتمام نسبت دیگران بحسب که در رکعت یک اول و کاه چهار و کاه
دش و کاه هشت و کاه ده و کاه هجده از احادیث مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف
اوقات و احوال بود محتمل است در اختیار هر عدد که در اهل عمره یا بعد معین را اختیار کنند و
مواظبت بر آن نماید و خراه هر روزی و هر چند کاهی یکی از آن عمل کنند و هر دو طریق سعادت
الهی است و ثانی اقرب و ادخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیثی در او ذکر شد که
دلیل است بر این معنی که شخصی مشیر است در اختیار هر عدد که خواهد بود هر که فرمود من صلی الضحی
و رکعتین لم یکتب من الغائبین و من صلی اربعاً کتب من العابدین الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق
که کتبت لیسر! این حدیث و شکی نیست که بوی اصل جواز و تخفیر میان این اعداد ثابت میشود
اگر چه بعضی از آنها اشتباهی باشند از بعضی چنانکه از سیاق حدیث نیز ظاهر میشود و بانه التوفیق * قدس سره *
در بیان محکم شکرند آنکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوٰه کنند یا جایز و مستنون است
و عبادت و موجب تقرب بحسب قول بی الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل له فی الشرع
و بی حرمت است بعدترین بعد الوتر نزد ایشان همیر نیست و آنکه در احادیث آمده است که آنحضرت ص در
سجده اطاعت مفرمود و دعا بسیار میکرد هر ادیدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح
معلوم میگردد و در بعضی جایزه مستنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکرهه و استدلال
آنکه در حدیث آمده است که نماز شب که کثرت آنحضرت ص یازده رکعت میکردند و سلام میداد
بعد از هر دو رکعت و وتر ص یک رکعت بود چنانکه سجده من ذلک نکر ما یقرئ الحکم کم خمسه ص آیه
یعنی التشریف ص سجده میکرد از چهار شکر آفرینی بدان نماز معانی آنکه کسی در نماز آن آیت بخواند و من
در آن وقت ص قادر است که هر ای ص و این استدلال و عیناً است ظاهر و متبادر است که

من در من ذلك از برای تبعیض و تا برای تفصیل اجمال و مراد بسجده معنی جنس بود یعنی در سجده
 هرگز نظر نکرده با این مقلد از کمال الطهیبی و تصحیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی
 سجده سهواست و آن خود در حکم سجده نماز است دیگر سجده تلاوت است و در اینها احوال بسیار است دیگر
 سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آئین است که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است بر
 حصول نعمت و اندک فاع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و
 ابی یوسف و محمد بن زهیر است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه مذکور کرد و نزد امام
 ابوحنیفه و مالک و شافعی است بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی است چه
 هر نفس که میرسد نعمتی است متضمن نعم کثیره و و رای آن نعمتهاست که در حضر و احوال نماید
 و بند و عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مورد
 بتکلیف مالا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث و اقامت نماز است
 که تعبیر از آن بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن آنها می گویند که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه است آنکه
 که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف
 ظاهر است و چون از بعضی خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله فعل این سجده مالتور است قول
 بنسخ نیز درست نمود و یک قسم دیگر است که آن را سجده تکلیف گویند و در بعضی روایات گفته اند که
 در آن واقع شد و گویند که مختار است و حرمت آنست و با کجمله چون مختار نزد مصنف مسنونیت
 سجده شکر است تائید و اثبات آن با احادیث و آثار کرد و گفت عادت و طریقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن
 بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب متجدد شد یا ناقصی و بلیقی کمالک منافع کشتی
 شکر آن را سجده کردی بدلیل آنکه در مسند امام احمد و همچنین در سنن ابی داؤد و جامع ترمذی
 ثابت است عن ابی بکره ان النبی صلی الله علیه و آله کان یسجد اذا اناه و فی کفه می آمد او را امری سوره چیز که حضرت شحال
 می ساخت او را خرمی افتاد لله ساجد ادر حال که سجده کند است مر خدا ای را شکر الله بجهت شکر کردن
 مر خدا ای را تبارک و تعالی و عن افس و روایت است از انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و آله بشر بشارت داده شد بحاجه
 به بر آمدن حاجتی که داشت فخر ساجد ایس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم و در ام این فعل معلوم
 شد بغضیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اناه جمله ای که اقامه نمودند و از روایت این خصوص
 حاجتی که بدان بشارت داده شد و بر هر نقلی است استحباب آن ثابت شد و بییه قیروایت کرد با سجد
 که در مکتوب امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن بر سجد تنصیر آنکه جمله صدان بسکون مر خدا است که
 آن را هنگام ان بن قلمح بن سام بن نوح بنا کرد کن ای القاموس السلام آوردند ساعت حضرت بیست
 سجده شکر این نعمت کلد آورد و دعا کرد مر آن قبیل او مکرر فرمود السلام علی صدان السلام علی صدان

در این ماه مبارک مدینه می آید که حضرت رسالت ﷺ فرستاد طی این ای طالب نه را بجانب یمن در شهر رمضان
سنه ۱۰ هجرت و هفت کرد برای وی لوائی و دستار بسمت مبارک خود بر سر وی و از حدیث ابی داؤد
و احمد و ترمذی آورده که گفت علی نه فرستاد مرا پیغمبر خدا ﷺ بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرمید
مرا بر قومی که در من و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد
دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند اثابت کرد ان بان او را و هدایت کن قلب او را و گفت
یا علی چون به نشینند نزد تو و کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان نانشنوی سخن
از هر کس که یی آخر الحدیث پس بیرون آمد طی مرتضی نه با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را با سلام و ایشان
بچنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیض خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان
کشت و آورد پس متفرق شدند و هزیت خوردند باز دعوت کردند این بار اجابت کردند و بیعت اسلام
بردست وی نه نمودند پس در همین سال سال را با ایشان که در موسم حج بمکه از منت شریف مصطفی
ﷺ رسید القصة با خبرها و صلوات الرحمن بن عرف نه روایت میکند که چون بشارت بان به پیغمبر ﷺ
رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدا ایتعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند
خدا ایتعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر ﷺ در ساعت مسجد شکر نعمت این بشارت گذارد
و بغایت مجتهد طویل کرد و در تاریخ مدینه می آید که یکی از صحابه بطالب سعادت ملازمت حضرت
مصطفی ﷺ بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلح که جانب غربی
مدینه مطهره است برآمد چون این صحابی با آنجا رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت ﷺ
بمسجد رفت ایست زمانی طویل با یستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی کان برد که مکرر روح
باید وی ﷺ با سکن و زاری از بدن انسلاخی پل برفته است مینه وی بترقیل و بی طاقت کشت و بی
اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت ﷺ سر از مسجد بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا
میگری عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و من تی با یستاد م هر از سجده برنگاشتمی کان بردم
که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد در مود همین ساعت
جبریل آمد و خمبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمیشا و ترا ای محمد
اینکه در که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود بفرستم بر سید ان این مرده به سجده رتم و شکرانه
این نه ... بکن از دم بدانکه اینچاشکالی آورده اند که چرا سزد وجه صورت دارد که درود بر حضرت
مصطفی ﷺ یکبار برود و در دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت ﷺ ایست جوابش آنکه
درود فرستادن بر حضرت مصطفی ﷺ سنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده
بدان مستحق ده درود کرد و حقیقت جواب آنکه صاوة از بند ده در خواستن رحمت است از حق بر جناب

و حالت ^{آن} و نیکه پابین در خواستن که فعل اوست بنحو آن در همه آن کنون حق جل و علا رحمت و مودت و محبت
 خدیب خود آنچه نیکه میخواند و چنانکه میخواند یکبار بودن از کمال آن آمد یکبار درود فرستادن نیکه طلب
 اوست رحمت از جناب کبریا کنون وی تعالی لایق کبریائی خود و لطفی که به خدیب خود دارد درود میفرستد
 چنانکه لایق است و اگر نیز یکبار بود تو نیکه که آن یکبار در در جنت و کیفیت قریبتر از ده بار یکبار صد بار
 و هزار بار باشد تا فهم و در شدن این دو و مصلحت آنست از مصلحت این ای و قاضی است که پیغمبر
 از مکه آمد بید مهربان و چون قریب عز و زلی که موصیعی است بین الحرمین و میل از نیکه
 فرود آمد در سینه ها برداشت و سامعی دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده
 مکث کرد پس برخاست و بارید یک کرد ست بند عابد داشت و بسجده رفت و این دست بند عابد است و سجده
 کردن سه بار کرد و چون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بند عابد است این بود که اگر
 خود را شفاعت کرد م و سه سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث است و این بخشید پس سجده شکر
 کرد م و سه تکرار دعا و سجده آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار است را شفاعت کردم ثلثی دیگر
 پس بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر پس بخشید سوم
 بار سجده شکر کنان کردم و این شفاعت یاد دعا در خواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول آن در آن
 روز و بخشیدن و عده حق بود با جابت این دعا و قبول شفاعت در آن روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن
 بود بالفعل امروز و روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن عبادت بود و الله اعلم و این شفاعت و بخشیدن
 برای علم خلود در بار است و نیز تعالی عباد و عید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر معزایه بخشید
 راست و بعضی گفته اند که مراد بیان امن از خسب و مسخ و عذابهای دنیا است در دستند اهل مصلحت است
 است که پیغمبر ^ص شخصی کوتاه بالایی حقیر تر از خردی لغاشی بضم نو ^ص و این تسبیح
 و لغاشی بیانی از آمد به معنی کوتاه در نهایت کوتاهی معنی حرکت ناقص الضلقة یعنی در میم بدل از جمله
 قبیح الصورة رابک یک سجده شکر بکرد و گفت امسال الله العاقبة و سنت است که در وقت بدین
 مبتلا بملائی طلب عاقبت کنند و بگویند الحمد لله الکی عافانی من الازله و نه و میگویند گفته اند که اگر
 مبتلا بملائی ظاهر مثل مریض در زمانه را به بیند شکر و طلب عاقبت بود و این کند تا نماند اهل او را
 خاطر وی نکرده و اگر ناستی و گرفتار معصیتی را مشاهده کند بجهت و کمالش و در دل ناوی نشنود و اگر کوتاهی
 و باعث آنزجار و پشیمانی وی کرده و در صحیح آمده است که چون در نماز سر را بوجهی لغاشی ^ص
 آنحضرت ^ص آورد و سر را وی دیگر آید است که در وقت نماز در این نظر دارد و حمد خدا و
 سبحان الله بعد از آنکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و ^ص است که در وقت نماز سجده
 شمار وارد شده است در نیکه خواست که بعضی آیان سجده شکر است پس گفت که بعد از آن نماز در

کردم یکی را دیدم بر صورتی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت بنا دم ترا ای کعب بن مالک که توبه
 تو قبول آمد و بعد از آن باران من پیاپی دویله آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده
 که توبه من پذیرفته شود و من روی بخاک نهادم و همچون شکر بجای آوردم و بعد از آن آمد
 بامهاجرین و انصار نشسته بودم اجزایان مرا تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم
 روی مبارک رسول خدا را دیدم همچون ماه شب چهاردهم ابرو خسته و تابان شده و عادت شریف وی بود که
 چون خوشی و شادی بوی رسیدنی روی مبارک وی تابان و ابرو خسته گشتی و چنان شدی که همه کس
 بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از آن روز باز که از مادر بزادی
 بد آنکه هیچ روزی به از این روز بر تو نگلشته باشد بیا که توبه تو بدرگاه عزت قبول افتاد و به الحکم و المنة
 شهره شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد * حرور بان رقص کنان دهت بشکرانه زدند * و امیرالمومنین ابو بکر
 صدیق پیر چون خبر قتل مسیلمه کلب اب لعمه ا به غلبه کرد و دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل یمامه را کنزراه
 ساخته و در ورطه ارتداد انداخته بود و قصه او مشهور است بشنید سجده شکر کرد و امیرالمومنین علی
 نه چون ذوالثقلین را که از رؤسای خوارج بودند در میان قتلی یعنی گشتگان بدید سجده شکر کردند به
 تصغیر ثلثی است بمعنی پستان زن و او را ذوالثقلین از آن گویند که در جانب یک است و بی جزمانند پستان
 که از او خوارج بازوی او بر آمده بودند است و موی چند بان روئید و موی سیاهی بود زشت روی ناقص
 آید غائر العینین ناتی الوجنتین مشرف الجبهة مخلوق الراس و او را مخدج و مخدجی نیز گویند بجهت
 نقصان دست و این ذوالثقلین به قوم ذوی الخویصره است و ذوی الخویصره مردی بود از بنی تمیم در زمان
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود آوده اند که یکباری آنحضرت صلی الله علیه و آله قسمت مالی میکرد این ذوالخویصره گفت
 چگونه قسمت میکنی علی را که بر او رواجی نیست تو میکنی عدل نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود وای بر تو
 اگر من عدل نکند دیگر که عدل خواهد کرد صحابه خواستند که ویرا بگیرند و یکشند فرمود که او را اصحاب اند
 کل او کل الحدیث و حق همین است و از بعضی روایات معلوم میشود که ذوالثقلین و ذوالخویصره یکی
 است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بکنار بدش که کفایت شروی دیگران خواهد کرد جز شما که بهترین مردمان
 خواهد بود در زمان خود و مانا که مراد بشروی شرمند و وی و قوم وی است و مصلوق این خبر مخبر
 صادق آن بود که امیرالمومنین علی رضی الله عنه چون از حرب صفین بازگشته رجوع آورده جماعه خوارج از اهل
 نهروان که بعد از قصه تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام بر آمدند هر چند که ایشان را بمع و طاعت
 دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نمودند و فایده داشت گفتند الامر به فرمود اینکله حق است که بدان باطل
 اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان زنی طاعت امام و سرور و از دایره احکام اوست و این باطل است و امر امام در
 حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیدم که در وقت اختلاف مردم طایفه

از جانب مشرق برآیند که نه نماز شبانه نماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام ایشان و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و بیشتر با عباد قرآن بخوانند و لیکن از حنجره های ایشان بالا تر نرود و بمصعل اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از این دنیا چنانچه بیرون می آید نیز از شکار و زوایا می آید که چیزی از خون شکار نشانی بر روی نمود مگر چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارت است که هنوز بعلیه از ایمان در ایشان باقی است و کافر نیستند و لیل چون از علی مرتضی علیه السلام پرسیدند که آیا کافرند ایشان فرمود من الکفر هر دو اکتفا ایشان از ورطه کفر که بجهت با اینجانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقانند فرمود در شان منافقان این چنین آمده که یک گروه از ایشان ذکری بسیار کنند ایشان ما را قاتل اند یعنی برآیند گان ملازمین و راه راست و اتباع جماعت و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین و چنان که یک دست وی مانند پستانی بود بروی موی چند بسته و فرمود فیرض است بر مسلمانیان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن ایشان چه قدر فضل و ولایت دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال کنید تا از ایشان کس و زننده نمازند از ایشان ده کس و ایشان ده و اند هزار کس بودند پس وی به بجزیک با ایشان برآمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذوالثدی به مسجد جی پرسید که چه شد بعد از کشتن بسیار برکنار نهی در زیر کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته و کشان کرده پیش مردم بگذارید تا ماده عبرت و عبرت ایشان گردد پس ^{بسم الله الرحمن الرحیم} شکر کرد او و باران او را

* فصل * در بیان سجده تلاوت بد آنکه در سجده تلاوت تمام اختلاف است اول در حکم آنکه واجب است یا سنت مل صد امام ابي حنیفه و ابي یوسف و محمد آنست که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک آن و بر واهی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود و در بیرون نمازند دلیل ما قول خداوند تعالی است فما لهم لا یؤمنون و اذ اقرع علیهم القرآن الا به که دلالت دارد بر آنکه ترک سجده نزد تلاوت قرآن و مقرور کردن بدن آن بعلامه آن که با ترک سجده و عدم ایمان از یک تمیله اند و نیز مسجد هر نماز است که اقتضای کرده شد است بر وی بجهت تشفی پس در این بود چنانکه قیام در نماز جنازه رحمت مسلم از این هریره که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون بخواند آدم را از آیت سجده را و سجده کند شیطان خرد را در گوشه بکشد و گریه کند و گوید و ای پسر آدمی را امر بسجده کردی پس سجده کن و مستحق بهشت گشت و او را امر کردند بسجده و او آورد و مستحق بهشت گشت پس سجده نمازند در نه دلالت اینست بر وجوب احتیاج بنامی دارد ظاهر او جهش که از سابق حدیث مفهوم میگردد آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت آیت سجده نکند و وی نیز شیطان مستحق نازک گشتی و در شرح این امر

توبه حق پوی رسید سجده شکر کرد که ابی مالک انصاری خبری از کمان صحابه و یکی از صحابه را اسلام
است و یکی از آن سه تن است که تخلف کرده بودند لذا از غزوه تبرک و توبه و رجوع بر خمت کرد پس در کار
تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است و علی الثلثه الذین خلفوا حتی اذا ضاعت علیهم الارض
بما رحمت و ضاعت علیهم الله منهم الا یذنبوا فی سنة خمسین و قیل ثلاث و خمسین هم روی هفتاد و هشت
سال بود و قصه توبه او در راز است و با وجود آن نقل کنیم که از احاسن قصص است در باب خود بن آنکه
زهری روایت میکند از عبد الرحمن ابن عبد الله ابن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که
گفت پرسیدم از پدر خود که کعب بن مالک بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد که قصه تخلف تو از غزوه تبوک
چگونه بود گفت تخلف من ازین غزوه ابتلائی محض بود و مرا قطعاً ران قصد و اختیار ظاهر نمود و
هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسماء جمله مرتب بود و راحلهای نیکو بر پا ایستاده و لیکن
هوای بغایت گرم بود و رطوبت مدینه و سبزه و سفری بس در ران پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل
نمیداد که از سایه بافتاب در شرفک و درین باسظار آنکه اسباب و راحل مهبهاست هیچ استعداد نمیگردد
و میگفتم آن روز که بر آید من نیز بر آیم و چون بر آمد ندبا خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر
بر آیم دو سه روز همین تردد کشت تا آنکه لشکر اسلام در روزت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
عظیم نگران و اندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون نجات می دلتنگی و اندوه از یاد
شده از آنکه اکثر جزاهل لغاتی که عذرهای دروغ کردند و ضعفها که ایشان را معذور داشته بود ندانم مدینه
نه اندک بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت و اندوه میسوختم که جزا گرفتم تا آنکه بقره ۱۷۷ از غزوه بافتح
و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از چشم خدا و رسول خدا اینزورن آیم سخنان
روغ در خاطر آمدی که بگویم و خوبیشاوندان من هر یکی را بدی که چنین کن و چنان گوی تا آن
روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله بدین مظهر آمد آن اندیشههای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من بر رفت و
گفتم مرا انجات ندید الا صلیق و منافقان سوگند های دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند رسول خدا
صلی الله علیه و آله بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بیاطن بخدا میبگفت پس من رفتم و سلام کردم نگاهمی بجانب من کرد
خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب جزا تخلف نمودی آخر نه ترا اسماء مهبها بود گفتم یا رسول الله پیشک
انچه بگویی بایست مرا جمله میباید و لیکن نفس مرا غافل گردانید و کسب بر من غالب آمد و مرا در ورطه
حرم ان و خل لان افکنند فرمود بر خیز و برو ناحق هه جان و تعالی درین باب چه حکم کند خوبیشاوندان مرا
سزانش کردند که جزا چون دیگران عذری نیارودی و دروغی نه بر بستی گفتم از نزول وحی ترسیم تا بر دروغ
من گواهی نداد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است
گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است نگاه من خود را باز یافتم و گفتم این

هر دو مسئله آن سالج اندک تاجچه شود و در حصول خلد ^{و غیره} بیجا به رانگی کرده از ^{بسیار} دست داشتن و ^{بسیار} سخن کردن
 با ما پس همه از ما عرض کردند و حال ما متغیر شد پنج بار و زکات شد که احوال برین صفت بود تا او جان
 خود را آیدیم و جهان بر ما تنگ شد و درین پنج بار روزی از این الربیع و هلال این امیه قیام از خانه
 بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلبری می نمودم و برای نماز بیرون نمی آمدم و ترسان
 و لرزان در گوشه مجلس شریف می نشستم و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در میان نگاه می نمودند و بجا می نشستند و
 عجز و شکسته گویی مرا مشاهده می نمودند چون من بجا می رفتم و نگاه می نمودم و تقابل می نمودم و اعراس می نمود
 و آنرا گاهی برای کاری بیرون می بردم هیچ مسلمانی با من سخن نمی کرد و جواب سلام من نمی دادند و بی
 طاقتم نمی نمودند و در لنگرگاه من و او می نشستند و بیرون آمدن و با او گفتا ده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست
 داشی بیرون می رفتند با همی داشت و در آن عمارت می کردند نزدیک او رفتم و سلام کردم جواب نداد و در وجه
 از من بگریه آید که تم یا ابراهیماد تو میدانی که من خدا و رسول خدا از او دست می کشم و در دل من اتفاق
 و شرف نیست چرا اینا من سخن نگویی هیچ جواب نداد تا سه مرتبه که ^{بسیار} دست آمد و رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 پس گریه بر من زور کرد و بیست بار بگریه می نمودم و در میان آمدم چون بازار را می گذشتم که با من سخن از جانب
 شام آمده بود و بعد از آن از مردم می پرسیدند که چون مزاد یلدنک که تنگ است این آنست که دست می خورد و ^{بسیار}
 آنفاصل پیش من آمد و نامه بمن شد و در هر زیر پاره پیچید که از پیش پادشاه عثمان بجانب من آورده بود
 مضمون نامه آنکه ای کعب این مالک بلدانکه ما شنیدیم ایم که صاحب تو یعنی ^{صلی الله علیه و آله} دل بر تو گران
 کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جدا می کنند تو مراد آن نیستی که خانی با همی که
 بر تو جفا رود و ترا مچو رود و مطرود هازنک چون بر مضمون این نامه و اتفاقا شوی بر خود زیاده از او داشت و
 چهار داشت مایه بینی چون این نامه بر خواندم با خود گفتم این هم از جمله آن بلاست که بر من آمده است و ازین
 و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافر برادر من و در دین من طمع افتاده است و مرا با کفر دعوت میکند آنکه او
 من زیاد شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسو ختم و قاصد را از پیش خود مراندالم و گفتم برو و با پادشاه خود
 بگویی که بی عنایه و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و بیشتر از صد هزار عمارت و اتمات است
 و شعر که در حدیث آمده است بفرات در خوشم هم فراق تو مرا به که رسال ذکران پس اسامه ^{رضی الله عنه} فرمود که رسول
 خدا ^{صلی الله علیه و آله} کسی فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است ^{صلی الله علیه و آله} در کلمات ^{صلی الله علیه و آله} فرموده
 است که صحبت مدار پس زن را در خانه بگذر و فرستادم و آن مرد در شش ^{صلی الله علیه و آله} هلال من ^{صلی الله علیه و آله} مراد
 این الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشی و در بعضی روایات آمده که زبان برسان را
 بگرم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت نه نمایند که بگفتند من ^{صلی الله علیه و آله} می نمودم تا شاه
 روزی نام کلمه شد شمی بر یام غایب افتاده بودم بغایت دلنگ و قیود کرده در آن حال او ازین شکیب و نگاه

گفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی نقل کند و تعقب نکند آنرا با نکار دلیل است بر صحت آنکلام نزد حکیم پس اینجمله یث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده سه قسم است قسمی است که در روی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی است که مضمون است حکایت استنکاف و استکبار کفره را در امتثال امر بسجود و قسمی است که در روی حکایت فعل انبیا است سجده را و هر یکی از امتثال امر و اقتدا با انبیا و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه دلالت کند در میلی در موضعی معین بر عدم لزوم و وجوب لیکن این دلایل ظنی است پس ثابت شود بوجوب و هر چه نه فرضیت انتمی و از حدیث بخاری و مسلم و این داود که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ میخواند سوره را که در روی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما تا آنکه نیاید یافت یکی از ماجای را که در روی جبهه تواند نهاد در غیر وقت نماز نیز استیمنای بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه و زدحام و اجتماع وجود و وجوب نتوان یافت و روایتی که از ابی داؤد آمده که رسول خدا ﷺ خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سران و بچاه و سواران سجده کردند بر دستهای خود همین حکم دارد و این مرد و حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجده تلاوت آورده است و مستند قائلین بعلم و وجوب سجده تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا ﷺ سوره و النجم و سجده نکرد آنحضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی و جواب آنست که علم بسجود آنحضرت ﷺ نزد قراءت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجمله الفجر نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند و نتواند که قراءت زید در وقت گراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که در آن وقت سجده نکرد یا عدم وجوب منصرف من سجده التیمم بود و علی الحارادران سجده اختلائی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجده تلاوت نکرد در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی سه خواند روز جمعه سرره نعل را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم با زر و جمعه آیند نیز همین سوره خواند پس مردم منتهی سجده شد ند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میکنم هر که سجده کند بر سر او است و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نکند داشت که سجده کنند و در روایت موطا آمده که هر چه فرمود که فرض کرد انبیا نشسته است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و اینجمله یث صریح است در عدم وجوب مگر آنکه مراد نشی و جوب علی الفور بود که ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است در اینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آنست که هر چه چون احادیث متعارض آمده اند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در دلیل منادات بوجوب ندارد و الله اعلم و قول منصفه که گفت حضرت نموی ﷺ سجدهات قرآن را ترک نکردی

ظاهر در جانب و خوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بدان بقول خود
 چون بآیت سجده رسید یعنی آن آیت انحرالی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث این آیه
 از ابن عمر آمده که بود رسول خدا ص میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده کردی تکبیر گفتی و سجده
 کردی و سجده میکردیم ما با وی و در حالت سجده گفتی سجده وجهی للملک و خلقه و صور و منق و سمعه و بصره
 بحوله و قوته و در حدیث ثمری و ابی داؤد و نسائی آمده که ~~سجده است این را در~~ سجده قرآن در شب و گفت
 ثمری حدیث حسن صحیح و بمقال و بسابودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احفظ
 همی بنهار و زوارا کتب لی بها خرا واجعلها لی عنک لذخرا و تقبلها منی کالتقبلت من عبدک داؤد و ثمری
 از ابن عباس آورده که مردی حضرت نبوت ص آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس
 درختی نماز میگذارد و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت این عباس
 بخوان آن حضرت ص آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیند که از درخت نقل کرد قال
 الترمذی حدیث احادیث غیر صحیح لانه روایه الامن هذا الوجه و نزد جناب ~~سجده~~ که در سجده صاولیه مستنون است
 کفایت است و میگویند که سجده صلیوة افضل است از سجده تلاوت و چون این تسبیح در نماز آمده است در بعضی نیز
 کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود و بصحت رسد خواندن
 آن اولی و افضل خواهد بود و ششمی گویند که بعضی گویند که این دعا بخواند ربانی ظلمت نفسی فاعفر لی
 و نزد بعضی سبحان ربنا انکان و عدل ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از هاجد ان حکایت کرده که نزد
 تلاوت سجده میکنند و آنچه این میگویند در این سجده منقول نیست که آن هر روز ~~سجده~~ چون سر از سجده برداشتی
 نیز تکبیر گفتی یا نشهد خواندی یا سلام دادی و در مذنب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر کرده اند و مندا و ست نه
 واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگویند که مروی از ابن مسعود ~~سجده~~ است و از رساله ابن زید
 در مذنب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده معیت است یعنی اگر گوید جایز و اگر نکوید
 نیز راست و گفته اگر بگوید احب است نزد ما در مذنب امام احمد نیز هر دو روایت است بعضی
 از ایشان در حالت رفع اس تکبیر کردند و بس و بعضی بقیاس بر سجده تسبیح و حالت رفع نیز تکبیر
 گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده و نزد امام است و عام من سلم مالک به با
 موافق اند و ما ثور از ابیرة بعین نیز همین است و نزد امام احمد و مسلم شافعی در روایت مشهوره ملام
 مست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعضی دو سلام اما نشهد نزد ~~سجده~~ و نزد شافعی چنانچه
 ایشرح حاوی معلوم شد اختلاف ثالث در کسیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید است نزد امام
 ابو حنیفه چهارده است در آخر اعراف اول در رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول
 و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول و رکعت اول

که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان بن عفان و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد
و هر روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجده ص ثانیه حج است و در ص سجده نیست
و در روایتی از احمد در هر دو جا است پس عدد هجده است نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
پانزده است در ثانیه حج والنجم والنشفاق و اقرا باسم ربك نزد وی سجده نبود و در تعدد سجده حج احمد
و ابوداؤد و ترمذی حدیث از عقیقه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتیم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده
سوره حج بآنکه در وی دو سجده است و در روایتی گفتیم یا رسول الله آیا دو سجده است در سوره حج فرمود نعم
هر که نکند آن دو سجده را گویانگردد آن دو و آیت را و حنفیه گویند که اسناد این حدیث قوی نیست
چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجده تلاوت است و ثانیه سجده صلوة بقرینه
اقران او بر کوع و هر جا که ذکر سجده مقرون بر کوع آمد مراد بدان سجده صلوة بود و در بعضی شروح
هل ایله گفته که مراد آنست که فضیلت داده شد هر دو حج بد و سجده یعنی یکی سجده تلاوت و یکی سجده صلوة اما
این توجیه منافات دارد بر روایت دیگر که هر که آن دو سجده را گویانگردد آن دو و آیت را و در جامع
الاصول از موطا آورده که هر دو این عمره خوانند نیک سوره حج را و سجده کردند در وی دو سجده غالباً
این مشهور نزد حنفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر است که ابوداؤد و ابن ماجه از عبد الله
ابن عمر و ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا ﷺ خواند نیک مرا و آنرا که سجده در قرآن در سوره حج
از الهاد و سجده و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن
منین بضم میم و نون که راوی این حدیث است از عبد الله ابن عمر و جمالی احتیاج نیست و ابن قطان
گفته است که مجهول است و معلوم نیست حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجده ص در روایات
صحیح آمده که آنحضرت ﷺ حج کرد در ص و ملک امام ابوحنیفه و مالک و احمد در روایتی
همین است و مشهور روایتی از احمد آنست که وی از عزییم سچود نبود بلکه شکر قبول نوبه داؤد علیه السلام
است و آنحضرت ﷺ نیز همین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بر روایت
اولی سجده کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بر روایت ثانیه سجده کند چارج نماز و بخاری از عوام
ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجده ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا
است که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنیم در ص پس خوانند ابن عباس این آیت را
ومن ذرینہ داؤد و سلیمان ان ینبھل لھم اقلنہ و گفت که پیغمبر شما ﷺ ما مور است که اقلنہ کند
بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داؤد علیه السلام اقلنہ ابوی لازم باشد و عکرمه
از ابن عباس روایت کرد که گفت سجده ص از عزییم سچود نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا را
ﷺ که سجده کرد در وی رواه البخاری و الترمذی و ابوداؤد در روایت نسائی آمده که آنحضرت

سجده کرد در من و فرمود سجده کرد داود بجهت توبه خود و سجده می کنیم ما برای شکر قبول
 توبه وی و ابوداؤد از ابی سعید نقل کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله خوانند روزی بر منبر سوره سوره
 بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند تا روز دیگر بخوانند و مردم
 متوجهی سجده شدن فرمود که این توبه پیغمبر است یعنی از عزایم میگرد ترا بیست و یکبار چون
 شامتهی آن شدید بکنید پس از منبر فرود آمد و سجده کرد و سجده کردیم ما با وی و در شرح این الصام
 میگوید که درین احادیث چیزی که منافی و جوی باشد نیست غایت آنچه در وقت آنست که سبب
 سجده در حق داؤد و سبب در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی و جوی نیست تمامه
 فریض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر تو الهی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنبله در مسند
 خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد درین
 و امام احمد از یکر بن عبد الله مزی از ابی سعید نقل کرده که گفت دیدم من در خواب که پیغمبر
 سوره در چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوایت و قلم و هر چه حاد بود که افتادند در سجده پس
 این قصه خواب را آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در من پس از آنجا
 معلوم شد که در آخر الامر سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سوره دیگری ترک راستوار
 یافت بعد از آن که گاهی عزم نمیکرد بر آن وظایف شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر نقل و تسلیم
 دلالت آنها بر علم و جوی پیش ازین قصه بود نه نهی و اما سوره النجم بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابن مسعود
 آورده اند که گفت خوانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سوره النجم را و سجده کرد و هر که با وی بود الا
 پیغمبر وی از قریش که گرفت سنگریزه چند با خاک و در مانید سجده خود و گفت بسند است موا
صلی الله علیه و آله که بعد از آن سجده کرد دیدم او را که کافر کشته شد صوفی یکی از اشیای سوره
 بود که برداشت آنحضرت صلی الله علیه و آله کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله سجده کرد در سوره النجم و سجده کردند با وی مسلمانان و مشرکان و من و انس و زای هر چه نیز از پیغمبر
 آمد و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است و عمل برینعت نزد بعضی از اهل علم و فرود
 بعض در متصل سجده نیست و قول مالک ابن انس همین است و قول او صلی الله علیه و آله از علمای من
 است و اما سوره انشخت بخاری و مسلم از ابوسلمه آورده اند که ابوهریره رضی الله عنه گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 سجده کرد و گفت یا با هر چه دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من صلی الله علیه و آله از آنکه صلی الله علیه و آله که صلی الله علیه و آله
 درین سوره سجده نمیکردم در وی و در روایت دیگر آمده که از هر تیره کفار در نماز صلی الله علیه و آله روی
 ادا السماء انشخت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی صلی الله علیه و آله پس
 بران سجده می کنم تا آن روز که بلا فات کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابوداؤد و ترمذی و غیره

که ابوهریره گفت سجده کرد رسول خدا ﷺ در اذا السماء انشقت و اقر باسم ربك و در روايت نسائي
 آمده که سجده کرد ابو بکر و عمر و کسي که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت و اقر باسم ربك و
 بالجمله در سجده ثاني حج و النجم و انشقت و اقر الخ لاني هست و در ماوراي آن اتفاق و صحيح و مستحار
 در انهيالاول ثانياً حج نمون سجده است از پنج جهت گفت مصنف و صحيح شد که در الم تنزيل و در النجم
 و در اذا السماء انشقت و اقر بيغمبر خدا ﷺ سجده کرده و عمر و ابن عباس چنانکه در سنن ابوداؤد آورده
 گفت بيغمبر خدا ﷺ يا زده سجده در قرآن مرا آموزانيد و بخوانانيد سه سجده در مفضل النجم و انشقت
 و اقر آود و سجده در سورة حج پس مجموع يا زده باشد ليكن ثانياً حج نزد حنفيه ثابت نشده چنانکه معلوم
 شد باقي مانده چهارده و ابوالدرداء گفت نه آنچه ابوداؤد و ترمذي روایت کرده اند با بيغمبر ﷺ سجده
 کردم در يازده موضع هيچ از آن در مفضل نبود و آن يازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بني اسرائيل و در يم
 و حج يك سجده و فرقان و نمل و الم سجده وض و خم سجده انشقت و انشقت امام مالک است وليكن صحيح عن
 ابى هريرة برواية الجماعة الا لاجل ان في رواية انا سجدت لنامع النبي ﷺ في اقر باسم ربك و في
 اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهريره متاخر بود در سنه سيم از هجرت در غزوه خيبر علماء انشقت يثرا
 حجيت ما بينك و حد يث ابن عباس را که ابوداؤد روايت کرده لم يسجد رسول الله سجده نکرد بيغمبر خدا
 ﷺ في المفضل من ان تجول ان باز که کرد يك و آمد و في ﷺ الى المد ينة ان سجده بسوي مل ينة اگر چه پيش
 از تجول مل ينة در مکه در و النجم سجده کرده بود و اين حد يث ابن عباس که نفي سجده در مفضل ميکنند
 منافي و معارض است قول ابى هريره را که گفت در انشقت و اقر آود و مفضل سجده کردم بار رسول خدا ﷺ و
 اما انشقت يثرا اسقاط کردن از ان جهت که در اسناد آن يعني حد يث ابن عباس ضعفي هست ابن عثيم البرکه
 از شام هر علمای حد يث است که بويل که انشقت يث منکر است و عبد الحق که از عظامای اين طایفه است گفته
 اسناد وي قوی نيست کذا قال الشمني و نیز ابوهريره مضمث است بيرا که وي اثبات سجده ميکنند در مفضل
 و او يعني ابن عباس نافي است که نفي سجده از ان ميکنند و خبر مضمث منقل م است بر خبر نافي چه با مثبت
 از ياد علم است که با نافي نيست نافي خبر از علم اصل ميدهد و در حقيقت اظهار علم اطلاع خود ميکنند
 و مثبت از امر حادث اعلام ميکنند و آگاهی ميل به اطلاع خود بيان چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است
 اگر کوئي که شيخ ترجيح حد يث انبياء هريره بر حد يث ابن عباس بآن کرد که اسناد حد يث ابن عباس
 ضعفي دارد و خبر نفي است از آنکه در اثناي کلام گفت که چون اسلام ابوهريره متاخر بود عرض از ان
 چيست و حال آنکه جواب بي آن تمام است بلکه آن اشارت است بوجهی ديگر براي اسقاط حد يث ابن عباس
 يعني چون اسلام ابى هريره متاخر است آنچه وي روایت کنند نیز متاخر باشد از آنچه صحابي منقل م
 الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آن را اگر کوئي که اگر چه اين سخن بعضی از متقل مین گفته اند وليکن

من عیون و مرد و داست بآنکه بعض محققین از متاخرین گفته اند که از تاحرا اسلام صحابه نام حکم
 حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نکرده و آنچه تواند که این صحابه متاخر الاسلام
 سابق را شنیده باشند از صحابه دیگر که متقدم الاسلام است و از وی روایت کرده است آنکه این بر تقدیر
 باشد که روایت بحکم سماع کنند و ابوهریره در این روایت برویت و مشاهده نمودند و میگویند
 و مسجد ذامع الذبی رضی الله عنه فی اذا السماء انشقت و اقر اهل اهل آنکه این عباس میگویند سینه نکرده در فصل
 از آن باز که بعد پینه آمده یعنی تا آخر عمر حال بر این بود که اهل الفاهر نه آنکه حکم سابق بیان میکنند یا علی
 الاحمال خبر منید هل و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود بعد از آن نسخ شد و خبر این عباس حکم نیاید
 دارد و حکم مویذ صالح نسخ نمود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابوهریره باقی ماند و حقیقت جواب
 همان فرق بنفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منقذ تحول ال
 الی دینه تا بعد حکم لازم نیاید بلکه ابتدای انکسار این کرد و از انتهای آن ساکت است تأمل والله اعلم
 فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز مشهور در جمعه هم حرم و سکون
 میم و ضم آن سیوطی گویند و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را
 در جاهلیت عربیه بفتح مهمله و ضم و ابی موهله مخولد و تسمیه بجمعه بعض گویند از آن جهت
 است که اجتماع آفرینش و جماعتی آن درین روز است پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و
 درین روز مجموع و تمام شد از این جهت او را جمعه نام کردند و اینچنین ذکر کرده ابوحنبله از ابن عباس و اسناد
 او ضعف است و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و سماوی آن پیش از خلق موجودات و عقل آن خالی
 از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در روی جمع و تمام شد روایت کرد
 اینقول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و اینقول صحیح ترین
 اقوال است و از حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عنان
 است در روی که یکی از آنها خلق آدم است و این نسبت است از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او
 و نیز گویند که که بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و زکیر میگردیدند ایشان را و امر میکردند
 تعظیم حرم و خبر میداد بپراگندن پیغمبر آخر الزمان و این حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع
 ناس است در روی برای ندان و این اهم اسلامی است و در جاهلیت نام لوحی بوده بود تا جمعه و بعد از آنست
 که عربیه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اصل جاهلیت تغییر دادند بجمعه چنانچه تغییر
 دادند سائر نامهای گفته از نامهای قدیم این بود اول اصون خوار که در مونس عربیه شمار و این روز را در
 زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضایل و خصایص که منکر گردیدند امرای دیگر
 یافت عن ابی هریره روایت کرد مسلم از ابوهریره قال گفت ابوهریره قال رسول الله که است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

اصل الله من الجمعة كسراة كونه اليل خلق اي تعالى از روز جمعه يعنى راه نمود بدنياهت او و قبول و قبول حكم
 الهى تعالى بتعميد دروى من كان قبلنا كسنانى را كه بودند پيش از ما مراد يهود و نصارى اند كه باقى از اهل ملل
 و كتب سابقه اين اند و كان لليهود وثابت و مقرر شد مر يهود را يوم السبت روز شنبه و نصارى يوم الاحد
 و نصارى را روز يكشنبه اختلاف كرده اند كه مراد بگمراه كردن ايدن ايشان از روز جمعه چيست بعضى گويند
 فرض كردن ايدن پروردگار تعالى برايشان و امر كردن بعبادت درين روز بعبينه و امر كردن باجتماع در آن براى
 عبادت و شكر نعمت پس مخالفت كردند و هر دو روز يكند و ابا آوردند و اختيار كردند يهود در بدلى وى
 شنبه را و تعلق نمودند بآنكه اين روز آنهاي آفرينش است و نصارى روز يكشنبه را كه وقت ابتداءي آفرينش است
 و اكثر بر آنند كه فرض نكردن ايدن برايشان روز جمعه على التعيين بلكه امر كردن باختيار و تعيين آن باجتهاد
 پس اختيار كردند و تعيين نمودند يهود يوم السبت را و گفتند يوم السبت روز فراغ و قطع عمل است و خالق تعالى
 فراغ شد در وى از شغل آفرينش پس خلق را نيز بايد كه از شواغل و صنايع اعراض نموده و فراغ شده و ترك
 همه كارها داده بعبادت وى مشغول باشنند و تعيين نمودند و در يافتند نصارى يوم الاحد را زيرا كه وى روزى
 است كه پروردگار تعالى ايدن اى آفرينش از وى نمود پس اين روز سزاوارتر است بتعظيم و شكر نعمت و اعجاب
 عبادت و آنچه در حدِيث بخاري آمده كه هذا يوم هم فرض عليهم اگر چه بظاهرد معنى اول نمايد اما اورا نيز
 بر هر دو وجهى حمل كرده اند يعنى فرض كرده شد برايشان اصابت و در يافت آن روز و تعيين آن باجتهاد بر هر
 نقل بر روز جمعه نصيب ايشان نشد فبجاء الله بنا پس آورد و پيدا كرد الله تعالى ما مسلمانان را فهد انما پس راه
 نمود ما را اليوم الجمعة باصا بيمد روز جمعه و در يافت آن و توفيق عمل در آن اين نيز محمول بر هر دو معنى است
 يعنى امر كردن اين امت را بعبادت درين روز بنص يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلاة من يوم الجمعة
 و هذا ابت هجد و كمراه نكردن ايشان براه ابا و تردد و تعلق براه نمود ايشان را بديافت و اصابت اين روز و تعيين
 آن بفكر و اجتهاد و گفتند كه الله تعالى خلق كرد انسان را براى عبادت و چون خلق وى در روز جمعه است
 پس عبادت در وى اولى و انسيب باشد و نيز در ساير ايام چيزى پيدا كرد كه منتفع شود بدين انسان و در
 روز جمعه پيدا كرد ذات او را و شكر بر ذات و نعمت وجود او وى و حرى بردن شكر بر نعمتهاي خارج از ذات
 مولى چون در روز جمعه خلق موجودات اهل و تمام يافت و انسان كه منتفع بدين كرد در وى مخلوق
 شدن تعيين وى براى عبادت شكر نعمتها نسب و وفق بود و شاهد بر آنكه تعيين روز جمعه از اين امت
 باجتهاد بود حديث عبد الرزاق را آورده اند كه باسناد صحيح از ابن سيرين روايت كرده و شيخ ابن
 حجر در شرح صحيح بخاري آورده كه جمعه كردند انصار در مدینه پيش از قدم حضرت رسالت
 ﷺ و پيش از نزول قرآن بدان و گفتند كه چون يهود را روزى است كه مجتمع مي شوند در وى در هر هفته
 و نصارى را نيز روزى است مانند آن ما نيز ميگردانيم روزى را كه مجتمع شويم در وى و ذكر كنيم مولى تعالى

راویان بنگار بیم در وی و بجا آریم و طایفه شکر و عبادت را پس بوم العزوبه را که نام قلیم روز جمعه است
برای آن تعیین کردند ویرا سعد بن زراره که از رؤه های انصار بود و پیش از قلیم حضرت صلی الله علیه و آله آمدند بشرق صلی الله علیه و آله
مشرف شد بود آمدند و وی با ایشان نماز کرد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که اذ انودی
للصلاة من یوم الجمعة الایة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جهاد تعیین و اختیار
کردند انتمی بدانکه اقامت سعد بن زراره جمعه را پیش از قلیم حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و اجتماع صحابه
برای آن صحیح است و اصل را بدو آورد و این ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که
کنان در نماز جمعه را پیش از قلیم صلی الله علیه و آله در مکه بنه سعد بن زراره بود و اکثر برانند که در ضیعت جمعه
در مکه بنه در اول قلیم حضرت صلی الله علیه و آله شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از اقامت سه روز بقبار و جمعه تنگ در آمدن
مکینه مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گذارد برین قلیم در اجتماع صحابه در روز جمعه با آمد
بن زراره با جهاد صورت اشکالی پیدا نکند و بقول که کورین که در ضیعت جمعه در مکه بود حلیه از اشکالی نیست
شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه و آله جمعه را در مکه روحی دانسته باشد لیکن بر اقامت و
اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تکیه نیافته چنانچه نزد دار قطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب
آمده و صحابه از اهل مکه بنه آن را نشنید و در زنیافته آن را با جهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر عبادت
و نماز کرده و لازم نیست که بجمیع خصوصاتی که در جمعه وارد است بوده و این نقل در مقصود کافی است و
الله اعلم و گنایک چنانکه یهود و نصاری تابع و مغضول مانند در وقت عبادت که روز جمعه باشند بر آنکه
جمعه چون مهل آدم و انسان را اول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع و فاضل بود از متعبد در
دور و زدیگر یا مغضول اند در قبول جمعه و علم ابان امر الهی و احبات آن بکر و اجتهاد و بعضی گفته اند
روز جمعه اگر چه مسجودت بهمت واحک که پیش از وقت لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بقول
مکر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیرطی فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه
اول اجتماع است شرعا دلالت میکند بر آن تسمیه اسموع لجمعه چنانچه تسمیه کنین یهود
اسموع است و در باب استسقاء در حدیث انس تسمیه اسموع نسبت نیز واقع شده بر آن طایفه یهود لجهت
مجاورت یهود و مجاورت ایشان هم تبع نداشتان تابع اند ما را یوم الذیاء در روز قیامت در حساب و دخول
جنت و دفع درجات چه بجز موت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را
نیو دراز بیجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امم و تخصیص یهود و نصاری لجهت آنست که باقی امر مسافران
زمان حضرت صلی الله علیه و آله این دو طایفه بود و فتنه الاخرون و ما مسلمانان متاخر و پسینانیم من اهل اند در این
در وجود دین و شریعت الا ولون مقلد و پیشینانیم بحسب شرف و مرتبه یوم القیامت در روز قیامت و در
در این سابقون المقضی لهم انجماع ایم ما که حکم کرده میشود ایشان را اول دخول جنت قبل لاهل بقی پیش

از تمامه عرش و فضایل و کالات و کالیف شافقه که در دنیا این امت را حاصل است چون ظهور کفایت و ثمرات
 آن روز است آن را داخل تکلیف اولیت در روز قیامت داشت و از تاخیر در دنیا همین وجود و شریعت
 اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلاقی بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضایل
 و کالات و رفع تکالیف شافقه را داخل در آخریت از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن اوس یرفعه قال
 قال رسول الله ان من افضل ايامکم يوم الجمعة بعد رسی که از جمله فاضلترین روزهای شمار روز جمعه است
 از این جهت معلوم شود که داخل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از
 جمله آنها است و اختلاف است علماء در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر
 جمعه یکی از افضل ایام است زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه درین روز فیض
 مهرا نیک شد آدم و فیه النسخه و درین روز است نسخه صور که برای بعث و ظهور است و میل انشاء ثانیة است
 و فیه الصعقة و درین روز است صعقة مراد بدان نسخه اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد
 و صعقة صوتی هایل را گویند که نیز در انسان از قول و قیامت را و نسخه است یکی برای الماتت و اهلک
 چنانچه فرمود * و ذمخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض * دیگر برای بعث و احیاء که * ثم نفتح
 فیها الحیون فانها هم قیام ینظرون * و جای دیگر فرمود * فاذا هم من الاجاث الی ربهم یمسئلون * و نسخه دیگر بود
 که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور فخرج من
 فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نسخه باشد و غالباً آنها که د و نسخه گویند این را مقول نموده
 اولی دارند یا در میل آن نسخه ازلی فزع شود در منتهای اوضاع و الله اعلم و بعضی از شراح حکایت کرده اند
 که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت
 است و الا در اصل قبض آدم و قیامت است چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب است
 بجهوار قلیس و رحمت و در قیامت ساعت قرب زمان دخول جنت و هلاک ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة
 من الرب الجلیل اما تبت را و اخبار از نعم الهی شمرده در قول عیود و المدی یعنی ثم یحییون و چون روز جمعه
 فضیلت دارد فاکثر و اعلی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلواتکم زیاده
 ببار می درود شما عرض عملی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصاً درین روز شریف و آن موجب
 بر و در ضای من است از شما که ام فضیلت و نعمت بالا تر از رضای من است هر شمارا و ذکر این دو در بیان خواص
 جمعه بیاید و بحال باد و در ستان مروان تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلوات الله علیه
 واقع شده است اثر همین رضای آنحضرت صلوات الله علیه است از ایشان و در حقیقت اثر انکس اشعه رحمت الیه است
 از جرهر مندس آنحضرت صلوات الله علیه بجهت حصول محاذات و مقابلهت مراد در وقت صلوة اللهم صل
 وسلم علیه کانتعب و نرضی و چون آنحضرت صلوات الله علیه بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت علم اطلاع بر سر

حیاتی و بی ^{الله} بعد از موت قالوا کفینک صحابه بعد از باران ^{الله} و کفینت تعرفن و به نظریه خون گریه نمود
 صلواتنا علیهم و در بیان تیر و قلار شک و حال آنکه بتحقیق موده و بر صید شکار و بی بود و بر یعنی بلیست این
 تقشیر را و فی الله معنی از منبر آنکه در لاج نظریه در حدیث قال کفنت آنحضرت ^{صلواتنا علیهم} در جواب و دفع و هم
 ایشان من ز دنیا و ایم و بر موده بهم با که حکم خربان مدت الهی یکسان است الم موت را چه صلواتنا علیهم در مکرر روح مرا
 بمن بنا و چه صلواتنا علیهم در بیان من در آن روز و این مخصوص ^{صلواتنا علیهم} این نسبت تملیه انجیل اثبات
 استحضرت چه در مردان انقباض یعنی که خدای عزوجل حرم علی الارض خزام عود اللیل بر زمین آن تامل
 این که بخورد و بیوسلوه کرد الدما اجساد الانبیاء بلطها بی پیغمبران و صلوات الله و سلامه علیهم اجسین علم
 اکل از ص اجساد را کنایه است از حیثات و ایسلام مع بدین در زمین بی اعانه روح چه فایده دارد و این
 معنی است بر مسئله حیثات انبیا که حیثات حمی دنیا و فی موصوف اند با لائرا حیثات عهد آنکه این حیثات
 معنوی اخرویه است و درین مسئله هیچکس را از علم این اوقات خلا فلیست و این تعلیمی و تفصیلی دارد که در
 کتاب جلیوب القلوب الی دیار السعویب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم مذکور است و در کتاب
 مدنی ازج النبوی مراتب المقومه که در بیان سیر و شریف تالیف یافته نیز مندرج است و الله اعلم و راه روایت کرد
 این حدیث مذکور را الامام احمد و ابن حبان و الساکم و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و النسائی
 و عن ابن صریبه یرفعه قال قال ^{صلواتنا علیهم} خیر یوم نمتون و زوی که طلعت فیه الشمس بالمرح کرد روی آفتاب
 و فی روایه علیه یوم الجمعة و زوجه است مقصود از ذکر این حدیث تعمیم ایام است تا هیچ روزی بدر
 نرود چنانچه در علم تیریت مقرر شد که ذکر صفتی که از خواص جنس است مفیده تعمیم است و اشارت یافته
 مقصود مطلق بخش است و جمیع افراد تا انحصار تخصیص را کنیا بش نمود و در روز جمعه خلاق
 پیک اکرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت و بی در وی و فیه در روز جمعه ادخل الجنة در آورده
 شد آدم در بهشت و فیه هر چه منها آورد روی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن
 آدم از بهشت یا از جهنم بودن اوست از امور عظام یا اجتهت آنکه عیب وجود انبیا و اولیای بنفوس حکم علی
 لا تعد ولا تحصى است و لا تقوم الساعة و بر نامیشود قیامت سوره نوحه اولی باشد با زاده الانی یوم الجمعة
 مکتوب روز و جمعه رواه مسلم و الترمذی و النسائی و فی صحیح الساکم و مذکور است در صحیح حدیث
 الا یلم یوم الجمعة ظاهرا مطلق ایام است و بعض روز عرفه را از ان تخصیص میکنند و فی الصراط و امام ملک
 روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمدن بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب اسرار و او
 مجلسی داشتند ما و بی پس نخلت بیست کرد و بی مرا از نوریت و نخلت بیست کردم من او را از رسول خدا ^{صلواتنا علیهم}
 مورد از خلت انچه نخلت بیست کردم من النخلت بیست که کفتم قال ^{صلواتنا علیهم} خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة
 و فی خلق آدم نمتون و زوی که طلوع کرد روی آفتاب روز جمعه است و زوی که طلوع کرد روی پیک اکرده شد آدم در

اصطلاح در روی فرود آمدن اهل آسمان بر زمین و اخراج کوزه اش از بهشت و بینه نیمه علمیه و در روی قبول
کوزه اش توبه او و بینه مات و درین روز مرد آدم و بینه تقویم الساعه و درین روز جزا باشد قیامت
و مامن دایره و تیسست هیچ جنینند بر روی زمین الا وهی مکر آن دایره مصیخته یوم الجمعة استماع کنند
و گوش نهنگ و مشرق سبب است در روز و جمعه من خین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت غروب
آفتاب شفقت از جهت ترسیم آن من الساعه از آنکه آن آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن و انس کویا که
تأذیر مطلق تعالی شان ملهم میگرداند و آب را قیام ساعت و مستشعر میماند ایشان ایاهاول آن و کشف میگرداند
آن را بر ایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه دانگ مگر جن و انس که قضیه تکلیف و تأذیر است
اقتضای ستر و اخفای غیوب میکنند از ایشان و در حقیقت چون حیواناتند که در عالم غیبی و درین روز
مغایب اند و شافل گرداند ایشان را از دریا و آن عالم اند که حیوانات این چنین حقیقت ایشان بر خاسته
است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت کفر فتنای بی عقل و در وقت غایت عقل و درین روز
از آن مذهب و مشغول کنند و در آن روز که در آن روز قیامت و آب مرقم است از آن روز جمعه آن گفته اند که
درین روز از عظام اموات و اجساد شیون چند ان بظهور میرسد که نزدیک است که زمین بد آن متزلزل و متهلزل
گردد و در آن روز از مشاهده آن ترسی و زمی بهک امه کرد که مکر قیامت ایم خواجه اش و احسن و بیست
از سبب این عبادت آورد و آنکه نیست هیچ ملک میزند و آسمان و له زمین و فیه کوه و نه در بیام کرد که
همه ملک در روز حشر آن بطن که بنیاد شود در روی قیامت و این مهملی است بر وجود علم و اترال در
جهدات یا نمیا نده است یا کنایه است او شک و قریب وقوع قیامت درین روز و ایه اعلم و یکی از جهات
حیرویت و فضیلت روز جمعه آنست که قیامت در آن روز جمعه شاعری است لایضا در آن روز قیامت
راضی مسلم بلای مسلم و وفوی بصلی و حال آنکه این بنده مسام غار فی کل ان دنال الله سلو ال کنل آن
بنده شمایم و در آن خلد بتعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاء ایه مکر آنکه بنده الله تعالی آن چیز آن بنده
را ابو هریره میگوید که قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استغیام یا اجماع و لایحه
استنباطی که اگر در یا اجماعی که داشت و لکن فی کل هفته یوم اجماع و اجماع در این صفت که ملی کوار شیشه است
هر حال روزی است مژاد بیوم در پنجام مطلق وقت است با روزی است که این ساعت در روش فقط در این گفتیم
بل فی کل جمعه نه اینچنین است که تو کفنی بلکه در هر روز جمعه یاد و هر هفته است که در روی این عروضا
میشد قریب التوریه پس جواد کعب اخبار تودیت و افعال پس کفیه طیب تن شوان الله و است کفیت
رسول الله صلی الله علیه و آله است که خبر داد آن ساعت در هر جمعه است قال کفیت ابو هریره قول الله
بن سلام بستر ملاقات کردیم عجله الله ابن سلام را که او در آن اخبار و علمای بی بی انش و انیل و شرف ایشان
و از اولاد و مسعود علیه السلام بود و در اول وقت و حضرت انس بن مالک و در هر جمعه در هر جمعه و از اطفال

خوابه کشت فعال ثقه پس تحلیف نکند که بنام خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را با مجلسی مع کعب با این مجلس و گفت که
 مرابا کعب احبار کلا شته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قل علمت تحقیق دانسته ام از این مجلس
 حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم یا بنظر در تورات که آن ساعتی که ام ساعت است آن در روز جمعه قلت که هم فاعلمت که این
 چون میدانی تو خبر ده مرابا ان و مبرش از من علم را قال گفت عبد الله بن سلام می آن ساعت آخر ساعتی
 يوم الجمعة آخر ساعتی است در روز جمعه قلت که آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و
 قل قال و تحقیق گفته است صلوات الله علیه و آله و سلم که ایضا در کتب اهل بیت مسلم در نیاید و اینک همسایه آن و در بعضی و حال
 آنکه نماز می کند یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود آنکه آن ساعتی و
 آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است لایه ای فهم ما از آنکه نه میشود در روی چه نماز بعد از نماز
 عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابو هریره و توحیه پلام
 خود الم یقل آیا گفته است صلوات الله علیه و آله و سلم من جلس کسی که بداند صلوات الله علیه و آله و سلم در انتظار الصلاة مجلسی را که انقضای
 برد در روی نماز و پس آنکس فی صلوة کتوبان در نماز است حی و سلمی نا آنکه بکند از نماز را بعد از آن
 حقیقه یعنی مراد حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از نماز گزاردن در قول او و در بعضی حقیقت و تحقیق مراد نیست سخن
 اینجا به بیان و تاویل آمده است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آمده در بیان خاصیتها
 روز جمعه بیاید و مانا که عبد الله ابن سلام از قراین مقام را از استماع از حضرت سید انام علیه
 الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم همین است چنانکه در روایتی بصریح نیز آمده است
 نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بجهت احتمال اگر چه الآن چنان بنظر در آمده که تاویل کرد و صرف
 از ظاهر مود و همین است حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بسین مراد از آن در عالم
 چه ایشان را که از حاضر اند اعلاهی نبود بر موارد و حی و فهم میگردند مراد و مقصود را قراین احوال
 که دیگران را نیست و در محاملات و مهمیست معنی که بفهم ایشان در آن و هر وجهی که ایشان تعیین
 کرده اند بر همان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصولی عظیم است در ابواب بین خصوصاً در عقائد
 اسلامیه اگر چه در بعضی محال نماید اما چون ایشان اینچنین فهمیده و بران عمل کرده اند مستحق و این
 است فافهم و عند الشافعی بن المسد او زید شاذلی حدیث آمده است در مستند روی که این خبر تاویل است
 آمده خبر میل پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم بر آیه صلوات الله علیه و آله و سلم بر آیه صلوات الله علیه و آله و سلم بر آیه صلوات الله علیه و آله و سلم
 پس گفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و بر سید صلوات الله علیه و آله و سلم ما مله صلوات الله علیه و آله و سلم چه جرات این آیه سفیر و در روی نقیبه سیاه و این
 چه از مزو اشارت است فقال پس گفت خبر میل صلوات الله علیه و آله و سلم و الجمعة این ائینه سفید روشن حقیقت و زمان
 و روز جمعه است که از ما بر نام صلوات الله علیه و آله و سلم مخصوص و ممتاز است و همچنین هر چه زود در عالم
 منالی و خلیقی است چنانچه حقیقت و مثال او ان ظلمه و مثال علم لیس و مثال موت کبش است و این نقیصه

سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز روی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی در
 سیاهی پیکان تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بزهر خبی
 والوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک است ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح است بآنکه
 نقطه سیاه مثال روز جمعه است و این نیز باعتبار امتیاز و انفراد او و همراه بود از سایر اجزای زمان پس
 واجب است عمل معنی این حدیث نیز بر آن اذلا حدیثی شرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب
 هر حرف در آموختن بود بعد از نظر در حدیث آینه و چو عی از آن در ذهن نشسته و بعد از آن در جمع الحوامع
 سیوطی نظر کرده و دریافتند که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بروایت انس آورد که از روی ظاهر
 میشود که اثینة مثال روز جمعه است و نکته سودا مثال ساعت و لفظش اینست اتانی جبرئیل و فی یک
 کلمة الیهضاء فیها کلمة السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد
 فقلت یا جبرئیل ما هذه الیکتة فیها قال هي الساعة الیکتة و انه اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث
 عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هي کمرأة بیضاء و اذا فی وسطها نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل
 الساعة فقلت فیها و امتک تفضیل داده شده و مخصوص کرد انبیه شده و تو و امت تو تبعید
 و اجتماع بر روی عمادت در آن و الناس لکم فیها تبع و مردم مر شمارا در آن جمعه تابع و منضول اند الیهود
 و انصار و ان مردم کذا مند یهود و نصاری و لکم فیها خیر و مر شمارا در جمعه نیکبسیار است از ثواب
 عمل و فضل و رحمت الهی و استجابت دعا و فیها و در جمعه ساعة ساعتی و زمانتست که لا یوافقها
 موافق نشود در دنیا بد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که ید عرالله دعا کند خدا بیتی را بخیر به نیکب
 در دنیا و آخرت الا استجاب له مکر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی و هو و کفت جبرئیل نام روز جمعه
 عندنا یوم المزیل نزد ما یوم المزیل است فقال النبی پس کفت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} یا جبرئیل و ما یوم المزیل
 و چهست درجه تسمیه جمعه یوم المزیل فقال پس کفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه بیوم المزیل آن
 ریکب است که پروردگار تو آنرا کفرت و پیدا کردنی الفردوس در فردوس که اهل درجات جنت
 است در جنت صحیح آمده است که در بهشتی صله درجه است ما بین هر دو درجه مثل ما بین زمین
 و آسمان است و فردوس بالاترین بهشتها است از روی درجه و چون بهشت طلیمید از خدا فردوس طلیمید
 و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادی با فیح وادی کشادها رفیه که در آن وادی کثیب توده ریک
 است در مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه در آن عالم انزل الله میفرستد خدا یی
 تعالی اعماء انقل که میخوانند من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در کرد آن وادی منا بر من نور
 منبرها است از نور علیها بر آن منبرها مقاعد النبیین جاهای نشست پیغمبرانست صلوات الله و سلامه
 علیهم و حفت و کرد کرده شده است تلك المنابر ان منبرهای نور منبرها پیغمبرهای دیگر من ذهاب اطلاق مکمله

آراسته شده است این منابر از طلا بنا شده اند و از بر جلد علیها الشهداء و الصلوات یقون بر این منابر که
اند که بدل از روح و اموال در راه خدا کرده اند و صلوات یقون یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت و مجاهدت
قسط و قلع آثار نفس کرده بمراتب علیهم صلوات و معرفت و صیقل و تلو مرتبه نبوت شده اند فجلسوا پس می
نشینند شهداء و صلوات یقون من و رانهم پس انبیاء علی تلك الکثیر بر آن تلهای مشک فیه قول الله پس
میگوید خدای عزوجل برای اظهار منت و توطئه من بندگان و رحمت ائمان بکم من پروردگار شما ام که تربیت
کرده ام شمار اینانواع فضل و نعمت و قدرات ما بکم و علی به تحقیق راست گردیدند و عباد خدا را و اودام آنچه
و عباد کرده بودم با شمار در آوردم آنان را در بهشت برین فاستلونی پس سوال کنید از من آنچه خواستید
اعطکم بد هم شمارا فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألك سوال میکنم ترا خصوصاً رضای
ترا که بهترین مطالب و مقامات و نعم است فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قلای صحبت بکم بتحقیق
راضی شدم از شما و بکم و مر شما راست ما تمیتم سرجه آرزو کنید شما و لدی المزیل و نزد من است زیادت
در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت و بی نهایت و بی انداز است اول که در بهشت
شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاید رضای ویرا طلبیدند که مبادا انبیا این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که بد خدا کرم مقرون بر رضای وی نباشد در معنی نعمت است اصل رضای مولی است
تعالی و چون مقرر شد که رضای است بعد از آن هر نعمت که اضافه کند مبارک است بهم پس اهل بهشت همچون
الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعظم از جهت آنکه میل میدنند در این روز بهم من الخیر پروردگار
ایشان از نیکی و مخصوص می گردانند روی باینچنین فضل و کرامت و اینجالت در هر روز جمعه بود زیرا که
چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لایب آرزو دارند که در هر جمعه
اینچنین شود و کثرت پروردگار تعالی که هر چه آرزو کنید بد هم از اینجا لازم آید که تا ابد همچین روز و فستجان
من لا احصاء لنعمانه و لا انتهاء لآله سبحانه وهو الیوم الذی برآن روز جمعه روزیست که استواری تیره راک
على العرش برآمد در وی پروردگار تو مبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار
بر عرش برآمد و اجرای احکام و او امر بر خلق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و نشیند ازین
سلطنت بر تخت بنشینند و بر رها یا حکم رانند این ظاهر معنی کلام است و مراد نیست چاره و بی صحنه از مکان و
نشستن منزله است و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است بر زمین و غالب و حاکم و آمر
است و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خداوند یکی را وصف بملك و سلطنت کنند که بندگان وی در تخت
نشست اگر چند ویرا تعالی بود و نشستی بر آن نه این عبارت مرکب تمثیل و تصور معنی ملك و سلطنت است و
همچنین اگر همراهند یکی را بجز در وصف کنند که بندگان و پادشاه مفسر طغان در دست و در آن است اگر چند
ویرا دست نمود در اصل خلقت یا بپدید شدن باشد و گویند بندگان شمشیر وی در از است و کنایه از درازی نامت

دارند هر چند او را شمشیر نمی بود و بند شمشیر نه بر آن نازل جز زبان عرب است و زوش عرب هر بیان
معمول است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و در وی برینا
میشود قیامت است و امام شافعی خود در روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داؤد طرق
آنرا جمع کرده و با شائیک متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجملة
بهر طریق که باشد خلاصی عظیم الشان است صحیح و مشتمل است بر فرواید شریفه علمی و عملی و بشارات
عظیمه مومنان و بنماز جمعه حاضر شوند کان و او بر کشف حقایق بسیار از تمثیل جمعه و شاعت وی بآئینه
موضاذه و تسمیه روزی بیوم المزیل و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها منابر از نور و ذهب
و استوائی پروردگار تعالی و نقل سب بر عرش و خلق آدم و قیامت ساعت در روز جمعه و از ابو هریره که مر ویست
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص آنکه جمعه میگویند سبب
تسمیه بیجمعه چیست فرمود لان فیها زبر انکه در جمعه مجتمع شد عظیم امور و جلائل شیون که اصل مجمل آن
در معاد اذن یکی آنکه در این روز طیبت ساعتی است که طایفه ای یک آدم خلقت بدرتوای مخاطب که آدم است
یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل مبدع و طیبی از طبع طینت آدم جعل او صلصال فخار
داشته ای الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها المطاشة بطش در لغت اهل بقوت و عطف و مراد
بمطاشه در حدیث روز قیامت دارند چنانچه حق سبحانه فرمود نبطش المطاشة الکبری و ذکر آن بعد از صغره
و بعثه برای تکمیل کویات و اگر اهل و بطش الهی بندگان را بعد از بعثت و حشر در روز جزا امراد دارند
نبرد نیست و بعضی گفته اند که مراد بدان اهل مشرکان قریش است و روز یک روزی آخر ثلاث ساعات منها
ساعة و در سه ساعت اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعاء الله فیها استجیب لدهر که هر چه خواهان از
احد او دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او
و فی آخر ثلاث ساعات منها ساعة چیست و چرا نکفت در آخر او ساعتی است چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی
باشد همان ساعت اخیر خواهد بود چرا بیش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلامه
فی که در اینجا واقع شده است آن را تجرید به گویند چنانکه اشارت بطرفی کنند که از آهن ساخته
شده است و گویند که درین ظرف توده منقال آهن است و حال آنکه انظر فیه رده منقال آهن است چه وی
ساخته شده است از آهن کذل اقال الطیبی و افهم و در کتاب صفت بهشت نصیف ابی بکر بن ابی الدینار مر ویست
باستناد ثابت از روایت حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انالی آدم مرا حمر ثیل و فی کفه مرآة و در دست
وی آئینه بود کاحسن انرا فی واضوءها و چو بهترین آئینهها و روشن ترین آنها و اذ فی وسطها و ناگاه در میان
آئینه لمعة بود المعة در اصل موضعی از بدن که بدن آب نر میدهد در وضو و غسل و تلمیح در اسب آن را
گویند که در جسد وی جزوی باشد مخالف تمام جسد و مراد در اینجا قطعه سیاه است که در آن آئینه

بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر میفرماید فقلت پس گفتن من با جبرئیل
ما له اللعنة التي اري فيها وحييت اين لعه که می بینم در این آئینه قال گفت جبرئیل منزه الجمعة لعه
 حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که حییت این آئینه با این لعه چنانچه
 در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبه نائیل آن آوردیم باز رسول خدا میگوید فقلت
وما الجمعة حییت وجه صفت دار قال گفت جبرئیل يوم من ايام ربك عظيم جمعه روزی معین است از این روزهای
 که پروردگار تعالی و تقدس پیدا کرده و بس عظیم است این روز و صاحب کرامت تمام است که میبردیم تراویح
بشرفه و فضله في الدنيا بشرف و فضل این روز در دنیا شرف شئی با اعتبار ذات بتو در فضل نسبت بغیر و ما برهی
فيه لاله و عیدم بالچه امید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز مراهل این روز آنکه در وی
بطاعت و عبادت مشغول باشند و باسمه فی الآخرة و عیدم به شرف و فضل او و بنام وی که در آخرت
دارد از اینجا معلوم شود که آنحضرت صفت جمعه را و شرف و فضل او را در دنیا و آخرت برهی
 در بیاد اگر چه این روز را که یکی از روزهای مبارک است میدانست اما این صفات و نام او را که
 در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این منافات ندارد با آنچه گذشت که صدایه در مدینه
 با جهاد و قیام بر سمت واحد یهود و نصاری و عبادت ایشان در وی این روز را برای استماع ذکر و عبادت
تعیین نمودند همین قدر در یافتند اما خصوصیت این صفات و حقایق عه در بعضی وقت مگر کبریا است
کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا بیان میکند و میگوید شرفه و فضله في الدنيا
فان الله عزوجل جمع فيه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد در این روز و نام و است
کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و ابامایر جی و اما بیان اینها آمد در الحمة
میشود از خیر و ثواب مراهل جمعه را فان فيه ساعة پس بدرستی اینست درین روز ساعتی است
که لا یراقها در دنیا بد و موافق نیستند او را عبد مسلم او امة مسلمة مرد مسلمان یازن بسند که در
بلام و راه حضرت پروردگار اندک سال الله فیها الخیر بخرامد آن عبد با امة از خدای تعالی در استاعت و فی
والاعطا صا ایه مگر آنکه بد خدا یعنی آن عبد و امة را آن کن و اما شرفه و فضله في الآخرة و اسمه
و اما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد بدانش ان الله عزوجل و تعالی اذ انعم
اهل الجنة اهل النار اهل النار چون پروردگار تعالی بگرداند و در سقا اهل بهشت را سقوی بهشت
و اهل دوزخ را ابلوزخ حوت علیهم هله الا یام و فی اللیالی مبره و فی کل دره اینه ان زمان و منقسم
و متعین است زمان بهمین نوع قسمت و اجز او نامهای آن شب و روز همین نامهای شب و روز
هفته دنیا است و با وجود آن لیس فیها لیل و لا نهار نیست در بهشت شب و روز و در آنجا این نام است
بسمب طلوع و غروب آفتاب بود در روایات آمده است که مثل کفر و چیزی دیگر در روایات

بود در مشك بر برد و نشان شب آن باشد یا پرده فر و بلند شب شود و بر دازنك روز بیدار آید و الله اعلم انشاء
 الله تعالى حکمت خالق در احوالها معلوم کرد که چیست و چگونه است فاعلم الله عز وجل مقلد آن در آن
 و با عاقله چون روز و شب متعارف در آنجا نمود داناید حق تعالی در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم
 بقدر آنرا آنچه در روزهای این عالم و ساعات اوست فاذا كان يوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین
 بخرج اهل الجمعة هنگامی که بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت است بآنکه
 این فضیلت و نعمت که مذکور کرد در نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند نادانی اهل الجنة
 که میکنند در دنیا کارهای و تقوی و بهشتیان را مانند آنند که با این طریق و باین عبارات یا اهل الجنة
 ای بهشتیان اخرجوا الی وادی الزبد بر آئید بسوی مقامی که نام وی وادی مزید است و در وصف
 وادی مزید میفرماید وادی المزید لا يعلم سعة طوله و عرضه الا الله وادی مزید وادی است که نمیدانند فرسخی
 درازی و پهنائی وی را مگر خدا ای عز وجل فیها کعبان المسك در آن وادی تلها ای ریگ است از مشك رؤسای
 السماء سرهای آن تلها از غایت بلندی با هم در آنجا و این کفایت است از بلندی آن تلها قال گفت جبرئیل
 بخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای
 نورز او بخرج غلمان المؤمنین و بیرون آرند خادمان مومنان بکراسی من یا قوت کرسیها را از یا قوت
 فاطمہ صنعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کرسیها لهم برای پیغمبران و مؤمنان و اهل القوم مجالسهم
 و کرسیها هم جسی و مؤمنان جاهای نشست خود را بر منابر و کراسی بعث الله بفرستند خدا ایتعالی
 علمهم بر ایشان را پس تا دیر که تلها می المثیرة خوانند همیشه در آن باد باهم مشهوره یعنی بر آن کرسیها از جهت
 که تلها بر کرسیها در آن باد ذلك المسك آن مشك را که مثل تل ریگ است ماده و سر با همان کشیده است
 و تل حله و مید آرند آن مشك را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان و تخرجه زمی بر آرد مشك را فی
 وجوههم در رویهای ایشان و اشعارهم در رویهای ایشان تلك الريح آن باد اعلم دانانراست بآنکه کیف
 تخرجه بکار کند بلذک المسك بآن مشك و چگونه بکار برد آن را من امرأة احدکم از آن یکی از شما بود فع
 اليها اگر هر دو شدی بآن امرأة و حواله کرده شدی بوی کل طیب علی وجه الارض هر خوشبوی که
 بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبوی بمسک و بیشمار بزن خود صبرده و آن زن دانانراست بآنکه
 حکم آنست که اگر مرد خوشبوی بکار برد و استعمال کند آن باد دانانراست از آن زن در افشاندن آن مشك بر نعوم
 و فرستادن آن بجانها ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیروز و برکات خود را که تلها می مشك مثال آنها
 است بر آن وجه که میخواستند و فضل و رحمت و حکمت تری اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و
 سایر راست درین بکار قال گفت جبرئیل و ان قال دارد که ضمیر را جمع بر رسول بود یعنی گفت رسول
 خدا ﷺ حکایتی عن جبرئیل ثم یوحی الله بستر و حی میکند خدا انبارك و تعالی الی حمله عرشه

بسموی فرشتگان بگردد آنکه در عرش و فی الدوان نشست فرشته اندو عظیم ابوالشیمخ در کتاب ابطمه
می آرد که مهاجرت از کوفه تا بغداد در ایام ایشان هفت هزار ساله را از است پس بزور کار تعالی شاه حکم
میگردد تا بدین احوال به نهیل جوش را بین اظهار هم میان پشتمالی ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهار
معجم و از این میگویند چون هر جا که آدم میان مجمع باشند و در هم نشینند پیشها بجانب یکدیگر در آن
انجام این لفظ در عبارت عادت شده است و کجا طبرانی در کتابش از این گویند و نهادن مرش میان ایشان
نیز تمیل و کفایت است از ظهور جناب عزت و مطوت الهی و حضور او در بارگاه سلطنت چنانکه باد شده
بمورد آن خود حکم کنند که نضت بنهید تا بران بر آید و حکم را از این طریق خطاب کند همین طریق
و قیام و لله المثل الا انی عرش که بر مغال نضت بادشاهی است به نهید و حضرت رب العزت جل
شانه بران بر آید و به بندگان خود خطاب کند فی کون پس میماند اول ما سمع من الله اول کلامی که بشنودند
بندگان از درگاه عزت اینکلام باشد که الی یا عبادی بجانب من بیائید و رجوع نمائید ای بندگان من اللین
اطاعتی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در محبت و لم یرونی و قد بیده الله مرا و صلوا بر سلی
و ایمان آورده اند به پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و انبغوا امری و متابعت و فرمان برداری کرده اند
امر مرا این نطق و مهری را ظاهر لطف و کرم است با ایشان پیش از خطاب مقلد و توطئه است بر آنکه
حکمی خواهد فرمود و خطابی که خواند کرد در غایت فضل و احسان خواهد بود تا بدل و جان بست
توقی و سرور و توجه آن خطاب شریف پس میفرماید سلوا سوال کنید و بیائید هر چه است و بیاید
فهد ایوم المزیل پس امروز روز مزید که مو انعام است فجمعون پس مجمع و مستحق میشوند بندگان
منه طی کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی و بخور منک شدیم ما از تو ای و صاحب کرمی و رحمان
دنیا را آخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل میبخشی و مقصود ما رضایان تست فیرجع الله انهم پس
رجوع میکنند خدا بتمام بسموی ایشان و مکرر کلام میگوید با ایشان و تا کجیک و نظر بر بند عا و مستغاث
ایشان کرده میگویند ان یا اهل الجنة ای اینکده بهشتیان ظاهر است که من راضی از شما انی برلم
عنکم که من اگر راضی نیبم و دم از شما بر اندکم داری ساکن نیکی دانیدم شما را در سرای خود کجا بهشت
است فسرتی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم مرا سوال کنید از من هر چه خواهد بود ایوم
المزیل پس این روز مزید است فجمعون طی کلمة واحدة پس در آنوقت میگوید بسموی ایشان و بیاید
و جهک پروردگار ایند اما را و چه کرم خود در نظر الهی تا نظر کنیم بسموی او و بچشم عزیزی از چشم خدای
و منتهای مطالب این است که بالا تر از این مطلوبی نیست و بعد از این سوالی که وقت سوال این از تو ای
این بود بسموی علیه السلام پیش از وقت طلوع لاجرم مجروح بهم آن تر آن شدی و آن وقت در آن
بصل نطق و مهری ای خود بر سوال آورد و عدل کرد تا معلوم شود که اصل و صواب در حصول سه اول و ما اول

وقت آمدن هر که پیش از وقت طلوع و پیش از غروب خواهد مجروح بود و در وقت طلوع و در وقت غروب
 فاذا جاء الایمان تجلی فی کشف پس دور کند حق سبحانه و تعالی تلک الحجب آن حجاب بهار که مانع از نور است
 تجلی لهم پس تجلی کند عزوجل مرا ایشان را و بدینا یک خود را پس پرده فیغشاهم من نوره پس بهوشک ایشان
 را از نور جلال و جمال وی سبحانه تعالی چیزی چیزی بکشد که لولا انه قضی ان لا یحرقوا اگر نسیرت قضای
 و بتعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لا خسر قوا هر آینه می
 سوختند و مستهلک میشدند لکن ما یغشاهم من نوره از جهت آنچه بهوشک و در کبر دایشان را از نور عظمت
 و جلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعلکما انکه مشرف بدینا شدند و منور بنور جمال وی کشتند گفته میشود
 مرا ایشان را از جموع الی منازلکم اکنون باز کردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی است به بندگان
 چه داریم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان است بر وزن و زمانی بحال
 خود باز آید و بنیاد اینک در پرده های صفات که محال و مزایای آن نعیم جنات است مشاهده اینک در مستحق و مستمع
 تجلی دیگر شوند مشهود در هر دو صورت یکی است لغزینت در کیمیت شهود است فی جموع الی منازلهم پس
 باز آید بسوی منازل خود و قلنا علی و حال آنکه به تحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در
 وقت این تجلی الضعف علی ما کاتوا فیه و چونک و زاید بر آنچه بودند ایشان در آن از حسن و جمال و فورانیت
 در بهشت چه آن انوار صفات است و این نور ذات فی جموع الی از واجهم پس باز می آید بر آن واج و زمان خود و قل
 حکموا علیهم و حال آنکه در تحقیق پوشیدند اند این مردان برین زنان و حفرین علیهم و پوشیدند اند این زنان
 برین مردان یعنی نمیتوانند دید یکدیگر یا او نموده تمیشتونک بیکدیگر ماعاشیهم من نوره او حجاب آنکه پوشیده است
 ایشان را از نور و تافته است آن نور بر ایشان فادار جموع چون بحال خود باز آید و زمانی بر آن بکنند
 نراد النور فلزود می نشینند آن نور و حی و در زور و غلبه وی حتی یرجعوا الی صورهم الی کافوا علیهم ان آله که
 باز می آید و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بر آن بودند و یکدیگر را می بینند
 و حی صورتهای فتقول له از واجهم پس میگویند مرا ایشان را از آن ایشان لغز حصر حتم بتحقیق بیرون
 آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورتهای بر آن صورتی و هیاتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید
 علی غیره ابر غیر آن صورت و هیات یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود نیک داشتید از کجا آوردید
 نیت و کون پس بصورتها میگردانند ذلك آن حسن و جمال که پدید آمده است ما را و در راست از
 این صورتهای که در آن است که پروردگار عزوجل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای
 ما فنظر نامنه بمن در این زمان ذات سلی و فی آنچه دیدی است قال گفت رسول خدا ﷺ ان الله یبدی
 که وی تعالی و الله سوزند بدات پالک وی ما احاط به خلق احاطه و ادراک کرده است و نرسیده است بکنه
 ذات وی هیچ مخلوق و لکنه و لکن وی جل جلاله قل انهم بتحقیق حق نموده است ایشان را من عظمته و

جلاله چیزی از عظمت و جلال خود مآشاه ان بر همه آنچه حضور است که بنمایند ایشان را قال گفت آن حضرت
قل لك قوله نظر زامنه پس این معنی است مقصود و مراد جبرئیل از قول نبی که که ۴۸۸ است بدین معنی
 از بندگان نظر زامنه که دلالت بر آن که مرئی و منظور ز نور عظمت و جلال است که ناشی شد و این
 وی تعالی و تغلب نکوئی که از اینجای ظاهر شد که ذات حق مرئی شد بلکه عظمت و جلال وی و آن
 صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که در احاطه ان فی کرد نه رویت را و حاصل در دنیا
 مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه چشم و با جمله چیزی بنمایند که حقیقه و مراد آنرا که گفت که
 وی حق است و احاطه و ذریات که آن مرئی دیگر است و اگر این معنی که در دنیا حاصل شود و در حق
 که بدل بود چشم ملاحظه میگردید که آنچه مرئی است از جسم صور و شکل و لون است نه چنانکه حقیقت
 جسم و اینها همه صفات است و با وجود آن در عرف میگردید آن را در این عالم مشاهده باید کرد که در زمان
 خلایق را جل جلاله در آخرت بینند و از کیهت آن ساکت ماند این قدر پس از حدیث است که جبرئیل علیه السلام
 با مصطفی صلی الله علیه و آله بهم بتعلمون پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی معنی آنکه در مشق بهشت و رادی
 او که تنهایی مشك در راستی کل سبعة ایام در هر هفته و هر روز جمعة الضعیف ما کفر الله و در چند بر آنچه
 بود تک در وی قال قل لك قوله پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف آورد هر جمعه معنی
 قول حق تعالی است که فرموت لئلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین جزاء بما كانوا يعملون پس
 نمیداند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر مومنان را در پرده سورة سجدة سجدة
 و مسرت ایشان است از نعم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تغلب و این همه جزای اعمال
 ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لفظ در روایتی مضمون اینست یث بان لکما است که
فاذا کان يوم الجمعة من ایام الاخرة پس چون باشد روز جمعه از روزهای آخرت عند الرب من عرشه
الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است تا در اهل معرط همان
 خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر کفنه الکرسی و گرد کرده میشود کرسی
 من نور بمنبرها از نور فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بر آن منابر نور پیغمبران و صحف انبیا بر کرسی
 من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر بر کرسیها از طلا فیجلس علیها الامم و الشهداء پس می نشینند
 بر آن کرسیهای طلا صد یقان و شهیدان و بیضا اهل الغرف و فرود می آید انکنا بیشتر
 که در بهشت اند من عرفهم از عرفهای خود فیجلسون پس می نشینند سورة سجدة
 بر تنهایی مشك لا یرون نسی بینک و نسی انک اهل عرف لا اهل الکراسی مراة منه و کرسیها
نعمتی الجلس زیادتی در خود ر مجاس در دنیا مقام اهل منابر و کراسی الطیور از نام استدرا
اهل شرف بسته نشته ان و وجود از مقام و مرتبه خود چندان مطلوب از نسی انکه نه بر عا انام

دیگران حضرت نمونرنگ و حسد نمیرند و این از خواص بهشت است که با وجود تفاوت
 درجات و تمایز این مقامات همه کس به مقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حضرت
 خورند و مقام نکرند و الاصل اب لازم آید و بهشت جای عبد نبودیم یتیم ی لهم ذوالجلال بستر
 ظاهر و متجلی میشود بی کم و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگوید
 سلو فی سوال کنید از هر چه خواستید فیقولون با چه هم بس بگویند همه با اجتماع و اتفاق نسألك الرضاء
 سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضاء پس گواهی دهد
 خدا این تعالی فرمایشان را بر سلو تا کید و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول بستر بگوید
 سلو فی سوال کنید مراد سألوه پس سوال میکنند و راضی نیستی همه کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد
 حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد و تا آنجا که همت او میرسد میخواند قال ثم یسعی
 علیهم بستر سعی میکنند و قصد میکنند و مداد و قاضی میکنند بر ایشان پروردگار تعالی
 بسا لا عین رأیت بنعمتهای که نه هیچ بنده آن زاده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش و صف
 آن را شنیده و لا یحظر علی قلب بشر خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری
 و نه در آینه در خیال وی و محتمل که با اول صورتی خوب ویشانی آرزوهای مرغوب و ثلث خاطرهای
 خوب براندازد کم بر تفع العجمار بستر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی
 خود آن عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بگردد و بر تفع اهل العرف و بالا میرود اهل عرفها
 الی عرفهم بسوی عرفهای خود که فرود آمده بودند از آن بر تلهای مشک و هی و آن عرفها انواع اند در تفاوت
 عرفه من عرفه بیضاء عرفه است از آن زمان که سفید و صف لولو سفیدی برای ملح و بیان تفاوت و اظهار
 خوبی است یا مراد قال سفیدی و شکات اوست و همچنین در قول وی او یا قوتة حمراء یا عرفه است از
 یا قوت مرغ او زمرده خضراء یا عرفه است از زمرده زلیس فیها نیست در آن عرفها قضم شکستگی و لا وصف
 و نه هیچ جنب سازد فیها انهارها و است در حنات خوبیهای وی مستدلیه و در بعض نسخ مثل لیه فیها انهارها
 او زبان است در وی میوههای او فیها در وی از اجها و خلد مها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت ﷺ
 فاهل الجنة پس بهشتیان بنماشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستمشر میشوند در بهشت بر روز جمعه که بنماشرون
 فی الدنیا فی ان الدنیا بنظر جنات چه بشارت می یابند اهل دنیا در دنیا بهاران با امید خیرات و برکات * فصل *
 در بهشت و همت قریم حضرت نمونرنگ آن بود که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و با انواع
 نکریم و شریف مخصوص و مشرف است و عبادات کونا کون از ذکر و نماز و دعا و تصدق و غسل و انشغال
 آن به عرف کرد انزل در جنات چه بیان بر او شد انشاء الله تعالی و علما را در قول است در فضیلت روز جمعه
 و روز عرفه بعین مذکور است و زعفران افضل است از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایت

است او عایشه زهرا که گفت ز رسول خدا ﷺ هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کردید
در روز نیکان از آتش دوزخ و نزد یک میشود هر روز کار تعالی از بندگان و ممالکات میکند با ملائکه ایشان
و گواهی میکند بروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن کنامان بندگان و نیز آمده که دیده میشود شیطان
نظارت بر روزانکه ترویضه عور لده تدریج روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی
که آن روز نیکان فکر آنچه دیده شد در روز نیک که روز شکر است اسلام و قدرت عزت اهل آن بود و روز
آنکه که افضل الدعاء دعاء یوم عرفه و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث
و آنکه در فضیلت آن مثل قوله ﷺ ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم الجمعة و قوله علیه السلام
یوم الجمعة سید الايام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است اطلاق معتقدان و
نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد کرد و نیز آمده که شب و روز
جمعه بیست و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد کرد و در بعضی احادیث آمده که
هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و آنهایی که قاتل انک با فضیلت عرفه تخصیص کردند
ایام زاد را احادیث روز جمعه بغير روز عرفه و از آنکه در بعضی احادیث واقع شده که سید الايام
یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر و الفطر استیفا سی با این معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر
روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بر روز نحر و الله اعلم و بعضی گویند که روز عرفه افضل ایام
ستاد است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که حجاج
افتاده بار و روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث
محد ثین را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج اکبر که در
قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود
آن در فضل و شرف حج روز جمعه شمه نظوا ملک بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجت البرزخ
که سر و انبیا کرده ﷺ نیز در روز جمعه بود و دلیل ادراج حدیث صحیح آمده که چون کسی روز عرفه
آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد و بدقتتک عجب است از مسلمانان که این روز را
روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت که عید چه بود در آن روز و دعوت است یعنی عرفه
و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه بغير ﷺ سوره الم سجد و هل انی کلمتک من ربی
حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند و سوره
از آن حضرت ﷺ یاد ایی بود یا در بعضی اوقات تعیین نیست سوره که می خوانند آنکه مراد
حضرت رسالت ﷺ از آنرا فذلک این دو سوره هر صبح روز جمعه نیک است بود آیه این دو سوره
مشغل است بران از فریبش آدم بلبه السلام و ذکر معاد و در حدیثی و احادیث دیگر

تا زمانیکه در فصل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشغال سوره الم تنزیل بر سجده کان
 بر دو انگشت مکرر ادا از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بجهت زیادت خیر و
 شروع درین روز که محل ظهور قیامت و ظهر وسطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبوله
 نام دارد و میگوید بضمیر ادا از تخصیص این روز نبود بجهت چنانچه بعضی کان بزده اند و اگر گویند که
 با وجود تکبیر و تکبیر سجد و نیز منقوض است صورتی دارد اما آنکه اگر خوانند این دو سوره مهیا
 و میسر نشود بعرض آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند که مشتمل بر سجد بود یا در رکعت
 اولی اقتصار باول سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجد و اینست مراد بقول وی که کثرت اقتصار بجهت کند
 از سوره سجد و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد آن و دلالت کند که منقوض مجرد
 محاذات بر سجد است نه تکبیر و ازین جهت میگویند که این مجموع تا بقیامت از علم اطلاع بر روز
 خواندن این دو سوره درین روز و ما فاکه تعیین این شرط درین حال منقول و منقول است از سلف که فهم
 ایشان بهرا این معتبر است و نیز حمل برین نسبت و اقرب است از آنچه آن بعضی کان بزده با وجود
 ارتکاب قرائت بعضی سوره و یا جمله قرائت این دو سوره در نماز جمعه از خواص روز جمعه است پس خاصیت
 اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوات بر حضرت
 رسالت صلوات الله علیه بیشتر فرستند صلوة بر این حضرت صلوات الله علیه همیشه مستحب و مستحسن و مقربترین
 اعمال است بعد از قرائت و لیکن در شب و روز جمعه امر بتکبیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است
 اکثر و امن الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثر و الصلوة علی فی اللیلة الزمراء و الیوم
 الا زمر لیلته الجمعة و یوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریره و اکثر و الصلوة علی فی یوم
 الجمعة فانه لیس یضلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الصاکم فی المنستدرک و البیهقی
 فی شعب الایمان عن ابی سعید الانصاری اذا کان یوم الجمعة و لیلة الجمعة فاكثر و الصلوة علی رواه
 الشافعی فی المعرفة واحاد بی درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود
 بران حضرت صلوات الله علیه اگر چه صلوة امت بر وی صلوات الله علیه همیشه معروف است و حقیقیه محانه و تعالی ملائکه سیاحین
 آفریده که صلوة و سلام امت را در الجباب میرسانند ولیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و قبول
 میرسد و بیان تضایل صلوات بر آنحضرت صلوات الله علیه و احوال و اوقات و صیغهای آن تا بی علاجه است که
 سئل میطلبید و در جواب علما بتفصیل مذکور است و ما نیز جمله ازان در آخر کتاب جذب القلوب
 ذکر کرده ایم جاه المذبول و بعد از وی رساله جنگ نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت پیوم
 نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از میان نمازها اعظم نماز جمعه
 اگر چه در بعضی احاد بی واقع شده که هیچ صلواتی فاضلتر از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شامل شود

آرد و در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است هر جمعه را غالباً به نسبت نماز روزی است اما بعضی
 ظاهر عظمت دین و شعائر اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیم و مومکنه تراست و مسلمانی را این عظیم
 آورده که پیش از آنکه در روز جمعه از هر قوم و هر کس که تخلف کنند از جمعه تحقیق تصد کردم که آن
 موردی را که نماز کند یا مردم بستر بسوزم من بر جامعه که تخلف کنند از جمعه عا نهان ایشان
 و گفته اند که هرگز فوت شود جمعه بی عملی تا آنکه کسی کند یا نماز یا نصفه یا در هر نصفه
 در هم یا صاع جنطه یا صاع جنطه و هر که در یک روز آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا آن را در قریه و نسانی و این ماجه و دارمی از ابو جندب و سایر روایات از صفوان بن سلمه و احمد
 از این فتاوه آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت تهافت یا چیزی که در آن است یا در دل وی
 و این هزینه و این حبان در صحیحین خود این عمل است از صحیحین هر دو روزی در روایات آورده بری شود
 خدا ایتعالی از وی و شافعی از این عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را یا در صورت نوشته شود از
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاد کرده شده و از
 این عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را بیای بی استخاره انداخته اسلام را پس پشتش شود و فلان
 کسان بحضرت کسری یا در روز مزید که ذکر آن سابقاً گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معنی و مدارت بود بیان چنانچه از سابق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه در حدیث امام ابو ندیمه و شافعی است و مختار در مذمت احمد
 نیز استحباب است و بر وایتی و خوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل و خوب چنانچه
 مالک و بعضی از هذابله است دلیل قائلین بر خوب و روز جمعه نماز است چنانکه مختار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از این عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ من غسلت یوم الجمعة
 فلیعمل در موطا از این السمانی آورده که آنحضرت ﷺ در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ و خوب از آنکه چنانچه روایت کرده اند
 استحباب کتب منه الا ترمذی از این سعید که گفت ﷺ غسل و این است در روز و بر وایتی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میاید و گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما غسلت یوم الجمعة
 و اما مسواک و طیب و الله اعلم و واجب است یا نه ولیکن اینها نیستند آنکه در حدیث کمال است
 و در موطا از این عمر آورده که غسل جمعه واجب است در هر مسلمانی غسل چنانچه در روز از این عمر
 آمده که پیش از آنکه در روز جمعه غسل کند در هر هفته و از حقیقت معلوم است که
 گفت لازم است بر هر مسلمانی رفتن جمعه و لازم است بر هر روزی که غسل و ترمذی گفته که در روز

باب از ابن عمر و ابی سعید و جابر و جبراء و عایشه و ابوالکرم ردا عنه نیز آمده و حکایت ابن عمر حسن
و صحیح است لیکن آنهایی که قائلند با استحباب غسل کوبند که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل
بعده و رفته احادیث دیگر در جواز آنکه با بوضوء نیز واقع شده چنانکه ترمذی و ابوداؤد
و سنائی از مسنده ابن جناب آورده و نیز کشتی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا
ﷺ هر که وضوء کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت
ترمذی که درین باب از ابی هریره و ابی شیبه و انس به نیز آمده و گفت حدیث سمرة حسن است و عمل
برین است نوزد اهل علم از صحابه رضی الله عنهم و انهایی که بعد از ایشان اند اختیار کرده اند
غسل روز جمعه و وضوء نیز کاتبی و اندک انهمی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد ترمذی از ابن
عمر و ابی هریره آورده اند که عمر بن الخطاب به خطبه میخواند در روز جمعه که ناکاه در آمد
مردی از صحابه رضی الله عنه که از مهاجرین اولین بود و در روایت ابومریر آمده که در آمد عثمان بن
عثمان به پس فد اداد او را عمر به و گفت این چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشتم امرو
بگاری و بخانه رفتم ناکاه نیک ای جمعه شنیدم و هم ازین راه به مسجد در آمدم و هیچ توقف نکردم مگر برای
وضوء پس گفت عمر به و الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضوء کردن نیز تقصیری دیگر است و گفت پیغمبر خدا
ﷺ امر مرا کرد بگسل و تو وضوء کنی از اینجا معلوم کردد که صیغه امر و لفظ وجوب که در احادیث واقع
شده است برای نیت و استحباب است نه وجوب و الا عثمان به چون اکتفا میکرد بوضوء و عمر به چرا تفریق میکرد
او را بران و همچنین صحابه دیگر پس کویا این اجماع شد بر جواز وضوء و احادیث دیگر نیز درین باب
آید و اتمام حسن موطا گفته که غسل روز جمعه افضل است نه واجب و در وی آثار کثیره آمده پس نیز
جایی که فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر ناکید و مبالغه بود چنانکه یکی در اشتمالت خاطر
دیگری مبالغه کند و گوید حق تو واجب است بر من جمعا بین الادله و اقتران آن بمضواء و طیب نیز
قرینه آن بران چه آنها با اتفاق واجب نیست و بالجمله قوم را از اثبات استحباب و مثبت غسل جمعه
به طریق است یکی ادعای تسع و وجوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت دارند بران پس از آن مستحب
گشت بدلائل داله بران ولیکن ادعای تسع بمجرد اصفال بی علم بتاریخ درست نمود دوم انتهای حکم بانهایی
دلالت آن چنانچه از حدیث ابی هریره که از عمره از ابن عباس آورده معلوم میکند که مردم در اول حال فقیر
در وقت پوش و مسحت کش بودند و مسجد تنگ و بیست بود در روزهای کرم عرق میکردند و بویهای ناخوش
می آمد و بیل امید میشدند پس رضی الله عنهم امر کرد باغشمال و نظیف بدن و تطیب آن حتی
الامکان پس چون و بستی در حال پیدا آمد و بس صرف بر افتاد از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسوده
گشتند و مسجد و مسجود و بیل کشیدند و از این کشیدن خلاص یافتند حکم بوجوب هر قمع گشت و از نهایی

حکم با نتهای علمت در شرح آمده است چنانکه از نفع سهم مولد القلوب از غنایم این روز اول میل باقی کر
 سیوم حمل امر برینند بدو و خوب بر ثبوت بقربند دلائلی که دلالت بر این دارند سبعین الذی لا یل
 و این مسکن در معتاد و مستقیم تراست کلا یعنی و مصنف در اثبات میل صوب و خوب حمل جمعه و الوام
 قائلین بجمع و خوب میگوید که دلیل و خوب آن قریب است از دلیل و خوب و در جمعه میل صوب حقیقه است و
 دلیل و خوب وضو آن من نساء چنانچه میل صوب سبعین الذی لا یل و خوب وضو آن من نساء و خوب وضو آن من نساء
 رعاف و حجامت و قی سله و صحنه و خوب وضو آن من نساء سبعین الذی لا یل در تشهد اخیر میل صوب شامعی یعنی
 غایت کار درین امور و در جمعه امر و اغضا و خوب وضو آن من نساء سبعین الذی لا یل در تشهد اخیر میل صوب شامعی یعنی
 جانبا خلاف و این خود جمعه در ماده و خوب وضو آن من نساء سبعین الذی لا یل در تشهد اخیر میل صوب شامعی یعنی
 این را و بنا آنچه تقریر کرده شد و شاید که چون سبعین الذی لا یل صورتی بلد یرینه باشد و الله اعلم
 خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگر چه تطبیق در جمیع ایام فاضل و مستحسن است
 ولیکن درین روز افضل و احسن است از تمام روزها ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه
 مسواک نیز با کبر چه مسواک است در سایر ایام ولیکن درین روز افضل و موجه است بر سایر ایام
 خاصیت هفتم تکبیر از برای نماز جمعه تکبیر بقلوبیم با هر کاند در اول لغت در وقت با مباد آمدن
 و معنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کلا ان القاموس و تکبیر از برای جمعه
 بهین معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس نه کتب تکبیر یا الجمعة و نقیل بعد
 الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از تیلوله و گفته تکبیر کردن بود در اول وقت
 و در نهایت چیزی میگوید بکر و ابتکاری ای ان الصلوة اول وقتها و هر که امزاع چیزی گوید تکبیر کردن بوی
 اول هر چیز را با کوره آن چیز گویند چنانچه نوباره را با کوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال
 امته علی صفتی ما بکر و الصلوة المغرب و نیز آمده بکر و الصلوة لی یوم الغنم پس حقیقه مراد از تکبیر
 مبادرت و مبارعت بدان بود و آن و امراتهم متفاوت است و اکثر آن در اول روز بود تا بعد از آن
 و افضل باشد در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر صلوات الله علیه هر که غسل کرد روز جمعه
 غسل جنابت بستر رفت یعنی به نماز جمعه کوبد که در آن کرد بدیند و این شتر را هر که رفت در ساعت ثلثه
 کوبد یا قربان کرد گوی را هر که رفت دو ساعت ثالثه کوبد یا قربان کرد کوبد یا هر که رفت در ساعت رابعه
 کوبد یا قربان کرد یعنی صدق نمودد جا چه را هر که رفت در ساعت خامسه کوبد یا قربان کرد و بعضی از غیرین
 بر آمد ایام برای عطبه حاضر میشوند ملائکه برای استماع ذکر و تله و جلس آنست که در حدیث دیگر
 آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و میخوانند مردم را اول الا و تارقنه که با تمام
 بخندند بر آید بعد از آن می بخندند صحیف را حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است

که ملائکه درها میکنند مردان را و میگویند خداوند اگر کرده است همان را بکن و اگر نکرده است چیزی
 نکرده آن را اگر بپوشانند غایت ده ولیکن در اینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت
 نماز پیش از زوال بود چه تمام روز و از ده ساعت است و از اینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه
 از اول ساعت سادسه امام بخطبه برآید و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نماز شتا و صیف
 تفاوتی ندارد اولی در قصر ثابت است ساعت زوال و ثانی تا چهارده پس خمس ساعت از چهار شتا پیشتر بود
 از خمس ساعت نماز صیف خوب از اول آنکه در بعضی است ذکر میجی از اول نماز نیست پس تواند که ساعت
 اولی برای استعمال آن سختگی غسل و بیره رفته باشد و میباید از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین
 نقل بر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقدری از زمان است که مختلف
 نشود عد آن بطول و قصر نماز در هر دو از ده ساعت است بر هر نقل بر هم در صیف و هم در شتا لیکن مقدار
 آن زیادت و نقصان پیدا کند و دلیل نیز همین است و این را ساعات آفتابیه گویند و آن را بعد از طلوع و نیز در
 اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعضی گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ما ساعت سادسه نکرده باشد
 و به تحقیق آمده است در بعضی روایات زیادت بیست میان کیش و دجاچه و برین نقل بر خروج امام نزد انتهای
 سادسه باشد و اینهمه کلام بر نقل بری بود که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت در جات و مراتب تقدم
 و تاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید خواه آنرا پنج درجه نهند یا شش یا ن یا کم و آنگاه
 بخزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب نقل بر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه
 تا خروج خورشید از کره زمین و خامسه تا زوال و در بعضی روایات بجای تکبیر و غیره نیز واقع شده و ظاهرش
 در سیر وقتها چنان است که نهم روز بود و بعضی گویند که چهارم است مشتق از هجر بکسر هاء و نشاء بضم
 است بمعنی ملازمت ذکر شد که در معنی مبادرت و مسارعیت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل است
 بمعنی منزل را تا وقت جمعه مسجور و متزود گرداند کنایه است از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که
 هاجره سیر در وقت حرامت خواهد در اول وقت زوال بود یا بعد از و بعضی استعمال چهارم در اول نماز
 نیز کرده اند و در مسجد نبوی ص سجادات از وقت اشراق بکسرت اندک و مواضع فتمه که که بخصوصیت
 و افضلیت معارف اند کرد آنرا ولیکن گفته اند این سجادات کسرت اندک و جای را از مردم منع کردند بی
 آنکه خود بر و نیک و نه نشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منہی باشد
 و آنچه معتبر است و مسارعیت برای نماز جمعه از مبدأ طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت
 سابق در آن مختلف بود و کل در هر دو عمل و اوله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قرائت تا آن
 زمان که امام بخطبه برآید و چون افضلیت تکبیر ثابت شد لابد آنرا برای اشتغال باین امور نخواهد بود خصوصیت
 نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق و خوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی

بظن برخی استغناء باب و امام شافعی از ایشان است و در مواهب اللدنیه میگوید که از شایع دو قول است و از احکام نیز
دو قول است و اینست که گویند که این عمل البرا جماع نقل کرده نیز خوب انصاف مکران قلیل از نامعین و این سخن
مخبر است از آنست که در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمودند که هر که گوید مردی را
خود را در روز جمعه در خالی که امام خطبه متواتر خاموش باش پس بشخصی لغز که گفت یعنی اگر خواهی دیگر
امر کند بسکوت بآید که با فحاشی کند و الاصل آنست که از آن منع میگرد و این سخن بعد از سلام بود
و چون از امر معروف و نهی منکر و ابطال است از جهت نصیحت السید منع میگرد منع از آنها بطریق اولی بود
کذا فی شرح ابن الهیثم و ذکر انصاف در وقت خطبه و اینست که در کلام
مضت نیز در فصل خطبه نموده بیاید و گفت که در این باب حدیث از ابن ابی و جابر نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر و است از حدیث علم که مکرر و داشته اند تکلم در وقت
خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و نشیبت عاظم بعضی مکرر و در وقت خطبه و بعضی گفتند انصاف
و مذکور امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام در خطبه تا شروع و در هر صلوة نماز
کلام هرد و حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد تا بعد از نماز و اگر در وقت
صاحبیه بعد از شروع پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا بأس
به است چه که است از جهت اخلال بفرص استماع بود و نیست در این دو وقت استماع و در حاکم ترمذی نیز
تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید بقیه قطع آن نیز شروع
خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت شروع
امام حکم بجموع صلوة و کلام کند و نیز گاهی بتکم نامی است و کلام از هر وقت که در صلوة
آورده که اذاعرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الیاسم میگوید که در وقت خطبه استماع
و معروف آنست که این از کلام هر صفت و میگوید که این صفت در مصنف ترمذی و ابن ابی عمیر
و ابن عمر گفته آورده که ایشان مکرر می بیند استماع صلوة و کلام را بعد از شروع امام و تکرر صحاب
حجبت است و واجب است تقدیر و نیز در زمانه پیش گفته اند که مراد بصلوات نماز و البته است و الاصل در
وقت خطبه درست بود بیکراحت و نیز اختلاف است که آنرا در وقت خطبه نیست بود سکوت آنرا بانه
مخالف سکوت است و بعضی از متأخرین گفته اند که در وقت خطبه در وقت خطبه سکوت است و در وقت
در وقت ذکر صفات ظلمه بیشتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام است در وقت خطبه کلام که با امر مستحق
باشد یا تسبیح و تهنیت و سلام است قبل و حجاب و سجده است و در وقت سلام و تهنیت و تسبیح
امی توصیف مکرر و تهنیت است و بر آنکه در وقت خطبه است و در وقت خطبه است و در وقت خطبه است
مکن است هر وقت که در وقت خطبه است و در وقت خطبه است و در وقت خطبه است

عظسه نیز در دل گوید و در نزد منکر اشارت بچشم و دست مکرر و نمود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح
آن بقلم و رایحه از ابو یوسف آمده انشبی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محمد ثین رکعتین تکبیر الجسید
واجب بود اگر چه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و دراز نسازد و مستحب است ایشان حدیث جا بر است
که در صحیحین بطریق متصل آمده که مردی که نام او سلیمان است در مسجد در آمد و به نشست و آنحضرت
ﷺ در خطبه جمعه بود پس با آن مرد فرمود بر خیز و در رکعت بکنار و ایجاز کن در آن و نزد جنفیه چون
تکبیر الجسید هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر
بکنار نکند مکرر باشد و ملک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال
النووی و فرمودن آنحضرت ﷺ شاید که پیش از ورود منع بود یا مخصوص بهمان مرد باشد که در آمد
والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آنحضرت ﷺ قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از
نماز و گفت که واقع هم چنین است چنانکه در اقطبی در سنن از حدیث آن مرد آورده که مردی در آمد در مسجد
و رسول خدا ﷺ در خطبه مشغول بود پس فرمود آنحضرت ﷺ مرا و را که بکنار دور رکعت و امساک کردار
خطبه و ایستاد و در آن وقت که ایستاد و در آن وقت که ایستاد و در آن وقت که ایستاد و در آن وقت که ایستاد
نیز آن مرد در حالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امساک از آن و این زیادت است و زیادت
که در حدیث آمده و در تکمله مشکوٰۃ نیز این حدیث از دار قطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند
که امر بنماز آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت ﷺ میخواست که از مردم
اهمائی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را ببیند و بر حال وی
مطلع شود و اهمیائی بکنند چنانچه این معنی بوجود آمد و جامه بوی دادند و اینوجه خالی از بعدی
نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه به مسجد در آید دو رکعت نماز
بکند و تجویز کند ران ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بکنار ناسکوت خطیب بجهت ثبوت
آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دار قطنی و بعضی گفته اند که این صلوة که حضرت ﷺ آن مرد را
امر بکنار آن کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده بود آنحضرت ﷺ آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام
درین باب بغایت طویل است و در فتح الماری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب
ثمة خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن چه پیغمبر ﷺ فرمود من قرأ سورة الکهف فی یوم
الجمعة کتبت له بها مائة الف حسنة و کتبت له بها مائة الف حسنة و کتبت له بها مائة الف حسنة
قال من از یزید قدام اوالی عنان السماء و اهلک فی آسمان یعنی به یوم القیامة روشن شود آن مرد با آن نور که
سایه بکردار در روز قیامت و غیر له سابقین و آمرزیده شود مر آن مرد را در کناه صغیره که واقع
شود از وی میان دو جمعه سیموایی این حدیث در جمع النجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز

از یگانگ در مستنک و از بیبانی من فحش الایمان آورده من قرآن و سوره که هف اسماء له من النور ما بین السجودین
و در روایتی از ابی بصیر از امام علیه السلام من النور ما بینه و بین البیت العتیق و احادیث در فضل سوره که هف و قرآن است
آن دل روز و شب جمعه بطریق معمول در آنکه خاصیت باز هم آنکه نماز نافله در وقت استغفار و در جمعه مکرر و
نهیست چنانکه در نماز برای امام مکرر است و تعیینک بمنافله اشارت است باینکه نماز فریضه که قضای مافات باشد
جایز است در نماز برای امام نزد جاهلی و هر که موافق اوست و وقت آنکه در وقت صلوات معنی علیه من تمام من صلوة
او تسبیح اظلیصلها اذا ذکرها چه از بعد از نماز است معلوم است که وقت قضای نماز است و آنکه اوست و وقت
که یاد آید اگر چه هر وقت استغفار طلوع و غروب باشد و نیز در تمام این روایات در وقت نماز حرام
اندر ذلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم و بسیاری از ائمه حدیث روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
نهی کرد از نماز گذاردن در این اوقات و نماز عام است شامل فرض و نفل و تحقیق آنست که این مرد و حدیث
تمام آنکه شایع تخصیص میکند حدیث عقبه را بصلوات قضای نماز است و این حدیث قضای است و حدیث
عقبه ولیکن حدیث عقبه محرم است و چون صحیح و صحیح جامع عنوان کرده که محرم است و این حوازی
نافله در استغفار در این روز نفل است بی شکر علما است چه این گفته چنانچه آورده اند آنکه در روایت میکند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر و مکرر نماز نیمه روز و الا و جمعه و فرمود روز غر در این وقت می فروزند
در هر روز باین علت مکرر و داشت نماز را در وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از عمر بن عبده
آمده است الا و جمعه که بجهت فضل این روز و سعادت رحمت حق تعالی در روز غر و این روز روز نفل
پس نماز در روز مکرر و نماز و نیز از آنکه لال میکند مصنف بر حوازی نافله در وقت استغفار و جمعه یا آنچه
میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استجاب صلوة نافله در روز جمعه از روز نماز زمان عقبه
و چون عطیه بعد از وقت زوال است لازم آید از استجاب صلوة تا این وقت و غیر آن در وقت استغفار نفل در
و شایع است با سائیل متنوعه از ابی هریرة روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه و آله پیغمبر حدیث عن
الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار و نیز روزی که زوال الشمس تا زوال آفتاب و مکرر و نماز استغفار
الایوم لجمعه مکرر و جمعه و عمل این مسئله یعنی در حوازی نماز استغفار انوال است بلی آنکه نیمه
روز وقت نماز نیست به هیچ حال غراه حال ادای نماز است باشد یا نوال نام نفل و رات یا نماز چنانچه باغیر آن
چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و در هیچ روز جمعه باشد حوازی آن و این حدیث تمام مالک است
بحدیث علیوم قول آنکه نیمه روز وقت گرامت در جمعه و غیر جمعه هست و این حدیث تمام است و صحیح
است و قولی بلکه حدیث مشهور صحیح از امام احمد است که اکثر احادیث و ائمه در آنست نماز در
اوقات جمعه مطلقا بی تعیین غیر جمعه ولیکن از امام ابوحنیفه متعلقا شامل فرض و نفل خود اعملا
جایز نیست و در نفل شروع جایز است و واجب است قطع او و قضای در وقت غیر مکرر و اعتراف تمام کند

نیز از هر کس که بجهت هر نوع ثوابی بر آید و در بعضی گفته قطع افضل است کلماتی
 شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بنقل نعمت و استثنای جمعه ابودوین علی از ابی قتاده
 حدیثی آورده اما ابوداؤد گفته که ابوالخلیل که او نیست از ابی قتاده ابوقتیاده را ملاقات ذکر کرده است پس
 اسناد آن معتدل نبوده مگر آنکه از طریق دیگر معتدل آید و اسناد ابن علی نیز ضعیفی دارد و شافعی و بیهقی
 آن را از ابی هریره روایت کرده اند ولیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض
 بد آن حضرتند که با آنکه نزد معارض منبج و محرم ترجیح محرم راست و الله اعلم میوم آنکه نیمه روز وقت
 کراهت در جمیع ایام است بخیر روز جمعه که وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی است
 روح و جمیع محققان و مذاهب امام ابو یوسف نیز همین است بدانکه خلافتی که در میان علماء در کراهت و محام
 آن مذکور شد در وقت استواء است و الاوقات دیگر که طلوع و غروب و سایر بعد از نماز فجر و عصر است مگر در
 این با اتفاق کلاذکری شرح الحارثی دیگر بدانکه هیچکس از علماء امام شافعی از طهارت و وجوه را ازین حکم
 خارج دانسته اند بلکه معتقدند در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در هر وقت که بکند از آن مکروه
 نیست از جهت ورود حدیثی در استثنای آن از احادیث کراهت و همچنین است مذهب امام احمد ولیکن
 مخصوص است نزد ایشان بر که تمیز طواف ظاهر بعض احادیث نیز در آنست و مذهب شافعی جزا مطلق نماز
 است در هر مکان در تمام اوقات و آیت کرد در مذهب و ابوداؤد و تمثالی از جبر بن مطعم و دار قطنی از ابن عباس که
 فرمود **لا یمنع من طواف کعبه** یا منی عبد مناف منع نکند هیچ احدی را که طواف کند بلین بیت و نماز بکند از آن و هر ساعتی
 که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تعیین بطواف قیام مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آید
 آنست که دارد و تعیین بطواف بجهت آنست که غالب آنست که هر که در ایجاد آید برای طواف در آید و این
 بجهت شرف گرامت مکه معظمه است تا در یا بند مردم فضل آن را در جمیع اوقات و در مشکوایه از احمد و
 رزین از ابی ذرعه آورده که گفت شنیدم رسول خدا را **ﷺ** که میگوید نیست نماز بعد از صبح تا طلوع
 کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا اینکه نزد امام ابوحنیفه کراهت عام است در جمیع از منته
 و امکان را مثل دلیلی که کلمات و الله اعلم خاصیت در آنست که استجاب خواندن سوره جمعه و سوره
 مدافقین در نماز جمعه یا خواندن سحر اسر بلا الا علی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 بر یکی ازین در طریق قراءت مواظبت می نمود چنانچه در فضل قراءت معلوم شد و اقتضای بعضی از سوره
 جمعه از اول تأیید بکم بما نتم عملون در رکعت اول و بعضی از سوره منافقه بین از آخر یا ایها الذین
 آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف
 سنت است که در قراءت تمام سوره مطلقا در خواندن سوره تین در اینجا مخصوص واقع است و جهات ائمه
 مساند گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن ملامت میدادند چنانکه سیزدهم آنکه روز

جمعه عید بی است امت را که در هر هفته مکرر میشود تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع شده است چنانچه
 به پیش از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا ﷺ ای گروه مسلمانان این روزی است که گردانید
 است الله تعالی او را عید مژمار از غسل کنید و لازم کنید مسواک را و غسل دست بظن حق بدین روز آملد
 و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس بگردانید روز عید خود را روز صیام
 و بکن بگردانید او را روز ذکر مکرر آنکه خلط کنید تا نام ذکر استغفار بیرون رود و جمعه عید است لای
 میکند و میگوید که در زمین این ماهه مرویست از ابولهب بن عبد المطلب الکلبی بر نعه واحد و شاکلی
 از سعد بن معاذ بخاری در تاریخ از سعد بن عباد روایت آورده است که جمعه عید است لای و اعطیها
 عند الله و هو اعظم عند الله من يوم الاضحی و يوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر که تلازم
 او نیز عید باشد اعظم از این عیدین و دلیل اعظمت اینست که گفته اند روز جمعه خمس حلال پنج
 خلعت است خلق الله فی آدم و اده بط الله فی آدم ال الارض و منه فی آدم و منه ساعة لا یسأل الله فیها
 العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما و فیها تقرب الساعة ما من شیء الا مقرب الا حراما و لا یسأل الله فیها
 جهال ولا شیء و در بعض روایات و لا یسأل الله فیها الا ما یسأل الله فیها و لا یسأل الله فیها الا ما یسأل الله فیها
 جمعه که بناگاه قائم نشود قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم و ادراک ایشان بوقوع او در روزی که بعد
 آن پس ایشان در جمعه مترتب و عا افاضانند در بنحیث دست و پا بویورند و بفرنگی و عبادت و عبادت
 اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون بتر سنند و با بویورند که فی الجملة علم و شعور و در وقت عید
 اولی و حسن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ فاشله ابتداء تکلیف چه نکه کلمات خاصیت بسیار هم مستحب
 آنست که بهترین جامها و فیکوثرین لیا سها که قدرت بآن میرسد در روز عید و در روز عید و در روز عید
 که لیا سها نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید مخصوص واقع شده است و در روز عید و در روز عید
 آنحضرت ﷺ در این خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه او عید است اگر گفته شود عید این
 مرد و خاصیت مغفرت نیست بجمعه چه غیر روی که روز عید این است نیز تسمی بعید است و مستثنی است
 در روی پوشیدن احباب لباس جوارش آنکه مراد از تفسیر جمعه است بآن در ایام هفت روزگی و در روز عید و در روز عید
 بقول خود عید بی است که در هر هفته مکرر میشود و چون این ماه است در روز عید و در روز عید و در روز عید
 مقید و راهل بود در سنن امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث است که در روز عید و در روز عید و در روز عید
 جمعه صحابه شریف است من اغتسل يوم الجمعة کسبه که غسل کند و در روز عید و در روز عید و در روز عید
 و معنی وی نزد انبیا آنست که مراد غسل کامل است جمیع ارکان و در روز عید و در روز عید و در روز عید
 گویند که این اشارت است با استماع جوارح درین روز برای تخلیه ظلمت و نورانی شدن و در روز عید و در روز عید
 نظر بر ایشان و مویز اینست روایت غسل بتئذیل در حدیث او و در روز عید و در روز عید و در روز عید

و مسکن کند از بوی خوش آنکه داشته باشد یعنی تکلیف و منزلت کند و لیکن من احسن ثیابیه و بپوشد از نیکو
 لباس جامه ای که دارد در حین نماز بیرون آید برای نماز خنجره و میچ کند برای آن و علیه السکینه و حال آنکه
 غالب مردم بپوشد و آرام و از بی اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی باقی مسجد تا آنکه بیاید مسجد
 جامع را فرج پس بکند نماز آن بد اله اکبر و نماز یک و خوش آید و در رانی او به نشیند یعنی نماز پیش
 از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکنند و بطوری که مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست
 چنانچه بیاید و ظاهر اینست که در حال نماز و در وقت که مسجد است مگر آنکه آن را مستثنی دارند
 بقرونه احادیثی که روایت کرده اند و لم یو ذاک اذ اوله انکند در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بنحیله رقاب
 چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در اینجا اشارت است که اگر بی ایند او تشریش بنحیله رقاب و برخیزانیدن
 کیس را از مجلس و یا مال کردن جامه کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکنند که
 افضل است ثم انصت پستتر خاموشی کزینک اذ اخرج امامه حی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
 تا کند نماز این مویک مله امام ابوحنیفه است در انصت بعد از خروج امام چنانکه کلمات کاتب
 کفایت ما بینهما باشد این عمل کوروات یا نماز کفایت مرگانه ان ضعیف و را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر
 واقع شود و فی سنن ابی داؤد و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا
 را بفرموده میگوید علی المنبر فی يوم الجمعة میکفت بر منبر در روز جمعه مابلی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی
 بر یکی از شما اگر میخورد و ظاهر آنست لوبعنی ان است یعنی اگر بخورد ثوبین دو جامه را که
 رد او از ایامیص و از او باشد و در روا یعنی ان یختل ثوبین یعنی بکیرد و نگاهد ارد دو جامه را ایوم الجمعة
 برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته و رای دو جامه مهنته خود و مهنته بکسر النمیم و فتحها و سکون الهاء و از اصعبی
 انکار کس مینم نقل است بمعنی خدمت یعنی جامه ای که میندول است در سایر ایام و در بعض روایات آمده که
 آنحضرت فرمودند اگر دو روز بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامه
 زاید بر حاجت برای مصلحتی که بایک بکمال دینی کرد و نگاهد ارد مغل بزهک نیست و لهذا نماز را در ثوب
 مهنه مکرره داشته اند خاصیت با نزهت استعجاب تجمیر مسجد است یعنی عرد سوختن و این مهنی بر عرف
 و عادت است و اصل مراد هم و شموی کرد این مسجد است بهر بوی خوش که باشد از جهت حضور ملائکه
 و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و غیرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز
 برای دفع بوی بای ناخوش که از جامه و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیات غسل و تطیب
 و تنبیه گفته اند و امیرال و غیره در هر روز جمعه مینه مردم که مسجد را تجمیر میکنند خاصیت شانزدهم
 آنکه نشانی مقرر و اختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه است که بعد از زوال است
 حرام است بر کسی که جمعه بر وی کرم است که حوز ذکر بالغ مضمیم صحیح غیر اعنی و اعرج و مسجد

باشد و این ملک جماعت علمای است و اما نزد امام ابوحنیفه روایت از جهت تحقیق ظهر وقت در
استان بغوت فرصت و مراقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن واصل آنست که سبب ادا از ایشان جزو
مقارن او است نه اول وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است
جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر در بین وقت باعث اعراض و تعاضل از طاعت است
با وجود ورود و عید بعلم برکت و عمل آن بیگناهی نبود چنانچه سر و حی در شرح ملک ایه نقل
میکنند که ملک سب ای حنیفه بعد از زوال کراهت است و اما ملک سب شافعی آنست که سفر در روز
جمعه اگر چه پیش از وقت زوال و در وقت صبح بود حرام است بحدیثی که در تطبیق روایت کرده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من سافر من دارنا فانه يوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعوت
علیه الملائكة دعای بد میکنند بروی درشتگان آن لایصحب فی سفره که مصحوب برکت و اعانت الهی
نشود درین سفر گویند که اشارت است بقول ماثوره که آمده است اللهم انت صاحب فی السفر و الخليفة
فی الامل قال و کف و روایت کرد حسن بن عطیة اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز
جمعه دعا علیه انها ردعای بد میکنند بروی روز جمعه یا هر روز آن لایعان علی حاجه که اعانت کرده
نشود از درگاه حق چنانچه بر آوردن حاجتی که درین سفر دارد لایصاحب فی سفره و مصحوب صیر
و برکت کرد انیک و نشود آنکس در سفرش و بیوطی در جمع الجموع از این عمره بر روایت عبد الرزاق
و این ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت و بی داعیه است قفک هم حرکت
پیدا ه بنماز جمعه برود بهر یک کام ثواب یکساله روزی یک بار در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق
و جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از ابن مسعود آمده است من غسل غسله تشکله
و تخفیف هر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن غیر بر این معنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع
امراة است که موجب برکتم شهوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف چنین گفته اند که غسل راسه
بالتطمی و غیره و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بکریه تشکله است یعنی آید بنماز مسرعت
در اول وقت و اگر معنی در یافت اول عطیة را و یا که او را در بعض روایات بزیادت و مشی و بر یک
نیوز آمد و در آن روز و نزد یک نشست از امام فاضل پس شاموشی گویند و فی روایت و استمع ولم یبلغ
که آن که بکل عطیة بخورد با باشد مواز با بهر کامی که نزد صیام سنه و قیامهار و زه و نماز و یکسال
و ذلك علی الله یسیر و دادن ثواب صیام آنها رو قیام لیل یکساله در مقابله آمان جمعه باین صفت اگر چه
عمل قلیل است اما نعمت بر خدا و فضل و عطای او را مانعی نیست و در فضل مشی بسوی مسجد برای نماز
میطلق احادیث واقع شده بهر عطیة که زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود بیک عطیة بر کوی
حسنه و محو کرده شود بقطره دیگر میثقه و بر آید و از خانه بسجده برای نماز در ضا احر حیه و برای

صلوة كعتي جزعمره است ونشارت است مریار و نك كان راد و تار يكي بمسجد بنور نام روز قيامت اما
 نموت اجر في يوم ليل و صيام نهار منه از خصوصيات مشي به جمعه است خاصيت مؤد هم آنكه اين روز
 مكفر سيئات است سلمان روى روايت كرده كه پيغمبر صلى الله عليه و آله مرا كفت اتد رى ما يوم الجمعة آيا در مى يابى
 اى سلمان كه چه چيز است وجه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت كفتم هو اليوم الذى روز جمعه
 روزي است كه جمع الله فيه اباكم جمع كرده است پروردگار تعالى دروي آفرينش پندراد ميان را كه آدم
عليه السلام است سلمان اين قول را از صفات روز جمعه كه ميگفت بيان كرد قال كفت پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله
 لكني ادرى ليكن من ميگفتم و بكنه ميگفتم كه ما يوم الجمعة چه چيز است صفات روز جمعه لا يتطهر
 الرجل طهارت نكند مرد فيحسن طهيرة پس نيك كند و چنانچه بايد كند طهارت را ثم ياتي الجمعة پستر
 بيايد در مسجد براى نماز جمعه فينصت پس خاموش نشيند و استماع خطبه كند حتى يقضي الامام
 صلواته تا آنكه تمام كند امام نماز را الا كانت كفارة مكر آنكه باشد آن نماز باين اعمال مذكوره كفارت
 لما ركنا هاني را كه واقع شوند بينه وبين الجمعة الجميلة ميان وي و ميان جمعه آيد به سهو طي در جمع الجوامع
 اين رجل يث را از بيان طهارت تا آخر بر روايت نسائي از سلمان آورده و گفته كانت كفارة لما قبله من الجمعة
 واحاديث بسيار درين معني ليكن بالفاظ مختلفة وارداست چنانكه احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذي
 و ابن ماجه از ابي هريره آورده اند و از غير آن از طرق ديگر نيز آمده اما پوشيده نمايد كه تكفير سيئات
 مخصوص بنماز جمعه نيست بلكه وضو و وضوي ديگر و هر نماز تا نماز ديگر و رمضان تا رمضان ديگر
 مكفراست مگر نماهان را كه ميان هر دو ازين ها واقع شود چنانچه در احاديث صحيحه آمده مكر آنكه
 اين را خاصيت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبادت مصتف دال است بران وشك نيست كه هيچ
 روزي ديگر اين خاصيت ندارد اما مضمون احاديث ناظر در نماز جمعه است نه روز يا كوتاه اين
 خاصيت روز جمعه است باين افعالي كه درواست يعني هيچ روزي معين نيست باين اعمال كه در شان او
 در شرح خاصيت كفارت ذنوب ورود يافته الا روز جمعه فافهم خاصيت نوزد هم دوزخ را در نهم روز
 تابش ميدهند الا روز جمعه از آن رو كه افضل ايام و ميمل و رود انوار رحمت است چنانچه آمده است كه
 ان جهنم تسجر كل يوم الا يوم الجمعة و بسبب تعظيم و احترام مردم اين روز را و اشتغال بوظايف و ايراد
 جمعه عبادات و طاعات درين روز زياده از ساير ايام از مردم واقع ميشود و معاصي كمتر صادر ميگردد و عبادت
 چنانست كه بسياري از اهل فحور و متوغلان در ايام ديگر روز جمعه بگلي از ارتكاب معاصي مجتنب
 ميشوند و اين يعني زيادت طاعات و قليلت معاصي همانا معني حديث است كه تابش دوزخ درين روز
 نميلد يعنى چون معاصي و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تاب دادن و گرم كردن وي ميشود تلت
 و نديرت آنرا كناية از عدم آن ساخت اين تاويلي و مناسبتي است كه در بيان معني حديث كرده والا

حقیقت همان است که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیکند و ظاهر آن بود که علم تائبی در آن روز
درین روز خاصیتی میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علم عمل و یکی
ساختن با همین تاویل و علاقه است که مذکور شد و الله اعلم بحصیت بیستم آنکه درین روز ساعت
اجابت است و هر بندگی که در آن ساعت حاجتی بخواند مقبول گردد مادام که دعا بصحیت نگوید در ~~صحن~~
و موطاؤ سنن نسائی ثابت است آن بی لجمعة لساعة لا راقها عهد مسلم و فرقی بصلی بسم الله شیاً الا اعطاه
ایاه و قال و در روایتی اشکانی یقللها و معنی قال نیز امام قول مستند باعضای معنی اشارت بدان اعضا
در اجابت بسیار آمده چنانچه قال بینه اشارت کرده است خود قال بعینه اشارت کرده است خود و قال
بیرجعه اشارت کرده است خود یعنی اشارت کرد آنحضرت بیرجعه است خود که از آن کسی آن ساعت معلوم شد
یعنی ساعت خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت متکلف است بر دو قول بعض
میکویند که باقی نیست و هم در زمین بیرجعه باعلی از بیرجعه است حضرت بیرجعه از بیرجعه است بر دو قول
آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد الجبر از قومی نقل کرده و نیز بیضاورد
است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر تالیف کرده اند و از اسرار بر بیرجعه است
قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی چهار برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت
هر که این را گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه و صاحب البیهای میگوید اگر مراد قائل آنست
که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت
دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقه مر دو است این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح است که چنانچه
در زمان آنحضرت بیرجعه بوده بیرجعه درین وقت نیز باقی است بیرجعه کو بیرجعه است در جمعه و احدی از
هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار را ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره بروی رد
کرد و بی از آن رجوع نمود این قول باطل و منقطع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است
ولیکن در تعیین وقت آن خلاف است که در وقت معین است از روز جمعه یا آن را قومی معین نیست در اینجا
نیز دو قول است یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره
اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم با سند صحیح در آن از ابی سلمه گفت پرسیدم
ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا بیرجعه فرمود بیرجعه است من آن ساعت را پیشتر
فراموش گردانیده شدم آن را چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر از قومی گفت معنی چنانچه درین باب فرمود
هم آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعه ای متعلق هر ایینه بیرجعه است یا نه
در بیرجعه از اول روز تا ابتدا کنند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر از این وقت معلوم تا وقت معین
دیگر و در جمعه ثالث از بن وقت تا وقت دیگر تا برسد با آخر نماز و منقطع شود بیرجعه در این روز

در باب اوقات آنست را و اگر تمامه روز يك جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول است كه
 گفت طلب حاجت در يك روز تمام آسان است نيز اين ن ساعت را در يابد وليكن آنچه كعب اختيار گفته
 آسان تر است و مقتضاي كلام جمعي از علما مثل رافعي و صاحب مغني اينست كه گفته اند مستحب است اكناف
 دعا در روز جمعه با سويل آنكه شايد مصادف ساعت اجابت افتد و حكمت در اخفايي آن همان تواند بود كه
 در اخفايي شب قدر و اسم اعظم يعني تا باعث بر اجتهاد طلب و امتناع وقت بعبادت كردن ديگر آنكه
 آنساعت منتقل ميشود در روز جمعه يعني در هر روز ساعت ديگر است گاهي در اول روز مي باشد گاهي در وسط
 گاهي در آخر يعني ساعتی از ساعات اين روز را اين خاصيت مي بخشد و درين روز البته اينچنين ساعتی پيدا
 ميشود و لازم نيست اين خاصيت وقتي معين رانده ظاهر و نه مخفي و امام غزالي گفته كه اين اشبه اقوال است
 و جزم كرده بدان ابن عساکر و غيروي و صاحب طبري كه گفت اظهار همین است و برين نقل يرا آنچه از كعب
 اخبار تقسيم اوقات جمعه بجهت در يافت آنساعت نقل كرده اند فايده نكند و بدان جزم بدر يافت آن
 حاصل نشود مگر قول ابن عمر كه تمامه روز متصل مشغول باشد و كسانيكه ميگويند وقت آن معين است
 اختلاف كرده اند در بيان آن بر يازده قول بلكه بر يازده از آن قول اول از ابني هريره مرويست كه آن ساعت
 بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب جمعي از علما كه فضيل بن عياض
 از ايشان است اين را از ابني هريره روايت كرده اند وليست كه از رواة اين اثر است ضعيف است و اينجا قولي
 ديگر است كه از طلوع فجر است تا طلوع شمس بي زيادت بعد از عصر تا غروب و اين عساکر اين را از
 ابهريره هم از طريقی كه ليث در آن داخل است روايت كرده و طبري و عياض و قوطمي و غيرهم نيز آن را
 حكایت کرده و عياض بعضی از ايشان مابين طلوع فجر و طلوع شمس است و حال اين روايت نيز در ضعف مثل روايت
 ايل است و در حقيقت اين اختلاف روايت نيز از اسباب ضعف است كه مشعر است بنوعی از تلذذ و اضطراب
 و از ابني هريره نرود در ميان اين دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تكبيره احرام نيز آنكه كه گفت التماس كنيد
 ساعت اجابت را اين سه وقت قول دوم عند الزوال و اين قول از حسن بصري و ابوالعاليه منقول است روايت
 كرد عبد الرزاق كه حسن آن را نيز زوال شمس ميچيست و اين الصلح را ابوالعاليه نيز مانند آن آورده
 و روايت كرد ابن عساکر از قتماده كه گفت بودند جماعه از علما كه اعتقاد ميكنند ساعت
 اجابت را و جمعه در وقت زوال و بود داخل ايشان درين باب آنكه اين ساعت وقت اجتماع ملائكه و ابتداءي
 دخول وقت جمعه و ابتداءي اذان و مانند آنست قول سيموم گاهي است كه مؤذن شروع كند در اذان جمعه
 و اين از عياضه نه مرويست ابن المنذر از عياضه نه روايت كرده كه گفت روز جمعه مثل روز عرفة است كه
 كشاده ميشود دروي در قيام آسمان و دروي ساعتی است كه سوال نكند دروي بنده از پروردگار تعالى چه بزي
 متر آنكه بداند او را كه تمام كدام ساعت است آن را امام المؤمنين گفت وقتي كه اذان كويد مؤذن در نماز و او اين

غیر قول سابق است چه گاهی باشد که اذان متأخر شود از زوال قول چهار ساعتی است که امام بومشکر ششینک
تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابوداؤد این را از ابوبردة بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که
بابن عمر از وی پرسید که چقدر شنیدی توان بدی خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم
رسول خدا را ص که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا ما بین جلوس امام است بر منبر تا
فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمانست که نماز جمعه ص در مدینه و این ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
ابن عمر و ابن عمر از پدر از جد من فرغار و ابی کعبه اند که گفت آن کلامها ساعت است یا رسول الله فرمود
وقتی که گذارده میشود نماز تا تمام آن و کثیر بن عبد الله را هم عیسی بن یزید از ابی ذر روایت و نسیمی این قول را در
شعب الایمان روایت کرده بهین وجه بلفظ ما بین ان ينزل الامام من المنبر الى ان تنقضي الصلوة و ابن
ابی شیبه روایت کرده از ابوبردة و اسناد وی قویست در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را
از وی رد عابره گفت کرد او او مسیح کرد سر او را و ابی ذر از ابن عمر روایت کرده اند قول ششم میان زوال
آفتاب و وقت نهار در جمعه است ابن المنذر این را از ابی السواد عن ابی ذر روایت من الزوال الى ان يدخل
الرجل في الصلوة و ابن الصماغ بلفظ ان يدخل الامام روایت کرده قول دهم چون آفتاب گردد وقت ص
قائمگزار بگذرد روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عمر البری اسناد وی از ابی ذر روایت کرده و این
سوال کرد او از ساعت جمعه و جواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت
کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابونعیم در حدیث از قول
ابن عباس و ثرمذی از انس مرفوعاً و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعتی است از روز و ابی ذر روایت
صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابوداؤد و نسائی و حاکم با اسناد حسن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن
و روایت کرد او را مالک و ابن عساکر و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن
سلام قول دهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز این جریر این را از شعبی از ابی ذر روایت
موسی آورده و گفت این عمر است و ابی آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم است از آخر روز جمعه صاحب
معنی این قول را کایت کرده و در مسند امام احمد از ابی هریره مرفوعاً آمده بلفظ يوم الجمعة فيه
طاعت ظاهراً ثم و لبي آخر ثلاث ساعات منه ساعة التحليل و اسناد این حدیث ضعیف است و در اتصال وی
سخن است و علی بن طلحة گفته از ابی هریره روایت کرده که او را از ابی هریره ساعت نهمت و عبارت
آخر ثلاث ساعات و احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود تا آنکه آخر و یکی این ساعات ثلثه بود
کلی قبل و بعد از آن و نیز بمعنی اول حاصل کرده اند و در الاظهر این دوازده قول است که در مصنف ذکر
نموده و اینها اقوال دیگر است قول دوازدهم وقتی است که اذان گوید مؤذن برای نماز یا اذان ذکر
کرد این را بعضی معاصرین و نسبت کرده و نیز این را ابن ابی شیبه از ابی هریره از عبد الله ابن عمر روایت

ظلموع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهارم
 نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء بانزد هم بعد از زوال تا کشتن سایه نصف ذراع حکاه الحسب
 الطبری فی الاحکام و قبله انزکی المنذری شانزد هم نیز بعد از زوال ولیکن تا کشتن سایه یک ذراع حکاه
 عیاض بن یزید الشیبی و الطنوبی هفت هم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابوالطیب الطبری هفتم
 از زوال تا غروب شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکر بعض المتأخرین فی شرح البخاری قوزدهم نزد
 خروج امام بخطبه روایت کند این را احمد بن رنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی
 بمردی کشت که می غنود در زمین وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز
 منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از نگاه که حرام شود بیخ تا حلال شدن آن یعنی
 از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده
 و حمید بن رنجویه و یغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد قاندین و نزد تکبیر امام و نزد
 اقامت روایت کرده اند این قول را بعض علمای اعراف بن مالک شیبی صحابی بیست و سوم نزد اذان و نیز
 آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود
 و افتتاح خطبه تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست
 و پنجم تا صد تن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین
 الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منور روایت کند
 این را ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر با اسناد صحیح از ابی یزید و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذ اقام الناس
 بالی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل
 کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با اسناد ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روی نماز
 گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت ص گذارد افضل اوقات و هر چه پیش
 از دست اذان و خطبه و غیرهما همه وسائل است و مقصود نماز جمعه است بیست و دهم از عصر سعی و یکم بعد از عصر
 می و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سعی و سوم در وقت غیب و بیست و یکم که نصف وی ظاهر باشد و نصف
 وی غایب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و ارقطی در حلال و بیست و یکم در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن
 علی بن الحسین ابن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولای فاطمه ع بنت رسول الله ص
 گفت حدیث کرد مرا فاطمه ع گفت پرسیدم از حضرت ص که کدام ساعت است آن یار رسول الله ص فرمود وقتی که فرود
 آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه ع که می کند اشک روز جمعه غلام بخود را که نام او زید
 بود تا نماز کند با آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده میشد فاطمه ع بد آن اقبال میکرد برای دعا تا آنکه
 غایب میشد آفتاب و در بعض روایمت این حدیث است که معلوم نیست حلال او و این اقوال است که شیخ

ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال همه چنان نیست که بجمع جهات متغایر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن بصیغه امر است که ممکن است یا غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب و شامل است تمامه آن وقت را که تکلیف خوده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بل اهل الجملة است در حدیث یقلمها و در حدیث دیگر و هنی ساعة خفيفة چنانچه از وقت زوال یا وقت فراغ از نماز و یا اینکه ذکر این وقت آنست حدیث الصلوة میگوید در وی پس ابتدا ای مظنه آن ابتدا ای مطیبه باشد و القهای از القهای صلوة مثل لا بیماری از الثلاث تعیین کرده اند آنچه خود یافته و آن بزه و درج آنست و در آن وقت یا بهر آثار و اشارات اجابت بران بقیاس و احتیاط خود را برین تقویب تقابل می یابد التشاور و اختلاف الطهاره و هر ای این اقوال مذکور است و دو قولست اول آنکه از خلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث است ابن موسی اشعری که صحیح است و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر فرمود انزل الله و ما من ان یجلس الا امام ان یجلس الصلوة چنانچه هر قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است تا هر وقت که در نصف موم است که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر ساعت است از روزی که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام است و قول هفتم این است سلام آخر ساعت از ساعات نهار است چنانچه در او فصل گذشت و آنچه نیز میگویند و تمام آنکه که در آن حدیث قول اخیر ازین دو قول میگوید صریح است درین و در چه ما از وی این دو قول است یا موافق است هر دو را یا یکی ازین را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول است و هر دو نیز ازین دو قول است یا ضعیف الا سناد است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن با احتماد خود بی صداق و زودت و معارضت است و در این واحد حدیث ابن سعید که گفت گفت ان حضرت ع فرموش کرد ان الله شدم ان ساعت را بعد از الحدیث دا ذکر شدم ان را چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابن سعید پیش از این دو قول باشد و با اختلاف است سلف را که از این دو قول ارجح نیک ام است بهری و صداقه از عمل قول اول ارجح گفته اند بهری گوید که مسلم گفت حدیث ابن موسی صحیح از این و حدیث ابن سعید در این باب و قرآنی است که الصلوة بیت نص و صریح است در موضع خلات بیت الذات کرده نشود و بجانب غیر وی و امام نور بن ابوداود و الشیخ محمد بن سویاب الذی لا یحوز غیره و فیر الشماع بیت مرفوع است و صریح است در یک از صحیحین و ارجح و طایفه یک مجموع قول هم اند بن سلام و فته اند نور مذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث بیت در بیت است و ابن عبد البر گوید که ا ثبت چیزی در این باب حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر اشیا از توجه کردن و شاید تصحیح کردن و بران را کریمه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود این امثال

اصناد و بی مقال است و این از جمله اشعاعی است که در بعض احادیث مسلم احیاناً قارح و غیر بعضی
 از حفاظ آنها را انعقاد نموده اند چنانکه در متن آمده است و مصنف نیز برین جانب است و این است
 و این قول از جمیع اقوال است دلیل اینکه این صحیح است ان فی يوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم
 یسأل الله فیها شیئاً الا اعطاه ایهة و هی بعد العصر و یقبل یت بعد از عصر بودن وی ثابت شده
 و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحدہ ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص و صریح
 آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر بن عبد الله روایت میکنند که
 پیغمبر ﷺ فرمود يوم الجمعة اثنا عشر ساعة و زعمه دو ازده ساعت است فیها ساعة درین دوازده
 ساعت معنی است که لا یوجد مسلم که یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئاً سوال کند خدا را
 در این ساعت چیزی الا اعطاه ایهة مگر آنکه بد خدا را بپوشد و آن مسلم را فایده نباشد آخر ساعت بعد
 العصر پس طلب کنید آن ساعت را و آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن ابوداؤد و نسائی
 صحیح تا ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جناب عتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت
 بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد و آن که آن ساعت آخر است از
 روز و این ابن ماجه عن عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله جالس کفتم و جان آنکه
 رسول خدا ﷺ نشست بود آنالنجلی کتابی که ما کرده اهل کتاب می یابیم در تورات فی يوم الجمعة ساعة
 که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیا بد او را بند مؤمن که نماز میکند ارد
 یسأل الله عز و جل فیها شیئاً الا وقضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشارانی رسول الله بعض
 ساعة پس اشار کرد پیغمبر خدا ﷺ بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آنحضرت ﷺ
 آنست که بپرسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت عرض تقلیل آن ساعت است نقلت صدقت یا رسول الله
 او بعض ساعة پس گفتیم را است گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت ایهة ساعة
 هی که تم کک ام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا ﷺ آخر ساعتی است
 از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر است
 در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی بند مؤمن در حالیکه نماز میکند و آن ساعت خود وقت
 نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتتم انها این ساعت آخر نیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بلی
 گفت حضرت پیغمبر ﷺ آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن زیروا که بند مؤمن است اصلی چون یکبار نماز
 بکند ارد ثم جلس یستقر به نشیبت در جای نماز بخورد لا یجلسه الا الصلوة له نشاند او را مگر نماز یعنی برای کاری
 دیگر نه نشیبت الا محض بر این انظار نماز فی الصلوة پس آنکس گوید در نماز است اگر چه نماز میکند این همان
 معنی است که عبد الله بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام

احمد عن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شك من ليلة من لاي شئ سمى يوم الجمعة
از چه چیز نامید شك روز جمعه را جمعه قال لان فيها طابعت طينة ابيك آدم از جهت آنكه در روز جمعه
ساخته شد طينت پند تراى مخاطب كه آدم است وفيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
ضعفه وبعثه ويطشه معاني ابن الفاظك شئنا است وفي آخر ثلاث ساعات فيها ساعة موهبة فيها
استجيب له يوشيك ثمانا كه بالنعمة است اول من اذن من اجابته ان روز نهار کرد كه آخر ساعت
اول از روز مراد بود چنانچه در قول يازدهم ذكر كرد و در فتح الباري همچون حدیث را دليل آن آورده
چنانچه صاحبنا ذكر كردیم الحاصل از فتح الباري این دو قول آمد و در ترجمه یکی از این دو بر دیگری اختلاف
مانند در فتح الباري میگوید كه صاحب الهدى مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده كه ساعت جمعه
منحصراست در یکی از این دو وقت ملك كور و هیچ یکی از این دو وقت است معارض نیست دیگر با احتمال آنكه
حضرت رسول ﷺ راه نهوده شك باشد در وقتی بیکی در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار وحی آمد كه
در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد كه این ساعت دیگر نیز است پس هر دو ساعت اجابت
باشد و این قول مختار این عبد المر است كه كفت میباید در این دو وقت بدعامش در دل را از امام احمد نیز مثل
این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنكه در بعضی اشكال
آورده اند كه ظاهر حدیث حصول اجابت است مرفرداعی را بشرط مقدم با آنكه زمان مشتلف میشود
با اختلاف بلاد و مصلي و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و انفاق با اختلاف
جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنكه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصلي چنانكه ما قبل
این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا كه فایده گردانیدن وقت مستل را مثل ساعت عین است اگر چه
آن ساعت خفیف است و احتمال دارد كه تعبیر کرده شك از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد وقت
جواز عطية باصله و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن را یقیم
ساعت بیست و یکم آنكه صد تا را درین روز عزیز است بر صد تا سایر ایام چنانكه در حدیث آمد
بلکه جمع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانكه بیاید و ثمرهای از انس من
مالك آورده كه پیر سید از حضرت رسول ﷺ كه كدام صدقه ناهلست است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
این حدیث منافات دارد با اطلاق حدیث فضیلت صدقه روز جمعه مگر آنكه تعبیر كنند یکی ازین دو حدیث را
بدیگر یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود كه افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنكه در مدی
حدیث ملك كور را تضعیف کرده و گفته كه این حدیث غریب است و صدقه بن موسی كه یکی از رواة التمسك است
اجابت چندان قوی نیست نزد محمد بن عاصمیت بیست و دوم آنكه روز جمعه مخصوص است با آنكه
كه مفر و نخطیه است و احب مخصوص بشرا با امور كه در غیر آن موجود نیست مثل اشتراطیت اجابت

اگر در وطن نبود و استیضاح آن اگر چه نسبت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی بر آید نسبت اقامت
مکمل گردد و جهت تر اعات اگر چه صلوة نهایی است و صلوة النهار جماعه و غیر آن از شرایط جماعه و جمعی
و اداء که معلوم است خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه روزی است مستحب و مختار از برای
تفرغ و تفریح و عبادات و تسخلی و ترک اشغال دنیویه از بیع و شرا و مزیت او بر سایر ایام در فضل و عبادت
چون مزیت شهر صیام است بر سایر شهر و عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الايام کفضل
رمضان علی الشهر و راه الک یکنی فی مسکن الفردوس عن جابر و مخصوصست بعبادات واجبه مثل نماز
و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطیب و تطهیر و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوصست بعبادات واجبه
و مستحبه و چنانکه همراه ملتبی را روزی متعین شک مثل نسبت بهود را و یکشنبه نصاری را که در آن روز
مرعیات واجبه و مستحبه را متفرغ شوند و از اشغال دنیوی متخلی و متعزذ گردانند
روز جمعه این امت مرحومه معصومه از اجتماع هر خطای و صلاوات و عفو طوارق و اوقات و انواع عبادات
متعین شد چنانکه رمضان در بیان عبادات و چون از جمعه را تشبیه به ادب رمضان نموده شب
قدر را نیز پیدا کرد و کفایت ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در روز قدر رحمت و اجابت و ایهام و تعسیر و یافتن آن از بیجهت است که این روز فضل و مزیت دارد بر ایام
دیگر در اشمال بر عبادات چنانکه رمضان علامه گردید که هر که در جمعه ویرا حاصل آید و بعبادات و آداب
و وظایف آن فایز گردد و از آثام و مخالفات سلامت مانند جمیع هفته ویرا حاصل آید و انوار و برکات که درین
روز تحصیل کرده تمام هفته عاید گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات مکتور گردد و توفیق
البارقطنی عن عاصم بنه اذ اسلمت الجمعة سلمت الايام و اذ اسلم رمضان سلمت السنه و همچنین هر که ماه رمضان
ویرا حاصل آید بتموفیق صیام و قیام و کسب خیرات بقیامت شهر ویرا حاصل شود و برکت و سلامت بکل روز بتموفیق
و تکفیر و همچنین مثل این معنی گفته اند هر که حج بیت الله زادها الله تغلیما و تشریفا ویرا حاصل شود و از
مخالفات و مناهی و فسوق که در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم مانند جمیع سنین عمر ویرا سلامت و برکت
حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در روز آینه میزان و معیار و مل از سلامت حال هفته است و ماه
رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند
جمعه است در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید فطر و عید الاضحی هر یکی مشتمل است بر
نماز و عید الاضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صلوة روز جمعه مشتمل است بر صلوة
و حق جلشانه تمکیر و تعجیل در رفتن به مسجد را بدل قربان و رضایه ساخت و ایم مقام آن که دانید و
در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعة الا قبل کسی که بیرون به مسجد جمعه در ساعت نخستین
فکا تا قرب بلند پس چنانست که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة الثانية فکا تا قرب بقره و کسی که بیرون

در ساعت دوم پس گویا که قریبان کرد کار و بر او من راح فی الساعة الثالثة فكانما قرب كبريا که قریبان
 کرد کوسفتنک را از من راح فی الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة کویا که تصدی کرد دجاجة را از من راح فی
 الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة و این خبر و حدیث بخاری است و ترک مصنف آن را و بعضی ظاهر ندارد و ذکر
 قریبان در اینجا برای مشکله است و اگر نه دجاجة و بیضه قریبان نماید مراد تصدیق بآنها است و در کتاب شرح
 نهضت مفتی نیز اشارت باید معنی کرده ایم پس اشتغال بر من در این مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فانهم و
 از این ساعات علما را اختلاف است بعضی از جمله حمل بر ساعات فلكی کرده اند که تمام روز و از آن
 ساعات را با استصحاب تکبیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تکبیر است قائل شده و الا اگر بعد از
 زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلكی برود و وقت جمعه کله شده باشد و این یعنی
 حمل بر ساعت فلكی مذهب شافعی است و بیشتر علما خود و برایشان وارد میشود که برین نقل بر شروع
 در خطابه در اول ساعت مبادیه بلکه چنانچه مصنف ذکر کرد در اول جمعه بود و پیش از وقت
 زوال بخواند بود و بعضی تحمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت است از جزئی لطیفه از زمان این جمعه
 تکبیر و تعجیل بعد از زوال اهتمام کنند و این تعجیل در وقت بسمعیل جمعه بعد از زوال مذهب مالکی
 است و طایفه از اهل مدینه نقل کرده شده است از مالک گراحت تکبیر جمعه از اول نهار تا امام اهل مدینه حمل بلکه
 بعضی از مالکیه نیز در مالک انکار شده اند کرده اند که این مخالف حدیث است که در روی تکبیر ورود یافته
 ولیکن به تحقیق معلوم شد که حقیقت تکبیر تعجیل و مبادرت در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در
 حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالف است و اگر نه بوقوع لفظ تکبیر اثبات مخالفت نتوان
 کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک کویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت راح
 ذهاب از زوال تا آخر نهار است ولیکن زهری انکار کرده هر کسی که گوید راح بعد از زوال برده گفته که عرب
 راح بمعنی شمس اطلاق کنند مطلقا و هر وقت که باشد گفته اند که گفته در تعبیر بر راح برای آنست که فعل
 مقصود می باشد مگر بعد از زوال پس ذهاب بسوی جمعه را راح گویند اگر چه در وقت راح ورود بعضی
 از مالکیه احتجاج کرده اند بر روایت زهری که گفته مثل السجرات الجمعة و تعبیر میرد حاضر بود که بمعنی
 نهر و است و جواب داده اند که مراد به تعبیر اینجا تکبیر است چنانچه نقل کرده شده است بعد از وقت این
 صحبت در میان خاصیت مفتی که تکبیر برای نماز جمعه است کلدشت خاصیت نیست و تعبیر آنکه در جمعه
 امروز که صورت حقیقه روز جمعه دنیوی است و زنجلی حق جلشانه است بر لیلین در هشت چنانکه
 کلدشت خاصیت نیست و ششم آنکه حق جلشانه قسم با آن یعنی بر روز جمعه یاد فرموده از میان سایر ایام
 گفته قال الله تعالی واليوم السوء و شامد و مشهور و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صوم الايام
 التي لم يرد مراد بیوم موعود و زقیامت است که وعده کرده است حق سبحانه بآمد روی موعده

گرفته است بعد از آمدن او بنعم بهشت و دیدار خود مر موفقیان را و الیوم المشهود یوم عرفه و روز نهم
 ماه محرم و زعفران که حاضر می آیند در وی مومنان آفاق و ملائکه با کواهی داده شک است در وی با فاصله
 رحمت و مغفرت اهل آن را و الشاهد یوم الجمعة و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان
 چون در روز جمعه و روز سه شنبه و روز پنجشنبه و روز شنبه و روز یکشنبه و روز دوشنبه و روز سه شنبه و روز چهارشنبه
 و روز جمعه بجای خود اندک و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را شاهد گفت یا شاهد بمعنی کواهی
 دهند است و زیارت با ایمان و طاعت مراحل خود او مشهود نیز تواند بمعنی کواهی داده شده در وی به مغفرت
 خلق باشد ما طلعت شمس و قمر و ایتة الشمس و تکبیر بار اده شهر و فصل و سنت با عقیبات تعدد و اختلاف یعنی
 طلوع نکرده هیچ آفتابی در هیچ وقتی و لاخرت و نه غروب کرد علی افضل ولی ر و ایتة علی یوم فضل من یوم
 الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فی ساعه ریرا که در روز جمعه ساعتی است
 که لا یوافقها عبد مؤمن در نیاید آن ساعت را بنده مؤمن که یک خوارانه فیها تغییر درها کند بخدا ای را عز وجلشانه
 در وی به نیکی الا استجاب له مکر آنکه قبول کند عبادت ایزد آن دعا مر آن بند را او یستجیب من شر یا پناه
 جوید آن بند مؤمن او یل فی الا اهداه منته مکر آنکه پناه دهند آن بند را از آن بدی در اول حدیث مساوات
 آمد مکر آن روز عرفه و جمعه با اعتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهر دو و آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا
 غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بدان نفی افضلیت روز دیگر است از روز جمعه چنانچه
 ظاهر عبارات است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام
 چنانچه مفهوم متعارف از بین عبارات است و قد جقی فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگر چه در قسم
 یاد کردن بهر دو برابر آمده ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در مساوی او نیست و
 آن وجود ساعت مذکور است در وی و کلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیدگی نماند
 که شاهد و مشهود را که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند و اینجاست که شاهد را
 بر روز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی و ابان و ترمذی گفته که اینجاست که ابان و ترمذی است
 شناخته نمیشود مکر از طریق موسی بن عبیده و ویر اضعیف می اندازد خاصیت بیستم و هفتم آنکه آسمانها
 و زمینها و کوه ها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میترسند بجهت علمی که حق
 موقوع قیامت در روز جمعه ایشان را خشک است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال بناگهان آمدن
 قیامت در آن حاصل است چنانچه کل شت قال کعب الاحبار الا احدیکم ای احدیث کنتم شمارا عن یوم الجمعة
 از حال مخصوص روز جمعه آنکه اندکان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فرقیست له میترسند بجهت
 این روز السموات و الارض و الجمال و الخور و الاعلا یق تکلم اده ابن آدم و الشیاطین خاصیت بیست و هشتم
 آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته

تا ایشان پیدا اشوند و آن را در یابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری از این محروم شدند
 و زاه بد آن نیاقتند و قابل آن نشدند قال ^{عنه} ذخیره الله لذکر و جمعه ذخیره است که خدا برای تعالی
 نهاده بود برای ما قال ^{عنه} ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هذا لانه اوله راه نمود
 ما را احدی ایستاد بد آن و اصل الناس عنه و کمره کرد انبیا و راه بدی یافت ان نمود مردم در آن روز و
 الناس لذایفه تبع و مردم ما را درین روز تابع اند ^{عنه} تا آخر حدیث که در اول فصل گذشت است
 خاصیت بیست و نهم آنکه این روز بزرگ زیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم است نزد وی و
 ممتاز است بمضایل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه در رمضان بزرگ زیده است از جمله شهر
 و شب قل از جمله شهرها و که از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهر فاختر الشهر رمضان
 و اختار الايام فاختر یوم الجمعة و اختار الالیام فاختر لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار
 کرد شهر را پس اختیار کرد در رمضان را اعتبار کرد و در آنرا آورد تمامه شهر را پس برگزید از میان آنها
 رمضان را و کل لك الموافی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مؤمنان بقبور خود پیش نزد یک
 میشوند نزد یک شدنی معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه انصالی که بدن دارند و ایشان
 را که نزد یک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند نیز شایسته
 زیاده بر شناخت سایر ایام از جهت نزد یک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزد یک بیشتر و قوی تر باشد
 از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز پیشتر است از آن و بدان
 زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین هم برینست خاصیت سی و یکم آنکه
 روزه در روز جمعه علی انفراد بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علیا مکروه
 است گراست تنزیهی نزد جمعه و روایت است از امام ابرحیمیه و مالک که مکروه نیست و استدلال
 ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا ^ص که روزه میداشت از هر ماه سه روز
 و کم بودی که انظار میکرد در روز جمعه و تاویل روی بآنکه مراد عدم تعدد اظفار است بر نقل بر وقوع وی
 در ایامی که روزه میداشت در آن بعید است و معنی کوفت که آن از خصایص آنحضرت است ^ص
 و از شاعری نیز در رایت آنک و مصنف استدلال کرد بر کراهت بقول خود که گفت قال سعد
 بن عباد ما لک جابر انبی رسول الله ایا منع کرد رسول خدا ^ص عن صوم یوم الجمعة
 از روزه داشتیم روز جمعه قال کعب جابر نعم و روزه انده انبیا را می منع کرد ما و کعب معذوریم
 پروردگار این بنا بر معنی شناسه کعبه را این لفظ بخاری است و در آنرا است یعنی ان بفردی و بی حدیث مسلم
 سالت جابر بن عبد الله و هو بطرف بالیمیت و رآه کفتم و ربه هذا الیمیت و در روایت نسائی آمده و ربه
 تکلمه فی الصحیحین قال ^{عنه} یوم احد کم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شمار و جمعه الا یوما

مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعد از آنکه از روزه که
روز شنبه بود اللفظ البخاری یعنی این لفظ حدیث که مل کور شد بخاری را است و لمسلم و لفظ حدیث من
مسلم را اینست لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص نکردند و جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان
سایر روزها که این بکون فی صوم بصومه احدکم مگر آنکه باشد اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میآورد
او را یکی از شما یعنی عادت است چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا ایلة الجمعة
بقیام من بین الایام ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام الحدیث و مصنف جز و اول الحدیث نقل نکرد از جهت
عدم تعاقب غرض و بی بدان و کجاست که هم در تخصیص ایلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشود باز رود آن
در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصایص روز جمعه است و بس اما این تخصیص وجهی موجه
ند از چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز سرد و کرد و ایضا جاء فی صحیح البخاری و عن جویریة بنت
الکاث که یکی از اواج مطهره است ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دخل علیها یوم الجمعة صر أمم بر روی روز
جمعه و هی صائمة و حال آنکه جویریه روزها را بود فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله اصمت امس ایاروزه
داردی دیروز گفت لا گفت جویریه روزه دار نبودم دیروز قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله تریدی ان تصومی غدا
میخواهی که روزی فردا باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین است
ملیهب اکثر علما که روز جمعه تنها روزه ندارد اگر داشته باشد بشکن و قال صلی الله علیه و آله لا تصوموا یوم الجمعة روزه
ندارید روز جمعه تنها و قال و نیز گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید
است فلا تجعلوا یوم عیدکم پس نکردند روز عید خود را یوم صیام مگر روز روزه خود چه روزه داشتن
در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم روز عید است در وی لایق نباشد و اکثر باشد
باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد و شراح در وجه نهی از روزه
روز جمعه تنها اختلاف دارند بعضی گویند بجهت آنست که ناروزه داشتن سبب ضعف بدن و کسرتوت
نکردن و از اقامت و ظاف و او اد جمعه باز نماند چنانکه در رخصت افطار روز عرفة مرضعان را گفته اند
و اینوجه ضعیف است و باروزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبی ندارد چه آن مضعف ترقوت شکند
تراست و جواب ازین بآنکه روزه پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع مگردد میکند
تیز ضعیف است چه جبر نقصان تکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب کردد
و لا تأمل به و نیز برینوجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف کردد حال آنکه مطلق است و جوابش
آنکه چون مظنه ضعف بود تا یم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشهور و بعضی گفته اند که
اگرچه این روز را اعظم و فاضل کردند از با وجود آن مقصود بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع
وارد شده است و زیاده بران از پیش خود مبالغه نکند تا موهم فضل بجمیع و مجوه نکردد و موجب تجاوز از

خدا نشود و وجهی دیگر که از جمله این که در آخر مله کور شد مفهوم کشت احسن و جوده است و فیه کفایت و قنیه
 این معنی در کتاب الصیام نیز بیاید انشاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص این روز است بلحاظ
 مومنان برای وعظ و تکریم یعنی بطریق و جوب و خطبه در عیدین سنت است و واجب و اجتناب و اجتماع در
 عرفات برای وعظ و تکریم نیست و خطبهها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مردی در روز عرفات
 فلا اشکال اصلا این خواص جمعه است که در روزی که در آن خواص دیگر نیز دارد و وجه
 عدم ذکر وی در آن را با علم اطلاع و اختصاص وی بر آن یاد هول وی از آن با عدم جمعه آن نزد وی باشد و الله اعلم
 و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده و روایت بر آن در رحاله جدا و جدا
 کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکرة ابن القيم فی کتاب الهدی دوم آنکه تخصیص کرده نشود
 شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و نقل هر چند در آن صورت صورت جمعه و
 منافقون در نماز عشاء شب جمعه چهارم خواندن سوره قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد در مغرب شب
 وی چنانکه در فصل قراءت کلمات تسبیح امان از عذاب قبر کسی است که مرد در روز جمعه شب و سیوطی
 در جمع الجوامع می آورد که احمد و بیهقی از ابن عمر آوردند که گفت رسول خدا ص فرمود که هر کس
 بموت یوم الجمعة و ایلة الجمعة الا و الله فتنة القبر و همچنین از غیر از وی در کتاب ابن عمر و از ابو نعیم
 در حلیه از جابر آورده کسی که مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید در وی
 قیامت و حال آنکه بر و است میرشد بدان ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس
 در روز آن و در روایتی مغفرت تمامه مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز
 عرفة مذکور شد هفتم ایستادن ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشته مردم اول فال اول
 تا وقت خروج امام رواء احمد و ابو یعلی و الطبرانی و ابیاض المقلبی عن ابی امامه و تتم مضاعفا حسنات
 درین روز چنانکه طبرانی در واسط از ابن مریره آورده که شصت و شصت الحسنات یوم الجمعة و دلیلی از انس
 آورده که در رکعت در روز جمعه قاضی تراست از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح در روز
 جمعه افضل است از هزار تسبیح در غیر روز جمعه بهم آنکه هر روز که تعالی بر می انگیزد ایام را روز قیامت
 برده است و صورتی که در آنند و بر می انگیزد در روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه کرده گنند آن را
 که نور پس نهلی ال کرده او روشن می کند روز جمعه بر او ایشان پس میروند در روز عیدائی او و در آنکه ای
 ایشان در حصار سفیدی مثل برف بود و بویهای ایشان مثل شاه خسوف می کشد در آن عیالی که نور می کشد
 بسوی ایشان من رانند و در هم نه زنگ چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آید در ربه و غافلند از ایشان
 و هیچ کس مگر مؤذنان که برای خدا اذان گفته باشند و رده سیوطی عن الحاكم فی السنن و السیوطی
 فی شمس الایمان دهم هر سهار که راهت بیع نزد اذان وی بار دهم استحضار به حج و هر احد از شمار کرده است و فی

والله اعلم * فصل * در خطبه نبویه ص در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت برین شوق و مبالغه
 و اسماح حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمه آن مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بشارق انوار عظمت
 و جلال و لواط معاضری ابلاغ و انداز و غضب و بی سست کشتی ناآنکه کویاوی ص مندرجیش است که
 میگوید صبحم و مسا کم یعنی آنکه خمومیر ساند و می را میترساند ایشان را از لشکری که برایشان تاختن می
 آرد و اعلام می کند که آن در وقت صبح بر شما می نازد و غارت می کند یا در وقت شام می آید و شمعون
 میزند و ذکر شدت غضب و تشبیه بمندرجیش در مرتبه صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیثی ثابت است
 و مصنف آن را ذکر کرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در آنجا نیست بلکه گفته و بقول بعثت
 انا و الساعة برا لکه گفته شده و فرستاده شده ام من باقیامت که این هم چو این در و انگشت و برای بیان این
 اشارت میان انگشت تشهیل و انگشت میانه خود جمع فرمودی و مقرون کرد انبلی و گفته اند که اقترا این سه با
 بوسطی اشارت است باقترا این ساعت بعثت آنحضرت ص که در آنجا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و
 زمان فاصل در میان نیست باین معنی که در میان نه چنانچه درین در و انگشت انگشتی دیگر در میان نیست
 و بعضی گفته که اشارت است بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سر این در و انگشت
 که صحیح اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسید
 می آید و ظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در
 مشکوٰۃ در باب تریب الساعة بر روایت بخاری و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم
 قتاده را که گفت که فضل احدی بهما علی الاخری و گفتند انستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهمی
 و قریب از ترمذی از حدیث مشهور درین شهاد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسیبها کما سمعت منه هذه
 صریحست در معنی ثانیه و بعضی گفته که احتمال دارد که مراد از تمام عورت و نبوت آنحضرت ص بود
 بقیام قیامت چنانچه در سابقه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است و بعد
 از آن گفته است اما لفظ اما بعد بعد از حمل و ثناده خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن عقلم کرده
 و در فتح الداری گفته است که لاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع
 از ابی موسی اشعری آورده که د اورد است علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف است و در حدیث
 مؤلف از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده اند چنانکه در قرآن میفرماید و آئیناه الحکمة
 فصل الشیطان و کلیم است و بعضی گفته اند که اول کسی که تکلم کرد بدان عرب بن قحطان است و قبیل کعب بن
 لوی و قبیل کنعان بن وائل و قبیل تمس بن ساعد و قول اول اشبه و ائمت است و جمع کرد و چنانکه است میان این اقوال
 با آنکه او را در اول حدیثی است و در بروای اضافی فان غیر العمل یث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
 و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست که تکریم است و صفت خدای عزوجل و منزلت

برای تملیح احکام و هدایت خلق و خیر الهی بفتح ها و سکون دال هادی محمد و پیرترین سیرت و طریقهها
 سیرت و طریقه محمد است ^ص و شرالامور محمد ثانیها و بدترین چیزها چیزها نیست که نزدیک یاکنکرده شدن
 است و بداعت است در دین و کل بدعت ضلالت و هرا من محال است بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن
 باشد بااعت ضلالت و کراهی است و میفرمود انا اول لیل مؤمن و در متن صحیح مسلم و جامع الاسول دلی
 مؤمن یعنی من درست دارنده نرم مؤمن را در مؤمن مؤمن از نفس و ثبات آن مؤمن چه نفس
 و ی و برادر بلا اند از دود شمی کنگ و من او را از تمامه آفات و بلیات دنیا و آخرت نکند او را بر مکر عمل ایمان
 در آن من ترک خلا غلایه کمی که مرد و کذاست مالی را پس ان مال مرکسان او را است و من ترک دنیا
 ارضیاعا و کمی که کلاست زامی را یا عیالی را مالی او را برای شک را وی است و در متن صحیح مسلم و جامع
 الاسول را او است یعنی رجوع پس است در کفایت عیال و ی و بر منست قضای دین و ی امام نوروی در شرح
 مسلم میگوید که این حکم بعد از آن شد که ابواب فروع در الفروع مفتوح گشت و در او اهل دعا میگردیدند و سلمه
 میفرستاد بر آنکه مدین می مرد نام مردم تسادل بکنند واضح آنست که این اندای دین واجب بود بر آنحضرت
^ص نه آنکه بر طریق نکریم و تفضل میگردید نیز از خصایص آنحضرت ^ص نیست بلکه واجب است بر سایر
 ایضا اگر در بیت المال چیزی باشد امری مهم تر ازین در میان نمودنتهی بر او مسلم عین جا برین عین الله
 و فی انظاره و در انظاره بکر آید است از مسلم هم از جا بر کت خطبه الفی فی یوم الجمعة بود غلبه پیغمبر
^ص روز جمعه بحمد الله و سنتی علیه سنا مؤمنه با اینکه حمل و شکر می کنند محل از او نه اوصفت میگرد
 بروی بصفت کالی که وی نهالی مزار آنست ^ص برین است بر یکت این کلمات را من بدعت الله لا مشغلی به و من
 بضلله دلاها دی له و غیر الحدیث کتاب الله فآخر حدیث که اول شوق میگوید و سنا فی روز منل حدیث
 مسلم جامع آنچه در مردور و ایت وی آمده را ایت کرده و مکن بتقلید و تا غیر آنچه در جامع الاسول
 آورده است و زاد النسائی نیز زیاده کرده است لسانی بعلت ولوی و کل بدعت ضلالت این گفته که کل ضلالتی را
 و هر ما حدیث ضلالت در آنش دوزخ است و که ^ص الحدیث بحمد الله و سنتی علیه سنا مؤمنه و سنا فی یوم الجمعة من شوق
 سنا و من سیئات من سنا ^ص دلا من لای و من ^ص فلاها دی له و سنا فی لای الله و می و ایت
 بر ایت و حدیث لا شر مکنه و اشهد ان محمد عبده و رسولا آورده اند که در روز جمعه با بک و روی مردی بود اسون فکر
 ایس اسون ^ص بگردد مرد مرا از جنون و پس جن پس شنید نام ای مکنه را که مگفتند بعد از آن وقت است او را
 علاج نایاب بود پس فساد ما عورت گفت چه باشد که این مرد را به ^ص و علاجش که شاید که الله تعالی
 شهادت داد او انست من پس آمد آنحضرت را دلی ^ص را است با بعد فرد من الله و می است مرا من دانرا
 معنی خطمی ^ص از من جن بدی آورد و عورت جن را داد میگوید من ^ص که فریاد آن علاج کتب پس
 آنحضرت ^ص این کلمات بر خواند الحدیث بحمد الله و سنتی علیه و سنا فی یوم الجمعة آن مرد اسون گفت که

این کلمات خود را که خواندی باز بخوان بر من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سه بار این کلمات را بر خواند
آن مرد که تامل و شکیبایی است از من سخنمان گمانان و شاعران را و نشنیدم که هرگز مانند این کلمات
و تحقیق رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه در بار آنکه عمیق تر و عظیم تر است و گفت بد
دست خود را بمن تابیدیم که مرا بر اسلام بمن ضیاع بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات
را درین قصه تا عمل و رسول و ایست کرده و مصنف درین خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا
وند بر این حدیث عن النبی من یطع الله ورسوله فقد رشک و من یعصهما فانه لا یضرا لا نفسه ولا یتضر الله
شیرا و کجی روایتی و من یعصهما فقد غفوبی و نساء لربنا ان یعلمنا من یطیعها و یطاع رسولها و یتبع رضوانه
و یجنب سخطه انما نحن به وله روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از ابن مسعود روایت کرد وی و ترمذی
و نسائی این معنی را باز یاد ت و یاد آنکه در صحیح مسلم حدیثی از علی بن حاتم آورده که مردی در حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند من یطاع الله ورسوله فقد رشک و من یعصهما فانه لا یضرا لا نفسه ولا یتضر الله فرمود
بئس الخطیب انت قل و من یعص الله ورسوله و شر اج حدیث در سبب ذم و انکار وی صلی الله علیه و آله من آن خطیب
را در قول وی و من یعصهما و امر بکفرتن و من یعص الله ورسوله اختلافا کرده اند جماعه گفته اند که
سبب آن برد که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تشبیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را بقتلیم
لیم الله و عطف رسول بر او که مفید تبعیت و فرعونیت است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف است
تجه اقتضای جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله
در حدیث صحیح که این جماعه کور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان ینکون الله
و رسول احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعض گفته اند که همیشه آن بود که آن خطیب
وقف کرد بر وی عصبها که موهب عطف اوست بر من یطاع الله ورسوله و وقوع فعل رشک جزای وی و این
سخن چیزی نیست و مخالف است مرسیان حدیث را که لا یضقی و اقرب آنست که این ذم
و انکار بجهت آن بود که لا یق نشان خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل
است و کلام کلال و ملال از آن چنانچه عبارت حدیث است که مکرر شده است اقتضای بر همین دو کلمه
با سلوک طریقه اختصار و اجمال و الله اعلم بحقیقه الحال و آنحضرت صلی الله علیه و آله سوره ق بسیار بر من خواندی
از جهت اشتمال وی بر مواجظ شدن ز و اجرا کینه و ظاهرا لفظ دلالت دارد بر خواندن تمامه سوره
و در بعض حدیثی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت شریف همین بود و از کلام نووی تردد و تخجیر
مشهور میشود در قراءت کل و بعض و قرأت بعض اوفق است بعد حدیث تصریح خطبه قالت عظمه هشام بنت الحارث
بن النعمان که صحابه انصاریه مشهور است گفت بودند تنور ما و تنور رسول خدا یکی تاد و سان یا یکسان
و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آن حضرت و شرف قرب جوار وی صلی الله علیه و آله و کات ما حفظت

بداند روز است اشارت است بنا به این فرضیت نماز جمعه مقصود ذکر ههین است و ذکر قول از فی مقامی هذا
 الخ استطراد فی استقامت و مقام احتمال دارد که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اسم مکان هم بود مراد
 قیام در آن وقت دارند فافهم من وجد الیه سببلا جمعه فرض است بر هر که راه یابد سوی وی و قوا اند
 و هین تروی و واجب کرد دیروی با اجتماع شرایط آن و شرایط و جوب جمعه در کتب فقه مذکور است و شاید
 که توفیق حواله بکند دور است اگر هم اینجانبان کنی نزد یکتر بود بد آنکه شرط و جوب جمعه بعد از
 وجود مضر است این بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین و در جلیین است پس جمعه
 بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بندهگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تنگستان نه بر بیستاران
 و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید و شب کرد جمعه
 بروی او واجب بود وینا قال الامام ابوحنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال صلى الله عليه وسلم الجمعة علی من
 آواه الليل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارات من وجد الیه سببلا همین بیان میباشد است که امکان
 وصول بجمعه داشته باشد و ما آن را اشارت بجمیع شرایط داشتیم تعمیمی لافائده فسن ترکها فی حیاتی پس
 کسی که ترک کند جمعه در حیاتی من او بعد ی یا ترک کند آن را بعد از حیاتی من خود یا بها بعلت انکار کردن آن
 انرا اولی استخفافا بها یا بجهت سهولت پنداشتن و سهل انگاشتن آن را و له امام جائز او عادل و او را یاد شای باشد
 چون کند با عمل روز زنده یعنی بهر وجه هر مرتبه براقامت جمعه از دست نهد یا بداد اینچاره اعتقاد
 در تصحیح شرط عدالت و اقامت حد و اجرای احکام در حد مصر معتبر است گند بستمه شود
 شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد و عود در آخر زمان چه جای است آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملك
 بن مروان که پادشاه وقت بود و حجاج که امیر الامرای او بود میگردند که با لاترا زوی ظالمی بود و
 صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نمی کرد دیگر چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه
 از جهت ظلم و ترس وی بود و از بیچارگی باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه بر باطل هر چند مقام
 خوف بود جایز نماید و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائز ظالم
 اگر چه در چیزهای دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت و نور زینا بقدر پس است و رعایت عدالت
 در تمامه امور مشکل است و گفته اند که در آن بلاد که ولایة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت
 جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکی افاضی سازند قاضی میشود به ترا ضی مسلمانان و با جمله فرمود هر که ترک
 کند جمعه را فلا حرج الله علیه پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شامل از ضداد است هم بمعنی
 جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی را اینجا بمعنی اخیر است و لا بلرک له فی امره ویرکھنک هاد خدا بیتال در
 کار وی الا آگاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مرتکب جمعه را نماز الا و لا صلوة له و
 نه روزه است مرورا الا و لا زکوة له و نه زکوة است مرورا الا و لا حج له و نه حج است مرورا الا و لا بر نه

و نه هیچ نیکی که کند مقبول است مراد از احوی بتوبه آنکه توبه کند از ترک جمعه و سجود و استغفار و غیره
 فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی بر وی
 بخشود و رحمت پوشیده نماید که اگر مراد حقیقت سجود و استغفار است آن خود کفری است صریح و هیچ
 عبادت یا کفر مقبول و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهر است چنانکه اختیاج به بیان
 ندارد و ظاهر آنست که سجود و استغفار در عمل مراد از علم و اطاعت و اوست که او را ترک کردن در بعضی
 نمودن کوشه ایها می باشد و استغفار در این بعد از آنکه عمل مقرر است عبادت و غیره و این باشد
 بر ترک جمعه و این معنی اهمیت و اقرب بمقام مینماید و الله اعلم بعد از این احکامی که از کتاب امامت بیان
 کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا ولا یؤمن بفتح نای فوقانیه و ضم صمیره و فتح میم منبسطه و
 نشد یک ذون یعنی باول که امامت نکند امرای و جلای مرد را الا ولا یؤمن این نیز بیهوده است و
 لیکن برای استخفافه اعرابی مهاجران و باید که امامت نکند با آنکه نشستی کسی را که هجرت کرده خلاصه
 معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب در میان باشد چنانچه بود الا ولا یؤمن ظاهر مراد امامت
 نکند با سقی مرسلان صالح را الا ان یفهره سلطان مگر آنکه تهر و غلبه و اگر آن صاحب سلطنتی که در
 سیف و سوطه ترسیده میشود از دشمنان و بی زاری و غلبه و اینطور که در امامت کند یا دیگر را که
 نه شایسته آنست امام نکرد اند چاره در این صورت صبر است و عبادت شریف آن بود که شایسته است
 جمع در آنوقت خرافاتی بود از آن حکم بن حزن کفای آورد است که گفت قدوم آوردیم بر آن حضرت
 و با هفت کس یا نه کس و در آن کردیم نزد وی و زوی چند را شامی شامیم در آن امام جمعه را پس سلطنت
 باستان آن حضرت ^ع متکبی بر عصائی یا فرسی پس حیل گشت خداوند را و آنرا کرد بروی عز و علا و
 کلمه عقیقه طایفه مبارکه پشتر که است ایها الناس لن نفعلوا ان تطبقوا کل ما امرکم به و این همان است و
 رده اصل و بود از د و مسلم و فرملی از جا برین صبر آورده اند که گفت بودم من که میگفت از دم
 تا رسول خدا ^ص آمد پس محمودند از وی معانه یعنی بسیار در آن نمود و در روایت آمده است از حدیث آمده
 که در آن روزی معانه و خطبه وی میخواند مشغول بود از قرآن رفت کبر مسکود مردم را در آن و اگر احدی
 در آن وقت قرآنی نسبت بسازد گناه بودی و از آن آدم نسبت شد که در آن روزی و برای تفریب بود
 خدا و قهر عظیم در شایان که مقتضود اصلی تو عیب در نظر من نسا است و الله اعلم در موددی آن طوایف مجذوبه
 مردم را درستی که در آن مرد و امر خطیبه و گوناوی خطبه وی مرتب است بقیه ملامت و نشان است
 از خط و دانش وی و دانش است از آن و ما آنکه و حدوی آن بود که در عبادت و صحبتت عرق رس است خصوصاً
 بر آن حضرت ^ص که منکب و در جامع است و سایر غیر بسوی که است مردم با آنکه در طاعت و عبادت و توفیق است
 و پس خود مشغول باشد پس با آنکه در آن در ابدان مذکورات در عبادت و صحبتت دیگران منظمه خود و عالی و علم

موافق قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم امت بود و این معنی را به تعلیم فعلی پیش نکرده بقول
نیز آن را موهله ساخت و طبعی در تخریجه آن گفته که نه از اصل و خطبه فرعون است و از قضایای فقهیه است اینها اصل
بزرگ و زیاد است و تفضیل و نزد امام ابوحنیفه در خطبه مقلد از الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض
کافی است و زیاد تیه نسبت و استصحاب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله و مراد بد ذکر الله
خطبه است و ذکر الله بقره نقل صادق است و مسلم از ابی و ایل آورده که گفت خطبه خواند ما را اعجاز و الجلال
کرد و بلیغ خواند چون آن سر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواند بی اما موجز خواند بی
اگر آنکه بی تطویل نه تخریج و آن بی محوشتر بودی گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت ان طول
صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من النبیاں لسحر او امام نووی
در اینجا اشکال کرده و گفته که امر با طالت صلوة با حدیث تخفیف صلوة و حدیث کانت صلوته قصدا
مخالف است و جواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت به خطبه نه تطویل آنکه شایق بود نیز مردم پس
و بی اقتصاد است در طول انتمی و ان من النبیاں لسحر اقم زوی بمدح بیان دارد و هم بقام و بی یعنی بیان مشابه
است در اماله قلب و صرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانت حتی کند مدوح بود و اگر بطرف باطل
در موم و هر دو معنی در موارد استعمال این حدیث مقصود و مراد افتاده است کلا بحقی علی المتشیخ
و اصل آنست که خطبه بزبان عربی باشد و نزد امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز است بهر زبان که
توسیع گفته اند از غیر عربی جز بفارسی و آنجا شد و این فرع اختلافی است که میان وی و صاحبیه
در قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی در آخر زنجیر کرد بقوله هبنا و هو الصبیح و غلبه العسول
و هر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی و مهمات دین را تعلیم کردی و یک کر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت
ند کیر نه وی و اگر در ابتدای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سوال کردی از مسئله
دین قطع کردی سخن را و حاجت را بکل آردی و سایل را جواب دادی و آنکه خطبه را تمام کردی اما اول
چنانکه ابوداؤد و ترمذی و نسائی از بریده آورده اند که روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله خطبه میخواند پس
حسن و حسین نه آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و راه میرفتند افتان و عزیزان پس فرود آمد رسول خدا
از منبر و برداشت هر دو را از زمین و بنهاد هر دو را پیش خود و فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم
فتمتة دینم این دو صبی را که میرفتند و می لغزیدند و می افتادند پس ضمیر فتوا نسیم کرد تا آنکه قطع کردم
سخن را و برداشتم ایشان را و ابوداؤد و نسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر کرده و نیز ابوداؤد و نسائی از انس
بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرود می آمد از منبر و بجهت آنکه پیش می آمد
او را مردی بحاجت پس می ایستاد با وی ناقضا میکرد حاجت او را و اما ثانی چنانکه مسلم و نسائی از
ابوداؤد و عی و آورده که گفت رسیدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت خطبه میخواند پس گفتم

یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود و در نمی یابد که چیست دین وی و بی احتمال
 کرد بر من رسول خدا ﷺ و نزد داد خطبه را از او برد آمد و رسید نزد من و خبر می آورد که چنان که این بزم
 که پاهای او زاین بود و شبست بر روی رسول خدا ﷺ و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است
 او را پروردگار او عزوجل پست رفت بخطبه خود و تمام کرد آن را ﷺ و امام ثوری گفت از این حدیث
 معلوم شود که هر که از کیفیت دین آمدن در اسلام سوال کند و جواب شود تعلیم وی بالقرآن جهت برین
 و بی اهم از جمیع امور و اگر در پیشی با محتاجی را در میانه جمع بدید که حاضران اجل است و ثوری بتصدق
 و تکلیفین کردی بدان چیزی از ثواب و در اهرم و جز آن چنانکه اصحاب هین و غیر آن است که بر سعید بخاری
 نه آورده اند که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند مردی آمد در جامه های کهنه و محورت شکسته پس فرمود
 مرا و ای آنکه از ده از رایانه گفت نه فرمود بکنان در رکعت و در غیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات
 آمد که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیم است بصیغه تصغیر و هه بین حدیث است
 که مسمک شافعیه است در و خوب تحبیت المسجد اگر چه در وقت خطبه باشد و در اینجا است کلام طویل
 از طرفین که بجهت حرف اطال و ملالت مترک شد چنانکه در خصایص جمعه در الصلوات نزد خطبه اشارت
 بدان کرده شد و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مکرر در امر
 معروف چنانچه قصه عمر با عثمان نه در وضو برای جمعه معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت
 شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عماره ابن رویه آورده اند
 که وی دین بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست بر میداشت پس گفت قبح الله هاتین الرجلین
 بد رسانند خدا این دو دست را و گفت بمحقق دینم من رسول خدا ﷺ که زبانه نمیگرد بر اشارت کردن
 بانگشت هم ادت و چون جماعت تمام حاضر شدند بی برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صف اگر در مسجد
 بودی تنها و خادمی و حاجمی پیش روی نبودی چنانکه الان متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه
 و عید در حرمین و غیرهما که با جاساعه که با علمها موضع غریب و طمطراق بر آید و پیش آنحضرت ﷺ هرگز
 طر قوال البک که چارشان و خادمان کنند نیز هه چنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسانست
 چنانچه در قاموس گفته و برین نقل بر عطف تشبیری لیل ان باشد اما خالی از چیزی نیست مگر آنکه
 نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامه سیاه و امثال این ملابیس معتاد نبودن این عمارت احتمال دارد
 که ملابیس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابیس که الان معتاد خطیب است در اینجا بودی
 برینوجه افاده نفی مطلق کند ولیکن در مشکوٰۃ از مسلم بر روایت عمر و بن حریمت آورده که پیغمبر رضایا
 ﷺ خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که فروکن داشته بودند و طرف او را میان کتفین خود و روز
 جمعه و محرم که موقوفش خوانند و نفی بمعنی از خود برین نقل بر موقوف بعضی از آنها استیفا نمائند و در این

از حال طرفین عامه بین الکوفین که بعضی از آن تعبیر بتکوین هم آمده کرده اند احیاناً فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بود مخصوص جمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله بیاید انشاء الله تعالی فافهم و چون
 در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون به منبر بر آمدی روی روی کسان آوردی و دیگر بار سلام
 کردی نگاه به نشستی و راه این ماجه عن ابن عمر و از هر جبهه نقل کرده اند که سلام نکوید خطیب بر
 قوم مگر آن را مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله داشته اند یاد در حدیث روایت آن سخن دارد در حاشیه شرح ابن الهمام
 نوشته است نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام
 نکوید زور که هر چه برای قطع کلام است پس جایز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی
 که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است و ما لیفتیم درین باب حدیثی صحیح مکر احادیث
 ضعیف که احتیاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل در حالت اباحت کلام میکنیم و بلال شروع در اذان کردی
 در پیش دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و در زمان شریف غیر از این اذان نه بود و در حدیثی که گفته که نزد بعضی معتبر همین
 اذان است در حق و خوب معنی و حرمت بیح و صبح آنست که معتبر اول آنست اگر در وقتش که بعد از
 زوال است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بری حاصل شد انتہی و همچنین در زمان ابوبکر
 و عمر و چون دور خلافت عثمان بن عفان نه رسید و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان
 بکن پیش ازین اذان هر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مینه و آنمکان
 را الحجار الزیت خوانند سنگهای سیاه اسمی در آنجا کوبیا آن را بروغن زیت طلا کرده اند
 از اینچنین آن را الحجار الزیت کوبند و این اذان دیگر و در بعضی احادیث ثانی گفته اند
 باعتبار احادیث اگر چه اول است باعتبار فعل و لعل بعضی علما استخرا ب در عبادت بوده گفته اند که اول
 ثانی است و ثانی اول و بعضی ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیة اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل
 اذنین صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهمین اعتبار در بعضی روایات واقع شد که در زمان مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و آله دو اذان بود بدانکه اذان مستحذت در زمان عثمان نه اذان اول بود و اما این اذان
 دیگر که برای سنت جمعه کوبند نه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان
 نیست عمل بروی در اکثر بار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شد و حواشی حدیثی که گفته اند که
 این اذان در زمان صحابه صلی الله علیه و آله یا یافته پس باید که سنت را هم بعد از آن اول بکنند و اگر خواهند
 بدانند اسلام الصلوة نیز کوبند و در بعضی کتب واقع شد است که اذان اول از مستحذت ثانی است
 است و غالباً این باعتبار آنست که بعضی محققین گفته اند که همین اذان صلی الله علیه و آله عثمان نه هر زوراء
 امر فرموده بود هشام بن عبد الملك آن را مستحذت نقل کرده و الله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان
 اول در زمان عمر بن الخطاب بود و تا عهد عثمان نه استمرار یافتند و بعضی گفته اند که در زمان

عمر مجتهد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و در مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت بوی کرده اند
 بر صورتی که آنچه خلفای راشدین کرده باشند آن را بدست نیاید گفت و اگر بعضی از اصحاب اهل حق بدست
 بر آن کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت ص فرمود و مقصود آنست که همه و تمام آن سخنان بود
 گفت اقال العلماء چون بلال از اذان فارغ شد بی آن حضرت ص بر هاشمی و خطبه کرد بی فاصله بعملی
 و سخنی دیگر میان اذان و خطبه و در ایستاد و خطبه خواندن ایستاد و آنرا ص بسیار آمل و کرد
 امام ابوحنیفه و مالک و احمد قیام سنت است بر آنکه مقصود ذکر استخوان آنست که در آنکه
 گویند که خطبه بجای رکعتین است بحقیقت نیست مراد آنست که تصور می کرد در رکعت اول در رکعت ظهر
 واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب می کند و اهل الاستقبال قبله و حرمت تکلم که شرط اول در نماز
 در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت ص بر آن ثابت شده سنت باشد و ترک آن بی
 ضرورت مکروه کدانی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در
 صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن سمره آورده که آنحضرت ص خطبه میخواند قائم بعد از آن
 می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگری میخواند و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند در روض
 کواست و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن امیر الحکم را
 یکی از مر و اقیه و اتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این چیست را که نشسته خطبه
 میخواند و حال آنکه حق تعالی فرموده است * و اذا راوا تجارا و لهوا و انفضوا الیها و ترکوا قایما * و سبب نزول
 این کریمه آنست که رسول خدا ص خطبه میخواند و اهل مدینه را قحط و کرای غله سخت رسید و خورد ناکه
 درین میان شنیدند که قافلها از شام رسیدند است همه بر جا ستمند و بجانب قافلها رفتند و آنحضرت
ص را نهاد و خطبه ایستاد و کلاشتند و کرد و از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر از ایشان بودند
 نشسته ماندند و چون فرمودن ص قایما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و از معاویه نیز نقل
 کرده اند که خطبه نشسته میخواند و ص آنکه وی در آن معاد و بود که پینه شکم وی بسیار شده
 بود و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت
 کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا ص و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند و در جمعه
 ایستاد و چون بر عثمان ص شاق شد قیام در آنمائی خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت میبود و
 بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه او را نشسته میخواند
 و ثابته ایستاد و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهى و در شرح
 ابن الهمام گفته که قصه عثمان ص که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر بر آمد و
 گفت ای کاش من در حضور شما کور نیستم نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه و نه در علم و شمشیر و نیزه

به سنی گذر نمی بلکه اعتماد بر کانی یا عصائی کردی و گفته اند که اعتماد بر سنیق و مانیان این امارت است
 یا نکه توأم این دین به شمشیر و نیش است و این سخن چیزی نیست چه توأم این دین
 بر آن روحی است کانی المواهب و در بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اگر کسی بر قوس یا عصا مکر و استوار
 صحیح آنست که مکرزه نسبت از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتماد بر عصا
 می کرد که با وی میمود صلی الله علیه و آله و نه اجداد نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح و یا بغلبه و مکان به اهت
 چنانکه منه صلی الله علیه و آله و آنجا که بصلح است چنانکه مدینه مطهره و بعضی از اینها افاضیه در خرم
 شریف اعتماد بر صلی الله علیه و آله است که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و نزد حنفیه بعضی که نزد ایشان بصلح
 است کابین فی موضعه و مصحف میگوید که این یعنی اعتماد بر کانی یا عصا پیش از آن بود که منبر مساجد اما
 بعد از اتخاذ منبر صحیو ط نیست که بر چیزی اعتماد کردنی عضوئی کانی و نه غیر آن و قطعه یا سخن منبر آنست
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی ایستاد و خطبه منخواند و کله کاهی
 بسبب طول قیام و جز وض ملال بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بود تکبیه میفرمود و در مدینه امراة
 بر سر از انصار که غلامی داشت نجار پس آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی را نزد آن امراة فرستاد که اگر امر کنی آن غلام
 نجار خود را ناچوبی چند را بهم آورده منبری برای من بسازد تا بر آن بر آمده خطبه خوانم بهتر باشد
 آن زن بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله بغلام خود امر کرد و وی از چوب کز منبری ساخت سه درجه پس در موضعی
 آن آن منبر شریف نسبت به نهادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و خطبه خواند آن چوب که پیش
 از این بر او تکبیه زده خطبه منخواند از فراق صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر او آمد و آواز کرد چنانکه ناله آواز کند
 بر تمامه صحابه از مشاهد ناله و فریاد وی بگریه در آمد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و او را
 در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این چهره چنین جناح یعنی فریاد کردن این چوب مشهور است
 و بعضی گفته اند که بمرحله تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقدر آنست که در عرض او یک راع
 و عرض هر درجه شمیری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود
 اول کسی که او را بجامه قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و بقول اول کسی که کسوت کرد معاویه بود
 و هم در زمان امارت خود وقتی که در شام بود قدم آورد و خواست که منبر آنحضرت صلی الله علیه و آله بشام ببرد
 چون از جای خودش بچندمان نهمان ساعت آفتاب گرفته شد بجای که ستارهای آسمان نمودن گرفتند
 پس معاویه از این خیال برکشت و اعتدال آن را با صاحب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
 زمین نخروده باشد بعد از آن شش پایه دیگر بر آن افزود و منبر نهوی را بالای آن گذاشت و در بعضی روایات
 این حکایت نسبت بسروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نرفته
 بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد و الله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و قبلی صحیح در زمان و چون که به

شد مردم بجهت تخریب از آن شائبه ساختند و صحیح آنست که آن منبر باریان نبی که معاویه ساخته بود
 حریق شد که در سنه اربع و خمسين و مئایه در مسجد شریف شد و بخت نعل آن علقا و ملوک هر کدام منبری
 ساختند و در سنه ثمان و تسعين و تسعمائة که کاتب حروف باقامت مدینه الطهره مشرف بود سلطان مراد
 منبری از هفت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر امیر سلطان مراد تلخیص آنست و در باعنه وضع منبر واسم
 صالح ان اختلا فار و ایات است که در معنی خود مل کور شد است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله در مجلس
 بود و خطبه لخطبه به نشستی چنانچه در حدیث جلیس بن عمر آمده است صلی الله علیه و آله در آنست
 در آنوقت بوضوح نرسیده است ولیکن یکی از اقوال که در تفسیر جامع و تفسیر در آن آمده است
 قریب است که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی آن را از بعضی شراح مصابیح نقل کرده است
 و مقادیر این جلوس آنست که هر عضو در مثل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
 از جهت حصول مقصود بد و ن وی و ز رکشی از مغیره بن شعبه آورد که گفت دیدم علی ابن
 ابی طالب را آنکه خطبه خواند و نه نشست تا آنکه فارغ شد و امری از آنجا آمد که بن جمل بود و آن
 رفته از جهت مد او مت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بران و چون از خطبه دوم فارغ شد این بدل شد
 کفتمی و آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمدی و نماز گذاردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالت خطبه مردمان را
 بنزد یک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آئید ذکر او قریب شوید از امام و بسا که مردمان او را از منبر
 خیر تازفته رفته پس افتاد و موعود کرد در در آمدن بهشت اگر چه در آید در وی اخراج بود صلی الله علیه و آله
 همه این چند با و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و کفتمی ان الرجل یلد مسمی بکلمه مردان اقبال صاحبیه چون
 گویند هم نشین خود را در وقت خطبه انصت خاموش باش تا ان یلقا پس بدت تحقیق لغوی که در این امر
 کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد خود از دست داد و من انما اوردی و هر که
 لغو گفت او را جمعه و ثواب آن هر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عیبش را گویند و حدیثش در
 درین معنی در کتب ستمه باین لفظ مل صلی الله علیه و آله است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اذ اقلت لصاحبک یوم الجمعة انصت
 و الا امام بخطب لقل لغوت و لفظ ترمذی و تسامی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
 در خاصیت نهم ذکر انصت و افعال در آن بتفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که
 کفتمی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند و در جمعه از امام
 بخطب در حالی که امام خطبه بخواند فهو پس آنمرد یعنی حال او و منزل او کمثل الحمار همچون حمار و
 قصه خریدست که بحمل اشغال بر میآید که تا بهار یعنی بار آن میسوزد و شفت در برداشتن آن می کنند اما منع
 بدان نیست این مثل عالمی عمل است و ما نا که در اینجا تعریض است بدانست که این آیت نازل شد
 همان ایسا نیست و ایشان در وقت خطبه لغو میگویند و الله یقول انصت و آنکسی که بگوید یا سرد بگردان

در وقت خطبه انصت نیت به جمعه نیست مراد از جمعه این زجر و نسیب است برین قول و فرمود حضرت
 الجمعة ثلاثه نفر حاضر می آید جمعه راهه کس و نفر در اصل جماعه را گویند میان سه و ده رجل حاضر ها
 بلغویکی از این سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغوفذ لك حظه منها پس آن لغواست نصیب وی
 از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حاضر هاید عاء و مردی دیگر است که حاضر شد
 جمعه را بعد از سوال طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد دخل ایشعالی را و دخل ایتعالی
 مختار است این سه خطبه اگر چه او را آنچه خواسته است بدعا اگر چه شرایط و آداب آن مفقود
 بود و ان شاء منعه و اگر چه منع کند و نهد با وجود استجماع شرایط و آداب آن از بندة از جهت اختیار
 وی و وجود مصلحت دیگر نادان و اجابت دعا و دادن حاجت بندة بروی واجب و لازم نیست بلکه
 محض فصل و کرم اوست و هیچ چیز بر وی واجب نبود و رجل حاضر ها و مردی دیگر است که حاضر شده است
 جمعه را با نصات و سکوت بحضور و عا موشی در ظاهر و باطن و لم يتخط رقبة مسلم و کام نزد و یا مال نکرد
 کردن مسلمان را و لم یؤذ احدًا و ایلان کرد به یا مال کردن و از جابر خیزانیدن و جایی تنگ ساختن هیچ
 یکی را فی کفارة پس آن جمعه مراد از کفارات است الی الجمعة التي تليها از کناهان صغیره که کرده است
 از جمعه دیگر که متصل می آید او را و زیاده ثلثة ايام و سه روز دیگر با لای آن و ذلك و این ثابت است
 ان الله از جهت آنکه خدا ای عزوجل يقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر
 شود و اینست که چند ان پس یک هفته و سه روز با لای آن جزای بگردد جمعه باشد ذکره ا بود او دهن عبد الله
 این عزوجل و این حدیث معلوم شد که مرتبه خضوع و خشوع و سکوت و نصات و عدم ایبل ای مردم بلند
 تر از دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال قال رسول الله من تخطى رقاب
 الناس يوم الجمعة اتخلى جسرا الی جهنم و احادیث درین باب بسیار است و چون بلال از اذان فارغ
 شد پیغمبر ﷺ شروع در خطبه کرد و اینست که سابق معلوم شد که نیت ناست و راعاده آن نیست و اگر
 مقصود از ذکر آن توطئه اینست که گفته و کسی بسنت ندارد نیت ناستی وارد شود که مراد مصنف
 از قول او کس بسنت ندارد نیت ناستی مشروعبیت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی
 واضح است که وقت بر حاشتن بزای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ
 شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میگردد که پیش از خطبه کسی سنت نکند اردی یا گوید
 پیش از نماز جمعه سنت را تمه نیست چنانچه در ظاهر پس اینقول را داخل تحت جزا اندازیم بلکه کلامی
 مستانفاست و با وجود آن حالی از حشون نیست و بالجمله مقصود وی انکار نیت است پیش از جمعه میگوید
 که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت ﷺ نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند
 قیاس بر ظاهر میکنند و ثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از ان مهالغه و تا کید در نیت آن میکنند و میگویند و

ائمه و علماء که در سنن صلوة تضانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتقاد نمودند و اندک در سنت پیش از
 جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بکنی و اگر
 در مسجد کنی و در رکعت کنی و میفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فرکعتی باشد از شما
 نماز کنان که بعد از جمعه فلیصل بعد ها را بپس گوید بگردد بعد از چهار رکعت اینست و مسلم
 و ابوداؤد و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند و ترمذی این حدیث صحیح است و عمل بر اینست
 نزد بعضی از اهل علم و مذهب اشعری آنست که اگر در مسجد بکنی چهار رکعت و اگر در خانه بکنی
 در رکعت بر عکس آنچه در متن مذکور است اکنون ما آنچه در کتاب و نقل پیش از جمعه و بعد از
 و آمله موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه بعد از جمعه هم چهار
 رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در
 روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بکنی دو رکعت در مسجد و دو رکعت
 و شبکه برگردد و در روایت ابی داؤد اگر کنی دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید بمنزل را
 نیاید را بکنی دو رکعت دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت
 بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب
 حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل بر اینست نزد بعضی از اهل علم و با
 قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ است
 که گفت بود عبد الله بن عمر که میگذارد در جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون در یکست
 از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگوید اینچنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و در روایتی آمده که
 ابن عمر میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و اطالت میگرد در آنها و میگوید بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگردد این را
 و اما شش رکعت ابوداؤد و ترمذی از عطاء آورده که دیدن ابن عمر را که بگذارد بعد از جمعه در مسجد دو
 رکعت بستر کنی بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بگذرد
 بیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون
 بماند بینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد
 پس پرسید هشام او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگردد آن را و گفته اند که این بیشتر رفتن
 ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمایی بعد از نمازی دیگر
 ننگارند تا تکلم نکنند یا بیرون نروند و اینست که در جمیع نمازها جاریست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج است
 یا تکلم و فرقی میان مکة و مدینه بمثل یم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم که خانه
 ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکة مسافر بودند و بمنزل بعید پس شرف

بمكان را قایم مقام زجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوٰۃ گفته اند که کذا در دن بیکه در مسجد بجهت
 تعظیم مکه است که جایز است در وی آنچه مکروه است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات
 کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترمیمی گویند که روایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب
 که وی امر میکرد بکذا در دن دو رکعت بعد جمعه پستتر چهار رکعت اتممی و سنت بعد از جمعه چهار رکعت
 نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه پیش اول چهار پستتر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمیمی
 در جامع خود بابی عقن کرده است بعنوان باب فی المصلوٰۃ قبل الجمعة و بعد ها و گفته است که روایت کرده
 شک است از ابن مسعود که میگفت از پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری
 و عبد الله بن المبارک بمثل همگیا این مسعود گفته اند و در جامع الاصول از موطن زهری از ثعلبیه بن ابی مالک القرظی
 می آید که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد
 عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحارث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان
 بن امک است که ثم ینخرج فلا یفرق بین اذانین ثم یصلی ما کتب له ثم یتنصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که
 من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قبله ثم انصت نیز ناظر و سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی
 در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مضلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها ان یصلها و بعد ما ان یصلها و رواه
 ابن النجار و در مواهب لدنیه میگوید که بعضی گفته اند که آن دو رکعت که حضرت ص ابوبکر
رضی الله عنه میفرمود بکذا در دن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید
 که روایت کرد ابوداؤد و ابن جریر از طریق ابویزید از نافع که گفت بود این عمر که اطالت میکرد در نماز پیش
 از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که هر چه این میگوید پیغمبر رحمت ص و باین حدیث
 احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شک است برین
 قول ابن عمر که گفت این چنین میگوید پیغمبر رحمت ص زاحج بفعل اخیر است که کذا در دن دو رکعت است
 بعد از نماز جمعه در خانه نه بجموع کذا در دن قبل الجمعة و بعد ها هر بنه احادیث دیگر و نیز کذا در دن نماز
 پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت ص خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول
 بخطبه میشد و بعد از وی بنماز جمعه پس کذا در دن نماز پیش از جمعه کشاید پس آن تامل مطلق
 باشد نه سنت جمعه اتممی پوشید نماز که حصول یقین بر آمدن آنحضرت ص متصل زوال و اثبات
 آن بعدی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل است و در شرح ابن الهمام میگوید که خروج
 آنحضرت ص بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از کذا در دن اربع رکعات با ص و میگوید واجب است
 حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه کثرت در بلب نوافل از عموم آنکه آنحضرت ص میگوید
 بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که کشاده میشود در قوی در های آسمان الحارثی

و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه مؤذن بلکه
اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند که او را بدین معنی وقت جدا گانه در حدیث
ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند که او را بدین آمدن وقت تا اذان میگفت انبیا اکو کوبند مقصود
این بعضی که نهی سنت قبل الجمعة میکنند نهی نماز نیست که رانیه جمعه باشد کونیم که مقصود اصلی
اثبات نماز است پیش از جمعه و در رکعت اول چهار رکعت و در رکعت دوم است و حال آنکه گفته اند که مراد
باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب
گفته بآب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد ازان حدیث آورده و در رکعت بعد از الجمعة را گفته و در صلوة
قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت کثیرا بخاری از عدم تعرض
بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل اعتقادی ظهر و جمعه است تا دلیلی بر خلاف آن
دلالت نکند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود
بجهت ورود صریح حدیث در آن تعرض بدان مختصرش داشت و این نقل هم کرد که در بعد از
بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت ممانعت انتهای و این سخن نزد یک با نیست که مصنف
گفته که بعضی از علماء که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده همانند که این طریق
که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کالایحقی و بالجمله
جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که در این
باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند که ضعیف کنایه و در فتح
الباری میگوید که قویترین آنچه تمسک کرده میشود بوی در مشروعبیت رکعتی پیش از جمعه عموم
حدیثی است که تصحیح کرده است آن را ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود
ﷺ ما من صلوة مفرضة الا و بین یك یهار کعثمان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر
کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفته علماء در سنت پیش
از جمعه چیزی روایت نکرده اند والله اعلم فانئذ * از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود
در شرایط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بکنند بدین ترتیب تا احتیاطا تا اگر
جمعه صحیح نیستند از عهد فرض وقت با دای ظهر بقیه بیرون آیند و از فتاوی الحجا آوردند که
احتیاطا در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بکنند و بعد از وی چهار رکعت با نیت
سنت وقت پستتر ظهر پستتر و رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا بشک از عهد بیرون
آید و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا با نیت ظهر میکنند بیشتر آنست که
پیش از جمعه بکنند زیرا که چون جمعه را با جماعت کمال از ویس از آن به نیت ظهر بکنند در جمعه

اشاء تظني بنسلمانان لازم آيد که نماز جمعه که کذا شده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در رکعت اخير اين چهار رکعت بعد از فاتحه مغوذ تين بخواند به نيت قرينه واستعاذه نه به نيت قراءت هوره در رکعت اخير ضروري ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ در رکعت اخير فرض اربع هوره قصير ميخواند و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نيست که بخواند آن سجده سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت اين نماز بعضی گفته اند که کويک فریضة آخر ظهر لله علي في ذمتي و بعضی گفته اند اين چنين نیت کند آخر فرض در رکعت و گفته و لم يود بعد و ظاهر از اطلاق عبارات فقها آنست که احتیاج باين تقيينات نيست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ايام ميکند چه اگر جمعه صحيح نيست پس اين فرضن باقي است به يمين والا تطوع به نیت فرض صحيح است و صحيح آنست که جمعه صحيح است اگر چه سلطان جائز باشد و تفصيل جمیع احکام بالفعل صورت نه بنود ذکر جمیع هذه المسائل في سنن الهدي والله اعلم * فصل * در نماز عيد روز عيد را از ان وعيد کويک که وي عود ميکند و متکثر در عيد در وقتش و اينوجه عام است بر مواسم در بکثر نماز عيد و آيد از ان جهت بعضی قيدي زياطة کرده اند مخطون بدن رکعتن عود ميکند بفرخ و سرور و موجب سرور و فرح در عيد فطر شکرانه تمامي نعمت صيام است و در عيد اضحی تمامي نعمت حج که بوقوف عرفات که عمل هارکان است حکم تمامي دارن و جمعه که عيد هر هفته است شکرانه تمامي نمازهاي هفته پس شکرانه تمامي همه ارکان اسلام عيدني که باغت اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام کرد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عيد آن بحکم * لئن شکرتم لاني لانيکم * هم بطايع و عبادت ساختند اما زکوة چون ادای آن را وقتي معين و اتفاق اجتماع نبود شکرانه تمامي آن را عيدني مناسب نيستند و بعضی گفته اند او را عيد بجهت تفاؤل بعودوي گفته اند يعني بقا باد و سال ديگر برسد چنانکه قافلها در ابتدايي خروج قافله گفته اند که بقول در لغت رجوع و بازگشتن بود کوياتفاؤل است بآنکه برود و سلامت باز کرد و وصلوة عيد بين بعد هب امام ابوحنيفه فرض است چنانچه جمعه و بروايتي واجب و کويک که تسبیح او بسنت بجهت ثبوت او ست بسنت نه بکثرت و نزد صاحبیه سنت و شافعيه نفل گفته اند و آن را افضل نوافل داشته اند و بقول بسنت موکده و مالک گفته سنت و اجبه و وجوب اينجا مکرر معني تاکيد باشد و احتمال وجهي که در من هب امام ابوحنيفه ملک کور شد نيز دارد و نزد امام احمد فرض عين است چنانکه نزد امام ابی حنيفة و صحيح نزد وي آنست که فرض کفایت است و بروايتي از امام ابوحنيفه * چنين آمده عادت حضرت رسالت ﷺ آن بود که نماز عيد را خواه عيد فطر خواه عيد اضحی در مضالک اردي رواه البخاري و مسلم و آن مکانی است بيرون من يغه جانب غربي مسجد شريف بيرون دروازه مصري که قافله مکة لها بجانب در آيد و ميان وي و مسجد شريف مضار ذراع است کذا في تاريخ الملک يندود و اینجا دليل است بر آنکه بيرون بر آمدن پراي نماز عيد بهتر و افضل

است از کتاردن وی در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجود آن فضل و شرف که مسجد منی را در بسطی
بیرون آمد در جاهایی دیگر نظر اول بود و هم در نیست عمل لباس در اصرار مکر آنکه مکنی باقی
چنانکه گفت و یک عمیل باز آن بود در مسجد کتاردن و این جز یکبار پیش نمود صاحب مرواحی که نیمه از این
الغیم نقل می کند که گفت آنکه کتاردن در مسجد مکر یکبار که باران رسید پس نعلی بیرون نیامد اگر
ثابت شود اینست و این حدیث هر ستنه ای بود از آن صاحب مرواحی هر چه در روایتش از اهل مکه هم
از من اول عادت برین دوازده که در مسجد کتاردن در بصره بیرون نمودند بعضی گفته اند که در مسجد
الفضل اینست و آنحضرت صلی الله علیه و آله که در مسجد کتاردن بجهت ضیق وی بود اختلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد
والآن نمود اهل مکه نیز در مسجد کتاردن و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت
مسجد شریف آن بر وجه کفایت است با آبادانی این بلد مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله که
وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برای امام
بچانه و استخلاف نمایند کسی را که باضعفا ندارد شهر بکنند از آنکه نماز عید جایزه است آن در
شهر در دو موضع با اتفاق و نزد بعضی جایزه در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکنند امام و لباس برهنه
مقتضی اکثر از سه لباس نیز بگردند و در بلاد لا هروا و بعضی بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله آن
بود که در روز عید اجمل و احب ثياب پوشید و رحله داشت فاخر برسم عید بن و جمعه آن را بر شیلای حله
جفت جامه را آوردند که از او برد است نه آنکه نام جنس جامه است مثل افریشمی و غیر آن چنانچه بعضی
توهم کنند و گاهی برد مخطوط بخطوط سبز یا سرخ پوشید و این جنس برد در یمن بسیار بود و یمنی
که گویند این است چنانچه الا یچه درین دیار و آنکه در بعضی احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
حله سرخ پوشید و همین مراد است یعنی رد او از ارد داشت مخطوط بخطوط سرخ نه جامه افریشمی سرخ
چنانکه عامه توهم کنند و عادت پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله جمله فنک که بمعنی پوستین است یا صرف
در اعیان چنانکه در هدایه آورده است فریب است که آن ذکر الشیخ ابن الهمام و تفصیل احکام و آداب لباس
در مجلس بیاید انشاء الله تعالی و مرویست که یکبار عربین الخطاب نه جمله از استمرق خرید
و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت خریدم این را تا نچمل و نوزین کن برای عید و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود این لباس کسی است که نیست او را نصیبی در آخرت و بالجمله نچمل و نوزین برای عید مستحب
و مستنون است اما لباس مشرور و پیش از خروج بعید گاه در روز عید سلسله بچند مختارها افطار کردی
و عید آن و نیز یعنی طاق بودی بخاری از انس نه آورده که بیرون نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روز نظر
تا آنکه میخورد چندان خرمای میخورد آنها را و ترا و شر روایت حاکم از عتبه بن حمیل صریح آمده که میخورد
سه یا پنج یا هفت یا کم تر از این یا بیشتر از آن و ترا و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تر حلاوت اوست

ووی مفید نفوذت بصراست که صوم مضعفاً آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که الفرم من خلوی و اگر
یکمی چیزهای شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب
است و لهذا بعضی علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است چنانکه غسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبہ
عن ابن عباس و غیره و رعایت عدل و تدریج همه چیز عادات شریف آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و فرمودی ان الله
ویرایب البئر و در عید اضحی طعام نخوردی تا ما رجعت کردی چنانچه در حدیث ثرمذی و حاکم
از بریده آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیرون نمی آمد روزی و افطار تا میخورد و نه بخورد روز عید
اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد از
وجوب صوم است دو وقت داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با امتثال امر الهی تعالی و اگر نه میخورد امتثال
تصلی بودی بقدر سیری خوردی والله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله در هر دو عید در وقت
مشروعیت اخراج صلاه بود که مخصوص آنست بصر کلام چون اخراج صلاه فطر پیش از نماز
بمصلی بود صلاه بر آوردن و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صلاه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن
بعد از نماز است ذبح بکند و صلاه داد بعد از آن بخورد و از برای عید غسل کردی بدانکه فقها غسل
عیدین را شستن گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس او است بجمعه بعلت اجتماع و بطریق
فعل چنانچه است از فاکه بن سعد که صحبت او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بصحبت رسید بلکه بحکایت شهرت کشید
است اما غیر این یک حدیث از زین شذاخته نشد است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که غسل میکرد يوم
الافطار و يوم النحر و يوم عرفه رواه ابن ماجه فی سننه و الطبرانی فی معجمه و البزار فی مسنده کل اقال الشمی و شیخ
طابین الهمام گفته که اینجند یک ضعیف است کل اذکر النوبی و غیره و زین کشی این حدیث را نقل کرده و گفته
بود فاکه ابن سعد که امر میگرد اهل و عیال خود را بغسل درین ایام و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی
المسند و ابن ماجه دیگر حدیثی که سیوطی در جمع الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آید که
گفت مرتب می اصر فعلی را که دین آم از بیم غم صلی الله علیه و آله از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکند در عیدین رواه ابن منداه
و ابن مساکر و گفته صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید درین باب در حدیث
وارد است و هر دو از صحیحین غالی نیست مگر همین دو حدیث را میخواند یا غیر آن را و ما غیر این دو حدیث در کتب
درین باب نیافتیم و در کتب ستمه اصلاح حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع
الاصول از موطن آورده که بود عبد الله ابن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعید و در روایتی
غسل میکرد يوم الفطر پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر صحیح شده
که برای عید غسل کردی و شستن مبالغت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب
یعنی غسل عید صحیح است نقل است که یکبار وی غم و شوکرده در زیر نهال در خشمی پس برخواست و بقیه

آنکه در ظرف ماندن بود برگرد آن در وقت میرفتند و گرد آن میگردد و گفت اینچنین در ایام رسول خدا را
که کرد و هرگاه در امثال این امور کندن از باب طاعت و قدرت است رعایت اقتدا و انماح میگردد باشد
درین باب بطریق اولی و آنحضرت صلی الله علیه و آله بمصلی پیاده رفتی ترمی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت میکنند که فرمود
سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترمی
این حدیث حسن است و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که سبب است بیرون آمدن بعید پیاده و سوار
نشوند مگر بعلی روایتی مانع از عمل فرظ آورده که می آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعید پیاده و امام شافعی در ام
گفته که مانع از هر دو است که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه در عید و نه در جنازه هرگز و هرگز را
در پیش روی ازین داشتند و چون بمصلی رسیده عذر از نمازگاه برابر روی نصب کردی عذر تعیین مهمله
و نون وزای مفتوحات نیزه خورد که پیکان در آن را حربه نیزه کوبند و آن میان عصا و رمح است و رمح
بلند تر از همه و عصا خورد تر و عذر بین بین و آنحضرت صلی الله علیه و آله را عذر بود که خادمان همراه وی در داشتند
و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و ستمه در نماز و مانند آن بکار بردند و روز عید آن را ستمه ساختی
زیرا که آن زمان مصلی صحرای بود و دیوار و محرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نبود و در اواخر زمان صحابه پدید آمد و الان در موضع مصلی چهار دیواری کشیدند تبرکات
امان از در مسجد شریف میکشیدند و برداشتن عذر پیش روی امام و نصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند
زیرا که جمانه یعنی مصلای عید در صحرای باشد و در بنای جمانه نیز سخن است نزد بعضی مکروه است
و اصح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی جایز نه و نماز عید فطر را تا تخیر کردی و تا عید
اضحی زود تر کردی همانا که حکمت در تاخیر نماز آن باشد که چون صلوات فطر ادا یافته و طعام فطر
بکار برده شد است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع عوام بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام
رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عید الله بن عمر که
در متابعت سنت دقیقه سهیل نمیکند است بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلی روان شدی ظاهر کلام آنست
که در هر دو عید چنین کردی پس عرض آنکه اگر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است
ولیکن در خروج بمصلی استعجال باید کرد و در سید و ممانرت با امتثال کرد و تشخیص کلام بعید اضحی
بعید است از میاق و بخاری باب آورده در تبکیر عید یعنی بکار رفتن بمصلی چنانچه که کبیر در جمعه
مذکور شد و گفته که عید الله بن عمر که صحابی مشهور است میگفت بودیم ما که فطوح می شدیم یعنی
در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت و آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد نبوت ضحی بعد از خروج
وقت گراهت و تسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصودش از کار بر امام وقت بود در اسرار تاخیر و اول وقت
نماز عید بعد از طلوع آفتاب است ممتد تا وقت زوال و بعضی بذاهر آنست که یث رفته منع جز از آمدن آنست

امداروی سه پ . ر منع آن نیست که لا یحیی و عادات اهل حرمین شریفین نیز بر تعجیل است و در وقت
 اشراق بکندارند و در جمیع راه تکبیر کثمتی بیاییم بچهر این تئمه بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه
 زرکشی از ارقطی و غیر وی از بیهقی آورده که بود این عمر که چون غلوه میکرد بوم فطر و بوم اضحی
 بسوی مصلیه چهر میکرد به تکبیر تا میر رسید بمصلی و مقصود اصلی از نقل فعل وی همان اول است که تکبیر و
 تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که چهر بتکبیر است نیز با وی در یک حدیث مروی بود این را نیز
 ذکر کرده و گفته که بوی از ذکر عادت نموی رضی الله عنه چنانچه درین باب اگر چه احتمال دارد که این کلام اخیر جدا
 باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانچه در قراین آنست و لکن الاوجه هو الاول
 فن برد یکرین آنکه چهر به تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی با اتفاق است اما در عید فطر خلاف امام
 ابوحنیفه است ایشان گویند که اصل در ذکر اخفا است لقوله تعالی * واذکر ربک فی نفسك تضرعا و خیفه و
 دون الجهر من القول * ولیکن وارد شد چهر در عید اضحی برخلاف قیاس و نیست فطر بجمیع وجوه در
 معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی و قیاس کرده شود بروی از جهت اختصاص اضحی بر کئی از ارکان
 حج که مشر و عبت در وی تکبیر و علم است بزوال فعل وی و این دلیل ردابی یوسف و محمد را شاید که اثبات
 چهر بتکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الهمام مذکور است که اختلاف در چهر بتکبیر
 است در روز فطر نه در اصل آن و پیرا که داخل است در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب است و
 مطلوب و از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیر است و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست
 ذکر خدا بهر لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت است پس
 امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بلند بکعبه است و مخالف قول حقی رضی الله عنه و تعالی و ذکر ربک فی نفسك
 الا یتس مقتصرا باشد بر مورد آن و روایتی از ابوحنیفه نیز در چهر آمد است انتمی اما ائمه دیگر در
 باب چهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است در ارقطی که گفت ابن عمر بود در رسول خدا
صلی الله علیه و آله که تکبیر می گفت روز فطر از نگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را و شنید میگوید
 که در رفع اینست است سخن است و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بظاهر ناظر
 است در آن ولیکن اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه
 سهل نیست و شیخ ابن الهمام گفته است رضی الله عنه بن عمر ضعیف است بجهت موسی بن محمد بن عطاء که
 یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر چهر بتکبیر که محل نزاع است و حاکم این را مردوخ روایت
 کرده و ذکر نکرده چهر را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول صحابی رضی الله عنه
 نشود بعموم آیت قطعی که میفرماید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمد که خیر الله کر الخفی
 و حال آنکه وی معارض است بقول صحابی دیگر چنانچه در روایت کرده شد است از ابن عباس که وقتی

شایسته بود مرا که تکبیر میگفتند پس هر صید از شخصی که میکشید شتر و آ یا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود
 در یافتیم مامثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبوده هیچ یکی از آن که میگفت تکبیر پیش از امام و ابو جعفر
 گفت که نمی نباید که منع کنند هاترا از جهت قلت رغبت ایشان در غیر اقامت و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون
 بمصلی رسید بی در زمان شروع در نماز کرد و الله اذان بود و نه اقامت و نه المصلوة جامعه مسلم و ابو اؤد
 و زمی از جابر این سوره آورد **لا اله الا الله** گفت که انرا در نماز صلی الله علیه و آله عملی نه یکبار بود و بار بی
 اذان و اقامت و گفت که درین باب حدیث از جابر این عملی الله و این عملی نیز آمده و حدیث
 جابر این سوره حسن صحیح است و عمل بر بیست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
 که اذان گفته نشود نه مرعیه بین را و نه مزه هیچ یکی از نوائل را و بخاری از ابی عیاس و جابر این
 عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه
 یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر این عبد الله که نیست
 اذان موصوله را روز فطر و نه اقامت و نه اذان چیزی و روایت کرد نسائی از ابی عمر که گفت
 بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید پس بگمارد نمازی اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که
 شنیدم بسیاری از علمای که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی و نه اذان اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 تا امروز و بالجمله علم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فقه ائمه اربعی گفته که اهل کمال
 کرده میشود بقول جابر نه که گفت و نه اذان چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نه از عید هیچ چیز مثل المصلوة
 یا المصلوة جامعه و مانند آن ولیکن روایت کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله امر
 میکرد مؤذن را در عید این بقول المصلوة جامعه و اگر چه این حدیث مرسل است ولیکن معاندات میکند از را
 قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب است نزد من که بگوید المصلوة یا
 المصلوة جامعه و اگر بگوید هلموا الی المصلوة مکروه نمی دارم آن را اما اگر بگوید هلموا الی المصلوة یا غیر آن از
 الفاظ اذان مکروه میدانم آن را و ابی شیبه با مناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث
 کرد اذان را معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند هجاج و بعضی زیاد و صحیح است که معاویه
 بود و بعد از وی اینها نیز احداث کرده اند **والله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد**
و کیفیت کند اذان نماز عید آن بود که در رکعت اولی وقت تکبیر گفتی پیاپی میان هر دو تکبیر یک ساعت
خفیف یعنی زمانی لطیف عا موش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر صلی الله علیه و آله نپست و نزد امام
احمد رحمه الله و ثنای الهی همز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر
گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعضی روایات از وی آمده که بگوید الله اکبر کمبر او الحمد لله کثیرا
و سبحان الله بکرة و اصبه الا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواست جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله

ولا اله الا الله والله اعلم و... علی محمد پناه چه از ذکر محوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکر بی
 معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست
 و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده بود از جمله عیسی بن عبد الله ابن عمر و ابن العاص و غیر ملکی
 از کثیری بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه
 و باین قائل شک مالک و شافعی و احمد و لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معنی و است از سبع و تکبیر قیام
 معنی و نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکی از آن دو معنی در تکبیرات از آن دو در اقطالی از عایشه روایت کرده
 که رسول خدا ﷺ دو از ده تکبیر میگفت و رای تکبیر افتتاح و بود از سعید بن العاص آورده که گفت
 بر سبیل م ابو موسی رحلی یقه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا ﷺ در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی
 چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حد یقه را امت گفت ابو موسی و گفت ابو موسی اینچنین میکردم من در بصره
 در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود که گفت تکبیر و تکبیر یک چهار بار و سمر
 قراءت کند پس هر کوع رود و سمر یا سبیل در رکعت ثانیه پس قراءت کند سمر تکبیر کو یک چهار بار
 بعد از قراءت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نحو ان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده
 و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اولی و تکبیره رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذمت حنفیه
 اینست و این بقول ابن مسعود است و آنچه نزد شافعی است قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات
 روایات مختلف آمده ما احنل باطل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع آید بی خلاف معهود است در شرع پس
 احنل باطل اولی باشد کذا فی الهدایه و گفته اند که چون دولت به بنی عباس افتخار کرد امر کرد تک حکام
 و ولایه روی زمین را که عیال کنند بقول حد ایشان و شرط کرد تک که بغیر آن عمل نه نمایند و در بعض بلاد در
 حنفیه نیز همین عمل باقی و مستمر ماند حتی که از فتاوی السجده نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه
 بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جایز است زیرا که آن مذمت اصحاب ماست و زکشی از امام احمد نقل میکند که
 گفت اختلاف کرده اند اصحاب ﷺ در تکبیرات عید و لکن جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید
 نیامده اما آنکه از جهت عدم ورود آن است بشرط تصحیح ایشان و الله اعلم و آنحضرت ﷺ در عید اضحی و فطر
 در رکعت اولی سوره ق و القرآن السجید خواندند و در دوم اقتربت الساعة واه مسلم و الموطن و ایدوم او و العرملی
 و النسائی و کاه این دو سوره در آن خوانند و باقتصار بر صحیح اسم ربك الاطی و هل اتیک حدیث الغاشیه
 در موردی چنانچه در صحیحین و کاهی که عید و جمعه در بکر و جمع شبی در هر دو همین دو سوره را خوانند
 رواه الجماعة المد کوره ایضا و بعض خوانند این دو سوره مستحب تر گویند و این را شهر روایات
 دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکور چیز صحیح نشده اگر چه بحکم فاقروا ما تمسیر من القرآن هر چه
 خوانند درست بود و لکن در کتاب بخرفی که در مذمت امام احمد است گفته که یقرأ فی کل رکعت

بالحمد لله وسورة وجون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متعاقب
یکدیگی وانگاه شروع در قرائت کردی پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرائت بودایی و مثل هب ائمه ثلثه
همین است و تسبیح ایشان با احادیث وارد شده درین باب است و نزدیکه در رکعت اولی قبل از قرائت و در
ثانیة بعد از قرائت و این مزوی از ابن مسعود است چنانکه کله شت و مصنف این روایت را تضعیف
میکنند و میگویند در بعضی احادیث از ابی هریره مزوی است که اولی من القراء تمین فکیرا و لایم قرأ و رکع فلما قام
فی الثانیة قرأ و جعل التکبیر بعد القراءه چنانچه ملک حب حنفی است و الجملیث را امام احمد روایت کرده
اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از آن رو که حدیثین معریه که راوی این حدیث است
مجر و حسنت با اتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است والله اعلم
و بعد از آنکه اشارت کرد بطرف حدیث خلایف معتمد خود حدیث دیگر موافق مدعی خود آورده و گفت
عن عمر و ابن عوف المزنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یقرأ فی الاصلی و الاخری مع ما قبل القراءه
الینجیل یثابی داود از عمر و ابن شعیب عن ابیه عن حدیث و ثمری از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین
باب از هایشه روز و ابن عمر و عمر و ابن عرف مزنی نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری
سوال کرد و گفت در این حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شرعی اصح من حدیثی اقول و از کثی گفته است که ترمذی
گفته هواحسن شرعی الباب فتکبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه کردی منبر نبود در اینجا
حکم ملک کورش یک آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله در عیدین بر منبر نبود
اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز عید اخصی و فطر را پیش از خطبه
میکنند و ابو بکر و عمر بن عبد ازی نیز همین میگردند ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مکه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بپروان آمدی روز فطر و اخصی بسوی مصلی بر نشستی چیزی که ابتدا کردی بدان
نماز بودی پست بر کشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بود ندی بر صفوف نمود پس وعظ
فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و کثمت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بپروان آمد
من با مروان و وی امیر مکه بود در اخصی یا فطر و چون آمد بهم مصلی را نگاه مدبری بود که بنا کرده
بود و را از کل و خشت کثیر بن الصلت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نطق کند پس کشیدم من
جامه او را و کشید او مرا بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتیم او را تغییر داد یک شما سوگند بخدا
سنت را گفت یا با سعید رفت آنرا که تو میمانی و مترک کشت پس کتم سوگند بخدا ای که بقای ذات
من در دست قدر با اوست نهوانید آورد شما بهر از آن چه من دانم این گله را سه بار گفتیم بر او و در شرح الباری

می آرد که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که
 مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن
 عفان نیز کرده بود نه چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی که خطبه
 خواند پیش از نماز عثمان ابن عفان بود در اوایل نماز که از وی بیشتر خطبه خواندی و در آخر چون دید
 که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را نقل یم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علی است
 که مروان بجهت آن نقل یم میکرد علت در نقل یم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند
 و خطبه او را که در وی متبونا سرانست بجماعه که نه مستحق آن بود ندر مدح و ثنای قومی که نه لایق آن
 بودند میکرد بشنوید چنانکه در حدیث ابی سعید بصری آمده است که گفت نقل یم خطبه بجهت آن کرد م
 که مردم انتظار سماع خطبه مانمی برند و احتمال دارد که عثمان بر احیا نامکیند و مروان بران مواظبت
 نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس
 آوردند که گفت حاضر شد م و در حدیث نظر بنا پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز میکند از حد
 ایشان پیش از خطبه و عنک الزق از ابن جریر از زهری آورده که گفت اول کسی که نقل یم خطبه بر نماز
 کرد معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آن را بصره کرد و قاضی عیاض میگوید که
 مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی از این دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند
 پس محمول بران بود که ابتدای آن از معاویه بود و اینها اجماع آن کردند و الله اعلم انتمهی کلام الشیخ ابن
 حجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آنحضرت ﷺ نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده
 که گفت خطبه خواند رسول خدا ﷺ ایستاد و برد و پای خود چنانکه کتف شد در حدیث ابی سعید و
 مة ضای وی آنست که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدینه امام مالک واقع شد که اول کسی
 که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الضلت و آنچه در صحیحین آمده
 از حدیث ابی سعید اعتماد هم برانست و احتمال دارد که عثمان نه یکبار کرد باشد پس از آن تری داده
 و مروان آن را عاده کرده و ابوسعید را از آن اطلاع نشد کانی فتح الباری و در فتح القلب شرح ابن الهمام
 بر مکایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجهت بعضی گفته اند مکروه است و خواهر زاده گفته که
 حسن است در زمان ماکه مرویست از امام احنوفیه که لا باص به و چون در صحیح بخاری از حدیث
 جابر بن عبد الله ﷺ که گفت ابتدا کرد رسول خدا ﷺ بنماز بیشتر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول
 فرمود و بجانب نساء رفت و تکبیر کرد الحمد لله و ظاهر نزول از منبر است متذکران جواب میدهد و
 میگوید امام ربیع احادیث صحیح وارد شد که فنزل لمی الله اگر چه در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب
 ثم اتى النساء و مثال آن واقع شده است همانا دکانی یا ثانی یا مکانی عالی بود که قائم مقام منبر میشد و اطلاق

نزول بجهت آن بود و این مجرد احتمال است و این سخن در احادیث صحیحه ثابت است که منبر نبود
 ناچار است از تکلیف آن و در بعض احادیث مثل راجله مر ویست چنانچه نسائی از ابو کاهل لحمسی آورد که
 گفت دیدم رسول خدا را ^ص که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود همیشه زمام ناقه او را پس مراد نزول از
 ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیره عن جابر بن عبد الله قال کثرت جابر شهادت مع رسول الله حاضر
 شد بم رسول خدا ^ص الصلوة يوم العید فزاره و زعمت انما الصلوة پس ایضا آورد بنماز قبل الصلوة
 بلاذان واقامه پیش از خطبه بی اذان واقامت ثم قام متوکیا علی بلال یستتر استناد در حالی که تکیه کند
 است بر بلال پس این استناد نه همان خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بصریح ترازی من معلوم کرد که
 گفته فیل انما الصلوة ثم خطب الناس لما فرغ نزل فی النساء فل کرمه و هو یقول کأ علی بلال بود خطبه
 تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فامر یقولی الله پس امر کرد مردم را بتقوی
 و ترس از خدا و حدث علی طاعته و بر آنکشت و ترغیب کرد بر طاعت و بتهان و عظام الناس و ذکر مردم و
 وعظ کرد مردم را و فل کیر کرد ایشان را ثم مضی بستر بکثرت از ایشان حتی ان النساء تا آمد زنان را
 و آنحضرت ^ص از آن را نیز حاضر آمدن بمصلای عمل امر فرمودی اگر چه حاضر بودندی و فرمودی حاضر شوید
 د عای مسلمانان را و واقع خیرات را و اجتناب کنید از نساء و اگر چه بکر و جوان و مغلسه نیز بودندی و اگر
 چادر پوشیدن ندا شتندی فرمودی باینکه امتعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری رصمیان را نیز
 فرمودی که حاضر شوند و عظام و ذکر مردم پس وعظ و فل کیر کرد زنان را و فرمودت صلح کنید ای جماعه
 نساء زیرا که بیشترین شما منم و زعمت انما رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان
 می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار کنید و ندیدم
 من از ناقصات عقل و دین بزرگ تر از شما عقل مرد عاقل موشی را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده
 بقول می گفت آنحضرت ^ص بمردم از مردان زنان تصدقوا صدقه دهید و میباید که تا کفر من بتصلق
 النساء پس بیشترین مردم که تصدق میگردند زنان بودندی بالقرط بضم قاف و عکرن اگر شوره
 و الخاتم و انگشتری و الشی و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد تا نکان له حاجه پس
 اگر میبود آنحضرت ^ص را کاری برید که میخواست آن بیعت جیشا بفرستد لشکر بر او فوجی را بجای نمی
 بد کردیم ذکر میگردان را برای ایشان و میفرستاد و الا نصرف و اگر نمی بود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان
 بجائی بر میگشت و بغا نه می آمد و آنحضرت ^ص مجمع خطبه راجه خطبه جمعه وجه عید وجه غیر آن
 افتتاح بعمل و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظ مخصوص از حمد و ثنای مثل تکبیر و غیره نمیداد
 و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید مخصوصا همی اشعی بتکبیر کنند مصنفان آن کرد و کثرت در حدیث

وارد نشده که افتتاح خطبه غیب بتکمیر میکرد و میگوید در سخن ابن ماجه این است که از عمرو بن شیبان
 هودن النبي ﷺ ابن النبي ﷺ کان یكثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آنحضرت ﷺ تکبیر بسیار
 میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یكثر التکبیر فی خطبة العینین
 بسیار میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه
 افتتاح خطبه بتکمیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بمیبار کفشی خواه در اول یا در ثانی آن والله اعلم و از
 همان راه که بجید گاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز برگشتی چنانچه بخاری از جابر بن
 عبد الله روایت کرده و بر مکی از ازی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از ابن عباس بن عمرو بن ابی رافع
 نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای
 دیگر از جهت اتباع این حدیث و با این قائل است شافعی انتمی و در فتح الباز میگوید شافعی در کتاب
 ام گفته مستحب است مزامام را بر ما موم را و اکثر شافعیان برین اندک ولیکن در بعضی نظریان نگذرد مگر امام
 را و بتعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت ﷺ بسبب آن کرد
 مثلا باقی است حکم نیز باقیست والا منتفی میشود حکم با نفاذی علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی
 است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتمی پوشیدن نماز که تعیین علت
 در مانحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلالت و شهادت بود بمشركان اما اینجا معانی
 و ظلال که پدید میگردند بمجرد کان واحتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود اجماعی بدان کرده است
 پس اینجا نظر بعلمت نه این کاشت و لوای اتباع و اقتداء در طریق سنت بنا پدید بر افراشت با احتمال وجود
 بعضی آن معانی که در شان آنحضرت ﷺ استنباط کرده اند در غیر وی ﷺ و سر آن که آنحضرت ﷺ در
 راه رفتن بصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگوید آن بود که نا اهل هر دو راه بروی ﷺ سلام کنند
 و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فایز گردند و حصول سعادت بشرف برت سلام از آنحضرت ﷺ بر هر دو
 طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست یا آنکه شروی آن بود که برکت وی ﷺ
 هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مزور شریف مشارک و مساوی شوند یا آن
 بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صلوة و ذوق و سوز و مشاهده جمال
 جان افزای وی و مانند آن قضا کنند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار
 ذکر الله و برکات آن در هر دو و حصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق را از بهود و غیر هم بمشاهده عزت
 اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لایغیظهم الکفار و موثر لایغیظکم غمناک و اندوختن نکردند یا بکثرت و عزت لشکر
 اسلام در دل های ایشان رعبا نندازد و برساند یا برای آنکه بقناع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنها از ملائکه
 و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت ﷺ بجانب فضلی بر جهنت یمین بود و اصر

رجوع نیز بهمان راه میگردند جهت شمال واقع میشود پس رجوع از غیر آن راه میگردند آن نیز
 به جهت همین واقع شود بدین آنکه قبله منتهی جنوبی است و مصلای عمید بجهت غربی است و از جهت لازم آنکه در این
 بمصلی از جهت همین نبود منزل شریف در وقت وقوف بمصلی بر جهت شمال پس اگر همین راه
 رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای
 دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و این وجه مشهور است و در روی نظر است بر آنکه اگر
 چنین بودی این روش را مکرر میکردی و عبادت لیساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر
 آنگاه نایستند و جواب داده اند از این نظر با آنکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر
 طریقین معین لازم نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که در رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و زعیبه بمصلی از
 طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر و برین تغافل بر وجه نظر قدری قوت پیدا کرد تا مل یا آنکه آن را
 به جهت تخفیف از حجام و هجوم خلافت کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرات تصدیق کردی چنانکه در
 وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرات و بلان نبودی رجوع کردی تا در منع
 سایر لازم نیاید یا آنکه تفاوت میکردت بتغییر طریق بر تغیر و حال بمنفرت رضا و ترقی بمقام قرب و وصول
 یعنی چنانکه راه دیگر شکال نیز دیگر کشت و اینوجه خالی از حفاقی نیست یا آنکه راهی که بدان
 متوجه بمصلی میشد دورتر و درازتر بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواهستی که تکثیرا چو کند بتکثیر
 خطوات در وقت رفتن بعبادت و امان در وقت رجوع چون بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که در بجهت قصد
 عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است تا آنکه
 گفته اند که هر که به حج رود تا بوقت وصول برطن اجر و ثواب این سفر را حاصل ایت چنانکه در حدیث
 ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز کویند صورتی دارد یعنی راه رفتن
 کوتاه تر و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بکند و فضیلت اول وقت در یابد بخلاف وقت برگشتن که
 اگر دورتر بمنزل بود چیزی قوت نگردد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله برای این مجموع
 وجوه مذکوره بود که اقال صاحب الهدی بادیکر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خالق از ادراک آن اسرار
 قاصر بود و اینوجه احق و اولی است چه اسرار و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بود خلافتی را سچال درک
 و حصر آن تنگ است و وصول بدان متعذر و الله اعلم * تذمیه * در صلوة عید پیش از روی و بعد از وی نمازی نیست
 و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و زعیب پس
 بکمال آمد و رکعت و تکبیر پیش از وی و بعد از وی التحمیت و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و
 عبد الله ابن عمر و ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
 و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دانند و قول اول صحیح تر است از آنکه در رکعتی می آید

گه امیر المؤمنین علی بن موسی بن جعفر را خلیفه ساختند بود بر مردم پس بیرون آمدند و رکعت
 ایها الناس نیست این صفتی که نماز کرده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که
 این مسعودی و جلیغ با استادند و نمی کردند مردم را که بکن از نماز و رکعت پیش از خروج امام
 رواه معین و زهری گفت نشدیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند گه کسی از مصلحین است نماز کرده
 پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است
 مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بکند اولاً باقی به و روایت کرده شده است از ابن سیرین
 نقلی که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از عید نماز نمیکنند و چون رجوع بمنزل میگردند میگردد دو رکعت
 رواه ابن ماجه و احمد بن انعمی و در حدایه میگویند تنقل نکنند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی
 است خاصه و اگر نماز اشراق و صبحی را پیش از خروج بجایان کند مگر و نباشد کفای الشرح و بعضی گفته
 در مصلی و غیر مصلی و در شرح حدایه میگویند این نافی باطل است مثلاً است امام را و قوم را جمیعاً و
 شافعی میگویند امام را مگر و است نه قوم را و گفته اند مراد باین نافی است که پیش از عید نماز مسنون نیست
 نه آنکه مکر و است نافی حکم ذاتی در فتح الباری میگویند منع صلوة قبل العید و بعد ما احققال دار که مراد از آن
 منع تنقل باشد یا نافی رانجه و بر تنقل بر منع تنقل آیا از جهت وقت کراهت است یا عامتر از آن و بر هر نقلی
 مخصوص با امام است یا شامل است امام را و ما عموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را
 اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بکن از نماز بعد از عید نه قبل آن و مک هب او زاعی و ثوری
 و حنفیه اینست و بصریان میگویند بکن از نماز قبل نه بعد و مک هب حسن بصری و جماعه اینست و مک نیان
 میگویند نه قبل نه بعد و مک هب زهری و ابن جریر و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم
 تنقل امام در مصلی و هر که تجاوز کرده است میگویند که آنوقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگویند
 که هر مولی صلی الله علیه و آله نکل کرده و من اقتدی فقد استلمی و حاصل آنست که نماز عید را منتهی ثابت نشده است
 نه قبل نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نقل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر
 در وقت کراهت که در سایر ایام است انتهى دیگر بدانکه اختلاف است در نماز کن از نماز عید از فوت نه از عید
 و ظاهر مک هب حنفی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین
 صفت خاص نیامده ولیکن در بعضی شروح حدایه گفته است که اگر خواهد بکن از دو رکعت یا چهار
 رکعت مثل صلوة صبح که در سایر ایام بکن از نماز محیط و از قناری و از بخان نقل کرده اند که هر که بمصلی برآمد
 نماز با امام در نیافت اگر خواهد بر بگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بکند و بر گردد و افضل آنست که
 بکند چهار رکعت فاصلة صبح برای می باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود یا سناد صحیح
 که گفته هر که فوت شود او را نماز عید بکند چهار رکعت کفای فی فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی

سبح احم ربك الاعلى ودر ثانیة والشمس وضحیها ودر ثالثه واللیل ودر رابعه والضحی وروایت کرده است ابن مسعود
 درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وعلی جمیل واجر جمیل ودر منة است امام احمد نورا کر نماز عید فوت
 شود چهار رکعت بکند او در مثل نماز طلوع بیک سلام بابد و ملازم ایشان نیز از ابن مسعود را که من کور شده
 آورده اند و امام احمد گفته که تقریب میکند آن را حدیثی است که امر کرد مردی را که بکند آنرا در بعضی ایام چهار
 رکعت بی تکبیر و خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که صلی الله علیه و آله جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه
 که موضعی است بر دو فرسخ از حیرت او بکند آنرا در نماز عید را و نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بکند آنرا
 در رکعت بر طریق نماز عید و کزمانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی میگویند بکند آنرا
 در رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابوحنیفه صحرا است که بکند آنرا در نماز عید و بر کذا در
 مخیر است میان چهار و دو والله اعلم * فصل در استسقا * در عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوقت استسقا
 بد آنکه بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه
 در اثناي خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا چنانکه بخاری و مسلم و موطا
 و ابوداؤد و نسائی از انس نه هر روایات متنوعه آورده اند که گفت سهیل مرد مرا تحلی در عید صلی الله علیه و آله پس
 بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که خطبه منخواند و در جمعه ناکاه اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال و
 جاع العیال فادع لنا و در روایتی قطط المطر و احمرت الشجر و هلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشي
 هلک العیال هلک الناس پس برداشت رهول خدا صلی الله علیه و آله مرد و دست خود را بر ستر گفت اللهم اغثنا چهار گرت
 و در روایتی سه گرت و در روایتی اللهم استناد و بار بار اسه بار انس گوید سو کند بخدا که نمیدیدیم فاد و آسمان
 قطعه ابزی و هنوز فرود نیامده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله در سههار انا آنکه برخاست ابرو مثل گوهها و بارید آن
 روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینه پس پینامد همان اعرابی یاد دیگری و گفت یا رسول الله تمیم البناء و
 غرق المال و در روایتی هلکت الاموال و انقطعت السبل دعا کن ما را تا بکشاید الله تعالی این ابرو پس برداشت
 دستهای مبارک را و در روایتی تمیم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و در روایتی تمیم کرد از جهت سرعت ملال بینی
 آدم اللهم حوالینا و لاعلینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآلام و الظراب و بطون الاودية و منابت الشجر و
 بهر سویی که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جویه و روان شد وادی
 و قنایه نایکماه و نیامد هیچ بیکه از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید
 کرد بر کردوی و نمی بارید در روی قطره و این قضیه در مسیح شریف بود و در جمعه در اثناي خطبه و حدوم
 آن بود که روایت کرد ابوداؤد و ترمذی و غیره از عایشه نه که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عوط
 مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی و جمع کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون آیند
 و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث در جامع الاصول و غیره اینست که بیرون آمد در

و تفسیری که پیش از این بر وی آفتاب و این عمارت ظاهر در بنام است که پیر و ن آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع
و چون تفاوت در بصره و وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر و تشخص در باطن و
تبدل در لباس ثیاب بد له بکسر یا وسکون ذال جامه که نه را کویند و لفظ تمام متعلق است به رسته و ذکر تشخص
و تبدل در حدیث ترمذی است نه این داؤد و ذکر باقی مقلدات در ابی داؤد است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع
کرده است در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون به صلی رسید
بمنبر بر آمد و تکبیر و تحمید کند و فرمود شکایت کردید شما از قحط سال و تاخیر باران از وقت و به تحقیق امر
کرده است خدا این تعالی که دعا کنی او را و وعده کرده است و بی تعالی که استجابت کند د های شمار او در حدیث
ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد
او را از کیفیت استغاثی ص پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا ص متبل و متواضع و متضرع
به صلی و بر آمد بمنبر و خطبه خواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه
میکنند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین است چنانچه
مصنف میگوید و خطبه خواندن و این مقلد از آن خطبه معفو است ص رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا
انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوه و بلاغا الی حین ثم رفع یدیه پشتر برداشت
هر دو دست خود را داخل فی التضرع و الالبتهال و الدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی
الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بد ا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شک سفیدی هر دو بغل اگر لباس
شریف آنحضرت ص در آن زمان رد فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقه خواهی افتاد و
اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن
دستها و گفته اند که هر چند واقعه ضعیب تر و مسئله و مطلب قویتر برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوه
از حدیث مسلم آورده که استسقا کردن رسول خدا ص و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب
آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت ص در استسقا آنچه آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و
ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داؤد نیز ما فذلک این آمده
و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعم باشد مستحب است که کرد انبیک شود کفهای
دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود کرد انبیک شود پشتها بی دست بسوی آسمان بجهت
اشارت با طغای ناثره فتنه و بلا و دست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حاد نه را و طیبی گفته که نیز تفاوت است
بتقلب حال چنانکه در تحویل رد و اشارت است بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و بر بختن
آنها بران پس روی سوی زمین کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نکردن کرد چنانکه طرف راست را بجانب چپ

شد و طرف چپ بجانب راست و اندرون ردای بیرون و بیرون ردای اندرون و طرفین قلب را در این وجه است
که بکپورت با سمت راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و یک سمت چپ طرف اسفل را از جانب یمین و
تغلیب کند و دست خود را پس پشت خود تابا شد طرف مقبوض بید یمین بر کتف اعلی از جانب یمین و
طرف مقبوض بید یساری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تغلیب تفاوت بود
برای تغییر حال و تنبیل امساک با مطار و تنگی بهر آنکه در بعضی گفته اند بلکه این امتثال امر است که کرده
شد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یا بدل حال نه بجز در تفاوت چه شرط تفاوت آنست که
نه بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از اجابت تفاوت کبر فلان اقبل ورد آکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله در بنوقت پوشیده بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید بن زید لمانی
آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بود بروی خمیصه سرد ایسی ردای سیاه و همچنان که پشت بجانب
حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد بستر روی بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع
در نماز کرد و دو رکعت بکمال اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید کلدانند و در بعضی روایات تکبیرات
مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آنچه گفتند که افضل آنست که در اول
نهار بکلدانند مثل صلوة عید اگر چه در هر وقت جایز است ولیکن خطبه بیشتر از نماز خوانند چنانچه در
نماز جمعه و زکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای استسقا پس کلدانند
دو رکعت بی اذان و اقامت بیشتر خوانند خطبه و در هر دو رکعت بجهت خوانند چهار بقراءت در استسقا در
روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در
روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده ولیکن آنچه مصنف میگوید که خوانند
در رکعت اولی بعد از فاتحه صحیح اسم و یک الا علی و در رکعت دوم هل اتمک حدیث الغاشیه نه در جامع
الاصول که احادیث کتب سنه آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم ولیکن چون کلدانند نماز استسقا مثل
نه از عید و جمعه آمد و در آنها این قراءت آمده است از پنجاه استسقا سی با ین معنی توان کرد و الله اعلم
و خواندن سورۃ فاتحته و الساعه نیز آمده که نقل عن النورانی رسالته فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث
ابی داؤد از عایشه رضی الله عنها آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بید کرد الله تعالی ابر بر او پیداشد
رعد و برق و باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چرن شتابی را خطر آب مردم
مشاهده کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه و آله و فرمود کواهی میبدم که خلیل و تعالی قادر
است بر هر چیزی کواهی میبدم که من بنده و یم و رسول وی وجه سیوم از شش وجه که آنحضرت صلی الله علیه و آله
استسقا کرد آن بود که بر منبر من بیند در مسجد استسقا کرد در غیر و ز جمعه چنانکه بیصفا در لای الیوم
از طریق مزید بن عبید الله السلمی آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک آمد او را

و کاتبی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند که دعا کن ای رسول خدا این روز دگر خود را
تا باران بفرستد بزماز باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود
مجان الله و یکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا
هو العلی العظیم و فرمود چندی میکنند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان استماده
بود گفت آیا خند میکند پروردگار ما فرمود نعم خند میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از
پروردگاری که خند کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد
و دستها بلند عابد داشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید احدی نکفتی المواب اللد نیه و درین وجه
استسقا بلکه در سایر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروری نیست بلکه مجرد خطبه و دعا
منقولست و بعضی گویند که در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قایم ساخت آن را مقام صلوة استسقا و در وجه
دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعا است و بس چنانکه معلوم کردید وجه چهارم در مسجد مدینه
استسقا کردنشسته نه قیام بود و نه صعود بنماز و نه نیت نیتیم و ظاهر آنست که مصنف این را در کتب
صحاح دیگر غیر این کتب یا فتنه باشد کاش اشارتی بدان میکردند تا معلوم میشد وارد عالی آن روز همین
مقاله محفوظ است اللهم استسقا غیر ما یعاطفنا جلا غیر رائت و در روایتی غیر آجل تا فعاب غیر ضار وجه پنجم
در مدینه مکانی است بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزدیک زوراء بر وزن حمراء مونس از ور
وازور کسی را گویند که یکجانب سینه و بی بلند و برآه باشد و آنجایی بلند است جانب غربی مسجد شریف
در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رضی فرموده بود که اذان جمعه گویند چنانکه در باب جمعه گذشت
و آن مکان را احتیجار الزیت میخوانند و این احتیجار الزیت نزدیک دری است از درهای مسجد که آن را باب السلام
خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب
دست راست منعطف و مایل شود و مقالریک سنگ اندازد ست نه سنگ اندازد فلاخ و مانند آن برود باین مکان
رسد که آن را احتیجار الزیت خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه
از سر مبارک بنگرانند اینچنین آمده است در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای ابی اللحم
بود و گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض
ابطین ظاهر گشتی چنانکه نکشت وجه ششم چنانکه در مواهب لکنیه می آرد در بعضی از غزوات بود و مشرکان
پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی پر همه غلبه کرد و حال خود
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند صلی الله علیه و آله مشرکان گفتند اگر بحد پیغمبر
خوردی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی پس چنانکه موسی عم برای قوم خرد استسقا کرد
درمان آمد و پیر از جانب الهی که بزند بعضا حیرت راپس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا

جلال سبحان هر کلام از لشکر اسماط که در وازده فرقه بود در وان شد چنانکه در نص قرآن ملک کور است این
 خبریه پیغمبر ﷺ رسید پس بطریق استقامت با اعتماد و امید واری قدرت باری عزوجل و مغلوبیت و
 منکوبیت منافقان فرمود که همچون سخن را گفتند و بعضی وایات بصریح لفظ استقامت آمده که فرمود
 اذ قد قالوا آتیا بحقیق گفتند همچون یعنی بطریق محمود و انکار تو میباشود ای کروه مسلمانان که شایسته
 بود که حق جل شانده شمارا آب دهان اندک دهستهای میماند در آن وقت که در زمان ابر پیدای آمد و چنان
 بسیار آمد و بر هم بصفت و سخت رسید که جهان را تار یک کرد و باران عظیم فرود بشت و وادیهای عظیم بسیر
 کران محبتی شد و از دعائی که محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر
 رحمتک و احی بلدک المیت اللهم استغنا عیشنا مغیشا مریا مرعانا فاعبر رضانا عما جلا بحیر راثت مصنف این روش
 وجه استسقا ذکر کرد پس در روایت بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون پیش در اسلام
 آوردن در ناک کردند و ترمذی و زید بن حضرت یونس در آنجا آمد که بر ایشان و ذر و ایتی آمد که فرمود اللهم
 صبرا کسب یوسف خدایا و نایا برست بر ایشان قطعت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی و در روایتی
 سنین کسبی یوسف یعنی قحطها همچون قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را و احوالک شد و در روایتی
 بخوردند مردارها و چرمها را استخوانها و میلهکند در جو آسمان مثل دمان چیز پر پس ابوسفیان آمد
 گفت یا یحیی نو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تواند ملاک میشوند دعا کن خدا را و در هواه از
 وی باران پس دعا کرد و باران بارید و در روایتی تا یک هفته بارید پس از آن شکایت کردند که کثرت مطر را پس
 فرمود اللهم خوالینا و لاعلمینا پس بکشاد ابر از ایشان و بارید کرد برگردایشان و فیصیل این قضیه از تفسیر
 سوره حم الدخان در قول حق سبحانه * یوم تاتی السماء بلبخان مبین الآیه منکشف کرد بد آنکه اکثر در نند
 که این قضیه دعای آنحضرت ﷺ بر قریش به خط و نزول بلا و تضرع و زاری ایشان را مستقیم نمودن آنحضرت
 ﷺ در مکه بود و ملامت مس دعا از آنحضرت ﷺ ابوسفیان اموی والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری
 از دیجاتی نقل کرده که گفت ابعل ای دعای آنحضرت ﷺ بر قریش از روز انداختن این اشقیای بود
 شکنجه شتر را بر پشت آنحضرت ﷺ در نماز و از بعضی وایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی
 که دعا میکرد بر ایشان در قنوت و این منافات دارد با آنچه درین قضیه در تفسیر سوره دخان آمده که
 دلالت ندارد که وقوع این قضیه پیش از واقعه بدر بود و ابوسفیان پیش از بدر قطعاً مدینه نیامده از اینجا
 رفته اند بعضی بآنکه مراد ابوسفیان ابن الحارث است ابن عم رسول ﷺ و درینجا بسیار کرده اند
 و در آخر رفته به مدینه قضیه نقل شده اند و این نیز بی اشکالی نیست که بین فتح الباری دیگر بدانکه در
 مواهب مک نیه شش وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست
 اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود و سیوطی در جمع البحار مع از ابن عساکر آورده و گفته که رجاله

ثبات که خط افتاد در عهد رسول خدا ﷺ پس بیزون آمد بجمع غرق شد بکشتن سبزه که کلمه اشسته بود
 هردو طرف او را یکی در پیش و دیگری در میان دو کتف متکی بقوس غربی بمن مستقیم شد قبله را و یکبار در
 با صاحب خود دور کعبت را الحادیت والله اعلم این قضیه دیگر اهت و رای استسقا که بمسئله کرد یا اختلاف
 روایت است در همان قضیه بل که بقیع مکان مصلی فتدیر و آنحضرت ﷺ در هر وقت که بجهت استسقا
 دعا کرد اجابت شد و فی الحال باران باریدن گرفت و کمربت استسقا امینگرد در یکی از همین شش ثوبت که
 ملک کور شد یا ثوبتی دیگر و رای آن چون ظاهر از کلام مصنف حضور و جوه استسقا است درین شش وجه
 ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و با الجملة ثوبتی استسقا میگردد ابوالمایه بن عمیر المنذر انصاری
 یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی المایه را در وجه هیوم آورده که از
 سید بن بهیقن ^{ابن یزید بن عقیل بن عبد الله سلمی} ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخواست و گفت
 یا رسول الله خرماد مرید است بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گوید آنکه جر ما کرد کنند و خشک سازند
 در آب باران خراب خواهد شد بر غم ابی المایه فرمود اللهم اسقنا غدا و لنا آب دهر ما را حتی یقوم ابوالمایه
 تا آنکه بر خیزد ابوالمایه صریحاً یا بن هنیه فیسب ثعلب مرید بازاره پس به بند دناوردان و جایی در آمدن آب را در
 مرید بازار خود فاطرت پس بارید باران و هنوز ابوالمایه بانتظار فرودنشستن باران برای بستن جایی در آمد
 آب بر نخواست بود فاجتمعوا الی ابی المایه پس جمع شد ند و کرد آمدند صحابه بسوی ابی المایه فقالوا پس
 که غمنا صحابه مرابولماید اننا لن نطلع این ابراهیم کنز خواهد کشاد حتی تقوم عرباننا تا آنکه بر خیزی ثوب هنیه
 فیسب ثعلب مرید که بازارک پس به بند ی ثعلب مرید خود را بازار خود کا قال ^{اللهم اسقنا} چنانکه گفته است
 و رسول خدا ﷺ در حضور اشسته است آن را بعد عا لایم آن بوقوع آمد نی است ففعل پس کرد آن را ابوالمایه و
 بزنده شد و بر بست آن جای بازار خود فاستهات السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بد عای آنحضرت
 ﷺ باران بسیار شدی و افراط کردی و خرف ضرر پیدا شدی و مردم را از ان ملائت پیدا آمدی از حضرت
 رسالت ﷺ طلب محو و کشاده شدن باران کردند بی دراسته حاجت طلب صحو این دعا فرمودی اللهم
 حوالینا و لا علینا اللهم علی الاکام و الظراب و الجمال و بطون الاودیة و منابت الشجر چنانکه کشت
 و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک
 دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که فحسب رسول الله ﷺ ثوبه و تفسیر کرده او را ثوبی
 بکشف بعض رین چنانچه مصنف گفت و گویا که جسرمه ضمن این معنی است بمعنی ازاله و اسقاط مطلق
 نیست و چون سمیع آن می پرسید نک میفرمود لانه حدیث عهد بر به بسمب آن میکتیم زیرا که این
 باران نوا آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا شد و از علم بوجود آمده و لایم آنکه
 از نزد محبوب ناز به برسد محب را خوش آید تا بود که خمیری و اثری و نشانی ناز از وی بیاید و گفته اند

از جهت آنکه دستگیرانه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و بعلت
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه بحیرت و برکت است آنچه در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از آنست و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از نادوسیت داشته و آنجا بر فی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به مترالها ان کنت
لست بواله و قال آخر علی هاکی البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرتم علی النوم
و هو محفل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از اودیة مدینه مطهره روان شلی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که ذکر آنیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنکه و این معنی
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد از آنکه علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت های ابودنی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
باین مطلق وادی و بهر وادی که کک شی این را فرمودی و بحتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور و خردند و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شک در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها می سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که باد تند
و زیدی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و بحیر ما فیها و بحیر ما ارملت به و اعوذ بك من شرفها
و شرفها و شر ما ارسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثابت شد که می گشت اللهم اسقنا عیننا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل قام مجللا عاماطیقا سعادا انما اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعماد و المیلاد و المیهما
الخلق من الادواء و الضنک ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم
انناستغفرك انک کنت غفارا فارسل السماء علیه نامد را اشاعی این دعا را السلام عن عبد الله عن ابی هریرة
کرده که کذا فی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و برکت در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده است و آمده
است هر که لازم کبیر استغفار را بدهد او را عملی یتعالی از هر تنگی فراخی را از سر اند و در زمانه
رسالت او را از انجا که کمان نه کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کینه های رزق در دست ایشان است و آن استغفار است
و نیز آمده است که بندۀ مؤمن چون کناهی کند نکتۀ سیاه بردل وی به نشیند و چون
استغفار کند صیقل کرده شود دل وی و چون زیاده شود کناه زیاده شود سیاهی دل تا در کبر دل را و تمام
کرد آن سیاهی و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار کناه کند و هر بار استغفار کند آمرزید و بخشید
کرد آنک اورا آنحضرت صلی الله علیه و آله هفتاد بار و در بعض روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردی و تحقیق
معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رسالۀ مرج البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است و وصیت
است مشایخ زاکه هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه و بعض بصیغۀ دعا گویند و این نیز در بعض احادیث آمده است همچنان که اللهم اغفر لی و تب
علی انک انت الغفور الرحیم و در روایتی التواب الغفور و الله الموفق و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله دعای استسقا کردی
دستهای مبارک را سوی آسمان برداشتی بر داشتی بمیالغۀ چنانکه کشت و میفرمودی استجابت دعا را
طلب کنی در چند محل یکی وقت ملاقات عبد و دین و اصطفا لشکر و در بر کفرا ایستادن در غزاه
این وقت نزول رحمت و نصرت و تائید دین و شکست کارخانه کفر است پس دعای رومی مستجاب باشد در م
وقت اقامت نماز و ایستادن بر روی زمین نیز افضل اوقات است و جها داکبر است باشیطان و جنود وی میوم
وقت باریدن باران که طیز وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی و رانست پروردگار جل و علا به بندگان تو سمیع
رزق است برایشان پس طلب مزید رحمت در این وقت اقرب بود با حاجت و قبول و قیز میفرمود قفح ابواب
السماء کشاده میشود در های آسمان و مستجاب الله دعا و قبول کرده میشود دعای اربعة مواطن در چهار محل
عند التقاء الصفر نزد ملاقات صفر مملکان در جنگ با کافران و عند نزول الغیث و نزد فرود آمدن
باران و عند اقامة الصلوة و نزد یاد داشتن نماز و عند رویة الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زاده تعظما
و نشر یفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائی که کند مستجاب است و گفته اند که چه
دعا درین وقت باید کرد که الهه مستجاب است بعض گفته اند که ربنا آتانی الدنيا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قباعد اب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات دنیا و آخرت است و بعض گویند که این دعا کند
اللهم ادخلنی الجنة بغير حساب و بعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجابا لدعوة تابع من صد دعائی
که کند مستجاب افتد اوقات و احوال و اما کن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث مذکور از انجا
باید طلب داشت والله المجیب * تذبذبه * نزد امام ابوحنیفه رفر در استسقا نمازی مسنون نیست همین
دعا و استغفار است بموجب قول حق تعالی * استغفروا لکم انه کان غفارا یرسل السباع علیکم من ارا * فرمود
استغفار کنید و آمرزش در اهد از پروردگار تان که بوی آمرزند کناهان است و چون استغفار کردید
میفرستد بارشمالی بر شما آسمان را یعنی باران را در آفتاب که ریزند و باران است و نیز در اکثر احادیث

و جوزه استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در بگویند که بمصلی رفت و دو رکعت کلمات و خطبه
 خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسرحلصحت نرسیده است یا مخصوص است بحدیث رسالت صلوات الله علیهم
 و نیز سنت آن بود که آنحضرت صلوات الله علیهم بران مواظبت نموده باشد مع التردد احوانا و انما تجزیه صلوة اکثر
 است و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلام در استسقا کرد و در وی همین دعا را
 استغفار بود و پس و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا علم خبر بر بدن با عموم بلوی و قریب عهد
 بزمان نبوت با تزلزل و بی آن را صورت نمیداشت و مراد آنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت
 و بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کس آن نماز را بکند و نضرع و زاری نماید و طریق
 دعا و استغفار را با این وجه بر یاد آرد در صحت استسقا و احادیث صحیحیه در باب استسقا
 خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات نبی صعبی نه پس
 اخذ کرد ابوحنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و ایات نمود
 جماعت و خطبه و امثال آن را اخذ ابوالمتین و الله اعلم و نزد صاحبیه و ایة الله در استسقا نماز
 است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام مجتهد است و امام ابو ذر و سف با ابوحنیفه است و نزد
 امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتهین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همین است الا آنکه تکبیرات
 نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در مقام اذان و اقامت است
 نه در جمیع خصوصیات و در مجلس امام احمد در ایات است مشهورتر آنچه از وی نقل کنند علم خطبه
 است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعد ها و بعد مختار است یک خطبه یا دو و در
 تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قرائت بجهراست و تحویل دادن آنها امام را بقوم
 و ایزد و قول است و نزد امام ابوحنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند
 و اکنون فتوی در مجلس ابی حنیفه و نیز عمل بمجلس صاحبیه است بعد از آن بد آنکه اختلاف است علمای را
 در آن که اهل ذمه با استسقا بر وند و حاضر شوند یا نه مجلس ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استسقا
 لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلاثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر بر آیند
 منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه یکند و دعای کافر در امور دنیاوی
 احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه بر آیند یا روزد و بعضی گویند اگر
 با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و علی ابی برایشان نازل کرد که مسلمانان را نزد یکدیگر بفرستند و تقوا فتنه
 لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة * و بعضی گویند که اگر روزد بکفر بر آیند شاید که نوزد را باران همان
 روز اتفاق افتد و بگویند که بد دعای ما آمد نه شما و من صعب حنفی ظاهر است چه اگر ساحت محل دعا از
 لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهر و بقیه و اجابت نزد یکتر است و فی دعاء المسلمین کفایة و گفته اند

که مقصود از سبلی و مطمح نظر در استسقا باین که اتباع سنت و اقامت مراسم عمره بیت باشد و انزال مطر و استسقا بیت
 دعا فضل اوست و القدره والفضل العظيم * فصل * در عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بدانکه اینست پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع کلی نموده یا سفر هجرت بود از مکه بمکه یمنه و این یکبار پیش
 نبود و این اول سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود بعلم از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره
 بعلم از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد اول در عام حله یمنیه آمد و بقیه مشرکان مکه بتعماد قصد محاربه
 و مقاتله وی صلی الله علیه و آله بر آمد داد عدالت و شقاوت دادند و نکند داشتند که بکشد در آید و عمره بجای آورد رآخ
 بصلح انجامید و هم در حله یمنیه از احرام بر آمد صلی الله علیه و آله بمکه یمنه باز کشت و قرار یافت که سال دیگر با دای عمره بمکه
 بیاید پس آمد و عمره را کتبه بر کشت و این قضیه بطول آمد کتب احادیث و سایر مذکور است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله در عمره دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نمود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر
 بعد از فتح مکه که از حمرانه آمد که بر یکم حله از مکه معظمه است و با جمله سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله سفر هجرت
 بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعلم از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج کمال آورد و بر کشت یا سفر
 جهاد و این سفر غالب بود و مجموع غزوات آنحضرت صلی الله علیه و آله که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و
 آنکه مقاتله کرد در وینه و سفر فتح مکه داخل اینست و هر ایاه که جماعت از صحابه را میفرستاد چهل و هفت و
 چون آنحضرت صلی الله علیه و آله را سفر پیش آمدی فرعه زدی میمانا مهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدی یا خود بسفر
 بردی اگر چه بمکه مستقر قسم و رعایت نوبت میان نسا بر آنحضرت صلی الله علیه و آله واجب نبود بلکه از نزد بار تعالی
 مخیر بود هر کرا خواست نزد خود بطلبد و هر کرا نخواهد بطلبد و رعایت نوبت که نکند همیلا است محض کرم
 و تفضل بود از وی در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت عادت تفضل و تکرم تا باین حد کردی که قرعه زدی
 میان ایشان صلی الله علیه و آله و اما در سفر حج مجموع نسا برابر خود بردی تا باین مناسک حج و اقامت این عبادات
 عظمی فائز و بهره مند گردند و عادت شریفانه آن بود که سفر در اول نهار کردی تا مردم با سایش و فراغ
 بنزول رسند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در دست میلاشت که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از
 ابی داؤد از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آمد به سفر مدکر
 روز پنجشنبه و در مشکوه از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه
 تبوک و دست میلاشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعض روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد
 الخمیس از این روایت بعضی روایات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله روز دوشنبه نیز آمده و عام میگرد که حد اول
 امت مرا بر کتبه نفس در با مداد روز پنجشنبه و دعا ببرکت در شان شنبه نیز مر و همت باین لفظ که فرمود
 بآرک الله لی صبتکم و خمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون
 این حدیث بخصوص که در متن مذکور است در شان با مداد است مطلقا چنانکه حدیث صحیحین و داعه

الغامدی در جامع الاحوال و مشکوٰۃ آمد اللهم بارک فی بکورها ایضا همین نامت میورد و همین
 ملکوز نیست و حدیث دعای بکوریوم همین مکرر بکر باشد اما در اینجا نیست و آنرا علم بدانکه آنچه
 مشهور و متعارف است در بین رمل کور و منسطور است در کتب معتبره احادیث همین است ولیکن در بعض
 کتب روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر ماه باران سه سهری آمد و فریاد کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهی که در میان کنک صفت تو و نقصان کتله بیع تو کفایت لایار سون الله صلی الله علیه و آله فرمود
 پیش صورت کن فاماه نرکین بستم تا غیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه بکشد دهک خدا ایتعالی در بیع تو رسود کند
 صفت تو و فرمود چون سفر کنیک روز دوشنبه کنیک و این مشهور است در مردم که در حدیث آمد ولیکن
 تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی است رفر لانسا فر و انصر فی العقر ب ایضا بعض محذ ثان میگویند
 که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که با بن کار مشهور بود و فقر ب نام قریه در طریق و بعضی این را
 بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گفته و وی را ایست لفظی که شیخ جلال الدین سیوطی
 در مجمع البحرین از علی رفر آورده که لاتسا فر وانی الحاق و لا بنزول النسر فی العقر ولیکن اثری دیگر
 هم از امیر المؤمنین علی رفر آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امر وز نباید رفت فلان روز بر و نل فرمود هلا
 اگر ششیزد ر دست من بودی بهمان شمشیر کردت زد می چند بن عدد در حضرت ابوالقاسم محمد
صلی الله علیه و آله بودیم و هرگز در آنحضرت نشینیم که عمل کور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان
 و با جمله اجماع احکام نجوم در سعادت و نحس است ایام نه عادت ساف و شیخه اهل دین است آنچه در سنت
 واقع شده اختیار کرده و توکل بر روزگار رب العزة جل جلاله نموده و بند آنچه از آداب مشرک است از استخاره
 و ادعیه ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه کردند در روز شنبه بدان ناحیه نمایند رفت و روز
 یکشنبه در فلان چیزی نیست و اصلی نداد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت کتب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ایام همه از آن محل است لیکن بعضی از آنها را سعوز آفریده و بعضی را نحوس چنانکه همه
 خلق بندگان اویند لیکن بعضی را برای بهشت آفرید و بعضی را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت
 روز نحس است پس از آن بشرد آن هفت روز را سویم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
 و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلا یا که بر انبیاء و امم سابقه نازل شد ذکر کرده و بصحت رسیده که
 مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کنند
 که ما قتل را باید که در این ایام ملک کور شرای بهائم و حدم و دخول بر نسا و کدی از نهار برین استخاره و
 لمس ثیاب جلد یل و نکاح و نیز و بیع و سفر نکند اینچنین نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب و در آن کتب
 فرستاده در اول نهار ایشان را روان کردی چنانچه ابوداؤد در ترمذی از سلمه بن صحورین و جامعه آورده است
 کان اذا بعث سریه او همیشه بعثهم فی اول النهار الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را بر کار که

روزی که امر کردی که چون سه نفر با شید یکی از امیر و همسر خود سازند چنانچه بود از ابی سعید و
 ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیاری منزل و غیر آن خلایق و زاعی راه
 نیاید و همه متفق بر یکراه و روش باشند و امیر را باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفتی و اعانت و
 مهربانی باز فایده امری دارد و در حکایات مشایخ می آرند که جماعه از ایشان بصله سفری کردند و در تعیین
 امیر معترض بودند تا که اسازند یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یا ان از طلب امانت و بی
 تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون بر آمدند هر کاری و دخل ممتی که می بایست کرد و بی میگرد
 اگر می گفتند که ما را نیز بیکل از تا بیکل ممتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما امور را بنا بر چه
 امیر فرمایید بر حکم و بی باید رفت و نادم و بی شک سید القوم خداد مهم که فرموده است این خواهی
 بود و چون این عمل است بر طریق شرطیه آورده و فرمود چون سه نفر باشند یکی را امیر سازید و از اینجا
 مفهومی که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند یا بیچنین کنند شاید که مسافرت یک کس
 و دو کس نیز روا بود حدیث دیگر آنست که هر کس از شما بی از شما بی که در سفر بی و در مملکتی
 از این غیر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اگر مرد نام این از هر خطای آنها ای از سفر
 آنچه من بیند عنه هم هرگز امیر نکند هیچ جوانی در شب تنها و نهی از کلهائی چه باشد بلکه از د و نهی
 نیز نهی میگرد و غیر فرمود از برای تل میم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس هیچ پیشوند
 التراب و الطمان و الزمان یکسوار که تنها سفر کنند یا سه شیطانی است و در هر دو کس که سفر کنند دو
 شیطانند و الثلثة ركب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر و سه شیطانی است از این المثلها ذلت الموطا و ابوداؤد
 و الترمذی عن عمر بن سعید عن ابیه عن جده و قال له و یل المثلها ذلت الموطا و ابوداؤد و الترمذی
 منبهي عنه است و هر که از تکایب متهنی عنه کند تابع شیطان است باین اعتبار فرمود که و احدی را نهی از شیطان
 شیطانند یا مزاد آن بود که با ایشان شیطان است چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که
 شیطان فصل می کند بیک و دو و معنی در و موافق و ضلالت می آید از د ایشان را و چون سه کس باشد یک فصل
 نمیکنند و باز میمانند از ایشان و در مشکوٰۃ از ابن جنات آورده که گفت هر کس از شیطان صلی الله علیه و آله بفرمان
 چهار کس اند از راه التزمندی و بود اولی از غلبه و طبعی شیکریک یعنی اگر رفیقای سفر چهار کس باشد بهتر از سه
 کس از دو بر آگه اگر یکی از ایشان من رض شود و بخواند که یکی از رفیقای از ضعیف از دو کس شاهل آن شوند بخلاف
 آنکه سه کس بودند و میکوبند شک نیست که فوق از همه بهتر و از آن وجهی که هر عمل در بهتر از ما بعد خود
 است و در وجه استعجاب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکار بیاید و دو کس بکنند بکار مشغول
 و مانع باشند و وحشت راه نکند و اگر در حال آن کار را بخواند و دو کس بکنند و یکی از آن حال ارد بگریزد
 متاع و منزل تنه نماند و از برای غل در چهار و ازین نیز وجهی معلوم کرد در تاین خبر از عایشه رضی الله عنها

که در آن موضع در آید این دعا خواند **اللهم رب السموات السبع وما اظلمن ورب الارضين السبع وما اظلمن ورب الشياطين وما اظلمن ورب الرياح وما ذرين فاننا نسألك خيرا هذه القرية وخيرا اهلها ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها** از بیت کرد این عمل را در حصن حصین از نیایه و ابن حبهان و مستدرک حاکم و کاه کتیبه اللهم انی اسألك من خیر هذه و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بك من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا حنانا و اعدنا من و باها و حبنا الی اهلها و حبنا الی اهلها الینا این را نیز در حصن حصین و طبرانی در معجم اوسطار وایت کرده با دینی تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشا است نه نماز تنائی را که فجر است و ثلاثی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف کاردی و ثابت نشد که وقتی نماز رباعی را در سفری بنا تمام کناره و حل یثی که مرویست از ام المومنین عایشه رض ان النبی ص کان یقصر فی السفر و یتیم بود پیغمبر خدا ص که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکند در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکند در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اوقات چنانچه در روز رمضان در سفر فرمود و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاه روزه میداد و شب استیجاب یک زانار قطنی از عایشه رض آورده و دعوی صحت آن کرده و حل یثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا ص برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت ص و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس که تمیم بابی انت و امی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام کلاردم فرمود احسننت یا عایشه و صاحب مشکرة جزو این حدیث را که متعلق بقصر و تمام است از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در آن میگوید که آنحدیث که از عایشه رض مرویست و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته و الله اعلم بانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچکس را خلائی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت همین است و اگر چه آن را رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وی بر رخصت همچنان است نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر مسافر چهار رکعت کند از جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعد اولی بجای آورده باشد که آن در حقیقت قعد اولی است اگر چند بترک سلام آثم گردد و اگر قعد اولی نکرده نماز جایز نیست و اعاده آن لازم کرد در مذنب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زید که در مذنب ایشان است مفهومی کرده همین است زیرا که گفته است و من ها فرار بعه بردوهی ثمانیه و اربعون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة ویصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذنب ایشان موافق مذنب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی است **واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة** و ظاهر این اذاد لالت بر تخفیف و رخصت کنند نه بواجب و لزوم و نیز قیاس کنند

نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر و ایستادگی است و افطار بر حضرت حکم نماز همچونین باشد و حال بیست هفت بار روزه
 که ملک کور شده نه ز لیل آرند و لیکن در صحت آنجا بیست سخن است چنانکه معلوم شد از امیرالمؤمنین
 هشمان روزه منقول است که در ایام حج در منی چهار رکعت کند از دو سجده در آنجا حاضر بود و با وی
 بکنان در نبل و از عایشه روزه نیز آمده که تمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت از آنجا علیکم نفس نیست در
 آنجا بیست و چهار رکعت است که چون مسلمانان کمال روزه و غنای داشتند بر طاعت و عبادت و
 تکبیر و انجام آنکه کویناد در قصر تقصیر و حرجی چنان میکردند پس فرمود هیچ حرجی بر کسی و آن تقصیری
 نیست و این در وقت حکم تمام دارد بلا قصر چنانکه بعضی علماء گفته اند که قائلند بر حوب سعی بین الصفا
 و المروة من قول جن تعالی فلا جناح علیه ان يطوف بهما مثل این گفته اند و تیسریم بر صوم فاما است زهر آکه
 قضای لازم است و این علامت و صوب و عزیمت بودن او است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد
 که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر العال است نه قصر اعدا چنانکه در
 صلوة حریف است که استثناء و التزام مکان و حرز آن در آنجا ساقط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بطریق شهرت
 مرویست که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نکند اردی و مسلم از عایشه روزه بطریق معتقد
 روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان
 دو رکعت و زیاد کرده شد در نماز حضر از آنجا معلوم کرد که نماز در گنئی در سفر بر حضرت نیست که
 بعد از فرضیت چهار کانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزود و نسائی و
 ابن ماجه نیز از امیرالمؤمنین عمر روزه آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضعی دو رکعت و صلوة
 فطرد و رکعت است و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و آله و همچنین روایت کرد ابن حبان در
 صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روزه یک رکعت کردی طبرانی با این لفظ که فرض کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکر هکذا لا احادیم الشیخ ابن الهمام
 و نیز مسلم روایت کرد از عمر روزه که گفت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله این معنی قصور صلوة در سفر صدقه
 است که تصدق کرده امت پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید عنک الله او را و گویند که تصدق در آنچه
 قابل قیاس نمود اسقاط محض است و نیز چون مولی تعالی بکفر نمود تشقیق و تیسیر کرد و اسقاط نمود
 تشکیک بر نفس و اختیار باشد جراتی بود که لایق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وقت نیز
 بموافقت مسلمین آسانیمت چنانکه در افطار و اول امام شافعی و احمد با وحرد نیز در تمام قصر واجب
 دانند و همچنین افطار را در صوم از جهت سهولت و حبه که ملک کور شد و آنکه گفتند که غایب آن روزه در منی چهار
 رکعت کند از دو سجده در آن با وی موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر روزه می آید که گفت کلام مردم

با پیغمبر ﷺ بمنی دو رکعت و با بی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان ^{رضی الله عنه} را اول خلافت دو رکعت
 گذاردیم بعد از آن امام میگرد عثمان رکفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود
 ملی خلافت فیما و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت ﷺ دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه
 امن تمام داشت و خوبی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان رضی الله عنه چهار رکعت گذارد عبد الله ابن
 مسعود رضی الله عنه استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا اليه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بقرات سنت در دین
 پست رکعت گذاردیم با رسول خدا ﷺ بمنی دو رکعت و گذاردیم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
 در منی دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت دو رکعت منفرده نصیب من بودی تعریف عثمان رضی الله عنه و اظهار
 کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند با ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود
 الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکنند خوب نیست از اینجا احتمال جواز برای اتمام معلوم
 گردید چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انمود اکنون در توجیه اتمام عثمان رضی الله عنه و جواز
 آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی ناهل کرد بمکه و وجه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و
 بادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
 ورد کرده شده است وجه اول آنکه آنحضرت ﷺ باز و جات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد
 خصوصاً در سفر حج که با مجموع و جات تشریف آورده بود و ثانی آنکه وی ﷺ احوال و اولی بود بدان
 و ثالث آنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت همین است از عثمان رضی الله عنه
 مساعت میکرد در خروج از مکه مباد آنکه ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات
 است غیر مقرون بر روایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان رضی الله عنه قایل باشد با آنکه قصر چنانچه از ظاهر
 آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
 از اینوجه بعد از عمر رضی الله عنه پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید
 از کافران و ما امروز ایمنیم از ایشان فرمودند صدقه تصدق انه تعالی بهما فاقبلوا صدقه و نیز
 آنحضرت ﷺ آمن تر از عثمان بود بمنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت انفاقی است و منی بر واقع و
 اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت را بسبب آن بود
 که در آن سال اعراب و اهل یثرب که بمفصل احکام و عام بدان بروج کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده
 بودند پس دوست داشت وی رضی الله عنه بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بییهنی حل یثربی نیز
 از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رضی الله عنه بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتقاد
 کرد که قصر سنت رسول خدا ﷺ است و صاحبه رضی الله عنه و ایکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدیم
 که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعضی گویند که صواب امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه آن بود که قصر

مخصوص است بکسی که شاخص نماز باشد در طریق اما آنکه در اثناي سفر اقامت کند بمکانی و چند روز
 در اینجا با یسمن اگر چند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصرح در نوازل
 عثمان در جواز اتمام و عایشه زهر نیز که کاهی چهار رکعت می کند ارد آنست که ایشان باین عقیده بودند
 که آنحضرت ﷺ مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی ﷺ قصر را از جهت اخلا ايسر و شفقت بر امت
 بود و ایشان اخلا بشفقت کردند بر نفس خود و بیعتی از طرفین هر دو بن الزبير حدیثی روایت کرده که
 عایشه را دیدم زهر که در سفر چهار رکعت می کند ارد پس گفتیم یا ام المومنین چرا دو رکعت نکند اردی گفت
 یا این اخي بر من چهار رکعت کن اردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر شود که سبب اتمام
 عایشه زهر آن بود که مله سب وی قصر است بر ثقل بر مشقت و اتمام بر ثقل بر راحت و الله اعلم و بالجمله
 علما را اختلاف است درین باب مله سب حنفیه آنست که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد
 یا نازل عائف باشد یا آمن و مفروض است بود با معصیت و همچنین در سایر رخصت سفر و از جهادات حضرت نبوی
 ﷺ آن بودی که در سفر بنماز فرض اکتمفا کردی و مفروض نیست که در سفر نماز سنت کند ارده باشد نزد پیش
 از فریضه و نه بعد از فریضه مکرد و رکعت سنت صبح و مکر نماز و شرکه در سفر و حضر آن را یعنی سنت سجود و
 و تر اثر نکردی و در فصل سنن روانب از ابن عمر کشت که کند ارد آنحضرت ﷺ بعد از ظهر و مغرب
 در سفر دو رکعت و در خلاف آن نیز کشت و وجه تطبیق نیز مله کور شد و بالجمله علما را اختلاف است
 در نوافل بر چند قول ترک و اتیان و فرق میان و اتب و نوافل مطلقه مثل نماز صبحی و نهج و مانند آن و بعضی
 قصر نیز جایزد ارد و بعضی فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و
 بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض
 با اقامت پس کان برده نمیشود که ازین نماز است کویا از حکم و اتب بد می رود بخلاف بعد الصلوة که
 متصل است بدان و از است صورت و معنی و قول مصنف مکرد و رکعت سنت صبح مله دخول است بر روایت ابن
 عمر که کشت و بحال یث بر اء بن عازب که بیاید و از ابن عمر اینچنین نیز آرنک که از کند اردن نوافل بر
 زمین منع میکرد نه بر راحله و بعضی این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی بر آمده نیز ساخته اند
 والله اعلم و دلیل کند اردن مطلق نوافل غیر و اتب حدیث ام دانی است که آنحضرت ﷺ در فتح مکه
 در خانه او مشیت رکعت کند ارد و نماز نهج کند اردی بر پشت مرکب عن ابن عمر زهر قال کان رسول الله بود
 رسول خدا ﷺ یصلی فی السفر می کند ارد در سفر مله راحله بر شتر خود حیث توجهت به هر جانب که
 میبرد راحله آنحضرت ﷺ را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد بر کوع و سجود صلوة اللیل نماز شب
 را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مکر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت
 راحله از ابن عمر و غیر وی آورده است و بوفی راحله نماز و نماز می کند ارد بر راحله خود اینچنین آمن است

از ابن عمر و امام محمد و موطای خود آثار کثیره از ابن عمر و غیره و از صحابه و تابعین آورده و بعضی از برای
و ترازی که در می آمدند و نیز می آمد که مجاهد گفت صحیح است که اشتمال بر این عمر را از مکه تا مدینه و
میکنند همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میگرد بر کعبه و سجود و سجود را بستانند ترازی که
میگرد مگر نماز فرض را و ترازی که از برای فریضه و ترازی که می آمد و بر سبیل نام من او را ازین گفت بود
رسول خدا ﷺ که میگرد همچنین و این ثابت است که رسول ﷺ در حالتی که نماز را قصر کردی و آن حالتی که
است نماز شب را ترک نکردی و یکباردی آن را گاهی بر زمین و گاهی بر پشت را حله این حکم معلوم شد از آنکه گفت
نماز شب را کلا در بی مانا که مقصود تا کین است و چون نفی کل ازین سنت در سفر کرد از آن حضرت ﷺ
استند و آن کرد آن را بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میکنند و دل چنانچه
از آناری که در موطا آمده است معلوم کرد و طی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله
بودند اصحاب رسول خدا ﷺ یسافرون سفر میگردند فی تطوعون قبل الکتوبه و بعد ها پس
نفل میکنند از نماز فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم روایت غیر و روایت و تخصیص غیر
روایت هر دو دار اما ابن عمر نکند از وی سنت را و از وی نیز در بعضی روایات کل ازین سنت آمده است و نیز
آمده است که اگر کسی بکلا در بی منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود ﷺ
و طریقه وی بود در احدی بسنت و متابعت و کمال تمسک بدان مصنف میگوید اما اگر کسی بکلا در و ابود و
تطوعی باشد مطلق نه را تبه این بر نقل پیری که آثار در کل ازین آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف
آن مینماید که آنها که کلا در اند بطریق مطلق کلا در اند و اگر در حدیثی هم از حضرت ﷺ
آمده باشد آن نیز همین طریق است و الله اعلم و از برای بن عازب چنانچه ابود و ترازی آورده اند
منقول است که گفت سافرت مع النبی سفر کردی با پیغمبر خدا ﷺ ثمانی عشر سفر اهزده سفر قلم آره
بترک پس ندیدم او را که ترک میگرد رکعتین دو رکعت را عنک بیغ الشمس قبل الظهر نزد یک میل آفتاب
وزوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غیر یب گفت ترمذی این حدیث برای بن عازب
حدیث غیر یب است و ضعیف دارد از جهت این بصره غفاری که راوی است از برای بن عازب و نام او معروف نیست
بل آنکه غرابت منافات ندارد با صحیح نعم چون نام راوی معروف نیست بشعبه جهت آن ضعیف بوی راه یابد
و اگر غرابت بمعنی شل و ذ بود چنانکه بعضی بران اطلاق کرده اند منافی صحیح بود و تمام کلام در مقلده
گذشت فتدکر و هم ترمذی میگوید که و مسالت عنه محمد او سوال کردم از این حدیث صحیح ابن اسماعیل بخاری را
فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا عن حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و آه
حسن او دیدند و آنست بخاری این حدیث را حسن و بعضی شرح میگویند که این دو رکعت صلوة فی زوال بود
اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و از اینجا قصر

نماز سنت استنباطی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از این هم آمده که تطوع نه میگذرد و نیز آمده که میگذرد و میگوید
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز کرده اند از اینجا است اختلاف اهل علم از صحابه و غیر هم اگر نگویند رخصت است یا اگر بگویند
 افضل انتمی و این قول ترمذی قولی فصل است و مجمل این حدیث است مانا که حق نیز همین باشد والله
 اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذارده شده است فتاوی عبادت حضرت نموی رحمته الله علیه در سفر چنان
 بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگر چه بر جانب قبله نمودی و در رکوع و سجود
 ایستادی اول خود مصنف نفی کل اردن سنت از آنحضرت صلی الله علیه و آله کردد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت
 غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کل اردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرایض بر پشت مرکب باید
 از حدیث این عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست مگر آنکه از برای توطئه و تمهید قول او باشد که
 گفت و در مستعمل که امام احمد و سنن ابی داؤد ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی
 قبله کردی و باقی نماز بر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی گذاردی و بالجمله کلام مصنف در این مقام خالی
 از تکراری نیست و چون سبب کل اردن سنت را بر پشت مرکب بیان نکرد پس از گذاردن فریضه نیز بجهت
 حدیث مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی مستقیم الا سناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت
 بر پشت مرکب نماز فرض گذارده و صحابه همه سواره افتاد کردند و لفظ حدیث اینست و چون حکم
 این حدیث خالی از تکراری و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتمی انتمی
 رهیک پیغمبر صلی الله علیه و آله الی مضیق بسوی تنکی یعنی راه تنک مثل دره کوهی یا غیر آن والله اعلم هو و صحابه
 او و صحاب او رضی الله عنهم و هو طی را حلته و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران بالای ایشان می
 بارید و البله من اسفل منهم و قری و کل و لای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن بر زمین نه از
 گذاردن نمود فقهرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المؤمن پس امر کرد مؤذن را فاذن و اقام پس اذان
 و اقامت گفت مؤذن ثم تقلم رسول الله پشتر پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را حلته سواره بر شتر فصلی بهم
 یومی ایماء پس نماز گذارد با ایشان و امامت کرد با شارت فجعل السجود اخفض من الركوع پس گردانید
 سجود را پست تر از رکوع * تمهید * نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مله است در جواز صلوة
 نافله بر ظاهر دایه مسافرت شرط نیست بلك شرط خارج مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از وی
 و از ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله با نافله منقطع نکردد
 واضح آنست که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت
 و احادیثی که درین باب وارد است بعضی مطلق است و عقید بسفر نه و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را
 بر اطلاق بکن از آن چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض
 تر این و دلایل مثلاً لازم آید تمهید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و مانا که وجه

ورود دور وایت و اصحیح روایات اطلاق از اینجا است و اگر مسافر در روز ~~مسافر~~ بود جایز نیست مراور آنفل
 بر دانه لرد ابوحنیفه و امام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا بأس به و امام ابوحنیفه
 فرماید که چنانچه ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر بیست ممتصر باشد بر مورد خود باز اختلاف
 است در مقدار بعد مسافت خارج مصر مر غیر مسافر را بعضی گویند مقدار اردو فرسخ باشد و بعضی
 مقدار ارمیل و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در مصر مسافر و سنن و انساب
 و نوافل مطلقه برابر است در حوازی و روایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که اگر کسی سنن
 و بر روایتی واجب است و لهذا بیعتی در ششمه کند اردن آن در روایتی جایز نیست و برای و ثوابتته نزول کند
 چنانکه کثرت و اما فریضه جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله
 و خوف هلاک مال یا نفس غائب یا مرکب جموح بود و مرکب بعد از نزول میسر نه باشد که بجز در بعضی
 بود که ممکن نبود او را رکوب و کسی که اعانت کند و سوار گرداند مؤمن و نه یا زمین کل بود که همان بران ممکن
 نبود و بعد از مطر و خوف عکس و وضع دیگر جایز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع کما فی بعضی
 شروح الهی الاقبول یعنی که مضاف از ترمذی آوردند که درین باب توان کرد دلالت اوقیاسا و صلوة جنازه
 و صلوة منک و روسخلة ثلاثت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود کما قال الشیخ و آنحضرت صلی الله علیه و آله عادت
 داشت که چون رحیل ویر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تا خیر کردی تا در وقت عصر
 چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر بیکباردی
 انگاه سوار شدی و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را یکباردی درین صورت جمع واقع نشدی
 و در مغرب و عشاء یعنی بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی و رحیل پیش از غروب واقع شدی تا خیر
 کردی نماز مغرب را تا در وقت خفتن مغرب و عشاء را با یکبار یکباردی مخفی نمائند که ظاهر از قول
 مصنف در مغرب و عشاء یعنی بودی بعد از وی و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز بیکباردی انگاه
 سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدی نماز مغرب بیکباردی انگاه سوار شدی و جمع
 نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث ملکور نیست و همین قدر ملکور است که جمع میان مغرب
 و عشاء میکرد و در ظهر ملکور است چنانچه در صحیح بخاری آمده است از اذاعت الشمس قبل ان یزحل یا اذا زحل
 بعد از اذاعت صلی الظهر ثم رکب یسرید انکه ظاهر از حدیث است که ظهر فقط ملکور شد و محفوظ در کتب
 مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت
 زنیله یعنی العصر که آن را جمع تا خیر گویند حتی احتیاج کرده با این حدیث کسی که منع کرده جمع بقیه
 را که تلاردن عصر باشد در وقت ظهر و لیکن هم در فتح الباری گفته که یعنی بین راهریه ایست و اینچنین
 روایت کرده اذاکان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر و العصر جمعاً ثم ان زحل واقع شد در این معنی خاکم

یعنی الظاهر والعصر ثم ركبت والاصح صحیح است واسم غمیلی که از روایت بخاری است زیاده کرده لفظ
 العصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از
 آمدن وقت ظهر جمع اتفاقاً هم وارث است که مصنف گفت و در بعض اوقات اگر وقت ظهر پیش از رسیدن
 در آمدن ظاهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بیک از دبی نگاه سوار شوی و در مغرب و عشا چه چیز کردی
 یعنی در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رسیدن در آمدن بی مغرب را با عشا جمع کردی و هر دو را بیک از دبی
 نگاه سوار شوی و جمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع
 است و در جامع تنهایی و سدن این داوود هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا
 در غزوة تبوك چون ارتحال میکرد قول زین شمس تاخیر می کرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را بعصر
 و میکند او را در وقت و چون ارتحال میکرد بعد از زین شمس تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میکند او را
 ظهر را بعصر را چه با پسترسیر میکند و چون ارتحال میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه
 میکند او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میکند او را با جمعه
 در احادیث صحیح جمع بین الصلواتین وارد است در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر
 در بعض مقید بحکم در غیر و در بعض بتعمیل سیر و از اینجا است اختلاف علماء که قائل اند بجواز جمع
 بعض قائلند علی الاطلاق و شافعی از ایشانست و بعض مخصوص میل از آن بحالت سیر نه نزول و حق نزد
 مصنف نیز همین است که گفت اما جمع در سفر غادات جایز نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی جمع کردی
 اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی در صورت حال در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده
 و در فتح الباری میگویند که مشهور از مالک اینست و نیز بعضی مخصوص میل از آن بحالت علی زاید بر سفر
 بود بعضی جابزالت جمع تاخیر نه تعقیب و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر
 و مشهور از مالکست وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگویند که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر
 است نه تعقیب و نزد امام ابوحنیفه جابز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نه زلفعی است
 و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تعقیب بی بران از کما یشرده
 اند امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است با از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکم خود در افاق و نهی
 گردایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلواتین در وقت واحد و اخبار گردایشان را که جمع صلواتین در وقت
 واحد کمیره است از کما ترومی آرد که روایت کردند ما را با این خبر ثقات از علاء بن الحارث و روایت
 کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود او را خبر احادیث بخلاف انظار و تعیین
 در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود که گفت
 ند یسلم من رسول خدا را که کذا و ده باشد هیچ نماز بر او در غیر وقت خود مگرد و نماز مغرب و عشا را

که جمع کرد میان آنها بمزد لله و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود که مقرر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه و آله ادای پی نمود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در بخزوه نموده است و ثابت نشد که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کاتبه کان دلالی بر دوام و استمرار آن دارد که تحقیق فی مودعه و در جامع الاصول بر روایتی در او از ابن عمر آورده که گفتند جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ اهلی مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی نیز جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جانی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی که در آنجا آمده است در سفر گفت لا مکر بمزد لله واحادیت در جمع ثقلیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماز الا جمع تاخیر در بعض احیان و تا ویدش آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و یکبار در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و یکبار در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری قاصد اند که بظاهر بوضوح جمع است نه حقیقه و معنی با اطلاق جمع بر مثل این صورت که احتفیه در این جمع سفر تصورین میکنند در حال بیست در باب استحاضه آمدن در حال بیست بحدیست فقیه بر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میکند در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالی که ذکر کردیم و تحقیق بتخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را با آنست که در وی تو جمع است که اکثر یکی را فراغ و در نهایت حال وسعت مجال در کف از نماز در اول وقت باشد آنچنان که با او کار نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بکف از نماز متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحکم ظن و تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناختن وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریق حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جایی همواره فتنه بر وجه تحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیوم میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذاشت مغرب را پس میظلمید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشاء را و آنرا میگذارد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در موطنی خود میکرد و چون رسید به استیما از ابن عمر که وی گفت در مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداؤد از نافع و عبد بن وائل می آید که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سه و کن تا قبل غروب شفق پس

نزول کرد و بکنار مغرب راس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بکند و عشار استوگر کند که بود رسول خدا
چون در تعجیل می آورد و امری میگرداند چنانکه من کردم و در روایتی از نسیانی آمده حتمی اندک آن امر الشفق
این روایات است که ناظر است بر جمع بطریقی که ملک هب ابوحنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات
در علم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تابعین تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه
احتمال عدم جمع با جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً الحاکم علی الصلاة الوقت و مع این آنچه در فتح الباری گفته
که شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت
^ص محض از برای بیان جواز بود والله اعلم * تدریجاً * آنچه گذشت در جمع بین الصلواتین مرسل را بود اما
جمع منزله را ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلواتین مرمریض را رفته اند و باین قایل
است شافعی و احمد و اسحاق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحاق
و قائل نیست شافعی بجمع مرمریض را باین عبارات ترمذی است و از این عهاس می آید که گفت من جمع بین
الصلواتین من غیر علم و نقل ای بابا من ابواب الکما یرو عمل برین است نزد جبهه و رامت که جمع کرده نشود بین
الصلواتین مگر در سفر یا در هر چه انتیج و مسلم بطریق معتاده از این عهاس آورده که آنحضرت ^ص جمع کرد میان
ظاهر و عصر و مغرب و عشا بمنه به خوف و مطر و روایی بخوف در سفر بر میزند از این عهاس که چرا چنین
کرد فرمود که تا در حجر و مشقت نیند از دامت را و ترمذی نیز از این عهاس
بدر جامع خود آورده و امام قزوینی از ترمذی می آید که گفت نیت در کتاب من حدیثی که
اجماع کرده اند امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرتبه رابعه
و ترویی میگوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی منسوخ است باجماع و
متروک است عمل بدان مرتماه امت را و اما بحدیث جمع بی خوف و مطر خود قایل اند بعضی بعذر مرض و
جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مگر کسی که عادت نکیرد آنرا اولیای انعام
بعدم حرج کردند بمرض و مانند آن انتیج و این نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل ثوابی که نیت در باب سفر
با آنکه گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از ان قبیل
باشد و الله سبحانه و تعالی اعلم و از برای قصر و جمع مسافری معین نعت بد مذمومه و درین باب چیزی
صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود و همچنین در تیمم سفری مسلم و مروی نیست شک
نیت که در کتاب و سنت مسافری معین درین باب منصوص قطعی نیست و آنچه واقع است مطلقاً در سفر و مسافرت
است و از ان حضرت ^ص نیز سفرهایی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعین چنانکه
بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحمل آن تعیین آن اختلاف بسیار است و آنچه
ما اشد اشعار بعه است اینست که امام شافعی رحمه الله نقل کرده در قولی بیوم و لیلته و در قولی دیگر بیومین

در راه ایبه و شروح اوصت امام رضا و بی که ملک ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که
 شبت میل باشد و این چهار بر یک است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حد یثی می آرند
 بنا بر این عمره بر که گفتند گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا هاه که قصر نکند در کمتر
 از یک مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطن نیز چنین آمده از ابن عباس
 یعنی از مکه تا طائف سبعون فرسخ روایتی از مکه تا جدّه در صحیح است این احادیث سخنی است و نزد امام
 مسافت سه روزه معتبر است بسیر ابل و مشی اقلام امام شمس الاثمه سر خمی بسته گفته است که
 بکنند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بپوشد کف در روی
 روز دوم تا بعد از زوال و سهوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مقرب
 روی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است
 و هو الصبح بعض اعتبار فرسخ کرده ثقل بر نموده اند به بیعت و یک فرسخ و بعضی به هژد فرسخ
 پانزده و اولی ثقل بر پانزده است که و مطامعت و علمیه الثغوری کدانی بعضی شروح الهدایه و هر که
 رده بجزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف رحمه الله دور روز و اکثر
 معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر ملک امام ابوحنیفه رحمه الله بعضی این حدیث
 ل که در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که آن حضرت فرمود لا تسافر المرأة ثلثة ايام
 محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز است
 از این است تصدیق و لا یعتد به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام
 نیز در بعضی طرق این حدیث مسیره یوم نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث
 ه فرموده است یوم المقیم یوما و اما فر ثلثة ایام ولی الیهما زیرا که لام و الف در مسافر برای استغراق
 یعنی اینچنین شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند
 افری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب
 سه روز را خلاف ظاهر عبارتست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافرنه یوم مسح کذا ذکر و
 لجمله بعضی احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعضی کمتر از آن و بعضی در چهار روز و در
 یث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس رضی الله عنه آمده است که بود رسول خدا
 بیرون می آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ را و بی است قصر میگرد نماز را رواه مسلم
 گفته اند که این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و بعضی گفته اند مراد باین مسافرنی
 ندایی قصر از آنجا است نه غایت سفر کدانی فتح الماری و ملک صاحب ظواهر آنست که سفر خواه
 یا تصبیر قصر صلوة در وی مباح است زیرا که در نض قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق

مهر شامل است قریب را و بعد از او نیز اختلاف است امت را در تعیین و بخندید آن تا گفته اند که قریب هشت
 قول در اینجا هست پس رجوع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شاید نیست که حدیب امام این حدیث است
 با جنبه ط قریب تر است گنایا لا یخفی * فائله * در یک سال زده فرسخ را کوینک و فرسخ سه میل و میل ارض
 فتنهای حد بصر را کوینک زیرا که بصر میل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی میشود و ادراک وی
 و باین معنی خرم کرده است جوهری و بعضی کوینک حد وی است نظر کنند بشخصی در ارض
 مستوی و در نیابند که مزده است یازن و آینه است یازن و نده و بعضی نده در کفرده اند او را بیشش هزار ذراع
 و ذراع بیست و چهار انگشت به پهنای این قول اشهر است و بعضی در زاده هزار قدم است و بعضی چهار
 هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند کمالی فتح الباری فی راه علم * فصل * در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 در قراءت قرآن و اسماع آن و کمال خشوع و خضوع و ذکر بستن در حالت قراءت قرآن از خود یا از غیر آرزیدن
 مصنف این فصل را چندان در ایجاد موقع نیفتاد این را متصل فصل قراءت یا الجاه که در آخر فصل قیام لیل
 و نیز تقریب ذکر بعض مسائل قراءت قرآن تقریب ساخته بود بایست ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از
 فصل عبادت مقرر صلوة الخوف از ذکر میکردیم لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله هر روز وظیفه
 وردی معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی
 مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غزاه و روز و در وقت جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی
 و تلاوت بخواند قرآن را کوینک بطریق تعابیح و ثوابی مثل دور و مکه از شست و زود و وظیفه که در اوقات معین
 قرار دهند و قراءت عامتر از آن است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور
 و آیات قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله مد است
 می نمود و اوقات دیگر نجما لجمامی آمد پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث
 مسلم از هایشه رضی الله عنه که گفت نمیدانم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهم موم میکرد
 و بعضی از صحابه نیز که بعد از آنها در کتب سیر مل کور است در آن امر معهودت محفوظ داشتند و بعد از آن
 در صحابه از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مل کور است و از آنچه دلالت دارد
 بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد است که از عبد الله بن عمرو
 بن العاص آورده اند که گفت گفت مرار رسول الله صلی الله علیه و آله که چنین رسید است بمن که تو صوم در هر
 میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتیم بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله است فرمود روزی در مثل زوزه صلی الله علیه و آله که وی
 همه الناس بود یکروز روزه و یکروز افطار و بخوان قرآن را در یکجا و در روایتی چهار روز صلی الله علیه و آله
 یا رسول الله من بیشتر ازین میخوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتیم یا رسول الله زیاده از آن
 میخوانم فرمود پس در هفت روز در کمتر ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواسته بطریق وظیفه

یا غیره بهتر نیل تمام خوانندگی یعنی مضمون و تمیزین حرف حرف و بر آخر آیات وقف کردی این دو مسئله در
 اخبر فضل او که شفته است و در همانجا از آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد فتمت آن و حرف مد را
 که الف و او را کن ما قبل مضموم و بای ساکن ما قبل مکسور باشد تمام و مشتمع کشیدی چنانکه الف الرحمن را و
 بای الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حرف و بکمال و حقیقت خود داد ایا بند و این را در اصطلاح اهل تجوید
 طبعی گویند که لازم طبعیت این حرف است و این کمتر است از مدی که این حرف را کنند نزدیک و قوی همزه یا حرف
 مد هم بعد از اینها آنچه تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مشتمل بالذکر النضیب فی بیان قواضح التجوید بیان کرده ایم
 و در اول قراءت به وجوب امر الهی تعالی که فرموده اذ اقرأت القرآن فاستعمل بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و
 لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انرا عوذک من الشیطان الرجیم من همزه
 و نغمة و نغمة کفیه هم در لغت بمعنی غمزه که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و اجقان است و بمعنی صغط و
 نخس که معنی زبر کردن است و بمعنی دفع و ضرب آمد و مراد به شر شیطان و تسویه و القای نغمة و اعتمادات
 است و در حاکم کتب تفسیر وی بجهت این واقع شده است و نغمة در لغت دمیدن و پدید آمدن است و مراد اینجا
 کبر است که شیطان آدمی را در این وسطه می اندازد و بنام نغمة و تکبیر پرمیساند و نغمة بمعنی دم کردن
 است و مراد تبری شعر و شعر داشته اند آنکه در لفظ استعاذه پیش از قراءت اختلاف کرده اند مختار اینست
 اعوذ بالله او استعین بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در صورتی که لفظ استعاذه و مراد از این مسعود بنشین
 است و گفته که خوانان باید مرار متوال خوانند و فرموده خوانانید مرا جبرئیل هتچنین و اعوذ بالله السميع
 العظیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است و اختلاف است که امر با استعاذه از برای تکبیرت یا و جویب چشمه و ز
 بز اول اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست داشته که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد
 آورده اند که عبد الله ابن مسعود فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من بخوانم و حال آنکه
 فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خوانندگرت سوره
 نشاء تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئناک علی هذلاء شهیداً و بیغمز صلی الله علیه و آله استماع
 فرمود و در خصوص و خشوع و بکاد آمد تا آب از چشمهای میبارد روان کرد و در روایتی آمده که چون این
 مسعود باین آیت رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس کن پس کن و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خوانندگی
 یعنی ایستاده و نشسته و خفته و یا وضو و بی وضو و بجز جنب است و پیرا چیزی مانع قرائت قرآن نشد چنانکه
 عایشه کثرت رفت که مالغ نیا ملک رسول خدا را از کتف خود انداخت و زانو بیتی از خواندن قرآن
 هیچ حال رواه و در آثار از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه که در جماعه نشسته قرآن میخواند
 پس از آن بفضای حاجت رفت و باز آمد و قرآن بخواند گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیرالمومنین
 قرآن میخوانی و حال آنکه وضو نداری فرمود که فتوی داده است ترا باین آخرجه الموطا عن ابن سیرین

کلماتی جامع الاصول و در بعض اوقات قرآن بتغنی خوانند و در آن ترجیح و تردید صوت کرد و چنانچه
 لحاظ خوش آواز خوانند و ترجیح کنند و در روز فتح مکه سوره فتح را همچنین خوانند یعنی بخروج صوت
 و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را در روز
 فتح مکه بر نایقه مشغول سوره فتح را و ترجیح میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبد الله بن مغفل
 و ترجیح کرد تا بنمایند مردم را صورت آن در روایتی او بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل
 اأشبه بار و بعض گفته اند که سبب حرکت ترجیح حرکت نایقه بود که نیز میراند نه بقصد و اختیار و الله
 اعلم و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بیارایید قراءت قرآن را با و از هائی خوش در جامع الاصول از ابی داؤد
 و نسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید قرآن را با و از هائی خود
 و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده تحسین کنید
 قرآن را با و از هائی خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را احسن و از اینجا معلوم شد
 که لفظ قراءت که مصنف زیاده کرده از حدیث نبیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادبست یعنی مراد
 تحسین قراءت است که فعل بند است نه تحسین ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند آنکس
 از انبیاست و لفظ حدیث این است که لیس منامن لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است
 گفتند اگر کسی خوش آواز نمود چگونه خوش آوازی کند گفت هر مقلد را که توانائی داشته باشد تحسین
 قراءت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابوداؤد از عبد الله بن یزید آورده
 و این حدیث بطریق متعدد در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث زیاده
 کرد بجهت بل آنکه اصح آنست که تغنی در این حدیث از غناست بمل نه از غنی بقصر بمعنی تو تکری
 و بی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از لجهت که تغنی بنان معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سباق حدیث
 ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد بتغنی اینجا جهر بقراءت است که در حدیث بطریق عطف
 تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین و تطایب صوت و تزئین و تجزین اوست بطوری که مراد
 خشیت و جمع هم و باعث مزین شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب کرد و پاره عایت توانین تجویب
 و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله کلام یکی از آدمیان احسن است از روی صوت و قراءت قرآن را فرمود آنکه چون بتسبی قراءت
 او را ظاهر شود از روی اثر خشیت و تحزن نه رعایت توانین موسیقی و تکلفات در تغنی زیرا که هر گز است
 و حرمت آن و منع و نهی از آن احادیث ورود یافته چنانکه بی همتی در شعب الایمان و زرین در حدیث
 از حدیث یقه آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلعون عرب و اصوات ایشان و در دار
 خود را از لعون اهل عشق و لعون اهل کتابین و سر انجام است که بیایند بعد از من قومی که ترجیح کنند

قرآن مثل ترجمه و نوحه در نیک و در قرآن از حنجره های ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول در فتنه است
 دانه های ایندوم و دانه های آنکسانی که عیوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز نشد یک و نیکو بران بحسب
 واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان بر میزگار مجال حرمت و ارتکاب آن تذکر آید و گفته اند که در
 خواندن قرآن بر ضرب دگ و قضیبت بیم کفر بود و بالجمله افراط در تعنی بحسب که موجب تغییر حروف
 و صفات آن و اشباع حرکات و ملات که مفوت رعایت قوانین تجویز کرد و حرام و مکروه است و خواننده
 مستمع و اضمی بدان آثم و قول فصل در رین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب
 و یعنی برد و ذرع است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف نزد طریقان شوق و طرب طبع و آن سماحت میکند
 و تفرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی با طبع با زکک از بند و تکلف و تحمل بخصوص
 ایشان محروم و مصیبت به نفس ویرا نه بد آن تعاریب و المخبین از وی صادر شود بی خروج از دایره تجویز
 و مراد بلحون عرب نیز همین است چه قراءت ایشان بلحون طبیعی طبعه و اصوات لطیفه لینه است
 که تکلف را بدان راه نیست و این نوع با جماع جا یزاست و اگر چه طبیعت بز یادت تکسینی و
 تزئینی اعانت کنند چنانچه در مواهب لذت نیه آورده است که شعی ابو موسی اشعری قرآن
 میخواند آن حضرت رضی الله عنه در کودکی استماع میفرمود چون حضرت رضی الله عنه او را بداند خبر کرد و تحسین نمود
 ابو موسی اشعری گفت حضرت رسالت را رضی الله عنه که لو علمت انک تسمع لخبیر نه لک تکمیر یعنی اگر دانستی
 که تو مستمع بودی قراءت مرا هر آینه می آراستم خزانان خود را آراستی تمام با این حدیث معلوم شد که بعض
 مردم که حدیث زینرا القرآن باصوات کم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
 یعنی لذت و لذت در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شیء حلینة و حلینة القرآن حسن الصوت و نوع
 دوم از تطریب و یعنی آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تفرین و تکلف
 محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که با نواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند و باوزان و ایقاعات مخصوص
 میخوانند و این نوع اجماعت سلف مکرره داشته اند و قراءت برین نوع امع کرده اند و بعضی علما
 تعنی را در حدیث ایس منامن لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی تو نکر و بی نیازی داشته اند یعنی هر کرا
 حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بی نیازی کرد و غنای قلب حاصل وقت و بی نشود و توکل
 بر مولای بخود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد و بی از مان نیست و بر طریقه مانه چنانکه در حدیث
 آمد یا است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا الاطی افضل مما ایتى فتم غلط و نیز فرمود من قرأ
 القرآن یتأکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظیم لیس عایه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرآن
 و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم و قرآن را وسیله آن سازند و رود یافته است و بعضی گویند که
 تعنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطاست قاضی عیاض مالکی که از مقتضای این شرح حدیث و

مختلفان ایشانست در مشارقی گفته است که تغذیه و تغذیه استغنی استغنیست و در قاموس نیز گفته که تغذیه
بمعنی استغنیست و از عبارات صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن میباید حدیث اول در بیان معنی آنی
است چنانکه گفته اند **فصل ۴ در عادت نموی** در پیشش **بیماران** مقصود در بیان فعل بیان
نشان جنازه است و این **فصل ۵ عبادت و احکام در بصره** در **مقامات** او است و بنا آنکه عبادت از جمله عبادات
فاصله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است
که چنانچه در حدیثی است که در روز قیامت به بندگوانی که در روزگار توام بیمار شد مرا عبادت نکردی بنده
گویند حدیثی است که در کار جهانهای عبادت تو چگونگی بود در میان کعبه بدان بندگوانی که در روز قیامت
وی نکردی اگر تو عبادت او میکردی میبافتی مراندوی رطاب را از کتب معتبره آنست که عبادت از حقوق
صحت است و لهذا در جامع الاصول باب عبادت را در حقوق صحت آورده و در امیاء العلوم او حقوق
اسلام داشته و حدیث بخاری و مسلم که از ابوهریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است و سلام
عبادت مریض و انعام جنازه و اجابت دعوت و تشییت عاظم مؤید آنست و در روایتی از مسلم شش گفته و
نصحت مسلمان در وقت طلب و بی نصحت از یاد کرده و ظاهر از عبارات مصنف نیز آنست که از حقوق
صحت بود چنانچه گفت هر که از یاران **پیغمبر** بیمار شد **پیغمبر** آنحضرت **صلی الله علیه و آله** عبادت فرمودی اگر از
یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحبت و کثیر الجمالته باشند مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در آن
اکتفا بحدیث روایت کند خود تمامه مسلمه اذان آن عهد یاران آنحضرت **صلی الله علیه و آله** بوده اند فافهم و چون
در آمدی نزد یک بیمارش و پیش سر بیمار نشستی و از حال وی سوال کردی و گفتی کیف نجلد یعنی
خوبتر را چگونه می نای و بسیار سوال کردی و چه میخوای و طمبعت آنچه چیز مشتبه و خواهان است را اگر جزیرا
مشتبه بودی و آن چیز مضر بودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیح بنا ینها ناطق است
و صاحب مشکرة حدیث این ماجه از ابن عباس آورده که **پیغمبر** عبادت کرد مردی را فرمود چه
میخواهی و آنچه میل داری از طعام گفت نان کننم میخواهم فرمود هر که نزد وی نان کننم باشد
بفرستد از برای برادر خود پستتر فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواد و بطلبد بدید مرا و او در حدیثی
دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواد بچشاند او را خدا یتعالی از میرهای بهشت
طیبی میگوید که این بنا بر توکل است بخدا ای رب العزت که شانی اوست بهر وجه که خردان یا بنا بر آنست
که آن مریض مشرف بموت بود و از حیات او و در میگذرد دست داده و در لطف حدیث چنانچه نقل کرده است
مصنف آمده است در کتاب الهی نیز اشارت بشوخیه آن شده است که گفت مضر نمودی چنانکه از آن
کننم در اغلب احوال اینچنین است و نیز اگر مراد اشتباهی صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج است
نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که گراه کنیک و بزورنگه یک بیمار را فرمود اطعام

شراب زرد که طعام و شراب مرده را ایشان را جدایتعالی یعنی بی میل و اشتها بی ضائق و الله اعلم و دست
 راست بر کتف او بپوشانند و روی با سینه و شکم و پادست فرود آوردی و این دعا خوانند اللهم رب
 الناس اذهب الباس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءك لا شفاء الا بفضلك لا یغادر سقما حیة لجة در حدیث بخاری و
 مسلم آمده و در روایتی اذهب الباس رب الناس بیدلک الشفاء لا کاشف له الا انت و از برای بیمار سه بار دعا
 کردی چنانچه ادب و عا است و چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری گکه داشت پرسید گفت اللهم اشف
 سعد اللهم اشف سعد اللهم اشف سعد اسه بار و در جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصیحة
 حدیث بخاری را می داند از عایشه بنت سعد بن مالک می آید که گفت بیمار شد پدر من بمکه و در روایتی
 عام حجة الوداع بیماری شد بد از شکم پس آمد هرول خدا ص بعبادت تو بی پس گفت پدر من یا نبی الله
 بن فردی مالدا رام و جز این یکل ختر کسی نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بد و ثلث مال
 خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بد نصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بشانک فرمود وصیت کن بشانک و ثلث
 بیمار است برای وصیت بیشتر بدهاد دعت مبارک خود را بر جمعه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف
 سعد او اللهم له هجرته گفت سعد پس بودم که من همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر ص
 بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت می کنم و درین روایت تکرار این کلمه نیست و از آنچه آورده در
 کتاب وصیحة از حرف و اور و ایات بتفصیل آورده و در بعضی از آنها این کلمه مکرر آمده و چون آنحضرت
ص در آمدی بر بیمار گفتی لا یاس طهو ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکوٰۃ از حدیث بخاری
 آمده و مصنف میگوید که گفتی کفارة و طهور و مراد کفارت ذنوب و طهارت از آثام است و در فضل مؤمن
 هم و مخصوصا تکفیر و تطهیر و بی از ذنوب آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در
 حدیث آمده است که بخاری که در پای مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این
 مسئله در رساله تسلیمه المصاب لنیل الاحر و الثواب بتفصیل شرح و معین شده است و از عایشه بنت
 بروایت بخاری و مسلم آورده اند که اگر بر کسی ریشی و جراحتی بودی آن را قیحه یعنی افسون کردی با این
 قیحه که انکشت مسحی خود را بر خاک نهادی پس برداشتی و گفستی بسم الله تریقه از ضنا بر یقظه بعضی ریشی
 سهیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ با ضعیفه واقع شده بی تقیید ص و با سبابه و در تخصص حصین بر مر
 مسلم با ضعیفه السبابه آورده و ابهری در شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکنند که گفت بود
 رسول خدا ص که می گرفت از لعاب دهن مبارک بر انکشت مسحی خود پس بر می نهاد انکشت را
 بر سینه تا چیزی از آن بانکشت مبارک نچسبیدی بعد از آن مسح میکرد بانکشت بر موضع قرچه بر
 جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیعی از نور پشتی نقل میکنند که گفت آنچه صیغت میکند بفرم
 ازین صیغ حضرت رسالت ص آنست که تربت ارض اشارت بفطرت آدم باشد و ریه بعضی اشارت بنطقه

که پیدا کرده شده است از وی آنچه کز یا تضرع کرده و در خواسته بلسان حال و فحواي معال که عمل اولی آن است
 قادر است که اختراع کردی و ایجاد نمودی آدم را از طین و ابداع کردی او را در از ماء مبین آسان است بیرون که شهادتی
 کسی را که نشأ وی این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بمحقق گواهی داده اند که ما است طایفه
 که لعاب دهن را تا ثیری و مدخلی در رطوبت و بخته شدن و تبدیل عمل مزاج و روح و جراحات است و در آب
 و این را نیز تا ثیری است در حفظ مزاج اصابت و دفع نکات مضرات و این را نیز تا ثیری است در مسافرت در صحت مزاج گفته اند
 مگر اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید با خود خاکي از زمین مالوف بردارد و با آبهای که در دیار
 غریب بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا این شردن تغییر مزاج و وقتی و عزایم را آثار عجیبه است که عقول
 از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتمی و حتی آنست که افعال و اعمال آنحضرت را اسرار و غرر است
 است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنهایی که در مضیق طایفه و فلسفه گرفتار اند دست و پای مؤمنان و
 قاضی بیضاوی سامحه الله بس گرفتار است باین طریق و سلامت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعض
 شرح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است چنانچه در بعضی جرات گفته اند و مراد
 بارض ارض مدینه است که او را خاصیتی در شفای مریض با هادیت ثابت شده است و بالجمله رتبه بقرآن
 و اسمای الهی و آنچه از معجزات مثل سحر و کلمات که در نماز است و آنچه معنی او معلوم نباشد و زبان
 معهود نبود جایز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در اسرار نبی کزدم در حدیث آمده
 است بسم الله شجرة قرنیة ملحمة بحر قنطا و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر
 بیاید انشاء الله تعالی و بخاری و مسلم و موط و ابوداؤد و ترمذی آورده اند که عایشه زهر گفت عادت شریف
 حضرت نبوی بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جای گرفتی هر دو دست مبارک جمع
 کردی و پیش دهن بردی و در آن لغت کردی یعنی با دهن در آن دمیدی و سوره اخلاص و معوذتین
 یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی معوذات و قل هو الله احد بخواندی و مراد
 بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع بر تشبیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان
 آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خواندی کرده شده مانند آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر
 منفث مقدم است بر قراءت و ظاهر آنست که قراءت مقدم باشد بر منفث تا برکت قرآن بدم همراه به بشره
 برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده و بحرف او واقع شده توجیهی ندارد چه عطف بواو
 دلالت بر ترتیب و تفکیک است و تا بحیرت آنرا در مثلاً اگر یکی گوید آمد زید و عمر و این ترکیب دلالت بر آنکه
 نخست زید آمد و عمر بعد از وی نداد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در
 واقع عمر پیشتر از زید آمده باشد و این معنی را علم لغوی مقرر شده است و ذکر حیزی بیشتر نیز دلالت
 بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت است که منفث فقراً بحرف فامد کور است چه دابرای

تر نمی شود و معنی ترکیب این باشد که بعد پس از آن عروا تک ایضا بعضی گویند که وقوع اینها در آنست
 یا چون روایتی است و این وجه بعید است و بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد گفتن این از آن عروا تک
 و بیشک اراده گفتن مقل م بود بر قرائت و بعضی گویند ثقلیم ثقت بر قرائت از جهت مخالفت با حوران
 و منطالایست که قرائت قبل از ثقت کنند والله اعلم و بالجمله این سوره را بخوانند و هر روز است مبارک
 دریدن طیب خود و در روایتی روی رخسار مبارک خود را در روز وایمی سرور و بی ویش چشم شریف
 را با لیلی آن مملکت از یعنی نا آلیا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خوانند و بدین میباید و
 بمالیکی و مقصود بالذکر از نقل اینهاست اینها و مناسب این مقام که زقیه کردن و بدین میدان و بمالیکن ادعیه
 است بریدن بیمار از نیست که همیشه است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بیمار شد بفرمود تا من همچنین کردم یعنی
 خواندم و در میام و دستهای مبارک و بر امیکز فتم و بر بدن روی میمالیدم در جامع الاصول همچنین است
 و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی بمقتضی گفت
 که من میخواندم و بدین وقت و بی مسیح میگویم و بر هر که از این عروا تک آن وقت میدان از همیشه بود و مصنف میگوید
 که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود ثقت میکرد و خود قرآن میخواند و عایشه روز دستهای مبارک
 و بر گرفته بر بدن روی میمالید زیرا که غایت ضعف و وجع مانع بود آنحضرت صلی الله علیه و آله از نگر یک یل برین
 روایت میدان و خواندن از حضرت صلی الله علیه و آله بود و دست مالیدن از عایشه رضی الله عنها از آن روایت عبادت روزی
 معین نمودی بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عبادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف است که عبادت
 در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلا عبادت کردن مبارک نیست و در مواهب لذتیه
 میگویند که توبه عبادت و روز شنبه مخالف است و گفته است که این بدعتی است که ظمینی یهودی آن را
 پیدا کرده بعد از این در مردم شهرت گرفته و منسوب وی آنست که پادشاهی بیمار شد و این طیب را الزام
 به اذیت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین
 یهود است از دست نامک و اگر برود کرد نش زدن عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در روی
 خوف ملامت بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از این رسم شایع شد
 و اکثر مردم بر آن اعتماد کردند و نیز میگویند این صلاح قوی غریب از فرادی نقل کرد که عبادت مستحب
 است در شتاب شب و در صیغ بر روز و شاید که حکمت در وی آن باشد که محنت و کلفت بیمار در شتاب رازی
 شب است و در صیغ بل رازی و زود عبادت تنفیس و استرواح او است انشهی و میفرمود که چون کسی برادر
 مستحکم آن عبادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار به نشیند و چون به نشیند رحمت بروی
 فرود آید تا غریق رحمت شود و چون صماح بود یعنی عبادت در جانب صماح بود که آن را خداوند گویند
 هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آن را عقیقه خوانند هفتاد هزار ملک

بروید زود فرستند تا صبح و در جامع الاموال حدیث مسلم و ترمذی از ثریبان همین نقل آورده که
عیادت کنند مریض و در روایتی هر که عیادت کند بزاد مسلمان را لایزال در بهشت است و در روایتی
در بهشت تا آنکه رجوع کند و باز کرد از عیادت و حدیثی است از علی بن ابی طالب که
آورد از قول ابو جریج بن صباح بود الخ و در بعضی روایات در آنرا اینجند است آورده و باشد مرا و اینست
در بهشت در روایتی آمده که ابو موسی اشعری عیادت امام المسلمین حسین بن علی را آمد و حسین
این حدیث از علی روایت کرد و این حدیث را احمد و ابویعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از
حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقلد می در مختار حدیث دیگر آورده که کسی که میرود
بعیادت مریض عرض میکند در دریا رحمت و در روایتی عرض می کند تا بند از انابه نشیند پیش
بیمار و چون بنشست شرف کرد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهر
مقصودش بیان مضمون این احادیث پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله بیعت در چشم
نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابوداؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر
حدیث صلی الله علیه و آله از در چشمی که داشتم و گفته اند هنگام این حدیث صحیح است و در این حدیث است و کسی
که تا فل است که عیادت از مله یعنی کسی که در چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی
و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در روی عیادت نمودند در چشم و مله در دندان و گوشت که
این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر بعضی بن کثیر و این حدیث بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره
نیز آمده و الله اعلم و یک جوانی از بی و ده که نخل مت پیغمبر صلی الله علیه و آله می کرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری
و ابوداؤد از انس رو آورده اند که پیغمبر بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله بعیادت تو و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بعیادت تو و دیده نشست
نزد سروی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد همچنانکه پل نمود که حاضر بود پل گفت اطاعت کن ای
پسرک ابوالقاسم صلی الله علیه و آله پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و فرمود شکر مرخصی را که خلاص
کرد انید او را از آتش دوزخ و از این حدیث معلوم شود که استعمال کافر در عیادت و عیادت کافر جائز
است خصوصاً بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب است که مصنف حکایت
ابوطالب را آورد و با این حدیث جمع کرد و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرف
بود او را عیادت فرمود و بر هر دو اسلام عرض کرد ابوطالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
بنده آنکه مشایخ حدیث و علمای صفت برین اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پل یافته و در صحاح احادیث
است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت وفات تو بر روی آمد و عرض اسلام کرد تو وی قبول نکرد پس آنحضرت
~~فرمود~~ که من والله استغفار کنم مرترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این آیه نازل شد ما کان للذمی

والله یمن آمنوا ان یشعروا للمشركین الاية * وانچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب و بی که در حالت حیات خود کرده اند دلالت بر بیخ دارند بر محبت و معرفت و بی نبوت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و در بعض روایات آمده که ابوطالب گفت و الله یا ابن اخي اگر خوف آن نبی بود که مردم خواهند گفت که بی این کلمه از جهت جزع و حزن موت گفته هر آینه میگویم آن را و آن را بنه آن با تو بگویم و چون نزد یک سید موت و بی دین عباس بجانب بی که می جنبانند لایه های خود را گوش نزد یک دهان بی بود و شنید که کلمه ایمان میگویند گفت یا ابن اخي و الله گفت برادر من کلمه را که مرا کردی و او را بدان فرمود من نشنیدم همچنين آمده است در روایت ابن اسحاق که بی اهلایم آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت صلی الله علیه و آله در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده بدان شیعه بر اسلام و بی واسطه لال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت ندارد بر آن و گفته که ما بیان کرده ایم آن را در ترجمه ای طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهى مخفی نماید که صلی الله علیه و آله است اسلام ابوین بلکه سایر آباء بی صلی الله علیه و آله مشهور است و متاخرین بر اثبات و تقویت آنند و درین باب مبالغه دارند بر خلاف طریقه متقل مین و شعبه اسلام ابوطالب را نیز ازین قبیل دانند و الله اعلم * فانک * از آداب عبادت آنست که وضو کنی و حسبه الله رود و بپهارات تسلی دهد و صبر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و تنفیص و تقویه و بی نماید و امیدوار حیات گرداند و بنا جروثوا بی که بر مرض در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت ز آمدن بگوید لا بأس طهور انشاء الله تعالی و دست بر بدن بیمار نهاده و عیبه ما نوزده بخواند و بپهاراد عا کند و از برای خود از وی دعا خواهد و در نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را دست دار دوغوغا نهان و سخنج بپسار که او را ناخوش آید نکویک و نزد بیمار چیزی نخورد و بپاید که در عبادت شغابی نکند و بعد از دوسه روز از بیماری بعبادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز صلی الله علیه و آله چنین بود و هر روز بعبادت نرود بلکه یک روز در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل ذلك و زدی به الا هادیت والا ثار و الله الموفق * فصل * در عادت نبوی صلی الله علیه و آله در احوال مهیت و ادای حقوق و بی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مشتمل بود بر احسان عظیم به مهیت و معامله بی با موری که برادر و همسر و قیامت نافع بود مثل تلقین و تمهیت و دعا و نماز قضای دین و مانند آن و مشتمل بود بر احسان باقارب و اهل بیت و بی بتعزیت و اطعام و تفقلا احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم که فرمود که هر که مرد مالی بکند اشک او برای اهل اوست و هر که دینی بکند اشک یا عیالی عهده آن بر من است و بر اقامت عبودیت احیاء و تعلیم احکام در آنچه با مهیت بان معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و منع از نوحه و دیگر مراسم جاهلیت اول احسان به مهیت کردی و آنچه بسوی آخرت بر احسن احوال و افضل صفات ظاهر و باطن فرمودی و تفصیل آنچه بطریق اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر

و جميع صحابه صفا کشيدند و براي ميث استغفار کردند و بروي نماز کمال کردند و
 و دعا کردند و از حضرت غزواته طلب رحمت و آرزو کردند و در احاديث صحیح آمده است که هر ميثي
 که بروي صفا کشد و بروي چهل کس نماز کند اول البته آمرزیده ميشود و در روايتي سه صفا و در روايتي
 اعمي از مسلمانان واقع شده و تعين عمل در بعد از آن همراه شده و بشفا عت يوي حضرت عزت رفته
 او را بنام دين رسانيدند و واقعه تکریم و تکریم مسلمانان است و در صحیح ابن حبان از حدیث
 ابن سعید آمده که آنحضرت ﷺ فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بخواند نوشته شود او از اهل
 جنت خواهد بود و حضور جنازه و نگاه داشتن روزه و رفتن به مسجد آزاد کردن رقيقه کفای المصاب اللب نيه و در مشکوٰه
 بروايت ابی هريره اوچک است مسلم آورده که زوي آنحضرت ﷺ از صحابه پرسيد کيست از شما که امروز روزه
 داريد خاسته باشد ابو بکر گفت رض منم يار رسول الله فرمود کيست که همراه جنازه رفته باشد هم ابو بکر گفت منم
 يار رسول الله فرمود کيست که مسکيني را طعام داده باشد هم ابو بکر گفت منم يار رسول الله فرمود کيست آنکه
 عيادت مريض کرده باشد هم وي رض گفت منم يار رسول الله فرمود جمع نشود اين چهار چيز در مردی مگر آنکه
 در آيد بهشت را و حضرت رسالت ﷺ بخود بناست صحابه که حاضر بودند در بالاي قمروي بايستا دعي و او را
 دعا کردی و تثبیت وي بر کلمه ايمان و جواب و سوال منکر و تکبير خواستني و در محتاج ترين وقتی که وقت
 غربت و تنهائی در قبر است او را از حق در خواستني در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از عثمان رض آورده که
 گفت بود رسول خدا ﷺ چون فارغ ميشد از قن ميث مي ايستاد بروي و ميگفت استغفار کنيد مراد
 خود را و سوال کنيد براي وي تثبیت را پس بد رستي که الان سوال کرده ميشود از وي و از طی روزه آورده
 که بود آنحضرت ﷺ که ميگفت بعد از فراغ از دفن ميث اللهم هذا عبدك نزل بك و انت خير منزل به فاغفر له
 ووسع له خله ودر تلقين ميث بعد از دفن حدیثي آمده که نزد شافعيه معمول است سيوطي در جمع الجوامع
 از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و بلخي از ابی امامه رض مي آورد که گفت رسول خدا ﷺ چون مرد يکي
 از برادران شما دفن کرديد او را و رختيد خدا که بروي بايد که بايستا بر آید از شما فرزند سروي و تکويد
 يا فلان ابن فلان و وي يعنی ميث مي شود آن را وليکن جواب نميدهد پستريکويد يا فلان بن فلان
 چون اين بار ميشود پرمي نشيند در قبر پستريکويد يا فلان بن فلان در بين نوبت ميکويد ارشاد کن مرا
 رحمت کند خدا اين تعالی ترا وليکن شمالي شمويک پستريکويد اي فلان يا دکن آن را که بر آمد تو بران از دنيا
 شهادت ان لا اله الا الله وان محي اعبد ورسوله وآنکه راضي شده که خداي پروردگار تست و محي پيغمبر
 تست و اسلام دين تست وقرآن امام تو چون اين را گفت ميکويد يکي از منکر و تکبير دست ديگر يرا و ميکويد
 بيرون آيد از پيش اين بنده چکار داريم اکنون ما با وي که حق سمعانه تلقين کرد حجت او را مردی در
 مجلس شريف حاضر بود گفت يار رسول الله اگر نام مادر ميث ندانيم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحواکه

مادر فریده است و همیشه اولی آنست که کوبد گاه گاهی رطاه مراد آنست که این فعل از آنحضرت منقطع
 نبود که پدر بچهار روز میگرد و بعد از این میگذشت بلکه دوام واستمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستمره
 داشت که گاهی قبر و میراث تعاهد و تعلق کردی و بسلام و عا که موجب حصول روح و راحت و لزوم رحمت
 و مغفرت بود مخصوص مکتوبی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله در حق بعضی از اصحاب بخصوص بودی و در
 زیارت عمور علی العموم تمامه اهل قیوم را باین تشریف مشرف و مستمع کرد انبیا و کلام در زیارت قبر در
 آخر فصل بتفصیل بیان و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه کشت و آخرت را یاد و یاد بی
 و یوصیت و قویه فرمودی تا مویش محبت موت و لقای الهی حل و علا کردی و بحکم من احب لقاء الله احب
 الله لقاءه برضا و محبت و بتعالی فایز گشته کشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وی آسان یابد و حاضران
 را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محض خوارند تلقین شهادت بوحده انیت حق و رسالت
 رسول کردی و میفرمودی لقد انما موتنا کم لا اله الا الله تا آخر کلام و بی کلمه توحید بود و بحکم من کان آخر
 کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن عاقبت از عالم برود و لیکن در تلقین باید که
 تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید و ترمی از عبدالله بن المبارک
 می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثر کرد فرمود چرن من یکبار لا اله الا الله گفتهم هم مرا نم تا تکلم
 بکلام دیگر نکنم چنانکه اکثر چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعثت و نشاندن آن منع
 و زجر کردی و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کردی بعضی از آنها را که اهل
 ملت اسلامیة بسبب غلبه و جمع و دردمصیبت و جهل و بیطاعتی بدان گرفتارند ذکر کردی و گفت و از لطم خورد
 طلبا آنچه پنخن بر رخسارها و شق جیب و پاره کردن کمریما آنها و حلق روع تراشیدن سرها و امثال آن
 از جزع و ذرع و نوحه نمی رود و منع و زجر بلیغ فرمودی و امثال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال
 آن تصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگر چه اهل ملت اسلامیة کنند ولیکن از عادات آنهاست و بحکم
 واسترجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی در صحیح بخاری و مسلم
 از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله لیس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعا بالعوی
 الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وی از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری
 آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله انا بری من حلق و صلق و حرق حلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت در
 مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب و نوحه نیز تفسیر کرده اند و خرتی پاره کردن کمریما و از انس روایت
 آمده که بکشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنی که میگریست نزد قبری پس فرمود بپرهیز خدای او صبر کن ای
 زن گفت دور شو از من که تو نمیدانی و ترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که
 این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود و پند میداد پس آن زن پیشیمان شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و اعتنا را

نمود که یارسول الله من نشناختم ترا معلوم ورد از مرافق نمود اکنون اعتقاد چه میکنند انما الصبر عند
 الصلوة الاولى یعنی صبر نزد اول معصیت و زور آن اعتبار دارد که خود خواهی نخواهی صبر کنی است
 و بود او از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ لعنت کند خدا بر متعالی نوحه که ناله بر او شنوا
 را یعنی بسمع ضاوت احادیث صحیح آمده ان المیت یعد ببعاء اهله میت طلب کرده میشود در قبر
 بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن ایشان بر او در روز قیامت کسی که نوحه کرده بود بروی طلب
 کرده شود روز قیامت این عمل بطریق متعدد آمده و عایشه رضی الله عنها یثرب را بران وجهی که معنی
 او بظاهر در فهم در آید انگار کرده و استبعاد نموده و گفته که آنحضرت ﷺ هرگز اینچنین نکوید کسی
 چرا معلوم شود بکنایه که دیگری کرده باشد و فرمود بس است شمارا قرآن مجید درین باب بخوانید * و
 لا تزر وازرة وزر اخرى * و چون گفته شد عایشه رضی الله عنها این عمر میگوید و روایت از پدر خود میکند که میت
 طلب کرد هم میشود بکنایه حی گفت پیامبر از خدا متعالی با عبد الرحمن را و این کنیت این عمر است وی
 دروغ نمیگوید و لیکن نسیمان شده او را یا خطا کرد و آنحضرت ﷺ کشت بر یهود به رایه و دی که گریسته
 میشود و نوحه کرده میشود بر وی فرمود که ایشان میگویند بروی بروی طلب کرده میشود در قبرش و در روایت
 دیگر آمده که عایشه رضی الله عنها گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت طلب کرده میشود بجهت بکنایه اهل
 وی بروی بلکه خدا متعالی زیاد میکند طلب مرگ را بکنایه اهل وی بروی یعنی این مخصوص بکافر
 است که معذب است و بکنایه اهل وی بروی سبب مزید طلب مرگ است آنکه بطریق حکم کلی فرموده
 باشد و بعضی گفته اند که تعالی میت بکنایه اهل بر تقدیر نیست که او در حالت حیات راضی باشد بدان
 یا رضیت کرده بآن چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بران اجرتی قرار میدادند در صحیح بخاری و مسلم از
 مغیره بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ کسی که نوحه کرده شود بروی طلب کرده
 میشود بالجه نوحه کرده میشود بروی یعنی همان چه نوحه کران او را بدان می ستاینند بروی بطریق
 استی زاونهم میگویند که وی متذبی میگرداند اینچنان هم آنشکالی که بر تعالی وارد شود و می یابد که
 چرا بفعل دیگری متذبی کرد آنند که بندگان از آن جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متمصف بدین
 صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توبیح آمد و الله اعلم و اگر چه آنحضرت ﷺ از گریستن و نوحه
 کردن و جزع و فزع کردن نهی کردی اما از ریختن اشک و حزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی
 چنانکه ابوداؤد و ترمذی از عایشه رضی الله عنها آورده اند که رسول خدا ﷺ بوسه داد در میان دو چشم عثمان
 بن مظعون که اول من مات من المهاجرین فی الممینه بود بعد از موت وی و گریه کرد و فرود چشم مبارک
 ری اشک میریختند بخاری و مسلم از انس رضی الله عنها آورده اند که محزون شد ﷺ بعد از قتل قراء اشک حزن
 نهد بکوه بودم او را هرگز که اینچنین شده باشد و از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میل خبر قتل زید بن

حازنه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه به نشستند رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد محزون و شناخته میشد
 اثر حزن فرگویی مبارک و پی پس مردی در آمد و شدات بکای نسای جعفر را بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را
 فرستاد تا منع همان کند ممنوع نشدند تا سه بار آمد و رفت کرد و فایده نداشت پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آمد و گفت غایب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممنوع نشدند بگفته من فرمود بکنار و بحال
 در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی الله علیه و آله بر میت گریه و حزن اوست بموت
 ابراهیم و لد شریف و بی چنانکه میگوید و با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله راضی ترین خاق بقضای حق بود و
 شاکر ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسرد و ساله و بی بود و بر وایتی شانزده ماه
 و هشت روزه و بر وایتی یکسال و دوماه و شش روزه و بر وایتی هفتاد روزه و بر هر ثقلی اتفاق است که در مدت
 رضاع از عالم رفت و لهداد بعضی روایات آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا
 کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بر وایتی روزها شورا
 بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم یا بیست و نهم است مردم گفتند که این
 گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی
 و در ایجاد خلقی نمود و در بعضی طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا یعنی اگر
 میزیست ابراهیم هو آینه پیغمبری میبود و پیغمبر بودن جایز نه و چون بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نبود لاجرم
 نه است و در علم معجزات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقلد نیست و ملازم شرطی است
 لیکن اینست بیشتر تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نمیی بجهت چیست مگر بنا بر پیغمبر پیغمبر
 می باشد اینچنین خود نیست پس ملازم تمام نبود و سند اشکال نیز سخن است فافهم والله اعلم
 و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله بموت ابراهیم گریه کرد و فرمودند مع العین اشک میریزد چشم و حزن القلب
 و اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگویم مگر چیزی را که راضی است از آن پروردگار
 و انا و بدرستی که ما بفراقک یا ابراهیم بفراق تو ای ابراهیم محزون و نون اند و مکیبیم بخاری و مسلم و ابوداؤد
 از انس می آرند که گفت آمدیم ما بار سؤل خدا برای سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن صلی الله علیه و آله بود
 و ابراهیم بیمار بود مشرف بموت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراهیم را و بوس کرد و بموئید او را و این
 عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم یکر بار رسول الله بر وی در حالتی که
 جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت در چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت عبد الرحمن بن عرف رض
 میگردی تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جزع و عمام صبر است بلکه
 رحمت و رقت است بر مقبوض یار د یکر بار اشک ریخت و گفت ان العین تک مع القلب بحزن و لا نقول الا ما یرضی
 الرب و انا بفراقک یا ابراهیم محزون و نون و از اسامه بن زید می آرند که زینب بنت صلی الله علیه و آله کس فرستاد

نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله که پسر کی بود مرا که مشرف بر موت شد؟ بیا بر سر ما حضرت صلی الله علیه و آله نیز کس نزد
 زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا را سنت آنچه از رفت و مرا و راست آنچه داد و هر چیزی را
 از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی ملتی معین است و صبر کن و امیدوار تو باش زینب باز کس فرستاد و سر کند
 پیاد کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله که البته بیا یک حضرت صلی الله علیه و آله بر عیال و بزرگواران آمد و با وی بود سعد
 ابن عباد و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر و از جمعین پس برداشته آورد آن
 صبی را بر حضرت صلی الله علیه و آله بگرفت و در کنار خود بنشاند و جان صبی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب
 ز لبش در چشم آنحضرت صلی الله علیه و آله سعد بن عباد که گفت این چیست یل رسول الله فرمود این رحمتی است که
 نهاده است حق تعالی در دلها ی بندگان خود و رحم نمیکنند خدا این تعالی مگر رحم کند آن را و نسائی از ابن عباس
 می آرد که دختر کی از آنحضرت صلی الله علیه و آله جان می داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بسمینه مبارک خود فر و چسباندند بود
 و میگریست ام ایمن فر چون این حال مشاهده کرد نیز گریه در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود نزد رسول خدا گریه
 میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله این گریه
 نیست که من میکنم این رحمتی است از خدا یعنی گریه من از جز عوی صبری نیست بلکه رحمتی
 است نازل از جناب الهی برین میت و در همه حاضران و چون در صل و گریه از آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجود
 آن کال که داشت در فهم ظاهر استماعی پیدا می کند چنانچه صحابه نیز از آن سوال کردند
 مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید کال علی الاطلاق که شامل جمیع لطایف و مراتب و قوای ظاهر
 و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف خلق ملائکه اینست که
 هر چیزی را حق خویش بدهد و آثار جمیع حواس و قوای از ری بظاهر آید در آنچه مقلد است بقدرت و اختیار
 و در آنچه نه مقلد و راست بحکم طبیعت و اضطراب و الا نقصان در خلقت لازم آید ولیکن موافق حکمت و
 حق باشد یکی از وجوه وجود سکران موت در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی
 و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک است و منشأ صل و آثار طبیعت و جبلت
 از آنحضرت اینست که در جمیع مراتب تمام کال داشت صلی الله علیه و آله و منتهای صوفیه قلنس الله سرار هم
 میگویند که جمیع لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در آریاب تسکین چند اجل ای کار اند سرینات
 حق متصل است و روح در محبت وی مستغرق و قلب بکروبی مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود
 بخل مت در کار در ایشان مزج و خلط این لطایف نبرد و خلط و پش مردگی شان بر اهل سکر و تلویب است نه
 او یاب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که در سحر طبیعت و تنظیف و دفن وی تعجب
 فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن و حوح آورد که گفت چون بیمار شد طلحه بن البراء
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفت و فرمود کان نمی برم او را مگر که حادث شده است بوی موت چون بمیرد

خبر کنی که مرا و تعجیل کنی و آنچه که جیفه مسلمان محروس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وی در
 جامه ای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشیدن جامه های سفید را که آن بهترین جامه های شما است و تکفین
 کنی در آن مردی خود را راه ایودا و دیوالتر ملی و این ماجه و ظاهر جامه های سفید مطابق راست نبود
 یا شسته و اجادیت در تکفین و تکفین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد اسراف کشتن و مراد بتحصین کفن
 نظایف و نظایر اوست نه اسراف در ثمن وی ایودا از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ کفن به انگنیل در کفن که وی سلب کرده میشود سلب سزای یعنی زود کرده و سوسپه میشود در کور
 پس گرانی در وی اسراف بود و در صحیح آمده که آنحضرت ﷺ را در سه ثوب سحولیه تکفین کردند و تفسیر
 کرده اند سحولیه را بثوب ایض و بعضی گفته جامه قصارت کرده و گفته اند که سحول قریبه است پس
 که نسبت کرده میشود بوی اثواب و در موطا از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت در آمدم برای بگردنیماری وی پس
 پرسیدم از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا ﷺ گفتیم روز دوشنبه پس گفت امر و زکات و قول است گفتیم روز
 دوشنبه گفت امید میبارم موت خود را از نظر اینجا خود کرد که پوشیده بود و کشیده
 بود مرض در وی و آن جامه بود که در وی روغن و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را
 و زیاده کنی و جامه دیگر و تکفین کنی مراد آن عایشه رضی الله عنها میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفتند
 زندگان سزاوارترند بجای آنکه نو این کفن نیست مگر برای جان شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت
 وی در قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیثی آمده از ابی سعید خدری آمده
 که چون حاضر شد مرا و را موت بطلبید جامه های نو و پوشید و کشت شریفم رسول خدا ﷺ را که گفت میت
 بعث کرده میشود در جامه های که مرده است در آن یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وی بعد موت است
 نه آنکه موت در وی باشد مانند آنکه در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم
 برهنه محشر میشوند و این حدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعثت دیگر است و حشر دیگر پس
 تواند که بعثت با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نمیشد میان این دو حدیث و این توحیه خالی
 از بعثت نیست و بعضی ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون
 خواهد که یکی را بطهارت نفس و براهت از عین و صف کنند که بندگان فلان دنس الثیاب ای حیث الفعل و المذهب پس
 در تفسیر کریمه * و ثیابك فطیر * ای عملك فاصح و میگوید فلان دنس الثیاب ای حیث الفعل و المذهب پس
 مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود که بر آن گفته میشود بلکه بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبری
 و این توحیه نیز بظاهری سیاق حدیث مناسب نیست و از تور بشتی نقل میکنند که بعضی از اصحاب بودند
 که در بعضی اعیان بنه اوایل نصوص و اصول بحقیقت مراد نمیرسیمند و در ظاهر حمل میکردند و آدمیان
 متغایرند در مراتب آن چنانچه علی بن حاتم چون شنید کریمه * حتی یتهمین لکم الخیظ الا بیض من الخیظ

الاسود* در عقاب شباهت و سفید را در تحت و ساد* خود نگاه می داشت احدی یث و در حدیث و انما لنا قیام بالله
یعطی گفته که اعلام کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در نسبت آنچه
و حی کرده شده است بموی من هیچ یکی را از امت خود بزرگتر یکنی بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ
و عدل کردم در قسمت و تفاوتی که هست در فهم و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و
بتحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را از او می شنیدند از آن مکر ظاهر جلی را و
می شنیدند آن را بعضی دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و تابع تابعین
و استنباط کردند از آن مسائل کثیره را* و ذلك فضل الله یزید من یشاء* انتهی و ممکن است
که گفته شود ابرو سفید نه جامها پوشیده بقصد نظافت و طهارت بعد از آن این حدیث بخاطر طریقی
رسید که شنیده بود از حضرت صلی الله علیه و آله و باعث شد کار او شد و تاویل آن نزد وی همان باشد که کردیم در این
ولیکن بظاهر حال این حدیث را بر عنوان نه بقصد بیان سبب پوشیدن جامها یا جامه نو پوشیدن
وی از جهت غایت احتیاط و حرص بر امثال ظواهر بود اگر چه حقیقه مراد دیگر است چنانچه در
حدیث سائیل علی السبعین که در وقت نزول کریمه* ان تستغفر لهم سبعین مرة* فرمود و گفته اند که
حقیقه مراد از سبعین تکثیر و مهالغه است نه عدد معین ولیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله از برای اظهار غایت
رحمت و رافت عمل بظواهر کرد و فرمود سائیل علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند
و من زیاده بر هفتاد بار میکنند شاید که بیامرزند ایشان را فافهم و بالله التوفیق و مدنی در این حدیث
حال عادت صحابه نه آن بود که چون شخصی مختصر شدی و بر موت مشرف گشتی حضرت
رسالت و صلی الله علیه و آله دعوت کردندی و حضور شریف او را درخواستندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله حاضر شدی تا در
حضور وی وفات کردی و بدعا می آنحضرت صلی الله علیه و آله مشرف گشتی و بر آنچه میز و تکفین کردی و بر
وی نماز کردی و تشییع چنانچه تا بفرمود کردی و دفن کردی و بدعا می تشییع و مغفرت
مشرف ساختی چنانچه از سنن ابی حاتم که مذکور شدند معلوم میگردد و در آخر چون صحابه دیدند که
درین استماع و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آنحضرت صلی الله علیه و آله مشقی تمام است بر آن اختصار کردند
که چون شخصی وفات کردی بعد از وفات وی اعلام کردندندی تا بتجهیز و نماز و دفن حاضر شدی و چون
باز دیدند که اینهم بحالی از مشقتی نیست میت را آنچه میز کردندندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردندی تا بروی نماز کردی
و در اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر و در طلبیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله مشقی کان می بردند برای نماز
نیز خبر نمیگردد و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله میرفت و بر قبر او نماز
میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید و نماز کل از دن آنحضرت صلی الله علیه و آله بر جنازه کاه بیرون مسجد
بودی و کاه اندرون مسجد و در جایز است و مله شافعی همین است و دلیل ایشان حدیثی است که در

جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص رضی
 گفت عایشه رضی الله عنها در آن روز نماز او را تمام کرد و بروی او سجده کرد و بر وی پس گفت والله بتحقیق نماز
 گذارد رسول خدا ﷺ برد و بیضا سهیل و برادرش در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند
 بر عایشه رضی الله عنها این فعل را گفت این چه بلا زد فرا موش کردند مردم این را که نکند رسول خدا ﷺ
 بر سهیل بن بیضا مکر در مسجد و در روایتی امر کردند از واج پیغمبر ﷺ که بیارند او را در مسجد پس آوردند
 و نهادند او را بر دو حجرهای ایشان و گذاردند بروی نماز و چون رسید با ایشان که مردم عیب گرفتند که
 هرگز نبود عیبه در آورده شود چنانکه در مسجد پس رسید این سخن بعایشه رضی الله عنها گفت که چه شتابند مردم
 در عیبت گرفتن چیزی که علمند از آن بآن عیب میکینند بر ما بدار آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نکند
 پیغمبر خدا ﷺ بر سهیل بن المیضا مکر در مسجد این روایات مسلم است و در موطن نیز همچنین آورده
 و ابوداؤد و ترمذی و نسائی همین مقلدان آورده اند که عایشه رضی الله عنها در آن حضرت ﷺ بر سهیل بن
 بیضا مکر در مسجد و نیز میکوید امام شافعی که نماز جنازه در آنجا است یا نماز و مسجد اولی است یا آن
 و منصف امام ابوحنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمی یا تنزیهی دور روایت است
 نزد ما و ظاهر ثانی است و ظاهر از کلام مالک که گفت لا اجماع نیز همین است و دلیل ایشان حدیثی است که
 ابی داؤد از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا ﷺ
 کسی که بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مرا و چیزی یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کرده اند
 که گفت این حدیث اولی است از حدیث عایشه رضی الله عنها که حدیثی است از حدیثی در حالت
 اباحت که نهی از آن متقل م نشک و حدیثی بی هریره اجماع است از نهی ﷺ که متقل م است او را اباحت
 پس حدیثی بی هریره اولی باشد از حدیث عایشه رضی الله عنها زیرا که ناسخ است مرا و اکتفا ل الشمی و نیز در
 انکار صحابه بر عایشه رضی الله عنها دلیل است بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا
 چرا انکار میکردند بروی و نسبت عایشه رضی الله عنها را بنسب آن و علم محل کلام است بلکه تواند که
 عایشه رضی الله عنها بنسخ عالم نباشد و ظاهر اینست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میکویند که گذاردن نماز
 بر این بیضا در مسجد بجهت آن بود که آنحضرت ﷺ معتکف بودند از بیجهت بیرون نیامد و جنازه بیرون
 مسجد بود و در این صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز بر نجاشی آمده که چون
 جبرئیل خبر موت او را رسانید آنحضرت ﷺ در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز
 بروی بکنم پس بیرون آمد بصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جایز بود بیرون آمدن برای چه بودی
 و بعضی گویند که مصلای جنازه مکانی بود متصل مسجد شریف و برین نقل نیز اکثر اشکالات منحل گردد
 با حتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این

است مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجدی بود معدّ از برای نماز جنازه جایز است در وی بیکراهت و الله اعلم
و اختلاف است میان حنفیه که گراهند از جهت خوف ثلوث مسجد است و این مناسب است بقول کسی که قائل
است که مرده نجس است بنا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز پنجگانه و پس درین
تقلیر اگر جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابو هریره را برده که مستند حنفیه و مالکیه
است در میکند و میگوید بخلاف حدیث ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من صلی علی جنازه فی المسجد فلا
شیء علیه و این روایتی غلط است و هو است از راوی ضوایب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که
لفظ جماعت در اصل فلا شیء علیه است یعنی هر که بگذرد نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی
بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیء آورده است و گفته که در یک نسخه چنین واقع شده است
که فلا شیء علیه و از اینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و در حدیث ابو یوسف را بلفظ فلا اجر له نقل
کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده و گفت برو میگوید که بعضی از
ائمّه حدیث میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صالح مولی الترمذی است و وی
ضعیف است در حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که مولی ترمذی ثقة است لیکن مختلفا کشته در آخر عمر و در
نسائی از این معین آورده که گفته وی ثقة است لیکن مختلفا کشته در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از
اختلاف ثابت است و حجت است و همه برین اند که این حدیث که روایتی است از وی شنیده است پیش
از اختلاف پس واجب است قبول آن بطلاق معنیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از اختلاف انهمی
و الله اعلم و میگوید نماز بر او بیکر و عمره در مسجد کند از آن چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که
کلی در عمره نماز را برای بکر در مسجد و کند از صهیب بر عمره در مسجد اما درین روایت
ابن زیادتی نیست که میگوید حضرت جمیع مهاجرین و انصار بر کف آوردند و از کسی انکار
صادر نشد و جواب از این آنست که هر نقل بر صحت این حدیث معمول است بر آنکه جنازه بیرون
مسجد بود و حق آنست که اگر کومل عای شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل است
و الا می در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله جناز تمامه صحابه را در آن و متواتر می شد در میان ایشان و اگر
خو از است مانیز قائلیم بآن و مکروه میدانیم آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذاردند
و قایلیم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد با مساوات طرفین کند ای شرح ابن الهمام فتد بر آنحضرت
^{صلی الله علیه و آله} میفرمود تمامیت راسه بار یا پنج بار یا زیاد تا هفت بار بحسب مقتضای رای غسل و احتیاط و اطمینان وی
در طهارت و نظافت بی تعجیبی معین وی اقتضای سه مرتبه بار عایت آن دو نفر بشویند و غسل
آخرین قدری کافور بگذاردند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند
گفت چون وفات یافت بابت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بشویند او راسه بار یا پنج بار یا زیاد بر آن آمد

شما باطل و بگردانید در هر حال که در هر روز و ایامی از حد فتنه بگشت ابلخ طیار بن آمل که بشوید
 و تر آسه بار تا پنج بار یا هفت بار یا یازده بار آن اگر زنی شما باشد این روایت بخاری و مسلم است که در جامع
 الاصول آورده و در رفع الباری میگوید که حاصل آنست که ایضا مطلوب است و سه بار مستحب و اگر هم
 یکبار نظافت و تهنیت حاصل کرد از احتیاج بنا بر آنکه نشاید و نیز میگوید که نیافتم من در هیچ روایتی بحد
 منع لغت از من ذلك مگر در روایتی از ابو ذر و او احتیاج ندارد که این لغت بماند منع باشد و اشارت
 به آنست که در روایتی قائل است احتیاج و مکرر و داشته زیاد تر شمع و این غلبه البر کفته که گفته است که شمع
 یکی را که قائل شده باشد زیاد تر شمع و ما و زدی گفته را با ده جز شمع استراف است انهمی و تحفه ایض کالوز
 گفته اند که بجهت تطهیر و تبریک و تحفه و وقت نذر است که احتیاج بدان و از اذات که لیب بدن است
 که بجهت موت رخاوتی پیدا کرده در حل تمام است و روئی قویتر این روایت طایفه است و بعضی گفته اند که
 اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قایم مقام آن کرد و در طرفی باین عملها کف کرده و بجهت این باب است که بعضی
 اهل سنیان حدیثی آورده که بر شویان و بعضی از حضور آنست که در روایت طایفه یکم و کتبت انهمی است صحیح
 است و عمل نیز بجهت نذر بعضی از اهل علم و این عمل ایضا است و بعضی دیگر گفته اند مشک را برای
 میت است و دیگر آنکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعضی بر آنند که بجهت خدای است که
 بجهت اهلش و بعضی مفاضل جانش می شود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بجهت نجاست نگیرد و اگر میت
 وی و عدم اقتضای بر اعضا و ضم بجهت آنست که اقتضای بر آن در خدای است برای دفع خراج است که
 مکرر میشود هر روز و حدیث بسبب موت مکرر میشود یعنی در حکم نجاست بود و بعضی میگویند که غسل
 و بی بجهت نجاست است که بیوت عازین است و نجاستها است و اهلها اگر شخصی امری را با خود
 بردارد و نماز کند جائز نمود نماز وی و اگر نجس بودی را بردارد جائز است و زوال نجاست از آدمی بجهت
 نه از سایر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابو حنیفه در غسل میت فرض نموده و استثنای آنست که او امام
 احمد نیز بر نجاست از جهت وجود نجس در آن خلاصه اشکاف طبعی و لزوم بعضی از اجناس است و این است که
 غسل کند و در جامع الاصول حدیثی از ابو ذر از همیشه زودتر درین باب آورده که غسل نمیکنند آنحضرت را
 از چهار چیز چنانکه و کعبه و حجاب است و غسل میت و در موطن از این جمله آورده که بی غسل میت را در هر آنکه
 مر سعید بن زید را آورده بود و شرط کرد او را و نذر است بخدا و او را به سیر بر آن عملی در سجده و سجده و کمال بار
 و تجرد و وضو هم نکرد و نیز آورده که اشعاع بنک علی بنی که زن ابوزکریا را از غسل ادا می کرد و او را
 را بعد از موت پس از آن بر آمد و هر سیم از من اجزایش که حاضر بود اند که من را و از دایم و امر و هر چه از آن است
 ای لازم است بر من که غسل کنم که گفتند لا و نه ای الی اینی هر چه منی آرد که گفت بجهت نجاست است
 چنانچه غسل کند و جاهل وی وضو میگوید در این باب حدیثی از علی و عایشه زودتر آمده و حدیثی از ابو ذر

چنین است و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعض گفته اند که واجب است غسل بر
 غاسل میت و بعض گفته اند و حضور مالک گفت مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز همین است و احمد
 نیز گفته که واجب و ارم که واجب نشود بروی غسل و اما در ضوابط آنچه گفته شده است در وی را تحقیق گفته
 لایق من الرضوع و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتمی و امام ابوحنیفه بر همین است و شهید را
 نشوید و سلاح بی برهش جسد از وی دور کنند و در شهادت در شهادت دهن کنند و اگر جاهای
 او از کفن مسنون کم یزد و داده کنند و اگر زیاد است کم سازند اینچنین است علی سید امام ابوحنیفه
 بداند آنکه نا شنیدن شهید متدی علیه است میان ائمه اربعه از جهت حدیث که بخاری و اصحاب سنن
 از جابر بن عبد الله آورده اند که کیفیت بود پیغمبر ﷺ که حج میگرد میان دو مرد از کشتهگان اخذ
 در ثوب واحد و نقدیم نمیکارند در لحد آن را که بیشتر این عمل کرده بود قرآن را و امر کرد بدین
 ایشان در حضور ریاض ایشان و غسل داده نشد ایشان را و زیاد کرد بخاری و ترمذی که نماز
 کند و نشد بر ایشان و روایت کرد ابو داؤد از جابر که گفت رسید مردی را تیر در سینه یاد در جلق و مرد
 بمن پیچید و شک در جاهای او و نماز گذارده نشد بروی و بدیم ما بار شاول خدا ﷻ و سند این حدیث
 صحیح است و امام احمد از او نقل کرده است که پیغمبر ﷺ کانت در حقی کشتهگان احب نشوید ایشان
 را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان نوی مشک میمالند روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ
 به پیچید ایشان را بشوید ایشان را زیرا که نیست جزا ختمی که بر وی در راه خدا مگر آنکه می آید روز
 قیامت و حال آنکه میبکند از وی خون که در آن وی رنگ خون است و بوی وی بوی مشک و آماد نماز
 بر شهید اختلاف است نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد و قول است
 و بیشتر و مختار در مل فیه و وی علم هم صلوة است و بقولی مجوز است در گذاردن و تا گذاردن از جهت
 تعارض ادله و در مواهب لکنه میگوید که اختلاف است میان شافعی که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی
 حرمت او است یا بمعنی عدم وجود او را کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتمی و نزد
 حنفیه واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سایر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله با آنچه صحیح
 شد است از فعل حضرت ﷺ چنانچه عادت اوست درین کتاب و تسک این ائمه درین باب حدیث
 جابر است بن روایت بخاری و ترمذی چنانکه کتبت و نیز از انس آرند که شهید ای احب غسل داده نشد
 ایشان را و نماز گذارده نشد بر ایشان و امام احمد و ابو داؤد و الترمذی و لیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول
 در امام احمد که نماز بر شهید باید کرد حدیث عقبه بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که
 پیغمبر ﷺ بیرون آمد روزی پس نماز گذارد بر کشتهگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس بر کشت
 و بر منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من شهیدم بر شما و این ستمی و راستی و الله من هر آینه نظر میبکند

بسوی خود آن من داد و شک هم کلید های عز این ارض و الله من نمیترسم بر شما که مشرک بشوید بعد
 از من ولیکن این میسر است که نماز در آن روز این و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر حرمه
 روز هفتاد یکم بر آورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از این عباس آمده که نماز کند بر کشتگان احد و
 بگردد بر حرمه روز و شمی گوید که حاکم از جابر آورد و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بر سر حرمه آمد و دید حال او را از آنچه اعلامی بین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار
 که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز کند بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پیوسته
 نماز کند از دین شهیدان آنهاست همیشه در ایشان در جانب حرمه و نماز کند از دهه همیشه بر ایشان پیوسته در اشته
 همیشه در بجای خود کند اشته شد حرمه تا بکند از دهه از همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت
 کرد از جابر و صحیح الاسناد است و شیخین آن را خارج نکرده اند و اگر چه در بعضی از رجال اسناد
 المنحل است بعضی سخن کرده اند ولیکن مختار توفیق آنهاست و بر هر نقلی بر حدیث نازل از رجه حسن
 نخواهد بود و آن حجت است استغناء لا خصوصاً نزد مخالفین با حاکم است و بکر و نیز حدیثی دیگر آورده
 از ابن مسعود که نماز کند آنحضرت صلی الله علیه و آله نبوت بنو است بر شهدای احد و کند بر حرمه هفتاد نماز
 و گفته که این حدیث نیز نازل از رجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده
 که نازل از رجه حسن نیست و گفته که بر نقلی بری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود و اصل بر ترمه
 حسن خواهد بود و نیز آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در میان العاصی از جانب ایله و ارض فلسطین فرستاده
 بود و در آنجا صلواتی مسلمان کشته شد و نماز کند بر ایشان عمر و بن العاصی و بودند با عمر و
 بن العاصی نه هزار نفر از مسلمانان انتهمی و گوید که حدیث جابر که بخاری و ترمذی آورده اند نافی است
 و این احادیث مثبت و خبر مثبتی مقلد است بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است
 و در بعضی شروح هم آیه مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود با آنکه پدر و حال وی کشته شده بود
 و بمذینه آمد بود تا تکبیری بکنند و ایشان را برداشته بمذینه آورد و حاضر نمود در وقتی که نماز کند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرد و آنها که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند و فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند در روایات اثبات آورده اند انتهمی این کلام دلالت دارد بر آنکه نه از بر شهدای
 احد در همان روز در همان وقت بود اما صحیح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز حدیثی روایت جابر
 نفی صلوة را بیان میکنند و وجه توفیق این روایت وی با روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر
 میگرداند و آنکه گویند که این مخصوص است بقتلای احد از جهت تودیع احیاء و اموات بعین است و ایشان
 گویند السیف معاً للذی لویب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور است در کتب فقه بعنوان حدیث و
 همین است که ذکر کرده اند و راه ابن حنبلان صحیح است انتهمی یعنی شرف شهادتی که ایشان را حاصل شده

است و چنان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت و وجود ایشان کرده است و بگویند ایشان را حاجت
 بشفاست نیست و لذا رنگ اردن شفاست کردن است موی زائز در حق و در روایات آمده است که شهادت شفاست
 میکند هفتاد گس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز کل اردن بر همه از برای طهارت است و است و هفتاد هزار
 تر است تا آن وظایف از ذنوب مستغنی نیست از دعا هر نوع در جات و طلب مزین است و است و لیل اوله بر حضرت
 رسالت علیه السلام کرد تک و بر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب و کذبیه و امراد بشهادت و است
 هر ستم گشته است که باهن گشته شد و باشد یاد و معرکه جنگ یافته شده و بر وی اثر جراحت باشد
 و اگر خروج دم از موضع غیر معتمد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز درین حکم داخل است
 زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتمد علامت جراحت در باطن است بخلاف خروج از محل معتمد
 چنانچه بینی زد برود که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلمت زها فقیه میزود و بول و غائط و خون
 بگرمی و باسور نیز میبشود و از شدت هول و فرغ نیز می آید دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی در این حکم
 داخل نیست و ظاهر باید که اگر جنب گشته شد یا حائض و نساء بوده غسل بر وی واجب است و این مطلب
 ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل با آب داد و مله صبا امام احمد نیز همین است و ثانی و صاحبیه در اینها
 با وی مخالف اند و میگویند که غسلی که جنبانها میبندند آن بود بجهت خروج از ایره تکلیف با قاطع شدن
 غسلی که بسمب موت بوده هادت مسلمانان و دیگر بغسل واجب نمود و دلیل امام ابوحنیفه حدیث
 حنظله بن ابی عامر است که او را غسل انداخته کوبیدند و این حدیث را این خندان در صحیح مورد حکم در
 مستدرک بر شرط شمعین آورده و گفته اند آنست که وی را کوبیدند این بود بلکه کوبیدند که همان روز تروح کرده
 و با اهل خود صحبت داشته بود تا کافه او از شدت غلبه جنگ با قرآن در روز احد شریف نطقت شد و
 فرصت غسل جنابت نیا داشت بوقت و شهید شد پس بر آن حضرت علیه السلام مکشور که ملا آنکه اورا غسل
 میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و آنچه سبب آن از میان شهیدان مخصوص غسل ساخته اند
 بر وی از زن او به پرسیدن حقیقت حال را هر چه کرد و گفتند که وی جنب بود چون شهید که حضرت
علیه السلام را شکی پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده بر آمدن ایشان امام ابوحنیفه میفرماید که این
 غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی میگوید که اگر غسل جنابت
 واجب بودی آنحضرت علیه السلام او را غسل دادی امام مامیگوید که مقصود غسل است غاسل هر که بود چون
 ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نمود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرفق رانعت و اسباب
 حیات دنیا مثل خورند و پوشیدن و خواب کردن موجود نیاید و از سر که زند بیرون آورده در حینه
 و خانه جانک هند و اگر از ترس یا مال شدن حاجی دیگر کشیده بیمارین لباس به است و اگر مقدار وقت نیاز
 بهوش بر یکنیم شهید نیست و در ظاهر روایت دیگر و با یکشب معتمد است و وصیت نزد بعضی مانع شهادت

نیست چه آن از احکام مروت است و در روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جنایة احرام که از او ردی است دفن کنند و بوی خوش بگذارند از آن جهت منع استعمال طیب محرم را در جنایات همچنین بعد از ممات و سزاوار نبودن چنانکه حال محرم است در جامع الاصول از کتب معتبره غیر مرطا با اختلاف الفاظ آورده است که مردی یا استعاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر ﷺ و محرم بود ناکاه بیفتاد بر زمین از راحله خود و برود عمر حضرت رسانید نک فرمود غسل دهیم او را و تکفین کنیم در رد و جامه وی و بوی خوش بگذاریم و سر و روی او را نهوشید که وی معصوم میگردد همچنین محرم و لمیمه کوپان و ذکر این در ایات حج بیاید و مله شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سایر موقی الفیت و این را مخصوص به همین شخص دانند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشد و وضع شریعت ننموده و گویند که با وی جز این دو جامه نبود از این جهت فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند و الله اعلم و چون کفن قاص را آید سرپوشانند و بر پایهای کفاری گیاه بنهند یعنی چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هر چه یافته شود بیوشند و وقوع اینحال یعنی پایها را بگیاه پوشیدن در عهد ای احد بود عادت شریف نبوی ﷺ آن بود که چون میت را بیاورد ندای سوال کردی که بروی دین است یا نه اگر دین نبود بروی نماز کند اردی والا فرمودی صحابا بدر که بروی نماز کند و خود نکند اردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت از تکاب دین که از این سعادت محروم داشت و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت ﷺ چون ترک کردی و احادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری و نسائی از مسلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم ملنشدند نرت پیغمبر ﷺ ناکاه آورده شد جنازه تا نماز بکند اردی بروی فرمود بروی دینی است گفتند لا یا رسول الله پس بکند اردی نماز را بروی پستمر آورده شد جنازه دیگر فرمود هیچ چیزی کند آشته گفتند لا فرمود آید بینی هست بروی گفتند سه دینا فرمود بکند اردی شما بر بار خود ابرو قناده بر خاست و عرض کرد بکند اردی یا رسول الله نماز را آن سه دینا را بر من پس بکند اردی نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابرو قناده بر دین وی بر من فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا ﷺ که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته و بروی دین است پس سوال میکرد ایا چیزی کنی آشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی کند آشته است نماز میکند اردی و الا میگفت مرسلما نائرا بکند اردی نماز بر بار خود و چون فتح کرد خدا اینعالی بر رسول خود میکند اردی و می پرسید از دین و میفرمود من قریب تر و دوستم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بکند اردی دین با عیال بر من است قضای دین او و همخواری عیال وی و اگر بکند اردی مال آن برای وارثان اوست و زجر و نشد بد در باب از تکاب دین و تاخیر ادای آن بسیار واقع شده این داؤد از ابی موسی اشعری بر آورده که گفت رسول خدا ﷺ

۲۸۲

عظیمترین گناهان نزد خدا بعد از کفاری که نسی کرده شک است از اینست که به مرد مردی و بر وی این باشد
و نکل از چیزی که نبوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابو هریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بگوید
اموال مردم به نیت آنکه ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگوید بقصد اطلاق تلف کند یا را احد اینست
و نسائی از محمد بن جعفر آورده که بر دیم مال شسته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس برداشت سرمایه خود را و با او
آسمان پستری به نهاد دست خود را بر جنبه شریف خود و گفت سبحان الله چه بسیار دیک میشود از سخنی
پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ما که چه خواهد بود فردای آن روز آنحضرت فرمود و پرسیدیم
یا رسول الله چه بود این سخنی که نازل شد فرمود سوگند بخدا ای که به نیت ذات من در دست قدرت او است
که اگر مردی کشته شود در راه خدا پس از آن بار دیگر زنده گردانیده شود و باز کشته شود و باز زنده گردانیده
شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده نشود دین وی و چون در نماز شروع کردی
بعد از تکبیر اول فاتحه بخواند در شرح ابن الهمام گفته که قراءت در نماز چهاره بعد از تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و آله
به ثبوت بر سینه ائمه و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی
رضی قولا و فعلا مروی شده و در بعض روایات قراءت فاتحه الکتاب و سوره چهار از وی ماثور گشته و لیکن
گفته اند که چهار بقصد تعلیم بود تا بداند که سنت است چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث
وی آمده و مله شافعی و احمد و حاکم اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی گشته
مالک در موطن از نافع از ابن عمر آورده که وی رضی قراءت لم یکرد بر جنازه و مله امام
ابو حنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است
که شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنوا دعاء بودند بر وجه قراءت
و از کلام شنی ظاهراً شود که اگر به نیت ثنا بخواند نزد مانیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان
مفهوم میشود که مراد قائلین بقراءت آن مشروط است نه واجب و لیکن کرمانی گوید که واجب
است و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه
و مالک واجب نیست و الله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز میت میسرند
اینست اللهم اغفر له و رحمه و عافه و اعف عنه و اكرم نذله ووسع مخرج له و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه
من الاعطایا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس و ابد له دارا خيرا من داره و اهلا خيرا من اهله و زوجا
خيرا من زوجته و ادخله الجنة و اعنه من عذاب القبر و من عذاب النار اجمعین و ترمذی و نسائی
است که از عرف بن مالک آورده اند که گفت نماز کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه مردی پس
یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عرف که چون شنیدم من این دعاء را که رسول خدا
بر آن جنازه بخواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بود می و گاهی میگوینت اللهم اغفر لينا

و مهمتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرتنا و اثنا و شانهنا و غائبنا اللهم من احببتنا منا فاحبه علی الاسلام و من
توفیتنا منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بخله و در روایتی و لا تمقتنا بعله این دعا بود او
از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایتی فتوفه علی الاسلام آمین و نسائی از وا ثله بن الاسقع نا ذکرنا
و اثنا روایت کرده و بس و قرملی نیز اینچنین کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از
ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و زیادت کرده در وی تا فتوفه علی الایمان انتهی و روایت ابوداؤد اتم و اکمل
است و باین است عمل اکثر حنفیه و در بعض روایات زیادت اللهم انک ان محسننا فزدنی احسانه و ان کان منیبنا
فتجبا و ان عنه سیأتة لیز آمله اخرجہ الموطا عن ابی هریره و در بعض اوقات می گفت اللهم ان فلان بن فلان و
نام آن میت و نام پدر وی میبردنی ذممتک و حمل جوارک فقه من فتنه القبر و علم اب النار و انت اهل الوفاء
و التیق فاغفر له و ارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا ابوداؤد از وا ثله بن الاسقع آورده و در روایتی
و حمل جوارک نیست و گاه گفتی انت ربها و انت خلقتها و انت رزقها و انت صلتها الاسلام و انت قبضت
روحها و انت علم سرها و علانیتها جثتها شفعا علیها عقیقها این دعا از جامع الاضول از علی بن شماخ آورده که گفت
حاضر شدم مروان را که همی پرسید از ابو هریره بزرگ و چگونه شنید می تو رسول خدا صلی الله علیه و آله که دعا میکرد بر جنازه
گفت ابو هریره ایبا تصدیقی می کنی با نجه من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت
اللهم انت ربها الی آخره اخرجہ ابوداؤد و ظاهر این است که ضمیر تائیت برای جنازه یا نفس یا نسمة باشد
و الله اعلم و بر طفل این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا ذکره البخاری فی ترجمه باب
در بعض روایات شافعا و مشفعا نیز آمده آمده و بعضی از علما گفته که تعیین دعا مزین رقت قلب است
در هر چه ذوق حضور و خشوع و سست ذهن بخوانند و لابد احدی بدک عای ماثور اونی و افضل خواهل
بود و وجود ذوق و حضور و روی اتم و اکمل مکرر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار و تردد ملائی
طریان یافته باشد و الله اعلم و گاه چهار تکبیر گفته و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائم و در احادیث صحیحها از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده
و در فتح الباری میگوید که سلف را اختلافی بود در این روایت کرد مسلم از زید ابن ارقم که وی پنج تکبیر
میگفت و رفع میکرد این را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و از ابن مسعود روایت کرده شده است که وی نماز
بکنارد بر جنازه مردی از بنی اسد و پنج تکبیر گفت و از علی بن مؤتمن روایت آمده که وی میگفت بر اهل بدر
شش تکبیر و بر سایر صحابه پنج و بر مائرتناش چهار و ابن ابی شیبه از جا بر آورده که گفت نماز کن ارد پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر او صحمه بهفت تکبیر و ابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودی که بدن را و شجره را حاضر شده
بودی بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدن را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدن را هفت
میگفت و اگر هیچکدام یکی از این دو را حاضر نشد چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرنک که سه تکبیر گفت و از

النس نیز هجدهمین می آرند و در روایتی آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا باختره سه تکبیر
گفتی صعب چیست بر کشت و صف بست و تکبیر اربع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که ثواب آن که راوی
تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر اربع است چنانچه در نماز عید و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند
که تکبیرات چهاره چهار است و این عبدالمکرّم گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای اصرار را که زیاده گفته
باشد بر چهار مگر این ابی لیلی و میگوید که در مذهب حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از
احمد نیز روایتی هست در آن و یکر بن عبد الله مزنی بر آن رفته که کم از سه نماید گفت و نه زیاده بر هفت
اثمینی کلام فتح الباری و شنبی میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آید
صحابه تکبیر میگفتند بر چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان رحلت حضرت
و هجدهمین در ولایت ابی بکر و چون ولایت بعمر فاروق رسید هجدهمین میکرد پس گفت عمر بن خطاب
شما ای اصحاب پیغمبر چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم
قریب العهد را ببینید باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز منتهی و صحیح باشند پس ثواب
برگشتند اصحاب که در یا بنک که در آخر جنازه که آنحضرت تکبیر گفت چند بود و در روایتی آنحضرت
چهار بود پس اجماع کردند بر آن و این است معنی قول مصنف که گفت و گمانی که منع میکنند از زیاده بر چهار
میگویند که ثابت شده است که آخر نماز چهاره که کلارد پیغمبر چهار تکبیر گفت و بیهقی و طبرانی
ابن حبان را از ابن عباس روایت کرده است که گفت که روایت کرده است ابن حبان بر وجه معتدله که بدان
ضعیف اندکی کن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بر آن اما قصه جمع عمر بر چهار صحیح
است از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار در باب اربع تکبیرات مستفیض است و روایت کثیره
و طرق معتدله ثابت گشته و از ابن عباس روایت کرده است که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و آیه الصلوة
و السلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هل منتمکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرک و ابو نعیم فی
الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و در یلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام
و خواندن درین چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد ثنا است و بعد از ثانی در و در پیغمبر و در
ثالث اللهم اغفر لعینا و میتنا الی آخره و بعد از اربع سلام است و مختار بعضی آنست که بخواند * ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیة * و نزد بعضی * ربنا لا نزع قلوبنا الآیة * و بد و سلام از نماز بیرون آمدی
رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان بن عفان و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب شافعی نیز همین است و کاهن
بیک سلام اقتضای کردی و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه
در مآثر صالوة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استسما بست و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که در آن قضای روایت کرده که پیغمبر نماز کرد بر جنازه چهار تکبیر

و يك سلام بجا نبردست راست و ابي عبد الله نزد امام احمد صحيح نيست و عمده در تمسك اورد يك سلام
فعل اصحاب است كذا قال الزركشي و در جمع الجوامع از فعل على مرتضى روى آورده كه يك سلام مياد و دستها
در هر تكبير بر دشتي و مل صيب شافعي و احمد اينست و مروى است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زيد
بن ثابت و از امام مالك سه روايت است رفع در كل و عدم رفع در كل و رفع در اول و عدم رفع در بواقى
و مل صيب امام ابوحنيفه همين است از جهت حد يث ترمذي از ابى هريره كه گفت بود رسول خدا ﷺ
چون ميگزارد نماز جنازه را رفع ميگردد و دست خود را در اول تكبير بيشتر مي نهد دست راست بر دست
چپ و احاديث مختلفه در اين باب آمده شايد كه گاهي اينچنين بود و گاهي آنچنان و مصنف در خانه آورده
كه در باب رفع يك يمين در تكبيرات نماز جنازه چيزي صحيح نشده و الله اعلم و چون نماز جنازه از وي ﷺ
فوت شد ي بر قبر وي نماز كرد ي يكبار بعد از يكشنبه و روز بقره كسي نماز نگاورد و يكبار بعد از سه روز
و يكبار بعد از يكماه بلكه بعد از هشت سال چنانچه در عهد ابي احمد آمده است در آخر عمر شريف كه بعضى
توديع كرد و حد يث نماز بر قبر از شش طريق و اسناد صحيح ثابت شد و زركشي از امام احمد نقل کرده كه
گفت روايت کرده شد است نماز بر قبر از حضرت پيغمبر ﷺ در شش وجه يا هشت وجه كه آنحضرت ﷺ
نماز كنند بر قبرانتهى و از جمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از كتب سنه اينست كه بخاري
از ابى هريره آورده كه هياهي بود رجل يا امراه كه مسجدي شريف نموي را جاروب مياد پس ببرد و آنحضرت
ﷺ از مروت وي خبردار نشد ناگاه روزي بياد وي آمد فرمود آن آدمي چه شد گفتند ببرد يا رسول الله
فرمود چرا مرا ببردن از خبردار نكرديد گفتند كه وي چنين و چنين بوده است گويان كه تكبير شان وي كردند
فرمود راه بنماييد مرا بقمروي پس آمد بقمروي و نماز كرد بروي و در صحيح مسلم اين زيادت آورده
كه آنحضرت ﷺ كه است كه اين قمر مملو است بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالي منور ميگرداند آن
را بنماز من و نيز موطا و نسائي از ابى امامه بن سهل بن حنيف آورده كه امراه مسكينه بود كه آنحضرت ﷺ
را از بيماري وي خبر دادند و بر رسول خدا ﷺ كه عيادت ميگردد مستاكين را و مي پرسيد احوال ايشان را
فرمود چون بميرد خبر كنيد مرا تا كاه جنازه او بيشب بر آوردند و بيدار ساختن آنحضرت ﷺ را در آن وقت
مكروه داشتند و چون صبح شد با نچه كنگ شده بود خبر كردند فرمود من نگفته بودم كه خبر كنيد مرا
عرض داشتند خوش نكاشتم يا رسول الله كه بيدار كنيم ترا و ديرون آريم ترا در شب پس ديرون آمد
آنحضرت ﷺ و صف هست با مردم بر قمروي و تكبير بر آورد چهار تكبير و بخاري و مسلم و ابوداؤد و ترمذي
و نسائي از شعبي آورده اند از ابن عباس كه گفت خبر داد مرا كسي كه گذشت يا رسول الله ﷺ بر قمروي منبويش
پس امامت كرد آنحضرت ﷺ و صف بستند صحابه به خفاف او و بنگاورد نماز را و ابي عبد الله بر روايات متعدده
آمده در بعض روايات آمده است كه دو شب ببردن وي كنگ شده بود و در بعض سه شب واضح آنست كه

در صباح دفن بود کفائی فتح الباری و نسائی از زینب بنت ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند بار رسول خدا صلی الله علیه و آله
روز بی پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله قبر بی جمل یک را در مود که قبر کعبه گفتند فلان زنی است مولای فلانی
پس بشناخت آنحضرت صلی الله علیه و آله او را و گفتند بار رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزی در آن بودی و قلموله میکردی
دوست فلان شمیم که بیهوش کنیم ترا پس با استاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وصف بستند علف بی مردم و تکبیر گفت بروی
چهار تکبیر بستر فرمود بایست که نمیرد از شما یعنی مادام که در میان شما مگر آنکه تکبیر کنید هر از بر آکه
نماز من رحمت است مریمت را و ترمذی از سعید بن السمیم آورده که مردام سعد و آنحضرت صلی الله علیه و آله غایب
بود چون قدم آورد نماز کند بروی و بتحقیق کلمه شسته بود بروی حکماء بدانکه مسئله نماز کند اردن
هر قبر نیز مختلف فیه است در علمای امت وجه و رقائل اند بمشروعیت آن خرواه آن کرده شد اول یانه و لغعی
و مالک و ابوحنیفه بر آنند که اگر نه از نا کف کرده دفن کرده شد است در سنت است و الا فلا و در روایعی امام
احمد نیز همین نیست و نزد امام مالک آنکه بیکبار رکع کرده است دیگر بر قبر نکند ارد و نزد امام ابوحنیفه
بشرط آنکه میت در قبر ریزیده نما شک و نقل بر کرده اند آنرا بسته روز و در روایعی از امام محمد کف کرده
شود مادام که متمزق نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کفائی حاشیة الیه ایه و ایشان گویند که
در روایاتی که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و پس و لهذا ذکر تکبیرات
اربع در بعضی از آن روایات نیست و در بعضی که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شد ای احد
که بعد از هشت سال کف کند بطریق تودیع بوده بطریق نماز یا آنکه از خصاص آنحضرت صلی الله علیه و آله آنکه
بعضی علما مطلق نماز بر قبر از خصاص نمی گفته اند بل لایزال است که فرمود قبر مملو است
بظلمت و نماز من منور است آن را و اگر طفلی وفات کردی بروی نماز کند ای بی بی من مود صلو
علی اطفالکم فانهم من اطفالکم نماز بکف اریک بر جنازه اطفال که ایشان پیش رو شما اند بد آن حضرت
رواه ابن ماجه عن ابی هریره و از سعید بن السمیم از ابی بکر عده آمده که گفت هر از بر تر بین کمی
که نماز کند بر روی اطفال ما اند رواه ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت
پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز کند برابر اهیم و روایت عدم صلوة شاذ است و معتبر نه و نماز کند اردن
بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیمان شده و در حدیث ترمذی نیز
هفتادین واقع است و همین است منسوب امام ابوحنیفه نزد امام احمد و شافعی است لال نیز جایز است بعد
از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است بصلی علی
السقط و علی لوالدیه ظاهر در آنست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه آمده که الر اکب
بیشی خلف الجنائز و الماشی حیث شاء منها و السقط یصلی علیه و در روایعی طفل یصلی علیه نیز آکه بعد از گذشتن
این مدت نفخ روح میشود غایبه آنکه مرده بر آمد و نماز جنازه که منشر و عیست بر مرده است و امام ابوحنیفه گویند که

در عرفان از امیت شیکو بند و اثبات حیات برای او و غیره گفتند و هر کسی که بصورتش را اصلاح کردی نماز نکند از دی و نه
 بر کسی که در غنیمت خیر است کردی اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمرة آورده اند که مردی بر آوردن پیش
 حضرت علیه السلام که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نکند آن حضرت علیه السلام بروی و در روایت
 ترمذی مذکور مشاقص نیست و گفته که عند احدی حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
 و بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز میکند بجا نبیله و بر قاتل نفس الهی و منسوب جبهه و
 ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد
 وی بکند از نذر و نشان نه و نماز نکند در حضرت علیه السلام بروی در احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز
 نکند درین باشد مطلقا چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسا لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت
علیه السلام بر نفسش خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حقیق من یون کرده و ظاهر همین
 است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که گفته امام باینکه نماز نکند بر قاتل نفس
 و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابو داؤد و نسائی از زینب بن خالد آورده اند و زور کشی گفته راه الخمسة
 الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر علیه السلام وفات یافت روز جمعه پیش گفتند بحضرت علیه السلام خبر او را
 تا نماز کند بزوی پس گفت آنحضرت علیه السلام بکند از یکشنبه تا روز خود پس متغیر شد بزوی مردم از جهت
 این متغیر حضرت علیه السلام فرمود این بار شده خبیثت کرده در راه خدا پس تفحص و تحقیق کن در عتاق او را
 و یافتهیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش یک و در هم نسیب و وعید بزحیانت در غنیمت بشمار
 وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس بهمین معنی است که خود نکند از دی و
 دیگران را منع نکند کسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز نکند از دی یکی از آنها ما عزی بن مالک استلمی است
 که بشنبه عازن مبتلا شد و بحضرت علیه السلام آمد و طلب نظیر و اقامت حد کرد و هر چند که آنحضرت علیه السلام
 روی از وی کرد انبیا و ثغافل زدوی بحد توشش و فرمود مکرر دیوانه است گفتند لایا رسول الله عاقل است
 فرمود مکرر شرای خود کرده است عرض کردند اینچنین نیز نیست و چون بحد گفت و چها زبان بر نفس خود اقرار
 کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از هر سو بر آمدند و صدکسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه
 استخوان کله شعرازد هت عمر بن الخطاب زیر سر روی سید گویند که در آن وقت اضطرابی و تغییر روی راه
 یافت این قصه را بحضرت علیه السلام آموخت باز گفتند فرمود هنوز بایستی که بازمی آوردید و از سر وی میکشید
 و بعد از رجوع وی مردم مختلف افتادند بعضی گفتند در کار بد رفت و نشنبه زنا جانک اد و بعضی
 گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جانک اد آنحضرت علیه السلام فرمود استغفار کنید مرا و این معنی
 بسزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرده که اگر تسبیح کرده شود آن توبه میان امته هر آینه
 کنجا پیش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز نکند از دی بزوی کذا جاء فی الصحیح و در

روایت ابوداؤد آمده که لم یصل علیه واین و بعضی بصیغه مجهول خوانند که آنکه نامعلوم شود که اصل
بروی نماز کند آنکه نشانی آنحضرت صلی الله علیه و آله کند و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم است یعنی
آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز نکند بلکه مرد یکران را فرمود تا نماز نکند و بعضی روایات دیگر که میروند
در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحاب و قوم وی امر کرد که نماز بکنند بر وی و ما ناگاه از
ناکند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله مانعی باشد نه بسبب تحقیر و استغراب وی چنانکه از مجالس صلی الله علیه و آله و استغراب وی
معلوم میگردد و قوائد که با وجود آن مصلحت در ناکند اردن نماز بر وی بنفس نفیس خود
دیدند یکران را امر کرد از بیجا است اختلاف ائمه در شان محمد و امام بکمال مکروه میدانند امام احمد
میگوید که امام واریا ب فضل نکند اردن و سایر ناس بکنند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که
همه بکنند و نماز جنازه بر هر که اهل لاله الا الله است و زوی بعمله مسلمانی دارد باید که کند هر چند
فاسق و عاصی و محمد و بود و در روایتی از امام احمد هم چنین است دیگر امرأة غامده است که وی نیز
بحضرت صلی الله علیه و آله آمد و طلب تطهیر کرد بر وقت قضیه ما عزو هر چند حضرت صلی الله علیه و آله تغافل زد در اضمی نشد الا
با قامت حد و چون وی حامل نبود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض
نمود تا امر با قامت حل بکنند فرمود بچه وی صغیر است و کسی که او را تربیت کند و شیر دهد کیمت مردی
از انصار بر خاست و متکفل رضاع وی شد و بر روایتی آنحضرت صلی الله علیه و آله او را هم بوی بکند اشد تا شیر دهد چون
مدت رضاع بکشد باز آمد و در اقامت حل نمود پس امر کرد بر جم وی و قاسینه او را در زمین دفن
کردند و سنکما رکودند سنکی از دست خالد بن الولید بسر ش رسید و خون روان شد و رشعی از آن بر روی
خالد رشید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود صلی الله علیه و آله بکنند یا خالد و دشنامش منع سر کند بعد ای
که بقای ذات من در دست قدرت است تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد
و صاحب مکس او را کوبند که عشر و خراج از مردم بظلم میستانند و مظلمه ایشان بر کردن خود میگیرد
و این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان است و در آخر حدیث واقع شد که ثم امر بها فصلى علیها قاضی
عیاض مالکی میگوید لفظ فصلى علیها نزد جما میرر و اة صحیح مسلم بفتح صاد و لام است یعنی بر صیغه
معلوم که دلالت کند بر نماز کند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم
صاد و کسر لام است یعنی نماز کند کرده شد بر وی و امر کرد بمردم تا نماز بکنند اردن بر وی اما خود نکند اردن
گفته که هم چنین نهج است آنچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع است و انه اهلهم دیگر قضیه امرأة
جهینیه است که منسوب بجهینیه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و در اینجا نفس
حدیث تصریح است بکنند اردن نماز از آنحضرت صلی الله علیه و آله بر وی چنانکه مصنف آورده و کثرت و ثابت شده است
بر جهینیه که رجم کرده شد بوزن نماز کند اردن و عمر رفر گفت نماز بر کسی میکند آری که زنا کرده فرمود

توبه کرد که اگر آن توبه را نسیب کنند در هفتاد نفر از اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه از این فاضل تر بود که نفس خود را در راه خلق نهاد رواه مسلم و الترمذی و ابوداؤد و النسائی عن عمر بن الخطاب و این نیز حامل بود که نامت رضاع او را مهات دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت این را میگوید او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی، پیاده رفتی تا بندش وی رفتی و در مودی شتاب کنی که در بردن و تاجخانه را فرود نهادند بی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنائز فلا تجلسوا حتی یوضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابوداؤد از ثوبان نقل کرده اند که گفت بیزون آمدیم ما با پیغمبر ﷺ هر جنازه پس دید آنحضرت ﷺ جماعه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدا این عالم بر پا میروند و ایشان بر پشت دوایب و در روایتی مرابوداؤد را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت ﷺ دایه تاسوار شود پس ابا آورد آنحضرت ﷺ از سواری و چون بر کشت سوار گشت از جنب آن بر سید فلک فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از آن جهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متعدده آمده که رفت آنحضرت ﷺ بر جنازه ابی الدحداح پیاده و آمد وقت بر کشتن سواره و در جامع الاصول از کتب سینه از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت ﷺ اسراع کنید و نیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح است بخیر است که او را بوی زود میرسانید و اگر غیر صالح است شریست که از کردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بزرگوارند اگر صالح است میگویند زود برسانید، مر او اگر غیر صالح است میگویند ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز او را هر چیز مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک کرد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع از آن آمده است و اما نه نشستن تاجخانه نهادن ابوداؤد و ترمذی از عماده بن الصامت آورده که بود رسول خدا ﷺ وقتی که اتباع میگرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در احد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب ﷺ در جنازه مروان که حاکم مدینه بود نیز در اینجا بود پس بگرفت ابوهریره دست مروان را و نه نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابوسعید خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که با تحقیق نهی کرده است رسول خدا ﷺ از این * تهنیت * اختلاف است میان ائمه در آنکه مستحب مشی در نهال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف جنازه و ملصق او را می نیز همین است و ثوری و طائفة دیگر گویند هر دو بر ابراست و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشافعی و میگویند دلیل ما حدیث ابوهریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت ﷺ کسی که بکند از نماز جنازه مر او را قیرواطی است از اجر و کسی که اتباع وی میکنند تا آنکه نهاده شود در قبر او را و قیرواطی و عبد الرزاق در مصنف

خود می آرد که مشی نمی کرد در سول خدا صلی الله علیه و آله مگر خلف جنازه در شرح هدایه ملکور است از ابن مسعود روایت
 که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی مثل فضل نماز در بیضه است بزنا فله و این مشی خلف وی
 در انعاظ و تفکیر اظهار زاد دخل است و بمعنا و نیت نزد احتیاج اقرب و ترملید و ابوداؤد از ابن مسعود آورد که
 جنازه ممنوع است هر که پیش وی رود کویا که همراه وی نیست و آنکه دیگر میگوید که در حدیث قرمندی
 از انس آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر روایت می کنند که جنازه میزدند و نیز قوم شفاعت اند و شفیع متقدم
 می باشد رعایت و شفعی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابی بکر می آرد که
 بودم من همراه جنازه و ابوبکر و عمر روایت می کنند که پیش من رفتند و علی روایت می کند که من بیستم
 ترا که پس بروی و ایشان یعنی ابوبکر و عمر پیش فرمودند رحمت کنند خدا اینها را ایشان
 را بشحقیق میدانند که از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد و لیکن
 ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول
 از روایت زین از انس می آرد که گفت شفاعت پس بروی پیش ویس و یس و شمال و نزدیک بوی و ابوداؤد
 و ترملی و نسائی از غیره بن شعیبه می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که اکب از خلف روایت می پیاورد
 هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از زمین و از پارس و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر هر غایبی نماز نکند از دی اما صحیح
 شده که بر نجاشی که ملوک همیشه بودند نصرانی بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله بموجب علمی
 که بعلا مات و دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله داشت مسلمان شد و صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله از مکه بروی
 هجرت می کردند و وی طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت با ایشان بجای آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز گاه
 گاهی طریقه اهل امسلوک می داشت چون در حبشه مرد نماز نکند و امر کرد صحابه را بآن و گفت برادری
 از آن صحابه بروی نماز نکند پس بمصلی بر آمد و نماز نکند بروی با صحابه و نگه بر گذشت چهار تکبیر
 و حمد بیست صلوة بر نجاشی ملوک و است در صحیحین از جابر روایت می شود و با اتفاق حدیثین نماز بروی در همان
 روز بود که مرد و همان وقت که بود آن حضرت صلی الله علیه و آله با ایشان از موت و بی بر معویه بن معویه مزنی و
 بعضی گفته اند که لیبی نیز نماز غایب بیکبار در قصه وی آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بود
 نازل شد بروی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن معویه مزنی بدین فاته یافته آید و ست
 میداری که طی کنم بزایعوز زمین را و بیکبار بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل باز وی خود را و بر انداخت
 مرد رخت و هر تل که در میان بود و برادشت حجاب از میان و در روایتی برداشت هر پیر او را پس بکند
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز بروی و در وصف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس بر رسید از
 جبرئیل که بچه چیز دریافت وی یا جبرئیل این در حدیث آمده است و در حدیثی دیگر آمده است که او خواندن
 وی آن را در آمد و رفت نشست و حاضر و آیت کرد این عملیست اطهرانی از ابی امامه و ابن سعید در طهقات

از حضرت انس کلدانی از شیخ ابن الهمام و ذکر السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد من انس
و ذکر فتح الباری میگوید اگر چه چیزی نماز که با آن در بر معاویه یعنی ضعیفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق
و تعدد آن قول بیک برفته است چنانکه در ترجمه او در ذکر صحابه آن را بیان کرده ایم و فقها درین خلاف
کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقاً سنت است و ابوحنیفه و مالک مطلقاً منع میکنند و بعضی
از صحف آن تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نکند آن نمازها بیکبارند
چنانچه حال نجاشی بود زیرا که در روزین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بکند و اگر بروی نماز نکند آن
اندو فرض بجهت بودن وی بطریق کفایت بکند آن جماعه از همه ساقط شد که آنرا درین حاجت نیست
و خطابش اینقول را اختیار کرده اگر چه از ظاهر عبارات مصنف جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن
ظاهر آنست که جایز نیست و عمل احتیاج کنایست از عدم جواز است که بی حاجت کفایت آن جائز نبود
و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز اینقول را استحسان نموده و بغض میگویند که جواز آن در روزی
است که در آن است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تنگ بر طول عهد و این عهد البرا احتیاج کرده است
اینقول را بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است و الا فلا و این قول منافی نماز بر نجاشی است
چه نماز بروی بجانب همشده بود رواه الطبرانی عن حدیثه ابن اسبیل و حذیفه و مالکیه که قائل اند بمسح
مطلقاً از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف کشت بر آن حضرت رضی الله عنه چنانچه نجاشی و بر داشته شد
پرده از آن چنانچه بر داشته شد روزی که مرگه که جمعاً بین ابی طالب و عهد الله بن رواحه و زید بن
حارثه رضاً آنجا شهید گشتند یا آورده شد چنانچه وی در حضرت رضی الله عنه بطریق طیبی ارض پس نماز کفایت بروی
و روی بدین و مردم دیگرند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که اما مش می بینند و قوم نمی بینند
و درین صورت که جواز است با اتفاق این نیز آنچنان باشد و این دقیق العید میگوید که اینقول محتاج
بثقل است و بجزد الحقیق ثابت نشود و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این
مقام یعنی بحکم ظاهر شرح معلوم شدن است که جنازه حاضر میباید استناد از بوی بکند آنک و آنحضرت
رضی الله عنه که بر غایب بکند آرد شاید که مکشوف شدن بروی یا حاضر آرد و چنانچه وی و هناك القدر یکفی
و گویند که با حدیثی درین باب از ابن عباس نیز آورده اگر چه اسناد آن ذکر نکرده است که
ندیدم ابن عباس کشف کرده شد حضرت رضی الله عنه و اسیر نجاشی و دید آنحضرت رضی الله عنه او را و بکند آن نماز
بر روی و ابن عباس بی سماع از حضرت رضی الله عنه اینچنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور هر بر
نجاشی نزد حضرت رضی الله عنه اگر چه مدنی بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن همان در
صحیح خود از عمران بن حصین ایمانی بد آن هست که گفت آنحضرت رضی الله عنه برادر شما نجاشی وفات یافت
پس برخیزید و نماز کنید بروی پس برخواست آنحضرت رضی الله عنه و صف بستند صحابه خلف وی و لمید اندک

ایشان که جنازه در پیش حضرت علیه السلام افتاد این لفظ الله است که واقع خلاف ظن ایشان بود بعض
میگویند که این مخصوص به نجاشی است و از برای آن کرد که از مردم جدا اند که در مسکن آن مرد است
چند را سلام روی نزد مردم خفائی بود و لهذا چون آنحضرت صلی الله علیه و آله تازگی زد بعضی صحابه با آنکه
کرد بر عیسی از حبشه پس نازل شد این آیه قرآن و ان من اهل الکتاب من يؤمن بالله و ما اذ الیکم الا بینه
و از همه جهت در مسجید نکل از در نه صلی در آنجا صلی الله علیه و آله و با آنکه است با آنرا از برای استیلاف
ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشوند
و نفی کرده اند عوی خصوصیت آن ایه نجاشی بقصه معروفه من نبی که معلوم شد و بقصه زید بن حارثه
و جعفر بن ابی طالب و علی بن ابی طالب که در غزوه مؤده شهید گشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله از شهادت ایشان
عبر داد و در مدینه نه از برای ایشان کف از آنکه در مغازی و اقلی آمده و سیوطی از علماء روایت این
ای شیبه نیز آورده و شیخ ابن تیمیام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته ادعای مذهب شیخ این
تقلیری است که رفع سر بر نجاشی نکرده باشد و مرئی نشانه باشد و آنچه ذکر کرده شد در خلاف است
انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا می کنیم خصوصیت را با این جماعه و پیش بدلیل
آنکه روایت کرده نشد در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین
کس از صحابه به وفات یافتند و بر ایشان نماز غایمانه نکرده لا سیما قرای بیرون معونه که عزیز ترین
صحابه بودند و بی کا ذکر و اول مواجب لدنیه میگوید که نماز در غایب نزد حنفیه و مالکیه مخصوص
بحضرت صلی الله علیه و آله است از جهت احتیاج بدعا یا او حاضر او غایب یا بخلاف غیر وی صلی الله علیه و آله و عادت آنحضرت
آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت استقوا میت را دفن نکنند و احادیث نهی از صلاه
جنازه درین سه وقت واقع شد در موطن یا بعد از حرمه آورده که زید بن ثابت ابی سلمه و ذی یاقوت و طارق
امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و در بقیع و این
طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبد الله بن عمر هر گاه میخواستند بکنند نماز را بر جنازه الا آن
یابمانید او را تا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمه باب آورده که بود این عمر که نمیگذارد نماز جنازه
نزد طلوع آفتاب و نزد غروب و بی و منسوب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز گرافیت نماز جنازه است درین
سه وقت و در حدیث حساعه واقع شد غیر بخاری که عقبه بن عامر چنینی گفت که سه ساعت است که نهی
کرد ما را رسول صلی الله علیه و آله که نماز نکند از هم در آنها یاد قبر کنیم در آنها مرد های خرد را یکی نزد طلوع شمس
تا بلند شدن و نزد استقوا تا میل کردن و نزد یک شدن غروب تا غروب کند ترمی میگوید عمل برینست
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر هم که مکروه می بیند اشتمند نماز را بر جنازه در بین ساعات و نیز
گفته که این المبارک در معنی اینست که مراد بقبر کردن مری اینجا نماز کند اردن است بر ایشان

و در هنگام آیه نیز میگویند که هر که در آن زمان کف از دستش برآید در آن سر زمین سه وقت مکر و نه نیست
 و آنچه اعلم اینست که در آن زمان کف از دستش برآید در آن سر زمین سه وقت مکر و نه نیست و اینست
 نماز جنبه ایست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست
 ناظر در آنست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست
 در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست
 نکرده و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکرده و دیگر آن سخت نکرده و بنا لای کوز عمارت
 و نه نسا نمی و این مجموع بدعت است و مکر و نه و مخالف طریق نبوی است علیه السلام و ترملی و ابوداؤد
 و در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست
 بران نیز از این است که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست و اینست که در آن وقت مکر و نه نیست
 است و بتحقق روایت کرده شده است بر نحوه مشعل ده و گفته که بعضی از اهل علم که حسن
 بصری از ایشانست در کل کردن قیوم بدعت نمود و شافعی نیز همین نیست آنست و نیز مسلم و ابوداؤد
 و ترملی از ابوالهیاج استی آورده اند که گفت مرا علی بن ابی طالب فرمود که هر که در آن وقت مکر و نه نیست
 بدعت است و مکر و نه هیچ تمثال را مکر آنکه مکر و نه نیست و مکر و نه نیست و مکر و نه نیست و مکر و نه نیست
 بدعت است که این را چنانچه مصنف آورده که و بعد علیه السلام بن ابی طالب روز آن لایح تخم الاطمشه و لا قمر
 مشرف الا مشرف و در حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی از امامه همای آنکه که گفت بودیم عبا باضاله ریز بر زمین
 روم و یک از مصاحبان مکه فرات یافت پس امر کرد فضاله که قبر کرده شود بر این زمین و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که امر میکرد بتسویب آن ترملی کوی که درین باب حدیثی از جابر نیز آمده و حدیث جلیه حسن صحیح است
 و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم که مکر و نه نیست از آن بلند کردن قبر از زمین و شافعی گفته است که مکر و نه نیست از
 بلند کردن قبر را مکر و نه نیست که معلوم شود که اینجاست قبر است تا پامال کرده نشود آن را و نشسته نشود بروی
 انهدی و قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صاحبیه نیز بر زمین بجا راست و مسنم و مرویست از قاسم بن محمد بن ابوبکر
 گفت در آن زمان در عایشه و گفتم ای مادر بنما مرا قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و صاحبیه پس بنمود سه قبر نه بلند
 و نه نیست که سنگ برهائی سرخ از وادی بروی چیده بودند و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله آب پاشید بر قبر پسر
 خود از آن هم و چینی بروی سنگ برهائی او باکی نیست با آب پاشید بر قبر بروی حفظ خاک تا منکرش نکرده و در
 حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی از آن مهاجرین بود که بعد

از هجرت بمکه یمنه فوت کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله سنگ کربان بود اهنهت چون آن سنگ بمکه را بر او
بمالید و بنز و حمله کرد و بر داشتند بر قبر وی نهاد و فرمودند علامتی است که قبر بر سر او
و نادفن کنیم نزد وی هر کس زانجا که بمیرد از اهل و عیال من رواه ابو داؤد و این در صحیح است
و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از وی زینب را در قبرهای امهات المومنین دفن کردند
فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و بپا بر کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور
از نماز کلا از دن در کورستان و در برابر کور و نهی فرمود از حوزان در کورستان که با مال کنند
یا بر آن تکیه کنند یا با لای آن نشینند و درین باب تشکیلی واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیره
آمده که نه نشینید بر قبر و نکند ازین نماز بسوی آن و ابوداؤد و نسائی آورده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله هر آینه اگر به نشیند یکی از شما بر خاک و بموزد جامه های وی و درسد تا دوست وی بهر اسب از آنکه
به نشیند بر قبر و نیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله مردی را دید در میان کورستان به نعلین میرفت فرمود بگو
خود را و از بعضی اصحاب تو سزا و نه طجاج و جلوس بر قبر نقل کرده اند و الله اعلم و از ابن عباس آورده اند
لعنت کند خدا بر این زناتی و آنکه زیارت قبر و کند و آنکه مساجد کبریا و چراغ افروزند
و گفته اند که نهی از چراغ افروز و سخن بر قبر و از جهت تضییع مال است زیرا که نفع نیست در وی هیچ احدی را و از
جهت احترام از تعظیم قبر و چنانچه نهی از مساجد گرفتن از بنیجهت است و در صحیح آمده که لعنت کند خدا بر تعالی
بم بود را که گرفتند قبر را نمیرای خود را مساجد و نماز کلا از دن در مواجبه قبر مکرره است و بعضی در مقبره
نیز مکرره دارند * تذکره آنچه مصنف ذکر کرده حقیقت و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت
در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکالیف در مقام تبعات و
مفاسد و ممانعت بدان راه یافته در آخر زمان بجهت اقتضای نظر عوام بر ظاهر مساجد در مسجود و این
مشاهد و مقابر مشایخ و عظاما دینچهها افزودند تا از انجا ابهت و شوکت اهل اسلام و از باب صلاح بیفتا
آید خصوصاً در دیار هند و سمرقند که اعدای دین از انجا ابهت و شوکت اهل اسلام و از باب صلاح بیفتا
مقامات باعث رعیت و انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان خلفا مکرر و هات بوده
در آخر زمان از مستعسفات گذشته و اگر چه اهل و عوام چیزی کنند بقیه که ارواح بزرگان از این رای می نشو اهل
بود و ساخت کال و دیانت ایشان منزله است از ان و دفن در جوار قبور صالحان و حضور و شهادت در ساخت
عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفا است و زیارت مقامات متمبر که و دعای انجمت و انوارت الله تعالی
شافعی گفته است که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آباءه الکرام تریاق معجز است برای اجابت
دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و نآد بهمان حکم است که در حالت حیات بود
کذا قال الطیبری و در بعضی ازین امور مذکوره بمعض او جوه در کتب فقه متاخرین توسعه و تریب بعضی نیز

و آن را به اهل بیت علیهم السلام در این قبور از اعمال خیر و اوصاف درینست چنانچه گفت که عبادت نبوی
 در آن بود که در شبگان از زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمد است که آنحضرت
 در زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان
 بود و احادیث دیگر **عقد آمده** و اینچنین زیارت که برای ایمنی بود بی آنکه بدعتی و مکروهی
 در آن راه یابد مستحب است بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله در ابتدا الهی کرده بود از زیارت قبور در آخر رخصت
 کرد و فرمود بود من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث
 بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردانرا است اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نبی
 سابق و ایشان را بیرون آمدن از زیارت مقابر جایز نیست الا زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و در
 احادیث معتبره واقع شده بر زنانی که زیارت قبور بر آید و بعضی بر آنند که این منع و لعنت در اول بود
 عصمت زنان نیز داخلند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فرج ایشان است و در حدیث
 آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله زیارت مادر خود آمد و بگریست و بگریان و نیز بگریه در آورد
 و فرمود **الطلب** آمرزش کردم مادر خود را اذن دادند و طلب زیارت کردم و مادرش فرمود که
 زیارت کنی قبور را که ملک مروت است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده
 کرد این مادر و پدر آنحضرت صلی الله علیه و آله را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح
 نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متأخرین علماء منع کرده اند از اطلاق
 کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه و آله بلکه بر جمیع آبایی صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام و در مشکوٰۃ از بیهقی مرسل
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که زیارت والدین بخود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود
 مرا و او شش ماه شود او را بار و استغفار و تعلق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را
 به بنیدم بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا
 و لکم العافیة ترجمانی از این عباس روایت می آید که گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله بقبوری که در مدینه بود
 پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر
 و مسلم از عایشه نقل کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم
 یا اهل القبور من و اتاکم ما نعوذون عنک امرجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار
 من المومنین و المسلمین و یرحم الله المستحقین منها و المستحقین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و در خواندن
 آیه الکرسی و سوره اخلاص بازده بار و صد مرتبه و فاتحه و تسبیح و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت
 زیارت از این نوع دعا که در نماز میت کرد و همیشه ازین یاد کرده ایم خوانند بی چه حکم جنازه و قبر در دعا
 و طلب مغفرت یکی است عبادت آن بوده است اهل میت را تعزیت کرد بی و ایشانرا بصبر فرمودی و عبادت

نمود که برای میت در غیر وقت نماز جمیع شئون و احوال و عبادت خوانند که بر سر کوفت و نه
 و این مجموع بدعت است و مکرر و غیر معتاد است و نیز میت و تشییع و غیره فرمودن مدت و
 اجتماع مخصوص روز و سه روز و از کلمات دیگر و صرف اموال بجهت میت از حق بپایان
 و حد تعزیت میت تا سه روز یا بیشتر از وی مکرر و نه مضی نامشروع و زین نیز بپایان
 تعزیت میت حدیثی در روز است و تعزیت میت بجز روز و شب و کفایت نماید که در روز دیگر تکلیف
 کند از وی عن ای حدیثی در این باب برادر راه برای میت مکرر است اصل کرامت از جهت نبودن آن عمل
 جاهلیت و در تشییع میت با مسجد رخصت است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله بغسل جعفر و زینک و این روایت
 در مسجد محزون است و مردم می آمدند اما بنام کیفیت که اکنون متعارف است و در ایام متعالی کنند
 نبود و در قرآن خواندن نیز غیر اعتدالی است مگر آنچه در بیان جواز است اما آنچه آنکه در آن ذکر کرده
 نشینند و بر سر وی خوانند مکرر است و در آن ایام در شهر محله ای که گفته شد اختلاف کرد
 نشانند قاریان قاریان نیز و غیره و در بعضی کتب کتب کوراست که اگر از آن ایام برای میت
 که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه کوراست که اگر از آن ایام برای میت
 از راه دور بیایند و مکث طویل کنند حائز است بلکه دیگران را از اقران میت و سایر ایام او بفرمود
 تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی است و در بعضی کتب طعام بیشتر است و
 و تمییز آن در شورا است و آنحضرت صلی الله علیه و آله نزد نعی جعفر بن ابی طالب مردم خانه خود فرمود بسازید برای
 آل جعفر طعامی را از برادریه پیش آمد است ایشان را چیزی که شامخ و مانع است از آن و بعضی گفته اند
 که در روز اول مکرر و نیست از جهت شغل ایشان بجهت میت و در روز ثانی اگر نوهه کران جمع اند مکرر است
 زیرا که امانت است بر ایشان را و در روز اول و اختلاف است در روز دوم این طعام غیر اهل میت را
 و گفته اند آنها را که مشغولند بجهت میت بجا است و این مسائل و احکام در بعضی کتب فقه بتفصیل توان
 یافت والله اعلم * فصل * در بیان صلوة خروف * صلوة خروف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق
 سبحان الله رب العالمین * و اذا كنت فيهم فاقم لهم الصلوة فلتقم طائفة الآية * و اما آیت سابقه که * و اذا ضربتم
 فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة * اکثر بر آنند که در قصر با عی است بلسان کعبت و بعض
 او را بر صلوة خروف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترك بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر
 قصر است در عبادت و کمیت و بعض عامتر و شامل هر دو مراد داشته اند و امام ابو یوسف بر و ابی و حسن
 بن زبیه از حنفیه و مزنی از شافعیه بر آنند که این نماز مخصوص بزمان قمر است بجهت احراز فضیلت
 نماز خلف صلی الله علیه و آله و ظاهر مفهوم آیت کریمه و اذا كنت فيهم و این است و مختار از دهم و را آنکه جواز است بعد از
 زمان نوبت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری رحله بن ایسان رضوان الله علیهم اجمعین

در بعضی از حضرت علیه السلام دلیل است و هر چه از حضرت علیه السلام کرده ما دام که اختصاص آن حضرت وی علیه السلام
 بنص ثابت است را اکتفا لازم است و عموم منطوق صلواتها را ایشموی عجت است بر آن و قبل از آنکه
 فهمیده آن علیه السلام بر او کتبت ایت او من يقوم مقامك است چنانچه در کتب معتبره داخل من اموالهم طاقه * ثابت
 است نكته در این است که نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شد و هر یکی از آنها وجهی
 اول وجهی اختیار کرده اما امام ابوحنیفه مشتاقان نزد وی اینست که در کتب سنیه با جمعی از این عمر مروی
 شده است هر که گفت من اگر در راه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجانب لیل پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم
 در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نماز یکبار آورد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه
 با آن حضرت صلی الله علیه و آله و روی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن طایفه که با وی
 بود و سجده کرد و در سجده بر کشتن این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نکل آمده اند و ایستادند
 تا شش پس آمدند آن طایفه و نکل آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله بآنهار کتبت دیگر را و ایستاد پس بایستاد
 هر یکی از این دو طایفه بکلید برای هر یک از این دو رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله نکل آمده بود
 این ترجمه للفظ ایشان است و از بنو قی کتب سنیه نیز همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که
 این طریق اوفی است بنص قرآن نکل برود در روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده ولیکن
 در سفر بود و نکل آوردن دو رکعت از بیخبت باشد ولیکن ملک حنفی عامر است که در سفر با هان یا در حضر
 صلوة خوف جائز است و سهل آفته اند که در نماز ثنائی خواه قی باشد یا قصر مقرر امام باقر طایفه یکی رکعت کتبت
 و در غیر ثنائی اگر باقی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اول دو رکعت و دوم بیک رکعت و من هب امام
 اند و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول صلی الله علیه و آله سجده و اذ کتبت فیهم کل اقل او ثواب الذکاة اثبات آن در حضر
 بقیاس باشد و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص در سفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتغیظ طرق و
 روایات صحیحه مذکور است و در بعضی از روایات صلی الله علیه و آله در بعضی از آن متعلق نمود چه وجود نماز خوف
 درین آئین مانع باشد از نماز خوف و خواه ملک بود بر آنچه مظنیف ذکر کرد اقتضای افتاد و نکل آوردن نماز خوف باین
 وجوه بر تقدیری است که مجال اقامت باین هیچ صورت بنک دو اگر خوف زیاده بود و مجال نکل کرد
 بکل آنکه بر وجهی که توانست پیاده و مواریت رکوع و سجود یا با ایما و اشارت بود بعضی طرق حدیث
 عمر که ملک کور شد تصریح باین معنی واقع شد چون در حالت اقبال وقت نماز شد بی اشارت میکنند که مشر و عیت
 نماز خوف بر نکل در امت که در سفر است کرده و متهمی فقال شده باشد چنانچه سیاق احادیث مصرح
 است بدان که در سفر و در حال اقبال مگر آنکه بظن غالب حضور عمل و نیت و زینت و بی بر لشکر
 اسلام معافانند و در بعضی از روایات صلی الله علیه و آله در بعضی از آن متعلق نمود چه وجود نماز خوف
 آن حضرت صلی الله علیه و آله در بعضی از روایات صلی الله علیه و آله در بعضی از آن متعلق نمود چه وجود نماز خوف

با اتفاق تکمیل آن احرام بر آوردند و بعد از قیام بجماعتی در رکوع شدند و بعد از آن در رکوع
برداشتند و اما چون بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و آله در سجود شک می برد و روی صفا اول در سجود اول می ایستاد
با نیت بر آوردن شستن با دستهای چپ و راستی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود همچنان
و برابر حضرت صلی الله علیه و آله بسجود رفتی تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله با صفا اول از رکعت اول می ایستاد
سجده کردی و بر رکعت دوم بر خاستی آنگاه صفا با نیت پسین همانجا که ایستاده بودند در سجود رفتی
و هر دو سجده کردی و نیز خاستی و بجای اهل صفا اول آمدند و اهل صفا اول بجای اهل صفا با نیت
پسین رفتند و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعت دوم میگذارد و روی صفا به هر دو صفا بجماعتی در رکوع رفتند و
و بجای اهل صفا بر سر از رکوع برداشتند و چنانچه در رکعت اول بود و چون بسجود شک می ایستاد پیشین که در
رکعت اول پسین بود در این رکعت پیش آمدی با وی بسجود رفتی و صفا پسین که در رکعت اول
بود در این رکعت پسین شک می چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدل و ایستاده
و این تغذیه و تاخیر و تغییر مکان در اصطلاح برای آن فرمودی تا فضیلت صفا اول هر دو وظایف حاصل
شک می و اهل صفا دوم که اهل صفا با نیت اول دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در یاغی چنانکه
اهل صفا اول دو سجده رکعت اول با وی در یاغی رفتند پس در فضیلت صفا اول و فضیلت سجود برابر حضرت
صلی الله علیه و آله همه مساوی باشند و این غایت عدل است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و غایت محبت و حرص بر دریافت
شرف و متابعت و موافقت وی از صحابه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ از دو سجده با نیت صفا در
تسهیل به نشستی صفا موخر که در رکعت اول مقدم بودند سجده کردند و در تسهیل بوی ملحق شدند و
و مجموع ضیقین با اتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام باز دادند و در این صورت هم مقابلت عدل و احسان
بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه و آله بودند و میگرد و سجده در یک رکعت که تنها کردند و این غایت
مسلم است که از جا بر روزه و در نماز عصر بود و جا بر میگوید که غزلی که هم برای بر صلی الله علیه و آله قومی را
از جهنم پس قتال کردند با ما قتال پس سخت و چون گناردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم
در نماز یکبارگی بر ایشان می افتادیم باره باره میگردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب
تر است نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان
باید زد جمعی از این خبر را حضرت صلی الله علیه و آله رسانیدند حضرت صلی الله علیه و آله با صحابه گفت پس بگذارند نماز خوف را
با اینوجه که ملک کور شده و بوی دشت در میان ما و قمله و گفت جا برد را آخر حدیث چنانچه میگذاردند
امرای شام و رحدیثی دادند و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آنکه گفت بودیم ما بار سول خدا صلی الله علیه و آله
بعسغان و بود سر کرده مشرکان خالد ابن الولید پس گناردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تسبیح یافته
بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میگردیم بر ایشان در حالی که در نماز بودند پس نازل شد آیت

حاضر شد حضرت ایمن در سال ۱۰۰ هجری استقبل قبیله و مشرکان در پیش او بردند و صف
 بستند خلفا و صفی دیگر خلف این حرف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرده و همین وجه
 بخاری و ابن عباس نیز آورده اند و این بر تعلق بی بود که دشمن بر او بر قیله بودی اما اگر دشمن
 بر او بر قیله نبود بی صحابه را که و کوه کردی یک گروه برابر دشمن و در مواجهه و باز ای بی ایستادی
 و آن گروه دیگر رکعت نماز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله بکند از آن گروه شدند بی که برای دشمن است
 و آن گروه بیامدند بی در رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در یافتندی و پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام باز دادی و هر گروه
 دیگر رکعت را قضا کردند بی بعد از سلام پیغمبر علیه السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب سنده
 باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانچه کتبت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تعلق بیست که
 دشمن بر او بر قیله نمودی نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی بر او بر قیله موضح است مگر آنکه گفته شود که
 لفظ باز آمد و یاد در مواجهه و بی که در این حدیث واقع است دلالت دارد بر آنچه در نظری که دشمن در
 جانب کوفه است همه مواجهه و مقابل عدو ایستاده اند کمالاً بیخفی و در بعضی اوقات آنحضرت صلی الله علیه و آله دور رکعت
 را با یک گروه هم میبکند از دیگر گروه را مقابل عدو و برای محافظت ایستاده میگرد و ما فرمان سلام میدادند
 و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در تشبیه توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم که مقابل
 عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دور رکعت دیگر میبکند از و این گروه اخیر و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 با اتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار رکعت کمال کرده بودی و ایشان دور رکعت اینوجه در
 جامع الاصول از حدیث بخاری از جا بر آورده که بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بلات رفیع و افتادیم نیم روزی
 در این جنگی بر درخت پس افتاد هر کس از ما از نیز درختی و بود در آن میان درختی که سایه خوب داشت
 پس کنگاشتمین درخت را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله در زیر آن دوخت بخواب رفت
 و شمشیر خود را بشاخ آن دوخت و بیاب و بخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت صلی الله علیه و آله را از شاخ بر آورد
 و بر کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از کشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را بر اند و هیچ نکفت چون وقت
 نماز در آمد بکند بطایفه دور رکعت پستمر رفتند اینطایفه و بکند از بطایفه دیگر دور رکعت دیگر پس
 حاصل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله را چهار رکعت و مرقوم را دور رکعت و در روایی از نسائی نیز از جا بر آورده بی این لفظ
 که کنگاشتمین درخت را با صاحب خود صلوة الخوف پس بکند از با وی طایفه و طایفه دیگر وی ایشان
 بجانب دشمن بود پس بکند از آن طایفه دور رکعت پستمر با ایستادند همچای آن طایفه دیگر و آمدند
 آنطایفه دیگر پس بکند از با ایشان دور رکعت پستمر سلام داد و گاه با هر طایفه دور رکعت مستقل
 کنگاشتمین و سلام باز دادی معنی استقلال همین است گنگه یا هر طایفه سلام جدا باز دادی چنانچه هم
 در روایی از نسائی از جا بر آورده که کنگاشتمین درخت صلی الله علیه و آله با طایفه از اصحاب خود دور رکعت و سلام

داد و بیشتر کلمات با طایفه دیگر در رکعت و سلام داد و در بعضی نیز آن حضرت چهار رکعت کتبت
بود و ایشان دو رکعت و گاه با هر طایفه یک رکعت کتبت کرد و با این طایفه بعد از یک رکعت چهار رکعت
می شد و آن طایفه دیگر بیامدند و یک رکعت کتبت کردند و با این طایفه نیز چهار رکعت کتبت کردند
چنانکه هر گروهی یک رکعت کتبت کرده بود و بیستمین روز کتبت این روایات را آوردند و بعضی از حدیث
آوردند و تصریح کرده اند که هیچ گروهی قضا نکند که در رکعت دیگر را آوردند گفته اند که بعضی روایات
کرده اند که قضا کردند کتبتی جامع الاصول و وجهی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهیل
بن ابی حنیفه آورده که طایفه صف بستند با حضرت صلی الله علیه و آله و طایفه ایستادند در مواجهه دشمن پس
کتاب آن حضرت صلی الله علیه و آله با طایفه که با او بودند یک رکعت را بستند و مالک را تمام کردند ایشان رکعت دیگر را
برای خود پس برکشیدند و رفتند در مواجهه دشمن باز طایفه دیگر آمدند پس کتاب آن حضرت صلی الله علیه و آله
با ایشان رکعتی را که باقی ماند از نماز و بر نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود
تنها بیست و سلام داد آن حضرت صلی الله علیه و آله با ایشان در این صورت هر گروهی را یک رکعت کتبت با حضرت صلی الله علیه و آله و یک رکعت
کنند اما هم در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه و آله نه قضای رکعت باقیه بعد از آن نماز حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر کلام
مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن بر او بر قبله بودی یا نه و در
الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید به هیچ یکی ازین دو صورت نه در یک رکعت کتبت کلام مصنف در جمیع
این وجوه که ذکر کرده ظاهر در آنست که مختار فرود و بی تخصیص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذکور
امام مالک است پس کتاب آن حضرت صلی الله علیه و آله چهار رکعت را با جهت جواز آنست چه قصر و چه است
چنانچه مختار بعضی ائمه است و اگر چه صحیح آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگز در سفر چهار رکعت نکند
ولیکن این از خصایص صلوة بحالت خوف باشد ظاهر طایفه نماز را عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله بنام کتاب آن
یا جهت جواز تکرار آن نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و این روایت در بعضی کتب معتبره واقع است
که می باشد قوم را در آن حضرت صلی الله علیه و آله را چهار رکعت در مغرب شد و احتمال دارد که در این صورت این نماز در
حضر بوده باشد و برین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصایص صلوة بحالت خوف بود چنانکه
کتاب آن در یک رکعت از قوم در وجه اخیر ولیکن در حدیث جا بر آنست که آن در غزوه ذات الرضاع بود و الله اعلم
و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالت سفر بود چنانچه از اسنادی ظاهر میشود و شکی نمیگردد
که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله در چهار موضع بود ذات الرضاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و آنچه بر آن در حضر از
فقهای بطریق قیاس است و الله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه در روایات از جهت ورود آنها در احادیث صحیح
و نبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله بران و مذهب امام احمد همین است چنانچه قاعده اوست در آنجا آورد اگر چه
بعضی از اهل و بی ترجیح وجه اخیر که مذکور کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهیل بن ابی حنیفه کرده اند

و مختار امام مالک نیز همین وجه است و لیکن میگویند که امام در رکعت دیگر که بطایفه ثانیه میگذارد
تشهد میخواند و سلام میبندد و اینطایفه قضا میکند رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده
توقف میکند تا اینطایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکند پسر سلام میبندد با ایشان و در
حدیث نیز همچنین است و نیز امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین است که مصنف
ذکر کرد ولیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صاف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده
باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار فرض نزد شافعی
جائز است در غیر صورت خوف نیز اگر چه آنچه از فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در
هر دو بار نیت فرض میکند پس در رکعت ثانیه واقع میشود مرثوم را از فرض و آنحضرت را صلی الله علیه و آله از سنت و اقتدای
مقتضی است و نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز است و چون محل اختلاف علماست گفته اند که
اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت کدالی الحماوی و شرحه و مصنف میگویند که بعضی از علمای حدیث این
بخارا بر پا نوده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما اصح و جوه این بود که بیان
کردیم و با الله التوفیق این وجه و بعضی وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیدن آن یاری
مکرر بصحیح است این نیز در مصنف و جماعه که وی اتباع و تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیدن باشد و الله اعلم
تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نموی را درین
باب تصحیح نه نموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وی
اختلاف است میان ائمه فقه که بیکر کوع بود یاد و همچنین صلوة کسوف یارب مکرر از آن نسبیان شد
یا از نسخه اصل افتاده و دیگر نسخهها بر آن متفرع شده و الله اعلم * فصل در زکوة و صدقات * زکوة در لغت
نما و افزونی و طهارت و پاکیزگی است زکا الزرع اذا نما و قال الله تعالی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرح ادای حق واجب
در نصاب حرولی که زیاده برقیل حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند که موجب نای مال و طیب
و طهارت وی و نای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند که وی تزکیه صاحب میکند و شهادت
میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصلقه از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق صاحب وی
در دعوی صحت ایمان ظاهر او باطن او و بد آنکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت است یا بعد از
وی این خزینه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتجاج کرده بحکم یثی که از
ام سلمه در قصه هجرت همیشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت من نجاشی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله امر میکند
ما را بصلوة و زکوة و ضیام و هجرت همیشه پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از
هجرت است در سنه ثانیه و این قول جزم کرده این اثر ولیکن بغض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان
است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بل لیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه

و حاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس ابن سعد بن عباد که گفت امر کرد ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بصلت نه فطر پیش از نزول زکوة پسترنازل شد فرموده زکوة پس نه امر کرد ما را بصلت نه فطر نه نهی کرد
از آن و ما میگویم آن را و این دلالت دارد بر تاخیر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بر زکوة و صلوات دیگر
چنانچه عشر و مانند آن مراعات فقر بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
بدیالت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و من و اذمه و ایجاب انشی در ایل که منفعت انشی در روی بیشتر
از ذکر بود نیز ازین بابست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال با اعمال بایشان ظلم و تعدی و تجاوز
از حد نکنند و از اموال حیاد انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هلا یا و ضیافات نسفانند و شرط نما
و در آن حول و امور دیگر که ناظر در بر سر و رفیق است داخل آنست و بالجمله مصلحت در دو جانب بعضی
الغایبه تکامل اخشی چنانچه عادت شریفی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای حقوق
و احکام و روحیه و احکامی که بعد از بن مذکور کرده ده مه تفصیل و برهان این معنی است و از رعایت حکمت
و عدالت است تذکره که زکوة را در چهار صنف مال که در آن وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان
در آن فراوان تر است واجب کرد نادان آن باسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یا صنف
زرع و ثمر چنانکه محبوب و خرم و انگور و مانند آن نه مثل بقول و حضرات که در اندک زمانی تباه گردد
و دوم صنف بیسمه الانعام از شتر و گاو و گوسفند به شرایطی و تقاصیلی که در فقه مذکور است سیوم صنف ز
وسیم که قوام معاش عالیان با اعتبار تقریر اشیا بلد آنست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل
ظروف و فروش و هائرا تشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زرع و ثمار
در که حضار رد و روگردن و کال آن که وقت حاصل شدن غله است فرمود و این نیز رعایت عدالت است فهم
در رعایت اصحاب اموال که بعد از یک شتمن سال و حصول منفعت مال و نمایی آن با اختلاف نرخ و قیمت که
نماید بل و تغییر آن در سال متیقن است و وقت حصول غله و ثمار بصاد و کال آن واجب گردانید و هم در رعایت
جانب فقرا از اموال ابتداخیر از سال و از وقت حصاد با دای زکوة تاخیر راه مال را باید و متعسر گردد و نیز از رعایت
عدالت است که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در
مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بلدست
آید و چون کنجی که بیابد از کان یاد فینه و چون بی مشقت بلدست آمده آید در سال و گذشتن آن چنانکه
در اموال تجارت اعتبار کرد در این اعتبار نکرد بد که در حال که بیابد بر وی واجب شود که اخراج خاص
بضم یا معنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لایب است نه زیاد مشقت و کلفت
نیمه آن یعنی ده را یکی واجب کرد چنانکه در زرع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست
را یکی واجب کرد در آنچه بزادت تکلفی محتاج بود از دولا بی که بان از حوضها و جویها آب بکشند یا از

چاهي ككه بگاوشتر وخر كشيک آب دهني باخريدن آبي يا مانند آن سيراب كرد انك ونيمه آن كه چهل را
يكي است واجب كردن در آن چه محتاج است بعمل و تعبد ايم از ارتكاب مشقت اسفار وركوب بكار در رفتن
ببلاد و اكناف عالم كه رنج آرد و ترقب و انتظار قيم واسعار و امثال آن و بكار از رعایت خدا لنت آنست كه
در هر نوعي از مال بمصنعت مصالحت حال و حكمتي كه جز علم شارع بدان نرسد نصابي تعيين فرمود و نصاب
در لغت بمعني اصل و مرجع آيد و نصاب هر چيز آن بود كه چون آن چيز بدان برسد تمام شود و اثر ي خاص
و حكمتي مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زكوة قدر ي از مال بود كه چون بدان برسد زكوة واجب گردد
و در شرع شريف در هر صنف ي از مال نصابي تعيين يافته چنانكه در نقره دو بيست درم كه مبلغ آن بحساب
ديار ما پنجاه دو تويچه است و در زر بيست مثقال كه بوزن اين ديار هفت و نيم تويچه بود و در غلات و ثمار
شش صاع شرعي است كه پنج شتر و از شتران عربي باشد در حد يث و فقه در زرع و ثمار خمسة
اوسق گفته اند غالبا خمسة اوسق بيهين مقدار ميرسد كه مصنف گفته است والله اعلم و نصاب در كوسفند
چهل و در كاوهي و در شتر پنج كه در كمتر از اين نصابها چيزي واجب نبود و اصل در باب تعيين مقدار نصاب
و زكوة كتاب رسول الله است صلى الله عليه و آله و سلم و عمل خلفاي راشدين بغير از وي بآن كتاب و اجماع امت بران بعد از ان
بدانكه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد كه زكوة از جنس آن بود و دادن آن بر اصحاب اموال كران نپايد
و از ان زياده ضرري بايشان لاحق نكرد چنانكه از سي كا و كوساله يكساله و از چهل كوسفند كوسفندي كذاك
و از نقره چهل يك و از غلات و ثمار عشر زكوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت كه مواسات فقرا در جنس وي بود بجهت آنكه دادن آن بر صاحب مال كران آيد و ضرري
بويي لاحق گردد چنانكه در شتر چه يك شتر از پنج شتر دادن كران دارد از اين جهت رعایت خدا لنت
اقتضاي آن كرد كه يك كوسفند در هر پنج شتر تعيين فرمود تا بيست كه در وي چهار كوسفند فرمود اما چون
عدد شتران به بيست و پنج برسد احتمال آن باشد كه از جنس آن بد هاد و كران نپايد لاجرم مشير باشد
ميان پنج كوسفند و يك شتر خرواه پنج كوسفند كه پس هر پنج شتر كوسفندي افتد و خرواه يك شتر يكساله
تمام كه در قيمت نزد يك به پنج كوسفند است بد هاد و اين تخيير در مذهب حنفيه نيست در مذهب
ايشان همان يك شتر است و در كتاب صديق رضي رضي روايت كرد كه اصل است در باب صلقات
چنانچه در صحيح بخاري آورده نيز در بيست و پنج شتر يك شتر است كه آنرا بنت مخاض كويدند و اين تخيير
كه مصنف ذكر كرده نيست و هر كرا بد انستي كه اهل و مستحق زكوة است يعني فقير است يا قسمي ديكر از ان
انسام كه مصارف زكوة اند زكوة بد ادي و اگر كسي زكوة طلب داشي و حال وي در اهليت و استحقاق آن
بالفعل معلوم نمود ي نظر بظواهر حال و اعتقاد بر صلقات قول وي نموده و برا زكوة بد ادي اما بعد از آنكه
غذاي و هدم اهليت وي معلوم شد ي و برا خبر كردي كه تو كران را در زكوة خطي و نصيبي نيست شرعا

و نه توانایان را که بر اکتساب توانائی دارند مروءه و ما وجود ان اکثر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است
 اعاده زکوة واجب نبود و عادت آن بود که زکوة را در شهرهای و دلهایها که همان بسندندی هم در آن موضع
 بستکم آنحضرت صلی الله علیه و آله بر فقرای آنجا صرف کردند بی جهت قرب و توقع فقر آنها و در آن زمان موجب آزار و انکسار
 عواطف ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را پیمان فرستاده بودند آمده که از اغنیای
 ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن و اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بر حضرت
 زسالت صلی الله علیه و آله آوردندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر فقرای ملکینه صرف کردی در منصب امام ابوحنیفه نیز نقل
 زکوة از شهر بشهری مکره است مگر آنکه نقل کند بقرايت خود یا فقرای مریض که محتاجتر و مستحق تر باشند
 برین نقل بر نقل زکوة بسوی آنها جایز بلکه مستحب است و از عادات نموی صلی الله علیه و آله فرمود که از اسپ و برده
 و استرود و از گوش و بقول و خوربزه و خیار و عسل و ذواکه که در کیل ذمی آید و ذخیره کردن را نهی شایسته
 زکوة بستاند مگر رطب و انگور که از آن زکوة می ستند و فرق نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده
 در جامع الاصول از کتب سنی از ابی هریره نقل کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم صدقه
 در عمل و بی و نه در فرس و بی و در صلی الله علیه و آله آمده نیست در عمل صدقه مگر صدقه فطری و در سنین
 ابوداؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطری هست و در حدیث دیگر نیز آمده
 که حق تعالی در کشت از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در
 مسند خود از علی رضی الله عنه و طبرانی در اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بتحقق عفو کردم
 شمار از صدقه اسپ و برده و مراد اسپ و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت
 بود منظور در وی مال است و واجب است در وی زکوة نظیر بقیمت وی و همچنین واجب است زکوة
 در هر مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که امر
 میکرد ما را که بر آیم صدقه را از هر چه میساخته ایم او را برای بیع و نودا امام ابوحنیفه و زفر اگر اسپان
 بیرون صلی الله علیه و آله ریده باشند و در خانه علوفه نشورند اگر چه برای تجارت نباشند واجب است در آن زکوة و مخیر
 است صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بد صد یا قیمت کند و در هر دو بیست درهم پنجاه درهم صد
 بد لیل آنکه در حدیث دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و صدقه ایبه
 این حدیث را ابن کثیر روایت کرده فی کل فرس سائمة دینار و عشرة دراهم و در شرح حدیث ایبه گفته که رواه
 جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم درین ایبه تاویل آن احادیث که در وی نفی و عفو زکوة از اسپان واقع شده
 آن کرده که مراد بآن اسپان غازیانست که هر چند بیرون بچرند زکوة در آن واجب نبود و همچنین منقول
 است از زید بن ثابت رضی الله عنه که مروان بن عبد الملك مشاورت کرد با صحابه در زکوة اسپ که
 چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم در اسپ و برده

و بی صلّه پس مروان از زین بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چگونگی ابوهریره کلمت عجب از مروان که من
 حدیث از پیغمبر ﷺ روایت میکنم یا ز میگوید توجه کوئی با ابا سعید پس زین بن ثابت گفت صدق
 ﷺ مراد بد آن فرس غار بیست و نمود در زمان نموت فرسی مکر برای غز اکذانی الهل ایه و شرحه وهم در
 هل ایه میگوید که نخبترین میان دینار و ثقیفیم ما ثور است از عمر رفر و مرویست که ابوعمیه بن الجراح امیر
 شام بود اهل شام بروی عرض کردند که اسپان ما بسیار شکر در زکوة آنها بر ما واجب پیوست ابوعمیه
 ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس بنوشت به امیر المومنین عمر پس در جواب وی بنوشت که مخیر
 کردن از باب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دو بیست
 درهم پنجعلی هم و جا بر هر همان یک شق زار روایت کرد که احدی دینار است کذا فی شرح الآثار امداد جامع الاصول
 از میوطایی آورد که اهل شام گفتند به ابی عمیه بن الجراح که بگیر از اسپان و پردهای ماصدقه پس وی ابا آورد
 از ان پست بنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی عمیه درین باب گفتند و وی باز بنوشت
 بعمر پس بنوشت وی رفر که اگر ایشان دوست میکنند از فلان صنفه راه را اسپان بگیر از ایشان و رد کن هم برای ایشان
 و پرورش کن برده های ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن برای ایشان یعنی بد و بقرای ایشان که
 مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رفر آورده که گفت با اهل مدینه خیر و یم نمود نمود
 در مالی که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپان ترکی هشت رواه ابن جریر
 و زکوة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه است بر تقلیر بیست که نرو ماده مختلط با شکر و نسلی از ایشان
 پیدا میشود باشد اما اگر تنها ذکر و بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و غناء و در روایتی از
 اثاث تنها بد هند که تناسل در ان بفعل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة
 است با اتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری است نیست و در غیر ان اگر ساهیم باشد نزد امام ابوحنیفه
 هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و در از گوش با اتفاق در انها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند
 دارقطنی از حدیث امیر المومنین علی رفر آورده که در جمیع صدقه نیست و تفسیر جمیع با سب و استر و برده
 کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که هر دنیا ملک است بر من
 در حمر چیزی مگر این آیت مفترده جامعه * فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن يعمل مثقال ذرة شرا یره *
 یعنی در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است
 که صدقه و زکوة نه ز فرد آن است اگر یکی خیری بکند و چیزی در ان بد هل لاند ثواب آن را در نباید
 مقصود نفی و جوب قدری معین است از زکوة در ان و در هل ایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمر و بغال
 هر د آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاصه یافته میشود و الله اعلم اما بقول یعنی ترها و حمر بزها
 و حیار و فواکه مثل انار و سیب و امرو و مانند آن احادیث در ناگرفتن زکوة از ان بطریق متعدد و از دلش

بهیلهی از طی زهر آورده که لیس فی الخضراوات و المقول صدقة و در ارتطای از عمر و الس آورده که لیس
 فی الخضراوات صدقة و این جریر از عمل الله آورده که نیست در نقل و نوابل و زعفران و فاکه تر و خشک
 زکوة و در تغایج و کمتری مخصوص نیز حدیث آمدن که زکوة نیست و مل سب صاحبیه نیز همین است که
 آنچه ثمره باقیه نداد در روی عمل زکوة که مراد بوی در الجماعه است واجب نبود و از محیط نقل کرده اند
 که مراد به بقا ضلح حیثا ادعا راست ناسال تمام یا زیاده چنانکه حموی و غیر ما و انکور و در غیر ما و انکور
 اگر بخمسه اوسق برسد واجب بود در آن و در کمتر از آن نه و اجادیت درین باب نیز آمده و نزد امام ابوحنیفه
 در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که
 فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در و عشر است و این مطلق است شامل قلیل و کثیر و قصب و خطب
 و حشیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی محله و قول مضاف که گفت و فرق نمیکرد میان تر و خشک
 متعلق است به رد و قسم یعنی بمر و که و بقول که در روی زکوة نیست و بر طب و انکور که در روی هست و اما
 غسل نزد شافعی زکوة در روی نیست و بهیلهی از طی زهر آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه
 در روی عشر است اگر در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در روی معتبر نیست چنانکه
 در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حدیث ما خرج منه الارض ففیها العشر که مل کورش حجت ایشان است
 و نزد ابی یوسف در روایی معتبر است در روی قیمت و در روایی ده قریه و ترمذی از ابن عمر زهر آورده
 در هر ده زق از عسل یکزق است و در روایی در ده قریه یکقریه ولیکن گفته اند که در اسناد این حدیث
 سخن است و صحیح نشد از حضرت پیغمبر ﷺ درین باب چیزی انتهی و اما غسلی که از کوه بر آید در روی
 نیز عشر است نزد امام و نزد ابی یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود در جبان
 و بریه و ارض موات از عسل و فواکه که اگر کرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مجاح است بر هر که یا بد
 و اگر کرد در روی عشر است و نزد ابی یوسف و حنفی و غیره باقی است بر ابا حبت انتهی و این موافق است
 با آنکه در جامع الاصول از ابوداؤد و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد
 هلال که یکی از بنی متعان بود عشر نحل را که مر او را بود حضرت رسالت ﷺ در خواست کرد که
 کرد آرد و دی را که او داشت پس کرد آرد رسول خدا ابرای وی آن وادی را چون عهد ولایت بعمر بن الخطاب
 بعد از آن در آن و هب که حامل او بود در باب زکوة عسل بجانب وی بنوشته و پس از آن پس بنوشته
 عمر بن که اگر داد کند چیزی را که ایدامیکرد حضرت ﷺ از عشر نحل کرد آرد برای وی و او را و الا آنها
 سگسان و این اندک میخورد او را هر که میخواهد و معنی کرد آوردن وادی آنست که آن سگسان را نکند آرد
 که پریشان کردن و در وادی مختلف روند که موجب انقراض عسل است و چون کرد کرده شد برای ایشان
 و این معنی اقامت میکند در روی بدراغ خاطر و میچونند و غسل میدهند بیشتر از آنکه بر نقل بر ایشان

کشتن دهند و بیشتر میشود منفعتهای حساب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا نواذ از گرد آوردن وادی
آنکه غسل و پیرا محافظت نماید و مردم بیگانه را نکند که ابدان تعرض کنند و مخصوص گردیده قومی
خاص و واجب گردید بر ایشان همش کفانی شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضورت رسالت
ﷺ آوردی و براد عا کردی بحکم نص قرآن که فرمود * وصل علیهم * و مراد بصلوة معنی دعاء است و اگر هم
بلفظ صلوة بودن است و اوفق باشد بلفظ مخصوص و لهذا اکاه کفنی اللهم بارک فیہ و فی اهلہ و کاه کفنی
اللهم صل علیہ و در صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آنحضرت ﷺ وقتی که می آورد
اورا قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد و زی پدر من صدقه خود را فرمود
اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیہ
و اللهم صل علی عمر و بن العاص که در بعضی احادیث واقع شد باین جهت است که صدقه آورد و آنحضرت ﷺ
اورا برین عادت کرده خود این دعا کرد و آنحضرت ﷺ را غنی بود از وی درین باب یعنی صدقه آوردن که
بر وجه مرغوب می آورد و آنحضرت ﷺ معصی را منع کردی که صدقه خود را باز خورد بخاری و مسلم
از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که سوار کردم بر راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسپ
برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضایع گرد آن اسپ را و خوب نکرد سیاست
اوراد رعلف و نگاهداشت و آب دادن و سوراگاه کند اشتمن پس خواستم که بخورم آن اسپ را از وی
بگمان آنکه از زان خواهم فروخت و پیر میبدم از حضورت رسول ﷺ درین باب تا چه فرمایند فرمود باز بخور
اورا اگر چه بیکل هم دهند و عود ممکن در صدقه خود فرمود و عود کند در صدقه خود حکم میکنی در آنکه باز بخورد
قی خود را و در روایتی آمده که هاید در صدقه خود همچون عاید است در قی خود یعنی اگر چه بحسب ظاهر فتوای
شرح این خیرین جایز بود چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست و ذاعت
و خروج از صورت در دست نداشت و این کرامت بر تقدیر ملک اختیار است چنانکه بیع و فیه اما اگر بپیرا شریک
کرامت ندارد زیرا که او در ملک اختیار ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده از درین که زنی نزد حضرت
ﷺ آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر ما در خود چار بیه را اکنون مادر مرده چه کار
کنم آنچاریه را فرمود اجز و ثواب توبه تصدقی که کردی ثابت شد و آنچاریه بشوید باز میگردد بپیرا یعنی
این صورت از عود در صدقه نبود و مکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت ﷺ شتران صدقه را بدست مبارک
خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح
آنست که اگر در آن مصدق می باشد مثل علامت نهادن و تمییز کردن تا مختلط نشود جایز است و فعل آنحضرت
ﷺ در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن آن نیز باید که در روی نباشد که از آن نهی آمده
و لهذا داغ نهادن آنحضرت ﷺ بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود و اگر در ران کاه و شتر کند نیز جایز است

کتابی کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله حصار براد بد که بر روی او داغ کرد
بود نماند در مودلین الله اللی و سم و نیز در داغ کردن حصار مصلحتی ظاهر نیست و اما داغ کردن آدمی در
بسیاری از احادیث نهی از آن واقع شده که آن منافی توکل است و نیز واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی از
اصحاب بر داغ کردن فرموده و سوانجام است که بیاید این مبحث در آخر کتاب ان شاء الله تعالی و گاه از
برای مصالح اسلام قرض کردی و در مال صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که
مصارف زکوة آنجماعه اند که در کربمه انما الصدقات للفقراء والمساکین آیه مذکور اند و صرف آن بمصالح
دیگر مثل صد ثغور و کربانها و آنچه نیز جیش و امثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال
خراج و خزینه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مراسلات و اعانت ملجوتین
و انبای عمال و امثال آن بود که از صنفاست مصارف زکوة است یا مراد از صدقات غیر زکوة بود از صدقات
نافله و مانند آن با آنکه وقوع اینها پیش از نزول آیت مصارف بود و الله اعلم و در حدیثی آمده است
که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشد در صدقات نه بحکم
پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در آن وقت صدقات را در هشت صنف اگر نواز آنها باشی
بد هم ترا واحدیت درین باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیثی آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله صد شتر را از شتران صدقه ردیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و این خود
در حکم ادای قرض است از معسر و نیز آمده که وی صلی الله علیه و آله سوار شد بر ابل صدقه در راه حج و الله اعلم
و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلب داشتی چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علمی مرتضی
ربط آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله از عباس صدقه دو ساله را آورده السیوطی فی جمع الجوامع
و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله عمر را
بر صدقه فرستاده بود پس بحضرت صلی الله علیه و آله چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس
زکوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ابن جمیل و امکرهمین بد آمده که فقیر بود پس غنی گردانید
او را خدا ایتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قل را و انمی شناسید وی مردیست
که زره مای خود را و دواب و سازهای خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس این چنین کسی که خیر
و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق واجب است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وی بر من
است و مثل آن با آن نیز پستتر گفت با عمر ندانستی تو که عم مرد مثل پدر اوست اکنون در توجیه این که
فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز یکی همین گفتند که آنحضرت صلی الله علیه و آله زکوة دو ساله
را از وی بیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی از همین سال که منی طلبیدند از وی و دیگر از سال آینه پس
قول آنحضرت صلی الله علیه و آله زکوة او بر منست باعتبار امسال و مثل آن با آن باعتبار سال آینه و بعضی گفته اند

که معنیش اینست که من کفیل زکوة او یم باز یاد تی ومن خواهم داد او را اینکندینک یا مهلت داد او را
 دو سال از رحمت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد و الله علم * فصل * در
 زکوة فطر بعضی از عموی بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منادی را
 فرستاد بی تا در بازارها و کوچههای مکه ندا کرد بی پوشه نمالند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت
 رمضان است که با اتفاق بعد از هجرت است و آیه نازل در آن در مدینه است بی خلاف پس فرستاد ن منادی
 در مکه چه معنی داشته باشد یارب مکر از مدینه بکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال
 دوم از هجرت است آن نیز بعین است چه مکه آن زمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در آنجا بجهت غرض
 باشد مگر در سال فتح مکه باعام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان بخود پیش ازین آنرا
 دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نیز نزول
 شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شدند و بقصد اشاعت و اظهار شرایع
 اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و الله اعلم و بالجمله ندا کرد که الا اذا ناولا کاهه با شیدان صدقه
 الفطر واجبة بد رستی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر و اثنی مرد یا زن حر
 او عبد آزاد یا بنده صغیر و کبیر حرند باشد یا بزرگ و کوچک بر بزرگ و صغیر بمعنی وجوب بر شیدان و والد او است
 و مراد بنده است که برای خدمت است و آنکه برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة
 که در عید تجارت بود نه خدمت و نه شوری و نه شخصی نیز همین است زیرا که در عید تجارت زکوة مال واجب
 است و در یک نفس دو زکوة واجب نمود و در وجوب صدقه فطر در ملک حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت
 اصلیه شرط است اگر چند نامی نبود بقوله عم لاصدقة الا عن ظهري و در حدیث ثعلبیه بصریح آمده
 لا یجب الا علی من ملک نصابا و نرد شافعی فرض است بر هر که مالک است ثبوت یوم برای نفس خود و برای
 هر که لازم است بر وی نفقه او و فاضل است از جامه و مسکن و خادم و دین کفالی الحاروی ولیکن نصاب شرط نیست
 و گویند که صدقه فطر از عبادات است نه مالیه و تسمیه او بزرگه فطر منافی این قول است و صدقه فطر واجب
 است نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه و نرد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک
 که سنت موکد گوید هل ان من قمح و ملک کندم که نصف صاع است او شواله یا از غیر کندم صاع من طعام بد صد
 یک صاع از طعام که شعیر یا نمر است و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
 آمده که گفت بیرون می آوردیم مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود
 طعام ما یعنی در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف ابن کثیر بی جهت آن آورد تا معلوم گردد که
 تخمیر میان نصف صاع از بر و صاع از شعیر مثلا در زمان نمرت بودند چنانکه بعضی گفته و در بعض
 احادیث نیز آمده که در آن زمان همین صاع بود از شعیر و تمر یا از کندم نیز بدین از آن مردم نصف صاع از

کنند م گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را مزیل ساعت بحق بشی که در سن نسائی ثابت است که چون نوبت خلافت با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده حاصل واجب بود در صدقه فطر نصف صاع است از هر صاع از تمر و شعیر و هر آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون از آن بگذرد فطر نصف صاع را ملاک را حد اعتدالی بر شما قرار بدهد شما نیز فراموشی کنید در صدقه آنچه را بگردانید آن صدقه را صاع امن بر و شعیره صاع از کندم و جزان بی لفظ لا بی تا آورد در لفظی دیگر ازین حد که در روایتی دیگر است اینچنین آمده فای اقدم علی پس هر گاه که تکوم کرد علی مرتضی بعد از آنکه در آن زمان رفته بود در اصرار خص الشعیر دیک از زانی جزو افعال پس گفت قل اوسع الله علیکم بتعمیق فرائح گردانید خدا ایتعالی بر شما مقرر کرده صاع امن گلشی پس اگر بگردانید صدقه را صاع از هر چیزی خوراه جو باشد یا کندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت تر سبب احتیاط است که چون از هر صاع گردانید از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میگردند ولیکن هم بر صاع از هر باشد یا شعیر قرار دادند که در شرح زیاده بر صاع معهود نیست فائهم و در جامع الاصول حد بنسائی را از حسن صریح بر این لفظ آورده که گفت عطیه عوائل این عباس رضی الله عنهما در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آید صدقه صوم بان را و بودند مردم که نمیدانستند این را یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس گرد پس گفت کیست آنجا حاضر از اهل مدینه بر خیزید و بگردید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند پس گفت فرض کرد رسول خدا ﷺ این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از کندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا الشریع صغیر یا کبیر پس چون تکوم آورد علی مرتضی بفرود یک از زانی شعیر را گفت بتعمیق فرائح گردانید خدا ایتعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیزی گردانید بهتر باشد انتمی و شک نیست که اجراج صاع از کندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکثرین بعض روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر روشن تر گردد و تا به التوفیق از بخاری و مسلم از این عمر می آرد که فرض کرد رسول خدا ﷺ از زکوة فطر صاعی از تمر یا صاع از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که پس برابر کرد تکوم مردم بآن نصف صاع از هر بود این عسکر از تمر میلاد و چون تمر کمتر شد در مدینه از شعیر آوردند در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا ﷺ بزکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله ابن عمر پس گردانید تکوم مردم برابر آن دو ملک از حدنقله و از موطا بن عمر و ابوداؤد و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آرد ابن عمر در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر بر آورد و نیز از نسائی آورده که بود تکوم مردم که بیرون می آرد تکوم صدقه فطر در عهد رسول خدا ﷺ صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا ز بیت پس چون شد زمان عمر

و بسیار شد کندم کرد اینک و بی زهر نصف صاع حنطه را بجای صاع از ان اشیا پس کرد اینک لکن بعد از ان
مردم نصف صاع را از بر بزرگان و هم در کتب سنه از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردم
مازکوه فطر را تعانی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از انبیا صاعی از زبیب و زیاده کرد
در روایت دیگر این را که چون معاویه آمد و کندم بسیار شد گفت که من یک من را از وی بر آوردم و من از
شعیر میله ام یعنی دو چنگ اوست پس نصف صاع این بر از صاع از ان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام
اینجا حنطه باشد از جهت تداوی بیهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصه و بقریه
مقابله آن با ان اشیا دیگر اگر چه هر روایت دیگر ابوسعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و قط
و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر حنطه است و گفته
که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف نبود نزد اهل حجاز در آن وقت و غالب قوت ایشان
ان بود که مانی گفته که ان از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن درین عطف باینکه که خاص اشرف افراد
است و اینجاست چنین است و روایت دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعریف نصف صاع از بر و صاع تمام
از شعیر و تمر معاویه کرده و تواند که وی از عمر زهر یاد داشته باشد و مردم چون الان از وی شنیده نسبت
با ان مکرر دند و گفت ابوسعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خوراه از تمر یا شعیر یا جز ان از ان اشیا
که در اصل حدیث وی مذکور است و بالجمله در بعض احادیث از حضرت علیه السلام نصف صاع از حنطه آمده
و در بعض صاع از وی از صدقه دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن
محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مروی از امیر المومنین علی رضاست نیز همین حکم دارد و آنچه از
امیر المومنین عمر زهر آمده نیز حکم سلیق است که در وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب
در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است و مذهب سنیان قوی و
ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابوحنیفه حکم خود دارد و زبیب حکم کندم و نزد صاحبیه زبیب نیز
در حکم شعیر است و از احادیثی که ملکور شد نیز ظاهر همین است و غالب آن باعتبار اختلاف زمان
است در قیمت و الله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در حدیث گفته که مذهب
مامل مذهب حنطه از صحابه است که خلفای راشدین از ایشانند و روایت زیاد و محمول آن بر تطوع و نقل *
تذیبیه صاع عراقی هشت رطل و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ماضی
صاع عراقی است و آن دو من است و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا
قال شارح الوقایه و از کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف
صاع بوزن اکبر شاهی که سیرری سی سیر شاهی بود و نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال
جها نکیر شاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیرری سی و شش سیر شاهی بود دو سیر و یکبار میشود و یک

سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال است از آنکه صاع چهار من است و من چهل
استار و هر استار چهار ولیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی هم چهار ولیم
مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی در ولیم سیر و پنج سیر شاهی
شود بوزن قدیم و سیر یکپاویک سیر شاهی کم بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت شلموی رضی الله عنه آن
بود که زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را داد امیکرد بعد از آن بنماز بیرون می آمد
چنانچه سنن دیکر از اغتسال و استیماک و تطایب و لبس احسن ثیاب و اطوار و میفرمود من آدام قبل الصلوة
کسی که آدام صدقه فطر پیش از نماز عید فطری صدقه مقبولة پس آدام صدقه است مقبول از فطر و مرتب
میشود بروی ثوب صدقه فطر و من آدام بعد الصلوة و کسی که آدام کند او را بعد از نماز فطری صدقه
من الصلوات پس وی صدقه است از جنس صدقات دیکر و مقبول نیست از فطر این خبر و حدیثی است
که ابوداؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورد و اول وی آنست که فرس کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوة
فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفت و طعمه مساکین من آدام قبل الصلوة التمام شد در صحیحین از ابن
عمر رفر و ایت کرده که امر رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بزکوة الفطر بصلوة فطر آن آدامی که
آدم کرده شود قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد
و نسائی نیز از ابن عمر ما نذک این آمده و مصنفین میگویند که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة
آدم صدقه مجزی و محسوب نیست از صدقه فطر ولیکن ائمه از بعضی و غیرهم متفق اند بر آنکه آدام پیش از
نماز مستحب است تا اغنا فی فقر از سرال بکم اغنوم عن المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و
شاغل وی نکردد سوال از صلوة و نزد امام احمد آدام بعد از نماز در روز عید مکروه است و نزد بعضی
مشایخ مکروه ایشان آن قضا است نه آدام او اگر بعد از روز عید کند آدام کرد و قضا است البته اما نقلیم بر
روز فطر نیز جائز است نزد ما و در ظاهر مکروه فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال بود و سال
زیاده از آن باشد جائز است و نزد بعضی جایز است بیگردد و روز زیاده که امر با غنا فی فقیر در روز
فطر قضای آن کند که در غیر روز فطر جایز نباشد ولیکن بگردد و روز چون قریب بر روز فطر است
حکم آن دارد و منافات ندارد با غنا در آن روز و بعضی گویند جایز است در عشره اخیر و نزد بعضی در
نصف اخیر و نزد بعضی بعد از دخول رمضان نه پیش از آن زیرا که حد بعد از این عباس که کشت دلالت
دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود
و نزد بعضی در همان سال جائز نه پیش از آن و در مکروه امام احمد نیز از مثال این اقوال آمده اما آنچه
در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوی
کسی که جمع میشد نزد وی پیش از فطر یک روز یا سه روز در روایتی آدام آمده که ابن عمر آدام

میگرد آن را پیش از فطر و تک و زوز و در مسکینین از وی آمده که گفت بودند بعضی صحابه که
 میدادند پیش از عید بیکروز زیاد و روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند و الله اعلم
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله مساکین را تخصیص میفرمود با بین صدقه و بر باقی اصناف ثمنیه که در مضارف
 زکوة ملک و آنرا قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام
 و طعمه میساکین است و حدیث دیگر که اغنیاء فقراء کم عن المسئلة ظاهر در آنست و با وجود این در هیچ
 حدیث بصرف اثری هم بدان یعنی بتخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که از این عدم
 جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید ولیکن اتفاقاً بر همین صنف مساکین خاصه تقسیم میکرد و بعضی
 از علما بجهت تمسک بظاهر فعل نموی صلی الله علیه و آله بان قائل شده که صرف آن با صنف ثمنیه یعنی بغیر مساکین
 از آنها جایز نیست بلکه خاص است بمساکین و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مضارف و بی همان مضارف
 زکوة است و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است تصریح است بان و گفته است که بعضی حدیث فطر من
بجز آن یعنی صدقه الا موال و ورکشی در شرح وی میگوید زیرا که وی صدقه است پس در آید تحت
 قول حق سبحانه * انما الصدقات للفقراء والمساکین الآية * و با وجود آن شک نیست که افضل و احوط بینه مقتضای
 اتباع فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و این که صدقه
 در نود و هشت صدقه واجب و صدقه تطوع اما صدقه واجب پس کسب آن و چون واجب است امر میگرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقه تطوع اگر چه امر و جوب بدان نکوردی
 و بر ترک آن وعید نفرمودی اما از این غایت دوست داشتی و بدان آن چنان شاد شدی که بخلاستند
 آن شاد شوند چه شادی و خوشی هر کس بحسب محبوب اوست و لعل اشوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
 و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بگرد آید پس یارب مکر آنهایی که بیخ ایمان مشرک شده باشند
 از اراضی قلوب ان نعود بالله من ذلك و هر چه مدار که در راه حق صرف کردی آن را بسیار بشمردی و اگر چه
 بسیار بشمردی از جوب عبادت خود و مشاوت آن را اندک هم ندانستی و حقیر نشمردی اگر چه اندک چیزی
 بود فی از جهت بی نظایم طاعت و تقرب بد رکاه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر با مر الهی و وعده وی و یقین
 بر مرتب جزای بر وی که قرب و رضای اوست لازم است تا با عت بزجک و جوب و تقرب کردد و خوار داشت
 عمل در نظر اعباد محقر بطلالت و تقاعد از خاک میت کردن شود و احتمال ندارد که معنی عبارت مصنف این بود
 که بسیار بشمردن چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریای حق و غلبه و قوت خود
 و سخاوت آن فعل در نظر شهود و همت و فی صلی الله علیه و آله محو و ساقط و بی اعتبار بودی فافهم و هیچکس از وی صلی الله علیه و آله
 در هیچ وقتی چیزی انخواستی که در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح وقت و مصلحت آن کس بودی

الا اجابت کردی و بنا بر این روایت مسلم از آنست که هر آنکه که سوال کرده همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ
 چیزی را مگر آنکه میباید از پیغمبر یا بخاری و مسلم از حدیث جا بر آورده اند که سوال کرده نشد رسول خدا
صلی الله علیه و آله از هیچ چیزی مگر آنکه در برابر آن لا گفته باشد و قال الفرزدق فی نعمته صلی الله علیه و آله ما قال لا تطالانی تشهد *
 لولا ان تشهدت کانت لایة نعم * ترجمه اش این بیت است که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته است
 * نرفت لا برون مبارکش هرگز * مگر با شهد ان لا اله الا الله * و تقیید با آنکه چیزی جا بر بودی بجهت
 آنست که اگر در بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی حکوت کردی یا بقول معروف دل جوئی وی
 کردی و اعتدال نبودی اما بصریح رد و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا اله الا الله حضرت صلی الله علیه و آله بجهت
 منع عطا نمودی و از اینجا لازم نیاید که بقصد اعتدال نیز نگفتی و لهذا ادراعت آن جماعه که از آن حضرت
صلی الله علیه و آله طلب سواری نمودند تا با وی بغزار وند فرمود لا احد ما احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر است میان
 لا احد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر نبودی هایل را با استقراض فرمودی و بقضای
 آن وعده کردی و ضمانت او در آمدی روزی مردی آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بختر
 اگر چیزی آید ما قضای آن خواهم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا یا تعالی
 بچیزی که قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله را این سخن از عمر ناخوش آمد و منغص شد مردی از انصار
 ایستاده بود گفت بده یا رسول الله و مترس از خدا فقر و نیستی را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله تبسم کرد و اثر خوشی
 و ناز و وثی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهدا امرت با این امر کرده شد ام من و آنکه گفتیم که
 اگر در دادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزی از آنحضرت صلی الله علیه و آله طلبید و ندادی
 چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی قادر ان نظام مهام مسلمانان و صلاح حال آنشخص علمی راه
 نیاید و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطة طمع و حرص نیفتد و باین ردایل گرفتار نکرد و حکیم بن
 حزام که یکی از اقربای ام المومنین علیها السلام بود چیزی را از آنحضرت صلی الله علیه و آله طلبید فرمودید اسکیم من
 میدهم بمو آن را ولیکن گواهی باوی همراه خواهم بود و نصیحت کرد او را که ثنوائی سوال مکن از هیچکس کو بند
 که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بمائى رسید بود که اگر تا زیاده از دست وی بیفتادی از کسی نطلبیدی و نگفتی
 که بردار و بند مرا در صحیح بخاری آنست یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله مال کثیر بخش میکرد عباس رضی الله عنه و ده طلبید
 و اظهار احتیاج و قرض داری خود کرد فرمود بردار یا عباس هر چه خود توانی برداشت بمر گفت یا رسول الله بفرما
 مردم را تا بردارند برای من و برسانند بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن ببرد بگرد بگرد
 هر چند عباس درخواست کرد قبول نیتاد پس برداشت عباس برد و ش خود آنچه توانست و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بچال روی می نکر بست و تعجب میکرد از وی ما نا که قرضی یا حاجتی دیگر پیش آمده بود امر عباس را
 کل اجاء و بالجملة آنحضرت صلی الله علیه و آله اجود الناس برده هر چه خواستی بده و دادی از اندک و بسیار و چنان

بی ملاحظه و بی صرفه دادی که کسی از فقر نترسد و از نیستی نیندیشد و درین معنی گفته است * هر چه آمدت
 بدست یزدادی تو بیش از آن * این خود آنکس است که از فقر عار نیست * و چون محتاجی را بدی بی طعم
 و شراب خورد که احتیاج بان اشد و ضروری است بزوی ایشان کردی و خود بکار نمودی و تشنه و گرسنه ماندی
 و در عطا و تصدق تنوع نمودی و با انواع کوناگون انعام و احسان کردی گاهی چیزی به بخشیدی یعنی همه کردی
 بازار حقیقی بود بی کسی در کفشی و برای ذمه وی کردی گاه صدقه دادی گاه هدیه کردی فرق میان
 صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقر ادا کرد و هدیه عامتر از آن و صدقه بطریق تعطف و مهربانی
 و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخردی و ثمن ادا کردی و بازار کار با صاحب
 کالا بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت صلی الله علیه و آله شتری پیشکش
 کرد تا سواری کند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بفرش شتر خود را گفت این شتر از آن تست یار رسول الله پسر
 و مادر من فدایت باد شتر چه باشد فرمود البته بفرشش پس جابری حساب فرمود صلی الله علیه و آله آنحضرت
صلی الله علیه و آله بفرشش و بفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده ببری بد هد بلال ثمن را نقد ساخت
 پشتر گفت یاوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ثمن را و جمل را بر جابری بگویرکت ده خدا اینعالی ترا هم
 در جمل وهم در ثمن و اینهمه بمکافات قول جابری بود که گفت شتر از آن تست یار رسول الله پس هم ثمن
 داد و هم جمل و دعا بمرکت و خیر علا و ه آن ساخت صلی الله علیه و آله و گاه از کسی چیزی قرض کردی و در وقت ادای
 قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی
 شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند امر کرد مرا که ادا کنم شتر بیخه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم
 درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست
 در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه کالائی بخردی و زیاده از ثمن بدی چنانچه احمد
 و قرمندی یاد آورده و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم ما از جانب
 هجر جا مه را بکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و بخردید سراویل را و آنچه مردی بود که بر می کشید
 ثمن را با جرت پس گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله برکش و چرب برکش و گاه هدیه قبول کردی و ضعف
 آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنیت معوذ آورده که گفت فرستادم مرا معاذ
 بن عفره بطبعمی از رطب که بود بزوی خیارهای نرم پشم دار و آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت خیار را
 پس آوردم آن را آنحضرت صلی الله علیه و آله و بود نزد وی حلیه که آورده بودند از بحرین پس بر کرد دست مبارک
 خود را و عطا کرد مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی
 و خود و خود شریفی و سراسر رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیایوی بود و نعمتهای اخروی را
 چه گویند که همه را بگرم و رافت خود از ورطه هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بد عوت و وضع شریعت و چه

بد ما و شفاعت جزاه الله عنا خير الجزاء وصلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومردمان را بصله امر کرد و
 و تخریص و ترغیب نمود و فرمودی اگر مثل کوه احد مرا ز باطن عرش ندارم که سه شب بر این بگذرد
 و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای دین نگاهدارم رواه البخاری و فرمود هر روز
 دو در شفته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوند ای آنکه انفاق کنی عطف ده و دیگر
 گوید خداوند آن را که امسال ورز د تلف کن رواه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند که با سماع
 بنت ابي بکر فرمودند و مشمار تا خدا نیز بر تو شمارد و نگاه من از تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و آنچه
 توانی و نیز آورده اند از ابی ذر غفاری روایت کرده که گفت نزد آنحضرت ص آمدم و آنحضرت ص در سایه
 خانه کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زبانکار اندک ایشان سوگند برب الكعبه که تم هادر و پند من
 ند ای تو با دیار رسول الله چه کسان اند ایشان در مرد آنها که مال بمیار جمع کردند کوی بر بوند آن اموال را
 از پیش و پس و راستا و چپا و بسیار کم اند آنها که این چنین کنند و ترمیدی از ابی هریره آورده که فرمود
 آنحضرت ص جاهل معنی دوست است نزد خداوند تعالی از عابد بخجل و از ابی سعید آورده که فرمود
 آنحضرت ص دو خصلت جمع نشود در مؤمن بخجل و بیک خلقی و رزین از امیر المؤمنین علی ع آورده
 که گفت گفت رسول خدا ص مباد زت و شتابی کنی بتصلتی که در نمیکنی بدلا از وی یعنی هر که تصدق
 کند نرسد بوی بدلا و سرایت نکند در وی و تصدق مهر وی گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که
 فرمود پیغمبر خدا ص آنکه سایه کند بر سر مؤمن صدقه وی خواهد بود و احادیث دیگر باب فضل
 تصدق رذم امسال بسیار است و آنحضرت ص بحال و مقال کسان را بسخاوت و سخاوت دعوت کردی تا
 چون بخجل شعیب بخجل و شعیب در معنی نزدیک بهم اند ضل جود و سخا و میگویند که سخا صفت غریزه
 است و شعیب مقابل اوست و شعیب صفت نفس است و جبلت اوست که ضنت و امسالک و انقباض خاصیت است
 قال الله تعالی * ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون * و بلاح صدی است جامعیه بر معادلت نامین و اوج
 از آدمی عجب نیست که جبلت اوست و عجز و جود و سخا است در جبلت و میگویند که ص الهم و اکمل
 است از جود و در مقابل از بخجل است و مقابل سخا است و در جود و بخجل اکتساب و اعتیاد در امل خلی هست
 بخلاف شعیب و سخا که ان از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میخوانند گفت امام جواد را ع سخی نمون
 خوانند و بخورد یا توقع زنا و غیره از خلق و طلب ثواب و رفح در جانت از حق راه یابد نه بسخا و بر آنکه وی
 پیدا میگردان نفس زکیه هر تفعه از اغراض کفانی المواهب اللدنیة نه فلا عن العوارف اگر گفته شود که
 سخاوت صفت بند است و جود صفت الهی تعالی و لا بد من صفت الهی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت
 بند است جویش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی از آن نکند که سخاوت غریزه است و وی تالی
 غریزه است از آن و در آدمی کمال است که نورانیت ان بی اختیار از باطن وی سر بر میزند و از آلودگی شرف

و عرض معرایی آید بخلاف خود که گاهی مشوب بغرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صلور
آن از آدمی نمی آید این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک دقیقه بتواند
درماند که بهیچ نوع غرض بوی راه ندارد و طبع صیحت دلایند در نظر نبرد احسان میکند انجا نیز ای از اتحاد
جنسیت و غیر باقی در باطن وی هارض میگردد که بدن آن رفیع و از الله آن الم میکند از خود و حقیقت خود
و کمال آن گفته است در ذات اندک بار بتعالی که بی شبهه غرض و غایت افاضت نعمت و خیرات میکند پس
از آنچه صفت بار بتعالی است کمال است از آنچه صفت بند است فایده و بالجملة اگر بخوبی شایع حال مبارک
و پرامشاهده کردی در وی اثر کردی و نکر و بدل وجود و سخاوت منخلق کشتی و هر که با وی علیه السلام مخالفت
و مصاحبت کردی چند ان تاثیر صحبت کرامی وی غلبه کردی تا در حدود و سخاوت و سائر صفات حمیده
بی اختیار کشتی و ملک نفس خود نشی تا احسان و دهنش و گرم بروی غالب نکشتی و احتمال دارد که
ضمیمه وی در قول وی هر که با وی مخالفت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک او را مشاهده کردی یعنی
بخوبی مشاهده بحال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
مواد رخساره و در ضمن این کویا احوال کرامت مآل صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و رسیدن ایشان بمقام کمال
و تکمیل بیان میگردد در این نوحه اغلب و احسن و اعذب و ادخل است در مبالغه بعد از شائبه تکرار کمال بیخفی
و از آنحضرت صلی الله علیه و آله محل انوار کرامت صفات و حمایده اخلاق وجود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و متاع آن بود در انما من شرح القلب و شادان نفس و مبسط الخاطر و طیب النفس بودی صلی الله علیه و آله چه همه انقباض
و غم و کوی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلقی بدنیا و ماسوی الله پیدا کرد
بد آنکه جوهر پاک حضرت صلی الله علیه و آله جامع جمیع انوار و اسرار کالات و حقایق بود زیرا که نفس پاک
وی اشرف نفوس و مزاج شریف وی اعلی امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل
وی املح اشکال و خلق وی احسن اخلاق و حمایده صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد
خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم
گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن و روشن است چون اینجاست
در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث آنس می آید که آمده
بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله مال کثیر از بصره بر مردی بدین مال را در راه چمد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدین مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیام نمود بر سر مال بدنشست و پریشان
کرد آن مال بر مردم و فلک هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال و از مجلس بر نخواست تا نامه آن مال
قسمت نکرد و مرد اشرف عباس ره مال را برد و ش خود در بن تفسیه بود چنانکه آمدت و هیوطی در شرح
صحیح بخاری از این اب شجره می آید که آن مال که از بصره آمد بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله قسمت کرد صد هزار

در هم بود و آن اول بحواله جی بود که آمده بود در دولت اسلام انهمی و در مواهبیلک نیمه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب وجود که در اسماء النبی ص جمع کرده میگوید که در روز هجرت از آمدن و شعری بحواله که با نام رضاع آن حضرت ص را که در هرازان بود بیاد داد من چه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطاهای کثیر و نامحسوسه کرد که چون آنهارا قیمت کرد دلتا تا الصل هزار هزار آمد این د حیه گفت که این نهایت جردی است که شنبلیله نشاء است مثل او در هر دو راه علم و در حدیث مسلم این انس آمد که مردی بحضرت ص وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آنحضرت ص او را کوسنده آن که پر کرده بود فلان میان د و جمل را پس باز کشت آمد مردی بموی قوم خود و گفت سلام آرید ای قوم که بعد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم امت از صفوان بن امیه که گفت والله به تحقیق داد مرا رسول خدا ص آنچه داد و بود وی در وقتی میفرمودن قرین مردم نزد من ناگاه عطا کرد مرا تا آنکه کشت نزد من محبه و بتر بین آدمیان ص ابن شهاب گفته داد او را روز هجرت صد غنم پس در داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهبیلک نیمه از مغازی واقف می آید که عطا فرمود در روز هجرت و آنجا پس از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مسامحت نکنند با این عطش مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه از مؤلفه القلوب بود و انعام آنحضرت ص بر مؤلفه القلوب در روز هجرت که متصل فتح مکه بود از حدیث مشهور بود و مؤلفه القلوب آنجماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه در آمده و قوت نه بدی یافته بود و آنحضرت ص مسامحت است که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلها بی ایشان را با ایمان الفت و بخود مسامحت بخشند زیرا که مسامحت محسن جملی است و اینجماعه از مسلمانان را در اوائل اسلام در زکوة نیز حقیقی بود چنانچه منطوق آیت مضاف است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت بدی یافت و احتمالاً بی بتالیف ایشان نمائند بل جماع صحابه بر طرف شد و اینجماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز هجرت در کثرت متجاور از حد اجسام بود و اکثر آنرا بقصد تالیف باهل مکه داد و قسمت ایشان زیاد کرد بخاری و مسلم و ترمذی از این نیز آورده اند که چون آنحضرت ص اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در اینجا گفت و گوی کردند و گفتند که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را با ایشان میدهند و در وقت شدت ما را میبخشند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت ص رسید پس انصار را جدا در محبته خود بطلمیید و گفت از شما اینچنین سخنان بمارسانید فلان آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از جوانان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از مساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود اینقوم من نوعی است که باسلام و فنون ایمان در دل ایشان نه در آمده و در ایشان حادته هارفته و نهیب و ناراج یافته اند خواستیم که بدنیار متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث

تقریب ایمان گردد و متاع دنیا سهل است من با شما ام و شما با من آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و
شکر و کوششند بخانه بزرگ و شما خدا و رسول خدا را بجزید گفتند بلی یا رسول الله را ضمیمه رضی الله عنین
* باب * صیام الصائم صوم آنکه مقصود از صیام امساک نفس است از خبثات و حبس اوقات از شهوات
و مالمومات و هوس کامل آنست که جوایز و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه بازدارند و اختلاف است علمای را
که صوم افضل است یا صلوة مشهور و میان جمهور تفضیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث و علمای
خبر اعما لکم الصلوة و اة ابوداؤد و غیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از
ابی امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صوم و گفتم یا رسول الله بفر ما را کاری که اخلاص کنیم آن کار را
از تو فرمود لازم که بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص
که از فواید و ثمرات صوم است خواهد بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده
که الصیام لی وانا اجزی به و الحسنه بعشر امثالها و در مسلم آمده که کل عمل ابی آدم له الا الصیام هو لی
و انا اجزی به و در موطا آمده که هر حسنه که ابی آدم کند یک چند است تا هفتصد مکرر و زه که آن
مر است و من جز اینک هم بروی بنا آنچه قلار و کیفیت آن را جز من کسی نداند و بعضی گفته اند که اضافت
و نسبت و بی بدلت پاک حق برای تکریم است چنانچه ناقة الله گفته و الا همه چیز و هر چه در عالم است از آن
است و برای اوست جل و جلا و گفته اند که عبادت کرده و تشبیه و تشک است بصوم غیر حق سبحانه و تعالی
و هیچ کاری تر هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت ننموده بصوم اگر چه بصورت
نماز و سجده و نثار اموال و تصدق و از راه دور زیارت کردن و کرد و بی کشتن تعظیم می کنند و نیز گفته اند
که روزه برای من است بجهت آن گفته که در وی ریا که شرک اصغر است نمیرود و خالص برای اوست تعالی
و هیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوة و زکوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی عدم ریا در صوم
آنست که بمجرد فعل وی ریا ابدان راه نیست و اگر بگوید که من روزه دارم و اظهار آن کند ریا راه میباید
اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بمجرد فعل
است بیعتی از شد ادب اوست آورده که فرمود آنحضرت صوم هر که روزه بر یاد داشت پس بتحقیق مشرک
شد و بعضی گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صایم را در حقیقت روزه حظی نیست چنانکه
در اول انجم بیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بند طعام و شهوت و شراب خود را از جهت من پس از آن
فرمود الصیام لی وانا اجزی به و بعضی از محققین گفته اند که امتغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت است
و چون تقرب جست بند برگاه عزت بد آنچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کردن را بخود یعنی سائر
اعمال عباد مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی است از صفات حق و متعلق
بدانست بیا از جهت آن گفت الصوم لی که مقلد از ثواب و مضاعفت اجر آن را جزوی تعالی نداند و جز سعت

علم وی سبحانه بدان که چنانکه در و چون جواد کریم بناات اقدس خود متولی جزای آنشده و فرموده من
میدهم جزای آن لایله تقاضای سعت عطا و عظم جزا کند و این معنی اوفق و انساب است بسیاری حدیث
فرمود الحسنه عشر امثالها الی سبع مایه ضعف الحدیث و یا یسبع مائت در اول شرح حدیث بدان اهان
نمودیم و با جمله عبادت صیام را ثانی عظیم است میان عبادات خصوصاً صوم رمضان را که فرض است
و در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی صلی الله علیه و آله اجود الناس و اجود ما یکون فی رمضان یعنی بیشتر خصلت
بود در این ماه و جوادترین خلق بود در این ماه رمضان سخاوت و بخشش او بر مردم و این وی ایشان را
بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان بر همه ایام
مضاعف گشتی و یک عمر نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را مستغرق داشتی و این ماه عظیم را
بعبادات کونا کون مخصوص کرد انیدی و درین فتره اشارت کردی بآنکه چون این ماه عظیم است و موسم
خیرات و منبع برکات و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم است شکرانه آن نیز بنا انواع عبادات
و مزیات اکثر و او فرمود و چون جود حضرت و اصب المبرکات در وی متضاعف بود جود حضرت
سید السادات نیز متکثر میشود چه بار تعالی او را مظهر انوار صفات و عمل آثار کالات خود کرد انیده
بود و بر آنچه محبوب ویتعالی است او را میمول ساخته و عادت او کرد انیده و آنچه ملک گور شد خبر و
حدیث است و تمام وی این است و اجود ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جواد تر بود
در رمضان لا سیما در آن هنگام که ملاقات میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله را جبرئیل او کان جبرئیل یلقاه کل لیله فی
رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی یسئله تا مطلع رمضان و آخر وی بعرض
علیه الثمینی القرآن عرض میکرد و میکند انید آنحضرت صلی الله علیه و آله بر جبرئیل علیه السلام قرآن را و در روایتی
فیلد آن قرآن پس مدار است میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام قرآن را و مدار است بحدیث دیگر
عروانگن چنانچه حفاظ بطریق دور و مختار اند و از انیده جبرئیل پس چون ملاقات میکرد او را جبرئیل
کان اجود بالخیر بود جواد تر و نیز تر خیرات من الریح السرسله از بادی که فرستاده میشود و مطلق
کن امتد میشود تا برسد و شامل شود هر چیزی را که بران میوزد همچنین اثر جود و کرم وی بهمه کس و همه
جامیر سید و نزد امام احمد در آخر اینست آمله که لا یسأل شیاً الا اعطاه سوال کرده نمی شد آنحضرت
سعی هیچ چیزی را مگر آنکه میداد آن را چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت و از بعد استنباط کرده اند
که آدمی ابا بد که در ایام شریف و مواسم خیر و حضور صمیمت صلوات کسب خیرات و اجر از وجوه مبرات
بیشتر و بعد تر ساعی باشد و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه و آله در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی در روز یا زیاده بران بیایم روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و
دستار کند و بگرد بگرد آنرا که بقصد متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله شروع در صوم وصال کردندی

بجهت رحمت و شفقت و کراهت تعمق و توکل چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است از وصال نهی فرمودی
 صحابه گفتند یا رسول الله چو نیت وصال میکنی سبب نهی ما از وصال چیست با آنکه دایم ما را بمتابعت
 خود میخوانی از خود دست برمیکنی نهیستیم من همچو هیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال
 و صفت شما نیست تو در روایتی هستی مثلکم و در روایتی نیست کاحدکم و معنی همه یکیست و در روایتی
 آمده ای که مثلی کلام یکی از شما مثل من است ای بیت عنک ربی بدرسی که من شب میکنم نزد پروردگار خود
 که پرورنده و تر بیت کننده من است و فی لفظ و در لفظ دیگر از حدیث اینچنین آمده اظلال عنک ربی
 یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود کویند اصل معنی وی همین است و مراد اینجا مطلق کون
 است چنانچه اصحی فلان کلام میگویند و تخصیص وقت ضعیفی بدان مراد نه بود و در آیت کریمه * و اذا
 بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسودا * نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجح از روایات
 لفظ آیت است نه اظلال یعنی و یسقینی طعام میبهد و آب میبهد مرا پروردگار من و در روایتی
 ای اطعم و اسقی من طعام داده میشود و آب داده میشود و در لفظی آمده ای اطعم یطعمنی
 و ساقی یسقینی مرا طعام دهنده است که طعام میبهد مرا و آب دهنده است که آب میبهد مرا
 و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طریقه در صحیحین و غیرهما مذکور است و علمای ادرین طعام
 و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب مخصوص بود یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله هر شب از نزد پروردگار
 طعام و شراب می آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص نبوی صلی الله علیه و آله
 چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وی اینست و عدول از حقیقت موجب ظاهرند ادرین
 حمل بر حقیقت متممین بود و این مبنای وصال و موجب بطلان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز فرض
 کنند چنانچه حقیقت لفظ اظلال است زیرا که این از طعام جنت و شراب وی بود که احکام تکلیفیه بران
 جاری گماشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذهب و فضه که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه
 استعمال وانی ذهب و فضه دنیوییه حرام است و این منبیر گفته آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد است
 اما آنکه خارق عادت است از بهشت از پیش پروردگار آمده تناول و تعاطی وی از جنس امسال نیست بلکه از جنس
 ثواب چنانچه اهل جنت رادرجت باشد ابطال عادت نکنند و بعضی گفته اند که مراد بتمام و شراب اینجا قوت است
 که لازم اوست پس کویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شراب می بخشد و افاضه می کند چیزی که
 قائم مقام شراب طعام میگردد و بدین قوت بر طاعت و عبادت می یارید و ضعیف و فتور و شکرالین حالت
 نیست یا مراد بتمام و شراب سیری و میرایی است که بی طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله را حاصل میشد
 و الم جوع و عطش احساس نمیگردد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت
 با وجود کسب کسب و تشنگی نیز بشنند و درین معنی قوت در ضمن سیری و میرایی است و گفته اند معنی

اول راجح تر است چه شیرین و شیرازی منافی حال ضائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه روح
این عمل کرسنگی و نشاکی است و نیز حال آنحضرت صلی الله علیه و آله در اکثر جوع بود و شمع نبود تا آنکه سنانک
پیر شکم مبارک می بست کند اذکری فتح الباری و قول دوم از ابن قیّم در کتاب الذیله و از ابن رجب
در لطایف نقل کرده اند آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم و بی از قول شع بلکه مراد
غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطایف الهی که بر دل شع میسوزد
وارد میگردد و آنچه توابع آنست از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی
چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود و ملک نمی ماند
بکن رد که احتیاج بغذانی قتل بلکه یاد از آن نیاید و این در محبتی مجازی و مسرتی صوری
تجربه است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند * لها اخادیت من ذکرک
تخلها * خطاب به محبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها و حدیثها است معنوی از
یاد تو که باز میماند آنهارا * عن الشراب و نلها عن الزاد * از آب و باز میماند آنها را از نوشه و طعام
یعنی چندان بیاد تو مشغول و بیکر تو مملو اند که از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان نماند
* لها بوجهك نور تستغنی به * و مرایشان را از نور تو نور تو نور است که روشن میشوند بدان نور و راه
میروند در روشنائی آن * و من حل یثک فی اعقابها حاد * از حدیث تو و سخن که در یاد تو میکنند
در پس آنها اجادی است یعنی حدی گویند و هر بد رو قتی که شتران از سیر مانده شوند حتی میکنند
و بصوتی که در آند اشعار میخوانند که شتران بوی نازه و قوی میشوند و در هر تیز و نل میروند * و اذا
اشکت من للال السیر و اعلمها * چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و مستی سیر و عله میکنند آنها
را * روح القلوب شع عنک میعاد * خوشی و شادی دلها پس زنگه میشود در آنها نزد و عله یا نزد وقتی
که قرار داده شده است برای وصال و مصیبت میکنند که این قول دوم که مراد غذای روحانی نیست
مختار است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود زیرا که معنی وصال آنست که
در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر نقل شع روایت اطل که بمعنی روز است و قل
عزمت جرابه والله اعلم * فرع * اختلاف است علمای از صوم وصال مرغیر آنحضرت صلی الله علیه و آله که جایز است
یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جایز است مرکسی را که قادر است بر آن و مر و بست از عمل الله بن زبیر
و غیرا و از سلف گویند که وی هر وصل میکرد چند روز و در روایت صحیح آمده که پانزده روز وصال
میکرد و جماعه دیگر از صحابه و تابعین بر آنند که صحابه بعد از نهی وصال کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله مقرر داشت
پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عایشه رضی الله عنها
نه برای تحریم و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیح

کرده بر کراهت صاحب جوی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام
 احمد و اسحاق میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که آن حضرت
 فرمود صالح وصال بکنند و اگر یکی از شما خواهد که وصال بکند آن را تا سحر و این در معنی تاخیر
 افطار است وصال و این نیز بر نقل پرست که مشقت نباشد و باعث تعدیل نفس نکردد و اولاد اهل
 قریه نبیند و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله است و جمعه و روزی که
 که محرم است بزغیر وی صلی الله علیه و آله از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه و آله لا تو اصلوا و رحمت و شفقت منافات
 ندارد بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهاست که مایلند
 بر ریاضت نفس و کفایت وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم و عادت شریف
 آن بود که در روزه رمضان شروع نکردی الا بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهده و عیاناً یا کواهی
 یکسال چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر رضی روزه داشت احمد و ابو داؤد آورده اند که ابن عمر گفت
 میدانم که مردم هلال را و جستند او را پس سحر کردم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله که من ذیله ام پس روزه
 داشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و امر کرد مردم را بر روزه داشتن و یکبار دیگر بشهادت ابن اعرابی روزه داشت چنانچه
 ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس آورده اند که گفت اعرابی بحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
 دیدم من هلال را و در بعض روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله آیا شهادت
 میدی می تو که لا اله الا الله گفت نعم و فرمود کواهی میدی می که سخن رسول الله گفت نعم پس فرمود هلال را
 اعلام کن مردم را که روزه دارند و بجزد اخبار ایشان اکتفا کرد و تکلیف لفظ شهادت نکرد و مصلحت
 حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین است زیرا که این امر دینی است که متعلق است
 بآن و وجوب صوم پس مشابه شد بر وایت اخبار و احادیث و مقبولست در وی خبر و احمد عدل و شرط نیست
 لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالف و مکذب آن نباشد و نزد مالک و در قوی از شافعی و بر وایتی از احمد
 و اسحاق شرط است شهادت اندین چنانچه در سایر شهادت و متمسک ایشان حدیثی است که ابو داؤد
 و دارقطنی از امیر مکه که حارث بن خطاب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسموی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 روزه داریم بر ویت هلال و اگر نه بینیم و کواهی دهند دو کواه عدل روزه داریم بکواهی ایشان و گفته اند
 که اسناد وی صحیح متصل است و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده
 و جواب داده اند از ابن تمسک بآنکه این حدیث منطوق دارد و مفهوم و مفهومی از او معارض شد آن احادیث
 که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما آنها را باین دلیل که کفایت و عدالت مخبر شرط است
 باتفاق و از طحاوی منقول است که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست که منعمور الحال بود و از حدیث
 اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند استیناسی بآن توان یافت و نزد ما عامتر است که آن یکس

مرد باشد یا زن حرم باشد یا امیر یا کله ای الهی ایه و اگر رویتی و شهادتی و اخباری نمودی شعبان را شبی
از روزه شمردی و آنکه روزه داشتی در حدیث اخباری و مسلم و غیر ایشان بطریق متعدد آمده که آنحضرت
فرمود روزه دار بند بر ویست ملا ل و افطار کنی بر ویست و ی و اگر پوشید شود بر شما ملال در زیر اثر
پس شما زید شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنی سی روز را از شعبان بعد از آن روزه دار بند
بود بعضی روایات آمده فاقدر و الله و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علمای همین است که در روایات دیگر صریح
آمده که تمام کردن شمار شعبانست سی روز یعنی اندازه کنی ملال را بشمار کردن شعبان و بعضی گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل وی و مآل وی نیز بمعنی باقی هر روایات آید ولیکن گفته اند که این
مشکل است بر عا مه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آنکه ظاهر روایات دیگر نیز همین است و نیز قول
منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذه ذق بیه که درین باب اعتبار آن آمده و هر هر تقدیر ازین
حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام
احمد که گوید واجب است صوم رمضان در صورتی که پوشیده شود ماه زبر پرده ابر یا عیار در شب سی ام
از شعبان و معنی حدیث فاقدر و الله اینست یعنی تنگ کنی ماه را یعنی بگردانید و اعتبار کنی او را بیهت
و نه وقت ریعی ضیق بسیار آید چنانچه در کریمه * یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر و من قدر علیه رزقه
و امثال آن یا بمعنی اندازه باشد و مراد آن باشد که اندازه کنی و فرض کنی طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را
که واقع شده تمام کنی شعبان را یا شمار کنی او را سی روز یا تمام کنی شمار او را سی روز هم باین تاویل
کنند و عمل این عمر را و بسیاری از اکار صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان بیست و نه میگذشت
طلب می نمودند ماه رمضان را اگر می یک نلد یا از کس چیزی می شنیدند روزه میباشند و اگر نه چون مطلع
صاف بودی با فطری بر میخاستند در صبح آن و اگر در مطلع علمتی بودی روزه دار بر میخواستند و مختار نزد
او حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شاکر روز نفل است که مکروه است و اگر در نیت
نفل دارند و حدیثی نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز مضمون بر روز
ذیل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت
وی باشد در روزی واقع شود که روزه در آن روز معتاد است و روزه داشتن بهتر است و آنکه در اخبار
صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد بیوم الشک پس تحقیق عصیان کرد ابا و القاسم را یعنی محمد رسول الله را
و مراد از آن روز به نیت رمضان است و الله اعلم و میفرمود آنحضرت ^ص کسان را که بشهادت یک شاهد
روزه بدارند و بشهادت دو شخص بکشایند و خوب شهادت دو شخص برای کشادن روزه یعنی عین
کردن متفق علیه است میان علماء مگر نزد ابی ثور که از اصحاب شافعی است نزد وی بشهادت یک کهل نیز
ثابت شود و در روایتی در مذاهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعضی شرح همان ایه گفته امام معتبر نیست

این روایت و اینکه نزدیک به هواه دومه بود یا بکمر دود و درین چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر منسوب
 امام احمد است که در مورد می باید و منقسمه را اشتراط شاهدین در اقطار حدیث عبد الرحمن بن
 زید بن الخطاب است که خطبه خواندن در روز شکی و کفت که من میجالت کردم اصحاب پیغمبر خدا را
 و سوال کردم ایشان را و ایشان گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزی در این
 صورت هلال و اقطار کدید بر ویست آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزی در این سبب روزی و اگر کواهی
 دهند و شاهدان پس روزی در این و اقطار کدید رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزی معارض
 است حدیثی که در قبول شهادت واحدی آمده و در اقطار باقی و معمول است بی معارضه و نیز متعلق است بقطر نفع
 همکس مشا به شد سایر حقوق او را و نیز احتیاطا طاهرین است و نزد امام ابوحنیفه این بر تقدیر است
 که در مطلع علم بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید و وحیح
 کشیدند که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخیر ایشان این که تقریر در بعضی صورت مؤتم
 ضبط است چه مطلع صاف و همه اهل بصیرت و همه طالبان و خوبان در بصورت ظاهر اشتراک جمیع است در روایت
 نه افراد یکی بدان اختلاف آن صورت که ابری و غباری باشد که می دور میگردد علت از موضع هلال
 اتفاقاً نظر یکی بدان افتاد و دیگری از نظر بر مواضع دیگر است از امیر المؤمنین عمر ربه آمده که شخصی
 در بصورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلسمی نک و روی او را شستن فرمودند و پرسیدند که
 اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موی پلک جدا شده مقابل با صرغ روی افتاده بود و آن را بصورت هلال
 چندان کرده آیدون که روی او را شستند آن باهت وهم و خیال بدن نیست مانک آنکه حد کثرت چیست نزد
 بعضی اهل محله تمام کشیدند و از امام ابی یوسف مروی است که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبر در روی حد
 تواتر است که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صفائی مطلع شهادت
 واحد معتبر است احتیاطا از آنکه یکروزه داشتن از شعبان بهتر است از اقطار روز رمضان امار و ایت قبول
 شهادت اثنین در فطار در بصورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
 او نکرد لازم است بر وی نکند داشتن روزی نیز که چون روی بحکمیت دیده است داخل خطاب بخیر و الترویة الهلال
 بود و اگر رمضان بخیر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روز تمام شک عید کردن بموجب این
 در هت نباشد تا دو کس بر تقدیر علمت و جماعة کثیر بر تقدیر صفا کواهی نکند هت چه عید بقول یکی
 ثابت نشد و حضرت صلی الله علیه و آله در اقطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن است را بر آن ترغیب نمودی
 بخاری و مسلم و موطا و ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همیشه اند مردم
 بشیر ما داد که تعجیل کنند فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله قوی و غالب است دین مادام که
 تعجیل کنند فطر را زیرا که یهود و نصاری تاخیر کنند رواه ابوداؤد و در حدیث قل می آمده که فرمود

رب العزة جل جلاله که مخمور و غیر آن بنام کان من نبرد من شگای کندی است فطر را ز خواة الترمذی عن
 ابی هریره و نیز ترمذی از ابی طلحه آورده که گفت در آمد م من و مسروق برعا یسه ریز پس گفتیم یا
 المؤمنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند بخان را
 و دیگری تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را که فاعا یسه ریز که نام یکست که تعجیل میکند افطار را و تعجیل
 میکند نماز را گفتیم عبد الله بن مسعود است گفت همچنین میگردیدیم صلی الله علیه و آله و آن دیگر این موسی است
 و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان نماز مغرب است
 و در مؤطا آمده که از عمل نموده است تعجیل فطر و تاخیر سجور و در سجور مواظبت نموده و تاخیر فرمودی
 و امت را این سجور و تاخیر آن بخبر از ترمذی در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که
 فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسحر و اذان فی السجور بركة تسحر کنه که در سجور بركة است و ترمذی
 گفت که درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو
 بن العاص و غیر این ساریه و غنمه بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی
 از عمر بن العاص آورده که فرقی میان روزه یا روزة اهل کتاب اكله سحر است و در احادیث آن را حدیثی
 مبارک خوانده و فرمودیم سجور المؤمن التواضع احو داؤد عن ابی هریره و احادیث صلی الله علیه و آله متعلقه
 آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله صیبا به تسحر میکردند و متصل آن بنماز فجر میبردند و فاصله مقل از آنچه
 پنجاه آیت توان خواند میبود و در صلی الله علیه و آله و غیرها آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود منع نکنم شمارا از
 خوردن و در شپه اذان بلال زیرا که وی اذان میکوبد بشب و ایکن بخورید و بنوشید تا اذان این ام مذکور
 و این ام مذکور نیز از مؤذنان حضرت صلی الله علیه و آله بود و اعمی بود تا صبح مشخص نمیشد مردم او را خبر نمیکردند
 اذان نمیکفت ویران فرمودی که ضایع افطار یسه رطب یعنی نخمای تر کند و اگر نیاید یسه خرما یعنی تیر
 که خرما یسه است و اگر نیاید بآب آهن چه الترمذی و نیز روایتی کبی که در نیاید تیر که افطار کند
 بروی و کسی که نیاید افطار کند بآب و امرداؤد همین روایت ثانی آورده و در بعض روایات آمده که چون
 افطار کند یکنی نخما کو که افطار کند بر تهر زیرا که در وی بركة است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب
 و دیگر که بعض علما گفته اند نقل میکنند و میگوید و این یعنی تشریح و تعلیم افطار بر رطب و تهر غایت شگفت بود
 بر امت چه طبیعت کاه خلو معدی به جهت سبب طلب و اشتها طعام را با قبال تمام قبول کند و چون او چیزی
 که با قبال تمام به معدی رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت متفتح شود و تمامه خواص و قوی بشیرینی
 انتفاع یابد بر علی الخصوص قوت با صره که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و
 چون شیرینی حجاز است رطب یا یا پس و طباع اهل آن بد آن پرورده شده انتفاع ایشان
 از آن زیاد آرد بکسر شیرینیها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طلب و ملاحظه

ظهورت است و اما انتفاع بثمر از جهت شرح و اسرار آن که اطباء طبیعی را بدانند و احاطه
 آن را ندیدند است که خرمای مدینه منوره را حق جلشانه بیمن مقدم سینک عالم صلوات الله
 و سلامه علیه تریاق همه سوزم کرد اینک و در وای همه صوم ساخت و از انجیر مود سینک عالم صلوات الله
 و سلامه علیه آن فی عجزه العالیه که در عجزه عالیه عجزه نام قسمی از خرمای است که در مدینه
 مطهره مشهور و متعارف است و عالیه مدینه بخانین مسجد قبا و نواخی اوست در جهت مشرق و نشیب
 در آن جانب بیشتر است و درین قسم از خرمای که در انجیر آنها است شفاء من کل داء شفا است از هر درد
 و این تریاق وید رستی که آن عجزه عالیه تریاق است از هر زهر اول البکره که در وقت بامداد بکاه ناشتا
 خوردند و جای دیگر فرمودند من تصبح بسمع تمرات کسین که تصبح کین بهشت تمر یعنی بخورد آن را در وقت
 صبح صابین لایبها از آن خرمای پیدا میشود در وقت و جانب مدینه و لایب زمین سنکستان زاکوینک و در
 هر دو جانب مدینه سنکستان است نام بضره ذلک الیوم من یان لکین و ضرر زین شانه کل و رتبه این هفتاد و یک سال
 ستم و هفتاد و هفتاد و هشتاد و نود و سی و دو در آن بیخ و فاء الترفاتی اخبار دار المنطقی
 این اخبار است را از صحیحین نقل کرده و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله این تمر را در دست میداشت و بعضی گفته اند که اصل
 آن از آن نخله است که شجر کائنات علیه افضل الصلوة بنا نهاد مبارک خوردن شانه بود و در قاری مدینه کلام
 درین باب بیشتر آورده ایم فلینظر لیه و در مقل این مقامات و خصایص که در خصوص خرمای مدینه
 و درین قسم مخصوص از دست اطباء رسمی را که جز احکام طبیعت نشناختند و بحقیق امور و خواص آن که
 بوحی و کشف و الهام معلوم کرد و جهت جهل بحقیقت آن و عدم قدرت بر یافتن آن جز حیرت و سرگشتگی
 پیش نیاید و سر آن را اطباء قلوب که علاج و اصلاح آن در حوزه خلقت ایشانست دانند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در وقت افطار این دعا بخواند اللهم لك طمنا و علی رزقك افطرنا فاقبل منا انك انت السميع العليم و فی
 اسناده مقال و در اسناد ابن کثیر سخن است یعنی اسناد این صحیح نیست ضعیفی دارد و در سنن ابی
 داؤد از معاذ بن زهره جیبا آنچه در جامع الاصول آورده ثابت است که چرخ افطار میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 می گفت اللهم لك صوم و علی رزقك افطرت و در بعضی روایات ابی داؤد از یروان بن سالم گفتغ آمده که
 گفت این صوم بود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون افطار میکرد می گفت ذهب الظمأ و بادت العروق و ثبت الاجر
 ان شاء الله تعالی و زیاد کرده است زمین الحکم لله در اول تجدینت کما فی جامع الاصول و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نهی فرمود صایم را از فحش گفتن فحش بمعنی سخن بک گفتن و بد زبانی کردن و قبحی و تجاوز از حد
 سخن قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ و قاع و جماع و آنچه متعلق است بدان چریان یا بند و اهل
 فسوق و فساد درین باب عبارات صریحه فاحشه باشند و این باب در ادب و اصلاح را تعریف و کنایت بود درین باب
 و امثال آن چنانچه از بول و غایط تعیین بقضای حاجت کنند و هر چیز که سخت است قبح وی از قنوب

برون نواز است و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم نظیر عسقلان و اما
 در بعضی کتب برون است طعام فصل «الخصرت اگر در رمضان سفر کردی بی گناه افطار کردی و روزه
 حلالی و چون حال شریفی این چنین بودی بگران زانیز مخیر میگردی میان افطار و روزه بد آنکه در افطار و صیام
 هر دو احادیثی صحه به قسم و روزه یافته بعضی در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
 از این عسقلان آورده اند که الخصرت بیرون آمدن از من یمنه در رمضان بسوی مکه در غزوه فتح
 و نایبی ده هزار صحابی بودند روزه میباشست الخصرت و روزه میباشستند صحابه به نارسیدن بکند بیک که آبی
 است میان عسقلان و قندیل پس افطار کرد الخصرت و افطار کردند صحابه این لفظ بخاری است و در روایت
 مسلم افطار میکرد تمام مسلخ شهر و بر آمدن از من یمنه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بکعبه سیزدهم
 یا شانزدهم علی اختلاف فییه و مشهور آنست که خروج از من یمنه در غایت رمضان بود و فتح در عیشین
 و هواد رعایت گرمی بود و در احادیث بطریق متعدد آمده که صحت اینست که در رمضان صوم و از یمنه نواز
 و بعضی احادیث در نخب میان صوم و افطار آمده که در کتب سعه از حدیث های مشهور آمده که حمزه بن عمرو واسلیه کثیر
 التعمیم بود الخصرت آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر و مرد اگر خواهی روزه بداری و اگر خواهی افطار کن
 و در روایتی آمده که گفت حمزه بن عمرو واسلیه یا رسول الله من سوار می شوم و قوتی در خود می یابم
 و هر آنم و روزه داشتم آنقدر می یابم که خودم را از روزه بکنم و درین حدیث آمده خود بکنم آنم که چون روزه
 دارم و اگر خود را عظیم کردانم با افطار کنم چه میفرمائی فرمود هر چه خواهی بکنی اگر خواهی روزه دار و اگر
 عطفی افطار کن و در روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی می یابم بر روزه آید و دارم کنایه بر من
 خود نیستم فرمود افطار کن صفت است تعالی هر که آن را بگیرد و بران عمل کند حسن است و هر که دوست
 دارد که روزه کبر کنایه نیست بیرونی و نیز از انس بطریق متعدد آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار کردند بعضی پس نه صایم بر مفسر صحیح میگرفت
 و نه افطار بر صایم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میباشست رسول خدا صلی الله علیه و آله در
 سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند و هر که خواهد صیام کند صحیح
 آورده که گفت بودند ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بعضی از ما صایم بودند و بعضی مفسر
 پس نه صایم بر مفسر عیب میکردند و نه مفسر بر صایم بودند صحابه که اعتقاد میکردند که هر که در
 سفر قوت یابد روزه بهتر است و از او هر که ضعف یا بدن افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار آمده
 و بعضی احادیث در اباحت افطار و دم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رفته آورده که بیرون آمد
الخصرت عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشتند پس روزه داشتند
 مردم بسوی بطنین الخصرت فلحی از آب و بلند کرد انید نادیدند مردم و بخوردند و گفته شد

و معاصی آن را فحش گویند و هر چه حاصل نمیشود از افعال و احوال او در نماز است
 و مراد در اینجا همان معنی اول است و غیبت و سب و عیب داخل آنست و غیبت در صوم اشکال
 است و نزد بعضی فقها و سقمان ثوری از ایشان است غیبت مفصل صوم است و بخاری از ابوهریره نقل کرده
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که نکل از قول زون و عجل بخورد یا زود خورد یا در جاهل پس نیست مراد از
 حاجتی در آنکه بکل از طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شریعتی ترک قیام و معاصی
 و نهلیب و نادیب نفس است بر ریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نکند در صورت ترک طعام و شراب
 لجه کار آید مگر برای ابرای ذمه و علم و جرب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الصوامع آورده
 که پنج چیز تقطیر میکند صوم را و نقض میکند آن را کذب و غیبت و سب و نظر بشهوت و زمین کاذب
 رواه الازدی فی الضعفاء و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله
 در عبادت خداست مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده
 مادام که غیبت نکند و این کند مسلمانی را و نزد جهنم بر این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر
 و تشدید است و امام احمد گفته که اگر غیبت روزه شکند کلام یکی از ما را روزه باقی ماند و نهی فرمود
 صایم را از چند کردن و بچرب مشغول و مقبل شدن ظاهر آنست که مراد بظاهراً کمی است که
 بنعصب و کابره و غیر حق خصوصت میکند و بچند و چال در افتادن در صورت شریعی که تو مشرق باشد
 بی آنکه بچند و چال و بچش کشد چنانچه گفت و میفرمود وی صلی الله علیه و آله که اگر کسی نراند گوید و شکام
 دهد تو در جواب بگوئی انبی صایم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطن از ابی هریره آمده که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله الصیام جنة روزه سهر است یعنی از ناز چنانچه در حدیث دیگر صریح است یعنی باید که
 مانع آید از معاصی و قیام چنانکه فرمود فلا یرک و لا یسبحن پس فحش نکویک و جهل نکند و این
 قائله و اگر کسی او را مقائله بکند یعنی چندانکه کند او را شانه باد شام صلی الله علیه و آله نقل شده بگویند هر برادر
 وی انبی صایم و در روایت نسائی از عایشه رضی الله عنها آمده اگر مردی جهل گفته وی صلی الله علیه و آله و غیبت نکند او را بگویند
 انبی صایم و این جمله جمیع روایات متفق اند بر گفتن انبی صایم و در بعضی روایات هم که در این آیه و علما را
 درین مسئله سه قولست بعضی گفته اند سنت آنست که در جواب کسی که از او بگوید این اظهار احوال
 است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان است و در فتح العاری گفته که باین قول جزم کرده مقبول و نقل کرده او را
 را یعنی از ائمه شافعیه و بعضی گفته اند بدل بگویند و نفس خود را یاد دهد که من روزه دارم تا بچرب
 مشغول نشود و ثوری در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهلب گفته هر دو قول نیک است و گفتن بزبان
 اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعضی گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان بگویند و اگر روزه سنت
 بود بدل بگویند تا از ریاضت و فرض را نباشد چه آن البته کردنی است و معلوم است نزد شیعه و روایان

بالحضرت عليه السلام بعد از آنکه بعضی مردم افطار نکردند در روز نهم هر صیام تمام بودند فرمود اولئك العصاة
اولئك العصاة یعنی آنها که افطار نکردند کناها کار کنند گناهکارانند و در روایتی هم می یکنم واقعه هکذا اولئك
العصاة بی تکرار و بخاری و مسلم از انس زهر آورده اند که گفت بودیم ما بار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور
بعضی از ماها می خوردند و بعضی مضطربند فرود آمدیم در منزل در روز نهم پس بیفتادند و روز دوازدهم
و بیستادند مضطربان و در یاد کرده بحیثیه بار آوردند و در اخباری هم فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آنکه افطار
کنند کان امر روز اجزا و از جمالی آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در سفری بود پس دید مردم بزرگه جمع
شدند آنکه مردم او سایه کرده اند بزوی فرمود چه شده است او را گفتند روز دوازدهم است که ما بیکمال اعتدال
است فرمود نیمیست از یکدیگر روز دوازدهم است در سفر و در روایت نسائی آمده که در ماهی در حی افتاد
بود و میزدند آب از روی و از عبد الرحمن بن صوف آمده که گفت گفته میشد یعنی در زمان حضرت
صلی الله علیه و آله صوم در سفر مثل افطار است در حضرت در روایتی الصایم فی السفر کالمطری العسرا کنون بد آن که
جمهور و علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند
در این که صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابرند امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه علیهم السلام بر آنند که
صوم افضل است کسی را که طاقت از دی زیاد باشد مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله در صوم حجیت ایشان است و نیز حاصل میشود بدان برائت ذمه و اگر بعد از افطار
تخفیف است و لیکن در مرافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی است که در نگاهداشتن صیام و قضای
آن بعد از کله شهن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و حمید و اسحق و بعضی دیگر از علمای شیخ
اولی و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی صحابی وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب است و مشهور
و مختار در مذهب بصری همان اول است و احتیاج انجماعه بظاهر آیت قرآنی است که فرموده فعله من ایام
آخره و بنا نهاد یعنی است که در تمام صوم و قوع یا نیت ~~که بعضی از اهل ظاهر بآن رفته که صوم~~
در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضایش باین کرد و جمهور و کوفینند که افضلیت افطار کسی را است که
در صیام ضرر و آسایش ضرر تازه و مشقت بسیار میباید چنانچه از سیاق آن اخبار ~~بهر ظاهر است و بصریح~~
نیز ملگور است و بعضی گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث و تطبیق از این عمر نقل کرده
که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نیست اشترار
در سفر و گفته که داؤد بن علی از متأخرین نیز برینست و صحیح قول اکثرین است والله اعلم و چون
در سفر نزد یکدشمن شدن می بود و جهاد و قتال تردد می می بایست کرد امر میفرمود کسان را تا افطار
کنند ایده می در حال بیست آمده است چنانچه در می از ابی سعید خدری زهر آورده که رسیدیم بمکه و بعد
عام الفجر بمرا لظهران پس خبر دادند ارا بلقایی عدو و امر کرد با افطار پس افطار کردیم ما همه و از عصر

پس خطاب زهر آورده که گفته اند اگر در این ایام حضرت علیه السلام دو روز و یک شب و افطار کردیم در هر دو اما آنکه
 مصنف میگوید و اگر مثل این در حضور واقع شود در افطار لشکر را قوت بود بر عاف و افطار را بود ایستایی
 در جهاد پس یافته نمیشود و مصنف هم بطریق حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در این باب
 آنچه در این کتاب مذکور است موافق است بقواعد شرع و الله اعلم و عادت حضرت علیه السلام
 آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شد بی در شب غسل کردی و این اولی و افضل است و در
 بعضی شبها تا صبح بگریه و بعد از صبح غسل کردی در کتب سنی از عایشه زهر و ام سلمه و روایات در این باب
 آمده و گفته اند که در نض قرآن نیز اشارتی باین معنی است که فرموده: **احل لکم لیلة الصیام الرکعت الی شامکم** *
 چون تمام شب تا آخر جماعت با زبان حلال کرد انبیل بضرورت لازم می آید که ضمیمه کنند بجنابت کالایستغفار و
 این معنی بر قاعده مقرر و اصول فقه است که چون کلمه فی در ظرف زمان مستعمل نمیشود دلالت بر استیغاب
 وقت کند چنانچه سرت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز را در آن روز بگذرانند و اگر گویند فی یوم الجمعة
 دلالت نکند بر آن و آورده اند که مراد آن است که در آن روز نماز را در آن روز بخوانند و اگر گویند فی یوم الجمعة
 مستظهر بر سبب این گفتند عبد الرحمن بن شمیم م از عایشه زهر و ام سلمه زهر که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 در میمانت او را بجز و روی جنب بود یا از اهل خود از غیر اختلام پس غسل میکرد و روزه میباش که
 در آن روز کند میباید ترا بحدی که با بوی زهر و زهر را از این غایب میباید غایب بماند و این روز را
 گویند که میگوید هر که صبح کند بجنابت او روزه نیست عبد الرحمن بن شمیم از مراد چند آن
 حدیث بیامد و با وجود آن اتفاقاً در ذی الحلیفه با ابوهریره بگذاشتند و گفت که میباید هم از تو امر می و اگر
 نمیبود مراد آن که بنوکند داد مزاجی میباید آن از تو بپیر میباید ترا و احتیاج بدان نداشتیم پس ذکر
 کرد عبد الرحمن بن شمیم بی هریره قول عایشه و ام سلمه زهر را پس گفت ابوهریره آنها را تا نترسند و شناسا ترا ند
 باین امر از من روایت نیز شنیدم ام او را از فضل بن عباس و لیکن نشنیدم ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله پس
 رجوع کرد ابوهریره از آنچه می گفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عایشه زهر آمده که
 مردی آمد و از حضرت صلی الله علیه و آله سوال کرد که یا رسول الله در میمانت مرا بگذاشتند چه کنم این روزه
 دارم آن روز را فرموده من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه میباید آنم گفت آن مرد یا رسول الله
 فرمود ما نیستی قل غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فرمود و الله هراثمه امید دارم که من ترسند تر
 و هرگز کار ترا بشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیح درین باب بسیار است که شبیه را بد آن راه
 نیست ز ابوهریره اگر چه پیش از علم وی بدان خلاف آن می گفت اما این رجوع کرد و روایتی
 آمد که ابوهریره رفع نیز کرد و بکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من آن منب و خصمت * تنبیه *
 در احادیث صحیح آمده که جنب بود آن حضرت صلی الله علیه و آله از غیر احتلام پس غسل صبح کرد الحمد لیست بعضی مردم

از این عبارت استمدال کرده اند که احتلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله جایز بود و الا استمدال کردن آن را جایز نمیدانند
و قرطبی گفت صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله جایز نبود و احتلام از حیاطانست و آنحضرت صلی الله علیه و آله
از آن معصوم بود و مراد با احتلام در حدیث رویت انزال است بی دلیل چون چندی در صحیح و این که از شیطان
است یا مینا بی اشتغال نیز بر علم جزا است یعنی لغت آنحضرت صلی الله علیه و آله از حیاط بود نه از احتلام زهر آنکه
احتلام در حدیثی و بی جایز نیست و الله اعلم و در ایام تصدیه آن اوقات مؤمنین گردید چنانچه بخاری
و مسلم و مؤطا و ابوداؤد و ترمذی از هایشه زهر آورده اند که گفته است به تحقیق بود رسول خدا
~~صلی الله علیه و آله~~ که در همین میگردید بعضی از واج خود را و حال آنکه وی صایم بود پیغمبر خدا که در هایشه زهر و روایتی
آمد که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و وی صایم بود و بود وی مالک ترمذی روایت کرده است که در این مورد حاجت
خود را و در روایتی هر نفس خود را یعنی از بی اختیار شدن در جماع و احتلام پس در روایات متعدده و الفاظ
مختلفه آمده و در بعضی روایات آمده بود من و وی صایم بود و بعضی روایات آمده که تقبیل و ملاعقت
میکرد عایشه زهر را و در روایت ابی داؤد آمده که تقبیل میکرد و میگردید و در این آورده اند خود
و در روایتی لفظ من واقع شده که بمعنی مکید نشست و گفته اند که در اسناد این ضعیف است و الله اعلم
و در روایت ابی داؤد آمده که عمر بن الخطاب زهر تقبیل کرد در آن حضور را پس بیامد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و گفت ای کتاب کردم امروز و بار رسول الله کاری عظیم را که فرحت رسیده کی کردم امروز با زنی و همین کردم او را
و من صایم بودم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله آیا اگر مضامنه کنی و صائم باشی چیست گفتم هیچ با الله از من آن
فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیث از هایشه و عمر بن الخطاب و عایشه
و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره زهر آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه
و غیرهم در قبله صایم و رخصت کرده اند بعضی ازین بزرگان جوان را بجهت ترس آنکه مباد اسلامت نماید
مرا و از او زهر بماند ~~در این روایت~~ تر است از آن پس گفته اند که قبله تقبیل این میباید نه تقبیل
صوم و گفته اند که صایم چون ~~آنکه نفس خود بوده و راست~~ او را تقبیل و اگر الحاقاً در این لغت در این
خود روایت ~~در حدیث~~ رسول سفیان ثوری و شافعی اینست تقبیل و در حدیث ابی داؤد از ابی هریره
آورده که مردی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله از مباشرت صایم پس رخصت کرده او را و دیگری آمده
و سوال کرد از آن پس نهی فرمود او را تا که دیدند که آنکه او را رخصت کرد پیر بود و آن را که نهی کرد جوان
بود و سبطی در جماع ~~با او~~ رخصت داده تقبیل آورده بر روایت ابن شیباز از ابی هریره و از هایشه نیز نقل این
آورده و در حدیثی میگوید که لا باس است بقبله یعنی مباح است بوس کردن و تقبیل و در حدیثی
نرفس خود جماع را و آنرا را میگرداند چون اینها شد زیرا که قبله آن آنهاست و در حدیثی
که بیان میگردد در معاصی است در حال ایمن ذاتش معصوم باشد و مباح بود و در حدیثی است که

النفل و اگر بطلان بخورد و بناها هم روزها باطل کرد و بناها نچه در حال مضامنه مثلا بطلان آمد در حلق
 فر و زینت و نوزاد شافعی اینها نیز باطل نشود و در رمضان حجامت کردی چندتا بچه در جمعیین لیوان فونان
 پیر آورده که گفت حجامت کرد در رسول خدا ص و حال آنکه وی میخورد و حجامت کرد و حال آنکه
 صایم بود و زینت ابی داؤد و ترمذی حجامت کرده و حال آنکه صایم بود و ترمذی حجامت کرده و
 حال آنکه ابی صایم میخورد بود یعنی حجامت بود در میان هر دو و صفتی نیز آورده از ابن ابی اسحاق
 یکی از اصحاب آورده که آنحضرت ص نهی فرمود از حجامت و صوم وصال و حرام کرد آنرا
 از جهت آنکه این اصحاب و بخاری آورده که بر سیدنا ص گفت انس بن مالک آیا مکرر و غلیظ است شهادت
 علم رسول خدا ص حجامت را در ابی صایم گفت لا مکرر و غلیظ و در روایت ابی داؤد آمده که گفت
 انس نبودیم ما که میکل اشتمیم حجامت را مکرر از جهت جهل و مشقت یعنی ما و رواه دارقطنی و مشکو
 فیفتک و ضعیف کرد یا مهرداد اضعف و جهل طاری شود و باعث بر اظطار کرد و در حدیث نیز مذکور از
 ابی سعید و ابی داؤد از زین بن اسلم آمده که سه چیز است که تفتیر نمیکنند روزه راقع و احتلام و حجامت
 و حکم فی آنست که هر خود عذبه ص یا یک مصل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقض است عتوای ملاء
 القم بود یانه و مذکور است امام ابوحنیفه بر روایت امام محمد همین است و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی
 ملاء القم شرط است و ائمه ثلثه نیز در اینجهامفق الذ و در حدیث ابی داؤد و ترمذی و ابن ابی هریره بصر
 ای معنی آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز همین است و معنی آنکه از ابی النضر آورده ابی
 داؤد و ترمذی آمده که آنحضرت ص قی کرد پس افطار نمود همین تفصیل خواهد بود والله اعلم
 اینکلام در قی تقریبی بود سخن اینچنان حجامت است پس بدانکه جمهور علما بر آنند که حجامت تفتیر
 صوم است و مکرر و نیمعت مرصایم و مکرر از جهت جو فجهل و طریبان ضعیف و مک صاب امام ابو حنیفه و
 مالک و شافعی رحمة الله علیهم همین است و از قول آنحضرت ص و بعضی اصحاب ص بن ابی وقاص
 و عبد الله بن عمرو بن عبد بن ارم سلمه بر نیز همین منقول است آورده اند که نزد علی ص بر
 حجامت میکردند و نهی نمیکرد و مذکور است امام احمد و بعضی دیگر از علما مثل علی ص بن المبارک و اوزاعی
 و مسقی و ابی ثور آنست که حجامت موجب اظطار است حاجم و محجوم را واجب است که از ایشان و عمل
 بعضی اصحاب نیز برین بود چنانچه ابوموسی اشعری که اگر در رمضان حجامت کردی در شب کردی و
 بعضی عمل ابن عمر را نیز در آخر همین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است که ترمذی از راه
 حدیثی و ابوداؤد از شد اد ص روایت کرده که پیغمبر خدا ص فرمود افطر الحاجم و المحجوم و
 از نوید آورده که آنحضرت ص در هژدهم رمضان به بقیع آمد و گرفته بود دست مزاد
 و از کسود پس مردی را دید که حجامت میکند فرمود افطر الحاجم و المحجوم و ترمذی در این حدیث

در آن عمل اد می کند و میگوید که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث را رفع یقین صحیح ترین
 است و بعضی حدیث ثوبان و شد ادین اوس را صحیح ترین آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم
 از صحابه و غیرهم حجامت من صایم را مکرر کرده داشته اند و قائل است باین عماد الله ابن المبارک و احمد
 و محقق و کوفی که واجب است بر وی قضا و از حمن بن محمد زعفرانی نقل میکنند که شافعی می گفت که روایت کرده
 شافعی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که حجامت کرد و حال آنکه وی ضایم بود و نیز روایت کرده شد که فرمود افطر الحاجم
 و الحجوم و من هیچ یکی ازین در حدیث ثابت نمیدانم یعنی نزد من ثابت نشده پس اگر از حجامت
 بر صیغ کنک ضایم محض و بقر است نزد من و اگر حجامت کند ضایم گویم که افطار کرد و میگوید که چون
 شافعی در بغل اد بود اینچنین می گفت و چون بمصر آمد میل بر حضرت کرد و در حجامت کردن باکی ندید
 و احتیاج کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت کرد در حجة الوداع و حال آنکه وی ضایم بود تا اینجا ترمذی
 است و در فتح الباز میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین می گفت که حدیث ابن عباس که
 در حجامت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده امثل و از حج است از روی اسناد و با وجود آن اگر چه میزند یکی از حجامت
 محسوب است نزد من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه به
 حجامت چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بیرون می رود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت
 واجب نیست و کفر شریعت و موافق مصلحت صیام است مگر حجامت که بیصاحت است از آن ثابت شد و صحیح
 علیه است را آنچه محفوظ است از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار است از حجامت انبوی و بخاری
 در ترجمه باب میگوید که حمن بصری گفتی افطار الحاجم و الحجوم هر سینه نیک عن النبی صلی الله علیه و آله یعنی این
 را از پیغمبر می گوئی گفت نعم پیغمبر گفت و الله اعلم و علمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطار الحاجم
 و الحجوم و تأیید و نصرت مذهب خود به معقول و منقول کلام مرسوم دارند و گویند که دوازده صحابه این را بطریق
 معتدل در روایت کردند و از این حزیمة که او را امام الاثمه در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله افطار الحاجم و الحجوم و آنچه بصحت رسیده است از ابن عباس است که حجامت کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و وی ضایم محض بود چون محرم بود و مسافر بود زیرا که احرام در آن وقت از او ساقط بود
 مروی نشده است و مسافر را افطار جایز است حجامت بجهت آن بود و بخواند که حدیثی دیگر در افطار
 داشته باشد و تحقیق در بعضی روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از دردی
 که یافته بود و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی را بطلب ابی طیمه حجامت فرستاد که در وقت غیبت
 دل پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود و تاویل قول ابن عباس که گفت و هو صائم یعنی و هو فی شهر
 است و از این احتمالات اگر چه بعید اند احتمال لال تمام شهر و تاویل بر نفی احتمالاً لای روایات
 حدیث افطار اکثر است از روایات احتیاط و بر نقل بر تمام وی حدیث ابن عباس فعل است و این حدیث

قول وقول مقام است بر فعل از جهت احتمال خطا در وقت فعل و بر تعلق بر عموم لا بد است از قول
بنسخ اصل العدل یقین و چون خلفه نیست این عباس موافق حکم اصل است لایم می آید از نسخ و بی مثال
اصل از قضا جهت و تکبار و ذممه انظار الحجاجم و الله حججهم مستملزم مخالفت اصل العدل در بیان و در وجه هر دو که
این قول مخالف اصل است و در اصل ذممه انظار الحجاجم در بیان و در وجه هر دو که
در وقت نیست و در قصد و روایت است انتهى و نزد ائمه ثلثه العدل بر ما قول است بآنکه مراد از
تعرض بافتار و قرب وقوع در ورطه از نسبت انها حجاجم از جهت آنکه زوی الحسن نیست از وصول چیزی از هم
در خوف و بی تمکین محکم و کشیدن آن و اما حججهم از جهت علم امن از طریقان و کتب و لا توالی و چون
انظار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن احکم منعتهم من الزنجیر داده و کویا معنی انظار کردنک حجاجم و حججهم
اینست که نزد یک است که انظار کنند و نیز چون حجاجت امر مکرر و بود در کتاب مکرر و در عبارات موجب
فهمان اجر و ثواب است کویا که فعل بار تکاب است حکم علم و فساد دانند پس معنی انظار کویا معنی از کتاب
مکرر و بود فاهم و این جزم گفته است که انظار الحجاجم و الله حججهم و لیکن ما حدیثی صحیح از ابی
جعفر است که آنحضرت علیه السلام در خطبات کرد در حجاجت من صایم را پس واجب شد اصل بدان زوایا که حضرت
بعد از زیمت میناشد پس دلالت کرد بر نسخ قطری حجاجت عروا حجاجم بود عروا حججهم التبع و در تفسیر الجاری
مؤکد است که حکایت ابی سعید را نسائی و ابن خزيمة و از قطری روایت کرده اند و این روایت ثقات است
و اول که مکرر و بنداشته شد حجاجت برای صایم آن بود که جعفر بن ابی طالب حجاجت می کرد در حال
صیام پس بگفت آنحضرت علیه السلام بزوی و فرمود انظار کردن این دو شخص را حدیثی است که در کتاب
کل شد پس آنحضرت علیه السلام بعد از بیان رخصت و نسخ حرمت و کراهت آن فرمود از تفسیر و بعضی گفته اند که
قول آنحضرت علیه السلام انظار الحجاجم و الله حججهم و الله حججهم معنی آن دو شخص بود جهت امری دیگر که از این حدیث
شاید بود از جهت حجاجت است و در آن حدیثی که نقل می شود از آنحضرت علیه السلام حجاجت است
و بعضی گفته اند که حجاجت می کرد در تفسیر غیبت و کراهت آن حدیثی را جمع شده است از حدیثی که
ابن سیرین روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام در تفسیر حجاجت مسواک کردی احمد و
ابن سیرین روایت کرده است که با با از عازمین ربيعة آورد و آنکه گفت دیدم من رسول خدا را
آنحضرت علیه السلام که مسواک می کرد در حالت صوم چند آنکه از حدیث اصحابیرون آورد و نیز فضایل مسواک که در احادیث
واقع شده است اصل است صایم و غیر صایم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمه با پی آورد که گفت مسواک کند
صایم در اول نماز و آخر آن و الله حججهم امام ابو حنیفه ضعیفین است و امام شافعی نیز برینست و در تفسیر
مسواک بعد از زوال مکرر است بر منجم را و تمسک ایشان بحدیث مسواک صایم است الحجاجی و در
کویا که فایده شافعی عدم کراهت است در اول نماز و آخر آن و اصل از حدیثی که در کتاب

سپاه خوار خشک بود یا تر و تر خوار با آب بود یا سبز یا بنابر است و نزد بعض مسواک بچوب تر ضائم را مکرر و است
 در بعضی مضوضه و استنشاقی مبالغه نکرد و در وضو و در غسل با وجود استیجاب آن در غیر حالات صوم و در فقه
 گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که وقت افطار مضوضه و استنشاق و غیره که سنت است در غسل بمبالغه
 کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت
 نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود
 معلوم شد و در آنکه حال نیز ترمیمی از انس آورده که مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
 چشم من درد میکند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباحست بکن و میگوید که در بین باب
 حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از حدیث
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین باب چیزی را اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکرر و داشته اند
 و قول مشایخ و ابن المبارک و احمد و اصح است و بعضی حضرت کرده اند و قول شافعی اینست انتہی
 و من باب امام ابوحنیفه نیز همین است و مصنف نیز میگوید که در بین باب یعنی در باب آنکه حال در حدیث
 وارد شد و یکی در اثبات آن که آنکه صلی الله علیه و آله و موصیایم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و حال آنکه روزه
 در بود این حدیث را در جامع الاسول از انس بن مالک بر وایت ابی داؤد بلفظ کان بکنه لعل آورده و اصح
 چون ثابت شد است که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد و فعل آن در
 روزه مخصوصاً در رمضان استماعاً دی دارد مگر آنکه برای بیان جواز کرده باشد و الله اعلم و یکی حدیث آنکه
 در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که بپرسد از آن یعنی از سرمه کشیدن
 روزه در این جزو حدیث است و تمام حدیث اینچنین است که ابوداؤد از عبد الرحمن بن نعمان بن
صلی الله علیه و آله بن هذله از پدر از حدیث آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر میکرد با ثمل نود نوم و گفت لیتقه
 الصائم و گفت صلی الله علیه و آله بن معین مرا گفت این حدیث منکر است و مصنف میگوید که این هر دو
 حدیث ضعیف است استیجابی انمی شاید در باب آنکه حال لایقاً و لا انما تأ چیز صحیح نشده و الله اعلم
 فصل در روزه و اوقات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزه نفل بکسان نبود و هیچ کس از صوم
 و افطار ایمی نمود که چندان پیاپی روزه داشتی که صحابه کان بردند که دیگر افطار نخواهد کرد و کاه
 چندان پیاپی افطار کردی که کان بردند و یکدیگر روزه سنت که داشتن آن عادت بود و در بعض نسخ
 لفظ سنت نیست و هو افطار موافق لفظ الحدیث نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نکل اشتی
 و آنچه از نمود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نمود که تمام ماه روزه دار دالا ماه رمضان و در
 بعضی و در بین باب احادیث بطریق متعدده بلفظ آمده و در حدیث انس آمده که
 نمیخواست کسی که پیاپی آنحضرت را صلی الله علیه و آله در ماه صائم مکرر آنکه میباید او را صائم و نمیخواست که به

بهینک مفسر مکر آنکه میباید مفسر آنکه مصطلح میباید
 نه بیشتر است که به بهینک نایم مکر آنکه میباید نایم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه استغاثی
 و بی در بیندازی و خواب میباید که آنکه گاه چند شب بپای نماز کردی و چند شب بیدار بگردی که برای
 در خواب بودی چند آنچه در روزه که چند روز بپای روز و در روز دیگر بپای افطار کردی
 و این سه ماه یعنی چند شعبان و رمضان که عزام که عالم بسختی موفق بود جمع و اتباع آن نسبت به یکدیگر
 روزه دارند در آن چیزی از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین و از پیشانی بلکه در هیچ از
 عایشه رضی الله عنها که نایم آنحضرت را صلی الله علیه و آله که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باری که در مدینه
 آمده مکر ماه رمضان و رجب را روزه داشته نیمی فرمود آنچه در صحیحین در صوم رجب آمده آنست
 که عباد بن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شبیکه این عباس را که میگفت بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزه میداشت آنکه میگفت هرگز افطار نخواستند کرد و افطار نمیکرد چندان آنکه میگفتیم
 هرگز روزه نشوایند داشتند و از اینک پیش چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نیمی و نه امر یعنی
 حکم او حکم ما فرمایند و شهر و است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ شهر را
 از روزه خالی نداشتی این را نیز میگرداند باشد و حکم خاص بوی معلوم نیست و در مواهب لایه میگوید
 که بعضی شافعیه گفته اند که وی افضل است از سایر شهر و یعنی برای صیام نفل و تضعیف آنرا اینقول
 را نوی و غیر وی از صحابه بین مدینه شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله روزه داشته
 آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نیمی از صوم رجب رواه ابن ماجه ولیکن در متن
 این ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت صوم در شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز این
 صریح نیست و در حرم که یکی از شهر حرم است صریح آمده که صوم من الحرم و ترک و هم بودا و در آن
 عبد الله بن عمر را آورده که پرسید صلی الله علیه و آله او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در رجب گفت
 نعم و نشریف میگرداند و رابعی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از این قلا به آمده که در
 بهشت قصر است برای روزه صلی الله علیه و آله را رجب و پیشی گفته که ابو قلا به از کبار صحیحین است بی آنکه بوی
 از حضرت صلی الله علیه و آله رسید و ثبوت یافته اینچنین نگویند انهم و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد
 حال آنکه در احادیث صحیحین آمده که عایشه رضی الله عنها میگوید که نایم من آنحضرت را صلی الله علیه و آله بیشتر روزه
 دارنده در هیچ ماهی مکر شعبان رواه البخاری و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان
 مکر آنکه از آن بلکه روزه صلی الله علیه و آله در تمام آن و در روایت ابی داؤد آمده که محبوبترین ماه هانزد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله که در آن روزه میداشت شعبان بود پس متصل میساخت او را بر رمضان و در روایت نهائی
 آمد که روزه میداشت شعبان را با اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و بر مدی

از ام سلمه رضی الله عنها آورده که گفت فلان یوم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که روزه میباید داشت دو ماه پیاپی مکر شعبان و
 روضی و میگوید که این امارت گفته که جایز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد
 بگوید فلان تمام ماه روزه میباید داشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و حال
 آنکه در شبها طعام خورده و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت
 غیر میباشند و معاوی را آن جهت میبالغند با وجود تقسیم روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مران را و صحیح
 همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیباید داشت مگر رمضان را و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شعبان
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه که در هر ماه میباید داشت مانعی از سفر و غیره
 نیست اما همیشه پس آن را جمع میگردند در ماه شعبان که قرین موافق صیام است نگاه میباید داشت و
 درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند و بعضی گویند که آن را از جهت تعظیم و مطهرا
 نمیکردند و زمین باب نیز حدیث آمده و لیکن این حدیث ضعیف است و اول آنست که در حدیث دیگر آمده
 که صحیحتر از این احادیث است و آن را بساکی و بود آورد و این نیز صیام از اسامیه پس زین روایت کرده اند
 که گفت گفتیم من پیام رسول الله صلی الله علیه و آله میباید تمام روزه میباید در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود
 این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال دل را
 با اعمال عالمین پس میباید که بر او اشتغال شود عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد زین حدیث
 حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماهی دیگر یعنی وی ماهی محرف است بقی و ماه شریف رجب که
 شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میبرند که صیام رجب فاضل تر
 از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهر نیست که نوشته میشود در وی آجال
 و اعمال گناه که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که
 نوشته شود نام من در روز داریا شام و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشته در شب نصف شعبان
 است و آنحضرت صلی الله علیه و آله در تمام شعبان میگرد و بعضی گفته اند که کثرت صیام که شعبان بجهت ترمین و اعتیاد
 و استعداد صیام رمضان است در آمدن رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر از آن لذت و حلاوت صوم
 یافته باشد و الله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود به تنهایی که واقع شده است از تغلیر رمضان
 بصوم بوم او یومین و همچنین بنهایی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که تنهایی در حق کسی
 است که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نمیشد مسلم از بی هر چه آورده که تغلیر نیم شعبان را
 بر روزه دیگر و زیاد و روز مکر مردی که عادت او بود که روزه میباید است پس گویند آرد آن روزه را و
 فرمود نیز از بی هر چه آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نیم شعبان ماه رمضان را صیام مکر آنکه
 قرآنی صومی باشد که عادت دارد یکی از شما پس تنهایی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه

نمیدارد و چون رمضان نزدیک شد شروع در صوم کنی و از آن روزی که بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان
 مذکور شد منافات دارد و الله اعلم و در سینه شوال میفرمود که تمام این فتن روز را از رمضان بر او صوم
 دهراست و راه مسلم و الترمذی و ابوداؤد و ترمذی و ابویزید و ابوالنضر و غیره و وجه آن ظاهر و مشهور
 است ولیکن پوشیده نیست که بهر این صوم ده روزی که در این روزها تمام صوم عین بدان و فاکند و
 الا در هر سالی که دارد بهر صوم تمام آن سال کرد و در ریمه میفرماید از تو بیان هر حدیث آنکه گفت کسی
 که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال به من جا بجا بسمت
 فقه عشا امثالها روایت ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه در میان ما اگر تفریق کند بهتر
 است و در ترازی گراست و تشبیه به نضاری چنانکه در فقه مذکور است و روز عاشر را المتهر و روزه داشتی
 چنانکه در حدیث نسائی از حفصه زهرا آمده که چهار چیز بود که آن حضرت فرمودند که اول آنهارا صیام
 عاشر او عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشر او همه است افضل
 و کامل آنست که سه روز یک از دهم و یکروز پیش از آن و یکروز بعد از آن مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را
 بدان دو مرتبه صیوم آنکه دهم و اول آنفراده بدان یکروز و نهم عاشر او و عشا و صوم عاشر نام روز دهم
 از ماه محرم است و بعضی وهم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسمیه روز نهم بعد از عشا تکلف کرده اند
 و از اطمینان اهل اهل نموده اند زیرا که عرب شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را روز دهنوا نامند
 و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوافند با این حساب روز نهم عشر باشد و منشأ این وهم حدیث ابن عباس
 است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر این عباس و پرسیدم از وی که عجزده مرا از صوم
 عاشر پس گفت این عباس چون هلال محرم را به بینی شمار کن و صبح کن روز ناسع در حال آنکه روز
 داری گفتیم آیاروزه میداشتی در این روز گفت نعم امام نووی میگوید که این تصریح است
 از ابن عباس که مذکور شد و میآید که عاشر نام روز نهم است و این سخن مسلم نظر است زیرا که
 آنچه بصریح معلوم میشود از ملام ابن عباس امر بصوم یوم ناسع است و آن در حدیث آمده بار و یوماشر
 و نهمین روز عاشر او بر فطر روز چهارم و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر است پس ارشاد کرد سائل را
 بصیام یوم ناسع با وی و خبر داد بفعل رسول به تنزیر عزم وی ^{در سال آنده} بر آن به منزله فعل
 چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و مولانا بی داؤد و ترمذی از عایشه زهرا آمده که قریش در جاهلیت
 روزه عاشر او صیام ناسع را نیز میباشند و گفته اند که نگاهداشتن قریش صوم عاشر او
 را تا آنکه بتلف از شر و کسالت باشد و این تعظیم میکردند او را و کسوت میپوشانیدند در وی کعبه
 معظمه را و از آنکه آیه در آن ذکر شده است که کسی که در روزه است در جاهلیت و عظیم شد ترس آن
 در دلها بی ایشان پس گفته اند که این را روز عاشر او نامند آن شود که آنی فتح الباری و غیره

از این جهت که چون آنکه در روزی عظیم و صالح است که نجات داد پروردگار تعالی در روزی مومنی و بی اشتغال
 از او شکر کرد در هر روز و قیوم او را پیش شکر اله نعمت روزی داشت مومنی در روزی و امر کرد بدین آن پیش ما نیز روزی
 یک از این پیش گفت رسول خدا ﷺ ما شکر او را بر او زدیم بیشتریم مومنی علیه السلام از شما پیش روزی داشت
 آنکه در روزی و امر کرد بدین آن و در او ائیل استیلا ف و متواتر است یهود محموب میداشت در آنچه نهی کرده
 نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند که مکر علم آنحضرت ﷺ یضدق
 این سخن از یهود بود یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعتی که با سلام در آمدند از علمای ایشان مثل
 عبد الله بن سلام و امثال وی و الا خبر یهود در دیانات و شرایع مقبول نبود و بعد از امر کردن بنصیام
 عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که بخواند روزی عاشورا بد او هر که بخواند آن از دو کسی را
 فرمود ناند کرد در حوالی مدینه بدان و این ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از
 قبول صیام رمضان فرضیت آن سابقا شک چنانکه مکاتب حدیثیه و بعضی شایعه است و بعضی از ایشان
 گویند که صوم عاشورا همیشه سنت و مستحب مما کلم بود و نیز اول فرضیت رمضان تا کلم استجاب رفت و اصل
 استجاب کمتر از درجه اول باقی ماند و این قول بعید و محض تاویل است با آنکه تاکید آنحضرت ﷺ درین
 صوم است تا آخر و بیعت و بعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قیوم گرفت و امر آن اشعبار یافت و مخالفت اهل کتاب
 محموب داشت و خواست که اظهار مخالفت ایشان کند و ترک تشبیه با ایشان نماید در افراد و تخصیص یوم
 عاشورا بصیام و فرمود که اگر سال آیند در این روزی در ارم یوم تاسع را یعنی غنم کنیم او را بنا صوم یوم عاشور
 و حدیث مسلم که از این همان آورده که گفتند یا رسول الله این روزی است که یهود و نصاری آن را تعظیم
 می کنند فرمود ما آن آینه انشاء الله تعالی روزی دازم روز نهم دلالت کند بر آن که غنم و نیت روزی تاسع
 از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعضی توهم کرده اند که بجهت احتیاط در یافت یوم
 عاشورا است چه این سخن مبنی بر احتمال تسنیه یوم تاسع است بعاشورا و محقق شد که آن صحیح نیست
 و در روایت احمد و نیز از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا ﷺ فرموده روزی داری روز عاشورا
 و مخالفت کنی در روزی یهود را و روزی داری پیش از وی روزی را و بعد از وی روزی را و اینست دلالت
 کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا با شد چنانچه مضاف گفت ولیکن
 در صیام تاسع و عاشورا دیت بسیار است و آنکه اصناف صیام عاشور و حادی عشر را هر چند درین صورت نیز
 مخالفت با یهود ظاهر شود از جمله مراتب تساهل و قول وی که گفت و اما داشتن روز نهم علی انفراد مجزی
 از سنت نبود در است مرقون بعضی از علمای آنکه گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و اینست حاصل
 میشود یعنی ازین دو امر یا بتقل عاشور یا تاسع یا غنم یا عاشور که فی المصائب یعنی اگر چند غرض مخالفت

از آن است اما اصل روز عاشر با صیغه اظهار **مخالفات** و نیز اشارت امت برد قول کسی که عاشر را
 نام روز نیم گوید **لا یخفی** و اما زوز عرفه را که نام روز نهم است از ذی الحجّه روزه در وی **فضل تمام**
 دارد بلکه باطل است از صوم یوم عاشر چنانچه در صحیح از ابی نعیم آمده که گفت ز صوم عاشر
صیام یوم عرفه کفارت در سال میگردد سال گذشته و سال آیند در صوم یوم عاشر کفارت مال کفایت
 میکند گفته اند که این جهت آنست که یوم عاشر منسوب بموسی علیه السلام است و صوم آن روز اصل
 از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد **صلی الله علیه و آله** و صوم وی از شریعت مطهره اوست ولیکن عادت
 شریف اینست بود که اگر در حج بودی افطار کردی چه افطار کردن اقوی بود برای دعا و اجتهاد و کوشش در آن
 روز یکران را نیز نهی از صوم کردی چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و میمونیه رو آورده که
 مردم شکایت کردند وی از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونیه شهری دوشیند بر آنحضرت **صلی الله علیه و آله**
 و آنحضرت **صلی الله علیه و آله** واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوی وی و بخاری و مسلم و موطا
 و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر **صلی الله علیه و آله** افطار کرد بعرفه و فرستاد بسوی وی ام الفضل شیر
 پس بنوشید آن را و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر نیز آمده و حدیث ابن عباس
 حسن صحیح است و بشقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت خنجر کردم با پیغمبر **صلی الله علیه و آله** و روز نهم است
 آنحضرت **صلی الله علیه و آله** یعنی عرفه را و ابابکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و من نیز نهیدارم و امر بدان
 نسیکنم و نهی نیز نکردم و میگویند که عمل بر بنسنت نزد اکثر لاهل علم که دوست میدانند بعرفه افطار را ناقوت
 یابد بدان مرد بز دعا و بعضی از اهل علم زوزه نیز داشتند انتهای **و دیگر وجه در افطار آنحضرت **صلی الله علیه و آله****
روز عرفه در حج آنکه آنحضرت **صلی الله علیه و آله در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل است**
مطلقا نزد بعضی و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه
آنکه حج حضرت **صلی الله علیه و آله در روز جمعه بود و از صوم جمعه چنانکه در باب **حج معلوم شد که** و است**
و دیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را یعنی حجاج از روز عید است از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز
بسیرون اجتماع دیگر کسانست در عیدگاه و در حدیث حضرت نبوی **صلی الله علیه و آله چنانچه روایت کرده است آن را**
ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر وارد شده یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عید نا اهل الاسلام
در مرد که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اصحی و روزهای منی که هر روز یاد و روز
دیگر بعد از روز عید اصحی است روزهای عید ما است که مسلما نمانیم و در فصل جمعه گذشت که چون
در عرفات گریسه **البیوم اکملت لکم الایة نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را**
بسیست سرور بنزد آن آیت عید نکر گفتند امیر المؤمنین عمر رضی در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه
و روز حج بود یعنی یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عرفه مرحاجیان را روز

عید است و صوم در روز عید اگر چه حکماً باشد بکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه
داشته و غرض از این مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث ام سلمه بشموت پیوسته که گفته اند یعنی پرسیدند
از وی ای ایام کان رسول الله کدام روزها است که بود رسول خدا ﷺ اکثر ما صیاما بیشتر از روزه دارانند
قال قلت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت
به روزهای دیگر و بقول و می گفت آنحضرت ﷺ در سبب روزه داشتن روز شنبه و یکشنبه
اینها یوم ما عید للمشرقین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یهود است و یکشنبه
عید نصاری فانما احبنا ان احالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید
ایشان و هر روز که مصنف حکم بشموت این حدیث کرده و در مواهب الله نیه این حدیث از گریب مولای
ابن عباس بر روایت احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر
ﷺ نزد ام سلمه تا بر هم آورای ایام الحادیت و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمرو است
و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی عید الله بن محمد بن عمرو و نیز مجهول الحال است
و شاید که مصنف آن را با سناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم و حدیث دیگر از احمد و قرطبی
و ابی داؤد و غیر هم از عید الله بن بسر از اخت وی که صفا نام دارد آمده که فرمود آنحضرت ﷺ روزه
نهار یک روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است اگر چه بنهار باشد
و اگر نیاید یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کنند مگر پوست انگوری یا چوب درختی یا یک نخ یا آن را
یعنی بدان افطار کنند و روزه خود را بشکنند و قرطبی گفت هکذا حدیث حسن و معنی گراهیت در وی
آنست که افراد کنند یوم السبت را بصوم یعنی روز شنبه تنهار روزه دارد زیرا که بیهود تعظیم این روز
میکند و الا اگر جمع کنند با روز دیگر چنانچه جمعه یا یکشنبه مکروه نبود و لهذا ابوداؤد
ترجمه کرده بباب التیمی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نمود این حدیث با حدیث
ام سلمه نه گفت کذا فی المواهب الله نیه اگر گفته شود که یهود که تعظیم این روز میکنند
بدانست که او را عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشان است نه تعظیم چنانکه
در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد باشد خواه منضم با روزه دیگر جوابش میتوان گفت که در
انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست بوجهی متضمن نوعی از تعظیم نیز هست پس
ضم کنند بوی روزه دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد یا آنکه در ضم
روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد ولی فهم والله اعلم و عبادت حضرت نبوی ﷺ نمود که دایم
روزه دار و انصیام در نهی میفرمود و زحق صائم الله هر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه
روزه دار در روزه داشتن عبادت و خویا و کرد و ولدت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت

است از وفوت شود مقصد نفی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نهی و انکار صیام در هر زمان است کثیره بطریق
متعدد در نهایت کثرت و تعدد آمده که با وجود اطلاع بر آن اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در
حکایت عبد الله بن عمر را بن العاص است که بنحایت موله بود بقیام لیل و صیام نهار چون عمر کثرت
و درام صیام وی حضرت ع رسید او را بطله بیل و زجر و منع کرد و فرمود چه هم ترا بر توحی است و نفس
ترا بر توحی است و زوجه ترا بر توحی است هر روز در روزهم افطار کن و هر نیام لیل کن و هر توحی روز
وی هر چند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول فرمود که ترا بگر و روز بس است در هر ماهی گفت
یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در هر ماهی حکم صیام در هر دار پس وی الحاح
نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر از ان طاقت دارم پس آنحضرت ع زیادت میگردید و گفت
نه و ده در هر ماهی و وی هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار
بآن رسید که بگر و صوم دارد و بگر و ز افطار کند که صوم داؤد علیه السلام این است و زیادت بران قطع قبول
نکرد و توجیز نمود و فرمود هر که صوم دهد در روز و رایی صوم بداند نه او را صوم است نه افطار
و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمر و چون پیشش میگفت ای کاش عمل بر خصصت
پیغمبر میکردم ع و مختار از آنجا که در آنچه ظاهر مانع است همین است غایت تاویل و توجیه
اینست که ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم در هر وقتی بیری تسبیح بزیرد که روز
عیب نظار و عید اصحی و ایام تشریح نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم
در هر وقت اشعه باشد و میگویند که صحیحین سر ویست از مالک بن انس و اینقول شافعی است و احمد و اشعری
نیز مانند آن گفته اند انتمی پوشید مانند که نظر بسیاری احادیث وارد در نهی از صیام در هر طاهر شود
که علت آن نه صیام ایام منیه است بلکه سبب آن نجس و زاعتل از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال
و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشفق و ریاضت است و مختار آنست که افضل الصیام صوم داؤد که بگر و
روزه دارد و بگر و ز افطار کند و گفته اند که این صفت تو بر ریاضت نفس نژد بکثرت است و مطلوب طریقه
اقباع و امتثال اهل رافع است از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی ص آن بود که بسیا زار روزها
در خانه در آمدی و پرسید ای که هیچ خور در نی هست اگر کم تنگ می چیزی حاضر نیست اگر چه قدر
احضار و تحصیل آن برده باشد فرمودی که پس من زوزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در
حدیث نیست ولیکن از آن مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزه تطوع کرده بودی و روزه تمام
نکرده در میان روز افطار کردی این هر دو جزو یک حکایت است که مسلم و ابوداؤد ترمذی و نسائی از
عایشه رضی روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما ص روزی و فرمود آیا چیزی هست یعنی از طعام نزد
نسا که تقیم لا یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من آنکه در صایم بستر آمد روزی دیگر و پرسید آیا

مست چیزی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله علیه و آله که شک است ما را چیزی و چیزی طعامی است که هر یک از خرمای و قروت و روغن میسازند فرمود بهما که امروز صبح بروزه کرده بود پس بخورد آن را و از روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزی نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و بپرسید و این طعام حاضر آمد بود بخورد و در روایتی دیگر حدیث این نیز آمده که عایشه رضی الله عنها میگوید که گفتم یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو صایم بودی پستری بخوردی پس را فرمود هر که روزه تطوع دارد بمنزله موردی است که بیرون آورده صدقه از مال خود هر چه خواست از آن بدهد و هر چه خواست نگاهداشت و ترسید و ابوداؤد از امام هاشمی آورده اند که گفت بودم من نشسته نزد پیغمبر خدا ﷺ پس آورده شک چیزی از حدس نوشیدنی پس بنوشید آن حضرت ﷺ از آن آنچه باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم و گفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صایم متطوع امیر نفس خود است و در روایتی امین نفس خود است اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی آمده که امام هاشمی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله کناهی کرده ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفت روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آن را قضا نمیگرددی گفت لا یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکنند ترا اگر تطوع بود و ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جایز است در بیمار و از شب لازم نیست و این در نفل با تفاق است میان امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بشرط آنکه قبل از زوال بود و بر روایتی از شافعی بعد از زوال نیز جایز است و قول اول از ایشان صحیح تر است و امام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزه نفل و این حدیث را تاویل میکند با آنکه آن حضرت ﷺ اخبار کرد به نیتی که سابقا داشت از شب نه انشای نیت و این خلاف ظاهر است از همان حدیث و مقتضای کلمه فاد در قولی فانی صایم در روایتی که فانی اذن صایم خلاف ظاهر تر است که لا یضیی و تمسک وی بحکم نیتی است که در مذی در جامع خود از حلقه آورده که گفت گفت پیغمبر ﷺ کسی که نیت نکند روزه را پیش از فجر پس نیت روزه مرا و ترا و گفت ترسید این معنی است نزد اکثر یغیر تطوع اما در تطوع مباح است نیت بعد از صبح و نزد امام ابوحنیفه روزه رمضان و نفل در معین نیز به نیت در نهار جایز است و شافعی و ائمه دیگر را در اینجا خلاف است و تمسک ایشان این حدیث است که لا صیام لمن لم ینبوا الدلیل بالفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده بود در رفع و وقف این اختلاف است و بعضی طرق وی خالی از ضعفی نیز نیستند انهمی و دلیل امام ابوحنیفه در هدایا به حدیث شهادت اعرابی است که در سنن اربعه از ابن عباس مرویست که آن حضرت ﷺ فرمود هر که خورده است یا بد که نخورد در بقیه روز و هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درست است و حدیث لا صیام لمن لم ینبوا الدلیل معمول بود بر نفي فضیلت چنانکه از مثل این عبارات اراده ایست معنی آمده است و

لیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در کتاب آمده آورده است مستخرج است از معروف
در این کتاب است که امام زکریا که نفل آورده شود در مرتبه کعبه و روزه او را نفل فرزند او ظاهر اینست که شهادت
اعرابی در شب نبود و الله اعلم و گفته که طحاوی است لال کردن نفل یعنی که در صحیحین از سلمه بن
الاکوع آمده که در روز و عاشورا فرمود تا نفل آورده شد نفل که هر که خورد است بخورد بقیه روز و هر که
نخورده روزی در روز و عاشورا در آن وقت نفل خورد بعد از این مشطوع شد بضمیمه رمضان پس معکوم شد
که هر که معین است نفل روزی و روزی معین و نفل نفل کرده آن را از نفل کفایت میکند و روایت در نهار
و قریه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا و کفارت و نفل معین واجب است نفل آن از شب
بناهایی و نیز مستغاد میشود که افطار روزی نفل بیعنا جایز است و نفل اکثر آنه همین است و نفل امام
ابوحنیفه و اصحاب و بی حرمین در روایت است در روایتی جایز نیست مگر بعلی ضیافت و نفل آن پیرا که
این ابطال عمل است و ابطال عمل منتهی عنه است لقوله تعالی ولا تبطلوا اعمالکم و روایتی جایز است
و پیرا که قضا خلفا و سنت فلا باس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلاف است نزد شافعی و بعضی آنه
قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث که نفل کفایت نفل مشطوع متمرع است و ترمذی لازم نفل و نفل امام
احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام هانی نفل ایشان اینچنین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود آنگاه
روزی تو قضای رمضانست قضا کن و روزی دیگر بجای آن دار و اگر تطوع است اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی
مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نفل کرده و بر نفس نخورد واجب کرد آن نفل و بیعنا افطار کرده
واجب است قضا و اکثر اهل ملک امام احمد این را بر نفل حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول وی که
گفت واجب کرد آن نفل بر نفس خود اگر چه تو نفل که مراد با بیعنا بر نفس اینچاهمان اجماع بر نیت و عزم
باشد و نفل امام ابوحنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب است مطلقا پیرا که آنچه ادایافت و بوجود آمده
عمل است و قربت است پس میان آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی
واجب شد قضا و نفل مایهات نفل خواه روزی باشد یا نماز بشروع لازم کرد چنانچه بند و چون لازم
شد به نفل آن قضا واجب بود و مؤطا و ترمذی و ابوداؤد از عایشه رضی الله عنها آورده اند که گفت
بودم من و حفصه رضی الله عنهما در روزی در پیش آمد ما را اطعمی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن
پاره پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشی کرد از من حفصه و میا دزت کرد بکلام و سوال
و بود وی دختر پسر خود یعنی عمر بن الخطاب رضی الله عنهما که از همه پیشی و معادرت میکرد در کلام
و طلب خیر و سوال از همام وی نیز بشیمه مرضیه پسر خود پیشی کرد و از حضرت پسر همام رسول الله
ماروزی دار بودیم و طعامی که اشتهای آن داشتیم پیش آمد و از آن بشوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر
بجای آن و بجهت نفل ترمذی بطریق منعده ثابت شده و میگوید قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم

با اینست بیست رفته و مال هب مالک نیز همین است و حدیث غایبش بر او وجوب قضا و علم آن مالک است و
در صحت حدیث ام هانئیه مقال است که اقالوا آلحضرت علیه السلام میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید
بر قریه فلا یصومن تطوعا پس باید که نگاه ندارد روز نفل را الا با ذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را
ضمیماتی و فکر طعمای کنند و نیز روزه داشتن وی را ضعیف نمایند و اگر موقوف است بر ضایع استمزاج ایشان باشد
بپتیر است مگر او را بضمیمات طلیمیک اند خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند که ضمیمات
عذر است اما در استناد این حدیث طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشتم بن عروه از پدرش از
غایبش بر روایت کرده و گفته این حدیث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد
این حدیث را از هشتم بن عروه از پدرش از غایبش بر روایت کرده و در نهی از صیام امر آیه ای در آن است که در
حدیث آمده و در روایت ترمذی و ابی داؤد آمد من غیر رمضان و کراهت داشتم که کسی روز جمعه را
تخصیص کند بر روزه و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزی که در آن روز جمعه بماند آنکه
بنا پیش از آن روز روزه بهمان نگاه مگر روزه نمرد و در این در باب روز جمعه بیان کرده شک مالک آنکه
در مواهب تنبیه از امام نوروی نقل میکند که گفت مالک در موطن گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم و فقه را
و کسی را که اقتدا کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام وی خشن است و بتطبیق در بیان
بعضی از اهل علم را که روزه میباشند روز جمعه و تحریری میباشند آن را و گفت نوروی این سخن که مالک
گفت موافق رای خود گفت و رای غیر وی خلاف رای اوست و سنت منکرم است از این سخن که مالک
و بتطبیق ثابت شده است در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین و مستحکم باشد ظاہری شدن آن و مالک
بعین و روایت چون ترمذی بوی سخن بود او دی که از اصحاب مالک است گفته است که مالک را
این حدیث و اگر میرسید مخالفت نمیکرد آن را * تنبیه * بل آنکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر کرده
در احادیث صحیح و روایت یافته یکی صیام ایام بیض است که مشهور است و آن سه روز است میزود هم
چهاردهم و پانزدهم و آنحضرت علیه السلام آن را حکم صیام دهر داده و تا کبریا تمام نموده است تا آنکه در سفر
و حضر آن را ترک نمیکرد و راه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز بدان امر میگرد و در حدیث ابی داؤد
و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت علیه السلام امر میگرد ما را بضمیمات لیلی بیض میزود
چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری روایت آورده که آنحضرت علیه السلام فرمود یا ایها الذر چون چه راهی
که از هر ماه سه روزه داری پس بدان میزود هم و چهاردهم و پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بدان دهر سه روز
که باشد ثواب صیام دهر بر آن مترتب گردد و لیکن صوم این سه روز افضل است و کتب و ذرا کثیر احادیث
و قوع یافته و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چه آنچه در حدیث عبد الملک بن عبید الله بن جهم و ابن العاص گذشت
که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر را در او فعل آنحضرت علیه السلام نیز مطلق نفل آمدن چنانکه مسلم آورده

که معاذة عن ویه از عابیه رفر بر عهد آیا بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت سه روز از هر ماه که
 زعم پس در سنه از کلام ایام شهر میباشد گفت باک ند داشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که علم
 مواظبت بر ایام معین از آنحضرت ﷺ بجهت آن بود تا وجوب تعیین کمان بوده نشود و روایت کرده اند
 اصحاب شنیدن و توضیح کرده آن را این خبر میباشد از حدیث ابن مسعود که بود آنحضرت ﷺ که روزه میداشت
 سه روز از هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است اینست و استوی از هر ماه که
 بگذرد که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست و هفتم و در روز بعد از
 موی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر است و غیر الامور
 اوساطها و زمانه در آن ایام نورانی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف و کسوف در اغلب
 درین ایام شود و ما ماموریم بمرید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعضی ترجیح ایام اول
 ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخییر آفات و کوفت و مختار نفعی
 این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء رفر و گویند که روزه مالک
 ابن انس این بود و نزد بعضی اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست و یکم بود و این منقول است
 از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید
 و در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و سکنه و این منقول است از عایشه رفر و نزد بعضی
 از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه و نزد بعضی از اول دوشنبه که در ماه آید و از
 اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید و بر آنکه در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از آنحضرت ﷺ
 ثابت شده پس ابتدا کردن از آن افضل باشد و نزد بعضی سه روز از اثنی عشر و یا از جمعه سه روز در هر
 ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مرفی و ما تفر کشته و هر کسی بمتنضای خبری و اثری
 که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویت الثبات نموده ترجیح کرده است و لیکن ظاهر
 اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است و اکثر علمای اندک و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره
 ورود یافته است و با الله التوفیق و در صیام عشر ذی الحججه و استحب ما بآن نیز فضیلت واقع شده و شک
 نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید و روزه حرام است و بجز آن روز و نسای از بعضی ازواج
 مطهره نه آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت نه روز از ذی الحججه و بوم عاشورا و سه
 روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روز و است دیگر آمده روزه
 میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحججه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترکانی زای - از دواز
 ده عایشه رفر آورده که گفت ند یکم من آنحضرت ﷺ که روزه میداشت دسه ذی الحججه
 اصناف بدایند که در چه عایشه نه نفی روایت بخورد کرده نفی صوم شاید که داشته باشند و

عايشه رضي الله عنها وولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم في هذه العشرة كذا في بعض النسخ
 ورواه في بعض النسخ ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما بعث في شهر رمضان من ايام
 عشره باشد که عمره از این خارج بود و حال صوم بیوم عرفه معلوم شد که در وی افطار نیز بود والله اعلم
 و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح
 بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود **صوم** نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضلتر بود از عمل کردن
 در این ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عروانه و صحیح ابن حبان از جابر رضي الله عنه که
 هیچ ایام فاضلتر از ایام عشره ذی الحجه فرمود و گفته اند که اگر یکی نذر کند صیام افضل ایام منه را منصرف
 کردد باین ایام و اگر نذر روزی از ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفتگه مراد دارد روز جمعه
 باشد و وجه در فضیلت ایام این عشره است که در این ایام اتمام امهات عبادت از صلوة و صیام و صدقه
 و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن امداد رباب حجاج ظاهر است و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام
 این حیثیت دارند لکن فضیلتی مر آنهار ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره ذی الحجه فاضلتر
 است از جهت وجود روز عرفه و نحر در آن و شبهای عشره اخیره رمضان از جهت وجود ليلة القدر در آن
 پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز
 فضیلتی واقع شده و از ایام هفتگه دوشنبه و پنجشنبه و احدیث بسیار در آن واقع شده و در بعض احادیث
 آمد که اعمال بندگان بحضور رب العالمین جل جلاله در این روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده
 میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که
 پرسید شد از حضرت رسول **صلى الله عليه وآله وسلم** از روز دوشنبه فرمود در این روز متولد شده ام و در این روز مبعوث شده ام و
 لطفاً بی از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله من می بینم ترا که گاهی چند آن روز میداری که
 گویا افطار میخواهی کرد و گاه چند آن افطار میکنی که گویا روزه نخواستی داشت مگر دو روز که اگر در ایام
 صیام نبود اهل آید در ضمن آن روز میداری و الا جدا میداری در آن فرمود کدام دور روز اند آنها گفتیم
 روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دور روزهائی اند که عرض کرده میشود در آنها اعمال برب العالمین
 پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم باشم والله الموفق * فصل * در بیان اعتکاف
 اعتکاف در لغت بمعنی حمس و مکث و لزوم و اقبال بر شیء است و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه
 مخصوص و آن در ظاهر ملصق حنفیه سنت مومنه است از جهت مواظبت بر سول خدا **صلى الله عليه وآله وسلم** بروی تا و مان
 و نایب چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رضي الله عنها آمده که هر که اعتکاف را ترک کرده اند
 و حال آنکه آنحضرت **صلى الله عليه وآله وسلم** عبادت دیکر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که مرکز
 آن را ترک نکرد و لیکن واجب نکشت بجهت آنکه داب آنحضرت **صلى الله عليه وآله وسلم** در واجب آن بود که با وجود

مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میگذرد و در اعتکاف ایستادن کردن بلکه گفتن من اخصب منکم ان يعتکف
 علیه فعل جامع الی صحیحین فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گویند و حق آنست که ترک اعتکاف
 از آن حضرت علیه السلام در بعضی از مضامین نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم کرد در بعضی گفته اند
 که مستحب است استسحاب مناکد و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف منزل و رامت و سنت
 در عشر اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علیها اشتراط مسجلی در اعتکاف مگر بعضی در غیر
 بن لیا یه مالکی که جائز است آن را در هر مکان و در اد اشتهای علیه السلام در بیان راندن مسجد خانه
 ته در مسجد جماعت و مراد بمسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جدا نیست از آن احکم
 مسجد داده اند و قول قدیم از شافعی نیز به نیت نیست و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرأه
 در مسجد باز و ج خود در سنت است و با این قائل است امام احمد و اذن آن حضرت علیه السلام از واج مطهره را
 با اعتکاف در مسجد دلالت دارد بر آن ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه
 و امام احمد مخصوص داشته اند اعتکاف مرد را مسجدی که اقامت کرده میشود در روزی صدوات خمس
 تا اعتکاف سبب ترک جماعت نکرد در باعث خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نشود
 و در شرح ابن الهمام گفته که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است
 اگر چه کلا در وی صدوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست
 در غیر مسجد جماعت و اهل جائز است از امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین
 آمده و در خاوری گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعضی مخصوص بسا جلی
 ثلثه که مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس است و بعضی مسجد مکه و مدینه و بعضی مسجد مدینه
 داشته اند این اقوال معتمد نیست چه تمامه علمای ائمت در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف
 مینمودند و هیچ یکی بر آن انکار نینمود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و شرفی خواهد بود که مساجد
 دیگر نیست دیگر اکثر ملت اعتکاف را حلی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل
 ملت است نزد بعضی یک ساعت بس است و لکن آن گفته اند که هر گاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
 کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قایل نمود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر
 نیست و نزد بعضی یک روز و بیشتر در ملک حنفیه ایست و گفته اند که این اختلاف فرغ اختلاف در
 اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق
 آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در که متر از یوم نیز گنجا یش دارد یعنی روزه دار اگر یک ساعت
 نشیند اعتکاف بود و نرسد اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نبود که آن محل صوم
 نیست و مصنف در مقام تأیید و تصریح اشتراط صوم آمده در توایه و تسهیل آن میگوید چنانچه اعتکاف

سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت است و موجب دوری از خلق و واسطه روان
 استماع تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و تهیه اسباب
 آن و حصول صفای باطن مخصوصاً در آخر رمضان اکمل و افضل است لاجرم تشریح اعتکاف در
 افضل ایام صیام در مورد که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان و مزوی نیست گه آنحضرت
^{علیه السلام} بی روزه معتکف شدی در وقتی و عایشه رضی الله عنها روایت کرده از وی ابوداؤد می گفت
 لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث اینست که عایشه گفت روز سنت بر معتکف
 اینست که عیادت نکند بریض را و جانین نشود جنانه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرأه را و مباشرت
 نکند او را و بیرون نماند مگر چیزی را که اجازه نیست ازین و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع
 و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی است که هر وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت می یابد و امام
 ابوحنیفه و مالک قایل اند با اشتراط صوم و حجت ایشان اینست که شرط است و مراد از این حضرت پیغمبر
 بزبان اولی کن اشتراط صوم مزاحمت و اجتناب با تهاقی روایات است و اعتکاف افضل را در روایت حسن
 از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام نذر روز از امام احمد دور روایت است مشهور
 حدیث امام اشتراط مکررین استند لال ایشان بحدیث عمر است روز که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت
^{علیه السلام} عرض کرده من در جاهلیت نذر کرده بودم که یکشب در مسجد حرام اعتکاف بکنم خالا حکم چیست
 فرمود و فاکن نذر خود و اگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بر تو ای این نذر نکردی و درین استند لال
 نظر است زیرا که در روایت صحیح آنکه گفت عمر روز نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث
 این داده و نما می آمده که آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت
 آنست که مراد لیله باینوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز
 استند لال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباس روز آورده اند که گفت آنحضرت
^{علیه السلام} نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعضی از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
 عبد الله بن یحیی زملی است و وی مجهول است و با وجود آن که صحیح آنست که این حدیث متوقف است
 بر این عباس و من ذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر ^{علیه السلام} خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمر
 و ابن عباس روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و لیزد عبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت
 هر که اعتکاف کند لازم است بزوی صوم و لیکن معارضه مد و عنایت از ابن عباس بآنکه مراد از قول
 او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس من ذهب وی اشتراط
 صوم است در اعتکاف مندر و نه نفل و حدیث عبد الرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات
 متعارضه است در اشتراط صوم مطلقاً خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه

و در روایت اصل و آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعی است پس بیصوم بود و بعضی علماء اشترط صوم
در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام است نه گفته اند و این را معتکف در سنت پیدا نمی شود مگر روایت
اعتکاف در عشر اول از سوال که ظاهر است در ابتدا از روز اول سوال که روز فطر است کل اقاله الشیخ
ابن الهمام و در مواهب لدنیة همین روایت را دلیل آورده اند بر آنکه بی صوم شرط نیست
مگر بالشرام و لیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از سوال نیز آمده است و الله اعلم و در مجموع عن مضائق
اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر در یک عشر رمضان که اعتکاف در روزی فوت شد و در ماه سوال قضا
فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و نسائی بالغای مختلفه آن در آنکه آنحضرت
اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صحیح میکرد میگردید در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار از آن
طلبید از وی عایشه رفر که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را روز عایشه رفر خیمه را در مسجد پس حفصه
شدید که عایشه رفر برای اعتکاف خیمه در مسجد زد و بی اذن عالمی و خیمه زد و زینب شنیل و بی نیز
خیمه زد چون از نماز باطله برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه و آله بود
که پیش از همه زده بود و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که
این خیمه های عایشه و حفصه و زینب رفر است که میخواهند معتکف شوند چه برین داشت ایشان را آیا
نیکه خود آمده اند ازین و در روایتی مکرر فرمود این کلامه را و فرمود بردار یک این خیمه را و خیمه بخود را نیز فرمود
که بردار یک پس در آن ماه با اعتکاف نشیند تا آنکه به شش در عشر از سوال و در روایتی عشر اخیر در روایتی
عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از سوال متیقن بود مصنف همان نقل کرد و یکی از فضایل و عیاض سنت
اعتکاف اینست که بزنگار فوات آن ارضا کرد با آنکه قضای منن و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث
استفاده کرده که قضای منن و نوافل مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و آله یکبار در عشر اول از رمضان
اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر و چون معلوم شد در آن عشر فتنه شب قدر درین
عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول
از ابی سعید خدری روایت بخاری و مسلم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف در عشر اول
عشر اول و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری رفر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف فرمود عشر
اول از رمضان پسترا اعتکاف فرمود عشر اوسط رقبه ترکیه پستر بیرون آورد مر مبارک خود را از قبه
و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پسترا اعتکاف کردم عشر اوسط
را پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که
اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پسترا فراموش کرد اندیک شد مرا و
به تهنیت دیدم خود را که سپیده می کنم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر

و طلب کنيد اور در هر روز از عشره یعنی بیست و یکم و بیست و دویم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و نهم راوی میگوید پس بماریک در آن شب باران و صدف مسجد نموی از شاخه های خرمایا بود پس بچکید و دیدد و چشم من رسول الله را صلى الله عليه و آله و ترجمه مبارک و در روایتی بر بینی او اثر آب وکل بود و در روایت بخاری و مسلم آمد که تری بود و بی مبارک او آب وکل در صبحه بیست و یکم و صاحب مشکوٰه میگوید که در روایت عبد الله ابن ابی سنی شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خورانی نماز صبح بکند آردی و در معتکف در آمدی و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در الحجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوٰه از ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث عایشه زهر آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب قصاب از اوج مطهره و برداشتن آنها و ترک آنحضرت صلى الله عليه و آله اعتکاف در آن رمضان مل کور شد و با جمله در وقت در آمدن بمعتکف علما را اختلاف است و زامی و غوری و لیبث بر او پیشی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتیاج ایشان باین حدیث است و ائمه مل اهل اربعه و طا یقه غیر ایشان نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون از اداه اعتکاف ماه یا عشره کند و ترملی قول احمد باطا یقه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وی بعد از نماز باطله بود نه آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن در بیوقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب لیبث در مسجد میفرمود چون نماز صبح میگذارد در خلوت میرفت و در خیمه که برای وی میزدند میبید و در نماز و در معنی وارد شک است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجره از حصیر کلا قال الطیبری و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وی واقع شده است که چون میخواهد که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر و میبید آمد در معتکف حالی از بعدی نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشره او اخر واقع شد بلفظ مل کر مراد بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نهد بر و در آمدن در وقت صبح یا هشت شب بود یا نه کلا یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قل در شب بیست و یکم است و عمده مصالح در اعتکاف ادراک شب قل است پس باید که ابتدای اعتکاف ازین شب بود و آنحضرت صلى الله عليه و آله در خانه وجود نیامدی الا برای قضای حاجت در حال بیخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقبول ساخته اند بحاجت انسان چند آنچه در کتب سنده از عایشه زهر آمده که چون باعتکاف می نشست آنحضرت صلى الله عليه و آله نزد یک میگذرد سر مبارک خود را بمن پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای حاجت انسان و بنابراین حدیث عایشه زهر از ابی داؤد گذشت که مشغول است بر تفصیل آنچه فکند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را بهر و غایط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عمارت هدایه که گفته است مکث فکند بعد فراغ از طهارت بدن ان مشعر است و نزد بعض طعام و شراب

اگر کسی نداشته باشد که برای وی بهار دین در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع
 شرط نمیکند نیز داخل حاجت است چه وی اهم حوائج دینیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف
 در غیر مسجد جامع بر آمدن برای جمعه لازم آید و اگر توفیقی در مسجد جامع رود ضرر نکند اما بی
 ضرورت توقف نکنند و باید که در مشی بوقار بودند نه شتابی کنند و نه بستی واحادیت در عیادت مریض
 و شهود جنازه مغفول آنکه و بعضی جوار را حمل بر اعتکاف نفل و عدم جوار را بر غیر آن حمل کرده اند
 و نزد امام ابوحنیفه اگر یکساعت بیعتن بر آید اعتکاف فاسد کرد و در غیر آن گفته که این در اعتکاف
 واجب است که نذر کرده در اعتکاف نفل و نزد صاحبیه مفسد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار بود
 و گاهی در مبارک از مسجد در حجره عایشه روزه فراز کردی تا شانه کردی و بشمی اگر چه عیاض بودی چنانکه
 در کتب سنی می آید که گفت عایشه روزه برد پیغمبر صلی الله علیه و آله که مائل میکرد انبیا بسوی من هر خرد را
 وارد مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم هر مبارک او را اگر هم در مسجد
 در طریقی بشوید چنانکه ملوث نشود مسجد لا باس به و اگر محتلم کرد فاسد نکرد اعتکاف و اگر ممکن
 باشد اغتسال در مسجد بی تلویش هم در مسجد کند و الا بیرون آید کافی شرح ابن الهمام و در
 حالت اعتکاف از امورات مؤمنین هر که خواستی بزیاوت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدی و چون بوقت رفتن برگشایی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز برخاستی و او را معانقه کردی و بوسه دادی حالت تقبیل و معانقه یافته نمیشود
 جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد از امام علی زین العابدین سلام الله علیه و علی آباءه
 الکرام آورده که خبر دادند از صفیه که از ازوج مطهره است که آنحضرت صلی الله علیه و آله معتکف بود و وی زیارت
 هر یک در مسجد رفت و ساعی با آنحضرت صلی الله علیه و آله در سخن بود بستر بر خاست تا بخانه باز کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله نیز با وی بایستاد تا باز کرد انبیا و بر سایند او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزد یک باب
 ام سلمه دو مرد از انصار از انجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه و آله را با صفیه ایستاده دیدند رود ترک شدند
 آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان گفت این صفیه است زوجه من تا بخاطر شما و سواس نرود که این زن کیست
 که با حضرت صلی الله علیه و آله ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و کرانست
 بتو این مجال و سواس است فرمود که سرایت میکند شیطان در وجود بنی آدم چنانچه بدون درنگها
 و من ترسیم که در دل شما بی راه یا بل یعنی بسبب آن خاطر در ورطه کفر نیفتید و ملاک نشوید
 و در روایتی آمده که از ازوج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من می رسانم
 بخانه تو و خانه او در دار اسامه بود و در بیعتن در هیچ طریق که دیدند ذکر تقبیل او معانقه نیست
 مگر مصنف آن را یافته باشد و الله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام الندی صلی الله علیه و آله معها
 یقبلها و او را جمیع شراح بفتح یا و سکون قاف و نقل یم لام بر باز قلب تصحیح کرده اند یعنی بر خاسته

تا بگرد اندا و را بخانه و ی چنانچه در ترجمه حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مکرر بقلب به نقلیم تا بر لام
در نظر آمده و یقبلها بخوانده و چون تقبیل مشهور شد معانقه نیز با وی ضم کرد و مثل این او امام رواه
حدیث را واقع شده است و ابه اعلم و مل هنبا ثمه اینست که و طی مفسدا اعتکاف است و داعی آن از
قبله و لمس و مباشرت اگر مقررین بانزال است نیز مبطل است و بی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن حرام
است در شب و روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب بود چنانچه میگوید
و این جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نکردی مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد
است بی حجاب و چون اعتکاف خوراکی در معتکف وی سر بر بی بنه اندکی و بران فراش فرش کردندی
چنانچه صاحب مشکوٰۃ از ابن ماجه حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آورده که چون اعتکاف میکرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله انداخته میشد برای وی فراش و نهاده میشد برای وی سر بر روی در پس اسطوانه توبه
و اسطوانه توبه نام ستونی است در مسجد شریف اخذت کرده شد آن را بتوبه از جهت آنکه توبه
کرده شد نزد وی برای لیاقه البصاری و قصه وی مشهور است و چون برای وضو و مقلدات
آن گنجه قضای حاجت انسانی است در خانه در آمدی بکسی مشغول نشکستی و نشست و جاسبت
نکردی بلکه اگر یکی از اهل خانه بیما ر بودی نزد وی توقف نکردی هم در کد ارا حال
وی پرسیدی در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که در غمی آمد خانه
را مکرر برای حاجتی چون میبود معتکف و در روایتی در غمی آمد مکرر از جهت حاجت انسان و در روایت
ای داؤد و ترمذی و موطن نیز همچنین آمده و در روایت ابی داؤد آمده که گفت عایشه رضی الله عنها رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میکند بمریض و وی معتکف بود و نبی اینستاده پرسش بر سر وی و هم در کلبا میبهره همان و در
صحیح بخاری و مسلم و موطن از فعل عایشه رضی الله عنها نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که
حسن و نجعی گفته اند که جائز است مر معتکف را بر آمدن بعمیادت مریض و نماز جنازه نزد ائمه اربعه
و قی گنجه بیرون آید برای قضای حاجت و اتفاق افتاد و رعایات مریض و نماز جنازه و منصرف از طریق
نکرد و وا کثرا ز قدر نمازنا بهتم باطل نمیشود اعتکاف و اگر اینچنین نبود باطل کردد انتهی و در هر سال
ده روز معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخاری و ابوداؤد و ابن ماجه از
ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده
شد اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داؤد از ابی بن
کعب آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف میکرد عشر او اخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یکسال و در سال
آینده دو عشر نشست و صاحب مشکوٰۃ نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جمر ثبل عرض
کردی و مل راست نمودی و با هم بنوبت چنانچه عادت حفاظ است که با هم بخوانند بخوانند ی و در آن سال آخر

دو یا ز عرض کرد رواه البخاری و مسلم و لیکن از بعض روایات عرض ^{عنه} بر جبرئیل علیه السلام معالیم
 کرد در آن بعض عرض جبرئیل بر وی مضموم شود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق
 مد از است بود نسبت عرض به برد و جانب درست آید والله اعلم * تنبیه * در شب قدر روایات متعدده
 و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر جهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان
 خصوصاً در اواخر عشره و اواخر رمضان آمده لا یمیداد رشب است و یقول آن شب در امانت در تمام
 سال منتقل و منقول گردند و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه دانسته و گفته که قاضی بخان
 و ابوبکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شک است مثل این از
 ابن مسعود و ابن عباس و غیره ایشان آنهمی بود در شرح ابن الهمام گفته که روایت است از ابی حنیفه
 که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافته نمیشود کعبه کلام شب است گاهی بیشتر آید و گاهی کمتر رود
 و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن معین است بیشتر و بیشتر فرسود و در فتاوی قاضی بخان گفته که
 روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر در سال و میباشد در رمضان در غیر آن و جواب
 داده است ابو حنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیراً آنکه مراد در آن مضایق است
 که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} شب قدر در آن طلعبیده و سیاق احادیث دلالت میکنند نزد کسی که تاویل کنش طرق
 احادیث و الفاظ آن را برین معنی آنهمی و این قول اقرب است بجمع و تطبیق اقوال و الله اعلم و آنحضرت فرمود ^{صلی الله علیه و آله}
 که بعد از آنکه بنام شب قدر را پس فراموش کرد آنیک شد و فرمود شاید که خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر
 جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره با حتمال و باعث نکرد در ترک عمل با اعتماد و انکال و نیز در خدایی
 دیگر آمده که در آن شب شد مرا شب قدر و خواستم که بشما بگویم تا گاه در کس بخصوصت و جدال نزد من
 بیامدند و در جنگ و جدال از حد تیر او ز نمودند پس فراموش کرد آنیک شد م آن را بشومی جدال ایشان
 و بعضی از علما آنشب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث
 ورود یافته و بعضی از آنها را از باب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده
 آنست که آفتاب در صبح و ی طلوع کند بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در
 روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم نه سرد و صباحش نیز همچنین بود و در آن شب هیچ
 کوبی دیده نشود که منقش کرد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان کرد و چشمهای شور
 شیرین کرد و طبری از قومی ذکر کرده که در خندان در آن شب بر زمین افتند و سجده کنند بیشتر
 بر کردند بنابت خورش و هر چیز روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
 خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در روایات آنشب مشاهد این امور شرط نیست و
 بسا کس که آن را در نفس الامور یا بدو ازین امور چیزی مکشوف و مشهودی نکرد و نیز در کس

با آنکه در یکجا بر یکی چیز از آن مکتشف کنند بر دیگری و در عبادتین شب مستجاب است و توبه مقبول قطعاً و
 بهترین آنکه درین شب حاصل گردد توفیق ذکر و عبادت و مناجات و حضور و خشوع است و ذوق و حضور
 و اخلاص که بی شبهه از کرامات است و مشاهده خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث
 توفیق بر اجزای آن شب و جلد و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر
 نیمه شب بیدار باشد و منجر بمرض و ملال و اخلال در فرایض و عین موکده ذکر در داخل و اتم است و مراد
 با احیای لیل بیدارگی است در شب عموماً با این معنی که شب را زنده کرد انبیا و عبادت در وی چه
 از آنکه درین است که معمولی یک کس حق کرد یا بان معنی که نفس خود را زنده کرد انبیا به بیداری
 و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بیست خود را قنور نسازید یعنی تمام شب مثل مرد ما
 افتاده نما شید و هیچ طاعت و عبادت نکنید و الله اعلم * باب حج النبی ﷺ و عمرته * حج در لغت بمعنی
 قصد آید در شرح قصد بیت الله هر وجه مخصوصی و فتح جا و کسرا و هر دو لغت است و در کتب لغت و در بعضی کتب
 حج المذمت * هر دو در آن است و بعضی گفته اند که بفتح اسم است و بکسر ضمیر و بعضی بکسب و عمره در
 لغت بمعنی زیارت و زلف زن آید و بعضی گویند منتهی است از عمارت که موجب عمارت بنا می شود و واد
 است و عمره زیاده است بر حج و در وی تعظیم و تعمیر است مر مسجد حرام را و در شرح اهم است بر افعال
 مخصوصه که احرام است و طواف و سعی جز و قوف بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول خنیفه
 نسبت است و مستحب و نزد بعضی واجب است و بر هر تقدیر اختلاف علما است در طح و عمره آنحضرت ﷺ
 که چنان بود مصنف میگوید که چند امیر علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج کلا در آن حج بود تسمیه
 وی بحججه الوداع از جهت آنست که آنحضرت ﷺ بمصر آمد تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال
 آینه مراد رفیقا بیک و ایشان را به سفر آخرت و داع مینمود و خلافت نیست موهب هیچ یکی از علمای آنکه این حج در
 سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر کرامی آنحضرت بود ﷺ و همچنین آنکه درین حکم خلافت نیست
 در حکم سابق که آنحضرت ﷺ بعد از هجرت یک حج کلا در نیز خلافت نیست و آنکه مصنف جماعه امیر علما
 گفت که مشعر بخلاف است نظر با این حکم که گفت که بیان کرد بیرون اخواد و اهل پیش از هجرت در حج کلا کرده
 چه در اینجا خلایق نیست پس مجموع این دو حکم قول جماعه امیر علما شد نه کل جمع برین اندک که دو
 حج کلا در دو این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جامع برین عبد الله که پیغمبر ﷺ همه سه
 حج کرد و دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت از جمله و طح و فایده ثبوت این حدیث
 حکم کرد و حال آنکه ترمذی در وی مقالی دارد و وجه معنی بر آنست که زیاده هجرت و حج کلا در دو در مواهبت
 لکن نبیله از بن عباس بروایت این ماجه و خاکم آرزو که گفت حج کلا آنحضرت ﷺ پیش از آنکه هجرت
 کلا یک حج و این را موهبتی بر آمد و وفود انصار در بیعت عقبه فاشته الله که دو بود یا سه چنانچه

در مجلس مذکور است و لیکن این سخن نمیکنند بلکه پیش از آن نیز حج گنای آن با شد
 و تدبیر و صاحب محلی سکه ای بن علی بن حزم حافظ اندلسی قمر طبری طاب فرست مائت سنه سنه و هجرت
 و از رعایای آن کرده سکه پیش از هجرت زیاد بر سه و چهار حج گنای را ماحد آن بعینه محفوظ نیست و
 قراصب از این مجول فی آورده که گفته است که حجها گنای که حد آن معلوم نشده و از این اثیر آورده
 که گفت حج میگنای از آن سال پیش از آنکه هجرت کند و نیز المستلزم است که ای فرضیت حج پیش از
 هجرت است یا بعد از آن اول بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاید در محال است که ای فرضیت حج
 که چون حج گنای در آن حضرت پیش از هجرت است پس باید که حج پیش از آن فرضیت با آنکه
 حج گنای در آن فرضیت بنویسد بنویسد در جاهلیت و بعد از اسلام پس حج گنای در آن فرضیت دلیل فرضیت
 نتواند شد با حال آنکه حج گنای در آن حضرت پیش از هجرت است و با حال آنکه فرضیت حج در
 اسلام بعد از هجرت است و لیکن در کدام سال بود هجرت از آن سال هشتم بود و اگر در آن سال اول شد
 قول حق سبحانه و تعالی و اتوا الحج والعمرة لله و این معنی است بر آنکه مراد با تمام اینها این است و در
 التفت این را قراءت هجرت و معنی اینها است یعنی بلغوا ایلوا و طهرانی با سال اول هجرت از ایشان این قراءت
 را از این کرده و در فرضیه ضمام بن ثعلبته از حج و لما کور است و فله قم آوردن و بی چنانکه واقعه در سال
 پنجم است و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از سال پنجم است یا بعد از آن فتح الباری
 اوطا یافته میگوید که در آن فرضیت حج در سال پنجم است و حج حاج ایشان با آنست بجهت نزول صند است و
 آل عمر آن که نیر و بی کرینله و الله علی الناس حج البیت و واقع است در سال پنجم است که آن را هم با خود
 خزانة و در آن سال است حج عجزیه و مناظرة اهل کتاب بشرحین و نزول انما المشرکون فاجلن با و فرستادن
 ابو بکر صدیق این وقت بود که در موسم حج و فرستادن علی مرتضی زید قراءت با و زید بر نشزگان و این
 سوابق همه در سال پنجم است و مصنف پنجمین قول که حجیه قوت ظهور بر حج و هجرت است جزم کردن و گفت
 حج در سال پنجم از هجرت فرض نشد و در حال به تهنیت و اسباب مشغول شد و لیکن در آن روزی
 در آن سال مینرس نشد بجهت اشتغال با طوفان و تشدید احکام دین بتعلیم و طوفان و اجزای صمد یق ز
 در امیر حاج ما خنده بیکه فرستاد و اشارت کرد مصنف بحراب از تمسک جماعه که قایل آنکه فرضیت حج
 در سال پنجم بکریمه و اتوا الحج والعمرة لله بقول خود و اما آیت و اتوا الحج والعمرة لله و اگر چه در سال ششم
 از هجرت منزل شد و لیکن این آیه دلالتی بر فرضیت حج و عمره ندارد و معنی اتوا امر با بقره ای اینان حج
 و عمره نیست بلکه امر است با تمام حج و اتوا عمره بعد از شروع در آن پس تواند که امر با تمام حج بعد از
 شروع بر نقل بر عمل فرضیت آن در سال پنجم نزول یافته باشد و فرضیت ابتدا ای حج نشو سال پنجم
 و در فتح الباری میگوید که این تناقض میکند تقدم فرضیت حج را بر آن یعنی چون مراد با تمام

واکال حج و عمره باشد بعد از شروع دوران لازم می آید که حج و عمره پیش از این مشروع و ما مورایه
 شده باشد پیش از آن حج و عمره نبود امر با تمام واکال آن بند از شروع معنی ندارد ذالعیب و این سخن
 ظاهر است ولیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج و عمره بعد از شروع دوران مستلزم تقدم
 فعل است آن نیست تواند که نقل و مستحب باشد و امر با تمام آن صادر شد بعد از شروع چنانکه حکم
 نقل است مطلقا نزد بعضی با مخصوص حج و عمره بود بلکه وجود حج و عمره و تکلیف آنها پیش از امر
 شروع نموده اند پس در این مورد کفایت است در آن با آنکه ممکن است که گفته شود که امر با تمام واقع شود
 در آن زمان آری نه آنکه اگر چه بعد از آن واقع شود نیز اختلاف است در آن که و هر یک حاج
 علی الثور است یا علی الثور است بعضی گفته بر آنند که علی الثور است و امام شافعی و امام ابو یوسف از ایشانند
 و نزد بعضی علی الثور است و قول امام ابو حنیفه و امام عین و جماعة دیگر از ائمه همین است و در روایتی از
 ابن عباس است که علی الثور است و علی الثور در اینجا این معنی دارد که همان سال که در آن حج و عمره است یا آنکه
 در آن سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 عمره و سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 ظن فیه آن باشد و در این امام ابو حنیفه فعل آن حضرت است که در آن سال اول حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 آورد و آن در سال اول حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 در حج مشعول است اشراقی بجزایب از این سخن کرد یعنی فصلی از معنی هم سال اول حج و عمره است و این سخن موانع
 بین است و تاخیر بیاعت و این سخن را بفرستاد و سال دوم حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 بر آمد و الله اعلم و اما علی و عمره آن حضرت است که در آن سال اول حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 بقصد عمره بر آمد و چون بنگار ببیند که یکسره حله است از مکه رسید مشرکان همه با اجتماع بنگار بر آمدند
 و از در آمدن مکه مانع آمدند و چون هنوز میعاد فتح نرسید بود آن حضرت صلی الله علیه و آله با امر الهی با ایشان مصالحه
 کرد و از احرام بر آمد و به مدینه رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد و در سال
 هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود تا که تشریف آورد و عمره بنگار آورد و بعد از سه روز
 بنگار نه نمود فرمود و این را عمره القضاء گویند و در اینجا دیت این اسم برای اطلاق یافته و این مثبت
 است که بنگار نه است که گویند محرم بجهت احضار سالان شود و بعد از حلال شدن وی اگر احرام برای حج
 بجا آورد که در آن ایام عمره و حج و اگر برای عمره بجا آورد و اگر در آن ایام بود حج و عمره و با جمله با حصار
 و احلال قضا واجب کرد و شافعی گویند که قضا واجب است و در آن سال که در آن حج و عمره است و در آن سال که در آن حج و عمره است
 که با معنی است که عمره در سال اول و آنجا شده بود آن را قضا کرد بلکه قضا الله جایی معنی صلح است یعنی
 عمره که بعد از صلح ادا کرد و قضا و صلح است یعنی صلح و قضا الله آید بیوم عمره که در سال هفتم که

سال فتح مکه است از حمران که در یک مرحله است از مکه بعد از قسمت شدیم حنین هم شد آمد و عمره
 گذارد و هم در شب بجزعاله باز رفت بعد از نماز عشا که مردم در منازل خود در آمدند سوار شدند و به سوی او طار
 صبح بجزعاله باز رفت و برای نماز از منزل بر آمد مردم عیال کردند که مکرر تمام شب هم در منزل بود چهارم
 ششم که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند با اعتبار آنکه در حاکم بیهیمة بجهت عمره
 نمودن زیرا که بسکه نیامد و هم از اینجا از احرام بر آمد و بسکه بیهیمة در کعبه چنانچه ملک کور شد و لیکن حضور
 آن را بجز حکم عمره داده اند و در بعضی احادیث دو عمره واجب است و اول آن جهت عدم اعتبار عمره
 حاکم بیهیمة و عدم ذکر عمره حج کویا مقصود را و بیان عمره تنها پی حج بود در این عمره بجزعاله در اکثر
 مردم بویبیکه مانده بود و تواند که بعضی آن را روایت نکرده باشند و هم در این احادیث که در
 ذی القعدن بود مکرر عمره حج که در ذی الحجة بود و از این مورد صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار عمره کرد
 یکی از آنها در رجب بود چون اینفقون او را بعایشه رضی الله عنهما در نماز تخطئه این عمره دو کعبه و یک کعبه
 حاکم بیهیمة عالی ابا عبد الرحمن را نبود که عمره کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرر آنکه در ذی القعدن و هرگز هیچ عمره
 در رجب نبود این سه و خطانی است که او را شد و در تخطئه مخالف ذکر در فصل بعد در سیاق و بیان حج
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن را حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلاهی ارکان دین و بلند ترین نیایان
 تزیین شعائر اسلام است و حج پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم و افضل و اتم حج و اکتل آنها است و احادیث صحیح
 در سیاق از اصحاب مزوی کشته و حدیث جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنها است و راوی آن حدیث
 امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آباؤه الکرام که گفت در
 آمدیم با جماعه بر جابر بن عبد الله رضی الله عنهما و وی اعنی شاکه بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که چه کسانید
 شما تا فرمودیم پس رسیدیم گفتیم منم محمد بن علی بن الحسنین رضی الله عنهما پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینه
 من کشید و گفت ای پسر من من بکشاد و دست در جیب من فرود آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس گفت
 در حبابا این ای پسر من از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه خواهمی گفتیم چهارده بار از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که چگونه بود پس عقلم کرد بدست خود عدتسع را و گفت مکش کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در ملک یمنه نه سال بود
 نه بر آمد حج پسترا اعلام کرد و نداد در مردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حج میبرد آید وقت دم آورد آن در
 مدینه مردم بسیار به طالب آنکه اکتفا کنند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم
 با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را از روایت مسام و ای داؤد و نساف آورده و از این
 ابوشیمه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در سیاق این قصه روایات حدیث جابر و ابان و ابان
 احادیث حدیث جابر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزیمت حج کرد صحابه و
 اعلام کرد حج و میخواستیم حج کردند و این خبر بفرستادیم و میباید که در اطراف و نواحی مدینه است و این

مسافر مسلمانان منوطه سالهاست که در راه مکه از هر طرفی طواف می کند و بعد از حج از حصر
و احباب بیرون شد تا کعبه الهی که پیش و پس و زمین و شمال هر طرف که نظر کار می کرد همه مردم بودند از
پنجاه و هزار و بعضی از آن معلوم نیست اما گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجة الوداع بعد
از آنست بصلت هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود در روضه الاحباب میگوید که در این
سفر چنانکه مردم جمع شده بودند که غیر از خلیفه اول و علی کبری (ع) کسی احصای آن نمی توانست کرد و بر روایتی
آنکه صلوات چهارده هزار و بیست و چهار هزار بود آنهایی و الله اعلم روز پنجشنبه یازده
شنبه را روایتی است یا اختلاف روایت است بیست و چهارم ذی القعدة نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه
شک از دست و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و کسان را شرايط و ارکان و آداب حج تعليم کرد و این
خطبه خواند و تعليم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر در روز جمعه
با صحت آنکه بر آمدن به سفر بیست و چهارم ذی قعدة بود در روایتی آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف
تا پنجشنبه منسوب نیست زیرا که در میل آنکه چهار شب از ذی القعدة گذشته بود فافهم اما سفرد در روز
شنبه بعد از آنکه در اجابت صحابه وارد شده که سفر را در وقت میباش که در روز پنجشنبه اندک
کنند و صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله نمود پیغمبر خدا ﷺ یخرج فی سفره اخیر حج که
بیزون آید در هیچ سفری چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مکرر روز پنجشنبه عادت شریف همین بود
یا زب مکرر روزی پیش آمده باشد که خلافت آن لازم افتاد و نماز آن ظهر سر میماند زاشا نه کرد و
روغن بر سر نهاد و ردای بپوشید و تسبیح متعبد از مشن لفظ را در اموجود نیست ما نا که از سه و قلم کتاب
است و در صحیح البخاری و در جامع الاصول نیز که حدیثی از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند
با این لفظ که روان شد رسول خدا ﷺ از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید از آن
و در او اصحاب او بیست نفر دیگر از بیست قسم رهاوارا ها که پیوسته کسی مکرر سفر ان آلود که بیفشاند
رنگه ابروی و چون آن اولین سفر کرد و رفت و الحلیفه که بر شش میل است از مدینه فرود آمد و نماز عصر
را بقصر بکنار دو شب آنجا بیتوته کرد و نماز شام و تخفتن آن روز و نماز صبح و ظهر روز دیگر نیز آنجا
کرد از آنجا آنچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مؤمنین در این سفر بیزان بود که در آن شب بزوجه
بکشد و بر این نماز صبح غسل کرد که گاهی کشتن بزوجه زنان در یکوقت از آنحضرت ﷺ بوجود
می آمد و بعد از همه بک غسل می برد و گاهی بمن هر جماعت غسل جدا می کرد و بعد از ظهر برای اجرام
غسل دیگر کرد غسل کردن نزد احرام مستحب و مسلمون است با تفاق ائمه و اگر وضو کنند نیز کفایت است
بهر درتقلین طهارت شرط است و در غسل خطبه را بشنود که دو کلاه می اندک بدین معانی است و غسل
نظم بر سجده کرد دیگر داشت و عایشه رضی الله عنها پیش آورد و آن مژگمی بود از چنگ بوی خوش و در آن

بود و برین و سر مبارک و بی مایل چنانکه اثر مشک بر فرق و مجامع من مبارک آنحضرت ^{علیه السلام} در باره آنست
 و در صحیحین آمده که عده عابیه نیز مطیب ساخت آنحضرت ^{علیه السلام} را بذر بره و در روایعی آمده که
 کویا که بی بینم سبیل می رود و فیش طیب را در مفارق ^{علیه السلام} و حال آنکه وی محرم بود و اینست دلیل
 دیگر بر استحباب استعمال طیب نزد اراة احرام و بر آنکه بقار و ام رنگ و بوی آن بعد از احرام غیر رقی
 ندارد و آنچه حرام است بر محرم اهل ای استعمال طیب است در حالت احرام و همین است که صاحب امام
 ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و محکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علمای سلف و خلف
 الا امام مالک که منع کرده تطیب قبل الا حرام با آنچه باقی ماند از آنست که وی بعد از احرام و با وجود آن
 جائز است و فل به نیست بروی و اینست حجت است بروی بعد از آن از ورود ای احرام بپوشید و نماز
 ظاهر بقصر بکل ارد و احرام نیست در نماز ای که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از احرام
 جز نماز فرض ظهر نماز بی خاص بر وی احرام گذارد ملک صاحب امام ابوحنیفه و شافعی استحباب بر کعبین نفل
 است پیش از احرام و اگر هم بر کعبین فرض آنگاه که نماز است و اگر نماز است و اگر نماز است و اگر نماز است
 بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه ظاهر ملک صاحب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض اول است و اگر
 نماز نفل کل ارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه طریقه است و امام نووی در حدیث اینست که
 کل ارد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بنویسند و در رکعت و چون برداشت او را ناله او از بر آورد بثلثه گفته که
 در بعد از استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد اراة احرام و گفته که اینست صاحب امام مالک
 علمای کوفه مر ویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
 که جمهور بر آنند و همین است ظاهر حدیث کوفی المروان بن ابی العباس که در حدیث طویل جابر
 همین قل و واقع شده که نماز کل ارد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در مسجد ذی العابدین و احرام است آنکه ذکر عددی
 مخصوص بکنند و اینست مسلم از اینست هر چه آورده که گفته بهیرون ^{رضی الله عنه} و قول محمد ^{صلی الله علیه و آله} بجمع و بصله در
 مسجد خود که بنویسند یا صلوات است رکعتین و است احرام و روایت کرده اند حدیث را حاکم و تصحیح نموده و
 گفته باینکه در وقت مکرره نکل ارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض و تحمیه المسجد نیز کفایت کند
 و پیش از احرام بد نهد و نعل در کردن آویخت و بر جانب راست کوفان آن بشکافت و خون بر سر او که
 بدنه به نجات نام شتر یا کواست که بمکه برنگ و بدی بفتح ما و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از بدنی
 بمعنی صفامت و نزد شافعی مخصوصست بشتر زیرا که در حدیث تعبیر لجمعه بدنه مقابل بقرة افتاده چنانچه
 در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اول برسد کویا بدنه فرستاد بدنه را هر که در ساعت ثانیه بیاید کویا
 بدنه را هر که در ساعت اول برسد کویا بدنه فرستاد بدنه را هر که در ساعت ثانیه بیاید کویا
 بدنه را هر که در ساعت اول برسد کویا بدنه فرستاد بدنه را هر که در ساعت ثانیه بیاید کویا
 بدنه را هر که در ساعت اول برسد کویا بدنه فرستاد بدنه را هر که در ساعت ثانیه بیاید کویا

کند از بعضی کس لهذا آنچه در احادیث و در بعضی روایات حدیث جمعه بجای بد نه جزو و نیز آمده که
 در بعضی روایات و لیکن در اکثر روایات جمعه بد نه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست
 در بودن بد نه شامل بقرة در لغت حلیل گفته که بد نه بقرة یا نا قه است که در معاده شود بمکه و نوبی
 گفته که این قول اکثر اهل لغت است و جوهری نیز گفته که الم بد نه بقرة و نائقة خلاف در مفهوم شرعی
 اولست که بقرة کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهد نمیمیر آید مگر بجز ورتسک میکند
 اصل بد نه تعجیل جمعه و جوایش آنکه بقرة داخل بدنه است ولیکن اینجا از بد نه خصوص جزو مراد
 بقرة است معانی بدنه بقرة و تخصیص با هم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جا بر
 که مسلم روایت کرده آمده است که گفت در بیج میگردیم ما بد نه را از هفت کس گفتند و بقرة را نیز گفت بقرة
 نیز بد نه است انصاری و نزد امام ابوحنیفه بتقلید بد نه باراد خج و سوق وی نیز شخص محرم کرده
 جمعه بد نه چه وی نیز از بعضی اهرام است و در معنی تلمیذ است در اظهار اجابت که حقیقت
 تلمیذ است و اظهار اجابت کفیل بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه یادشاهی یکی از اقسام خود را بخواند
 و وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت است همچنانکه گوید لبیک و آنچه از خصایص احرام بود و نیست
 بدنه آن مشغور و شود اهرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا
 دوال چرمی و مانند آن را در گردن بد نه تگاده سازد و تیل و یزد و اشعار آنکه جانب زمین یا سار کوهان بد نه
 را بشکافد و نیز زنک و میگرداند که این از عادات جاهلیت بود در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت
 غرض و مصلحت و اشعار در جانب زمین افضل و موافق تر است بسنت صحیح و آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه
 مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام کرد ظاهراً شود که این سبب احرام نیست
 احرام بتلمیذ کرد چنانکه بیاید و لیکن آن ستمی است که محرم نزد اهرام میکند و اشعار مذکور
 همان میراثه است از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکرره است
 و وجه آن بعضی چنین گفته اند که وی مثله و تعانیم حیوان است و آن حرام و مکرره است و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مکن با اشعار و طبعی میگوید که این قول مخالف
 اجابت است که در اشعار و روایت یافته و این مثله نیست بلکه مثل قصد و خجاست و خجاست
 و داغ است برای مصلحت و نیز تعرض مشرکان در بنوقت که قوت و علمیه اسلام و کمال و تمام آنست دور بود
 و بعضی گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه در آن میکردند بحدی
 که خوف مرایت اهرام و سادعضو بد نه بود یا مکرره ایشان و ترجیح آن بر تقلید بود و الا در حد ذات
 مکرره نیست یعنی به مجرد تقلید محرم میگردد و حاجت با اشعار نیست و اگر یکی همین اشعار کند نه تقلید مکرره
 بود و نیز مردم در زمان ایشان ترک داده بودند اشعار را و علامت اهرام همانند بود و آنها که میگردند

بمالغه میگردند و از خرد تجار و مینمودند از بیجهت مکروه است و الله اعلم بئذ آنکه الحرام بهتر است از حلال
نوع است اول افراد و صاحب آن را نمرد گویند بکسر و او را در آن بود که احرام حج بند در جاهای دیگر
تنها قنوم تمنع و فاعل آن را متمتع گویند و تمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بند و افعال آن
را تمام کند و منتهی اشهر حج در روز هشتم ذی الحججه یا پیش از آن احرام حج بند در آن متمتع سوق هندی
با خود نکرده است از احرام عمره بر آید و جامه بیو شک و مزجه بسبب احرام حرام شده بود حلال
سازد و احرام حج بند در آن متمتع هندی بکرده است از احرام عمره که بر آمد و احرام حج بند در سوم
قران است و صاحب آن را قارن گویند و صورت قران آنست که در احرام نیت حج و عمره کند
و هر دو را معاً احرام بند در این شخص طواف و سعی و عمره می کند بعد از آن حج می کند و میان آنست
اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابوحنیفه قران افضل است بعد از وی تمتع
بعد از وی افراد و قول جماعه از صحابه و تابعین و ائمه ذی کبر و جمعی از عظامای شافعیه برین است
و نزد امام شافعی و مالک و کثیری از علما افراد افضل است ثم التمتع ثم القران و در جماعه امام احمد و جماعه از
صحابه و تابعین و من بعدهم تمتع افضل و این اختلاف در ج اختلاف صحابه و روایات ایشانست در فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگوید و در احرام وی صلی الله علیه و آله خلاف است که
تلمیه بکنام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح و صحیحین است بر آنکه احرام حج
و عمره بود معاً که معی قران است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله انالی آیت من رجا آتیا مرا آیتها از پروردگار
من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آیتها صل فی هذا الوادی المبارک فبما یکل از زمین وادی مبارک که
همان وادی ذوالحلیفه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وی نزل و کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و
برکت وی احادیث ورود یافته است از پنجاه میگرد و قبل عمره فی حبه و بکوبی بعد احرام من عمره است
در حبه یعنی جمع است حج و عمره و تنها حج نیست و از هیات المخلدین که فرمود صل امتیناسی توان
یافت بآنکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه در ذکر است نزد امام ابوحنیفه کالایضی
و مصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث است و رواة آن هفده تن از صحابه
عظام شمرده اند که بعضی لفظ احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله را بقران و بعضی اهدبار آنحضرت صلی الله علیه و آله را در
بدان روایت کرده و همچنین احادیث صحیح بسیار آمده در مرتبه اول در بسیار وارد شده و آنکه
احرام وی صلی الله علیه و آله با فراد بود فی صحیح مسلم عن عایشه ریان رسول الله صلی الله علیه و آله اهل الصحیح مفرد تلمیه
کرده حج تنها و در روایتی آمده اند بالصحیح و احادیث متعدده در صحیحین از باب شش و این عمره
نابت است هر چند مع رسول الله صلی الله علیه و آله و لا ینکر الا الصحیح بیرون آمدیم ما با رسول خدا و ذکر نمیگردیم
یعنی ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر حج را و عند مسلم عن ابن عمر و ابن عباس انزلنا مع رسول الله

در حج مفروضه و در سینه این طایفه عمل جا بران رسول الله ص افرود با طبع و مسلم و نبود آورد
 و این چیز از جمله آورده است که در حج بود و چون با حق و باطل شهادت عمره را واحد است صحیح در نهفته هر
 و این شده اگر چه کس از آن دور و غایب است چنانکه در ص هجرتین از ابن عمر آمده که گفت جمع کرد و موله
 در حج حجة الوداع به عنوان مقرر و آن صحیح پس آن را بر آورد اول بعمره به سمر الحج و بالجمله اختلاف
 و این اتفاق در این باب بطوری واقع شده که در بادی النظره زعمی نماید و لهذا بعضی از متعصبان
 از اهل زیغ و الحاق این طبع را در تبا بقره یافته و گفته که چه بدست حال شما ای دعا شرا اهل اسلام گفته
 بیخبر شما ص جز بیک حج بجا نیاورد و در این و تا بعد از وی با این حد کثرت از طایفه ایضا متجاوز
 همراه و هیچ کس آنرا تشخص و تعیین ننموده و این دلیل خدا گفته که بگویند بود و آنچه نوع بود و قد این که
 همین کثرت و ازدحام باعث اختلاف و اختلاف شد با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از مجلس شریف
 پس ص از علما شکر الله تعالی در تطبیق و توفیق جل من سبحان و ذریع و فاعلم ان الله اعلم
 در این باب زیاد و هر هوای ذوق و طایفه و علی هذا الغیاس و یکی از آن مقالات اینست که مصنف نقل کرد و
 گفته و توفیق میان آن احادیث است که آنحضرت ص اول الحرام به حج مفروضه بعقل از آن عمره
 را در حج در آورد و طایفه ای که در وقت الحرام است یوم الغیبا که از آن عمره در حج تأیید
 اینست و این سخن از جهت آن فرموده که اهل جاهلیت عمره را در ایام حج از فحور و فسوق می بنداشتند
 و تا بعد از آن و کراهت از آن داشته اند و اینها شهادتی است که یافت آنکه مطلق بر اول حال شد و از آنحضرت
ص بعد از آنکه شهادت از اطلاع بر ما قیام عیان و آخر کلام او را شامعلی پیدا شد همان را نقل کرد و گفت که
 آنحضرت ص از حج تمتع فرمود و اینست که گفت آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که
 در آخر فرمود لبیک ص و ص نقل کرد و گفت که آنحضرت ص از آن بود و زیادت در روایات
 و اخبار دیگر ص در حدیث که در شهادت مقالی یکی شهادت است ص در آن که نزد وی همین ثابت بود و
 دیگری بلند و هزار که این هزار دیگر بعد از آن نزد فری قیامت یافت اینوجه تطبیق احادیث قرآن و افراد شد
 و این تطبیق احادیث تمتع با احادیث قول آنست که گفته اند که آنکس که نسیت تمتع با آنحضرت
ص کرده و تمتع آنحضرت ص قایلین است آن را و توجه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع
 بمعنی لغوی است که آن ارتفاع و التماس است ص شیعی که احرام بستن است برای عمره و اگر در آن
 آن وقت از آن ای آن احرام مستقل به بیستین و اگر در آن و بعد از آن تمتع لغوی است و صورت قرآن موجود
 است چه آنکه آنست که در قرآن ارتفاع و التماس است ص که در آن ص اول و نسک لبیک نسک است
 میکند و با افراد عمل می یکی از حج و عمره یکی احادیث مستخرج از آنکه نسیت تمتع آنحضرت

رسالت صلی الله علیه و آله بسمت امر و تعلیم الحضرات علیهم السلام است آن را با صحاب و معنی تمنع بخورد آن الحضرات
علیهم السلام آنست که امر بدان کردی و فرمود آن را و این تسلیت فعل یا امر معارف است که در کتب کلامی
 آمده است که هر چه کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله ما عزا را یعنی امر کرده بدان آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه و آله
 همایون صلی الله علیه و آله و مثل آنست که کتوبتک باد شاه شهری بنا کرد و فلان را بکشید و در حقیقت امر کرده بنا
 و کشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگر آنست بسمت تمنع الحضرات علیهم السلام است و این تاویل از امام
 شافعی منقول است صلی الله علیه و آله و نیز عمال صلی الله علیه و آله است که تمنع الحضرات علیهم السلام است و این عبارت میافادت
 بصورت قرآن صلی الله علیه و آله یعنی احرام بسمت برای عمره مقرون و مضموم بحج و این یکی از دو صورت قرآن است
 و قرآن یک و صورت تحقق یک است یکی آنکه اهل باغ ذبیح کند و بگوید احرمت للحج و العمره یا اول ذبیح
 احرام حج بکنند و بعد از آن ذبیح احرام عمره را با آن مقرون کرد اند صلی الله علیه و آله و اینچنین نیامده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 اول احرام عمره و انعال او را کرد بعد از آن احرام حج بسمت و در کتب صلی الله علیه و آله گفته بنا بر ترم و اعتقاد است
 تمنع را بحقیقت چنانکه بیاید و با این وجوه مقرر شد که حج آنحضرت صلی الله علیه و آله قرآن بود نه اولی و تمنع
 و ثابت شد که قرآن افضل است از تمنع و افراد چنانکه مله امام ابوحنیفه است در بعضی نسخ ترم حج احادیث
 قرآن بگنود آن نیز کرده اند و نیز گفته اند که از او بیان افراد که عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند و در
 روایت قرآن نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطرابی باشد و این معنی یکی از علل حدیث است که بدان
 بحکم اذاعا رضا قضا عمل صلی الله علیه و آله بکنجا لب متعلک کرده بخلاف روایت احادیث قرآن که به کجا نب آمده
 فقط و نیز احادیث افراد و تمنع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قرآن نص و صریح اند در آن
 و الله اعلم و اما حال صحابه در چنانچه در صحیحین از عایشه رور آمده آن بود که بعضی احرام بعمره کرده
 بودند و بعضی بحج و عمره و بعضی بحج و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسمه بودند تنها یا با عمره و گفت
 و اما صحابه در سه قسم بودند قسمی احرام بحج و عمره بسمه یا بحج مجرد و با ایشان هدی بود و قول
 ری و احرام بحج مجرد بسمه مستدل است و حرف اول نیز که بود قول او است و قرآن احرام باقی مانده و نفس است
 که کویل قسمی احرام بحج و عمره بسمه یا بحج مجرد بسمه و با ایشان هدی بود بر آن احرام باقی مانده و نیز
 کحلال شد و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام بحج بسمه و پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن زمان که
 حج را عمره سازید یعنی قلب کنیک احرام بحج را با احرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از آن
 عمره و با احرام بنید حج از مکه و عرفات روید و میگویند که این از جهت آن فرمود که تا آنکه
 و انواع حج بشمام معمول آید و هیچ یکی از آنها مترک نکرد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بدت خود که عایشه
 آن نداشت که همه را بجای آرد بعضی را خود کرده و بعضی امر کرد صحابه را تا ناد بکران که بدید از ایشان
 بیایند در بعضی انواع اتمل بعمل آن حضرت صلی الله علیه و آله بکنند و در بعضی امثال یا مروی نماید قسم سیوم

جمع بودند که با ایشان هلاک نمود و احرام حج بسته بودند و بیخبر از ایشان را فرمود که قلب
 کنیزان را بیاورید یعنی احرامی که برای حج بسته بودند و او را عمره کرد انبیا و صحابه و بی اعلان عمره
 بجای آید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرقی میان این قسم و قسم دوم آنست که در این قسم در وقت
 احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنید و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارات مصنف
 که گفت احرام حج بستند و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب
 کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و در این قسم ثالث احرام حج بسته بودند و بهمان احرام بنده
 آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان
 را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهر تر و واضح تر میبود و مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بمکه آمد و طواف کرد و سعی نمود چون قارن بود در همان احرامی که بسته بود با یمن ناد و بهمان احرام حج کند و
 و بعد از حج روز نحر از احرام در آمد چنانکه معلوم کرد و صحابه بهر آنکه قارن نبودند فرمود هر که از شما
 سوق هلی کرد در همان احرام اول بایستد و از آن نه بر آید و هر که سوق هلی نکرد با یمن که از احرام
 بر آید و حج خود را عمره سازد چون یوم النحر و به آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنار و ند
 احرام تازه برای حج به بندد و بعد از آن افعال حج ادا کند این معنی بر صحابه که آن آمد یا از جهت کمال خرس
 ایشان در متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چون وی از احرام نبر آمد مانند بران بود می و نیز شاق
 آمد بر ایشان که درین ایام که از حج بجز روز پیش مانده از احرام بر آید و بر زنان بکند و بهمان
 حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا با یمن و مزد که ما بعرفه در آیم و از مکه آید
 ما منی میچکینک باشد یعنی قرینا العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت عمره را در شهر حج
 مکرر و میبنداشتند و داخل فحوز و فسوق می شمرند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بشنیدن این حکایت
 و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لورای استقامت
 من امری ما استکبرت لم اسق الهدی و جعلتها همرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای
 مصلحتی که شمارا با لآن بدان فرمودم و امر کردم هر آینه من نیز چنین میکردم و تمنع
 میکردم و هر حق هلاک نمیشد و او را تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هلی کردم حلال
 شدن پیش از نحر وی روان بود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از
 من و از شما نیز هر که سوق هلی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید
 و خطایی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله با این سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک
 اقتدار و اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله شاق آمد کمال الطیبی و شیخ نور بشی میگوید حکمت آنست که تا یکی از اساک
 در انواع حج که تمتع است مهمل و متروک نمازد و میگوید که این امر بیست که محضوض اند صحابه

بدان از میان های ایزامت و جائز و حرام هر چه یکی را بعد از ایشان فرض و قسم حج عمره و زوار و غیره
بیاورد یعنی ایها الذین آمنوا صلوا علیهم و صلوا علی آلهم و سلموا و خذوا زینتکم اذ صلیتم و کلمه و چون بداند این قیوم در این کتاب این است که هر چه
گزاره می نماید و در امتثال امر توقف کرده ظاهر کشید و این خبر حضرت است رسید دانست که در میان
تقرب ایشان تزلزل و الحفظ از این راه یافت و خوف آن شد که مبادا از سواش شطیان ایشان را از جا بلغزاند
هر مؤذنی که در این امر می نماید بوقت سجده و دفع کرد یا در این حال ایشان را طهارت ایشان را از اشرار کرد یا آنکه
تسبیح و تهلیل و غیره از دست ایشان بردارد یا در این راه حاجت دهد و در این کتاب که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
قطعه ای از قرآن که فرموده است که من امری را استعمل کردم که از آن استدلالات کرده است بر فضیلتش تمسح به آن است
آنکه آن را در آن راه از آن جهت آرزو کند و آرزو کند و آنرا افضل را کامل بر خود جواب از این استدلالات گفته که آرزوی
آن حضرت است آنرا از جهت تمسب قلب صحابه و تسامیه خاطر ایشان بود نه از جهت آنکه واقع شده
نافع و نازل است و این تسبیحی که در این کتاب است که هر که آن را در روزی که در آن افضل است و اگر
بگوید تسبیح افضل تا بفعل آن حضرت تسبیح و تمامی وی مع امر و ادبی است و اول آن تسبیح است و در آن تسبیح احرام
آن حضرت تسبیح است که بطریق قرآن بود تا تسبیح یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که هر که در آن تسبیح است و هر
اختلافی دیگر در آن ناشی شده است و تصدیق جواب است که آن تفصیل را نیز همان کند پس فصل جدا بر وی آن عقل
کرد و گفت * فصل * در حج پیغمبر تسبیح طوایف علماء را پس هر وقت که طائفه اول آنان که سبک و بند حج
مقرر کنند که با آن عمره نبود طائفه دوم آنانکه میگویند تسبیح بود تسبیحی که از عمره حلال شد و پس از آن
احرام تسبیح است و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که کند تسبیح که وی تسبیح قرآن بود و بعد از ادای
افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و در این وهم دوم حکایت مغاوبه را حجت ساخته اند که گفت
تصیر کرد آن حضرت تسبیح سر مبارک خود را بر قرآن نیز مروره و در آن تسبیحی آمد که قصر کردم شعر رسول
الله را تسبیح است و این تسبیح از معاریف است و در این تسبیح منسوب است و در این تسبیح آنکه بر معاویه و غیره تسبیح
و تسبیح کرده اند او را در آن و گفته اند که این سهوی بود او و هر چه از این تسبیح و تسبیح است که گفته
آن حضرت تسبیح عمره کرد در حج و شبانه روز او را تسبیح و تسبیح که در آن کلماتی مواهب و مروری است
از امام احمد که آن حضرت تسبیح از احرام نه بر آمد و لیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزی نکرد و این تسبیح است و وی
تسبیح از جهت صحت حدیث معاریف و لیکن تحقیق نزد جمهور همان است که گفته شد پس تسبیح سوم آنانکه
میگویند تسبیح بود تسبیحی که از آن حلال شد بسمت شوق های و این نیز است و است از جهت ذموت قرآن سکر آنکه از
تسبیح معنی لغوی خواص چنانچه کلمات طائفه چهارم آنانکه میگویند تسبیح قرآن بود این تسبیح است اما آنکه کویان
قرآن که در آن دو طواف بود و سعی در اول قدم و ثابته بد که در اول قدم یک طواف بود و سعی کرد تسبیح
حج طواف اول و سعی دیگر بجا آورد در مواهب امام ابوحنیفه در قرآن نیز همین است که اول افعال عمره تسبیح آنرا

يك طرف و يك طرفي بر او آن است كه بعد از آن حج بگذارد با طواف قلم که حد است مزارقانی را تا آخر
 آن حال حج و اگر در اول و طرف بود و بعضی كند نیز گفتند كه لیکن اساعی در جهت تا خیر سعی
 عمره و نقل بر طواف تجمیع که طواف است اما هیچ چیزی لازم نیاید طایفه پنجم آنانکه میگویند
 مفرد بود افرادی که بعد از قضای حج به عمره احرام بست از تبعیم و این غلط است و هیچ یکی از صحابه و
 تابعین و ائمه اربعه و اهل حدیث بر آن نرفته اند انما الواجب للمؤمن این تلبیه و حق و ملک صحت آنست
 که در آن بود اول یک طواف و یک سعی کرد بعد از آن حج گذارد و اما در احرام پیغمبر ﷺ و صحابه و پیغمبر
 و ائمه طایفه اول آنانکه میگویند تلبیه و بی عمره مجرد بود و بر آن مستمر شد طایفه دوم آنانکه
 میگویند تلبیه و بی سعی مفرد بود و بر آن مستمر شد سیوم آنانکه میگویند تلبیه و بی عمره مجرد بود و ثانی الحال
 ادخال حج در عمره کرد طایفه چهارم آنانکه میگویند تلبیه و بی سعی مفرد بود و بعد از آن
 ادخال عمره کرد در حج این خصوصیت بود یعنی در تمامه را و تلبیه بی سعی میگردید بعد از آن صیقل
 بیگانه ادخال عمره کرد یعنی ثبوتی نشود این کلام و حکم بخطای این بقول بالجه در وجه تطبیق میان
 قرآن با فرائد گفت زیرا که آن نه اینچنین بود بلکه احرام هر دو بست در وقت احرام بقر نیت و اهلال کرد
 بهر دو در طریق فایده طایفه پنجم آنانکه میگویند که احرام بی احرامی بود مطلق هیچ نسکی را تبعیم نکرد بعد
 از آن یعنی بعد از احرام مطلق بمشمن و حی آمد و تبعیم کرد حج و عمره را بر نقل بر قول بقران
 یا تبعیم حج بر قول با افراد و حق آنست که هم در وقت احرام تبعیم کرد و قرآن فرمود و الله اعلم و آنحضرت ﷺ
 چون نماز ظهر بگذارد احرام بست و لمیک گفت انگاه بر فائده خود که قضا نام داشت بجهت سب و تیز
 رفتاری و بی کویا که نزد وی اقصی سیر و نهایت جری بود و بعضی گفته اند که قضا و انانکه را کوینها که قطع
 کرده شد است طرف اذن و بی ابو عبید که گفت می مقطوعه الاذن عرضا و گفته اند که قضا و اعضا
 و جلاء نام يك ناقه است که مر حضرت پیغمبر را بود ﷺ بر وی سوار شد و چون ناقه بر خاست
 دیگر بار تلبیه گفت باز همین که بر پشتی که بر این بیگانه است که موضعی است نزد يك بلی الحلیفه
 الا بر آمد دیگر بار تلبیه گفت مصنف در این کلام اشارت کرد بجمع و تطبیق روایات که در وقت
 ایلهای تلبیه آنحضرت ﷺ آمده و در بعضی روایات آمده که بعد از نماز گفت نزد شجره که در آن
 وقت آنجا بود و آن مسجلی است که آنرا مسجل شجره گویند در بعضی بعد از استوا بر ناقه و در بعضی بعد از
 بر آمدن بر پشتی بیگانه یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیش از وی نشیند بود همانرا روایت کرد و تحقیقت
 وقت این است ای تلبیه بعد از نماز بود و سنن نزد امام ابوحنیفه و امام مالک زود روایت مشهوره از
 امام احمد و صحیح از مالک شافعی و روایاتی از احمد آنست که افضل احرام در وقت
 بر خاستن ناقه است و کاه میبکند لجهت و عمره ز بر آنست قرآن بود و کاه میبکند لجهت و این

منافات بقران ندارد چه قران نوحی از حج و مشتمل بزوست و چون در ابتدا نیت هر دو را کرد و بعد در آن
 در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت
 احرام که بحج و عمره معا بود یا تنها بود یکی آن را شنید و دیگری این را و می گفت تمام تلبیه را با این
 عبارت اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و در صحیحین تلبیه
 باین نغمات است تلبیک اللهم لبیک وسعک لبیک والخیر فی بدیک لبیک والرفیاء الیک والعمل و در عبارات زیاده
 نیز مائوراهت و در رسائل مناسک ملک کو رو آواز بلند میگردد تا صحیح صحابه می شنیدند و می فرمود
 آواز بلند کنی که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز ما را
 باحرام و در روایتی آمده است اصوات کنی که آن از شعائر حجست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس
 تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هر چه در زمین و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از
 هر طرف و بعد از تلبیه دعا میگوید و میخواست از حد رضای او آرد خول جنت را و استعاذه میکرد از نار
 رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران بالایی بود که نه که قیامت وی ششوی چهاردهم بود که رواه
 الترمذی فی الشماثل و بالایی ششونده شغل بود و نه ستاره و نه محمل و نه هودج و نه صفا و همیشه برین
 قاعده و به همین روش تلبیه می گفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش می گفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگرمی
 انکار نمی کرد و در مکات احرام موی سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر عین معجمه و سکون عین مهمله
 که عبارت است از د وائی که موی را جمع کند مثل ص و خ و خطمی و غیر آن و بعضی روایت می کنند که غسل یعنی
 شهادت آورد بود و گفته اند این تصحیف است و قطع نظر از آن بعدی نیز دارد که موی هر مبارک را
 بعسل کود آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و بتراود و گرد آلود شود و الله اعلم و بر هر نقلی که کرد
 آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام هر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار
 کرد آرد تا از در آمدن گرد و وقوع هوا م در آن مصون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی است میان
 حرمین سی و شش میل از مدینه بوسیله حمار و حشی را دین زخم خورد فرمود بکند آن را که بزودی زخم کنند
 او بید آید در زمان مردی بید آمد از قبیله بهر و گفت یار رسول الله این صید را بشما کنانید م شما دانید
 هر چه خواهد آن کنی با این صید من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرمود تا بر رفاقت صید کرد و گوشتش
 درین حدیث است قول او که گفت و چون بمنزل اثابیه بالضم و یثلث و ثای مثلثه رسید که موضعی است
 میان وینه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک آهوارادین
 در شبانه در حدیث صحیح آمده که در آن آهوتیری بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 شخصی را تعیین فرمود که نزد وی ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وی نشود و او بود آرد
 از اسب بخت امی بگرد آورده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعرج رسید و درین منزل نزل واقع شد نشست

در بهار در روز ولادت آن حضرت ص و نشستم من در بهار و ابو بکر رضی و غلامی از آن ابو بکر رضی در عقب
 ماله بود و شعری که زامله پیغمبر ص و ابو بکر رضی بود و یکی بود و سرد ستوی بود ز مانی انتظار کردند
 که بر مکه چون رسید شمر با او و دنداشت ابو بکر گفت شمر کجا است گفت کم کردم دی شب ابو بکر رضی برخواست
 و او را برسید تا دیب میزد و میگفت یک شتر در عنقه تو کردم آن را نیز کم کردی مانا که باعث برزدن ابو بکر
 گورا پیغمبر بجهت کم کردن زامله آنحضرت ص بود و دفع زمیندگی که غلام وی رضی کم کرد و پیغمبر
ص نرسید و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت ص این است که می فرمود انظروا
 الی صلی الله علیه و آله ما یصنع از زدن ابو بکر آن غلام را در اهرام تعجب نمود و برین چیزی زیاده نفر مرد از
 زجر و توبیخ از فساد اهرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آنحضرت ص
 با بواشع همزه و مل یا بودان بفتح و او تشدید دال ممله که نام دو موضع است میان مکه و مدینه رسید صعب
 بن جشامه لیش بفتح جیم و تشدید یاء ثانی مثلثه که در دنان و ابواجای گرفته بود صحابه بیست و چند بیست و بیست
 استقامت فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی و حمار وحشی را بهیله آوردند و ابن روایت بخاری و مسلم است
 و در روایتی از مسلم بهیله آورد عجز حمار وحشی را که هیچکس از وی خرن و در روایتی شق حمار
 وحشی را و در روایتی عضو پرا از گوشت صید و در روایتی پای حمار وحشی را پس آنحضرت ص آن را
 از وی قبول نکرد و گرفت و چون در روایتی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت
 دارد گواهی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنم اما از جهت آن رد میکنم که ما
 محرم مانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روح حمار وحشی را بر رفاقت قسمت کرد مخالف آمد و همچنین
 اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل اولحم صید را مختلف آمده و در کتب سنه باختلاف الفاظ اهل کوراست
 که در عام حدیثی که آنحضرت ص با دای عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگران صحابه
 از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم ناکاه حمار وحشی پهل اش
 صحابه آن را میدیدند و میان یکدیگر خند میگردند و لیکن او را بران اشارت و دلالت نمیکردند
 ابو قتاده سوط خورد را از ایشان بخواستند و در ورمح طلعیند اندک و به هیچ نوع او را در اصطیاد اعانت
 نه نمودند ابو قتاده از اسب فرود آمد سوط ورمح خود را بر گرفت و سوار شد و دران حمار وحشی بتافت و او را
 پی کرد و بیفکنند و بگشت همه در خوردن آن بیفتادند و بعد از خوردن شك کردند که چرا لحم صید
 در حالت اهرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت و بی نگاه داشته بود پس بحضرت ص آمدند و حقیقت
 حال را عرض نمودند حضرت ص فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را با اصطیاد آن یاد لالی
 یا اعانتی نمودید و اشارتی کردید ان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخور انید شما را
 خدا این تعالی بخور کل از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و گوشتیم و ابوداؤد و سنن ابی اسحاق آورده اند

که یزید بن ارم کفت آیا میبانی و یاد داری که اهل کربلا خوردند لحم صید برای رسول خدا ﷺ
قبول کردند و کتبت ما محرمانیم و الله اعلم این است که قصه اهل بی صعب بن جثامه است بآنکه دیگر است
و ابو داؤد از عبد الله بن العمارت آورده که حارث که خلیفه عثمان رض بود بر طایف برای عثمان طعامی
ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی رض تا در آن مجلس حاضر آمد
گفتند بخور حضرت امیر در مورد بخور اندام این طعام را نه می که حلال باشد یعنی غیر محرم
و ما محرمانیم و فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که در این است از بی اشج آیا میبانی که فرستاده
شد برای رسول خدا ﷺ گوشت حمار و حشی پس تناول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم اینچنین است
و مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند که کتبت بود به ما باطلحه رض محرم پس فرستاد شد
برای مالجم طبر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی دور نمودند و نخوردند
و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنکه خورده بودند و کتبت خورده ایم ما آن را با حضرت ﷺ
و در موطن عثمان رض آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صید بی نزدی آوردند پس
گفت مرا صاحب خوردن و بخورید گفتند تو چرا بخوری گفتند من مثل شما این را برای من صید
کرده اند نه برای شما * فرع * صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن آن بر آن
حرام است و اگر بکنند جزای آن بر وی لازم آید اما اکل او لحم صید را درین جا تفصیل است اگر خود
صید کند یا محرمی دیگر آن نیز با تفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی
یابی اذن وی ملایم و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است
بر محرم اکل لحم صید مطلقا بعد لیل حدیث صعب ابن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم
قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را نسخ احادیث دیگر که در اباحت
آن آمده اند و این سخن نسبت باین قناده درست است که قصه آن در عام حدیث بود و این در حقیقت
الرداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان رض مل کور شد منافات دارد چه اگر منسوخ میبود خوردن و امر کردن
بدان از ایشان جایز نمی بود و ملک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی
دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای
خود صید کرده و ازان برای محرم فرستاده حلال و خوردن آن حضرت ﷺ و اذن بخوردن وی صید
ای قناده را از بیجهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و نا خوردن ازان بیجهت احتیاط و تنزه
بود با احتمال و ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال دوران است و عدم
اکل امیر المؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و مرافقت او با ابان
بیجهت عدم اصطلاح برای ایشان و این یعنی در حدیث موطن از امیر المؤمنین عثمان رض معلوم شود

حمار وحشی روایت کرده اند و بعضی هجر حمار یا رجل حمار و لحم حمار و اعضوی از گوشت حمار و اصبع
 روایات حمار و وحشی است و تمام قبول از جهت عدم جواز تملك محرم است صید او اگر قتل میگردد کاتب را نگاه
 میدادند یا کاتب میگوید یا امر بندان میگردد و هیچکدام از اینها جایز نیست این حاصل کلام تور پشته است بعد
 از تفحص و تحقیق آن و در نتیجه احتیاط در مباح است اطلاق عدم جواز است و در خصوص در ملک صاحب امام
 است و تحقیق و مثل آن دیگران بین است و در جامع الاصول از مرطامی آورده که فرقة بن الزبیر عایشه را
 او اکل صید بی کف بر این محرم صید کرده نشده است بر صید عایشه هر قدر بود یا این اجنبی ملک است احرام
 در روز قیامت نیست اگر در اجازت تو خلیجی است معذور اینهمه کلام در صید بر اینها صید بحر حلال
 است باقی بعضی آیت در آن مجید و داخل لکم صید البحر و جراد صید بر است چنانچه ظاهر است اما
 در اصل کتب کعب الخباز آمده است که صید البحر است و آن لثرة حوت است یعنی بینی افشانیدن ماهی است
 در زمان دور و بار واحد است در این باب از مرطامی و در جامع الاصول ملک کوز است و البته با علم
 و در سواله بخفا پیش الامور و چون آن حضرت فرمود که طوبی و ادبی عیسان بضم عین مهمله و سکون سین
 و فاد و ادبی است بر فرام و جمله از مکمل شایسته است یا ایها الذکر ادبی که چه زاد است این ابو بکر گفت این و ادبی
 طوبی ان است و بعماد و فرمود هر دو صالح علیها السلام در این روایت میگویند شنب بدو و شنب بدو از مزارع
 ایشان از لطف خرم و از آنهایی ایشان طبا مای پشته بر ورد اما ای ایشان کلیمها و تلبیه میگویند مرجع را
 این روایت است و در روایت مسلم آمده که چون بواجبی از ران سید و آن قویه است
 بر زمین است و او اکل آن که گفت که فرسی را دیدم که در زمین و ادبی میگویند شنب و هر دو انگشت
 بود که گوشههایی خود نهاده بود و یاد بفرموده میگردد در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعیین و ادبی نگرد
 و احتیاطی اینست که گفت که میگویند که هر دو معنی آید از و ادبی و تلبیه میگویند کل ای المواهب و در معنی
 این اجزاء است اقوال الهی و کبی است که این معلوم است از آنحضرت است که این استیوار از حیثات
 ایشان بود که حج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میگردند و وحی کرده شد از اولی و قوی و بی در
 حد است موسی کانی نظر الیه و جهت کمال علم و یقین است بدان که آن می بیند آن را و بعضی میگویند
 که این روایت منبام است که آنحضرت فرمود ایشان را در حواله با اینحال دیدم که درین سفر زاپیش از این
 دیدم بود و الآن بعلاقه بحال حج تک کرده آن نمود و بعضی گویند که مراد حقیقت آنست که انبیاء صالوة
 الله و سلامه علیهم زنده اند پس اگر حج آیند چه مانع است و حج این جماعه درین سال بود که آنحضرت
 فرمود حج بر آمده بود و ایشان را همان حال بود و جماعه میگویند که ایشان زنده اند و حج خودها
 بود در تلبیه اند و لیکن از و حج مطهره ایشان مثل میشود و حجست می بیند هر جا که میخواهند حج کنند
 در شب است و در روز و علیه السلام هر چه درین نماز کفارند و هم در آسمان دیدن این اجساد متمثله

در بطنه نما یک و هم در میان دو حقیقت کشف عالم مثال است چنانکه اهل این کشف را میباشند و الا امر ازین
 کلامی است پس عالی که در این عقول متعین میباشند و تخصیص ناسوت بدان در سنه و آن این است که میگویند که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را از آن حال در حیات خود داشته اند و اینها عالمی است که در آن ماقبی
 و مستقبل نیست و همه حال است این سخن در قبض و بطن است در رسائل بعضی از این طائفه در تحقیق از آن
 و مکان ملک کوز و مسطور است و الله اعلم بحقیقه الحال و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بسرف بسپین میبندید هر روز
 کشف موفقی است بر یکم حمله از مکه که قمر از المهر مینویسد و نه در آنجا است و سید عایشه را نظر بعضی
 آمد مخزون شد و گریان در مورد جوار میگری مگر خبیث دین که آنجا گفت اند و کین میباش که و قنوج
 آن با اختیار تو نیست این را خدا ایستاد بر دین حیران اندام نوشته و طبعی است ایشان چندین مرتبه درین حج نزا
 لغصبی نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طوافی که همه مکن ازینا که آن در مسجد است و حایض را
 در آمدن در مسجد جایز نیست و عایشه زهره از اول احوال بعد از آنکه در سینه بنوا و چون تیر آوردن جمله
 از وی متعذر شد خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله که کعبه در سجده زنی در آورد و او را قاری کرد و آن روز بود که
 غسل کن و اجرام بجز به بند عایشه زهره حجاج بکن اول احوال است حج بر بست و اجرام بستن حایض و نفسا را
 درین حال جایز است غسلی بکنند و اجرام به بند بکن چنانکه تیر ملتی را آورد او را و نسائی آورده اند که در
 ذوالحججه استاء است عایشه زهره که در آن روز بکن بر او را و چون ای بکن را بر او را حکم شد که غسل کند و حرقه
 بر بند او اجرام کند پس عایشه زهره را در آن حال بکن بر او را که اجرام حج بر بند او را و چون ظاهره
 شد و آن وقوف بعد از آنکه طواف کرد و معنی کرد برای آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله عایشه زهره آنروز حلال
 شد و آن طواف و عمره که با آن روزین شکست و طواف عمره بنسب است و بعضی ناسخین یا بستان اوقات
 طواف زیارت ازین جهت عایشه زهره گفتی منی در نفس خود دعای بینه میباید که طواف نکند در عمره و الا
 بعد از وقوف اوقات و پیش از آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بر او را و او را که از بکن در بود یعنی عین الودع من
 بنی ابی بکر فرمود که عایشه زهره را بر نیا از تبعیم اجرام بند و عمره بکن ازید و تبعیم موفقی است بر همه
 میل از مکه و حجاز و اجرام بر ای عمره از حل میباید چنانچه در فقه معتبر است و نیز دیگران از
 و ای بکنه از همین حل دیگر نیست و لای که اهل مکه برای عمره اجرام می بندند از تبعیم می بندند
 و آن موضوع را صلوات الله علیهم عمره خوانند و موضعی که عایشه زهره از آنجا عمل و تبعیت در وقت است
 و او را مسجدی است که در میان و علم او درین اقوال است که این عمره عایشه زهره که آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بکن
 فرمود چه عمره بود و بجهت سمب بود بعضی می گویند عمره زیادت بود بر آنچه واجب شد بر وی بجهت قزاقی
 که در آنجا عایشه زهره بر آن متصرف شد چون آن بطواف سعی که بعد از وقوف کرد ادا یافت و اینکه از
 برای تطیب و خوشبو کردن خاطر عایشه زهره و چه مردل و وی که عایشه زهره آن را میباید بود که طواف عمره

بعد از وفات کرد اما بر این فرض بود که اگر آن طراحت و سبکی که افعال عمره است و روی کرد آن بود از حج رخصت
 زنی و او یعنی عایشه بعد از آنکه از حج رخصت شد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 در آن حج زائر عمره در آن وقت از آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 ایضا و معانی و شکی نیست که لایق است بر غیر این تمسک کند چه در مورد آنکه حضرت علیه السلام عایشه روزه را که اکنون حلال است
 از حج و عمره صورت نیست در آن پس فرمودن بعمره از آنکه در آن وقت از آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 میگویند که چون حایض شد امر کرد و نیز آنکه رخصت و نزل آن حضور آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 و ایضا آنکه حج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که با حج تمام با آن بسته بود
 و این قولی امام ابوحنیفه است و احتیاجی نیست که اگر حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 و پیش از آن طواف جامع کرد تا آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 دلیل آن آنکه آنکه در حج تمام آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 و در روایتی آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 عمره تعلق و برآمدن از آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 اصحی عن العمرة نیز آمده و این مختص است و همچنین است و آنچه در آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 و در کتب یا رسول الله صحت حج با عمره که حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 بظاهر روایت و تأیید ملک منب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 و معنی آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 بود اما چون میکه آمد فرمود بر طریقی حزم و وجوب آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 را عمره سزاوارتر از حج است و در آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 مدعی در آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 نك اشتمی حلال میشود شرح این سخن به تفصیل و توضیح در بالا کتب طاعت و حج و عمره علیه السلام او که
 بصورت تمخیر و تائید بطریق وجوب یا جهت ورود و برای آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 که حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 رسم جاهلیت از آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 طواف و بعضی نکسرها نیز تعیین کرده اند موضعی است نزد یک باجماع و آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 یکشنبه پنجم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا که دارد و برای در آمدن آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 طلوع آفتاب بزمانی از راه حج چون بفتح خاق موهله و ضم حیم که نام گواستان ملک است آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد
 گویند و کتب ایضاً کاف باین ملک فی زمان آن علیه السلام است که در آن موضع است در آنکه حج را تمام کرد و حج را تمام کرد

در شب که در آنجا مگردید و در آنجا که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خوراکی
 در شب در آنجا مگردید و در آنجا که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خوراکی
 واقعا کنید روزه انسانی و متعارف درین روزگار مزاحل دیار هند را وقت سحر است و سپی وقت غنور و
 ممانو است و چون بد رینی شبیه که آن را باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواند که
اللهم زد بینک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و در بعض روایات آنست که در هر آن در آمدن
 چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد بی دستها برداشتی و تکبیر گفتی و این دعا بر خواند یا اللهم انت السلام
و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا الجیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حججه و اعتمره
تکریمنا و تعظیما و تشریفا و بر او چون در مسجد در آمد راست سوی کعبه روان شد و بتخت مسجید کمال ازین
مشغول نشد زیرا که تخت بیت الحرام طواف است چنانکه تخت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز
 در آن چون بر حجر اسود رسید استلام کرد و بوسه داد آن را و استلام مسیح حجر است بین یا بقنبلة
 افتعال است از سلام بمعنی تخت و از جهت اهل یمن و کن اسود را محیا خوانند زیرا که مردم تخت میکنند
 او را قاله الازهری و جوهری گفته مشتق است از سلام بکسر معنی حجاره واحد وی سالمه است بفتح السین
 و کسر اللام استلامت الحجری است چنانکه آنکه کلمت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال است از مساله کویا
 که کاری کرد که مسلم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام تخت کردن است نفس خود را نزد حجر نسیلام زیرا که
 حجر جواب وی نمیدهد چنانکه گویند اختلاف اما لم یکن له خادم و این اعرابی گفته وی مهموزا اصل
 است تزل کرده شد همزه وی مشتق است از ملائمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق است از لامه بمعنی
 سلاح کویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر در کرا الوجوه کلمه الرزکشی فی شرح الخزومی
 و مصنف میکند بد که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت ابتداء ای استلام حجر اسود در رفع یدین نکرد
 بافتتاح بتکمیر نکرد چنانچه جهال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتداء حجر
 اسود کند و مستقبل او یا نیست و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در حد ایة حدیث
 درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله برداشته نشود دستها مگر در هفت
 موطن و از جمله استلام حجرات است و الله اعلم و بعض آن هفت موطن زاد ترکیب فقعی صمعی
 جمع کرده اند و شیخ ابن البهام گفته که ظیرائی این هفت موطن را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده
 و در وی ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون
 نظر بخانه کعبه افتد و بر صفا و بر مروره و عرفات و بمنزله و نزد جمر تین و ممکن است که الحاق کرده شود
 استلام حجر با افتتاح صلوة قیاس شبه نه علت و درین حدیث صلی الله علیه و آله است و حق آنست که حصر نیست
 از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انجلی و الله اعلم و بعد از استلام حجر شروع در طواف

کرد و خانه کعبه را بر دست چپ خود تک اش و این طواف تلبی و است و او را طواف تبحیت نیز گویند
و این مرآتقی را سنت است نزد امام ابوحنیفه و نزد یاق مالک واجب و طواف زیارت که در کتب معتبره
است دیگر است که بعد از توقف عرفات در روز عید از من آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از آنکه
طواف دعائی مخصوص مروی نیست که با سند صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شده باشد اگر چه در آثار
از سلف در هر موضعی از آن دعائی معین آمده اما از آنحضرت صلی الله علیه و آله پسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان
هر دو رکعت یمانی و حیرا سوخته که آنجا می گفت: **ربنا اننا انزلناک نیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قناهل اب النار**
و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاد کرده **اللهم انی اسألك العفو والعاقبة**
فی اللینا و الاخرة و گفته مکرر کرد انیده شده است برکن یمانی هفتاد در ششمه پس هر که بخواند این
دعا آمین میگویند آن فرشتهکان او را و نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم
تکذکر به سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله محو کرده میشود
از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنة و بنا کند انیده میشود برای وی ده درجه و عوض کند
در دنیا و رحمت و امام یمن تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی را گفته که تعیین دعا مزیل
رقت قلب است و با وجود آن اگر قهرک و قیمن بمنقول و ما ثور کند حسن است کذا فی الیهادیه و در سه طوفه
اول از هفت طوفه که طواف بیست عمارت از سنت در مشهور هر کدام از این طوفه های هفتگانه را شرط خوانند
که در لغت بمعنی یکبار روان شدن است تا حدی معین و طواف هفت شوط است و اطلاق شوط در کتب مناسک
مذکور و مشهور است و مصنف در قاموس لغت میگوید که مکرر و یا بنده داشته اند جماعه از فقها که طوافات طواف را
اشواط گویند و چه آن بیان نکرده یارب مکرر از جهت رعایت تعظیم و ادبست یا لفظی است که در جاهلیت
میگفتند چنانکه در کراحت تسمیه ملکینه مطهره پیشتر گفته اند و الله اعلم و ازین جهت درین کتاب
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول به تعبیر اول مهرت و کامها را نزدیک می نهاد چنانکه کشتی کبریا
می روند و این فعل را رمل گویند بفتح میم و علت اینست که در ابتدا اظهار جلالت و قوت بود از مسلمانان بر
مشرکان مکه که گفتند اصنامهم حتی یثرب لاغر کرد انید این گروه مسلمانان را تب و کر می مکنه پس حکم شد
که تیز و پهلوانانه بر وند و اظهار جلالت و قوت نمایند و این ای اینست که در عصره قضا بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این
را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه درینوقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز
اینست که باقی است دیگر این فعل همت مستقلة شد و از مناسک حج کشت لیکن تارک او تارک عملی از اعمال حج
نمود بلکه تارک صفتی و صفتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند بتلبیه تارک تلبیه
نمود و چیزی بروی لازم نکرد کذا فی المراهب الا عن الطبری و اگر این اظهار جلالت و غلبه را نسبت اهل ابر
باطن که شیطان و جنود او مت ملاحظه و احتیاج نمایند در ذوق و حضور اقراب و ادخل بود و زبای مبارک را از زیر

عمل بر است نیز در آوردن بر یا لا محاله در جیب انداختن و این را اصطلاح خوانند و این نیز مخصوص بوسه شویط اول
 بود و عمل است بر جیب و با طریقی که اصطلاح پیش از شروع در طواف کند با نیک زمانی و در چهار طریقه
 آخر آهسته رفت و مانا که اقتضای بوسه شویط است که ندادن اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و رفتار
 در آنست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر است و الله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف تکوم است
 و نزد امام احمد نیز در طواف تکوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید
 رمل نیست و این نیز در طواف تکوم یا طواف عمره است و بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است
 نکند و نزد شافعی در طواف تکوم بعد از رمل است و هر توبت که برابر حجر اسود رمل است تکبیر
 بر آوردن و شارت کردی حجر اسود بجوی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث
 تعبیر از این چوب به حجین بکسر میم و شکون حای مہمله و فتح جیم کرده اند و معنی طویلجان آید و
 حجین بمعنی اعوجاج است و لیکن مراد از اینجا چوبی است سر کج چنانکه گفت و آن چوب بد خصالی بود کوتاه
 سر کج مشابه بصولجان و عصاره صوفی است و در کتب کوفیه و معنی است و عصاره صوفی کلابی است
 و عنبره متوسط و عصاره تیر و در دست مبارک حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اکثر اوقات این چوبین چوبی میبود و درین روز
 طواف نیز داشت و رای عنبره که خادمان برای مصیحت ستره و غیره همواره میبنداشتند و از آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 منروی نیست که راه با این عصاره معارف بود که بر آن در دست کبریا و با عصاره آن راه را و لکن تیر رفت و از حجین
 چنان معلوم شد که این استکلام بمعنی در طواف زیارت بود که سوره کبریا و این طواف تکوم خورد پیاده
 بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم کرد و با لحنه تقمیل بمعنی و بنا بر اشارت دست و چوب مستنون
 است و اگر هیچ یکی از آنها میسر نمیشد بسم الله بمعنی استعجال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گویند و
 بکند و تکلیفی الیه ایله و در برابر رکن یمنی که یکی از ارکان اربعه بیت است و بجانب یمن است اشارت
 کردی بر رکن یمن یا چوب اما از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ثابت نشده که رکن یمنی را یاد دست خود را یا چوب
 را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شد که آن را بوسه میداد دور و دوری مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث
 آمده که لم یای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و بوسه کردن با یک که آواز نکند چنانچه در
 بوسه کردن زان کلماتی فتح الماری و کاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت
 استکلام می گفت بسم الله و الله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسید می گفت الله اکبر و کاه بر
 حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا سجده میکرد و نگاه می نمود و سینه این کیفیت است ثابت شد
 بدانکه خانه کعبه را چهار رکن است یکی حجر اسود درونی مرکز است و آنرا رکن اول نیز خوانند و میان
 و در جانب الیه بیت یکم است و مابین حجر و باب را همزم گویند که در وقت دعا سینه را بر روی بمعنی پانند
 و این را گویند و رکن دیگر را که در همین جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در

طواف از رکن عراقی دوی برسد رکن شامی گویند بعد از وی رکن یمنانی است و این رکن یمنانی را سودر بطریق
تغلیب یمنان گویند نه آنکه بیافزاید فصیح و الفراه و ض یکی از دویای نسیم دار است و در رکن یمنانی
خواهند لازم آید جمع میان مؤذن و معوض و از سیمویه سجود نشین نیز نقل کرده اند و الفراه
دارند و آن دور رکن را شامی گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل مرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله
شده بخلاف رکن یمنانی که در وی استلام بدست آمده نه تقبیل و بنا علیه تصدیف گفته استلام نیز نیست
بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بی آنکه دست و چوب را بر سره کتف و در رکن یمنانی استلام رکن یمنانی
بطریق متعدده اثبات کرده و آن ترجمه باب صحیح بخاری که گفته با ب من لم یسلم الا لبرکنین الیما این
نیز ظاهر است و مله حنفیه نیز همین است اما در رکنین شامی نه استلام است و نه تقبیل و نه استلام
و نه اشارت آورده اند که معاویه طرف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را پس ابن عباس گفت استلام
نکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر حج را در رکن یمنانی را معاویه گفته مجبور نیست هیچ چیزی از بیت و از ابن
الزبیر نیز می آید که استلام میکرد جمیع ارکان را و میگفت مجبور و مترک نیست هیچ چیزی از بین بیت
و ابن عباس میگفت لقل کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ما که استلام دور رکن نمیکنیم نه بجهت
هجرتان چیزی از بین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شافعی نیز در جواب این قول منقول است
که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجرت و ترک بیت است و چگونه متصور است آن و حال آنکه ما کرد آن
طواف میکنیم ولیکن مقصود اتباع سنت است ترک و فعل او اگر عدم استلام آن دور رکن موجب هجرت و ترک چیزی
از بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آن را نکفته و تحقیق
مقام آنست که بیت در زمان آن سرور نه بر بنای غلیل و قواع و ی بود و این رکنین شامی نه در اصل
بودند از بجهت استلام آن نکرد چون عمداً بن الزبیر حدیث بنی بیتی بیت را از عایشه رضی الله عنها چنانچه مسلم روایت
کرده شنید و بر قواع و ارکان قدیم بنا کرد و این دور رکن شامی نیز در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی
ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول است با بجهت است و آنچه
در روایات آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب بود
و چون حجج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع
است این دور رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مسنون نبود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله نکرد و استلام
معه به بکمان آن بود که آنها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت است و عایشه رضی
الله عنها که بعین الله بن الزبیر روایت کرد کذا فی فتح الباری و هم در فتح الباری درین مقام لکته آورده که چون
رکن اول را در فضیلت بود یکی بودن او بر قواع ابراهیم و بودن حجرا سود روی مخصوص گشت هم بتقبیل
و هم با استلام و رکن یمنانی را چون بهین فضیلت اول بود مخصوص با استلام آمده نه تقبیل و چون

در روزی که در آنجا آمد ازین دو معنی نبود در آنها نه تمهیل آمد و نه استلام و گفته که این برای
 حکم است و نیز بعضی گفته اند که این معانی نیز به جهت است و گفته که از اینجا حفظ امر است و اعطاء عمل
 ذی حقیقت است و هر دو معنی مطابقت کرده اند و الله اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم
 نام سنگی که در وی نشان پلای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام است و آن جای ایستادن اوست در وقتی که
 نازل گردید و خوانند مردم را بحج بموجب امر الهی عزشانه * و اذن فی الناس بالسجج الآیة * و در وقتی که بنای بیت
 میفرمود پس فرود رفت هر دو پای او در آن سنگ تا پاهاشها و مراد اینجا آن موضعی است که این سنگ
 در آنجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ
 بر که گفت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده
 بود برآمد جواب آنموضع که این سنگ در آنجا نهاده بود جانب شرقی بیت است و آن جانب مغرب است و بلند
 که معلا در آنجا است و مقابل آن غربی بیت جانب مغرب و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارات
 تمیز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعد نالی منا و صعد نالی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر
 در جانب مقابل این روند گویند صعد نالی منا و صعد نالی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر
 است روند گویند صعد نالی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم نیز در آنجا است گفت بمقام ابراهیم
 برآمد فافهم و این آیت را بقصص نیز عجیب و افضلیت صلوة در آن مقام بخوانند و آنست و امن مقام ابراهیم مصلی
 در آنست و ادویرات است بضمیغه ما ضی و امر انگاه نور رکعت نماز در آن مقام بگذارند و مقام زاد در میان خویش
 و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
 سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن
 زمان نزدیک کعبه نهاده بود در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله تا در خلافت عمر بن الخطاب رضی در پیش
 خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود پس بفرمود عمر رضی تا در پیش خانه نصب کردند و الان
 حجره است که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد و در وی صندوق سنگین دیگر است که دیگر در وی
 این مقام موضوعست و در آن دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خوانند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت
 ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی شوی حجر آورد و بنیامد و آن را استلام کرد
 و در هدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد از وی سعی است و از در میانی یعنی باب
 مشرق وسطی از در های مسجد که بجانب صفاروند که پنج در است بیرون شد و بر بالای صفا که نام کوهی مشهور
 است در پایان جبل ابي قیس و صف الخرافل بمعنی سنگ سخت صافست که بزوی چینی نروید برآمد و چون
 نزد پل صفار سید این آیت بجهت تملک و اشجار بند کر آن در قرآن و تملک در ابتدا این سعی از صفا بخوانند
 * ان الصفا والمروة من شعائر الله * و بعد از آن گفت ابد ا بمانک آیه به ابتدا آید که بصفا که این آیه است

الله تعالى در کتاب خود بکفر آن و تقبل هم کرد آن را بر مرده و در روایت نسائی ابی بصیر گفته امر است بطریق
 خطاب عام و محتمل که خطاب ببغس شریف خود کرده باشد آنکه چند کعبه را توان دید بر بالای صفا
 بر آمده با سقا و کعبه را مستعمل شد در آن وقت کعبه در وادی بود پاریان چون کسی برین کوه میر آمد
 کعبه نما بان میشد الآن که زمینها پر شد و دیوارها کرد کعبه کشیده و درها را که بالجانب صفا اند چنان
 ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن است و کعبه نمایان می کرد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بالای صفا
 بر آمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الله الملك والعمد وهو على كل شيء قدير
 لا اله الا الله وحده صلق وعنه ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده و دعا کرد و گفت اللهم اننا نسألك مرجعنا
 ورحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمه من كل بر والسلامة من كل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته
 ولا نكربا الا كشفته ولا حاجة ود ر روایتی زیادت من خواجج الكيننا والآخرة الا قضيتهم امه بار نهليل
 مذکور گفت و میان آن دعا می کرد بعد ازان فرود آمد و در موطن از این عمر این دهان نیز بر صفا مرویست
 اللهم انك قلت اد عربي استجب لكم واذك لا تخاف البيعاد وانا سالك كما هل يتني الاسلام ان لا تنزع مني
 حق فتوفاني والنا مسلم وتطويل دعاء در اینجا اثر است و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت
 رسالت پنداهی صلی الله علیه و آله در جمیع ادعیه مسنون و مستحب است و صفیه بنت شیبه روایت میکند که در میان
 صفا و مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت رب اغفر وارحم اذ انت الاعز الا کرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز
 رفت و چون از وادی بکل شب باز آمده رفت و الا ان علامی برانی منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده
 اند که آن را بین المیلین الا خضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هجر ام اسمعیل
 و برادران هنگام که طفل بود بر در کعبه کنگاشته بطلب آب بر آمد و چون در وادی می آمد اسمعیل از
 نظورش پنهان میگشت پس بر این دیدن اسمعیل بجبل صفا میر آمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی
 خبر داند میشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این فعل را بموافقت او کرد دیگر هفت مستمره شد و نیز در وادی
 در حالت انصاف قدم و نزول آنحضرت واقع میشود و بموافقت و اتباع آن سرور هفت کشت و پیاده
 سعی میکرد و از صفا مرده میرفت و از مرده بصفا می آمد هفت بار و مرده در لغت سنگ سفید براق را
 گویند که آتش از وی بجهد و مرده نام این کوه مشهور است و در انبای سعی چون از دحام از جهت کثرت
 اهل سعی مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله بر آمده بودند بسیار رشک بر ناه سوار شد
 و سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابودان از ان الطفیل آورده اند که گفت کفتم مرابن عباس را خبر ده مرا که
 طواف میان صفا و مرده سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است این عباس گفت راست میگویند
 و دروغ میگویند کفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسوار شد از دحام مردم
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و میگفتند خدا این عمل را با بکار از خانه بر آمدند و نمود در پیش

آنحضرت صلی الله علیه و آله ضرب و طرد و در آن روز و در پیش و پویه شو و سوار شد و لیکن مثنی و سعی افضل است الحدیث
یعنی اگر مراد ایشان از سینه کشیدن سعی سواره صلی و وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زامت میگردیدند
و اگر مقوله و ادوات افضل است و اولویت اوست در وقوع میگردیدند زیرا که باعث مر آنحضرت صلی الله علیه و آله رادن
سوار بی تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی
گمراه کرد و این سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیاده گوی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و پیاده
پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسم
علی که داشت سواره کرد و ختم سعی را بسره کرده و هرگاه بسره رسیده همان اذکار و غزوات که در
صفا خوانند بی در مروره همان خوانند و چون سعی بین الصفا و المروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که
هک بی برنگ آرد حلال شود یعنی از احرام بر آید و تحلل برایشان فرض کرد تحلل تام از وطی و طیب و لبس
مخیط و غیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است و چون از احرام بر آمدند مباح شدند و تحلل تام از
جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی از این چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب و لبس
مخیط مانده آن مباح میگردد و لیکن وظی حلال نمیشود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد
و وظی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز نوبه که هشتم
ذی الحجه است این روز را روز نوبه از آن گویند که نوبه سیراب کردن است و شتران را در زمین روز آب
میدهند و سیراب میکردند تا بحج بر آید و میفرمود که من اگر هک بی نیوندا شقی حلال میشد شرح
و تحقیق این سخن ما بقامل کور شد و در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز حلال شد ثابت
نیست و غلط است و اینقول معاویه بود که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از
سعی قصر نکرد و صحابه او را درین حجر تخطیه و تغلیط کردند چنانکه کشت و آنحضرت صلی الله علیه و آله
درینمحل که صحابه به فرموده وی از احرام بر آمدند و بعضی حلق کردند و بعضی قصر را ایشان را دعا کرد و گفت
اللهم ارحم المخلوقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون بمقصرین بسیار التماس و التماس کردند
یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و از اینجا معلوم شد که این دعا بر حمت و مغفرت محلقین را
در حجة الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم کرد که در روز حدیمه بود که بمکه نهد را آمده و عصره
ناکله از احرام بر آمدند و بدین برکشند در صلی الله علیه و آله این از آنی هر پیره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان
آنکه در حدیمه گفت یاد حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از آنی هر پیره
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت جنم میگردیدیم که در حجة الوداع بود زیرا که
ابو هریره در حدیمه نمود چه قضیه حدیمه در سال ششم است و اعلام آنی هر پیره در سال هفتم در غزوه حنین و در
بعضی احادیث تعیین حدیمه وقوع یافته و در بعضی تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در روی

تعیین حجۃ الوداع است اکثر واضح اند و نووی گفته هوالفصح المشهور و گفته که در زمستان که در هر
دو جا باشد و این دقیق العید گفته که اقرب همین ایام و در فتح الباری گفته تا که تعیین ایام همین
از جهت توار و نظائر و آیات در مرد و ولیکن سبب در مرد و مختلف است آنچه در محل بمیه بود به جهت توقف
بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با وجود مشاهده اقل از
بدان در آنفس خورد و چون صالح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله باقر پیش گفته که در ای عمره بر کرد و سوال آید
باز آید امر کرد ایشان را با احلال و چون توقف کوله درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت با علمه بود
و در اشارت کرد با احلال آنحضرت صلی الله علیه و آله تا صحابه در آن بی اختیار شوند پس بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
از احرام بود یکران نیز متابعت او کردند پس بعضی تخلیق کردند و بعضی تصبیر و هر که میبادرت کرد
به تخلیق اسرع و اقرب بود بامثال امر از کسی که اقتضای نمود بر تصبیر پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله معلقین
را مکرر و داخل کرد مصلحتین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا معلقین زاد حجۃ الوداع آن بود که
چون اکثر صحابه سوق می نکردند بودند و حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل
از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و امتثال امر تصبیر در آنفس ایشان سبک تر و آسانتر
از تخلیق نمود و اکثر از ایشان همچنین کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح و تحسین نمود فعل معلقین
را که ظاهر تر و قویتر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توبیر شعور
و ترجیح ابدان و حلق در طبیعت ایشان مکرر بود و آن را فعل اعاجم می گفتند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح
آن نمود و دعا کرد معلقین را کانی المراهب و سراقه بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج
بعمره و احلال از احرام خاص است یا این مردم یا این حکم دایم است تا ابد و شامل است مر سائر
امت را فرمود ایم است تا ابد و در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمودند و آمد
عمره در حج تار و زیارت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص است
بصحابه در آن سال مخصوص یا بنامی است مر ایشان را و مر غیر ایشان را تار و زیارت امام احمد و طایفه از
اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی است تار و زیارت پس جائز است مر کسی را که احرام حج
بسته و یا خود می نداند که قلب کند احرام حج را بعمره و تحلل شود باعمال وی و مالک شافعی و ابوحنیفه
و جماهیر علنا از سلف و خاف بر آنند که این مخصوص است در همان سال مخصوص و جائز نیست
بعبارت نووی و امر کرده شدند بدان در آن سال از برای ایشان مخالفت مراسم جا فلیت که بعدیم عمره
است در شهر حج و دلیل جماهیر حدیث این خبر است که مسلم آورده که بود مشهوره در حج مر اصحاب
محمد را صلی الله علیه و آله خاصه یعنی فسخ حج بعمره و نسیائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت که تم
یا رسول الله خبر ده منرا که فسخ حج بعمره مخصوص بما است یا عام است مر تمامه آدمیان را پس

فرمودند حضرت علیه السلام من سائر است خاصه و نوری گفته اما آنچه در حدیث مرآت بن مالک آمده
 معنی او آنست که جوهر اعتبار در شهر حج و قرآن مخصوص است نسبت بلکه عام است پس حاصل
 این مجموع احادیث و طرق این آنست که در شهر حج جائز است از روز قیامت و همچنین قرآن
 و نسخ حج بجز مخصوص است بعباده و الله اعلم انتمی و ابو بکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم
 در آن وقت که در آنجا بودند این صحابه عظام بر ابراهیم حضرت علیه السلام بودند و اما امیرالمؤمنین علی
 در آن وقت که در آنجا بودند و همراه آورد و هدیه برای آنحضرت علیه السلام نیز آورد و مجموع آنچه من آورد
 در آن وقت که در آنجا بود صد شعری بود و چون حضرت علیه السلام از وی به پرسید آنچه احرام بستی وجه
 نیت کردی گفت اهلک با اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بست رسول
 خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال مشو و هم بر احرام خود باش و امهات مؤمنین حلال شد که چه
 مدی نداشتند و فاطمه نه نیز حلال شد چه مدی نداشتند و در حدیث جا بر آمده که چون علی از
 بمن آمد و فاطمه را دید که حلال شد و جامه رنگین پوشید و سرمه در چشم کشید و انگار کرد بوزی
 و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیرالمؤمنین علی این را در عراق بردم میگفت
 که چون از فاطمه این سخن شنیدم حضرت علیه السلام رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت
علیه السلام را که من بوفاطمه انگار کردم و نوری میگویند پدر من موافق این امر کرده فرمود صدقت صدقت
 راست گفت فاطمه راست گفت و در بنامت که آنحضرت علیه السلام مقیم و ما کن بود بجهت آنکه نیت اقامت
 نکرده بود نماز را بقصر میکا ارد و در منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار روز بگذشت
 احد و ثنین و ثلاثاء و اینها چون آفتاب بلند شد چاشمه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با
 مجموع خلائق بمنی از آن تشبیه کرد و اند که بمنی در لغت بمعنی ریختن و انداختن آید و ریخته
 میشود و بی خون ذیابیح و از این عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع ایجا برد چون مفارقت
 کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت شنیدم از این را بمنی گفتند مشتق از تمنی کل انی القاموس
 و هر که از صحابه حلال شده بود درین روز احرام جای یک سجده بست هر کس در منزل خویش چون بمنی
 رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر یکبار در وقت که در وقت جمع بود و این رفتن بمنی و بیست و
 کردن در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسکی و عبادتی مخصوص نیست که
 اقامت آن کنند و اگر یکی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور
 بمنی نکند جایز است ولیکن اساعی دارد از جهت علم ما آنکه اینست رسول الله صلی الله علیه و آله و چون آفتاب
 برآمد از بمنی روان شد بر راه چپ که آن را طریق ضب گویند بضاد معجمه متوجه بشوی عرفه عرفه بمعنی
 مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بضیغه جمع مخصوص بمکانست و تسمیه او بنا بر این اهم بجهت تعارف آدم

و حواسست در بنامان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با بر اهدیم علیه السلام در آنجا تعلیم
مناسبت کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت کفایت عرفت یا بجهت آنکه میکانی است معظم و شهرت و کبریا پیش از تعریف
معروف است و برین وجه مشفق از معرفت بود و بعضی گویند مشفق است از حرف بس کون آیه اکثر التحصیل
وی در اینجمله طایفه است چون در منی روائج منقده بجهت کند شدن ذبایح پیدا آید اینمکان را در مقابل
و در آنجا که کوهی که بحالی است از آن روائج بعضی از صحابه تکبیر می گفتند و بعضی تلبیه می گفتند و یکی
الکافریه کرد همه را تقریر کرد و چون مرد پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمیل است و بلفظ
تلبیه گفتن اولی و افضل چون بنمره و همی بفتح نون و کسر میم و فتح را در آخرها که موضوعی است نزد بعضی
و آخر زمین حرم است و گویا بر زخمی است در میان خل و حرم و در قاموس بتدرید گفت که آن نام موضوعی
است بعرفات یا جبلی که آنجا است و درین مقام چون نزول کرد دو آنجا گفت حمل او بر موضع اولی
و السب باشد گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بنسب که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور که تنگ
از جهت تشبیه آن جبل بگا و در شکل و در جهت قبه پیغمبر ص که از موی بود حسب الحکم که پیش از
بر آمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بود و آنجا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که
نام وی قضا بود زمین نهادند و بر راحله سوار شد و بطن وادی آمد و خطبه کرد مرخلا یق را بعد از بیت
بلیغ و شامل و در آن خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگر چه معلوم بود تقریر و تا کینک فرمود و اساس شرک
و جاهلیت بگلی بر کند و مقرر ما فی که در جمیع مثل ذابت التشریم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را
با سرهاد رزیر با آورد و ریاهای جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهای شما و اموال شما حرام است بر شما
مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد مراد بر روز و عرفه است و بمان ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه
معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پای من یعنی هر چه از رسوم و اوضاع
جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ما ختم عادت عرب است که در امری که آن را باطل و ناپسند
که باز دیگر گرد آن نکردند و رجوع بدان ننمایند گویند که ا و راز زیر پای خود کردم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و فک راست یعنی هر که ابر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شدن بود اکنون
آن دعوی بر طرف کردم و فک ساختم و فرمود اول خونهای از خونهای ما که آن را بنهادم و فک ساختم
خون ابن ربیع بن الحارث و ابن ربیع بن سعل است رضاع می کرد و شیر می خورد قبیله هذیل
او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم ص است و ربیع ابن عم وی صحابی است و من بود از حضرت
تقریر و در خلافت عمر بود ذات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در مساریه که میان بنی سعل و هذیل بود
سنگی باهون پسر سبیل و کشته شد و بنی عبد المطلب دعوی آن خون برایشان داشتند و فرمود ریاهای جاهلیت
موضوعست قریش را عادت بود که در جاهلیت ریاه می خوردند و دعوی این دیون که بر پا بود بر یکدیگر

داشتند پس دعوی هار اینرا نکند و باطل کرد و فرمود اول ربانی که می افکنم از راهای مبتله ماریای
 عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد امت را بمراعات و ملاطفت زنان و احسان در حق ایشان
 و حقوقی که زنان را است بر شوهران و شوهران را است بر زنان بیان کرد و فرمود پر هیز یکنو بمر سید خدا
 و راجل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته آید ایشان را با امان و عهد و بی واستحلال کردید و تصرف نمودید
 فرمود ایشان را بکلمه وی وحکم وی تعالی و فرمود مر شمار است برین زنان که بی سپردن کردانند فرایشی
 شمارا بهیچ کسی که شما مکروه میدانید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا نندهنید و اگر بکنند این
مکروه را از نیت ایشان را امانه زدنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اند از دوا اینجا معلوم شود
 که از بی سپردن فرایش بکسی زنا مراد نیست و لا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایه است از اذن
 دادن و در آوردن در خانه کسی را که مردان بدان راضی نباشند از خصوصیات آن و آشنا بیان و فرمود
 مرا ایشان است یعنی زنان است بر شمار زق و کسوت بمعرفت و انصاف در آن خطبه و وصیت فرمود امت را بمسئمت
 بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد از کراهی ایمن باشد فرمود و بمسئمت کفاشته ام در میان شما چیزی
 که هرگز گمراه نشوید اگر چنانکه در زینت بدن چیز و آن کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن
 و وصیت فرمودن پر سید از صحابه که چه میگوئید و بچه کواهی میدهند گفتند کواهی میدهند هم که
 تو فرمودهای خدا بتعالی را بشارت نیت بی و امت را بصحبت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود از حقوق
 رسالت و دعوت کلا در پی پس انکشت سبابه را سوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم
 اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بنمایان بر ساندند و چون
 این حججه الوداع بود و آخر اجتماع صحابه در حضرت وی صلی الله علیه و آله بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود و ممانعه
 در دعوت کرد و مهمات دین بیا صرحت و از ایشان اقرار کردت و خدا را عز و جل کواه ساخت تا کسی را
 بعد ازین چیزی در دین نماند و مجال انکار تنگ کرد و بعد از آن از راه حله فرود آمد و بلا لر افرمود
 تا بازه گفت و اقامت نماز کرد ازین حدیث بطرفی حجه آمنة معلوم کرد که خطبه را اذانی نمود بعد از
 خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز کلا کرد و امام را کتب حقیقه حنیفیه من کورا است که امام خطبه بر آید و چون
 بر منبر به نشین نمودن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز یسمر اقامت گوید و نماز بکنار چنانچه
 نماز جمعه بعینها ویر وایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام ویر وایتی بعد از خطبه و این
 موافق است بحال یث مدکور و در هک ایه میگویند که صحیح همانست که اول من کور شد و روایت میکند
 که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر ناقه بنشست مؤذنان پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز
 دو خطبه است مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی میگویند که مؤذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیه
 بعینیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و مؤذن از اذان معایست فرزول کند امام و اقامت گوید و میگویند

که همچنین کرد رسول خدا ﷺ در حجة الوداع و در حدیثی که نقل میکنند که خطبه بعد از نماز عروانک چنانچه در عهد امام مهدی امام احمد همان طور است که در حدیثی که در آن از ایشان دور و اوقات است کویک یا نکویک و نماز ظهر و عصر را بجمع و قصر بکند و در اقامت و در میان صلواتین نمازی دیگر از منته و نفل هیچ نکند و این از برای تعجیل و قوف و وصل امتداد زمان دعا بود

اما اگر کویک که آن چه مقام است که در وی فرض برای عاقلان ترک میکنند میگویند که این عرفات است که در وی فرض که وقت عصر است بجهت نفل که دعا است ترک کنند و این جمع میان دو نفل مرکبی است که ظهر را بجماعت با امام بکند و اگر در منزل خود تنها کفار و مشرکان و غیره باشند بکند و بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرّد جمع کند نیز جایز است و ملک امام احمد نیز همین است زیرا که جمع بجهت حاجت با امتداد و قوف است و منفرّد نیز محتاج است بدان و امام ابوحنیفه فرماید که مکانات وقت فرض است بنصّ و من پس ترک وی جائز نبود مگر در آنجا که وادار شده است در شرع و آن جمع است نزد جماعت با امام و نفل نیز از برای صیانت جماعت است زیرا که متعلق است اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقوف نه از برای حاجت با امتداد و قوف و منفرّد قادر است بر گذاردن عصر در موقوفه خود با اشتغال بوقوف کفای الهی ایه بعد از آن بدانکه جمع بین الصلواتین در عرفه مجمع علیه است میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است و مخصوص است بوی و جمعی از شافعیان نیز بر اینند و نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از آنها می که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل مکه در صحبت پیغمبر ﷺ بودند و نماز بدین طریق بکنند دلیل است بر آنکه جمع بجهت تنسک بوده سفر و الا منع میکرد آنحضرت ﷺ ایشان را از جمع و ایشان کویک در این مقام جمع از مقیمان بجهت متابعت و صحبت پیغمبر بود ﷺ و مصنف نیز در عبارت خود ایمانی با این معنی کرد و اما قصر خورد المته بجهت سفر بود بانفاق در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ بعد از اتمام رکعتین فرمود اتمام کنید ای اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجموع مر مقیمان را بجماعت امام مسافر صیمن و دلیل می آرند و اگر جائز نمودی منع کردی چنانکه از قصر کرد و ظاهر عبارت مصنف در آنست که اهل مکه نیز بقصر و جمع کفار دند یارب مکر اشارت بدین طریق مخصوص بجمع دارند که مقصود بالکراست درین مقام چون آنحضرت ﷺ از نماز فارغ شد و سوار شد و عرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آن را جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهایی سیاه بزرگ که انبیا است و در آن زمان عمارتی است قدیم در ریگ در آمده و مردم آن را اطامخ آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع و قوف آنحضرت ﷺ بالشخص معلوم نشده اما اگر نزدیک صحرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن بگذرد موقوف شریف راد ریافته باشد و بر آمدن بران کوه چیزی معتمر نیست در سنت و ثواب و آنحضرت

در روز یکشنبه صبح زود در سجده با جفا در پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و با بهمان نمود
 تضرع و بهمان در پیشانی و با دست مطلوب است اگر بگویی روی دهن علامت قبول و اجابت بود و اضافه
 انوار رخسار و قبول در بیست و یکم و متمولی است و در حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر
 و حقیرتر و خیم و خصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول
 رحمت و مغفرت کناهان آدمیان مگر در روز بدر که دیدن جبرئیل را که ترتیب میباید از صفوف ملائکه
 و گفته اند که بد بخت کسی است که در این موقف با پشت و کان برد که آمرزیده نشد هاست و نیز
 در حدیث آمده است که مباحات می کند حضرت حرقه حل و علا بر فرشتگان باد میان و میگوید آیا چه
 خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را و آمدند برای ما هر برهنه
 کرد آلود یاد کنان از آمدن ایشان را از آتش خورخ و آمرزیدیم کناهان ایشان را و هر که یک ساعت و قوف
 بکند در ادای فرس حج کفایت است و سنت آنست که تا غر و بسا آفتاب بایستد تا غر که رسول خدا ﷺ یا بستاند
 تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد و ان شد و کفایت ایستادن در عرفات باین محل که من
 ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف است اگر چه و قوف در موقفی ﷺ اول و افضل
 خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابوداؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت ﷺ کل عرفة
 موقف و کل منی منحر و کل مزدلفة موقف و همه کوههایی مکه راه است و منحر یعنی از هر راه که بکند در آید
 و هر جا که در مکه هدایت کند در سنت است و در آن حالت که دعا میگوید دستها را نزد سینه برداشته
 بود همچون خواهنده مسکین و از جمله دعواتی که ثابت است که در آن موقف بخواند اینست اللهم لك
 الحمد كالي تهور و خيرا ممتثل قول اللهم لك صلواتي و نسكبي و محبتي و ممانتي و اليك ما بي و لك رب ترائي
 اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و وسوسة الصلوات و شتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شروما نجمع به الريح اللهم
 انك تسمع كلامي و تری مكاني و تعلم سري و تدبيري و تحفي عليك شئ من امري انا البائس الفقير المستغيث
 المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألك مسئله المساكين و ابتهل اليك ابتهال المذنب اللذليل
 و ادعوك دعاء الخائف الضعيف من خضعت لك رقبته و فاضحت لك عيناه و ذل جسده و زهمت اذنه لك اللهم
 لا تجعلني بلعاً لك شقي او كن لي روفاً رحيماً يا خير المسؤلين يا خير المعطين در معجم طبرانی این دعا ثابت شد
 و امام احمد در مسند خود روایت کرده که پیشتر دعای پیغمبر ﷺ در روز عرفه این بود لا اله الا الله
 وحده لا شريك له الملك وله الحمد يهدى و هو على كل شئ قدير این دعا کراست و او را دعا گفتن یا
 باعتبار آنست که گفتن و ثبوتی کرام در حضرت و بی در حکم سوال و فرخواست کردن است و نیز در اهل تحقیق
 در خواست کردن گاهی بخصر بیخ بود و گاهی بتعریض بلکه شکوت و تسلیم بدعت تضرع و مسکنت نیز دعا است
 بر زبان سائل و هر یکی از این اقسام در مقام خود مفید و خواستگار است و یا باعتبار آنکه در حدیث

صحیح واقع شده است من شعله ذکر من مستجاب اعطی الله افضل ما اعطى العالمین فرمود هر که بار دارد
 اورا مشغولی ذکر من از سوال و دعا میگردم او را بجز آن چه بدم سوال و دعا کنندگان بیا این تقاضا
 و توطیة دعائی است که بعد از وی مذکور بود چنانکه گفت و در سنن بیهقی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
 بیست مرتبه عای من و دعای سایر پیغمبران علیهم السلام در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك
 و الحمد وهو على کل شیء قلیب اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً اللهم اشرف لی
 صدیقی و یسری امری اغفر ذنوبی من و سوا من الصدور و شتات الامر و فتنة القهر اللهم انی اعوذ بک من شر ما
 یلج فی اللیل و شر ما یلج فی النهار و شر ما تنهب به الریاح و من شر یوق الدهر و یطوی البحر و جمع الجوامع از بیهقی
 و ابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر مسلمان که و قوف کند عشیة عرفه بموقف
 و بایستند مستقبل قبله و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد بیده الخیر و هو علی
 کل شیء قلیب یرضی بار بستر بخواند ام الكتاب صد بار پس تر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صد بار بستر تسبیح کند خدا بستاند را صد بار و بگوید سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله صد بار بستر بخواند تل هو الله احد صد بار بستر بگوید
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم اذک حمید مجید و علیه نامعهم صد بار بگوید
 پروردگارتعالی بسلائی که گوید گواه شوید که آمرزیدم این بند را و قبول کردم شفاعت او را در نه سن
 وی و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت خود قبول میکنم شفاعت او را و طهرانی از ابن مسعود این دعا را
 در روز عرفه نیز آورده سبحان اللی فی السماء عرفه سبحان اللی فی الارض موطئه سبحان اللی فی
 البحر تمیله سبحان اللی فی القبور قضاؤه سبحان اللی فی الجنة رضوانه سبحان اللی فی النار سلطانه
 سبحان اللی فی الهوی و هه سبحان اللی فی رفع السماء سبحان اللی فی وضع الارض سبحان اللی فی الامتیان
 منه الا الیه و در عرفات این آیه نزل کرد یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و احذروا یوم یخرجکم من دینکم و انتم لا تعلمون و رضیت لکم
 الاسلام دیناً و اگر چه نزل این کرمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و احذروا یوم یخرجکم من دینکم و انتم لا تعلمون و
 رمزنا سان صحابه از نجار بزمان رحلت و حلول آمدت فرقت آنحضرت صلی الله علیه و آله فهمیدند شکسته دل
 شدند یعنی مکث و بقای پیغمبر صلی الله علیه و آله درین دار برای تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت
 بودند چون این کار تمام شد دیگر توقف در اینجا برای چه خواستند بود همچنانکه نزد نزل سوره اذا جاء
 نصر الله و الفتح که بعد از این نازل شد نیز باین معنی مقننه و مستشعر شدند و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 بکبیر یک از من دین خود را که سال آینه مراد را بید یانه صلی الله علیه و آله و جزاه عن امته صلی الله علیه و آله را نوز و یکی
 از حاضران عرفه از شتر نزد حضرت که موقوف بود بیعتا و وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تا
 او را با بورد کنار بشویند و در جانشهای احرام از او برداشتن کنند و وی صلی الله علیه و آله که محرم را استعمال آن ممنوع

است بکار آمدن آن و سر و روی او را نهوشانند چنانچه حکم محرم است و فرمود که روز قیامت این شخص
لمیک گویند بجز حاضر شود اینچنین است در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا ملاحظه شود
معلوم شد که ظاهر عمارت حدیث در خصوص اینچنین است و بطریق ضابطه و کلیه نفرمود و احکام میت از احادیث
دیگر کلیه معلوم شده است و لعل آنرا اما ابوحنیفه محرم و غیر محرم در آنجا بر ابراهیم و چون بعد از

معموم غروب افاضه کردا سامه بن زید را در برف خود ساخت و هم او شتر را کشید و میداشت چنانچه

بزیین میسود و میگفت ای مردمان آر میله با شید و ساکن روید که نیکوئی نه درشتانین است و
بر هیوکاری نه در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله

از عرفه بهم در افتادند مردم از کثرت از دحام و میزدند شمران را و تیزی مینمودند در رفتن و بر آمدن پس
اشارت بنماز یانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جراح و قرار قلب
و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت حال و صحت است و خیر است و اضطراب سبب
تشنه و تشنگی و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنامی منع از دیدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه
در آمدن در نماز که بعضی بخوردان و هم کساران کنند هم چنین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله را صفت سکون

و وقار بغایت خوش آمدی بکباری رفت غیب القیاس بدین کاره آمدند و بدینان آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را از
مراکب انداختند و اضطراب بینا نمودند و زینش هم اول بمزله خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه
پوشید و به مسجد شریف آمد و نماز کمال کرد و نماز خواند پس از آن آمسته آمسته پیلا از میت شریف رسید و
در یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله را این وضع و بی خوش آمد و فرمودند منی که در تود و محصلت است که دست میدارد
آنرا اهل او رسول خدا و آن دو شخصیت اناءت و وقار است و از راه ما زمین بر صیغه تشبیه بسکرزالی در وقتیکه

است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و از مکه به منی و از منی به مکه و از مکه به منی و از منی به مکه
طریق و هات که در رفتن عید کاه مسلوک میباشند از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
میشد که از طریق ضرب رفت و از راه ما زمین برگشت و در آنجا نیز مسلوک میباشند

چنانکه میان سر یح و بطنی میرفت و چون بفرایح جائی رسیدی قلاری بیست و نوبت بنزد آنجا و چون به بلندی
رسیدی زمام ناقه را فرو کنی تا آسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه و تلبیه و تلبیه و تلبیه تا احرام است
تلبیه است و انقطاع این بانقطاع لوست و وقت انقطاع بعد از آن می جمار است چنانکه معلوم کرد و نبرد

امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعباب شعبی بکنشین راه میان دو کوه را کوئیند
و فرود آمد و نقض و ضرر کرد و وضوی سبک ساخت نه با سماغ و کال آنچنانکه بزیان میساخته است
گفت غبار یعنی غبار مغربیه حیوانی کلال از دیار رسول الله فرمود که غباری پیشتر است یعنی در مزدلفه با غبار عشا کلالیده

در حواله شد هوا رشک و بزدلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی

جمع و قرب و دال بدل از ای اجتماع است و او را جمع بفتح جیم و سكون ميم جمع كوتاه و نسبا بفتح نون
 باین اسم بجهت اجتماع واقفان آدم و هوا است در بدجا در عرفان تعارف و اجتماع و اجتماع و اجتماع
 باعتبار جمع بیه الصلواتین یا اجتماع مردم در وی کوبند نیز جائز است و فریش در جاهلست حسین جا
 و قوف میگردند و اجتماع مینودند و عرفات تمیز نمیند و میگردند اما مینمایند هر چه در نماز از حرم بیرون
 نروند و تمامه مردم و قوف بعرفه میگردند و در قول صحیح است که در این حدیث افلاس الناس و افلاس
 بآن است و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و بفرمود تا بآنکه نماز دادند و الاغتسل کردند نماز شام بنگارند پیش
 از آنکه بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرود بخوابانند و چون بارها فرود نهادند اقامت کردند و نماز
 عشاء نیز بیک آرد و از برای نماز عشاء بآنکه گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشاء هیچ نماز نکلارد و از اینجا
 معلوم شد که جمع میان مغرب و عشاء بیک اذان و اقامت بود چنانکه در عرفانه میان ظهر و عصر بود و در حدیث
 بخاری و مسلم از اسامة بن زید صحیحین آمده و ملک ماب امام زفر و شافعی و بعضی ائمه دیگر همین است
 و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت است و این روایت از ابن قسیر
 در صحیح مسلم آمده و در ملی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشاء در اینجا در وقت
 خود است با فراد اقامت و اعلام بدان حاجت نمود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی
 اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان اینها تمهل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح
 بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و وی را امر کرد با اذان و اقامت و بیک آرد مغرب را و بیک آرد بعد از
 وی دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بشوید بعد از آن امر کرد با اذان و اقامت و نماز
 عشاء کند و راوی حدیث شک کرده در آن و اینکن اقامت بجزم است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از اذان
 عشاء آنجا خواب کرد تا صبح بد میب و احیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت
 بر آن تا حدی که از آن پایهای مبارک نیما مسید می از جهت رعایت احتیاط در رعایت حق بدن و در احیای
 شب عید در مزدلفه هیچ حدیث صحیح وارد نشده و در مذهب بسوزد لفظ اختلاف است نزد جماعه از شافعیه
 فرض است و نزد امام ابوحنیفه و احمد واجب رجائز نیست دفع بونی پیش از نصف لیل و اگر بکنند دم واجب کرد
 و نزد مالک اگر مرور کند و نزول نکند بر و است دم و اگر نزول کند کفایت است و آنحضرت صلی الله علیه و آله ضعفای
 اهل خویش را رخصت فرمود که متقلم شوند و با بشتر بونی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید
 که من از آنها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله امر آنهاست مزدلفه در ضعفای اهل خویش رواه الجماعة
 الا الموطا و در روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ضعفه بی ما هم
 را که برآیند از جمع شب و در روایت دیگر قولی و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را
 که گفت نه کن فرمود که می خمار نکند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس

آورده اند که گفت پیش از آنکه در منزل خود آمدند شب مردی که ما پسرکان و خورندگان بنی عمیر را
 بر سر کتافها سوار و گفت ای پسرکان و می جانان نیکبند تا آنکه طلوع کند آفتاب و ما حدیث عایشه رضی الله عنها
 ام سلمه را از دست راست او می شنیدیم که گفت از فجر کردیم که رفت و طواف کن کرد و باز گشت و آن روزی
 بود که رسول خدا ﷺ نزد او می بود در آنجا آن حدیث مقالات است و اما طین حدیث و مشایخ و بی
 کده قوی و محکم اند در نقل احادیث بانکار آن قائل و باسنادی که را ابوداؤد از عایشه رضی الله عنها روایت کرده
 و در روایت نسائی از وی نیز میهم آمده که امر کرد یکی از نسائی خود را که بر آید از جمع و در می کند
 جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس از این حدیث باشد
 یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخاری و مسلم و نسائی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که از بن
 طلحید هوده رضی الله عنها از حضرت پیغمبر ﷺ در شب جمع که بیرون رود بشب بود و بی زنی ثقیله ثبطه
 و در روایتی ضخمة ثبطه پس اذن داد او را رسول خدا ﷺ گفت عایشه رضی الله عنها شکمی من نیز از بن می طلحیدم
 چنانچه هوده طلحید تا می کند آمدیم صبح را در منی و در می می کردم جمره را پیش از رسیدن مردم چون
 مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وی آنکه میگوید و جمعی از نسائی در شب فرستاد و در می
 چهارم در شب که در حدیث بعضی از حروف مزاحمت سوده خواهد بود و هر که از نسائی با وی بود و در جناح
 الاصول از حدیث ام حبیبه بر روایت مسلم و نسائی آورد که او را نیز از جمع بشب فرستادند اما از
 می جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت است و از عالم بن عمیر بن عمار بن عمرو بن ابی
 و مرط آمده که این عمر رضی الله عنها ضعیفی اهل خود را بینی در شب پس میگذردند و قوف بمنزله
 در شب و ذکر میگذردند حدیثی از صحابه آنچه روی میآید ایشان را پس در روان میشدند بجانب منی
 پیش از قوف امام و روان شدن وی و میر سید نک بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از وی
 و همان وقت که میر سید نک در می جمره میگذردند و گفت این عمر که رخصت کرده است رسول خدا
 ﷺ در حق ضعیفان اینچنین و از امامت بدت این بجز در این روایت ختمه غیر تو ملی آمده که چون
 ماه می نشست روان میشدند و میر سید بمنی در تار یکی و هم را آن وقت نمی میگذردند و میگفت صحیحین
 میگذردیم ما در عهد رسول خدا ﷺ و بالجمله می جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد
 از وی مجموع ثابت شده است و از اینجاست اختلاف علماء بنا آنچه گفت و علمای از این مسئله سه قول است شافعی و
 احمد و حنبله ما الله میگویند بعد از نصف شب جایز است که در آن معین و در غیر معین روز و امام
 ابوحنبله رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را از آنکه از طلوع شمس از جهت آنکه بعد از آن عباس
 که گفت بیشتر فرستاد ما را و فرمود که زمی جانان نیکبند تا آفتاب طلوع نکند و تو ملی گفته که حدیث
 این عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که آن بعضی از ضعیفان در شب از جمع بر آیدند

و یعنی برسند درست است ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و اینها به گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل است و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در سرد و روایت که آمده لائرموا الجمرة الا مصعبین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن السمام از مسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت حرام است با ساعات و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی ناهم و با آفتاب است آنگاه وی الموطا من ابن عمر و اگر تا صبح کرد نشاید رمی کند و چیزی لازم نیاید اگر تا فردا تا صبح کرد نیز رمی کند زیرا که آنوقت جنس رمی است ولیکن دم لازم کرد تا از امام ابن حنیفه و جمعی از علما میگویند قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معتاد در راه راست و خوف مزاحمت و ضرر بدان نیز معتاد است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعضی احادیث بکن میگردانند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود روایت آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را ص که گذارد هیچ نماز برای مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشاء و گذارد فجر را در این روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی نقل هم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور قام بی شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را ص بوحی یا بغیر و همی حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقتی که طلوع کرد فجر بعضی میگفتند طلوع کرده و بعضی میگفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا ص فرمود تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد در این مکان بوقت عشاء و نماز فجر در این ساعت مفسر این حدیث است و مصرح است بنابین که در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت در این روز اشک و آنگاه است انتهى و طبیعی گفته که قبل وقت معتاد لیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس منتعین شد تا وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بعد از طلوع که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول خدا ص فجر را در این ساعت انتهى و نزد حنفیه که مستحب است صبح است در این روز تغلیس مستحب است یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر است چنانکه مذکور است و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارد ذلت بر پس سوار شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح میم است و در بعضی قرآنها بکسر نیز آمده و نسبت به بمشعر از آن جهت است که از علامات حج است و تمامه علامات حج مشاعر است و آن تلمی است در میان مزدلفه و بران عمارت تکر کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقه میگویند که آن کوهی است کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور مشعر حرام نیست سم و بیست از این حدیث صحیح است که مشعر حرام ای مقام معروف معمور است پس در مشعر حرام بایستاد و قوف نمود و این قوف

بمشعر حرام نزد شافعی ظاهر است و نیز در امام احمد مستحب و نزد ما واجب است و اگر ننگ خرد تمام است
 ولیکن در ما واجب شود اگر عاری نبود از ضعف یا عالت یا خوف از دحام و مرا امرأه را همچنین است در حد ایبه
 و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفر ضیعت و زکیمت و قوف بشافعی سهواست زیرا که کتب
 شافعیه ناطق است بسننیت و بی در میصراط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن
 مذکور کرده اینهمی و روی بقیله آورد و بعد عا و تضرع و ابتهال مشغول شد و در این ماجه از عبا بن
 مروان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد مرا متجاوزا در عشیة عرفه به مغفرت جواب آمد که
 مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله پروردگار من
 تو قادر ی اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به نشتی در آن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه
 صبح کرد اعاده کرد و این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 ابو بکر و عمر رفر گفتند یا رسول الله ما در وید ما فلدا یتو بادا این ساعهی نبود که تود را اینجا بخندی
 همیشه خندان دارد ترا خدا یتعالی فرمود خدا را به ابلیس چون دانست که اجابت کرد خدا یتعالی دعای
 مرا و بخشید امت مرا خاله بر سر ریخت و بوی ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
 و فزع و بی و گفته اند که مراد با مت در اینجا و فغان عرفه اند و از اینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق
 العباد نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و
 بیهقی نیز مانند وایت ابی داؤد و این ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت
 است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر مادون ذلك پس است و ظلم نیز مادون شرک است و بالجمله حقوق
 الله مغفور است از حجاج و در محقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام است و الله اعلم
 و در تکمیل و تهلل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزد یک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل
 ابن عباس را در یف خویش ساخت و اما مده بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن
 عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار بردارد مثل حصی خد ف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و
 خد ف انداختن سنگریزه یا خسته خر ما و مانند آن بگرفتن آن میان د و انگشت همابه و انداختن بدان
 یا بخد ف از نی یا چوب و حصی خد ف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خورد تر از بند ق باشد و
 از ابن عمر آمده که مثل بعره غنم و این نزد یک بتفسیر اول است و اگر بستکهای کلان تر از آن بیندازد
 نیز جائز بود ولیکن خلاف سنت است بعد از آن بد آنکه ظاهر عبادت ناظر است که برداشتن سنگریزه
 از راه او در بعض و آیات از مزدلفه آمده و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار است که
 از هر دو موضع دکه بر کنار درست است الا از جمرات که و می کرده شده است آنها را و با وجود آن نیز جائز
 است از جهت جود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چیدن از زمین و به صلی الله علیه و آله داد از اینجا معلوم شود که

برداشتن هفت سنگریزه که در روز حجر برای رمی جمرة العقیقه بکار برتکند و استخوان کثیر بر آن انداخته
 شامعی بنصب کرده است بر آن جناب اخذ کسی برای یوم نحر هامة و بعضی گویند منحصراً آنست که
 بردارد آنقدر که برای رمی سایر ایام بود و نوری تصحیح کرده و جزم نموده بدان و معتاد در این
 آون نیز همین است و آن هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر روز نیست
 و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است شاید که بعضی از آن در حالی بفتند و حکم شود و حضرت
 در کف مبارک خود آن را بهی سکنه ها از شمار پاک میکرد و بعضی اگر بشویند بهتر است اما
 در روایتی از حضرت علیه السلام و در رمی علیه السلام و در قول است و میگوید آنحضرت علیه السلام امثال مرء لا
 فار ما نیک این سنگریزه ها را یعنی مثل حصی خلیف که گفته شد یا ما نیک این در کعبه است یعنی هفت و الاول
 هو الاظهر ولیکن قول وی را باکم والغرف الدین و در دارین خود را از غل و الفراط درین فی الجملة ناظر در معنی
 ثانی است نادیم فانه ملک من کان قبلکم بالغرف الدین پس هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بوده اند مگر
 بغل و درین و درین راه زنی از قبیله عنعم بهتخ شای معجمه و سکنه نای مثله و فتح عین مهمله بغایت جمیله
 پیش آمد و سوال کرد که پدر من مردی پیر است او بر پشت شتر مستقیم نه توالت شد آیا حاج کنیم از جانب او
 فرمود که نعم تو حج از قبل وی بگذر و فضل بن عباس که ردیف علیه السلام بود بیان زن نگاه می کرد و آن زن نیز
 بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب می ساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت
 فضل بن عباس است که در صحیحین و غیرهما واقع است و در روایت ترمذی آمده که آنحضرت علیه السلام
 پیش کردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا پیش می کنی کردن این عم خود را فرموده یدم مرد جوان را
 وزن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان و سواس شیطان را و در روایت جا بر آمده که ردیف ساخت رسول
 خدا علیه السلام فضل بن عباس را و وی بود خوش روی و خوش موی و بود سقیق صاحب حسن و چون
 روان شد آنحضرت علیه السلام بکمال شت بجماعت زان فرمود چ که او بجزین بود نک پس فضل نظاره کردن
 کردت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا علیه السلام دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
 خود را بجانب دیگران حضرت علیه السلام دست را بجانب دیگر بر روی او کرد انبید باز روی وی بجانب دیگر
 کرد انبید و آن زمان نظر می کرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است
 آنکه ابن عباس گفت که مرا باضعفا یا اهل غر در شب پیشتر یعنی فرستاد بود و فضل با حضرت علیه السلام
 بود ردیف می کرد آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی
 روایت کرده که موافق شعیبه نزد منبر بود بعد از این از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود و همه را علم و
 مسلمین راه آنحضرت علیه السلام را پیر زنی پیشتر آمد و از مادر پیر خود پیش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان
 شده و اگر بر شتر می بندهم بهم هلاکت است آیا حاج بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر ما در نمودین خلق

میباید دان و برامیکند ای بیاید نسبت آری میگذارد مگفت پس حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی
 بکن ای که درین خدای بکن ازین اول است و درین محل بیست دلال است بر خوار فیما بین در حج و کمال درین
 از جانب کسی که عاجز است و استطاعت نکرده از احیا خلافا لمالک و منقول از ابن عمر آنست که جائز
 نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی با جماع بر علم حجاز نیابت از کسی که
 قادر است بر حج بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائز است نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف است
 درین و از احمد دور است کذا فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میباید که بگرداند و بکشد
 ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد اصل سنت و جماعت چنانچه من و نیست از حضرت علیه السلام
 که تضحیه کرد بد و کفش املح یکی از نفوس شریف عیود و دیگر از امت از هر که مقرر است بوحدا نیست حق
 و عبادات سه قسم است مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و حرکت از مالی و بدنی مثل حج ننگه و بی
 مالی است از حیثیت و خوب اجزیه بار تکاب محظورات آن و بدنی است از حیثیت طواف و وقوف و نیابت
 جاریست در نوع اول که مالی است در حالت احتیاج و ضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود بفعل قائب
 زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج است بدفع مال و این حاصل است به نیابت چنانچه حاصل است
 باضالم و جاری نیست در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بدان و جاری
 است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول مشقت و به تنقیص مال و جاری نیست در حال تنگ رت از
 جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دایم است که باقی مالک تا موت زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر
 عجز مستوعب باشد بقیه عمر را تا واقع شود یا س و فومیدی از ادا ببدن پس اگر عجز است به بلندی که
 زوال بلد برقیست مثل زمانت یعنی جای مانده که صحیح است ادا به نیابت مطلقا و اگر بعارضی باشد که متوقع
 است زوال وی باین طور که مزین بود یا مسجون صحت ادا به نیابت موقوف است اگر این عذر
 مستمر شد تا موت متحقق شد یا س از ادا ببدن و جائز باشد به نیابت و اگر مسنون نشد و زوال بلد برقت حج
 اسلام بر وی واجب است و آنچه ادایافت تطوع و در حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که
 باب نفل از سع است و ظاهر مذهب اینست که حج اگر مسجون و عینه واقع شود و دلالت احادیث نیز همین
 است و بر وایتی از امام محمد حج واقع از حاج است و آمران ثواب نفعه است زیرا که بی عبادت بدنی است و
 نزد عجز قایم گردانیک شد اتفاق مقام وی مثل نذیر در باب صوم کذا فی الهدایة و شریحه و آنحضرت علیه السلام
 چون بر بطن وادی محسن بضم مین و کسر سین مهمله باشد ده رسید که وادی است در اول منی شتر را
 سخت اند و بجمعیل از ان وادی بیرون شد و این سه است امر را کبر او اگر پیاده باشد هم تیز بگذرد
 و روان شود و جب سخت راندن شتر و بجمعیل از ان وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله این بود در مجموع مواضعی که برد شمنان سق بلا و عیال پی فرود آمدن بود بجمعیل

از آن موضع بکشد چنانچه در شهر هزروه بمولد چون بقریه قوم لوط و خانوان ایشان در میان رود کلاشت
و صحابه را نیز امر کرد تا از آن بگذرند و درین بطن وادی محسرا صحابه نبیل را که برای خرابی کردن
خاندان که مراده الله تعالی لشریها و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن دو سوره نبیل مذکور است و
از جهت این وادی را وادی محسرا میگویند که نبیل چون در آن محل رسید بخسبید و در آنجا از حرکت
بهری مکه عاجز شد و هر چند بزدند و سعی کردند بر نفسا صحابه در وقت عاجز و در ماند و منقطع
کردند آنکه نیست و این وادی عاجز و منقطع کرد انبیل را از میر یا اصحاب نبیل را از در آمدن بکوه و در مواهب
از انبوی که از اعظم علمای شافعیه است نقل میکنند که سبب تعجیل در کلاشتن ازین وادی آن بود که
نصاروی و قوف میکردند روی چنانچه راعی گفته است یا عرب در جاهلیت و قوف میکردند چنانچه در
وسیط آورده پس مامور شدیم ما بخالفت آن و گفت که ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول
جانب است بر اصحاب نبیل الی آخر الکلام و زرشکی در شرح کتاب حرکتی گفته که کویا تسمیه او بمحسرا از
جهت آنست که وی عاجز و ماند میکردند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را و گفته که شافعی
در آنجا گفته تواند که نیز کلاشتن از آن جهت صعوت و فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند جاهل است
که جهت آن باشد که وی مارای شیاطین و جای بودن ایشان است و بعضی گفته اند که جهت آنست که نبیل
و اصحاب نبیل در اینجا عاجز و ماند شده بودند انبوی از اینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و
افادات بعضی علمای متأخرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و عدم تعجیل درین وادی در وقت
زقین بعرفات از جهت آن ذکر نکرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت رفتن بر اهدی دیگر رفته بود و وقت در آمدن
براه دیگر آمد چنانچه معلوم گشت و این بطن محسرا چون بر زحی است میان منی و مزدلفه نه ازین و نه
از آن و هم ازین و هم از آن و گفته اند که آنچه او در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه
بمنی می آید از منی چنانکه عرنه و نمره بر زحی است میان عرنه و مشعر حرام دوره در ما سبق مذکور شد
و اما عرنه بضم عین و فتح را اولون نیز نام همین وادی است و در قافا موس گفته عرنه وادی است بعرفات
و همچنین بر راه میانه منی میراند نادر اسفل وادی بوقت چاشت آمد و بر ابرجمره العقیبه باستان جمره
اصل بمعنی هصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بر آن موضع که رمی جمرات کنند و آن
سه موضع است جمره اولی بجانب معبد حنیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بر روی بگذرند
بعلا از روی جمره وسطی بعد از روی جمره العقیبه و عقبه را بر آمدن کوه و این جمره در دامن
کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول و زحی که آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد از آن دو جمره اول
و وسطی گذشتند بر این جمره العقیبه آمد و باستان و عقبه را از دست چپ داشت و منی را از دست
راست و هزاره سنگهای هفتگانه را یکی یک بر محل جمرات می انداختند و با هر یک سنگ یکبار میگفت رمی

حمزه سواره در سن روز و در ایام تشریح که رمی جمرات ثلاث کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره
 کند با بیاض است ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آید از ابراهیم
 جراح که گفت در آمدن برای یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر است
 یا پیاده که گفت پیاده گفت خطا کردی گفتیم سواره گفت خطا کردی بستم گفت هر رمی که بعد وی و قوف
 است یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل است و آنکه نیست بعد وی و قوف سواره افضل یعنی چون
 در دعا تضرع و قتل لیل مطلوب است رمی در آنجا پیاده افضل بود پس بر خاستم از نزد وی چون بعد از آمدن
 آواز مزاج وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالات و در فتاوی قاضی خان گفته که
 نزد این ختیفه و محدث رمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله سواره کرده همه را و گفته اند
 که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع تبریزی از ابن عباس
 آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روز نحر سواره و گفته اند احدی است حسن و از ابن عمر آورده
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته اند احدی است حسن
 صحیح و عمل بر اینست نزد اکثر اهل علم و بعضی گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای
 دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطن از قاسم ابن یحیی می آید که گفت بودند مردم که چون رمی جمار
 میکنند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسی که سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود و اندک بعد
 هر هفتاد تن یکبارگی جایز نبود و اندک بعد با یکدیگر بجانب جبل جمرات با شد یا قریب بدان و اگر گفته
 پای خود بیند از اصل جواز دارد از جهت تحقیق رمی ولیکن اساعی ان ادران جهت مخالفت است و اگر
 حصی را بر زمین بیند جایز نبود از جهت عدم تحقیق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل و تهلیل نیز بگوید
 جایز است و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام یعنی بنهک و استعانت با انگشت
 شمایه کند و اصح آنست که اگر بمطن انگشت شمایه و ابهام بگیرد و بیند از د چنانچه عادت است کفایت
 دارد و بعد از رمی جمار تلمیه قطع کرد ابتدای تلمیه از وقت احرام است و انتهای او تا اینوقت چنانکه
 اصحاب کتب گفته از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث ابن مسعود و جا نیز آمده و بلال و سامه
 بن زید بوقت رمی حمزه در رکاب بودند یکی زمام بیشتر در دست داشت و یکی چتر گرفته برداشته بود
 تا از آفتاب رحمت نه بیند و در روایتی دیگر آمده که جامه خود برداشته بود که پرده میگردان کرد رمی
 و بر هر ثقلی از آنجا معلوم شود جواز استطلاق محرم و سایر آن و در سابق معلوم
 شد که در حمزه قبه برای وی صلی الله علیه و آله زده شد که در روی به نشست و پوشید آن هر غیر سایه کردن است
 و اگر روز تمام سرپوشد م لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز
 دم است و در اول ابوحنیفه نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بجز پوشیدن واجب کرد

دم و بعد از رمی بمنزل بازگشت نزد يك مسجد خفيف بفتح چاي مسجد و در آن روز در آنجا تپه و خیمه
مکان منحل از جبل و مرتفع از منبیل آب را کوبید و آن مسجدی است که در آن روز در آنجا تپه و خیمه
مکان پیغمبر است و در آن مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت چنانکه آوازی بسجود خلافت
که در آن روز خیمهها بردند رسیدن آواز بد و روز دیگر و شنوایان مرایشان را از آن
معجزات حضرت نبوی بود که درین روز ظاهر شد با عیسی بود و در اکثر احیان بود ابرو
و نساکی از عبد الرحمن بن معاذ قیمی آورده اند که گفت خطبه کرد در آن روز رسول خدا در منی و یکشاد
کوشای ما را تا شنیدیم ماهه الحجه می گفت و مادر منازل خود بودیم و تعلیم کرد میامک را درین خطبه
اعلام کرد خلافت را بحرمت روز لحر و فضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکره و آمد
که خطبه خواند رسول خدا در روز لحر و گفت که زمان گردید بر هیئت و وضعی که اول داشت
در روزی که پیداکرد خدا بی تعالی آسمانها و زمین را سال دوازده ماه امت چهار از آن حرام سه پیاپی
ذوالقعد و الحج و محرم چهار م رجب میان جماد و شعبان و فرمود بطریق سوال از ماکل ام ماه است
این گفتیم خدا و رسول خدا دانانراست پس خاموش شد تا آن بودیم که مکر بنامی دیگر خواهد خواند
فرمود آیا نیست این ذی الحج که گفتیم بلی یا رسول الله فرمود که ام بلك است این گفتیم خدا و رسول
خدا دانانراست بلك ان پس خاموش شد تا آنکه کان بردیم که مکر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند
فرمود آیا نیست این بلك یعنی مکه و بلكه بنا از اسمای غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود
كلك ام روز است این گفتیم خدا و رسول خدا دانانراست بآن پس خاموش شد تا آن بودیم که بنامی
ذی کربلا خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز لحر که گفتیم بلی یا رسول الله فرمود بلامی که خونی
شما و مالهای شما و بروهای شما حرام است بر یکدیگر یکره و چو حرمت این روز درین بلكه درین
ماه و فرمود نزد یکست که پیش آنیک پروردگار خود را و بینه برسد شما را از کردارهای شما دانانرا
و آگاه باشید بلكه بعد از من کمره و در روایتی نکره یک کفار که بر نیک بعضی از شما کردن بعض
را دانانرا آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما و فرمود خداوند انوکراه باش و باید که برسند
این را حاضر بغایب و بسا کسی که رسانید شود بوی اغظ و اعلم باشد از سامع و مردمان را فرمود
تا مناسک حج بیاموزند و گفتند بلكه دیگر بار من حج نکنم و امر کرد بسمع و طاعت هر اسیر را که بکتاب الله
دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خود فرود آورد و امر کرد مهاجرین را بنزول در مقدم
مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بسینه قبله و انصار را بهیستر پیشتر و
آمدند ساثرناس و کنت بعد از سن گذر نشوید و در روایتی کمره نشوید که بعضی قتل بعضی زندان چنانکه
کشت و بلكه انیک که هر که خیراتی میکند در حق خدا و رسول خدا از خاشا بر نفس خویش می کند بعضی

در یکی از اینها وی مستی را در خواب خود فرموده است و از آن بگویم و صلوات بر محمد و آله و سلم و اطاعت او را
 امر حکم کند خلو جنة و بگویم عبادت کنید هر روز یک بار خود را و بکنید از یک پنجم وقت نماز را و روزه دارید ماه
 رمضان را و اطاعت کنید خداوند را و از آنجا که در آنجا است روزه و حج نکردن آن بر همه مسلمانان
 واجب نیست مگر بر اغنیاء و اهل استطاعت و مردمان را و ادعای غنچه و ادعای سفر آخرت یا بمنزل شان و ظاهر
 اول است و فرمود که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بغایت بدان برهانند
 و از پنج جهت این حج را حجة الوداع خوانند و از آنجا که منتهی آمدن آن یعنی منتهی الدنیا می باشد مشهور
 در میان بازاری و در آن مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش نکر کرد شتران ایستاده و دست
 بسته در حدیث ابی داؤد از عبد الله بن قرط آمده که گفت که نزد یک آورده میشد پنج شش شتر تا نکر کند
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آنها را شتران نزد یک میشدند و از جام می نمودند و سعی میکردند و هر یک خود را نزد
 حضرت صلی الله علیه و آله می آورد و درون میخیزید تا اینکه ای شتر بوی کند و این عمل شصت و سه عدد سیاهی
 عمر مبارک وی است که با بتعیین این عمل در عایت این معنی نمود و بعد در هر سیالی شتری قربانی کرد
 و امیر المؤمنین علی را بعد فرمود تا نکر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی نکر کرد و او را شریک
 کرد این عمل در هر ی و او را کرد که از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیک و پخته شود و خورد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و وی هر دو از گوشت آن نوشیدند از شوری بای آن کلدانی روایت ابوداؤد و علی را فرمان داد
 که با بیست شتر بر شتران و گوشتها و پوستها و جلها بی آن شتران را بر مساکین قسمت کند و هزاران را که سلخ
 کرده از آن چیزی بدست بلکه از مال خویش بدست ظاهر عمارت چندین نماید که علی از مال خود بدست
 اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و چرم و جل در اجرت سلخ نکرند و در صحیح بخاری آمده که در مورد ما می بینیم
 از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از نسای خود کا و بر او در روایتی
 نکر کرد از عایشه رضی الله عنها و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از خود و از اهل بیت
 خود یک شتر یا یک گاو و چون از آنس حل بشی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد جواب داد
 از آن بقول خود و اما حدیث آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله هفت شتر بدست مبارک خویش نکر کرد و بعضی توهم
 میکنند که با این حدیث که ملکور شد معارض است جواب از آن آنست که احتمال دارد آنس نکر هفت
 شتر را مشاهده کرد و از آنجا غایب شد و جای نکر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعضی در تطبیق هر دو
 حدیث چنین میکنند که هفت شتر را بدست مبارک خویش نکر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یکطرف جریه
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا داشت و بعد از این شصت و سه امیر المؤمنین سی و هفت را نکر کرد علی انفراد
 و بمثل این توجیه با حدیث دیگر که ابوداؤد از امیر المؤمنین علی آورده که گفت چون نکر کرد آنحضرت
 سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نکر کردم من باقی را اگر صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد

اما آنچه در موطن از علی آورده که گفت سخن کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی مدعی از بدست خود سخن کرده در
 آن را غیرا و منافات بهیچ حد پیشی ندارد و چون از نحو فارغ شد و اعلام کرد که همه زمین منی صلی الله علیه و آله
 و همه قجاج مکه جمع فچ بمعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رو است و منجر
 و سخن مخصوص نیست به بعضی اماکن هر جا که سخن کنند رو است پس جلاق را طلب فرمود و سر مبارک را
 بشرا شید و چون جلاق که معمر بفتح میم و سکون عین بن هبل الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون
 ضاد ممیمه قرشی مدوی است و تلیم الاسلام هجرت کرده بحیثه و تا هجرت کرد در هجرت ملک بنده پست
 هجرت کرد بعد بنده و آهل و سکونت کرد و وی معک و دانست در اهل ملک بنده و حدیث وی در ایشانست
 بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و آله با استاد و استبره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا معمر امکان
 رسول الله قلرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر فرمه گوش خود و این نیکه المومی و در دست نیست
 اسیره یعنی هشیار باش و دل را این نعمت را بد آن فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن
 نعمة الله علی و منه این امکان من درین مقام هر آینه از نعمت حق تعالی است بر من و مدت روی عز وجل قال
 اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فصل یق و وی و اظهار امتنان حق بر وی آری همچنین است این از نعمتهای
 عظیم است انگاه اشارت فرمود بحلقی تا ابتدا بجانب راست کند ظاهراً جانب راست آنحضرت صلی الله علیه و آله است
 و در حدیث متفق علیه در مشکوة از انس زهر نیز نصیریم بد آن آمده و صحیح همین است و بعضی جانب راست
 حلقی اعتبار کنند و چون از حلقی جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب و اشارت
 فرمود تا جانب چپ را نیز خلیق کرد و مجموع آن را با بوطلحه انصاری زوج ام سلیم که ام النعم بن مالک است
 داد و اینجهت در بعضی روایات آمده که با ام سلیم داد و در روایتی آمده که فرمود ابو طلحه کجا است
 پس عطا کرد او را و مصدق میگوید که ابو طلحه از مویهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود پیش از همه
 کس و در مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب راست همه را با بوطلحه داد و در مویهای دست
 چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم و تو را پیشی گفته که قسمت مویهای مبارک در اصحاب بجهت آن
 بود که تا این برکت در میان ایشان باقی ماند و باعث تل کره و یاد داشتنی بود ایشان را از وجود شریف
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و گویا که اشارتی کرد با قتراب اجل و انقضای زمان صحبت و میگوید کان میبرم که تخصیص
 ابی طلحه بمنزله قسمت التقات و اشارت باین معنی بود چه او بود که قبر شریف و احد مبارک وی را حفر کرد
 و بخشش عام بنامه و در الله اعلم و چون از حلقی فارغ شد و مردمان هر یکی را یکتاره موی یاد و تاره
 موی رسید و گویا اشعار این قصه اشارت کرده است بسم الله الرحمن الرحیم مرا از زلف تو موئی بسند است * فضولی بسم الله الرحمن الرحیم
 بوئی بسند است * با خبر ناخس انگشتان مبارک را تقسیم کرد و آن را نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه
 حلقی کردند و آنکی از ایشان تقصیر کردند و خلیق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و نیز

بجهد تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرراً محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم المحلقین وذن اعرابهم بالعمان
و استغفای ایشان فرمود و المقصودین چنانکه کتبت و حلق مرزبان را حرام است ایشان را البته بتقصیر
باید کرد و اگر مردان را نیز مانعی از حلق باشد تقصیر متعین است و اگر یکی را موی بر سر نباشد امر از موی
شرط است و حلق ربع راس نزد ما کالی است و همچنین در مدینه ائمه ثلاثه کفایت میکند در حلق همان
مقدار که در مسج راس معتبر است در وضو کالی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده
که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله در موی برای مردم که می برسیدند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله
من نك انعم و حلق کردم پیش از آنکه فرمود نسیح کن و هیچ باکی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی
فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق کردم پیش از رمی و دیگری گفت طواف کردم پیش از
رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست و یکی گفت رمی کردم در شب فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکی
نبرد از نقلیم و تا خیر مناسک مکر آنکه فرمود هیچ باکی نیست و همانرا در اینجا اختلاف است که این
ترتیب واجب است یا مستحب و وظایف روز نحر بانفاق چهار است رمی جمره العقبه و نحر هدی و حلق
راس یا قصر و طواف زیارت و معنی بعد از رمی و بصحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله این مناسک را باین ترتیب
بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لا جرم ترتیب مسنون و مستحب
بود و بر ترتیب وفوت آن دم واجب نگردد و تا آنکه آن اثم نمود و یا فعلی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند
و ملک هم امام ابوحنیفه و جوب ترتیب است و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و تاویل قول آنحضرت
صلی الله علیه و آله هیچ باکی نیست آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما نك به واجب و نزد ایشان در فوت شرایط احرام
و ارتکاب محرمات آن مثلا هر چند به نسیان و عطا بود جزا واجب است و این اثم نیست و چون بقصد
و تعمداً کند هم اثم بود و هم جزا و ملک هم امام احمد آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نگردد
و اگر بعلم و تعمداً بود جزا واجب است و گفته اند که این ملک قویست از جهت دلایلی که دلالت
کرده بر وجوب اتباع رسول صلی الله علیه و آله در حج زیرا که فرمود خذ و اعنی مناسککم و این احادیث که در رخصت
نقلیم و تاخیر آمدن مغفرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم با نسیان و بیاتی ماند
حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم و بعد از آن پیش از روال بسکه روان شد و طواف کرد
و این طواف آخر از آن حج و فرائض او است و بعد از وی سعی است و رمی جمرات ایام تشریق و آن در ملک
ما از واجبات است نه از فرائض فرض در حج احرام است که شرط است و توقف بعرفه است و طواف و این
طواف را طواف افافه خوانند بجهد آنکه بعد از افاضت از عرفات و معنی است ما خود از قول حق
سبحانه ثم افيضوا من حيث افاض الناس و افاضه در لغت بمعنی دفع و رجوع و تفرق آید و طواف زیارت
از جهت زیارت خانه کعبه در وی و طواف صدر بفتح صا هم جمله و دال مهمله از جهت صدور رجوع از مکه

بعد از وی مقابل و رود بر وی که در طواف تکبیر بود نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف تکبیر است
 که بدان رود اغ بخت الله کنند و صلوات و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه چهار کلام مصنف
 نیست یا هم والله اعلم و این طواف زیارت اطراف کعبه و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از احادیث که وارد شده که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طواف زیارت را تا غیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن ضلط است اگر چه این حدیث
 را بر مندی و ایوب بود و این ماجه از عایشه و ابن عباس روز آرزو صلی الله علیه و آله گفته ملا حدیث حسن صحیح
 گفته که رکعت کرده اند بعضی از اول علم در ناهم طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر
 و توسیع کرده اند بعضی که تا غیر کرده شود تا ایام منی التمی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع
 فجر یوم نحر است و پیش از آن جایز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم
 نحر است و جائز است در ایام نحر و اگر ازین ایام تا غیر کنند م واجب نکرد و بعد از این طواف سعی
 بین الصفا و المروه ذکر کرده اند در حدیث مسلم از جا بر آمده که طواف نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و نه صحابه
 وی میان صفا و مروه مکرر یک طواف و در حدیث میگویند اگر معنی بین الصفا و المروه بعد از طواف تکبیر
 کرده است هر مل در این طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر نفل هم سعی اگر کرده هر مل کند روی و سعی کند
 بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزد یک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه بز زمزم از جهت بسیار
 آب اوست زمزم و زمزم و زمزم مای کثیر را گویند و بعضی گویند که این لغت مشتق نیست از چیزی اسمی
 است که ابتداء علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام است که چون اسمعیل
 نشنه شد قدم زد از اینجا چشمه پیدا شد ما حرام اسمعیل آن را کرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کنند پراکنده
 نشود و اگر میکند داشت چشمه میشد جاری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن براهیم خلیل اینجا چاهی کند
 و چون هر هم ساکن مکه شدند آن را با آنها شتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله
 چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بر وی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام ذیل
 و بر وایتی پیش از آن و بعد از وی ابوطالب آن را بنا کرد در آنحضرت صلی الله علیه و آله بندهس نفیس خود سنگ میکشید
 کلافی نارنج مکه و آثار و اخبار در فضل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از
 طواف بر چاه زمزم آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقا به بیت بدست ایشان
 بود فرمود آب یکشید ای پسران عبدالمطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردند پس خود
 فرود آمد می و آب از چاه بر کشید می و شما را بر سقایت اعانت کرد می از جهت فضل و برکت و بر زکی اینکار
 یعنی اگر من این را بکنم بعد از من همت کردد بر امت من و مردم همه باین کار تصدایق باع من دست صلی الله علیه و آله
 بر شما غالب اند و ذویت شما نرسد و این منصب جز از دست شما برود پس او که عباس صلی الله علیه و آله و بر وی
صلی الله علیه و آله عرض کرد فلان اول کرد ایستاده و ایستاد روی در حالت شرب بر ای بیان جزا بود تا بداند که

آب استماده خوردن جایز است و حرام نیست اگر چه افضل نشسته خوردن است یا برای ضرورت و حاجت
بود که از جهت کثرت از دحام جای نشستن نمود یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم و بعضی گویند که
ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیه وضو است و سزا انجام است که بنیاد تحقیق این مبحث
در آخر کتاب انشاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که رسول خدا ﷺ بسقا به عباس آمد و آب
طلمیید همایش به پسر خود ذبیح گفت یا فضل بر ویر مادر خورد و برای رسول خدا ﷺ آب از نزد وی بیار فرمود
از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند از ناله فرمود بد از همین آب پستتر
از آن آب خورد پستتر بر زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدادند و مشقت می کشیدند فرمود بکنید اینکار
را که این عمل صالح است و فرمود اگر ترس غلبه بر مردم نمی بود بر شما هر آینه فرود می آمدم و می نهادم بر بسمان
بر عاتق خود و پیغمبر ﷺ درین طواف بر راه حله سوار بود و سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت
از دحام بود و در طواف قدوم نه اینقدر بود یا سبب اشراف بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین
طواف مجموع تر از طواف اول بودند و بر مشاهده کنند و طواف را بنام مؤزق و آداب و احکام آن را معلوم
کنند و بعضی میگویند در یا مبارک زحمتی بود و در دیداشت از روی ضرورت سواره طواف کرد و در
زمان زمینی با زکشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت و گفت نافع که
همچنین میگردان این عمره و می گفت که عمل آنحضرت ﷺ همچوین بود در صحیح مسلم بر وایت دیگر
از عایشه و جابر روایت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل
جابر و چون مرد و حدیث صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی از آن وهم است و ترجیح یکی
بر دیگری از حیثیت صحیح میسر نموده بود چو در دیگر ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت
مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را در صحیحین روایت کرده اند جابر و عایشه روایت
و آن حدیث صحیحین را یکی این عمره و لاجرم حدیث بعد از او بی ثبوت است و وجه دوم آنکه عایشه
روایتی از ابن عمر را که از جمیع نام در اطلاق بر احوال اخص بود بر رسول خدا ﷺ و اعلم باحوال وی
میون آنکه جابر روایت کرد حدیث حجّه آنحضرت ﷺ را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود
این قصه را و ضبط کرد آن را بخصوصیات جزئیاتش حتی امور را که متعلق بمناسک هم نبودند چنانچه
نزول آنحضرت ﷺ در طریق مزدلفه و یول و وضو بر وجه تخفیف و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده
باشد لابد ضبط مکان نماز ظهر و روز نماز و ایستادن یا شکر چه آرام آنکه حجّه اتمام در ماه آذر بود که
روز و شب در وی برابر باشد و این همه کارها که درین روز کرد از روزان شدن از مزدلفه قبیل طلوع آفتاب بسوی
منی و عطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و کز چنگ این شتر و قسمت آن کردن و بخشیدن باره کوشش از آن و
خوردن و حلق راس کردن و جانم پوشیدن و طایب استعمال کردن و سکه آمدن و طواف کردن و بر سقا به و زمزم

آمدن و بوسه ایشان ایستادن و آنچه خوردن این همه افعال بجای آوردن و رجوع به بی در وقت ظهر آوردن درین
 فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و همچنین آن را از معجزات لشمرده پس لابد نماز پیشین
 در مکه گذاردن قریب تر و راهی تر باشد پنجم آنکه چون مرد و جدیست تعارض نکردند لابد حمل بر نماز
 کردن در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرایض در وی و بعضی از علمای ترحیح حدیث این
 عمر میکنند چه این حدیث متفق علیه است و درین حدیث اضطرابی نیست معنی حدیث مضطرب
 در مقام مکه کتاب معلوم شده و خلل حدیث عایشه در مضطرب آمده در چند جا یکی در وقت طواف که
 در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نه را و در روایتی دیگر تاخیر کرد آنرا تا شب و در روایتی
 در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضعیف نکرده و نه مکان صلوة را و نیز رجال اعناد آن یعنی
 حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق و عبد الله
 بن عمر و نافع و ایشان اعظام و اچول اند و حدیث عایشه در از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن
 بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است در احتیاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است
 و حدیث مسموع از عنعنه قویتر باشد پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر که منبئ بر سماع است
 کذا فی المراسم اللدیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که وی محتج به امت و لایزال آمدن وی در مختصر
 خود گفته که هر حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین را کنیم
 که بمکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسمعی که مطلع کشت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن که موجب
 نقصان بود در آنچه ادا کرد او را انتهی و الله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب پنجشنبه و وقت
 کرد بیعت در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از شافعی و احمد
 سنت و وجوب دم بترك آن و عدم منی برین خلاف است و معتبر در مهیت اکثر لیل است و دلیل عدم
 وجوب حدیث ابن عمر است که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آنحضرت
صلی الله علیه و آله که بیعت کند بمکه در لیلالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آنحضرت
صلی الله علیه و آله او را و اگر بیعت در منی واجب بودی اذن فدای در ترك واجب و جمهور گویند که اذن عباس
 بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت یا ماند آن نباشد جایز نباشد ترك آن و نیز بعضی روایات
 بلفظ خصص آمده و از اینجا معلوم شود که عزیمت خلاف آنست و بعضی همین حدیث استیذان عباس
 را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مله بجمهور است زیرا که اگر واجب نبود بی طلب اذن در کار نبود
 و این چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود خصوصاً در این مقام که مستنیریم
 مجازات های ناس و ترك ملازمت حضرت رسول است صلی الله علیه و آله پس استیذان برای اسقاط اساعتی است که در
 ترك سنت و در سقایه میگوید که بیعت بمنی از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذت آن نه بلکه

از جهت آنست که سهل گردد بر وی رمی در ایام آن و اگر در شیرمنی بیعت کند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکرره است بجهت ترک متابعت فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و هم فاروق
 رفر نادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادای
 صلوٰة ظهر در احادیث همین قل و آمله که چون زوال کرد آفتاب سوی جمره اول آمد و جمره اولی جمره است
 که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند اول بوی جز سهند و رمی جمرات
 پیاده اگر علی بنی نماید افضل و احب است و آنحضرت صلی الله علیه و آله در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره گردید و درین
 ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بینداخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در احوال آمده است
 که چون ابراهیم اسمعیل را علیه السلام بدبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسوسه میکرد پس وی
 شیطان را سنگ میزد و از خود میراند آن درین مواضع بود بعد از آن سنت شد و ملک بچ اسمعیل موضعی است
 در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور است آنجا سنگی است از میان ترقیبیه و کویند که ابراهیم کار دی
 بران زد از آن ترقیبیه اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند کامی از محل رمی پیشتر شد
 تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را کویند که آنجا سنگ نبود ضد حزن و برابر
 و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چنان زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود تطویل
 قیام درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از غیر باچندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد
 و چون از دعا فارغ شد جمره وسطی که پایان ترازوست در جانب مکة آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه
 با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آن جا بر راه دست چپ روان شد چند کامی در میان وادی که در وسطی منی
 است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن مواز نه اول و نزدیک
 بان روان شد تا پیش جمره العقبه آمد و آنجا بر ابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را
 از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی رفر رمی جمره کبری کرد
 کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او این مقام
 کسی است که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام
 مناسک در وقت کذا اقال الکرمائی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعتی توقف بازگشت و درین
 محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه
 اتفاقاً نزد آن جمره اردحام عظیم بود و جای ایستادن نبود ازینجهت نه ایستاد و در روز نحر
 که از مزدلفه آمده در بنجار می کرد نیز همین عمل بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مرا میترسند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که
 علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت و وجه دوم آنکه دعای این عبادت کهرمی است

در صلب عبادت و در روزی که در جمعه اولی و وسطی وقوع یافت کرده بود و عبادت صلب عبادت
افضل است از آنکه در ایام عبادت و بعد از وی کنند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر
تشیه میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و شیخ ابن الهمام گفته که روایات منظر
و موافق اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در رمی جمرة عقبه نایستاد و حکمی در تخصیص و قوف و عبادت
غیر این جمرة ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق
و افاضه و مکه از بیجهت نایستاد ولیکن این معنی منع است از ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمرة
عقبه در طریق است و قوف در آن موجب قطع سارک طریق میکشد بر مردم و باعث شکست از دست استادگان
و کذلک کان می شد و مفضی میکشد بضرر عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میان راه واقع نیستند
بلکه در گوشه اند از راه انتهایی و قبی که کاتب هر و ف عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه با تیان این
عبادت مشرف بود بی سابقه تا مل و تفکر بطریق ذوقی و الهام نکته درین باب در دل ریخت امید که بر صواب
باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمرة اخیر و ترک جهل و مشقت در ایستادن و دعا کردن
در اینجا بیجهت آن بود که چون در و جمرة اولی بر در رحمت با ایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده
کشید در آخر فایز بعفو و مسامحه و مسامحه کشت پس اشارت است از رب رحیم و اعلام از رسول کریم
که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بونته ریاضت و مجاهده بکساخت آخر وی آسایش
و راحت است و از بندگفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت عظامی حج که
منتج و مثر آنهاست عفو و مغفرت است و در روز اول بیجهت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش داشتند
ایستاد و این نکته را با قاضی علی بن شیخ جارالله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما
احسن فلنا و با جماعه صنادید و اکابر علمای مکه معظمه که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کرد
همه استحسن نمودند و تعیین فرمودند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله تعجیل نکرد در زفر یعنی بر آمدن
از می و یوم النفر بفتح ثمین روز سیوم عید اضحی و لیلۃ النفر آن شب که حاجیان از می بار کنند کلافی
المهتاب و در غالب بر آمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از می نهر و تعجیل
در نقر که بر آمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر
روز سیزدهم جائز نیست نقر از جهت دخول وقت رمی اگر بر آمدنی است پیش از آن بر آید ولیکن تاخیر
در روز چهارم افضل است و لیلۃ آنحضرت صلی الله علیه و آله تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز
نحر و در روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام
تشریف است و چون عرفة درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در آن کرد روز شنبه و یکشنبه
و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بهمان روز رمی کرد بخلاف روزهای سابق که

پیش از ادای صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفته و نزد ابوحنیفه اگر درین روز چهارم رومی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز است و این استحسان است و نزد صاحبیه جائزه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز و روزهای دیگر است در رخصت نفر است پیش از آن و چون با یستاد و نفر نکرد در حکم وقت رومی این روز و روزهای دیگر برابر باشد و ملا صاحب ابوحنیفه مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رومی ظهور آن در علم تعیین وقت بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی اینچنین است اما این روایت از وی مرخوخ است و راجح بعد از زوال و روان شد در محصب بضم میم و فتح حای ممله و فتح صاد ممله مشدده که مکانی است بیرون مکه و تسمیه وی بد آن جهت کثرت حصای یعنی سنکر بزه است در وی و آنرا ابطح نیز می خوانند و ابطح مسیل واسع که در وی سنکر پرهایی دقیق باشد چنانکه در وادیها و رودهای باشد و مکه را که بطحار ابطح نام است هم از اینجا است و حقیقت بنی کنانه نیز همین جا را گویند آنجا نزول فرمود چه نورای که مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله و کاشته و عهده داریار خانه وی بود آنجا فرود آمده بود و خیمه رسول صلی الله علیه و آله آنجا رده بود بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امری از آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه مسلم از اجماع آورده که گفت امر نکرد مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله که نزول در ابطح کنم و تکیه بپیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبۀ شریف در آنجا ردم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشاء آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رومی کرد و روان شد و در مواهب اللدیه نیز اینچنین آورده و ظاهرش اینست که مراد بعد از ادای نماز ظهر باشد بقریبۀ قول او سابقا در رومی در روز اول که پیش از ادای صلوة ظهر رسوی حمزه اولی آمد پس نماز ظهر رومی گزوا اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب گذارد و هم چنین آمد است در صحیحین از انس که گفت کند او در رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محصب پس از آن بخواب رفت پسر سوار شد بجانب بیت یارب مکر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رومی کرد آن باشد که بعد از آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد بانکه ظهر در محصب گذارد یعنی رومی کرد و نفر نمود و محصب نزول فرمود و کند از ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله عصر را بیوم النفر گفت با ابطح و ظاهرش آنست که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجیب که در اینجا شواخ در بیان منافات و تطبیق حدیثین تکلم نکرده اند فتدبر و بالجملة هشتمین محصب گذاردن و آنکه از شب بضم سبیل و چون بین از شد سوار گشت و بسکه رفت و طراف و ذاع کرد و این طراف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیحین از منی شافعی نیز همین است از جهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس نقل کرده که گفت بودند مردم که میرفتند

بهر جانب پس گفت رسول خدا ﷺ که نفر نکن هیچ یکی تا آنکه باشد آسره ها و بی به بیت و اینجاست
 صحیح است بلکه بعضی گفته اند که مشهور است و اگر ثبوت شود جبر کرده شود بلکه و نیز دام مالک
 سنت است و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست با اتفاق و درین طواف رمل نکرد ولیکن رکعتین طواف
 کرده آن وظیفه طواف است مطلقا و اجماکان او نفل و بخاری از زهری بطریق تعلیق آورده که گفت
 طواف نکرد رسول خدا ﷺ هرگز مگر آنکه کف از برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همچنین آمد
 و بعضی گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما ~~در اینست~~ در اینست و طواف و ادع
 اگرچه واجب است ولیکن از حیث ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در ~~حین~~ از عایشه
 زهر آمد که سه روز صغیه هیچ کرد عمر بخدمت پیغمبر ﷺ سید فرمود نگاه داشت ما را
 یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف کرد تا وی پاره شود و طواف و ادع بکنند بیشتر فرمود طواف افاضه
 کرده است گفتند بلی یا رسول الله ﷺ کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف و ادع بکنند و عایشه زهر چون
 عمر و نکند آمده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شه ایچ و عمره باز کردید و من تنها حج کف کرده باشم
 بی عمره مرا اجازت ده که عمره بکنم پس درین شب رغبت کرد که عمره بکند و او را اجازت داد و برادر او را
 عبد الرحمن بن ابی بکر است و تنعم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود رفتند
 و احرام بستند و آنکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و بصب رجوع
 کرد پیغمبر ﷺ فرمود فرغ شد یک گفتند آری پس ندا فرمود بر حیل و صمد رحلت نزدیک پیغمبر ﷺ
 بطواف و ادع رفت و از آنجا از اسفل مکه از کلب ایض کاف مقصورا نزد باب شمی که بضم شین معجمه و فتح با
 مصغرا بملینه روان شد بر خلاف راهی که بآن در آمده بود که اعلا می مکه باشد بعبادت شریفی
 که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز حج کف شد و بعضی در اینجا
 گفته اند در آمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلا می شان و بی بود و بر آمدن از جانب سهل بجهت
 نوزن بر ثبات بیت کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام نیز اینچنین بود و معنی کلامی متعلق بنزول
 آنحضرت ﷺ بصب که عقلم برین کلام ذکر یا است کرده اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت
 و در بصب یعنی نزول آنحضرت ﷺ در بصب اختلاف است علماء را بعضی میگویند اسری از ثانی بود
 که ابو رفیع انما لای خیمه آنحضرت ﷺ را انجاز و از آنجا و سنن حج نیست و مددب ابن عباس برینست
 گفته است و بی بر التحصیب لبس بشی یعنی فرود آمدن آنحضرت ﷺ در بصب چیزی داخل مناسک
 حج نیست انما و نزله رسول الله ﷺ و بی منزلی بود که اتفاقا فرود آمد رسول خدا ﷺ در بی راه
 البخاری و لیطین پوشیده نیست که چون آنحضرت ﷺ نزول کرد در وی اگرچه نه بر سمیل نرسد و بعد
 بود اتباع وی ~~مستحب~~ مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خاندانی را مثل بن رضوان الله علیه اینچنین

نیز آن را میکردند و امام حسین در موطامی آمد که امیرالمؤمنین هم روضه میگرداند ظهر و عصر و مغرب و عشا را
 بمحض صبیه پست می در آمدن مکه را در شب و طواف میکرد به بیعت و میگوید که این بهتر است و اگر ننگ هم
 لازم نمی آید چیزی بر روی و قول به ضعیفه ریز اینست انتمی و غالب آنست که توقف و احوال آنحضرت
 تا وقت عشا بجهت اعتقاد عایشه بود روضه تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد
 و چون این بنده ضعیف عبدالحق بن سیف الک بن دهلوی قادری صاحب این تالیف در حدیث شریف
 اجل امام اکرم عبد الوهاب السی القادری الشاذلی علیه رحمة واسعة از منی بمحض صبیه آمد نماز ظهر و عصر و عشا را
 کل از ننگ و خواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت شیخ فرمود روضه اکنون بر آید اینقدر در احوال سعادت
 انبیا درین باب کافی است و فرمودند یکفای بزائد ان شاء الله تعالی و بعضی میگویند از سنن حج و تمام
 مناسک اوست چه پیغمبر ﷺ در می فرمود اناناز لون غدا بدستی که ما فرود آید کنیم فردا ان شاء الله تعالی
 بحیف بنی کنانه حیث یغاسموا علی الکفر آنجا که بیک یک سو کند خورده و عهد گرفته بودند کافران بکفر
 و مراد بحیف بنی کنانه همین محصب است چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خورد سو کند خوردند و عهد
 بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب اینچنین است در نسخهای کتاب و در بعضی روایات بنی عبد المطلب
 یافتند میشود و اول صحیح تراست و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکردند و مناسک و مواضات
 و مباحث ننمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث
 در او آخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن بیاید انشاء الله تعالی و حضرت رسالت ﷺ بنزول در محصب قضد
 کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در آن محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که
 او را عطا کرد بجا آورد و طمرانی در اوسط از عمر بن الخطاب روضه آورده که گفت از سنت است نزول باطمین
 در شب آنکه روز نفر و نیز امر میگردوی روضه بمحض صبیه در شب نغرد روضه میگوید که اصم آنست که
 نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آنحضرت ﷺ درین مکان بقصد بود و
 ز برای نمودن بمشركان لطیف صنع و کمال قدرت حق را چل و علا که باوی کرد بعد از ان سنت شد چنانکه
 رمل در طواف کرد از برای اظهار جلالت و شجاعت مر مشركان را پس از ان سنت شد انتمی و ابه اعلم * فصل *
 در دخول خانه کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف و داع جماعتی از علما و فقها بر آنند که رسول ﷺ در حال
 گه حج کرد راند و کعبه رفت و این بان و کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بران
 میکنند که دخول و کعبه در کعبه درین سال که حج کرده نبود بلکه در سال فتم مکه بود که سال
 هشتم از هجرت است و در بعضی روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر روضه گفت دخل رسول الله در آمد
 پیغمبر خدا ﷺ بیرون مکه در روز فتح مکه علی نانه که سامة موارره بر نانه که مرا سامة بن زید را
 بود سامة بن زید سامة بن زید که بنشانند نانه را در صحن خانه کعبه که عاتمان بن طلحة پس خوانند

حضرت عثمان بن طلحه رالیاتی بالمفتاح تا ببارد کلید در کعبه را فجا به ففتح پس آورد عثمان
 بن طلحه کلید را و بکشد در کعبه را فحل النبی پس در آمد پیغمبر خدا ﷺ در رن کعبه عثمان بن
 ابی طلحه بن عبد العزی العجمی بفتح حای مهمله و حیم والآن ایشان را شیمی میگویند نسبت بشیبه
 که بود در این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود و چون آنحضرت ﷺ بفتح مکه
 آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدا ننت کعبه را با سقا به
 برای وی جمع کند پس آنحضرت ﷺ علی مرتضی را بر سرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشید آورد
 پس این آیت نازل شد: ان الله یامرکم ان تودوا الی الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را دم
 بعثمان بسپارد و باری علی را خواهی کند چون علی بر سر مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بر وی را بیا
 کردی و این لرمی و علی را خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شد و این آیت را بروی بر خواند
 عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمد رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین
 بریاست مفتاح و سدا ننت در او داد ایشان است. تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود
 که شیبه نام داشت سپرد و عثمان را پسری نبود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از
 عثمان طلبید عثمان نزد والد خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والد اش از دادن
 ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدهمی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و
 حضرت آورد و حضرت ﷺ بدست مبارک خود بکشد و ابن سعد در طیفقات فرمود از عثمان بن
 طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمیگشادند
 روزی آنحضرت ﷺ نزد من آمد و التماس در بخشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی
 در شی کردم و سخت گفتم وی صبر کرد و حلم ورزید پس سرگفت یا عثمان زود باش که این مفتاح را در دست من
 بینی تا هر جا که خواهیم آن را بنهم من گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شوند و خواهر کرد فلان روز این
 کلبه در دل من نشست که رجوع امری خواهد بود و چون روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید ببار آوردم
 واردست من بستان و هم بدست من داد و بگفت بکیر تا روز قیامت نسیه الله او را از دست شما مگر طالبی
 و فرمود یا عثمان امن میبخیرم شمارا به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما از من بیت
 یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و منی نهم آن را در دست تو که
 خواهم گذرم بلی اشهد انک رسول الله و بالجملة آنحضرت ﷺ در رن کعبه در آمد و سامه و بلاه
 و طلحه نیز آن حضرت ﷺ در آمدند فاما فوا علیهم الباب علیا پس در بستند در خانه کعبه را سا عتج
 ما یک از زمان تم بستند بستر گشادند در رفقا حضرت الله پس معاشرت کردم من مردم او بود و بیستیم
 با ایشان قال گفت ان عمر فوجت بلاه علی امام پس بفتح بلال را برد در فقلت پس گفت این تالی بر سر الله

کجا فلان زکات از دین محمد خدا ص در درون کعبه قال بین العمودین المثلثین گفت میان دو عمود پیش
 و در روایتی آمده که کرد انبیا ع در آنجا که کعبه در آن روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکور است که معاویه از
 این عمر پرسید که کجا کلد ارد رسول خدا ص درون کعبه گفت بگرد آن میان خود و میان دیوار
 و در تاریخ پانزده و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی ص بایستد بر سه ذراع از دیوار
 بایستد و اگر کسی ازین باشد زانوهای او در میان روی او در مکان قدم آنحضرت ص باشد یعنی
 از در که در آنجا است بجای آن دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت این عمر نسبت آن اسأله
 کم صلی فراموش کردم که بهر هم بلال را که آنحضرت ص چند رکعت گذارد و اینست بیست صریح است
 در آنکه دخول بیت از آنحضرت ص در سال فتح مکه بود و اگر چه در بعض روایات صحیحین مطلق
 آمده بی تقیید صحیح یا بفتح چنانکه صاحب مشکوٰۃ آورده است ولیکن بقویینه روایات صریحه در تقیید
 آن بفتح صحیح بر آن خواهد بود والله اعلم و آنحضرت ص بعد از در آمدن فرمود که انی دخلت
 البیت بدمتی که من در آمدنم خانه کعبه را ودادت وان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکی
 نمیگردم این کار را و تمیید را بدم انی اخاف ان اکون اتعبت امتی من بعد ی زیرا که من میترسم
 که در مشقت اندازم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سنت شود و در آن تعب کشند بر من
 و ابوداؤد از عایشه رض روایت کرده که گفت بیرون آمد رسول خدا ص از نزد من خوشحال پس از آن
 باز آمد غمگین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود که کعبه
 اندرون در آمدم و اگر پیش ازین میباید دانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من
 در تعب بیفتند و عایشه رض در خواست کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حایي مهمله و سکون
 جیم جای است در جانب شمال کعبه و او را حجر از آن گویند که وی ص و متروک کشته از درون
 خانه و بیرون افتاده از آن دور کعبه بکل آنکه همچنان است که در کعبه گذارده زیرا که وی
 در اصل داخل بیت است بعد از آن بیرون افتاده و این قصه عایشه رض نیز دلیل است بر آنکه دخول
 کعبه در سال فتح مکه بود زیرا که این در خواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده
 که گفت وی رض که نذر کرده بودم که چون پروردگار تعالی کعبه را بر رسول خود فتح
 کند شکر آن را در وضعت درون خانه کعبه بکنارم و چون فتح شد ازین برفای آن
 نذر آنحضرت ص در خواست کردم فرمود در حجر بکنار که وی در اصل بنای ابراهیم
 علیه السلام داخل خانه است و قوم تو بیرون نکرند او را واتی ص بنا کردند کعبه را احدی است
 و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود که قضیه در آمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر

از بیان اکتفا کرد و در روایت بلال که مثبت نماز گذاردن است در کعبه و راجح است اقتضای نمودن بنا کردن روایت
اسامه که نفی نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله در کعبه میکند تعرض نکرد و اختلاف بین اهل بیتین و تطبیق
آنها را بیان نفرمود پس بد آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت خمر داد مرا امامه
که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در آمد از بیرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و تکلیف از دیماز در وی تا بیرون آمد و چون
بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود هذه القبلة وهم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده که گفت گفت مرا بلال
بگذازد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شد ~~که گفت گفت~~ که گفت گفت تکلیف کرد آنکس در جمع
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیة از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات
کرد اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آنشود که گفت میگوید بنا نماز
گذارد امامان ندیدم فلا تناقض و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال
زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقلد است بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که بانافی نیست که
تقریری اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمدند و در بستند هر کس در ناحیه بايستاده و مشغول
بدعا گشتند اسامه آنحضرت صلی الله علیه و آله را در عادت بد پست مشغول شد اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آنحضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ در ناحیه دیگر و بلال چون قریب بحضرت صلی الله علیه و آله بود نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله را بدید و اسامه
چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزد بیت بود بدید و دیگری
که دور بود ندید و در نباشد و بعضی گفته اند که اسامه را آنحضرت صلی الله علیه و آله بگاری بیرون فرستاده بود از آن
ندید و موبد این است که ابوداؤد ظیالسی از اسامه می آید که گفت در آمدم با صلی الله علیه و آله پس دید آنحضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ صور منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوی از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن
صورها را بشست و محو کرد انبیا کفالی فتح المبارکی و اما وقف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را
گوییند زیرا که التزام میکنند آن را و می بسمند بدان و مضامین مابین آن یکجا است چنانکه یک کف دست
برد باشد و دیگری بر حجر رسنن ابوداؤد از عبد الله بن عمر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم
که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در راست و در کعبه ایستاد و روی و سینه را برد یوار کعبه نهاد
و هر دو ذراع و هر دو کتف مبارک را برد یوار کعبه بسط کرد و چون این را عطف کرد در وقت ردا کعبه روایت
کرده اند بی نقیله بحج یا روز فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال
بود چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علمای کوفه و بغداد مستحب آنست که بعد از طواف و اداع در ملتزم
با یسنند و دعا کنند چه هیچ اثری در آن عمل خاصی را از حضرت رب العزة نخواست الا که حاجت
وی را باشد باین نقل بودن روی در حج لایم صیبا بد اما وجودی در فتح بر احتمال است و چون نماز
جمع بگذازد بر این کعبه و در آن نماز سورۃ و الطور خوانند بجانب مدینه روان شد و مستحب است که در

وقت وداع کعبه بر سر زمزم و نلد و سیرا با کرد نلد و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله اینچنین کرد و
 بنفس نفیس خود دلوی از آن بر کشید و بخورد و بقیه آن را در چاه انداخت و در وقت وداع پای پیس برود
 متحسرا متعابا کنگانی اهدا اینه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در راه مکینه بمنزلی رسید که آن را راحا
 میخوانند در شب جمعی از سواران را دید برایشان سلام کرد پرسید چه کسایید گفتند ما مسلمانانیم شما چه
 گمانیک گفت من رسول خدا ایم زنی پیش آمد و کودک خود را از صغیر برداشت و پیش آورد و گفت
 یا رسول الله این طفل را حج در وقت باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز
 ثوابی باشد یعنی اگر چه حج بروی واجب نیست و بدان مکلفانه و ایکن اگر بکنند صحیح است چنانچه
 حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب کرد و همچنین عبد
 بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بی بی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت فرمود
 چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صبا حج بدل پنهان شد اینچنان نیز بعضی گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله در
 ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدت پنهان را بشبانه در آید و عادت شریف
 در قلوم آوردن بدل پنهان وقت چاشت بود و از قلوم آوردن بخانه در شب نهمی میفرمود و دوست میداشت
 که مسافر بعد از قلوم بیشتر خمری بخانه بفرستند تا اهل خانه استعمال دو تهیه قلوم وی بکنند چون
 هل پنهان را دید بتصور عظمت و کبریای الهی و ظهور آثار و قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهد
 الخوار و اسرار این صلی الله علیه و آله طایفه و ملا حظله شرف و بزرگی این مقام عالی سه بار تکبیر گفت و بعد از آن بسنت
 مستمره خود که در وقت در آمدن بدل داشت و بشکر آن اعانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت
 و رجوع بخیر و عافیت رسول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
 وهو على کل شیء قلیر آمین تا بمون عابدون سا جلدون لر بنا حامدون صلوات الله علیه و نصرت عبده
 و همز لا حزاب وحده پس در مل پنهان در آمد و الحمد لله علی اتمام النعمه و نعمة الا تمام * فصل * در بیان ذبائح *
 بدانکه ذبائحی که بلبح آن ازین حیثیت که ذبح است قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هل ی
 است که او را بحر م اهل انما ینک همراه بزنگ یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند
 دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چرن ذبح کنند و بفقرا ندمق نما یند
 قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هل یست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که
 مراد حصول قربت به نفس ذبح است و ازین حیثیت که ذبح است و درین صورت که ذکر کرده شد نه چنین است
 چه اگر قیمت او را دادی نیز قربت که بجهت موا سات فقرا است حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان
 هر یکی از اینها فصلی علیحده عقل کرد اول برای هل ی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای هل ی هم کوسفتند فرستاد
 و هم شتر و از جهت امهات مؤمنان کاور اهل ی کرد چنانچه کند شت و اد نای هل ی شاة است و اطنی شتر و کاور

و چون بجهت میرفت هندی را بر این بود چنانچه سابقا معلوم شد و هرگاه که بعضی از اهل مدینه را بر این
بودی و میانی که اقامت نمودی هندی را در صحنه دیگران بنامه فرستادی اما در آن حال چیزی از آنچه
بر محرم حرام شود بروی حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردی و هندی ملک است دیگران فرستادی محرم
نشدی و احکام احرام همچنان بودی چنانچه در صحیحین از جمله روایاتی که آمده که گفت با غنم من
قلاذهای بدن پیغمبر را ^{بدرستی} بنامه فرستادی پس آنحضرت ^{علیه السلام} فرمودند که در این باره فرستادن را مگر
آن را بجز محرم و حرام کرده نشدند در آنحضرت ^{علیه السلام} چیزی از آنچه گفته شد ^{در حدیث} فرستادن او را و طبعی گفته که
این اهل بیت ابوبکر صدیق بود زیرا که در سنه تاسع پیش از رفتن آنحضرت ^{علیه السلام} بجهت رفتن و در حال بد
د دیگران صحیحین ضریح آمده که گفت عایشه زهر با غنم من قلاذک بدن نبی را ^{بدرستی} از چشم و لکین که نزد
من بود و فرستاد آن را همراه بدن من و این با اتفاق است میان علما نعم اختلاف است که بتقلید هندی
محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد و همچنانکه بتعمیه و لیکن اگر همراه خود نزد و حقوق کمال اما
اگر بناست دیگران بفرستند که و طبعی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آنرا که هندی فرستاد و خود
ترفت بنوعی با احکام احرام نابری هندی بمکه و نحر کرده شود و این قول که در روایات امارت کردید
قول ابن عباس و عادت آنست که چون کرسند هندی باشد تقلید کنند و در کردن آن چیزی بیمار یزد
که علامت هندی باشد چنانچه در صحیحین از عایشه زهر آورده که گفت اهل آنکه در پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} یکبار میخورد
پس تقلید کرد آن را و فرزند امام ابوحنیفه تقلید غنم مستون نیست و حال یعنی در این باب نیز نقل میکنند که
فرمود لا تقلد الغنم و ترمی نیز حمل یعنی در تقلید غنم هندی آورده و گفته که حمل بر نیست نزد بعض
اهل علم از صحابه و غیر هم که قائل اند بتقلید غنم و ازین عبارات معلوم میگردد که بعضی از ایشان
قائل نیستند بد آن پس ملک ^{بدرستی} ابوحنیفه موافق قول این بعض است و لابد چون بعضی از صحابه ^{بدرستی}
ناشدند و این امری نیست که با اجتماع از پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} تراهاک بود و چون شتر هندی
کردی هم تقلید بودی و هر اشعار که شق سناب بعمر است بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق
خلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است
و بدنه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شتر است و نزد امام ابوحنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هندی
پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بقر نبود مصنف نکذت و چون هندی را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هر چه
از آن بره لاک مشرف شود آن را ذبح کند بعد از آن نعل ویرا که قلاذهاوست بشون وی بیاکاید و ذک
کند و بر صحابه وی ذک تا علامت باشد بر آنکه وی هندی است و بکاید و کسی از آنجماعت که وجه فقاهی
وی باشد گوشت و بر آنخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده که از آنجا بود که ظاهر اطلاق
حال بد ناظر در آنست باکند اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کنند و این قول

شافعی و احناف و اشعری و نوزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نوزد امام
ابوحنیفه ناعوذن مخصوص باغنیاست و اطلاق حدیث نیز معمول بر آن است چه تصدیق بر فقر است
از آنکه آن را برای سماع بگذارند و آنها میگویند که اهل بیاد بی درد نیال ایشان میروند و منقطع می شوند
و لیکن این محقق است یعنی نیست و نیز این حکم مل کور نوزد امام ابوحنیفه مخصوص است بهای تطوع
و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مدبوح را هر چه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدق
کند و در کفایت درین باب نیز از این عباس نقل کرده و مختار از مدبوح امام احمد است و در حدیث
این عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل هدی بر تطوع کرده و لیکن نوزد ایشان حکم واجب
معین چنانکه گوید نوزد م این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بردمه واجب است از شیر
معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی میگوید که این در آنست که واجب کرد ایله است بر نفس خود و اما
اگر تطوع باشد نوزد بخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک وی نمی بر آید و این مدبوح شافعی و
جماعه از اهل علم است و نوزد بعض مالکیه جائز نیست اصلانه در تطوع و نه در واجب انتمی و شتر و
گاو را از هفت کس هدی میگرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب ورود
یافته و در حدیث ترمذی و نسائی اشترک شده در بقرة و عیسه و د و ابل آمله و کفمه که قول است
همین بنام است و لیکن گفته که این حدیث غیر صحیح است شمام اورا مکرر از وجه واحد و در هدایه از امام
مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند یکی کافی است اما از اهل دو بیت جائز نبود
و مباح میل است رکوب هدی برادر و امت حاجت آنست که هر کوب دیگر میاید در صحیحین از اب هریره
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله مرد برادرید که میرا فک بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است
فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و بلك شك راوی است که این کلمه را در کت ثانی فرموده
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کت ثالث فرموده یا ابع و بلك یا بلك و گفت هدی اهل بیت
دس صحیح و گفته اند فرمی از اهل علم از صحابه و غیر هم در رکوب بدنه اگر احتیاج سوار
باشد و این قول شافعی و احناف است و صحیح است و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتمی
و قول امام ابوحنیفه اینست و در هدایه میگوید که هر که هوق کرد بدنه را پس مضطر شد به سوار
شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص به حاجت صرف عین آن یا منافع آن بر نفس خود
مناسب باشد مگر نوزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرر بسواری آن معمول
در حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر و است ضمان
آن نقصان و اگر هدی شیر داشته باشد نوزد و شد و لب سرد بر پستان وی باشد تا شیر منقطع گردد و این
بر تقلید است که نوزد یک بود بوقت ذبح و اگر دو باشد یک و تصدق کند و اگر حاجت خود صرف کند

ضمان دهان از تهی و شتر را ایستاده و دست چپ بسته شعر میگردود و در وقت شعر تسمیه و کلمه مکه و در آن
 کوشش کند و از بیخ کردی پایی مبارک بر صفحه کوشش کند نهادی سنت در اهل نجراست ایستاده و دست چپ بسته
 نیزه زن میان حلقوم و سینه که آن را لبه کوبینک و در بقدر هم ذبح است حسابند و بر جانب چپ پای
 کشان و در کوشش از این عمر بر آمده که وی بر مردی کشت که لشکر بود شتر را و شعر میگرد
 گفت شعر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است ^{و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد}
 آنحضرت ^{و گویش شاخ دار او نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر کرد و در روایتی}
 گفت بسم الله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن شعر در اهل افضل است از جهت موافقت
 فعل ^{و مباح کرد امترا که از حدی و دستهای خوبش بخورند و تزود بکنند در شیخ صورت ملکوره}
 سابقا در ابتدا ای اسلام که در مردم تکبی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام
 و منہی عنه بود و در آخر چون وسعی و فراخی در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخور الیمن
 و ذخیره کنید کف اجاع علی الصائمین و نزد امام ابوحنیفه جائز است اکل از حدی تطوع و تمتع و
 قران زیرا که اینها هم نمک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزله اضعیه و بصحت رسیدگی که
 آنحضرت ^{بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه کشت ولیکن از هدا یا بی دیگر}
 که در ما و کفارات جنایت است جائز نبود و آنکه از حدیث ناحیه اسلمی آمده که فرمود بخوری تو
 و رفیقان تو از آن چیزی در هدا یا بود که آنحضرت ^{در احضار حد یمنه بعث کرده بود کذا فی الهدایه}
 و گوشت هدی را کاه قسمت میکرد و کاه میفرمود که هر کرا حاجت است برای خود قطع کند او را
 بعد از آن که بن قرط آورده که گفت چون شعر کرد آنحضرت ^{شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم}
 کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از آن کسی که در پهلوی وی بود که چه فرمود
 آنحضرت ^{گفت فرمود هر که بخواد قطع کند برای خود قطعه از آن و مصنف میگوید که بعضی علما}
 ازین قول حضرت ^{استدل ل کرده اند بر حوازی نهی و عمارت در ثنار یعنی اگر یکی مانی را نشان میکنند}
 افتادن در آن و عمارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آنحضرت ^{رخصت و باحت}
 فرمود اگر مقصود جوان عمارت است بی اذن این استدل ل تمام نیست و اگر باذن است هیچ اشکالی ندارد و مردی
 که در عمره بر ابر بردی و به که رفتی و عمره کناردی در مروه شعر کردی بخلاف آنکه معصرت شد در
 حد یمنه که همانجا شعر کردی ولیکن شعر البته در هر مایل و حد یمنه بعضی او حرم است و بعضی او حل
 و هدی که در حج بودی در منی شعر کردی چنانکه کشت و این خود یکبار پیش نبود در حد یمن آمده که
 گفت رسول خدا ^{یعنی هدی منجر و کل منی منجر و گفت در عمره هدی المنجر یعنی مروه و کل لبحاج مکه منجر}
 و سه کوچهای مکه و راه های منجر است اخترجه مالک فی الموطا و اشارت هدی المنجر در منی به مکان مخصوص

است که منجر الیهی است و شك نیست که نحر در آن مکان افضل خواهد بود از غیر آن و این عمر میفرستادند بی خود را از مزد لقمه در آخر شب تا آورده شوند در منجر الیهی و نحر کرده شوند در آنجا و اصل مکان برای نحر هدا یا حرم است و در خصوص این امکانه اولی و افضل و اما منکر نحر در آنجا نیز است نحر و ذبح آن در هر مکان و هرگز نحر هدا بی نکره الا بعد از نماز عشاء و پیش از روز عید هم عمل پیر النحر نکردی و این بطریق اولی چه هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید نماز نحر در آنجا نیز خواهد بود و نزد امام ابوحنیفه جایز است ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بکرم کافی است و در روز نحر افضل امام متبعه و قرآن مخصوص بر روز نحر است زیرا که آن دم نسک است پس مخصوص بود بر روز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع نیز جایز نیست مگر در روز نحر و این امور که ملک کور میباشوند اینچنین بود در روز عید اول رومی حصره العقیقه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ما سبق ملک و رشک فتل کر

فصل در قربانی پیغمبر ﷺ اختلاف است آمده را که قربانی واجب است یا سنت است هب امام ابوحنیفه و صاحبیه آنست که واجب است بر هر حر مسلم مقیم مومر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت است مکره است و مشهور و مختار در ملک هب امام احمد نیز همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر غیر وی و در رساله ابن ابی زین که در ملک هب مالک است گفته که سنت واجب است بر کسی که استطاعت دارد آن را آید و اجبه مکره مراد داشته یا سنت طریقه مسلوله در دین و این معنی قرین است دلیل و خوب حدیثی است که ترمذی و ابوداؤد و نسائی از محقق بن سلیم آورد که گفت بودیم ما با رسول ﷺ واقف بعرفات پس شنیدیم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه و خوب است و در حدیث آمده آورد که آنحضرت فرمود ﷺ هر که در یافت غنی و تصحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلاي ما را و اینچنین تشدیل و تاکیل جز در واجب نماید و قول حق سبحانه * فصل لربك وانحر * نیز دلیل آن می آید که مراد بصلوة عید اضحی و نحر اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلالت ترتیب و تفریح آن بر عطای کوش که اجل نعم و اعظم عطایای الهی است و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما دلایل سنیت حدیثی است که از ابن ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده اتفاق کرده نشد مال در چمزی که افضل از نحره روز عید باشد و نیز آنحضرت ﷺ در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی پس معلوم شد که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آنحضرت ﷺ او را کافی است و این احادیث نزد کامل نص در عدم وجوب نیست مگر آنحدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود سه چیز است که بر من فرض است و شما را تطوع و نحر و نحر و کعبه بین نحر اگر بشعوت و صحت پیوند د اینحدیث و با جمله

فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دایمی بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگز ترک اطمینان نکرده بودی نورانی از این شهر ریز
آورده که گفت اقامت کرد در مولود صلی الله علیه و آله بعد از آنکه در حال و اطمینان میگردید و اطمینان بضم سوز و کمر آن
و تخفیف یا و نشدید آن جمعه اضاهی بتشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چار یا یاها بعد از
نماز عید صلی الله علیه و آله تغریبا لی الله از آنچه جائز است ذبح آن در آن و تسمیه روز عید با فحشی از جهت مشروعبیت
صلوات در روی نزد ارتفاع نهار و شریعت ذبح بعد از وی و کوشش در لیه دار را ذبح کردی یعنی اگر کوشش
قربانی کردی اینقسم کردی از جهت خودت و نفاست وی و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس
که پیش از نماز عید ذبح کرد عادت کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن تمام است نیست بلکه کوشی
است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صلی الله علیه و آله درین باب بسیار است و در هر ایه میگوید که
وقت اطمینان میدار آید بطلوع فجر از یوم لحد و لیکن جائز نیست مرشهریان را مگر بعد از گذاردن
امام نماز عید را اما اهل مواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز است زیرا که برایشان نماز عید نیست و هلم
جواز از جهت خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بلذیح و اینهمی مخصوص بشهر نیست و میگوید اگر مضیی
در شهر باشد و اطمینان در مواد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس اینصورت جائز نه
زیرا که معتبر مکان اطمینان است و اگر شهری غوامه که پیش از نماز اطمینان کند بفرستد آن را در مواد
با این حمله درست افتد و میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذاردند و هنوز در عید گاه
نگذارند اند جائز است از جهت صحت آن نماز و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن
بعد از ذبح امام است و پیش از آن جائز نبود و احادیث که در اشراط بعد صلوة بی اشراط بعد ذبح امام
آمده حجت است برایشان کذا فی الهدایة اما رکشی حدیثی از جا بز بروایت احمد و مسلم آورده که
نماز گذارد با ما پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه جماعه و نحر کردند بکمان آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
نحر کرده است پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که پیش از نحر وی نحر کرده است اعاده کند بنحرد بکر
و فرمود نحر نکند تا نحر نکند پیغمبر صلی الله علیه و آله و این مکر نزد امام ابوحنیفه مخصوص بزمان نموات باشد
تا دبا معه صلی الله علیه و آله پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مله امام احمد درین باب اقوال مختلفی
آمن یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید چه خطبه
بمنزله جزو نماز و ملحق بل و است دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضی اینقدر وقت
که در وی نماز یا نماز یا خطبه یا نماز و خطبه و نحر امام کنجا پیش دارد جائز است زیرا که نماز گاهی بیشتر کرده
میشود و گاهی کمتر و نیز شاید نکرند پس مشموله معتبر منی آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب
ایشان همان بعد از نماز است چنانچه مله امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صلی الله علیه و آله
در آن و بدان که اطمینان از ابل و نظر و غنم است و از غیر آنها جائز و نقل کرده نشده از آنحضرت صلی الله علیه و آله

وله از صحابه در آنکه بغیر این ماه نوع از ذبایح تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آن را بزگویند و حیوان که آن را میش خوانند و جاموس یعنی گاو میش از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تضحیه نمی جائز است و ثنی از ابل پنجم ساله را گویند و از بقدر دو ساله و از غنم یکساله اینچنین است در هدایه و ملک حنفیه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز یک ساله و در قاموس نیز همین گفته و در کتاب ملک مالک ثنی غنم یکساله و ثنی بقدر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در ملک امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله و نیز بعضی دو ساله و از بقدر دو ساله و از ابل پنجساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند که در بین غنم ثنیا یا که دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و مسنده نیز بمعنی ثنی آمده از من بمعنی سال یا بمعنی دندان و یا بمعنی از اقسام این ذبایح برای تضحیه ثنی شرط است با اختلاف تفاسیر مکرر در میان که جلع از وی نیز کافیست و در هدایه گفته که جلع از ضان در ملک حنفیه آن بود که شش ماه تمام بر وی یک شته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جلع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یکساله و این بنا بر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقولی شش ماهه نیز آمد و در ملک مالک یکساله و بقولی هشت ماهه و بقولی ده ماهه و در ملک امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولی شش یا هفت ماهه و عرقی که از کبار علمای ملک مالک ایشان است از ابل با دیده نقل کرده که ضان را جلع آنوقت گویند که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کعبه از آن کافی نه مگر در ضان که کافی است و احادیث درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جا بر آورد که گفت گفت رسول خدا ص ذبیح فکبیر مکر مسنه را مکر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبیح کنید بزین ثقل بر جلع از ضان را و در هدایه در همین حدیث بجای مسنه ثنیا با آورد و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلب از پدرش آورد که گفت بودیم ما با مردی از اصحاب رسول الله ص که نام او مجاشع بود از بنی سلیم پس عزیز و نادر شد و وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا دهد آنکه گفته است رسول خدا ص که جلع از ضان وفا میکند با آنچه وفا میکند ثنی از وی و ترندی از ابو کعبه اش آورده که گفت آوردیم من غنم بسیار از قسم جلع در ملک یمنه نزد یک عید اضحی پس کاتب شد بر من و منمخرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از آن گفت شنیدم رسول خدا ص که میفرمود نیکو وضعیه است جلع از ضان پس حجروم آوردند مردی و بر بودند آن همه را از من و از بعضی احادیث کفایت مطلق جلع معلوم میشود اما مراد بدان همان جلع از ضان است بدلیل احادیث دیگر که در آن متفیک واقع شده و اما جلع از معزز و انبوه و آنچه در حدیثین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو مرده پیش از نماز پس فرمود آنحضرت ص

شاة توشاة لحم است یعنی نه از اضحیه بنا بر علم جواز تضحیه پیش از نماز یعنی که تا پیش از نماز یا رسول الله
نزد من جلد عفت است از معز فرمود ذبیح کن و جان نماش او غیر تر پس از آن فرمود هر که ذبیح آورد پیش از نماز
ذبیح نکرد مگر برای نفس خود و هر که ذبیح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او بود و یا ذبیح سنت مسلمین را چون
معلوم کردی آنچه ذکر کردیم مانستی که قول مصنف که گفت و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که از پیش یکساله
و از غیر پیش دو ساله رواه تا بل اطلاقه در سنت نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دانند و جلد
ضان را تفسیر یکساله کنند و ذبیح را یک و ساله ولیکن این بیان قاصر است لکن هر مجموع روز عید و سه
روز ایام تشریق ایام ذبح است مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد مالک آنست که ایام ذبیح یوم نحر است
و در روز بعد از وی دو روز و از دو روز هم مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز
است بعد از روز اضحی و نیز آورده که رحیم است ما از شیخ بن ابی طالب نیز مثل آن وزیر کشی آورده در
شرح خرقی که این قول عرب و بنی عرب و ابن عباس و ابی هریره و انس است رضی الله عنهم اجمعین و از امام
احمد آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و در روایتی پنج از صحابه ملک و ابن
کفته غیر انس و این بی همام از حضرت نبوت نمان گفت چند تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان
کرد و در شاعی ایام ذبیح سه روز است بعد یوم نحر و ما حدیثی درین کتب برین قول نیافتیم چنانکه ایام
اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در مذابحه آورده در دلیل مذهب شاعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبیح و نیز گفته که در اخبار تعارض است و ما اشک بمتیقن کردیم از آنها و
نیز در تعلیل علم جواز ذبیح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله نهی کرد از ادخار لحوم اضحی
فوق ثلثه ایام و هر گاه که ادخار لحم بعد از سه روز در سنت نبود ذبیح نیز در سنت نماش و اگر چه نهی از ادخار
منسوخ شد اما از اینجا لازم نیاید نسخ علم جواز ذبیح بعد از سه روز چه این دو حکم است و از نسخ یکی
نسخ دیگری لازم نیاید کلا اقال الزرکشی و فیہ تامل و از سنن حضرت نموی صلی الله علیه و آله آن بود که میفرمود
هر که خواهد که قربان کند چمن ماه ذی الحججه بیند از موی و ذبحن خود چیزی دور نکند و ازین رو در صورت
محرمان می باشد مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه زهر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون
به یثیب ملال ذی الحججه را خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس گو که اساک کند از موی دور نماند
خود و در بعض روایات آمده حتی تضحی و یعنی از عدا ای مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی
بر مسلم نحر هم است و بعض برین که بطریق گرامیت از جهت حدیث ها باشد زهر که گفت که میبایتم
انلا یل مدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم مدی میکرد و میفرستاد مدی را و حرام نیست که زوی
چیزی از آن حلال کرده حد ایتمانی متفق علیه یعنی احکام احرام بجانمی آورد و لابد رسیدن مدی
تشریحی الحججه میبود زرکشی گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آن را برای امت فرمود شاید

که آنچه در حدیث عایشه زهر آمده مخصوص بحضرت وی باشد رضی الله عنه و نیز قص شعر و ظفر قلیل
الرقوع است مگر جمعه تا جمعه دیگر شاید که عایشه زهر آن را ندیده باشد انتمی و در جامع الاصول از مسلم
از عمر و بن مسلم بن عمار لیشی می آید که گفت بودیم مادر حمام نزد یک بر وزا صحنی پس طلا کردند
یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حمام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم سعید بن
مسیب را مل کور کردم این سخن را با و گفتم یا ابن اخی انحل یثی است که مردم فراموش کرده اند آن را و
ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی رضی الله عنه گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به بینید ماه ذی
الحجه را الحاد یث * تنبیه * آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار است
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث
عایشه زهر با حدیث ام سلمه گفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد با طلا که
محل سخن است و الله اعلم و میفرمود که از برای قربانی فرجه ترو نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبحه را پیدا
کند و برید کوش و شکسته سز و ن روی چشم و شکافته کوش و دریده کوش و آنچه مقلد کوش و بر یا موهن
کوش و بر یا موی و بر یا بریده باشد این مجموع را قربان نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در
احادیث واقع شده در کتب فقه مل کور کشته مالک و احمد و ترمذی و ابوداؤد و غیر ایشان از
براع بن عازب آورده اند که گفت پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز است که پرهیز کرده
شود از ضحیا یا یعنی در رخت نماند ذبح آن پس اشارت بانگشتمان دست خود کرد و فرمود که چهار
است العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی و یعنی آنکه نتواند بهای خود
تا به منسک رسید کل ای الهی ایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی
و مشارکت در علف زیرا که این سهب نقصان لهم و مفی به زال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد
جائز است و العوراء البین عورها دوم از آن چهار که رو نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است
یکچشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن مختلف است روایت از امام
ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقلد از ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیادت
بر ثلث رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بر آن اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای
ورثه جائز است پس قلیل باشد و در زیادت بر آن جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع
رود جائز نیست و اگر کمتر از آن رود جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب
وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و امار ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام
دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و یحیی آنست که اگر اکثر از نصف چشم باقی ماند جائز است و در نصف
دور روایت است از ایشان و معرفت مقلد باقی و ذهاب از چشم دقتی دارد و گفته اند که طریق شناخت

آن اینست که گرسنه داشته شود کوه سنگ را بکرو و یاد و روز بعد بیکه چون هلف از دور بنمایند و در
بسوی آن بعد از آن بسته شود چشم هیب دار و از انداخته شود هلف از دور و کف روی اندک که اندک هلف است معین
از مکان که اگر دور تر از آن بیند از لنگه بیند پس علامت کل گفته شود بر آن خلد پستری بسته شود چشم
در سنگ را اول نزدیک کرده شود بسوی او علف اندک که تا حلس معین و پستری حلد مکان نیز کل گفته شود
علامتی بعد از آن نظر کرده شود تفاوت میان این دو مکان اگر فاصله است تا ماب ثلث است و اگر نصف است
نصف و علی هذا القیاس والتریضه البین مرضها سهوم الزجه جائز نیست ذبح آن بیماری است که ظاهر است
بیماری او بعد از آن که امید به شک نری نباشد و این سه نوع که مک کور شده است نقصان لحم و موجب
لاغر است بعد از آن لاغر بصریح جدا کرد در فرمود در العجفاء التي لا تنقی چهارم لاغر که معجز در استخوان
اولمانده و در بعض روایات آمده و انکمیر اندی لا ینقی بجای والعجفاء التي لا تنقی و اما آنرا می که صعب
نقصان و عیب بود بی آنکه سبب لاغری کرد دانست که از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله که توضیح کنیم معابله را و نه مایه را و نه شر قار را و نه خرقار را معابله به فتح با آنکه
بلائی کوش او بریده شده است مایه آنکه با بیان کوش بریده و بعض گفته اند که معابله آنکه ذاع کرده
شده است در باطن کوش وی و مایه آنکه در ظاهر آن بود و نوری گفته که مشهور قول اولد گفت و شرتاء
بنگ آنکه پاره شده کوش او در طول و خرقا آنکه سر راخ کرده باشد در کوش وی و سر راخ مستند بر و این ماجه
از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که توضیح کنیم عضما را یعنی شکسته شاخ
و شکسته کوش را و مراد بشکسته کوش بریده کوش داشته اند و معتبر نیز در اینجا اکثر است باختلاف
روایات در تقسیم آن و معرفت آن در اینجا غیر معتبر است و در مایه بریده دم را نیز روانا داشته زیرا که دم
عضوی کامل است و جوارا یعنی شکسته شاخ را داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خصی چند
گرفت آن لک یک و محو شتر است و همچون که آن را اولاد گویند اگر علف میخورند نیز جائز است و جریبا
یعنی گرگین اگر فریه است نیز جائز زیرا که جرب در پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما
فهما که دندانها را در مروی از امام ابی یوسف آنست که معتبر در آن کثرت دندان و قلت آنست در وادی
دیگر آنکه اگر آنقدر دندان این مانده که علف خوردن بد آن ممکن است جائز و الا نه حکاء آنکه در اصل
خلقت کوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود علف هم الاذن بطریق اول چون
این تحصیل معلوم شد شرح بلام معصفت ظاهر شک باز یادنی اما قول ویرا که گفت یاموی و برابریه باشند
ذکری و بیانی در کتب یافته شده را نه اعلم و لکن این در تفسیر نیست که این عجب ممل کوره در وقت
شرافیم باشد و اگر عالم در آن بعد از آن معیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر احد و اگر فقیر است
تفاوت میکند و اگر وقت ذبح عیبی پیدا کرد با کسی نیست و اگر آن عیبی شده یا در دیده شد و دیگری

بجای او بخزید بعد از آن که شله و دزدیده پیدا شد اگر خدی است یکی ذبح کند و اگر فقیر است هر دو
 کند ای الهی و عادت حضرت اموی رضی الله عنه آن بود که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر میگوید در حاضر
 بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون نان بخورد و خطمه کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلاهی
 عبد الله حضرت رضی الله عنه منبر داشت صلی الله علیه و آله و ما را باقی کرده شد یک کبش را یعنی میش نر که کبش را قهار گویند
 بیار و ند و بدست خوبش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله اکبر هل اعني وعن لم يضح من امي
 رواه الترمذي وابن تشریف و احسان آن حضرت رضی الله عنه است باهت مرحومه خود که ایشان را درین عمل
 شریف یک ساخت نه آنکه کفایت است از ذبح ایشان بل ذبح آن حضرت رضی الله عنه و تو اند که مخصوص بود بفقر
 که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساختند بر و هم از جا بریدند در سنن
 ابی داؤد و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت است که ذبح یوم النحر و در و ابی یوم الذبح یعنی
 ذبح کرد حضرت صلی الله علیه و آله در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املح آنکه بیاض و بی
 بیشتر بود از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بلی بیاض شد یک موجودین کوفته شد خصیمن و بی
 یعنی خصی فلما وجهه خا پس هر گاه که کرد این روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را الهی و جهت
 وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً ما انا من المشرکین ان صلواتی و تسکینی و صحبای و منافی لله رب العالمین
 لا شریک له و یدلک امرت و انا من المسلمین اللهم منك و لك عن محمد و امته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات
 را خواند پسر ذبح کرد و امر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول و مشکوٰۃ
 و کتب دیگر مل کور است داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احمل و مسلم
 و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چون قتل کنیک کنیک قتل او چون ذبح کنیک کنیک کنیک ذبح او نیز کنیک کار در او را کنیک کنیک کنیک او
 ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد
 که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه اش آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را
 با حسان و نیک کردن در وقت ذبح و میفرمود بار بتعالی بر همه چیز احسان و نیک نوشته است پس چون
 ذبح کنیک احسان کنیک و چون قتل کنیک احسان کنیک و احسان در ذبح چنان بود که کار و تیغ را نیز کنند
 تا زود تمام شود و عمل اب نکش و در قتل نیز همه چیزین خواهد بود و بعضی ذبایع را در حضور بعضی ذبح کنند
 و پیش از کال و تمام موت و سکون اعضا و سرد شدن مابو ح سلیغ نکنند و در حدیث عایشه رضی الله عنها است که
 رسول خدا امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی سپهر میکرد زمین را در سیاه میومی نشست در سیاهی و نظر
 میکرد در سیاهی یعنی پای و شکم و چشم و بی سیاه بود پس گفت یا عایشه کار بسیار و آن را نیز کن بسنک
 پستر بگرفت کار در او گرفت کبش را و بختیبا نید او را و ذبح کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد

من امة محمد رواه مسلم * فضل * در سنن حضرت نمویی ^ع در عقیده بد آنکه عقیده سنت است نزد
امام مالک و شافعی و احمد در مذاهب مشهور و در وایمی از وی واجب و اکثر احادیث ناظر بر علم و وجوب
است الاحادیث کل غلام مرتین بعقیده چنانکه بیاید چون ^ع عقب احادیث در آن جانب است این نیز معمول
بر تا کمال ^ع است و مستحب است خواندن بود و مرید آنست که امر به سمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بد آن مقرر و
واقع شده و اسمیه با اتفاق واجب نه پس این نیز لما شکره بجز در آنکه قرآن در ذکر موجب تر آن در حکم
است بلکه از آن جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید ^ع بین العقیده و المجاز و هر چه در
اضحیه معتبر است از شرایط و احکام در عقیده نیز معتبر و نزد امام ^ع حقیقه عقیده سنت نیست امام
محمد در موطن میگوید ما را چنین رسیده است که عقیده از رسوم احادیث در اول اسلام نیز معمول
شد پس از آن نسخ کرد اضحیه فرزند بیگانه پیش از آن بود و نسخ کرد صورت مهر رمضان هر صومری را که پیش
از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود ^ع سبب است بسا از نمویی بد آنکه از آنجا که او عبده و اصعبی و غیر ایشان منقول است که
عقیده در اصل نام آن مویی است که اول بر سر دانه بیرون می آید در وقت ولادت بر سر روی می باشد و
نمیه ری باین اسم از جهت آنست لانه ^ع یعنی اللحم و العظم زیرا که آن مویی عق می کند گوشت را پوست را
ای یسقرهما و بخرج یعنی شق می کند آنها را و بیرون می آید و عق بمعنی شق است یعنی شکافتن بعد از آن
اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه مسبب باهم سبب پس مجازا متعارف شد بچندی که نزد
اطلاق لهم کرده نشود از آن مگر ذبحه و این عمل البر از امام احمد نقل کرده که وی انکار کرده است
این تفسیر را و گفته عق بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس
عقیده بمعنی ذبحه بقره بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر ^ع این نام را مکرر و همیشه
چنانکه در موطن از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت ^ع آری
عقیده فرمود من عقوق را دوست نمی دارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کلمات است یاد
میداد ذکر آن را مکرر داشت و در روایت احمد و نسائی و ابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
آمد که خدا دوست نمیدارد عقوق را و چون صحابه کرامت این لفظ از آنحضرت ^ع نمی شنیدند
ادای این مقصود بعباری دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست
میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر و کوسفتند کند و از دختر بیک کوسفتند و ابوداؤد
زیادت کرد شاذان مکاتبتان یعنی دو کوسفتند هم من یعنی مرد و در سنی با شنید که جائز است ذبح آن در
اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب و زوکشی
از حسن از سمرة آورده و گفته رواه الخمسة و صحیح الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان

گفته اند که نشیمن حسن از مسره مکر حلیت عقیقه را وارد است که رسول خدا ﷺ فرمود کل غلام رهینه
 بمعنی مروه و قاتری مبالغه است و در روایاتی مرتین بعقیقه و در اکثر روایات بعقیقه گفته به ای غمیر تلحیح عنه يوم
 السابع از قبیل اضافه موصوفی بصفت است مثل الجماع و بحلق راسه و یسمی یعنی سر پرسی در کروات
 بضد که در وقت زادن میپایند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلقش کند شود
 از وی موی سر وی و نام نهاده شود او را امام احمد رحمه الله علیه میگوید معنی حلیت و تحریر یعنی که بوفعل عقیقه
 و ولید بی که بر تزلزل آن واقع شده و مروه یعنی که از ذبح عقیقه به غلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
 از وی عقیقه کرده نشد و هم در ظاهر ولیدت نمرد شداعت نمیکند والدین خود را پس در زدن محسوس و
 ممنوع است از شفا عی کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندانند و معنی رهن در لغت خمس و منح است
 و بعضی میگویند معنی حلیت آنست که در زدن محسوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت
 نشو و نما بر نعمت محسوسه تا عقیقه او را ندانند و نزد یک با این است آنچه گفته شده است که وی مثل شرح
 مروه است که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیرا که وی نعمتی است
 از نعم الهی که واجب است مقابله آن بشکر و بعضی میگویند مروه نسبت با ذی و پلیدی زیرا که در
 حلیت بیکر آمده فامیطوا عنه الا ذی پس دور کنین از وی پلیدی را یعنی آنچه چسبیده است بوی از خون
 رحم کن اقبل و در بعضی روایات بدل و یسمی و بیان می افتاده که از تلحیح معنی خون آلوده کردن
 و قتاده چون پر سیده شد از وی که کیفیت تلحیح میباید چسبیت تفسیر کرده آن را و گفت که چون ذبح کنند
 گوشتش را پاره بشم را از آن گوشت کینند و آن را مقابل داند با و دا ج و بی یعنی بر کهای کردن وی که
 آن را بریده اند پس آن را بخونی که از ملحیح می جهل آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهنگ تا همانند
 کفطی بر مشرق سر وی روان شود انگاه سرش را بشویند و حلقش کنند و این روایت را ابو داؤد
 آورده و گفته که این هم است از همام و آنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ است
 و روایت یسمی اصح است و همچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و اباس بن وغفل از حسن و همچنین
 روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و لیلی المصنف میگوید که
 صواب آنست که تلحیح نکند زیرا که روایت یسمی تعریف بعضی از رواة است که همام باشد چنانچه
 معلوم شد چه پیغمبر ﷺ عقیقه حسن و حسین رض دو گوشتند ذبح کرد از هر یک با از هر دو تحقیق
 این بیاید مقصود اینجا اینست که در عقیقه ایشان این فعل که تلحیح است نکر دو این فعل بعروایت
 و رسوم اصل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابو داؤد از بریده رض آورده که گفت بودیم مادر جاهلیت چون
 زائیده میشد مرگش را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی و لومی آلود سر او را بخون وی و چون نوبت اسلام
 آمده ذبح میکردیم شاة او و روز هفتم و حلقش میکردیم سر او را و می آلودیم بر هفران و زیاده کرد درین حدیث

را این نسخه را و خطابی گفت چگونه امر کند بنحس کردن سر و آوردن وی بخون کرب و حال آنکه امر
 فرموده است با ماطی اذی و در زگردن نجاست مشک از بدنش اما آوردن سر بخون و در آن بجای
 دم نیویز کرده اند بعضی از علماء و امام مالک فرموده که لا یسب به و بعضی ندیده را بخندان تاویل کرده
 و ذکر عثمان نیاید و چون ذکر ذبح عقیقه امام حسن علی الاضمار کرد اکثرین بتفصیل تحقیق آن می کنند
 و میگویند و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یک یکی یک روایت صحیح است چنانچه این داؤد از ابن عباس
 آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین هر یک یک کبش و نسائی از ابن عباس آورده
 که دو دو کبش و از برید مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین هر یک یک کبش از علی
 و آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین یک کبش و طایفه را بر فرمود که هرش بتراش
 و بوزن آن موی نقره را با نقره ده پس آن موی را وزن کردند مثل آن یک گرم نقره بود و در لفظ ترمذی در هم
 یا بعضی در هم واقع شده و گفته که آنست که حسن و حسین غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که بعد با تر
 بر که راوی این حدیث است در نبافته است علی ابن ابی طالب را انتهى و در موطن از امام بعد با تر
 آورده که طایفه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و بر او تصدیق کرد بوزن آن نقره و نزد امام
 مالک و شافعی اگر نقره یا ذبح و وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح بیکشاة و در عقیقه امام
 حسن و حسین بر استند را فکر آن را قبول خود و لکن حدیث عن الغلام شاذان که ام کرز که از صحابه است
 روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا ﷺ را از ارا که می گفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و در هر
 نصیحتند شمارا که فریاد نماید و در زوای شاذان مکافیتان و در روای شاذان مثلاً ان قوی و اصح
 است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه بر آن روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عایشه
 و ام کرز و برید و مسر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس هر آنگاه و گفته
 که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ
 بوجهی مضموده که از علامه و شاة و از جاریه بیکشاة و نیز روایت کرده شده است که آنحضرت ﷺ
 عقیقه کرد از حسن بیکشاة و بعضی اهل علم با حسن جانب نیز گفته اند و وجه دیگر در ترمذی ذبح دو شاة
 از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر ﷺ از فعل اقوی و اتم است چنانچه فعل احتمالی است نصیحت حضرت
 نبوت دارد بخلاف قول که اختصاصی ندارد بیکسی از احادیث مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فردی را
 در آن چنانچه در حق از صحابه بیست و نه از معز ابوسرور و را و احدی صاحب شهادت و احدی شایسته و وجه دیگر آنکه
 فعل دال است بر محو از فعل پیغمبر ﷺ حرام و مکروه بود و دال است بر اختصاص باب چه ادنی امر و طلب
 شارح حدیث را استنباط است و این دو مسئله دو اصول فقهی است که در روای استنباط آن از صحابه است
 داشته و وجه دیگر آنکه ذبح عقیقه از حسن و حسین هر یک یک کبش است و در روای استنباط آن از صحابه است

سالم تولد امام حسن است بود و هام دیگر که بعد از آنست سان ولادت امام زین العابدین است و حدیث است که در
عام حدیثیه است سنه صت ولایت آنچه متأخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معتدل از راه قیاس برای
تائید حکم در شایسته از پیش و یکشایسته از دست حق جل شانته تفضیل ذکر بر انشی کرده در میزانت که فرمود
لقد کر مثل حظ الاثنتین و در مجموع امور مثل ولادت و امامت صغری و کبری و این مقتضی فرق است در باب یعنی
در باب عقیقه نیز و فرق یا باین نهج بود که از ایسر عقیقه باشند از دست چنانچه در امامت و این خود
منتفی است بحکم احادیث وارد در عقیقه از انشی یا باین وجه که عقیقه پسر و چند بود از عقیقه دختر
و چون ایسر و زود یافته است احادیث وارد در و بی ارجم و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم
و در حدیث انس نه چنانچه در بغض روایات آمده است که عنه بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را
چون در وقت ولادت معلوم می نشد که کردند یا نه ذبح کرده امام را اسناد آن حدیث ضعیف است و حالی
از بعد بی هم نیست و الله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد
شافعی و احمدی اگر هفتم روز میسر نکرد در روز چهارم هم کنند و اگر چهارم هم نرسد در بیست و یکم
و الا بیست و هشتم و لادرس و پیچ علی فلان الثقیان و دیگر روایات از امام احمد یکشایسته پسر را در اول کند
و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتاب شافعی
ملکورا است که اگر بختی کند پسر و اگر شیرین بزند پسر بجهت تقاضای تحلات اخلاقی مولود
و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت است و ابو رافع چنانچه فرمودی آورده و گفته که حدیث حسن
صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را نه بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند و آنحضرت
در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت زین خوالدن سوره اخلاص نیز آمده و از عمر بن
عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانه
مسلمانان مولودی می آمدند آن حضرت صلی الله علیه و آله می آوردند پس دعا میکرد بمرکت و تسبیح
میسود پسر یا این نوع که تمر را مضع میفرمود و در کام مولود می چسباند و گاهی چیزی شیرین غیر
تمر نیز میگرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله و اسماء بنت ابی بکر زهر
میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر بکه پس فلوم آوردم بمکه و نزول کردم بقبا و زائیدم
اورا پسر آوردم او را در حضرت صلی الله علیه و آله پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را در کنار خود و طلبید تمر و بخاندید
و دیدن است آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم و می در آمد آب دهان رسول
بود صلی الله علیه و آله پسر تسبیح کرد او را پسر و دعا کرد بمرکت و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت
وی بود و خوشش آمدند مسلمانیان بنو لادیت وی زبیرا که می گفتند مردم با ایشان که بنهود سحر کرده اند
شمارا تا از شما فرزند می آید لکن گفت روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسماء و ذکر نکردند در وی

تسمیه را در روایت کرده اند مانند آن از عایشه و دیگران کرده اند در وی تسمیه را از کفله و صبا عقیقه الله
واما تسمیه مولود و نام نهادن او را سنت است که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه در حدیث صحیحین
است ترمذی از ابن عمر آورده که به خمبر ^{در روز هفتم} امر کرد به تسمیه مولود در روز هفتم و در گذردن چهرگنت
از وی و عقیقه کردن و اما اختان بضم خاء موضع قطع از غیر غلام و در پنج چاره چنانچه در حدیث
آمده از التیمی الختان و بحسب التمس و مراد اینجا به معنی مصداق است اختنان یعنی قطع ختان و وی
سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر ما و بعضی از فقهاء از شعائر اسلام است تا اکثر
اجماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام لا ایشان چنانچه از ان و امثال آن گذراند من المصیط
و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما بر رجال و نسا و حجت آنها که قائل اند
بسنیت این حدیث است که احمد در مستدرک خود و بیهقی از ابی المصعب بن امامه از پدرش آورده که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
در مرد الختان سنه للرجال مکرمه للنساء و احتیاج کرده بر جوب آن بآنکه حقی ^{صحیحانه} و تطایق امر هر مرد
بانباع ملة ابراهیم و تحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} فرمود ختان
کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقلزم و یا آنچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله}
هر مرد را که اسلام آورد بیعت از او نمود موی کفر او و ختان کن و یا نکه ^{نکته} نگاه میدارد نجاست را
و منع میکند صحت صلا را پس واجب بود از الله آن و امام فخر رازی ^{رحمته الله علیه} در حکمت شریعت ختان نکته گفته
است که خشفه چون مستور بود بقلقه نرم بود قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود
بوهت قلغه در شت شود لذت بمسب آن ضعیف گردد و بالجمله احتیاس و اس بسطع مستوراتم و اکمل
بود از سطع مکشوف چنانچه از حال لسان و شقیقین تجر نه میگرد و لایق بشرعیت ساک و مط و معتدل است
میان خائنین انراط و تقریطا تغلیل و عمل یل لذت است نه قطع آن مطلقه او نه افراط دران و ختان موجب اعتدال
است دران انهمی و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابوحنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم
لی بذلك یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه و از صاحبیه نیز درین باب چیزی مروی
نشده و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه ^{در عقیقه} و چیزی نیز در زمین ناب و روایت کنند
و بعضی گفته بعد از هفت سال و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهد اما روایتی که
صمیمی آن را نقل برداشت و مصنف میگوید که این همان چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که
صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند ولیکن ظاهر آنست که مراد قویم وقت بلوغ باشد و الا کشف
عورت مرد بالغ حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ به معنی لغویست یعنی بعد از رسیدن بدن به جنة قوت
و هن تسمیز و هو شیاری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده از سعید بن جبیر ^{رضی الله عنه} است که پرسیده شد
از ابن عباس که تو در زمان قبض روح ^{در روز هفتم} مثل چه کس بوده گفت بودم در آن وقت مستون و رکعت کالوا

لا یخبرون الرجل حتی یدرک لیسه فان لم یجد له صحابه مرد را تا میرسد و این خبر هیچ نیست در معنی بلوغ
شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شی است و قمش را و نهایش را و ابن عباس در وقت رحلت
حضرت علیه السلام بقول صحیح سزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت مبعده سال بود یا دو سال و بعضی از
شافعیه گفته اند که واجب است بروی که حداقل کند صغیری را پیش از بلوغ مگه کول شامی که در تابعین است
میگوید ابراهیم علیه السلام پیش خود را اسحاق علیه السلام مر و هفتم چنان کرد و اسمعیل را در سزده
سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این نسبت مایل که در سزده سالگی کنند و عبادت حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که مولود را با هم خوب تعیین کردی و می گفت در و هفتمین نامها بخدا ای تعالی عبد الله
و عبد الرحمن است از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بلات منقذ من حق
و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و می گفت راست ترین نامها حارث و همام است اما
اول زیرا که حارث بمعنی کسب است و هیچ کس از این صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی
از بحال یا محبت آن خالی نبود و نیز بمعنی رعایت آید و نیز معنی آبرو است و هر کار را که آدمی کند
تعمیر از جهت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن خالی نبود و زشت ترین نامها
حرب و نزه است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و تلخ جوئی و ظاهر آنست که غیر این
اسما می ماند گویند آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواص بود و ذکر حضور بعضی اسما بطریق
تمثیل است و همچنین در اسما که ذکر آن نمایان و میفرمود که حوار قرین نامها نزد جق شاهنشاه است
در حدیث ابوهریره آمده که اخمی و در روای اخنوخ اسما نزد خداست تعالی ملک الا ملاک است و در روایتی
این زیاد آمده که فرمود لا ملک الا الله و صفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الا ملاک شاهنشاه
است بقدر معنی اخمی دلیل بر عهدا بمعنی فحش آید و اخنوخ نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری
و مسلم است و روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عبد الله لفظ یوم القیامة
و در روایتی از مسلم آمده که معضوب ترین و محبت ترین مردم نزد خداست تعالی روز قیامت مرد بیعت
که نام کرده خود را ملک الا ملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را ولیکن این
اسما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را ایضا و ریح و بجمیع و افلاح نام نهند و در
روایتی از تابع ملک کور است به بجمیع و از اینجا معلوم شود که مراد بخصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر
بعد از آن اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بوجه آن و فرمود چه گویند افلاح یا فلاح یا فلان آنجا است و چون
حاضر نباشد در جواب بآید گفت لا یعنی افلاح یا فلاح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی
این الفاظ در فال هموار است مسخره می افلاح اگر چه مراد آن ذات معین است ولیکن معنی اجلی در
اعلام فی الجملة ملحوظ منظور می افتد و عادت شهر ریضا آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که چون نامی مستخره را

بشنیدنی تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب بود که عاصبه نام داشت
 او را حمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازاوج مطهره است نام نهاد و حور بیره
 نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بزه یا بعلی است که ملک کور شد و ریسار و زیناح و امثال آن
 چنانچه در صحیح مسلم در آخر این عمل به وقوع شده که مکرره میداشتند که گفته شود بیرون آمدن از
 پیش بره که در اصل بمعنی لیکوکار است و یا بجهت آنکه در معنی بره تزکیه نفس و عجاب است چنانچه
 در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدل نام بره است که از سینه بره بکور است که فرمود تزکیه
 نکنند انفس خود را احد ادا ناست لشد او فلان لیکو یا از شوا و چنانچه اطرم را از عد نام نهاد در سنن
 ابی داؤد آمده فردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرع
 باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زرع از زراعت که معنی ازخورد
 برکت است و بنام لجه حزن بفتح حای ممله و سکون را که جمله معین بن المسیب است و اصل بمعنی زمین
 صفت است از اسهل نام کرد که بمعنی زمین نرم است بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جدوی حزن
 قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود در آنکه نام تو سهل باشد
 گفت نیستیم من تغییر دهنده نامی را که پدر من نهاده این المسیب میگوید همیشه بود در مادر و نوت و غمی
 و نجات تا الآن و این حزن صحابیهست قرشی مخزومی از مهاجرین بود و بیافر از اشراف قریش و جاهلیت
 روایت کرد از وی به روی مسیب که وی نیز صحابیهست از انجماعه که بیعت کردند تکمیل الشجرة قبل اوم
 الیمامة و عجب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله یارب مکر این حکایت پیش از اسلام
 وی باشد والله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضلالت و مضطجع را که بمعنی بر پهلو افتاده است و زیاد از
 کسل و بیگاری و سستی میله نام نهاد که بمعنی بر خیزنده است و ذنوا الزنیه را بکسر ز او مکنون چون
 که نام قبیله است بنوا الرضاه بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه
 و مکنون عین ممله را می که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام هر که است او را شعب الهدی نام
 کرد و اسایی دیگر که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عربز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب
 و شهاب و جزآن و امت را بتحصین اسما فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهادند و بود او د از
 ابی الدرداء نیز آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خوانند همیشه و یک شمار و زیباست نامهای شما
 و نامهای پدران شما من نیک به نهاد نامهای خود را و درین معنی در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت
 است بدانکه افعال با اول که معنای اسما باشد در حسن وجه اسما و افعال است و معنی افعال موافق
 اسما و براندازه آنها است و اسما اعلامت است و اول بران و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
 لا حرم مقتضای حکمت ربانی آنکه در بیان ایشان فی الجملة انما علی و اسما و افعال بود و در بیان

احکامی و بنی براسب محض نباشد که حکایتی که میان ایشان در هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت از بی معنی
 آتی است و واقع و مشاهد خلاف اینست و قیاس از اسناد از مسیبات بی وجود صفات و صدور افعال مناسب
 آن و تا نیز مسیبات در اشیا با فضیلتی همان تشبیه با آن ظاهر بود این اشعار اشارت کرده قابل این بیت * و قل
 ان البصر حینما الذالقی الی الی و علیها ان شکرت لعلیها جامل این بیت این است که معانی و صفات هر ذات
 در اتم و لقب و بی بیگ است و تخصیص لقب بل در بعضی است که ملا حظة معنی که منضم مدح و ذم
 است در وی اذخار و اظهار است و توائل که لقب از تشبیه یعنی مصالقی علم باشد و مصنف از برای تقریب
 و تأکید ملا حظة معنی اتم در شخصی آورده که مختصرت فی الایات عنه المعانی و تا و یکنه و در میان از اسما اصل
 میگرد و آن تعبیر جواب میگرد چند آنچه در صحیح مسلم از انس روایت کرده که حضرت ص یکبار در
 جواب دید که در حاله عقیده بن رافع قرشی صحابی ابن عباس علیه السلام حاضر شد و گفته مصر
 را و عمر و بن العاص از ابولایت مغرب فرستاده و در صفا و ثلث و سبعمین باقری بقیه در ابولایت کشته یک طبع
 رطب ابن طاب که نوعی از رطب ملک بنه است و این طاب شخصی بود که این نوع رطب بجوی منسوب است
 رطب ابن طاب میگوید و معنی ابن طاب و عمر بن طاب نیز میگویند این و بی از آن وی آوردند بنا نهاد
 تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان را طاب در دنیا و آخرت از بی معنی و از لفظ عقیده گرفت و در جامع الاصول
 از حدیث مسلم آورده که ص معنی است و رافع را این رافع احد فرمود گفته که فرمود آن حضرت
ص و قل کوزم عقیده الخیر در آخرت و رافع را بر فعت در دنیا و درین اسلام اولی الله بین الذی اختاره
 لهم الله و آن درین است که انجیبا و کرده است خلق تعالی برای ایشان اولی است و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را
 این را از لغت طاب ابن طاب گرفته و از بعضی جواب در بیان اری نیز از اسما معانی اصل کرده جدا آنچه در سفر هجرت
 از مکه بمن بنه بویله اسلمی را با جماعه از سواران در راه دید که کاشته قریش بود برای طلب آن حضرت ص
 و گرفتن وی فرمود که کشتی و نام تو چیست گفت بر یک فرمود قل بزد امرنا خوشی و خنکی شد در کار ما با ز بر مید
 نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حفظ السلامه لنا با ز بر مید از کل ! ام اسلم گفت از بی سهم فرمود
 قل اصعبت سهمک بنه تحقیق با قتی تو نصیب بخود را پس بر بیک اسلام آورد و همراه آن حضرت ص بمن بنه
 شد الحدیث و نیز در تهاول حضرت ص با سفا و کرا هیبت و رضای او بدان فرمودن کار مردمی که نام خوش
 دارند می آید که یکبار در بکر اشارت فرمود بن و شمیم بن کوسه قندی شخصی از جماعت
 بر خاست تا بن و شد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بشمین دیکوی بر خاست فرمود که نام تو چیست
 گفت مره فرمود که بمن بشمین دیکوی بر خاست فرمود که نام تو چیست گفت بشمین گفت بدوش و همچون
 راه ها و منازل که نام همزوه داشتی از عبور و نوز و آنجا تجدید فرمودی بهیچ او تباطی که میان اسما
 و مسیبات مر جود است و ایاس بن معویه هر شخصی را که بقایک بی همشا هله ذات و صفات و افعال وی

فخر بنام وی نمودی و کفیی باینکه نام وی لیلان باشد و عطا کم و اتع شدی کاتب هر و لب بند مسکین
 عبد الحق بن سیف الدین از هم خود شیخ رزق الله که موردی لطیف و روحانی و بزرگ بود شنیده است
 که میگفت مردی بود که از ملاحظه ذات و صفات و صورتی از مردم فخر بن با سیمای کردی روزی مراد نام
 یازان گفتند که بگو نام ایشان چیست همز ناپای موازینک نیست و تا بل کرد پس از آن گفت که نام وی
 روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نکردم بگو نام او چیست گفتند نام وی رزق الله است
 گفت من غلط نکردم پدر و مادر وی نام وی را بنیافتند ایشان فال قرآن درین باره این است که هر که از ابراهیم نام
 وی را روح الله می بایست داشت عطا کرد لیس رزق الله نام نهادند مصنف بازنه را تا کتب و تائید مدعی
 خود که وجود ربط و مناسبت میان اسم و معما و تا تیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون
 انبیا صلوات الله و سلامه علیه اشراف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشراف اخلاق و اسمای ایشان
 اشراف اسماء بود ازین رو و تا تیر اسمی امر بطریق ندب فرمود بتسمیه با اسمای انبیا چنانکه در سنن نسائی
 و ابی داؤد است از وهب چشمی که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود تسموا با اسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تهریر
 و تائید ادعائی که در مناسبت و تعلق اسماء به معنیات و تا تیر هر یکی در دیگر کرد مبالغه کرد و به تصریح از
 خود در اضی نشان اما این حکایت بی تشبیهی و تمویهی نیست چه ربطی و تعلقی که میان اسماء و معنیات است
 بعلا نه وضع و وساطت جعل است نه بحکم عقل و رابطه طبیعت و تا تیر وی در صفات و افعال و اخلاق
 و دلالت بران معقولیت ندارد خصوصاً در غیر القاب و اسمای منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی
 دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تا تیر حرئی چند که نه عین ذات نیست و نه داخل دران و نه قائم
 بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم همین مسمی است معنی دیگر و تا تیر وی دیگر دارد که در سخن
 خود معام شد است و آنکه گفت که معنای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تا سیمی بود و از
 یکدیگر اجنبی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلق نباشد مسلم میان ایشان ارتباط
 و تعلق هست بد دلالت این بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمی که در وضع اسماء است همین
 است و مقتضای آن ثابت و رای این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد
 نیز در خلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضای معانی اسمای
 آنها است و نیز کافیه اسماء متعدده و متضاد اند در معانی که اجتماع بر مقتضیات ان دشوار است و تواند
 که یک شخص را اول نام بیک نهند بعد از آن یک یا برعکس و تواند که نام وی نزدیک یکی این بود و نزد دیگر
 آن ویسا دو کس شریک در اسمی که مخالف و مبین باشند در افعال و صفات نام را هیچ اعتباری نیست
 و یک مسمی را برای آنکه کرد دیگر او را است و این ظاهر است و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نام بیک نهادی
 و مرید آن کردی و نام یک را تغییر دادی و بجای آن نام نیکو تعیین فرمودی برای نیکوی نذول

و حین اد است چنانچه از سابق احادیث روشن است و آنکه تعبیر عرواب و ثقیل بر حال بمعانی اصلیه
اسما کرد نیز از باب تفاوت و تفاوت است و ملا حظة معانی اصلیه جنسیه در اعلام و القاب ثابت است معنی
و مدار تسمیه با سنی و تغییر با سنی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما را تاثیر است
در افعال و صفات مسمی این را بن قیاس نمیتوان کرد و بدین است لال برین نمیتوان نمود و اگر امریه تسمی اسما را
تسمیه بر آن دارند که افعال باید که مناسب است با باشد دور نیست ولیکن بحسب مذهب ظاهر نه
تأثیر حقیقی زیرا که تسمیه مسمی با هم و خواندن آن در بدن آن گویا متضمن توصیف و تعریف اوست بمعنی
اصطلاحی این اسم و تسمی و تلقب باین اسم مشعر باد عای اخصاف مذکور است پس مخالفت در آن و عدم
جریان بر مقتضای آن مناسب نمود و کراهت عموز و نزول از طرق و منازل که نام بد داشته اند نیز از جهت
تفاوت و تنزه بود چنانکه علم رضایک و شیدن در حرب و مره بجهت علم رضا باین دو نام است
بخلاف بعیش که نام خوش و مناسب حال دوشیدن است و در یافت نام شخص از ذات
و صفات وی بر تعلق بر صحت و کلیت آن از جمله فراسنها خواهد بود که بعضی مؤمنان را
می باشد نه با همت لال و نفرس از مسما بر آن و بالجمله نام نیک حلیه جمال و ثمة کمال مزده است بحسب
ظاهر اما غیر آن در حقیقت حال مجرور هم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیزیست
که ما ذکر کردیم فلا نزاع و الا فلا طایل تعبیر الله اعلم را ما کنیت نزد هر ب نوع اگر امی است مکن
را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب من باشد و کنیت گاهی با ضافه بولک می باشد خصوصاً
با کبر و اولاد گاهی بی آنکه او را اولک می باشد اضافه بوی کنند تفاوتاً و گاهی بانسانی یا حیوانی یا جز آن
کله مخصوص و محبوب وی باشد و عایشه صد یقه رض التماس کرد از حضرت ص کنیت را فرمود کنیت کن
بخواهر زاده خود عبد الله ابن الزبیر پس عایشه را ام عبد الله کنیت شد و رسول ص کنیت را ابوبکر
کنیت کرد و امیر المؤمنین علی رض را ابوتراب با کنیت اول که ابوالحسن است جمع کرد و این کنیت دو ستر و کریمی
قریب بود بعلی از کنیت اول از جهت تواضع و تحمیت رسول الله ص و قصه تکبیه وی رض باین کنیت چنانچه بخاری و
مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست که گفت در آمد وی کرم الله وجهه بر فاطمه رض پسر
بیرون رفت و خمبید در مسجد چون حضرت ص در بیت فاطمه در آمد و علی رض را ندید بر سید کجا است این
عم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عرب است که گویند و نخواست که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رض گفت
میان من و وی چیزی واقع شد پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت ص کیسه را فرمود
که به بیند کجا است علی آنکس آمد و گفت یا رسول الله صمت در مسجد خواب میکنی پس آنحضرت ص
در مسجد بر سر وی آمد و دید که بر پهلو خفته و ردای او از پهلو افتاده و بدن شریفش کرده شده
پس آنحضرت ص فرمود که یا ابوتراب از آن روز کنیت او ابوتراب شد و مخالفان و معاندان

روزی با این کلمات میخواندند که زلفی من و خال آنکه در روزی کمال تعظیم و تکریم
 از بود و بطن المل تعظیمی از آن باب تصوف را درین اسم افکار مجلی و معانی بلوغ است که دلالت بر کمال
 زنده و نهایت فضیلت او دارد و آنرا با اشارت بوجود اهل ترسیم و نشان دادنش حاصل معنی ابوتراب
 آنشود که زنی در اصل و معنی را با نام و ترجمه ظاهره در آن باب نشان داده است چنانچه منتهای سلاسل
 ششایح طریقتی است هر یک از معنی را اجتناب بجای آیهات صاحب الامر را الاثر از جمال الکتابین
 هراچه بعین با همی نیک من سره در بعضی کلمات خود در نوشته نظم در آن است گفته * نظم * من حاصل
 اینخطاب کریم * مضمون ابوتراب کریم * عا که آنک جماعتی که مردنک * معنی اهل بی خود مجردند
 از سلطوت نور و شکسته * در آب با فرو نشسته * کردی نه به پشت پای از ایشان * در دگفت پای خود
 چه امکان * هر خلقتی خاکیان علی بود * هر سلسله همان علی بود * زان بچرد و زهر بند یکشود * یکسر
 حسن و عیب را زد * هر زلف و سری در نیک بغداد * کزوی طریقی کثیر یکشاد * یکسوی دیگر لطیفه پاک
 * مستور بزین زده خاک * ستمین رسول وزین عباد * پس باقر و صادق و کوراد * این سلسله
 از طلای نایب است * این هائیکه تمام آفتاب است * معنی ابوتراب اینست * تفسیر اشارت اینچنین است *
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله برادر انس را در طوطی ابو عمیر کنیت کرد و میفرمود یا اباعمیر ما فعل النبی من ملی در
 شبایل النبی در باب مزاج صلی الله علیه و آله از انس آورده که گفت بود مرا برادر رفیقا و تراو کتبخشکی داشت در
 دست که یک آن بازی میکرد نزد رسول صلی الله علیه و آله می آمد تا گاه آن کتبخشکی وی نمرد و بسروک محزون شد و
 نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد فرمود یا اباعمیر ما فعل النبی من ملی و همین معجمه بر صیغه ضمیر ظاهر است مثل
 مصغور سرخ منقار و ابوهریره را بجهت دوستی اوهره را ابوهریره کنیت کرد و نام اصل او عبد الرحمن
 است با اختلافی که در نام او صف و انس را که خرد بود و خادم آنحضرت صلی الله علیه و آله ابو حمزه کنیت کرد بجهت
 آنکه روزی وی حمزه که نام تره مشهور است که او را بنام سنی تره نیزه گویند می آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 دید و فرمود یا اباحمزه و اینچنین معلوم کرد که کنیت کاهی بجهت ترحم و لطف نیز باشد و با وجود آن
 مقصود نوعی از اکرام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن شخصی بجهت کسی که باشد چیزی ثابت نشده
 بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه و آله درین حدیث که بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابن دریره
 آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله تسوا باسمی و لا کنوا کنیتی یعنی نام من بنهید بر فرزندان اما کنیت
 من از آن دور یا شیعی و علمای ادرین مسئله تسمیه با اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیت بکنیت او صلی الله علیه و آله
 اقوال است بعضی میگویند روا نیست مطلقا که امر القاسم که کنیت آنحضرت است
 کنیت کسی سازند عواء نام زوی محمد باشد تا اسم و کنیت هر دو در وی جاری کرد که یا غیر معنی است
 کنیت بچرد باشد و اینقول از شافعی منقول است و حدیث مل کورد امیل او که است چه ظاهره بی آنقول

اباحك تسميه است با اسم آن حضرت عليه السلام و منع و نهی از تکلیف بکثرت وی عليه السلام مطلقا خواهد بود یا
 غیر آن قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر عليه السلام و یکی را گویند محمد ابوالقاسم
 اما کنیت تنها بی اسم مشتق نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شد که من تسمی با سمي فلا یتکلی
 بکنیتی هر که نام نهی بنام من بیايد که کنیت نکند بکنیت من و من تکلیفی بکنیتی فلا یتسمی با سمي و هر که کنیت
 نکند بکنیت من بیايد که نام نهی بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر هر کدام را تنها کند راست
 در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده و حدیث ترمذی را با این لفظ آورده که پیغمبر
عليه السلام نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایت دیگر از اسمیت بی فلا نکند بی چون نام
 بنام من نهی کنیت بکنیت من نکند این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید
 کند و تفسیر کند آن حدیث است یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شد بمقید است بآنکه نام
 من باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع است و حمل آن برین چند ان بعید نیست گویا که گفته تسمیه کنیت بنام
 من و چون تسمیه کرد یکنام من کنیت نکند بکنیت من و در مطالب الی منین از محیط نقل میکنند که قول
 امام محمد این است قول پیغمبر آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک عليه السلام منقول است و استدلالات
 او بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما است که گفت یا رسول الله ان ولد لی بعلک من ولد اکرم انبیاء و شرف
 بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه یا سیمک و از کنیه بکنیت آیانام نهی آن پسر را بنام تو و کنیت بکنیت
 تو قال نعم گفت رسول عليه السلام آری تسمیه و کنیت بکن او را بنام و کنیت من قال علی و کانت رخصه لی گفت علی در
 بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده ترمذی و در جامع الاصول
 این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه و نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت حدیث
 عایشه است که ابوداؤد آورده که گفت عایشه رضی الله عنها امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر
عليه السلام فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما ما بل رسی که من زانیه ام پسر میرا تسمیه
 محمد و کنیت ابوالقاسم پس نام کرده ام او را محمد و کنیت کرده ام او را ابوالقاسم فلما کرلی انک تکره ذلك پس گفته
 شد مرا که تو ناخوش داری آن را یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا عليه السلام
 ما لک یا حل اسمی و الحرم کنیتی چه چیز است که حلال و روا گردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و نافر و
 گردانیده کنیت کردن را به کنیت من و راوی شک دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم
 است بر حرم کنیت چنانکه نقل کرده شک یا برعکس چنانچه گفته ما لک یا حل اسمی و الحرم کنیتی و این
 هیچ تفاوتی در معصودند اردلیکن محل ثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث این نقل می کنند که لفظ شریف
 آن حضرت عليه السلام آنست یا ایمن یعنی تسمیه و کنیه مرد و جانراست جمعا و فرادی و از میاق این حدیث معلوم
 می گردد که جواز تسمیه امری مقرر است و کراهت در تکلیف است تنها یا با اسم یا بنطاقه که نچیز جمع

میان اسم و کنیت میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز است هم در حیات و هم بعد از وفات آنحضرت علیه السلام باین در حدیث قول چهارم آنکه نکند باین القاسم منسوخ بود در حیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکدی باین القاسم چنانچه بخار صلی الله علیه و آله از آنس بر آورد آن بود که در بیع کسی شخصی را نکند بکنیت و گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله التفات فرمود و بجانب آنکس نکر است که مگر مراد آنرا میکند آنکس کلامت یار رسول الله دیگر را نکند اما میگویم فرمود نسوا باسمی و لا تکرهوا بکنیتی پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه و آله چه لزوم آنرا محذور و روهه ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان است و در حدیث طی صلی الله علیه و آله و در کلام آنرا و لدی من بعدک اشارتی است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریفانه بعد از وی اما در حدیث عایشه رضی الله عنها بر دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن در حدیث صلی الله علیه و آله است چنانچه بیاید و بعضی از علماء که بر قول ایشان تعریضی و اعتیاد بی نیست گردانند نهی از تکذیب بکنیت پیغمبر صلی الله علیه و آله صحیح شده و جائز نیست پس تسمیه با اسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیا بر تکذیب از جهت عدم فرق میان آنها چه مرد و علم آنحضرت صلی الله علیه و آله و مخصوص بدات شریف اویند و لزوم محذور و سواد بی که در کنیت لازم آمده چنانچه در حدیثی شخصی بآن معلوم شد در اینجا لزوم می آید جواز آنکه تسمیه با اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله بیشک مجوز است و چندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد نام بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا تقریر فرمود پس این قیاس در مقابلۀ نص باسد و نیز اختصاص و انتساب کنیت اش را شهر است نسبت با اسم و لزوم محذور در حدیث ابا اسم محل منع است چه بجهت علم با اشتراک اسم و وقوع التفات شریف نیز نخواهد بود ذابهم و قول سواب ازین مقالات اینست که تسمیه با اسم وی صلی الله علیه و آله جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود نسوا باسمی و از جهت ورود ترغیب و تمشیر در آن چند را حدیث و روایات آمده است که هرگز بعد نام بود آنحضرت صلی الله علیه و آله او را شفاعت کند در بهشت در آن روز که قال صلی الله علیه و آله ه ذان بی ذمة منه بتسمیتی ه بعد از هوای الخلق بالذمة ه و نیای الکلام فیله لی الخانمة و نکند بکنیت وی منسوخ هم در زمان پیغمبر و هم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اقوی و اشک بود و همچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز منسوخ بطریق اولی و اشک و جواب از حدیث عامه صلی الله علیه و آله بر که دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه آنحدیث غریب است چنانچه محیی السنه بآن حکم کرده معارض حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیده نماید که حدیث غریب را اصطلاح مشهور آنرا گویند که بکار وی منفرّد باشد بر روایت آن و بسا حدیثی که نخریح کرده میشود در صحیح و حال آنکه غریب است از جهت تاریخی که بآن طریق آمده و مقابل غریب عزیز است که اثبتین عن الثبتین آنرا روایت کرده اند و بعضی تعریف کرده اند غریب را بآنچه شاذ است طریق وی و شاذ گفته نشده

حالات و اوهی کلا او بعضا بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غرابت باین معنی منافات ندارد بصحت
و تحقیق فی اصول الحدیث و فیک مرفی المقدمه و در صحت حدیث علی رضه نیز که دلالت دارد بر جواز بعد از
حیات حضرت علیه السلام و تومنی بصحت آن حکم کرده است نظراست و بعضی از نقادان تضعیف کرده اند
و الله اعلم و مع ذلك و با وجود آن دلیل کمشوم بر جواز آن علی العموم چه در حدیث او ثابت است که
گفت این رخصت مر است یعنی مخصوص است باین و این دلالت میکند بر بقای منع و الله اعلم و بیوطی
در جمع الخوامع از این عساگر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی رضه کلامی و گفت طلحه بنویس کرم
الله وجهه که تو نام کردی پیسر خود را باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیت کردی او را بکنیت او و حال آنکه نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله از جمع کردن دوزان پس فرمود علی رضه که استخام کسی است که جرأت کند بر خدا و رسول
وی پس طلبید جماعه از اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله رخصت
کرد مر علی رضه را که طمع کند در آن و حرام کرد آنکه بر سایر امرت جز وی و آنحضرت صلی الله علیه و آله منع فرمود
از آنکه عنب را کرم خوانند چه کرم ذل مؤمن است و در روایتی کرم مزد مسلمانی است رواه مسلم عن
ابی هریره عن شجر عنب را کرم خوانند بسکرن را زیرا که شربت خمر که از آن حاصل شود مورث سخاوت
و کرم است پس نهی کرده شد که این درخت را کرم بخوانند زیرا که کرم قلب مؤمن است و درین نهی دو وجه
است یکی آنکه مراد نهی است از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه ذل مؤمن بآن اولی پس برین توجیه
این نهی منع نیما شد از تسمیه عنب بکرم بلکه نهی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل
این وجه آنست که مصنف در قاموس میگوید که مرض از اینکلام حقیقه نهی نیست از تسمیه عنب به کرم
ولیکن این رمز است بآنکه چون این نوع از جنس درختان منمنی است باسم مشتق از کرم هر از این
شما ای مسلمانان که او را اهل و لایق این تسمیه ندانید از جهت غیرت الهی بر مسلمان متقی را که شریک
کرد اند غیر خود را در آنچه تسمیه کرده خدا اینعالی او را بدان اسم و مخصوص کرد انیده او را بآن صفت
یعنی کرم و ز مغشری گفته که مقصود تقریر قول حق تعالی است * ان اکرمکم عند الله اتقنکم * بطریقه انیده
و اشارت است بآنکه مؤمن متقی اهل و مستحق تر است باسم مشتق از کرم که کریم است و مدعی کریم جامع
انواع خیر و شرف و دنیا نل است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم گویند اثبات کردی هر او را قنامه
اقسام خیرات و شرف و دنیا آنحضرت صلی الله علیه و آله در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم و قلب مؤمن
معدن انوار علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم وجه دوم آنکه مراد منع است از تسمیه
عنب بکرم چه وصف درختی که اصل ام الشبائث یعنی خمر است بکرم و خیر کردن در یعه است بملح
محرمت و تمییز نفوس بران و ترغیب وی در ان و ظاهر عبارت حدیث همدن برین معنی است ولیکن زیادت
قول وی صلی الله علیه و آله فان اکرم قلب المؤمن او ان اکرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجه اولی و الله اعلم * تنبیه * کرم

بسكون به معنی مصدر است چنانچه کرم بفتح را و هر دو لغت است و وصف شخص بدان است گفته
 میشود رجل کرم بزور کور و جل هلق یا حاصل معنی و در ادب اسم مشتق از کرم است چنانچه در ضمن بیان
 اشارت بدان واقع شد و آنهم و آن حضرت شیخیه منع از آن بود که شایعاً استمعین از عثم معنی ناریکی
 شب و کشتوی شیخیه چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر لا یلهکم الا عراب باید که غالب نیاید
 شمار اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صالو تسبیح نماز شما یعنی نماز عشا و ذکر عشا بصریح
 نیز در آنچه صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده آن مراد به نیست اعراب از جمله درین اسم نهی اصحاب است
 از تسمیه وی بعنه چنانچه ایشان میگفت یعنی ایشان عشا را عنه میگویند شایعاً میگویند تا علمه ایشان
 بر شما لازم نیاید چنانچه فرموده آیه یا شیک و انما العشاء نام این نماز عشا است و در روایتی که در کتاب
 الله العشاء و در قرآن مجید نام جماعه عشا برین نماز آمده چنانچه در سوره نوره من قبل صالو الفجر و من بعد
 صالو العشاء و آنرا مستوفی است و اعراب نام می نهند او اعنه و اعراب مغرب را عشا میخوانند آن و عشا
 را عنه پس نهی کرد و آن از جهت معانی است اما آنرا علمه امکر و داشته اند
 این تسمیه را از این عذر می آرند که چون مشتق این اطلاق را در عصب می آمد و ملک میگفت اما
 هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بآنچه تسمیه کرده است حال آنکه آن و در
 بعض مکرره نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بشنا می خوانند از این هر دو
 آورده اطلاق عشا بر عشا وارد شده که لوی عامر بن اکریک گفت که مسلمانیان منی لعنه الله علیهم و بر
 که در نماز عشا و صبح است از فضیلت و ثواب لا توفوا لوجوههم آینه بیایند ایشان این دو نماز را در دستها
 و زانوها یا بر مقلد یعنی اگر بر پای نهند آن از جهت ضعف و بیماری جهت حرص بر احراز فضیلت
 و ثواب با دستها نیز بدین و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند و نقل م و تا آخر یکی از این دو حدیث
 بیقین و اتفاق معلوم شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عقه بر عشا منقول است و حدیث حجاز
 متاخر و مکتوب منع منسوخ است حجاز و نزد بعض حدیث حجاز منقول است و میگویند حجاز منسوخ است
 منع و باقی تسمیه است که وجد آنست که اطلاق عنه در ابتدای امر جائز بود و چون شایع شد این اطلاق
 و جاری شد آن ساله عواص و عوام ندیدند که از آن رسول خدا ^ص تا غالب نیاید عوف حافظیت
 بر دست آمده و الله اعلم و گفته اند که جواب آنست که تعارض میان این دو حدیث است و این
 تعارض با اطلاق اسم بعنه یعنی قلمه در مورد این صورت و ترک اطلاق لعنه است و گفته اند که باطله
 و شهرت این تسمیه در آنچه عیون و حدیث هم اشعاری دارد و آن تا قرآن و حدیث است و میگوید
 محصه حواصص و بود طایفه ای اسمی آنرا می نهند بآن کرده شده که در روایتی از ابن عمر
 است مگر آنکه استعمال عه در آن اولی است از آن جهت که در حدیث را منسوخ است و این است و آنست

بآنکه نهی از برای تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحديث عثمانه کمی باشد که
 نمی شناخت اسم عشاران بر آنکه آن مشهور تر شده بود از لفظ عشار و عشار را اطلاق بر مغرب میکردند و الله اعلم
 بالصواب و الیه المرجع والمآب معروض میاید اگر گاه کتاب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی الجاری
 عبد الحق بن سیف الدین دهلوی در لغوی الخاری که چون اصل مقصود و مطلع نظر در شرح این کتاب بیان
 مذهب ائمه اربعه علی الخصوص مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنهما علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها
 بود مهما ممکن بنا حدیث نمویه و معارضه و مصادمه کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود
 آورده و در مساوی آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست که محل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل
 شرعیه است تا این محل کلام بیان در تقریر و تحریر آن جریان یافت و الحمد لله و المنة که حصول این
 مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی و تقدر بر وجه موافق صورت
 انتظام و التیام یافت الان تصد بر آنست که آنچه بعد از این من کور کرده از اذکار و عادات و سنن سنییه
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در بیان آن اطناب و تطویل راه نیاید و هم بر آنچه در اصل کتاب متن مذکور
 است اختصار یابد یارب مکر نکته غریب یا سخنی مفید بداهه بی مراجعت با اصول و تصحیح کتب نوشته
 آید مکر در بعض مواضع که شاید قلم حکم ثقل بر در خلافت این تصویر جریان نیاید و هم جهت تخفیف
 و اختصار تعرض بکرو و احواله بکتاب التزام نموده آمد مکر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در
 همانکه که شیخ مصنف طریقه تنقیح اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان
 کرده است تطویل و تفصیل در اینجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد و با اختتام کشد
 ان شاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحبه
 اجمعین * باب * اذکار النبی صلی الله علیه و آله عایشه رضی الله عنهما کان صلی الله علیه و آله یذکر الله علی کل احدی انه یعنی آنحضرت
 در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع
 در یاد حق بود و امر و نهی و تشریح شرایع مرا مترا اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی
 و وعده و وعید و این مجموع ذکر او بود و ثنا و دعا و تمجید و تحمید و تسبیح و سؤال و دعا و عباد اول
 بمعنی ذکر اطلاق کرده ثنا را بوی تفهیم نموده یعنی خواندن مرحق را صلی الله علیه و آله و تعالی چنانچه در حدیث
 آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من روز عرفه لا اله الا الله و خده لا شریک له
 له الملك و له الحمد اللهم و دعای ثانی بمعنی طلب و درخواستن است چنانچه تفهیم کرد سوال را بوی و در
 بعض نسخ دعا در اول من کور نیست فلا حاجة الی التوجه و ترهیب و ترغیب نزد یک بمعنی و عدل و وعید
 است و ملازم آن بحکم ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل و ضمیر وی همگی ذکر حق بود پس
 انفا و بی بردن کور مشغل بود در حالت قیام و قعود و خفتن و رفتن و شستن و بر خاستن و سایر حالات

از ذکر حق تعالی میفک نمودی حاصل آنکه ذکر بمعنی یاد کرد نیست مقابل نسیان که بی فراموشی است
 پس هر چگونگی که یاد حق کنی خواه بدل یا بزیان در هر فعل و هر شان ذکر بوش و لا یلهأ کوزیان بادل
 موافق القدر افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعض فقها واقع شده است که آنچه نه بزیان بود ذکر نماند
 معتبر بود باید که مراد ایشان یعنی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود که
 صریح به بی القاموس پس شامل ذکر نامی بود بی شبهه و علم اعتقاد فعل قلب در ترتیب ثواب باطل و مذاهب
 الحق و الحق احق ان یتبع و قیاس ذکر بر عقود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نمرد صحیح نباشد از جهت
 نص شارع بران فعل بر اکنون آنچه از اذکار لسانی و دعوات از آنحضرت صلی الله علیه و آله معتبر است ذکر میکند
 و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب حکم اینک ای هیات در آن نموده بیان میکند و میگوید و چون
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وقت سجده از خواب بیدار شدی گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما ماتنا و الیه النشور
 و عایشه زهر رایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بر آمد و ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله
 و بحمده و ده بار گفتی سبحان الملك القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی لا اله الا الله انگاه ده
 بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق اوم الآخرة پس شروع در نماز کردی و هم عایشه زهر
 گوید که گاه چون بیدار شدی گفتی لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لک نمی و اسألك رحمتک اللهم
 زدنی علما و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هدی من الذکر رحمة انک انت الوداب و این دو وعبر در معنی
 ابی داؤد ثابت است و بخاری در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که هر که در شب از خواب
 بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله و له الحمد و هو علی کل شیء قلیعیر الحمد لله و
 سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اغفر لی یا دعای دیگر بعد از این ذکر
 بکنند بار یتعالی و بر اینهاست کند و اگر بعد از این ذکر وضو کند و نماز کند و بر اقبول کند و این عباس
 زهر میگوید شمی در حاله میمونه که حاله من است و یکی از از واج مطهره است بیست و نوبت کردم دیدم که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله از خواب بر آمد و هر موی آسمان کرد و ده آنست از آخر صوره آل عمران انخوانده ان فی خلق
 السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب نابأ عرسوره و انگاه گفت اللهم لک الحمد انت
 نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت قیوم السموات و الارض و من فیهن و ذکر بعض روایات و لک
 الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیهن بعد از انت نور السموات و الارض و من فیهن نیز آمده و لک
 الحمد انت الحق و وعدک الحق و قولک الحق و لقاءک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و بعد
 حق و انسا عه حق اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انصت و الیک خاصمت و الیک حاکمت فاعزلی
 ما اکتسبت و ما احررت و ما اسررت و ما اعلنت انت الاهی لانه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عایشه زهر روایت
 میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بر آمد و گفتی اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطور السموات و الارض

عالم الغیب والشهادة انت حکم بین عمادک فیما کانوا فیہ یختلفون اهل فی بنا اختلاف فیہ من الحق یاذک انک
 نهی من تشاء الی صراط مستقیم وکاه بودی که نماز را باین دعا افتتاح کردی و چون از نماز و ترغیب شدی
 سه بار گفتی سبحان الملك المقرب و در بار آخرین آنرا از بلند بر کشیدی و در بعض روایات آمده که
 در بار آخرین زیاده کردی رب الملائکة والروح و هرگاه که از خانه بیرون خواستی شد و بمسجد رفت چنانچه
 در بنوقت بودی یا بکار دیگر برآمدی و با الجملة در وقت بیرون آمدن از خانه این دعا خواندی بسم الله
 توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اضر او یجهل علی و میفرمود که هر که در وقت بیرون
 شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله فانلی او را گوید یعنی از ملائکه هلاکت
 و وقیبت و کفایت راه نموده شد بتو و نکاهد اشته شدی تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان
 دوری نماید این عباس رفر گفت آنشب که در خانه میمونه رفر بودم شنیدم که پیغمبر ﷺ وقتی که
 از خانه بسوی مسجد روان شد برای نماز صبح در راه میبگفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً واجعل فی لسانی
 نوراً واجعل فی سمعی نوراً واجعل فی بصری نوراً واجعل من خلفی نوراً واجعل من امامی نوراً واجعل
 من فوقی نوراً واجعل تحتی نوراً اللهم اعطی نوراً و ابوسعید خدری رفر میگوید پیغمبر ﷺ فرمود
 که هیچ چندان از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن و این دعا را بخواند الا که بار یحیی هفتاد هزار فرشته
 بکمال در تقابری او آفرینش بخواهند و حضرت کمر یا اقبال کند بزوی بوجه خویش تا آن زمان که
 از نماز فارغ شود و دعا اینست اللهم انی اسألك بحق السائلین علیک و بحق ممشائی هذه الیک فانی لم اخرج
 بطراً ولا اشراراً ولا یاء ولا سمعة خرجت انقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک اسألك ان تنقل نبي من النار و ان تغفر لی
 ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داؤد وارد است که هر که در وقت در آمدن
 در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجه الکریم و سلطانة القلم من الشیطان الرجیم شیطان گوید
 این شخص امروز از شر من نکاهد اشته شد و میفرمود چون کسی خواهد که در مسجد در آید باید
 که بر من در و در فرستد و سلام دهد انگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که بیرون
 رود بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در بعض روایات در آمدن و بر آمدن بسم الله و السلام طی
 رسول الله نیز آمده و تخصیص هوال فضل که بمعنی زیادت است بوقت بیرون آمدن برای طلب مزید
 است که باز آمدن بمسجد و عود بمقام عبادت است یا مراد بان طلب رزق و کسب معیشت است و این
 اوجه و انست است بقول وی سبحانه و تعالی و ابوعوامن فضل الله * چنانچه ظاهر تفسیر است و پیغمبر ﷺ
 چون در مسجد خواست شدی گفتی اللهم صل علی محمد و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك
 اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است که در وقت در آمدن و بر آمدن دایما مطلوب و مأمول است و چون نماز
 صبح بکمال دردی بر مصلی به امید ی و دل کرد عامشغول بودی تا آفتاب بر آمدی و قدر یکبار و نیزه از افق

رفته است بیک از این بزرگوار خود بسزدی روایت کرده و بعمل خود را آورده بود تا گاه بوی
 آفت فالج رسیده آنقدر بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اکثر خدایت صلیح است
 و خاصیت و یا اینکه هر که آن را بخواند بوی هیچ کزندی نرسد این روایت کرد که فالج
 به موجب گفت ابان چه نگاه میکنی خدایت همچنان است که بشور وایت کرده ام ولیکن امروز تو پیش
 خواندن آن نیافتی تا آنچه حکم و تقدیر الهی است تا مضار را و میفرمود که هر که در صبح و مساجد بگوید
 رضیت بالله ربنا و بنا لا سلام دینا و بحمدن نبیا حق و قنایم باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی کرد اند یعنی
 پس آن نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی کرد اند او را مقام
 رضا که اعلی مقامات سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل و فی تعالی اشارت است با آنکه
 اثبات حق که بر حق همه چنان که کنند بمعنی تفضیل و کرم است که بر خود لازم کرد انبیا و الا هیچ چیزی بر
 ویتعالی و تعظیم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی حق نیست و البته بعضی علماء مانع کرده اند که در دعا
 نگوید اللهم بحق فلان اما صبح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه ماثوره چنانچه
 اللهم بحق السائلین علیک و بحق مشائی منک او غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه
 و تعالی چیزی چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم کرد انبیا که البته بکنند چنانچه رزق
 دادن و توبه قبول کردن و رزق بخلق فرستادن و اینها نیز عملاً بر وی لازم نیست ولیکن فضل وجود
 و کرم وی بر وی لازم کرد انبیا و این در حقیقت و جویب نیست فضل و کرم او نیست بر بندگان و هر کس که در
 صبح و مساجد بگوید اللهم انی اضعحت اشدک و اشدک حمله شرک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت
 الله لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک هر که بکنار بگوید رب و یا از آتش آزاد شود و اگر دو بار بگوید
 نضفا و از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه رب و از آتش آزاد کرد و اگر چهار بار بگوید تمام وی
 از آتش آزاد شود و هر که در صبح بگوید اللهم ما اصبیح بی من نعمه او بل احد من خلقک فمنک و حدک
 لا شریک لک فک الحمد لله الشکر شکر آن روزگار داده بود و اگر در شب بگوید اللهم ما اصبیح بی ثابا شکر آن
 شب گذارده بود و بسیار در صبح و مساجد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این دعا خواند اللهم انی اسألك العافية
 فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اسألك العفو و العافية فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استعز عورتی و آمن
 روحانی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فوقی و اطوذا بعظمتک ان
 اغتال من تحتی اصمحتنا و اصمحت للملک لله رب العالمین اللهم انی اسألك خیر هل الیوم ام یسئله و نصرة و نوره و بركته
 و هل اراه عودک من شرفیه و شر ما بعده و چون شب هنگام شدی کفی اصمیتنا و امسی الملک لله الی آخره
 ولیکن بجای ما الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر قانیت و آنحضرت صلی الله علیه و آله یکی از دختران خویش را گفت در
 حدیث این داوود همین طور مرهم آورده که مرویست از بعضی بنات انبیا صلی الله علیه و آله که آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم

میگرد او را که در وقت صبح بگوئی سبحان الله وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما
لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بكل شیء علما وگفت هر کجا این را در صبح بگوید
در حفظ و ایمان خدا ای باشد تا شب شود و اگر در مساکیرین در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه را
گفت ای بود او را از این معجزه که بر او آورده که گفت مرده ای در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یا رسول الله لازم افتاده بر من محمود بود یون چکار کنم فرمود آیت قرآنی را بخوان که چون او را بگوئی
حق جل شانته اندوه ترا بشاید بیدل کند و او را بگوید که ای رسول الله بیا موز مرا آن کلام را فرمود
چون بآمد او شب که بگوئی اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من الجبن والمخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آنسرد گفت این دعا را هر کس بخواند بار خدای
اندوه را ببرد و دین مرا نجات دهد و فرمود هر کجا در بامداد و شب آنگاه که گفتم بگو بدستی تعالی
کفایت کند از وی اندوه دنیا و آخرت را کلمات اینست اللهم ما أصبحت منک فی نعمه و عافیة و ستر فانتم
علی نعمتک و عافیة و ستر فی الدنیا و الاخرة و شخصی نزد صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله آفات منم
من میرسد فرمود که چون صبح شود بگویم الله علی نفسی و اهلی و مالی که آنی بقوت رسالت روزی هر روز نامه
را بخواند ترا چه مانع است از آنکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث
فاصلح لی شانی کله و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین و فرمود که هر کجا در صبح و هر مسافرت بخواند
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم حق جل شانته محمود دنیا و آخرت و بی زکات
کند این وردی عظیم است بعضی از مشایخ سلسله قویمه شاذلیه قدس الله سره هم گفته اند که اگر کسی
بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی است آنحضرت صلی الله علیه و آله ما مورا است که این را بگوید
بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الایة و خواندن این در او را در مشایخ ده بار نیز آمده و آن را
منک فی نیز هست اما صحیح را ثبت بحسب روایت هفت بار است و هر کجا در اول روز این دعا بخواند هیچ
مصیبتی سوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت و انت رب العرش الکریم ما شاء الله
کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة الا بالله العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بكل شیء
علما اللهم انی اعوذ بک من شرفسی و من شر کل دابة اذ انت آخذ بناصیة ان ربی علی صراط مستقیم گویند
انوار را در این خبر گردانند که خانه تو بسودت گفت خانه من نسوزد براه که گمانی که من از حضرت
نصرت صلی الله علیه و آله شکر ام ایضا است و حق سبحاننا آنخانه نسوزد چون بدست لطف ارفی خانه او سوخته بود و خانه
او سالم ماند و میفرمود مهنراستغفارها آنست که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک
و انا عبدک و عبدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت انک بدعنا علی و اذنبنا بدنی و اذنبنا ذنوبنا
فانصرنا ربنا لا اله الا انت هر که در صبح بگوید از سر بقیه و در آن روز سیر در بیلارنگ در بهشت رود و در مساکیر

گوید از هر یقین و در آن شب بمیرد در آن روز که مردم به شپت روزی زود تر و
هر یقین و در بی آنکه موقوفه سوال و همایش در آن بود که بیشک به شپت زود چنانچه در لفظ
بخاری آمده من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صبح و مسابکوب صد بار سبحان الله و بحمد
در روز قیامت کسی حاضر نشود بمعمل فاضل تر از عمل وی مگر کسی که زیاد از وی گفته باشد لفظ
حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره ربه آمده اینست که نیاز هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر
از آنچه وی آورده مگر آنکسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاد کرده بر آن و در اینجا دو اشکال است
یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود نعم
در صورت زیاد در صحت می آید جوابش آنکه مستثنی در اینجا منقطع است نقل هر کلام نیاز هیچ یکی
عملی فاضلتر از عمل وی لیکن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته است می آید عملی را که مساوی
عمل اوست و کسی که زیاد گفته است می آید عملی را که زاید است بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاد
بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است که زیاد بر عددی که شارع تعیین کرده
است جائز نبود چنانکه کم از آن روانیست و اگر زیاد کند از قبیل تسبیح و از حد و اعتدال او اسراف بود
مثل اعتدال در کجیات و طهارات مثلا در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و داخل اعتدال است و در تسبیحات
و اذکار نیز حال همین است چنانکه آورده اند که یکی از مشایخ در خواب دید که میخواند آن فان را
که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نمازهای فرض و نیز آنجا نبود و یک که میخواند صد دستی بر زمین
و بی زدن و در آن صد گفتند تونه از ایشان آنکسانند که سی و سه بار گویند و نوز زیاد بر آن میگویند
جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدال در جای بود که عددی مخصوص تعیین یافته باشد و چون شارع
اشارت بجواز زیادت در اینجا کرده از آن قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدال از حد بود و نیز گفته
اند که مراد بزادات اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف
ابا است ازین توجیه یازب مگر این روایت دیگر بود و الله اعلم و میفرمود هر که در صبح ده بار گوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شیء قلیر او راده حسنه نوشته شود ده حسنه
خود بوعده کریم و بی عذاسمه بر هر عمل خیر می نویسد و عزیت این ذکر بآن بود که گفت و ده کناه
محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد و در آن روز خدای تعالی او را در زینهار خود در آورد و هر که در هر
صبح و هر مسابکوب صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد کناه
از وی محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا
ﷺ از بی بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بر آن مواظبت نماید در هر صبح لبیک اللهم لبیک و سبحانک
و الخیر فی یوم یک و منک و الیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نلت من نلت و شیتک

ابن يدي ذلك كله ما صنعت كان من المثلث لا يتخون الا حنون ولا تروا الا بك انك على كل شيء قد تروا اللهم
 ما ضلحت من صلواتك على من صليت وما لعنت من لعنتك فاعلم اني لعنت انك تروا في الدنيا والاخرة والاولى
 مملكتها والبعثت بها الصالحين اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة الخلاق والرازق والرازق الذي لا
 ينسى هذه العظيمة الدنيا والآخرة وكفى بك شهيداً ان لا اله الا انت وحده لا شريك لك انت الملك
 وذلك الحمد وانت على كل شيء قدير واشهد ان محمداً عبداً لك ورسولك والحمد لله ان وعدك حق ونعاهه حتى
 والساعة آتية لا ريب فيها وانت تسمع من في السموات وانت ان تكلمني الى نفسي تكلمني الى ضعف وهروا
 وخطيئة والى لا اتق الا رحمتك فاعف عن ذنوبي كلها الله لا يغفر لك نوب الا انت وتسطر على ذلك التراب
 الرحيم ودر صفاح فيكفك اللهم اني اصعبت لا استطيع دفع ما كرهه ولا املك نفع ما ارجو واصبح الا عزيبك
 غيري واصبحت مرتين يا بعلي فلا تغير الغرمي اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسو من صد يقين ولا تجعل
 معي مني في ديني ولا تجعل انك ذم الامر همي ولا مبلغ عاصي ولا تسلط علي من لا يرحمي اللهم انت اصعبت
 وبك امسينا وبك نجينا وبك نسوت واليك النشور اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والارض رب كل شيء
 ومليكه اشهد ان لا اله الا انت اعمو ذك من شر نفسي ومن شر شيطان وشركه سبحانه ولا حول ولا قوة الا بالله
 ولا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قدير احاط بكل شيء
 علماً سبحانه الله عيبين نفسون وخيبين تصحرون وله الحمد في السموات والارض وعشاش وخيبين تهابون
 يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيى الارض بعد موتها وكل لك تخرج حيون اللهم انت اسألك
 العافية في الدنيا والاخرة اللهم اني اسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وايملي وما الى ذلك من دعوات
 وآمن وروعاتي اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوري وابعد عني البلاء
 ان اغتال من نجت اللهم اصعبنا نشهد له ونشهد حملة عرشك وملائكتك وحجج خلقك انت الله لا اله الا انت
 رحمتك لا شريك لك تلك الحمد ولك الشكر اصعبنا واصبح الملك لله رب العالمين وما يدراك من
 انك عاقب في تلك اللهم عاقبني في صبحي اللهم عاقبني في بصري وميكفت اللهم وصيتك ارحم فلا تكلمني الى
 نفعي طرفة عين واصلي في شاتي كله كالله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهل الملا ودر الشقاء وموء القذا
 وشاتة الكعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها يا
 رب من ذوالنعتك وتحول عاقبتك وفتياة نعتك وحجج صحتك اللهم اني اعوذ بك من شر ما عانت
 ومن شر عالمي ومن شر ما عملت ومن شر ما عمل لك اسما توبتك امننت وعليتك توكلت واليك انيت وبك
 عناصت واليه حانت لها محفري ما قلعت وما انصرت وما اسررت وما اعفدت انت المقلد وانت المثل لا اله الا انت
 الا انت انبهر اني اعوذ بك من شر ما عسى ان يكون من شر نفسي وشر قلمي وشر مني اني اعوذ بك من
 ان يتردني ومن الغرق ومن العرق ومن العري ومن العري واعوذ بك من ان يتخطني الشيطان عند الموت واسودت بك من

ان الموت في سبيلك يا رب ابراهيم وادريس من ان الموت لك يغا وعود بكلمات الله التامات من محضه وعقابه
وشر عباده ومن منى الشياطين وان يحضرون اللهم الهمني رشدي واعلني من شر نفسي اعدو ذبوجه
الله العظيم الذي لا يقدر عليه احد من خلقه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنى
ما علمت منها وما لم اعلم ومن شرها خلق وذو ابراهيم اللهم اغفر لي خطيئتي وحطائي وعجل لي وكل ذلك
اللهم اصلح لي ديني الذي هو عصية امري واصلم لي دنياي التي فيها معاشي واصلم لي آخري التي
فيها معادي واجعل الهمومة الدنيا زيادة لي في كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم اني اسألك الهدي
والعفو والعفاف والغنى رب اعني ولا تغن علي وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر
الله لي وانصرني على من بغى علي رب اجعلني لك شكارا لك ذكرا لك وهابا لك مطورا عاكفك محببا اليك واما
من يارب ثقيل توبتي واجيب دعوتي واغسل حوبتي وثبت حنجرتي وسد دلسا لي واهد قلبي واسئل مستغيبا
صدري اللهم ما رزقتني مما احب فاجعل قوتي فيهما تحبب اللهم ما رزقتني مما احب فا جعله قراغا
لي فيما تحبب اللهم اقسم لنا من خشيتك ما نتجول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك
ومن اليقين ما تهون به علينا مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوانا ما حبيبتنا واجعله الوراثة
منا واجعله ثارا على من ظلمنا وانصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر
شئنا ولا مبلغ علمنا ولا هابة رعبنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك الغيب وقد ركب على الخلق
الحجج ما علمت الحياة خير الى وتوفى اذا علمت الوفاة خير الى واسألك خشيتك في الغيب والشهادة واسألك
كلمة الحق في الرزق والغضب واسألك القصد في الفقر والغنى واسألك لعمري لا ينقد واسألك قرة عين
لا يقطع واسألك لذة النظر اى وجهك والشوق الى لقائك في غير ضرر مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا
بزينه الايمان واجعلنا من امة محمد بين اللهم اجعالي اعظم شكره واكثر ذكره واتبع نصيحه واحفظ وصيئته اللهم
اني اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبي من النفاق وعملي
من الريا وسأفني من الكذب وعدي من الخيانة فاذك تعلم خاينة الاعين وما تخفي الصدور وازاين عبادي
رضوا من ربه في حبه وتسير خاينة الاعين بان كرده مثلا مره في درميان جمعي نشسته اهت ناكلا جميلة
ازيش ايشان كد شتر اين مرد بجهت استخيا وشرم داشتن ازان جمع ورياي ايشان سر فرد افكنك و نكاه
آن زن فكره چون اينهار اطفال يافت سر بر آورد و دزد يكه نكاهي بجانب وي كرد اين خيانت چشم
اندر زان سر ام اللهم اجعل سر يرقى خيرا من علا فيني واجعل علا نيتي صالحه اللهم اني اسألك صالح
ما توفى الناس من الافل والبال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدني في سبيلك يا ارحم الراحمين اللهم رب السموات
الارض ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء فالق الحبوب والشمس والنور ومنزل التوراة والانجيل والفرقان
ما عود بك من شر كل ذي شر انما اسألك بهنا صليها اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك

شی و انت الظاهر فلیس فوقک شیخ و انت الباطن فلیس دونک شیخ افضل عننا الذین و اغنینا من الفقهاء
یا ارحم الراحمین اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطور السموات و الارض عالم الغیبات الشاهد انک تعلم
بین عباده فیما کان ذوالقیه یختلفون اهل فی لهما اختلف فیہ من الشیخ باذنتک انک تهب فی من تشاء الی
صراط مستقیم و چند آنکه تراقتی و ذین پیغمبر صلی الله علیه و آله بهر وقت که هیچ عبادتی بعد از ادای فریض
فاضلت از صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله نبود و هیچ وسیله برای حصول قرب و رضای الهی تعالی و حصول سعادت
دنیا و آخرت بالاتر از وی نه و ذرایک و منافع آن در کتب ردوات نکند حمله از آن در هائمه کتاب جلد ب القلوب
الی دینار المعرب که در بیان احوال مدینه مطهره علی ساکنها السلام و التحیة نوشته شده است نقل کرده ایم
رجاء للقبول و بعد از وی رساله منفرده تالیف یافته مشتمل بر آنچه در اینجا بود با زیادات صلوة که
از بعضی مشایخ عظام صادر شد و الحمد لله علی ذلك و کیفیت در وی که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است
بسیار است در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم از آن جمله باین است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک جمیع معجید و السلام علیک و رحمة الله وبرکاته دو مرتبه کبیرات اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
و علی ابراهیم انک جمیع معجید اللهم صل علینا معهم اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد و علی آل ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک جمیع معجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله و صلوات المرسلین علی محمد و آل محمد و آل ابراهیم
علیکم و رحمة الله وبرکاته و مجموع کبیراتی که باین رسیده چهل و هشت است می بخش از آنچه از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست و باقی از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین و در افضل کبیرات علماء اهل اختلاف است
بعضی بر آنند که افضل صحیح صلوات همان است که خوانند آن در تشهد صلوة مروی و معقول است چه
صلوة افضل حالات بنده است و لایک آنچه در روی آمده افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند
که هر چه مشتمل بود بر مباهات و تکبیر گما و کیفی الخ و اکمل بود از غیر خود و شیخ محیی الدین
نوری رحمة الله علیه در اذکار نوری اقتضای کرد که افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
و رسولنا النبیین الامم و علی آل محمد و ذریه بنی محمد و ذریه آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم
و علی آل محمد و ذریه آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم
که در کتاب جامع مجموع عباراتی است که در احادیث صحیح وارد شده و بعضی گفته اند که اول و افضل آنست
که در هر کدام از صحیح که مروی و ماثور است حدیثی را در دست راست بگویم هر آن آنکه اهل حدیث صحیح گفته اند که
است که مروی است و ماثور است و احادیث مروی در دست راست است که در دست راست است که در دست راست است
و علی آل محمد و ذریه آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم
و علی آل محمد و ذریه آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی آل ابراهیم

بگوید این دعا خواندنش اللهم لك الحمد انت كسوتنيه اسألك خيره وخير ما صنع له واعوذ بك من شر ما صنع له وميغرمود هر كه جامه بپوشد ويگوید الحمد لله الذي كساني هاه او زقيه من غير حول مني ولا قوة غير له ما تقدم من ذنبيه يعني آمر زينه شود هر كنهائي كه پيش ازين کرده باشد و در بعض روايات و ما تا آخر نيز آمده يعني هر كنداييكه بعد از اين بخواند كرد و اميرالمؤمنين عمر رفر و ايت مومنان از حضرت سالت عليه السلام كه گفت هر كه جامه نو بپوشد ويگوید الحمد لله الذي كساني ما اوارى به عورتى و اتجمل به فى حيرتى و بعد از ان جامه كه نه را بدل رويشي دهك همیشه در حفظ و نگاه و هلك راه حق باشد و عادت حضرت نموي عليه السلام آن بود كه چون جامه يا عمامه نو پيد آمدى آن را نامى تعيين كر دي از ظاهر اين عبارات چنان مفهوم شود كه آنجامه را نامي از پيش خود نهادي چنانچه اسلحه راود و ابراز كرد آنحضرت عليه السلام نامها بود و آنچه در اها ديت آمده است اينست كه چون جامه پوشيد يا و را بنام وي خواند ي عمامه يا قميص يارداء پيستر كفتي اللهم لك الحمد انت كسوتنيه الى آخرة نعم در روايات آمده است كه آنحضرت عليه السلام را عمامه بود نام او صحابه آن ديكر است اما مضمون الحمد لله همچنين است كه او را بنام او بخواند ي و پوشيد ي فتك بر ويكهار اميرالمؤمنين عمر رفر جمله ديدي كفت اينجامه شسته است يا نو كفت شسته كفت البس جديك او عش حميد او مت شهيد اي يعني نو بپوش و پسنديد بزي و شهيد بمير و نيز آمده است كه چنين جامه نو يكي را پوشيد ديدي كفتي تبلي و تخلف الله يعني كه نه پس اين را و جامه ديكر دهك ايتعالى بجاي آن فصل در بيان ادعيه در آمدن خانه حضرت نموي عليه السلام چون در خانه در آمد ي بگفتي الحمد لله الذي كفاني و اواني و الحمد لله الذي اطعمني و سقاني و الحمد لله الذي من على اسألك ان تجبرني من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانه خویش پای نهاد بايك كه بگويد اللهم الذي اسألك خيرا لم يلج و خيرا لم يخرج اللهم و ليجت و لى الله بنا توكلت ابر ويگوید بعد از ان بر اهل بيت خود سلام كنك و انس بن مالك را كفت چون در خانه در آئي بر اهل بيت خود سلام كن تا بركت باشد بر تو و بر اهل بيت تو و آمده است كه اگر در خانه كسي نمود و خالي بود نيز سلام كويد باين لفظ السلام على عباده الله الذي بعثت فيهم ملائكة كه در انجا باشند و فرموده است كس در امان و ضمان و رحمت دقتا و آخرت حق تعالى اند يكي آنلاه به نيت جهانه و غزا از خانه بيرون آيد در ضمان حق است يا اورا وفات كند و در بهشت بر د يا سلامت با اجر و غنيمت باز كرد و دوم كسي كه براي نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است يا وفات يا بده بهشت رود يا سلامت با اجر و غنيمت باز كرد و سيم كسي كه در خانه در آيد و سلام بر اهل خویش كند او نيز در ضمان حق تعالى بود و ميغرمود چون شخصي در خانه در آيد و در وقت طعام حق تعالى را ياد كند شيطان كويد بالشكر خود در رينخانه مارانه جاي خفتن استگونه جاي طعام خوردن و اگر در آيد در وقت در آمدن ياد حق نكند شيطان كويد جاي خفتن يافتيم و چون در وقت طعام ياد

حق آنکه شیطان کوبید جای خفتن و طعام شب خورد و یا نغمیم * فصل * در بیان آنچه در این بیت الصلاة حضرت
 زهرا علیها السلام چون در آنجا خانه در خواب می آمد که بی اللهم این اعوذ بک من الشر و السحر و العین و الجان و المکر و البلیة این
 حدیث بضمه بین جمع همیشه بمعنی ذکر حق و بضم حاء و سکون باینکه هو الله یعنی یا الله یا الله مکرر و در وجه
 اول اقرب است از روی روایت و نسبت است بعطف و انجمایست بر وی که جمع همیشه است بمعنی انانیت ایشان و
 بالچه در حدیث دیگر آمده که باید عاجز نشود یکی از شما چون در آنجا خانه خوابید که بگوید اللهم انی
 اعوذ بک من الرجس النجس النجس بث الخبث الشیطان الرجیم مکرر الله عینت بسکون یا را مصدق
 عینت مضموم الباء از آنکه چنانکه در امثال آن آمده بمثل کتب و کتب و خلق و خلق و عینت تر مدی آمده
 که فرمود آنحضرت علیه السلام که پرده ما بین اعمین جن و هورات مرد مدی آدم آنست که چون خوابید که
 در آید در آنجا خانه بگوید بسم الله و در حالت بول یکی بر آنحضرت علیه السلام سلام کرد جواب داد فرمود که
 خدا ایستگاری بنده را بدین دشمن میگرد یعنی سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسی در حالت بول
 و غایب استقبالی و استقبالی با قبله نکند و این حرام است نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه مطلقا همراه در همارا است و خواه در
 صحرا و نیز در اهل و ای ثور صاحب شافعی و راجح نزد ابن العربی از مالکیه و ابن حزم از ظاهریه نیز همین
 است و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز این فرق و ابی حنزه از آن
 و وجه وی نه آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه زیاده است صحرا نیز چنانکه گوید
 و بیابان حائل است بآنکه آنست که استقبالی و استقبالی در بنیان عرفا مضاف بنیان است و نیز آنست که مع
 است بر ای آن ما و ای شیاطین است و صالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه
 تفصیل آنست که طبعی گفته که صحرا احوالی نیست از مصالح از انس با جن پس اگر استند از آنکه قبله را با استقبالی
 کند آن را شاید که نظریکی از مصلیان بر هورتا و افتد و این معنی مامون است در بنیان و از بعضی است
 نیز جز از آن در بنیان معلوم میگرد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت بسم الله یا الله یا الله
 حافضه و پس بدین آنحضرت علیه السلام را که تضاوی حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز بود از این عمر
 آورده که وی بنشاند راحله خود را مستقیم قبله پستری نشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبد الرحمن
 آیا نیست که نهی کرده شد است از این فرمود که نهی از فعل آن در قضای است و چون ببول بود
 میان تو و قبله که متراکنا ترا لا یاس از اینجا معلوم شد که سفر و راحله و مانند آن از صحیحین در
 اول از وجوهی که در ترقی میان بنیان و صحرا گفته شد در روی جار است و سبب آن آنکه
 مطلقا حرام کوبیدن آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث ابا عبد الرحمن رضی الله عنه در حدیث
 بر صد چون صبیح و عصر است از آنکه ترجمه مرصع مرصع است و قومی جائز از آن استقبالی و
 تسبیح گفتند بحدیث این عمر و بعضی مطلقا صحیح کوبیدن و این قول را با باینکه در صحیحین و صحیحین

د او ظاهری نسبت کنند و کذا چون احادیث تعارض کرده رجوع باصل کنیم که بااحت
استرشک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزد بیکتر است و مصنف نیز
ترمیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ابوب
انصاری و همانان فارسی و سراقه بن مالک و سهل بن حنیف و اسامة بن زید و ابی هریره و معقل اسدی
و عماد بن الحارث الزبیدی و بطریق متعدد روایت کرده و در اکثر احادیث نهی از استقبال و استقبال
مرد و واقع شد و در بعضی ذکر استقبال فقط و حدیثی در خصوص آن عایشه زود در مسند احمد روایت کرده که نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر کرد که کسی جسمی استقبال قبله در حالتی که او را میگردانند فرمود بر سبیل انکار که
~~بگفتند~~ ذکر کرد پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و فرمود پس مقصد از وی بقبله
گنید یعنی اگر استقبال را مکرر و مکرر میگردانید و استقبال با گنید از اینجا جواز استقبال با نیز معلوم شد مصنف
میگوید این حدیث هر چند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمته علیه در آن طعن کرده و
کسی از ائمه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع است
و مرسل است پوشیدند اتفاق که چون راوی حدیث عایشه زود باشد از همان چه معنی دارد یارب مکرر مرسل
این بمعنی منقطع است و عطف وی بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز اصطلاحی است غیر مشهور
و بعضی از روایة این حدیث ضعیف اند در ضبط و تقان و عدالت و نیز شاذ است و مخالف روایات ثقات و
اینچنین حدیث حجیت را نشاید و با احادیث دیگر که نص آن در نهی استقبال و احتیاط معارض نیاید
و چون از آبخانه بیرون آمدی گفتی الحمد لله الذی اذنب علی الذی و عاقبتی ظاهر آنست که این گفتن
بزبان بود و از اینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استغیا پیش از آنست و وضو حرام نیست و خود
ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله راهیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامد بی و اما آنکه در حدیث آمده است
که بعد از بول تیمم کرد پس از آن در سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الهی بود که سلام از
اسماء الله است یا کبیرا در سلام همچنین اتماع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آبخانه
چون مر و بیست یا صد و اگر این را حاصل بر تصور این مضمون بدان کنند چنانچه بعضی گفته اند نیز
صرفی دارد و بعضی روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آبخانه غفرانک می گفت اشارت بعد از
تقصیری که در ترکه ذکر الهی عزمه در این حالت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت
قضای حاجت آنست که در احتیاط خود و ثقت و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد ذکر در این مقام
ممن است و الله اعلم و ادکار و خود را اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که حدا از آن است که سبب وجه
نرسیده * فصل * در ادکار آن صحیح آنست که مشرعیت اذان در ملائکه است در سینه اول یا ثانیه
و آنکه گویند در شب اسری بود هیچ حدیثی درین باب بشنودن رسیده و بر آنکه میراث خود را اول شریف

یعنی تا سری چنانچه بعض گفته اند که سری در مکه بود یا در شب اسری از ان شهید بالای
 آسمان ولیکن ما مورثین باقی میمانیم بر روی زمین و اینها تکلفات است و هیچ آنست که در مکه بود
 چنانچه در صحیحین از ابن عباس روایت آمده که چون قلم آوردند مسلمانان بمکه همه جمع میشدند برای نماز
 و قرار میدادند و قیام میکنند برای آنکه نیکو کنیند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند و روی درین
 باب که چه باید کرد بعض گفتند تا قوسی باید زد مثل ناقوس نصابی و بعض گفتند قرن مثل قرن بود
 و در روی آمله که بعض گفتند آن شبی بر افروزند مثل آتش صورت پس گفت عمر رضی الله عنهما چرا مردی را
 نهر ما بیند که نداند آنکس بنماز پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عیضای بلال و لیا اوردند بنماز و میگویند
 که در وقت نماز همین ندا شد بی کیفیت مخصوصه اذ آن وقت دیگر عبد الله بن زید انصاری که او را صاحب
 الاذان گویند خواب دید مردی را که ناقوسی در دست داشت گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این
 ناقوس را بمن آن مرد گفت چکار میکنی این را گفت تا بخوانم مرد مرا بداند بنماز گفت من ترا بهتر از این چیزی
 بیاموزم پس بیاموخت بوی آن را چون صبح شد بلا زمت حضرت ص آمدند واقعه را عرض کرد
 فرمودند ستمی زان شبی که این رویا بی حق است هر خیزد و القاکن بر بلال که آواز می آید تو و بلال و
 شیرین تراست بعد از ان عمر بن الخطاب نیز بنماز این واقعه دید و چون آنحضرت ص در آن وقت فرمودند
 الحمد و گویند که هفت صحابی ز بر روی چهارده مرافق نیک بگرد خواب دیدند و ز آمده که بعد از ان
 وحی نیز موافق آن آمد و الله اعلم ذرا ذان پنجم چیز تشریح فرمود یکی آنکه سماع آنچه از مؤذن بشنود
 مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلا حول و لا قوة الا بالله بگویند و حدیثی
 در جمع میان حوقله و حیمله ثابت شده و در اقتصار بر حیمله در بعض احادیث ص و اقمند آنکه
 بگوید آنچه بگوید مؤذن بی نیکی حوقله در جمع است و در بعض احادیث ص
 آمده که بگوید در جمع است و لا حول و لا قوة الا بالله و جمع میان حیمله و حوقله و حی است مراد از
 را کذا فی بعض شرح الحسین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و عالم
 بشاء الله بکن نیز صحیح نیک و در وقت شهادت و انا و انا فی زامه و گفته اند که اگر در جمیع صلوات نماز
 در آمد است اجابت مؤذن لازم نمود زیرا که چون اجابت فعلی نمودند با جرات آن اجابت قبولی حاجت
 نمودند و آنکه نیکو بکنر رحمت با الله و با اولاد اسلام دنیا و سعادت رسوله و فرمودند که این قول موجب مغفرت است
 و در منکوره از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
 رسوله نیز در اول این نماز آمده است و سیوم آنکه صلوة نبوی ص است بعد از اجابت مؤذن چهارم
 آنکه این دعا بخواند اللهم بیده الذی عوه المارة و نصلوة العائمة آت من انور سیده و افضله و ابدیه
 من ما سمعنا و الذی وعدته انک لا تخلف الميعاد پیغمبر آنکه دعا برای آنست و در بعضی نسخ و در

بعضی از روایات مستند امام احمد آمله که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القامة
والصلاة النافعة صل على محمد وارض عن قرصی لا یخطی بعبادة بار یتمعالی دعای ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت
بیمحمد رضی الله عنه مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک وادبار لیلک وادب صوت
دعایک فاغفر لی و ابو امامه میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون آواز اذان بشنید بی این دعا بخواند
اللهم رب هذه الدعوة المستجابة المستجاب لها عزة الحق وكلمة التقوى توفني عليها واغفر لي
واجعلني من صالح اهلها عملا يوم القيمة وميقن مرد دعای میان بانک نماز واقامت مرد و نیست که عند
چه بخوانیم فرمود عافیت بخوانید در دنیا و آخرت * از نهدید * میپرستید که آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس نفیس
عزیزان گفته یا نه جواب میگوید آری یکبار در هر روز وقتی که با آواز اذان بود و پایان کل وکل ارد
نماز را با اصحاب خود در راهی که آمدند الصهبلی بر روایت الثرمذی و ثوری نیز از روایت ترمذی بدان
جزم کرده و بعضی گویند مراد امر بلال است با اذان هر طریقی مجاز بقرینه روایت احمد در مسند خود
همد زین واقع فامر بلال فاذا نزلت اختلفت میان علما که اذان افضل است یا اما صحت قول مختار
آنکه هرگز بر نفس خود با تمامین صلی الله علیه و آله امامت اعتماد بود امامت افضل بود و الا اذان و نیز اختلاف است
که بر بیان اذان و امامت نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است
و در جمیع کتب معتبره در التورق و بصحیح نسیمی از حضرت زید که گفت که اگر اذان با خلافت جمع است
و ان تکلم من کذب الی فسخ الیماری و از فعل امام ابوحنیفه نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آنحضرت
صلی الله علیه و آله من کور بصحیح رسالت ثابت شود جمع میان اذان و امامت بیکراست * فصل در ادعیه مشرقة فی الصلاة *
در عشر ذی الحجة دعا حضرت صلی الله علیه و آله بسماز کردی و دیگران امر کردی بتبلیل و تکبیر و تحمید و بغض از اولیاد
و ارج گشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفتی از نماز با آمد ادروز عرفة تا عصر آخر ایام تشریق از بیج هر نماز
فرض گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار
واقع شد و مشهور و مذکور در کتب ویرا سنه دو بار است و الله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث
بدان که صحیح تر سینه اجماع اهل اسلام مجموع بر نیست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است
میان الله از بعد و لیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه و ظاهر کلام و مناله این است که
سر مل همب امام مالک است نیز همبرین است و مستحب است نزد غیر ایشان و لیکن اختلاف اهل اعیان
آنکه در وقت ابتداء و انتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدا ی آن بعد از فجر عنقه و از آنها ی آن عصر یوم
نزد جمیع مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و حنفی و شافعی در نماز مختار از هر طرف
تا عصر آخر ایام تشریق که مجموع آن بیست و نه نماز بود و اجابت تکبیرات با تشریق برین مذکور
ظاهر است و محمول بر حقیقت با اعتبار اکثر اما بقول اول مشکل است و بر آنکه پیشتر از ایام تشریق است

بشام و بعض در توجیه آن گفته که تشریح نام روز عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده است
 لا جمعة ولا تشریح الا لی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا یصل الا بعد التشریح ای بعد صلوة العید
 کل ای شرح الهدایة و صمد لای از شافعیه گفته که برین عمل در اصرار و ترویج گفته که همین است
 اظهار نمود محققین بجهت روز عید پیش روی و فتوی در ملک و حنفی نیز مبرهن است و نزد امام مالک
 و بقول نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریح که مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج
 و غیرهم زیرا که حجاج ذکر ایشان تالیفیه است تا روز نحر و قطع نمیکند تلبیه را با اول رمی که روز نحر
 میکنند پس ظهر یوم النحر اول نمازی بر آنکه منع قطع شود در وی تلبیه را بخوانند میکنند به تکبیر و اما
 انچه با فجر آخر ایام تشریح ترجیه میکنند آن را با آنکه این نماز آخر نمازی است که گذارده میشود
 در منی و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقول از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریح و غیر حجاج
 را از مغرب لیلۃ النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر معنون است در کعبه و مساجد و سوا
 تا فجر آخر ایام تشریح که هزده نماز بود و بقول مثل قول اول و بر روایتی از احمد حجاج از ظهر یوم النحر
 تا عصر آخر ایام تشریح و بر روایتی تا فجر آخر ایام تشریح و در حدیثی دیگر که درین مسئله صحابه
 نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از فجر عرفة تا عصر آخر ایام تشریح است و شك نیست که گفته
 درین قول است در مورد حق صحاحه و اذکار و الله فی ایام معد و دات و تفسیر کرده اند ایام معد و دات را با
 تشریح و تشریح در لغت بمعنی تکبیر کردن کوشش است در آفتاب و درین ایام تکبیر کرده میشود و
 اصاحی در آفتاب رموز آنست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایام تشریح
 ایام اکل و شرب و ذکر خدا و تعالی اند و دار قنای بطارق معتقد ده از جا بر آورده که آنرا در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 نماز صبح را روز عرفة پسترو روی آورد بجانب ما و گفت انه اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام
 تشریح کلا آورد الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند صلی الله علیه و آله بکدام دلیل حکم کردید
 شما که تکبیر از نماز فجر عرفة است تا عصر آخر ایام تشریح گفت با جماع هموطن و این عماد و این مسعود
 زنی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از بی هر نماز فرض بی تکبیر جماعت آغاز است با آنکه جماعت
 در وی شرط نیست چنانچه قول ابو یوسف و محمد و ثناء دیگر است و نزد امام ابوحنیفه جماعت شرط است و نیز هر دو
 و از امام احمد در روایت است اصح آنست که شرط است زیرا که این مسعود فرمود است از آنکه درین
 صلح جماعت و از این عصر نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نمود
 با اتفاق و بعد از نماز عشاء در این شرط نیست و بعد از نماز جمعه هست و نیز زنان و مسافران صلی الله علیه و آله فرمود تکبیر آنکه
 مسافران و عیالان رد و صلی الله علیه و آله و قول است و شرط است که نماز جماعت در قصر کلا و در قریات و سوا
 امام فراموش کند بر معنی لازم بر همه این ملک امام ابوحنیفه است صلی الله علیه و آله و نیز در حدیثی دیگر

دست لها دن گرفت در طعام الحمد یعنی هنوز با بداد در طعام نکرد و موقوف ابتدای آن حضرت علیه السلام است
 استبداد و بیستیم که اول جار به و همچنین ظاهر میشود از حدیثی که گفت ثم سمي واكل و این معنی نزد ثامل
 صادق ظاهر است در فهم والله اعلم و در حدیثی ضعیف وارد است که من نسي ان يسمي على طعامه کسی که
 فراموش کرد تسمیه را و در بعضی نسخ این بصلی واقع شد یعنی دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را از طعام
 خوردن قبل از قیل و قال هو الله احد پس گوید که بخواند قل هو الله احد و از فرغ چنین فارغ شود یعنی قل هو الله احد
 خواندن بعد از فراغ از طعام تلا فی ترك تسمیه در ابتدای آن میکنند واضح آنست که بگوید بسم الله والله
 و آخره چنانکه کنگ شست و چون از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله حمد اکثر اظنیما مبارکافیه غیر مکفی و لا
 مورد و لا مستغنی عنه ربنا و گاه گفتی الحمد لله الذی کفانا و آوانا و میکنند طرکه طعام خورد و گوید
 الحمد لله الذی اطعمنی هذا من غیر حول منی و لا قوه آمرزیده شود جمیع کنایان کل شته وی و گاه
 بعد از طعام گفتی اللهم اطعمت و شقیت و اغنیت و اقدیت و هدیت و احمیت فلك الحمد علی ما اعطیت و گاه
 مرگفتی الحمد لله الذی منی علیه السلام و فلانا و والک فی اشجعنا و ارا و انا و کل الاحسان انا و ذر حدیث دیگر
 ثابت است که فرمود چون یکی از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیہ و اطعمنا خیرا منه و
 اگر کسی بیایا شامد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیہ و زدنا منه یعنی در شیر نکوید اطعمنا خیرا منه
 گوید بهتر از شهر طعامی دیگر نیست بلکه هم از شیر زیاده وی طلبک و از فعل آن حضرت علیه السلام نیز
 همچنین منقول است و چون آب آشامیدی سه نفس آشامیدی و دهان از طرف چنک انگردنی و نفس
 زدی و در اول هر یک بسم الله و آخر الحمد لله گفتی و در بعضی روایات آمده که بعد از خوردن آب
 این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله علی بافراتا بر حمته ولم يجعله ملحا اجاجا بل در بنا
 * تنبییه * معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول و تحمید در آخر و بعضی از مشایخ بر هر لقمه
 بسم الله گویند و ذکر حدیثی است که در آن خصوص این کسی که موالع و مشغوف است بدان امانت در
 طعام همانست که گفته شد و در زمانت آمده که آن حضرت علیه السلام در وقت طعام خوردن سخن می گفت و متصل
 فی اوله و اول نمودی گویند که اگر کسی تنها بود سخن با که گوید بر هر تفل یرشغل یرل کر افضل است این سخن
 سالم است اما سلوک طریقه اتباع و اقتضای بر سنت از همه افضل * فصل * در بیان ادعیه در آمدن خانه حضرت
 نمودی علیه السلام چون در خانه خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعام هست و چون حاجت شلی اگر موافق طبیعت
 یا نشی تناول فرمودی یا لا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی و گاه طعام را مدح کردی نه مثل ملخ
 اول شیره و غیره بلکه خوبی او را و نفع و فضیلت آن را بیان فرمودی و کلمه در آن باب فرمودی علیه السلام چون نعم الادم الخلل
 و اطعمنا اللهم و اطعمنا اللهم اللهم الظهور و غیر آن را که طعام حاضر شدی و روزه داری بگفتی من روزه دارم
 از برای اعتبار از عدم موافقت اصحاب در اکل و از اینجا معلوم شود که اظهار محرم در منزل این مقام

با کسی ندارد همچنانکه اگر شتم و عصبوم کند کسی مرا و از آنکس که ای صاحب و لیکن در اینجا گفته اند که
 در دل خود بگوید بزای من نفس از مکافات ختم و چون علم اظهار صحبت دهنی و الحفظ السلام است
 این معنی در آن حضرت علیه السلام جاری نبود ولیکن مشایخ تاریخ گفته اند در مقام تحقیق حال نفس و علاج
 ازینکه بگویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه اظهار نماید و بر شمشیر دارد بهتر است آنرا از آنجا خواهد کرد
 و بر سر طعام سخن گفتی و بر هر لقمه تسبیح نکردی و جز در اول و آخر چنانکه سابقا گفته و بر مهمانان
 مکرر طعام عرض کردی یعنی بخوردن مهمان طعام را ناکند کردی چنانچه عادت کریمان است چنانکه
 در حدیثی هر برهه و قصه شرب این فرمود اشرب البیاضا میلد ذکر فرمود اشرب البیاضا میلد ذکر فرمود اشرب
 لایزال همچنین میگفت تا گفت یعنی آنکه ترا برای هر سعادتی که در عالمی یابم شیر رقصه شرب لبین
 آنست که ای هر چه گفت روزی از کرسی تو از آب هلاک بودم و هیچکس بفریاد من نمیامید پس با بویگر
 گفت شتم زهر و اظهار حال نمودم که مافات نکرد و میدید نشد لاکه کاسه شیری حضرت علیه السلام آوردند
 شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن مطا بخورم فرمود حکم کرد که اصحاب همه را بطلب در دل خود گفتیم
 که جماعه کثیر را این کاسه چه کدایت خواهد کرد کاشکی بسن دادی تا آورده شد می و لیکن از امر
 خدا و رسول خدا چاره نبود بیرون رفتیم و اصحاب را طلبیدم همه بخت مت حاضر آمدند شاد دیا
 ابا هریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران را شرب بنوشان کاسه را بر گرفتیم و از یک سر بنیاد کردیم همه
 نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردیم دیگر گفت بخور خوردیم دیگر گفت بخور خوردیم
 و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی که گفتی اللهم بارک لهم فیما رزقتمهم و اغفر لهم و ارحمهم و کاه
 گفتی افطار منکم الصائمون و اکل طعامکم الا درار و صلات علیکم اسلاما نکاه و ابوالهشم گفتیم ما و سکران ای نعمتانیه
 و زای مثلثه مفتوحه بآلک بن التمهان یعنی تا و کسریای نعمتانیه مشاده که از آنجا بود حضرت لبی را
علیه السلام با جماعی از صحابه دعوت کرد چون او طعام فارغ شد دید فرمود که جزا دهید و مکافات کنید
 وی را گفتند یا رسول الله مکافات وی چیست گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند
 و او را دعا کند چرای وی داده باشد که ابوالهشم بن التمهان در صحیح مسلم التمهان آورده که آن یکی را
علیه السلام با ابریکر و عمرید بمنزل او رفت و وی بیجا نیت کرد و وی ذکر دعوت و دعا نیست و در علیه السلام کردند
 را در شبایل نیز آورده این مکرر و نیت دیگر باشد والله اعلم و میفرمود چون طعام خوردی و بعد از آن را لذت
 کنی در آن حق ربه از معنی نماید که طعام بخوردی و لذت یافتی و ذکر و نماز نکنی شکر الله نعمت
 حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشغول بودی و در خواب غافل بودی و غافل بودی و غافل بودی و غافل بودی
 و خروج اعزازت غلبه و طاریان طلعت بدلت و بگماز است سجد و می بگذرد و غافل بودی و غافل بودی و غافل بودی
 و گفت ای نعمتانیه و قرآن را در علیه السلام و در علیه السلام و در علیه السلام و در علیه السلام و در علیه السلام و در علیه السلام

است یا بین صیغه الله اکبر الله اکبر لاله الا الله والله اکبر الله اکبر لله الحمد و نزد شافعی سه بار است و از
 امام شافعی نقل است که اگر زیاد کردیم مستحسن بود و زیادت اینست الله اکبر کمبر
 و الحظ لله کثیر او سمع ان الله بکرة واصیلا لاله الله ولا نعبده الا الله و لکن له الدین ولو کره الکافرون
 لاله الا الله وحده و صدق و صدق و نصر جمده و هزم الاحزاب و حله لاله الا الله والله اکبر و نزد امام
 مالک همین نقل است الله اکبر الله اکبر و اکثر تهازل و تحمیل زیاد کند حسن است و مذنب امام احمد موافق
 مذنب امام ابوحنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحججه که در روز عرفه آمده است قول لاله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير یاد عاها آن دیگر که در باب حج کذب است و از بیجهت مصنف
 اینجا آمده و ذکر * نصل * در ادعیه دین ماه نو * حضرت نموی ^{رحمته علیه} چون ماه نو دین کفای اللهم امله
 علینا بالامر والایمان والاسلام والاسلام ربنا وربک الله و کاه کفای ایله اکبر اللهم امله علینا بالامن والایمان و
 السلام والاسلام والتوفیق لما نحب و قرسی ربنا وربک الله و در سنن ابی داؤد از قتاده روایت میکنند
 که پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} چون ماه نو دین کفای هلال خیر و هلال خیر و در سنن ابی داؤد روایت میکنند
 خلفک الحمد لله الذي ذهب بشهر کل ارجاء بشهر کل ارجاء اسناد اینجیل است ضعیف است از اینجا این معلوم گردد
 در حدیثی که در دین هلال این آمده و میخوانند اما آنکه عادت شریف بر آن بود که الهیته مقبول میباشد
 و نین ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نیست مگر در ماه رمضان و عید و ثانی الحججه که القاس
 دن و جستن آنها مستحب و مستنون است اما تهنیت و مصافحه دین ماه نو و ریاضت یکدیگر را
 چنانچه معارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن از جهت خصوص این وقت
 سنت نبود اگر چه تهنیت بد آمدن رمضان و بغیرین ماثور است و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که تهنیت
 بعید است و شهور و اعوام میباح است نه سنت و نه بدعت و الله اعلم * فصل * در بیان ادعیه طعام خور دن *
 حضرت نموی ^{رحمته علیه} چون طعام خور دین ابتدا به بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن فرمودی ز گفت چون
 کسی طعام خور دین باید که بسم الله بگوید اگر در امرش کند در اول باید که آخر یا اینجا که یادش آید بگوید بسم الله
 بل کن و آخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث این صریح و صحیح و
 لیک این معارض است و ظاهر امر و جریب است مادام که آن را معارضی نماید و نزد اکثر فقها امر اینجا برای
 استحباب است و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است سخن در تحمیل بعد از نام اما اگر در جمعی
 باشد تسمیه یکی از این جماعه مجزی و کافی است از تسمیه دیگران یا تانی جمعی از علمای مکه ویند چیزی است
 و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یا کس که گفت پس است گوید یا مقصود ایشان این است که بسم الله
 باین که بر طعام ملکه رشود تا بر کئی و قوی در آن بیند آید گویند که یک کس یا کس از جماعه بایشتر اما
 حدیث حدیثی موافق این سخن نیست چه ویر روایت میکنند که گفت اذا حضرنا مع النبي بکری که

ملحا خبر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی را که در آن حضرت صلی الله علیه و آله دست در طعام نهاده بود و ما نیز
 یاد بی گناه داشتیم دست نهاده و نجاست جاریه گانه اندفع پس آمدند که با کسی که در آن طعام بود
 طعام یعنی از آنها است که سنگی را اختیار می افشاد بر طعام فلک صفت از طعام پس مراسم آن زن
 که بنامد شست خود را در طعام فاشد رسول الله پس گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بید ما در آن زمان طعام
 با ایشان نشووزد ثم جاء اعرابی یسئرا ملک مردی از یادیده نشد آن صلی الله علیه و آله صفت چنانچه در بعضی روایات
 آمده که تا یک دفعه زوی نیز خواست که دست در طعام بزند تا عمل بید صلی الله علیه و آله پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله
 از آن نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ان الشیطان یستعمل الطعام صلی الله علیه و آله شیطانی که در حال
 می خورد آنک طعام را برای خود یعنی قادر میگردد و چون آن خود میسازد طعام را آن لایق گرام الله علیه
 از حرمت آنکه نام خدا برده نمیشود بر آن وانه جاء بهله العجاریه ویدر حق صلی الله علیه و آله شیطانی آورد این صلی الله علیه و آله
 لیستعمل به انا حال کرد آنک طعام را برای خود بسبب سویی فاعلمت بید ما پس گرفت صلی الله علیه و آله و ان الشیطان یستعمل
 الا اعرابی پس آورد شیطانی اعرابی صلی الله علیه و آله المستعمل به زاد حال از دوا صلی الله علیه و آله در آن زمان در آن وقت
 بیده پس گوئیم دست او را و اللی نفسی بیده سوختن آن خدای که بقای تات صلی الله علیه و آله در دست فلک صلی الله علیه و آله
 ان یله لغی یلی مع یک یه ما بلر سی که دست شیطانی و دست آنجاریه و او را صلی الله علیه و آله دست صلی الله علیه و آله
 نیک ها داشته ام آنها اثر ذکر اسم الله و اکل بشر یاد کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله نام صلی الله علیه و آله
 نیز از حدیث عایشه رضی الله عنها فی موافق صلی الله علیه و آله حدیثه ثابت است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما شربنا من
 طعام میخورند ناکاه یک اعرابی در آمد و آن طعام را مجموع بید و لقمه بخورد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این
 اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شمارا کالی بودی و محقق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسم الله گفته
 بودند پس اگر تسمیه یکی کالی بودی از تسمیه باقی محتاج به تسمیه اعرابی نشد صلی الله علیه و آله
 کسی را که بگوید که در ابتدای طعام اگر یکی از جماعه صلی الله علیه و آله بسم الله گفت پس بر طعام تسمیه آنک کالی بود اما
 اگر در ابتدای طعام یکی در آید شریک کرد در چون حال ابتدای طعام است تسمیه اش باید کرد و قضای
 این در حدیث از بن قریل است بدانکه نسک مصنف صلی الله علیه و آله حدیثه و علم کفایت تسمیه صلی الله علیه و آله
 جماعه میسر بر آنست که آمدن جاریه و اعرابی رده دست در زدن ایشان در طعام در آن زمان صلی الله علیه و آله
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن صلی الله علیه و آله
 آمدن آن در اول طعام بود که نور آن حضرت صلی الله علیه و آله و صحابه ابتدا کرده بودند دست در طعام بزدند
 چنانکه در مذکور آوردیم که گفت حدیثه بودیم ما که چون حاضر می شدیم صلی الله علیه و آله طعامی را
 نمی نهادیم دستهای خود را در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و می کرد دستهای خود را
 حاضر شدیم با آن حضرت صلی الله علیه و آله یکباری طعامی را پس آمد جاریه کویا کسی می صلی الله علیه و آله

دارد و وجه تطهیر در آن و تحقیق این بحث در آخر فصل معالجات بنیاد انشاء الله تعالی و امر میگرد که
 بدست زانت طعام خورد و بدست چپ میخورید که شیطان بدست چپ میخورد و می آید
 از اینجا منع از آفتابیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت کرد پیش آنحضرت علیه السلام از آنکه چندان
 میخوردم سیر نمی شوم فرمود متفرقی میخورید همه با یکدیگر میخورید و یاد حق کنید تا بزرگت بر شما نزول
 کند * و فصلی * در سلام و آداب حضرت امیر علیه السلام درین باب در خطبه صحیح ثابت است که افضل
 الاسلام و خیرة اطعام الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفته و من لم تعرف یعنی فاضلترین و نیکوترین امور
 مسلمانی دو چیز است یکی خوردن این طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناسی و بر آنکه
 نشناسی اشارت است به سخنان و توضیح که اصل صفات و عمل و خصایل مسلمانی است و از اینجا معلوم شد
 که سلام حق اسلام است نه صمیمت و در عبادت و مانند آن اختلافی ظاهر میشود نزد بعضی حق اسلام است
 و نزد بعضی حق صمیمت است چنانچه در ما سبق بدان اشارت کردیم و در صحیحین است که چون بار بتعالی
 آمد مرا بیافرید گفت بر و نزد آنجماعه از ملائکه و بر ایشان سلام کن و بیشتر تا ایشان ترا چه جواب میگویند
 که آن جواب صمیمت بود و صمیمت نیز است پس آدم بر نیت و بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
 ایشان در جواب گفتند السلام علیکم ورحمة الله لفظ ورحمة الله زیاد کرد و در سلام زیاد و رحمة الله
 احب و احسن است و زیاد بر آن و بر کاتب آمد و در بعضی روایات و مغرره نیز آمده چنانکه بنیاد و نیتیم السلام
 بر ملائکه یا عکس هر دو جائز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه امر میفرمود با دشمنی سلام آنست
 که آنکس که بروی سلام میکند بشنود و همچنین هر دو سلام هر دو را شامل است و اهلش دارد
 که مراد با دشمنان کناره و صمیم آن باشد با آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی
 پیدا آید و کسان به بهشت نروند تا ایمان نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوستند از آن
 و در صحیح بخاری است قال عمار ثلث من جمعین فقد جمع الايمان الا انصاف من نفسك و بدل
 السلام للبعث و الا نفاق من الاقارابین سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات است چه انصاف
 موجب ادای حقوق اهل الق و مخلوق است بر وجه آنکه انصاف بحسب لغت لغت انصاف است و چون
 در صورت ادای حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ است کویا انصاف انصاف قصمت یافت از بیجهت و انصاف
 گفتند و بدل سلام مرعوم خلافت را که مستلزم تواضع و منبر تالی و خورش خلقی است و اطعام طعام
 و انفاق مال که اشرف و رحمت و شفقت است مخصوصا از مرقت و در ویشی چون با انصاف جمع کنی
 جامع فرود و ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کودکان و اطفال میگفت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت
 پیر زنان و شکستگان میگفت و سلام میکرد و اگر چه قاعده آنست که خوردن بر بر زبان سلام کنند چنانچه
 گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و کبزرگ بر نشسته و بر او بر پیاده و جمع بر جمع گفت

و گفته اند که این بر تعلق بر یسما که پیش آینه که کس در راهی اما اگر یکی قاعد بود و دیگری وارد است
 کند وارد که بر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساری باشند در یک صفات هر که باشد آنکس بسلام
 افضل است او را و اگر راجح و زایل بود و ابتدا کند بطریقه اولی افضل است او را بود چنانکه آنحضرت میگرد
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که چون در آمدی سلام کردی و چون باز کردی سلام کردی هر دو میفرمود
 او اقل است احدی که فلیسلم و اذ اقام فلیسلم و چون بیاید و به اشیند یکی از شما در مجلس بیاید که سلام کند
 و چون در خیزد و برود نیز سلام کند بایست الا اولی یا اولی من الاخره پس نیست گویا آنکه وقت در آمدن است
 سزاوارتر بسلام کردن از کورت ثانیه که وقت بر غایت است و عیای دیگر فرموده اند که اولی احدی که صاحب فلیسلم
 مایه چون ملاقات کند یکی از شما صاحب صورت را باید که سلام کند بر روی آن جان بهینه با شجره از حدار
 ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر خایل شود میان آن دو کس در عیای یا دیوار یا پستو ملاقات کند یکی
 دیگر را باید که سلام کند بر روی درین ملاقات نه زعیبی یا بین مقادیر مدارات و در اصلت سلام مستحب
 بود چه جای زیاده برین و در آن کمال مراد است در حد و نحو این بر استصحاب سلام و رعایت این ادب
 و چون در مسجد در آمدی افتتاح به نیت مسجید کردی و دو رکعت نماز بکنی که حکم سلام بکردن
 بر مسجید دارد لکن سلام بر حاضران کردی چه حق است در مثل اینصورت که مستانم تعظیم درگاه است
 است جل جلاله مقام است بر حق خلق که باعث برترحم و تکریم ایشان است و نقل هم حق عباد در چنانی
 است که ایشان محتاج اند و ناخیر حق مرجع قوت مقاصد و آثار ایشان کرد چنانچه در قصاص و مانند
 آن و چون شب در خانه در آمدی سلام که سنت است نزد در آمدن بر اهل خانه بیرونی کردی که بیاید آن
 بشینندی و همگان بیدار نشاندی و میفرمود السلام قبل الکلام و لاند عوا احدی الی الدعاء حتی یسلم
 یعنی اول باید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از سلام اینکلام کردن خوب نیست و مخوانید
 کسی را بطعام پیش از آن که سلام کند مقصود نقل هم سلام است بر کلام و طعام و اگر بسلامت صیفا میگوید
 یا بدف غطاب خوانند نیز راحت اگر برایت درست آید و الله اعلم و معنی میکند که هر چند در آن زمان
 آن صغیر است اما عمل اهل اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام بکنند و بطعام میگویند
 و این دلیل است بر صحت اول حدیث و تلاقی میکنند صغیر است آنکه در این حدیثی در این وارد است
 السلام قبل السؤال نعم اولی کم بالسؤال قبل السلام فلا ینبذوه یعنی بدان که اول سلام کند و بعد از آن
 چیزها پرسند و بطلبند هر که ابتدا مسوال بطلب کند جز او باشد و این را احادیثش تکلیف بجهت زجر
 و توبیخ بر ترک سلام در بعضی روایات آمده است هر گاه سلام نکردی و از استروری در آمدن ندیدی
 و دیگران را نیز منع کردن از آن و دستوری در آمدن دادن هر کسی را که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود

لا تادبوا من لم يبدأ بالسلام اذن ككتيب مر کسی را که ابتدا نگوید سلام و کلمه بن جنمیل گفت مر اصفوان
 بن امیه نزد پیغمبر ﷺ فرستاد باند ایا از شیر و خیار و لیمایس در آمدم پیش از آنکه سلام یا استیلام ان کنم
 فرمود باز کرد و بگوید سلام علیکم ایدخل ایستاد بیست دلالمت میکند بر وجوب سلام و استیلام ان نزد دخول
 یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومی آمدی از برادر در نیامدی بلکه از طرف
 راست یا چپي نزد یک در آمدی و گفتی السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانها در ان
 ایام برده نموده کف اجاع فی الحدیث و هر گز این بی روی سلام کردی و تحمل سلام کردی از کفنی که
 بدست آنحضرت ﷺ بمردم فرستادی و بدی بکران که آنکس بدست وی با آنها سلام فرستاد بی سانیلی
 چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدا بجهت در ﷺ از این هر پاره آمده که گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر
 ﷺ و گفت یا رسول الله این خد بجهت است آمده و برای تو طعام آورده او را از حضرت حق جلشانه
 و در روایتی و از من سلام رسان و بشارت ده و برادر بهشت بخانه از جوار هر که نه در انجا خوفا و خصومت
 است و نه تعب و مشقت و در بعضی حواشی مشکوٰۃ نوشته اند که آنحضرت ﷺ بر کوه حرا بود و خد بجهت بر
 برای وی از مکه طعامی آورده و از انجا ظاهر میشود که آنحضرت ﷺ بعد از ظهر و نبوت نیز گاه برون
 جبل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آنحضرت ﷺ
 درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و احتمال که بعد از ورود وحی نیز گاه کاهی نماند که ایام ذوق و حضور
 و آرام که در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خد بجهت بر درین زمان بود
 و ظاهر آنست که طعام آوردن خد بجهت بر بعد از ورود وحی باشد از خانه که در وی می بود بخانه دیگر
 که آنحضرت ﷺ در وی بود و الله اعلم و بکمال دیگر عایشه را فر گفت اینک جبرئیل حاضر است و ترا سلام
 میرساند عایشه فر گفت و علیه السلام و رحمة الله بر کانه در حدیث خد بجهت بر چون مسلم حق سبحانه بود
 رد سلام معنی ندارد چنانکه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در تشهد صلوة
 می گفتند یا سلام علی الله و علی فلان و فلان آنحضرت ﷺ فرمود الله هو السلام یعنی بر خد ادعا با من رسالت
 چه گوئید که همه این سلامت از دست و در روایتی که سلام از جبرئیل نیز آمده چون بضمن و تبعیت
 بود احتیاج ان نکردیم آنکه رد سلام در ان زمان واجب نشد بود بعد از ان شد و الله اعلم و چون سلام
 کردی تمام کردی تا بلفظ و بر کانه رسانیدی روزی شخصی در آمد و گفت السلام علیک پیغمبر ﷺ جواب داد
 فرمود که عشرة یعنی ده حسنه باین گفتن ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله جواب داد
 و فرمود که عشرون یعنی بیست و رحمة الله ده حسنه دیگر ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله
 و بر کانه جواب داد و فرمود که ثلثون در روایت ترمذی و ابوداؤد همین قهر آمده و در روایتی
 از ابی داؤد آمده که دیگری در آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله بر کانه و مغفرت فرمود که از بعون هکلی ایکنون

التضائل و همچنین می باشد کسب و تحصیل فضیلتها یعنی اجزای اول و ثانی است و در اسناد اینجند است
ضعفی است ولیکن حدیث ضعیف در باب فضایل معتبر و معمول است و هرگز نباید بی اینند اسلام
کردی این سخن مکرر شده و منقریب گشته است و ذکر و تکرار و در هر جا به تقریب و توطئه عمل می
اوست چنانکه کثرت و اگر کسی بزوی سلام کردی مثل آن یا افضل از آن بزوی ذکر کردی علی
الغریب تا خیر مکرر در بی بودی مانند نماز یا قضا یا حاجت یعنی بول و غایط و جواب سلام و چنان گویی
که مستم بشنود و باشارت و ایما گفتا نکردی مکرر نماز که در احادیث صحیحین ثابت شده است که اگر
کسی در نماز بزوی سلام کردی یا نکشت مبارک اشارت کردی بچوایب هر احادیث چنانچه
در باب نماز گشته اشارت بصدقت واقع شده نه با نکشت گفتا کرد و الله اهل و این احادیث معارضه نیست
مکرر حدیثی مجهول الراوی که من اشارتی صلواته اشاره بهم منتهی فایصل صلواته کسی که اشارت کند در فضایل خود
اشارتی که بهم کرده شود از وی معنی باید که اعادت کند نماز را کند باین اشارت نامشده و این حدیث معارضه
آن حدیث را نیز شاید قابل تمسک نه و در ابتدا بی سلام السلام علیک ورحمة الله و بركاته داشت که
در ابتدا بگویی علیک السلام ابو جری می گفتم نزد یک ^{مؤمن} آمدم و گفتم علیک السلام یا رسول الله
فرموده نقل علیک السلام فان علیک السلام تحمیه الموتی یعنی عادت اینست شعر را و غیر ایشان را که سرزدگان
و باین صیغه تحمیت کنند پس از آن در حق اجناس احترام زن نه آنکه البته تحمیت موتی علیک السلام بود
ولیکن چون در موتی احتمال زد و توقع آن نیست تحمیت ایشان ابتدا بعلیک السلام دور آنها شد و نیز نقل بهم
لفظ سلام بر علیک برای احیای جهت مبادرت با من و سلامت و عدم مخالفت است که وضع و شریعت سلام
برای آنست و نقلیم علیک ابتداء مومم خلاف آن است و در موتی این ملا حظه مفقود و عادت بعضی مردم
چنانکه مصنف گفت نیز بر آن افتاده پس تحمیت احیای آن مناسب نباشد که اقول او در جواب سلام و علیک
السلام بر او گویی که قبول سلام مسلم و جواب بزوی معافاده می کنند بخلاف ترک و او که مومم بعد م
قبول است کلا اینجلی و بعضی از آنها میگویند اگر کسی را جواب دهند جواب نشود و فرض ما قاطع نکردد چه
مخالفت است و بیشتر علما میگویند ما قاطع شود و استدلال بعضی نیز می کنند و نقل را سلاما قال سلام
ضمیر قالوا راجع به ملائکه است که برای املاک قوم لوط آمده بود و این را بر ابراهیم علیه السلام کردند
و ضمیر قال علیک یا ابراهیم که جواب سلام ایشان گفت بی او و این ترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید
الا ساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در
جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفتند ای که تحمیت ابراهیم بطریق احسن
و افضل است از تحمیت ملائکه زیرا که بجهله امجه است که مویا دوام و زیادت بود و تحمیت ملائکه بد علیه
پس این وجه چیر آن لغزش آن در اول روئی فرمود از ابتدا بی سلام باهل کباب بر هر چه در روایت میکنند

لا یبای و البیرو والنصارى بالسلام ابتداءً کثیرا بهود و نصارا هیرا اسلام و اذا لقیتموهم فی طاریق یا فاضطر و هم
 الی اضیقه و چون ملاقات کنی با یهود و نصاری و بعضی مضمطرون را و ما ملئناهم من الذل و انزلناهم من
 یعنی غلبه آن یهود ایشان تا از میدان راه بگردانند و بعضی مضمطرون را و بعضی مضمطرون را و بعضی مضمطرون را
 ایشان را که از وسط طریق هک و کنگر و بکنس و شونک و علیاراد و قول نیست چنانچه در اسلام میبان بدست می آید
 سلام قابل آنک و بعضی بجواز بود و خوب جواب ایشان هم در قول است چنانچه در آنکه جواب سلام ایشان
 واجب است و بعضی میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بیعت واجب است و استماع آن بیعت در اعتقاد
 مراعات آنست چنانکه ملازم باطله اهل زیغ از قرق اهل مینه و اما از آنکه با بیعت در قتل اگر بیعتی تعصب
 و اصبران بود نیز همین حکم دارد و در بعضی از این عجز از آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که چنانچه
 سلام کند یکی از یهود بر شما و بگوید السلام علیکم در جواب بگوئید و علیکم یعنی بر شما باد آنچه گفتید
 و مستحق آنست و سلام بمعنی موت و هلاک بود و از آنجا پیشتر آمده که و اهل بیعت تو می از یهود بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و گفتند السلام علیکم و گفتیم من بلی علیکم السلام و اللعنة آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود یا ما پیشتر که از قرق
 و در می راد و همه میباید در همه چیز اینهمه فحش و در شنی چیست گفتیم آیا نشنیدید که ایشان چه گفتند
 فرمود من خود گفتم و علیکم یعنی این در عاقبت بد که کردند از آنکه با بیعت ایشان سناختم اینقدر نیست است و در
 روایتی از بخاری علیکم آمین بن و و عطفوا و البین بظواهر و ان و انست و ما یبای ما اشد الی و فی صلی الله علیه و آله در این روایت
 لازم نیاید و بعضی شراح گفته که معنی عطف اینست که من از مشرکان استعجاب آنها و شما و بعضی گفته اند
 که و او در اینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع اینست که سلام بر اهل بیعت در قتل بر نیست که
 با استقلال بود و بر خصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشد با مسلمان ممنوع نیست و در
 حکم صحیح ثابت است که بر جماعتی از اهل اسلام مسلمانان و مشرکان و عینة او دان میباید شد بر ایشان
 سلام مگر در حدیثی از منن ابی داؤد و او را است که یحیی بن عمار عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احد هم و
 یجوز عن الجلیس و در بعضی نسخ عن الجماعة من جلیس من یسلم جمیع حالس است چنانچه تعریف جامع قابل آن
 بود احد هم یعنی کلا ایت میباید از جماعت هر که یکی از ایشان را بگوید سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار
 نیست که هر یکی سلام کند و کفایت میکند از همه و نمیکند که بعضی از ایشان سلام کرده است کسی که یکی از
 ایشان سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب بگویند پس معلوم شد که سنت سلام و جواب
 جواب سلام بر سمیل کفایت است اگر یکی بگوید از دیگران نگاه کرد اما یکی از رداة آن سعید خراسانی
 است و جمعی او را تضعیف کرده اند ولیکن عمل اهل اسلام بر اینست و از آنجا است حضرت زین العابدین علیه السلام آن بود
 که چون کسی سلام کند بر روی هر طرفی کردی جواب بدهی که سلام کسی ملین است و هر که از وی
 سلام ملین است در کسری بعد از آنکه در زمان من ثابت است که شخصی گفتی که من از آن سلامی که پندار

من میروم اندر اسلام فرمودند علی بن ابی طالب ایها السلام بر تو و پدرت بر تو سلام و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 بود که کسی که از وی منکر می‌گفت یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع واجب بود در غایت
 زاری ظاهر شود از وی اعراض نکند و از اسلام و جوانب اسلام و بر او محروم گرداند و کامی دیگران را نیز
 میفرمود که بر آن کس سلام نکنید و جوانب اسلام وی نگوئید چنانکه در آن مه کس که تخلف کرد
 بودند از غزوه تبوک آمده است که جهت از جزو توبیخ و نادمی ایشان و چون سلام که از اعظم
 شعرا اهل اسلام است چنانکه از عادات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و پیغمبر صلی الله علیه و آله است
 و از صحابی کریمه علیها السلام و لا نقولوا لمن اتقنا السلام لیس لنا علیه لایح میگردد و در این بلاد هند و سمان
 بغایت مشهور افتاده و انجمن و انجمن یعنی پشت عم گردید و در و ناسخن که شعرا اهل بدعت است قائم مقام
 آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شایع گشته و تکلم بلفظ سلام نبرد
 بیشتر بخلاف از سواد و ادب و علم کمترین معنی در بد مذمه از باب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین
 که در انشای آن سعی بنمندی رسانند و بدین وجه و باقصی القایت کنند و در احادیث این شعرا عظیم از شعرا
 دین تطف نمایند و آن را از اعظم قرب و اشرف وسائل نجات و اکرم اسباب قربت ربان و باب شرفند و از اینجا
 معلوم میشود که شیخ بهلاد هند و سمان رسید و رسوم عادات ایشان دیده است چنانچه ظاهر است
 و در احوال وی نیز نوشته اند فصل در امتیاز آن در صحیح ثابت شده که سلام پیش از امتیاز آن بودی
 فعلا و تعلیما یعنی فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله صحابه بودند و صحابه را نیز همچنین تعظیم فرمود و امر کرد که
 نقل به سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتمی تعافتوا و تعالوا علی الملأه و چون رانده برای تریسب است
 این آیت مجمل بود در نقلیم و تالیف یکی ازین دو بود دیگری و سنت بیان آن کرد و زنی شخصی بر آن آمد
 و گفت الحج آیا در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم امتیاز آن کرد و تکرار
 نکرد سلام علیکم اذهل آن شخص بشنید و گفت السلام علیکم اذهل پس دستخوری داد نادر آمد
 و بر فرمود امتیاز آن سه بار است اگر آن پانصد در روز و الا باز کرد چنانچه در حدیث این معنی حدیثی
 آمده که امیر المؤمنین عمر بن خطاب کسی را از ابوموسی اشعری بدر فرستاد تا بگوید ابوموسی رضی الله عنه در هر آنکه سه بار
 سلام داد جواب داد پس ابوموسی بر کشت و بر رفت و گفت دیگر عمر با ابوموسی رضی الله عنه گفت که نمی
 آید نزد ما گفت بود تو آمدی و ما در سلام دادم جواب دادند بر کشته و در حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله چون امتیاز آن کرد یکی از شما سه بار و آن ندانند باید که آن صلی الله علیه و آله در حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله که
 این را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس ابوموسی حدیثی را آورد تا آنرا که او ای رضی الله عنه گفت که گوید
 تعلیم آن عمر را از ابوموسی رضی الله عنه از آن جهت بود که عمر واحد مقبول نیست صلی الله علیه و آله در حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله
 از کبار صحابه است بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بر آن جرأت نکنند صلی الله علیه و آله و در حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله

و امرا و میفرمود اگر کسی بید ستوری در خانه قومی نگاه کند حلال است ایشان را که چشم او را بر کنند
ولادیه و لا قصاب و فرمود مستان را که اگر او را بگویند کیست در جواب نگویند منم بلکه نام یا کنیت
یا لقب بخویش که بد آن بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد ذکر کند چنانچه جا بر ریز گفت
آمدم بر در آن حضرت و بگویم در رافرمود کیست گفتم انا فرمود انا لانا کو یا مکر و آمد او را این لفظ از من اگر چه
این لفظ در بعض اوقات بحسب شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله مکر و بود
نگویند بهتر و نیز تواند که کراهت وانکار بجهت سلام استیذان بسلام باشد و بعضی از موصوفه گویند که
مکر و است که آدمی انا گوید که منی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص
است بآنکه بزرگه تکبر و نفی انیت و انانیت بود الا چون در احادیث و روایات یافته که حصر آن نتوان کرد
چنانچه کتبت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیست که امر و زعیادت مریض کرده باشد ابو بکر گفت ریز
انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاسیر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت عرض صحیح چنانکه معلوم
است و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب یکی فرستاده
باشد و بر وی بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که
ابو هریره ریز در ضمن ابوداؤد روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه ولی لفظ اذنی
احدکم الی طعام چون بحواله شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول یستتر آمد بار رسول فان
ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مر او را احتیاج باستیذان نیست و هرگاه در محلی
اعتزال خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن درون نکند ارد
چنانکه روزی در بستانی که بر پیران رس بود در آمد و ابو موسی اشعری را ریز در بانی فرمود تا هیچ کس
را بی اذن نکند پس ابو بکر ریز بیامد و ریز دا بوموسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب
و بشارت ده او را بجهت بعد از ان عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت
پس از ان عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت و به بلائی که بر سر وی نیاید و با
بعضی از اصحاب فرگوده بود که اگر بدانی که دوسه کس نزد من اند در آنکه ترا اذن است و
با من مسعود ریز فرمود که اذن تو اینست که حجاب از حاله برداری و بدانی که من در خانه ام اگر چه
و اگر کسی آمده در سخن باشم در آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردی بحضرت رسالت آمد
گفت من شاه ام فرمود او بپند ان کن آیا میخواهی که او ابرهنه بینی **فصل در بیان عطسه** چون حضرت
نعمی را صلی الله علیه و آله عطسه آمد دست مبارک یا جامه را برد من نهاد بی و آواز عطسه را الله اعلم و خوا بانیدی و در
روایتی ترمذی و ابو داؤد آمده است روی خود را بدست یا جامه پوشید و آواز عطسه را پست کردی

و میفرمود که توبه یعنی باز با قرائن عظمه سخت از شیطان است و همان عظمه زاد دست مینماید و
 توبه را کراحت مینماید در هر چه عظمه سبب غلبت دماغ و صفای هوای او را که است همین باعث می شود
 چنانچه در این حضور و طاعت و کفایت آن که عظمه علامت صحت و قوت مزاج است زیرا که موده بی از حالت
 مینماید و بجای دماغ مینماید اگر دماغ صحت و قوت دارد آن را منع می کند عظمه و قبول نمی کند و چون
 ضعیف بود قوت بر منع آن ندارد و عظمه نمی آید که منع آن کفایت و توبه را بشود میگرداند از اعتلا و نقل
 نفس و گنگ و در تقاضای و موزون حالت و کسالت و هوای تمهید است و آن است که می از نشاط در طاعت همین
 شیطان بیان عروش کرد و میفرمود چون یکی از شما را غلبه کند و حمل کند از آن بگوید و صاحب و حق است بر هر
 مسلمان که حاصل و آشنود که بگوید بر حاکم الله و اما توبه از شیطان است چون کسی از توبه آید باید که آن را
 دفع کند چنانکه توبه را از آن یکی از شما چون توبه کند یعنی مبالغه در آن کند و در آن ادا نکند که شاید
 شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما با شیطان از روی و در صحیح
 مسلم است که چون توبه کند یکی از شما باید که نه بدست خود را بردارد خود را که میاید آمد در وی شیطان
 و در صحیح بخاری است که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر
 باشد و بشنود باید که بگوید یا ابرهه یا الله و عاظم در جواب وی بگوید یا ابرهه یا الله و صلح نمائیم
 در حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} عطسه آمد او را بر حنك الله گفت و بدو در عطسه آمد بر حنك الله گفت آن
 شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و بر حنك الله گفتی و مرا نکفتی فرمود او حمل خدا گفت و تو
 نکفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان بر حاملان است بکمال نیت بر کمی و تشمیت
 عاظم جواب گفتن او بود بر حنك الله گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا خلاص شد بنابر
 آنکه صحیح مسلم نقل فرمایند از اله است که توبه را در صحیح مسلم ثابت است که چون عاظم حمل خدا بگوید
 او را بر حنك الله گوید و اگر حمل خدا نکند او را بر حنك الله نکند و هر مود حق مسلمانان بر مسلمانان
 شش است چون نبی شود عبادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون
 طالب نصیحت نماید در بخندد و آنچه شرط نصیحت میجوید خواهی داد ای حق اوست بخندان آورد و در آن
 حیانت نرورد و چون عطسه کند بر حنك الله گوید و چون سوزد بگوید اورد و ایضا در باب
 عبادت مریض کلمه شفا است و دلالت دارد بر آنکه عبادت از حقوق اسلام است فدا از حقوق صحبت و در سنن
 ابی داؤد است مسلم صحیح از اعجاز احمد که فایده دل چون عمل کند یکی از شما باید که بگوید این کلمه
 را الحمد لله فی کل حال و بعضی از صحیحین گفته اند که کسی که توبه کند این صحیح است خوب نیست چه از وی توبی
 شایسته می آید اما این حدیث را معنی تمام است و گویا از خود او صادر شده و باید که بگوید همه نشین و بگوید
 نشود و توبه را از وی این را که بر حنك الله و بگوید یا ابرهه یا الله و عاظم این کلمه را در صحیح مسلم

با انکم و ظاهر احادیث صحیح آنست که تشهیت فرض است بر هر کسی که تشهید غا طس بشود و تشهیت یکی
 مجزی نیست از دیگران و اینقول چنانچه از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعض سنت است علی
 الکفایة و گفته یکی از حاضران کافی است که قال الطیبی و این شعار در بلاد هند و ستان بلکه بعض بلاد
 دیگر هم بغایت مجبور است و اطمینان بآن نکنند مگر خواص صلحار متبعان سنت نبوی صلوات الله علیه و اما عموم بخلاف
 این معر و فرائد اندک و نشنا سند و نسأل الله تعالی السلامه و در سنن ابی داؤد است و در جامع ترمذی
 نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلوات الله علیه عطسه زد و گفت السلام علیکم پیغمبر صلوات الله علیه فرمود علیک و علی امک
 سلام بر تو باد و بر مادر تو و فرمود اذاعطس احدکم فلیس علی الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید
 خدا را و لیقل من عندک و باید که بگوید کسی که نزد او است یرحمک الله و لیجد یعنی علیهم و باید که باز بگوید
 عا طس در جواب آنکس که گفت یرحمک الله بغير الله لنا و انکم و اینکه فرمود در جواب وی علیک و علی امک در
 اشارت است بیکه آنکه سلام درین محل بموقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام بر مادر تو کند و بم
 آنکه تل کبروی است بآنکه ادب میان است و کیسانیکه تربیت مردان نجافته باشند و در کنار مادر و آداب زنانه
 کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او بجهت مرایت صفات او تر و پس مقرر شد بد عامر مادر او را بسلامت
 از آفات و در بعض شروح نقل بر علیک و علی امک اینچنین کرده که علیک الویل و علی امک یعنی وای بر تو
 که ادب نبیا موعی و وای بر ما در تو که ترا آداب نبیا موعی و تربیت خوب نکند و تشریح جعل در وقت
 عطاس از ان رویت که عطسه نعمتی است و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات مختلفه از دماغ و بقای
 آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتمهیل ترازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که
 شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلوات الله علیه او را تشهیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشهیت نکرد و فرمود که
 این مرتکب از کام است از اینجا معلوم شود که تشهیت در عطسه اول است و پس و در دوم نیست و در وادی
 از ترمذی آمده که این را در کرت سیوم فرمود یعنی عطسه در مرت تشهیت کرد و در هیوم فرمود این مرد را
 ز کام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشهیت کن برادر خود را سه بار نماز از فهو ز کام و آنچه
 بر سه زیاده شود پس آن بعلت ز کام است و در لفظی دیگر فرمود اذ اعطس احدکم فلیشمته جلیسه و ان را
 علی الثلاث فهو مزکوم و لا تشمت به الا ثلاث و از اینجا معلوم شد که تاسه کرت تشهیت آمده است و اگر
 عا طس حمد نکوید حاضران بجمع حمد بگویند تل کبر و یعنی برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید
 و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نکویند برای تعزیر و توفیق کردن مر او را و اینقول صحیح تر و قویتر
 است چه اگر تل کبر و سنن بودی پیغمبر صلوات الله علیه اولی بودی بعمل آن * فصل * در اذکار سفر اول ذکر و دعائی که در
 مبادی سفر مشروع و مقرون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بمسافر نبود بلکه بر جمیع
 کارهاش مطلق باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قلم کار کند که اهتمام

بهان آن بیشتر بود و قلیل الوتوح و در وقته مثل موردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
 غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه صحت رانبه که دو رکعت بود نیز قلیل مقام رکعتین احتیاطی میشود و حاجت
 نیست که دو رکعت جل ایضا قلیل بهمین نیت بگذارد و اگر بگذارد اول و افضل بود و بعد از آنکه
 سورة آخر آن بخوانند و ما لورا تراة قل یما ایها الکافرین وی قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم
 الی استغیرک بعلمک و اهلک من فضلک العظیم فانک تعلم ولا انا تعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی من دینی و معاشی و عاقبة امری ارجو ان کنت تعلم
 و اجله فانک رزق و بصیرة لیم باریک الله و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی من دینی و معاشی و عاقبة امری
 او عاجل امری و اجله فاصرفه عنی و اصرفی عنه و انک تعلم و انت علام الغیوب و انت رزق و بصیرة لیم باریک الله و ان کنت تعلم
 عادت اهل جاهلیت آن بود که چون قصد سفری با کار می کنند آنستقام باز لام کنند و از هر طریقه و راه آنست
 و قال و نظیر و امثال این که شهاب را قبل شرکت و فخر است استعمال طلب قسمت و معرفت قسم است و از لام
 جمع زلم بفتح زای رضیم و زلم یعنی لام یعنی قلب کسرا و اخ و مسجون دال یعنی نیر و عه و عادت اهل
 جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری می کردند سه تعلق میزدند بر یکی العمل نوشته و بر دیگری لا تفعل
 و بر سیم لا شیء یا عذر هیچ ننوشته در طرفی می انداختند و یکی از آنها را میبر آوردند اگر فعل می آمد
 در بی آنگار می رفتند و اگر لا تفعل است باز میماندند و اگر خالی و لا شیء آمد از می انداختند تا آنکه یکی
 از العمل و لا تفعل بی آید و از هر طریقه از آن بیرون میزدند چون قصد کاری می کردند و میبر انیکند
 اگر يك است راحت می برد می رفتند و اگر يك است چپ میبرد می افتادند و عادت و تفسیر بزجر طبر
 و قال کار رفتن با اسباب و اصوات و هر طریقه کرده اند و مراد بقال و تفسیر نرسک باینست که عادت جاهلیت
 بود و الا اکثر استعمال دل در نیک و تطهیر در بدی است و قال نیک گرفتن مشروع و مسنون است و قبح
 فی السلبت کان ^{سود} بفتا دل و لا بتطهیر آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} قال نیک می گرفت چنانکه او را مریدی پیش
 می آمد و نام وی میبرد میگردام را شد و نسیج و مطلق و امثال آن می آمد خوشحال میشد و آن را از دل بیرون
 و نسیج و دلاج می گرفت و بنویسید با اسباب بسیار بودی چنانکه اگر عاملی را بجای میبرد صفت او بود
 میبرد میگردام نیک داشتی خوشحال میشدی و اگر خوشحالی در جبهه مبارک بودی و اگر نام نیک داشتی
 اگر گراهمی در روی شریف دیده شدی و چه چنین در اساسی قریات و منازل بر آید آن را از نام نیک
 و اصلش هم از طایر است نگر نمی و آن را ندو کردن کار و گاه شستن آن عهده آورده بود و هر فرمودی بفرموده
 و اگر در آنکه کسی را عذر دل و همی کند که بگوید بر خلد کند تا از شر آن معذرت مانده این است
 لاطهر الاطهر و لا یسأل عنک و لا اله الا الله و در روایتی اللهم لا یزال یقول الله لیس فی السما
 الا نسیج و لا هو لول و لا قول الا ما نسد و لا یخجله قال زدند و شوم گرفتن مایه است و در جامع الاصول

از کسب ستمه احادیث با اختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسب وزن و سرای و در روایتی اگر
شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای هر اسم کن آمده و در روایتی در منزل و خادم
و فرس پس بعضی هلم گفته اند شوم درین اشیاء است که موافق مصلحت نیستند و آنچه مقصود است از آنها
بر حسب دلخواه نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارگی بود و بعضی میگویند که تواند که
خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتی نهاده باشد که در غیر اینها نباشد و الله اعلم و قول مصنف
که گفت و امثال آن اشارت است بر شوم دیگر از جاهلیت و یکی از آن طرق است بفتح طاء سکون
زاد و تفسیر کرده اند او را بضرب بعضی که فال از آن عادت دارند و بعضی بظط رمل و بعضی
گفته که آن نوعی از کفایت است که برای اخراج مانی از چشم کنند و در حال پشامده است که عیافت و طرق
و طیرت نوعی از حمت است و جهت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و یا چمله چون عادت جاهلیت
اینچنین بود صاحب شرح تفویض کرد آن را بتوحید و افتخار و عمودیت و توکل و سوال و رشد و فلاح از واجب
مطلق که از همه خیرات در دست قدرت است و استخاره متضمن این معانی است و در مسند امام احمد است
از روایت سعد بن وقاص که سعادت پسر آدم در استخاره است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم
در ترک استخاره است و ناعش نمودی بقضای حق و در صهیح بخاری است از جابر بن عبد الله که گفت تعلیم میکرد ما را
رسول خدا صلی الله علیه و آله استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را و قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که
فرمود سعادت پسر آدم در استخارات است و رضا بقضای معنی بنده باید که از خدا خیر خواهد بعد از آن
هر چه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل وی تعالی راضی بود که خیر همان است و در حدیث انس
است که صلی الله علیه و آله عزم سفر نکرد هرگز الا که در آن زمان که خواست برخواست این دعا بگفت اللهم بک انتشرت
و الیک وجهت و بک اعتمدت و علیک توکلت اللهم انت تقنی و انت رجائی اللهم اکنفی ما اهتمی و ما لا اهتم له و
ما انت اعلم به منی عزجارك و جل ثناؤک و لا اله غیرک اللهم زدنی التقوی و اغفر لی ذنوبی و وجهنی للخیر
اینما توجهت این دعا و اکثراد عینه فصل آینه سابعاد در فصل عبادات مقرر شده است بادنی تغیری
و تفاوتی در آن بر آنچه بعضی از محققان مشایخ کما رکفته و نوشته که شخص باید که هر روز در میقتانی
معین دو رکعت نماز استخاره بکند و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرک فانک تعلم
و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم ان کنتم تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق
اهلی و ولدی و فی حق غیر من جمیع ما یتحرک فیه غیر منی فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی
من ساعتی الی ساعه الی غدا غیر منی فی دینی و معاشی و عاقبه امری فاقدرة لی و یسره لی ثم بارک لی
فیه و ان کنتم تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق غیر منی فی حقی و فی حق
اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی من ساعتی الی ساعه الی غدا غیر منی فی دینی و معاشی و عاقبه امری

فاصرفه عنى واصرفنى عنه والذلى الخبير حيث كان أم رضى به هر چند درین کلمات استخاره و کلمات
 لیاقتیم اما مهمل برین موافق جمله استخارات و مناسبات است طریقه مشایخ در او را در کلمات
 استخاره یومیه است و طلب خیر درین روز و شب و کاتب سطور هر روز طلب خیر مطابق نامت هر کس
 و تخصیص نرو و شب دنیا بدو شک نیست که تخصیص یوم اقرب با استخاره سنت است ولیکن ملامت صریح حکم
 بیش ازیکروز و بلکه نه ادلیار و زی بیش نیست والله اعلم **فصل** در بیان ادعیه سوره شمس حضرت
 امیری **سوره** چون نورا حمد سوره سوره باریکه ای الله کبر انگاه کدی **سبحان اللہ** سفر نامت او ما کماله مقرون
 وانا الی ربنا المنقلبون اللهم انی اسألك فی سفری ذل البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا
 ذل او اطرو عن بعد اللهم انت الصاحب فی السفر والخليفة فی الاصل والمال اللهم اصححنا فی سفرنا واصححنا فی
 اصلنا و چون از سفر بازگشتی کفی آیرون نائبرون ان شاء الله عابدون لربنا جامدون و در مسکن امام احمد
 لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فی السفر والخليفة فی الاصل اللهم انی اسألك من الغم فی السفر
 والکآبة فی المنقلب اللهم انصرنا فی الاصل و هون علینا السفر و اذا اراد الرجوع قال آمون نائبرون عابدون
 لربنا جامدون و چون در شهر آمد ای کفی نوبان بالربنا اربا یا یا خدا در علمنا حو با و در صحیح مسلم لغت دعا اینست
 اللهم انت الصاحب فی السفر والخليفة فی الاصل اللهم اصححنا فی سفرنا واصححنا فی اصلنا اللهم انی اسألك
 من وعناء السفر و آفة المنقلب و من الحور بعل الحور و من دعوة الظلم و من سوء المنظر فی المال والاقل
 و در بعض روایات است که چون پای مبارک در رکاب نهادی کفی نسسم الله و چون بر پشت مرکب است
 شدی کفی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر سبحان الله سبحان الله لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاعف عني و انی لا یغفر الذنوب الا انت و چون در گاه سفر دعا کفی آردی
 مسافر اکفی استودع الله ذینک و اما فکرت و حواتیم عملک و یکبی از صحابه کفت مسخرا هر تا استخر و م مر
 زواده و فرمود زود له الله التقوی کفت زباده فرمائی کفت و غفر ذنبک کفت زباده فرمائی کفت و یسراک
 الخیر همیشه کنت و در کوی کفت عزم سفر ارم فرمود ترا وصیت میکنم بهر همیز کاری خلد و تکبیر کفتن
 بر هر بلندی و چون پشت داد برای لغت کفت اللهم ازله الا هو و هون علینا السفر و سفر چون بر
 بلندی کفی تکبیر کفتی و چون در و آمدی نسیم کفی و که در بلندی فرمودی اللهم لك الشرف علی کل شرف
 و لك الحمد علی کل حال و نفس فرمود از تنهایی در سفر و استصحاب کلب رحمن نکاهل اشتن کلب منهی عنه
 است ولیکن بر او با مجانی سرا و منزل و مواشی و صید مباح داشته اند را منحصبا بجرم نیز مکروه است
 و فی الحدیث لا تصعب الا کتد رفقا فیها جرم و در وجه کرامت آن بعض گفته اند که آواز وی صیبت
 اعلام و اظهار اومت و آنحضرت **سوره** دوست میداشت که دهستان دین را از آمدن مسلمانان خبر
 نشود تا آنکه همان بر سر ایشان نیندازد و این وجه جمع است و بعضی حدیث چند ان موافقند و ظاهر

آنست که بجهت گناهت صوت او است که در حکم مزا میر شیطان است و الله اعلم و چون کسی در منزل فرود
آید باید که بگوید الحمد لله انما اتانا من شر ما خلق که بوی هیچ ضرزی و کزندی نرسد تا آن
زمان که رجعت کند و گاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی و ربك الله اعوذ بالله من شرک و شر ما فیک
و شر ما خلق فیک و شر ما یلب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد و اسود و حیة و عقرب و من شر ساکن الملک
مراد جنیان و انک که در حالها می باشی و بحتمل که مراد عام باشد مرجع و انس را و من شر والد و ما ولد
و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنی که بهایم را از علف و گیاه بی بهره نکنی یعنی چران چران بتر و بیل و
چون در ننگسالی سفر کنی که بحیل کنی و زود تر به قصد رسیدن بهایم شما بی مغز نشوند و در شب
چون خواهید که ساعتی برای آسایش نزل کنی از سر راه دور شوید چه راه محل د و آب و مرجع هوام و
کزندگانیست و چون نزد یک آبادانی رسیدی و بریدی یا شهری مشرف شدی این دعا خواند فی اللهم
رب السموات السبع و ما اظلمن و رب الارضین و ما اظلمن و رب الشیاطین و ما اظلمن و رب النیاج و ما اظلمن
فانسا لک عیرمه العیریه و عیرا هلهما و عیر ما فیها و نعوذ بک من شر هله العیریه و شر ما فیها و چون
در سفر بریدی و صبح بد میی این دعا بگفتی صبح سامع بحمد الله و نعمته و حسن بلائک علینا ربنا صاحبنا
فاقبل عیننا و در روایتی و افضل علینا ما اظلمن النار این را سه بار بآواز بلند گفتی و بی فرمودی از بزدن
قرآن با وضو دشمن و بلاد کفر و زنا نمانی فرمودی این را مطلق سفر قصر یا طویل اگر چه یک تن بد باشد
الا با محرمی حاکم سفر چون نزد بغض ائمه چنانکه امام ابوحنیفه سه شب از روز متعین شک نمی سفر مقید باین
مسافت بخواد بود و بقول مصنف چنانکه سابقا گفت که در حدیث صحیح محد و بحال می معین نیست
شامل یک برید بلکه کمتر از آن نیز باشد و گفته اند که اگر محرمی نماند اما زنی باشد که بروی و ثوق
و اعتقاد بود همراه وی نیز جائز است و امر فرمودی که چون مسافر حاجت خویش کند بزدی مراجعت کند
باهل خویش و چون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر آمین تا آمین عابدون لرینا حامدون صلی الله علیه و سلم و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده و از طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که ملتی از اهل غایب بودی منع کردی فعلا
و قول یعنی طروق شب را محذور نکردی و دیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بیا مد یا عصر گاه فرمودی
و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملقات بیرون آمدند و فرزندان و اطفال را بهم آوردند بی
و گاهی ایشان را و بعضی از فرزندان و اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش یا از پس و گاهی ببله الله
بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بود و یک نوبت حسن بن علی را نیز بملقات بیرون
آوردند او را در یف خویش ساخت و همچنان در شهر درآمد و گاه قادمان را که از سفر باز می آمدند و بشهر
مقدوم می آوردند اعتناق کردی و اگر از اهل خویش بودی روی او را بوسیدی و گاه پیشانی و پیرا بوسیدنی

قالت كفت عايشة زهر لما قدم جعفر واصحابه هرگاه قلرم آورده جعفر من اين طالب را صاحب وي بزار من
 همیشه در روز فتح خيبر تلقاه النبی پیش آمد او را پیغمبر ﷺ در قبيل بين عينيه واهل بيته پس بوسه داد
 آنحضرت ﷺ میان دو چشم جعفر و در کنار کردت او را و در روایتی آمده که فرمودند خيبر انم که بفتح
 خيبر خوش شوم يا بقل وم جعفر و کان اصحاب رسول الله و بودند ياران پیغمبر ﷺ اذ انك من امن سفر
 چون قدم می آوردند از سفر نه آنقدر در کنار میگردیدند بنگ یکدیگر را و نیز در حدیث عايشه زهر آمده که
 قدم آورد زید بن حارثه از سریه که بیان رفته بود و آنحضرت ﷺ در خانه من بود پس زید آمد و
 در بگرفت حضرت ﷺ تن بر من چادر کشان از خانه برآمد و در کنار کردت او را بوسه داد و هرگز ننگ
 بودم من آنحضرت ﷺ را اینچنین و در بعض احادیث آمده که وقت عبد القیس چون بنگ قدم قلرم
 آوردند از مرا کعب خود زد و درود آمدند دست و پای آنحضرت ﷺ را بوسه دادند و زواجر او را در نعل
 است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر ما نك بن افس در آمد بجهت علمیه مالک نصایحه کرد او را
 و کفت معالقه نیز میگردم اگر یک عت نموده و سفیان کفت بفتح معالقه کفر ده است آنکه بهتر است
 از من و تو معالقه کرده است پیغمبر رحل ﷺ جعفر را زهر و تقبیل کرده است او را در وقت قدم او را از
 حبشه مالک کفت آن مخصوص بجعفر است سفیان کفت لا بلکه عام است حکم ما جعفر یکی است اگر اریس الحان
 باشیم و کفت اذن میبدهی که در مجلس تو نسیحیت کنم ما نك کفت نعم اذن دادم پس سفیان سر و حق حدیث
 کرد بسند ی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینه للسید السمهودی و فقها در جواز معاقله
 و کراهیت آن اختلافی و تفصیلی هست و صحیح جواز است اگر چه در غیر قلرم سفر نکرده باشد و چون آن حضرت
 ﷺ از سفر بر سید ی پیش از دخول بیت دور کعبت نماز در مسجد بنگ از دی پس از آن بگفته در آمدی
 فصل در بیان تعلیم خطبه مهمات حضرت نموی ﷺ صحابه را بر بران حاجات و مهمات از حدیث ما تعلیم
 فرمود الحمد لله نستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا و سبأ ت اعسانا من یهدی الله فلا مضل له ومن
 یضلله فلا اله الا الله و انتم من یهدی الله فلا مضل له و سبأ ت اعسانا من یهدی الله فلا مضل له و من
 ولا تموتن الا وانتم مسلمون و ایه انفس انتم انکم الی خلقکم من نفس واحدة و انکم منهن از وجه او است منهن
 و ایه لا یشیرون سما و نقوا الله الذي تسعون منه و لا حرام ان الله کان علیکم قاضیا ما انتم انتم انتم انتم الله
 و قول الله لا یصلح لکم اعسانکم و یغفر لکم ذنوبکم و من بدع الله و رسوله فقد فارق اعصابا شعبه
 کت و ان من عمل یثیر سیدم که این خطبه نکاح است یا غرض نکاح کفت این خطبه همه حاجات است
 و نیز شافعی ندیده است نزد هر کس بی عقلی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی
 را شایسته باشد تا آنکه می باشد از آنرا بجزد باید که موی پشانی و برانگیزد و رسم الله بگرد
 و عاشر کفت بران کت که بگوید انکم انی اما نك غیر ما و غیر ما هبمت علیه و اعوذ بک من شر

وشر ما جبلت عليه واكر كسي داماد شده بودي اوزا اين دعا كردي بارك الله لك وبارك عليك وجمع
بينكماني كسر و ميفرود اكر كسي درگاه قيران زن بكويد اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان مارزقنا
اكر فرزندی آيد شيطان بر وي ظفر نيايد واز شيطان ضرر نه بيند و اكر مبتلائي را به بيند بايد كه
بكويد الحمد لله الذي هانني مما ابتلاك به وفضلني على كثير ممن خلقه تفضيلا چون اين بكويد
هيچ بلائي بوي نرسد وليكن گفته اند كه اكر مبتلا به بلاي دنياي بود مثل امراض و مضائب و نقصان
در خلقت اين دعا را آهسته بخواند تاوي نشنود و اين انگشك و اكر به بلاي دنيا مبتلا است مثل فسق
و فجور ببلند تر بكويد تاوي بشنود و شايد كه متمبه و منزجر گردد و فرمود هيچ نعمتي به بندة نرسد
از اهل و مال و فرزندان و بكويد ماشاء الله لا قوة الا بالله الا كه هيچ آفت بآن نعمت نرسد مگر بموت و اكر
چيزي بيند كه طمع ويرا مكر و ه افند بكويد اللهم لا ياتي بالحسنات الا انت و لا يفيح السيئات الا انت
و لا حول و لا قوة الا بك يا بكويد اللهم لا طير الا طيرك و لا خير الا خيرك و لا رب غيرك و لا حول و لا قوة
الا بك كه هيچ ضرري بوي نرسد و اكر مكر و هي در خواب بيند بايد كه از دست چپ نفت كند و نفت آن بود كه
بدن من جركي كند كه نه نفع بود و نه بزرگ بلكه ميان اين د و بود بزرگ از همه بيشتر است كه آب دهن از حلق
و كام بر آرد و نفع د ميكني بيش نيست و بر آمدن آب دهن باوي نمود و در نفت چيزي از آن بود از ميان
لبها و زبان و نعل از آن كويد ا عوذ بالله من الشيطان الرجيم و اين خواب را بكسي نكويد كه ضرري بوي
نرسد قاعده آنست كه خواب بد بكسي نهدايد گفت و خواب نيك بكويد با آنكه دانا بود و بجهت خواب ميرسد
و دست بود و آنحضرت ﷺ اصحاب را از خوابها كه ميديند پرسيد ي ر تعبير كردي و خوابهائي كه
خود ديدي بايشان گفتي و تعبير آن نمودي و بيان حقيقت خواب و تعبير خواب در و دراز است اينستقام
تعمل آنند ارد و اكر بوسوسه شيطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ كند و اكر غضب غلبه كند بتعوذ كند و تغيير
وضع و خوردن آب سرد نيز در دفع غضب موثر است و اكر امري محبوب و مرغوب از نعمتهاي الهي در خوردن به بيند
چنانچه صحت و قدام و همي و مانند آن شكر آنه آن را بكويد الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و اكر
مكر و هي به بيند بكويد الحمد لله على كل حال و اكر كسي بحضرت رسالت ﷺ تقرر نمودي بخند مهي با
امري محبوب و راد عايي خير كردي و باوي عنايي كردي و بعطايي خاص مخصوص ساختي چنانكه اين
عباس رفر ر شمي كه در خانه ميهونه بود رفر و آنحضرت ﷺ بنما ز شب بر خاست آب وضو را براي
آنحضرت ﷺ مهيا كرد در حق وي گفت اللهم فقهم في الدين و علسه التاويل و اذ وقتاده رفر در شب ملازم
رگانه بود رگاه نعاس خود را امتكاي وي ميساخت در حق وي فرمود حفظك الله بما حفظت به نبيه و از
ر بيمه بن كعب آورده اند كه گفت بودم من كه بيتوت ميگردم نزد ﷺ و مهيا ميساختم آب وضوي او را
و حاجات ديگر را فرمود بخواه هر چه ميخواهي بگويم ميخواهم همراهي ترا در رهت فرمود اين امر بسي

عظام و مشکل است چیزی دیگر بخوانه کفتم همین میخواهم و همین فرمود پس اما لشکر را با کفن مرا بکثرت
سجود یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که افضل عبادت است بخوان کن که مستحق رها کن شو
یعنی من مدد میکنم ولیکن تو بر فرموده و چون آنکه طیب گوید من علاج تو کنم که عبادت را اگر بر
فرموده من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسانی لعل لعل علیه پس بگو
و بی مرا احسان کنند و اجزا که الله خیرا فلما بلغ فی الغناء پس بگو بی نهایت سینه در تپان روی یعنی
اگر زیاده برین مکافات نتواند کرد اینقدر هم کافی و والی است و از کسی بگو الله بن ابی ربهه یعنی سینه
بود و چون آن را و فاکر در حق وی گفت بارک الله فی ادلک و مالک فرمود چون آواز در راز گوش
بشنوید بگو ایستاده من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس بشنوید بگو ایستاده اللهم انی اسألك
من فضلك و در حدیث آمده است که در راز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند و نیز آمده که در
نزد آواز خروس مستجاب است و بی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در آفتاب در خانه یا
مکانی دیگر در آواز خانه تکبیر گوید که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب است و گفته اند که سردر
اطفای تکبیر آتش را آنست که در آتش علو و سرکشی و هیبت و کبر مانی است پس ذکر کبر یا در جلال حق آن را
فرو می نشاند و با یکدیگر هیچ کس در مجلس نه نشیند الا که بیاد حق بر خیزد یعنی مجلس بیاد خدایا
نگردد و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلس را که ذکر خدا در وی نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود بر ایشان و زقیامت و چون در راه که بر خیزد بگو ایستاده اللهم و بسم الله ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجتمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت
بر خاستن از مجلس این سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولی شنیدم که پیش از این نمی شنیدم
فرمود که این کفایت آن چیز است که در مجلس واقع شد و خالد بن الولید از بی خوابی و نای شب شکایت
کرد فرمود که چون در خوابگاه خوابی بگو ایستاده اللهم رب السموات السبع و ما اذلت و رب الارضین السبع
و ما اذلت و رب الشیاطین و ما اذلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعاً ان یفرط علی احد منهم او ان یتغی
عز حاکم و جل ثناء له و لا اله الا انت و بکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو ایستاده
بکلمات الله اذات من غضبه و عقابه و شر عماده و من هزات الشیاطین و ان یحضرین و بی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و کما ارسی یا آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت ما شاء الله و شاءت هر چه خدا خواهد
و تو خواهی فرمود جعلتین لله فرائد گفت مرا همای خدا را معالی ساختی و ازین قبیل است مادر پناه خدا تیر
و در پناه شایسته است و برساندن الفاظ و امانت این مذهب است و از آن سرب شریک می آید
و از منتهای است از آن مرغ فرمودی آنکه در شام بخورد پس مدینه را که وی فرشته را می بیند و آواز میکند
دعا در وقت آواز وی مستجاب است و در شام بیاد منم که هر که در شام بخورد و صبح او است و همین

حکم دار دشکایت از گرمی هوا یا باد و باران و امثال آن از حیوات که مکروه طبیعت افتد و از آن ضرری
 عاجل متوجه نگردد و مسلمانان را بیکدیگر بگردشنام مذهب طریقهای جاهلیت بکنار یکدیگر مثل عصمت و دعوت
 بقایا بد و کس بیکدیگر را از کوفت چگونگی نفر یا شنبه تا باعث آزار و توهین آن شخص سهیم نشود که چه
 میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبی میکنند و هیچ زنی مستحسان زنی دیگر با شوهر خویش نکوید
 تا سب میلان آن مرد بیزن بیکالنه و باعث فتنه نکردد و در دعا نگوید اللهم اغفر لی ان شئت بلکه
 در دعا جزم و حتم نباید آخر دعوات همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که
 موجب نفور در توجه و یقین است سوکنند بسیار مخورید که مورت غفلت و قساوت قلب کرد و در روضایابی
 بعضی از اعظم مشایخ قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوکنند ضرورت بخند اگر چه
 راست باشد بر خود به بند که باعث تعظیم حق در دن و مورت عظمت شان این بنده است سوکنند بغیر
 خدا مشورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از
 برای خدا اینکار بکن و بمن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المصطفی المکزی نور الله مرقد و
 قدس روحه و افاض علینا فیلوضه و فتویحه میفرمود که در اختیار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگر
 لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قنات و استطاعت ندان ملعون کرد و اگر کنجایش داد
 نداشته باشد لعنت راجح بجا نل کرد و حاکمی درین باب میفرمودند که شخصی از حضور عالیه السلام
 چیزی و لوجه الله در خواست حضور فرمود چیزی نلدارم اگر خواهی مرا بفرش و نیش آن در کار خود کن
 آن مرد شخص را بدست یکی از اغنیایا بفر و حجت بعد از مدتی آن غنی که حضور را بخند بود بشرف رفت
 و مهم عمارت را بحضور بفرود و بی در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون بود نمازات را تمام بناخت
 چون از سگوبان آمد حیران شد و تفرس نمود که لایق این مرد از اهل حضور و مظهر خارق عادت است گفت
 بگویی که تو کیستی فرمود من بنده خدا ام و خدا متکار تو گفت لوجه الله بگویی که تو کیستی فرمود همین
 لوجه الله است که مراد بنده توستا خسته است پس قصه را بیان گفت آن مرد عمل خواست و او را از قبل خدمت
 خود آزا کرد مدینه را بشارت بفرمودید بخرید نام مدینه است در جاهلیت بود در شرع نام وی طایفه
 و جز آنست و نهی کرد از تسمیه او به بشارت امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را بشارت بخواند
 تجزیرش باید کرد و ادب باید داد که بتلا فی آن ده باز بگوید طایفه و وجهه نهی آنست که بشارت
 از شر است به تشریک بمعنی هلاک یا تمام کفری است که وی را بنام وی میخواهند و اینکلام در
 کتاب جناب القلوب الی ذی القربین که در احوال مدینه مطهره نوشته شد است بتمت میل مدکور
 است کسی از کسی سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر کاه ضرورت باشد که صری باشد
 که نثران گفت کان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح میخواهند که قزح نام شیطان است که

كفار آن را بوی نسبت دهند * فصل * در الفاظی که در کرامت آن حکمی را خلاف نیست * ملک
 الملوك قاضی القضاة که بحقیقت جز حد ایتعالی دیگری نماند سید الناس سید الاعمال که جز
 پیغمبر ﷺ دیگر براندگان کمت بنده من برستار من در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که
 فرمود پیغمبر ﷺ باید که نکوی یک یکی از شما عبدی و امتی که همه مردان بند کسان
 خدا اینک همه زنان داهان او بند و نکوی بند و مرصاحب خود را بی بلکه سید بی و ولایتی و حروری و ایتی
 مولائی نیز نکوی زیرا که مولای شما خداست و دیگر از جمله آن الفاظی که کرامت دارند من مر است و در بعض
 نسخ متن من نیست و در بعض آن را تصحیح کرده و بزر آن ص نوشته و نیز این الفاظ است من
 که بطریق انانیت و تکبر کوی دیگر مر است که بمعنی ثبوت ملک است حقیقه من نفس خود را از تصحیح
 بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دولت را یکبار داشته باین معنی که من کتب و اثبات انانیت کردن
 مرا مر است و ثبات دیگر لفظ نزد من است کرامت این نیز بجهت افعال انانیت و اثبات اوست مر نفس
 را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقا نیت قول و ملک خود است که میگردند نزد من انانیت است و حق
 همین است و اما آنکه علما گفته اند منک یکنانه باین قصد است دیگر این الفاظی که عمر شهادت را زیاد
 چه عمری که نهاده اند در از و کوی نکود و آنچه در بعض ادعیه مانور و واقع است که البریز و البر
 و امثال آن بمعنی دیگر است و مقصود تر غیب در مر است نه طلب زیادت عمر و کرامت آن را کثرت از ظلمت توفیق
 بردارند میشود ولیکن معارف خلاف سنت است ایام شما دایم یاد مراد ایام دولت و بنگ کالی است و آن
 هیچکس را دایم نبود هزار سال بزی این نیز غیر واقع و محال است بی است برص خواستن آن در صحت نبود پوشید
 نماند که الفاظ مذکور بمعنی ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب ذوالی و توجه
 منقوح است برین نقلی ظاهر آنست که کرامت نیز بی باشد نه تحریمی چه آنچه در بعض حوالاتی نوشته اند
 والله اعلم و در مسائل اجتهاد بی نکوی این را حد ایتعالی حلال کرده یا حرام کرده باشد این عبارت را
 در نزدی کوی که نص بنهریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگر چه علما گفته اند آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد
 مجتهد است در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت در صحت چه آنچه گفته اند که قیاس ظاهر است نه مثبت
 ولیکن با وجود آن حقیقت همان است که معنی گفت را در آن حد و شرط ظاهر در تالی نحو از حد
 و مجازات نکویند چه این اطلاق اگر چه صحیح داشته باشد ولیکن حرمت آن را از حد خارج است
 معنی در حد در حد و در حد کسائی که شهادت دلا ستم و ممکن را بر اید و قیاس
 حجج و در حد نفوذ با الله من الحد لان و در حقیقت دلائل شرعیه احق است باین است که نازل اند
 عند الله و صاف اند از حضرت نبوت ﷺ که ثابت است با آیات یا مر و معجزات قاهره که شک و شبهه اند
 تسبیح را نسبت و الله الموفق * فصل * در اسباب نشر احادیث * حضرت رسالت ﷺ

هور الم نشرح لك صدره برآي امتنان ان نعمت منزل شده شرح صدر را كه بحضرت رسالت
 ﷺ اثبات كرده مفسران تفسير آن كرده اند بترسيع و تفسيح او را ي جمع ميان مناجات حق و دعوت
 خلق تا حاضر غائب و كابين پائين كشت و فگار و وشك ايك از كفار تحمل نمود باذوق و انبساط در بساط قرب
 و حضور مولی تعالی و تقدر من و بايد اع اسرار حكم و انوار معارف و علوم و از اله ظلمات جهل و ضيق نكرت
 و تيسر ثلثي وحي بعد از ان كه شاق و ثقيل بود بجا يكدانست كه بزرگترين اسباب انشراح صدر توحيد
 و ايمان است و بحسب كال و تمامي و قوت و زيا دتی آن انشراح صدر زيادت شود قال الله تعالی * افسن
 شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه * كسيكه كشا دخل ايتعالي سینه او را براي قبول دين اسلام
 و صفت استسلام پس وی بر نور يست كه وارد است از جانب پروردگاری و قال الله تعالی * فمن یرد الله
 ان یرد به یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضيقا حرجا کانما یصعد فی السماء * حتی
 یسجد لله سرکرا خرواهل كنه راه نمايد كشاده كز داند سینه او را براي قبول دين اسلام و سرکرا خرواهل كمره
 كز داند تنك كنه سینه او را در قبول اسلام چنان به تنك آيك و مشقت يابد كویا بر آسمان میبر آید لا جرم
 توحید و هلك ایت از اعظم اسباب انشراح صدر است و شرك و ضلالت از اعظم اسباب ضيق صدر و تنك في
 و از جمله اسباب انشراح صدر فروری است كه بار ایتعالی در دل بنده می تاباند و آن نور ايمان است كه چون
 در دل بنده افتاد نور و بر روی و انشراح و فراخی در دل وی پیدا آید و چون آن نور فائق شد در تنك دل
 افتاد و به سختی و مشقت كز فشار كشت قال ﷺ اذ ادخل نور القلب چون در آید نور ايمان و يقين در دل
 بنده انفسح و انشراح فراخ شود و كشاده شود دل قالوا وما علامه ذلك كفتيك چه چیز است نشان در آمدن
 آن نور در دل كه بوی فراخ و كشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الى دار الخلد فرمود نشان در آمدن
 آن نور سه چیز است یکی روی آوردن و رجوع نمودن بنده بدار آخرت كه مخلص و موبد است چه
 بروشنای آن نور بید بصریت بنعت يقين در یافت كه دنیا محل فنا و زوال است و آخرت باقی
 و دائم لا جرم روی از دار فنا كرد انيك توجه بند از بقا آورد و التجانی عن دار الغرور و م نشان آن
 در روشن و دل بر كندن از سرای دنیا كه فریب دهندك و از راه بنده است كه بظا هر خود را
 آراسته و مزین نماید و مكر و غنچه و دلال خود دل و بايك چنانچه در حدیث آمده است كه دنیا همز و شیرین
 است یعنی هم در نظر محوش نمایدك و هم در دل شیرین آیدك است و الاستعداد للموت قبل نزوله هیوم نشان
 در آمدن نور ايمان در دل مهیا شدن و ساختگی نمودن است مر موت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانكه
 بعد از موت از همه چیز منقطع وی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنين شود موت اختیاری كه در روشن
 كه بآن كند و مملوك طریق آن نمایك این بود این هر صوم علامت مجمل را جمع بیک چیز است كه تعبیر از ان
 بتوجه الى الله یا سلوك طریق الوصول الى الله یا تحصیل محبة الله و امثال آن توان كرد و آنچه در حدیث

آمده تفصیل اوست و باید دانست که لایب شخص از انشراح صفت نورانی است
 از این نور و از جهت است که نور محسوس نیز در شرح صمد و نور حسی و نورانی و نورانی محسوس
 بعکس آن گفته اند که نفس هائیک نور است و لایب در خانه روح جناب کمتر آید از جهت نور و روح
 و میل و بیجا ابیرون بسبب طلب و اقبال نور و در تاریکی چون میل از نور کند در نور و در جناب آید
 و یکی دیگر از اسباب آن علم است چه علم دل را چنان متسع و منشرح میگرداند که در کونش از آن اسباب و زمان
 فراختر و منفتح تر و منشرح تر میگردد و چون آنکه عالم شخص زیاد شود منشرح و منفتح تر و منشرح تر و منشرح تر
 هر چه علمی نیست بلکه علمی است که از بدخیم تر است میراث مانده است آن را که در کونش از آن اسباب و زمان
 لم یوزن و نوار اولاد و صفا میراث نکند اشتغال در هم و در بار و انوار نورانی علم و میراث نکند اشتغال در
 علم دین را که صمد صلاح دنیا و آخرت و نور سعادت تدارین است پس اهل علم و اهل علم و اهل علم
 کسیکه گرفت علم از ایشان باها که نگردد به نصیب نام اشارت بدان علم است و اهل آن علم فواید دل فر
 و خوش عیش تر و لذتگوارتر از دنیا علم باشد و از این علم انوار نورانی و نورانی و نورانی و نورانی
 شرح صمد و منجلی عظیم است و چون آنکه محبت تمام تر و قوی تر و شرح صمد و منجلی عظیم است و چون آنکه
 سبب اعظم و موجب اقرب و مرتب در دنیا امر اهل از حق است و تعلق دل بغير آن جناب و اهل علم از نورانی
 و درستی غیر و بی و هر که غیر حق را دوست گیرد بان بطلب شود در زمان آن چیز به آنکس یعنی هر چه حق
 تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر و اسباب علی اب جان او و عفو و رحمت دل او گردد و نورانی
 از آنکس لذت بخش تر و لذت بخش تر و لذت بخش تر و لذت بخش تر و لذت بخش تر و لذت بخش تر و لذت بخش تر
 بهشت اینجهان و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و لذت جسم و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین
 حق سبحانه است یکی دل و یکی محبت است که علی اب روح و عذاب نفس و لذت آن دل و تعلق به حق و اهل علم
 همه بلافاصله و آن محبت و روحی است و از جمله اسباب شرح صمد و منجلی عظیم است و اهل علم از نورانی
 احوال که صورت نور و نورانی و صفای و لذت و لذت است و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 تا به آنکه بود از حجاب و مانع و نور آن بود که من جماعت است شود تقوی بالله کردن دل از صفات دنیا و
 به غیر نورانی در بین محسوس از خلق بود و متذکران او بر وجه اصل و عذاب از وجه اصل خلق باشد و اهل علم
 در اول الحق و عوایدی است که نورانی شود که نورانی و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 منظور که در اول و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 از چنان و چنان است که محال فرج و سرور و انفساح و انشراح صمد و نورانی
 منظور و لذت دین و لذت دین است که هم و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین
 نمود و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین و لذت دین

و فسخت میدان حال است که لها این کمال و نهایت جامعیت اینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه
 * الم شرح بیان کردیم و این بسم و اندوه و الم و حضرت و هیبت و دهمشت که ذکر کردم منافات ندارد منافات
 بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ مشربی است که کنجایش یکجا نب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون
 حوصله فراخ شد و میدان معرفت و وسیع آمد همه را در محل خود جا است و هر یک بجای خود است انا
 لضعف و القبول و التمشیر اللیل و اشارت باین جامعیت است و حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه بیان اینحال و
 بر آنحضرت نیز علیه السلام در ابتدا این کار بحکم جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضمیمی
 و تنگی طریق بیان میباید آخر به تریبیت و نداء یحیی حضرت عزت که در مقام تهلیل و تکمیل وی بود شرح
 صلای نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی بر وجه کمال و غایت اعتدال بیه زاحمت و معارضت
 ادای میبافت و حصول اینحالت اعتدالی و هیبت و جدائی مره و هر مقلد من نموت را علیه السلام پر تو جامعیت
 وحدت ذات اقدس الهی است جل و علا و تشبیه محاذات و مرآتیت وی مر آن ذات کامل الصفات را
 تعالی شانه و عظم برهاله * باب * در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و آن مشتمل است بر فصول
 * فصل * در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آن را در نگریدی و در
 طلب مفقود تکلف نفرمودی و هر گاه طعامی صالح از طبیعات اطعمه حاضر شدی البته از آن تناول کردی
 و هرگز هیچ طعام را عیب نکریدی اگر خواستی تناول کردی و اگر نه خواستی ترک کردی و حلو و عسل بسیار
 یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهای دیگر خوردی و دوست داشتی و این اثر و مقتضای ذوق حلاوت
 ایمان است که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة الایمان و المؤمن حلوی اشارت بدانست و هر روز
 یکقدح عسل را با آب آمیخته تخرج نمودی که متضمن جل نافع بدن است و گفته اند که در نوشیدن عسل
 مزوج آب حفظ صحتی است که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطبا چه شرب عسل و لعقی آن بر ناشتا
 از آله میکنند بلغم را و میشوید معده را و در میکند لزوجت او را و دفع میکند آروی فضلات را و گرم
 میکند او را با اعتدال و میکشاید مسکها را و آب یار در طب است که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت
 بدن را و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله هر روز عسل با آب آمیخته خوردی و بر آن صبر فرمودی تا شهرت طعام
 غلبه کردی نگاه قدری نان جوین با آبی یا بادامی بخوردی و بدان اکتفا کردی و صحیح ثابت است که
 گوشت شتر و گوشت کوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت چهارپای که طایر است مشهور و گوشت خرگوش
 در حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله لحم از نب را خورده اند
 گویند که ابو طلحه بدست من ران و هرین خرگوش بخوردی و فرستاد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و در روایت ترمذی بشکر او آمده ران یا سرین و لیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد می آید
 که شخصی نزد عبد الله بن عمر و از نسائی آورد که صید کرده بود آن را و گفت یا عبد الله ابن عمر و چه میگوئی

بمعنی اما نل معتدل بر یکشوق است و مراد نه اینست و متکی اینجا بمعنی معتدل بر فراشی که زیاده است
و ممکن و مختصری بر آن است و مراد آنست که در وقت اکل ممکن و معتدل بر فراش نمودی چنانکه بسیار بخواران و
اهل شهه و متکبران بنشینند بلکه چنان نشستی که گویا همین ساعت بر میخیزد و لقمه چند تناول کردی
و بر خاستی و بعضی گفته اند که اتکا اینجا بمعنی قعود بر وجه تمکن و استواء است بلکه سنت در اکل آنست
که ما نل بطعام و متوجه و منحنی بوی نشیند و گفته اند که حمل اتکا بر میل باحد الحیاتین و منع ازان
بر فلک است که کوبند بخوردن برین وضع منحنی نمیشود طعام در مجاری و گوارا نمیشود
چنانچه بایک کانی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفته که نخورد متکی و نه بر روی افتاده و نه
ایستاده بلکه به نشیند بر دو زانو یا بر صورت اقعاع یا بر دو پا یا بر دارد زانو یا است و به نشیند بر زانو
چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمد اکثر اطیباً مبارکاً فیہ غیر مکفی و لا مودع و لا مستغنی
عنه و بنا و کاه کفی الحمد لله الذي اطعم من الطعام وسقني من الشراب و كسمني من العري و هدني من الضلالة
و بصر من العمى و فضل علي كغير ممن خلق تفضيلاً الحمد لله رب العالمين و کاه کفتی الحمد لله الذي اطعم
وسقني و سوغه و عادت نبود که بعد از طعام دست بشوید دایماً در فضیلت دست شستن پیش از طعام
و بعد از وی احادیث واقع شده است و آنست که برکت طعام در وضو است قبل الطعام و بعد از و نیز آمده
که مسخ میگرد بتری خود دست که می شست بعد از طعام روی مبارک خود را و در عین را و سر را و میگرد
این وضو است ازان چیزی که تغییر داد او را آتش و راه الترمذی و ناسخستن دست مکر در طعامی باشد
که چرب نمودی و شور یا نل اشتی و در احیاء العلوم از بعضی تکلفان صحابه به رضای از ابان زهد می آرد
که بجهت کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نل اشستن و مند بل ایشان باشند پای ایشان بودی
و الله اعلم و کما لبنا نشسته آب آشامیدنی و از آشامیدن آب در حال ایستادگی منع و زجر کردی و یکبار
ایستاده آب آشامید بعضی گویند آن ناسخ نهی است و بعضی گویند نهی ناسخ این است و بعضی گویند
شرب استاده بر دایمی بیان جواز بود و بعضی گویند برای علی بود لاجرم بیشتر علما گفته اند استاده آب
نشاید خورد و چون علی ما نفع از نشستن پدید آید ایستاده روا بود در مواهب اللدنیه می آرد که عادت
شریف آن بود که آب نشسته آشامیدنی رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قائما
و در روایتی آمده که فرمود نباید که نوشید یکی از شما آب ایستاده و اگر بفراموشی بنوشد باید که قی کند
و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله دلوی را از آب زمزم پس
بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنده بخاری آمده که وی آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم
مکروه میدانند شرب قائما و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است
و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرد کسی که صلی الله علیه و آله در عمده نسخ کرده و برای چه قائل شود بنسخ با وجود امکان

جمع و تطبیق وضو آب آنست که نهی محمول است بر کراهت نریزیدن اما شرب آن حضرت علیه السلام ایضا برای بیان
 جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب تا بحال آنکه بصحت رسید، کلام علیه السلام آنست که
علیه السلام جواز بش آنکه چون آن حضرت علیه السلام آن را برای بیان جواز کرد در حق و نه مکروه تا بحال چه
 بیان جواز بر شارع واجب است و در حق صحیحی مکروه بود و اولی تر آن و اما حدیثی که در محمول است
 بر نریزیدن و استصحاب پس مستحب باشد از آن روایت که نوشیدن آب ایستاده و در وقت سحر و غیره منقطع است
 التور و مالکیه بر آنند که با کسی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در وقت سحر و غیره منقطع است
 دیدم من ابابکر صدیق زود را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که من نوشیدن آب ایستاده در وقت سحر و غیره
 و علی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده مینوشیدند و عبدالحق که از اعظام علمای حدیث است که کسب حدیث
 ابوهریره که ناطق است بنهری از شرب تا بیماری کردن نزد نسیمان ضعیف است و در امتدادی عمرو بن حمزه عمری
 است و وی ضعیف است و بعضی از علماء گفته اند که نهی محمول و منصرف است بکسی که برای اصحاب
 خود آبی آورد و معادرت کرد بشرب تا بیابش از ایشان و رعایت جانب ایشان نشود و بعد از سالی القوم
 آنهم عمل نکرد و اظهار آنست که این موقوف بر اینی هر چه است و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و مختار آنست که احادیث شرب تا بیاد دلاله دارد بر جواز و احادیثی که نهی محمول اند بر استصحاب و نهی
 بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضررهاست بدنی و مکروه هم بهیچ وجه است و امام احمد
 از ابی هریره آورده که وی شخصی را دید که مینوشید ایستاده پس گفت قی کن گفت برای چه گفت
 آبادوست میداری تو که بنوشد آب امرای تو کرده گفت لا گفت بتخلف تو شید با تو کسی که بدتر
 است از کربه و آن شیدا نیست انهمی کلام الواهب چون آن حضرت صلی الله علیه و آله آب آشامید یا بشیر و آنند آن
 اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودی اگر چه بر دست چپ وی کسی از روزگرت در دست راستی
 چنانکه در حدیث آمده است که بکباری ابو بکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و وی
 بر دست راست آن حضرت صلی الله علیه و آله نه از خوردن آب با آن کردی دادند بای دیگر و فرمود این حق اوست
 و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خاندان التورید و در جانب چپ این عیاش بود پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله بخاندان گفت این حق نیست اگر خواهی بدی به برادری خودی گفت من در کز اینبار نشستم به بقیة آب
 ده من تو گویی را پس بخورد و باین عباس فدک داد و این مسئله را جمع و مکروه در مسئله دیگر که در حدیث آمده است
 جاز است بماند مثلا یکی آب و نمود آن را آن را این از این بگری و بشود قسم سازد یا در ایستادن پهلوی
 امام در زمانت بین تراضع کند و بدیگری بدی و در وقت سحر و غیره منقطع است و در حدیثی که این را از
 نیست و اضیاتی ندارد چه در این تراد کثرت آن ایله است اینها در امور دنیوی است نه در امور استرویی
 و بعضی مشایخ را از اینجا معنی است که مکروه است بر کسی که در وقت سحر و غیره منقطع است و این را علم

فصل در پوشش حضرت نموی علیه السلام غالب آنچه پوشیدی جامه بنیکی بودی و صحابه اخیار رضوان الله علیهم
اجمعین نیز پوشیدند و کلاه پشمینه پوشیدی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا
نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیر جامه ورد او موزة و لعل این مجموع پوشیده در قداموس میگردید
الجمه ثوب معروف و در گرمائی است ثوب مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جمه
جامه کعبه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بپوشید
از وی مثل ردایان و عمامه و امثال آنست و اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی است اما مقابلهت زی بقبا
و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و آنچه وارد شده است در لیس جمه این حدیث است که در صحیحین
و جامع ترمذی آمده که پوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله جمه رومیه تنک آستین را و در روی جبه شامیه از
صوف تنک آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین پر آورد یعنی چنان تنک آستین بود که بی آنکه
دست بر آرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم
از اصحاب بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طیا لسه کسر و انبه را که در زیر بغلها ی وی بود و هر دو شق
وی از پیش و پس بدیبا دوخته بود تک و معلم ها خسته و کسر و انبه نسبت بکسری است که با د شاده فرس
بودن آن از لباس عجم است ملو را از صوف صبا و گفت اصحاب بنت ابی بکر که این جمه رسول خدا است صلی الله علیه و آله
که نزد عایشه رفت و چون عایشه در فوت کرد بمن رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله آن را می پوشید آنگون مامی شویم
آن را و به بیمار ان میل هم تا شفا یا بند و گفته اند که از حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته
بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه
در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نه پوشم من قمیص مکفرا
یعنی مرفق جیب و اطراف آستینها و دامن بجزیر محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این
محمول بر ورع است و حدیث اصحاب بر خصیت کذا قبیل و اما قضا در مشارق الانوار میگوید که جامه نیکه
است از جامه های عجم مشهور و در قاموس میگوید که قمر در لغت انضمام و بهم چسبیدن میان دو لب بود
و از اینجا گرفته شد قبا که نوعی است از جامه و ابن الاثیر در آنها یه گفته که قبا طاق جامه بعض بعض
بهم بر بسته انتهی و بالجمله قبا آنجامه که آن را کربان نمود و یک ته وی بر ته دیگر در هم بسته بخلاف قمیص
که آنجامه است که او را کربان بود و در حدیث آمده که بهیله فرستاده شده بود قباها بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روی قباها از دینا بنحکمهای طلاس قسمت کرد و یکی را
بناوی صحیحین که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله آن قبا را پوشیده تا بنماید
او را خریجهای آن را این نماید پیش از آنکه بر لبس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه
بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بود آستینهای پیراهن روی تا بدیبا نسبت و داشت قمیص وی نگیها بود جیب

تکمهای آن برسینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب است در حدیث ترمذی و ابوداؤد از معاویه
 بن فرات آمده است که گفت آمدم پیغمبر خدا را ص با تومی از من لینه تا بیعت کنم بوی و بود تکمهای پیراهن
 و بی کشاده پس در آوردم دست خود را در کریان پیراهن آنحضرت ص و مسایس کردم بحاتم
 نبوت و اوشیخ جلال الدین سیرطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم بحدیث نبوت گمان بردند
 که کل اشتن جیب قمیض برسینه بد عثمت و لیس کل اشتن ص در بعض دیار عجم جیب برسینه
 عادت نموده بعضی از آنها بگراشت آن حدیث کرده که نشسته به لباس در چنانکه بعضی از سراج
 نقایه مختصر و آیه نقل کرده اند و شك نیست که این قضیه حادث است و در اصل است و در عرب
 آنچه متعارف مردان عجم است عادت نسامت و بدیله آنچه متعارف قمیض عرب است و ص کلبای
 محال ثبوت است کل اشتن جیب و تکمها برسینه است و فلان امر التحقیق و اما بزجامة که مصنف گفته
 ظاهر آنست که مراد بوی شعار باشد و آنجامه را کوبند که در زبیر جامه دیگر پوشند و بلیغ ملصق
 باشد و در زجامة بالا را کوبند و اگر مقصود بلیغ در جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و میپوشید
 جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان روی آنست که در زبیر جامه دیگرش پوشید
 و غالب آنست که آنجامه تنگ و کوناه میباشند آنها آن را میپوشید و احتمال دارد که مراد از زبیر جامه
 جامه بود که زبیری جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه دو تپه میپوشید و ما ذکر این لباس
 در کتب نیافتیم تا تعیین مقصود بد آن نمائیم و اگر یکی از مطالبه کنندگان آن را در یابد باید که ثبت نماید
 جزا اله خیر او که هی عمامه را عمل بد فرکان استی از میان دو شانه و عمامه را از هی بیعت به پوشیدنی
 و کاه تخت العنق بر زدی بد آنکه پوشیدن عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است
 در مورد العمامه همچنان العرب یعنی عمامه را به عرب را بمنزله تاجها است مرعجم را و فرمود: ص عمامه را
 ناز باده کبیک عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فاروق است میان ما و مشرکان و در روایتی عمامه ذاریق است
 میان کفر و ایمان داده میشود و در حدیث است که میگوید اندک او را مرد بوسه خود زوی
 در رکعت بعمامه به نماز است از مفتاح در رکعت بی عمامه باز نقل بود یا فرض دستار بعتقه دیال در مساجد
 که عمامه تاج مسلمانان است لازم بکبر تکبیر که آن صیای ملائکه است پروردگار تعالی من ذکر
 مراد و زبیر و چنین سلائی که که عمامه پوشید بود تک این نوع یعنی عمل به رکعتی عمل به مرعجمه
 را از سنت است و لیکن در ایسی نیست ترمذی در سائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول
 خدا ص چون عمامه میپوشید سدل میکرد و معنی سدل حسین ارسال و از عمامه طرف عمامه
 است و در روایت مسند آمده که میگفت اشتر طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض
 احادیث آمده که آنحضرت ص میکردند سدلش دستار را بر سر و مغلا نمیدیدند و به یعنی یکطرف

دستار زان در دستار و میکل داشت و وابه دیگر را میان دو کتف و مسلم از عمر وین خریث آورده که گفت
 دینک رسول خدا را بر منبر و بود بر سر وی دستار سیاه وکل اشعه بود طرف آنرا میان دو کتف
 و نیز مسلم از جا بر می آرد که آنحضرت در آمد مکة معظمه را و بر وی عمامه سیاه بود در اینحال بیت
 ذکر ذوا به نیست از اینک ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون در فر آمدن
 مکة معظمه از قتال داشت و مغز بر سر مبارک او بود و سال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی کرد که
 مناسب آن بود کانی المهراب اللد نیمه و ابن ابی شیمه از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت عمامه بست
 بر سر من و هدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف رض آمده
 که گفت دستار نعمت مرار رسول خدا پس هدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص
 بعبد الرحمن است و اما علی به آنحضرت وقتیکه میکل داشت پس پشت بودی غالباً و بر جانب دست
 راست احیاناً و گاهی دو عمل به میبود میان دو کتف و کل اشعه در جانب دینت چپ بدعت است و اقل مقلدان
 عد به چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یکست است و گفته اند تطویل عد به متجاوز از نصف
 ظاهر بدعت است و داخل اسمال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و لا مکروه است
 مخالف سنت و بعض گفته اند که تخصیص از سال عد به بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق
 آنست که از سال عد به مستحب است و از سنن زوایله است که مقابل سنن هدی است در ترک آن اثمی
 و اساعتی نیست اگر چه در فعل آن ذوابی و فضلی باشد چنانکه حکم عادات شریفان است در ملا بس و
 مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موهوم است و خلاف تحقیق است و مصنف نیز
 در فصل آینه بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و در کتف کتفه و لب لبس السواد و سال ذنب العمامة
 بین کتف و کتفی سائر الکتف الکنفیة والله اعلم و در بردن عد به تحت العنق که از ان تعبیر بشکینک
 ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عد به و شکینک
 مکروه است و چون جمله نوحاصل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت
 کسوتی هذا القميص والرداء والعمامة اسألك بخیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و من شر ما صنع له *
 اینحال بیت در باب اذکار کتف و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز کتف است و ذکر وی در اینجا بتقریب
 لباس است و در اینجا بتقریب ذکر و چون جامه پوشیدن ابتهل ابطرف راست کردی در آستین و مثل آن
 چنانچه در اینجا سیر اوایل و این عادت مسنونه آنحضرت است در رعایت تنان در هر شی و گفته اند
 که مراد شی است که متضمن تقرب و فضیلت است چنانچه در حوال مسجد نه خروج از آن که مستحب
 از آن در وی ابتلا بیسار است و همچنین در در آمدن با بخانه و باین قیاس باید که در بر آوردن جامه
 از این ابتلا بیسار کنند و الله اعلم و گاه جامه موئینه پوشیدن عایشه رض گفته که رسول خدا

کنید در آن وقت تصادف نماید و فرمود من جز ثوبه کسی که بکشد جامه خود را بر زمین خبیلا بطریقی
عجب و تکبر لم بنظر الله الیه يوم القيامة نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بد آنکه
جز و شبان اکثر در ازار و زردیافته و وعید در مسبل از ارشد بد آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که
با این محالته نماز میکند با عاده از وضو و لیز در حدیث آمده که در شب نصف شعبان همه را بخشید
الاعتاق و شاربه خمر و مسبل از ار را لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسمال در جمیع ثیاب جاری است
و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در زمین و غیر آن و از این عمر آمده
که گفت دیدم مرا بیغمیر حدیثی که اسمال کرده بودم از ار را فرمود یا این سخن هر چه برسد از جامه
بزمین در آتش است و در روایتی هر چه پا بیان شتالک بود از ار در آتش است و صاحب در کتب خود
اخبار بلغ از ار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و از پوش بودند و در حدیثی
از ابن عمر رده آمده که آنحضرت فرمود از اسمال فی الازار و اللبیس و العمامة من حرمنها شیئا خبیلا
الحلیت و عزیمت در ازار تا نصف صاق است و از ار آنحضرت فرمود یا این سخن هر چه برسد از جامه
الی الصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالک است هر چه پا بیان است در آتش و حکم دامن قبا و پیراهن نیز
سین است و عنایت در آه مینها نیز تا بند دست است و در عمامه بار خای علی با ت زیاده بر عادت علی و طویلا
و این توضیح و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است مخالف سنت است و باعث
اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از آن بلباز بق خبیلا است حرام است و آنچه بطریق عرف و عادت
شایع شده و شعائر قومی گشته حرام نه اگر چه افراط در آن بیکر اهلی نمود و زنا نیز از همین است
است و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شمر زیاده بود تا ذراع که دو شمر است نیز
رخصت است از جهت تسهیل اجراء فی حدیث ام سلمه و بد آنکه کراهت و حرمت تربع
در لباس و توضیح و تطویل آن بر ثقل بر نیست که بقصد تکبر و خبیلا بود و اکنون بلیج قصد باطل
حرام نمود و اما آنکه جامه زیبا پوشیدن برای تجلیل و اظهار نعمت حق بود و جزا بود چنانکه در حدیث
صحیح آمده که هر که در دل وی منقار نکند نه غر دل تکبر بود در بهشت نرود و کسی گفت
یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و فعل خوب و زیبا باشد یعنی از قبیل کمر باشد
فقال لا ان الله جمیل يحب الجمال الکبر بطریق حق و بسط لباس فرمود بلکه این مثل از اکبر محسوب
نشد تا آنکه کمر من آنست که حق و باطل کند یعنی آنچه بروی واجب شده است از خود حقیق
و عبادت وی آنرا نکند از قبول آن مستمع کرد و در حدیثی که ای تعالی را خبر دو حال هر شمر دو خوار
دارد بد آنکه احادیث در باب فضیلت زهد و تمیز و ترفه من در آن خبریص و ترغیب در آن واقع شده
مستحبین در شان تجمل و رفاه و زینت و آن وروده است اما در تطویل م تکبر و خبیلا اما اول

تو مکنی از عایشه رضی می آن که گفت گفت مرا رسول خدا ﷺ یا عایشه اگر میخواهی حقوق و اتصال بمن
 باین که بسند بود ترا از دنیا مثل توشه سواری بود و در آن وجود را از مجالست اغنیاء و کهنه بکن جامه را
 و میکش از بدن تا پهنی کنی آنرا و در حدیثی این داود آمد که آنحضرت ﷺ بپای کید فرمود آیا نمی شنوی
 آیا نمی شنوی که بد اذت از ایمان است بد اذت از ایمان است یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار
 فقر و اخلاقی اهل ایمان است و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت
 بر آن بقصد تواضع بپوشاند او را خدا ایتعالی جمله کرامت و امانت در حدیث تو مکنی آنچه ﷺ
 فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وی بر بنده یعنی چون خدا ایتعالی بر بنده خود نعمتی
 در آوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا کرد در تفسیر ثیاب و تنظیف و تجدید آن
 بقدر امکان بی مبالغه و تجاور از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان تصدق کنند و طمان زکوة و صدقات
 بروی بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نماید و هیبت و عزت علم
 ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشانرا بشناسند و استفاده کنند همچنین شرح کرده اند
 این حدیث را و ابوالاحوص از پدر خود می آن که گفت آمد من رسول خدا را ﷺ و بر تن من جامه بود
 دون فرمود ترا مانی همت گفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خدا ایتعالی
 از ابل و بقر و غنم و اسب و برده فرمود چون داده است ترا خدا ایتعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت
 و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامه در غایت کهنگی پوشیده فرمود
 مگر جامه ندانم این مرد گفت مراد و جامه تو در خانه است فرمود پس باید که پوشی آنرا و اظهار کنی نعمت
 حق را و آنحضرت ﷺ تجمل و تزئین هیأت و تفسیر سمیت را دوست داشتی جابر گوید رضی که آمد
 آنحضرت ﷺ روزی بزیارت ما پس دید مردی را از ولیده و پریشان موی فرمود این مرد چیزی نمی یابد
 که بدان اصلاح راه خود بکند و مردی را دید که جامه چرکین بر بدن دارد فرمود وی چیزی نمی یابد که
 بدان جامه خود را بشوید و یکی را یکباری دید پریشان موی و ابروی هنجار فرمود کاهی یکی می آید گوید
 شیطانی است و آن حضرت ﷺ نیز چون او افغان بروی میر میداند اخس ثیاب خود را می پوشید
 و تجمل مینمود و صاحب را قیود آن امر میکرد و در جمعه و عیدین اینچنین میکرد و صاحب به رانیز میفرمود
 تا اینچنین کنند و بالجمله معتمد درینجا ب قصد و نیت است ترک تجمل و لباس ثیاب ادون اگر
 از جهت تجمل و خست طمع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریای مردم بود ملک موم است و بتصل زهد
 و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفیع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطرز اسرافست نیز قبیح
 و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحقین ملک است بر نیت است
 و از اینجاست اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله ابرار هم درینجا ب و صاحب مؤلفانیه

بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقه ملبس صالح بر یک اذت میآید و رثائت
 ثیابست پس چیست حال اهل سلسله شریفه شاذلیه از صورتیکه که تجمل میکنند در هیأت و ملبس
 خود و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بحدیث نبوی و طریقه ملبس صالح است جواب میگوید که نظر بر ملبس
 بر معانی و حکم است و چون دیدند که ملبس صالح بجهت و جهت آن اهل عفت و ملبس ایشان بد نیاید دلیله
 خود منتهک و شکالی اند در زیب و زینت ظاهره بجهت نماز و غیر آن و اطمینان بدان مخالفت نکردند
 ایشان را اختیار کردند بد اذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت الهیه تحقیر کرده آنرا بحق جل و علا تعظیم کردند
 آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تزیینه شان فقر و آخرت و چون گذشت بر آن ملبس شد دلها بنحیانی
 اینمعنی و ذمهور ازین حکمت گرفتند اول عفت رثائت ملبس و بد اذت میآید و راحیله و راحیله معاشرت
 و علامت بر تزه و ریا منعکس شد امر بس کشت در حقیقت مخالفت اینتوم در لباس و هیأت طریقه ملبس
 و علامت سنت و کثرت تجمل در ثیاب و هیأت علامت صدق و اخلاص و ستر حال و با این معنی ارشاد و اشارت کرد
 سیدي الامام ابو الحسن شاذلی قدس سره الله مره العزیز در وقتیکه انکار کردند بروی بعضی از منکران اهل
 بد اذت و رثائت بقول خود که فرموده اند این هیأت من کویا بزبان حال میگوید که الحمد لله اللہی
 اغنائی بفضلہ و این لباس تو میگوید اعطونی شیئا من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم دأراست بر حکمت
 و نیت انتمی کلام المواهب و بعضی از این قوم مامور و ماثرون اند از جناب صلوات عزامه بلباس نفیس
 در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن
 ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که نابیست و پنج سال در صحاری و براری بغلاد میکشیدند نه چای
 معین بردونه طاعیم و نه لباسی جز مشرورت میآوردند مامور شد بلباسی که ذرا میآوردند بنار باشد در لباس
 نفیس میفرمودند که من المیت و کمن المیت اجمل و بعد الفموت و از شیخ ابی السعد که دو مقام ترک
 نک بپیر و اختیار رتبه عالی داشت میآوردند که گاهی لباس میپوشیدند که بپهار در هم میآوردند و گاهی نفیس
 قیمتی در غایت فقر است و با جمله سلامت حال مرید در آنجا بقدر ضرورت است و زیاده بر آن مباح
 است آنرا نکم و چه لازم آید در وسط و اقتصاد در سه باب اولی و در آنچه قومی را معتاد و متعارف شده و باعث
 تمیز و تعریف ایشان گشته نیز و بعضی هست و مقام قوم عالی است و معنی بر نیات و حکم است که ایشان
 در آنند و الله اعلم فصل ۵ شیخ این فصل را در پوششهای مختلف جدا از فصل سابق آورد و اگر کسی
 در حدیث هم میبیند یا آید بعضی از مقام این فصل خالی از تکراری هم نیست پس گفت حضرت نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر مردی در راه بیاید و در راه بیاید که باردا مذکور میگوید خود ظاهر است و آن چند آن
 احتیاج به بیان ندارد و اگر مردی در راه بیاید بود در پوشیدن آنحضرت بیت آنرا اختلافت بعضی حزم
 کرده اند که نبوی را پوشیدن در شرع شفا گفته که پوشیدن است و لیکن خریدن آن ضرور و اول را

معلوم و منفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و در مشکوٰه از
 احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شرابی سراویل در مکه بود و ابوعلی موصلی در مسند خود بسند
 ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدن روزی در بازار رسول خدا ﷺ پس خرید سراویل
 بهیارد رهم و اهل سوق را و زانی بود که بر میکشید اثمان را پس آنحضرت ﷺ بوی فرمود برکش
 و خریدت برکش پس آنقدر وزن گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن اینکلمه بگوید پس
 ابوهریره گفت وای بر تو نه شناسی پیغمبر خود را پس آنمرد میزان از دست بینداخت و برخاست نادست
 آنحضرت ﷺ بموسد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را از وی بکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک
 خود بکنند و من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت ﷺ سراویل بگرفت و روان شد ابوهریره
 میگوید که خواستم سراویل را از دست آنحضرت ﷺ بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سراویل
 تراست ببرد اشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نمواند برداشت پس یاری داد و از او برداشت گفتیم
 یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم میپوشم در حضور و سفر و در شب و روز زیرا که من مامورم
 بسفر و نمی یابم ساتر ترا زین جامه چیزی و این همان وطن رانی و دار قطنی و عقلمی نیز این حدیث را آورده اند
 ولیکن با سائید ضعیفه و مداری این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است حدیث او
 بالجمله خریدن آنحضرت ﷺ سراویل را صحیح و ثابت است و این تمیم در کتاب هدای النبی گفته که
 ظاهرا نیست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت ﷺ سراویل پوشید
 و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل
 ولیکن حدیثی در باب لباس او نیامده زیرا که صحیح نشده بطریق دیگر و شرطی که نزد وی معتبر بود و
 آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده
 شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود بگیرید پوشیدن سراویل را از پراکده وی ساترترین ثياب شما
 است و محسن و محفوظ که دانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی با ایشان مناسب تر و لا ینق نواست
 خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعضی المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع
 از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده با این لفظ که گفت بودم من نشسته بودم از رسول خدا ﷺ در بیخ در روزی
 باران پس بکشدت زنی سوار بر همانی و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن
 بر زمین پس روی کرد انید آنحضرت ﷺ از وی گفتند یا رسول الله و بی سراویل پوش است فرمود اللهم
 اغفر للمبتصرات من امتی یا ایها الناس اتقوا النار و ایلات فانه اامن استرثیا بکم و حصنوا بهما نساکم
 رواه الترمذی و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی فی الاصاب و اللیثی فی مسند الفرد و سن و گفته که
 ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و لکن صواب نکود و این حدیث نزد من ثابت است بطریق

متعلدده انتمهي والله اعلم والآن حضرت عليه السلام کاه عمامه ميپوشيد و کلاه با کلاه و کلاه بي عمامه و عمامه
را عليه ميان دو شانة مبارک فرو کلاشي در اکثر احوال چنين بودي و در بعض احاديث آمده که
آنشب که در خواب ديد که حضرت بهر ت فرمود يا محمد ليم بختصم الملاء الا مل ثلث لاله زي قال
فوضع يده بين كتفي فعلمت ما بين السماء والارض صياح آن خدا به ميان دو کتف مبارک فرو کلاشت و تمام
البيخلت چنانکه احمد و ترمذي از عبد الرحمن ابن عمار و ابن عباس و معاذ بن جبل آوردند و گفته
انچه چنين است که گفت رسول خدا صلي الله عليه و آله ديدم پروردگار خود را در تصويري صوري پس پرسيد از من چه
چيز خصومت يعني بخت و نزاع و گفتگو ميکنند فرشتگان يعني کدام اعمال است که در مقابل آن بخت
و مظاهره ميکنند و بخت کردن و بردن آن با آسمان بزرگتر مسابقت و مبادرت مينمايند بخت نمودن
نري اي پروردگار من بدان پس نهاده است قدرت خود را ميان دو شانة من پس بخت من سردي دست
پروردگار در چينه خود پس منکشف شد بر من و حاصل شد مرا علم هر چيزي که در آسمان و زمين است
کنايت است از حصول نياده علوم کائنات علوي و سدي پس از آن خوانند آنحضرت صلي الله عليه و آله اين آيت را و
کل لك نوري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليك من الموقنين بازي بر سيب پروردگار خدای عز و جل با اين
میلانی در چه چيز خصومت ميکنند فرشته ايها مني چون منکشف شد علم هر چيز بر من باز پرسيد و گفته ان
از براي اظهار علم من اين ما و گفتيم نعم خصومت ميکنند در کفارات يعني عبادتي که مکشود نوب و ميات
اند و آن اعمال اين است مکش کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز با نظر نمازي ديگر و پياده رفتن
براي درافت جماعتهاي نماز و ناز و سمراب و کامل کردن وضو در حاکره يعني در احوال و واقفانه
مکروه و شاق بود بر نفس وضو کردن و آب ریختن از جهت ضعف و برودت و مانند آن هر که بکند اين
اعمال را از ننگاني کند به نيکي و بچيز ديگر کرد از گناهان خود چنانچه در روايتي که رايد است
است از مادر و تعليم کرد مرا پروردگار من اين دعا را اللهم اني اسألك فعل الخيرات و اجابتها و اجابت رجب
المساكين فاذا اردت بعبادتك فتنة فاعطني اليك غير مفتون و گفت پروردگار مني در حاجات به نبي اعمالی
که صيب نوري در حاجات شود اين هم چيز است اني سلام و اطعام و طعام و نماز کن در شب در وقت بودن
مردم در مقام رکعت ترمذي سوال کردم بخار بر او افتاد بخت گفت صحيح است پس مصنف ميگويد در
شبهه که حضرت مصطفی صلي الله عليه و آله اين واقعه را ديد صاحب آنشب علم به اراد ميان دو شانة فرو کلاشت يعني
بر اين تعظيم و تکریم مومني که پروردگار تعالی است خود را بران نهاد بود مواهب ميکوبد که اصل
اين ننگنه از ننگات اين نيميه است و اين هم گفته است اين فايده را اصلي در غير کلام و في نبي با هم و
اصول عوامي ديگر گفته که اين اصلي زان در انهن بالله اعلم و آستين پيراهن مبارک ناپندگاه سر دست مبارک
موي و در بعض روایات نازک ننگنه آنرا واکر زبانه سران آمدني بمرودي و پيراهن را در دست

داشی و گاهی حله حمرا پوشیدنی در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه و عید میباید اندی و ترمذی
 و درمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را ص در شب تاب در حله حمرا بودم من که
 نگاه میکردم گاهی بجانب قری ص و گاهی بجانب قمر و آنحضرت ص نیکو تر و روشن و تابان تر بود
 نزد من از ماه و قول جابر بر آنست که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی ص گفت
 و الا نزد همه کس و در نفس الا مرهمچنین است و نیز ترمذی از بزاه بن عازب آورده که گفت ندیدم
 هیچ یکی را از آدمیان بهتر و زیاده تر از رسول خدا ص در حله حمرا چون در اینجا بعضی از مردم را
 توهم و اشتباه آن شده که هر اد از حله جامه افریشمی باشد و از حمرا سرخ محالص محققین اهل حدیث
 رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عبارتست از دو جامه و حمرا آن مخطوط سرخ است که در آن بود و مراد
 بحمرا آن نیست که سرخ محالص بوده چه سرخ محالص منتهی غنه است عینا به بن عمر و بن العاص جامه
 سرخ از رنگ گل معصفر پوشید بود گفت این چیست که پوشید از آنحضرت ص گراحت آن فهم کرد چون بخانه
 آمد در تنور انداخت و بسوخت و بگزر و چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت
 فرمود مالا کسوته بعض اهلک چرا نپوشانیدی آنجامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لباس
 به لباسا عزیزا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مرزنان را و در صحیح آمده که دو جامه
 سرخ زانور گمنی دید فرمود ان هان الباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران است پس پوشش آنرا و نیز
 آمد مزی بگفت و برود و جامه سرخ بود و بر آنحضرت ص سلام کرد آنحضرت سلام او را جواب نگفت
 رواه الترمذی و ابود و فی الجملة از پوشیدن پوشش سرخ محالص احترام بایک کرد و همچنین از زرد
 رانجه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر حرمان اینها و وقوع آن پیش از وقوع نهی است
 بود و کتب فقه در باب اقوال مختلف آمده و صحیح در مذمب امام ابوحنیفه آنست که مکروه است گراحت
 تحریمی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران که گراحت و حرمت در مطلق رنگ سرخ است
 یا مخصوص است بر رنگ ص خنثی ص که از متأخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق
 رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است و لیهلاد و بعضی احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم
 شد که اینست مطلق احمر را شامل است و نه اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علمدار بند یما و غیر آن اما
 گفته اند باینکه که دیبا و هریر زیاده بر چهار انگشت ص بود و کلاه از آن مجامع است و جامه منبیا پوشیده
 چنانکه در کتاب خطبه جمعه آمده است که دستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین
 بود و بعضی گویند که درین روز از مغفر که بر سر داشتند ستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعین
 است و با جمله پوشیدن کسای سیاه و عمامه سیاه از آنحضرت ص است و فی الجمله
 رنگ لباس السواد از امام محمد شیبانی ص علیه آورده اند که عمامه سیاه بر سر داشی و لباس آنرا زرد بر

جنالی یکسان داشت زول بهای نزد وی با ستمنا آمد حیران چنان وی شد و میاهی در مزار را با سفید
 زوی وی بخایت نخستین بود بدینان مویع کشت دیگر وی ^{بجه} علیه دستار میاه تو شید و او از نماست لباس
 اعتدال کردی که مر از نان بسیار اندک خود را آراستند ارم ترسم که نظر در جای نیکو کند و هر مرد
 بیگانه طمع کند و آنه اعلی بر همین فکه اطراف آن بسندس دوخته بود نیک و موزه و نعل و ناسوره که
 قدیمی خاص است از نعل ضخیمتر از نعل متعارف طاقهای جرم بود در حخته اینها را پر میاید نرمل و هر
 شما بل از بریده آورده که فرهاد انجاشی برای آنحضرت ^{علیه السلام} در موزه میاه ماده پس پوشید آنرا
 پس وضو کرد و مسح کرد بران و تعالین آنحضرت را ^{علیه السلام} و دوال بود ^{علیه السلام} آنرا نکشت با برانکشت
 متصل با و دیگر میان آنکشت میانه و آنکشتی که متصل با و است و یکد و آن دیگر بود بر پشت ^{علیه السلام} نعل
 آنحضرت ^{علیه السلام} هواس و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محکمین رساله جدا در بیان آن جمع کرده و
 گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود هر زوایمان است از شریعی و عبادت و رحمت اشرار و از شر شیطان مراد
 و اگر زنی که دشوار شده باشد زائیدن وی آنرا نگاه دارد آسان شود بروی این دشواری و بعضی از
 محبتان را از هفتاد و هشتاد و نود و صد است در مدح آن کمالی المواب اللذبه و آنکشتی در دست
 کرده امار وایت مختلف است. فن بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و
 مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بود نقش آن بخند رسول الله
 بر این میات بود و نهی فرمود که هیچ آوریده با یلد که نقش انگشتری من بر انگشتری خود ننداید آنکه
 گرفتن آنحضرت ^{علیه السلام} خاتم را و پوشیدن وی آنرا بصحت رسانیده و خاتم وی ^{علیه السلام} از نقره بود و لوی نیز
 از نقره و در روای می آمده که نص وی حبشی بود یعنی منکبی بود که در همیشه میباشند یا مراد آنست که میاه بود
 کلا قالوا و آنکه در حدیث هر وی از انس آمده که آنحضرت ^{علیه السلام} انداخت خاتم را و پوشید و در روای
 دیگر و پوشید بعد از آن بینداخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدیث مروه بغضه که مالکته بدید برای وی
^{علیه السلام} پس بینداخت آنرا و نهی کرد از آن و آنکه در حدیث نرملی آمده که گرفت آنحضرت ^{علیه السلام} خاتم را پس ختم
 میکرد روی و نهی پوشید محمولست بر آنکه در اول دمچنین بود بعد از آن پوشید و مستند شد پوشیدن آن و خاتم
 آنحضرت ^{علیه السلام} بعد از وی بدست او بر کمر صدیق بود و بعد از وی بدست عثمان و بعد از وی بدست
 عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از کفایت معصوم که خاتم وی بود در بهار و مسافرت و هر چند
 بجهتک بید نشد و گفته اند که باعث اینهمه تغلقه و برایشان و اسلاف که در عهد عثمان بود و بعد
 از وی بید شد کم شدن آن خاتم بود که در روی سری از اسرار الهی بود که صیغ انتظام و التیام امر بود
 چنانچه در خاتم ملایمان علیه اسلام و از پوشیدن آنکشتی آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج
 در مورد که از آن موی استقام می آید ^{علیه السلام} اصنام و از آن موی استند و در قفس فرمود که آن حلیه و پوشش اهل

ناز است و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمه اربعه مکروه است و نزد بعض علماء جائز و از بعض صحابه مثل
 طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم حقیق اشعار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر
 و برکت است و نافی فقر و ذرر و ابی آمده که عقیق زرد دافع طاعون است و پوشیدن آن حضرت علیه السلام آنرا
 بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیابید و در مدینه نهمین خاتم مطلق مکروه داشته و در کافی میگوید
 عقیق پوشیدن از آن مستثنی است بر قول اسحق و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نکلین زیرا که
 قوام خاتم بر روایت و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور و خلفا امانه بقصد زینت و بعض گفته اند مکروه
 است مگر کسی را که ویرانگمی و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اصل در استعمال
 فضه و ذهب حرمت و کراهت است پس باید که از قدر ضرورت زیاد نمود و هم از بیخیمت پوشیدن در آنکه تری
 و زیاده از آن مکروه است ولیکن گرفتن خواتیم متعلد مکروه نیست اگر بنوبت به پوشیدن و اختلاف کرده اند
 در آنکه افضل نختم در یمن است یا در یسار و اکثر احادیث بر آنست که در یمن است و بعض در یسار نیز آنست
 و گفته اند که آنحضرت علیه السلام اول در یمن میپوشید و آخر در یسار قرار یافت و الله اعلم و نختم در غیر خنصر
 مکروه است و آمده است که آنحضرت علیه السلام شش مرتبه در خاتم از برای یاد داشت امری و امانتفش خاتم وی علیه السلام
 بعد رسول الله بود ولیکن کتابت وی نه بر تر نیت عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد است در خوانیم
 تا بعد از ختم کتابت را بعد از آنکه در آن وقت علیه السلام که امیر جلاله فرقی بود بعد تحت و رسول در میان و بعض
 از مشایخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و توانست که بر عکس باشد بلکه گفته که روایت
 آمده که ای که از رواة بخاری است آنست که گفت مطر اول محمد و مطر ثانی رسول و مطر ثالث الله بظاهر مخالف
 آنست که ای المواجهتند بر و منع آنحضرت علیه السلام دیگر آنرا از نقش خاتم شریف خورد یا از جهت شرف و امتیاز
 و علو مقام وی بود تا دیگر در آن شریک نه باشد و درین نقل بر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت خوف
 تلبس بخاتم شریف وی بود که نزد اشتراک لازم می آید و برین نقل بر منع مخصوص بزمان مبارک وی
 بود و الله اعلم و آنحضرت علیه السلام زره پوشیده و محو و دو خوشن و کاهی دوزره در نکال پوشیده چنانکه در روز
 غزوه احد و این از کمال شجاعت و کار زاری آنحضرت علیه السلام بود که بیست و سه سلاح جنگ از مردان آنها پوشید
 که در غل غه کار بیشتر در آنک و از اینجا معلوم شد که صلاح پوشیدن و معاشرت اسباب عادی کردن منافی
 مقام توکل نیست بلکه در آن بندگی و امتثال امر الهی است در انجم و انقیاد با همایی که خلق در موده
 و حیمه خسروانی داشت که شکافهای آنرا فرار و زدن و خنجه بود و مراد بجهت طیاره کسر و انیه مکشوف بدیماج
 که در حدیث واقع شده اینست چنانچه کثرت اما طیارسان در بحالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی
 که فرمان هجرت یافته بود نیمروز سخانه ای بگری آمد طیارسان در بر کرده اما در حدیث آنست آمده که
 کان یكثر القناع یعنی طیارسان را بسیار پوشیدنی بعض حمل بر اوقات ضرورت کرده اند بلکه در لیس

یهود خیمه رود در حدیث صحیح از حاکم آمده که من تشبهه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من
 تشبهه بغيرنا جوازش چنانچه در فتح الباری گفته است که استعمال باین در وقتی تمام است که طیب لسه از شعاع
 ایشان بود و آن درین از مننه مرتفع شد پس در عوم مباح داخل بود و قوی است به تشبیه آنجماعه به یهود بجهت آن
 بود که اسب یهود را بسیرا دیند و بود که تطلس میگردند و غیرا ایشانرا مجمع باین هیئت کم دیند پس تشبیه کرد
 بایشان و ازینجا کراهت لیس طیلسان علی الاطلاق لازم نیاید بل لیل و لیل و یوسف تطلس و قنوع از ان حضرت
 و بعضی گفته اند که کراهت اسب اثر بجهت رفقه ای این طیلسمه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است
 والله اعلم و در سفر جنبه آشتین تنک پوشیدنی جنبه رومیه ضیق الکهین که در حدیث آمده اینست
 چنانکه کشت گاهی از روز داپوشیدنی و در عازی رد اشش گز بود و در عرض سه گز و یکووجب
 و درازی از چهار گز بود و یکووجب در عرض دو گز و یکووجب گز یک است است که آنرا ذراع گویند و این دوشهراست
 و نیز بیست و چهار انگشت بعد در عرف لاله الا الله چنانکه مشهور است * فضل * در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 در معاشرت با ازواج طهارت میفرمود و در حدیثی من دنیاکم النساء و الطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از
 مصنفان ثلاث را یاد می کنند و آن غسل است چون مستقیم نیست آنرا تاویلات میکنند و سه و سه و سه است و نماز
 از امور تینا نیست تحقیق این مقام در فصل صلوٰه بتفصیل ذکر کردیم فلینقل کرد و سترین چیزی
 حضرت زین العابدین علیه السلام از امور دنیا نمان بود و بوی خوش و در بستان از شهبها مجموع حرهای نه گانه
 را طواف کردی و در مباشرت قوت سی لغز از اقویا و پیرا کرامت شده بود لا جرم مباح شد و پیرا چندانکه
 خواهل زن بشکاح خود در آرد نه و زیاد بر نه بل آنکه غوا یک نکاح بعد از حفظ نسل و در وام نوع
 انما نیک لذلک و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه جسم و احتشاق منی مورت و مولد امراض شکایله
 و سبب ضعف قوی و اعضا و اتسکاد مجاری است و تفاخر و مباحات بقوت باه و شهوت جماع و ثمانج
 بد آن و تشبیه و تحقیر بضد آن اموی مقرر و معزوف است و عادت مسخر است میان مردان و صحبت
 نسا و نکاح معجل و از کمان نسی النسائی و موجود در کمال افراد این نوع است و تمامه انبیا و زهرا اهل تزوج
 و زاهد بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم
 خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار بشوق صحبت ما جرام اسمعیل بمکه می آمد از جهت کمال
 شغف او بوی و قلت صبر از وی و داؤد پیغمبر علیه السلام را فود و نه زن بود و بنا وجود آن زن دیگر نکاح
 کرد تا آیه تمام شد و هلیه ان علیه السلام را سینه منکوحه و هزار سریه بود و یکشب بر حد زن طواف
 کردی و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میکشت بر تمامه تناسی خود در یکشب
 و آنها یاد نه تن بودند و در روایتی نه وجودیم ما که نیکو نیست میگردیم که داده شد است او واقوت
 می لغز و از طایس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت

و در روایت صحیح است که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اهل و هرب و صاع و لیل امیاع
 بود آنحضرت را علیه السلام هر مقدار از زنان که خواستند در دنیا کمال فضل و شرف و امتیاز او است از مائور رجال
 امت و حکمت در تکثیر نسا آن حضرت را علیه السلام این بود که تا احکام در وی را که مؤذنان را بد آن راه نمود نامت
 نقل کنند و زیادت تکلیف بقیام حاقی و حسن معاشرت و صبر بر صحبت ایشان با تحمل اعیان رسالت
 و اقامت مشاقی مما در دنیا از او آید آن بود و از آنچه نقل کرده شد تا ذیل سلیمان علیه السلام
 بر آنحضرت علیه السلام لازم نیاید چه آنحضرت را علیه السلام فضایل و کمالات بود که اگر مجموع فضایل انبیاء اصلوات اند
 علیهم اجمعین در جنب آن بنهند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه
 تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبود پس برای استیجاب دعا بی روی علیه السلام علیه السلام چوین
 تسخیر و باح و جن بوی مخصوص کرد انید فلک که همیرو بر ظاهر نبود و بی علیه السلام علیه السلام پیغمبری
 ملک و اینها از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را علیه السلام تسخیر کرد انید فلک که نمی ملک بود
 یا نمی عمل پس اختیار کرد آنحضرت علیه السلام که نمی عمل بودند ملک یعنی بنده کی بهتر از بادها می است
 پس موقوف داد انید آنحضرت علیه السلام را بر حد بشریت و در حدیت و مزیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت
 نسا و رفتن سر بر هوا و تسخیر جن ازین قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت و قوت تصرف
 پیغمبر ما علیه السلام در کاینات و قرب و عزت او در صورت ملکیت بیش از آن بود و این قوت و تصرفات
 آنحضرت علیه السلام را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام در آنست که
 برین معنی آنچه در حدیث صحیح آمده که عفر یعنی از مرده جن در نماز بر آنحضرت علیه السلام آمد نادر و سرس
 و تفرقه افکنک پس آنحضرت علیه السلام فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستمون ما علیه السلام بنده ما بود که آن
 اظفا این ملینه بوی بازی کنند ولیکن از دعا بیواد رسود سلیمان یاد آوردم و یکد اشرفی سادوت
 و تصرف در جن هست ولیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشته
 اند بد عاود خواست وی آفر از پروردگار ترک آن کردم فانهم علیه السلام و این شوق و بیا نعه نسای
 مطهره در تحت آنحضرت علیه السلام در وقتی بود فلک و در وقتی بازده و در وقتی دیگر زیاد ه بران
 و اول از واج حد آنچه بود در در جاهلیت برامطهره میخوانند فلک در وقت تزویج وی آنحضرت
علیه السلام بیست و پنج ساله بود و وی چهل ساله و اولاد آنحضرت علیه السلام سه از و رسود سلیمان علیه السلام که از
 ماریه تبطیه بود و وفات حد آنچه در بکه بود پیش از هجرت بسد سال به اول صحیح و بی نصبت و پنج ساله
 بود و صحبت وی با حضرت علیه السلام بیست و پنج سال بود سوده بنت یزید معه تزویج کرد او را بکه بعد از صحبت
 حد آنچه در پیش از عقل عایشه در هجرت کرد بعد از او چون پسرش خواست که غلاقش دهد پس از آن

و پیش از دخول مفارقت فرمود و بعضی را خطمه کرد اما از زوج نکرد و بعضی از آنها نزد تخمیری که در اراد
 دنیا و زینت آن یا از ارضی خدا و رسول بحکم نص قرآن یا ایها النبی قل لا زوج لکم ان کنتم فرددن الحیوان
 اللذنیان و زینتها الخ وارد شد اختیار دنیا کردند و بد رفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است
 و اما سراری آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار بود در شهر تهرین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوتس قبطی زالی
 اسکندر ماریه و مضرا ملک ناموده بود و از وی ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه تخریج کرد و با او
 و بعضی را بجان راه که در راج ملک کور شد از سراری داشته اند که گفته که آن از آن کرد او را و طوطی وی بملک
 یمنین بود و دیگر جاریه بود که او را از یمن بنت حبش یا آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و دیگر نیز در بعضی
 از هزوات بنی قریظ بود که او را به اعلم و از آنچه مذکور شد وجه طواف بر نه یا یا زده و در این طواف
 شد آنچه خدا بجه خود رفته پیش از بنی جماعه بسبکه فوت کرده و سوره نوبت خود را با عایشه رضی الله عنها بخشید و اگر
 آنهم نماز صحت زینب بنت خزیمه ماهی چند پیش نبود شاید که در وقت قضیه طواف نماز کند و این را بجان
 را بعضی از سراری داشته نه از واج اما بود بیله نه مالک که طواف بعد از آن نسا است نه از واج و بر هر تقدیر طواف
 بر نه یا یا زده در وقتی صحیح است کلا یعنی در میان ایشان یعنی نسا و مت نگاه داشتی در مهبت و ابوا
 و ائمه رجوع امور بی که بر آن قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمی ان ما ملک فلا تلتس بیسا الا ملک
 لک و انک الین قسمت و عدالت منست در چیز بیکه مالک و قادرم بر آن امی مهبت و نهاده پس ملامت ممکن
 و مکیر مراد رجوع بیکه مالک نیستم آنرا یعنی در محبت و مجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان
 بر وی خلافتست بر د و قول یکی آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و بر ای
 قسم زبان از خصایص وی بود صلی الله علیه و آله و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و نه طبیعت تلبوب ایشان بود و قول
 امام اجماعی حنیفه اینست و با وجود این چندان رعایت و ملاحتله این معنی کردی که با که واجب است چه
 فضل و مروت بر اهل و با و کرم حکم واجبند ارد و بعضی را طلاق داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن
 ذکر راج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله طلاق سوره را پس بخشید
 وی نوبت خود را با عایشه رضی الله عنها و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفتند بما چنین رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله سوره
 را اعتدلی گفت و طلاق کرد پس روی در خواست کرد که رجعت کنند و نوبت خود را با عایشه رضی الله عنها در
 و بیبھی از عروه آورد که رسول خدا طلاق کرده بود و او نماز رفت و چون بار آمد سوره داده و ما من جامه
 آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگردن گرفت یا رسول الله مرا حاجت بمر دان نه اندک است ولیکن میخواهم که در نسای
 تو محشور شوم پس مراجعت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله با وی را صلی الله علیه و آله عملیست مرسل است و ممکن است جمع و
 تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود
 بلکه با نقضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود با نقضای عدت آنهمی را یلا کرد

موقوف بیکماه ایلا نزد فقها سوکنک خوردن مرد است که قریبان نکند امرأه خود در املت چهار ماه و حکم
وی آنست که تعرض نکند و قریبان ننماید او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کفریه * و علی الذین
یؤولون من نسائهم ثربص ان یبعثن شهر الایة حکم میکنند و اگر بکنند کفارت یسین بدست یا جزائی که بران مشربت
ساخته چنانچه گفت اگر قریبان کنم بند من آزاد مثلاً و اگر چهار ماه گذشت و قریبان نکرد واقع شد طلاق باین
نزد امام اعظم ابوحنیفه و اصحاب وی و مالک و سنیان ثوری و بعضی علمای دیگر همین است و نزد مالک
و شافعی و احمد و مسیح واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه جمیع و جبر کرده شود او را بآنکه یا
رجوع کند و کفارت یسین دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق نکند طلاق داده شود بر وی جبراً
بیکطلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از نسای خود
یکماه و رسید بود بیای مبارک او زخمی در بند استخوان پس بنشست در غرفه بیست و نه روز پست
فرود آمد گفتند یا رسول الله سوکنک یکماه خورده بودی و بعد از بیست و نه روز بر آمدی فرمود
ماه بیست و نه روز میباش ایلا درین حدیث بمعنی حلف است مطلقاً و در حدیث مسلم از جابر فر
آمده است که در آمد روزی ابو بکر صدیق بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عادت وی بود که تا اذن نمی طلبید
تا امر نمیشد نمی در آمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بعد از آمدن اذن نشده
پس اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن در آمد هم نشسته و استغیث آن نمود و اذن گرفته شد برای وی و دید
آنحضرت صلی الله علیه و آله را ماکت و جزین نشسته و نساکرد وی جمع آمده طلب نفعه میکنند پس گفت عمر زید در دل
خود والله چیزی بگویم که بخندم آنحضرت صلی الله علیه و آله را پس گفت یا رسول الله اگر نعت خارج که نام زوجه
عمر است از من نفعه طلبم بر عیضم و مشمی در کردن او زدم پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت همچنین
این زنان کردند من آمده و طلب میکنند نفعه را پس برخاست ابو بکر و مشمی در کردن عایشه نه زد
و برخاست عمر و مشمی در کردن حفصه زد و گفتند آیا شما می طلبید از رسول خدا چیزی بیکه نزد وی
نیست گفتند لا والله نه اییم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پستتر گوشه گرفت آنحضرت از زنان
یکماه بعد از آن نازل شد این آیت * یا ایها النبی قل لا زواجکم ان کنتم تریدون الحیوة الدنیا الایة
والحدیث اما ظاهر نکرد و بعضی از فقها که گفته اند ظاهر نیز کرد غلطی ظاهر است و سهوی فاضح ظاهر
گفتن مرد است موزن خود را انت طی کظهر امی تو بر متن مثل پشت ما در منی یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین واقع میشود و اگر قریبان کند کفارت ظاهر و چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدست
و نزد محققین از فقها و صحیح ترین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر واقع نشده و در احادیث مذکور آن ورود
لیافته و سیرت وی بایشان بهترین سیرتها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لا هیله بهنجرین شما کسی است
که بهنجر است سیرت او با اهل و عیال او و انا خیرکم صلی الله علیه و آله و من بهنجرین شما امرا اهل خود

و از راه الترمذی و والد ار می و رواه ابن ماجه عن ابن عباس و لهذا ترمذی در روایتی اینست که
کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین ایشان از وی خلق و گرم ترین ایشان باهل خود و آنحضرت
در آن حضرت انصاری را سرفی عایشه ^ع بخواند تا با وی ملاصقه کنند و چون التماس امری کرد
بپیکانه که در آن هیچ عملی روی نموده موافقت فرمودی و متابعت نمودی و چون از کوزه آب بخورد
آن کوزه را بگرفتی و لبها بر جای لب عایشه نه نهادی و آب خوردی و چون استخوانی برد
و گوشت از آن بدند آن بخوردی آن استخوان را از وی بستند و آن موضع دهن وی گوشت تناول
کردی و بروی تکیه زده قرآن بخواند و و گاه در مبارک برکتی نهادی و قرآن خواندیدی اگر چه
عایشه بودی و گاه در حیض بفرمودی تا از از بندد و بیبالی از از با وی مدافعه کردی و هر چه
بشده وی رسانیدی و در ایام روزه او را بر سه دادی و از کمال لطف و غایت مکارم اخلاق وی باهل
بیت آن بود که ویرا یعنی عایشه را نه تمکین دادی از بازی کردن بلعبت چنانچه عادت دخترانست
که از لتهای جامه لعمتها سازند و بآن بازی کنند و بردوش مبارک وی تکیه زده در حوضه و رقص ایشان
نگاه کردی عادت همیشه است که نه نیز مای هر د بازی میکنند و گفته اند که این بازی ایشان از راهی
ساز جنگ است با اعدای دین و باین فصل از حمله هماد است و میباید آن کرد مثل تیر اندازی و نیزه بازی و تیر اندازان
و یکباری روز عید اینجماعه در مسجد شریف این عمل میکردند پس میگویند عایشه که آنحضرت
بر در حجره من بایستاد و بهر شیک مرادای خود تا نظر کنم ببازی ایشان و نهادم روی خود را
میان کوش و دوش آنحضرت ^ص پسترا ایستاده ماند و بر تکشت آنحضرت ^ص تا من بر تکشتم و گفت
عایشه در انداز که کنیک و بحیال کنیک که در محترک خورد سال که حریص بود بر دهن بازی چگونه
با بستند و بازی نماید از دهن آن حال مرادان قیاس کنیک و اینست که دلالت دارد بر ابا حنیفه ^ص این
لعب و نحو این دیدن در محترک صغیر السن بجانب آن در ایام فرح و مسرور و مثل روز عید و آنکه آن در
دو بار با وی مسابقت کرد بهای یعنی آنحضرت ^ص و عایشه در بازی که یکدیگر بدین اندک که تا کلام یکی
از ایشان غالب آید و پیشتر و در چنانچه ها زبان با صبا مسابقت در میدان گفت مره اولی عایشه در
هبت کرد و در مرت ثانیه عایشه در کنار شد یعنی فر به و گوشت داشت حضرت رسالت ^ص مسابقت
گرفت پس فرمودند ابد الی یعنی این مسابقت من بدل آن مسابقت است که در بی بر من کوفی و یکبار
از در حجره بیرون می آمدند در گاه مرد و یکبار در آمدند یعنی آن دیکر برادفع میکند تا بیرون
شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعه زدیدی هر کرا قرعه افتادی و بر آوردی و چون رجوع
فرمودی دیگران را قضا نکردی و زده بودی که در حضرت مجموع بر یکی از ایشان دهت نهادی
و ملاصقت کردی و هر روز چون نماز عصر بگذاردی بر مجموع حشرات یکدیگر و احوال ایشان تفقد کردی

و چون شب شد بی در حجره آنکه نوبت وی بر وی بینو نوبت فرمودی و میان هشت زن قسم کردی در آن
 وقت که از واج مطهره نه بود عایشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میسرکه زینب بنت جحش
 جویری رضی الله تعالی عنهن زیر آنکه سوده که نهی بود نوبت هر یک را عایشه زینب حفصه بود پس عایشه زینب
 را دو شب بود و دیگران را یک شب و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آنزنی که آنرا قسم
 نمود در صفیه بود غلط صریح است از عطا و سبب این و هم آنست که رسول ﷺ روزی بر صفیه خشم گرفت
 صفیه مضطرب شد عایشه زینب را گفت هیچ نوائی که حضرت ﷺ را از من راضی کنی و من نوبت خود را
 بنویسم عایشه زینب گفت آری پس عایشه زینب بیامد و بر جانب پیغمبر ﷺ بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود
 فرمود که امر و نوبت تو نیست عایشه زینب گفت آنکه آنست که از فضل الله بر تو تیره من یثاء و حکایت بازگفت پیغمبر
 ﷺ از صفیه را رضی شد و این حال دیگر روز بود و یکنوبت بود لا غیر از این جهت بعضی از روایه
 هم کرده که زنی که او را قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بدانکه در
 مشکوٰۃ از بخاری و مسلم از عطا می آید که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میمونه بسرف پس گفت
 این زوجه رسول خدا است ﷺ چون بردارید نعش او را نجسنا بدید و حرکت ندادید او را زینب میگوید که آن
 و گفت بود نزد رسول خدا ﷺ نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت
 عطا بنا چنین رسید که آنکه قسم نمیکرد برای وی صفیه بود و نبود وی آخر نسای وی در موت و زینب گفت
 که غیر عطا براند که آنزنی که قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر است زیرا که وی بخشید بود
 روز خود را برای عایشه و فتمیکه خواست رسول خدا ﷺ که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا
 و من نوبت خود را به عایشه بخشیدم با مید آنکه شاید که در بهشت در زمزه نسای تو باشم
 خطاب گفت که این سخن از عطا و هم است و غلط روی از این جریح است که راوی این حدیث است
 و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که چون نازل شد قول حق تعالی * ترجی
 من ثناء منهن و توبیخ الیک من ثناء یعنی بران از خود هر کرا میخواستی از زنان و بخوان بخود هر کرا
 خواهی از ایشان اجتناب کنست و این آیت است متمسک جماعتی که گویند قسم بر آنحضرت
 ﷺ واجب نبود پس براند آنحضرت ﷺ سوده و جویری و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بخواند بخود
 عایشه و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات یافت آنحضرت ﷺ در حالیکه ایوا کرد و بخواند همه
 را مگر صفیه را که او را اجازت براند و قسم نکرد برای وی و همرداد عطا از آن امر و الله اعلم و عادت
 نبوی ﷺ آن بود که چون در اول شب مواجعت کردی گاه غسل کردی و بخفتی و گاه وضو کردی و بخفتی
 و غسل در آخر شب کردی و حدیثی که از عایشه زینب مرویست که در میان اینام و لا یحسن ما عیسا بود که
 خواب میکرد آنحضرت ﷺ و دست نمیکرد آنها را غلط است از بعضی روایه از جهت ثبوت غسل یا وضو

و احتمال دارد و در نهایت که مراد بنسب آب غسل باشد والله اعلم و گاه بودی که بر مجموع طواف
 کردی در آن یک غسل کردی و گاه در عقب هر مراقبت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شب هنگام در
 خانه نهدی و اینست که در باب معاشرت اسب آورد زیرا که این نیز بسلا حظه حال ایشان بود نامنتهی
 شولند و یکبار یک برایشان نیاید و عزا این از حکمتها می دیگر فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی
 ﷺ گاه بر فراش یعنی جامه خواب بپوشید کردی و گاه بر طمع و گاه بر حصیر و گاه بر زمینی میخورد و این
 حضرت را ﷺ سر بری نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سر بر روی
 در مسجد و سهو طی در جمع الحرام آورده که در مرض موت آنحضرت ﷺ عیاش بن عبدالمطلب
 و بر سر روی بنشست و آنحضرت ﷺ امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بر روی رویت کرد در خواب
 آورده که آنحضرت ﷺ بر سر بر حلقه بود و فراموشی در روز بخود نداشت و اثر کرده بود ریسان سر بر
 در پهلوی مبارک و ولله البی و بی از بوخت بود خشووی لیف در عت هر ما بعوض بنده اینست که ساله اکل شده
 است و از برای شب پلاسی داشت از موی که بران خفتید بی آنرا در شب و تومی کرد که شب آنرا
 چهار تو کرد که تا نر متر باشد از آن نمی فرمود گفت بحال اولد و نه سازید چه در و ش مرا از نماز منع کردی
 آنجمله بر فراش خفتید و لحاف بر خود پوشید و فرمود که جبرئیل بر من نیاید در لحاف هیچ زنی سخن
 لحاف ها بشه و بالش و بی ازادیم بود و در میان آن لیف هر ما این نیز ساله اکل شده است فصل
 در سوار بی آنحضرت ﷺ کاه بر اسب سوار شدی و گاه بر شتر و گاه بر استروگاه برد از گوش و آن چند تا
 بود یکی عقیر که معروف است املا کرده بود و معقور که فرور بن همروا لیف امی فرستاد و گفته اند که این
 مرد و نام یکدل است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسب برهنه بی زمین چنانکه در باب چنانکه ازل شد و گاه
 اسب را یک و انیل و هر چند کند و هر دو بودی در تحت آنحضرت ﷺ مثل سبلر و ان شدی و هالبا
 تنها سوار شدی و بعضی احیان بر شتر کسی را ردیغ ساختی و گاهی از پیش خودیش کسی دیگر را سوار
 کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودند و گاه بعضی از امپات مؤمنین را بر عقرب خویش سوار کردی و
 بیشتر مرکوبات آنحضرت ﷺ اسب و شتر بودی اما بغال در ارض عرب حکم آورد یک بغله بهدی
 از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقروس بود و نام این بغله دلدل و آن سدید
 بود و یک بغله دیگر بود و نام او نطفه فرور بن همروا آنرا فرستاده و یکی دیگر این العلا صاحب ایاه فرستاده
 دیگر از رمة الجنان آمده و دیگر از پیش نجاشی و بعضی گفته اند که کسی نیز بغله برای آنحضرت
 ﷺ فرستاده بود و این سخن بعدی دارد چنانکه کسی که در حین انقیاد آنحضرت ﷺ در آمده
 و کتابت او را پاره کرده اند ای آورد و است کمال ایل و الله اعلم و چون استر در ارض عرب که بود صحابه
 که تنگ مالین در از گوش بر اسب اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انسا یفعل ذلک انک لاین لا یعلمون یعنی

این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس نجهانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند * فصل * حضرت
 زهرا علیها السلام یک کله کوسفتند بود بعد دند و دست نداشتی که بر صند زیاد شود چون بران زایل شدی
 بدل آنرا کوسپندی ذبح کردی و شتران از نروماده نیز بسیار بود و عداد و اسامی آن در کتب میر مسطور
 است و حال اسیر و دراز گوش معلوم نشد و اما اسپان چند از آنچه در کتب مسطور است یکی نام وی سگب
 است و سگب در لغت رختن آبست و فرس سگب بمعنی کثیر الجری آمده کویا میریزد و میرود مثل آب
 و این اول اسپ است که در ملک آنحضرت علیها السلام در آمد و یک او قیه آنرا خریدند و بود اگر عجل یعنی
 سفید چهره و سفید پا و کفایت بود و این انبیر گفته اند هم دوم مرتجز ما خود از رجز که نوعی از بحر شمر
 است خوش آینه تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل و خوبی آواز وی و سفید بود سیوم ظراب
 بطای معجمه تسمیه کرده شد بدان از جهت کبر و صمن وی و گفته اند از جهت قوت و صلابت حاضر وی
 اهدا کرده آنرا فرود بن عمر و جل امی چهارم لحييف بحاي مهمله اهدا کرد آنرا بیعت بن ابی البراء ما خود
 است از لحاف تسمیه کرده شد باین اسم از جهت صمن وی و کبری کویا می پرشید از من و این م خود که دراز
 بود چنانچه بلحاف بهوشند پنجم لدا از لک بمعنی التصاق و اتصال اعضا و او بیکن بکر ملتزق و ملتصق
 و برهم پنجمه و خوش اندام برد اهدا کرده بود آنرا مقوقص ششم ورد سرخ خوش رنگ کل اندام بود تسمیه
 داری آنحضرت علیها السلام فرستاده و آنحضرت علیها السلام آنرا با میرا ابو مثنی عمر بخشید و وی در راه خلد یکی
 را بران سوار کرده بعد از آن دید که آنرا از آن میفرود شد خواست که باز خرد و آنحضرت علیها السلام او را از
 خریدن منع کرد تا عود بصله لازم نیاید چنانکه در باب صدقات کلمات هفتم صحیح از منباحت بمعنی شنای
 فرس صاحب حسن الجری اسپ اشقر بود خریدند بود آنرا از اعرابی یک شتر هفتم بحر اسپ سفید بود از نجار
 یمن خریدند و بیان دو اب واصله آنحضرت علیها السلام و اسامی آنها که در غایت مناسبت و لطافت اند بتفصیل
 در کتب میر منگورا است و هر چیز را نزد آنحضرت علیها السلام نامی بود مناسب از ان میان همین نام اسپان نقل
 افتاد که دلالت ظاهره دازد بر آنچه گفته شد و کنیز کان و غلامان دایمی از ان جمله آزاد کردگان زیاد از ان
 بودی و بیشتر موالی و عتقا از عینک بودی نه از انما در مواهب اللدنیه از این جوی نقل کرده که گفت
 موالی آنحضرت علیها السلام جهل و سه بود و اما یازده و می فرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند
 مردی مسلم انرا کان فکا که من النار باشد این آزاد کردن سبب آزاد شدن او و آتش و باز ستمن از گروان
 مجزی کل عضو مننه عضو مننه جزا داده میشود هر عضوی از ان آزاد کرده شدن عضوی از ان آزاد کننده و ایما امرأ
 مسلم اعتق امرأ نین مسلمتین و هر مرد مسلمانی که آزاد کند دو زن مسلمانی را کتبا باشند آن دو زن آزاد
 کرده شد فکا که من النار مجزی کل عضوی منهنما عضو مننه جزا داده شود هر دو عضو از ان دو زن
 عضویرا از ان مرد و این حدیث صحیح است و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است

آزاد کردن کنیزك و آنكه عتق يك بندگ نظير متقی در کنیزك است چنانچه در روز حج
بگردار در شهادت * فصل * در بیع و شری که حضرت نوح علیه السلام کرده اما بعد از نزول وحی هر یک از غالب
بود بر ذر و سخن و اثر و سخن اندک بود اما بعین از هجرت لر و سخن محفوظ است مگر در سه صورت و اما خریدن
بسیار بود و با جارت دادن و با جارت شدن و استیجار یعنی چیزی با جاره گرفتن زیادت بود از اسباب
با جاره دادن و محفوظ است که پیش از ثبوت خود را با جاره داد برای کوفتن چنانچه در حدیث
آمده است که هیچ پیغمبری نیست که کوفتن نچرالیده و آن از حق سبحانه تعالی تعلیم تربیت و اصلاح
امت است زیرا که ریاست در معنی چوپانی است و نیز آمده است که اصحاب هم اهل نواضع و مسکنت
باشند و اصحاب اهل کبر و کبر و خیلا و یکبار دیگر خود را با جارت داد بخند بجه تا برای بی تجارت کند
در صحیح ها هم است که در بار خورد را با جارت داد بخند بجه در دو سفره نوبی بیک شتر و شکر کردی
با کسان و کس را و کبیل خورد ساختی و خورد و کالت ایشان قبول کردی اما تو کبیل زیاد از تو کل بود و مدیه
بکسان در ستاد و از کسان مدیه قبول کرد و عرض داد عادت شریف بود که مکانات مدیه را احسان کردی و بر
خود منت کسان نهادی و بخشید و بخشید قبول کرد سلامه بن الا کو ع را بر در بهر غزوات کنیزکی بخوروی
نهیب شده بود و بر آن گفت این را بمن بخش همیاله فرمود به بخش این کنیزك را بمن پس
بخشید آن کنیزك را بوی آنرا بعتل و چندین اسیر را از اسرای مکه بآن کنیزك فد ا داد و خلاص کرد از اسیر
و قرض برهن و پیغمبر و من کردی و استعاره کردی و گاه بنقل و گاه بنسبه چیزی خریدی و همان شدی از حق تعالی
ضمناً خاص در حق کسی که فلان عمل کند چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین التبییه ما بین رحلیه ضمنت له
بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاه داشتن چیزی که میان دو کله است یعنی زبان که از خوردن و گفتن
حرام آنرا نگاهداری و هر که ضامن شود چیزی را که میان دو پای او است یعنی فرج را از وطی حرام نگاهداری
ضامن شوم مرا و رایه بهشت و مثل این ضامن در سنت بسیار واقع شک و گاه ضامن شدی همان عام
از برای دیون هر که وفات کند و وفای نکند از مردین خود را و شفاعت کردی بکسان و کسان
بوی شفاعت کردندی و یکبار برای مغیث شفاعت کردی و بر بره و قبول نکرد بر بره
شفاعت و بر او نرنجید و بر وی عتاب نکردی بر بره آنست که وی کنیزك عایشه بود
بر و عایشه بر او اعتناق کرد و حکم امت چو زن معتق کرد دانست که وی اختیار دارد که تحت شوهر
خود که در حالت بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را نسخ کند و از ملک وی بر آید نزد امام ابو حنیفه
مطلق است خواه شوهر وی حر بود یا عمل و نزد امام شافعی اگر عمل بود که القرونی الفقه و مغیث شوهر وی
بود و چون بر بره آزاد شد لغو است که در نعمت وی باشد و مغیث در عشق وی و اله و حران میباشد
آنحضرت صلی الله علیه و آله شفاعت کرد مغیث را نزد بر بره تا او را قبول کند و در نکاح وی باشد بر بره شفاعت آنحضرت

و قبول نکرد و منع کرد نكاح او را چون مصلحت ديك بر توره اين بود حضرت عليه السلام ويرا تكليف نکرد
 و از وی نرنجيد و سوگند بسيار خوردی بخداي تعالی و آنچه ثابت است در احاديث صحيح زياده بر مشنا د
 موضع است و باريتعالی در همه موضع امر کرد بپيغمبر عليه السلام بسوگند خوردن اول قال الله تعالی * و يستبدونك احق
 هو قل اي و ربي اليه لاجق * دوم قال الله تعالی * و قال ابل بين كفر و الا تا تينا الساعه قل بلي و ربي
 لتأ تينكم * سوم قال الله تعالی * زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا قلا بلي و ربي لتميعن ثم لئن لم يأتنا بما علمتم
 و ذلك على الله يسير * درين سه آيت امر است بر آنحضرت را عليه السلام كه سوگند بخورد بهروردگار تعالی
 و بنا كند بگويد كه در دين اسلام حق است و چه امت آملى است و حق سبحانه خواهد برانگيخت آدميان را
 و جزاي اهنال شان داد و مانا كه مقصود مصنف از ذكر اين كه آنحضرت عليه السلام سوگند بحيار ميسورد
 و امر امر است بسوگند خوردن اشارت است بآنكه سوگند خوردن بخداي رب العزت در آنچه حق است منع
 نيست چنانكه وصيت بعض مشايخ عظام است از باب طريقت قل س الله امر از هم مرطالمان را كه سوگند
 بخداي خوردند وليكن پوشيده نمائند كه مقصود ايشان منع است از آن بوجهي كه مسقط تعظيم اسم الهی و
 حشمت درگاه عزت بود چنانكه در مجاورات و معاملات مجتهد عموم ناس است و قسم بر حقيقت دين
 اسلام و تكليف شرايع و احكام در مقام مرعظت و ارشاد چنانكه در كلام نبوت و قرآن مجيد واقع است نه
 از اين قبيل است آنموضع ديكر است و اين مقام ديكر كالا بعضي نگاه در يمين است مشنا كردني مراد باستشها
 در اینجا انشاء الله تعالی كه تن است و اين است مشنا مانع است از انعقاد يمين و لزوم حدث بر تقبل بر عمل و وقوع
 امري كه بران يمين يا ذكرده و همچنين در موايد و عقود و گاه سوگند را كفارت داد و آن كار بگردني
 و ميفرمود من سوگند بچيزي نخورم و غير آن چيز را نيكوتر بينم الا آنچه نيكوتر است آنرا بكنم و سوگند را
 كفارت بدهم و مزاح كردي اما در مزاح غير حق نكفي چنانچه شخصي از حضرت وى عليه السلام شمرى التماس
 كرد فرمود بچو شتر بچه يد هم گفت يا رسول الله شتر بچه بچكار من می آيد مرا شتر در كار است فرمود آيا
 هيچ شمرى هست كه بچه شتر نما شتر آترا نرايد و چنانچه پيره زنى حضرت وى عليه السلام آمد و درخواست
 دعا كرد كه الله تعالی او را به بهشت در آرد گفت هيچ پيره زنى به بهشت نه در آيد پس آن زن غمگين
 شد و گفت چه شد پيره زنان را كه به بهشت نه در آيند و بگويي رفت فرمود تا وى بگوئي كه حق تعالی ميگويد
 * انا انشأناهن ايشاء فجعلناهن ابكارا عربيا اترابا * حق سبحانه زنان را بگرو جوان سازد و در بهشت
 در آرد باين معنی در صفت است كه پيره زن در بهشت نه در آيد و توريه كزدي توريه در لغت پوشيدن است
 و در سخن پوشيدن غرض در مضمير قلب و اظهار خلاف آن و در توريه غير حق نكفي چنانكه اگر عزم جاني
 كردي بچمر راه جاي ديگر بهر ميدي و آنها مراعي و منزل آن و از اين باب است آنچه روايت كرده اند كه
 چون آنحضرت عليه السلام عزيمت فتح مکه كرد خيمه بچا نسا بچيمر زد تا بالفعل اين خيمر شايع نشود و هر

فانش نکرده و دشمن خود را شکست در مقام تهیه اسباب محاربه نیاید و امثال این نور بهادر غزوه را
 چهاراد بسیار کردی و مشهورت کردی و مشهورت داد و بیچاره پر سید و جوانان را حاضر شدی و دعوت را
 اجابت کردی و باران آید و منته کینان زد عیدان برای قضا و حاجت ایشان همراه شدی و کار ایشان را
 کفایت کردی و از شعر امدح شریفی بیضا از عطا دادی و رحلت کشید می مرویست که آنحضرت را
 از عطا دادی که شریف خود به ایت خویش آمد پس بر آنکه آن علامت صرف ایمان و دین خالص و ناطقی
 از محبت حق و صلیق محض است از آنکه هر چه مدح وی گفتند و ثناء قیامت خوانند کت قطره است از بحر بی
 پس عطای ری ایشانرا بر قول حق بود و امام مدح غیر او از ملوک و امرا و اهل دنیا و دین و بهمان صریح است
 لا حرم فرمود اشتهوائی و جوه الملاحین التراب بینک از یزد در روی مدح گویند کان دروغ کویا که را
 فصل در بعضی اخلاق آنحضرت علیه السلام در دین و بدن بهایی مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عایشه
 زید کثرت و باکسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی بود در کانه نام سخت توی و علم کشتی
 را چون او کسی نمیدانست و مردم از بلاد به مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می انداخت و هیچ کس
 او را بر زمین نرفته روزی در راهی از راههای مکه با آنحضرت علیه السلام پیش آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد
 و گفت یار کانه چرا از خدا خجسته می و دعوت مرا قبول نمیکنی و کانه گفت یا محمد هیچ شامدی بر صلیق دعوی
 خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زخم می آری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود
 پس مقیم شد و برای مصارعت پس بمصارعت در آمد آنحضرت علیه السلام او را بکرت و بر زمین زد و کانه از این
 حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سه بار علیه السلام چنانچه پس گفت و کانه و ابه ان شانک
 لعجب بر واه الحاکم فی المستدرک و ابوداؤد و الترمذی و نیز آورده اند که مردی بود که او را ابوالاسود حنظلی
 میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی می استند و جماعه از هر طرف
 آن پوست را از زیر پای وی میکشیدند و وی از جای خود نمی جنبید و پایش نمی لغزید تا پوست پاره پاره
 میشد روزی آنحضرت علیه السلام او را دعوت کرد با سلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بعمو بیارم آنحضرت
علیه السلام بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد و لیکن وی ایمان نیاورد و فی القصة طول کذا فی المراهب
 و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و در جامه خود بدست خود رقعہ دوخته و دلورده آنکه خویش بدست
 مبارک خویش رقعہ زده و در سفند را بدست مبارک خود دو شید و جامه خویش از پیغال جانور پاک کرده فقط
 حل یث اینست و کان یفلی ثوبه و فلی در لغت گاوش و تفتیش مپش و امثال اوست از جامه و گفته اند که
 هرگز در جامه آنحضرت علیه السلام سبش نیفتاده و این را نکرده و از بدن شریف وی چرک بر جامه نشسته نقله
 فی المراهب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که هرگز بر جامه و بدن شریف پیغمبر
صلی الله علیه و آله مکس نشسته و پشه نکزید و لیکن لازم دلیلی علیه السلام خود چیزی مؤدی است فی الجملة قمل یا بر عودت یامانند

آن و جواب داده اند از این اشکال بدانکه شاید که تغلی از چیزی باشد که جسمی باشد بشویند و بی از خای
دیگر نه آنکه ازین شریعتش حادث شده و الله اعلم و اهل خانه را بنفوس خویش خلعت کرده و در بنای
مسجد باعمال و کارکنان موافقت نمودی و خشیت که خود بنا صاحب ریخته بود و موضع معین و معلوم است در مدینه
مطهره که برای بنای مسجد شریف در آنجا خشیت ریخته بودند بر دشتی و گاه چنان گرسنه شای که از
گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چه از بستن امعاء و معکم شدن و برهم جسمی آن قوی حاصل شود که
حرکت بدان میسر کرد و در بیاض رفتی و کمانرا نزد خویش بضیافت آوردی و خجاست کردی و امت زبانی
فرمودی و ثابت شد که حجامت میان سرمبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اهل عین و گاه بر کاهل و اهل عین
دو زنگست بر دو جانب کردن و کاهل عمارت پشت از منقلم ظاهر یعنی میان دو شانه و تداوی کردی و دیگرانرا
وقت ضرورت داغ کردی چنانچه ذکر آن بیاید و خوبیشتر را داغ نکردی و رقیه بیماران کردی اما طلب رقیه
برای خوبیشتر نکردی و بیماران را با حتما فرمودی و بمعالجه امر کردی اما استعمال ادویه مرکبه که در
قرابادین نوشته اند و معالجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودی بلکه تداوی بمفردات کردی و از ادرا چیزی را
بآن اضافت کردی تا دفع سورت آن دان و کند و این کمال حکمت و نهایت معرفت اطباء است ابو خزانه که گفت
یا رسول الله از این رقی نسفر قیهها و دواء نکل او بیها خبر ده ما را که این افسوسها که میگویم و این دار و ما که
میخورم هل پرد من قدر الله شیئا آیارد میکند و یا میکند و نک از تفکیر الهی چیزی را بفیقال هی من قدر الله پس
گفت آنحضرت ص این افسوسها و دار و ما نیز از تفکیر الهی است یعنی وی تفکیر بر کرده است که
این درد باین دار و و این مرض باین افسوس منافع کرد و اگر تفکیر باین رفته است منافع میگردد و لا خیر
و از نخمه و بسیار خوردن منع فرمودی و میگفت ما مثلا آدمی و عاء شراب من بطنه بر نکرد آدمی هیچ طری
را بد تر از شکم خود بحسب این آدم لقیومات بس است آدمی را در این چند لقمه معدود و صغیر بقمن صلحه که
بر یاد ارباب استخوان پشت او را برای نماز و حرکات ضروری فانکان لا بد فاعلا پس اگر بجد است
آدمی که بر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه
حصه کند یک حصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن یعنی اگر زیاد بود بویین کند ضرر
دارد * فصل * در علاج و امراض * بدانکه مرض دو نوع است قلمی و بدنی مرض قلمی عبارتست از ارتکاب
ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه دارد و دل را از صحت
که ثبات و استقامت اوست مع الله بر آورد و بعد از غلبه و دوام از الله حیات حقیقی که عبارت از معرفت و
ذوق ذکر است کند و علاج امراض قلمی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت ص و راهی نیست
بمحصیل آن مگر از جانب وی و آنچه آورده از دکان عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات از اتیان
دین و شریعت شعاعه قلوب و اصلاح بواطن است از امراض و مفاسد معنوی را اما علاج بدن و طب آن

که از جانب آن حضرت ^{علیه السلام} آمده از زبان تکمیل و تقمیر و جمع و تامل است چه در روی و چه در دست و مفرق
 او را یل بخلاف ضرر و امراض قلبیه که داریم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبیه ذکر کرده است
 بدو است که در این چند فصل همان علاج امراض قلبیه که از قبل حضرت نهوت آمده نیز بیان شده است
 و علاج امراض حضرت نبوی ^{صلی الله علیه و آله} بر سه نوع کردی یکی بادویه طبیعی که عبارتست از اجزای ^{سماوی}
 و نباتی و حیوانی و بادویه الهی که ادویه و ادکار و آیهات قرآنی است میوم بادویه مرکب از این دو قسم
 اما علاج بادویه طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت شریکه که منبث میشود از قلب نبوی
 اعضا و ضار است بافعال که صدادراحت از قوای یک لبه در بیان آن مصنف گفته است اما علاج تب را میسر بود
 الخیمی من فیج جهنم فابرد و ما با الماء تب ان برکنند کی گرمی در رخ است یعنی نشانی و نمونه از و پس سرد
 کنید آنرا با استعمال آب چه سردی نشاندند و کشند و گرمی است در حدیث دیگر آمده اند اذ احکم
 فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیل من السحر چون تب زده شود یکی از شما پس باید که ریخته شود بروی
 آب سرد را سه شب وقت سحر و جای دیگر آمده در مسند امام احمدگان ^{رضی الله عنه} اذ احکم دعا بقربة من
 ماء فافرغها علی راسه فاغتسل بود رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون تب میکرد میطلبید مشک از آب پس میریخت
 آنرا بر سر خود و غسل میکرد و در جامی نرمی ثابت است اذ اصابت احدکم العسی و انما العسی قطعت من النار
 فلیطها بالماء البارد و لیستقبل نهر اچار یا فلیستقبل جرمة الماء بعد الشجر قبل طلوع الشمس و لیقل
 بسم الله اللهم اشفهمک و صدق رسولک و ینغمس فیہ ثلاث غسرات یلثه ایام فان برأ الا خمسین
 لم یبرأ فی خمس سبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا نکاد نکاد و زالق مع باذن الله فرمود چون برسد یکی از شما
 را تب و تب نیست مگر باره از آتش پس باید که بکشند و با آب سرد و باید که استقبال کنند و پیش آید
 جوی روان را و باید که استعمل کند جانب روان شدن آب را بعد از سحر بخورد بر آمدن آلتاب که وقت
 سردی است و باید که بگوید بسم الله خداوند الهی بنده خود را و ^{بگوید} گوگرد آن پیغمبر بود را
 یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زند در آن آب جاری و غوطه نامه روزاگره شد و تب
 مفارقت کرد آنها و الا غوطه زند در وقت ملک کرد و آب جاری بنجر و زاکرد و بنجر و زاکرد
 نشود تا هفت روز این عمل بکنند اگر در هفت روز هم تب نشد دیگر از نه روز نمیکنند
 باذن خدا و چون درین علاج اطبایی طبیعی را استبعادی روی مبدل شد چه معلوم است
 که بعضی از اقسام تب را استعمال آب سرد مضر است ^{بنابراین} مصنف در ربع ابن استبعاد گفت که اهل حدیث را
 اتفاق است که این خطاب خاص است باهل حجاز و در آن کرم است ^{چون} خطاب حق لا تستقبلوا
 القلعة و لا تستعمل بر و ما لکن شرقوا او غربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن کشت مخصوص
 است باهل مدینه و هر که در آن صفت است و قبله ایشان ^{چون} است و چون اکثر حمیات که ایشانرا عارض

شد ی از نوع حمی یومی بود ی که از شدت حرارت آفتاب و امثال آن بود مانند استعمال د وای گرم یا حرکت
مفرط یا غضب یا بیداری و نحوها علاج آن بآب سرد فرموده شد با و اغتسلا و چون تعرض و بیان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که علاج امراض بدن را بطریق جمع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشید و هم
بآن نوع که غالب الوقوع در آن دیار بود اقتصار فرموده اند اعلم * فصل * در علاج استطلاق بطن * استطلاق بطن
را چون از کثرت ماده بودنی علاج بتقویت اطلاق کردی چنانچه در صحیحین است ان رجلا انی النبی صلی الله علیه و آله فقال
ان اخی یشتکی بطنه او استطلاق بطنه فقال اسقه عسلا فکف ثم رجع فقال قد سقیمته فلم یغن عنه شیاً
وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلك یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله
وکل ب بطن اخیك وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه ای فسلفه و اعلمت معک ته مردی بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آمد و گفت برادر مرا شکم روان است علاج آن التماس دارم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بیاشامان او را غسل
آدم در رفت و باز آمد و گفت بیاشامانیدم او را غسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد
این واقعه یا سسه بار شک را وی است و هر بار مر با شامیدن غسل میکرد و در بار هیفوم یا چهارم فرمود
راست گفته است خدا ای معالی یعنی که غسل را شفا ی امراض ساخته بتقول خود قینه شفاء للناس یا راست گفته
است در آنکه وحی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وی در آشامیدن غسل است و گفته اند که ای بنده منی
ببهر استنیرا که آیت دلالت ندارد بر آن که غسل شفا ی هر مرض است و دروغ میگوید شکم برادر تو که
قبول شفا نمیکند و عزیزا استعمال کلب در موضع خطا کنند چنانکه کلب سمعک دروغ گفت کوش تو
یعنی خطا کرد و در نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کلب بطنه یعنی صلا حیت قبول شفا نکرد و خطا کرد
از ان راجع فخرالدین رازی گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله به نور وحی دریافت که نفع غسل در امتطلاق بطن
وی آخر ظاهر شد لی است و چون در حال ظاهر نشد کویا گفت شکم با صاحب شکم که او را نفعی نیست
دروغ گفت از بیجهت اطلاق کلب بر آن کرد و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته لطیف است چه در او
می باید که آنرا مقدار ی و کثرت حسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بگای مرض را زایل نکند و اگر
از ان زیاد آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاد کند و چون در هر قوبتی چند ان غسل ندادی که
مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشود و امر با عاده شرب غسل میفرمود تا بحال خویش رحمت
لاجرم فرمود صدق الله و کلب بطن اخیك و کلب بطن اخیك عمار تست از کثرت ماده فاسده و چون
در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض وی کافی و وافی کرد و نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر
حدیث صحیحین آمده بر آن وجه که در مشکوٰۃ و غیره آورده است فبراً یعنی پس از ان به شک شکم وی
و عجب که مصنف این روایت را نیار و بداند آنکه طب نبوی بطن اطباء نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن
النتیج است قطعاً صادر شک از وحی الهی و مشکوٰۃ نبوی و کمال عقل را طب غیر وی غالباً ما خود است از حدس

را بموت کشور ولیکن پوشید و نماز که مراد اینجاست طاعون مراد عام است که آنرا با خواتند بهر سبب
 که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نوری علیه السلام میفرمود الطاعون رجز رسول علی
 طائفة من بنی اسرائیل طاعون عداپی است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن
 گروهی است که امر کرده شد که بودند بدخول باب مسجد او مخالفت کردند و فرستادند پیشان
 طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من گان قتلکم و مخصوص به بنی اسرائیل
 نیست بلکه بر بعضی امم دیگر نیز فرستاده شد و فاذا سمعتم به بارض فلانک خلوا علیه پس چون بشنویند شما
 طاعون و ویناراد زمین و شهری در نیائید آن زمین را و اذ اوقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرار امنه
 و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری و مسلم
 و موطا و ابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بیجا نبشام و در
 راه شنید که در شام و بانی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مه اجرین اولین را چون آمدند
 مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف
 کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن مناسب نبود و بعضی گفتند با تو صاحب
 رسول الله و مردم دیگر اندا ام بر بلاد و با نیکنی باشد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز
 اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتنه اند بخوانند با ایشان
 نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر و باد رحمت نیست عمر رضی الله عنه
 ایشان قرارداد درین میان ابوعمیه بن الجراح بود و گفت از قل رخا امیکر بیزی عمر گفت اگر غیر تو کسی
 این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای ابا عمیه از قل رخا امیکر بیزم بقدر رخا عمل الرحمن بن عوف
 حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از علیه السلام که فرمود اذ سمعتم به بارض فلا تغلوا
 علیه الحدیث پس حمل گفت عمر مرخدا را و بر کشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة
 لكل مسلم طاعون سبب شهادت است مگر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پدید آید و یکی صبر کند
 بر آن و راضی گردد بقضای الهی اگر بهیرد شهید بهیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون رجز الجن و رجز
 طعن غیر نا فلرا کویند و این امریست که جز بخبر شارح نتوان دانست و عقل را بند یافت آن راه نیست و لهذا
 اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بشری یا ورمی است یا قروحی است چنین و چنان در
 واقع اثر همان رجز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلیل برین معنی آنست که گاهی پدید میگردد در
 بلادی که اصح است هوای او و طیب است مای و بی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی با یستی که هرگز از روی
 زمین منقطع نکشتی چه در هیچ زمانی بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج
 آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتگی و و می مشخص بود موضعی

را بموت کشور و لیکن پوشید ه غایتی که مراد اینجاست طاعون مرگ عام است که آنرا با خوانند بهر سبب
 که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نمویی علیه السلام میفرمود الطاعون رجز رسول طی
 طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذاب است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن
 گروهی است که امر کرده شده بودند بن خول باب مسجد او مخالفت کردند و فرستادند پیش جبرایشان
 طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قملکم و مخصوص به بنی اسرائیل
 نیست بلکه بر بعضی امم دیگر نیز فرستاده شده و فاذا سمعتم به بارض فلانک حملوا علیه پس چون بشنوید که شما
 طاعون و وباراد رزمینی و شهری در نیاید آن زمین را و اذ وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرار امنه
 و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیاید از آنجا از جهت کربختن از آن بلا بخاری و مسلم
 و موطا و بودا و از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجانب شام و در
 راه شنید که در شام و بانی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند
 مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی واقع شده شما چه میکنید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف
 کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن مناسب نمود و بعضی گفتند با تو صاحب
 رسول الله و مردم دیگر اند اقام بر بلاد و با نیکو نمایش پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز
 اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتنج اند بخوانند با ایشان
 نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر و باد رحمت نیست عمر رضی بر قول
 ایشان قرار داد درین میان ابو عمیه بن الجراح بود و گفت از قل رخا امیکر یزی عمر گفت اگر غیر تو کسی
 این سخن میگفت میگویم بوی چیزی ای ابا عمیه از قل رخا امیکر یزم بقل رخا عمی الرحمن بن عوف
 حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از علیه السلام که فرمود اذ سمعتم به بارض فلا تقنوا
 علیه الخکایت پس حمل گفت عمر مرخل را او بر کشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة
 لکل مسلم طاعون سبب شهادت است مگر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پدید آید و یکی صبر کند
 بر آن و راضی گردد بقضای الهی اگر بهر د شهید بهر د و در حدیث دیگر آمده انطاعون رجز الجن و رجز
 طعن غیر نافر را گویند و این امریست که جز بخمر شارح نمیتوان دانست و عقل را بند یافت آن راه نیست و لیس
 اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بشری یا ورمی است یا قر و حی است چنین و چنان در
 واقع اثر همان رجز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلیل بر این معنی آنست که گاهی پدید میگردد در
 بلادی که اصح است هوای او و طیب است مای و بی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی با یستی که هرگز از روی
 زمین منقطع نکشتی چه در هیچ زمانی بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج
 آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتگی و وی مختص بود بموضعی

از بدن و بالجمله حدوث آن در اجسام ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بجهت تسامد هوا بودی آنرا ضابطه
و قیاسی بودی کلا اقیل و اینها قرائین و امارات است بر استبعاد وجود وی از تسامد هوا و انحصار وی در آن
نه دلایل قطعیه بران و اصل دلیل غیر مظنر صادی است اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن
احتیاج تکالیفی نماید و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت دیگر الخافین دعوتی نبوی وجود طاعون
در حق قوم بیگانه ای پیشتر اوست که دعا کرد تا حق تعالی علیها را برایشان نفرستد همو را با خصوصاً
و این حدیث منافی نیست آنرا که حدوث آن تسامد هوا بود و باطن جن کلا لایقی بود پس حدوث آن که نهی
فرمود از در آمدن در شهری که در وریا باشد و از بیرون رفتن از آنجا است ~~بسیار~~ و پروردگار تمام از وی
زیرا که در آمدن در محل و با تعرض است مر بلا را انقائ و نفس است در تهلکه و این مخالف شریعت است
و منافی عقل و در حدیث دیگر ثابت شده ان من القرف الخلف بلدر مشکه پیدا میگردد از قرف خلف
یعنی قرف سبب تلف و القای نفس در تسامد است و قرف مدانات مرض و مقارنت و با است پس درین نهی
تمام است تسامد و حسیت و نهی است از تعرض اسباب تلف و ممانعت از خروج از محلی که وارد آمده
باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی حمل نفس بر توکل و اعتقاد کاتبی بر حق تعالی و در هر دو قضا
و زما آن و معنی دوم آنکه اطباء میگویند واجب است بر هر که خواهد که از وی احتراز کند
تقلیل غذا و اجزای رطوبات فضلیه از بدن بگذرد و موایب التکلام انقل کرد و بیجا
لفظ لطیف مضاف آورده و این مناسبت تراست به مقام و از ریاضت و حساب بر نیز کند تا بداند
ردیه که در قعر بدن کاهن است یعنی پوشیدنی است و واجب باشد که سکون و آسایش را آرام را
اختیار کند تا از همجنان اختلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از زمین و مشرفی از زمین در بعضی جاها
بمحرکت سخت ممکن شود و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جایی که در وی
و یا باشد مقصود از آن علاج علت و با است و در است آن ذکر آن در فصل علاج طاعون و در بعضی مصنف گفته
و چنانکه علاج جسمانی بدن مفهومی شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رزقا
نسبتان الله ما انتم الالهة و الجملة و اکل و بعضی از علما در نهی از خروج حکمته ای دیگر نیز ذکر
کرده اند یکی آنکه طاعون و ویادر غالب احوال عام میباشند در بلدی که واقع شود شامل مر عامه اهل
آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسمت آن در شهر تمام اهل آن با او راه یافتند و مملکت مذکور
است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه وجود مفسدات علت چون مفسدات شکر و انفسانک از آن
غیر متوقع احتراز و فرار بسمت با نیک و لایق بحال تعاقب نمودند و دیگر آنکه اگر مردم در خروچ و فرار
متواود و متوافق شوند آنکه عاجز بود در مرض ملک و ربا بفرار آن ضابطه و حجاب کردد نسبت قتل که بی
تعهد و تفعل حال وی کند در حیات و عمل از مملکت و فرار اگر مردم بی مشورت و بی مردم با هم فرار و عیبت

در بر آمدن باکی و مبالاتی ند اشهدی بی باک و بی اندیشه بر آمدن بی و موجب کسر قلوب ضعفا
و بیملی ایشان کشتی و همین حکمت است در ورود و عید بر فراز از زحف یعنی گریختن از معرکه جنگ کفار
که باعث کسر قلب آنها نکه ثابت مانده اند و ادخال رعب بر آنها نکرد و دیگر آنکه بیرون آید و گریزند
خواهد گفت اگر من آنجا بود می و مقیم مانند می مبتلا شد می قبلا و آنکه بیرون نیامده و نگر بخته
گردد اگر بیرون آمد می سلامت مانند می ازین بلا پس هر دو در لو ولایت افتاد می که از ان منع کرده اند و
نیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سود مند نمود و هر چه واقع شد فی است البته واقع شود و هر کس را اجل
معین است قوله تعالی * اینها نگویند ایدر ککم الموت الا یة اگر شارع این گریختن را سبب میساخت و بدان
اذن میگردید میگریختیم و چون نهی از ان کرد جز صبر و رضا چاره نمود و بالله التوفیق کذا فی المصاب
الدنیه * فصل * در استسقاء بدن که استسقاء مرض باد می است که سبب وی ماده غریبه است بارده که
متداول میشود اعضا را پس بلند میشود و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضا یا ماده یا مواضع خالی که
در وی بدن بی رغبت او اخلاط است و آن فضایی جوف است و استسقاء بر سه نوع است قوی و لحمی و طبعی استسقاءئی
است که میریزد روی مائیت بمواضع مذکوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه رذیه و تسمیه وی
بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب او است به مشک پر آب و لهذا احساس کرده میشود خضضه آب نزد حرکت
و انتقال از جایی بجای دیگر و لحمی استسقاءئی است که پراکنده میشود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بحمله
اعضا و محتسب میگردد در خلال لحم پس بالامی ایدر لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت
از دیاد لحم صاحب او است بحسب ظاهر اختلاف فریبی که در وی از دیاد است بحسب حقیقت و طبلی
استسقاءئی است که پراکنده میشود در وی ماده ریحیه در مواضع مذکوره و محتسب میگردد در ان
و منتفخ میگردد در وی بطن بماده ریحیه باشی از رطوبت و وجه تسمیه او بطبعی بجهت تشبیه بطن است
بطبل و لهذا شنیده میشود نزد قرح بطن مثل آواز طبل حضرت نموی علیه السلام علاج آن بالمان و ابوالشتر
میفرمود در صحیحین اما لا که در بطلی از قبیل عکله و عرینه بملینه آمدند و هوای ملینه ایشانرا مخالف
آمد پس مستسقی شد ند پیش عکله آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتموینا الملینه فعضمت بطوننا
و از تهست اعضا و نابد رستمیکه مانا سازگار با فتمیم هوای ملینه را و بیمار ساخت ما را و کلان شد و آما سید
شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضای ما و از تهست بشین و همین هر دو آمده فرمود لو خرجتم الی
ابل الصدقه فشربتهم من ابوالها و المانها اگر بیرون آئید و بر وی یک بسوی شتران صدقه و زکوة پس
بیا شامید از بول و شیر آنها نفع کند شمار اودر اینجا اختلاف است نزد امام ای یوسف حلال است شرب بول
ما یوکل لحمه از جهت تل اوی نه غیر تل اوی و این قصه دلیل است بر ان و نزد امام محمد حلال است مطلقا زیرا که
شفا در حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه درینما ب آمده و چون ثابت شد هر ان شفا ثابت شد که

خلال است و احرام ابو حنیفه که یکه حرام است مطلقا چه برای نیک او و چه برای غیر نیک او بقوله
استز هو امن الہون و اذن بشر بان در قصه هر یکن مخصوص با ایشان است و تحقیق این در کتب
اصول نقل کرده اند **فعلوا لعلنا صوماء مد والی الرعاۃ و قتلوہم و استاقوا الابل و حاربوا اللہ و رسولہ** پس
عمل کردند جماعه بفرموده آن حضرت **صلوات اللہ علیہ** و صحبت یافتند چون صحبت یافتند تصدیک کردند چراغ نیکان آن
شتران را و کشتند ایشان را و بردند شتران را و مساجد کردند **لعلنا** و رسول خدا را یعنی راه رفتن کردند
بصحت و آثار هم نماند و اقطع ایله یبہم و ارجلہم و سمل اہنہم و العاظم فی الشمس حتی ماتوا پس
بفرمود آن حضرت **صلوات اللہ علیہ** مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرده بودند در زمینار با یہای
ایشان و بمر آوردن چشمہای ایشان بمیل کرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و
گفته اند کہ ایشان نیز چراغ نیکان شتران **بمچنین** کرده بودند بقصاص آن با ایشان نیز **بمچنین** کردند و
بعض گفته اند کہ این پیش از نزول جلد بود و بعد از نزول آن نہی کرد از منلہ و محققان اہل اہل اتفاق
است کہ لبن لقاح بکسر لام جمع لغوج ناقہ شیر در قریب العہد بنتاج و بول حمال بکسر ہم جمع حمل
شتر قراناد و یہ معتبرہ است درین مرض در شرح مؤرخین **بکسر و** کہ **لبن لقاح** اعرابیہ کہ **بکسر و** شیخ و
قبصوم را خصوصاً وقتیکہ استعمال کنند آنرا در عوض غلبہ آب نافع است درین مرض جلد او **بکسر و**
افتادند جماعه ازین بیماران در بلا دہرب و مضطرب شدند بدان و صحبت یافتند از ان و **بمچنین** ابوال
ابل و معز اعرابیہ **بکسر و** کہ **لبن لقاح** در لبن لقاح جلا و تلمیین وادار است و تلطیف و تفتیح مالد است
خصوصاً وقتیکہ اکثر عیوی شیخ و قبصوم و یا بونج و انجوان و اندھریا شد و غیر ان از ادویہ کہ نافع
است در استفقا خصوصاً وقتی کہ استعمال کرده شود بحرارت وی **بکسر و** برون آید از پستان و بول **بکسر و**
بہمان حرارت کہ بیرون می آید از درون **بکسر و** این بول زیادہ میکند ملوحت این را و زیادہ میکند
فضول را و زیادہ میکند اطلاق بطن را **فصل** در علاج جراحات **بکسر و** صیر سوختہ اشارت مفرمود در
روز احد چون روی مبارک **بکسر و** مجروح شد **بکسر و** آنکہ اسپ آن حضرت **بکسر و** بلغزید و در کوی بیلفاد پس مینج
خود در خسارہ مبارک بخون و مضبوط شد حی کہ صحابی بدنک ان خود آن مینج را آورد تا چند دندان آن
صحابی از بیخ بر آمد فاطمہ رضی اللہ عنہا خون را می شست و امیرالمؤمنین علی **بکسر و** آب میز سخت و خون منقطع
زمنی شد فاطمہ رہر با اشارت آن حضرت **بکسر و** پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاک گستر شد و آن خاک گستر
را بر جراحات نهاد در حال خون باز ایستاد و ان حصیر از بردی بود و در ان بلا دیشتر حصیر از بردی
بود خاک گستر برد در اتوت تمام است در بستن خون فی القاموس البردی نعت معروف و در حاشیہ کتاب از مہلب زودبختہ
البردی دو خمرہ **فصل** در فرایند غسل **بکسر و** **بکسر و** داغ کردن **بکسر و** میسر مودکہ شفاء در سا چیز است در دمی از غسل
و بریدن **بکسر و** داغ کردن بآنش **بکسر و** این از حدیث کہ بری **بکسر و** کشتند و لفظ احد **بکسر و** **بکسر و** شرط **بکسر و**

وزن کسریه زدن به شرط یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وی خون و مصنف تعبیر کرد
از آن به بریدن به حجیم اما من اشد خود را نهی میکنم از داغ کردن با تش بعض گفته اند که نهی
تزیه است چه مشهور است که وی جسم ماده در در میکنند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تا اثر و استقلال
آنها را اگر بکنند و امید شفا از جناب حق در از این جایز است و بعضی گفته اند نهی از داغ در موضع خطن
و تریه است علما میگویند این حدیث اشارت است بمعالجه جمیع امراض مادی چه امراض مادی
یا دموی است یا صفر اوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سه قسم دیگر
است علاج آن باسهال است پس بعین تشبیه کرد بر مسهلات و حجیم بر قصد و حجامت اشارت کرد بآنکه
بر بدن نهی اینچا شامل فصل و حجامت هر دو است و تشبیه است بر آنکه اجراج دم کتب مطلقا چنانچه
ذکر عمل بر مطلق مسهل است تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث
بر فضیلت حجامت مقابل فصل را ده نموده و تشبیه کرد بداغ کردن با تش بر جالتیکه طمیب از
معالجه عاجز آید و در مائید و اخر الله و العلی زیرا که منافع میشود بوی جلاط با غبی و منجم میکند ماده
وی و چون ابوطیبه که بخلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت و براد و صاع طعام فرمود و از اینجا
معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطای اجرت بر عمل حرام جایز نباشد و سادات
یعنی خواجها و پراگفت تا از اجراج وی که بیرونی نبوده بودند چنانچه در عرب رسم است که خواجها بر
غلامان اجراجی و وظیفه معین بنهنگ و قرار دهند تا این قل را بایشان پدید آورده بد هنگ و باقی صرف
معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و محو شالی آنحضرت صلی الله علیه و آله است از
عمل وی که از خواجهای وی تحقیق و مسأله در خواست کرد و میفرمود خیر مائید و یتیم به الحجامة
بهترین چیزی که دوا کنید شما بد آن چیز حجامت است یعنی برای امراض دموی چنانچه مصنف گفت
و میفرمود در شبها سرا بر هیچ گروه از ملائکه نکل شتم الا کفتمند یا بجد مر امك بالحجامة امر کن
امت خود را حجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفتند ا
حدیث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج
میکند و مجموع اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصل چه خون ایشان رقیق است
و پخته و بر سطح بدن می آید و حجامت بیرون می آید نه بقصد و فصل اعماق بدن را نافع است و به بلاد
بارده مناسب و در صحیحین است کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحجم ثلاثا و احدی علی کاهله و اثنتین علی الاصلین
یعنی حجامت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر
رد و رکمی که بر دو جانب کردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی و ابن لفظ آورده
که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت میکرد در اخل بین و کاهل و فی الصحیح انه حجیم و هو محرم فی راسه لصواع

کان به در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صدای که
 در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صدای که در یکجانب سر بود و در رفع
 حجامت بر آید در سزا حدیث آمده و اسباب صداع ارتفاع بخوره یا اختلاط عار یا باران است بجاناب
 دماغ اگر منقلب نیافت که از آن بد زرد حادث کرد صداع پس اگر ما بل شد بیکجانب شقیقه بود
 و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضة گویند بجهت تشبیه سر به بیضة سلاح که آنرا بیضة سرانند و
 گاهی بجهت بعض حرکات نیز حادث کرد مثل جماع و استغراغ و سهو و کثرت کلاه و گاهی از اعراض
 نفسانیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث کرد و گاهی بجهت خلوت صورت در اس یا درم دماغ یا
 برداشتن بار کران که زیر کند سر را یا گرم کردن ریاس سر کردن خارج از اعتدال بود و غالباً نفع حجامت
 در بعضی از این اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری و سنن ابی داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ
 یکی درد سر را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله مگر آنکه میفرمود حجامت و تواند که مخصوص آن بلاد بود و الله اعلم
 و در سنن ابن ماجه مروی است که در آنکه در فرمود حجامت اخلاص و کمال و اطباء گفته اند که
 حجامت بر اشک عین نافع است از امراض راس و وجه و اندام و همین بود دندان روی و در سنن ابی داؤد
 است آنکه حجیم فی ورکه من و ثقی کان به حجامت کرد در سر بین مینارک از جهت و ثقی که در آن داشت و و ثقی
 بقتیم و او و سکون منلثه کوفته شدن بدن است از سقه یا ضربه کوفتی که بجماع و کسر نرسد فصل ۵
 در بیان داغ کردن ۵ فرجه داغ کردن دوست نماند است و امر انهمی میگرد از آن اماند و وقت در وقت
 داغ فرمودی کردن یکبار طبعی را فرستاد تا ای این کعب را هر یک بر یک داغ کرد و چون سعد بن معاذ
 روز خیم خورد در آنکحل آنرا داغ فرمود و رم کرد بار دیگر داغ فرمود آنکحل رکنی است در وسط ذراع غالب
 است فصل وی و او را عرق حیات نام است در دست و در عرضوی از روی شعبه است و در فخذ مسمی
 بنساست و در یک با آنکحل و در پشت با بهر واسعه بن راره را هر داغ فرمود از مرض دو کله و شوکه سرخی
 است قوی که بر روی و پیشانی مستوی شود و در قاموس می حصرت لقلو الجسد و جابر را داغ کرد در
 آنکحل این مسجوع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نوبی کرد امت را از داغ کردن پس میان
 این قهقی رعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ و چهار نوع است بعضی دالست بر فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و آله داغ را به بعض اصحاب و بعض دالست بر عدم صحبت آن بعضی دالست بر قنای و مدح
 ترک آن و بعضی مشهل است بر نهی از آن اما فعل دالست بر جواز میکند و عدم صحبت دالست بر منع میکند
 و اما ثنای و مدح مر ترک آنرا دالست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی از آن محمول است بر آنکه بر سهیل
 اختیار بود بی باعنه ضروری از مرض و مانند آن ما محمول بر آنکه در چند مرض بود ولیکن احتیاج
 بدان نبود و بعلاجهی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت

تقریباً موضوع را بود پس میان احادیث تعارضی نبود بد آنکه داغ کردن از علجات طبیعه است که استعمال
کرده میشود آنرا در خلط باغی که منجم و منقطع نمیشود ماده او مکریدان واحدیت و اخبار در باب
کی مختلف آمده بعضی در جواز چنانکه بعضی از صحابه عظام را بدان فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده
و از انس بر نیز آمده که گفت داغ کرد مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و در موطا از ابن عمر آورده
که وی بر داغ کرده از لغوه و رقیه کرده از عقب ریه بعضی دال بر نهی از آن و مسلم از عمران بن الحصین
بر آورده که گفت میشنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از آن محجوب شدیم پس توبه کردم
از آن و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمیدی و بود از دهم از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی
میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از داغ کردن پس مبعلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجات و گفته اند
که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله بد داغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و بره و صحت در انجام متیقن و نهی
بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عربی و امثال ایشان شایع شده که آخر الدواء
الکبی پس نهی از آن محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز مردهم داغ کردن را در حصول شفا عظیم
می پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر آن داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند
مضروف اصل گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد از آن تا در ورطه شرک حقیقی در نماز و از دایره
توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نمایند و همچنین است حال در سایر ادویه و علجات
اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستعد بدان دانند و آنرا موثر بدانند حرام است بلا شبهه و لهذا در حدیث
مدح آن جماعه که افسون نخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار محدود کنند واقع شده و نیز گفته اند
که داغ کردن از اسباب و هنیئه است که مباح است آن قدر است در توکل بخلاف معالجه باد و به دیگر که ظنی
است و اگر ایلیجا نیز ظن غالب بمرء حاصل شود جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ جلدی صحیح
نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را داغ کرده باشد و بعضی ترهیم کرده اند که وی صلی الله علیه و آله داغ کرد بر جراحتی
که او را روز احد رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فاطمه زهرا علیها السلام پاره راه و خست
و نرسد جراحت نهاد و این نه داغ متعارف است که از آن نهی آمده چنانکه کتبت و بالجمله مختار
آنست که داغ کردن و سرخ کردن عضو مکرره است کراهت بحرینی مکرر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق
و الله اعلم * فصلین * در علاج عرق النساء بکسر طین و بفتح نون نام یکی است که مبتدئ میشود از مفصل
و رگ و منتهی می شود تا آخر قدم و رای پاشنه و سابقاً معلوم شد که همان بکر کست که در دست اکحل
نام دارد و در آن نسا ولیکن اینجا عرق النساء کویند باضافت عرق بسوی وی و در اینجا عرق الاکحل
نیامده بلکه اکحل کویند باضافت و کویند که تسمیه این رگ بنسب آنست که الموی نسیان ماسوی
می آرد و شخص را هم بوی مشغول می آرد و الا آن عرق النساء نام وضعی است که در وین رگ پیدا می شود

و بافتن آن می کنند تا لباز و رگ و فرود می آید تا رگه و گاهی تا پاشنه و گاهی تا انگشتان پای و در آن میگردند
بطول زمان و کثرت ماده و این وجه نمودی است بفرج آنست که گفت پیغمبر ^{علیه السلام} فرمود در آء عربی
النساء الزیفة شاة الخز انیة تلک اب لم یجز ثلثة اجزاء ثم یشر بطل الریق فی کل یوم جزء ذو ای این درد
دنبه کورستند اعزای است که کله خسته شود نیمه صفت ساخته و آشامیده شود هر روز یککصه از این بر
ناشنا چون این مرض از ماده علیظ لوج حادث میشود یا از مجرای مزاج و محتاج است بانضاج و تلبین یعنی
به پخته کردن ماده و لوم ساختن آن تا پخته و نرم شده بریزد و بمخلوط در قهقه بدرد رود و در ذمه کوسهند
این در خاصیت موجود که انضاج و خراج است بآن علاج فرمود و در مواهب میگردند که این علاج مخصوص
است بعرب و اهل حجاز و هر که مجاز ایشان است و نفع علاجات است نسبت با ایشان و گردند اعزای
تخصیص فرمود زیرا که اصغر و الطف است و خاصیت مزاجی که همه شمع و قیصوم و نباتات لطیف است در وی حاصل
یعنی کوسند اعزای چو این نباتات را میبرد که گرم اند و لطیف و خاصیت آن در حیم اجزای وی مخصوصا
در ایله که نرم و لطیف است حاصل است لابل قانع تر و سود مند تر است فصل در علاج شکمی مزاج عسکی
مزاج را که از آن تعبیر به یبس طبعیت نیز کرده اند معالجه تلبین فرمودی را برای تلبین حنار العیار
کردی از اسماء بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشین قال قلت بالشیرم قال حار حار ثم قال استسبت
بالسنغال لو کان شیء یشی من السموت کان السناء یعنی آنحضرت ^{علیه السلام} از اسما پرسید اسپهال طبع
بچه میگردی و مشی دار وی را کویند که اسپهال طبع کند و شکم را اندک بشیرم بضم شین
با و ضم را و آن گیاهی است معروف در حجاز که پوست بیخ آنرا کار میدارند فرمود بغایت گرم است
در درجه رایغ و نظما منع کرده اند از استعمال وی از جهت بخار و فرط اسپهال وی حار و اول حجاز
دوم بجم و این لفظها رجا از باب اتباع است که لفظی مهمل را بعد از لفظ موضوع که متناسب باشند
بباید و برای مثالغه کویند مثل حصن بسن ذکر بار اما گفت بسناد و اگر دم فرمود اگر چیزی بودی که مرک را
شفاد ادی سنا بودی و منا به نفع همین مهمله نسبت حجازی است و افضل وی منگی است و وی دواي شریف است که
اصلا در وی بیم ضرر و غایله نیست و قریب است باعتدال و حار است در درجه اول اسپهال میکند صفر از سودا
و بلغم را و تقویه میکند جرم قلب را و از خاصیتها ای او است نفع از سردای و سردای و میزند و عدلکم بالسنغال
و السنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم کویند با استعمال سنغال و سنوت و شرف در آخر ذای
قوتافه را و اگر درین دو شفاء است از هر درد مکر موت و در نفسیر سنوت دشت قول است اول غسل است
دوم ری است بضم را و تشلک بای مفتوحه در وی روشن کند از عکروغن بیرون می آید آنکه
بروغن عک بضم عین و تشلک کاف مفتوحه آورده و روغن خرد تراز قریه سیوم دانده است و این
زیره اما زیره نیست چهارم زیره کرمانی است پنجم زایانج است دواي مشهور است نافع در نفی

والتشابه معدة وغير ذلك وكيفية انك كصخر ائي او حار يابس است در درجه ثالثة و رابستالي در
ثانية ششم شميت حار يابس در درجه ثالثة در انضاج وتلين است نافع هضم خرمه ششم عملي است كه در بن
ظروف روغن مي باشد و اين معنی اقرب است زیرا كه سنائي كوفته امخته بسنوت كه عملي است مخلوط
بروغن براي امهال ا صلح و اقوي باشد و در حد يثي ديكر آمده خبير مانك او يتم به السعوط واللذوذ
والتجامة والمشي بفتح ميم وكسر شين وتشد يد ياي ثمانية معوط دواي است كه از راه بيني در
دماغ بچكائيد ولد و در دواي را كويند كه از جانب دهن در حلق ريزند و مشي داروي مسهل نقل اينجاست
در بن فصل بجهت همين لفظ است كه با مهال مناسبت دارد *فصل* در خارش بدن سبب حكه بخارات
تيز كوند است آنكه يابس است مختلط صفراي محترقه مخالط دم است و رطوبت از مخالط بلغم مالح
بدن و جلد و آن غالبا از كثرت اكل طعامهاي مالح خريف و جلد و توابل حاره و علاج آن در كتب
طب ملكور است مصنف در اینجا علاج خارش كه از غلبه قمل يعني سبب پيدا شود بيان كند و گفت
و خارش غلبه قمل را معالجه بپوشيدن پيراهن ابريشمين فرمودي در ~~صحيح~~ صحيحين آمده كه انس بن
مالك گفت عبد الرحمن بن عوف و زبير ابن العوام را در خارش بدن پيدا آمد و از آن مشقت
ميديدند ايشان را از خصصت فرمود كه پيراهن ابريشمين بپوشند و در بعض روايات صحيح
مسلم آمده كه ايشان در بعض غزوات شكاست كردند بحضرت رسالت ~~صحيح~~ صحيحين از كثرت قمل
پهل ايشان فراز خصصت دادند بپوشيدن پيراهنهای ابريشمين و بيان حد يثي در او متعلق است يكي
فقهني ديگري طمی ا مافقهني حرمت حرير بر ذكر اوست كه از لفظان خصصت مفهوم شده يا آن از احاديث
ديگر مفهوم و مقرر است و مستفاد از حد يثي اين است كه ذكر كرد بقول خود الا براي حاجت يا
مصلحتي راجح و اين مله سبب شافعي است و زود مالك جائز نيست و در هدايه نميگويد لا باس است بلمس
حرير و ديگر در حزب عبد سما و روايت كرد شعبي كه آنحضرت ~~صحيح~~ صحيحين خصصت كرد در لمس حرير و ديگر در
حزب زيرا كه در جاي خالص دافع تر است من سختي سلاح را و مهمب تر است در چشم عد و زود امام ابوحنيفه
مكروه است از جهت اطلاق نهي و ضرورت من دفع است بمخلوط انهي و اما مرطوبی تك او ي بلمس حرير
از امراض ~~صحيح~~ صحيحين بود او ي زيرا كه حرير از اذيه خيموايي است و از خصوص آن تقويت قلب و ثفرين
و دفع غلبه سرد او امراضی است كه از آن پيدا آيد و آن گرم و تر است و بعض كويند معتدل و در آن
اصلا چیزی از يمس و خشونت نيست لاجرم از حكه و جرب و امثال آن نافع بود و سبب ملاءمت قمل در آن
جاي نكند و در موجز گفته كه ابريشم حار مفرح است و پوشيدن آن منع ميكنند قمل را و در شرح وي
آورده كه ابوطي بن سينا ابريشم را راد و يه قلبيته آورده و گفته كه حار يابس است در درجه اولي
و از بجهت دروي تلطيف و تشيف است اما تلطيف بجزارت و تشيف به بپوشيدن و صاحب تقويم گفته

که جان رطب است و کان آنست که معتدل است در رطوبت و بهر جهت و روی از مفرحات قوی است
و مخصوص نیست لغز و بی جهت ارواح بلکه ملائم است بر هر روح را مطلقا و بر به میگرداند
نه از جهت اعتدال ای بدن از روی بلکه از جهت تقویه روح طبعی بر تصرف در فعل او در شرح دیگر میگوید
که منع لیس او از قملی است که حد رت آن بر سمیل تولد است زیرا که ابریشم فاسد میگرداند آنرا که
حادث میشود از بیضه ابریشم متولد نمیشود از آن قمل **فصل** در ذات الجنب ذات الجنب ورم جگر
است در لواحق صدر در عضلات با کانه و حجاب داخل با حجاب ها جز میان آلات عمل او **و**
و این زائوالص نام است و این اعظم واحرف اتسام او است با در عضلات عماره ظاهره و حجاب خارج
بنشازکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق نفس و رجوع لاهس و عطش و اختلاط
ذهن است و با جمله آن از امراض شدید مهلکه است زیرا که حادث است میان دل و جگر و علاج آن
معالی از تعمیری نیست و آن حضرت **علیه السلام** در علاج وی امر فرمودی با استعمال قسط بحری و آن بضم
قاف و مکون سین دوائی است عشمی معروف بعضی از آن شیرین است و بعضی تلخ و شیرین رومی است
و سفید که بوی ظاهر دارد و تلخ مندی و صبا که بوی صبر دارد در جامع ترندی است عن زید
بن ارقم ان النبی **علیه السلام** قال تداءون من ذات الجنب بالقسط البحری و الزیت فرمودند ارا ت کنین
از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و در حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح
بخاری آمده که لازم کیرید این عود هند که در روغن شفاست از وقت علت یکی از آن ذات الجنب است و ذات
الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی رومی است که در عشاکی که در میان اختلاط است پیدا میشود
و غیر حقیقی الم جانب پهلو است که از احتقان بادهای غلیظ پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول
است و تکلم اطباء هم بر ذات و کاهی برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این بجز است و این دوا برای این
نوع است زیرا که قسط هند بر چون نیک آس کنند و بر وقت آن صفت کنند و بر آن مکان به التلید است تا انکشت از آن
تناول کنند تحلیل آن ماده کنند و اعضای باطن را تقویت کنند و شکها را تسخیر کنند و این نوع **و**
آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج یک بر بود به تخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر دمو صفر روی
بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و کوبانده شود و صفت ازین کلام
رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از اینجا ذات الجنب حقیقی نیست
بلکه معنی دیگر است که بر روی نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک
قسم وی که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صوفی دارد و این کلام را این قیم از مسجعی نقل کرده اند و انی
المواهب و چون پیغمبر **علیه السلام** بیچار شد اهل حرم و عظام و ممرضان یعنی آنها که بهار داری آن حضرت
میگرددند و پنداشتند که خشکی وی از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود و در دستان

مبارک و بیست و هفت چندا نکه اشارت کرد که مکتوب تصور کرد ند که بر عادت بیمار آن که که دار و نخواستند
منع میفرماید چون از آن غشی باز آمد بفرمود تا آن جمیع را بگلی همان دار و در حلق ریختند گفتند
ما بنداشتم که نهی نواز برای کراهت و است و از ذات العجب تر سبیلیم فرمود که بار خدای مرا آن رنج گرفتار
نکنند و شیاق العبد یث انه اشتک به مرضه و کان عنده نساؤه و العباس و ام الفضل بنت الحارث و أسماء بنت
عمیس فتشاوروا فی لده فلدوه و هو مغموں فلما افاق قال من فعل بی هلم امن عمل نساء جسن من مهنا و اشار
بیمه الی ارض الحبشه یشیر به الی ام سلمه و اسماء فقالوا یارسول الله خشینا بک ان یكون بک ذات العجب
قال فبیم الله یترقی قالوا بالعود الیهندی و شیخ من وریس و قطرات من زیت فقال ما کان الله لیقل فی بک
المداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لک الاعمی العباس فانه لم یشهد کم حاصل معی
هدایت اینست که این جماعه دار و در حلق آنحضرت صلی الله علیه و آله ریختند پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله خوش آمد
و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دار و زابریزند و این عمل بشریعت بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله
که قصاص گرفت از ایشان و لیل فرمود عباس را بریزند که وی شریک نمود و هر که بمرضای کسی بگمان
خطا یاری عملی کند عرصه علاجی کند بنهانی قصاص آن بر وی ثابت کرد و بکیرد یا عفو کند و عنقریب
بباید که اگر کمی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند و ضرر آن بک وزیر صد قصاص و
ضمان بروی ثابت کرد و الله اعلم * فصل * در علاج درد سر * حضرت نموی را صلی الله علیه و آله چون در راه
حادث شدی حدابر سر مبارک نهادی و فرمودی صداع را این سود مند است فی سنین این حاجه ان الیه
صلی الله علیه و آله کان اذا صدع غلف راسه بالحناء و یقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آنحضرت
صلی الله علیه و آله را غلاف میکرد و می پوشید سر مبارک را بحناء میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از
درد سر و مراد بآن نوعی است از انواع صداع و آن صداعی است که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد
ملتهب و این نوع را حنا نافع است لاسیما چون بکوبند و با سر که آمیخته کنند و بر پیشانی ضمه کنند
و اگر مادی باشد از غشوی صلی الله علیه و آله جوی صلی الله علیه و آله بجمامت فرمودی چنانکه گفت و در سنن ابی داود است ان صلی الله علیه و آله
ما شکى البیاحد و جعانی راسه الا قال له احتجم ولا شکى احد و جعانی بیطنه الا قال له اختضب بالحناء
اگر کمی شکایت از درد سر کردی امر بجمامت نمودی و اگر شکایت از درد شکم آوردی حضاب کردن بحناء
فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج
مخصوص باهل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب بودی و کلام متعلق بصداع سابقا
در بعضی فصول نیز گذارده است که در جامع ترمذی است عن ام رافع قالت کان لا یصیب
صلی الله علیه و آله قرحه و لا شوکه الا وضع علیه الحناء نمی برآمد مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله قرحه در بدن
و نمی در آمد خاری و جراحتی مگر آنکه می نهاد بروی حنا * فصل * در بیان طعام و شراب بیمار *

میفرمود که ایشان را اگر از لکنیک بر طعام و شراب چه عله ای تعالی ایشانرا طعام و شراب
میکنند یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند با اعمال طبیعت در آن و این مضمون اینست
تکه کتبت من عیالیه بن عامر الجهمی لا تکرهوا مرضا کم علی الطعام و الشراب فان الله یطعمهم
و یسقیهم و یصلح لکم بطنکم و یصلح لکم بطنکم و یصلح لکم بطنکم و یصلح لکم بطنکم و یصلح لکم بطنکم
اگره مریض کنند بر طعام و شراب طبیعت از فعل خود باز مالک و به هم طعام و شراب مشغول شود و ماده
خام ماند و مریض قوت گیرد پس درین قوت نباید داد الا چیزی لطیف از اشریه و لکنیکه که بآن نشوینتی حاصل شود
و طبیعت بآن شیء مشغول نشود چون شراب ای لطیف و امراق فراریج بشرط آن که آن در آن نوشید
و افعالش قوت بمویهای غطر و اخبار شادی بخش و عبادت و تفهیل احوال چه در حال اگر بود عتسما که مریض
تابع و عبادت و محب و معتقد ایشان بود و امثال آن فصل در علاج عذره و طبلان را در حلق ز جستی
پیل امی آید از نور آن خون که آنرا عذره میخوانند بضم عین مهمله و کون ذال معجبه معالجه آن
بقسطا صدق میفرمود و بعضی دایه اکام که کودک را اما نکشت باها مخرج میزند و خون آن درون
می آید آنرا نمی گیرد و کفت خیر مانند او بتم به العجامة و القسطا البحری و لا تعاد بواصیائکم بالعزلی
العذرة به شربین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است و قسطا بحری که
دیاری مشهور است خوشبو و گسست نیز گویند و عذاب لکنیک خود دان خود را بزیر کردن با نکشت شهر
عذره در مسند امام احمد است دخل رسول الله در آمد پیغمبر خلد علی عایشة بدر عایشة و عند هاصمی
بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة بدر عایشة
بعضر و غمز کام با نکشت کرده بود نک یا بسبب علشی که داشت خون غیر ذلت فقال ما فعل ایتس بر عیال
آحضرت چه شده است مرا این کودک را که از بینی او خون میروند فقال لواءه العذرة پس گفتند
عذره دارد او و جمع فی راسه یا دردی است در شریقی فقال و لیکن لا تقنطن او لا دلتن پس فرمود و ای
بر شما ای زنان نگشید او لا خود را بعضر عذره یا بعلاج جا هلیل بگمان یا بترک علاج والله
اعلم ایما امراة اصاب ولک نا عذرة او جمع فی راسه و فرمود هر زنی که برسد و اند او یا یا دردی
در سر فلان خدا قسطا منند یا پس کو که بگیرد قسطا منندی را تخلیه بساء پس باید که هل کند بآب و بعض
و ایات فلنحکه یعنی حک کند آنرا آب ثم تسعه ایا پس تر بگاند ولک را قسطا در بینی فامرت عایشة بدر
لصم ذک بالصمی فبرأ پس فرمود عایشة بدر نا کرده شد این علاج بآن صمی پس به شد و چون عذره
ماده آن خونی است که بلغم برو و غالب بود معالجه بقسطا موافق بود چه قسطا مبغف است و مقوی عضو
و درین کلام اشارت است بذبح اشکالی که کرده از آنکه تمط سار است و عذره که عارض میشود صمیان
را از حرارت میشود و مزاج ایشان نیز جبار است لا سیمما که تبار حجاز نیز حار نقر یر جواب آنکه ماده

عذره غائب است بر وی بلغم و در قسط تجفیه فی است که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دوا بخا صیت
نیز میباشد یا آنکه توالت که آن از معجزات وی علیه السلام بود و سعطا که فرمود آذست که دان و را آب کرده
بلغم فرور برونک و سر وی منخض باشد در حالت استلقا و چون در ویند ماغ برسد زنجهارا بعطسه بیرون
آرد و علیه السلام ملح فرمود تا وی بسعوط را و خود استعاط فرمودی * فصلی در علاج درد دل * کسیکه
از درد دل شکایت کند و راه فرود خوارند زیرا که فواد او وجع یافته است چنانکه مبطون میگویند مر
کسی را که بطن وی در ذناک است اینچنین کس را دوا بخورمای مدینه کردی و در همین ابی داؤد ثابت
است علیه السلام رفر قال کثرت سعال مرضی بیمار شدم بیمار شدنی فالتالی علیه السلام یعودنی پس آمدن
رسول کند ابعیادت من فوضع یله بین ثلثی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی
وجدت بردها علی فواد ی تا آنکه یافتم سردی و راحت آنرا بردل خود و قال افکر رجل مفرد و فرمود آنحضرت
علیه السلام بلر ستیکه تو مردی که دل تو درد دارد فأت حارث بن کله من ثقیف پس بیاحارث بن کله را که
از قلبیه ثقیف است فانه رجل یتطلب پس بلر ستیکه وی مردیست که خود را طمیت میگیرد و علاج می کند
بیمار آنرا فلیأخذ بسمع تمرات من عجوة الکلبینه فینجأ من بنوا من ثم لیمک له بین پس باید که بگیرد حارث
هفت خرما را از خرمای مدینه ازین نوع عجوة الکلبینه که او را عجوه میگویند و باید که بگوید آنها را با
خسته های شان بشوید و در کف و بنوشاند ترا و لود کرد و او را گویند که در دهن بیمار بریزند علاج را خود
بیان کرد و ما چنین آن بآن ظمیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لود کردن و الله اعلم و در خرما
خاصیت عجیب است برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سری و خاصیتی است
که بوحی معلوم شود و عقل را بدارد آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی و نکته در آن اعتقاد کند چنانکه گویند هفت
عددی مبارک و مشهور و شامل است مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سمیت وجود
این خاصیت در آن بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود
است آنرا عجوة الکلبینه بوی آسمانی نتوان یافت چنانکه کفیت و میفرمود که هر که هر دو مد دهفت عددی خرما
از عجوة المدینه مدینه بخورد آن روز زهر و سحر بر وی گرانگردد و کفر نماید کما جاء فی الصحیحین و میفرمود
عجوه عالیله عالیله کرام یا حیة است که در جانب قبا و شرقی لوست را این قسم تهر هم در آن فوا حی باشد شفای
بیمارها است و در یاقی است بامداد و اینمضمون اینک یثابت که گفت آن فی عجوة العالیله شفاء من
کل داء و انھا تر یاقی اول المکرة و چون در اینجا بجهت علم در که حقیقت سمیت شفا حقیقی داشت و از
ضعیف الایمانان که بسختی اطمینان و اعتقاد تمام دارند تردیدی و توقعی در اعتقاد آن راه می یابند
دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرایط اتمتغ بیمار بدان و آنست که آنرا با اعتقاد
نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بیان استعانت کند بر دفع علت چنانکه چنانچه از کابر بجهت و ثورق

واعتقاد بخبر نبوی که فرموده است الحجة السوداء شفاء من كل داء الا السام در مجموع امراض معالجه سمیه
 السوداء کردندی و بعضی نظر بظاهر کرمه ^{دیه شفاء للنايس} در مجموع امراض غسل بکار داشتندی و حرکت حسن
 اعتقاد آن امراض دفع شدی ^{فصل} در بیان برهیز و بیمار آن ^{بیماران با احتیاط} برهیز و بیمار آن ^{بیماران با احتیاط}
 مغالبه متع کرده و اصل در احتیاط تنزیل است ^{وان کتتم مرفی اولی سفاوحه احد مکرم من الغایط او السهم}
 النساء فلم تجلب رماه فقیمر اصعبک اطایماه مرض را از استعمال آب حمیت در مورد یعنی بر نقل بر وجود مرض
 که استعمال آب در وی مضر و مخلف بود نیم کردن در مورد پس معلوم شد که حمیت و برهیز کردن
 مامور به است و بهین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هر چه ضرر کند از او ^{الاصحح الارم بوزن ام المندر}
 انصاریه در روایت میکند دخل مل و رسول الله در آمد بر من به غمیر علی ^{عنه} و عملی ^{ربا الحضره}
 علی بود و علی فانه من مرض و علی در حال نقاهت بود از مرضی که داشت یعنی از مرض بر خاسته
 و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود و انوار ^{و در} فانه ما حوشهای حرما بود
 آویخته فقام ^{یا کل منها پس آنحضرت} از آن ^{انوار} که در تمام علی باطل منها علی بر نیز
 از آن خوردن گرفت فطلق النبی ^{یقول لعلی انک فانه پس فرمود آنحضرت} مرط ^{انور فانه است داری}
 مغور حتی کف تا باز ایستاد علی از خوردن آن ^{فقلت و صرحت شعرا و سلفا فبش بد کف ام المندر}
 ساختم طعامی از آرد جو و چکنند پس نزد آنحضرت ^{فرمود آنرا فانه رسول الله پس کف است رسول علی}
 مرطی را من ^{فانه انصح لك ازین طعام بخور که فانه است مر ترا و بروی من هذا فاصب فانه ارفق لك}
 یعنی دور و ایعی باین لفظ آمده که از این طعام بخور که ^{بی موافقی تراحت مر ترا پس چون آنحضرت}
 علی را از خوردن حرما را یام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتیاط برهیز در کار است و عن صهیب
 و مروی است از صهیب رومی ^{قال کف کف من علی النبی قدوم آورد م بر بهیمیر} و بین ^{دیده}
 خمز و تمر و حال آنکه پیش آنحضرت ^{نان و حرما حاضر بود فقال ادن و کل پس فرمود نزد یک بیا}
 و بخور تا خلدت لیسرا ^{پس گرفتم من حرما را و خوردم ففاجنا کل تمرا و کل رسد پس فرمود آن}
 حضرت ^{بطریق انکار و تعجب آیا میخوری حرما را و حال آنکه تو بیداری و حرما را} ن کسی
 را که مراد دارد نیکو نباشد فقلت پس ^{کفتم با رسول الله امضغ من الا حبه الا حبه من حرما از}
 جانب دیگر که نه در آنجا ^{است فتمیم رسول الله پس گفت که در رسول علی} و این سخن از
 صهیب بطریق مزاح مشروع بود که در واقع حق است و در ظاهر منبی از صاده لوحی است و معنوست
 که حرما را بخورد و نکند یا ناشی از حقیقت ساده لوحی و غفلت از کار و بار دنیا است و الله اعلم
 و قال ان الله اذا احب عبدا حماه الله ^{فما یحیی علی کم مرفه عن اطعام و الشراب پس آنحضرت}
 بقریب ذکر برهیز و انفا ^{در مورد چون حمیت در آرد حق جل و علا} و خوردن کاهل ^{ار د و برهیز}

فرمانند او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پیر هیز میفرماید یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب
مخالفت و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهییب و نار ساهی وی بکنز و بار دنیا و معامله
آن و غفلت و فراغ وی از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض
و استیما میرفت کرده باشد و چون تقریب احتمالش شریح اشارت کرده به بعض احادیث که درین باب
ملک کور است بر السنه و حکم کرد بعد م صحبت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
و یکی از آن اینست است الحمیة راس کل دواء و المعلة یفتح میهم و کسر عین و یکسر میهم و سکون
عین نیز آمده بیست کل داء و عود و اکل جسد ما اعتاد میگوید بر همین اصل هر دو است و معلة خانه و منزل
هر دو در آنست و معتاد کرد اندک هر جسد را با آنچه معتاد او است یعنی عادت را در طعام و شراب داخل
تمام است طعامی است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر را معتاد نیست
با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و کور از بود و این دیگر برعکس آن چنانکه می گویند العادة
طبیعة ثانیة و میگوید که اینست از مقترنات و موضوعات است و صحیح شانه که از کلام حارث
بن کلابه است که فریدی مستطیب بود چنانکه ملک کور شد سخاوی در مقاصد حسنه حدیث المعلة
بیت الداء آورده و گفته که صحیح خشد رفیع و بی حضرت پیغمبر ﷺ بلکه وی از کلام حارث بن
کلابه است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیای مرقومها آورده که الیطنه اصل الداء و الحمیة
اصل الداء و عود و اکل بدن بما اعتاد و مخرج احدی الفتنه که نیافتیم من این را اصلی و در حدیثی دیگر
آمده که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و ملک کور است بر زبان مردم و صحیح نشده ان المعلة حوض البدن
و العروق الیها و ارده فاذا صححت المعلة صدرت العروق بالصحة و اذا اسقمت المعلة صدرت العروق
بالسقم کثت معلة حوض بدن است و رگها بسوی وی آیند و مجتمع شوند و اند چنانکه جماعه برای آب
خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون صحیح وی علت است معلة باز میگردند که از وی
بسوی اعضا در طریقات حیدره که صحبت ایشانند و چون بیمار و معلول است معلة باز میگردند به
بیماری و بطریقات ریه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بد آنکه اینست در مشکوة از بیهقی
در شعب الایمان آورده در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی
در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی
اوست معتمد نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که این همان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید
که طبری این حدیث را در اوسط آورده و معلل ما حمله انتهى و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در
اوسط این حدیث را از راهی از راهی هر چه آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر
زید ابن ابی انیسه و منقره است زهاوی بر روایت از وی و ذکر کرد در قطبی در عمل ازین طریق و گفته

که صحیح نیست و شناخته شد است از کلام نموده و وی کلام عبد الملك بن عبد الله بن الجراح است

فصل در بیان علاج درد چشم حضرت رسالت پناه در چشم را در اسکون و آسایش و راحت فرمودی

و امیر المؤمنین علی را نیز در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از اینات مؤمنین را چشم

درد کردی یا وی نزد یک نفری تا شناختی اجتناب و احتیاطی مرد صاحب را اجازت امری مقر است

نزد اطباء و مضرات آن زیرا که سبب آثار است و موجب ضعف اعصاب و در ماغ است اما از آن را

شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و احتیاط است یا بجهت دیگر این بر نقل نیست

که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت عروق وجود حرکات

بود و یا بجهت عادت شریف اینچنین بردطبا و طبعا و الله اعلم فصل در علاج خدر و دروای خدر یکی با آب

سرد فرمودی خدر به جمع خای معجمه و دال مهمله علی است که حادث میشود در حس اس و موجب

نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظت را در روح تا از جهت کیفیت سهیه که حادث

میشود در عضو چنانکه در گردن ما مثلا یا از جهت غلظت جوهر عصب یا از جهت سده از هر غلطی که

باشد یا سبب انضغاط عضور زیر شدن و مالیدن شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جاوس بر قدم

و علاج خدر و قالج و قوره و ریشه و امثال آن تعریف مزاج و عوارض است از آن راضی و استعمال تریاق و

مشرود بطوس و امثال آن چنانچه در کتب عامه منثور است و مراد در اینجا بعضی انواع وی خواهد بود

چنانکه در حکم باشد آمده است که جمعی در راه بلور آبی رسیدند و نادانسته از آن درخت تناول کردند

بر جای سرد شده شدند و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} فرمود ترسو المانی الشنان و صبرا

علیهم فیما بین الاذنین یعنی هر دو کنید آب را در خیمکها بر ایشان بریزید در میان دو بیاضک همان یعنی

بانک شجر و اقامت یعنی مراد باذانین است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده

است و تعیین وقت شجر غالباً بقرینه تبریک است و الله اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت

در آن آنست که بر یخچن آب سرد با نسک اد مسامات حرارت در درون محسوس کرد و در آب سرد

حس و وجود آن شود و الله اعلم فصل در علاج طعام و شراب که مگس در آن افتد و مگس خورد مگس

و تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک پروی زهراست و در یکی قریباً مگس بر زهر آورده

را مقلد میلارد و اینست مضمون حدیثی که ابو هریره روایت میکند اذ وقع الذباب فی اناء احدکم

فامقلوه فان فی احد جناحیه داء ولی الاخر شفاء و ازین حدیث همین قل معلوم شد که در یک

پرویی در است و در پروی دیگر شفا و نقل لیم برز بر سر پر شفا از حدیث دیگر معلوم کرد و چنانچه گفت

و در روایتی سعید حدیثی نه میگوید فامقلوه فانه یقدم السم و بر شفا و درین حدیث و امر

است یکی نقیبی و یکی طیبی اما نقیبی دال است بر آنکه اگر مکس در آبی یادر مایعی یعنی اموی سیال

ممثل سوز که و شور با و جز آن افتند و میبرد آنرا نجس نکند و این قول جمهور علماست و مله با امام
ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبی دفع ضرر اشیا است با ضد او زیرا که مکس چون در طعام یا
شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاهی که دارد که آن بر زهر آلود است بکند آنرا مقدم دارد لا جرم
فرموده تمامه سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر روی دفع شود * فصل * در بشرات بل پیره علاج
میفرمود بشره عمارت است از خراجی کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن هر چه و ج میکند و ذریه دوائی
است هندی که از قصب اللری پیره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی ص قالت دخل علی النبی ص
وقد خرج فی أصبعی بشره فقال عننا لک ذریرة قلت نعم قال ضعیفا بعضی از ازواج مطهره گفته که
در آمد پیغمبر ص بر من و بر آمده بود در انگشت من بشره پس فرمود آنحضرت ص بمن نزد تو
ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنده آنرا بر این بشره و قوی و بخوان این دعا را اللهم مصغرا لکمبیر
و مکبیر الصغیر صغرا مبی و اکبر کسبی و رمی بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی رض قال دخلت مع ص
علی رض یعوده بظهره و زم فقال لوالیای رسول الله ص غده قال بطوا عنه قال علی فما برحت عنه حتی بطن والنبی
ص شاهد امیرالمومنین علی رض گفت در آمدم با پیغمبر ص بر مردی که آنحضرت ص بعبادت
وی آمانه بود در پشت آن مردی می بود گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین غده
که در جسد باشد که ماده وی شحم است و قطعه ص که میان عصب افتد فرمود بشکافتن آنرا و گفت علی رض
نرفتم من از آنجا تا آنکه شکافته شد آن غده و رسول خدا ص حاضر بود و یکبار دیگر طیبی را فرمود تا شکم کسی
را که ورم کرده بود بطن کرد یعنی بشکافتن ص هل ینفع الطب آیا اینه میکند طیبی کردن
و علاج نمودن فرمود اللی انزل الاء انزل الشفاء فیما شاء آنکسی که فرستاده است در دافر ستاده است شفا
را در آنچه خواسته است یعنی حق ص در در ادوائی پیدا کرد و همه بتقلیر اوست و مشیت وی
* فصل * در بیان شاد زدن مریض و کان مریض ص بودی که بسختن خوش شاد کنید و آنکه از وی دفع کنید
ابومعید ص در روزی که از او شاد زدن مریض فتنسوانی الاجل فان ذلك لا یرد شیاً و هو یطیب نفس المریض
چون حسرت آید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمروی یعنی بگروید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو مثل آنکه و مخور زیرا که این گفتن در نمیکند چیزی را از تنقل بر الهی و خوش میکند نفس بیمار
را و تغریغ میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعام رقیق که از قیق شعیر
غیر منجول یعنی نابخنده سازند و گاهی قلی از عمل نیز زبان همراه کنند بشرط آنکه تمام بخفته باشد و قوام
ور قیت مثل شیر باشد و از بجهت آنرا تلبینه که از جن ماخوذ است خوانند و آنرا حکم ماء الشعیر است که
عمله اطبا است در معالجه اکثر امراض عن عایشه رض انها کانت اذا ماتت المیت من اهلها اجتمع لک
النساء از عایشه رض آمده است که چون میبرد از خویشان او کسی جمع می شد لک بجهت آن زنان ثم

تفرقن الی اهلین پسترمتفرق میشکند و میرفتند بخانهها و املاخانهای خود امرت نهمه تلمینه طعام
 حکم میکرد عایشه پیر به دختران دیگری از تلمینه پس بخفته میشکند تلمینه و صنعت نریں اتم صمت التلمینه
 علیه و میساخت عایشه ریز اشکته پسترم میریخت تلمینه را بران اشکته ثم قالت کوا منما یحترم مهر مرد
 بخوردید ازین تلمینه که بخفته شکاشک بر اشکته فانی سمعت رسول الله ص یقول التلمینه مجتبه لفراد المرء
 تلمینه بعض الحزن زهر که من شنبه ام رسول خدا ص را که میفرمود خوردن تلمینه راحت دهنده
 است مردل بیمار را و میبرد از دل غم و اندوه را و در حدیثی دیگر آمده علمکم بالغمض النافع العلمین لازم
 کبریک بر خوردن شمن نفع کنند را که ناهین است و شمن یا باعتبار آنکه در او میخوش و مکرره است نزد
 طبع و شهوت نفس در آن نه ولیکن نافع است در دفع مرض و اندوه و در وقت دهنده است از بیخبت
 یا باعتبار آنکه این طعام در مزاج طبع چندان خوش آید نیست و خوش و لذیذ نه اما باید خورد برای
 نفع و دفع کرات مرض را و در حدیث عایشه ریز ثابت شده که گفت کن رسول الله بر در رسول خدا
 تلمینه اذ اقبل ان یلا نایح لایستقام انعامه و تلمینه که تلمینه میشد آنحضرت ص را که فلان کس در ذاک است
 تلمینه خورد طعام را فقال علمکم بالتلمینه فحشوه ایام الا زم کوریک تلمینه و بنه شایک و از آن یقول
 و ان لی نفسی تلمینه انما تغسل بطن احدکم کاتغسل احدکم بکون وجهها من الوسخ و میفرمود سو کند
 پروردگار که تلمینه میشود و صاف میکند انداز آنکه پیش شکم یکی از شمارا چنانچه میشود یکی از زنان
 شماروی خرد را از چرک و تخصص شستن و بی زنان بیخبت آنخواهد بود که مبالغه زنان در شست و شویی
 روی از چرک بیشتر از مردان است فصل در علاج زهره در عیمری که کوسفتند و بیان زهره آلوده کرد
 و پیش رسول خدا ص آورد از آن تناول فرمود کوسفتند بریان بنطاق آمده که زاده ازین ازین مشهور که
 زهره آلوده ام آنرا طلب کرد و گفت چرا چنین کردی گفت اگر بیغمیری قران بر سر آنکه چند اذنه
 بخورد و بعد از آن خمردار شد برای ظهور معجزه بود و یکی از صحابه که خورد بود سردی نیز
 ظهور امتیاز را عیجاز بود و در روایت آمده که آنرا بر آن صحابی گفت خورد و در آنحضرت ص
 زهر آن کوسفتند کار کونفخاد و اساسی تاثیر نمود پس حجامت کرد بین الکفعم در سه موضع و آن مرد
 دیگر آنرا حجامت کند و بعد از آن سه سال نریست زیرا که عزوه عیمر درم سال هفتصد بود و هر سال
 فرمودی که همیشه لم لقمه که در عیمر خوردم می بایم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجل من ان لقمه
 الی اکت من الشاة یوم عیمر حقیق فلما اوان انقطاع الی بنی منی ذمونی ص شهید افرد همیشه
 می یافتم از آن لقمه که خورد بودم از کوسفتند زهر آورده روز عیمر تا فلما کنون وقت کسستن رک سینه
 من از آن پس وفات یافت رسول خدا ص شهید و حکمت الهی در باقی اثر آن تا وقت موت شود و باقی
 بود و معالجه زهر بر ذریع است یکی یا سمنه انما که میسوز آن پنج قسم است چنانکه بیاید در

با دویه که معارض زهر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دوا نوع است یا بکیفیت چنانکه داروی کرم در دفع برودت و سردی در دفع حرارت مثلا یا بخواصیت است چنانکه بعضی تر یا قهقهه اصلا کیفیت آنها معلوم نیست ولیکن خاصیت او را چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن در آن معلوم است قطعا ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهر مریه که میباشد و در ادویه مثل این بسیار است و هر که دوا بیاید باید که حجامت نماید با استفراغ و اذغ استفراغ حجامت است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله اختیار کرد و الله اعلم * فصل * در علاج سحر چون سحر کردند و ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در آنحضرت مقدس آن بود که مقرر است که سحر در ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون سحر در او نمودند و دیگر مشرکان آنحضرت صلی الله علیه و آله را نسبت به سحر میکردند حق سبحانه و تعالی بتاثير سحر در وی نراست ساخت عزت و کمال و پیرا ازین نسبت اظهار کرد و کذب دعوی و بطلان اتهام ایشان را نمود و بالجمله چون ذات مقدس وی از سحر پدید بیمار شد فرمود تا بر سر میز او وی حجامت کردند و کسی که از دین و ایمان حظی ندارد در آینده این علاج را انکار نمیکند و میگویند که حجامت وسیع از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردند بی التوجه آنکه سحر چیست زبغی که در باطن دارد انکار نکردی و کفخی چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بیوجهی است که میخواستند بعد از آن اشارت کرد بمعقولیت حکمت در دفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت و چون ماده سحر بمس میارند رسیده بود در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تخمیل میکرد که چیزی که ذکر شده است کرده میشود و این تصرف است از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی بر کشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و عبادت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعی بدنیة ازین تاثیرات و بالجمله چون تاثیر سحر در این و روح حیوانی است که ماده آن دمی است که بعد از انضمام آن در قیوف قلب بخاری لطیف میشود و دماغ متصاعل کشته حامل قوای دماغیه میکند و در تاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و مجاری از طبیعت اصلی میکند و راسته همان حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد حکمت و نهایت حسن معالجت است و استبعاد و انکار آن از جهل بضاعت طب و علم در نه حکمت و خواص اشیا است و از جمله علاجات عظیمه النفع در سحر ادویه ربانی الهی است از آیات و دعوات که ابطال آن میکنند و چند آنکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت و یقین اینانی اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون در ذین منزل شد فی الحال سحر یکبار باطل شد بد آنکه در احادیث صحیحه ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله سحر کردند و تاثیر آن دو ذات شریفی ظاهر شد از عرض نسیمان و تخمیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حد یمیه بود

در ذی الحجه در آن روز سه روز است بقای این عارضه بقول چهل روز و در روایتی شش ماه و در روایتی
 یکسال بوده غالباً از روز قیامت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقایای آن از اول تا آخر نامت مدید
 بامتداد کشیده و والله اعلم ناشی از عارضه بود ما کرد و بسیار کرد بستر کفایت یا همیشه آیا
 آگاه مهمی توی آنکه آگاهانند سلام من بآنکه حق تعالی فرموده است در آنجا استغنا کردم از روایات
 کرد آنچه سوال کردم آمدند مراد و مرد و بنشست یعنی از آن روز مرد بگریزد یک یا پاهای
 من و کفایت یکی از آن دو مرد مصاحب نمود راجه حال است این مرد را و روح و روحی از چیست گفت مطوب است
 یعنی معجور و طب بعضی معجز آید گفت که معجز کرده است او را گفت لیکن این اعظم بودی گفت در چه
 چیز کرده گفت در مشط و مشاطه مشط بضم میم شانه و مشاطه بضم مویها که می آید از سر و پیش بماند کردن
 در روایاتی شکوئه لعل لرگفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در زیر دروان نام چاهی است که در اینجا
 بود و در روایتی از آن بالف و گفته اند که این صحیح تر است پس است آنحضرت علیه السلام با چندی از صحابه
 بر آن چاه فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب و ری سرج بود کویا هنا آب کرده اند و غلظت ای
 او کویا رؤس شیاطین پس بر آوردند از وی آن سخن را اینچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری
 آمده که عارضه هر کفایت چرا فاش نمیکند بار رسول الله این را گفت خوش ندارم که پراکنده کنم در مردم
 شر را و در حدیث ابن عباس نزد بیتهی بسند ضعیف آمده که در اینجا و تری یعنی زه کان را یا فتنه که
 در وی یازده گره بود و فرود آمد سوره الفلق و الناس هر آینه که میخواندند که می از آن کشاده میشد
 و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت علیه السلام طی و حمار را بر برای استخراج معجز از آن چاه
 پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلعت
 نخل را در وی تمثال آنحضرت علیه السلام از مردم ساخته و در آن تمثال سوزنها خلاصه و رشته در وی یازده
 گره زده پس فرود آمد جبرئیل بسوزدین بهر آینه که میخواندند گره می کشاده و هر سه زنی که
 میکشیدند المی تسکین مییافت بعد از بر آمدن آن احوالی بپای امیر شام و الله اعلم و فصل در معالجه بدن
 کاهی معالجه بدن همی فرمودی عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلی الله علیه و آله قال قعودا لله لیس تریبان
 فل کرت له فقال صدق انا صیبت له وضوءه مبلدان این طلحه که از کبار تابعین است از ابی الدرداء روایت
 روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می کرد پس از آن وضو ما تحت گفت معدان بعد از آن از نوات کردم
 ثعبان را که مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و در سفر و حضر تا آخر عمر در خدمت بود و ذکر کردم با وی
 آنچه ابوالدرداء گفته بود تویان گفت راست گفت او را اندر آن من ریخته بودم آب و سورا برای وی و توی
 یکی از استفرغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفرغات است و آن پنج اسهال است و قی و اسهال
 دم و خروج البخره و عرق و صنت بوسه پنج وارد شده چنانچه یاد کردیم پوشیده از آن است که خروج

انچه در عرق را بصریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعضی معالجات که مذکور شده بوده باشد * فصل * اگر
 کسی معالجه کردی و طب ندانستی او را تضمین فرمودی عن عمر و عن العاص برفعه من تطیب ولم یعلم منه الطب
 قبل ذلك فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بی آنکه طیب باشد و دانای طب بی ضامن است و علم را اختلاف نیست
 که هر که بنا دانی طیبی کند و مزیت را هلاک کند یا عضو یا از اعضای او را یا مال او را تلف کند بی ضامن
 لازم آید و اگر دو طیب بودی ارشاد فرمودی بآنکه در طب حاذق تراست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده
 از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جرح فاختصم الکم
 مجروح شد پس محکم من شک خون در جراحت وی وان الرجل د عارجلین من بنی انمار فنظر الیه و آن
 مرد و مرد را از قبیله که در آن بی انمار است از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در
 حال آن مجروح تا علاج کنند فرمود ان صلی الله علیه و آله قال لهما ایکم اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت
 مر آن دو مرد را که آن یکی از شما طیب تر و حاذق تر است یعنی هر کدام که حاذق تر است و ادانا
 تر علاج بکنند صلی الله علیه و آله و فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله تفاوت
 و تفاوت در طب وجودی یکی بهتر و نا فاع تر از دیگری فهمیدند پس هر یک از آنها را طب نفعی و خیریتنی
 هست در نفس الامر و امری صحیح است صلی الله علیه و آله فقال انزل الل واء اللی انزل الل اء پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله هر که فرستاده است در زاهدان کس فرستاده است در او از یعنی هر دو و بقیه بر الهی است و پیدا
 کنند و تاثیر بخشند حق است همچنانکه و تعالی * فصل * در پرهیز * پرهیز فرمودی حضرت زین العابدین علیه السلام از معاشرت
 ارباب امراض متعلیه که از صاحب بنصاحت دیگر نجار و زکند و برسد چنانکه جل ام و جرب
 برمانند آن و چون بحکم خاصیت احوال عمل وین و نجار و زدار معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز
 کردن فرمود چنانچه در حدیثی بی هر بیره مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود فر من المجمل و مکاتفر من
 الا سل بگریز از صاحبت جل ام چنانچه میگردی از شیر تا بخرسک و ترا هلاک تکند و در حدیث جا بر
 صحیح است انه کان فی وفد ثقیف رجل مجمل و م فقال انا با یعناک فارح مردی از ثقیف برای بیعت اسلام
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که مجمل بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بخورد تطمین دست و بر آورد سنت خود نکردت و فرمود
 بیعت کردم ما با تو در فصل و نیت دست گرفتن حاجت نیست بر کرد و نزد ما منباش و در حدیث ابن عباس
 در مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود لا تلیموا لنظر الی المجمل و مین بسیار نظر نکنید بجانب
 مجمل و مان که مکروه است و ناخوش آیند و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد که نا طلبین آن ثقیفی
 مجمل و م در حضور و همچنین نمی از دامت نظر بجهت آن بود تا ری مجرب و محقر نه نماید و اید انکشد
 والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در آنست که مراد همان معنی اول است که ناظر در انقا و اجتناب است
 و در حدیث دیگر آمده کلم المجمل و م و بنیک و بینه فید رمح او همچنین سخن کن با مجمل و م ارد و رائل آنکه

میان تو و میان وی مسامت یک نیزه واری بود یاد و نیزه واری و جگام مرضی همیشه است با هم
 اهلاک و تغییر و تغییر هیأت و صورت و اختلال نجا و زور و سیکان بغیر که از انتشار مود که مشرک از حرم
 فاسد و احتراق اوست در همه بدن پیدا می آید و مزاج اعضا نماند می شود و شکل اعضا و هیأت آن متغیر
 میگردند این احادیث و مانند آن ناظر در جانب نقا و پر هم است از مود و در احادیث دیگر آمده که
 آن حضرت علیه السلام با مجلد و طعام خود در دست زیرا در کماله عرضش نهاد که است کل جسم الله یقین بالله و توکل
 علیه بشو و بنام خدا اعتماد و توکل میکنم من تر خوردن با نور خدا و حدیث لا عدوی رلا طوره تیز ناظر در
 علم اجتناب از اجنه از است چه میفرماید که تجاوز مرض و رسیدن آن از یکی یک دیگری نمی باشد و قال بد که
 ای طاهر و مانند آن میگیرند و شوم می بیند از یک چیزی نیست و باطل است و در حدیث دیگر آمده
 که شهری بود گرگین در میان شتران عرض کردند که شترت علیه السلام که این را در میان نه بندند که حوب از وی
 بند یکران سرایت خسارت کرد در مود این را که حوب رسیده است از کجا رسیده است یعنی این چیزی
 نیست سه بتقل بر پروردگار تعالی است پس میان این احادیث که ناظر در علم اجتناب از اجنه و احادیث
 دیگر که پوشلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نسایند جواب از این میگوید بند که اصل علم علم و علم
 اجتناب و احتراز است و همه بتقل بر او است و لیکن امر با حقیر از ایشان برای آن فرمود تا امر کسی را آن
 مرض بتقل بر الهی برسد مباد آن صورت آن کند که عدوی حق است و در دام شرک می افتد پس امر بر از مجلد
 و نهی از قرب و مصاحبت او از تشبیه است نه از جهت احتمال عدوی و رسیدن آن بعلمت مصاحبت
 و اگر کسی را یقین بتقل بر الهی کامل بود و این تصور و توهم نبود اجتناب در حق وی لازم نبود و درین
 جواب راجح و معمول حدیث لا عدوی بود و حدیث ترا غیر معمول و بعضی حدیث ترا و اجتناب
 را ترجیح کرده و امر بدان برای استصحاب داشته چنانکه گفت و بعضی جواب میگویند که استصحاب از
 مجلد و بطریق استصحاب است و اعتبار و ارشاد نه برای اجتناب و الزام و مواظقت با حق تعالی برای
 بیان جواز فعل و اعلام بدانکه این حرام نیست و امر با اجتناب برای و حوب نهی بعضی میگویند که حدیث
 لا عدوی حق است ولیکن کلیه نیست و مخصوص است بغیر حدیث او و امثال آن و درین معنی و عبارتی که
 از آن گایه و شاید که حق تعالی درینها خاصیتی و تاثیرها نداشته باشد در حدیث وی چنانکه از حدیث
 نهی نشا و امر اسراة و فرس و در استثنای است نهی بعضی و جواب تشبیهی این است که بدانند حدیث است کرد
 بقول خود که گفت و بعضی در جواب میگویند که استصحاب کلی نیست بلکه هر قومی اجتناب از اجنه
 لایق و ترا حوا حال وی بود پس بکسی که قوت اسان و توکل وی معتد بود او را از مخالفت و معارضت
 ایشان ضرری نیست و وی مامور و محتاط نیست بفرام و اجتناب از آن که قوت اسان و قوت حد و سزا
 دفع است و مانع بدانرا با احتیاط و احتراز فرمود و خود در حدیث و صورت است و اجتناب از اجنه بوی

مستوفی بطریق توکل احکام کند و ضعف بطریق حفظ **فصل** * در تکلیف ای بسجدهات * اول تکلیف ای بسجدهات منع
 فرمودی ابودرداه **روایت کند که** آنحضرت **فرمود** ان الله انزل الداء والبرء و جعل لكل داء دواء فقلدوا و
 ولا تداءوا بالبحریم خله ای تعالی فرستاد در دوا و دار و بر او هر دوا را دوائی بید اگر د پس
 دوا بکنید ولیکن نامری که آنرا حرام کرده اند هاست نگنید و این مسعودی **روایت کرد** ان الله لم يجعل
 شفاءکم فیما حرم علیکم و طارقی جعفری سوال کرد از خمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوامی سازم فرمود لیکن
 بدواء و لکنه داء یعنی خمر خوردن برای ادوائی بدن میسازد ولیکن وی در حقیقت در د است که بدن
 تو ضرر دارد و ظاهر آنست که مراد در بدن است و سبب شفای آن نیست چنانچه از جای دیگر
 ظاهر است و محققین اطباء اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرمود **و منافع**
للناس * مراد منفعت بدن و صحت وی نیست بلکه افتعاش و نشاط طبیعت است ای که بتناول آن
 پیدا میشود و آنرا ضرر است بدن و مهلك است چنانکه از حال اهل ادمان ظاهر میگردد
 و در لفظی دیگر در سنن ابی داؤد و ترمذی است **عن طارق** **قالت** **بار** **مولی** **الله** **ان** **بار** **صدا** **اعنایا**
نعصر **ما** **نشر** **ب** **منها** **قله** **لا** **طارق** **حضرت** **عرضه** **داشت** **که** **در** **زمین** **ما** **انکور** **بسیار** **است**
عصر **میکنیم** **آنرا** **یعنی** **خمر** **میگازیم** **و** **مینوشیم** **آنرا** **فرمود** **نوشید** **یکه** **حرام** **است** **فرا** **خجسته** **قلت**
ان **انست** **شفی** **المریض** **پس** **باز** **گفتم** **که** **ما** **بدان** **طلب** **شفای** **مریض** **میکنیم** **و** **این** **قضی** **مستوفی** **هم** **قال** **ان** **ذلك**
لیس **شفاء** **و** **لکنه** **دء** **فرمود** **این** **شفای** **نیست** **ولیکن** **علت** **و** **در** **است** **این** **پر** **میدان** **طارقی** **اگر** **پیش** **از** **علم**
به **تحریم** **خمر** **است** **خود** **در** **هت** **است** **و** **آنحضرت** **فرمود** **نوشید** **کرد** **بر** **تحریم** **آن** **که** **موجب** **نص** **قرآنی** **است** **و** **اگر**
بعد **از** **تحریم** **بود** **بجهت** **توهم** **حل** **آن** **با** **شده** **باز** **ای** **شفای** **مورد** **آن** **نیز** **جایز** **نیست** **فانهم** **و** **در** **سنن** **نسائی**
مروی **است** **که** **طیبه** **ذکر** **کرد** **که** **در** **ین** **دار** **و** **ضمد** **بکار** **می** **آید** **و** **را** **نهی** **فرمود** **از** **قتل** **ضمد** **و** **بکار**
بودن **آن** **درد** **ار** **و** **در** **حد** **یث** **د** **یکر** **ثابت** **شده** **من** **تداوی** **ب** **الخمر** **فلا** **شفاء** **الله** **کسی** **که** **تداوی** **کند**
ب **خمر** **شفای** **ندهد** **و** **را** **حق** **دعا** **است** **ب** **خمر** **و** **الله** **اعلم** **فصل** * در علاج قمل بخراسان سرفر مودی
تمام **شده** **منفتح** **شود** **و** **نصاع** **کند** **و** **ما** **ده** **که** **قمل** **از** **ان** **متمولد** **میشود** **ضعیف** **گردد** **پوشیدن** **نهر** **بر**
و **انیز** **در** **علاج** **قمل** **فرمودی** **و** **از** **بعض** **شروع** **موجز** **تخصیص** **آن** **بنوعی** **بخاص** **نیز** **نقل** **کردیم** **چنانچه** **کشد**
فصل * در معالجه بادویه روحانیة روانیه و ادویه مرکبه از آن و از طبیعیه بدنکه شفای اعم و انفع
و **اعظم** **از** **قرآن** **فرود** **نیامده** **چنانچه** **فرمود** **و** **نمزل** **من** **القرآن** **ما** **هو** **شفاء** **و** **رحمة** **للمؤمنین** **و** **کلمه** **من**
در **بیت** **این** **است** **له** **تبعیضیه** **و** **قرآن** **شفای** **است** **از** **امراض** **روحانیة** **و** **جسمانیة** **چه** **امراض** **روحانیة** **فقد** **ان**
فاسد **و** **اجلاق** **ذمینه** **و** **اعمال** **فیه** **است** **و** **قرآن** **مشمول** **است** **بر** **بیمان** **معالجات** **و** **ارشاد** **بطریق** **از** **الله**
آنها **بر** **وجه** **ایم** **و** **اکمل** **و** **ما** **بودن** **او** **شفای** **از** **امراض** **جسمانیة** **بجهت** **آنست** **که** **تو** **و** **تیمین** **بقرآنی**

نافع است در بیماری از امر این بلا نماند و دل و دافع است مر آنجا را اجناسی در احادیث آمده که هیچ
لم یستشف بالقرآن تلاشاه الله و نالحة الكتاب و دواء لكل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیم بقائه
الكتاب مجربا کبرامت و نیز در بعضی ادویه ماثوره آمده است و ان یجهل القرآن ریح المی و شفاه
صداری و باینکه دانست که آیات و ذکر و ادویه که استشفار رقیه کرده میشود بدن نفع و شفادر ذات آنها است
و لیکن صلاحیت و قبول محل وقوع است فاعل و تاثیر و شرط است و اکثر تخلف کنند شایان جهت
ضعف یا اثر و صفت فاعل است یا از ممر صدم قبول محل منفعل یا در بعضی مانعی تری است که با وجود
قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و اجزا از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مرد و ان گاهی از جهت وجود مانع از
رسیدن اثر و او است بوی نیز که طبیعت چون بگیرد و او را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول
بود و همچنین قلب چون رقی و قعا و بل را بگیرد بقبول تمام و صفت تری تاثیر کنند در ان الله علی و همچنین
دعا که صدق توجه و حضور قلب در روی نیز معنی است و عدم اجابت و بی گامی جهت ضعف نفس
دعا است که مرضی و محروب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر حساب عزت در
وقت دعا بحضور نام و توجه کامل و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و
مانند آن و رقیه بمعرفه ذات و غیر آن از اسمای الهی بطبیعت و صفاتی است اگر جاری شود بر لسان ابرار و ثویبا
بموجه نام و صفت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست نبط جسمانی زده از ان
فارغ و غافل نشستن و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام
خدا و اسماء و صفات و شعلانی باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود یا اعتقاد
آنکه مؤثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت را در آنکه در
ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در این باب فرمود عرض کنید را تا این خود را
بر من اگر در ان شرکی نبود بکنید یا کی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر بن عبد الله آمده که نهی کرد آنحضرت
از رقی پس بعضی صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای عقرب میکردیم و آن را بر آنحضرت
عرض کردند فرمود مانعی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید بر او رقیه در او تمسک کرد و نفع
با این عموم و تجویز کرد و نفع رقیه را که مجرب شده است منفعت تری اگر چه معنی آن معلوم نه باشد و لیکن
احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا مقصد من شرکی بود و در حدیث ابی دانه و ابن ماجه
آمده و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا فرمود که رقی و ثابیم و ثوله هر که است
و تا بهم جمع نمیده است و آن هرزه یا قلاده که در گردن بیاورند و آنرا در جاهلیت را این نوع آیات
میکردند ثوله بکسر میثبات و بفتح و اولام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این

کوهی از سحر است و از زینب امر آه عمل الله بن مسعود آورده اند که گفت دید عمل الله در کردن من
 رشته را گفت این چیست گفتیم حیاطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پهن بگرفت آنرا و باره
 کرد و گفت شما ای آل عمل الله بی نیازیند از شرک و محتاج ناید بآن شهید م من عنه را که گفت رفتی و تمامیم
 و توله شرک است گفتیم چرا ای پسر کوهی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت و جمع و می انداخت
 چرخ را و اشک را پس به عنه بود پیر فتم و وی افسون بخواند و همه در دها برفت و آرام یافتیم گفت عمل الله
 این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز
 داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا ص میگفت اذ صاب الناس و اشفاقت
 الشافی لا شفاء الا شفاؤک عنه لایغادر مقام رواه ابوداؤد و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل
 جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بغير نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی
 باشد در حکم وی داخل نمیشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار عنه چنانکه
 بیاید و بعضی گفته اند که نهی از ان رقی است که استعمال میکنند اهل عزایم و مدعیان عنه چنانکه
 با مور مشتمله مرکبه از حقی و باطل و جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای و بسم تعالی و همای شیاطین و ذکر
 ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و ذکر نهی اند که چون از جهت خداوندی که بالطبع با انسان دارند با این
 علاقه با شیاطین دارند و شنیدند و چون خوانده شود عزایم با همای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون
 میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن میباشند بتمثل وی بصورت مار هرگاه رقیه
 خوانده شود با همای شیاطین سیلان میکنند هموم آن از بدن انسان از عنه جهت ذکر و است رقیه که
 بکرا الله و هما وصفات وی خاصه نمود و بنا عنه جمله اجماع دارند علمای امت بر کرامت رقیه بغير کتاب الله
 و اسما و صفات وی و این وهب از امام مالک نقل کرده است کرامت رقیه بحمد بک و مایع و عقیق خیط و خاتم سلیمان
 که مینویسند و گفت که نمود اینها امر قدس اسلام و الله اعلم و آنحضرت ص میفرمود که العین حق ولو کان شیخ
 سابق القاد را سبقته العین تاثیر عین یستی چشم زخ و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی
 این را صحت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در عنه و اگر میبود چیزی که پیش دهی و غلبه میکرد در ضاوت را
 هر آینه حقیقت میکرد آنرا عین و اینمجالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنی از چشم
 زخ و از غلبه یعنی نیش عقرب و از غله ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید مالک روایت کرده
 عامر بن ریمه مهلب بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله که من
عنه را دیدم در مردان و نه پوست دختران عنه سهیل در ساعت بسر در آمد عنه فرود عنه
 رسید بر عامر چشم گرفت و گفت علام بقتل احد عنه اخاه الا برکت اغسل له لغسل عامر و وجهه و یدیه و مرفقیه
 و رگه تیه و اطراف رگه تیه و داخله از ارة فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و هر روایتی فراح سهیل

مع الناس ليس به باس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا آنکس بی باس است
 در نظر تو خوب آمد پس بفرمود تا اطرافش و بر بعضی اعضا می مامور که در حدیث مذکور آنکس
 و نیروی یعنی بر سهیل بن حلیف بر بزرگ چنان کرد که در مساجد نیکو شد و کیفیت شستن را از هر بی باس
 کرده که تا من را بفر ما بیند که دست راست در قدام آب کند و یک کف بردارد و وضو کند و در آن آب
 ریزد و یک کف را بردارد و روی را در قدام شوید باز دست چپ را در قدام شوید و آب بردارد و بر روی
 چپ ریزد اینچنین است در نسخ متن و در مواهب لذتیه بعد از شستن روی در قدام گفته که دست در آن
 دست چپ و بر یزد بر دست راست دست در آن دست راست را و بر یزد بر دست چپ دست در آن دست چپ
 پس بر یزد بر فرق ایمن دست در آن دست راست را و بر یزد بر فرق ایمن دست در آن دست
 چپ را پس بر یزد بر فرق م راست دست در آن دست راست را پس بر یزد بر فرق م چپ دست در آن دست
 چپ را و بر یزد بر فرق م چپ دست در آن دست راست را و بر یزد بر فرق م چپ دست در آن دست
 از او را و این موافق و مناسب است غسل این اشیا را که مذکور شد در حدیث و ما لایم ذکر کتب در متن
 اینهمه اقتاده است و بان ضروری از او شویید و در داخله از او و قول است بعضی آنکه مراد از چ است در
 آنکه مراد طرف از راست آنکه بیدان او رسید است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض
 که یا مراد جسم او است که متصل با زانویست و بعضی گفته اند سرین است که متصل از سمت و بخط شیخ
 سخاوی نوشته دید که این کلمات است از ثوبی که متصل است بجلد کف ای مواهب و قدام را بر زمین
 نهید و آن آب را از طرف پس سر بر معیون ریخت و این معانی ممکن نیست در رکوی از جانب عقل و عا جز است
 وی در دریافت آن قاضی ابو بکر بن العربی گفته که اگر توقف کند متشرعی او را باید گفت که بگوید
 و الله و رسوله اعلم و حال آنکه تا آنکه کرده است آثار تجربه و تصدیق کرده معانیه و اگر متفلسف توقف کند
 رد بروی ظاهر تر است چه نزد فلا سفه و اگاهی فعل بقوت خود کند و گاهی بخاصیت در آن معنی آن
 ممکن نه و گویند مقتضای صورت توصیه چنین واقع بشود که این نیز از قین تمیل باشد و در خانه
 ام سلمه کنیز کی را دید که بروی اثر نظر حق است و در لفظ صحیحین اینچنین است که چاره دید که در
 روی وی سفید است یعنی صفت فرمود است و قولها اذان بها النظرة افسون بخوانند برای این کنیز که بروی نظرها
 است یعنی نظر کرده است جن را سیب را انیل است از اینجا معلوم شد که مسیحیان که از آدمی عین می رسد
 از جن نیز می رسد و گفته اند که نظرها ایشان نیز تر از همان است و بعضی از شرح نظر را مراد ساخته و گفته
 نظرها پس یا جن و در حدیث مذکور آنکه در خانه ام سلمه در آمد و در روی گوید که بود گفتند که بروی چشم رسید
 است فرمود چرا افسون نسید که او را از عین و در سنن ابی داؤد است از سهیل بن حلیف نه گفته بود آن کس
 در آنجا فتم و غسل کردم بر او تمپ گرفت تا بر سر او غسل نمود و آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بحرف جگیت مهیل بن حنیف است تا بعد از آنکه گفت مهیل بن حنیف پس گفتیم یا سید بی و الرقی
 صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع علت بد ان دارد فقال لا رقیة الا فی نفس او حمة اولاد غة
 والنفس العین و الجملة کل فی هم فرمود صلاحیت دارد ولیکن افسون نیست مگر در نفس که مراد بیان
 عین و چشم زخ است و این نیز مهیل بن حنیف از عین بود و در حمة که مراد بآن نیش زهر دار است
 از هکایت و مانند آن و در آن حمة که کزیدن است بدندان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد از این
 معلوم گردد اکثری در صنف هواست که بعضی رقیها که ما ثورا است ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیها
 قرأت فاتحه است و آة معوذتین و آية الكرسي و تعویذات نبوی ص که در احادیث صحیحه ثابت
 است از جمله اعدو ذبکما الله التامات التي لا یجوز من یرو لا فاجر و باسماء الله الجسمی ما علمت
 عنها و عالم اعلم من شر ما خسر و فرأ و برأ و من شر ما یزول من السماء و من شر ما یخرج فیها و من شر ما ذرأ
 فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شرفتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر
 یا رحمن و از ان جمله اعدو ذبکما الله التامات من غضبه و عقابه و شر عماده و من همزات الشیاطین
 و ان یحقر من و از ان جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و بکلمات التامات من شر ما لذت آخذ بناصیته
 اللهم انت تکشف المأثم و انتمزم اللهم انه لا یهزم جنک و لا یخلف وعدک و لا یخونک و بحکمک و بحکمک
 و از ان جمله اعدو بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و بکلمات الله التامات التي لا یجوز من یرو
 و لا فاجر و باسماء الله الجسمی ما علمت منها و عالم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شرک ذی شر
 لا طیق شره و من شرک ذی شر ربی آخذ بناصیته ان و بی علی صراط مستقیم و از ان جمله اللهم انت ربی لا اله الا
 انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم ما شاء الله کان و عالم یشاء لهم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله
 اعلم ان الله علی کل شیء قدير و ان الله قدير حاطب کل شیء علما و ا حصی کل شیء عد و اللهم انی اعوذ بک من
 شر نفسی و من شر الشیطان و شرک و من شرک دابة انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم
 و از ان جمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی و اله کل شیء و اعتصمت بربی و رب کل شیء و توکلت علی الحي الذی
 لا یستقعدت الشربلا حول و لا قوة الا بالله جسمی الله و نعم البوکیل جسمی الرب من العباد
 جسمی الذی من المخلوق جسمی الرازق من المرزوق جسمی الذی هو جسمی بید و ملکوت کل شیء
 و هو جسمی و لا یجوز علیه جسمی الله و کفی صمغ الله لمن دعایس و راء الله مر می جسمی الله لا اله الا
 هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجرید کند عظمت و قدر آن بداند
 و از ان جمله رقیة جبرئیل است که پیغمبر را شریفتر رقیة کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
 من کل شیء یؤذک و من شرک نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیکه دفع
 چشم زخ بان شو: گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخ

گفتند و جماعتی از سلف رو داده اند که آیات قرآن بنویسند و معجون بهاشامه بنویسند و بگویند
 لا یاس ان یتکتب القرآن و غیره و یسقیه المریض یا کسی نیست که کسی بنویسد قرآن را و بشوید آن را
 و بنوشد آن بیمار را و اطلاق قرآن را آیاتی که مناجات شفا یا مشتمل بر ذکر و اسما و صفات عیالی باشد و الا نسب
 و از این جماعتی که در مریض است که زنی در طلق مانده بود آبی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسند و
 بشویند و بخورند و نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری که گفت که بیمار ششویک من بنیما بری منحت تا
 آنکه مشرف شد بر موت و منحت شد بر من کار و بی پس دیدم بیخه من را در خواب پس شکایت کردم در
 حضرت وی ^{علیه السلام} قصه و دل را فرمود کجائی نواز آیات شفا پس بیدار شد و من بخش کردم در قرآن آیات شفا را
 و باقیم در شش موضع قوله تعالی * و یشف صدور قوم مؤمنین * و شفاء المانی الصلح * بخروج من بطونها شراب
 مختلف الوانه فیها شفاء للناس * و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذین آمنین * و اذ امرت فیویشفین *
 قل هو اللطیف الخیر * و شفاء * پس نوشتم این آیات را و حل کردم با آب بنوشتم و نیکم او را آن آب را پس
 شفا یافتی الحال کویا که بنده از پایی او کشف شد کذا فی المواهب اللدنیة و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر
 کریمه * و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذین آمنین * اشارت با آیات شفا کرده و سلف جاهلی درها کلمه آیات
 مذکور را تعیین نموده و حکایت اسناد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و زواری حق سید اباندر منام
 ذکر کرده و قراءت آیات مذکوره را بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را با آب بنوشند و
 به بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سمکی نقل کرده است که گفت دیدم بسیار بی از مشایخ را که می نوشتم
 این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کتابت حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل
 را برای بیمار ان مشاهده نموده است و یکی از رفیقای چشم زخ آنست که از ابو عبد الله بناهی مرویست
 که گفت در ره فرمودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی منسوب بود چشم زخم زدند در ره
 نظرا سخسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله بناهی را گفت شتر خود را از شر او نگاه دار بناهی
 گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاه میان شد تا بناهی از منزل غایب شد بمنزل
 وی آمد و دست روی نگاه کرد شتر مضطرب شد و بیهوش چون نخالی که از بیخ برکنک چون بناهی آمد
 او را خبر کرد دند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا برو برید بیاسد چون عاین را دید که گفت باسم الله
 حبس حایس و شجر یا بس و شهاب قابس زد دت عین العاین علیه و نقل احب الناس الیه فارجم البصر هل
 تری من فطور ثم ارجع البصر کر تین یقلب البصر فاشاء و در حدیث فخرت حدیقه العاین و قام ع
 الینا فله لا بأس بها چون بناهی این دعا بخواند در زمان چشم آخرد بیرون آمد از محل خود و شتر تند است
 بر خاست بد انگه صابت بالعمین و نائیر چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما زاهد حق
 و حدیث العین حق حجت آنست اگر چه جماعه متبدعه از ادل اعتزال و من بعد و حدیث هم آنرا منکرند

چند هر چه محال نبرد و نوزد عقل جائز باشد و مخبر صادق بدان خبر داده واجب است اعتماد آن چنانچه
 سائر امور از امور آخرت و مراد بتاثير نه آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عظام بلعکه مراد سبب
 عادی است که حقیقی است و تعالی نظر عاقلین را سبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
 و تاثير و ترتیب ضرر را رادت و علق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادی و تکلم کرده اند در
 کیفیت اصابت همین کجکونه است و نقل کرده اند از بعضی از ان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت
 هرگاه که نظر کنیم بچیزی بر وجه استعجاب حرارتی را احساس کنیم که از چشم من بر آید و بعضی گفته اند که
 از چشم عاقلین قوت سمیه منبعت گردد که متصل گردد بسمیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از
 از افعی بلك بیخ برسد و بعضی افعی بواسطت نظر نیز زهر میرسد و یا الجمله بر مثال تیر چیزی از جانب
 عاقلین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود برسد و کارگر افتد
 و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و عود و دعا است وصول و نفوذ نیابد و اگر سپهر سخت و قوی
 بود تواند که هم بجانب وی بر گردد بر مثال تیر محسوس و هو الحفیظ * فصل * در مجموع امراض و آلام
 با این دعا علاج فرمودی که ابوداؤد در روایت میکند سمعت رسول الله ص من اشتكى منكم فليقل كما سيكده مريض
 شود از شما با یکدیگر که دعا را این دعا را دعا الله الذي في السماء تغلس اسمك امر لك في السماء والارض
 كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الارض واغفر لنا حوينا انت رب الطيبين انزل رحمة من رحمتك
 وشفاء من شفاك على هذا الوجه چون این دعا را بخواند فیجرا باذن الله پس به شود باذن خدا
 و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر ص و آنحضرت عسکتی داشت جبرئیل
 گفت علیه السلام بسم الله از قبیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس وعین بسم الله ارقبیک والله
 یشفیک و آنچه روایت کردیم که لا رقیة الا فی عین ارحمة مراد آنست که لا رقیة اولی و انفع منه فی ذلک
 یعنی مراد اینجا حصص و شرعیات رقیة نیست در عین و حمة زیرا که رقیة در جمیع امراض و آلام
 مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین و حمة نیز آمده است چنانچه در حمی
 وصل و در دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که در بین دو چیز اولی و انفع است از دیگر امراض و علل
 و پوشیده نماند که آنچه سابقا روایت کردیم و حمة و لدغه است و چون مراد بنفس عین است و حمة
 و لدغه نزد یک به هم اند و در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیة در عین و حمة باشد و بس و بزرگترین
 رقیة افاضت کتاب است پیغمبر ص فرمود خیر الداء و القرآن و فاتحه از اجل سور قرآنست و مشتمل بر معانی
 آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیثی است از سعید خدری رض در صحیح مسلم ثابت است که جمیع از صحابه
 در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند تا گاه بزرگ ایشان را ماری بکزد ایشان
 از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه زاد و زده رقیة خواستند گفتند چون ما را ضیافت

نگردد بیک ما شمارا رقیبه نکنیم تا ما را از اجرتی نیکو نماند هیچ یک که گویند فرارند و در راهی آمدند
مجموع می گویند بود یکی از الجماعه برنت و بروی فاصحا کتاب خواند در مساجد میکوشد چون
پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و او را از آن حال خبر کردند بآن شخص رقیبه کنند. به نیت آنکه فرمود که
ترا غلام کردی که فاصحه کتاب رقیبه است لیکو کردی کوسفتی انرا قسمت کنید و از آن مرانصیبی دهید
درین قول تأکید و مبالغه است در بودن روی حلال طیب و در روی باطنی آمل و غضب یله آن حضرت
و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن بر رقیبه جایز است اما شرط آنکه بقدر آرزوی او باشد
و در روی فریب و خداع نه باشد چنانکه بخاری از حدیث عایشه رض آورده که گفت نبوی صلی الله علیه و آله در آنکه بر روی
خراجی نهاده بود روی رض از خراج روی معذور در روزی آن غلام چیزی آورد و این کار از آن معذور پس گفت آن
غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت که آنست کرده بودم در جاهای مرانسان و او نمود مرا علم
که آنست ولیکن خدای کردم با و بی الان ملاقات کردم مراد او را که چیزی در اجرت آن و آنرا در حدیث مت آوردم پس
در آورد روی رض دست خود را در حلق خود و تکی کرد هر چه در شکم وی بود حکم تلمیح نیز همین خواهد بود
و در آیه و من یسرف ینفسه یسرف علی نفسه میگوید که اگر کسی بی احتیاطی کند در مال خود که گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نماز میکند از عمری در آنکشت مبارک او در دنیا از بکر یک چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العسرفین
لا تلحقنهم از غبره لعنت کنند خدا را بتعالی عسرف انسیکنان در پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن
ظرف آب و نذکر اطالب کرد و آن انکشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین معذرتا گام آن زایل
شد و در سنن ابی داؤد از شانه بنت عبد الله سر ویست که گفت دخل علی صلی الله علیه و آله و انا صلت حفصة لقال لا
تعلمین الله رقیبه الائمة کاعلمتها الکتابه در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نزد حفصه بودم پس
گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله آیا تعلم لمیکی این رایعی صفت و افسوس نموده و چنانکه تعلیم کرده نواد و اعط
و کتابت را غالباً این زن به صفت تعلیم کتابت کرده بود و ازین حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت
مرنسا را مکروه نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص از مواج مطهره است بحکم لعن النساء
و غیر لا تعلم و من الکتابه محمول بر نسای عامه است از جهت خوف ابتلا و افزاین برینها و در این حدیث است
که بر پهلرها ظاهر میشود و بغایت مولم است و مریض احساس حرکت نمیشد و شهادت عمل او در اسما
در مکه رقیبه میکرد این رنج را چون آنحضرت صلی الله علیه و آله هجرت کردند نزد صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
جاهلیت افسوس نامه میگویم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله صلوات علی محمد و آله الهواه با
ولا تضر احد اللهم انشف العاص من رب الناس این دعا را بر جوانی خواند و آنرا استغنی شد از یک سوز که تیر
عاشق و بر ریش و الا زمان و اما در سایر جراحات و تروح عایشه رض رواست سکنند و در صلی الله علیه و آله اذ اشتکی
الانسان او نیست به قرص او چراغ ناله با صدمه در دل او وضع سوزان بود صلی الله علیه و آله انظر ثم رعبنا ثم مال چون شکایت

میزدند و اسالیبی یعنی بیماریها و شکایت گاهی به معنی درد شکم آری یا می بود با آنکه سیشی یا اجرا حتی
 اوقات میگرد با آنکه شستن مبارک خورد همچون و سفیدان ثوریه که را و یا اینک است برای نمودن کیفیت
 این اشارت بنهاد آنکه شستن مبارک خورد را بر زمین بستر برداشت آنکه شستن را سفیدان بستر گفت آنحضرت علیه السلام
 این دعا را بسم الله تریه ازینا بر یقین بعضی یسفی سقیمنا باذن ربنا و این ملاحی است سهل و آسان
 و از آن مرکب از طبیعی و الهی چه خاک سرد و خشک است و میخورد طویبات قروح و جراحات طریقه مخصوص
 در بلاد خار و لا سیما از زمین مدینه که برگی خاص و تاثیر می مخصوص در آن نهاده اذکر و ساقی در باب
 اذکار کلام در این حدیث کرده ایم فتمل کر و کسی آملد و گفت یا رسول الله مرا در بدن و جمعی عظیم است و از
 او علیه السلام من تا این زمان باقی است در مورد که دست بر موضع الم بنده و سه بار بگو بسم الله و هفت
 بار بگو و بعزای الله و قدرته من شرما احد و احاد رود و الم مصایب بود فتح آن میفرمود هر که بگوید
 اللهم اجزنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها بعد از قول ان الله وانا الیه راجعون بار بتعالی او را بدل و اجر
 خیر کرامت کنند چون ا بوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بغایت مردی نیک و
 خوش معامله بود و بزرگ مورد آنحضرت علیه السلام ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و امر بخواندن در مورد و
 کت هر که این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبرئیل را او بهتر از آن که داشت بکنند ام سلمه گفت
 یا رسول الله بهتر از ا بوسلمه خواهم بود که بدان جبر کسب من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت
 تزوج آنحضرت علیه السلام مشرف شد فصل در علاج غم و اندوه و هم این مرد و لفظ در ا طلاقات نزد یک بهم
 واقع شوند و غم عبارت است از آن تنگی و تیرگی که از طریقان قبض و اندوه بر دل نشیند مشتق از غم بمعنی
 ای که عارض گردد در هم بمعنی که از فصل کردن چیزی و توجه دل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و
 اندوه کین و پریشان کرد اند و آنحضرت علیه السلام در دفع اینها می گفت لا اله الا الله العظیم العظیم لا اله
 الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم و در جامع ترمذی است
 که چون کاری سخت پیش آید فرمودی یا حی یا قیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی
 آمده که چون کاری ویرا اند و شکین کردی نظر سوی آسمان کردی و گفتم سبحان الله العظیم و چون در
 دعا اجتهاد نمودی فرمودی یا چه یا قیوم و میفرمود دعا یا ایل و هکین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی
 نفسی طرفه عین و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت و السماء بنت همیس را گفت ترا بیا موزم کلامه چند که در
 وقت اندوه کوئی گفت آری گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیء هفت بار و فرمود هیچ آفریده را همی و
 در بی نرسد و این بگوید الا که از آن خلاص یابند اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیته بیدک ماض
 فی حکمتک عدل فی قضاؤک اسالک بكل اسم هوک سمیت به نفسك و انزلته فی کتابک او علمته احد من
 خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ریح قلمی و نور صدری و جلاء حزنی

و ثواب همی و فرمود دعای ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هیچ مسلمانی نکویلهما لا که مستجاب شود یکی از انصار را ابوامامه میخواندند پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دیدند در
مسجد در غیر وقت نماز که تعداد مسجد چه میکند درین وقت گفت اندوه بسیار بود بین شیعیان مرا اینجا
آورد فرمود ترا کلماتی بیاموزم که چون آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله
گفت چون بنام داد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الذین وقهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت
و دین من وفا شد و فرمود من لازم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا و من کل همیق مخرجاً و رزقه من
حیث لا یحتسب سابقاً در فصل اذکار کلامی متعلق باستغفار کند شته است و و سنن امام احمد است که
چون کاری ویرا صلی الله علیه و آله بتنگ آوردی پناه بنماز بزدی و میفرمودی که در جهاد کوشید که در پی است از
درهای بهشت و دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهی میفرمود که هر کرا هوسوم و غموم بسیار شود باینکه
بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و این کنزی است از سخنوز بهشت و در صحیح ابن حنبل است
که کسی دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسالک بان لا اکملک الا الله انت التان المان بک یح
السماوات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که دعا الله باسمه
الاعظم اللی اذ اذعی به اجاب و اذا سئل به اعطى و در علاج خرف و جنون میفرمود بگوئید
اللهم رب السموات السبع و ما اظلمت و رب الارضین و ما اقلت و رب اشما طین و ما اخلت کن لى
جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم اوان یمقی شرجارک و جل ثناک و لا اله غیرک
و در علاج حریق امر بتکمیر فرمودی و حکمت در اطفاى حریق بتکمیر آن گفته اند که حریق همه
وی نار است که ماده شیطان است که مخلوق است وی از و در وی فساد عام است که مناسب امر شیطان
و ماده اوست و آتش به طبع طالب علم و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبریاى حق
قمع میکند شیطان و فعل او را و نمى ایستد نزد کبریاى وینها این خانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مؤمن
کبریاى حق خاموش شد بر وی نار که ماده شیطان است و اطفاى نار بتکمیر مجرب است نزد اکبر علی او لقله صلوات
فی ذلك فصل در عادت حضرت نموی صلی الله علیه و آله در طعام و شراب پوشیدند تا آنکه ما بقا ذکر طعام
و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله کرده و بعضی از احوال درین فصل مکرر آمده اول آن بود که در محل
را حل در یک فصل ذکر میگرد و وجه تفریق این فصل و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا
أکل متکبیا انما اجلس کما یجلس العبد و اکل کما یأکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند
بند و نخورم مگر چنانچه بخورد بند و این حدیث سابقاً مذکور شده است و معنی آنکه نیز معلوم شده
ندک کرومی فرمود از آن که کسی بر روی افتاده طعام خورد مطلقاً افتاده خوردن اگر چه بر روی نیفتاده

در شکم مکرر است مکرر مثل تمر و کاله خشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی
 و این غایت اعتدال و توسط است چنانکه تمر از آن خور چون صورت تکبر دارد و تقویت و تغذیه در طعام
 آن دو بزبادی بر آن علامت حرص و هره و تکثیر و خشک و هره کز تنها خوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن
 و سبک و نه میان لبن و خواص و نه میان دوغ و این کرم و نه دوغ و ای سرد و نه میان دو لوزج و نه میان دو قابض
 و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مزه می معنی جمع اجتماع آنها است در معنی اکل معا یعنی
 یکی را پیش از هضم شدن دیگری نخورد و غلت در عین جمع دوغ و ای متفق در کیفیت خوف غلبه و افراط
 آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف جلد و ث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و
 تضاد است چنانکه کف و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان
 مشوی و مطم و نه میان قلید و تاز و نه جمع میگرد میان شیر و پیاز و نه میان گوشت و شیر چه آن نیز
 احدی کیفیت ردیة میکنند چنانکه میان سبک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد
 نشدنی اشارت کرد با آنکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدیدی
 الحرات است طبرانی در صغیر و از حدیث بلال بن ابی مریره از پلش آورده که آورده شد نزد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طبعی از طعام که میجو شیل در مودخ ای تعالی آتش خوردن نغمه موده است و در حدیث
 دیگر آمده که طعام سرد نخوردی که در روی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را
 صباح نخوردی و از اطعمه که عفویت یافته باشد همچون آبکامها و مخللات و ملوحات ثابت نشده که
 مرکز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باصله آن زایل کردی چنانچه حرما را بر و غن و رطب
 را یا فثا حرما چون عفویتی و حرارتی دارد و غن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع شده
 و آمده که دوست میداشت تمر و زید را و لبن و تمر را اطمینان نام کردی و همچنین حرارت رطب را با برودت
 قنار زایل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بطیخ را بر طب خوردی و میسکست گرمی
 یکی را سردی دیگر و بعضی گفته اند که مراد ببطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
 و جواب داده اند که اصفر اگر چه جهت جلا و تفرعی از گرمی دارد ولیکن نسبت بر طب سرد است و در
 بعض احادیث حر بن یگمر خای معجمه و سکون را و کسر موجب نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ
 اصفر است و در بعض روایات بطیخ بتقدیم طابیر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است
 در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع بر باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
 و از بعد بن اسلام آنکه وی بطیخ نهم خوردی از عدم صحت کیفیت اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله مر آنرا کفانی
 المواهب و آب حرمای منقوع که در آب تر کرده باشند و شیرینی از وی جلا شده را برای هضم طعام
 آدامی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگر چه یک کف از حرمای با شکر کوبند که کرمه خفتن مضعف

بدن است اما برای صاحب رمد مضر و نهی گردید از خمبیدن بعد از اکل که با دست چپ صورت را بزداید
 و است بل ماغ و نیز حرکت ادخل است در مضم و نیز علامت شفت و شیوه ها بالا ن است که سر در ن
 و خفتن کار ایشان است و موجب تساو و قلب است چنانکه در مرد چون طعام غمور بدک است که در این آرد
 بلک و نیا و در عقب طعام در خراب مشوریل که دلها ی شما سخت کردد چنانکه سا بقا کن شد و در
 لدنیه از کتاب هل ی نقل کرده که طبا گفته اند هر که حفظ صحیح عروا بلک که بعد از غذا مشوریل
 اگر چه صلح مطوره بود و خراب نکند بعد از طعام که بسی مضر است و اما در هر شب از آب سرد
 کردی و آشامیدی ما بقا گفت که هر روز هفتین کردی معلوم شد که آنرا فواید بسیار است و بعضی آب
 شهرین مرد را که در حدیث کان احب الشراب الی ^{لله} ^{من} ^{الطهور} ^{الماء} واقع شده بر همین آب سرد
 منزوج بعمل حمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بآن ماء عذب است و چون افضل شیرینها
 با جماع اهل علم غسل است که نتیجه وحی است که حق سبحانه و تعالی به لجا کرد چنانچه فرموده و اوحی
 ربك الی النحل الایة و حمل این عمارت بر ذکر وی در وحی آسمانی و آیت قرآنی بعید است و مناسب
 نیست بلفظ نتیجه کالایضی آنرا از سه شیرینهاد و متروا شی و آب بایت یعنی آنکه شب کف شده در وحی
 دو سرداشتی از آب تازه از نتیجه چون در بستان ابن التیه ن در آمد گفت انکان عندکم ماء یات فی شنه
 و الا کرنا اگر آب است که شب در خبک حفته است بیاید و کرنا بله من از جوی آب بخوریم و اصل معنی نکرع
 اینست و لیکن مراد بکرع اینجا اشتراف است بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدن خوردن است
 از جوی یا شرب بدن است در الحالت متعل ر بود و ضرورت مود ی شد بکرع و الا بی ضرورت اعتبار نکرع
 بعینها است و الله اعلم و نشسته بخوردی و منع کردی که کمی ایستاده آب خورد و میوه مود که هر که
 فرا موش کند و آب ایستاده خورد باید که کمی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حج یاد کردیم که
 ایستاده آب زمزم خورد بعض میگویند که این ناسخ نهی است و بعض میگویند مبین است که نهی برای
 تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تنزیه این معنی نیز ما بقا کن شده است و در اینجا گفته که بعض میگویند
 که نهی ناسخ اینست و بعض میگویند که میان حدیث شرب قایما و نهی از آن نعارضی نیست زیرا که ایستاده
 از روی ضرورت خوردن جهت لنکی مجال نشستن اما بی ضرورت عادت شریفانه بر ایستاده خوردن
 بود و شرح این الهمام ملکور است که از ادبست که بقیه آب و ضرورت استقبل تمله ایستاده بخورد و اگر
 شواهد نشسته بخورد و در اناء سه بار نفس کزدی و میفرمود انه اروی و امرا را بر این سیرا بداند
 تراست و گوارا تر و شفا دهنده تر مراد بتنفس در شرب جلد آوردن تلح است ارد من و نفس زدن بیرون
 آن و در حدیث آمد است که آب در سه نفس خوردی در اول هر نفس بسسم الله کنایه و در آخر الحمد لله
 و آنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن تنفس در داخل است نه موجب

تغییر آب نظرد و جهت بردن متعفن متغیرا لغیر بحسب اکل طعام کربیه الراحیه یا بعد عهد از مسواک و
مضمضه مثلا و میفرمود بطور الافاء و اذوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها و بقاء لایسرا فاء لیمن علیه
غطاء و سقاء لیس علیه و کام الا وقع فیہ من ذلک الداء یعنی سرظرها ببوشید و سرمشکها به بند یک که در
هر سال یکشمی است که در آن شب و یا می افتد هر طرف که مکشوف باشد یا در مشک که کشاده ماند از آن
و یا بیره نه مالک و در وقت قبول میکند و می افتد در آن طرف یا مشک چیزی از آن و یا نهی میفرمود که
آب از نلیه قلنج مورنگ یعنی از مکانی شکسته و بهیچنهی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی
چسبند و آب بر روی و راه میبرد و نیز آن موضع در غالب چرکین و فاشسته میباشند و شیر خالص را
آشامید و رگه با آب آمیخته آشفتمی از رگه شیر در وقت دوشیدن کرم میباشند و در بلاد چهار عالی
از ضروری نموده پس می شکست کرمی او را بسردی آب و در حدیث ابن التیمیما ن که مذکور شده آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله آب سرد که شب کرده باشد در شن طلب داشت و آب سرد در قدح ریخت و
کوسندگی را در وی دوشید و بعد مت آورد پس بنوشید صلی الله علیه و آله و روایت از انس در صحیحین آمد که
گفت دوشیده شد برای رسول صلی الله علیه و آله شاقی و آمیخته شد با آب پس نوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و باقی ماند
از آن چیزی و بردست چپ وی ابو بکر رض بود و بردست راست اعرابی عمر رض القاس کرد تا آنرا بای بکر
دهد آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا با عرابی داد که بردست راست وی بود و فرمود الا یمن فالایمن و میفرمود چیزی
نیست که قائم مقام طعام و شراب تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید
رد کرد لیم و مساده و دهن و در روایتی طلب مکان دهن آمده و حرمان را در آب می انداختند یکشب
و گاهتی دوشب و گاهی سه شب میکشد و روز دیگر می آشامید و هر چه باقی ماندی از آنچه سه شب انزول
بران کشته بودی غلامی را دادی رگه فرمودی نایب یزید غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرذی بغلامی دادی
و اگر تنگ و سخت شدی امر بر تختین فرمودی و این مبحث در خاتمه بمنصیل بیاید انشاء الله تعالی

* فصل * در امر مسکن و منزل التفاتی نمودی نه ویزاونه صاحب وی را چه ایشانرا معلوم بود که
بر ظهیر سرانگ لاجرم از منازل بآن مقدار اکتفا کردند که دفع حر و برد کنند و از ولوج و در آمدن
دواب و بهایم مانع آید و استنار از عیون بینی آدم حاصل شود و اگر احمیان یکی از ایشانرا عمارت خانه محکم
و مرصص بودی اما از خرفه یعنی نقش کردن و تزئین و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیه بلند کردند این
خانها و توسعه فراخ کردند اینها اصلا نمودی گفته اند که بلند ی خانه تا سقف مفت
دست باید * فصل * در تدبیر نوم و یقظه * اما تدبیر نوم و یقظه بر اعدا و جوده بود اول شب در
خواب شدی و در اول نیت آب شرب بیدار شدی و مسواک کردی و وضو ساختی و نهیچن بر و هیس که
بیان کردیم بگزاردی لاجرم بدن و اعضا از حراب و از راحت و از ریاضت هظی تمام داشتی

با وفور اجر و کمال عبادت و رعایت نرسد و اعتدال و ادای حقوق نفس و اهل و عیال و گاهی تمام شد در
 خواب و بیداری و وضو و نماز کمال شی بیدار میشود و وضو میکند و نماز می کند و در خواب میرفت
 باز بیدار میشود و بخواب میرفت هکذا اوزیادت از قدر محتاج الیه خواب نکردی و نفس را از قدر
 محتاج الیه کزین نکرده و چون نصد خواب کردی بردستی در امتحان حسبی و لایزال بنگر مشغول بودی
 تا چشمان مبارک در خواب شدی قیل چشمان بجهت آن کرده دل شریف مرکز در خواب غفلت تمام
 عینای و لای نام قلبی و بر نهالیهای بلند نرم بر هم نهاده لغتیبی و بر زمین مجرد بینتوت کردی
 و گاه سر بر بالش که از چرم بود محشو بلیف حرمانه ای و گاهی بر ساعده مبارک که داخل است در
 بیدار خوابی و تیسر قیام ^{مستحب} فصل * در حفظ صحت با استعمال بوی خوش امر فرمودی و بسیار بکار
 داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش سبب حفظ صحت و انتعاش طبع و تقریب خاطر و تقریب
 قلب و صحت بدن است و طریقی خاص داشت برای عطر و بوی خوش و طیب از انجمن کار می آید و مرکز
 بوی خوش در فکر دی و در مودی که مرکز بوی خوش بروی عرض کنند باید که در نکل چه بوی خوش
 خوش است پس رد آن که ناظر در نفرت و کراهت است خوش نباشد و در آن کران با و بی نیستند از جهت
 منت و نه از جهت حمل و برداشتن و در مسند بزار ثابت است که فرمود ان الله طیب یحب الطیب
 یحب النفاقة کریم یحب الکریم جواد یحب الجود فدققوا ادبکم و ساحاتکم و لا تشبهوا بالجهود و یجمعون
 الا کما عنی دور هم یعنی خدا یعنی طیب است و دوست میدارد طیب را و نظیف است دوست میدارد
 نظافت را و کریم است دوست میدارد کریم را و جواد است دوست میدارد دجود را پس طیب و نظافت
 را بکار ببرید و خا آنها و پیش درها و آستانها پاک و بی خاشاک دارید و مانند ای نکلید چه بود که در خا آنها
 اکما جمع می کنند و اکما سرکین است و زیاده و ثابت شد که فرمود ان الله حق علی کل مسلم ان یغسل
 فی کل سمعه ایام و انکان له طیب ان یمس منه مر خدا یعنی را حق است ثابت بر ذمه هر مسلمانی که
 غسل کند در هر سمعت روزی در روز جمعه و اگر باشد او بوی خوش مس کند باره از وی و استعمال
 کند آنرا و در قول وی و انکان له اشارت است به منع سوال از غیر نهایش اگر کسی بداند آن در ذلک و در
 کتیب نزد امام ابرو حنیفه داخل طیب است و لکن ای استعمال وی در اجوام جنابت شود و تمبید استعمال
 آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} طیب را حکم نور علی نور داشت و صحبت وی موثر در حقیقت است که میمانست و سناست
 ذاتی بود که الطیب یحب الطیب فصل اقی آنست و الا طیب را سینه ذاتی وی ^{صلی الله علیه و آله} یحبی بود که تمامه
 روایح طیبیه عالم بشمه از آن نرسند آنس کویله بر نرسیدم مرکز هیچ ریحی را و نه مشک را و نه عنبری
 و در روایتی و نه عطر را خوشبو تر از عرق ^{صلی الله علیه و آله} و نیز از آنس بر آمل که کشت چون میکند آنحضرت
 بر ای از راههای ملایمه می یابند بوی خوش از آن و مرکبند که پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و آله} از این راه کشته

استخوان واه ابوعلی و البزار با سیاد صحیح و مرویست از عایشه رضی الله عنها که گفت بود رضی الله عنها خورشید و ترپن مردم
وروشنترین مردم مثل ماه شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارک رضی الله عنه و خوشبو تر از مشک اذ فر و جابر
بن عبد الله میگویند که نمیکند شب آنحضرت صلی الله علیه و آله برای مکر آنکه شنیده میباشند از طیب عرق و نمیکند شب
در هیچ سنگی مکر آنکه صلی الله علیه و آله میکرد مراراً و راه البیهی و الدار می و ابو نعیم و مسلم روایت کرده
از آنکه صلی الله علیه و آله در آمد صلی الله علیه و آله بر ما و قیلوله کرد در خانه ما و عرق کرد و آورد مادر من ام سلمه
شیشه را پس صلی الله علیه و آله عرق را از بدن مبارک و میگرد در آن شیشه پس بیدار گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت
چکار میکنی یا ام سلمه گفت این عرق تست یار رسول الله در طیب خود می اندازیم و هو طیب الطیب
و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی گفت که وی چهار زن داشت
و هر کس ام صلی الله علیه و آله و کوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگران خوشبو تر باشد نزد وی و وی یعنی
عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکه گاهی مسح میکرد بدن خود را و حال آنکه وی خوشبو
تر میبود از ما و ماه چند کوشش صلی الله علیه و آله در استعمال طیب برای نهم سیدیم روزی از وی پرسیدیم
که سبب آن چیست گفت رهیده بودم در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله علت شری که بتور صغار هر رخ است
که جوش میزند بدن آن بدن یکایک و خارش می آید و این می کنید در شب بیشتر پس رفتم نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و علاج طلبیدم پس برهنه گردیدم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله در دست مبارک خود و بر آورد
بر پشت و شکم من پس بیدار شد از آنروز این بوی خوش در من و مردی آنحضرت وی صلی الله علیه و آله آمد و گفت
که تزویج و تجویز و ختم میکنم و چیزی ندانم که ویزا بدن ای مطیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از عرق
خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی را بجه طیب می یافتند و خانه ایشان را بوی
المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که کل سرخ از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله بیدار است چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله از معراج باز آمد طاهره از عرق وی بر زمین صلی الله علیه و آله کسید و از آن کل سرخ روئید و از صلی الله علیه و آله و ده است
آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که خواهد که بوی مراد را بیدار گوید که بوی کند کل سرخ را ولیکن این احادیث
نزد محمد ثین با صلاحتی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد و لم یصل علی
فقد جفانی را نیز از مرخصات می آید از حدیث دیگر آمده در طیب را بجه فضلات وی صلی الله علیه و آله و آنها
نیز همین حکم دارند و این معنی در خانه بتفصیل بیاید و الله اعلم * فصل * در حفظ صحت چشم امر
فرمودی بعد اومت بر آنکه حال در وقت خواب و میفرمود که سرمه خوشبوی هر شب در چشم کنی
در سنن ابی داؤد ثابت شده است صلی الله علیه و آله بالائمه المروق عند النوم و قال لیتمه الصائم امر کرد
صلی الله علیه و آله سرمه خوشبو نزد خواب فرمود باید که پرمیز کند از سرمه که میگذرد زه دار است و محرم را
نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب را بجهت است نه ذاتی و مروح آنست که بمشک آنرا خوشبوی

ننگ با بنظر بق که آنرا در مشاهده پرورنگ یا چوین از مشاهده درین بیند ازین ظاهر است که
 من این ماجه آورده است همرا کما لکم الا لعل لعل البصر و هیبت الشعر بهترین من میان کما لکم
 است بکسر همزه که سنگی است مشهور روشن میگردد اند بصر را و میرواند بلك چشم و ازین جهت
 در روایتی دیگر آمده علیکم بالانما فانه منبسطه للشعر من جهة للکلی مصفاة للبصر و حضرت
 را ^{سرمه} سرمه دالیه بود عاصی یعنی مخصوص بصری که دیگر در آن شریک نبود و در مشهور چشم همراه
 بودی و همچنین آئینه همراه داشی و در آن جمال شریف را بعلیا از آن و غیره بودی و آیات کمال
 صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی و الحقی آئینه دیدن او را منزه که مظهر جمال و کمال جل بودی حال شانه
 دیمی آئینه حسن تراجد انما نیست ^{مظهر} مظهرش تجلی حسن است خود نمائی نیست و چون سرمه کشیدنی در
 در چشم راست کشیدنی و سه بار در چشم چپ را گاهی در چشم راست سه بار کشیدنی در چشم چپ در آن
 ابتدا بر است کردنی و چشم هم بر است کردنی اول در میل در چشم راست کردنی دیگر در میل در چشم چپ
 دیگر یک میل در چشم راست و بیشتر در آن که اول در آن و در آن است نکی آنکه در هر چشم سه میل
 کشد تا هر یکی و تر باشد و م آنکه در چشم راست سه میل کشد در چشم چپ دو ابتدا و آنها بر است باشد
 نامجموع و تر باشد که پنج بار است تفصیل یعنی ^{را} سه بار کرده شد و ابتدا از وی سروده کردنی
 که این اشارت است بر جمیع این طریق ولیکن اول مشهور است و آنها تمام است ولیکن در این و سادست
 عادت نبوی ^{مستحب} آن بود که نیکوتر و افزونتر از آنچه شده بودی و اگر در هر دو را در هر دو
 بار که الله فی اهلک و مالک انما جزاء السلف استمد و الا انما اینکلام داخل دعوات است بلکه مراد ما یک جزای
 قرض و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا ایکنوبت مدعا و جهل صاع قوت از انصاری سلف
 بخیر بد انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری در است تا سخنی
 گوید فرمود که در با نرا نکاهدار و مکوی الاخیر که بهترین کسی که سلف گرفت منم پس جهل صاع قوت
 و مراد ما نام داد و جهل صاع دیگر در ق و در ا ا کرد مجموع و شهاد صاع شد و ای عمر ای بیامد و تقاضای
 منم کرد عمر بن الخطاب برخواست تا و براناد بیاید فرمود که مد یا عمر کنت احوج الی ان نامری
 بالوفاء و کان احوج الی ان نامری بالصر یعنی بازمان ای عسرا از زجر و نادیب و بی من محتاج ترم بآنکه
 مرا بودای دین فرمائی از آنکه مرا نعصب کنی و وی محتاجتر بود بآنکه و بر ای صاع فرمائی از آنکه و بر از جز
 و نادیب گنمی یعنی مناسب در مقام آن بود که مرا باعث بر و دای دین شوی و اگر از من تاخیری
 در ادای آن مشاهده کنی او را امر بصر و ترک سخنی کنی اما اینکه بجهت من نعصب و ای و اول الذکر
 نادیب گنمی چیزی نیست و اگر م اخلاق نه یکبار بودی به اهل و دین را تقاضا کرد پیغمبر ^{قرآن} فرمود
 که هنوز اهل دین تو نیستند ^{مستحب} تا دین تو حال شود و آن وقت واحد که برای تو ادای آن قرار یافت

است برسد بهر دوای گفت که در آن زمان اطلب این و همه بدن در نوع بیست و نه در این صحابه بر جوشیدند و خواستند
 که آن را بپزند و کبابی بر آن بپزند تا آنکه تنگین فرمودند و بپزند و وقت کرد یهودی که گفت مجموع عملیات
 بیست و نه در آن تو میباشی که کرده بودی و یکی از آن بود و آن این بود که چند آنکه بر نمی چهل وی ادبی زیاده
 کنی وی در حلقه و هفتاد این بخواستم آنرا نیز از آنم اکنون ندانم که تو بیشک پیغمبری و در زمان
 مسلمان شدی فصل در رفتن حضرت نمری چون در راه رفتی روان رفتی چنانچه کسی از بلندی فرود آید
 و گاه چنان رفتی که کسی بخیر از آن میزند و در آن روش دلیران و صاحب همتان و زندان است و معتدل
 ترین روشها است چنانکه یا مرد گانه و فسر گانه چون چوین خشک رود یا بطمش یعنی بیخفت و سبکساری
 و از عجاج و قلنی واضطراب رود این هر دو نوع مذکور و مستقیم است و دلیل است بر سبک ساری وی
 عقلی یا خمول و مرده دلی یا آهسته بحرکت تمام و سرعت اندک و این نوع را مشی هون خوانند
 بفتح هاء و کون و زمان نه تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و تعالی
 نشان میدهد و مدح میکند بنظر کمال خصوصاً عودت آن که میروند از زمین رفتن بطریق هون مفسران
 گفته اند که کسب و قرار امن عین و لا یسرفون و لا یسرفون و لا یسرفون و لا یسرفون و لا یسرفون و لا یسرفون
 و فسردگی و این نوع رفتن از آنحضرت رسالت بود و با وجود آن روش چنان نمودی که
 او بالا فرود می آید و گویا زمین ویرانی و در حضور هیند و میبند چنانکه بر مادی در شمائل آورده
 از حدیث ابی هریره رفته که گفت خدا یللم هیچ یکی را تیز تر از رفتن از رسول خدا کویا که زمین
 پیچیده میشد برای او در مشقت می انداختیم ما خود را در رفتن و آنحضرت میرفت
 بی تکلف و بطور خود و در حدیث دیگر آمده که میباید که مردم و بوی نمیرسیدند و نیز آمده که مشی
 میگرد مجتمعا یعنی قوی الاعضاء بی سستی و روانند اجتناب اعضا و نیز آمده که مشی میگرد متقلعا
 یعنی بر در اندک پای را از زمین بتسام بی کشان و اشراج روش ده است این شد یعنی تماوت و اشراج
 و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح ميم مشی با برداشتن پاهای او چنانچه در این گفتها
 چنانچه در طواف ششم تسلان که عادی است صیقل و دین و سبک رفتن و از سعی سر یعتر است هفتم
 حوزی که رفتنی است با تمایل و فی القاموس الخوز السیر اللین هشتم قهقری که رفتنی است ماوری
 یعنی پس پارفتن نهم حمزی که هر چستن است در راه و نایه را که جنازه کوبند با یمعنی است دهم
 نهم که روش متکبران است یعنی خرامیدن و گردیدن افراختن و از این جمله اکمل و افضل هون است
 که مشی حضرت نموی بود و اعلی و اوسط انواع مشی است و چون با صحابه همراه بودی ایشانرا
 پیش کردی و خود در عقب ایشان رفتی بنوعی صحابه که در حدیث واقع شده است این است
 و فرمودی که پشت سر مرا و ملائکه بک آید و در ظاهر بی للملائکه پس بین منی است کویا که ملائکه

روی چنانچه در کلام بودی چنانچه در کلام بودی چنانچه در کلام بودی چنانچه در کلام بودی
 لکن در کلام بسیار دلالت کند در حدیث مشهوری که از این جهت است مثل الذی فی النصوص
 و من حسن اسلام المرء عرفته ما لایحده و ما لایحده و ما لایحده و ما لایحده و ما لایحده و ما لایحده
 چیزی است که خداوند میفرماید که این کلمه را در کلام خود بکار ببرید و در آن روز که در آن روز
 ظاهر شد که هر کس که در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 و آن روز که در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 آنرا بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 تخفیف با وجودی دیگر از آیات و عبارتی که در آن است که در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 از طرف آنکه در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 محل آن بودی بکنند یک و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 و اما در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 و از سینه مبارکش آرزوی شد که در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 از حروف حق تعالی و گاه در کلام خود بکار برد و در کلام خود بکار برد
 اگر چه بکره نزد استماع قرآن از حروف هم توانا بود بجهت استماع و عید و اندک بلکه برای
 شفقت بر امت نیز ولیکن مقصود آنست که در بین وقت خیزانین اقسام قسم دیگر نیز است از
 اهتمام لغای الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال و بی جل و علا و گاه در نماز نهج کریمتی و یکبار در
 نماز میکریمت و میبگفت رب الم تعالی ان لا تعالی بهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرك
 و در آیه آخره توبه و عمل کرده مرا که عذاب تکم این است و در حالیکه من در ایشان باشم پس
 آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخوانم من و ایشان و امتیاز این قسم از کربیه باعتبار وقت است و در حقیقت
 یکی از انقسام کربیه خواهد بود و علم میکند که کربیه برده نوع است کربیه شادی و مسرت
 توبه جزع و صجرت کربیه رحمت و رحمت کربیه صرفا و خشیت کربیه و معنی و محبت کربیه اند و مصیبت
 کربیه معنی و ضعف و وحشت کربیه نفاق و ممانعت کربیه دروغ و عاریت چون کربیه لوحه کربیه اجرت
 کربیه سرافقت و موالهت چنانکه جمعی را بینند در کربیه و سمبل اندک موافقت را کربیه کنند * فصل *
 در فطرت و فیایع آن فطر سعی شق و اندک اج و استخراج و علق است و فطرت بمعنی خلقت آید و بمعنی
 بن اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی فطریته و کاهمی بمعنی سنت و طریقه
 عملی که در عقیده بای خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را در آن است بمعنی الهی نیز آید چنانکه در

حدیث عایشه بنی امیه و غیره از الفکره فی الفرائض و احادیثی که در استنباط الفرائض
 الاطفا و جعل المراسم و لقب الانوار حلقی العائنه و القاضی الباقی فی الاستنباط و الاستنباط و فی
 در بیان حدیثی که در احادیث صحیح و غیره از احادیث صحیح و غیره از احادیث صحیح و غیره
 و احادیث صحیح و غیره از احادیث صحیح و غیره از احادیث صحیح و غیره از احادیث صحیح و غیره
 حضرت زینب (ع) مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون
 و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون
 ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی و ابونعمین و خطیب و ابن عساکر آورده اند
 که آن حضرت (ع) فرمود از حکرامت من نزد پروردگار آنست که زائیده امم مضمون و مضمون
 و مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 است و زینب الکبریٰ ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و گفته که در این حدیث مضمون مضمون
 است و این قیم نیز موافق این روایت است و گفته که این از خصایص آن حضرت است و بسیار از مردم
 به این حدیث مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 آدم مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 ادیس و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی و اسحاق و یحیی و هود و سلیمان و عیسی
 کذا فی المواهب اللدنیة فی الجملة در حقن حضرت زینب (ع) اقوال است یکی آنکه مضمون مضمون یعنی
 بهر همت مضمون چنانکه در اکثر احادیث آمده و مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 که پس عیمة حلیمه سینه او را بشکافتند و بر علم و حکمت گردند و مضمون مضمون مضمون مضمون
 ذکر کرده اند و این قیم و روایت کرد طبرانی و ابونعمین در حدیثی که در حدیثی که این
 حدیث منکر است مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 کرد این حدیث را اولی بن مسلم از ابن عباس و ابن عمر و ابن عباس و ابن عمر و ابن عباس
 راست را دست داشتی که بکار برد و در فعل پرشیدن و در سنان و در سنان و در سنان و در سنان
 و ریش شان کردند و صورت و آتش میل و مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 چشم و استنباط و اعتبار او مانده آن بکار بردی و سر و استنباط و اعتبار او مانده آن بکار بردی
 سر و استنباط و اعتبار او مانده آن بکار بردی و سر و استنباط و اعتبار او مانده آن بکار بردی
 سر مردان را از اتفاق جاهل است و آنرا که بعد از او و این و سر و استنباط و اعتبار او مانده آن بکار بردی
 بعضی را منکر است مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 تراشیدن مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون

در روی هیچ یکی مکرر زرد کرد که ملک الدمانی را در روی تابش و در غسل فکندند در کوش از آن
 و احد و از این عضا که در این عصب و در این و این ابن شیبه آورد که امیر المؤمنین حضرت علی بن ابیطالب
 بخان بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیدم که امیر کبیر رحمت در آمد آورد بگوئی که
 زنی بطنش را شکسته است و سال کرد که از آن زنی که خلق در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 آنرا نیز حرام مانعند و زنی بطنش را شکست و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 عضا را شکست و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 غمزدار و زنی و آنکه در روی غمزدار شد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 عضا را شکست و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بگوئی که آن شکست و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بگوئی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بگوئی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 آنحضرت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 اهل و زنی را در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 گاه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بهند در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 گاه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 که آن در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 دوش بودی و آنرا جمعه گویند و هم و نشانی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 گاهی بین و آنرا نام احتیاجت المام و قرب است که بین کل ان الشارح و لغات صفت در آنجا که
 از بعض عبارات نوم هلالی ظاهر شود و گاهی جمعه در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 جمعه و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 چهار کسوما یعنی قالی ام هانی ام علیها و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 روزی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

جانب بیهوشی و در حال بیهوشی عیون را در ذکر دینی و از ذکر دین آن منع فرمودند چنانکه آنکه است
 و میگوید طایب الطیب الطیب است شمعوسین خود شمعوسها مشک است و مشکوفه عصا را از شوکت داشتی و بوی آنرا
 عیون کرکلی و ذکر آن و کلامی که در وقت در خانه بیاید انشاء الله تعالی و از جمله نظریات گرفتن بیروت
 و کلمات دین ریش است و مصدق فصلی حدیثی را می نهد و گفت * فصل * شارب تبارک را طعن بکردی و
 فرمودی من لم یاخذ شارب فلیس منا مگر که تکبیر و وقص نکند و بخت نماز در وقت خود را پس از ما و
 بر طرفه ما نیست و میفرمودی جزو الشوارب و اللحنی مخالفوا الجوس بید بر و تها را و نیز و هلیک
 ریشها را مخالفت کنید زمین آتش بر ستانوا که بر و تها را بکنار آن و در و هلیک و ریشها را بمرند و بمر اشعل
 زمین است مخالفوا المشرکین او ذوا اللحنی و اخفوا الشوارب بود در صحیح مسلم است که انس ریش گفت
 پیغمبر خدا ﷺ وقت بریدن شارب و چند ناعن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل
 روز نگیرد و در وقص شارب علمنا را اختلاف است امام مالک رخ میگوید چند آن قص کند که طرفی
 لب پند آید و چند آن نیز ذکره گفته شود و علق شارب بلند و بی بدنت است و فاعل آنرا تعزیر و یاد هم
 گفتند طحاوی میگوید که برین تا بلصی و اللحنی تبارک است و برادیدم منزل مزلی و ریش که احفا
 میفرمودند و این دال است بر آنکه از روی اخل کرده اند احفا در لغت بمعنی مجالغه و استقصا در فعل
 و کجای احفا سوال بمعنی تکرار و التکرار و الصحاح او مت و نیز بمعنی مجالغه در یکی کردن و تفقد
 حال آمده پس احفا شوارب خاص از جزو وقص و بی بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمجالغه و استقصا
 در وقص و استیصال آن و تروی گفته که بسیار بی از سلف با استیصال شوارب بر فتنه اند و جماعه بر خلاف
 آن رفته و تاویل کرده اند احفا را بکفر فتنه آنقدر که اطراف شفت ظاهر کرد و مذمت مالک این است که
 خلق آنرا مثله دانند و فاعل آنرا نادیده کند و بعضی ضمیر کرده اند درین دو کو بند که احادیث نص در استیصال
 شوارب و نیز واقع شده پس همه جای بود و مشرک میان جمیع اقسام تفسیف است و اینها متراز
 گرفتن از طول شوارب و از مناسبت آن و ظاهر آنرا ذکر کرده است از طول و مناسبت جمیعاً ظاهر بود و ظاهر
 یعنی کرد لب و مصدق میگوید اما مثل نصیاحام ابو حنیفه و زفر و این دو مشق و بعد از احفا است
 و احفا آنست که از بیخ نیز دارند اما در حدیث ثابت فلک که اخل من شارب طی سواک در حدیث
 تفسیر بین شعبه آهن و کان شارب فکان فی الحال له اقضه لک علی سواک بعضی تفسیر فارسی را عاید با حضرت ﷺ
 داشته و معنی اقضه لک آن داشته که تا تو تمبرک جوئی شواربهای تو را دهنی که جدا کرد از آن و بعضی بسخن را بر
 هم و این در حدیث آن ثابت کرد و این با احفا متضاد نیست چه از قص و سواک از بیخ بر کند نشود و حدیث
 متفق علیه که حشره من الفطره قص الشارب این آیه صریح است در حقش با احفا متصور نیست پوشید
 لسان که احفا را در حدیث متفق علیه آمده چنانچه شود معنی آنرا پس قص یا محمول بود

بعمل آن در مقام تفصیل می آید و بنا بر آنچه در قرآن آن و وجه جدا آوردن این قسم ظاهر نیست باری
مگر اینان باشد با آنکه آنچه در علم ما من کور شد و همین چهار است کویا تعریض فعلی است بر ایشان
بعد م ذکر این قسم و ما نافع علم ذکر ایشانرا اکفایه کز اصول اقسام است و الله اعلم و بالجمله جهاد
در منکرات و بی ع که یعنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است اول بی ع است بی ع و ضمیر و قتل و اگر
بها جزیره بریان نهی و سب و شتم و مانند آن را اگر عاجز شود بدل یا نکار و عداوت و قصد دفع این سیزده
مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود عداوت و نفاق و بیایه بود چنانکه در حدیث آمده است من مات
و لم یجهد بنفسه بغزو و مات علی شعبه من النفاق هر که بمیزد و حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد
و قصد نکند و همت بر تحصیل آن نکند بر شریک بر شریک و نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این
مراتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و چون رافس
و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و نروماده و ایمنی دعوت میکرد و راه راست می نمود و از شرک
و کفر و عدل منم می کرد و چون در این مبارک بسبب و شتم اصنام صالحین و فریض عداوت بر خاستند
و چون اذی و معادات ایشان بغایت در میان فرمان بهجرت شد جماعتی بزین همیشه هجرت کردند عثمان
این عثمان باری در خمر صلی الله علیه و آله باده نفر بردند و ناکار در پایباده بودند بعد از آن بنصف دینا رکشی
کول کرده و اول کشید که بیرون آمدند به هجرت عثمان ره بود چون حجر و صول آورد بر کشید پیغمبر خدا
نکران آن بود تا یکی از زنان قلوب کرد و گفتم دیدم او را که بر دوشه بود ز قومه را بر حداری و خود
پیاده میرفت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط
علیه السلام و چون قریش استغفر از اصحاب صلی الله علیه و آله و تمکن و امن ایشان و ادب همیشه در یافتند عمر بن
العباس و عبد الله بن ابی ربه را به ابا و تحف همیشه نزد آنجا می فرستاد تا آنکه از آنجا که از ملک خود
بدارند و بدینار ایشان باز فرستاد تا جاشی بسا بقده معادتی که قبول نمی آخرا الزمان داشت سخن ایشان
کوش نکرد و آن دو کس را خایب و خاسر یا ملک ابا و تحف ایشان باز کردند تا حمزه بن عبد المطلب که
از قتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود و عزت تر و مرد آیه تر از وی کسی نبود در آخر سال پنجم از
شاهوت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و نزارید کردت و بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب ره بعد از سه
روز که اثر اجابتد عای آنحضرت بود صلی الله علیه و آله سبب مزین قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل
اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود که کفری المواقب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد
در پنجاه و هفتین صلی الله علیه و آله الخطاب بود و کفار در اضطراب شدند با یکدیگر و عایدت کردند که با بنی المطلب و با
بنی عبد مناف میا بعت و مذاکعت نکنند و از مکالمه و میا بست ممنوع باشد تا پیغمبر را صلی الله علیه و آله تسلیم ایشان
کنند بد آنکه عمر بن الخطاب بعد کلان حضرت صلی الله علیه و آله است و وی صلی الله علیه و آله بن عبد الله بن عبد المطلب

بنی هاشم بن عبدمناف است و عبدمناف را چهار پسر بود یکی هاشم بن عبدمناف آنحضرت است و دیگری
 عبدالمطلب که پسر او امیه بنت عبدمناف و پسر او امیه بنت عبدمناف و پسر او امیه بنت عبدمناف
 همه بنی عبدمناف اند و پسر دیگر مطلب و نول و مطلب بود در هاشم است و عم عبدالمطلب
 زوجه شیمیه بنت اخطاب بن اخطاب است و آنچنان است که هاشم در روزی
 بیگانه رفته بود و در الجازین هوا شده و پسر یکی کله داشته آمد چون مطلب آمد از وی آنچنان که پسر او
 دید بصفات پسران یکه آنرا سینه بخلیه مودانگی و فرزانیکی پیراسته گفت این پسر چنانی نماید که گویا از قوم
 ما است گفتند بلی این پسر هاشم بن عبدمناف است که ایجا آمد و بود و زنی خواسته و از وی این
 پسر ماند اما عبدالمطلب بزد زاده خود در آرد و بدست خود ساعته بکند می آورد و در راه هر که از وی
 میبرد سید که این کیست میگفت که بنده من است از آن بازو بر عبدالمطلب گفتند و نام اصل وی شبیه
 است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر منجد و منقطع و مشتمک و یکانه بودند
 بخلاف اولاد عبدالمطلب بن عبدمناف که همیشه در راه مخالفت و جدایی بنی هاشم میرفتند و در
 کتب احادیث و سیر و تراز رخ مکر است که چون فریض عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنکسانیکه
 با وی پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وی که همیشه زنده بودند و شیوع اسلام در تمام مشاهد
 کردند تا اثر حاصل و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آنحضرت صلی الله علیه و آله را علاقه کنند و یکسان
 و چون این خبر با بوطالب که معاوی بن عبدمناف بود صلی الله علیه و آله رسید بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را جمع
 کرد و امر کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله را در شعب خود در آورده و رعایت نموده از شر و کید اهل انکادانند
 همه بکمال و یکجان شده و بدین امر راضی گشتند مسلمانان بدین اتفاق و محبت و کفران بدعت
 و محبت و پیروی از فریض اتفاق بنی هاشم و بنی عبدالمطلب معاویه نمودند با یکدیگر عهد کردند
 که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب مراعات صلوات و محبت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت
 گفت بجای بنی عبدالمطلب بنی عبدالمطلب واقع شد از اول اصم و انا بر امت چون این معلوم شد پس
 آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاذت کردند که با بنی عبدالمطلب و بنی عبدمناف معاشرت
 و منافقت نکنند بخلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل کرده که واقع در کتب بنی
 هاشم و بنی عبدالمطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت صلی الله علیه و آله و بنو عبدالمطلب بوده
 اند نه بنی عبدمناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبدالمطلب است از میان آنحضرت صلی الله علیه و آله و معاقدان
 کفار بودند مگر کسی که از اینها سعادت اسلام و محبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان که
 ابی العاص بن امیه بن عبدالمطلب است و ابی امیه است و ابولهب بن عبدالمطلب که هم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 محبت نیز مراقب گذاردند مگر آنکه گفته شود که گذارد بکار فریض هر چه از بنو عبدالمطلب شمس مودت ایشان

بودند و لیکن ابا ایشان نیز ترك نماز است و همه ایعت نمودند تا سعی در گرفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و تسلیم کردن کنند
 اما چون در جمیع کتیب بنوهاشم و ابوطالب ملگور است نه بنی هاشم و مناف و ثابث است که بنوعی شمس
 در معادلت بجای کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
 پس هر قلم که کتاب است و در آخر باب هیچ از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم و با بنی المطلب
 و برینجمله که تعاقب و تعاهد است بر ترك مباحث و مناقضت و مخالفت با بنی هاشم و بنی المطلب نامه
 نوشتند و در سقیف کعبه آنحضرت دستکاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعضی گفته اند یعیص بن عامر بود غسل
 شد و این قضیه در مهلال محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چند ی از مهاجران همیشه قلم آوردند
 و باز هشتاد و سه کس مرد و هفده زن این همیشه هجرت کردند و ابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را
 کفار مکه باز آوردند و گفتند این مردی اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابوبکر صدیق
 در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریه و نسا و غلمان و رجال مکه بوی مولع میشدند
 و بالجمله نامه که در تعاقب و تعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر جائی که نام خدا و رسول خدا
 بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال و بر و ایتی و سوال تاجیر ثیل
 علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم بخورد پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوطالب گفت و او با کفار یک گفت که وی
 چنین میگوید نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال بر کردید
 گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند بدیدند که همه صحیفه کرم خورد و بود مگر جائی که
 نام خدا و تعالی و نام صلی الله علیه و آله بود چون چنین بدیدند ذکر کفر و طغیان افزودند بعد از شش ماه
 ابوطالب وفات کرد و بعد از وی بسه روز یا پنجر و زخده بیخه نیز وفات کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله این سال را
 عام الحزن نام میکرد بلا و اندیت کفار مضاعف شد پس بعد از نه ماه از موت خدا بیخه سال دهم از نبوت
 پیاده از مکه بطایف رفت که بر سه مرحله از مکه است و زین بن حارثه با وی بود و اشراف ثقیف را دعوت
 کرده روز در میان ایشان بود از اهل طایف مساعی و موافقتی نیافت بلکه غلامان ریشخوردان خود
 را اغرا کردند تا آنحضرت صلی الله علیه و آله را دشنام میکردند و پاشنه های مبارک او را بسنکها زدند و نعلین او را
 خون آلود ساختند تا خون از زخمهای سینه بر زمین افتاد و در دنیا روی او گرفته بر میخزانیند و چون
 بیرفت باز سنگریز میگردند و خنده میگردند و زین بن حارثه خود را سب آنحضرت صلی الله علیه و آله میساخت
 تا مروی تمام بشکست و مجروح شد و این واقعه در روضه الاحیاب در ذکر تاریخ سال دوم از نبوت
 بمکه تبیل مگور است در صحیحین از حدیث هاشمیه آمده که گفت مر آنحضرت صلی الله علیه و آله را آیا آمده بر تو
 روزی سخت تر از روز احد فرمود سخت تر برین روزها که پیش آمد بر آن روز بود که عرض کردم نفس
 بد را بر این عمل قاتلین این کلال که از اکابر اهل طایف بود از ثقیف را جا بستند که مراد عوتی که او را

کردم پس بر کشتم هر فرزند که از آن معلوم می شود و چون در این مقام بودی تعالی که آنرا از اول کتب کرم بدو
 میقات اهل نجف است تا کلام هر چه از آنم و این باره را در یک نام که مرا ملاک کرد و در وی چیزی است و در آن
 کرد مرا از کتب پروردگار تو شنید سخن تو را از آنچه رد کردی که بز تو اکنون ملک جمال را بر تو
 فرستاد که اگر فرمائی انجمن را که تمام تو کرد است که در آن میان آبادان است بر ایشان
 بهم بر زلم و بعضی رگی ایشان را ملاک کنیم فرمود امین را در آن که او اصلا با ایشان کسی بر آید
 که خدا را ابرو حکایت پرستد پس آنحضرت علیه السلام از طایفه بازگشت و در وقت بازگشتن بخت
 و شبیه که از انجمنی فریش بودند یک وقت و ایشان در بوستان خود بودند و آنکور مسجدی که چون
 آنحضرت علیه السلام با افعال دیدند که صله رحم ایشان جنبید و میان کشتند و بدست عدل آن نصرانی
 که غلام ایشان بود عروقه انکوری بآنحضرت علیه السلام فرستادند چون آنحضرت علیه السلام عروقه را در دست مبارک
 خود بگردانید و گفت که ای عروقه اینها در دین از آن کرده اند اسب از آن وی نگاه کرد و گفت ای عروقه این کلام
 از هیچ یکی از اهل این بلد نشنیدم فرمود آنکدام بلای تو که از این عروقه فرمود آن فرمودی صالح
 است که یونس این مقلی باشد بعد اسب گفت تو او را از کجا دانی فرمودی برادر من است و وی بیست مرد است
 و من نیز بیستم پس عک اسب در دست و پای معارفی بر وی افتاد و در آن عک در مسلمانان شد پس
 بازگشتن بخلاف رسید و آن موضعی است یکشب در میان آنکه آنجا چون بعضی جانان بیاید و اسلام
 عرض کردند که گفته اند که آن مدت نغمه بود که از آن نصیبی که شهر است از آنرا آنحضرت علیه السلام نماز
 میکند در شب و سرور من میخواند و ایشان استماع می نمودند و گفته اند که آنجا که این وقت حین منشی
 و ناغی و شاصر و ماصرو احباب چون بسکه آمد معراج رفت و در آنجا عروقه را در آن شب دید
 بود و مشاهده کرده از رویت اینها و فرقی خلوات و از وی کیفیت مسجدی را بر رسیدند همه را بیان
 کرد چون این پیشین تک در تکل یعنی از وی و باطنی یادت کرد و گفت آن در شب بیست رفته بود از
 رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و اصم آنست که در شب دو ششم بود و آنرا مولد و
 معنای و صیوت و ذات را که علم و معراج که از آن بدین در میان وی و بعد از آن در آن روزی از وی
 و گویا یعنی از وی بعضی که در آنجا بود و معراج که در آنجا بود و معراج که در آنجا بود و معراج که در آنجا بود
 آنست که اسرا بعد از ورود در آنجا کلام مسجدی از آن عروقه را در آنجا بود و معراج که در آنجا بود
 در آنجا بسیار بود و در آنجا کلام مسجدی از آن عروقه را در آنجا بود و معراج که در آنجا بود
 اولیاء الله است و آنرا در آنجا کلام مسجدی از آن عروقه را در آنجا بود و معراج که در آنجا بود
 که در آنجا کلام مسجدی از آن عروقه را در آنجا بود و معراج که در آنجا بود
 اینها را با مقلد بر آنجا کلام مسجدی از آن عروقه را در آنجا بود و معراج که در آنجا بود

نازل شد و اذن بقتال حاصل گشت بعلت اجزمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد ازان رخصت شد
 که اگر قتالی کنند جائز است باز قتال فرض شد و احادیث در فضل جهاد زیاد و بهر چه اصل ثابت
 شده و با صحابه مهاجرت میکردند در جنگ که نگرینند و گاه مهاجرت میکردند و در امر جهاد با صحابه
 مشورت کردی ابوهریره بطرف گفت ما آیت اخلاص اکثر مشوره لاصحابه من رسول الله ﷺ فلما بکم من
 هیچکسی را بیشتر مشورت کنند مرا صحاب خود را از رسول خدا ﷺ و در راه بعد از همه لشکر رفتی
 و ما کن کار برداشتی و در سیر رفت تمام کردی و ما بنویسان سوزی لشکر دشمن فرستادی و مقامات و طلاع
 را پیش کردی و با شما نانو را بر طرف لشکر تفرقه کردی و چون یاد دشمن بر ابر شدی با بستادی و دعا کردی
 و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمله صحابه بد کردی و با ریتعالی مشغول شدی و لشکر خود را ترکیب دادی
 و مقاتلان را معین کردی و در حضرت تویی ﷺ بفرمان وی مقاتله کردی و در جنگ آلت جنگ بپوشیدنی
 و میان دو زره مظافرت کردی و در لشکر وی زایات و اعلام بودی چون بر قومی غالب شدی و فتح
 کردی در ای عرصه مسیه روز مقیم شدی انگاه باز کشی و چون خواستی که بر قومی تاخت آورد
 انتظار کردی انگاه میان ایشان آواز بزنید تا از بشنید تا شامت لشکر دی رگاه بردن شمشیر آوردی
 و گاه در روز تاخت کردی و مفرح خصوصاً برای غزای روز پنجشنبه دست داشتی چون لشکر فرود آمدی
 ایشان را چنان جمع کردی و برهم پیوستی که اگر جاه را بر ایشان کسرتی همه را بپوشیدنی و صفوف را
 خود مرتب کردی و در وقت قتال شجاعاً ترا برای اقدام بدست خود تعیین کردی و میفرمود فلان تو پیش
 رو و فلان تو پس رو و گاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی اللهم منزل الكتاب و مجری السحاب
 و هازم الاحزاب اهزمهم و انصرنا عليهم سبهم و یولون الدبر بل الماعه موعدهم و الماعه
 ادهی و امز اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی و انت نصیر ی و بک اقاتل و چون جنگ سخت در پیوستی
 و نور قتال گرم شدی و دشمن قصد وی کردی با او از بلند گفتی انا النبی لا کذبنا ان ابن عمک المطلب و چون
 کار بسختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردند و همه نزد یکتر بد دشمن وی بودند و صحاب خود را
 جنگ شعاری تعیین فرمودی که یکدیگر را بآن بشناسند یکبار شعاری ایشان این بود امت یعنی بمیران
 بمیران و گاهی شعاری یا منصور بودی و گاه خم لا یصرون و گاه هی زره پوشیدنی و خود بر صر مبارک نهادی
 و شمشیر حمایل کردی و فیزه برداشتی و کان در باز و انداختی و گاه سپر برداشتی و خرا میدن در وقت جنگ
 دست داشتی و در دشمن منجینیق راست کردی چنانچه در غزوه طایف کردی که بعد از فتح مکه و غزوه
 حنین است در شوال سنه ثمان و خالد بن الولید بر مقله وی بود و چون ثقیف منهزم شده در حصی که
 طایف داشتند بعد از تهجه ساز یکسال در آمدند و بنیاد قتال نهادند آنحضرت ﷺ ایشان را تاهزده
 روز محصر ساختی و منجینیقی بنهادی و آن اول منجینیقی بود که در آمدند آنحضرت ﷺ و مردم بمباران ایشان

کشته شد پس صحابه به علاقه زحم و قربانی که با ایشان داشتند درخواست کردند که ایشان را بکند
پس بفرمان آنحضرت صلی الله علیه و آله که ادراک دادند که هر که از حصن فرود آید آزاد بود پس در آن روز و بر وی
بیست و نه نفر از ایشان فرود آمدند و ابو بکر و سعید بن العاص و اشعث بن قیس و عمار بن یاسر صحابه است از
ایشان فرود زید و از قتل ظاهران و زنان نهی فرمودی و جنگها را احکم کردی که به میدان هر که می
عالت بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر گردی و چون طایفه را بفرستادی ایشان را بفرستادی و در روزی که فرمودی
و گفتی میر و ابی سبعم الله و فی سمیل الله قاتلوا من کفر بالله و لا تشبهوا ولا تعقلوا و لیکن ای
میر کنید بنام خدا او در راه خدا جنگ کنید با کسی که کافر است یا خدا را منزه نگردد یعنی کوش و بدین تعویذ
و عهدی که با ما کنیم کنید نشکنید و طمانند انکشی و نهی فرمودی از بردن قرآن بد یا کفار و چون سریه بفرستادی
سریه فوجی که بجای فرستاد و در اصطلاح اهل سریه زوره آنرا گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس سر رفت آنجا
حاضر میبود و سریه آنکه خود حاضر نمیشد و جماعه را میفرستاد امیر ایشان فرمودی که پیش از قتال
دشمن را دعوت کند با سلام و هجرت از وطن کفر بد یا با سلام یا اسلام بقبول هجرت اگر اسلام
هجرت هر دو قبول نکنند و حکم ایشان یعنی آنها که اسلام نپذیرند و هجرت از وطن نکنند حکم امراب
مسلمانان باشد که ایشان را از آن قتل کنند و یا بکند چیزی که کتف اگر اسلام بقبول نکند کتف اگر از بین
مجموعه ابا کبیر بنی امیه است و قتل کفر و چون بر قومی طایفه مدعی فرمودی تا بدین حد
غنائم و همه را کرد آنند پس ایستاد فرمودی پس سلب کشتگان یعنی جامه و ریخت ایشان را با آنکه ایشان
دادی تفسیر سلب در حدایه بجامه و صلاح و مرکب و آنچه در مرکب است از بین و آنست و آنچه در دست
دایره آن در نوشته دان رود رکب کرده و آنچه با غلام او را برد اندک اگر است در حال سلب است و استحقاق
قاتل سلب قتل را نزد امام ابوحنیفه بشرط تخیل امام است و تخیل آن در دست امام مدعی و در دست
مقتولان کمال که هر که از چنین کاری کند او را چنین و چنان بدهم و به صورت تخیل اینست نه هر که
یکی را از قرآن بکشد مر او را دست جامه و ریخت او بر هیچ نهاد و جامه و ریخت مقتول بر این نظر و سلب
و نزد امام شافعی این شریعت است بر آنکه امام شریک و بکند و بگوید و قول حضرت صلی الله علیه و آله فرمودی
قتل تخیل است علیه نرسد ایشان محمول بر شریعت است و نزدیک است بر تخیل است اما بیل آنکه مورخین من این سلبه
را در مورد کشته نیست مگر از سلب تخیل مگر آنچه خوش کرد در آن نفس انجام تو و حدایه
مقتول است تشریح و تخیل را پس حمل بر تخیل مگر در تخیل مگر در تخیل مگر در تخیل مگر در تخیل
آنچه بیان می کند آن می بود می و بعد از اسلام نه حتمی است در قول خود و اما در اینجا حتمی است
لان نه حتمی و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
و در میان آنهاست رسمیت صلی الله علیه و آله و آنست که در وقت فتنه مذکور است و آنچه بیان می کند آنست که

از آن زمان را گویند که آنرا بیداد و آنچه بمالندی میان لشکر قیمت کردی موار را سه و پیا ده را یکسهم
و اینست ماب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و مقبول است از ابن عمر از فعل حضرت رسالت
و نزد امام ابی حنیفه موار را دو سهم و پیا ده را یکسهم و از ابن عباس از فعل حضرت علیه السلام اینچنین
منقول است و چون حد یثین فعل متعارض اند اخذ کردند بقول آنحضرت علیه السلام للفارس سهمان و
لکرا علیه السلام سهم واحد و آنچه صحیح شده اینست که انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیکری
بعض کویند انفال از جمله خمس بودی و بعض کویند از خمس الخمس بودی و این اضعف اقوال است انفال
جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا که عطیه و زیادت فضل الهی است بر مجاهدان و بمعنی تنقیل که شرط
کردن امام است مرکبی را که کاری زیادت از دیگران کند پیزی زیاده از غنیمت چنانکه کشت و مراد
اینجا این معنی است و مستحار اینست که این از نفس غنیمت است نه از خمس و خمس الخمس و در بعضی از
غزوات سلمه بن الاکوع را پنج سهم داد چه و برادران جنگ توفیق عظیم رفیق شکر است برده های عجیب
نمودند و رقیب ایه میگوید که یکبار او را دو سهم داد و وی پیا ده بود و این محمول بر تنقیل است و بر
مصلحت دیکر امام و میان ضعیف و قوی مساوات کردی در قسمت چه همه سپاه لشکر و سبب قوت و شوکت
املام اند و چون قصد یار دشمنان کردی گاه سر به را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی
از آنکه به خمس بیرون کردی آنچه بمالندی از آن بر بعضی حدیثی است که در بیان سوره مدثره در آنچه بمالندی میان
ایشان و ما اثر لشکر بسویت قسمت کردی و مع ذلك نفل را اگر اهدت میداشت که بردارند و میفرمودا تو یار اباید
که رد کنند بر ضعیفا و او را یعنی حضرت پیغمبر علیه السلام از غنیمت سهمی خاص نبود که آنرا صفی میخوانند
از جهت بر کزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر خواستی بنده یا کنیزکی یا اسبی یا آنچه خوش آمدی
آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت علیه السلام و بعد از وی کسی را از آن نرسد و خلفای
راشدین نیز نمیکردند و صفیه رضو ذوالفقار از آن جمله بود اما صفیه از غنایم غزو و خیم بود و از
اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آنحضرت علیه السلام او را آزاد کرد و عقد نکاح بر بست و ذوالفقار
از غزوه بک ز بود و آن شمشیر منیه بن الحجاج سهمی بود و در روز بک رسر عاص ابن منیه داشت
علی بن ابیطالب رضو او را کشت و شمشیر را بنظر آنحضرت علیه السلام آورد و آن حضرت علیه السلام برای خود اختیار کرد
بعد از آن بعلی بخشید و قسمت وی رضو آن شمشیر مشهور و مل کورا است و ذوالفقار از آنجهت کویند
که در وسطوی مثل فقار ظهر یعنی مهرهای استخوان پشت بود و در قای فقار فتح و کسر هر دو جایز
است و فتح افسح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی و در هر معرکه و جنگ با وی بودی
و سلمه وی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غایب بودی او را سهمی بداد چنانچه
عثمان را بر در روز بک رچه وی بتمریش د مختر پیغمبر علیه السلام و علیه السلام میفرمود بود فرمودان

عثمان انطلق فی حاجة الله و حاجة ر موله نصرته له بسینه و اجره عثمان رفقه است در کار
 حد او رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} برای وی سهم وی را جزوی و در روایتی این داؤد
 از ابن عمر آمده و منایعت کرد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} عثمان را و بزد دست چپ خود را برد دست راست خود
 فرمود این دست عثمان است و سهم ذوی القربی را که در نص ^{صلی الله علیه و آله} عثمان و ذوی القربی است
 ثامن است در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میگرد و بر این بنی ایشان بنی عبد شمس و بنی المطلب
 را نهادند و می گفت انما بنو المطلب بنو هاشم شیء واحد شیء فرور و این مشهوره است بین معجبه ^{بعضی} مشهور
 و بعضی ^{بعضی} مشهوره است مثل روایت کرده اند ای مثل واحد یک آنکه در اخبار آمده است که
 چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} سهم ذوی القربی را از بعض غنائم خیمبر بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان
 را که از اولاد عبد شمس است و خیمبر بنی مطم برادر از اولاد نوفل حضرت آمدند و عرض کردند
 که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را برود و ذکر تعالی شری و فضلی داد که غیر ایشان است زیرا که تر از ایشان پیدا
 کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت تر است چرا ایشان را از کربلا و مخصوص کردی سهم
 ذوی القربی و ما را ندادی فرمود بنی المطلب با بنی هاشم همیشه متحد و مشتک بودند تا در جاهلیت و
 اسلام و در آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} برای نصیب و تمثیل اهتمام و اتصال انگشتران مسا. که خود را در یک یک بگرد
 و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عدس و حب و جز و غیر آن ^{مغز} در بند بر لید آمدند چنانچه ^{بعضی}
 از ابن عمر آمده که گفت می یا تقیم مادر مغازی خود فصل را و عدس را ^{مغز} در بند بر لید اشتم ^{بعضی}
 بن معقل یک جراب شحم یافته بود و می گفت من از این جراب کسی را نخواهم داد آنرا بروی مقرر فرمود
 و در ^{بعضی} این آمده که تبسم کرد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} برین قول وی و در بخول و حیانت از محبت تا که در ^{بعضی}
 عظیم مینمود و می گفت مونا و عمار و شاعر علی امله الی یوم القیمة در مکه در ^{بعضی} مشروحه است
 الشار العیب ولی القاموس الشار کعبه العیب و العار و الامرا مشهور بالشفعة و کسی بخول برده بود
 فرمود که کلاه های ویرا باش بسوزند و ابو بکر و عمر ^{بعضی} همچنین کردند و این از باب نعر بر منی است
 و اکثر علماء بر آنند که در و د این بر عمل تغلیظ است و امام احمد آنرا بر ظاهر ^{بعضی} در و الله اعلم
 خاتم الكتاب در اشارت با سوامی که در ^{بعضی} است و مست و هیچ ^{بعضی} از آن ^{بعضی} است و ^{بعضی}
 علمای حدیث ذابت فلسفه و هر چند این هر ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است
 بدانکه شیخ مصنف ما صحه الله تعالی و نقل من در ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است
 و در مقام انتقاد آمد و نقل بعضی از ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است
 و طعن نموده است بر بعض حکم ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است
 نموده و در بعض ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است ^{بعضی} است

و نزد کبرای علمای دین از لغات و محال بودن معلوم و ائمه فقه تمسک و احتیاج به آن نموده اند مطالعه
این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما محکم بعلم صحت اصطلاح محال نیست
چند آن غرابت نکند از دجه صحیح در محال است چنانچه در مقدمه معلوم شد درجه اعلا است و دایره
آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی در این شش کتاب که آنرا اصحاب گفته و گویند
منه با اصلاح ایشان صحیح است بلکه تشبیه آنها بصحاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث
صحیح است و حین وضعیف و هر یکی از صحیح و حسن لدانه و لغیره و تعریف هر یکی از این اقسام سابقا
معلوم شده احتیاج با عاده و تکرار آن نیست اکنون که شیخ در صنف لغتی صحت از حدیث میکند و میگوید
که حدیث صحیح نیست یا لغتی درجه اول میکند که صحیح لدانه است یا احتمال آنکه حدیث
تضییق و تشدید که در شروط صحیح مکرره افل زفته باشد موافق آنچه از بعض مردم در این باب نقل
کردیم و قول وی که گفته بصحت نرسیده لغتی صحیح لغیره بزود یعنی در حد ذات صحیح نه و تکفیرت
طریق و نقل در روایات نیز بدان جهت صحت نرسیده لغتی هر دو قسم صحیح نمود یا باشد یا این هر دو
عبارت که صحیح نشک و بصحت نرسیده لغتی بود هر دو نقل بر در صحت چند آن موجب حیرت
و وحشت نمود اما آنکه میگوید ثابث نشک و و به ثبوت نرسیده ظاهر در لغتی درجه دوم است که حسن
است لدانه و لغیره و لغتی منزهه ضعیف نیز احتمال دارد و نیز صحیح لغتی هر دو قسم صحیح بود و لغتی
لفظ حال است بود یعنی ورود حدیث با این لفظ مخصوص صحیح نشک و و به ثبوت نرسیده بلکه آنچه
به ثبوت نرسیده لفظ دیگر است مضایقه مطلق لغتی در این باب بسیار زود تا حدیث تغییر می که در لفظ
زود او را حدیث دیگر لغوی است اما این مضایقه اهل امت بخیه متبها در بافهام لغتی صحت و ثبوت معنی
و مضمون آن کرد در در صورتیکه باید که لغتی صحیح کند که این لفظ صحیح و ثابت نشک و آنچه که گویند
در این باب چیزی بصحت نرسیده لغتی ثبوت آن بهیچ وجه ظاهر امر ادقی مطلق مضمون است این لفظ که
باشد و آنچه که گفته موضوع است و مقتران باطل است آنکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا
در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم موضوع و افعال نیست مگر و نظایر غالب و تخمین و جزم و تعیین
در این باب ضرورت نه بند در و آنچه که ضرورت بند در فانی الکل و ب قل یصل ق یعنی کاهی بود که
در و غ کوز است نیز گویند پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند در و غ
گو باشد همچنانکه است گویند با مکان فعل محتمل است که در و غ گویند بنی این باب و حد را این کار بر ظن
غالب است و میگویند که مراد حدیث را و مره این شانرا ملکه حجاب و تمیز و مشخص و آشنائی تمام
بکلام ثبوت علی مصلحه الصلوة و الحجية پیدا میشود که بدان صحیح را از مقیم میباشند و حدیث میکنند
هر چند موجب آنرا تعیین و تشخیص لغوی اندک نبود و اینکار کسی است از میان ایشان که اطلاع و روی و مهارت

دیگر و حکایت دیگر اثبات کرده با هم در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی من عا
 در نفس الامر لازم نیاید و عن مملووم اقتضای علم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این جانه
 گرم است و وجود آتش را دلیل آورد و دیگری گوید که اینجا خود آتشی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی
 که می خواند باطل کرد و شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال
 ثبوت مذکور باید دلیل دیگر این سخن اگر چه بمقصود مصنف دخیلی ندارد چه سخن وی در تزیین حدیث
 است و باطلان من عا کار عیون است تسلی خاطر طالب کفتم که وحشت فکشد که چون این ایجاد حدیث
 که اکابر بدانند در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
 اول لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که کوشش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما
 بصحیح و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال است لاجرم محل وقوع اختلاف
 بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و ملایم کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات
 است که یکی بوجوب رفته و دیگری بحزمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی
 که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و وقوع می آید
 شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده
 و اثبات نموده این معنی بر متمم و متمم در حدیث روایت است و نیز باید دانست که از این باب
 اعتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و راه تعصب و تعجیل و نقل بیانند که توهمی
 و شائبه و همی نسبت بوضع کنند و این عبادت نمایند مثل همین جزوی و امثال وی بمجرد آنکه بعض
 مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا ایمن بقوی یا منزه یا مظهر و
 و امثال ذلك حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب بمطلان آن شهادت دهند
 و له مخالف کتاب و اجماع است و متکرر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بوضع آن مگر تکلم همان بعض
 در زاری آن و این قبیل مجازفت و افراط و تجا و زان خدایا است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف
 و من وی کنند و چنانکه این احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مهتره این
 شان آن را اثبات کرده و تضعیف و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز کرد و جمله از این در ضمن
 احادیث که مصنف درین جانه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقل الصحیح له اعترض علیه من احادیث
 اصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عنین است زیرا که آن صورت نه بشد مگر بعد از جمع طرق
 و کثرت تغتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بر وی طعن کرده شد تاریخی دیگر نبود
 و وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متمم را بر جزم بکند حدیث و این در نهایت تعسر و اشکال است
 و لهذا اعترض کرده شده است بر ابوالفرح بن جوزی در کتاب موضوعاتش که جمع کرده است در آن

حکم بوضع بز بسیاری از احادیث که باین مشابه نیست چه در آن میان احادیث ضعیف است که معتدل
 است و ممکن است تصحیح بدان در غیر غیب و ترمیم و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعضی از
 آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلواته تسمیح مثلا احادیث است که بر آنرا طریقی دیگر است که قوی
 میگردند حدیث بدان و مطلع نشد این جزوی بود پس در آمده است بیرونی باین وجوه و تعلیل که
 اثر آن در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وی آمده از آنها که کثرت و معلوم شد این احادیث در علم
 شدن بیجا اینکار ائمه متقدمین این شان است که کمال نه هر دو موضع داشتند در حفظ احادیث و قوی
 مثل شعبه رقیبی و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال ایشان بعد از آن اصحاب ایشان مثل
 احمد بن حنبل و علی بن ابی طالب و یحیی بن معین و اسحق بن راهویه و اهل طایفه ایشان بعد از آن اصحاب
 اینجنانچه مثل بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمانه در ارضی و بیعی که
 بعد از ایشان کسی نیامد که معاری باشد ایشان را در مرتبه و نه ترمیم در آن پس اگر گفته شود در کلام
 یکی از متقدمین حکم بر حدیث بصفاتی از صفات حسن و ضعف و جمع اعتقاد توان کرد بران جهت
 آنچه داده است هر روز کار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل از این ائمه معتدل
 در آن ترمیم و تطبیق بود و این در آن احادیث است که معتدل بر فرد است در آن والا بسیاری از احادیث
 بود که بشهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد و آسان است التعمیر کردن در آن از هر که موضوعه بود
 بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب این جزوی ازین قبیل است و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف است
 در رساله مذکور و از اینجا ظاهر شد که حکم بر حدیث ضعیف و وضع و امثال آن ها ایضا تفسیر و معنی
 دار و این امر منحصر است در ائمه متقدمین و ازینجا آخرین فرقه درین ورطه انشاده عطاها کرد و این
 بسیاری از احادیث است که نه باین مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر حمله از احادیث
 حکم بصفات مذکور کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از ائمه متقدمین و بر نقل
 نقل از ایشان آیا منطبق علیه است میان ایشان یا مخالفت باین و بیان نماید کرد تا حقیقت حال منکتاب
 کرد در اغلب از آن باب است که این جزوی و امثال بی بدان حکم کرده و بعضی از آن قبیل که لایح است
 آثار و وضع بران و اهل ممارست بشهادت قلمی حکم بوضع آن ترا تفسیر و بعضی از آن در کتب معتبره
 مذکور است و ائمه در آنرا رایت بوده اند حکم بصحت یا حسن یا تضعیف کرده و بعضی را مطلق آورده اند
 بی تعرض یکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و آنرا کسی تا آن حکم کرده باشد مختلف
 نمید باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده در دست نمود بعضی چنان اند که مصنف
 آنها را سابقا در ابواب معتدل گذارفته ذکر کرده و چون در درجه آنها کفایت را داده که این چند باب
 بر وجهی که در صحاح اصحاب ثابت شده در علم آورده که در احکام بصحت و ثبوت آن کرده و در این خانه

بعلم صحیح و ثبوت آن حکم میکنند و عمل منکرات الا بتناقض و تضییع و ما هر جا که صحیحی روی دهد و حدیثی
 که در کتب بیابیم از هر قسم و هر تمیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق است
 تمیل و تائید کلام وی شود و اگر مخالف رود جوابی بگردد و من الله الاعانة والامل ادنی المبدأ و
 المعاد قال المصنف بدان و نقل الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الا ایمان قول و عمل یزید
 و بنقص و الا ایمان لا یزید و لا ینقص از آن حضرت علیه السلام در این معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه
 و تابعین است بخاری در اول کتاب الا ایمان در ترجمه گفته با با الا ایمان و قول النبی صلی الله علیه و آله بنی الاسلام
 علی خمس و هر قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارات اینست که این مجموع
 قول نبی باشد صلی الله علیه و آله چنانکه بعضی شراح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ
 وارد است از سلف و کرد انبیا و روی از قول نبی و هم است و مراد بخاری نه اینست و وی معطوف است
 در عبارات وی بر قول النبی نه بر بنی اگر چه آن وارد شده است با اسناد ضعیف انتمی و صیوطی در شرح
 صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده آنرا در یمنی در مشتمل الفوائد و من از حدیث
 ابی هریره و روایت کرده است ابن ماجه با اسناد ضعیف باین لفظ که الا ایمان عقید بالقلب و اقرار باللسان
 و عمل بالارکان و روایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل روایت که الا ایمان یزید و ینقص و در
 جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علیه السلام باین لفظ الا ایمان معرفة بالقلب و قول
 باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عایشه روایت آورده باین عبارت الا ایمان بینه اقرار باللسان
 و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتمی و سخاوی در مقابله حدیث از حدیث ابن ماجه از حدیث
 ابی الصلت عمید السلام بن صالح النهرومی از امام علی رضا از آباء کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده
 که الا ایمان عقید بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته که ابن جوزی حکم دو ضم این حدیث کرده
 و در یمنی آورده که چون حضرت امام رضا به نیشاپور آمد بر استراشهب سوان شاده و برده از
 خردیدا بر روی ممالک افکنده در برون شهر در آمد و علمای شهر در طلب لغای شریف وی رسیدند
 و از ایشان یحیی بن یحیی و احمد بن حرب و اسحاق بن راهویه و بعد ابن رافع که از اکابر و اعظم علما
 در حدیث و فقه بوده اند در کتاب شریف آمده دست بلجام اسب زدند و اسحاق بن راهویه گفت یحیی آباوی
 کرام خود که حدیثی از آنچه بشنوان آباوی طاهرین تو بتورسیک بر ما بر خوان پس امام با اسنادی که
 از آباوی کرام خود داشته این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلامه توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث
 بر خوانند و ابو اسحاق شیع است و لیکن صدوق است و ابن معین ثوابی او نموده است و با سفیان ابن عیینه
 و اشال و بنی حدیث داشته و در حدیث و تفسیر معروف بوده و روایت میگرد بر مذهب با الله از قدریه و مرجعیه و غیر آن
 و نقل هم میگرد ذکر ابویکر و عسکر را و بعد از آنکه کرد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و آله مکرم و خدیو بود که ابی ثریب الشریبی

باین لفظ آورده که الایمان قول و عمل یزید و این معنی لغتیکم بالکتاب و السنن و غیره در این معنی آورده
 که الایمان یزید و بنقص و گفته که این سه حدیث را شواهد است و چون زانی اعجاز آن کرده و گفته است احسن
 غریب و حدیث اخیر را ابرداؤد آورده و بران سکوت کرده و مقرر شده است که هر چه این کتاب در کتاب
 خود آورده و بران سکوت کرده صالح حجت است و اما این قول را که الایمان لا یزید و لا ینقص اصلی است
 کتب احادیث اگر چه ضعیف نیز باشد پیدا نشد و غیر آنکه در کتاب تنزیه الشرعیه از کتاب مشهورات
 ابن جوزی نقل کرده که ابوهریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت ~~بود~~ ^{بود} یزید را دیدند
 زیادت و نقصان میشود فرمود لا زیادته کفر و نقصانله شرک و نیز از حدیث ابن مسعود نقل کرده
 که الایمان لا یزید و لا ینقص و گفته که یکی در اسنادی احمد بن عبد الله جویماری است و وی کتاب
 و در حال است و وضع کرده احادیث کثیره را و نیز از احادیث این حدیث آورده که هر چه بگوید ایمان
 زیادت و نقصان می یابد یا فرود آید که در کتب او لا کردنش بزندق و وی دشمنی خداست نه نماز
 است او را و نه زکوة و نه صوم و نه حج و نه دین باشد بدات دیگر در اسناد این حدیث بعد من القام
 طابکانی است و ضاع است مراحدیث را انتمی و الجملة تحقیق آنست که این اقوال از آنحضرت ^ص
 بصحت نسبی است خصوصاً حدیث زیادت و نقصان بلکه از اقوال اکابر سلف است چنانکه مصعب گفت
 والله اعلم * تنبیه * مشهور نزد جما میرا هل سنت و جماعت آنست که ایمان عبارت است از تصدیق
 بالقلب و اقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد و بی وجود عمل و ضرورت چنانکه
 بکم و اگر اقرار بوجود نیامد عند الله مؤمن نباشد و تحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق
 قلبی است و اشتراط اقرار برای صحت اجرائی احکام در دنیا است و شخص مذکور مؤمن است عند الله اگر چه
 ما بصحت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نموانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل
 نمود الا در ایمان کامل و صاحب تصدیق و اقرار یعنی عمل بر احباب ایمان مؤمن است و ناقص ایمان
 را در مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که عمل را جزو ایمان دانند و شخص بعمل نزد این
 فرقه خارج از ایمان بود اگر چه داخل در کفر نیز نبود و فاسق نزد ایشان نه مؤمن است و نه کافر
 خوارج فرقه اند که معتصبت را کفر دانند و آنکه از علمای معتزله مشهور شده است که
 الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل با لارکان مراد بدان ایمان کمال است
 و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مذکور است نه اصل ایمان چنانکه
 مذکور است و بعضی مردم چون دیدند که ایشان فاسق خوانند عبارت از تصدیق و اقرار بعمل می دانند
 و ثبوت آن با حادیت می کند چنانچه نظر این در صحیح بود ذکر کرده بود که هر کس که عمل
 ایشان مخالف مذمت و جور است و موافق با افعال حائز عدول است مؤمن خطای معذور

علم صریح است کما صرحوا به و بر قول آنکه ایمان را اعمارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عامتر و عمل
 قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان منسوب سلف از فقها
 و محدثین آنست که الا ایمان یزید و ینقص و اکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت
 و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و بر شکی نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر است و آن را جمع
 به معنی کار و عمل و تصدیق و نزاع باعتبار تصدیق است شیخ محیی الدین نوروی میگوید که اظهار و مختار
 آنست که تصدیق زاید و ناقص میباشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهدایا ایمان و تصدیق
 هدایان اقوی و کامل است از ایمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین
 و اخلاص و توکل و بی اعظم و اقوی است بخلاف بعض احیان دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری
 و مالک ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و او زاعی و ابن جریر و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند
 صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد از علمای امصار و ند یلم هیچ یکی
 از ایشان را که اختلاف کنند درین که الا ایمان قول و عمل و یزید و ینقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین
 نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آنرا از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از
 امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل میکنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الا ایمان لا یزید و لا ینقص
 و از بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان علم قبول تصدیق است زیادت و نقصان
 را بحسب ذات چه مرتبه یقین یکبیت و خالتی است که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفا
 و ظهور احکام و آثار آنست که آن باعتبار عارض و محارج از ذات است و برین وجه نزاع لفظی است و تحقیق
 این مقامات در علم للام است و الله اعلم و در باب مرجیه و دل ریه و جهه و اشعریه هیچ حدیثی صحیح
 نشده مرجیه فرقه است که فائذند با نکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر
 سود ندهد و لفظ مرجیه مشتق از رجاء است بمعنی تاخیر و ترک و اجمال و این فرقه تاخیر میکنند عمل
 ز ابرنیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل اگر نماند مباحش گو و بعض از رجاء
 دارند و لفظ مرجیه را بهمه نشخوانند زیرا که ایشان را جمی و امیدوار میسازند بی شرط و قید عمل و بعض از علمای
 اهل اعتدال از رجاء اهل سنت و جماعت نسبت میکنند که جانب مغفرت و امید واری را رعایت مینمایند و
 میگویند اگر خدا خواهد همه گناهانرا ببخشد اگر چه مقرون بتوبه نبود و قاسم مخلص در نثار نبود و این
 محض تعصب و مکابره است چه از آنست که موافقند و عقاب را اصلا راه نند و بدان قایل نمایشند
 و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر به مشیت
 و ارادت حق است تعالی که * یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء * و علم اب را بر ای علمه اثبات میکنند و از ضرر
 آن خایف میباشند ولیکن الا ایمان بین الخوف و الرجاء و دل ریه به تجربه و کمال مقابل جریره بسکون

وگاهی به تخریک نیز میخوانند بصورت مشابهی که در کتابی که ما در این کتاب در حدیث
عباد است و ایشان مخالفی اعمال خود اندک و انکار تکبیر از آن پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و
معاصی از بندگان برخلاف ارادت حق آید و اول کسی که مخالفت بنده صیحا به و تابعین تحدیث کردند این
قره اند و اذقی نزد ایشان نه مؤمن است و نه کافر و مثل است در بار و طاعت و عبادت ایشان بسیار است چنانکه
در علم کلام مبین است و تسمیه ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این
اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قایل بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت و در این مفهوم ظاهر لغزش است
و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث صحیح و در رد یافته و این اصحاب صحابه و تابعین است
پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در این صفت قدر به واقع شده و در کتب و کلام مشهور است
مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر بر این است که بجهت نفی باشد یا اثبات وجهی
اصحاب جهم بن صفوان ثمرندی نام در قره جهم بد است که گویند قدر طبیعت مرتعی را اسلاف مؤثره
و نه کاسبه بلکه بمنزله جمادات است و حرکات او بشاید آن و مانند قدرت و جبریه در طریقی افراط
و تعریض واقع است و متوسط و اعتدال در میان صاحب شعریه است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را
قدرت کاسبه است نه مؤثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیقاً علم الکلام
و شعریه تا بهمان شیخ ابو الحسن علی اشعری بالله و بی وجه از اولاد ابو موسی اشعری است که در کتاب
صیحه ^{صیحه} بود و اسم ابی موسی عبد الله بن جهم است و اشعری قبیله است از بنی سوس و در حدیث معتبر
آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} با بیجا و چنانکه از کتب معتبره است که در حدیث او همیشه از حدیثه تا جهم بن ابی طالب در
کتاب وی نیز در انجا بودیم نه در حضرت ^{صلی الله علیه و آله} اندک در وقت فتح مدینه و در حدیث آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} که
همه تان شمار اهل کرم دو هجرت است یعنی هجرت از یمن مسوی از حدیثه و هجرت از حدیثه بسند نه
و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مدح کرد او را و اصحاب او را و بشارت دادند حضور در دنیا و آخرت و وسف در زمان
و حکمت به اول خود الا ایمان بسان و الحکمة بسابقه و سفاکرد مؤمنی مؤمنی الحاقیه و در حدیث معتبره
و جنت و ایمان و ثبات و مؤمنه مؤمن من عتیب جمله الله بن جهم و در حدیث معتبره از حضرت کنگ
ایشان را و نام در اول این و عالم عقاب اسلام میراث است مراد از مؤمنان و بنده مؤمنان از مؤمنان
خود به حضرت و مسالت آمدن مؤمنان بر حدیث با رسول الله صبر و غیره که از حدیث معتبره در مورد
کان الله و لم یکن معشر تم کسب فی التا کمل شیخ بن عباس از حدیث معتبره و حدیث معتبره و از حدیث معتبره
او را از اولاد و احادیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
تا فریت بنسب اموال صحیح اشعری و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
و تحقیق اولی است در حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره

فقهایی معتقدین از تابعین و تابعان این بزرگان بوده اند و ائمه اهل بیت کرد و نظر بر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بزرگان بود تا مصدوق حدیث آن الله یبعث لهدایة الاممة علیها السلام کل مائة سنة من بعد ما مردیها آمد و کشید وی و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما آتانا علیه و اصحابی است و شیخ ابوالحسن اشعری در تفرقه بر مذهب شافعی بنود و یکر از مویلدان مذهب سنت و جماعت همین امر منصوص ملازمی بود و مناقب و مفاخر وی بیرون از حد حصر و احصا است و وی حنفی المذهب است از آنجا است که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در عقاید و اهل سنت و جماعت که گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه و ذم فرقه های دیگر از مرجیه و قریه و جهیمه احادیث نقل کرده اند و ما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قریه و مرجیه احادیث بسیار بطریق متعدده آمده و در ذم جهیمه نیز بعض احادیث آمده و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حدیثی در آورده که گفت رسول خدا ﷺ مرهامت را مجوس است و مجوس این امت آنا نند که نفی قل کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازه او را و هر که بیمار کرد از ایشان عیادت نکنید او را و ایشان شیعه دجال اند و حق است بر الله تعالی که لاحق کرد اند ایشان را و هم در جامع الاصول از ابی داؤد در مشکوٰۃ از احمد و ابی داؤد از ابن عمر در آورده اند که فرمود آنحضرت ﷺ قل ریه مجوس این امت اند چون مریض شوئید عیادت نکنید مرا ایشان را و اگر بمیرد حاضر نشوید جنازه ایشان را و نیز از ابن عمر در آورده اند که مردی نزد وی آمد و گفت فلانی که یکی از دوستان وی بود از اهل شام سلام میخواهد بفرستد مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکلیب قل را اگر حال چنین است بخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا ﷺ که میگفت میباشد در امت من خسف و مسخ و آن در تکلیب کنندگان قل را است رواه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نیز در حدیث ابوداؤد از عمر در آورده که فرمود آنحضرت ﷺ مجالست نکنید اهل قل و را و معتدلت نکنید ایشان را بکلام یعنی اهل ای سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید و در گفت و گو کشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباس در آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ در وصف اهل از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب مرجیه و قل ریه و گفته اند احادیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار از ابن عباس از حدیث معاذ بن جبل در آورده که گفت آنحضرت ﷺ بعث کرده نشد پیش از من پیغمبری مکر آنکه در امت وی مرجیه و قل ریه بودند که مشوش میساختند بروی امر امت و پرا بعل از وی و حق تعالی لعنتم کرده مرجیه و قل ریه را بر زبان حق تعالی پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بروی در آخرت و عذاب وی نیست مگر در دنیا مگر

در صنف از امت که در نمی آیند بهشت را بدان در صنف مرجیه و کفر به الله و اطاعتی که از خداست و این
علی از این سعادت و دنیای لیل بعضی آنها از حد یقه آورد و در بعضی طرق این علی از این
ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام عوارج است و حاکم در تاریخ خود از این امامه آورده که لعنت
کرد خدا بر این موالی مرجیه را بر زبان نهادند به غیر که میگویند ایشان توبی است بی عمل و بی ایمان
از حدیث ائمه آورده که آنحضرت علیه السلام فرمود چهار صنف از امت است که لعنت است ایشان را در
اسلام نصیبی و نه در جنت نصیبی و نیز رسد ایشان را شفاعت و نظر می کند بایشان پروردگار تعالی
و مرایشان راست علی با الیم مرجیه و کفریه و جهیمه و رافضه و از این صنف است که در حدیث آمده است
ولیکن این حدیث مطعون است و گفته اند که در اسناد وی اسحاق بن نجیح نقلی است و وی
منسوب بکناب و وضع است و الله اعلم و در مذمت و افضاحادیت دیگر نیز آمده به خصوص
چنانکه ابن نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اطهرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزد من است که بیا ایند قومی که گفته شود ایشان را رافضه
چون بیا بید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در زوایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود بیا ایند قومی در آخر زمان که نام ایشان رافضه است و قرض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث
در ذم روافض بسیار است و این علی از معاذ آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله در صنف اند از امت من
که نصیبی نیست ایشان را در اسلام اهل کفر و اهل انجاء و همچنین از ابن عباس و ابن سعید نیز آمده و
در حدیث ابن سعید آمده که جهاد با ایشان محمودتر است نزد من از جهاد با فارس و دلم و روم و طبرستان
و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بهین که شاید اگر تو را کسی مانی بعد از من در ریایی
قومی را که تکلیف میکند بقضا و قدر الهی تعالی و حیل میکنند که توبی را بر جماعت و شق کرده و کلام
را از نصرت و چون در ریایی ایشان را بیزار و شوار ایشان انتهی و غیر این احادیث و طرق بسیار است
و بالجمله احادیث در این باب بسیار است بطریق متصل و غیر متصل آنها ضعیف و بعضی قوی و در باب قیام و
خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق حمزه قضای آن آورده و بعضی ضعیف و
و مانند دور نباشد و معتد ف میگوید هیچ حدیثی صحیح ندانم و این امام علیه السلام در حدیث آورده
مستوفی بود و در حدیث احادیث باشد طاعت و اطاعت و از حدیث و احادیث مستوفی است و در حدیث آورده و در حدیث
قوی و از حدیث احادیث و قیام است مستوفی در حدیث احادیث و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
مستوفی قوی است و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
حدیثی است از حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
مستوفی و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
مستوفی و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده

آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق و من قال لا خلق ولا مخلوق کافر و کافر و در لفظی القرآن کلام الله عزوجل
لیس بخلق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلك فقد کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله و نیز آمده است ما تروى عن رسول
الله صلی الله علیه و آله من خلق الله یوم القيمة و وجهه الی بغایه و فی الخبر المرفوع منین علی ربه آورده که گفت پرسیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب
ما حار فیست مرفوع آمده و مستقیم ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آنحضرت صلی الله علیه و آله بصحت نرسید
و آثار صحیحین تایید می نماید از عمر و بن دینار آورده اند که گفت نه لغز اصحابه را در یافتیم که می گفتند هر که
تقریب قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دار می هم از عمر و بن دینار روایت کرد که می گفت در یافتیم اصحاب
صلی الله علیه و آله و غیر ایشان را تمامت هفتاد سال و می گفتند که الله الخالق و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منه
خارج و الیه یعود و این دو اثر صحیح است انقطنی و در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابو هریره ربه که روایت
میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود یا مراد عزوجل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحجر النور فیتغمس فیہ انعماسة
ثم یدخر ج و ینتفض انعماسه یتخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عزوجل من کل قطرة ملكا ینسج یث
را طریق بسیار است و هیچ یکی صحیح نشکسته و له در یغنی حدیثی ثابت ترجمه امر می کند پروردگار
تعالی جبرئیل را هر بنا آمد ادبک و آمدن در دریای نور پس غوطه می خورد جبرئیل در وی و بیرون
می آید و می افشاند خود را بیرون می آید از وی هفتاد هزار قطره و بیدک می کند الله تعالی از هر قطره
فرشته را و در کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را با این لفظ آورده که در پنج شصت نهی است
که در می آید او را جبرئیل و بیرون می آید و می افشاند آن را بیرون می آید از هر قطره
فرشته را و در روایت دیگر آورده که حدیثی تبارک و تعالی را نهی است در هوا هفت مقل از زمین نزل می کند
فرشته از آسمان و می آید در آن نهر و غسل می کند و چون بیرون می آید پیرا می کند حق تعالی
از هر قطره فرشته که تسمیج می کند خدایتعالی را عزوجل بتماحه تسمیج خلا یق و امثال این احادیث
در بیان عظمت قدر و سعادت ملک الهی بسیار آمده و در صحت آنها نزد محدثین سخن است و الله اعلم
و در باب فضیلت تسمیه به محمد و احمد و منع از آن چیزی صحیح نشکسته تحقیق این مبحث در آخر کتاب
خروج باب عقیده سابقا کاشنه است و از اینجا معلوم شد که تسمیه باسم آنحضرت صلی الله علیه و آله بمقتضای ظاهر
حدیث تسمی و یا اسمی که صحیح است مستحب است یا مباح و الجمع بین التسمیة و الکنیة ممنوع بقول
مشترک و احادیث دیگر در فضیلت تسمیه به محمد و احمد آمده که موهوم بوضع اندک چنانچه آمده که
ذو کس را بیک کلمت بیازند و شکم شود که ایشان را بهشت برین پس بگویند آن تو کس خداوند
دارا هست نمرد که جزای آن بهشت بود ما چه چیز اهل آن شدیم فرمایند ای پسر که کان من هو کنت
خورده ام بر خود که در نیارم درد و زنج کسی را که نام وی احمد یا محمد است و نیز آمده که لا یدخل

الفقر بیثباتیه اسمی و نیز آمده که هر قومی که مجتمع شوند در آن مشورت و در آن کسب بود که نام او
عین است البته برکت کزده شود در آن مشورت و در لفظی آمده که نام وی عین است یا احد و نیز آمده
هر مسلمانی که بربان کند بر وجه خود و نیت کند که اگر حامله شود نام وی عین کنس البته حق تعالی
پس روزی کرد اند و هیچ خانه نبود که در وی نام عین بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن آمده
که چون حامله شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نهاد و عین نام نهاد پس روزی کرد در آمد
که اگر دختر بود بگرداند او را پروردگار تعالی پس و آمده هر گاه کسی را عین بود هیچ یکی را نام عین نکند
پس تحقیق جفا کرده بر خود و چون عین نام کرد باید که طرز اسم و شدت گفتن و منزلت بلکه تعذر
کند و اگر ام و شریف مخصوص دارد و میگویند که اینها همه موضوعات اند و الله اعلم و از عبارات
مصنف ظاهر میشود که اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله درین حکم شامل احد نیز هست و مخصوص بحمد نه و الله اعلم
و در باب عقل و فضل آن حدیثی نموی صحیح نشسته و در مجمع البحار از کتاب اللیل آورده که حارث
ابن امامه در مسند خود از داؤد بن محبر می و چند حدیث در باب عقل آورده است و این حجر کفایت که همه
آن احادیث در موضوع اند و هم در مجمع البحار نقل میکنند که گفته اند که هر حدیثی که وارد شد در وی ذکر عقل
است غیر ثابت است انتهی و در تفسیر الشریعه از همین داؤد بن محبر که یکی از راه بیان حدیث است پنج و چند
حدیث در فضیلت عقل آورده و گفته که این حجر در مطالب عالیه و امور موسوم بوضع و افتراء اشقه و مذکور
درین احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا است و در ریاضت صلاح مبدی و معاد و تمیز میان خیر و شر و
احترام و احترام از غوائل و آفات نه سزا مند او وصول به معرفت حق است چنانچه از حدیثش آرد که اند
که قومی در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ثنا کردند بر مردی و میبانه بودند از آن حضرت صلی الله علیه و آله در مورد عقلش
چگونه است گفتند یا رسول الله ما از اجتهاد وی در عمادت و اصناف خیرات میگوئیم و توان عقل وی
می برمی فرمود احمق بحقی خود میرسد و ارتکاب میکند عظیم تر از فجور فاجر و بنده آن که ترقی
در درجات مینماید و قرب الهی حاصل میکنند بر قدر عقل خود میکنند و در حدیث دیگر از این عمر
آورده که در میباید مرد بحسن خلق خود درجه صابم قائم را و تمام نشود مرد را حسن خلق تا نام نشود
عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان و بی وظایف و بی عیب و بی مردمان و بی مرد شمن حق بلکه
ابلیس است و از حدیث عمر فر آورده اند که موت هر از عابد قائم لایل صابم النهار آسان تر است از موت
یک در عاقل یا امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اولی که اول ما خلق الله العقل از این نشان میدهد
داخل این احادیث نمود و نزد محدثین در آن هم سخن است و عبارات مجمع البحار که سوال کرده شد که
هر حدیثی که وارد شده در وی ذکر عقل غیر ثابت است لامل آنست که نام در مقابل حدیث گفته است
که حدیث آن الله اعلى العقل قال له العقل قال له العقل قال له العقل قال له العقل قال له العقل قال له العقل

منك فیک آخذ و یک اعطی ابن تیمیہ کہ در تہذیب او نمیت او کردہ کہ ایضاً حدیث کتبہ بی است موضوع با اتفاق
 و در زوائد عبد اللہ بن امام احمد انرا تضعیف کردہ و مالک ابن دینار از حسن بصری انرا بطریق ارسال
 روایت نمود و داؤد بن المحمدر از حسن بزیاد تو لا اکرم علی منک لا نبی بک اعرف و یک اُعبد آوردہ و حدیث
 اول و مایق اللہ العقل نیز آوردہ و کتبہ اللہ کہ ابن محبہ کند ابست و ابن حجر کہ تہ کتبہ حدیث اول
 ما مایق اللہ القلم ثابت تر از حدیث عقل است انتہی و بیوطی در در منتشرہ در احادیث مشہورہ کہ تہ کہ
 مرحلہ حدیث عقل را اصلی صالح است کہ عبد اللہ بن امام احمد در زوائد از حسن بصری ارسال آوردہ
 و اسناد وی حجت است و وی در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمدہ از حدیث ابی امامہ و حدیث
 ابی ہریرہ با سناد کعبہ و در تہذیب الطیب من الخبیث آوردہ کہ عراقی انرا در تخریج احادیث اکتفا
 کہ طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابونعیم در حلیہ انرا بد و اسناد ضعیف آوردہ و اللہ اعلم و در باب
 عمر خضر و الیاس و در رازی آن و بقای ایشان حدیث صحیح نشدہ شک نیست کہ وجود خضر در زمان
 موسی علیہ السلام و صحبت وی با وی بحال نیست بخاری و مسلم و ترمذی کہ در تفسیر کریمہ * فوجہ اعجاز
 من عبادنا * واقع شک ثابت است و در بعض تواریخ ابتدای بعثت و بر اعلیہ السلام در زمان ابراہیم خلیل اللہ
 علیہ الصلوٰۃ والسلام و یا بعد از فوت وی ذکر کردہ و در وجود وی در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
 و بعد از ان در زمان صحابہ و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار و روید یافته اگر در صحبت
 آنها بر اصطلاح محکم ثبوت سخن باشد و در نیست اگر چه کثرت طرق آن بجائی رسیده است کہ
 نزد یک است کہ حجر و تلامذہ آن کنند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین
 محیی الدین شیخ عبد القادر جیلانی بسیار است و مقصود شیخ مصنف علم و ورود حدیث صحیح
 است از قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا مجال مناقشہ تنک است و اللہ اعلم و آنچه مشہور است از احادیث
 در نفی حیات خضر در زمان شریف نموی رحمۃ اللہ علیہ اینقول است کہ لوکان الخضر حیالزاری و در مجمع
 البسائر از مقاصد حسنه نقل میکنند کہ گفتہ اینقول مرفوعاً ثابت نشدہ بلکہ از کلام کسی است کہ منکر
 است حیات او را از سلف انتہی و بعض کویند کہ ضل و زاین کلام از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از وقوع ملاقات
 بود و این سخن چیزی نیست چه این از کتب بقضیہ لونی حیات کنند پس وقوع ملاقات بعد
 از ان صورت نہ بندد مگر آنکہ کویند کہ بنا بر ملازمت بر عرف و عادت و وطن غالب است کاقیل و آنکہ
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف فرمودہ کہ هیچ جا نماند اری کہ بر روی زمین است بقای وی از حد
 مال نکند و یا ایضاً حدیث جماعہ کہ انکار بقای وی کنند تمسک نمایند با اعتبار اکثر و اغلب خواص
 بود و مخصوص بوجودی کہ خضر از ان بیرون آید و اللہ اعلم و در بعض کتب بر وایت خضر و الیاس
 علیہما السلام از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم احادیث ذکر یافته چنانکہ در کتابی کہ شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد

الرداد الصوفی المحدث از شیخ مصنف بنامنا دی که در آن جمع کرده جمله از آن آورده است و جزوی
در حصن حصین از دستدار که هاگم آورده که بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله مردی جسیم صمیم سفید
ریش و آرامد و بکر است و صحابه راته زیت کرد و بر کشت پس ابو بکر و علی رضی الله عنهما در فرمودند که این خنجر بود هلیهم
السلام و هیوطی در جمع الحوامع از ابن عباس آورده که محمد بن المنکدر گفت لما ز میگرد عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما بر جنازه مردی ناگاه ما تفری آورداد که شعبی تکبیر بنشان رحمت کند شمار اصل ایتمالی پس
النتظار کرد عمر رضی الله عنهما تا لا حق شد بصف مردی پس تکبیر بر آورد و تکبیر گفتند با وی مردم پس آنکس آنسود
خدا و ندا اگر عمل ابش کنی معصیت کرده است ترا بهیار و اگر بیا مری محتاج است و بی بر حمت تو و دیدند
عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت و بر تختند بر وی چاک گفت آن مرد عروسی
و خنکی باد ترا ای صاحب تیرا اگر عریف و حالی و خازن و کاتب و شرطی نموده پس گفت عمر تکبیر بد آنسود
تابه پر هم او را از نماز و کلام وی و پر هم از وی که کیست پس غایب شد از نظر ها و دیدیم نشان تد م رزا
که یکل راج بود پس فرمود عمر رضی الله عنهما که این خضراست که خبر داده است ما را از وی بیغیر خدا صلی الله علیه و آله
انتهی و در تنزیه الشریعه از ریاح بن عبید الله آورده که گفت دیدم مردی را با عمر بن عبید الله بن زکریا
تکیه بردست و می زده استاده است گفتیم بادل خود که ایتمرد عجب جانی است که این چنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که این که بود که تکیه بردست تو کرده استاده بود گفت آری ایادی تو او را با ریاح
گفتم نعم گفت رامت میگوئی من ترا سی مردی صالح میدانم با ریاح این برادر من حاضر بود و این حدیث را
نضعیف کرده اند و این حجر کفته که این حدیث صحیح ترین چیزی است که در باب حضرت آرامد و گفته
که ریاح اگر چه مردم در وی سخن دارند ولیکن این معین و غیر وی او را نه میل اندک و از حدیث
عمر بن عوف آورده که حضرت صلی الله علیه و آله در مسجد نماز میکند پس شنید کلامی را از وی جدا کرد تا نالی
میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی مما عرفتنی پس رفتند صحابه تا به بینند که وی کیست تا گاه دیدند
که حضرت است و زانس نیز مانند این آورده و در حدیثی در آن خود ما آورده که میگوید اللهم اجعلنی
من امة المرشدة الی الرحمة الثابت علیها و از امیرا المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت طواف میگردم
خانه کعبه را تا گاه مردی را دیدم متعلق با ستار کعبه و میگوید یا من لا یسغله طبع عن مسع یا من لا یغنیه
السایل یا من لا یرم بالحاج الملحین اذ تنی بر دهنه و رحلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان یا عبد الله
این تکلام را باز بخواند و گفت سوگند بخدا ای که ذات حضرت را و خود حضرت را و خود حضرت را و خود حضرت را
این کلمات را بعد از نماز فریضه بگوید امر زیاده شود کنایه آن وی اگر چه مثل عمل عالی و عبادت تطورات
مطور و ورق شجر بود آنهم در سبعمات عشر رایت و دردی مهور است نیز روایت حضرت می گویند ولیکن
مجددین را در صحت تفسیر این روایات سخن است و الله اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای

هر سلسله نام پدرش بقول بعضی یا سبب است و بقول بعضی از اولاد هارون و بعضی از اولاد سام بن نوح
 داشته و بعضی عم جد حضرت گفته و گفته اند که حضرت والیا بن هر سال در مدینه رضی الله عنه در مسجد نماز با هم
 جمع میشوند پس از آن متفرق کردند و اطراف عالم سیاحت کنند و اما امانت خلق خدا بنمایند
 و سیوطی از بن عساکر از حدیث و ائمه بن الاسقع آورده که در غزوه تبوک با آنحضرت صلی الله علیه و آله میرفتیم
 قادیان را دیدیم که آنجا رسیدیم که آب نداشت نگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غل پوری
 دیدیم و آب روی خوردیم و بر فتمیم دود آنک از شب کک شته بود که بانگی شنیدیم که کسی با آواز
 ازین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها الامارک علیها پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بحل یفته و انس فرمود در آنجا درین شعب و دریا بیل که این آواز چیست و آواز کننده کیست خدیفه
 و انس میگوید که در آنجا مردی را دیدیم جامهای سفید تراز برف پوشیده و روی و موی نیز
 سفید و نوارنی است و قامتش از قامت های ما دو سه کز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام
 ما را و گفت مرحبا شما را اشما رسول الله صلی الله علیه و آله ای ای که فتمیم نعم و کفتمیم تو کیستی رحمت کند خدا این تعالی ترا گفت
 من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شمارا دیدم لشکری از ملائکه که بر مقبله ایشان
 جبرئیل و بر ساقه میکائیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد صلی الله علیه و آله است او را به بین و بروی سلام کن بر کردید
 و سلام من بر سانیک و کوثیل که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول
 قامت من بر منک و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود را اینجا تشریف بیار دانس و حل یفته گویند که ما
 مصافحه کردیم او را و دانس گفت که این حل یفته بن الیمان است صاحب سر صلی الله علیه و آله و گفت که وی در آسمان
 مشهور تر است از زمین آسمانیان او را صاحب سر صلی الله علیه و آله خوانند پس حضرت صلی الله علیه و آله بیامد و با وی مصافحه
 کرد و معالقه نمود و نایک یکر بنشستند و حکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه صلی الله علیه و آله را مختصر تر
 ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاہیل اند
 که شناخته نمی شوند و لیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحیح
 احادیث آن کرده است و ذمهی حاکم را در تصحیح الحدیث صلی الله علیه و آله نموده و بییهی نیز در لائل
 النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف است و قطب حیضری گفته که دل کواهی میداند
 بوضع الحدیث صلی الله علیه و آله انتهی و الله اعلم و حکایات ملاقات حضرت علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر
 از حدیث است و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی زید که حضرت
 در اکثر ایات بدلا زمت وی می آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد
 آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و تکلم برد که حضرت در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی
 و اصم کلام المحکم ی رقله اهل کشف شیخ علاء الدین ولله منائی فرمود که هرگز که انکار وجود حضرت

میکند پس آن از غایت جهل او مت پس از آن احوال او را بتفصیل مرجه نما میگرداند چنانچه
 در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب علم حدیث طالب العلم فریضه
 و آنچه درین معنی است صحیح نشده است از مسانید امام ابوحنیفه است از انس بن مالک بلذ
 طالب العلم فریضه علی کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است از ابی
 در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العالم از حدیث بن سلام از ابی حنیفه از حدیث بن
 انس مرفوعا بزاید این عبارت که واضح العلم عند غیر ائمه کتال السائر من الجوهر اللؤلؤ
 و الثعب و خفص که یکی از روایة البخاری است ضعیف است جدا بلکه اهمیت کرده اند و بعضی
 بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وی صالح احتیاج است و اگر چه البخاری است با این اسناد
 ضعیف است ولیکن آنرا شواهد است از حدیث ابن شاهین از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که
 وی غریب است و گفته اند که در حال وی ثقات اند و روایت کرده اند است از مزانی نیست تابعی از
 انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بن ابی و ابی طریق و حدیث است و حدیث و لفظ
 وی اینست طلبنا لفقہ حتم واجب علی کل مسلم و این عانکه در اول وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصدق و غیر
 این مذکورین ولیکن در هر طریق وی مستثنی است و لعل ابن عبد البر گفته که البخاری روایت کرده میشود
 از انس بوجه کثیره و همه آن و جوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و در آن گفته که احسن
 اسانید وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعا
 و گفته که نمیکانم منک ی مرفعی را از انس سوان این را بزرگترین این داوود سجستانی آورده و از ثابت
 بنانی از انس و گفته که بن من گفته است که نیست در بخاری اسنادی صحیح تر از این و همچنین روایت
 کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درینما از جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حدیث
 و امام حسین بن علی و سلیمان و صهره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و ابی ایوب و ابی سعید
 و ابی هریره و عایشه و ام هانئ و غیر ایشان و بسا کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کثیر خود در
 احوال العلوم را و با وجود این بیبھی گفته است من این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت
 کرده شده است از جرح معتقد که هر یکی از این معنی است و بوش از بیبھی امام احمد نیز همچنین
 گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نسک نزد امام بن بابویه و بیبھی این روایت گفته است که
 لفظ وی صحیح نیست امام بن وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر بزیادت بیضا و بیان و حدیث
 کرده است با این سند حدیث ابن سلام مرفوع حدیث حدیث و در حدیث صحیح نیست و در آن نیز بیبھی
 عراقی گفته است که بعضی از بعض طایفه آنرا صحیح نسوده اند و بعضی از آنکه تعدد تعلق وی از انس
 حسین و مسانید و جود طریق بن طریق و حدیث است از انس و طریق صحیح است از این حدیثی کلام الصحاف و

مشی بهیچک با امید آنکه این سوره را با تمام وجود نذر یک و صدیدم گفتم یار رسول الله سوره را که وعده
 کرده بودی قرآن را فرمود چگونه قرأت میکنی و قشیکه افتخار میکنی نماز را پس بر من خواند ام الحکم لله
 رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آیات مؤثره و معجزه و این است سمع مثالی و قرآن عظیم که
 داده شده است مرا و از جمله است ترملی که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
 پیغمبر من آمد رسول خدا ﷺ برای من کعب و روی نماز میکند ارد پس گفت مرا و رسول خدا ﷺ
 یا ابی بنی امی اللغات بجانب آن حضرت ﷺ کرد اما جواب نداد و باز را تخفیف کرد و بر کشت و حضرت
 ﷺ آمد و گفت السلام علیه یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا ابی از جواب دادن من وقتی
 که گفت ترا گفتم در نماز بودم یار رسول الله فرمود آیا نیافتی نمودن آنچه وحی کرده شده است
 بر من این را که * استچییمو الله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم * اجابت کنید و جواب کوئید و قشیکه
 بخواند شمار خدا و رسول خدا ابی را چیزی که زنده میکند شمار از نیکانی ابد گفتم باز
 اینچنین نکنم انشاء الله فرمود دوست میداری که یل انانم ترا صورتی که فرستاده نشد است
 نه در نوریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی آخر الحکم لله و نسائی از ابی
 بن کعب آورده همین مقلد آنکه گفت رسول خدا ﷺ فرستاده نشد است در نوریت و انجیل مثل
 ام القرآن و او سمع مثالی روی مقسوم است میان من و میان بنی من و مریدان را است آنچه سوال
 کرده بودی این احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح ملک کور نیست مگر معنی ارشاد
 که در بعضی طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده ملک کور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن العلی
 که از حال خود خبر داد آن حدیث در صحیح بخاری آمده ملک کور است که گفت نماز می کردم
 در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر ﷺ و جواب ندادم آن حضرت ﷺ و بعد از آن نماز آمدم
 و گفتم یار رسول الله من نماز می کردم از آن رو جواب ندادم فرمود آیا ننگفته است خداوند عالم
 * استچییمو الله و للرسول اذا دعاکم * و فرمود آیا بنا انانم ترا اعظم سورتی را در قرآن پیش از آنچه
 در بیرون اثی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت ﷺ دست مرا و چون خواستم که بیرون آیم از مسجد
 گفتم یار رسول الله فرموده بودی که بنا انانم ترا اعظم سورتی از قرآن فرمود الحکم لله رب العالمین
 همین است سمع مثالی و قرآن عظیم که داده شده است مرا و از صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس
 رضی الله عنه که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد ﷺ ناگاه شنید جبرئیل آوازی مثل آواز کشاده
 شاهان در پسین برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز در بی از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده
 نشده بود و فرود آمده از وی در شعله بزمین که هرگز نژود نیامده بود پس سلام داد آن فرشته بر
 حضرت ﷺ و گفت بشارت باد ترا بد و نوری که داده شدی تو آنرا داده نشد آنرا هیچ پیغمبری

پیش از توفاتجہ کتاب و نحوایم مؤزہ بقرة السمت ه یعنی ان احاد یثبته مصنفی مرتب بد که
 در باب فضایل قرآن صحیح شد است الحمد یثبته که در باب سورہ بقرة و سورہ آل عمران و رور دیا فتهاست
 که این دو سورہ هما متان الله یعنی د و ابرائک و ایضاً یثبته مسلم است از ابی امامه با هلی چه گفت شیدم
 رسول خدا ﷺ که میفرمود بخوانید قرآن را که وی من آید روز قیامت شمع مرا صاحب شود را و شوق کند
 و مرا و بن را که بقرة و آل عمران است زیرا که این دو سورہ می آید بن و زینب است کویا که هما متان الله یعنی
 د و ابرائک یا غیابتان یعنی د و سایه ان و غیا به الحجه سایه کند بالایی سر از این و غیر آن یاد و کرده اند از طبر
 صفزده و حجت و مجادله میکنند از اصحاب خود بخوانید سورہ که اعلی و بی برکت است و ترک وی
 خسرت و تروانند هوانند او را بطله یعنی بیگاران را و اب کسل کند اقال العلیعی و هم در حدیث مسلم اعلیه
 است که مع او به من سلام که یکی از رواة ایضاً یثبته است گفته که بمن چنین رسید که مراد به بطله صحیح است
 و از حدیث ترمذی نیز مانند این آورد ه از مسلم و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت
 میگوید شیطان از خانه که خواند شد در وی سورہ بقرة دیگر از ان احاد یثبته حدیث آنکه الکرمی
 که در صحیح مسلم و متن ابی داؤد از ابی بن کعب آمده که گفت که گفت از را ﷺ یا ابا المنذر انما یثبته
 که کل ام آیه است از کتاب بخند آنکه بنامت اعظم کفتم الله لا اله الا هو العلی القیوم پس رد دست مبارک
 بر سینه من و فرمود کورا یاد ترا عالم با ابائک را این روایت مسلم است و در روایت ابی داؤد آمده که
 چون اول بار رسید الخضرت ﷺ از وی گفته خدا و رسول حدیث ادا نافر است بآن باز پرسید پس
 گفت الله لا اله الا هو العلی القیوم الحمد یثبته از ابی هریره آمده که یثبته ایها بی قرآن آیت انکرمی است
 رواة الترمذی و صححه دیگر حدیثی که هم در فضل سورہ بقرة و آل عمران واقع شده است و مسلم و ترمذی
 از نواس بن سمعان آورده که فرمود ﷺ آورده می شود در زینب است قرآن و اهل قرآن که میل میگردند
 بدان در دبا و پیش پیش ایشان میرود بقرة و آل عمران و این جز و حدیثی است که مصنف
 آورده و آنرا حدیث حدیث اها حقه غیر حدیث هما متان اما در جامع الاصول و مشکوٰۃ در آخر ایضاً یثبته
 نیز آورده ه هما متان او ظله ان سود او ان بیهمما شرق او کالیها ان کان من طیر العلی یثبته کوراکه این
 دو سورہ د و ابرائک یا ذر ما یمان که میان ایشان شرق است یاد کرده از طبر و شرق بفتح شین معجمه
 و رای مغتوحه در آخر آنک یعنی اشراف و فررافیت داغده و سیمی فصل و درجه ذکر گفته اند و گفته اند
 که این نور و درجه بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان این دو سورہ است دیگر حدیثی که در
 فضل دو آیه آخر سورہ بقرة که آمن الرسول تا آخر سورہ است واقع شده و روایت کرده اند بخاری و
 مسلم را بود او د و ترمذی از ابی مسعود انصاری که گفت ﷺ که ایضا نند و آیت را که در آخر سورہ
 بقرة الله در شبی گفت یثبته میکنند این دو آیت و راهی دفع می کنند از قاری می شود شرح و انس و آیتان

و از بعضی معلوم شد که بعضی طرق اصلاحیت صحیح است و بعضی محسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر
 نقصان کرده است و الله اعلم با این مآخذ کلام در آنکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست هر طایفه
 آنرا بجائی ببرد بعضی کوی ببرد بدان علم فقط است و بعضی علم کلام و بعضی علم تصرف که علم تقنی است
 اخلاق و تصفیه باطن است بعضی کوی ببرد علم نظری و اخلاقی و فاضل آن و در مقابل آن خسته از بیبختی
 نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد از علم علمی است که کنجایش در باطن عاقل و اجمل
 آن یا علم است چیزی که عارض شود بر او و اختصاصه با تمام نظم دین مگر آنکه قابل نمودن و روی کفایت
 و دیگر بجائی وی با یسین و حق آنست که مراد بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول
 و احکامات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکی ایوه آن آورد
 بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز باید طلبید بلکه همان نماز فی که وقتش در رسیدن است مثلاً فجر یا ظهر
 یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید و هنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة
 واجب نمود و چون عقی شد و شرایط زوجیت زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد و چون استطاعت
 حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد است و زن نخواستند طلب علم حیض و نفاس واجب نمود و چون
 زن عیاست واجب گشت بترتیب و اگر تاجر است علم بیع و شرع واجب بود و اگر نه واجب نبود مگر آنچه
 ضروری است از آن وطن همانا القیاس و تعلم علم فقه پیش از آنکه بتلا و اجتناب نمودن و اگر تکلیف او حق و فاضل باشد
 و بالله التوفیق و در باب من مثل عن علم فکتمه عن یقی صحیح نشد که در جامع الاضواء ایضا است در آن
 این د اورد و ترجمه ای در مشکوٰۃ از ایشان و از آنکه از ابی هریره و از ابن عباس از انس آورده باین لفظ من
 سئل عن علم غلمه ثم یحجه الیهم یزوم للفقمة یلتم من قار و در مقابل آن خسته از ابن عباس و ابی هریره
 حاکم نیز آورده و گفته که تصحیح کرده وی آنرا از بیبختی از حدیث ابی هریره از انس و گفت که آن نزد
 حاکم و نزد غیر وی از ابی عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد ظمیر از ابی هریره بن عباس
 و ابی عمر و ابی مسعود نیز آمده و هر دو در مقابل آن بلفظ من کتم علما یعلمونه الحکم الطیله است از ابی داؤد
 و ترمذی و ابی ماجه و ابی حنبلان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند این حدیث و گفت آنرا از حدیث
 ابی هریره و گفته است ترمذی حدیث صحیح است یعنی و در باب فضایل قرآن که من قرأ سورة کذا افله کذا از
 اول قرآن تا آخر سورة سوره را ذکر کرده و فضیلت قراءت هر سورة را روایت کرده و او اسناد ابی هریره
 نموده میفرماید آن حدیث مقترنی و موضوع است باجماع اهل حدیث و از باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده
 حدیث است که او را فرمود الا اعلامک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در
 حدیث البقرة و آل عمران و عثمان و صلوات آیه البقرة فی حدیث ابی هریره که گفت انکری ای آیه فی
 کتاب الله تعالی معک انزلتم و حدیث یرونی یوم القیامة بالقرآن و الله الذین کانوا یعملون به فی الدنيا نقل مهم

البقرة و آل عمران و حله بن من قرأ آية من سورة بقره و حله بن من قرأ آية من سورة آل عمران
لكل رب فضل آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي
على آيات الله و حله بن من قرأ آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي
احاديث كه در فضایل هر دو بر آن از اول تا آخر هر دو در حدیث و احادیث و در آنجا ذکر کرده که هر یک از
استهسان معاد ثن و هر یک از این دو حکم که در آنجا ذکر کرده و در آنجا ذکر کرده که هر یک از
این امر بر استعراض آن کرده و مانا که ملک می روی حوران و حله بن من قرأ آية الكرسي و حله بن من قرأ آية الكرسي
چنانکه ملک کر امیه و بعض معتقدند و گفته که چون مردم مراد یکم که همه بقره ای خدیجه و مغازی
محمد بن اسحق مشغول شدند و تلاوت قرآن اثر آنکه دادند حسنة الله این احادیث را وضع کرده تا مردم
را باعث تلاوت و رغبت در آن بیند آید و بسیاری از مفسران در این احادیث در تفاسیر خود
خطا کرده مثل تعلیمی و واحدی و گفته اند که از اینها هیچ نیست زیرا که ایشان محل شنبه و اند عجب
از صاحب کشف است که نسبی باین علم شریف داشته و مثل ذابق کتابی در شرح حدیث تصنیف کرده و تفسیری
بپضای عجب تراست که در اینها در تفسیر خود تبعیت صاحب کشف نموده است با مخالف و تفسیری
که بر وی دارد و وی نیز نسبی تمام بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده و گفته اند او را
سنگ عالی است از آباء خود و منتهای اصناد آن احادیث ای بن کعب است و بر وی بری است از ان کذا
قالوا اولی کن در مختصر طیبی آنها را التبعیت باین عباس داده و گفته که گفته شد مرابی عصمة نوح
بن ابی مریم را که از کجا رسید است بتو این احادیث در فضایل قرآن سور و سور و گفت از عکرمه
از ابن عباس دیگر وی حدیث را بیان کرد و در شرح آن از خلاصه نقل کرده و گفته که هیچ نیست
حال حدیث طویل که در اینجا ذکر شده میشود از این بن کعب از پیغمبر ص در فضایل قرآن سور و سور
زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نموده از مخرج آن نامنتهی شد یکی که اعتراف کرد که وی با جماعه
دیگر وضع کرد فلذا اثر او در وضع بر وی بین است فند بر و غیر این از احادیث در فضایل قرآن و غیر سور
آن در کتب آمده مذکور است و بصحت رسید و مصنف میگوید که در باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده
این چند حدیث است یکی حدیثی بن کعب است که رسول خدا ص او را فرمود آید انانم ترا سور قبا
که مناد سور سوره است در قرآن آن سور و فائده است الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
سابع الانزل از موطن آورده که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا ص ندا کرد ای بن کعب
و از وی ندا از میعاد او در چون فارغ شد بخدمت آمد و بنهاد آنحضرت ص دست مبارک خود را
بر دست وی و فرمود ای بن کعب که بیرون نمانی تا از مسجد قبا بیرون آید آن سور و فائده است
است نه در تفسیرت و نه در التعلیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وی میگوید ای که در آن کردم من در

الطاهر بن حنیف کی میگردان روز دنیا میگردان که در شب بخواند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که
در باب فضل نماز شب است نیز منضم فضل این دو آیه است دیگر حدیثی که در فضل آیت الکرسی
و آیه شکر و خطای از ابی هریره آمده بود پس این هر دو حضرت رضی الله عنهما آمد عرض کرد حضرت یقیناً
شد که هر یک و شب شیطان را است گفته باشد این را و حال آنکه وی دروغ گواست و قصه وی آنست
که بخاری از ابی هریره آورده که گفت موی که در انبیا رضی الله عنهم بجای فطرت زکوة رمضان یعنی صدقه فطر
نماز شخصی آمد هر دو دست خرد را بر کرده از آن طعام تا بر آورد آنرا پیش بگرفتیم او را و گفتیم مرا فعه میکنم
فضیه ترا می بینم ترا حضرت رضی الله عنهما بن محققان و عالم و حاجتی سخت داریم ابوهریره میگوید پس
گفتیم او را چون صبح شد آنحضرت رضی الله عنهما فرمود یا با هریره آن اسپر دی شب تو چه شد گفتیم
پار سول الله شکایت کرد حاجت شد پدر او عیال را پس رحم کردم بر روی و نهارم او را فرمود که دروغ
گفته است یا تو وی باز می آید ترا پس بهر مرده حضرت رضی الله عنهما یقین دانستم که با نهار و الحمد آمل پس در کمین آنظار
آمدن وی بنشستم تا که با آن آمد و هر دو دست هر دو را طعام کرد و بگرفتیم و گفتیم ترا آنحضرت رضی الله عنهما
گفت بگذار مرا بکجه من محتاجم و نهار عیال بر کردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم
و چون صبح شد باز آنحضرت رضی الله عنهما فرمود یا با هریره چه شد آن اسپر دی شب تو گفتیم یا رسول الله
شکایت کرد حاجت شد پدر او عیال را پس رحم کردم بر روی و هر دو اسم او را فرمود دروغ میگوید
باز خوا دل آمد این بار میوم نیز منتظر از آنحضرت آمد و بهر دو دست طعام برداشت بگرفتیم و گفتیم ترا
آنحضرت رسول میبرم رضی الله عنهما و این میوم باز است که تو میگوئی باز نخواهم آمد و کاری آبی گفت
بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم که نفع دهان ترا باشد ای تعالی بآن کلمات گفتیم آن کلمات چیست گفت
چون بجا مه عواید خود بروی بخوان آیت انکر سی را الله لا اله الا هو الحي القيوم تا آخر حق سبحانه
تعالی نگاهبانی بر تو فرستد که ترا نگاهدارد و نزدیک نیک کرد ترا شیطان تو وقت صبح پس ربا
گردد او را وقت صبح حضرت رضی الله عنهما آمد فرمود چه شد اسپر دی شب تو پیش حقیقت حال عرض
داشتم فرمود راست گفته است و وی دروغ گواست میان ابی با هریره که درین سه شب نکر اعطاب
میگردی گفتیم امین ام یا رسول الله فرمود وی شیطانی است که می آمد ترا و ترملی نیز مانند این
از ابی ایوب انصاری آورده که وی توری در خانه داشت غولان می آمدند و از آن می بردند ابی
آخر القصة دیگر حدیثی که فرمود قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد بر اوست ثلث قرآنرا رضی الله عنهما
را بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از ابی الدرداء و ترمذی
و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذی از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده که آنحضرت
فرمود رضی الله عنهما آیا عاجز می آید یکی از شما که بخوان آن هر شب ثلث قرآنرا گفتند چگونه خواند آنرا یا رسول الله

فرمود قل هو الله احد براهین قرآن است و نظری و مسلم از هاشم در آورده اند که در تفسیر خدا
فرمود قل هو الله احد براهین قرآن است و نظری و مسلم از هاشم در آورده اند که در تفسیر خدا
بعد از فاتحه قل هو الله احد براهین قرآن است و نظری و مسلم از هاشم در آورده اند که در تفسیر خدا
در کتب معتبره نقل شده است که هر آنکه با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آنکه رسول
حضرت ﷺ ذکر کرده اند فرمود که هر که از وی گفته چرا اینچنین میگردد می پس پرسیدند از وی
گفت که این سوره صفت رحمت و امت و من دوست میدارم که بشنودم آنرا در مورد عمره میدارم که
خدا یا تعالی دوست میدارم و او را بخوانم و تو را می آید از آن در آورده اند که هر که مردی گفت یا رسول الله
من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را فرمود حبه ای ما آید خلت الجنة و دست داشتن
تو این سوره را در آورده اند نیز از بعضی از بزرگان که در فضل معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس که مسلمان و ابی داؤد و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطرق متعدد از عقیده بن
عامر آورده که آنحضرت ﷺ خطاب بوی کرد و گفت آیا نمی بینی آیات را که فرستاده شده است بر من
امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی آمده
که فرمود آیات اینها تم ترا بهترین در سورتی که خوانده شود پس تعلیم شود قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را چون دیدم از آن حضرت ﷺ که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استماعی از آن
در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و
بجانب من التفات نمود و فرمود دیدی یا عقیقه بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد است که آنرا
در نماز صبح بخواند و خواندن این دو سوره در فوطن نماز صبح در سفر و بیرون است و این قضیه
از آنحضرت ﷺ نیز در سفر بود و گفته اند که هر که بخواند و فضیلت آنها را با خود بخواند
هر چند است این دو آمله یا عقیده تعوذ بهما تعوذ متعوذ بهما و حدیث مروی است از آنحضرت ﷺ
هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد را میدان در هر روز دست و مسح کردن جسد شریف را بدان بسیار
نیز متفق علیه است چنانچه سابقا گفته شد دیگر حدیثی است که در باب سوره کهف مسلم و ابوداؤد از
ابن الدرداء آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ من حفظ عشر آیات من اول سوره الکهف عصم من
النجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول سوره کهف در پناه داشته شود از فتنه و آفات اینجهین است و در
مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همین آورده در روایتی از آخر سوره کهف
آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و ترمذی در جامع خود گفته است
که حدیث حسن صحیح و مصنف مطابق آورده بیست و یکمین اول یا آخر وی و بجای من حفظ من ترا گفته
است که نبیند ظاهر کلام بصفتی است که ورود احادیث صحیحه مشهوره است باین سوره آیات مذکور

در این مورد روایات منحصراست در همین احادیث که وفی ذکر کرد و هر دو مقام محل لام است اما
در کتابی خود در این بیان اشارت بنا کردیم و چون آن احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه
در هر جا که بود یافته آمدیم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سوره
در آن سوره در حصن حصین در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده که می احب الی یوما طلعت علیه
النجم و یوما نزلت علیه السوره در فضیلت سوره انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزل کرد
تسمیح گفت رسول خدا ﷺ و فرمود بحقیق مشایبیت کرد نیک و همواره آمدند این سوره را از ملائکه
آنقدر که بیستند تمام اقیانوس از آن سوره که هر که بخواند او را روز جمعه
روشن شود برای او نور فایده این جمله در روایتی باشد فراتر از انجا که اوست نام که وهم
از وی آورده که داده شد ام من ظله و طوائسین و حوامیم از الواح موسی و در یسین از صحیح ابن حبان
و غیره آورده که قلب القرآن پیش بخواند و را مردی که میشود او را خدا را و دار آخرت را مکر آنکه
آمر زیده شود مر او را و بخواند آنرا بر موافق خود و از وی را از مستدرک آورده که تبارک الملك سی
آیت الهی شایسته کرد برای مردی نا آمر زید و شد و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را
تا آمر زیده میشود وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدانم که این سوره در دل هر مؤمن
باشد و نیز از وی آورده که می آید مزده را ملائکه عذاب در گنیم از جانب پای او پس میگوید زاده نیست
شمار این وی میخواند در من یعنی در طی من سوره ملک را پست می آید از جانب سینه وی و بطن وی و سر وی
و میگوید هر یکی از این اعضا همین سخن را پس این سوره را از من آید مر از آن عذاب و این سوره
ثابت است در تورات و هر که بخواند او را در شب پس تحقیق بشمار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی
آورده که انزال زلزله الارض برابر نصف قرآن است و در روایاتی از قرآن آمله و از وی و از
صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله بخوان تا من سوره جامعه پس
بخوان تا آید بحضرت ﷺ او را اذال زلزله الارض تا فارغ شد از وی پس گفت آلمرد موکند بیان خدای که
پس آنکه گفته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز و در وقت پس آنحضرت فرمود ﷺ فلاح یافت این مرد
و دیگر فرمود در هم از مستدرک آورده که سوره کافرون بر این قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده
که سوره اس که خواند شود در منت فحرا الکافرون و الا بخلاف و این کتب مذکوره همه ضحاح
اند و صحاح منحصراست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از کتب اربعه جز صحیحین
و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موهوم بحسن و بعض بی ضعف و بعض علی الاطلاق و بعض محکوم
بوضع و مصنف همه را موسوم بعلم صحیح کرده پس صحیح را مخصوص بجهان سور صاحب و الله اعلم و در
باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه مشهور تر از آن موضوعات حدیث آن اند که در این روز القیامه لایس

فما هو الا بغير حاجة وخلق من الله في خلقه في الارض من خلقه في الارض وخلق من خلقه في الارض
اذا اشتاق الى الله فخلق من خلقه في الارض من خلقه في الارض وخلق من خلقه في الارض
اختار روح ابي بكر وامثال من ان يخلق من خلقه في الارض من خلقه في الارض وخلق من خلقه في الارض
در فصل روح در تبارك و تعالی و انما من خلقه في الارض من خلقه في الارض وخلق من خلقه في الارض
كروا للذکر و تصدقوا انما من خلقه في الارض من خلقه في الارض وخلق من خلقه في الارض
آیه یا مسارات در وقت تاسیس الرساخین مفهوم کردید یا اولاد این حکم عقل و عادت بیرون آوردن
موضوعات اند و خلق ایشان الله تعالی للذکر در تفسیر الشریحین در تفسیر آیه یا مسارات که عظیم
و البوعین و این همان در صفت آورده و ذمی حکم بر وضع آن کرده و البوعین آنرا ثابت و عینه و بعضی
آن قائل شده و حکم آن را در مستند را که مورد اعراض نمود و در جلاله ان الله خلق الارواح را اختیار روح
ابی بکر من بین الارواح فجعل ثوابها من الجنة و ما عاها من الجنان ان عایشه بر آورده و گفته که عظیم
این را آورده و ذمی ثبوت آن کرده و حکم بطلان احادیث آن نموده و گفته که در بعضی الموضوعات گفته که
این اقیح کذب است و الله اعلم و در باب فضل علی امیر المؤمنین و احادیث در شمار وضع کرده اند و در بعضی
آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و آنرا و صایای نامی نام نهادند اول هر حدیث باطل
و از آن جمله که حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی احادیث در بعضی از کتب
است و دیده بیشمار است و در شمار از احادیث وارد در سایر صحاح است و از امام احمد بن حنبل
پرسیدند که سبب چیست که در فضایل هیچ یکی از صحابه آنقدر احادیث نیامده که در فضایل علی بن ابی طالب
گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار است ولیکن چون مساعده مخالفان از فضیله او و عظمی در شان
و بی قدر تقصیر کرده و در ادای حق و اعتراف آن اعتراف نمودند علما است در تالیفات و در بعضی
همان وارد در فضیله و بعضی در بعضی از صحابه بیشتر گویند و با جمله در و انواع وضع احادیث
از طریق جهت تعصب و غلو که در میان ایشان است همه جهت بود و نسبت آن احادیث در وضع
و حکم بدان نیز از جهت تعصب و مکابره را یافته و الله اعلم بحقیقة الحال و ورود البطلان
انت منی بمنزلة هارون من موسی در اینجا است که چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بمنزلة نبوة متوجه شد علی مرتضی
را بر بملک و نه بر اهل و عیال بگفت ائت حضرت امیران بجان من اشرک و شکای کرد که در سر او
هر امانت و اطمینان گذاشتی فرمود ما اثر منی یا علی ان تكون الحدیث ایا امی نیستی تو ای علی که یا علی
قوله نسبت منی بمنزلة هارون نسبت موسی علیه السلام که چون موسی علیه السلام بموعد دیدار
میراث هارون از موسی بنمودند و امانت بر او نهادند و امانت ایسکه زیادت است که الا انه لا ینبئ
بعلی و امانت بر او نهادند و موسی را از امانت بر او نهادند و موسی را از امانت بر او نهادند

میوای در جمع الجوامع از اجل و این را نیز آورده و در یاد آورده در روز
میشراست و نماز در ای برابر هزار نماز است و از جمله است که در هر چهار روز در مسجد کوفه در کوفه
کرد در میخاوی در مقاصد حسنه در بنام حدیثی منقول نیز آورده که در هر روز که در مسجد کوفه در کوفه
مسجدی از مساجد خدا همیشه ملائکه و حلائق در آنجا حاضرند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بود و گفته که آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و هندوی ضعیف است و در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب روایت کرده که چون در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
لبيك اللهم لهيك ونيز آورده که چون وی در بیت المقدس در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که کجا کلام نماز را کتبت اگر از من می پرسد و از من میگوید بگذار علف صغیره تا بیت المقدس هر پیش
او باشد و در روایتی آمده که تا جمع کنی قبله من را قبله موسی علیه السلام و قبله من می شود عمر رید
میترسم که مشابعت بیهودیت شود ولیکن میگذارم آنجا که پیغمبر کلام در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بجانب قبله و بگذار نماز را و از این عساکر آورده که چون عمر رید زیارت اهل شام کرد و این عمر باهل
عراق رسید مکتوبی بجانب وی رسید نو شدند و التماس داشتند که چنانچه اهل شام را از آنجا در آنجا در آنجا
نیز کتبت پس چون عمر رید فصل زیارت اهل عراق نمود کعب احبار گفت بنام میجوید ترا یا امیر المؤمنین که
بعراق در آنجا کتبت چرا کتبت آنجا عصاة جن اند ما روت و ما روت که تعلیم میکنند مردم را و در وی
در عشر شراست و داء معضل است عمر رید گفت همه سخن را فهمیدم غیر داء معضل که آنرا ندانم که
مراد بدان چیست گفت کثرت امثال که آن دردی است که او را هیچ شفائی نمود پس نرفت
عمر بعراق و نیز آورده که گفت و می رید مرکعب را که چرا بعد بنه نیائی و آنرا نمانشی که در آنجا
رسول است و جای قبر او است ^ص گفت یا امیر المؤمنین می یابم در کتاب خدا اینک تو در آنجا
کنیم خداست در زمین و در وی کنجی است از بندهکان او و نیز آورده که بعضی از صحابه از آنحضرت ^ص
پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مبتلا شویم بعد از تو چه کنیم میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بسم الله
الحمد لله و در مناقب شام که بیت المقدس آنجا است نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین ^ص
مرغزی رید فرموده اهل عراق دشنام نکنید اهل شام را زیرا که ابدال سرانجام اند و چادر آورده که گفت
شنیدم رسول خدا ^ص که روزی در منبر صواب بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم
اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم در آنجا نزد
حضرت ^ص پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبی للشام که تمیم بجهت یا رسول الله فرمود هر روز ذکر تعالی فرما
گردانند است رحمت خود را بر وی و از زید بن الاسد روایت کرده که مردی پرسید یا رسول الله چون متفرق شدیم
مردم مرا چه میفرمائی که با شما فرمود علیکم بالشام لازم کردیم شام را زیرا که آن خلاصه زمین است

این روایت در حدیث آمده است که این بندگان خود را در این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا
و در کتاب فضایل م شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس روایت آورده
مرحمت رسول خدا ص حضرت امیر و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزایوم چه میفرمائی کجا روم
شام و امله به سحر لازم که از شام عسقلان را از تبراکه چون بگردد آسیا در امت من
بعضی پیش از این تفرقه و بر فضیلت اهل عسقلان در راحت و عافیت باهنگ رواه ابن ماجه و ابویلیلی
و ابن عمیر و از انس آورده که گفت رسول خدا ص فرمود هر که بعسقلان مرا بطاعت کند اگر چه
دایم در خواب بود حقیقتاً بر او ایستاد تا از جانب وی نماز کند و حشر کرده شود وی باغاز
کندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از حضرت ابن الخطاب روایت آورده که گفت شنیدم رسول خدا ص از
شما روایت کرده ذکر کردن و زنی مقبره راود خاکبرد مر اهل آنرا پس بر زمین اند که آن مقبره کدام است فرمود
مقبره شهید ای عسقلان است که برده میشود به بهشت و اینجاست ضعیف است و ابن جوزی آنرا
در موضوعات آورده و در فضیلت قرین از ابن عمر روایت آورده که آن حضرت ص فرمود علی او فرستگان
وی صلوات میفرستند بر مومنان قزوینی و شهید ای و بی صلوة رواه الراغبی عن ابن مسعود و در
فضایل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفتری است و میبهره شخصی بود از
واضعان که آنها را وضع کرده و در کتاب اندک نس چیزی درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده
که آن حضرت ص فرمود من سکن دمشق لجاو نیز آورده که آن حضرت ص فرمود که درد دمشق
زائده شد پس من که اینرا هم است علیه الصلوة والسلام و هر که آنجا برسد باید که تصبیر نکند
در دما و در آنجا جمعی است قاسمیان نام در فضیلت وی نیز آمده که در آنجا زائده شد است اینرا هم
و در آنجا باده داد حق تعالی عیسی و مادر او را از یهود هر که آنجا برنگردد ذامید و در جامع
الاصوات از حدیث ابی داؤد آورده که آن حضرت فرمود ص هر آنجا است که بیاید هر کسی از ملوان
عمر یا غالب گردد بر تمامه من این مکر بود مشق و این احادیث همه ضعیف اند و هیوطی گفته که من
درین کتاب حدیثی نیافتم که ام که موسوم بوضع بود بالجمله در باب فضایل این اماکن چنانچه
مصنف میگوید احادیث صحیح نیامند مگر حدیث لا تشدوا الرخالی الا لی ثلثة مساجد مسجد
الکرام و مسجد ان رسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها و سفر کرده نشود مگر بنه مسجد
یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
در شام است یعنی بیت المقدس و او را اقصی از آن گویند که نمود در آن زمان مسجدی بعد از وی
بسیار و نهایت مساجد باشد یا از جهت بعد از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه
وی از اقلار و محبت و بعضی گفته اند که از جهت آنکه وی اقصی است نسبت به مسجد مدینه زیرا که

در آن وقت آن بود پس ظاهر وقوع غسل بدنی باقی در آن وقت است که در آن وقت
کرده میشود بوی آنها را نام شهرهای از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی آنها حکما
و مقل از قله بقول مشهورند و نیم قرینه است و بعضی در آن گفته اند که در آن وقت
قائل به بوی آنها را مقل از قله و بوی آنها را مقل از قله و بوی آنها را مقل از قله
گرفتیم احتیاطا و بعضی در آن وقت و ثلث آن داشته اند و بقول مقل از قله و بوی آنها را مقل از قله
شرع پنجاهه من آب است پس ثلثین دو بیست و پنجاهه من آب است و ثلث آن مقل از قله و بوی آنها را مقل از قله
هراتی است و مقل از قله و بیست و هشت در هر حال از این هر چه که گفت شدیم و مقل از قله
مقل از قله و حال آنکه مقل از قله و بیست و هشت در هر حال از این هر چه که گفت شدیم و مقل از قله
بروی در آب و مقل از قله و بیست و هشت در هر حال از این هر چه که گفت شدیم و مقل از قله
باید بر این معنی بلیک نمیکرد و در لغت میگوید بلیک را از خود اخرج نمودن و مقل از قله و بیست و هشت
و در روایتی از ابی داؤد بجای لم بعمل میباشد لانه لا یجوز آمله و مقل از قله و بیست و هشت
باشد ظاهر شود که تاویل لم بعمل میباشد لانه لا یجوز آمله و مقل از قله و بیست و هشت
میکرد از جهت ضعف خود طاقته بود است آن نکار د چنانکه بعضی گفته اند که مقل از قله و بیست و هشت
و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب ثلثین خالی از بعضی نیست اگر چه نوحه کرده اند این را
که بلغ گاهی از جانب قلت معنی بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد از این آن است که مقل از قله و بیست و هشت
و در مقل می گفته که مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
در روی نجس نکرد مادام که تغییر رنگ مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
این ماحه وسطی در جمیع الجوامع از این حدان و حاکم در دارقطنی و بیهقی و غیره از این مقل از قله و بیست و هشت
و این مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
در حکمین نیست و گفته اند که این مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
چون مخالف اجماع نقل سرد است و لهذا اهل این مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
بخاری و امام ائمه فن جلد بیست است گفته است که ثابت نیست استعمال آن از مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
از فریقین را احدی بقی در تقلید بر مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
شرفی که در مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
و دارقطنی و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است والله اعلم و چون تقریب مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
در نجس و علم نجسین التادیه فیل و تحقیق کلام در استعمال مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت
آن است که آب نجس نمیشود به وقوع نجس است در وی اصلا خواه آب روان باشد یا استسقاء و مقل از قله و بیست و هشت و مقل از قله و بیست و هشت

واکتبر تغییر در بدن با طعم بار رخ و تغییر در عمامه عملنا بر اینند که اگر قلیل بود نجس شود
 و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن اختلاف کرده اند در حد فاضل میان قلیل و کثیر پس امام مالک
 گفت اگر تغییر در بدن با طعم بار رخ پس آن قلیل است و اگر تغییر در بدن کثیر پس وی همین تغییر
 و حمل است و در معیار قلمت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مد صب امام احمد نیز همین است که
 چون آب مقلان قلیل بود کثیر است و احتمال محتمل است و نجس نکردد و الا قلیل بود و نجس کردد
 و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه و شافعیه گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعضی وی حاصل و جدا کردد
 از بعضی قلیل است و اگر حاصل کثیر است کثیر است اما اصحاب ظواهر احتیاج ایشان بظاهر قول آنحضرت است
^{در مورد} الماء ظهور لا ینجسه شیء آنجا در مورد که پر سینه نند یا رسول الله وضو کنیم از بیرون بضاعه و حال آنکه وی
 چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی عرقها بخون حیض آلوده و نجاساتها و لحوم کلاب فرمود آب
 پاک است نجس نمیکردند او را چیزی و این حدیث را ابو داؤد و ترمذی و ابویساف و غیره روایت کرده اند
 حدیث حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر
 و متغیر و غیر متغیر ولیکن بد دلالت حال مخصوص است بکثیر و بد دلالت احادیث دیگر مخصوص است
 بغیر متغیر و بتحقیق روایت کرده است ابوا مامه که گفت و هنوز حدیث الماء لا ینجسه شیء الا
 ما غلب علی ریحته و لونه و طعمه و الا ابن ماجه و آلدارقطنی و لفظ و فی الا ما غیر ریحته و طعمه است
 و احتیاج کرده امام مالک بحدیث خلق الماء ظهور الا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحته
 و این تمهید حدیث این است که ظاهر به آزرده اند چنانکه بیان کردیم با آنرا تخصیص کردیم با این
 ظاهر در دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلیلین است و ما را دلیل حدیث صحیح است
 اذا استیضت احدکم من مناعه فلا یغسله یل فی الا ناء حتی یغسلها اذا ثابته لا یدر فی این
 یا نه میفرماید که چون بیدار کرد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را بر او
 آبها بشوید دست را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست زین یعنی شایسته که دست
 در موضع احتیاج افتاده باشد و چیزی متلوث گشته و با این حدیث اثبات کرده اند شنیث غسل بدین
 ایندای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بنوع نجاست و لایحه از غمس بد احتیاطا بجهت
 توهم نجاست منعی ندارد و همچنین احادیث مشتفیض و مشهور است در امر بغسل ظر و فتر و الوالی از دهان
 انداختن ساه در آن با وجود آنکه وی نه تغییر لوزن میکند و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح
 که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته
 و حسن کند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا نجس است و الا
 در نمی از نجس آن ببول و اغتسال فایده نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال در وی اکثر از قلیلین

میباشد و قبول و اغتسال در روزی از این روز در طعم در این روز است که پس معلوم شد که این روز در این
چنانچه مذکور شد است و علم تغییر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید چنانچه مذکور شد در علم
تجسس آب کله قبل از این مجلس و این الزمیر به آورده اند که ایشان امر کردند در روزی که در ماه
رمضان افتاد بود تکشیدن امام آب و حال آنکه ظاهر نشد از روی در آب آب بیش از این
و این امر کردن ایشان در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر شد از من کسی انکار بر این است و این
صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت کرده است مالک آب کبیر و حال آنکه در این روایت که آنچه روایت
کرده است شافعی از حدیث ثلقین غیر ثابت است از جهت مخالفت آنرا با جماع صحابه را و غیر واحد
چون مخالف جماع آید مزبور است چنانچه گفته می شود چون حدیثی از حضرت جابر روایت شد در حدیث
و نقل بر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب ما در نقل بر آن بنا لایل حسیه که لایل سمعیه
و معیار قلت و کثرت معلوم را داشتند و گفتند که علم در حکم جاریست آنست که محال و جدا
نشود از اجزای آب و بی بعضی از بعضی بعد از آن اختلاف کردند در تفسیر خطوط در اکثر روایات اعتماد
خارجه است بیشتر یک و این مختار متعلق همین است بهی اگر چنان بود که چندین یک طرفی جهت این طرف
دیگر از قبیل خالص است و اگر چندین غیر خالص باو اختلاف در جهت و معنی نکرده است روایت کرده
امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر است نحر و با غسال بر شانه و غفر در آنکه حاجت بهما در
اغتسال بیشتر است و امام حنبل روایت کرده که معتبر است نحر و با غفر بر آنکه وی و صطانت و در روایت
بی اغتسال و وضو درین تو معده است و ظاهر روایت از آنست که معتبر غامه ظن است اگر
طالب بر ظن متروسی وصول نجامت است بطرف دیگر وضو نکل و الا وضو نکل و الا وضو نکل و الا وضو نکل
اعتماد کرده بساحت و مختار متاع درین اینست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به نوزده
در نوزده و اکثر به نوزده آورده اند که عبد الله بن المبارک اول به نوزده و قال بود بعد از این به
پانزده در پانزده اعتماد کرد و ابو مطیع به همین مذکور گفته که اگر پانزده در پانزده بود
امیدوارم که جائز باشد و اگر نیست در دست بوده هیچ شیء و ایمان در دل من نه مانا و عام مشایخ برده
در ده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزی است که منتهی است بر وی نوزده و ابوالطالب گفته که
فقوی برینست و در فتاوی و ابوالحیی و محیی و هدایه معتقد فرایح و کورس است و آن هشت است
و درین تو معده است بر مردم در منا و او ضایفه گفته که معتبر نوزده مساحت است بر آن هشت و نوزده
است بسو حجات آن هشت است بنا لای هر هشتها مع لایم و در معتبر گفته که اصغر آنست که معتبر
در هر مکان و زمان فرایح آن مکان و زمان است که قال الشیخ و در شرحه و نکل در ده و نکل در ده
گویم از حدیث من حضرت میرافله هر یسها از یسها را پس از هر چهار صد که نوزده چنانچه در حدیث

وضو به نیت نماز اگر آب عین الله نشود رواست و با وجود نیت نیک و کون آنکه در وضو
نیت نزد وی نیست شرط است گویا که وی بدل آب است مثل حاله و نزد شافعی و احمد جائز نیست و
باید که نیت کنی و قول ابو یوسف نیز همین است و در روایاتی حنیفه نیز همین آید و گفته اند که
وی در آخر رجوع کرده باین قول را امام محمد گویند و ضرر کند و نیت نیک چنانچه در آب است که در مثل
مورد حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر قار در کرد بر آب مکروه و نیت نماز وضو کند با آب مکروه
اجماعاً در اغتسال به نیت نزد امام ابو حنیفه در قول است به قولی جائز است چنانکه وضو و بقول
جائزه زیرا که غسل فوق وضو است و اختلاف در نیت است که حل و در تری بود و سیلان کند بر اعضا
مثل آب و اگر سخت کرد و وقتند نیز شود اگر بی آتش کرد در حرام است و جائز نیست بوی وضو و اگر تفسیر
دند او را آتش اگر حل و است نزد ابی حنیفه جائز است وضو بری زیرا که حلال است شرب بری و نزد
جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضو به نیت نیک دیگر چنانکه در مسند و مانند
آن چنانکه معتضی قیاس است چه وضو جائز نیست مگر با آب مطلق که در امام دیگر مایه نشاء و دند او را با جائز
نیست بگلاب و سرکه و غیره و نیت نیک با نیت نیک واجب کرد و حکم قول صحابه و نیت نیک امام
نیت نیک و این است دلیل آنکه دیگر که وضو به نیت مطلقاً جائز است از نیت نیک واجب کرد از نیت نیک
امام ابو حنیفه در نیت نیک است که احسن و ترمذی و ابوداؤد از ابی زید از عمل ابی سعید
در روایت کرده اند که حضرت ع بر سید از ابی سعید ع در نیت نیک که چنان نزد
آن حضرت ع آمدند و بیعت کردند و او توجیه است گفت این مسعود که نیت نیک است و رسول الله
فرمود نیت نیک و ماء طهور یعنی نیت نیک بحرامی پاک و آب پاک است پس وضو کرد آن حضرت
در نیت نیک و این زیادت که وضو کرد آن حضرت ع بدان در حدیث احمد و ترمذی و دیگر است که
در حدیث ابی داؤد و سیوطی و احمدی و از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و این الهام از این است نیت
آورده که گفت این مسعود که بر سید از من آن حضرت ع که است از آنست که او را نیت نیک کرد گفت
لا فرمود پس چیست در اداره تو گفت نیت نیک است فرمود نیت نیک و ما طهارت نیت وضو کرد و او را
نیت نیک و ترمذی و احمدی را تضعیف کرد و گفته که این نیت نیک است و این مسعود است در
مجهول است نزد اهل حدیث همیشه من او را در روایت غیر احمدی و از میزان لا احتیال نقل
کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرد و گفته اند که ابوداؤد و غیر او و احمدی است از ابی زید
نیت نیک است و امام شافعی را امام ابو یوسف میگوید حال آنکه نیت نیک است و اگر نیت نیک باشد آیت
قرآنی توبی است از حدیث پس عمل دل آن متعین در آنکه حدیث منسوخ است به آیت نیت نیک
است و نیت نیک است چون در نیت نیک است و در نیت نیک است و در نیت نیک است

و در حدیثی که در مجمع بینما احتیاط از جانب امام ابوحنیفه میگردید که لیلۃ الجن معتدده است و همچنانکه در مکه
بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویدند که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند
بدان حکایت و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الهادیه و در بعضی شروح وی گه گویا است که
از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده و ضویبه نمیلد و ضویبه کسی است که نیاید آب را از این عباس آورده که گفت
و ضویبه که به نمیلد و ضویبه که بشیر و از این مسعود روایت کرده و میگوید که وی را میباشند و ضویبه نمیلد
در نزد نایب آبتن آب انتمی و ضویبه در جمع الجوامع آورده که در قطعی روایت کرده از ابن عباس
که گفت و ضویبه نمیلد و ضویبه کسی است که نیاید آب را و بعضی در تضعیف این حدیث گفته اند که
صحت رسیده است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در حدیث آنحضرت ص
لیلۃ الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطریق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود در لیلۃ
الجن در حدیث آنحضرت ص بود در آن حضرت ص کرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون
میاور این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مل کور و ابوقحیم آنرا در حلیه ذکر کرده و ما فاکه مواد
مانند روایتی که گفت که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور اوست در وقت در آمدن
ایشان بر آنحضرت ص و مفاوضه و مکالمه وی با ایشان و توراتی که گفته که حدیثی که ضویبه به نمیلد
تسری روایت کرده شده است از ابن مسعود در موجوده معتدده روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود
و از ابن زیاد از ابن مسعود در سائر اسانید آن مقال است لیکن حدیثی چون روایت کرده شود از طرق شی غالیها
می آید برطن مجتهد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودم
من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی ص همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث
منکر است به احتمال آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعای ص ایشان را
با سلام و آنچه ان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشاند و باشد چند آنچه بصریح
در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت ص تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید بر کرد من
و نشانند مراد رون وی ص فرمود که از این خط بیرون نیامی پس شب کردم در آنجا تا آمدن آنحضرت
ص باطلوع مسر و احتمال دارم که ابن مسعود با آنحضرت ص در وقت بیرون بر آمدن همراه نموده
باشد بستر لا حقی شده باشد با وی در آخر شب و قتی که فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آنحضرت
ص از وی که در ادواة توجیست و جواب دادن وی که نمیلد است الحدیث بوجود آمده پس نا بودن
او با حضرت لیلۃ الجن بودن هر دو در حدیث آمدن و این وجه اوثق است زیرا که در بعضی طرق حدیث
علقمه آمده که گفتیم مرا ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکی از شمار رسول خدا را ص لیلۃ الجن
گفت هیچ یکی از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه کم کردیم آنحضرت ص را درین شب و همین

امروز حاصل کرده ز اما احادیث و آن در بنام آنکه در حدیثت دلیل و قرینه حمل بر یکی از این
در حدیثی است که در حدیث میگوید که حدیثی در باب حمل م تقض و ضو به من نسا صحیح نشد و حال
آنکه هر چه در حدیثها پیشه بود آمد که گفت بودم من که خواب میگردم در پیش رسول خدا
و مردی با من در جانب میله آن حضرت بود و چون بیدار میگردم آن حضرت را میبینم و بر میگوید
بگری مرا بیدار است خود و کرد می آوردم من باهای خود را چون بر من نگاهت فراموش میگردم و شك نیست
که همز رحلین مستلزم لمس آنها است و در حدیث دیگر آمده بود و نسانی و نرملی هم از عا پیشه بود
آورده که گفت بوس کردن رسول خدا از نبی را از زنان خود بستر بیرون آمد آن حضرت را
زنی آنکه وضو کند الجحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا که بوس میگرد بعض
ازواج خود را بستر نماز میگرد بی آنکه وضو سازد ترملی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر
و احادیثی از اهل علم از صحابه و تابعین و صحابان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و
تابعین بر آنند که وضو نیست و گفته که اسناد حدیث عایشه رضی الله عنها و صحیح نیست و صحیح بن سعید القطان و صحیح بن
احمد بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که جمیع بن ثابت که راوی این حدیث است
از هر دو صحاح نکل آمد و این حدیث از ابراهیم تیمی از عایشه رضی الله عنها و این نیز صحیح نیست انهمی در
صواع الاصول از موطن قول ابن عمرو ابن مسعود رضی الله عنه آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو
است **تذکره** همچنین که در لمس نسا اختلاف است در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال
ملا امامت در موطنی خود میگوید که در لمس ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره در این باب
آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره از دست و این عباس گفته که باک نکل ام که مسای کتم
ذکر خود را یا بر نبی خود را یعنی مرد و گوشت پاره از دست میان اینها فرقی نه و شخصی از این عباس
پرسید که آیا عباس میتوان کرد ذکر شود و ابعلا وضو گفت اگر نجس میدانی تو آنرا بجزو بینداز
و شمی از دار قلمی نقل میکنند که حدیثی از امام احمد بن حنبل و طی ابن مدنی و صحیح بن معین از
ایشان در مسجد مدینه که در مسی است جمیع شاک نکل و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کرد و اخبار و
آثار مختلفه روایت نمودند پس صحیح بن معین گفته که این عمر رضی الله عنه وضو کرد از مس ذکر و این مدنی
آورده که این مسعود مشهور است که در آن و میگوید که وی گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون
این مسعود را بر مس اختلاف کنند ابن مسعود اولی است با جماع و امام احمد حنبل فرمود نجم
این مسعود را بر مس است ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس است و احتیاج بحکمیت و این نشان کرد پس ابن مدنی
این حدیث را ذکر کرد و از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفته عمار و این عمر بر این
از هر دو حدیثی با این حدیث و هر که خواهد اختلاف کند با آن اتمی قال العمیر الضعیف عفا الله عنه

تواند که وضو پس امراة و ذکر واجب نمود و آنچه که کردن با فرمودند بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مظنه شهوت و مضموم نجاست است والله اعلم و در باب امر غسل از غسل میخی حدیثی صحیح است
این حدیث سابقا در باب احوال میت گذشت است و حدیثی است در آن عایشه زهرا که آن حضرت غسل فرمودند
میگردان غسل میت نیز کنگ شسته و حدیث دیگر از مرطکه که دلالت دارد بر وجوب نیز کنگ شسته و تاویل
علماء نیز مل گور شک تنگ بر و ظاهر آنست که مراد مصنف امر اجمالی است یعنی حدیثی که دلالت
کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشک و اگر چه در بعض احادیث امر بدان واقع شد چنانچه
میروی از حدیث احمد از مغیره آورده که آن حضرت فرمودند من غسل میتة فلیغسلها با آن حدیث
صحیح نیست یا مراد امر استحباب است بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کند چنانچه میروی
از احادیث در مستدرک از ابن عباس آورده ایم علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب نجاست از حدیث حماد
چیزی صحیح نشک این مسئله نیز در حدیث احمد از آن حضرت فرمودند در غسل فطارت و نجاست آن کنگ شسته است و معلوم
شد که آن حضرت غسل بنفشه نمودند پس خود بحمام نهادند در آن حمام و از آن حمام و در آن حدیث
بعد از وصحت آن اگر نجاست از بدن آمدن حمام در رود یا کنگ از بدن آمدن در کنگش مجزوم است
نه مطلقا بلکه در متاصل حسنه حدیثی در مخرج آن نقل کرده که زهر الميت الحرام و نجاست التوسم و در حدیث
الآخرة و سند آن صحیح است چنانکه گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آنچه در حدیثی صحیح است از قول
حدیثی صحیح نقل شده علیار ادب بسند اختلاف است قول امام ابوحنیفه آنست که ری آری است از قول
منزک از برای فصل و فرق میان سوره و آنچه سوره جزو نیست تا از آنجا که از حدیثی صحیح است
که وی جزو است از آنجا که از سوره و بعضی میگویند که جزو است از آنجا که در حدیثی صحیح است
اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب چه در حدیثی صحیح است از قول امام ابوحنیفه
صحیح نشک این حدیث سابقا در باب نجاست مذکور شد است و معلوم شد که اگر چه در حدیثی صحیح است
و علم خبر آنست و مصنف خود میگوید در حدیثی صحیح است از قول امام ابوحنیفه که در حدیثی صحیح است
و تاویل آن حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است
این حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است
و حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است
و حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است از حدیثی صحیح است

محدثون نیز روایت کرده و بی‌شکی نیز از وی تلفظ ابناء المسلمین طی صلواتهم و سجورهم آورده و در
او اثر اسفوطی از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه می‌کنند برای شما نماز را که صواب
گردند فایده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فایده آن مر شمار است و ضرر آن برای ایشان و از ابی داؤد
و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعليه ولا عليهم و همین
مضمون را از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که در بنیاب
حدیث از ابی هریره و از عایشه و سهل بن سعد و عقبه بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره
را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد
از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی ﷺ نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح
از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عایشه عن النبی ﷺ نیز
روایت آمده و مکرهیل که شنیدم این را که می‌گفت حدیث ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث
ابی صالح از عایشه و شنیدم حدیثی که می‌گفت حدیث ابی صالح از عایشه صحیح تر است و علی ابن
المثنی ذکر کرده که ثابت نشد حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عایشه انتهای
کلام الترمذی و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق و صحیح
پس حکم بعد از نبوت آن مطلقا چنانچه مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام
ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و بر می‌آورد قرأت را از جاذب ایشان و محافظت می‌کند برائی ایشان
ارکان را و سنن را و اهل در کعبات را و متولی است سفارت و میانجی شدن از میان ایشان و میان
پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی
ضمیمت ائمه و اظهار است و مؤذن امین مسلمانان است در اوقات که اعتماد می‌کنند در نماز و زود باقی
وظائف موقته بر اخبار و اعلام و ابی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعضی شراح از این حدیث
تفضل و بی بر امامت استنباط کنند و آن عمل نظر است و در باب لا صلوة لجمار المسجد الا فی المسجد چیزی
صحیح نشد و در مقاصد حسنه می‌گوید که این حدیث در اقلی و حاکم و طبرانی در املائی خود آورده
و از طریق دبیلی از ابی هریره نیز آورده و در اقلی و حاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده و ابن همان
در ضعفنا از عایشه روایت آورده و اساقیل ابن حدیث ضعیف است اگر چه مشهور است میان مردم و این حزم
گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی روایت این حدیث از شافعی از طریق ابن همان
نیز عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی روایت آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجمار
المسجد الا فی المسجد اذ کان دار حار و صحیح است پس می‌دان که جبار مسجد که است فرمود کسی که بشنود اذان
و از صحیحین اشراج کرده او را سعید بن منصور در سنن ائمه و اسفوطی این اثر را از ابی هریره از عبد الرزاق

وچیزی نیز آورده و احادیث در روایت و ترمذی از علمای ایشان است بعد از جماع اذان به چهار آورد
و آمده است که نماز در وقت نیست ولو شسته بشود در این متعلقان آورده است و طبری جماع اجزای
و در باب جنایات مختلف بر و فاجر حدیثی صحیح نشان می‌دهد و در مقامی که گفته که روایت کرد
ابن محمد بن ابی‌نور و در فرائض و لفظ مراد را معنی روایت کرد و در بابی که زیادت و جاهل و جامع کل امور
و همه از حدیث مکتول است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
بنابین حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
شک است در وی حدیث مکتول است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
اجماع کرده و در کتب عقاید آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت در نوشته اند بر خلاف آن
فرقه که عصمت در امام شرط کنند و باجماع ایشان تطبیق شده و به همین پیوسته و بالتسلسل و بی‌شک است
حدیثی است از حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
ظاهر آنست که مراد باین کلام نفی صحت حدیثی در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائز و رفته و معلوم
صحت و قنیه با وجود آن کرده است پس اگر مقصود علم صحت حدیثی است باین لفظ که لا صلوة
لمن علیه صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
احادیث صحیحه و از حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
فایضها اذا ذکرها الا کفارة لها الا ذلك فرمود هر که فراموش کند نماز را باید که بکند در وقتیکه یاد آورد
آنرا کفاره نیست مگر فراموش کردن نماز را مگر همین کلام در آن وقت امر کرد بکند در آن وقت که یاد آورد
در وقت یاد آوردن لا حرم چون پیش از گذاردن نماز را باید آید واجب کرد گذاردن و در آن
وقت و در روایت مسلم و غیر وی از ابی هریره و از حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
الصلوة لك كربي و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
ابن ابی شیبه آمده که من نام عن صلوة او نهی صلوة فانا اذا ذكرنا الله في الصلاة او في غيرها او في غيرها او في غيرها
میان یکدیگر نیز بر روایت احمد و ترمذی و نسائی آمده که گفت بام داشته که در وقت نماز چهار
نماز روز خندق تا آنکه کلمات از شب آنکه که خدا خواست پس امر کرد باین و تا آنکه در وقت نماز
گفت و گله آورد آنحضرت در ظاهر را پس امر قیامت گفت و آن امر را پس امر قیامت گفت و آن امر را پس امر قیامت گفت
را پس امر قیامت گفت و گله آورد آنحضرت اول عمل آنحضرت در وقت نماز که حدیثی است از ابی هریره و از حدیثی که در حدیثی است
باین کیفیت و فرموده لوا که اگر ای شیخ منی بکنار یکدیگر بنشینند و در وقت نماز هر یک از آنها پس کلام آورد

چنانچه گفته که در هر تکبیر برود الهی و اینجا میفرماید که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز چنانچه
چیزی صحیح نشد و اما مبحث رفع یدین در رکوع و گاه اعتدال و گاه قیام نیز شهادت بر آنست
گفته و معالغه در صحت و ثبوت آن وارد و باطل مخالفی کرده است آنگاه نیز آنچه گفته است که
اعتدال قبل از رکوع در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده و این جزو حدیثی است که در باب
در آوردن کعبه از مسجد کاه مصلی بکنند و در وقت یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا
ﷺ لا یقطع الصلوة شیء و در و اما استطاعت فاما هو شیطان قطع نمیکنند نماز را و باطل نمیکردند
آنرا چیزی و دفع کنید و برانید چنانکه توانید یعنی آنرا که بکنند از پیش شما در نماز و هرگاه وی شیطان
است انجلیت را ابوداؤد از ابی سعید خدری رضی روایت کرده و طیبی این را در معنی گفته یکی مراد
بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکنند نماز را دفع کردن شما آن کافرند را و فعلی که دفع کردن لازم آید
پس دفع کنید بقل استطاعت خود چند آنکه توانید و بالذکر این را در بگو آنکه مراد بشیء مرور
بود یعنی کشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد و لیکن با وجود آن آنقدر که
توانید دفع کنید تا قطع عشاء نکند و نیز برای نگاهداشتن وی از اثم و معصیت و انجلیت متضمن حکم
است یکی در آوردن مار بین یدیه اصلی و ~~و این حدیث صحیح است از بخاری و مسلم و غیر ایشان~~
ورود یافته با معالغه و جریلیغ که در آن مذکور است در ~~صحیحین~~ از ابی جهم آمده که گفت گفت رسول خدا
ﷺ اگر بنا کند کافرند از پیش مصلی که چه لازم می آید بر وی هر آینه باشد استادان او بهتر از کشتن
تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید
بر روایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بگذارد یکی از شما نماز بستره پس شواهد یکی
که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر آرد وی یعنی منقطع نکرد دو دعوا اول که البته
بگذرد باید که مقاله کند او را در بعضی روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان است و مراد بمقتله
دفع اوست ~~چون~~ و عتف نه حقیقت قتل در روایت بخاری آمده که ابو سعید در نماز میکرد و حیوانی
از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و حیوان بر زمین و بی زدن آن حیوان با
آوردن آنکه نکند در این بار سخت تر از بار اول زد پس وی بشکایت ابی سعید بنزد سرور آن رفت در دنیا
وی ابو سعید نزد سرور آن در آمد سرور آن گفت یا ابو سعید چرا این چنین کردی با من هم سوت پس ابو سعید
انجلیت را بر حیوان مسلم صحیح است را آورده نه گفته او در روایتی آمده که آن یک روز در مسجد
مروان بود که گریه در میان پیش پسر رفت یک روز با ابی سعید گفت که چرا از آن فرود
پس ابو سعید گفت من او را فرود آم شیطان را زده ام و انجلیت در سر او انداختم که قطع نمیکند
را چیزی یعنی کشتن چیزی از پیش مصلی و همین است مراد صحیحین و روایت صحیحین است

آنکه که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزی را نمک نالوانید دفع کنید آنرا که میور کند زیرا که وی شیطان
است و بر خلاف این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ قطع
نمیکند نماز را کلب شتر، امرأة و حمار و کلب و در بعضی روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند
که مراد قطع خشوع و تامل بر امت که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند
بر قطع صلوة تا کید و مبالغه است در حد بر نصب ستاره و لیکن این معنی بتخصیص این امور ثلثه ایا کونه
دارد مگر آنکه گویند منع و اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأة بخود ظاهر است و اما
حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت میکند بر آن امر بتعود نزد شیطان وی که
فاشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظت نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عایشه
رضی الله عنہا آورده بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخلل بدن کردند و گفت که
جمع کردید و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بر رسول خدا ﷺ که نماز میکند
در شب و من بارض انما صوم بودم میان وی و میان قمله مثل پیش افتادن چنانکه رواه البخاری و مسلم و این
انکار از امامان منین رضی الله عنہم در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که
شما فهمیدهاید که مرور قاطع صلوة است حقیقت و مبطل او است بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر
دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شیء که
روایت ابی داؤد است میکند مانا که ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بر روایات ثلثه مل کوزه که
روایت مسلم است اما مینوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست
و هیچ کس از علما بدان ترفته مگر بعضی و امام احمد رضی الله عنہ گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع
کند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار تردید هست و است و استقی این را هوایه نیز گفته که قطع نمیکند
مگر کلب اسود کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب علم قطع حدیث این معانی که در صحیحین است
نیز آمده که گفت پیش آمد بر ماده خوری سوار و من در آن ایام ببلوغ نرسیده بودم و حال آنکه
رسول خدا ﷺ نماز میکند در میان من و او ای معنی بی ستره میکند از پس کله شتر من از بعضی
صف و کلب اشتر که را رضی الله عنہ معجز بود یعنی پیش صف و من در وصف او آمدیم و هیچ کس بر من انکار نکرد و
مانا که تمسک امام احمد و استحق بتخصیص کلب از اینجا است که از حدیث عایشه رضی الله عنہا بن عباس علم
قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهرا مصنف در اطلاق حدیث علم قطع سخن دارد فتمت بر و ترمذی
نیز حدیث کلب با مورد گفته است که از ابی ذر که را وی این حدیث است بر سیدند که چرا است که کلب هرگز
قطع صلوة نمیکند گفت که من نیز از حضرت رضی الله عنہ این سوال کرده بودم فرمودت کلب اسود شیطان است
و در حدیث رضی الله عنہ گفته اند اگر هر مصلی ضرورتی دارد و کلب نلده بی ضرورت از پیش وی نگردد حکم اینست

که ملک کز شد و اگر مصلی را از دور و نزدیک در میان می آید از آن در راست
به نزدیک راند و اگر هر دو در یک خط باشد و در هر دو طرف باشد و در هر دو طرف باشد و در هر دو طرف باشد
و الله اعلم و در کتاب طبرستان صحیح حدیثی صحیح نشاء و این حدیث در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد
گفته و در حدیث حسین بن علی و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد و در حدیث ابی داؤد
و آن حدیثی در جامع حدیثی که خبرین باب حدیثی از این حدیثی و حدیثی از این حدیثی و حدیثی
انسان چنین خبری است و گفته که را با حدیثی که در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و صحیح نیست به حدیثی از ان و آن حدیثی که در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
آنرا حدیثی و کلام صحیح در حدیثی است که در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و این را حدیثی مولای ^{شیراز} بطریق معتدله در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
برین حدیثی که حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
آن حدیثی است که در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
است حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
که در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و قول او که موسی بن عبد العزیز ^{محمول} است صواب نیست زیرا که این معین و نسائی او را توثیق کرده اند
پیش از آنکه حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و این حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
با حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
را که حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
این حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
کرده از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
نموده این منله است و تا لیف کرده در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن مفضل و منکر و این صلاح و زوی در حدیثی است از حدیثی است
و دیلمی در حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
که حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است
است و حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است از حدیثی است

در بار مغرب است در وصایای خود گفته و لا تقبل بصلوة الا بايام والا بابيع وقول فصل در نماز است
در رساله توضیح الایمان احکام الاحزاب والا ویراد گفته ایم و احادیث در این باب
نیز آمده بعضی مرسوم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة غایب کرده و گفته است آن بسیار
نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده هر حدیثی در این باب از انس آورده
و گفته که این حدیث در کتاب زین العابدین است و در هیچ یکی از کتب سته آنرا نیافتیم و این حدیث مطعون
فیه انبیهی و در باب زکوة حلی چیزی ثابت نشد بد آنکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و نقره که زکوة است
ایمه و اختلاف است امام ابوحنیفه گوید که در وی زکوة هست و امام مالک گوید که در حلی که مباح
است استعمال وی زکوة نبود و این اظهر قولین است از امام شافعی و مختار در مذاهب امام احمد نیز
همین است و در آنچه نپوشند و یا برای کراوات یا حرام بود یا برای بعضی از اجناس که در آنجا
ساخته نزد ایشان هم هست و امام حلی در موطا گفته که حلی که از جوهری است بود نیست در وی
زکوة در هر حال دلیل این آمده است که وی مستعمل است در مباح پس باید که در کتاب و نقره و حلی
مستعمل است و دلیل امام ابوحنیفه و تابعان وی عموم قول حق سبحانه و تعالی است و اللذین
یکفرون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الا بیه و عموم قول پیغمبر ^ص فی الذر فی ریح
العشر یعنی در نقره واجب است چل یک و این عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آنکه باشد
یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال ناعم است و دلیل عامی است در ذهب و نقره از روی حلقه
و معتبر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب و امتثال آن و احادیث و آثار در مذهب مختلف آمده
اماد رجائیه و جریب که مذهب حنفیه است ابوداؤد و ترمذی و نسائی از حدیث ابن مسعود روایت
شعبه من ابیه من ثیاب آزرده که ^ص ^ص حضرت ^ص آمد و با او دختری بود مرید او بود و در وقت
دختر وی دود سنازه بود از طلا در مرد آیا میدی زکوة این را گفت لا یا رسول الله ^ص این فرمود خوش
می آید ترا که پوشانک پروردگار تعالی روز قیامت دود سخاوت از آتش پس برکشید آن زن دستها را
راو بینداخت بجانب حضرت ^ص و گفت خدا را و فرمود این گفتن ابی داؤد است و نسائی گفته که زنی آمد
از اهل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که در زین اول نذر آن حضرت ^ص
و در دست آنها دو مورد الحدیث و شمی گفته که این همان گفته است که سنا داوید حدیث صحیح
است و نیز روایت کرد این در حدیث که در شرط شخصین از حدیث ^ص ^ص که گفت در آمدن من پس از حدیث ^ص
پس دیک در دست من آنکه من برای من از انشور فرمود چیست ایها معاویه ^ص ^ص سنا داوید ^ص
تا برایم خود را بر ایمن فرمود آیا دادی زکوة این را گفت نه هم فرمود پس است ایها معاویه ^ص ^ص
وزرگشی در شرح مرقی گفته که در اصناد این دو حدیث سخن است و در روایت موطا ^ص ^ص

گفت که میبوشیدم من حلی از ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنی است فرمود هر چه زکوة او است
کنند نیز نبرد اما در جانب علم و جویب احمل گفته است که پنجگن از صحابه به اندر که مدعی ایشان
علم و جویب زکوة است ابن عمر و عایشه و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر و جابر و مرثدا نیز آمد
و آن ضعیف است انتمی و بیبقی گفته که آنچه روایت کرده شاکست از جابر مرثدا که لیس فی الحلی
زکوة باطل است و اصلی تل از دروا نچه مرویست قول اوست و مرویست که ابن عمر می پوشانید بنات و جویب
بود در حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمد که عایشه می پرورد بنات برادر خود را که بیبم
بود تل در کنار خود و میبوشا پند ایشان از حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث
در جامع الاصول مذکورند و اسماء بنت ابی بکر میبوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار و
زکوة نمیداد و در حلی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته
فی الحلی زکوة و میبوشا ثوری و عجل الله این المبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر و عایشه
و جابر ابن عبد الله و ابی بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز برین اند
و مالک ابن انس و شاذلی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله درین باب
چیزی انتمی و بعض گفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنها است روایت کرده شده است ابن
تاریخ از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و در ترمذی بر ترک منکر آمده است چنانکه
در قیل و بی صحابه و تعالی و در منزهون الماء و کل اقل الزر کشی و در مقاصد حسنه میگویند که این را بعضی
از فقها بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد بیبقی از حدیث کامل ابن العلاء از حمیم ابن ثابت از قول ابن
عمر ثابت است و از طریق قناده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت بیلجس و بعمار
گویند آنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف علم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیاً و ایما تا
بلکه نفی آن اصرار است بآن و در اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه
مدعی امام ابوحنیفه است والله اعلم و در باب زکوة غسل باکثرت مرویات چیزی ثابت نشده و در باب زکوة
حضرات چیزی ثابت نشده ذکر این مرد و باب سابق در باب زکوة و صل فانت کشفه است و در باب
سوال اطلبوا من الرخاء و من حسن الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است در مقاصد حسنه
میگویند که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسن الوجوه از حدیث یزید ابن خنیفه عن ابیه عن
جدّه مرثدا آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و ابن مشهور است و مرثدا و طرز است از انس و جابر و
عایشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر و ابی هریره و در لفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عن حسن
الوجوه و در لفظی اذ اطلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسن الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و الخیر
و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری است و نزد بعض این زیادت آمده که فی قضی حاجتک

و غیر ذلک مجموع موضوع و مقرون است قال ائمه السجده ایضا که ابتدا عتق العسین
 سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی است که کشند کان چنین ابتدا کرده اند احادیث که در فضل
 و عظمت زور عاشورا و وقوع و قایح عظیمه در آن مثل قبول توبه آدم و رفع ادریس بر آسمان و نجابت
 ابراهیم از آتش و برآوردن نوح از سفینه و انزال تورات بر موسی و فدای اسمعیل از ذبح و برآوردن
 یوسف از زندان و دیگر وقایح انبیا صلوات الله و سلامه علیه و امثال آن آمده همه نزد محدثان
 موضوع و معتبری است و از اعمال و احوال که در وی مشهور است از آن جمله است که با صوم صحیح است
 حتی که در بعضی احادیث صحیح آمده که سه چیز بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله ترک نمیداد آبها را در سفر
 و حضرت نعت فجر و روزه عاشورا و روزه در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد
 شده که بتعدد در طرق جمیع آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امانی خود از طریق بییهقی
 آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من و سع طی عیاله و اهله یوم عاشوراء و سع الله علیه سایر سننه گفته
 که این حدیثی است که در وی لینی هست ولیکن حسن است بر رای ابن حبان و مر آنرا طریق دیگر
 است که تصحیح نموده حافظ ابوالفضل محمد بن باصر و در وی زیادات منکره است و ظاهر کلام بییهقی
 در آنست که حدیث توسعه حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است
 او را از طریق معتبره از جماعه صحابه مرفوعا و گفته که ابن اما نید اگر چه ضعیف است لیکن چون ضم
 کرده شود بعضی بعضی قوی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه چیزی وارد نشد و هم است کلماتی
 الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعضی کتب آنرا خصال عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان
 آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و معتبری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و این قییم نیز بدان تصریح نموده است
 و آنکه کتب سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بر روز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرمه
 کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشند کان امام حسین ابتدا کرده اند و چه آن
 چه باشد آیا مقصود آنجماعه مقهورینت و زینب و سرور بود یا سرمه کشند و نیک نیک در مکر مبارک وی
 نگاه کنند و در بعضی جایات آمده است که بعضی از آن اشقیاء بخون شریف وی سرمه کشیدند و عود بانه
 من ذلک و در بعضی طرق آمده که من آنکه عمل با الاثم یوم عاشوراء لم ترم غینة ابدا و مقاصد گفته
 که حاکم و بییهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر است قلت بل موضوع آورده
 در ایضی این موضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست که درین روز هم
 از غسل عتق توبه را نصیه میکنند به همه و عزای و امثال آن چنانکه کشند که آن نه از دایب مرمتان است
 و لا یوزن ذات حضرت سید عالم علیه السلام در این روز از یک ناسیبه منحصیه باهل بیت نبوت
 سلام الله علیهم اجمعین علیهم السلام و از شرح و تفسیر روز علیهم السلام که الله لیسر

چندین و توسیع تفکات و امثال آن لکن اینها از قبیل معانی است که با هم تفاوت دارند و در حدیث
 و روایت نشانی در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت ^{علیه السلام} نه از هیچ یکی از اصحاب ^{علیهم السلام} نه از آن
 صحیح یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتبره چیزی
 نه صحیح نه ضعیف مگر آنکه در کتاب الصواعق الخرقه و الله اعلم و در باب روز قیامت و در فضل آن چیزی
 ثابت نشده بلکه گرامت آن ثابت شده سابقا در باب صیام ذکر روز قیامت این ماهیان بوده است حاجت
 با عاده نیت و در باب التجماعه تغیر الصیام چیزی صحیح نشده درین باب نیز در کتب صیام اشباع
 در کلام کرده شده است و در باب حج و قبل آن لا تحجوا و حدیث من امکانه الحج ولم یحج فلیست ان شاء
 یهود یاران شاء نصرا نیا چیزی ثابت نشد مضمون این حدیث تا کی و بما فی الحقیقت در وجوب حج و معادرت
 در ادای آن میفرماید حج کنید پیش از آنکه لغوا نیند کرد آنرا و هرگز قدرت و استطاعت حج پیدا شد
 و حج نکرد برابر است خواه بر دین یهود و سیرد یا بر دین نصاری و حدیثی که از این لا تحجوا
 را سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده و گفته که ابو نعیم و ابی یوسف از ائمه ^{علیهم السلام} از این خبر
 مرزوقا آورده اند و گفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده و در کس از روایت این طریق صحیح است
 زنجشیری آنرا در کشاف آورده و نزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرزوقا آمده و ابن حنبل و هاکم و غیره از این
 نیز آورده اند و سیرطی از حدیث حاکم و بیهقی از علی بن ابی طالب در یزید آورده و در حدیث ابن ابی شیبه
 آمده که حج کنید پیش از آنکه حج لغوا نیند کرد در آن وقت که بنشینند اهراب همه از فرادیه ای خود
 و نکلند از هیچ یکی را که در آید آنرا بی مکه را و در روایتی آمده که من می ایستادم در کوفه کوهی که دست
 و پای را که در دست می کلند است و ویران میکنند کعبه را سنگ سنگ و این خبر از حدیث ابن عمر
 و اما حدیث ^{ثانی} من امکانه الحج الحدیث در منی آنرا از امیر المؤمنین علی ^{رضی الله عنه} بلفظ من ملک اداء اورا تحلوا
 ینبلغه الی بیت الله و لم یحج فلا علیه ان یصوت یهود یا انصرانیا آورده و گفته که حدیث غریب
 لا تعرفه الا من قلنا الوجه و فی اسناد مقال و لایال ایام ^{علیهم السلام} و الحارث یضعف فی الحدیث
 و در باب کل قرض حر منفعه فهو یو اجیزی ثابت نشده در حدیث ابن عمر که در متاخرین علی او محدثین
 دیار یمن است در کتاب تسمیر الطیب من التخمیر فی احوال ^{علیهم السلام} و الا ^{علیهم السلام} من الاحادیث البسیطه و از حارث
 ابن ابی اسامه در مستندش از امیر المؤمنین علی ^{رضی الله عنه} مرزوقا آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوٰۃ
 حدیث ابن ماجه و بیهقی در شعب الایمان از انس ^{رضی الله عنه} که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون عرض کرد که
 ان شاء الله و الله یصدق ما یقول و الله یصدق ما یقول و الله یصدق ما یقول و الله یصدق ما یقول

در این کتاب در باب نیک آمدن و در این باب نکاح ابوبوی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده است
 لانکاح ابوبوی را در تمام الاصول از ابی موسی اشعری در این حدیث ای د او در ترمذی آورده و در مشکوٰۃ از احمد و
 ابن ماجه و ابی نعیم آورده و زکشی در شرح حرّقی گفته که راه الخمسة الا النماکی و صحیح ابن المدینی و غیره و
 صحیح ابی یوسف و ترمذی و ابی داؤد و نسائی را این ماجه از ابی موسی و این ماجه از ابن عباس و از احمد
 و این ماجه از عایشه آورده لانکاح ابوبوی و السلطان و ابی بن لاوی له و حدیث لانکاح ابوبوی و شاهدین
 را از طبرانی ابی نعیم موسی آورده و لانکاح ابوبوی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عایشه
 آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لانکاح ابوبوی را از ابی موسی بطریق متصله آورده و گفته
 که در بیابان از عایشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در
 حدیث ابی موسی اختلاف رواه است و انرا بشفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عایشه در نزد من حسن
 است و ترمذی حدیث لانکاح الایمینه را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ از انبیاء آمانند که نکاح می کنند نفسهای خود را بغير یننه و گفته که رفع کرده است حدیث را
 عبد الاالی در کتاب تغییر و وقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و در این اصح و گفته که حدیث
 عمل الاالی مرفوعا غیر محفوظ است و نمیدانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه موید است
 از عبد الاالی از بعضی از قناد و صحیح ابی نعیم که روایت کرده است از قول ابن عباس لانکاح الایمینه
 در ترمذی از عمران بن حصین نیز آمده است که در نکاح امرأه بالغه بی اذن ولی و تزویج وی
 نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالکی و احمد بن حنبل و ابن کثیر که جایز نیست و مسئله
 ایشان بضمین حدیث لانکاح ابوبوی است که در وی مشایخ بزرگواران در این حدیث چنانکه معلوم
 شد و حدیث دیگر است که از احمد و ترمذی و ابی داؤد را این ماجه از عایشه در روایت کرده
 اند که ایما امرأه نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل شد مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس و ابی ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین حدیث اند و منسوب حنفیه
 آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایز است و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است
 نکح رجلا غیره * استناء نکاح بزین کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایز است و لا بد این در بالغه
 خردان بود و اصحاب کتب سنی غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ ایما بیعتی زین ثیب احق است بنفس خود از ولی خود و بگو استیذان کرده می شود و او را در نفس
 او و اذن او اشک است و در روایت بخاری آمده که حسن بن علی را پدرش تزویج کرد و وی ثیب
 بود پس ناخوش آمد و او نزد حضرت آمد پس آنحضرت ﷺ را در آنکاح او را و نیز اگر زین مکلفه اقرار
 در نکاح صحیح است اقرار وی اگر انشای عقل از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار حمله از رفیق و غیره

اگر زن بالغه خود را بغیر که و در حال نکاح و صحیح است ولیکن از لیاحه امتزاج بان می رسد که نزد حکم بزرگوار
 طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل است و گفته اند که این اصح و جزو ائمت و علمیه المعرفی
 فی زمانه آنکه اقال الشمی اما نکاح بغیر نیز نه و شهود اتفاق است حرمت را بر بطلان آن و نیز ملایم گفته اند مگر نزد
 قومی از متأخرین اهل علم اتهمی و در بعضی روایات نادره هم معتوله از بعضی حنفیه نیز می آورند و
 مدعی صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج و زوجه
 شرط است و اگر یکی بشنود و برود و یا زد یکی بیاید و بشنود جائز نیست و نزد بک مردود و روین نیز
 جائز است و مدعی احمد نیز همین است و در باب امر بان نکاح سزاوی چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعه
 از طمرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالصراجه فانهم مبارکات الارحام و در روایت
 عقلمی فانهم النجب اولاد او اگر چه در اسناد اینها کسانیا اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن
 طریق اولی حاکم در مستدرک آورده و ثانی شاهد است و او را شاهد دیگر است که روایت کرده است
 او را ابو عمیر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسل است که لا یاس امت باسناد و بی شاهد
 دیگر است از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در مسند خود و شاهد دیگر از مرسل
 علی ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخاری در ذوالحدیث و او را شاهد است آنچه احمد ز ابو یعلی
 از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الال و ادانی اباهی بکم الامم یوم القیمه انهم و ابی ازی
 و ابی عباس و انس آورده که پیغمبر ص فرمود کسی که عیوش دارد که ملاکات کند برورد کار تعالی
 و ریا که باید که تزوج کند حرا بر رواج کرده در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت
 ابن ماجه من اراد ان یتلقی الله طاهر او مطهر اقلیتزوج الحرا بیکه اسناد وی سالم است از ان شاهد است
 و در مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح المیت والاماء فساد المیت او قال فلاک المیت و حکم بضعف
 او کرده و میوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده احادیث
 صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چند ان واقع شد که از انجا دم عزوبت بروحانم لازم آید و بصریح نیز
 احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعضی احادیث که متضمن ترغیب از
 نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم شهرت میکند چنانکه در بعضی در مستدرک الفردوس از ابی مالک
 اشعری آورده که حضرت پیغمبر ص فرمود دشمن ترین دشمنان نوزوجه است که میخواهی
 میکند ترا و آنهایی که مملوکان تو اند و طمرانی از حدیث حدیثه آورده گفته مرد در مال او است و در زوجه
 وی و ولد وی و انجمن است در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حدیثه آورده که آن مرد مردم
 زمانه که فاضلترین اهل آن زمان کسی بود که خلیف السعاده باشد گفتند یا رسول الله خیر السعاده است
 فرمود قلیل العیال و در روایات دیگر آمده که خلیف السعاده است که او را انداد است و نه و با

در مصنفان از عمر بن الخطاب و آرد که ری با او ایضا نام نوشته که تعلیم کنید از می و از تعلیم صحت
صعبان خود را کفایت رساند و از این معین در طلبات آورده که گفت تو را از این الحضر که
همیشه در هر یک در جاهای کتب است در هر یک دلیل بود و این استند صحاح را و در هر یک که در
و این حاصل می بود و در جاهای اول اسلام او را کامل می کردند و این صفات همه بود در کتاب و
میگفت حجاج من معلم اولاد خود در آنکه تعلیم کن ایشان را صیانت پیش از کتابت و برای ایشان میباید
کسی را که میبویسد از جانب ایشان و میباید که را که صیانت کند از جانب ایشان و همه این احادیث
ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولده بن
والله بن است که نگاه داند او را نام نیک و تزیین کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب اگر
مراد بکتاب کتابت بود نه از آن و گفت دیگر بعضی همسران کتاب را در قول حق تعالی که
در شان عیسی علیه السلام فرمود **علیما الكتاب والحکماء** بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی
علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر **و ازیرا فی الخلق** ایشان **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** که میله
صحیح است که حضرت **علکم امیت** که حکمت الهی اقتضای آن کرد **و یومعنا و سواد نکل اللیت** و
چون این حدیث نبوت و دلیل کمال وی بود **نعمت نقصان را بذات خود** و **و کرمه** و **وما**
گفت قتلوا من قبله من کتاب و لا یحیوه و یصلوا الی ان کتابنا انزلنا من السماء و انزلنا من السماء
امیه امیران **الان کتابنا انزلنا من السماء** که گفته اند **مناشیر و مکانیب حضرت** **و یومعنا**
و **ما احدث کلم** مشهور است و در **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
شد نبوت وی **در آخر عمر نیکوست مملوک خود چیزی نوشته است** که **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
تو **در سخن درین باب زیاد برینست و در شرح مشکوٰۃ آورده شده است** و **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
از **تو یکن کنار حمزی ثابت نشد در مشکوٰۃ از جمله بنی کوفه بود** **من آرد من قلع سلیمه حمزی**
قیاسا کسیکه قلع کند در عت کنار را سرنگون گرداند او را خدا ایستاد در آتش و **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
نعم انرا اعلی ما احدث کلم و **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** که **من قلع سلیمه حمزی** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
غضا بغیر حق یکنون **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
نعم انرا اعلی ما احدث کلم **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
مرکب است که **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
سایه آن می باشد **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
یا آنکه **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
و **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**
و **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم** **نعم انرا اعلی ما احدث کلم**

ابرا است و ایضا بیست نیز منکر است و الله اعلم و اما بنا بر آنکه در معاصد حسنه درین کتاب گفته که اهل بیت است
 لیکن بنا بر آنکه امام علی علیه السلام فرمود که آنکه بیست کلام است و اما چون بعضی بدین طریق از اصول آن
 این را در آن این عمر در آورده است که گفت آوردند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویسند که از
 نصاری پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه و آله کار فرما در این اسم الله که گفت و بنویسند و در این کتاب
 گفته است در مخلوقه طائف آورده و این نعم و بیهوشی از میوه ریز آورده که گفته است در مخلوقه و در این کتاب
 از جن فرمود افطخ بالسکین و ذکر اسم الله تعالی علیه و از این در آن کتاب آمده است و در این کتاب

لفظ آورده که بنویسد در وی کار در او بیزید بنام خدا را بخورد و از کثیرین شهاب آورده که گفت بر رسول
 صمد بن الخطاب و از او بنویس که بنویس ساخته میشود از شیر و آب و به این بخورد و یک آنرا و ذکر کند نام خدا را
 و همان که فرمودند که شهاب از دشمنان خدا را از او آورده است که گفت او شد عمر بن الخطاب بیست
 کثیرین شهاب که امر کن کسی را که ساخت بخورد آن فطیر را به بنویس که باقی تراست در شکم و با صفا
 این عساکر فی تاریخ و از زور این کلام آورده که گفت آمدن از آن عمر این الخطاب را که بخورد
 و نیز مکر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب و رواه المیهنی و شقیق که در حقه گفته شد عمر بن
 که فرمود از آنست که در حدیث جبرئیل را و می آید از حدیث فرمود نام خدا بخورد و بخورد و یک رواه
 عبد الزکی از الشافعی و این ابی شیبه و از علی بن ابی طالب آورده که یک است بنویس دست و فرمود که یک از آنکه بگوید
 میخوردی این را بسم الله بگوید یک از دشمنان بخورد و رواه عن ابن عمر و
 این روایت در کتاب التصحیح الراجح میگوید که از میان روایح اعتبار از حدیث جبرئیل است
 زیرا که میگوید در روایح تصحیح است و ششم جز بر وی و هر دو آن نه حرام است از حدیث عالم جزم
 بدان انتهای این اجادیت و آنرا است که در حدیث روایت از علی بن ابی طالب و در حدیث جبرئیل
 و حر معوی و کویا که قول مصنف و همچنین در باقلا عطف بر فضل است نه بر حدیث جبرئیل
 ثبوت و صحت ندارد و الله اعلم اما چون در متن به الشریعه از ابن عباس سه طریق می آید که همه آن
 منکرند الحین داء و الجوز داء فاذا اذاری الجوز صارا شفاء میگوید بنویس و جوزه در حدیث جبرئیل
 که او را بخورد در شکم میگرداند و او عطف بر این است که آورده و گفته که مکر است و این عساکر گفته که
 این از وضع حدیث بن فاروق است و اما با آنکه در معاصد حسنه گفته اند که در حدیث ابی جهمان که اهل بیت
 یعنی با آنکه بنویسند بخوردند بر آید باطل الاصل بخورد که گفته اند که آنرا شفا بخورد و بنویسند
 این عساکر گفته که و قوفه ما فتم من و بنویسند بخوردند و ما فتم من و بعضی از روایح این حدیث
 الباذ نجمان شفا عولاد و قوفه صحیح نیست و در حدیث جبرئیل از بعضی حدیث که میگوید که این روایت
 و در حدیث جبرئیل که میگوید که این روایت صحیح نیست و در حدیث جبرئیل از بعضی حدیث که میگوید که این روایت

در بیان این مضمون با ضرب حاله و این خطا می فرماید و نیز گفته که در علم اهل بیت محمد بن عبدالله در شی
صبر این حدیث آورده که گفت امروز با شما نماند از این بسیار بجز این از آن زیرا که وی در حدیث است
که این حدیث است حدیثی عزوجل و شیخ ابن حجر از حدیثی از این حدیث آورده و در حدیثی بی سند از ابن جریر
آورده که حدیثی است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بخور بنده تا بدید که چنانچه از او یاد کردی که وی در حدیثی است که دیده ام من
را در حدیث الماوی که آمده است مرسل را تحقیق بر او نه نمود و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی
حدیثی است که هر که بخورد او را با اعتقاد اینکه و مانده است با شک مر او را قدر و هر که بخورد با اعتقاد و
که با شک مر او را او گفته همه اینها باطل است و حرمله گویند که از شافعی شنیدم که نه میگردان اهل
باید لیجان بشب اخرجة المیهنی فی مناقب الشافعی النبی کلام المقاصد و در تفسیر به الشریعة از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بود بی طعمی آوردند که در وی با ذنجان بود مردی از قوم
گفت یا رسول الله با ذنجان تمییز بود اما میگرد پس بخورد آن حضرت صلی الله علیه و آله با ذنجان را در لقمه و فرمود
با ذنجان شفا است از هر درد و نیست در وی در حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که
موضوع نیز آمده که تذکره است و در شهر بیدارید که آنرا در فرزند کنیک و بخورد یک از آن و بسیار
بخورید که زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده بخورد او وی مورث حکمت است و مرطبه و باغ و
مقوی مانند و مکتب جماع و این نیز کتب معتبره است حلال نیست ذکر وی فرقی و بالجملة گفته اند الهی در
حدیثی آمده که هر که باطل است و با علم و اما آنرا در جمع الخوامع از ابن جلدی و ابن عساکر
بن عباس می آورد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما من راعة من رماکم الا و هو یلج حکمة من رماکم
الجملة لیست هیچ آنرا از آنرا می شناسد آنکه در شکم وی دانه هست از آنرا بهشت و این حدیثی گفته که
اشعل است باطل است و در مقاصد گفته که در حدیثی است که از ابن عباس مر فرعا آورده و سند وی ضعیف
است که حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که
بن ابن عباس است و از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که
میکند و هر یک می آورد مرا تذکره است و اشعل است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که
آنرا روایت کرده و ز مال وی رجال صحیح تذکره است که در شعب الایمان نیز آورده و هم در
جمع الخوامع آورده که امام جعفر بن محمد از ابی کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بخورید آنرا زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی
آب است و نیست در وی دانه که نیندک در معده مگر آنکه روشن کرد آنرا که در وی دانه و در شیطان
را چنانچه شب و در سند حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که
در حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که از حدیثی است که

وظهر ان در ازمط و ابو نعیم فی الطب و حکم النبی بن معمر فی ایضاح الالکال و ابن الجوزی فی الرامیات
 لیسوا آورده و باز خود آن صحیح نیست اما علم و اها کرات در بعضی روایات غیر ثابته آمده که اکثران
 فی الطب النبوی الطیعام و در لفظ فضل الکرات علی سایر البقول کفضل الخبز علی سایر الاشیاء
 ولیکن آنست که حکم او حکم بصل است و اما فضل در تغذیه الشریعه از ابن مسعود آورده که گفت
 کفته چون بخورید فجل را و خواهد که بوی نیل یا کینک فراورد ز روایتی در وفوستیک بر من و
 کفته که لاجل بیست منقطع است و در روایتی صحیح است و میگوید در قول بدیع کفته است که صحیح
 فیست و این حدیث انتمی و بعضی از علمای متاخرین ابن را در فضایل صلوة علی النبی ﷺ آورده اند
 بلکه اعلم و در باب فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل
 لحم بالفاظ مختلفه آمده ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنها است و در مشکوٰۃ از ابن ماجه از حدیث
 انس آورده که سید ادمکم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء
 آورده بلفظ صیغ طعام الدنیا و الآخرة اللحم و کفته که در روایتی بنی و الاخرة و اهل الجنة آمده
 و کفته که سنک و بی ضعیف است و لیکن او را شواهد است از حدیث علی رضی عنهما که صیغ طعام الدنیا
 اللحم فی الارض و اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از ضعیف بلفظ صیغ طعام الدنیا و الآخرة اللحم
 الارض صیغ الشراب فی الدنیا و الآخرة الماء واه الدیلمی و از برید بلفظ صیغ الادام فی الدنیا و الآخرة
 و غیر آن نظیر آنی و کل ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ غیر و ابو عثمان صابونی بلفظ صیغ الادام اللحم
 بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الطب و ابن کعب
 است حدیث او عقلی کفته که لا یصح فی شئ و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر کفته
 ظاهر نشده بر من حکم بوضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن مسعود آورده که گفت کشته است از علی و
 کفته است که در حدیثی است که در طعامها از روایتی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 میگردانند و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 بخور از آنرا هر روز که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 آمد در آنرا در منزل پس ذبح کردیم ما شاتی در مودکوبا که ایشان دانستند که ماد وست میدانیم
 لحم را و صحیح تر از همه قول او است و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 کفته است اما بعضی که اگر در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 ثریا بلکه طعام متغذیه از لحم و ثریا و کفته اند که افضل طعام عن رب الارباب اللحم است و لا بد در
 معام بیان و فضل عایشه آنرا کرده که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

بطریق دیگر آورده اند و این همان چیز آورده اکل اللبوس من الریح و حسن الطبیق روایه
 این حکایت را از سلمان یاد آورده اند و این لقلب بر حبه منک اکل اللبوس روایه الجیهی و بیستی و این حکایت
 روایت سلمان از ابهر برده نیز آورده که دل را فرجی است لرد اکل لحم و هر چه در دست
 است دل را آینه در وی بهم تکبر و استراحت است پس گاه گاهی بطوریکه آنرا از امیرالمؤمنین
 علی یاد آورده که گفت کز نیت از گوشت زیاد نکرد و هر چه خورد گوشت را تا چار روز نیک کرد و علی
 روایت الجیهی و ابولعمری الطیب و در موطا از امیرالمؤمنین هم روایت آورده که گفت در روز پنجشنبه از
 گوشت زبیرا که او را بخت و فرحت است مثل فرحت هزار و هفتاد در موطا آورده که عمر زبیر مرد برادری
 که حضور و گوشت پس عموالدین آیت زاده از همت طیبانکم فی حیوانکم الکنیا و امتنعتم بهاء و دریاب
 لیبی از بربک گوشت بکار چیزی تا است نشک در جامع الاصول او حدیثی است داؤد و در مشکوٰۃ الجیهی
 نیز از ما پیشه یاد آورده که گفت گفت ^{بزرگوار} نمرید گوشت را بکار در بر آن از صبح تا عصر است و بخورید
 آنرا بدندان زبیرا که این کواری تر و مسکراست و صاحب مشکوٰۃ گفته که ابو داؤد و بیست گفته اند
 که احادیث قوی نیست و در تنزیه الشریعه میگوید که بیستی گفته شد علی معارف است
 نیز از رشک که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} میفرید لحم شاعر بگارد پس اگر حدیث لیبی صحیح است در کوزه باقی
 که نیک لضع یا ننه و احتیاج به بربک ندارد و آنچه در بربک آنکه در آنچه نضع یا ننه و حدیث لیبی
 طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعضی روایه و بی ضعیف بلکه متروک و متمم الحدیثی اما آنچه
 قطع نمیکنیم آن حدیث است در این امیه است گفته که در موطا از امیرالمؤمنین ^{علیه السلام} که گوشت
 شاة که در دست وی بود پس عموالدین ^{صلی الله علیه و آله} را بیان پس برین است آن گوشت پاره را آورد
 را که بدان میفرید و در ما صحت و بکلارد نیاز او نکرد و ضرور راه البخاری و مسلم و دیگر حدیث معنی
 این حدیث است که گفت همچنان شد م همراه رسول ^{صلی الله علیه و آله} یکدیگر در خانه و در وی فرمودند
 شاة را بربان کردند بخر بگرفت کرد و میفرید بدان کار از آن گرفتار
 اعلام کرد او را بنابر پس بیند است کار در او تمیز کرد از بخر کردن لاد
 فی الشایع تنبیه همچنان که لیبی از بربک گوشت بگارد و یاد از گوشت گوشت از بخور
 بدست نیز منع کوفه واقع شد و در جامع الاصول از صفوان بن امیه آورده که گفت بودم من که میفریدم
 با ^{صلی الله علیه و آله} و میگویم گوشت را بدست خود از استخوان فرمودند ^{صلی الله علیه و آله} گوشت را بدست خود و که
 وی کواری تر و مسکراست رواه بود داؤد و روایتی است از سعید بن جبیر که در حدیث است
 و مجموع احادیث آن معتبر است در تنزیه الشریعه ^{صلی الله علیه و آله} که سعاد بن جبیر روایت کرد که با رسول الله
 صبح طعامی از بخت بود آنکه در موطا آورده اند و در حدیث ^{صلی الله علیه و آله} که گوشت گوشت

در مورد آن آورده اند و گفته اند که در روزی که آمد که گفت بودم نزد رسول خدا
 و ذکر کرده اند که در روزی که آن حضرت صلی الله علیه و آله فضل در آن
 آن است که در آن خلق و در آن حضرت صلی الله علیه و آله که آن مان میگردان و صعوبات می نبود و در هر دو
 لکن نه آنکه آنکه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده است از عرق آن حضرت صلی الله علیه و آله یا از عرق
 براق و شیخ مادر آنکه مشهوره گفته که نوری گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام این سخن گفته
 که موضوع اصحت و بیش از وی این است که نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند ابی هر دو سخن با آن
 آورده که که الورد الا بیض خلق من عرق لیلته المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جمیر لیل والورد
 الا صفر خلق من عرق المراقی رواه من طریق الکی ابن بنهار الزنجانی و این مرد نیست که منتهی ندارد
 او را در قطنی موضع و مر این را طریق دیکر است که روایت کرده بدان طریق ابو الفرج که روایت
 از حدیث الطی که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بر دندان مرا با همان بگریختن زمین بعد از من
 و نیز روایتی از وی که چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و هر وقت که در آن
 خنده بزمی یا زانچه می بایک که بیوید کل هر خ را انتمی و در تنزیه الشریعه نیز این احادیث
 آورده اند و تضعیف و ابطال کرده است و در بعضی است آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین
 بخندید یک زمین و در روایتی از وی که و اما مرز نکوش در تنزیه الشریعه از این حدیث آورده که گفت بود
 پس حضرت صلی الله علیه و آله نشسته نگاه کردی آمد و در دست وی دست از زمین پس مسکن نگرد آنرا مردی در
 آمد و خنده مرز نکوش در دست وی و گفت آنرا پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله پس در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دست خود را بجانب وی و بگریختن بوی کرد فرمود نیکو زبانیست این و نیکو است که میروید آنرا بر زمین
 و آب او شفا است مر چشم را رواه العقیلی و در آن زمان که این حدیث است و از انس می آورد که
 تاده شد در ای حفریت صلی الله علیه و آله یا حسین علیه السلام مختلف پس رد کرده را و اختیار کرد مرز نکوش را گفتند
 فان الله انزل فی روز یا حسین را و اختیار کردی مرز نکوش را فرمود در شب معراج در آن که
 مرز نکوش از زیر عرش صلی الله علیه و آله است نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت خانه است که شب
 و از مرز نکوش است اینرا آورده که علیکم بالمرز نکوش صلی الله علیه و آله و الله جنت الخشام و نیز آمده که منع
 سبک مرز نکوش از در آمدن جن و شیطان را اما حدیثی من الورد الا احمر ولم یصل علی ثقل جفانی
 در میزان الا تحت صلی الله علیه و آله است و معمر رضی الله عنه بود از عرب که در حدیثی و هم معنایه یا بعد
 از آنکه در مدینه بود عوی کرد که بوی از صحابه رضی الله عنهم مضایحه کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت صلی الله علیه و آله
 او را دعا کرده و فرمود یا معمر عمره الله و بمرکت دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله تا بید و در مقصد از هجرت باقی
 ماند و نه آنکه کرد و در روایتی که صلی الله علیه و آله که گفت من شم الورد ولم یصل

بخورد رابه با او از خود را پست کن پس بداند اهل آسمان و زمین که قیامت نود و یکبار میل و از طبرانی
 از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن کثیر و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از ابن کثیر
 از ام جحی بنت زید بن ثابت آورده که سه آواز است که در وقت میخوردند آنرا خداوند تعالی آواز هر نفس
 و آواز هر قلبی و آواز کسبیکه استغفار میکند در وقت میخوردند و از ابی الهیخ از ابن عمر آورده که
 در شام که کنین هر روز سه صد بار میخواندند و در وقت میخوردند و در وقت میخوردند و در وقت میخوردند
 سوکنند یعنی ای که فرستاده است مرا بحق اگر بداند آنکه یعنی آدم چیزی که در قرب است هر آنکه بخورد
 برهائی و بر او لعنم او را بزر و نقره و یک رسته که میراند جن را تا جائیکه میرسد آوازی این روایات
 سیوطی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در معاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده
 و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید که شیخ ابن حجر بر این چیزی در آوردن او این احادیث
 را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر نمیشود بر من حکم کردن بر من متن بوضع و سخاوی میگوید
 ولیکن در اکثر الفاظ آن کتی است که اصلا در وقت ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار دین را در جزوی تالیف
 از آن آورده است انتهای والله اعلم و در باب فضایل حنا چیزی ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس
 آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم کل حنار افر منود الفاغية تشبه ریحان الجنة فاغية
 مشابه ریحان بهشت است و در قاموس میگوید فاغیه شکوفه حنا است و در مجمع البحار در ماده فاغی
 می از حنک است سید ریاحین الجنة و میگوید که فاغیه شکوفه حنار است و بعضی گفته شکوفه
 ریحان و بعضی گفته شکوفه هر نبات صحرائی که آنرا کمی تشبه آن است و گفته اند فاغیه از هر نباتی است
 که در آن ریحان است حدیث کان صلى الله عليه وسلم یحیی الفاغية انتمی و در تذویر المبروریه بصریح در فضایل حنا
 آورده که سید ریاحین الجنة الحناء این را حدیث از ابن عمر آورده و در روی بکر بن بکر از ابن عمر است و روی
 از ابن عمر است و بعضی گفته اند که توثیق کرده است او را این سخنان و غیر روی و این حدیث را مقابله است
 که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بیرون آمده است بلفظ سیدان ریحان اهل الجنة الفاغية رواه الجهمی
 فی الشعب و نیز از انس آورده که کان ریحان الجنة الفاغية انتمی و از بخاری معلوم شود
 که مراد فاغیه حنا است و نیز آورده که حنا سنت خدا و حنای است و حنای است و حنای است و حنای است
 و صبی و در وقت در حنا بر است با بیست و پنج بار و حنای است و حنای است و حنای است و حنای است
 آنکه او بر حنای است یعنی حنای است و حنای است و حنای است و حنای است و حنای است و حنای است
 این حدیثی است از ابن کثیر و طبرانی آورده و گفته اند حدیث در فضل حنا آمده و هیچ یکی از آنها
 حدیثی نیست و نیز آورده که گفته اند در حنای است و حنای است و حنای است و حنای است و حنای است

در بیان فضائل حنا

حضرت در هم رواه الدارمی عن ابی طیبه در وی الجمع بن عیسیٰ مخزومی است و وی صحیح است و نیز
 آورده که غضاب کبیرة که در شمال و در شنگان او و البها و رطل او و هر چه بهین آورده است و خلق
 نموده حی ما عیان در دریا و طوری که را آشیانها بر حمت میکنند بر صاحب غضاب و آثار و ضمیرین
 لایح اندر تو صبح الخراج آورده که غضاب کنند بهنا که وی هر چه است و تمکین بر کفوس را
 و زاده می کنند غضاب شمار از جمال و نکاح شمار او اینهاست در غضاب بعد است که غضاب بسواد و
 قبل ازین کفایت آورده است که میباشند در آخر زمان قومی که غضاب کنند باین سیاهی مثل
 حواجل حمام در قیامت ایشان بوی بهشت را وایت کرد اینست و بفری از این عباس و گفته اند
 که اینست صحیح است و در امتداد وی عیسا لکریم است و وی این ابی المخارق است و ابراهم بصری
 گفته اند که جنابعالی صاحب غضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و معاذ بن ابن و قاص
 و جماعه از تابعین و بر نعل بر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که در نفس را نخل بوی بهشت را از جهت
 فعل و اعتقاد بیکه صادر شده است از ایشان که از جهت غضاب چنانکه در شان عواد ج آمده است که در این
 ایشان تعلیق زانی است و حال آنکه تعلیق را بر مرام نیست و شیخ این حدیث گفته است که غضاب آورده است
 این مخزومی که طعن در عمل لکریم کرده است زیرا که این عمل لکریم این مالک جزوی است و گفته اند
 و روایت آورده صحیح آمده و اینست حدیث را حدیث در مسند خود و ابوداؤد و نسائی و دیگران در مسند رک
 خود و ابن حبان در مسند خود و بیہقی در سنن و شعب و ضیاء و مختار و حافظ ابن العلاء آورده اند
 و ابن جوزی در علم الصحیح الحدیث اعطاء حدیث آورده که در مسند لکریم گفته اند که این عماد لکریم
 ابن ابی المخارق است اینها از روایت دار دوری روایت کنند مگر آنکه این حدیث نزد وی در صحیح
 خود این حدیث در طریق تعلیق و مسلم در صحیح است آورده و در حدیث که در این ابی المخارق نیست و
 حدیث صحیح است الثمینی ازین تصدیق ظاهر شد که ابویث و عیسا بر غضاب مراد صحیح است و این حدیث
 بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مشهور نیز در حدیث فقه اشعری است و در مسند ابی یوسف و دیگران
 الحقائق کرده و اندک مشایخ که غضاب نه حدیث در حق بر زبان منداست از این حدیث در حدیث صحیح است
 هر که از نماز بان است برای سید عشق و چشم اشک ای دین کند در است بر این حدیث صحیح است و در
 در حدیث از زبان مراد و بگروه بود در آنوقت بود و بعد از آنکه در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 خلاصه کرده اند در آن بعضی مکرر و عیسا بر غضاب مراد صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 این حدیث آورده اند که در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 که در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است

ابو بکر جهاد بقی در عضاب میگرد بخوار و محکم که گیاهی است و لیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل
 سیاهی کند اما در آنکه آنچه منقول از صاحب مل کورین است نیز همین است و الله اعلم و عضاب زین در دست
 و پایی را بخنابرازی نرین مرز و ج خود را یادام که در آن صورت و نمائیل نماشد لا باس است و جاره صغیره
 را نیز لا باس است و مرد را و صمی را نمی نباید کرد مگر آنکه عذر و گذاشته باشد و مکر و ه است عضاب بسواد
 و بالجمله عضاب بخنابرازی است با تفاق اما در عضاب بسواد خلافی هست و لیکن مختار در مذاهب
 حرمت و گرامت است و در باب نهی از نشف شیب چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد
 و ترمذی و نسائی از عمر و ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت کشت رسول خدا ﷺ نشف نکنید
 شیب را یعنی نچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را
 نور و ر و قیامت و در روایت آمده که بنویسد او را خدا بتمانی بدن آن حسنه و کم کند بدن آن خطیه این
 روایت ابی داؤد است و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر ﷺ نهی کرد از نشف شیب و گفته که موی نور
 مسلمان است از شیب و میو طری در جمع الجوامع آورده کسی که رنگ کند بسمیاهی نظر نکند خدا بتمانی
 بسوی و بیرون قیامت و کسی که نشف کند شیب را قمع کند پوست او را خدا بتمانی بمقام از آنش و ر و قیامت
 رواه ابن عساکر عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و نشف شیب نزد امام ابوحنیفه مکروه است
 اگر بجهت نرین باشد و امام عیسی گفته لا باس به نشف از مطالب المومنین نقل من الغلاصه و مختار آنست
 که مکروه است بجهت ورود نهمی از آن در احادیث و شادان که وجه عدم کراهت بجهت لامی که در صحت
 و ثبوت این احادیث است و ما نا که حکم مصنف بعد از ثبوت آنها بجهت این استناد است که عمر و ابن شعیب
 عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمر و راجع است این حدیث مرسل است و اگر باب
 حدیث مرسل بود مطلق میرا که اصل نسبت ابن جنین است و عمر و ابن شعیب بن محمد بن عبد الله این روایت
 تا ما من و چون ضمیر جده به مر و بود اینجمله است از حدیث بود و وی تابعی است و تابعی چون رقم کند
 حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمر و بود و وی صحاب بیست و لیکن شعیب از وی
 سماع نکند پس حدیث منقطع باشد و لهذا ابن اسناد در صحیحین نیست و الله اعلم و در باب نشف
 بخاتم عقیق و نشف در دست راست چیزی ثابت نشده در نغم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک
 است و نخی فقر میکند و نیز آمده که هر که نغم کند بعیق و نقش کند بر وی و ماتوقی الا بالله توفیق دهد
 خدا بتمانی او را بر او هر چیز و دست در آنکه او را هر زد و فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت
 عقیق است و آمده که هر که نغم کند بعیق همیشه بیند چیز را که دوست میدارد آنرا و قضا کرده نشود
 مرا و را مگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه
 گفته که در باب نغم در دست راست چیزی ثابت نشده در حدیث است از جهت ورود احادیث صحیحه

در بیان چنان موی سفید

در بیان چنان موی سفید

در بنیاب و عود لب و سا بقا در باب پوشش آنحضرت ^{علیه السلام} گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات
 مختلف است در بعضی احادیث آنکه در دست صفاست بودی و غیر بعضی در دست چپ و مجموع احادیث
 صحیح است ظاهر آنکه کامی در دست چپ و کامی در دست راست بودی و این عبارات مصنف است در بنیاب
 و در بنجامیکرید که چیزی ثابت نشد و در بنیاب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشد آنچه صحیح
 شده در بنیاب آنست که خواب را عرض نکنند مگر با بیب عاقل بود و بعضی روایات بعالم ناصح و در بعضی
 روایات بیب همیپ و نیز آمد که اگر خواب بد به بیندند آنرا در جانب دست چپ و نکوید آنرا بگویی
 اینچنانی از عرض خواب بر جاهل و کول و دشمن و موم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی
 صحیح نشده و در تزییه الشریعه آورده است که نهی از بعضی الرؤیا علی النساء و گفته که روایت کرده
 اینست که بنیاب را عقلمی از عایشه روایت کرده که لا اصل له و در میزان گفته که عبد الملك ابن مهران روایت
 کرده بعد یقین باطل که لا یغص الرؤیا علی النساء انتهى و در مواهب اللدنیة | عبد الرزاق از سعید
 ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده از عایشه روایت آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر وی
 بمحارت رفته بود آن زن در خواب دید که سفون سخانه شکسته و بسری او روزی از عایشه روایت کرده
 خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادقی است شوهر تو بسیرد و در زانی گریسری فاجر پس
 بنشست آن زن و گریه میکرد پس آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود بنگار ای عایشه چون تعبیر کنی که شما مسلمانانی
 از خواب او را تعبیر کنید بشهرزاد که خواب موافق تعبیر می آید بشهر فرمود آنحضرت ^{علیه السلام} مر آن زن
 را آنچه و است انشاء الله تعالی می آید شوهر تو سلامت و میزانی پس در کلام و الله اعلم و در باب تکلم
 پیشمیر ^{علیه السلام} بفارسی مثل العنب و در و یا سلمان شکست در چیزی ثابت نشد و صحیح گفته و در بعضی
 الفاظ العنب و در و یا سلمان نیز آمده در معاصم منعه میگوید که ای مشهور است میان اعاجم اما
 اصلی ندارد نم از جمع میان دو قمر کسی را که با خود شریک ندارد در مورد نهی از آنکه مکر آنچنین
 اذن بگیرد از صاحب خود انتهى و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی و ابن کثیر
 که یسلمان فارسی روایت فرموده یا سلمان شکست در و در بعضی نسخ شکست بتناجی خطاب از آنکه ای سلمان
 نک از و بخاری در صحیح خود بابی عقلم کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیه و التوراد و در حدیث حدیث
 آورده که روزی خلق از آنحضرت ^{علیه السلام} شناس حضورش در بغل بخانه و بی نشود و در آنحضرت ^{علیه السلام}
 باصحاب فلان در آنکه در خانه جاسوسری است زرد با شای و آنجا حاضر آید پس آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود
 است دیگر حدیث ام خالک آورده که خود بود و همراه پدر خود به راهی زرد به شای آنحضرت ^{علیه السلام}
 آمد آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود ^{علیه السلام} بنده که کلام عیبی است حسنه دیگر آنکه آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود
 برای زجر صدمان از مستفاد روایت نیز کلام فارسی است و در صحیحین از حدیث حدیث آورده است

در بیان نهی از عرض خواب بر زنان

در بیان نهی از تکلم با سلمان

در بیان سخن فارسی گفتن

حسن این علی بن محمد بود و نمره از نمره صد که نزد آن حضرت علیه السلام آورده بود فد بر گرفت
 و در دهن نهاد حضرت علیه السلام فرمود کج و کج و جز کرد تا بیاید آرد آنرا از دهن و فرمود که آیا
 نمیدانی که ما صدقه نمغوریم و کج اقال الظیمی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور
 محل بحث است تواند که مشترک بود میان لغت عرب و فارسی چنانکه میان یونان و امثال آن گفته اند
 و منته تواند که اختصار حسنه بود در کج کج صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کرامت
 سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشد و حدیث کلمة فارسیة ممن بحسن العربیة لم یحسنها خطیبة خطا است
 در تنزیه الشریعة آورده که بعضی کلام الی الله الفارسیة و کلام الشیاطین الخوزیة و کلام اهل النار
 البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة گفته که جوز قالی این حدیث را آورده و در اسناد وی اسمعیل ابن زیاد
 بلخی است و وی متهم است بوضع این حدیث و حال حاضر ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری
 است در غیر صحیح و کویا که آنت در این حدیث از پایان اوست انهمی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة
 زادت فی عهد و نه قصت من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن غلبی از ابن و در وی طلحة بن زید است
 تعقب کرده شک است بآن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک و ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناد
 واه و مزاور اشاهد است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان
 یتکلم بالعربیة فتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق و از امیر المؤمنین عمر رفته آورده که گفت لا تعلموا طائفة
 الاعاجم وهم از وی آمد که شنید مرد یراکه تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو باز وی اورا
 و گفت بکبر بسوی عربیت راه را و اهل المیهی الا اولی السنن و الثانی بن الشعب انهمی و نیز آورده است
 که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از آن وی میرساند بقوم خود بزبان
 ایشان و از این مرد و به در نرسید از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان
 عربی و می آرد وی بر هر پیغمبر بزبان وی هیچ یکی از آنها صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگر می آرد که
 ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آنکسانیکه کرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون
 خواهد وحی کند یعنی بآنکسانی که کرد عرش اند امر بر آنکه در وی نر می و آسانی است وحی میکند بفارسی
 و اگر خواهد وحی کند امر بر آنکه در وی سخنی است وحی میکند بقریبی و بلفظ دیگر آمد که چون غضب کند وحی
 بعربی بفرستد و چون راضی بود بفارسی وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب اول الزنا آنکه مشهور شد
 که اول الزنا لا یدخل الجنة حدیثی ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم
 در تلمیح از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و اعلال کرده آنرا در قطی یا آنچه مجاهد از ابی هریره سماع
 ند از دو نایبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز ظاهرانی و ابولخیم و نسائی روایت کرده لیکن در تعیین
 واسطه مذکور باند و از مجاهد از ابی هریره و عبد الله ابن عمر و ابن العاص نیز آمده و زعم کرده

در بیان سخن فارسی

در بیان غیبت فاضل

ابن طاهر و ابن جوزی که احادیث منقول است و فیما بین بلایک عمل زانیة الهیة از روایتی شعبه
 و سفیان ثوری از عبد الله بن عمر آورده و ابن حبان از هر دو روایت کرده و هر دو طریق صحیح است
 و شیخ ابن حجر گفته که بر نقل صحیح است و هر کس که در آنرا عمل کند یا آنرا علم کند معنی او این است که در آن ایام به شکر را
 اگر عمل کند مثل عمل و این بین خود و اندکی دارند و آنکه محمول بر ظاهر نیست و بعضی در تاول وی گفته که
 مراد بولند زنا کسی است که مراد است بر زنا و ملازم است آنرا لهذا گفته می شود مراد شیعیان را و نحو السرب
 و مراد اولاد مسلمانان و اینها را سلام و الله اعلم و در باب غیبت فاضل غیبت در معنی چیزی ثابت نشد در
 نهی از غیبت مسلمة این وقت جز و تشبیح آن احادیث صحیح و از حدیث و حدیث شهرت کشیده است اگر چه فاضل
 فاضل در بعضی احادیث آمده که غیبت فاضل در وقت اولاد است که در وقت اولاد است و در وقت اولاد است
 هایمانه ذکر کنند در آن اثم فاشد سیر طی از طمرانی از معویة بن جبلة روایت کرده غیبت فاضل
 غیبت و در روایتی غیبت فاضل در حدیث دیگر بطریق معتدله آورده که آیام شریف از ذکر فاضل
 که ذکر کنید او را آنچه در وقت تا به ناسند او را مردم و حدیث که از وی در مقابل هفت نیز این را
 بطریق معتدله آورده از طمرانی و بی بی و در حدیثی و ابن علی و ابن سنان و حاکم و عینی و ابی الشیخ
 و غیر هم و حکم بعدم صحت بلکه بوضع و تکلیف بعضی از روایة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر
 این حدیث صحیح است محمول است بر فاضل معانی که بوده است از روایة حال بر افکنند و نقل کرده
 و آنکار فاضل معانی که در حدیث آن حدیث و خودت او انمی نه و درین باب نیز احادیث
 بسیار آمده چنانکه من کما جاءه الاثر من الفی علماء الحیاء فلا غیبة له الا لغیبة من
 لم یعمل بالمعاصی و اگر چه در طریق این احادیث نیز معنی اشک و لیکن در صحیح ابن زین معنی
 در روایتی چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث بخاطر غیر مسلم از این هر یوه و در جامع الاصول از ابی هریره و سایر
 درین باب آورده که گفت آنحضرت **شیء لا یحل امتی معافی الا المظاهر و من یغیب نفسه من سلامت**
داشته میشود از غیبت و عیب کردن مکر آنکه مفسد و معلن بالله است و در مشکوٰۃ این زیادت آورده
که این باکی و عدم عملات است از غیبت که عمل مفسد مرد در شکی عمل بامر او حال آنکه پوشش است
علا ایتعالی هر وی آن عمل را در وقت صمیم مردم کریک که شکر چنین و چنین عمل کردم و در خود
پرده در وی کند و در معنی غیبت است و در حدیثی من عاکه او می رود و در حدیثی و در حدیثی
و علمای اتفاق است که صحیح است غیبت از فاضل معانی و امام حاکم و معتدل داعی و زید المکر و نصیحت
و تزکیه شهود و روایة اخبار و در صورت نظام اگر بر کند افضل است و در حدیث غیبت معنی غیبت و اخبار
است از معتاد اگر روایت است و در حدیثی است و در حدیثی است و در حدیثی است و در حدیثی است
آنرا در حدیثی و در حدیثی است و در حدیثی است و در حدیثی است و در حدیثی است

استه اگر چه در معتاد را نیز کلمات غیبت است بگوید اللهم اغفر لمن اغتبتته و در باب نهمی از حسب براهیمت
 چیزی ثابت نشد. در مفاصل بگوید که طهرانی در اوسط از حدیث ابن یوسف قاضی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 آورده که گفت فرود آمدیم مادر من زنی بمن ایستاد کردند ما را براهیمت پس ه شام کردیم ما آنها را پس فرمود
 رسول خدا ﷺ دشنام نکنید براهیمت را که نیکو دانه است که بیدار کرد شمارا برای ذکر خدا و از انس
 روایت که گفت ذکر کرده شد براهیمت نزد رسول خدا ﷺ فرمود که آن بیدار میکنند برای نماز و در روایت
 دیگر آمده از انس که بودیم مانند رسول خدا ﷺ پس بگریه مردی را بر غوث پس لعنت کرد آن مرد آنرا
 پس فرمود آنحضرت ﷺ که لعنت میکنی او را که وی آگاه کردانید پیغمبر را از پیغمبران برای نماز
 و از انس در حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ
 ابن حجر جزوی ملاحظه در رینباب تصنیف کرده انتمی * تندیبه * امام مستغفری در دعوات و غیر وی
 نیز از این در مر فوعا آورده که اگر ایستاد بر غوث بگیرد کسی از آب و بخوان تروی هفت بار این آیه را
 و مالنا ان لا تشکر علی الله الا یست و یقول اگر شما مؤمنان ایستاد در ایستاد ما را از هر چه در ایستاد
 از ان نباش آن آبر کرد فرایش شود امن می یابی از شران و عواندن این آیه در صباح و مساء
 از برای دفع هوام و عقارب از صوابین عبد العزیز نیز نقل کرده اند و گفته اند که از برای غیبی نیز
 نافع است والله اعلم و در باب دم سماع حدیثی صحیح وارد نشد مراد مخصوص سماع خلفا است یا عا مشهور
 از غنا و مزامیر و در دم هر یکی از ان احادیث وارد شده است سیوطی در جمیع الجوامع در کتاب لهور و
 تغنی از حدیث طهرانی در مجمع کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر رو آورده که انتمی من الغناء و الاستماع الی
 الغناء و من الغیبة و الاستماع الی الغیبة و من النسیمة و الاستماع الی النسیمة و از حدیث خطیب
 از امیرالمؤمنین علی رو آورده انتمی عن ضرب الدف و لعب النج و ضرب الزمارة و از ابن ابی الدنیا
 در دم ملامی از ابن مسعود آورده انتمی الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العقل و از د بلخی در
 مسند الفردوس از انس با من لغنا آورده انتمی و اللغو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العسب و اللغو
 نفسی بیکه ان القرآن و التذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب و انتمی در مفاصل
 گفته و لا ینبت کافا لا التروی و از ابن مسعود آورده انتمی لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
 العسب و از ابن مسعود در امالی از ابن مسعود آورده انتمی و المعازف و الغناء فانها ینبتان النفاق فی
 القلب کما ینبت الماء العقل و صاحب مشکوٰۃ از بیهقی در شعب الایمان از جابر رو آورده انتمی ینبت
 النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و سیوطی از ابن مردودیه و بزار و ضیاء مقلبی در مختار و سعید
 ابن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عایشه رو آورده صوتان ملعونان فی الدنیا و الاخرة مزمار عند
 نغمة و رفته عند مصیبة و از حکیم نرمدی در نوادر الاصول آورده انتمی من استمع الی صوت غناء لم یؤذن

در بیان نهمی از حسب براهیمت
 در بیان دم سماع

له ان يسمع صوت الروح جالده من الجنة قبل وما الروح جالده من قراء اهل الجنة واليه يبعث ضعيفا
است وازحاكم در تاريخ يلمني از طي بر آورده من ما... وله قينة فلا تصلوا عليه وروى كفته كه
البحر يث ضعيفا است جلد از ابي امامه رفر آورده انان الله عز وجل بعثني منى ورحمة للعالمين واجرني
بصحة المغازي ان المير والاولان والصلية وامر الجاهلية الحد يث واليه يبعث وروى اذ طي البحر وروى
كزده واحمد ابن حنبل وابن ميمون يمانند اين آورده ويزار ابن عميس مرفوعا آورده حرم الميتة والميسر والكوبة
يعنى الطملى وارد يلمني از ابن عباس مرفوعا آورده امرت بهنم الطملى والمزمار واز ابن صيرى در امالى
وابن عساکر در تاريخ آورده من تعد الى قينة يستمع منها صيا الله في اذنيه الا انك بمرم القيامة واز
جابر رفر آمده اول من تغى ابليس و ابن ماجه و طبرانى از صفوان ابن امية آورده كه در مدينه عمر ابن
قرة مژدى بود كه كسب وى د فزنى بود چون كريمة و من الناس من يشترى ليهو الحد يث نازل شد
نزد آنحضرت آمد و عرض كرد كه اورا يك بخي پيش آمده كه وى د فزنى بود و آن حرام شد اكنون
رزق وى از كجاست و جز اين كارى از دست وى نسي بر آيد اذن ميگويى كه د فزنى بيدا هسه يا رسول الله
فرمود نه اذ لعنتونه كرامت دروغ كفتى اي دشمن خدا بديع ترا قدرت بر رزق حلال طيب
داد و تو حرام را بجاي آن اختيار كردى اگر بعد از اين اينكار كردى ترا چنين و چندان كنم بر عيى از پيش من
وثوبه كن الحد يث و اكثر مفسرين ليهو الحد يث ابغض تفسير كردند انك و كفته انك كه ابن عباس و
ابن مسعود رفر هر كند خورده انك كه مراد اينست و قول فضيل ابن عباس است الغناء رقية الزنا
ود ارتطاه و د يلمني از جا بر آورده كه چون روز قيامت شود بگويد حق سبحانه و تعالى
كجبالك آنهائي كه منزه مى داشتم چشم و كوش خود را از مزامير شدگان جلد اضيق ابشان را
در نلهاي مشك و عنبر و بكوئيد مرفر شدگان را كه بشنوا ندايشان را تسبيح و تسبيح من پس بشنوند
با و از فاي خوش كه هر كز كسى مثل آن نه شنيد و در جامع الاصول نيز صدر الحد يث آورده است وهم
در جامع الاصول از اين داؤد و در مشكوة نيز از احمد آورده كه نافع مولاي ابن عمر ميگويد كه بودم
با اين عمر در راهى ناكاه بشنيد آواز مزمارى را پس نهاد مرد را كشت خود را در هر دو گوش خود و از راه
بيك هوش پستركت مرا بعد از ساعتى آيامى شنوي آن آواز را و مر در آن زمان مرد بودم و در روايى
آمد كه بودم من رد يفا بن عمر ناكاه آوازي شنيد الحد يث و آورده است در حد يث خود آورده كه كفت
ابن عمر بودم ببار هول الله پس شنيد مثل آنچه من شنيدم و كرد مسجدين كه من كردم و در حد يث
وي ذكر آنكه نافع كفت كه خرد بودم نيست و معصود از ذكر خردى حد يث است كه جواد و رايح ذكر كرد
ابن احاد يث است كه در خم غنا و مزامير و ملاسى رايد شد و امثال آن احاد يث ديكر آن من كه از جهت
صرف نظريل برين تك را اقتضاي افتاد و شا بل كه تو بگوئى شك نيست كه در من ميان احاد يث است كه

چون این حکم بضعف آن کرده و الله و تضریح بصحت آن نه بود و بعضی از آن قبول است که بعد م صحبت
 آن حکم کرده اند که در ضمن بیان ایشان از آن کوفه شک و منقایی مصنف است که خدا بی صحیح
 در بیان نیامد اگر آفراد را بی بیله و نا حقیقت حال معلوم بود آنکه بعضی از قطع نظر از این که حکم است
 ضعیف بتعلد و طریقی که در آن سن و سال و جنس بشر باشد صحیح حکم است صحیح در دنیا با حکم است جاریست
 اما حکم بعضی مردم آفراد و اثبات با حجت نیز بیان آنکه از انصاف آن است که اول آن ذم است مگر
 در بعضی مواضع مثل ایام حین و مانند آن و الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده است که عایشه
 زهر میگوید که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزد من دایره جاریه بود که نغمی میگوید که بعد از
 بعثت پس به پهلوانان حضرت صلی الله علیه و آله بر جامه خراب و یکره اندیک روی مبارک خود در آن آمد ابو بکر
 زهر پس منع کرد مراد گفت مزمار شیطان از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و او نمیکند از بی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک
 با ابو بکر آورد و گفت بکدا را این دعتر کافر یا ابا بکر پس چون عاقلی حکم ابو بکر حمله کردیم آن فوجاریه
 را تا بهرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت دیگر آمده که گفت عایشه زهر و آنکه بر من ابو بکر
 و نزد من دود عمر که بود از دعترگان انصار که غنا میگردند بد آنجه گفت و گو کرده بود آنکه آن
 انصار روز بعثت گفت عایشه زهر و نبودند آن دعترگان معتبره پس گفت ابو بکر زهر آ یا مزمار شیطان در
 حال رسول خدا است و آنروز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بد و متبکه هر قوم را تا یکدیگر است
 و این روز عید ما است و در روایت دیگر آمده که ابا بکر در آمد بر عایشه زهر و پیغمبر صلی الله علیه و آله زود روی بود
 روز عید نظر با عید اضحی و نزد عایشه زهر و در آنکه هر روز که بود آنکه نغمی میگوید که با آنجه با آنکه
 گفته بودند انصار در روز بعثت پس گفت ابو بکر مزمار شیطان مزمار شیطان پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 یا ابا بکر هر قوم را عید است و عید ما این روز است و در روایت دیگر آمده که در آمد ابو بکر بر عایشه زهر
 و نزد روی دوجاریه بود که غنا میگردند در ایام حین و در آن میگردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشید بود خرد و چنانچه پس
 منع کرد ایشانرا ابو بکر و بکشاد آنحضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را و فرمود بکدا را ایشانرا یا ابا بکر
 که ایام عید است و آن ایام حین بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که
 چون ابو بکر صدیق زهر که اسبق واقف است اصحاب است در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمار
 شیطان گفت و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را برین نظر کرد و نکند که اینچنین مگو که این مزمار شیطان نیست
 و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابا بکر ایشانرا از این که امر روز عید است یعنی این حکم را که حرمت
 نغمی و تدلیف است مطلق مد آن و عام بجای ممکن در روز عید از لیه و سرود این نقل جایز باشد مخصوصا
 در دعترگان و ذوسالان را اگر نغمی کنند و اشعار که در آن فطش و ذکر نساء و زعمال آن نباشد بخوانند و این
 تخصیص را ابو بکر صدیق زهر چون نکند صلی الله علیه و آله بعد از وجود سابق بیان از جانب شارع قیامت است اکنون

بعضی از این قسم معلوم کردیم که در این صورت اگر چه خود بخود در این آن مقبول است و این بکر را نیز بر آن
 ترخیص نه نمود بلکه تعاقب و نیز معنی هر یک با اشاره می فرمود پس نهایت این است که با این تعاقب و نیز
 شود با احتیاط و در بعضی آن در بعضی احوال مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و نیز حرام شیطانی در بعضی
 این اوقات و این معنی نزد اصناف ظاهر است از حدیث کمالی و حدیث صحیحین و در آن فی الدنیا و الاخرة
 در این حدیث نعتی و نیز که بعد مصیبه که کشتن لیز بقول سبطی صحیح است و وی گفته است که هر چه
 در کتاب حرام در اینها در مختار آورده ام صحیح است دیگر حدیث معارف که در صحیح بخاری آمده است که
 آن حدیثی بود که در امت من اقوام پیدا آیند که استعمال میکنند جبر را بکسر حای مهمله یعنی
 فرج که مراد از آن اینجازنا است و حریر را معارف را یعنی آلات ملامی را که مزامیر است پس اگر استعمال
 محل و آلات ملامی حرام نباشد اطلاق استعمال بر آن و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال
 و اسناد این حدیث مراسم حرم ظاهر بر آنکه از علمای متأخرین محکم نین است و قابل است با باحتیاط
 و مزامیر جهت تعصیبی که در بنیاب دارد معنی است و شرح و تحقیق این مقام تخصصی طلبی و موقوف
 بود بر بیان بعضی مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری نیز تراجم
 ای باب صحیح خود بعضی احادیث می آورد که سند آنها از اول حدیث کند یا می بصیغه حرم و معلوم
 چنانکه ذکر فلان و قال فلان مثلا و این قسم میگویم علیه است بصحت و می بصیغه تسریض و صحیح
 چنانکه تیل و بقال و این محل توقف است و میزوم الصحة نه ولیکن چون وی گفته آنرا در صحیح آورده
 است مشهور است که امش صحیح است بر آنکه این التزام کرده است که در این کتاب جز صحیح ندارد
 و این حدیث اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق ازین حدیث تا آخر اسناد نیز باشد و گفته
 اند تعلیقات البخاری متصله یا مستند یا یعنی اگر چه بظاهر منقطع است اما در واقع متصل است و این تعلیق
 در حدیثی که نسبت بر حال حدیث گویند که همین او و ایشان واسطه است اما اگر نسبت تطبیح بیواسطه
 خود گویند قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حدیث اسناد داخل نه این حکم معتقد دارد و حکم
 معتقد بود بخاری است که اگر ملاقات راوی و مروی منه ثابت شود و این راوی نیز از این علامت
 بود هر حکم اتصال داند است و الاحتمال انقطاع دارد مثال این بقیه معارف است که بخاری در اول
 این حدیث حدیثی را خبر تا و اما مثال آن که در حدیث تیره است و گفته قائل هشام این حدیث حدیثی
 حدیثی است قال حدیثی عمل الرحمن من یزید من حدیثی قال حدیثی عطفه من حدیثی قال حدیثی
 عمل الرحمن من حدیثی قال حدیثی ابو عامر او ابو عامر الا شعری انه صحیح رسول الله علیه و آله و سلم
 لیقولن فی امتی اقوام استعملون البصر و البصر و المعارف العلمیة پس این حدیث متصل است
 اگر چه حدیثی است یا اسیر تا هشام نگفته و گفته قائل هشام زید و هشام از مجموع بیواسطه بخاری است

در حدیث معلوم بخاری و سماع و بی از وی معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد بصیغه
 نحل و بخاری گوید که صاحب زهره آنرا چه بر کرده در چهار جهت و بخاری میفرماید و میفرماید بخاری
 در حدیث و هیچ کس از اینان نسبت نکرد و در وصف نکرده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و
 عامه علمای حدیثین و این است الا این حزم که در حدیث و در بسیاری از امور درین مسئله مخالف
 جمهور است و بر آن خلاف ایشان رفته است و بر ظاهر حال که صیغه قال است استناد و نکته که اتصال
 این حدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته نه حدیث را از قال هشام سماع این حدیث از وی
 صحیح معلوم نیست کرد و نمیداند که هشام از شیوخ بخاری است و از وی سماع دارد شاید آنکه
 در حدیث باشد شاید که سماع بطریق ملأ کرده باشد نه بقصد نحل یث و سماع از جهت قال گفت نه حدیثا
 و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و نکته اینست که گفته شد و این حزم در کتاب خود گفته است
 که اگر راوی حدیث را بگوید کند از کسی که او را در یافته است معمول بر لغا و سماع بود خواه بگوید احمر نایب
 حدیثا یا عن فلان یا قال فلان همه معمول بر سماع است و این بخاری صحیح است که این نیز ذکر کرده و وی
 و این نقل کرده در اتصال و صحت این حدیث گفتا نکرده باشد به معنی که در اثبات اباحت دارد
 بوقوع اتصال یث و هر چه درین باب مرویست حکم کرده و از شیوخ مصنف در افراط و مبالغه در گذشتن حدیث
 زیرا که مصنف میگوید که حدیث صحیح و از حدیثی که هر چه آورده از این موضوع است
 و حدیثین او را در بنیاب تطبیق عظیم کرده اند و این حدیث معارف ابن شیمان و غیر وی از آنست حدیث
 تصحیح نموده اند و گفته که ده کس از اصحاب هشام از وی روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ وی
 مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده آمده اند همچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شدی که تو گوئی
 که پس تراجه اعتقاد است و تو در کتاب خود از کسی که بر آن اعتقاد داشته باشد و از کفار
 تعصب نکرده صاف بود در مسئله که در وی نزاع و خلاف را داشته باشد با قطع نظر از سماع صحیح
 جز سکت و توقف چه صورت بنام دو درین مسئله هم میان فقها و مشایخ نزاع است بهم میان مشایخ از حدیث
 بیکدیگر اختلاف و هر که تمسح احادیث و اقوال فقه و سلف کند بداند که متعارف و مشهور میان
 ایشان حدیث و کلام است آن بود و غایت توحید و تطبیق آنست که آنها مقید و معطل بطریق کم و کسب
 دارند بقرینه آنکه این فعل در آن زمان متعارف و شعرا اهل تسبیح و ثلث بود و چون بعد از آن جماعه
 از باب بدیانت و ذوق و وجدان و وله و محبت بحقیقت تصرف و ثبوت یث که سماع حدیث و نفوس و تلویح
 دارند و آثار مکارم و بواطن مواجبه و احوال کنند در آن افتادند و لولولیب کردند و سرانجام
 و احوال ایشان راه ندانند از آن حال بود باشند و بالجمله آنچه در اینجا میفهمیم میگردد اینست که
 در حدیث متساع علی الاطلاق دلیل قطعی از حدیث روایات حدیث ثبوت نشد و عمل و اعتقاد آن خلاف طریق

الفحاح است و هر که آنرا بطریق علم و بصیحت از احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل کثرت و کبر است و از هر که
 بطریق سکر و غلبه شوق و بسطوت حال صادر گردد معلوم و هر چه نه از مرد ما اهل ادب و توکل و بی ملاحظه
 و مبالاة آید منکر و الله اعلم و در باب تحریم لعبه شطرنج حدیثی صحیح نشد و احادیثی در تحریم شطرنج
 نقل شده و آنکه ولیکن میگوید که این احادیث صحیح تر سید است از آنکه در حدیثی نقل شده است که
 بقومی گذشت که لعبه میگوید که شطرنج پس بجهت ایشان و هفتاد مورد و در مورد دانرا آگاه باشی که ای
 قوم که شما برای غیر اینکل و آفرین شده اید و اگر ایمن این نمی بود که سنت و طریقه شما اندک
 هراینه میزدیم من این را بروی شما رواه النبی صلی الله علیه و آله و سلم که وی در کثرت بر قومی
 که بازی میگردیدند بشطرنج و فرمود ما ماله التنازل التي انتم لها عاكفون اگر مساس کنید یکی از شما
 انكر اننا آنکه سرود شود بهر است از آنکه مساس کند این را و این است که در حدیثی نقل شده است که
 و عنده بن حمید و ابن ابی الدرداء در دم ملامی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی در آمده
 که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نود شیر و شطرنج رواه ابن مساکر و نیز آمده که ملعون من لعب
 بالشطرنج و الناظر اليها كما كل لحم الخنزير و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز و در هر وقت
 نظر رحمت است بر بندگان خود و نظر نمی کند در آن بصری صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنزد شیر
 و کویا که در آورد دست خود در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بصحیح آمده و در حدیثی
 شافعی بالجمله رعیتی در دنیا است همت و مشهور و مشتمل در حدیثی صحیح است و در باب
 لا تغفل المرأة ان الزنا حرامی صحیح نشد و بلکه خلاف آن صحیح شد من بدل دینه فاقتره حدیث
 من بدل دینه فاقتره صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت
 کرده و کلمه من عام است شامل مکر و مولد پس مرأه لیزد و صحیح است که داخل باشد چنانچه مذکور است
 امام حاکم و بیهقی و احمد و بعضی علمای دیگر است و نیز از امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان
 مرأه را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد و نیز از امام احمد و نسائی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت
 کرده و صحیح آمده که پیغمبر رحمت الله علیه که در آن زمان مطلقا حراه کافر و صلیبه بود یا مرثیه و نیز اصل
 تاخیر اجزیه است بصوی آخرت که در آن جهرا است و تعجیل در مردان همت بحرب شرع عاجل است که مختار به
 و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در مساصلا حیت آن نه و لیزد از جهاد که اقل اینها جانر لیزد
 کدانی الهیایه و در بعضی احادیث عام قتل امرأه مرتده بصراخ لیزد و و باذنه است پنهانند و بیوطی
 در جمع الجوامع و بیهقی و طبرانی از معاذ ابن جبل مرثیه آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام
 دعوت کن او را با اسلام اگر توبه کرد توبه کن از وی و اگر توبه نکرد بزن کردن او و هر زنی که مرتد
 شود دعوت کن او را اگر توبه نکرد بزن کردن او و اگر توبه نکرد بزن کردن او و هر مردی که مرتد
 شود دعوت کن او را اگر توبه نکرد بزن کردن او و اگر توبه نکرد بزن کردن او و هر مردی که مرتد

در بیان تحریم لعب شطرنج

و لا تغفل المرأة ان الزنا حرامی صحیح نشد و بلکه خلاف آن صحیح شد من بدل دینه فاقتره حدیث

عموماً صحیح است و در بعضی موارد استثنای آن در روایات آمده است که اهل راجعه مختلف بنا بر این معنی
 سؤالاتی مابین نکر دان از سوال در روایات صحیحین است که حق در روایات حکم نکر دم بر شما نکر حکم نکر دم
 و از امیرالمؤمنین علی در این آیه که گفت هر فعلی که یافته شود میان دو فریه پس ضمان بر او است
 استثنای آن در روایات و احادیث است که در این جامع و صحیح مصنف میگویند که این روایات ثابت نشد
 و الله اعلم و در باب من اصابته له فکنا جنة و عندک جماعة فهم شرکاء و چیزی ثابت نشد در مقاصد حسنه
 که در آن استثنای آن در روایات است که در این جامع و صحیح مصنف میگویند که این روایات ثابت نشد
 و طبرانی و حقیقی بن و امیرالمؤمنین علی در این طریقه و عقیده از همیشه بر کلام مرفوع آورده
 و عقیده گفته که صحیح نشد در ابتدا با از پیغمبر ^ص چیزی و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن
 استثنای آن را نقل کرده و گفته که ذکر کرده میشود از این عباس که گفته هم نشینان وی شریکان و بند و لیکن
 صحیح نیست و گفته صاحب مقاصد که این عبارات از مثل بخاری تفاسیری بطلان نکند بخلاف از عقیده انهمی
 یعنی درجه صحیح بخاری در اطلاق است پس چون روی نمی صحت کند درجه اعلان کند از آن و هنوز صحیح است
 از اطلاق حدیثی مرفوع است بخلاف آنکه عقیده و امثال وی این عبارات را نگویند که متفق بر تفسیر صحیح
 بود و این بطلان آن لازم آید و گفته که شیخ ابن حجر گفته و بهر حال مؤلفش ثابت است والله اعلم و در باب
 دم کسب و فتنه سال چیزی ثابت نشد در روایات صحیحین و آنچه احادیث صحیح است و جمع شد و نفس قرآن بود آن
 لاطاق است و چون در ملاح کسب بطلان و قوی است در آن احادیث صحیح و در روایات صحیحین انهد در دم مطلق
 آن واقع شد و با اشک ضعیف بود و در روایات صحیحین و ما از آن روایات است که چون در احادیث در قوی است و بعد
 قول و قول دنیا و متاع آن مطالبه کرده اند یا این که از اطلاق آن چنان معلوم شد که مکرر است و چون
 مکرر و در صحیحین و روایات صحیحین استثنای آن در بعضی از آن احادیث ثابت است و آنچه ثابت است
 اصول است و در صحیحین و روایات صحیحین استثنای آن در بعضی از آن احادیث ثابت است و آنچه ثابت است
 است و هم صحیح و توسط اقتصاد در سده ها مکرر و در غرب است و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 از صحاح چیزی صحیح نشد و نیز در مثل حدیثی صحیحین و در روایات صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 صحاح فاهم و در باب صحاح و اعتبار آن در بعضی از این روایات صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 ثابت شده است در روایات صحیحین و در احادیث صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 صحیح ما و شریقه عمل اولیای شما در ذکر صحاح و این در چند بیت و آنچه در روایات صحیحین و در باب
 در باب صحیحین و در احادیث صحیحین و در روایات صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 آن در بعضی از روایات صحیحین و در احادیث صحیحین و در روایات صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب
 صحیحین و در احادیث صحیحین و در روایات صحیحین و آنچه قولی و در روایات صحیحین و در باب

مهمل را در خطار این هر که خواست که حجامت کند روز پنجشنبه کند و در این روز در وقت طلوع خورشید
 حجامت کند و در روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و روز شنبه و روز سه شنبه و روز چهارشنبه
 حجامت را روز چهارشنبه زهر آید و روز پنجشنبه که زهر را ببرد و در روز شنبه و روز یکشنبه و روز دوشنبه و روز سه شنبه
 بر سر مکر در روز چهارشنبه این عمل بیشتر از در معاصد از حاکم از جمله این معاصد از نافع از این عمر تا بر زمین
 کند حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز شنبه گفته که در روز پنجشنبه که در وقت طلوع خورشید
 در روی بالا را از زهر و اصابت بلا بوی در روز چهارشنبه ذکر کرده و گفته که در روز پنجشنبه که در وقت طلوع خورشید
 که در وقت این مابجه از سعد ابن میمون از نافع است و زهیمی گفته که در روز پنجشنبه که در وقت طلوع خورشید
 نیز از حدیث احمد و ابی داؤد از زهری مرسل آورده که هر که حجامت کند در روز چهارشنبه یا روز شنبه
 و برسد او را برهن باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و او را و در وقت که گفته که استاد این معصوم است و در وقت طلوع خورشید
 این یسار آورده که گفت گفت رسول خدا ص حجامت را روز سه شنبه در منزل فرموده است و در وقت طلوع خورشید
 را و گفته که روایت کرد از انس بن مالک صاحب حدیث و استاد از زهری است و در وقت طلوع خورشید
 این را از زهری نیز آورده و از حدیث ابی داؤد از کبشه بنت ابی بکر آورده که گفت یک روز من بیهمی میگرد
 اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود ص روز سه شنبه روز خون است یعنی
 غلبه خون و در روی ساعتی است که ماسک نمی شود خون در روی من اگر حجامت یا فصد کند در وقت طلوع خورشید
 بسا که بهلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کانی بعضی الشرح و در این دو حدیث بطریق دیگر است
 میساید مگر آنکه این عمل بیشتر در روز معین که معین است رسول خدا ص را در روز شنبه و روز یکشنبه
 شریفتر حجامت مفید هم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده و در حدیث
 ابی داؤد آمده که آن شفا است مرهم در در او گفته اند که خون بلبه صبح و طویات از او آن ماه تا نصف
 در غلبه و طویات بود و در آخر در وقت سردی و او را با باد معتدل و صفا است و در این حدیث نیز آمده که
 در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آن حضرت ص را خلیفه و اهل بودی بر آمده است
 که آن حضرت ص بر ما مه خوب یعنی منار اس مبارک بود از شاه مسومه که در عیاشی داده بودند
 حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت در ما مه می کردم پس بر وقت از من قوت حفظ تا آنکه
 نقلی کرده و شدم نائجه الکتاب را در نماز راه زمین و در معاصد گفته که در علم از حدیث عمر ابن
 و اصل از انس مرثوعا آورده که حجامت در نقره راس مورب بسیار است ثبوت کند از آن و خطیب
 گفته که این و اصل متهم است بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا ص در وقت طلوع خورشید در تارک
 سر خود از درد بی که در وقت روز و این کرده و گفته که در روز حجامت کرد بر ما مه و گفته خود
 و از زهری نیز معصوم است از این عمر حجامت را که حجامت در سر نافع است از خون و جدام و برهن

بدست من المصوم و مخصوص از احزان خوارج و بی اختیار و باغیان و ایشان و در وقت
 میت یا نذر او هر دو اختیار عزت و تزلزل و صحت یا علق و قرار از ذوق بهیما واقع شد و از حد احصا
 خارج شد و کلمه قل شکر که از این و اصل بعد متواتر توان گفت حق از آن در صحیح نیز آمده و اما
 این در خصوص آنکه مصنف ذکر کرده و احتمال دارد این حدیث مذکور باشد یا با اعتبار تعیین
 وقت نظر بخارج معلوم شده باشد و اما حدیث الثوباء گفته می شود در واقع عالم به کسی آن یکی در آن در
 حرف ظالم که حق آن از لاد و عمل بدان بجا می آید و دیگر مصنف در حدیثی که در آنجا مذکور است
 مردی صالح دو میان قوم بد را بحدیث و سبوحی از حدیث دینش در حدیثی که در آنجا مذکور است
 آورده و گفته که هر با چهارالد در مسجد در محله قومی که در وی قرار تکذیب یافته کرده و در آنجا در آنجا
 از حدیث این همان از این هر پاره آورده که چون منه ثلثین و مایه شتر چهار مرتبه در آنجا مذکور است
 دنیا و گفته که در حدیثی گفته است که سبوح در حدیثی که از حدیث این حدیثی که در آنجا مذکور است
 بعد از آن و بیست سال بعد از ظهور آیات صغری و کبری قیامت شهر مادده افکار احادیث در آن
 خارج از حد و احصا است ولیکن در ظهور آن بعد از دو بیست سال بصحبت فرستاده و در تفسیر آن حدیثی که
 گفته این حدیثی گفته است که حدیث آیات یعنی المائتین که از این حدیثی که در آنجا مذکور است
 است و تعقیب کرده که است یا آنکه این حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 که در وی عرن ابن عباس و وی ضعیف است و در حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 در حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 شد که در حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 صلیه یعنی زمانه برسد که تریبیت کردن یکی از شما که بچه را به شتر است و از حدیثی که در آنجا مذکور است
 و بی بافتند و در تنزیه الشریعة باین لفظ آوردن و از حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 روایت کرد این حدیث را حکم من مضعب از این حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 را این ماجه از وی روایت دارند و در این رابطه حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 گفته که در موضوع است و ابو نعیم در ماجه از حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 در تاریخ عردان انس آورده و در مستدرک نیز حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 التجارة تا آنکه گفته و از حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 و همه ضعیف و بعضی منکر بعضی معتدل حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 زه ابیات و غیره تا آنکه حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است
 خاصیت انعام در زمان این حدیثی که در آنجا مذکور است و در حدیثی که در آنجا مذکور است

تووع یافت می شود این احکام می آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود رضی الله عنه که می گفت پس
ما تخریم او را چنانکه شاهد شک بدشما و شاهد شدیم ما تخریم او را و یاد داشتیم ما
آنکه در این موردی کرد این شماره را ابن جرییر و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه می آید که گفت ما می نوشیم این
نمید شد این را تا تطیع کنیم بجز چیزی که در شکمهای ما است از این بهای شتر تا این که تکلیف ما را و اگر
نشد می آید از شماره را چیزی باید که مر ج رضی الله عنه از آن راه این ابی شیمه و از ابن عمر رضی الله عنه می آید که
که مذکور شد نزد وی نمید گرفت حرام نکرده نمید آنرا منزل خدا رضی الله عنه و لیکن در افتادند صاحب
وی در جوار عیبر پس نمی کرد ایشان را این راه را بشود هر چه واحد است در این باب کثیر است و بالجمله
نهی از انبساط در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقا و نوع یافته بود در آخر رخصت و
اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابو سلمه از زید آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله که نمی کرده
بودم شماره از این یسویت قبور اکنون بکنید زیارت را و نمی کرده بودم از نگاه داشتن گوشت اخصیه زیاد
برمه روزا کنوی رضی الله عنه در این با هر وقت که خوش آید شماره را نمی کرده بودم از نمید مکر در مشک
اکثرون بنوشید در همه ظرف که خواهم دید و نوشید مسکر را نهی و امر بانقباض در مشک بجهت آن بود
که مشک آبر آورد میگرداند پس نمید ظرفی شدت نمی باید آنچنانکه در ظرف دیگر در بعضی کتب گفته
میکوراست که اگر نمید اشتداد باید هر چند که بیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد
و شدت نیاید در اینجا اختلاف است و در انقباض برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله احادیث رضی الله عنه آید
در مشکوة از حدیث رضی الله عنه از انس رضی الله عنه آورده که گفت رضی الله عنه نوشانیده ام من رسول خدا صلی الله علیه و آله با این
دل که در همه اقسام مشروبات غسل و نمید آب و شیر و از عایشه آورده که گفت بودیم ما که
نمید می افد اختیم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مشک که می بستیم دهن آنرا از بالا و مر آن مشک را دهنی
بود در بیان یعنی سوراخی که از وی آب نتوانیم برد نمید رضی الله عنه برای رضی الله عنه و نمید رضی الله عنه
و میساختیم شبها نگاه و مینوشید با ملاد و این عمل پس آورده که هانیزه رضی الله عنه نمید برای آنحضرت
صلی الله علیه و آله اول شب و مینوشید در وقت صبح آن روز و شبی که بعد از وی می آمد و فردای آن روز و شب دیگر و فردای
دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند رضی الله عنه از آن رضی الله عنه نمید بخادم را یا امر میگرد بر بختن آن نهی
غالباً شامتی بید امیکردند آنکه مسکر میبکشت و الا بخادم چون دادند رضی الله عنه با شام که اگر
مسکر میبکشت میبخت و اگر نه بخادم رضی الله عنه نمید بخادم از جهت بودی و بختن
از جهت احتیاط و از جابر رضی الله عنه آورده که گفت نمید ساخته رضی الله عنه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مشک و اگر
نمی یافتند مشک را نمید می افد رضی الله عنه در ظرفی که از آنک بودی و از زید آورده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله نمی میگردم من از ظرف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نکرده اند و هر مشک که ساخت

قیامت بان که آنکه امتحان کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از صاحب من ولیکی نیست
که کلماتی و تالیفاتش را آنچه برای خداوند است با طلب علم است و اینست بیست و نه مرتبه و منکر است و آنرا
عقربت معلمان جانان بر صبیان می آید بجه معلم صبیان چون عدل نیک میان ایشان نوشته شود روز
قیامت با ظالمین روایت کرده این را این مرد ویده در وجه مظهر نائیک و آنچه معروف است
در حدیث این سخن بحول شامی است و روایت کرده که در حدیث از قول حسن بصری روایت کرده
این فنچویله از قول مجاهد و موقوف بر این عبارت نیز آورده و اسنادی منتهی است و روایت کرده از ابی امامه
مرفوعا که دورترین مردم از خدا می عز و عیال و ز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست
میکند با مردم و هر چه میگوید از ظلم و جور تصدیق میکند ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات
نمیکند میان ایشان و مرا قیامت نمیکند ایشان را در بهیم و در اسناد این حدیث صحیح و لا نیک و نیز آورده که
بدترین مردم معلما نند که کم میکنند رحمت بر عیال و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی
سیف و سعد الله و سعد منتهی تر است در اینجا نیز که میگوید که روزی بهر وی بی روی کرد آن آمد پرسید
که چه شد ترا که میگری ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرامی دهم
پس وضع کرد این حدیث را و گفت خدا تلافی آن را خواهد داد و عای فقر بر معلم این از حدیث ائمه می آید
که گفت گفت رسول خدا ص جمع شوید و بدانید که در این جمعی که جمع شدیم ما و برده اش
دستهای خود را بستر گفت خداوند فقیر کرد آن معلمان را تا نرود قرآن و غمی کرد آن علمای تان و در این
و در اسناد این نیز صحیح و لا نیک و ذمه ای گفته است که شاید که این حدیث را در وضع حدیث این در حدیث
و در مدح معلمان و عای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کینه میشود
ذکر یعنی قرآن نوبت کرد اندک و را و عطا کنین بر ایشان و اجاره نیک تا بیرون نیارند ایشان را از
ثواب و معام چون بگوید مرصی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صبی ص الرحمن الرحیم
بنویسد حق تعالی براءت مرصی او براءت مر والدین او و براءت مر معلم او از آتش دوزخ و در اسناد
این حدیث جویماری است که منتهی است و وضع و نیز آورده که آنحضرت ص خداوند بیامرز
مر معلمان را در از کردن عیال و برکت ص کسبهای ایشان و در بعضی طرق آمده که سایه
کن ایشان را در زیر سایه خود روزی که سایه نیست جز سایه تویز بر آنکه ایشان را علم ص میکند کتاب ترا که
منزل است ذمه ای گفته که افترا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد است والله اعلم
و از عایشه زهر مرفوعا آورده که آنحضرت ص سزاوارترین چیزی که گرفته شود بی رویی اجیر
کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن علی بنی الکامل و وی منکر است از این طریق و الا این حدیث در
بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمن و موافق است و این حدیث آورده که گفت که

که در سوره حد از تعلیم و آذین با امرت فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لینه الله و الا فحظه و الناس
 اصعبین و گفته که چیزی را تا ایضا بماند آرزو در اسناد وی در بعضی اند مشهور و مشهور و القطاع
 نیز است و تعقیب کرده شده است که اگر او اشد اند بعضی صحیح و بعضی حسن و در باب اصولی که در دم
 و بداح ایشان چیزی ثابت نشد هم در تنزیه الشریعه آورده که که بطرح الله حال و معنی سمیعون الف
 حایک و گفته اند که ابوالفتح از وی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضی فوق بعضی و غیر آن
 که لا تستشیروا الا الله و العلمین بلحاظ مکان و زمان مشورت تکلیف که ناقص العقل اند گفته که در اسناد
 این غلام خلیل است و نیز آنگاه از طریق عبید الله باین زیادت که هذا یتعالی سلب کرده است عقلیای
 این را روایت کرده است بزرگوار که میهای ایشان و گفته که آیت محمد بیست و همدان است و وی روایت
 میکند موضوعات را و بعضی گفته اند که آیت این احمد است و از وی روایت کرده است در بعضی و بعضی
 طرق و الصحاحین نیز زیاد کرده و در اسناد وی حد نامی است که کتاب مجاهر بنسبی است و این النجار
 نیز روایت کرده و گفته که منکر است و از حد بیست ابن عباس آورده که هر که در زیادت
 از شما زمانی را که طلب کنید حایکان علم را بگریزید و در روایتی آمده که ایشانند که بول
 کردند در شعبه و در دینند ریسان مرغم را و عصامه همی در راه پرسید از ایشان مریم و نمودند
 آورده راه را است این چیزی گفته که پوشیده نیست بر میان جاهل که الشهد بیست موضوع است و در
 تنزیه الشریعه گفته که لا تلعبوا السحا که فان اول من حاله ای آدم روایت کرده این را در می از اس
 و در وی سواد این دقاق است و در روایت گفته که روایت کرده است و در غیر منکر را و بیوطی گفته
 ظاهر است که آن سمیع همراست و این همین گفته که موید گفته است لیکن حقا میکند و غیر می آید
 در باب انشاد شعر بعد از عشاء و کلام شریف عرض با عطای شعر و دم تعبد بی فقه و علم و علما
 بر سواد این روایت چیزی ثابت نشد در تنزیه الشریعه در انشاد شعر بعد از عشاء آورده که هر که بخواند
 بیست شعر را بعد از عشاء میسر نمود نکند حد الفحای از وی نماز آتش و گفته که روایت کرده است بیست
 را عقیلی و در اسناد وی قرعه است و در مضطرب الحدیث کسر الخطا است و عاصم و وی مجهول است
 و تعقیب کرده شد است بآنکه روایت کرده است او را احمد و فرغ از این بیست و هفت حدیث است و بعضی ضعیف
 و معاصیل کلام بعضی آنگاه است در مرتبه همین است و در کلام اشعری عرض با عطای
 شعر آورده که من ارتد بوالله فلیعط الشعر او فرقه هو انما که نیکو کار یا فدیله پدر و مادر شود یا بد که
 بداند بشرا یعنی اگر نکند بدنام میکند و از او و او هر دو است که می کند بسا نیز او چون
 با است برین اوست این علاج و دم منسوب ضراحت می نویسد گفته که این جزای این حدیث را آورده
 و گفته که در اسناد وی ابراهیم است و از طریق دیگر روایت کرده و در وی مجهول است و در

در بیان دم و علاج حولا هکذا

ذم تعبدی که در آن آمده که لا غیر فی قرآن الا بتدبیر و لا عبادة الا بفناء و مجلس فقیه خیر من عبادة سنتین سنه
 گفته که روایت کرده است که این حدیث را خطیب بن یسار منقح و مفتوح و روایت کرده دارمی لیکن گفته بخیر من عبادة
 سنه در اسناد صحیح و معتبر و کاتب و نیز آورده که متعبد به غیر فقه هم چو حیا ریست در طاحونه یعنی
 بخیر من اس و گفته که روایت کرده است که این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقیب کرده شد با این که روایت
 کرده این را نعیم بن حماد و طبری در ترمذی و در غیر مت علمای که بر سلاطین روایت آورده که علما منای پیغمبران
 اند بر این کان مادام که مخالفت نکنند سلطان را و من اجملت نکنند دنیا را و چون خدا اجملت کنند دنیا را و
 مخالفت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت کرده است که این حدیث را خاکم
 و در اسناد وی معتبر است و صحیح و معتبر و عسکری آنرا بمنک ضعیف از امیر المؤمنین علی در نیز آورده و ابو نعیم
 در حلیه از قول امام جعفر صادق در نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده در جهل
 حدیث پس این حدیث بمقتضای این حدیث اصل حدیث حسن باشد انتمی و پوشیده و مانند که در مدح
 فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد علم و احصا
 و همین حدیث که فضل العالم علی العابد که ضعیفی علی ادناکم در بنیاب کفایت است و در ذم علمای
 سوء که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را بکنند و بشنودند نیز احادیث بسیار آمده آنکه
 در ذم مخالفت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهان بود چنانکه عطف من اجملت دنیا دال است
 بر آن والا اگر بر سلاطین بیرون و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و من اجملت نور زنگ و دین
 بد نیاند و شنیدند موم نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیح در بنیاب وارد
 کلا یعنی در باب مسامحت علماء و زیارت ملائکه قهر علماء را چیزی ثابت نشد و در تفسیر الشریفة
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بای هر بیره فرمود یا ای هر بیره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلیم کن آنرا پس
 بد رستی و راستی که اگر بمیری تو و تو بر بحال باشی زیارت میکنند ملائکه قبر تو را پس حدیث
 زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی جمعیه عظیمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگر چه ناخوش دارند
 ایشان آنرا و اگر دستار بی که موتر ف کرده نشوی تو در صراط طرفه عینی پس حدیث ممکن در دین علماء
 حدیثی بر آنرا عقل خود و گفته که روایت کرده است که این حدیث را خطیب و در وی ابو همام است و تعقیب
 کرده شد است که این را طریقی دیگر نیز هست نیز دا بن نعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو
 فرقه چیزی ثابت نشد و الله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد و ترمذی از ابی هر بیره
 آورده که گفت گفتش صلی الله علیه و آله تفرق کردند یهود بر هفتاد و دو فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل
 آن بر این امت که مفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که
 تفرق کردند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیثی از حدیثی است که در او از معصومیه

ثابت اشك يعني الجا ثابت عند افتراق امت برهمناد وسته فرقه است نه ههنا دور وفرقه ودر بعض
 نسخ مشن بجای له الموصول واليه است اكر ايجاز من است كلام مصنف محل سخن است هذا ثابت كرد
 والله اعلم اكنون بد آنكه در شرح التوحيد گفته اند كه مراد بامت اجابت اسمع يعني آنها كه اسلام
 آورده و دعوت ايمان ارا حضرت عليه السلام اجابت نموده اند چه اضافت امتي ظاهر در بمعني است نه امت
 دعوت چه دعوت و بعثت عليه السلام بركافه نام است و بيشك تفرق كايه نام زياده برين حد است
 و مراد النوع باين حد است و بتواند كه در وقتي زيادت ازان نيز كرد و نيز مراد تفرق در اصول و عقائد
 است و الا در فروع و احكام فقيمه بيشتر ازان است و مراد بحد حول دار و نجات ازان بجهت عقيد است نه
 عمل و الا در حول فرقه ناهيه در نار بجز عمل نيز جاز است و اين فرق همه اهل قبله اند و تكفير آنها
 مكسب اهل سنت و جماعت نه اگر چه فكر بر آنها لازم آمد و درين مقام مقال بسيار است والله اعلم
 بحقيقة الحال و اليه المرجع و صلوات الله على سيدنا مصطفى الامين محمد و آله و صحبه و ائمه
 اجمعين و هذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعيف المسكين عبد الحق بن سيف الدين تغلقه على شرح
 هذا الكتاب المستطاب و الله اعلم بالصواب و اليه ارجع و لما بتم تسويد هذا الكتاب بين الصلواتين
 من يوم الاثنين الرابع والعشرين من شهر جمادى الاولى سنة ست عشر و الف و الحمد لله *

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي اختتم كلامه على رسوله الكريم و اتم برهان رسالته بالقرآن العظيم صلى الله عليه
 و آله واصحابه الذين هم هداة الدين القويم و دعاة الانام الى الطريق المستقيم اما بعد يوشين نما انك
 كتاب مستطاب شرح سفر السعادة كة تاليف افضل الفضلاء اكمال العلماء اقدرة المحققين سلاله الحمد ثين صاحب
 تصانيف مشهورة مالك فضائل ما ثورة و حيد اللص فردي العصر الفارق بين الماظر و الحق مولانا شاه
 عبد الحق دهلوي قدس الله سره العز يز است احقرا لعباد بنده هيج من ان ذلك خلق و بنى آدم

* محمد اعلم لكريمي *

آترا بدعا و نيت و تصحيح اتمام افضل همام اكمال واقفت اسرار اجاد بيت و آيات كاتيف استار و ميلات و تشابهات
 العلامة الامير الشهير الحافظ الحاج مولانا احمد كبير و عالم متتبع عمدة المحققين و فاضل بحر و فخر
 الماقتبين الماهر النباه المولوي قدر تالله و عالم اورع جيد و فاضل اجل امير التبية الا و احد المولوي
 عجب احمك و فاضل جهنك المعنى و عالم نبي لرد على المهى القاري القاضى عجب البارى و فاضل
 اريب دها لم اريب صاحب التقوى و الصلاح المولوي عبد القاه و فقيه امثل و محقق اكمال صاحب المولوي

وقادته من بلاد العالم باعمل فضل من كل بلد في ميدان المعالي المولى في الدنيا على كل من يروى
 بغير علم من كتابه في الدنيا عجايز في عطار دلم المجلد من الرضى من الرضى من الرضى من الرضى
 في الدنيا ومنه في الدنيا العالم المعالي المولى من بلادى وعربى في زمان وكجيك آواندى الفة
 المولى المولى يرمف على عالمه في الدنيا وقابل فطرها المولى الفهم المولى من الرحيم الامام
 اللهم ابد المعروفين في الدنيا من واخفهم من آيات الزمان في المولى من بحر من تسمى التقلوب
 وآته واحبها به المولى في الكوتين *

* در كلكته به مطبع مسمى با فضل المطابع *

الجمعة الثامن والعشرين من شهر شعبان المعظم عام اربعين وخمسين بعد المائتين والالف

* الاعوام الهجرية الف مائة على صاحبها الف طفاة وانعية بطمع در آورد *

قطعات تاريخ طبع كتاب

از منشي اما داد حسين بريلوي كه از حرف اول هر موضوع برمي آيد

- * زعادات كبرى عليه السلام *
- * كتنا ليست سفر السعادة تمام *
- * چو بود آن زمين مجمل ومختصر *
- * يك نك عاجز از فهم آن خاير بوجام *
- * امام زمان عيك حق دقلوي *
- * مشرح نودش بصل اهتمام *
- * زهي شرح سفر السعادة بكميت *
- * متمسك زو صفت ملايك تمام *
- * چنان حل معنى هر عتق كند *
- * حقه بين نقت آيد فهم عوام *
- * بگويم چها موشكان نمود *
- * زدين بادر حات برو سانس و ام *
- * ز مهو نو بسند كان آن كتاب *
- * چنان شد علما كوفات از سر ام *
- * ملايك شيم مولوي اعلمش *
- * چو ديك ايجين مسخ و سى انتظام *
- * زمانه به تصحيح آن التمسك *
- * نكته ومجسات فصيح الزام *
- * معلى لقب حافظه كفايه كسب *
- * كه علم و عمل خلد بى و اهتمام *
- * نكته رايه سعادت جلد اول *
- * بر آدم رد اخلاص الزام *
- * سودايش طبع آن نيك مرد *
- * علما باسناد ناد فرغش تمام *
- * جوامع ادات تاريخ باعش بجمت *
- * زوي فيه مصحح آيد تمام *

صفاحه	مطابق	صفاحه	مطابق	صفاحه	مطابق
۳	ان	۲۰	ان	۳	ان
۵	الدر المنشرة	۲۱	الدر المنشرة	۵	الدر المنشرة
۶	بالله	۲۱	بالله	۱۴	بالله
۶	وور	۲۲	وور	۱۹	وور
۷	دار	۲۲	دار	۲	دار
۹	معانی	۲۳	معنی	۷	معانی
۱۰	مرفوع	۲۴	مرفوع	۳	مرفوع
۱۰	واضح	۲۴	واضح	۵	واضح
۱۲	شكرد	۲۶	شكرد	۲۰	شكرد
۱۲	لصير	۲۷	لصير	۵	لصير
۱۳	يا اثرابه	۲۷	يا اثرابه	۱۴	يا اثرابه
۱۳	معتبر غلبه	۲۸	معتبر غلبه	۱۲	معتبر غلبه
۱۳	كرد	۳۰	كرد	۱۵	كرد
۱۵	فيس	۳۱	فيس	۲	فيس
۱۵	وافرادا	۳۳	وافرادا	۷	وافرادا
۱۵	ضعيفا	۳۳	ضعيفا	۲۴	ضعيفا
۱۵	بهرت	۳۵	بهرت	۲۵	بهرت
۱۷	واين ديكران	۳۶	واين ديكران	۱	واين ديكران
۱۷	تميعت	۳۶	تميعت	۱	تميعت
۱۷	حيان	۳۸	حيان	۱۰	حيان
۱۷	تميز	۳۹	تميز	۱۹	تميز
۱۷	تميز	۴۰	تميز	۲۰	تميز
۱۸	پيش	۴۱	پيش	۱۶	پيش
۱۸	الزام	۴۲	الزام	۲۰	الزام
۱۸	قرارداد وقراردات	۴۳	قرارداد وقراردات	۲۱	قرارداد وقراردات
۱۹	احايث	۴۳	احايث	۱۲	احايث

مطلوب	مطلوب	رقم	رقم	مطلوب	مطلوب
استنثار	استنثار	١٠	٧٠	استنثار	استنثار
عاشق	عاشق	١٧	٧١	عاشق	عاشق
مغزور	مغزور	٢٢	٧٢	مغزور	مغزور
روايعها	روايعها	٢٣	٧٣	روايعها	روايعها
ذكر	ذكر	٢٧	٧٤	ذكر	ذكر
علم	علم	٢٣	٧٥	علم	علم
نقل	نقل	١٧	٧٦	نقل	نقل
ابن ايوب	ابن ايوب	١٨	٧٧	ابن ايوب	ابن ايوب
بها الجبله	بها الجبله	٧٥	٧٨	بها الجبله	بها الجبله
مستودين	مستودين	٣	٧٩	مستودين	مستودين
ابارزه	ابارزه	٦	٨٠	ابارزه	ابارزه
وانحضرت	وانحضرت	٧	٨١	وانحضرت	وانحضرت
وشيع	وشيع	١٦	٨٢	وشيع	وشيع
قالين	قالين	٢٣	٨٣	قالين	قالين
رمينف	رمينف	٢	٨٤	رمينف	رمينف
آيت را	آيت را	٢٣	٨٥	آيت را	آيت را
الحد	الحد	١٠	٨٦	الحد	الحد
في السنه	في السنه	١٢	٨٧	في السنه	في السنه
فصيح	فصيح	١٢	٨٨	فصيح	فصيح
بارزود	بارزود	١٢	٨٩	بارزود	بارزود
بالتحريف	بالتحريف	١٢	٩٠	بالتحريف	بالتحريف
بالتحريف	بالتحريف	١٧	٩١	بالتحريف	بالتحريف
الان	الان	١٧	٩٢	الان	الان
الان	الان	٢	٩٣	الان	الان



CALL No. { ۱۲۲۲۱ } ACC. NO. ۱۲۲۲۱

AUTHOR عبدالمحقق دہلوی

TITLE شرح

Acc. No. ۱۲۲۲۱

Class No. ۱ Book No. ۱۲۲۲۱

Author عبدالمحقق دہلوی

Title شرح

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
----------------	------------	----------------	------------



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

